ذکر [illegible] دوره سلاطین [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] و [illegible] مجموعهٔ [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] چند [illegible] از [illegible]

اختصار [illegible] که چند [illegible] از [illegible] عبارت [illegible]

[illegible] انقضای [illegible] ایام [illegible]

[illegible] که تا انقضای روزگار حیات

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] چشم و دل و گوش و زبان [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] سلطنت که در [illegible] ملک

[illegible] ملک [illegible] و [illegible]

روزي مطلب كتاب ضبط خود نوشته بود در اجزاي احكام شده در قلمرو دهر مقتضي مقصدي و نعوت اوامر و مقتضي الهي اجمالي تقييد نگارش مي رود كه صيت جهانگيري عيني ملك ارگوش بلندترين سلطاني هفت اقليم را فراگرفته و آثار شجاعت او كه در ايام شاهزادگي در تسخير بلخ و بدخشان و سمرقند و لغي و جنگي كه با [illegible] شيرزاد دست جنگي بظهور آمده و بر صفحهٔ روزگار يادگار مانده يكتنتي در آمده و سحر [illegible] در زمان خورشيد [illegible] اعلي حضرت كه در يك سال چهار پنج جنگ را چندي نهنگان درياي [illegible] شير بيشهٔ شجاعت و [illegible] امير تيمور صاحبقران [illegible] و باوجود [illegible] مخالف [illegible] امواج ظفر امواج [illegible] و استقامت ورزيده و [illegible] نياختني و با جمعي [illegible] خصم غالب آمده [illegible] و در حين تفرقهٔ معركه [illegible] سر رشتهٔ [illegible] از دست [illegible] تاييدات و تفضل ايزد متعال حصل [illegible] قول نموده * بيت *

دل روشنش آگه از كار ملك * [illegible] سررشته ملك
بأهل رسد گر رسد آن خبر * [illegible] درخت آب گرفته تير
گفته سهيل اگر خانه را خراب * شود زهرا [illegible]

[illegible] اخلاق آن پادشاه [illegible] عالم [illegible] را بر [illegible] موقوف داشته بتحرير اصل مطلب مي پردازد *

الحمد [illegible] سلاطين [illegible] سال [illegible] آن پادشاه [illegible] آوردن آب [illegible] است خصوص احوال چهل سال [illegible] كه [illegible] گشته [illegible]

فهرست سي سالهٔ احوالش صرف بقدر مقدور نسخت ربانه بعد تفتيش تمام و تفحص تام بعضي مقدمات و واقعات قابل تحرير كه از السنهٔ اهل صحبت مسموع نموده و از اهل دفتر واقعه نگار كل تحقيق كرده و بعضي صحت بأي العين مشاهده نموده بسلك تحرير كشيده چيزي كه بي بضاعت از عهده يكي برقي خامه ميطلبد . فرد حرف سخنان كم معني و مطالعه كنندگان دانش پژوه عيب پوشي التماس دارد كه اگر بسبب راهبرد بعد سررشتهٔ سوانح بدست نيامدن در مقدم و موخر سال تفاوت ظاهر گردد يا از بعضي تاريخ ديگر در مقدمات جزئي اختلاف بنظر آيد چون در كتب معتبر سير نيز بسبب اختلاف روايت تفاوت ميباشد معذور دارند .

ولادت باسعادت او در سنه هزار و بيست و هشت در مقام دوحد كه سرحد صوبهٔ احمد آباد و مالواست واقع شده تاريخ ولادتش آفتاب عالمتاب يافته اند . درايامي كه آن زبدهٔ دودمان صاحب قران صوبه دار دكن بود بعد فراغ مهم حيدر آباد چنانچه در ذكر سلطنت اعلي حضرت باحاطهٔ بيان در آمده در سنه هزار و شصت و شش هجري مطابق سال سي از جلوس اعلي حضرت كه من بعد بفردوس آشياني و آنچه بمقتضاي مكان در تنگناي عبارت گنجد بزبان قلم جاري خواهد گرديد بمهم بيجاپور مامور گرديد . بعد ترددات نمايان كه قلعهٔ بيدر و صوبهٔ احمد آباد و قلعهٔ كليني را بتصرف والا درآوردند بيدر را ظفرآباد (۱) مسمي ساختند .

---

(۱) ن . بصوبه ظفرآباد و محمد آباد مسمي ساختند .

[illegible] [illegible] قندهار [illegible] ایشان تربیت سنه آنچه سعی [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آورده [illegible] آن [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نظام [illegible] که [illegible]
[illegible] قلعه رسانیده [illegible] سرحدات تنگ آورد و مقدم [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] خورسند [illegible] [illegible]
بعد آن آورد [illegible] [illegible] از [illegible] حضور [illegible] بجهت
خاتمه نظام [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] سنه هزار
و شصت و هفت هجری [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و این [illegible] اختلال ملک و [illegible]
رعایا و برهم خوردن انتظام سلطنت گردید و [illegible]
[illegible] مستقل [illegible] را می گرفت و [illegible] صحبت [illegible]
اختیار ملک [illegible] بدست [illegible] و [illegible] [illegible]
مشرب تصوف را بعد [illegible] سلطنه [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
موافقت و [illegible] [illegible] [illegible] وقت [illegible] [illegible]
اختیار امور سلطنت [illegible] خود در آورده از [illegible]
عدم تحریر وقایع [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
و [illegible] آنکه [illegible] را [illegible] ساخت و چون [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] تفاوت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] بر داشتند . چون خبر [illegible] محمد شجاع صوبه دار بنگاله و
محمد مراد بخش در احمد آباد [illegible] هنگامه [illegible]
[illegible] چشمی [illegible] سکه و خطبه بنام خود نمودند و [illegible]
[illegible] [illegible] سکه زد [illegible] و شجاع با لشکر عظیم
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] و حضرت [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] محمد اورنگ زیب
[illegible] [illegible] [illegible] گردد
[illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] تسخیر
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ۱۰۶۹ [illegible]

بیان شرح مجملی سوانح مشهوره شاهزاده محمد شجاع شده
بود . چون راجه بطریق فرار نزدیک بنگاله رسید محمد شجاع هم
با شوکت لشکر خود مستعد پیکار گشته لشکرها را بتصرف خود
در آورده مشغول ممانعت و کارزار راجه گردیده بمقابله جنگ و تیر گیرا
بود شد . راجه دید بعلم شوکت جنگ و لشکرها تبدیل منازل
آن مقام مسدود شده حتی از طلوع صبح اعظم که شهزاده محمد شجاع در
خواب غفلت و ... بود ... بجنگ
و جدال پرداخت . و این خبر که ... شهزاده گشته وقتی از
خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود مرتبه ... از
خود را با خدمه محل و ... خاص بقلعه ... سوار کشتی
شده راه فرار اختیار نمود و تمام ... مع خزانه و فیلان و توپخانه و
کارخانجات بعد ... و تاراج متصرف راجه ... آمد . و محمد
شجاع از صدمات ... تا بنگاله ... و این ولایت
بتصرف ... آمد . و بعضی از امرای و همراهان
نامی شجاع که ... کشته شدند ...
... بعضی را مقتول ساخت و بعضی را
... و نیز خبر رسید که ... ایام که سلطنت ...
... بر سر محمد شجاع مقرر گردیده بود ... را با
قاسم خان و توپخانه حضور و چند امرای سوار و توپخانه خود و چند
امرای نامی دیگر بر سر ... احمد آباد ... ساخته مقرر نمود
بعد تحقیق خبر اگر محمد مراد بخش از احمد آباد در حرکت
... قاسم خان با چند امیر نامی و توپخانه باستقبال ...

شتابند - و بعد خبر حرکت بادشاهزاده از دکن مهاراجه جسونت
بالشکری رفت بعمل آرد - و در عرضه‌داشت محمد اورنگ زیب در حرکت
از دکن بسلطنت نماید مهاراجه را شکست داده و همه تعدی بادشاهی
مراد او بتقلید و باتفاق بمقابله بپردازند - و تصمیم عزم را دارا شکوه
در انقطاع خود مقرر نمود تا مقصود او باعث خرابی آنها که در
همه محالات آن صوبه را در تصرف آنها مقرر ساخت بخاطر جمعه
جال و جمال [illegible] و معانی هم بنظر گشته که آزاد سپاه و مصالح
جنگ آنچه مطلوب گردد توانند نمود - نیز مسموع گردید که عیسی
بیگ وکیل خلد مکان را مقید ساخته خانهٔ او را ضبط نمودند و مبلغ
از انتظار احمد آباد برطرح بپیوست که محمد مراد بخش سکه و
خطبه بنام خود نموده خواجه شهباز خواجه سرا را با فوج و مصالح
قلعه‌گیری برای تسخیر قلعهٔ بندر سورت و ضبط بندر مذکور روانه ساخت -
و خواجه شهباز بعد رسیدن بندر سورت و محاصره نمودن قلعه
و دواندن نقب و پرانیدن برج و حصار و مفتوح گردیدن قلعه تجار
را جمع ساخته بشش لک روپیه بطریق قرض گرفتن طلب نمودند -
بعد قیل و قال بسیار حاجی محمد زاهد و بیرجی که از عمدهٔ
تجار بندر مذکور بودند با هم اتفاق نموده مبلغ شش لک روپیه
عوض همه تجار داده تمسک بمهر محمد مراد بخش و ضامنی
خواجه شهباز نوشته گرفتند - و در همین روزها علی نقی نام که دیوان
و مشیر محمد مراد بخش بود و با او ربطی [illegible] خواجه سرای مذکور
عداوت همچشمی داشت و علی نقی با وجود [illegible] دیانت و سلوک
در نسق ملک و جزئی صحبت چنانکه خود بود [illegible]

تصویر [illegible] نفس مستفید می بود حکم که برادرش زهرا [illegible]
می [illegible] نفس [illegible] قوت [illegible] ملاحظه [illegible]
[illegible]
[illegible] حالت و ناامیدی نموده گفت که
[illegible] امید دارم که [illegible] قوت [illegible]
[illegible] خدمت [illegible]
[illegible] طرف [illegible]
[illegible] خط [illegible] دست
نموده [illegible] چنان [illegible]
دست [illegible] چنان [illegible] دست و [illegible]
خطوط و محافظت طرق [illegible]
آفتاب [illegible] مطالعه [illegible]
سلطانی [illegible] طلب [illegible]
که [illegible] بود [illegible]
[illegible] تلاوت می نمود [illegible]
رخصت [illegible]
[illegible] طلب [illegible] چنان [illegible]
دربار [illegible] محمد [illegible]
که [illegible] در دست گرفته [illegible]
از علی نقی سوال نمود که شخصی [illegible]
قاصد [illegible] دست خود [illegible] و [illegible] علی نقی
[illegible] خود را پاک می دانست [illegible]

داد که بسیاست و عقوبت تمام او را بسزا باید رسانید - بعد از آن
محمد مراد بخش آن خط را بدست علی نقی داد او بمطالعه
در آورده نظر بر عقوبت و عقوبت خود کرده ساخته در جواب گفت
امرین بر سعی که این را ساخته و تصویر بر قتل و نادانی آن
پادشاه که حق سبحانه تعالی سلطنت عطا نموده و این قدر تمیز
ندارد که از دوست و دشمن خود و [illegible] فرق
تواند نمود - محمد مراد بخش که در دل از کینه او غبار جا گرفته
بود از این سخن [illegible] بر آشفته برخاست که در دست داشت
بسینهٔ علی نقی رسانید [illegible] سری که حاضر بود انتظار بکشتن
و انجام کار او نمود - و خانه [illegible] در [illegible] ملک [illegible] جان ستان
کار او ساختند - و در همین ایام خبر رسید که از حضور [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شده [illegible] از
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] بود
[illegible] [illegible] [illegible] که از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] - و
در [illegible] [illegible] [illegible] محمد مراد بخش [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
پادشاهی و [illegible] [illegible] نمودند که [illegible] هیچ وجه [illegible] و آزردگی
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] طرف [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] بود و
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible] [illegible]

آنکه چون پدر بزرگوار هنوز در قید حیات است هر دو برادر باتفاق
لمراد خدمت پدر بسته بمرزی خیره سری آن مسند بطلا عبور
و نصرت و خود رائی او بد علت پرداخته اگر مقدور باشد و اقتدار
مبارک حضرت ولی‌نعمت میسر آید در دفع آشوب و فتنه کوشیده
عذر تقصیر این برادر که در عالم اضطرار بی اختیار بر عاده از پادشاه
حق آگاه خواسته آید والا مقدار فراغ نمی‌سلطنت و تقریب معاش
دولت آن برادر والی برگزیده افزون رضای کعبة الله حاصل نموده عالم
مقصود گردد - بعد که تاخیر درین اراده جائز نداشته با فوج شایسته
و لشکر آراسته از آن راه بقصد ته بسب کثیر بی ادب بمعنی بجمعیت
مرحله پیما گردید - و هلال این طرف اسم بطا رسیده دانند - و فوج فوج
مردم و توپخانه جهان آشوب که همراه داریم مسلح تهیه خود دانند
و کلام الله را کفیل عهد و پیمان عهد خود دانستند بوجه من الوجوه
وسواس بخاطر راه ندهند - لهذا مضمون عهد نامه بواله ساختند و
در مقر کرد ازین لشکر و ترتیب توپخانه بسعی بلیغ تمام و تدبیر
عاقلانه پرداخته بسته و خطبه بنام منوچهر شاه شاهزاده محمد
مظفر را بر این حرکت خجسته بعد گذاشتند شاه زاده محمد
اکبر را که در هنگام این خجسته نو نهال گلشن سلطنت از کتم عدم
در حدیقه ازو جلوه گر گشته بود بالاجتماع خواجه مظفر با دیگر
بزرگان حرم در قلعه دولت آباد گذاشتند - و مظفر خان عرف میر
جمله را که محمد امین خان پسر او در حضور معلی و نائب
وزارت او بود بنقابل مصلحت و رفع بدنامی در حضور او بطریق
محبوسان در قلعه نگهداشتند و خود جهانگیر آزاد شاه زاده محمد

سلطانی را با شجاعت خان و جمعی از امرا پیشتر هراول نموده روانه
ساختند و سررشته قلعی خان جهان لودی را که دستور العمل او درین
ملک تا انقضای روزگار از جملهٔ کارنامهای رعنا یادگار خواهد ماند
نظر بر جوهر شجاعت و جانفشانی او که ضمیمهٔ کاردانی ملکی و
مالی است قبول خود نمودند - و آخر خدمت میر آتشی نیز
بدو فرموده در رکاب همراه گرفتند - بیشتر از امرای کارزار دیده
آزموده کار که بتفصیل تعداد آنها پرداختن از سررشتهٔ سخن دور
افتادن است مصاحب اندوز رفاقت گشتند - و دوازدهم شهر مذکور
ظهور عالم دار السرور گشته پیوست و پنجم ماه مزبور داخل برهانپور
گردیدند - گویند که در برهانپور از ابدال اقطاب زمان حضرت شیخ برهان
قدس سره که از بزرگان آن عهد بود خلد مکانی بارادت سلطانی
خواهش دیدن آن بحر حق نموده پیغام ارادهٔ ملاقات بمیان آوردند
صورتی نگردیدند بعد تعلق تمام رضای شیخ حاصل نموده همراه
شیخ نظام نام که از معتقدان محرم و میانجی ملاقات بود جریده
بدیدن آن بزرگ تشریف بردند و التماس فاتحه نمودند شیخ در
در جواب فرمودند که از فاتحهٔ ما فقیران چه حاصل شما که پادشاه اید
فاتحه بقصد عدالت و رعیت پروری بخوانید ما هم برفاقت شما دست
بدعا و فاتحه بر می داریم - شیخ نظام بعد شنیدن این کلام تهنیت
انجام زبان امیدوارشان مژدهٔ سلطنت کشوده و بعد از فراغ فاتحه چند
کلمهٔ نصائح بر زبان شیخ جاری گردیده و تبرک داده وداع نمودند
و یک ماه در برهانپور بجهت سرانجام فوج و تحقیق اخبار حضور
مقام نموده بیست و پنجم جمادی الاخری محمد طاهر مشهدی را

مصاحب نواب خان ساخته [illegible] حضرت صوبهٔ برهانپور که
[illegible] طرف [illegible] عادت [illegible] شده . و همان روز او
را [illegible] شاه [illegible] عیسی بیگ [illegible] مقید
ساخته بود و اعلی حضرت او را مرخص و مطلق العنان گردانیده
بودند بطریق یلغار خود را رسانیده ملازمت نمود و در هنگامهٔ [illegible]
مهاراجه جسونت و قاسم خان [illegible] منفصل [illegible] . چون
[illegible] آمده بود برای [illegible] نمودند .
و دو سه منزل [illegible] شاه نواز خان
صفوی که یک صبیهٔ او [illegible] و صبیهٔ دوم [illegible]
منسوب بود [illegible]
سلطان را [illegible] امر نمودند [illegible] در قلعهٔ
[illegible] محبوس [illegible] و [illegible]
و خطاب عنایت می فرمودند . [illegible]
شد محمد [illegible]
[illegible] برآمده بود [illegible]
و [illegible] طرف [illegible]
[illegible]
میرزا محمد مشهدی را خطاب امانت خان و [illegible] و میر
شمس الدین [illegible] خطاب [illegible] و سید
عبد الرحمن و [illegible] خطاب [illegible]
دلاور خان ساخته با جمعی دیگر برای تعقیب [illegible] سوی
[illegible] حکم نمودند . چون [illegible] آب و [illegible]

چنان بخاطر رسیده شده بود که مدد و آب را بخاطر آورده عبور متعذر
۱۰ می نمود تا بسعی رایات ظفر آیات عساکر منصوره اعنی مهاراجه
جسونت را از بستن فوج دریا موج هر چند برابر خبر واقعی
نمی‌رسید مگر آنکه بعد عبور از گذر اکبرپور راجه شیورام گور قلعه‌دار
مندو الکا بانه محصل مهاراجه نوشته اعلام داده بود - و قاسم
خان که از قوت برآمدن مراد بخش از عقب آمده مستقبل
شتافت جریده محمد مراد بخش راه راست بمفارقت شجوده گروه
گذاشته خود را افگند مگر رسانده قاسم خان منهزم گشته مراجعت
نمود - و مردم دارا شکوه که در غنیمت و تاراج لشکر برخاسته از مشاهده
لشکر ظفر مآل هر دو برابر عزم دموله مهاراجه پیوستند - و راجه
مع قاسم خان از اردوا نزول اعلای موکب ظفر پیکر از مکان خود
یک منزل استقبال نموده بمفارقت یک و نیم گروه فرود آمده - خلد
مکان آب دم برهمن را که در هنر هندی و زبان آنجا شهرت داشت
نزد مهاراجه فرستاده پیغام دادند که ما از مطلب این حرکت قصد
ملازمت و عیادت حضرت ولی نعمت و مرشد و قبله دو جهان
است که عیادت محض دانسته متوجه حضور پرنور گردیده ایم و
اراده مخالفت و جنگ نداریم مناسب آنست که او هم سعادت
همراهی حاصل نماید والا از سر راه کنار اختیار کرده باعث فتنه و
خونریزی بندگان خدا نگشته بوطن خود رود - راجه اطاعت حکم
اعلی حضرت را دست آویز عذر عدم قبول پیغام ساخته جواب
ناصواب فرستاد - روز دیگر هر دو طرف در ترتیب فوج پرداختند
ازین طرف بعد آراستن توپخانه مقدم [illegible]

هراولی معظم شاه زاده محمد سلطان مقرر فرموده نجابت خان را
با جمعی از امرای نام آور صف شکن همراه شاه زاده مع فیلان
کوه شکوه تعین نمودند . ذوالفقار خان برق محمد بیگ را با چندی
از بهادران هراول شاه زاده قرار داده مرشد قلی خان را مع توپخانه
پیشاهنگ هراول ساختند . و محمد مراد بخش با فوج و سرداران
خود طرف برانغار صف آرا گردید . و فوج شاه زاده محمد اعظم را
با بعضی دلاوران کارزار دیده طرف جرنغار مقرر نمودند . بهادر
مشهور فوج بلغمش و چنداول و جمعی از امرای جان نثار دلاوران
شمشیرگذار که اکثر بخدمات و ترجیح اسم [illegible] بر دیگران سررشته اختصار
مطول تمام مسطور میگردد معرکه آرا گشتند . و خود بنفس نفیس فتح و
نصرت بر فیل کوه شکوه سوار شده با جمعی از امرای نام آور
کارزار دیده با کر فرنطی (?) و شکوه شکستن در قول جا گرفتند . و از آن طرف
مهاراجه جسونت سنگ نیز با آراستن لشکر پرداخته قاسم خان را هراول
ساخته دیگر امیران کار طلب مبارز پیشه را طلب توپخانه عظیم
پالتمانی (?) و دارا شکوه جا داد . و فوج میمنه و میسره و بلغمش
آراسته فیلان مست جنگی کوه صولت بوق آهن را پیشاهنگ
هر دو فوج و سردار مقدمه ساخته خود با چند هزار راجپوت
جهالت کیش نام جو در قول ایستاده صف آرا گردید . و بیست و
دوم رجب روز جمعه سنه مذکور هر دو لشکر مستانه وار بمعرکه
کارزار قدم گذاشتند و آن شاه گردون وقار اول بمدیران توپخانه حکم
فرمودند که به پیغام بخشی آتش نشان و گولهای توپ صف ربا که
مقدمه شعله افروزی بزم رزم است مبارزان صف شکن را گرم داروگیر

[illegible] . و هر ساعت نائرهٔ قتال و جدال شعله افروز می‌گردید تا کار بستیز و سنان جان ستان رسانیده . از جملهٔ دلاوران جانباز چه سرهای سروران نامدار که از تن جدا نگردیدند و از ضرب شمشیر آبدار و خنجر سینه گداز چه بهادران که از خانهٔ زین بر زمین تا رسیده جان بجان آفرین نسپردند - راجپوتان جنگ جو و کافر کیشان نقد عمر که بعد از ختم بصر فشنگ تیفنگی بجای صندل بر پیشانی کشیدن نشان سرخ رنگی می دانست چه دلیریهای بهادرانه که بعرصهٔ کارزار بظهور نیاوردند . بیت .

همه سرکش و جاهل و جنگ جو . چو شمشیر آهن تن و سخت روی
بسر و پا جنگی هنگامه جو . همه سنگ چون صخر خارا بهم

خصوص از جملهٔ راجپوتان نامدار خونخوار مثل سنگهٔ هارا و رام سنگه راتهور و ارجن گور و دیال سنگه چهاله (۱) و دیگر راجپوتان بی باک سفاک بر روی کوتاهی سپر برداشته دست از جان شسته دیوانه صفت که خود را بر شعلهٔ آتش رزم بر توپخانه زدند و از شعله‌های بی دریغ آنجا انتظام توپخانه از هم پاشید . و مرشد قلیخان بعد ترددات نمایان شرط جانفشانی بتقدیم رسانیده و عرصه بر هراول تنگ گردید و کار بجایی کشید که ذوالفقار خان و مستور ناموس پرستان با نام و ننگ پا در معرکهٔ جنگ قائم نموده با وجود فرار همراهان چون دید که کار از دست رفته با تنی چند بهادران جان نثار خود را از فیل انداخته بر ذات چند از تیر پیکان عقوبت کیش پیکان

---

(۱) ن - دیال داس چهاله .

قدم پیش گذاشته کارزار بسزا نمودند زخم کاری برداشته شد
[illegible] سپاهیان [illegible] آن سعادتمند کامرانیش گردید و دلاور یگانگی میدان
تا [illegible] موج [illegible] رسید و صدای دار وگیر از هر طرف زمین
بر چرخ برین پیچید . و بادشاه زاده محمد سلطان و [illegible] خان
با عمده‌ها بدفع آن شقاوت کیشان پرداخته چون [illegible] از میان بر
نیامدند . و تلفه راجپوتان هر ساعت زیاده می شد تا آنکه شیخ
میر خوافی و صف شکن خان و [illegible] خان سر خود را بجانب
بسرگاه جهانبانی [illegible] هرچند که نزدیک و مستحضر ظهور آوردند
گرد [illegible] کفار را بشمشیر آبدار فرو نشاندند [illegible]
چون آن جلادت و کوشش در نظر [illegible] مشاهده نمود فوج [illegible]
خود را بقصد امداد [illegible] پیش بردند و به [illegible]
همت و توجه رایت ظفر آیت آن خسرو [illegible] در لحظه [illegible]
[illegible] بر مقتولان میدان [illegible] ظاهر شدن گرفت . و نسیم فتح و
فیروزی [illegible] می وزید . و راجپوت [illegible] تیغ و هدف
تیر و سنان [illegible] گردید • بیت •
زمین [illegible] بیکر جنگ • [illegible] و رنگ
[illegible] • [illegible] بر [illegible]
از خون [illegible] و [illegible] روی تازه
[illegible] کار آمد [illegible] و جمعی [illegible]
[illegible] طرف [illegible] گردید [illegible]
دست از [illegible] کوته [illegible]
نمی داشتند . [illegible] از طرف [illegible]

خونخوار خود بر بنگاه مهاراجه جسونت تاخته بغارت و تاراج
پرداخت و در آنجا معرکهٔ عظیم با راجپوتان رخشم برداد وجمعی
مثل دیبی سنگه و برسوجی و مالوجی و غیره که با هشت نه هزار
سوار برای حراست بنگاه مانده بودند بعد مقابله و مقاتله که داد
مردانگی ازانها بظهور آمد و عسکر خود را بقول محمد مراد بخش
رسانیدند بیشتری از آنها رخت هستی خویش بباد فنا دادند
مگر دیبی سنگه که خود را از شجاعان معتبر آن قوم میگرفت نظر
بر عاقبت بینی و پاس آبروی ناموس بعد صلح زده از اسب فرود
پیاده شده مثل زنهاریان خود را بدست محمد مراد بخش
رسانیده فرمان امان را شفیع جرائم ساخته بجان و مال و عیال امان
خواسته مامون گردید - و دیگر ذوی که ازان نخبهٔ دودمان تهوری
در رکاب ظفر انتساب برادر والاقدر بظهور آمده بترجیع تفصیل آن
نمی پردازد - چه همگنان از ضرب شمشیر و دمهٔ حملهای صف پیمای
بهادران شیر شکار مثل مکند سنگه هاره و سجان سنگه سیسودیه و رتن
سنگه راتهور و ارجن گور و دیبال داس جهاله (3) و موهن سنگه هاره
از پا در آمدند و تزلزل تمام و تفرقهٔ تام بحال آن جماعت بد انجام
راه یافت - و از راجپوتان بد نهاد پشته پشته کشته هر طرف افتاد و
ساعت بساعت تاریکی غلبهٔ کفر بنور فتح اسلام مبدل میگردید تاآنکه

---

(3) این همان شخص است که نامش در صفحهٔ ۱۵ سطر ۱۲
مذکور شده لیکن اینجا در همه نسخه دیبال داس نوشته اما در
بعض نسخ جهاله و در بعض نسخ جهاله نوشته .

خوف و هراس عظیم در دل جمعیت وخیم جاگرفت و برخلاف
دستور را جوانی نمانده عنان قرار از معرکه کارزار برتافتند هنوز نمونه
این بدمستی دلاوری را برخویش نپسندیده از غنیم شهنشهی
داد بشتابند قبل از آنکه فوج همراه او فرصت نماید جوانی تشنه عدل
سرج و سفید خطا نیل سیاه بر پشتی خود کشیده عنان فرصت
و فرار از صف قتال تافته راه طرف وطن اختیار نمود . و قاسم خان و
دیگر نوکران پادشاهی و فوج سرداران خانی از قلعه بیرون آمده
بر اکثر سر فوج فرار نموده هرطرفی بطرفی شتافت . و از طرف
صاحب آفسر و اورنگ مدتی قلعه بند فتح و مهیای بلند آوازه
گردید و مجموع توپخانه و فیلان سرداران و خزانه خان و سایر
اسباب و تمام کارخانه پادشاهی و دار قلعه بعد مدتها فارغ و تصرف
بهادران نصیحا سرکار خلد مکان در آمد * بیت *

دلیران چو فارغ ز هیجا شدند * بتاراج بنگاه اعدا شدند

زنبیل کسی بحث اگر بار داشت * کسی سربلند بود و سامان گذاشت
بدست آمدند اسپ بی‌کیاب * ز خون جمله را دست و سرگرم حنا
در عالمگیرنامه منقول است درجهتی که بعد این فتح از طرف عالمگیر
پادشاه بنام حکام بیجاپور و حیدرآباد صادر شد که این بجانب گذاشته
که شش هزار کس مقتول از لشکر مغلوب با جمعی از سرداران بامداد
شمار در آمده و ازین طرف سوای مرشد قلی خان دیگری بکار نیامده .
و ذوالفقار خان با چند امیر دیگر زخمهای کاری برداشته از مرهم
لطف و تمام التیام پذیرفتند و هر دو برادر بعد ازین حسب طلب
الحصول گشتند . و قلعه را حاجی والا منصب و امر ثابت بایست ۲۲

آورده‌اند . باقرده هزار اشرفی بطریق مرحمت بها برای همراهان محمد مراد
بخش مع چهار فیل با ساز نقره و حوضهٔ طلا و قدری جواهر و مرصع
آلات و آلتی آبدار در جلدوی کردند نمایان محمد مرادبخش فرستادند
این گفته اند . * بیت *

همین تا برآید به تدبیر کار * مدارای دشمن به از کارزار

محمد سلطان را اضافهٔ بانچهزاری مرحمت نمودند و نجابت خان
را بخطاب خان خانان و عطای لک روپیه خورسند ساختند و
ملتفت خان را بخطاب اعظم خان ساخته بعطای خدمت
دیوانی از انتقال مرشد قلی خان و نقاره و دیگر عنایات سربلندی
دادند و ذوالفقار خان را بانعام نقد و جنس و عطای اضافهٔ نمایان
و انواع مراحم لطف و احسان تسلی بخش گردیدند - بهمین دستور
در مراتب منصب اکثر همراهان افزودند . و بادشاه زاده محمد
سلطان و دیگر امرا که بعطای اضافه و خطاب و نقد کامیاب میگردیدند
می فرمودند که نزد محمد مرادبخش رفته تسلیمات بجا آرند .
بمواجههٔ آن خرگاهی که خالوی صرزوار می شد اصالةً دیوانی
اجین که بدار الفتح موسوم ساختند و نیابةً صوبه داری از طرف
شاه زاده عطا فرموده حکم نمودند که آنچه از مصالح نقدی و جنسی
مطلوب باشد بعرض رساند او التماس نمود که اولا ارادهٔ غلام اینست
که از رکاب سعادت جدا نگشته در جرگهٔ فدویان جان نثار باشد و در
صورت اطاعت امر قدام رفت التماس و درخواست مصالح و
کومک است تا جان و مال در ره نثار کار مرشد و قبلهٔ دو جهان نمودن
سعادت خود خواهم دانست بعد ازین التماس بخطاب کفایت

خان و عطای خلعت و اسپ و فیل مفتخر ساختند . و [illegible]
را که بمنصب [illegible] فائز بود بخطاب راجگی و عطای خلعت و
فیل و شمشیر و جمدهر و کمر مرصع و جیغه و نقاره و [illegible]
در زمرهٔ حلقه بگوشان در آورده همراه قلیچ خان تعینات فرمودند .
و بیست و هفتم بعد از گذار [illegible] کوچ فرمودند و
بیست و هشتم کوچ در [illegible] گوالیار مضرب خیام گردیدند . [illegible]
خان ولد خان دوران را بخطاب پدر سر افرازی بخشیدند . چون از
طرف دارا شکوه [illegible] آب [illegible] بود که حسب [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] عرض نمودند که [illegible] خان
[illegible] سالار و [illegible]
[illegible] آب چمبل [illegible] و خود
روز دوم [illegible] از آب گذشتند .

چند کلمه از وقایع [illegible] حضرت [illegible] چون [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible] و [illegible] صحبت [illegible]
[illegible] دارا شکوه [illegible] دولت
[illegible] بود و [illegible] هر [illegible]
رسیده گشته چون [illegible] و [illegible]
[illegible] اعانت [illegible] و خود [illegible]
[illegible] پیکار گرفته [illegible]
و [illegible] خود [illegible]
[illegible] جهان آشوب [illegible] گردید . [illegible]
[illegible] جنگی که [illegible] و [illegible]

چون تعلل نمایند - چون معظم خان را که در دولت آباد محبوس
ساخته در خدمت شاهزاده محمد اکبر گذاشته بودند دارا شکوه
این معنی را بر خلاف معظم خان دانسته محمد امین خان پسر
او را در حضور مقید ساخته بر خانهٔ او چوکی نشانده بر آمد اعلی
حضرت که در فکر علاج کار و دفع فتنه و فساد بودند او را بعد از
چند روز خلاص نمودند - گویند فردوس آشیانی دارا شکوه را مکرر
منع بر آمدن کرده گفتند از رفتن تو زیاده مادا مفسده و شورش
ساختن هر دو برادر خواهند گردید و خود قصد بر آمدن بالراده صلح
و مهادنه هر دو گوهر درج سلطنت نموده حکم پیش خانه
بیرون آمدن فرمودند دارا شکوه راضی نشده مهربانی و همدمی
خان جهان عرف شایسته خان مانع آمد - و نیز روایت نمایند
که قبل از خبر هزیمت راجه هنوز که امراج دکن در احمدآباد
با هم ملحق نگردیده بودند اعلی حضرت خود قصد بر آمدن
نموده از خان جهان مصلحت پرسیدند و حرف گنگاش آن
در میان آوردند خان جهان که خالوی خلد مکان می شد و اخلاص
که دلی بمحمد اورنگ زیب داشت نظر بر جوهر ذاتی و رشد و
استعداد اوج طالع او بمقتضای وقت مصلحت نداد و بعد رسیدن
خبر هزیمت مهاراجه بادشاه ظل طرف دلی خان جهان بوده
مضطرب ساخته سر عصا بر سینهٔ او رسانده در سه روز از مجرا
ممنوع نموده باز مهربانی فرموده پرسیدند که باز گنگاش
بر آمدن خود بدان آورده همان مصلحت سابق داد . و آخر کار
قصد بادشاه با وجود بیرون رفتن پیشخانه [illegible] - و دارا شکوه

هنگام تعین خان آنکه خان را با فوجی کلان و دام صلابت و فیل
سپهسالاری بخشی و ملازمان خود بطریق قراولی رخصت نمود
که بسمت نصیر رفته اقامت ورزند و گذرهای آب چنبل را بضبط
درآورند و خود بجهت انتظار سلیمان شکوه که از جنگ شجاع
برگشته عازم حضور بود چند روز که درین ضمن بعضی سران عسکر
نیز بجهت نمود توقف ورزید چون سلیمان شکوه از رسیدن تا بیدار
بکوچ متوجه استقبال و قتال حضرتین برادران گردید ششم بعضی امرای
نزدیک سرگروه بنیادت بهم پیوسته در ... دارا شکوه بسبب ساکنان
هم فوج آمده و بسیاری فوج برای بستن ... اعلا ... ناخوش
و دارا شکوه در ... فوج ... و ترتیب ... توپخانه و ارابه
کلان ... جنگی که بهادر ... روز ... سوار شده ...
پیش آمده در میدان وسیع صف زده ترتیب ... عرض ...
را ... گردن شکوه و ... زیاد ... ادامه ... گرفت
... روز ... آفتاب ... خورشید که از گرمی و شدت ...
... جهت آتش می بارید و ... آب و ... از
... ... چندان گرمی ... حالت ...
و محمد اورنگ زیب بهادر نیز اگرچه آن ... اما ...
از تیز جلوی و سرعت در آغاز جنگ ... گردیدن
ایستاده انتظار ... از ... می کشیدند چون آن
طرف حرکت ... صحبه ... بعد از ... ادا
عصر و مغرب ... حکم نمودند که تمام
شب سپاه بهوشیاری و خبرداری ... صبح ... بسر

آورند - روز دیگر چون خسرو انجم کلاه آفتاب باتیغ عالمگیر از مطلع
مشرق درخشان ونمایان گردید و پادشاه انجم سپاه سر از دریچهٔ افق
برآورده خاطر بترتیب افواج پرداخته ذوالفقار خان و مرشد قلی
خان را به پیش بردن توپخانه مامور ساختند - و فیلان کوه پیکر را
غرق آهن ساخته عقب توپخانه ایستادگی دادند - و پادشاه زاده محمد
سلطان را با خانخانان و نجابت خان و سید بهادر و سید ظفرخان
بارهه و شجاعت خان وغیرهم امرای نامدار هراول نمودند - و فوج
پادشاه زاده محمد اعظم را طرف برانغار مقرر کرده اسلام خان و اعظم
خان و خان زمان خان و معتمد خان و جمعی دیگر مبارز پیشگی
کارزار دیده را رفیق و معاون آن فوج ساختند - و محمد مراد بخش
با مردان نامی خود در جرنغار جا گرفت - و سواری بلتمش به شیخ
میر و سید مظفر بارهه و شمشیر خان و بعضی دلاوران جلادت تفویض
فرمودند - و بهادر خان را با جمعی دیگر از عقب هراول بالتمش قرار
دادند - و بهمان دستور جابجا امیران جنگ آزما صفها بسته که اگر
بتعداد تفصیل آن پردازد از سر رشتهٔ اختصار می ماند تعیین نموده
جمعی از بهادران عقیدت کیش هر قوم خصوص سید دلاور خان
خانجهانی که برتهوری و شجاعت خاندان او اعتماد کلی داشتند و
دیگر سادات بارهه با خود همرکاب ساخته شاه زاده محمد اعظم را
در حوضهٔ فیل ردیف خویش نموده چون اختر تابنده در برج
حوضهٔ فیل آسمان شکوه جا گرفته رایت افزای قول و صف آرای
فوج دریا موج گردیدند و بسعادت توکل و همراهی فتح و نصرت
بدستور شجاعت بجنگ مخالف و ستیزی لشکر خصم اندیشه

سنگرلره دوکلدی [illegible] طوپ [illegible] بوشلدوقلری [illegible] جون
اوردوی همایونه [illegible] . و اول طرفدن [illegible] باشلادیلر
[illegible] توپلری [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] آتوب [illegible] کوه [illegible] [illegible]
و [illegible] قریب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اورته [illegible] [illegible] [illegible] آتش و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سعادت و اقبال [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آتش [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هر طرف [illegible] و [illegible]
و [illegible] آتش [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] طرف [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] هر طرف
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] چشم [illegible] کورت * بیت *

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] * [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] * [illegible] آتش [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] * [illegible] آتش [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آتش [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

درین ضمن جلوی اقبال عدو مثل گولهٔ از توپخانهٔ دشمن حضرت عالمگیر بر فیل پیشاهنگ رستم خان بهادر فیروز جنگ خورده و بخاک هلاک افتاد و ازین صدمهٔ فیل افکن ناگهان زهرهٔ آن رستم زمان آب گردید و خان جرأت از مقابل هراول کشیده طرف دیگر که بهادر خان کوکه دران فوج بود رو آورده بکارزار سنجانه برداخت و بهادر خان جمعی از دیگر بهادران کوششهای مردانه آورد و هر ساعت به رستم خان کومک می رسید و غلبه زیاده می شد تا آنکه بهادر خان بعد ترددات نمایان زخم سرخروئی برداشت و بسیاری از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند نزدیک بود که تزلزل تمام در استقامت فوج خلد مکان راه یابد درینحالت اسلام خان و سید دلاور خان و دلاور خان افغان بکومک بهادر خان رسیدند و در همان حال شیخ میر و سید حسین و سیف خان و میر بزرگ خان و قزلباش بیگ و محمد صادق با فوج بخشی سعادت سرداران فوج مقدمه جلو نیز رسیدند بمقابلهٔ رستم خان و دیگر دلاوران همرا سپهر شکوه برداختند و صدای دار و گیر دران دشت پر وحشت پیچید * بیت *

برآمد خروشیدن گیر و دار * در آمد بجنبش ازان روزگار
ز خون یلان خاک آغشته شد * تو گفتی زمین ارغوان کشته شد

درین دار و گیر بعد ترددات نمایان و جانفشانیهای بی پایان که از سید دلاور خان خلدیبی بظهور آمد و چند خانهٔ زین را خالی و از خون دلاوران رنگین ساخت از زخمهای پیاپی نقد حیات در باخت و همدی داد خان نیز جوهر شجاعت و نیروی بکار برده شرط جانفشانی بتقدیم رسانید و سید حسین و سیف خان و میر بزرگ

خانی و عرب بیگ و محمد مختار بتمام صوبهٔ گی برداشتند . اطراف امر
رستم خانی حرمت یافت و بنای لیاقت سپهداری نمود از جا رفت .
دارا شکوه از مطلوب گردیده سپهر شکوه و رستم خانی انعام یافته خود را
مهیج قول که از بیعت مراد سوار گم نموده قول رسانید بالظهور
شجاعت و دلیری از نوشته خود گذشته مقابل شتافته و در آن
یافته فتح نصیب گردید . ازین طرف نیز با این مردمی خان و گوله
توپ و تفنگ و سپاهی [illegible] چنان [illegible] هنگامه
که دارا شکوه استقامت نتوانست [illegible] حرمت طرف محمد
مراد بخش منعطف ساخته [illegible] خود را [illegible]
آن شیر معرکه [illegible] و هرو صف [illegible] و [illegible]
خان که پیش آهنگ فوج [illegible] بود [illegible]
گشتند بر فیل محمد مراد بخش رسانیدند و از هر دو طرف تیر
باریدن گرفت و چنانچه آشوب [illegible] محمد مراد بخش [illegible] گردید
که [illegible] آنگاه گشته [illegible] از جا رفته و
نزدیک بود که از [illegible] و [illegible]
آن [illegible] محمد مراد بخش [illegible]
[illegible]
بهادری شهرت تمام داشت [illegible]
رخت زندگانی با همه همرهان [illegible]
خود را بفیل سواری محمد مراد بخش رسانیده [illegible] و
گستاخانه گفت تو مقابل دارا شکوه [illegible]
برجای طرف محمد مراد بخش انداخت و [illegible]

جنگ زده گفت که فیل را بقفای آن بهادر شیر صولت حمله
آور نموده چنگال تیز جان ستان به پشتش فرو رساند که از حدت
زخم سرنگون ساخت - راجپوتانی که همراه آن خیره سر بی ادب
بودند بیشتر در پای فیل محمد مراد بخش کشته گردیدند و اطراف
فیل محمد مراد بخش را کشت زار زعفران و ارغوان ساختند - اگر
چه در عالمگیرنامه درج است که درین حالت خلد مکانی خود را
بسمت برادر رسانده بدفع اعدا کوشید اما آنچه از والد خود که همراه
گردید همرکاب آن پادشاه زاده والا نژاد بود و زخمهای کاری برداشته
تا انتهای جنگ رفاقت نموده مجروح گشته و از زبان ثقات دیگر
ظاهر گردیده که محمد اورنگ زیب بهادر بعد مکرر طلبیدن
خبر و ظاهر شدن غلبهٔ اعدا خواست که خود را بکومک برادر رساند
شیخ میر صاحب آمده مصلحت نداد و گفت صبر نمایند در صورت
یکدیگر در ساختن هر یک بعمل آمدن صلاح دولت است - حاصل کلام رستخیز
عظیم درآن عرصهٔ دار و گیر بلند گردید و از هر طرف بهادران جلادت
نشان داد تهوری داده شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند * بیت *
ز بیداد تیغ جدائی فکن * سر از تن جدا ماند و تن از کفن
راجپوتان جهالت نشان کوششهای فراوان بکار برده نیمچهای
مردانه خود را بقول همایون رسانیدند - از آنجمله راجه روپ سنگه
راتهور از اسپ پیاده شده باظهار کمال تهور و جهالت دست از
جان شسته با شمشیر برهنهٔ برق کردار فوج قول را از هم دریده خود
را زیر شکم فیل سواری خاصه رسانده به بریدن ریسمان حوضهٔ فیل
اقدام نمود خلد مکان از جرات وجلادت او اطلاع یافته از راه انصاف

و حواس خمسه [illegible] که آن خام طمع [illegible]
[illegible] دلاوران [illegible]
[illegible] بر روی [illegible] پاره پاره نمودند و [illegible]
که دیگر بهم [illegible] خود را بمقابله دلاوران [illegible]
[illegible] جنگ را زیاده [illegible]
[illegible] زمانی که [illegible]
و [illegible] دیوان [illegible]
دلیرهای افغان را [illegible] در آمدند و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آوردند [illegible]
[illegible] استقلال [illegible]

استقبال نموده ثبات قدم از دست داد - و جمهور عسکر نیز درین حالت با پدر رفاقت نمود و باتفاق چند رفیق شفیق که در طریق هزیمت شریک گشتند راه اکبرآباد با هزاران ناامیدی پیش گرفت - و نسیم فتح و فیروزی بر لشکر ظفر اثر وزید و صدای شادیانهٔ تهنیت و نصرت بلند آوازه گردید و پادشاه زادهای عالیقدر و امرای نامدار آداب مبارکباد و تسلیمات تهنیت فتح بتقدیم رسانیدند * بیت *

خوش شده بسم الله این فتح غریب * که نصر من الله و فتح قریب

پادشاه ظفر نصیب ازین شکر و سپاس بیرون از اندازه قیاس از فیل پائین آمده دو رکعت شکر ادا نموده رو بخیمهٔ دارا شکوه آورده چون سراپا خیمه و توشک خانه همه کارخانجات بتاراج رفته بود درآن خیمه فرود آمده از سر نو زینت افزای آن مکان گشتند و شاهزاده و امرای تهنیت اثر [illegible] و به تحسین و آفرین مفتخر گردیدند - چون بر چهرهٔ محمد مراد بخش زخمهای تیر بسیار رسیده بود بمرهم لطف وفاداری ظاهری را پوشیده جراحان چابکدست را حاضر ساخته سرش بر زانوی شفقت خود گذاشته بعلاج زخمها پرداختند و برای تداوی جراحات اندرون دل آن پادشاه زادهٔ ساده لوح زبان بمبارکباد سلطنت و هزاران تحسین نموده اشک ریزان باستین شفقت خون از رخسارهٔ برادر پاک می نمودند. گویند هودهٔ که محمد مراد بخش درآن سوار بود از بسیاری تیر حکم خارپشت بهم رسانیده بود که زمین آن بنظر نمی آمد چنانچه آن هوده در کارخانهٔ زینت خانه نگاه داشتند بطریق یادگار

و در بنای تعمیر آن شاهزاده بودند تیموری تا زمان سلطنت حضرت
عرش آشیانی انار الله تعالی برهانه کسی مشرف نگردیده مدتها است که آن سرحد
بر ولایت موجود بود . و پادشاه بیگم صاحبه ایشان مهد اعظم
شاه برای ترتیب تجارت حاصل صاحب قران در سعادت
سرکار ساخته بارده آن موضع معین شده وانقاد مبذول . الحمد
از جمله مقدمات خدمتگار خواجه خان در راه صاحبقران و
غیره که بشر بکار آمدند . و از آنکه متعاقب رخصت با مهد مراد
بخش زینت افزا بود بجهت امور و بعد از چند مراد بخش
حرفها جانفشانی با قدیم همراه بودند . اعظم خان بعد از آن سمت از
غلبه شدت حرارت هوا و گرمی زیاد و بعضی عوارض گرفتار گردید
و از لشکر دلاور شکوه سوای عده ای که برای خدمت داشت آنقدر حضور
و جهت تعیین شدند که بخدمت حضرت بتوان آورد . و آنچه حسب
مراد بخش و همه پادشاه زاده و دیگر امرا از عطای خلعت و اضافه
و خطاب و جواهر و دیگر عنایات مشمول گردید اگر شمه ای
تفصیل آن بپردازد از سر رشته سخن باز می ماند . حاصل کلام
دلاور شکوه با هر هزار سوار بی سرانجامی که لشکریان رخصی بودند
رفت شام بی منزل بتلمبر آبادی رسیدند از حرکات و اتصال
بی کلیگی طالع ترک پدر ناسازگار برخاسته در حوالی خود فرود آمد .
هر چند اعلی حضرت پیغام طلب از اظهار تمرد کار و تلکیفی
تازه فرستادند بعضی تعبیه نموده اما شب بعد انقضای سه پهر
با سپهر شکوه و زوجه و صبیه و چند نفر دیگر از خدمه محل و از
جواهر و زیور و اشرفی و طلا و نقره آنچه ضروری همراه توانست بالای

بیگمان و دختران و استران بار کرده باشکوه گرفته از شهر بر آمده
راه شاه جهان آباد بقصد دارالسلطنت لاهور پیش گرفت - و در منزل
حاجی قریب پنج هزار سوار با چند نفر از مردم عمده با بعضی
کارخانجات سرکار فردوس آشیانی باو رسیدند ٭

و حضرت خلدمکان بعد از فراغ مهم عریضه مشتمل بر اراده خود
از راه ارادت و رسوخ عقیدت بقصد عبادت بسبب انتشار اخبار مختلف
و حقیقت اجرا وقائع آنحضرت و سد راه گردیدن مهاراجه و به تنبیه رسیدن
او و بالا رسیدن دارا شکوه با فوج عظیم بقصد فاسد و دادن جنگ و
هزیمت یافتن او و معذور بودن خود از آنچه در مشیت الهی مقدر
بود درخدمت پدر بزرگوار ارسال داشتند - درین اوان محمد امین
خان و خان جهان پسر آصف خان با جمعی از امرای دیگر که مدار
علیه سلطنت بودند آمده شرف اندوز ملازمت گشتند و بعطای
خلعت و جواهر و اسپ و فیل مفتخر گردیدند - و دهم رمضان
از سرکنده کوچ برسوده متوجه مستقر الخلافت گشته نزدیک سواد
اکبرآباد که مضرب خیام گردید از نزد اعلی حضرت نسخی نامه
در جواب عریضه که بتقاضای رقت بخط خاص مرقوم بود بمصحوب
فاضل خان خانسامان و سید هدایت الله صدر رسید - و روز دیگر نواب
قدسیه پادشاه بیگم باشارهٔ پدر بزرگوار نزد برادر آمده بعضی کلمات
ملایم و ناملایم بطریق نصیحت باظهار محبت گفت و جواب خلاف
مرضی شنیده مراجعت نمود - و بار دیگر نیز شفقت نامهٔ نصائح
آمیز مع تیغهٔ شمشیر بنام مبارک عالمگیر که به از شمشیری در
ذخیره نمیداشتند و بنامهای دلپذیر مصحوب معتمد خاص

ضرب [illegible] . [illegible] الی [illegible] وجوهی [illegible]
عالمگیر تعالی نیک گرفته [illegible] مبارک [illegible] مرزا [illegible]
[illegible] مبارک گفتا ساختند . بعد پادشاه زاده محمد سلطان را برای
[illegible] از دست [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] آنجه [illegible]
[illegible] بود [illegible]
ساختند . و [illegible] خان و [illegible] خان و [illegible] خان و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] خان [illegible]
و [illegible] آمده [illegible] گشته [illegible]
و [illegible] گردیدند *

القصه [illegible] عالمگیر [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] هزار و [illegible] پادشاه زاده محمد سلطان [illegible]
فرمودند که [illegible]
[illegible] بعضی [illegible]
و ناخوش برای منزوی ساختن [illegible] در آمده [illegible]
[illegible] پادشاه زاده محمد سلطان [illegible]
[illegible] دست [illegible] و [illegible] صاحب [illegible]

امور سلطنت و ملکداری کوتاه ساخته متواری گردانید • بیت •

همین است رسم این کهن کارزار • که دزدد بآسد هنگامی رازرا

یکی را در آرد بهنگامه تیز • یکی را زهنگامه گوید که خیز

[illegible] برای ضبط [illegible] صوبات که درجانب دارا شکوه بودند مرخص میشوند • بدست و نشان [illegible] دیگر لوازمات سلطنت [illegible] مراد بخش [illegible] نموده • و بدست و [illegible] داخل [illegible] شده در حوالی دارا شکوه فرود آمدند • [illegible] آن خان را [illegible] تربیت خان را بصوبه داری [illegible] اکبرآباد منصوب شده داری [illegible] و صاحب [illegible] میشوند •

[illegible] دارا شکوه [illegible] نزدیک دارالسلطنت شده [illegible] اورنگ زیب [illegible] آمده در گرد آوری [illegible] هرچه از سرکار پادشاهی و آنچه از خانهٔ امرا توانست بدست آورده چند روز در انتظار رسیدن سلیمان شکوه که بعد از فرار شجاع [illegible] رفته بود [illegible] و [illegible] کار خود بود و از آنجا تسلط [illegible] نمی [illegible] روز بروز [illegible] که دانست اگر زیاده توقف نماید [illegible] گرفتار خواهد گردید با لشکر [illegible] که ده هزار سوار [illegible] بود [illegible] سمت [illegible] گردید • و [illegible] سلیمان شکوه خطوط [illegible] خود [illegible] با [illegible]

و استمالت نامه بخوشدلان ، و حکم اطراف بالطاف سلطانی در وعده و
وعید نوشته بود ادعا می ساخت ، و حکم [illegible] در [illegible]
حالات [illegible] و شکوه [illegible] و [illegible]
همراه گرفته عزیمت بحر اوجان داشت ، و جهت [illegible] او را
[illegible] بحر [illegible] و التماس [illegible] که از
تقدیرات الهی و [illegible]
آخر چون دانستند که مرضی اعلی حضرت طرف رخصت و اجازت
دارا شکوه غالب و [illegible] است ، [illegible]
از رخصت [illegible] در [illegible] عزیمت ملازمت بحر [illegible]
پادشاه زاده محمد اعظم را [illegible] که برای ملازمت و
رخصت بقلعه [illegible] همراه [illegible] و [illegible]
جهت پیغام حضرت [illegible] پادشاه زاده [illegible]
هزار روپیه گرفته و [illegible]
اعظم را در بغل شفقت گرفته با انواع اظهار لطف [illegible]
مرخص ساختند ، و [illegible] دارا شکوه [illegible]
پادشاه زاده محمد سلطان را مع [illegible] خان [illegible] و جمعی
دیگر از بندهای بادشاهی در خدمت اعلی حضرت گذاشته اسلام
خان را سی هزار روپیه مرحمت فرموده [illegible] پادشاه زاده [illegible]
[illegible] روپیه و خلعت و اسپ پادشاه زاده عطا فرموده [illegible]
را برای محاربه [illegible] آنجانب [illegible]
شوند ، و بیست و [illegible] از اکبرآباد برآمده [illegible]
و [illegible]

دارا شکوه پیوست و بعد رسیدن از شاه جهان آباد بر آمده روانهٔ لاهور گردید ـ سعد مراد بخش را بیست وشش لک روپیه و دویست و سی اسپ باساز طلا و مینا ده فیل از حلقهٔ خاصه همگی امانت داشت تواضع نمودند ـ خانِ دوران را از تغیر سید قاسم بارهه که از طرف دارا شکوه در قلعهٔ اله آباد بود مقرر و مرخص ساختند ـ و فرمودند که اگر سید قاسم در سپردن قلعه اله آباد اطاعت نماید اورا مستمال ساخته زود روانهٔ حضور سازد والا بمحاصره و تادیب او پرداخته در صورت ضرورت کومک طلب نماید ـ و سلخ ماه رمضان بهادر خان کوکه را از منازل متهرا بطریق هراول بتعاقب دارا شکوه رخصت فرمودند ـ خانِ خانان نجابت خان را روز عید فطر دو لک روپیه عطا فرمودند و داؤد خان که از همراه سلیمان شکوه جدا شده بحضور رسیده بود باضافهٔ هزاری هزار سوار و عنایات دیگر سرافرازی یافت و عبد الله بیگ و علی مردان خان و [illegible] خان از نزد سلیمان شکوه رسیده سعادت اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند ـ

شرح فرمانی که صاحبقران ثانی بعد مقید گردیدن خفیه بمهابت خان که دران ایام در صوبهٔ کابل بود نوشته بزبان قلم مینهد ـ

صداقت نشان عقیدت کیش مهابت خان بعنایت و توجهات بادشاهانه مستظهر و مباهی بوده بداند که از ناسازگاری روزگار غدار و شقاوت فرزندان بدکردار عقیده باشد که چه قسم چشم زخم باین دولت پایدار رسیده و بی سعادتان حرام خور چه سلوک اختیار نمودند و می نمایند ـ چون فرزند ظالم دارا شکوه بعد

از حکمت [illegible] ظهور شده درین وقت [illegible]
که نظر بر حکمت [illegible]
[illegible] الصدق [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
و اظهار آورده چشم داشت تدارک چاره و آن این است وقتی که
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حاصل خواهد شد

این کار از تو آید و مردان چنین کنند

و بطرزی از صفات نوشته ام که خود را یار گذشته بهبود حال و مآل خویش در اطاعت آن سپهر مآل دانند و خلاصی من درین مقدمه منکر نوشته می شود که دنیا جای سپنج ناپایدار است و با هیچکس وفا نکرده و نخواهد کرد و نیکنامی بر صفحهٔ روزگار یادگار خواهد ماند و صورت حال چگونه خواهد بود که صاحبقران ثانی زندگی در قید بلاکبر ندارند و شخصی که بدام تزویر عالمی را زبون نموده بکام خود ساخته بر تخت خلافت کامرانی کند و بالفعل حال اگر آن عمدة الملک التماس نماید نزد این نیابت دست من و دامن او

چند نفر از مفسدان ساختگی صحت
مراد بخش بزبان خامه میدهند ✱

که چون آن زمان از ناخوشی پادشاه نوشته جات پی در پی رسید و در رعایت ... و ... این گروه بدام ... و از ... باطل و حصر عقیدت ... بزرگی را ... پادشاه در اقلیمی نگوید بخاطر نیاورده فریفتهٔ وعدهای دلفریب و توقعات نقد و جنس که بطریق عاریت و امانت چنانچه بذکر آمده بهم فعل از سبک و بعد از فتح نسبت بحال او سلوک سگرندید دل خود را خورسند میداشت و غافل از منصوبه بازی ملک شده بازگشته نقش تمنای سلطنت را از ساده لوحی بر لوح سینه می نگاشت و ... سلطنت را از ... واصل ... ایشان ... برادر ... او ... وجودی ... بعضی ... سکه ... روزگار ... در ... سلوک

[illegible] منصب [illegible]

و [illegible] که در [illegible]

[illegible] که از [illegible] قدیم [illegible]

و [illegible] و [illegible] یک [illegible] داشت [illegible]

[illegible] نمود که [illegible]

را [illegible] آنچه [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] محمد مراد بخش

این [illegible] را [illegible] آمده [illegible]

طرف [illegible]

[illegible] گفت که [illegible]

[illegible] و [illegible] می گردد [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] محمد مراد بخش را [illegible]

[illegible] نمود و [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] را [illegible]

این [illegible] برای آن [illegible] که [illegible]

[illegible] را [illegible] و دیگر [illegible] محمد مراد بخش

[illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] گردند

بیت

بتدبیر شایسته هموار مرد • کند آنچه نتوان بشمشیر کرد

ابراهیم خان ولد علی مردان خان و سید نجابت خان بارهه کمر اطاعت محمد مراد بخش گشوده بودند بدرگاه عالی آمده بشرف قدمبوسی حضرت مراد بخش آمده ملازمت نمودند - بعد نزدیک رسیدن شاهجهان آباد بعرض رسید که چون راجه توڈرمل ذاتی که متصدی حال خالصه مبارکه سرهند بود از شورت رسیدن داراشکوه خزانه که موجود داشت در سوال موضعات غیر معلوم مدفون ساخته خود باقدری زر که توانست همراه گرفته طرف جنگل سرهنگ فرار نموده بود داراشکوه که به سرهند رسید براهنمائی زمینداران که آنها را گرفته تهدید فرموده خزانهای مدفون را بتصرف در آورد و هرجا از آب پایاب عبور می نمایند کشتیها را شکسته و سوخته و غرق ساخته بلاهور رسیده و داؤد خان را با چند هزار سوار بر گذر آب تلون که معبر مشهور است گذاشته و آب دریا را بر طغیان آورده - و نیز مسموع گردید که داراشکوه بعد رسیدن بلاهور ترتیب لشکر و دیده خزانه آنجا را با کارخانجات پادشاهی و امرای حضور بضبط در آورده در فراهم آوردن سپاه و اسباب جنگ می کوشد •

از شنیدن این خبر به داخل شدن قلعه دارالخلافت نپرداخته نوزدهم شوال کنار باغ آغر آباد که اکنون بباغ شالامار اشتهار یافته مضرب خیام فرمودند و بهادر خان و خلیل الله خان را با جمعی از امرای نامدار بطریق هراول بتعاقب داراشکوه مرخص نمودند غرهٔ ذیقعده سنه هزار و شصت و هشت روز جمعه بعد از ادای نماز دو ساعت مسعود و طالع محمود که جهت اعظم در خانه دهم

[illegible]

عبور نمیتوان آورد در آنجا کشتیها را جمع نموده . درینولا بعرض
رسید که سلیمان شکوه از آب گنگ عبور نموده قصد دارد که از راه
هردوار خود را نزد پدر برگشته‌اختر برساند . امیر الامرا و لودی خان
و فدائی خان کوکه مأمور گردیدند که خود را بطریق یلغار رسانده
سر راه سلیمان شکوه بگیرند . هفتم ذی‌قعده پیش‌خانه طرف لاهور
زدن فرموده شیخ میر و دلیر خان و چند امیر کار
دیده را بجلو پیشتر روانه ساختند و خود بدولت کوچ فرموده متوجه
آنجانب دارا شکوه گردیدند . مرتضی خان باصل و اضافه شش
هزاری پنجهزار سوار نموده بصوبه‌داری [illegible] طریق نیابت
مقرر فرمودند . چون ابراهیم خان پسر علیمردان خان استعفای
منصب نموده بود [illegible] شدند [illegible] از
[illegible] داشت [illegible] فوج خصم
[illegible]
[illegible] سلیمان شکوه
[illegible] خنجر [illegible] شیر شکار [illegible]
[illegible] اختیار نمود و از زمینداران [illegible]
که داشت در همراهی [illegible] نماند و اکثر از همراهان او جدا
گشته [illegible] شدند و زمیندار [illegible] دیگر را تکلیف نمود که
[illegible] از خود جدا نموده خود [illegible] و [illegible]
پسر [illegible] و همراهان [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]

در بنا بعضی [illegible] که الان فرسوده با جمعی دیگر از [illegible] شده [illegible]
عدم شناخت . و سلیمان خلو از آثار [illegible] [illegible]
[illegible] و خود [illegible] که در بیعت [illegible] از هر صد سوار [illegible]
خود را [illegible] زمیندار سری نگر رسانده [illegible] که [illegible]
بیگم صاحبه قسمیه الفت در تک [illegible] بعضی [illegible]
بیشتر گرفته خانه اورا [illegible] سلطنه با خود [illegible]
آخر کار [illegible] رسانده و [illegible]
لوله و چند نفر [illegible]
زمیندار سری نگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خود را [illegible]
[illegible]
[illegible]
نامه [illegible] و [illegible] • [illegible] •
کسی را که ابرو [illegible] بازی • که [illegible] که با او کند [illegible]
[illegible] • [illegible] خورد [illegible] و [illegible] را
و ظاهر گردید [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از طرف خلد مکان شوستری قلعه نیز از دکن بهم و پیمان باتمام
انجام رسیده بود این خاتم خیال بهکر فراهم آوردن لشکر و تهیهٔ زواید
شده بعد از دارا شکوه پرداخته از جهانگیرنگر با سپاه آراسته و
توپخانهٔ عظیم برآمده - و نیز مسموع شد که دارا شکوه می‌خواست
که در لاهور حسن جلوس ترتیب داده باجرای سکه و خطبهٔ خود را
بلند آوازه سازد از صدمهٔ دبدبهٔ تیغ محمد اورنگ زیب بهادر
بادشاه سپهر نیامد و زمینداران و فوجداران با نام و نشان از شنیدن
اخبار برگشتگی ایام بدفرجام دارا شکوه و اسعاد طالع بادشاه گردون
شکوه بدر گریختند - راجه جسونت که از مقابل بادشاه عالمگیر
احتراز نموده خود را بوطن رسانده بود الحق شقی زنان را خصوص
زنان راجپوت را بیشتر از مردان غیرت می باشد که بهمان سبب
در زندگی عتاب ... احتراز می نمایند زن او که دختر
راجه چتر سال بود شوهر را مطعون ساخته ترک سراپی ... و
نمود و اکثر در وقت کلمه و کلاه زنان برتافتن و ... ملامت
انجام اشتا می ساخت چنانچه از زبان زن او در برابر راجه حکایات
طعن آمیز زنان زد جمهور گردیده قلم را بتحریر تفصیل آن راجه
نداشته به تسطیر ماحصل کلام می پردازد - راجه از شنیدن طعن
بجان رنجیده و دل از خانه و وطن کنده برای شفاعت جرائم گذشته
عریضه مصحوب وکلای معتبران درگاه ارسال داشت بعد پذیرائی
جبهه‌سائی بر بارگاه عرش اساس آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده
مورد عنایات خلعت و فیل و شمشیر و جمدهر و بحال نمودن
منصب بحکمی مورد گردید - درین اثنا خبر رسید که دارا شکوه

بسبب مخفی شدن لشکر شاه شجاع مراجعت نمود و عزیمت آمدن آمد شدن
دریا مرج بادشاه غیر آنجا با سه چهار هزار سوار و فوجی توپخانه
را نمود و مقابل بطریق مرکز لشکر نمود دو روز حال را در سر سحر
را پادشاه گذاشته که تا مقدور چند روز سرکار لشکر ظفر انجام
داشته بعد کشتی را سوخته و تیر ساخته خود را با او رسانید - و چون
معروض رسید که ظاهرخان با دیگر بندهای بادشاهی خود را بالاهور
رسانیده بضبط ملک و مال آنجا بعد از تصرف دارالخلافه
پرداخته - و راجه رامچند زمینداران سرزمین نیز از دارا شکوه جدا شده
خود را بجهت جوستک و مقابل آن خان آمده بیوست او را خلاصی و
ساختند - و بعد عرض معظم خان ترتیب سپر چند را که مشخص در
موکب اقبال ملحق ساخته سرکرده برای خدمتی و نیز سرداری او
پادشاه زاده محمد معظم فرستاده - و راجه جسونت را که برای حال
سوبه‌داری مهاراجه اکثر او بسیار قبول ساخته بود و
ولایت او بظفر جیسی خان مرخص شود برای محافظت دارالخلافت
شاه جهان‌آباد مرخص فرموده - بنام تیراکبر اباد سنه سی سوز
رقم شد تا بسبب حضور بعضی بخشی و عطار بیلی کله نشکر
بندوبست کرده جرگه گذشت شد مرخص فرمودند و بعد از عبور از آب اتگ
اسباب و کارخانجات برای خود را پیش کرده محمد اعظم جستجو
بظفرخان مرخص فرمودند و آنجا خود را عبور شده محمد ملک را
گذشته بدهی دیارانگونه آن شهر آمده برگشتند و از اینجا بیستگاه
و که از سمت یک سال بدانست اختیار نموده بجانب ملتان
بسرعت تمام بجانب برخاسته مرخص نمودند و اکثرهای

این مسافت می فرمودند - درین ضمن بعرض رسید که دارا شکوه بعد رسیدن ملتان توقف نورزیده وقت بیدگی دارد بهکر گردید و نیز بروز در جمعیت او تفرقه راه می یابد خزانه و بعضی اسباب دارا شکوه که همراه فیروز میواتی بر کشتی دریا رسیده بود حاجی خان بلوچ خود را رسانیده بیارا را غارت نموده مالی را که نتوانست گذشته رفت - از شنیدن این خبر [illegible] حکم شد که برای تخفیف تصدیع لشکر منزل کوتاهی نموده باشد - ثالث محرم [سنه ۱۰۶۹] نزول رایات ظفر آیات بدو منزلی ملتان واقع شد خلیل الله خان و غیره که تعاقب دارا شکوه داشتند همراه فیروز خان و غیره در سه پهر تعداد از همراهان آن سرگشته وادی حیرانی آمده ملازمت نمودند و هر یکی مورد عنایات گردید - [illegible] خان را [illegible] برای تعاقب دارا شکوه مرخص فرمودند - شاه نواز خان را که بمقتضای مصلحت در قلعه ارک برهان پور نگاه داشته بودند حکم خلاصی از [illegible] صوبه داری احمد آباد بانضمام هزاری هزار سوار مع خلعت نمودند .

شنیدن خبر آمدن محمد شجاع و مراجعت و توجه نمودن از ملک پنجاب

چون از نوشته های اخبار نویسان شرقی خبر رسید که محمد شجاع با جمعیت وافر از سوار و توپخانه جهت آشوب از بنگاله بقصد پیکار با شاهنشاه [illegible] معروض گردید اول بتدبیر استیصال آن برادر بد عاقبت پرداختن علاج دولت و صواب دید مصلحت دانسته دوازدهم محرم [illegible] تعاقب دارا شکوه طرف دار الخلافت

معطوف داشته اوج عروج بالعموم رسیده [illegible] سوره از گذشته [illegible] قلعه نموده در باغ [illegible] نزول فرموده [illegible] طرف [illegible] مرجوده چهارم ربیع الاول [illegible] شاه جهان آباد گردیدند درین اثنا بعرض رسید که [illegible] رسید و [illegible] قلعه از مغضوب [illegible] انتزاع اوقات را حوالهٔ [illegible] نمود [illegible] سید عبدالجلیل [illegible] قلعه دار [illegible] سید قاسم [illegible] که آنجا [illegible] شهر و قلعه را [illegible] کنند [illegible] محمد سلطان [illegible] کنانیده [illegible] کرده [illegible] که قلعه اکبرآباد [illegible] الشرقی از [illegible] اکبرآباد برداشته [illegible] ما خود [illegible] آباد رساند [illegible] قلعهٔ اله آباد رفته بود [illegible] خود را رساند .

[illegible] حضرت [illegible] سال [illegible] کردید و [illegible] و نزدیک [illegible] سلطنت و [illegible] کشیده [illegible] هزار [illegible] نمودند [illegible] بعضی [illegible] قرار کنند می [illegible] توقعات [illegible] امدا [illegible] چشم داشت [illegible] از [illegible] پادشاهان [illegible] می نمودند بر طبع مبارک گرانی [illegible]

لهذا قبل ازین بچند روز مصور خان را که از مصاحبان و همدمان
نجابت خان بود نزد او فرستاده پیغام نصایح آمیز ارشاد فرموده
بودند مصور خان از آنجا که ما علی الرسول الا البلاغ و رابطهٔ خلت را
ضمیمهٔ آن دانسته پیغام نقد و تلخ را در خلوت بگذارش آورده در
جواب اوهم آن دو کلمهٔ نصیحت آمیز از طرف خود نیز بی‌پرده
برزبان آورد نجابت خان متحمل نگردیده شمشیری که بالای مسند
او بود کشیده بر گلوگاه او رسانیده دو حصه ساخته بود بنابران بعد
عرض مغضوب و از منصب برطرف و از مجرا ممنوع فرموده بودند
بعد چند روز ازین جهت از سر تقصیر او درگذشته بعطای خلعت
وعفو جرائم و بحالی منصب سرافراز ساختند - و داود خان که از نزد
دارا شکوه جدا شده رسیده بود بعطای منصب چهار هزاری سه
هزار سوار و دیگر عنایات سرافرازی یافت - هفدهم ربیع الاول از
دارالخلافت کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف شرقی بر افراشتند
چون نزدیک کوره رسیدند بوضوح انجامید که بادشاه زاده و ذوالفقار
خان بموجب حکم نزدیک کهجوه رسیده انتظار ورود حکم ثانی
برای مقابله می کشند - محمد شجاع نیز بعد از گرفتن سه لک روپیه
بتعدی از مردمان بنام قرض از بنارس برآمده و خسرو نام را
که برای تسخیر جونپور روانه ساخته بود مکرم خان حاکم جونپور
بعد محصور بودن چند روز حواله نمود برآمده بشجاع پیوست
ازین ضمن میر ابوالمعالی که بمقتضای مصلحت چند روز بشجاع
پیوسته بود وقت یافته بحضور رسیده بعطای سی هزار روپیه و
منصب سه هزاری مع خلعت و فیل سرافرازی یافت - بعد یافت

[illegible] حضرت [illegible] شاه [illegible]
[illegible] آن درگاه [illegible] نمودند . همین که بمنزل [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] محمد سلطان
[illegible] گردید . و در همین [illegible] مظفر خان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مظفر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] نمودند . [illegible]
[illegible] محمد سلطان [illegible] مظفر خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جنگ آرایش داده عقب توپخانه و همراه همه سرداران قسیم
موجودند و بهادر خان و داؤد خان و راجه سبها سنگه و کنور رامسنگه
و دیگر بهادران جلادت کیش قسمت راست و چپ موکب خاص
و پادشاه زادهٔ نامی گشتند و پادشاهزاده محمد اعظم را در حوضهٔ
فیل سواری خود جا دادند بی آنجمله چنان لشکری آراسته و مستعد
گردید که از کثرت سپاه تا نظر کار میکرد دشتهای نیلی صف زرها
و سنان تیغ گذار مبارزان لمعهٔ برق میزد . نود هزار سوار موجودی
معرکه آرای آن دشت پر وحشت گردید * بیت *

زمانه شور محشر عرض میداد * زمین از جوش و حدت عرض میکرد
جهان از جوش لشکر قحط جا بود * که نقش سایه بر روی هوا بود
اگر سیماب ترکیبی چو باران * بسان بر سنان نیزه داران

و شجاع نیز بترتیب فوج پرداخته سلطان اکبر پسر خود را که در
شجاعت بر سرداران تفوق می جست با سید عالم بارهه و جمعی
از امیران کارزار دیده نبرد آزما هراول نمود و شیخ ولی فرملی را
با چندی معتمدان مبارزه پیشه برانغار تعین نمود و زین الدین
پسر بزرگ را با جمعی در برنغار جا داده حسن خویشگی را
با سه چهار نوکر عمده هراول او ساخت و مکرم خان صفوی را با
سید احمد و چندی دیگر جرنغار مقرر نمود و شیخ ظریف را
با فوج رزم آزما طرح ساخته اسفندیار معموری را بالتمش قرار
داده التمش ترکتاز ابو المعالی میر آتش سپاه و میر علان
دیوان خود را چنداولی و محمد قلی اوزبک را با جوقی قراولی
گماشت . و خود با آنکه رزئی خانزاد محمد خان و سید ارسلان

خان و دیگر حبشی منزل بمنزل قراول جلوریز و بعنایت
لوهدی خلع بعد انقضای دو ساعت نجومی هفدهم ربیع الثانی
هنگامیکه سرزمین شد نزول همایون از نزدیکی عساکر منصور
اقبال و مستعدان آن زمانه گفته می شد و در نظم و نثر داستانی
و اشعار شتابی معنی از آنجمله بود که امیر خسرو تاریخ آن را
گفت تاریخ فتح گفته رفت سرزمین گفته اند * بیت *
ای سرزمین تو سرسرا نسب بکنا * بیمثاله ترا نام نسب بیدا
چمنزاریست مینو تاریخ * قل گفت اندر مقیم مبارک بود ۱۰۹۱
بجائی طلع مبارک اقدس با نام عنوان به صحبت دوستانه بهشتی
فتح و نصرت در محل کوه منظر شهر بهار سرزمین شده مانند کوه تمکین
با خستگی تمام و آراستگی برج که در انتظار برج بیدی خانان
لیشتری مرسه کوه نشاط راه در دو هزار بنایی عالی کرده سه بیرون
خاطرها تیر گروه مقابل برج خاص پیوسته چون البهجت و مهرات
توپ عالمگیری بر لشکر شجاع تاخت آنار طرف آن حیات مندانه
بطلوع نهادند و الزام جدالی اقدام بر بخش قدسی نمود آن روز
به پیغام شعله افروزی گویا توپ و بندوق باختر پیوسته و که بر مسالک
کوه ازدحام منظر مگردید و تمام شب نشر بر خلاف رعی و موجه
فیل و سواری از پشت امواج کوه آمده بامید شمع ظفر جهان عمر
بسته اند سرداران منشور الصبر برگشته و به خیر ایلچی تا بکوش سراوار
امروزکه شب عساکر مرزا چه زنده - چون مکان نوبت شمشیر را
مخالف بر مقابل گذاشته باشند عقب سرز واقع شده بود منظر
[illegible] بیکارانه مغرور آن ناکام خود را مبارکت

اطلاع یافته چهل توپ آتشی کوب را که از جائی چیده بودند در
حوالی لیل تبدیل مکان داده طرف دیگر جانب مقابل مورچ خصم
نصب نموده در اهتمام و پاسداری لشکر آرام بر خود حرام ساخته
بتسلی دلاوران مبارز پیشه می کوشید و پادشاه گردون اساس تا
سه پاس شب بپاس عبادت زیر خیمهٔ مختصر مشغول به نیاز تمام از
درگاه بی نیاز جویای صبح ظفر بوده در نماز و دعا و اوراد گذرانیدند
در عمل پاس چهارم ناگاه بیکبارگی غلغلهٔ عظیم هوش ربا از لشکر
ابیر بگوش ها رسید و غریب آشوب برپا گردید. تفصیل این اجمال
آنکه راجه جسونت که بنفاق همراه بود و از روز اول جامهٔ بدنامی
فرار برقد آن نابکار دوخته بودند و بدسرشتی آن تیره کار شعار
بدسرانجامی او گشته بود بگمراهی عقل تباه و ارادهٔ فاسد اول شب
زبانی محرم همراز بشجاع پیغام التیام آمیز مبنی بر ارادهٔ خویش
که آخر شب شبخون بر لشکر زده غارت کنان راه فرار اختیار خواهم
نمود و درین صورت پادشاه برین حادثه اطلاع یافته بتعاقب می
خواهند پرداخت درانوقت بهادری باید تا شما جلو ریز بر لشکر
ظفر پیکر تاخت آرند و قریب چهار پنج گهری شب مانده آن تیره
روزگار باتفاق دیگر راجپوتان صاحب فوج مثل رام سنگه راتهور و
مهداس (مهیس داس) بعماس بالشکر زیاده از اندازهٔ قیاس که
باخویشتن قصد به شهرت ارادهٔ جانفشانی فراهم آورده بود از جای
خویش حرکت نموده غارت کنان راه ادبار پیش گرفت و دست
تعدی بتاراج نمودن بهیر و کارخانهٔ امرا و پادشاهی و پادشاه زادها
آنچه سر راه او بود دراز کرده هرقدم مسافت پیش میگذاشت

از انواع ابداع ناهمواری شرارت شهادت می‌جهد خصوص [illegible]
و تهور و [illegible] بادشاه زاده محمد سلطان نوبت ظفر [illegible]
و هیچ خجسته خورد و کلان از آفت شکست برد و تاراج آن بدبختان
سالم نماند و تمام خزانه و توشک خانه سرکار بادشاه زاده که [illegible]
سد نظر آورده برهم دیگر قسمت نموده [illegible] از مال و
ناموس سپاه پایمال ساختند ناهمواری عاقبت و [illegible] دست
تطاول [illegible] و [illegible] و [illegible] طلب تا [illegible] و کار
طلبیهای و [illegible] تا طرف [illegible] خیمه
نماند که از دست [illegible] ماند و [illegible]
سبب [illegible] و [illegible] و [illegible] خطا [illegible]
دور از اندازه عقل می‌نمود و [illegible]
[illegible]
آن طایفه [illegible] دانستند و جمعی [illegible] و [illegible]
و [illegible] خود [illegible] خصم [illegible] و [illegible]
ناهمواری بادشاه و [illegible]
و حال و [illegible]
[illegible] اخلاص کیش [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قدم بادشاه بلندمرتبه ازانجا تبدیل مکان ظاهر گردد و بندگان اعلی
سواران تیزگام و تفنگچیان چنان تشدید تعین فرمودند که سواران
فیل و اسپ سوار را نگذارند که از جای خود حرکت نمایند و
هرکرا از جا بجا یابند عنان کشان بحضرت حضور بیارند و با آن
همه آشوب و برهم خوردن لشکر سرشته تدبیر نظم و کار فرمائی از
دست ندادند و تغیر در دل و حوصله آن خسرو کوه وقار ظاهر
نگردید بلکه بشگفتگی و بشاشت طبع که مطلقا اثر بیدماغی و تند
خوئی که نشانه دل باختگی کم ظرفان است بخود راه ندادند می
فرمودند که الحمد لله بدین وسیله تفریق منافقان و موافقان بروی
کار و محک عیار آمد و این معنی را از عطیهٔ الهی و اثر فتح و
فیروزی خود میدانیم و اکثر منافقان کوته اندیش که بد اندیش مآل
کار خود گشته این معنی را دلیل و برهان عظیم غلبه غنیم تصور نموده
خود را بلشکر خصم رسانیدند به سعی کمال و خیال خام خویش
خورسند گشتند - بنا گزیر زیاده از نصف لشکر بیدولتانه تاراج و فرار
که بیشتری بفوج خصم ملحق گشتند رفت - چون خسرو زمین
کلاه عالمگیر بقصد تسخیر عالم ترکش لعل بسته سر از دریچه مشرق
بر آورد و غبار فساد شب هندی نژاد برخشی صبح مبدل گردید
بعرض رسید که کافر تیره روزگار تخت پیمائی طرف مستقر الخلافه
اختیار گشت و بعضی عقیدت سرشتان دور و نزدیک در رکاب حاضر
آمدند بادشاه خورشید ضمیر سپهر اقتدار بر تعاقب آن شقی بتعجیل
و وقار کوه سوار شده بی آنکه چین جبین بر چهرهٔ مبارک ظاهر
گردد بدستور مقرری بعزم کارزار آهنگ جنگ و پیکار کار فرما

گشته اسلام خان را بجای او که در حضور بود مرخص [illegible] [illegible]

سرافراز و از صوبه بخارا [illegible] برخاسته معظم خان را بخطاب و

منصب که منوز داشت ممتاز ساختند و شجاع خان ترتیب فوج را

[illegible] داده از جانب [illegible] مستظهر گشته متوجه لشکر [illegible] را

یک صف قرار داده توپخانه را قائم مقام قراول مقرر کرده بلند

لشکر را با خود قرار داد گرفته قسم جنگ پیش گذاشت و چهار

پنج کروه راه آمده موجها متلاطم هم پیوسته [illegible] از دریا

بال و غرق نمودن [illegible] بیکر رفته [illegible] و صدای کوس و کرنای

[illegible] در [illegible] و [illegible] وحشت [illegible] و [illegible] در دل و جان

[illegible] هر [illegible] موج [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] لشکر ظفر

آیت [illegible] نوبت [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] می

آورد و [illegible] [illegible] و [illegible] گرمی

زبانه می بخشید و از [illegible] هوا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] می [illegible]

* بیت *

[illegible] [illegible] [illegible] * [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] * [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] * [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بعد ازان که کار از گرمی بازار آتش و زدن توپ گذشت و کار
بآمد و شد تیر و شست برداری ناوک اندازان بخطای خطا و دم
شمشیر گرایید از هر دو طرف چندین هزار تیر سینه گذار از خدنگ کمان
و شست مبارزان محکم انداز خنجر شکار سینه دوز در آمد و از بارش
تیر بجای آب جوی خون از هر سوی سیلاب روان گشت و از تراو و
جوشش آن و ریزش آن بر روی مقتلستان تیر سوار گردید * بیت *
ز بس تیر باران که آمد بجوش * فشد ابر بارانی خود ز دوش
بصفش در آمد دو دریای خون * شد از موج خونش زمین لاله گون
درین هنگامه دلاوران سپاه عالم پناه با صد فیل صف شکن جنگی بر
جرنغار لشکر ظفر قرین تاختند و از صدمه فیلان کوه منظر و حمله
ساکنان در ثبات قدم فوج دست چپ لغزش راه یافت و اکثر
دل باختگان آن فوج عنان فرار بر خود هموار نمودند و فتور عظیم در
لشکر فیروزی اثر روداد و از غلبه فوج خصم و هزیمت یافتن
مردم میسره تفرقه تمام در صفوف مبارک فیروزی راه یافت و کار بجائی
کشید که زیاده از دو هزار سوار جان نثار عقیدت کیش در رکاب
پادشاه نماند و لشکر مخالف از مشاهده این حال بخیال محال
فال همچو را شاد شدن آغاز نمودند و قدم جرات پیش گذاشته
بر قلب همایون بکمال گستاخی و بی باکی تاختند و خلد مکانی
بمدد تایید یزدانی چون شیر ژیان بر فیل دمان ثبات دل و قدم از
دست نداده بنفس نفیس بتشجیع سپاه دل باخته پرداخته بدست مبارک
تیر بر لشکر مخالف می انداختند درین ضمن مرتضی قلی خان
از میسره و بهادر خان از پیش و حسن قلی خان از دست چپ

آن بالای سواد بزیر افتاده و یکی از فیلبانان سرکار جاه و
چنبال برو سوار شده فیل کوه تمثال را باختیار خود آورد و آن
دو فیل دیگر از مشاهدهٔ آن حال از قول هراول گذشته بجانب
دست راست جنود مسعود حمله آور گردیده درین حال بلنداختر
با چند سردار جرار مثل شیخ میر و شیخ ظریف و حسن خویشگی که
از سپاهیان مشهور بودند طرف برنغار زور آورد و تزلزل تمام در فوج
رو داد و فیل سواری اسلام خان از صدمهٔ بان رم خورد و بسیاری
از آن فوج رو بفرار گذاشتند. سیف خان و اکرام خان که هراول برنغار
بودند ثبات قدم ورزیده مردانه در دفع مقابل اعدا کوشیدند درین
ضمن اگرچه بعضی از سرکردگان نا آزموده کار صلاح دانستند که بادشاه
گردون وقار خود را بکومک فوج برنغار برسانند اما ازانکه برابر بادشاه
نیز فوج سنگین کینه ور دیگر بود و اغلب خصم اکثر دل باخته در فکر
فرار بودند آن خسرو نهضی از ملاحظهٔ آنکه مبادا اگر رخ فیل سواری
خاصه بقصد مدد مخالفان گردانند اسپ خواهی برانها براند
احتمال داشت که پیدا زیاده از حساب توپخانهٔ خونبار خصم
بضرورت فرار شرعی نمایند درین صورت که بساط برنغار هم برهم
خورده مخصوصاً تنگ لعبت بازچه نقش بروی کار آرد لهذا
تا برداشتن خصم روی استقامت ورزیده باسلام خان و دیگر سرداران پیغام
ثبات قدم ورزیدن و مردانه بدفع اعدا کوشیدن داده امیدوار رسیدن
خود بمدد فرمودند درین حال خبر رسیده که بختان (بختیار) ایبک
روزبهانی که کاربرهمی توپخانه بود از زخم بانی درلشکر شجاع وداع
حیات نمود و جان بیگ بسبب زخم کاری برداشته از اسپ افتاد

[illegible] از آن [illegible] قلعه برج مقابل [illegible] کرده بود
شهنشاه ظفر مآل با اعمال خود [illegible] و از آنجا
[illegible] بعضی [illegible] بلند [illegible]
[illegible] و [illegible] از هر طرف
[illegible] بلند ساخته [illegible] از [illegible] و [illegible]
ساخته [illegible] و خود [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible]
از [illegible] و [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
از [illegible] دست و [illegible] کشته [illegible]
[illegible] و [illegible]
در این حال [illegible] که [illegible]
اختیار کرده بود [illegible] قلعه خود را [illegible]
[illegible] و [illegible] کشته [illegible] که در
[illegible]
[illegible] خان و [illegible]
[illegible]
[illegible] گرفت و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] گشت * بیت *

[illegible] فتح [illegible] * [illegible]

و افواج قاهره بر بنگاه شجاع بر گشته بغارت رفتند خزانه و فیلان و
اسپان و همه اسباب تجمل و کارخانجات هرچه بدست هرکه آمد
بتاراج و غارت بردند و یک صد و چهارده توپ و یک صد و یازده
فیل با قدری خزانه و جواهر سوای آنچه دست خوش تاراجیان
گردید بضبط سرکار در آمد . و پادشاه ظفر اقبال از فیل فرود آمده
بعد از ادای دوگانهٔ شکر و تحسین امرای رکاب مصلحت صواب
دران دانستند که شجاع را مجال فرارگیری نداده دست از تعاقب
او برندارند لهذا در همان حال سرسواری پادشاه زاده محمد سلطان را
با فوج خود او و پادشاهی هرکه توانست رفاقت نموده تعین فرموده
جیغهٔ مرصع کلغی مبارک بجای خلعت و عقد مروارید بیش
قیمت که مدت مدید پوشاک اعلی حضرت و آن حضرت بود
نیز عنایت فرموده ازانجا بخیریت خزانه رخصت ارزانی
داشتند چون اردو و کارخانجات پادشاه زاده همه بغارت و تاراج رفته
بود حکم فرمودند که از سرکار سرانجام کارخانجات ضروری سفر مهم
نموده پاسه تقوز خلعت و شمشیر خاصه و صد اسپ برای پادشاه
زاده از عقب روانه نمایند . و یک هفته دران مکان نصرت نشان
مجلس آرای عنایات بی‌پایان امرای رکاب عالی گشته هریکی
را فراخور پایه و ترددانی که ازانها بظهور آمده بود از عطای اضافه
و نقد و جواهر و خطاب و نقاره معزز و مفتخر ساختند . ازان جمله
معظم خان را از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار که
دوازده هزار سوار دو اسپه باشد نموده بعطای ده لک روپیه و
دیگر عنایات پادشاهانه از همه امرا امتیاز بخشیدند . و بیست و هفتم

ماه مقطور از محل اعوان توپ برمیدارند و واجبه [illegible]
وطن کرده بنده بود بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید و
[illegible] کنک [illegible] نموده معظم خلق و [illegible] خلق و اسلام
ملل و [illegible] و [illegible] خلق [illegible] از [illegible]
کار طلب و نوازنده عظیم [illegible] پادشاه زاده مقرر و [illegible]
هریکی را بعطای خلعت و اسب و [illegible] و [illegible] و [illegible]
آلات و شمشیر و جمدهر و اضافهٔ سالیانه سرافرازی دادند .

احوال [illegible] از احوال [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] را [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] را [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

بیشتر اثقال و تلف شدن اسپ و باربردار و دیگر صدمات زیاد فایح
و متفرق شدند و سپاه اکثر پیاده گشتند بعد عرض فرمان
مراجعت نمودن شیخ میر و صف شکن خان صادر شد - و پادشاه
انجم سپاه غرا جمادی الاولی متوجه مستقر الخلافت گشتند در منزل
دوم عرضه داشت پادشاهزاده محمد سلطان مشتمل بر مژده فتح تلی
و مغلوب گردیدن شجاع بار دیگر از نظر گذشت مجمل از تفصیل
آن می نگارد که بعد هزیمت شجاع سید قاسم که قلعه داری
اله آباد داشت و عبد الجلیل نام را در قلعه گذاشته در جنگ
رفاقت شجاع اختیار نموده بود خود را بقلعه نتافته خود رسانده
باستحکام برج و باره پرداخت بعد رسیدن شجاع بعذرهای معقول
اطاعت ننموده بعد رسیدن آوازی عهد امانی جریده برآمده بشجاع
ملاقات نموده بسببات ترضیع و ضمانت اینجا آورده دار و مدار گزید
از مرخص گردید و بعد رسیدن پادشاهزاده مرتبک اله آباد عرضه
مشتمل بر اظهار ارادت و عبودیت و ندامت ایام ضلالت نوشته مع
کلید قلعه بخدمت پادشاهزاده فرستاد بعد عرض فرمان صادر شد
که خان دوران را در قلعه اله آباد نگاهداشته سید قاسم را استمالت
نموده روانه حضور نمایند و شجاع برگشته اختر از شنیدن این خبر
که سرگرم آرای لشکر و مقابله نمودن با فوج پادشاهی داشت از
سر نوشت و با باختنه مرحله بجای والی حیرانی گردید - محمد
امین خان را سر فوج ده هزار سوار نموده با عبد الله خان برای
تنبیه و گوشمال راجه جسونت بکه خصال مرخص فرمودند و رای
سنگه را نیز با فه مرتزرانا با راجه جسونت می شد و با عموی

[illegible] ایلچی انگلیس سلطان [illegible] و [illegible] و
[illegible] و خلعت و اسب و فیل و خنجر مرصع و [illegible]
[illegible] شریک هم استقبال آن [illegible]
[illegible]
[illegible] که بعد [illegible] از [illegible]
[illegible] را از [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] قلعه [illegible]
از [illegible]
[illegible] هم [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] و

کچهه را برفاقت نقد و جواهر مطیع خود ساخته دختر اورا برای سپهر شکوه بپسر خود نامزد نمود و ازینکار بعد تقدیم ضیافت بدرقه داده از حد خود گذرانیده روانهٔ احمد آباد نمود و بعد نزدیک رسیدن احمد آباد شهنواز خان صوبه دار احمدآباد که یک صبیهٔ او در حبالهٔ عقد بادشاه و دختر دوم در خانهٔ محمد مراد بخش بود برفاقت رحمت خان دیوان و دیگر کومکیان برآمده استقبال نمود بعد ملاقات شرط اطاعت در سر انجام ضروری بجا آورده قریب ده لک روپیه طلا و نقره آلات و دیگر جنس محمد مراد بخش که در احمد آباد بود پیشکش نمود و دارا شکوه بفکر فراهم آوردن زر و سپاه پرداخته مردم را بعطای خلعت و اضافه و خطاب و جواهر خورسند ساخته جذب قلوب مینماید - و حکم و عمال بندر سورت و کنبایت و بهروچ و برگنات سیر حاصل تعین نموده ضبط خود در آورده و در عرصهٔ توقف یک ماه و هفت روز بیست هزار سوار فراهم آمده - و بحکام بجاپور و حیدرآباد تعزیت و پیغام برای طلب نقد و جمعیت بمیان آورده و برای رفتن طرف دکن و پیوستن براجه جسونت فکرهای مختلف می نماید - و در همان گرمی اخبار فرار راجه جسونت از رفاقت لشکر فیروزی اثر که شهرت غیر واقعی و خبر کاذبهٔ غلبهٔ خصم دارا آن گردیده بود نوشتهٔ راجه جسونت مشتمل بر تقاضا طلب دارا شکوه رسید و غرهٔ جمادی الاخری با سپاه آراسته و توپخانهٔ بسیار که از بندر سورت سی چهل توپ طلب داشته بود برآمد و بعد برآمدن در هر منزل نوشتهٔ ابله فریب راجه جسونت بمضمون استمالت و افسون رسیدن خود میرسید و این

معنی یافت تقریب مراجعت آن برگشته اختر می گرفت بعد
استماع اخبار مذکور باین عزم از پی تقاضای آن نمود که بدولت
ظفر ابدیت طرف احمد آباد شتافته براجه جسونت که شیخ میر او
هم به راجه جیسنگه گفته بود استمالت نامه عفو تقصیرات او و
بحال فرمودن منصب و خطاب مهاراجگی بانتصواب راجه جیسنگه
مرحمت نمایند و فرمودند که از صاحب صوبه مطلوب در این مقدمه
باز نوشته مصحوب [illegible] روانه سازد •
اول سنی کیفیت نبرد [illegible] دارا شکوه
[illegible] سمت [illegible] می ساخت
[illegible] در دولت ابد پیوند
[illegible] طرف [illegible] ملازمت کنند •
[illegible] در [illegible] جدا
کشته [illegible] طریقه [illegible] نموده بود [illegible]
[illegible] می شد [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
طرف [illegible] ملازمت کنند • [illegible]
[illegible]
باخته [illegible] را [illegible] رساند • [illegible]
راجه جسونت [illegible]
فرموده [illegible] منصب [illegible]

هراول و خطاب شهامت خان سرافرازي بخشيدند - طاهر خان را
براي قراولي و خبر تحقيق دارا شكوه مرخص فرمودند - بعد رسيدن
بمنزل امير نعمة راجه جيسنگه حكم فوج بندي فرمودند راجه
جيسنگه را با دلير خان و حسن قلي خان و جمعي ديگر از دلاوران
هراول مقرر نمودند و صف شكن خان را به پيش بردن توپخانه
مامور فرمودند و شيخ مير را با امير خان برادر او سر فوج بلندش
ساختند و امير الامرا با پسران و كنجعلي خان و بعضي سرداران
رزم آزما را طرف برانغار مقرر كردند و سرداري جرانغار بنام پادشاه
زادهٔ نامدار محمد اعظم و ديگر بهادران ابران قرار گرفت و بهمين
دستور محمد امين خان و هوشدار خان و عبدالرحمن خان ابن
نذر محمد خان و ديگر بهادران ايران و توران و افغانان جلادت‌نشان
و راجپوتان تهور پيشه جا بجا در ميمنه و ميسره و قول و چنداول
مقرر گشتند و فرمودند كه تا ممكن شود بطرح خصم بهمين ترتيب
در راه وقت سواري تفاوت راه نيابد *

شمهٔ از احوال پر اختلال دارا شكوه آنكه بعد كه مكتوبات
و رقم مغرولات خفيه بالترغيبات راجه جيسنگه و ديگر هواخواهان
براجه جسونت رسيد در اخفاي آن كوشيده از بيست كروهي
جودپور كه بالشكر آراسته بقصد استقبال و رفاقت دارا شكوه بر آمده
بود فسخ آن عزيمت نموده زحل صفت رجعت بمسكن خود نمود -
خبر مراجعت نمودن راجه بدارا شكوه رسيد متزلزل خاطر گشته
رسل و رسائل در ميان آورده مكرر ملاطفه تملق و ابرام بعمل نمود
فائده نداد و اين معني باعث [illegible] خارج [illegible] آن

مرا نداد رسمی حجری گوئید . و نسبت گرفتی حوادث وسیله
چند سفر و سوده لاچهند نام هندوی متعدد میکار خود را که با وجود
رابطه انبوه بهر نشست بود از ابیات درستانه مقالب ابیات
رنده بد شکایت نام بعلی آورد . او در جواب ادبی در گفت
من بر قول خود راسخم اما فی الحال آمدن من مصلحت
نیست . لذا شکوه با حضرت بنده انتقال نمیده و بجهت
ادیگر بهنگام نموده نزد خود طلب باید بعده لا نمیه با حضور سی
دیگر نزد او رسم آینه من بهر خود را خواهم رسانید . بعدی حوالی
پاس قدر آمیز لاچهند را صرفه ای ساخت . لذا شکوه مقلد و حوش
باشند طوعا وکرها با حضرت آمده به دیدن ذیحفه را برد . آن قدر ملکه
نوشتند . لاچهند بار بیشتر راجه آمده بوالی نجابت اللهم اکبر بیام
نموده هرچند استاد و انصیر بر خواند دانه به تعجیل راسخیل
شدند همچو اوقات و تنبیه است . و خبر بجلد برای سلو حوالم
او نزد باشد خط بعضی حوره بخیرموا تدبیر سرا در راه انتقال
یافت . ازانکه صاحب غرض مجهول گفته ند و احتیاج شیوه
را رواج مراج می سازد باوجود علم خفی آنکس از سپهر شکوه را
نزد آن حضرت عهد عذار نوشتد و سپهر شکوه چنانکه باید را آنهم
والدی گوئید و وعده و وعیدها بکار آورد آن کار قسم انتشیوه
انگشته بهتر لاچهند حرجی صرفی ساخت . و سپهر شکوه
ملازما بر آب و جگر کباب شده از انقلاب فلک آنچه بی
دانست نزد پدر آمد • بیت •
ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ • ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد

صاحب بالکل قطع امید مدد از جسونت نموده نمی دانست کرد نشینا چساره درین حالت خبر نزدیک رسیدن محمد اورنگ سنگ کمر بادشاه غازی انتشار یافت چار ناچار قرار برکار زارداده و آن کار رفت صرفه در جنگ صف ندانسته بمنصوبهٔ در آمدن بیکا اسلس نواح اجمیر بخیال مورچال بستن دران جبال پرداخت و هرکرلی خود حرکت نموده در دره درآمد بعضی راهها را به بستن دیوار خام و سنگ چین نمودن و چیدن توپها و نشاندن تفنگچیهای قدر انداز استوار ساخته جانب یمین خود را بمصطفی خان عرف سید ابراهیم سپرد و سه امیر دیگر با قریب هزار برقنداز حکم انداز همراه او مقرر ساخت و مورچال طرف یسار باهتمام شهنواز خان مع پسران وهمراهان باجمعي از برقندازان چابک دست گذاشت و مورچال طرف دیگر بفیروز میرانی که بشجاعت و تردد کارطلبی او اعتماد کلی داشت بامصالح توپخانه و جمعی دیگر از معارف پیشگاه سپرد و رو بروی خود سپهر شکوه را بایسیایی از آلات آتشبازی و توپهای نامی صف آرا قائم ساخت و خود درمیان جا گرفته همه جا توپ چیده جمعی را مقرر نموده که بمورچال مصالح مطلوبه رسانند سزاولی نموده نگذارند که همراهان و سرداران بیکار و معطل باشند - وشرح نرده و تقسیم مورچال بادشاه ظفر اقبال آنکه بعد نزدیک رسیدن موضع دیورائی که ازانجا اجمیرسه کروه مسافت داشت و ازمکان مورچال خصم نیم کروه و گوله رس بود مضرب خیام نصرت انجام فرموده حکم مورچال بستن بتعیین مکان نمودند صف شکن خان میر آتش

با مقربة كرمي كه به بهادري شهرت داشت و ازان طرف كه
[illegible] گمان يورش داشتند و از زدن گولهٔ توپ وتفنگ و انداختن
سنگ چه قصل هم مي باريد لحظه فرصت نمي دادند واستقامت
واي ارزه دلان شير جنگ دامن همت بركمر بسته افتان وخيزان
با [illegible] نوق كوه از مقابل موجال آشيانه يورش نموده
هرگز نمي [illegible] اجل او مي رسيد زنبك دريا ساخته نشان راجه
راجه [illegible] بالاي كوه برده نصب نمودند و خود راجه باجيوت كه از تعقب
جان بازان مستعد گشته چشم براه ازز بالا برآمدن ايها بود از جلو
فرود آمدن قريب هزار نفر جنگي مخالفان در مقابل بهادران راجه
راجپوت آن جلادت ليش قدم پيش گذاشته درمقابل بارش گولهٔ
تفنگ و انداختن سنگ خورد وكلان سينه سپر ساخته خود را بر
آنها زده از اسپان فرود آمده حمله آوردند و ديگر خاني كه ميان
افغانان در بهادري وتيغ بازي شهرت داشت از مستعدا جرأت راجه
راجپوت ديده با مردم خود قصد بالا برآمدن بيان كوه نموده
داد تهوري داده خود را بدم گولهٔ توپ و سنگ باران زده از طرف
دست راست بالا برآمد و از طرف چپ شيخ ميرك در تدبير و
شجاعت روزبكار بي نظير روزگار گفته مي شد باهمراهان خويش
قدم پيش گذاشت و از طرف ديگر راجه جيسنگه با راجپوتان بهادر
جوجركت درآمده ترك بهادرانه بروي كار آورد و اميرالامرا با
بسياري از مردم توپخانه از جانب چپ و اسدخان و هوشدارخان
از طرف جرغار با جنود خود سوار شده از هر طرف صف در
صف معركه آرا گشتند گرچه غازيان يورش نوده جانفشاني از حد

[illegible] از مردم
[illegible]
[illegible] مقابل آب
[illegible]
[illegible] و جمع کثیر از مردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] می شود * بیت *
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بر سینهٔ آن ظل الله سمر گزاردند بر خود گویا نمی توانست نمود مردانه وار آن قدر کوشید که بسرخروئی از معرکهٔ دار و گیر رخت هستی بر بست و در مقابل او در همان حالت دار و گیر که نزدیک غروب آفتاب بود و خبر آثار فتح و بالا برآمدن نشانها از هر دو طرف سامعه افروز مختلف و موافق گردید بوضعیم میر که از شهامت ذاتی و ارادت باطنی در جان فشانی می کوشید و بوسیلهٔ قتال و جدال باستقبال اجل می شتافت آن جان فشانه وار حالت را کار فرموده در عالم یاس حق نمک وقت رسیدن گلولهٔ تفنگ که بسینهٔ او رسیده و خود را در معرض تلف دید بیان اخلاص بیان را بدین زمزمه گویا ساخت * بیت *

جان دادمش بمژده و خجلت همی برم
زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

رسید هنگامیکه نعمت تربیت بیاد داشت و سرتاج خدمتگار عقب حوضه نشسته بود گفت که من زخم نشست از کمربند من زده مرا چنان نگاه دار که تا بلندی شدن صدای شادیانهٔ فتح که همین دم نسیم فیروزی بر این لشکر عدو مال بزوال خواهد وزید و علامت و آثار ظفر پیداست رفقا و همراهان من بر حال من اطلاع نیافته مبادا دست از کارزار کشند و مردم خصم نیز مطلع گشته دلیرانه قدم پیش گذارند. سبحان الله انسان را بدنیا پیش آمدن ترقی حال و احوال خود و فرزندان بدین مرتبه دلبستگی و الفت است که باوجود بر باد دادن نقد بی بهای جان که ازین غمره سخن در اینجا نیز چیزی گفته باید که در چنین حالت سوای ملاقات یا

متوجه احمدآباد گردید و خزانه فیل و اسپان و شتران پر از بار خزانه و دیگر اسباب انتخابی صاحب دار و بسیاری از خدمة محل هرچند آنها را از راه عاقبت اندیشی پیش آمدن چنین روز مستعد همراه گرفتن ساخته بود اما باخود نتوانست گرفت و باعتماد جمعی از مردم قدیم و جدید که چند خواجه سرای معتمد رفیق آنها ساخت و قریب هزار پیادهٔ برقنداز یکسر حرام خوار همراه آنها گذاشت و تاکید نمود که از عقب بجلدی خود را برسانند چنانچه باقی احوال آن برگشتهٔ وادی حیرانی بر محل بذکر خواهد درآمد - القصه الذی از لشکر هزیمت یافتهٔ بی مال و عیال که در بهیر گذاشته بودند شتافتند و جمعی بعزم تاراج رفتن مال و عیال و بباد دادن عرض و ناموس پرداختند و بعضی از رسیدن زخمکاری و برباد دادن اسباب و سامان که فرار نمودن نتوانستند آن گروه بدان کوه و دره حیران و سرگردان گشته همدم آه و ناله گردیدند و مجموع اردو و کارخانجات داراشکوه مع همراهان بصاعقهٔ تاراج رفت - و چون دران شب تار و درهٔ پر از دود باروت خبر تحقیق داراشکوه تا دو سه ساعت بخوبی در هر جزو لشکر خصوص در فوج ظفراثر نبود از هر دو طرف در بعضی مورچال جنگ قائم بود و اسد خان و هوشدار خان با بعضی امرا درجای خود گرم دارو گیر مانده برقندازی می نمودند تا آنکه بر فرار خصم و خالی شدن مورچال کوه اطلاع واقعی یافتند - و از جملهٔ همراهان داراشکوه عسکر خان و سید ابراهیم و جمعی دیگر که از رفتن آن برگشته اختر واقف نگشته بودند تا قریب پاس

نسب مراتب عروج می نمودند و صوبه شریف بخطاب ... خان که سر ملکی دارالشکوه بود بنجم لشکری که بر خان او بستم روز در سر گذشت الحمد ... خان پسر ... زخم کاری ... رساله بود اما آنحضرت ... بغایت ... و ... وصیت ابراهیم ... دارا شکوه ... لشکر ... که سوای ... وقت ... بود ... بوسیله ... خان آمده ... گرفتند و مورد عنایات گشتند ۰

بر ضمایر ... ... اهل ... ظاهر است که چنین چهار ملک ... ... و ... ... که ... را ... وقت ... گذشت ... و در وقت انقلاب ... حالات که ... جاری گشته از ما در ... و ... از دست ... و ... و ... آمده را ... و فضل ... و ... عالمگیر پادشاه ... ... نمود ... دارالشکوه و ... نسبت ... بنصرت ... ... پادشاه ... ... از ... خان و ... ... که ... را ... ... و ... ... و ... ... آمده ... نموده ... ... حکم ... چهار ... ... و ... را یک لک روپیه و ... خان با ... هزار

رسیده مقاومت فرموده بانبوهی از مردم کارزار دیده دیگر بار برای
تعاقب دارا شکوه مقرر فرموده بعطای خلعت و اسپ و فیل
مفتخر ساخته مرخص نمودند - چون راجه جسونت از خجالت
تقصیرات زیاده از اندازهٔ قیاس روی بحضور رسیدن نداشت
بموجب التماس راجه جیسنگه از سر نو فرمان عطوفت عنوان مبنی
بر تسلی و خطابخشی و صوبه داری احمد آباد و بحال داشتن
منصب هفت هزاری هفت هزار سوار مع خلعت برای او
عطا فرمودند - و فرزندان و نوروز بیگم اهلیهٔ شهنواز خان را نظر
بر نسبت صوری و معنوی و حقوق خدمات لایق مورد انواع مرحمت
ساختند و بامیر خان برادر شیخ میر خلعت ماتمی و اضافهٔ
نمایان عطا فرموده رعایتهای دیگر بعمل آوردند - از اموال داراشکوه
صد فیل مع دیگر کارخانجات بضبط سرکار در آمد - و جمعی را که
داراشکوه در اجمیر بمظنهٔ هوا خواهی پادشاه ظفر آیت مقید
ساخته بود خلاص نموده مورد عنایات ساختند - تربیت خان را
باوجود تقصیر فرار قبل از رسیدن داراشکوه از راه خطا بخشی و
جرم پوشی بدستور سابق صوبه داری اجمیر مقرر فرمودند - و چهارم
رجب سنهٔ مذکور پیاده از روی نیاز بدرگاه حضرت خواجه معین
الدین تشریف برده متوجه دارالخلافت شدند - درینولا بعرض رسید
که شجاع از صدمات نزدیک رسیدن پادشاه زاده محمد سلطان مع
فوج گران بعد دست و پا زدن حرکت مذبوح آوارهٔ جهانگیر نگر
گردید و معظم خان داخل قلعهٔ مونگیر شد از شنیدن این مژده
حکم نواختن شادیانه فرمودند - در منزل فتح پور نه شرف نزول

واقع شد بیست و هشتم ماه ذی حجه مع عرضداشت سوانح فتح از نظر
گذشت . و هفتم ماه رجب بالوکه و نیبه پادشاهی مقابل
مستقر اعلامت شدند همین روز عرضداشت خان دوران صوبه دار
الهآباد بطریق نقل نیک مشتمل بر اینکه قلعه چنار که در
تصرف داراشکوه بود بتصرف شجاع درآمده بود بتصرف اولیای دولت درآمد

ذکر جشن جلوس ثانی مقدس اقدس

تعیین مقدار خطبه و القاب پادشاه غازی

چون اصل جشن ثانی آن برگزیده توجهش مستعد آن
موقوف بر فتح و مطلب مدعیان و زوال ملک موروثی بود
ایام نصرت انجام که سال از بیست و چهارم جمادی الاخری
سنه هزار و شصت و نه هجری نقشبندی ... دوم سال
سال دوم جلوس بود رسمت حکم عرش مطاع اقدس صادر شد که
عشرت بهروی بجا آورده نوبت معظم ساختند و ...
حسب طرازان دولت ... و ... ایوان چهل
خانه ز آرایش ... و ... طلا ... و ... آرایش
دادند و آسمان زربفت ... و ... و ...
و دیگر بلاد بصرف درآمد ... دست ... و مساحت آن
فضاها انداختند و رنگهای طرازهای هموار ... صحن
آرا گردیده ... گویی ... بهشت و ... وسعت
گرو ساختند * بیت *

سپهر از طرب شد گهر بار * گرفته ... مهر ... زار
... برکشت ... * ... ...

تخت مرصع که از صفحهٔ ... بدین گونه تخت خویش را موعود
می شود بر خود بالیده مشرف شده و چون آن خسرو زمان و زمین
زبان طعن بر شرف بر تخت رکیوان گشود و منبر از فخر ذکر اسم
و لقب ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر
غازی سر فخر بر فلک ... سود. در مدت حق بطرف اشرفی و
روپیه از کلمهٔ طیبه و استعمال رائج بین مردم میگردید فرمودند
که چون نقش کلمهٔ توحید بر زره و دینار که اکثر جای با صاحب
می افتد و زیر پای بی ادبان می آید نقش مذکور را بدین سکه
مبدل سازند * بیت *
سکه زد در جهان چو بدر منیر * شاه اورنگ زیب عالمگیر
و در روپیه اولی صوبه ... مهر مسکوک ساختند * بیت *
از سلطه اقبال شه سپهر نظیر * سکه و قره ساز شد نقش بدر منیر
از سلطه او ... مهر ... رواج گردید * زر ز سکهٔ او عالمگیر
چون در تاریخ فتح ... دو بار روز یکشنبه اتفاق افتاده بود همان
روز یکشنبه را روز جلوس ... هر هفته مقرر ساختند. اگر بتفصیل انعامات
و بخشش روز جلوس ... بردازد باطناب کلام منجر میگردد لهذا بتحریر
انعام چند اساسی از خواص اختصار می نماید سوای آنچه بارباب
طرب و ... خرمن خرمن و طبق طبق سیم و زر و جواهر
بیشتر در آمد ... پنج لک روپیه بپادشاه بیگم و چهار لک روپیه
بزیب النساء بیگم و دو لک روپیه بزینت النساء بیگم و یک لک
و شصت ... روپیه ببدر النساء بیگم و یک لک و پنجاه هزار روپیه
بزبدة النساء ... و قسمت ... فرمودند و دو لک روپیه بپادشاهزاده محمد اعظم

که در حضور بود مع شمشیر مرصع و فیل خاصه با یراق نقره مرحمت
نموده تسلیم منصب ده هزاری پنجهزار سوار فرمودند و بپادشاه زاده
محمد سلطان که بتعاقب شجاع مامور بود سه لک روپیه مع جواهر
و فیل حکم نمودند و دو لک روپیه برای پادشاه زاده محمد معظم
و یک لک روپیه برای پادشاه زاده محمد اکبر که در دکن بود جمع
فرمودند و بامیر الامرا خلعت خاصه با چهارقب زر دوزی و جمدهر
مرصع با علاقهٔ مروارید و دو اسپ با ساز طلا و زین میناکار عطا نمودند
و فاضل خان خانسامان را اضافهٔ هزاری پانصد سوار مرحمت نموده
بپایهٔ چهار هزاری دو هزار سوار رسانیدند و برای زنانیکه از تربیت
کرده ها و پیش آورده های حضرت اعلی خاقانی بود و معاش آنها
سربراه می شود [illegible] پنجاه هزار
ارسی هزار نفر دیگر از روشناسان [illegible] بمرتبات منصب و
اضافه مفتخر گردیدند و استعداد ایام جشن [illegible] و نیم ماه کشیده
هر شب از فروغ چراغان و آتشبازی [illegible] دیگر مرحمت و
انواع فانوس و چراغ اسمان گون ابری و چینی را طاق [illegible]
می نمودند و آتشبازی صنوف از اقسام آرایش و روشنائی ماه [illegible]
بر روی دریای زیر قلعه در نظر تماشائیان جلوه گر بود [illegible]
شاه که از گونه [illegible] شمشیر و تدبیر و ظفر [illegible] دارا شکوه
تاریخ جلوس بنظم آورد حضرت پادشاه [illegible]
از [illegible] تصوف و [illegible] ارادت مرید [illegible] بیت * بیت

صبحی دل من چون گل خورشید [illegible]
[illegible] حق و غبار باطل را [illegible]

تاریخ جلوس شاه حق آگاه را
قل الحق گفت الحق این را حق گفت

از واقعه ملک شرقی بعرض رسید که اعتقاد خان عرف محمد قاسم در جنگ شجاع نقد حیات در باخت *

چون از عهد جلال الدین محمد اکبر پادشاه حساب ابتدای سال و ماه دفتر و جلوس خود را از غرهٔ فروردین که هنگام تحویل نیر اعظم در برج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته مسمی بماه الهی ساخته بودند ازانکه بآئین مجوس و پادشاهان آتش پرست شبیه بود پادشاه حق شناس دین پرور شریعت کوشنده حساب سال جلوس و جشن در سال و ماه عربی و قمری گذاشتند و حساب دفتر را نیز بجای آن مقرر فرمودند که ماه و سال عربی بر سال شمسی مقدم باشد و جشن نوروز را بالکلیه از میان برداشتند اگرچه هرکه از علم ریاضی و نجوم بهره دارد و بر تواریخ عبور نموده میداند که باوجود نوروز مجوسی و اسم ماهای آنها یعنی نامهای فروردی واردی بهشت تا اسفندار زبان زدند اما جدا موضوع گشته اند که اسم ماهای آنها بقصد ابتدای سال در تقاویم بفارسی قدیم موجود ساخته می نویسند و شادی نوروز که غرهٔ فروردی آنها باشد در کرمان و یزد بصورت مجوسیه مینمایند باین نوروز که بنوروز سلطانی نیز نامیده می شود اصلا کار ندارد و حساب دفاتر سال و ماه ایران و توران برسال ماهای عربی قدیم است و نوروز سلطانی که در اکثر بلاد عجم و هندوستان جلا[illegible]ان و قبة السلام بلخ و بخارا تا حال مینمایند و مدار

فصول تربعه و گرما و زمستان و برشکال هندوستان و فصل خریف و ربیع و بسنت [illegible] و مبدا هر فصل و تغیرات [illegible] و نامی منصبداران همه از سال و ماه شمسی معلوم می توان نمود از ماه قمری در بابت آن محال است لیکن پادشاه دیندار نظر بر مرتبه رعایت تقوی خواست که بسبب مطابقت [illegible] و ماه هجری امر جشن نوروز سلطانی مقرر باشد در همین [illegible] سال [illegible] که از [illegible] بوده [illegible] هزار روپیه از عهد اعلی حضرت [illegible] داشت منصب [illegible] [illegible] منصبداران و [illegible] از [illegible] و امر نمودند که [illegible] خرابات [illegible] و [illegible] و [illegible] بطرف [illegible] ·

[illegible] بیان احوال [illegible] که بعد از [illegible] راگو [illegible] [illegible] گشته [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] را طی نموده [illegible] نموده [illegible] و [illegible] آمده [illegible] [illegible] ·

بنا که مال بسیاری از بالای فیلان فرود آورده بر شترهای بار نمودند و عوض آن بعضی عورات را از زیور عریان ساخته از بالای کجاوهای شتر بر فیلان سوار کرده در صحرا سر دادند و باقی اسباب را هرطرف که راه یافتند و دانستند بردند و خواجه سرایان که مانع آن جماعه نتوانستند گردید از سرا سیمگی و ملاحظهٔ تعاقب افواج بادشاهی دل باخته همان فیلان سواری عورات را بدر بردند و بدارا شکوه پیوستن سرمایهٔ آبروی خود و ناموس آقا دانسته با هزاران هراس دران شب تار عقب دارا شکوه رخت پیما گردیده بعد تفاوت یک شب و روز که متصل راه رفتند بدارا شکوه پیوستند و آن سرگشتهٔ وادی سرگردانی در کمال آشوبش و حیرانی که بی سروسامانی و غارت زده آوارهٔ آن دشت و صحرا بود بعد هشت روز بنواح احمد آباد رسید متصدیان احمد آباد که از فتح عالمگیر بادشاه و هزیمت و فرار دارا شکوه اطلاع یافته بودند سوای سید احمد بخاری که به نیابت صوبه داری در احمد آباد از طرف دارا شکوه مانده بود و با دیگر متصدیان رفاقت ننمود باهم مصلحت عاقبت بینی نموده متفق گشته بشورت مشورت نمودن و باتفاق برای استقبال دارا شکوه برآمدن بخانهٔ سید احمد آمده اورا در همان خانه مقید ساختند و باستحکام بندوبست شهر از روی اتفاق بی نفاق پرداخته کوس سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه بلند آوازه ساخته آمادهٔ ممانعت و مدافعت آن برگشتهٔ وادی حیرت گشتند ـ بعده که دارا شکوه مشاهده نمود که برگشتگی ایام همه جا استقبال و پیشقدمی مینماید دل از تصرف شهر برکنده

چونکه غریب بجز گریبی احمد شاه رفته و وعده یکبارگی گرفتی که
از جمله سرکشان دره زمانه مشهور آن ضلع گشته مسند اقبال
بر ده بهنگام اعانت نمود • بیت •
آنکه عیاری را کنند ورده مزاج • احتیاج است احتیاج است احتیاج
و کاسپی رفیق او گشته از سرحد گجرات سر آورده بشدّت تمام
سلک گرد و ساخته بودی فتن کل سرحد ملتان از مطرب او که سالم
بلند مورت و ابرو ج ساخته بود با فریب ۷ هزار سوار و در صف پیکار
برقندار با او رسیده ملحق گردید و زمیندار کچه که رفت گشتی
با همه آبادی شرط عبادت و خدمتگاری بتقدیم رسانیده سفر خود
را بطریق پیشتر نمود مسیر شکوه ... که خود و او سوجه
بود و دارا شکوه بعز جلوس هند و رفعت او دانست مرزبان سمر قندی
انجام بعضا متوجه احوال پرملال او نگردید بلکه خود را آشنا ساخته
بکمال بیدردی بخش آمده ملاقات نه نمود • بیت •
بوقتی که دولت ورا یار بود • زره بخش شمشیر سر
بوقتی که سختی ملک دستگیر • شنیده دستگیر گشته از مرحله
آخر دو سه روز باشی مشغول شد زمیندار سپس مجبور گشته
بوده ناچار بادیه ا لشکر ر دل پر از خصمانه نموده سفر اختیار کرده
چون بکنار سند رسید بروز میمونی که ... روز رمضان
به مرحله ای از مشتمه ا نا موافقت روزگار برگشت آن بر گشته
اختر دل بر داشته ... گشته بطریق ... حمایت اختیار
نمود بعد که آن برگشته رهی حسرت بر راست ... رسید
تعاقب آن دیار صوبه گشته ... دستگیر نمود از بهر تسخیر

جهنگ و کوشش از دست آن جماعه نجات یافت و بولایت ملکجیون
ورود آورد میرزا ملکجیون که سرگروه آن قوم بود باستقبال بر آمده با عزاز
تمام بخانۂ خود برده بعد تقدیم ضیافت براه نمودن روانه ساختن
ایران خواست که بدرقۂ راه گشته از انجا بقندهار که دوازده منزل
مانده بود رساند و درین باب بمبالغه ترغیب بمیان آورد دارا شکوه
برگشته بخت بآرزوی باز زدن بدست آوردن تاج و تخت و بخیال
محال منصرف گشتن ملک و مال از قبول ابا نموده ارادۂ سمت
تعلقۂ ملک جیون زمیندار دهاندر که از سابق مرهون احسان
دارا شکوه بود و ادعای بندگی و اخلاص خاص در عرضه و پیام
می نمود پیش نهاد خاطر ساخت • بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار • همان او کند کش نباید بکار

چون بعد و طن آن زمیندار بد کردار رسید ملک جیون بر آمده چون
اجل ناگهان استقبال نمود • بیت •

اجل راه سر کرد و امید بیش • کشان صید دام نفاسوی خویش
همی رفت خندان و دامن کشان • کشیده از قضا تیغ کین از میان
چون میزبان مهمان‌کش حق ناشناس بخانۂ خود برده فرود آورده
کمر بمهمانداری بست از اتفاقات درهمان دو سه روز نادره بیگم
زوجۂ دارا شکوه که دختر پرویز بود و آزار اسهال داشت ودیعت
حیات نمود از واقعۂ او که باهم محبت با ارتباط داشتند و آن مغفوره
درین معنی از غصه کشیده مرده بود کوه اندوه بر دل داراشکوه راه
یافت و غم بر غم و الم بر الم افزود - از انکه در ایام بد مددی چرخ
عقل تیز بینان نمی ماند نظر بر عاقبت اندیشی نکموده تابوت ارا

همراه کرد محمد که معانی رونق شفیق روز بخشی و مهاجی
با اخلاص بود و راستی بعدا گرفتن شاگردی و خواجه مسئول که
رجوع رفت از بعد با چند نفر مسعود فتح‌محمد بود رضا الدین
ساخت که در سفیرا شاه مهر پور قاجار شکوه برده مضمون سازنده و
خود با چند خدمتگار و خواجه سرای تا کوه ملک و بعد مرام عالم
فراز مصلحت ایران دانسته که باستناد نقد و جنس و اعتبار ملک
چون باز ادا ایران سمت نفتدار مرحله پیدا کرد مملکت جواهر که
بسبب ظاهر رفت تا ایران بسته بود بسبب پخش آنچه
وزارتی اموال خود حق ملک اعمالی چندین سال پایان [illegible]
در فکر و تدبیر [illegible] سرگشته شده سرگردانی که
ناری رفت واقعه برداشت [illegible] آمده چند [illegible]
طی کرده برادر خود را بخشی از [illegible] آن [illegible]
خدمت دارالشکوه گذشته خود اظهار آمده [illegible]
سفر ایران سراجام داده همراه گرفته در [illegible]
گرفته مراجعت نمود [illegible] که همراه داشت [illegible]
در دارالشکوه رفته [illegible] و [illegible]
با تدبیر شکوه و دیگر همراهان [illegible] آن [illegible]
سرشت آورده در جائی که [illegible] و [illegible]
خدمتی خود برخاسته و [illegible] که از [illegible]
دارا شکوه [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] خود نوشته [illegible]
[illegible] ساخت [illegible]

ملک جیون بسمت شتر سوار تیز رفتار ارسال داشت - بنده
که بعرض رسید بمطالعه در آورده بهمرهای خاص اطلاع داد و تا
رسیدن خبر ثانی در اخفای آن کوشیده لب و زبان را باظهار
شعف و خوشوقتی آشنا ساخته بنواختن شادیانه حکم نفرمودند
تا آنکه عرضه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن
داراشکوه بسعی ملک جیون و روانهٔ حضور گردیدن بانیل مقصود
برنافت ملک جیون از نظر گذشت - و اواخر ماه شوال باشارهٔ
عالی شادیانه بنواختن درآمد و ضمیمهٔ جشن جلوس تا عید ضحی
گردید - ازین خبر که انتشار یافت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک
جیون بدنام کشاد - درین سال امیر الامرا شایسته خان را بصوبه
داری دکن مامور ساخته بادشاهزاده محمد معظم را طلب حضور
فرمودند و برای ملک جیون خلعت و فرمان بعطای منصب هزاری
در صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند - درینولا بعرض رسید که
سلیمان شکوه در تعلقهٔ زمیندار سری نگر رسیده در پناه او بسر می برد
براجه راجروپ حکم فرمودند که بزمیندار سری نگر به پند و نصایح
بنویسند که نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوه را
از تعلقهٔ خود بر آرد و الا پامال غضب سلطانی خواهد گردید *

از وقائع ملک شرقی بعرض رسید که شجاع رقص رفتن
از اکبر نگر به بانده بارادهٔ جدا شدن اله وردی خان اطلاع یافته او
را مع پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی الحجه بهادر خان دارا شکوه
و سپهر شکوه را بحضور آورد حکم شد که پدر و پسر را همچنان
مسلسل بر حوضهٔ فیل نشانده از دروازهٔ سمت لاهور داخل

دار آمده است نساخته و [illegible] در نظر خلق جلوه داده در صحن
مدرسه چهار سوق بیوک [illegible] و بازار سعدالله خان بزرگ قلعه ارک تعمیر
[illegible] بعضی کهنه در [illegible] مرده آورده در عمارت حوض
بود آب‌ها مفید [illegible] باقر خان [illegible] دارالشوره در کهنگی
مذکور [illegible] شرف [illegible] ملازمت و [illegible]
گردیده روز دوشنبه ملک [illegible] که [illegible] بازار خان سر [illegible]
یافته بود وقت [illegible] و گستردن از [illegible] بازار
از مردم ولایتی و هواخواهان دارالشوره و [illegible]
کوچه و بازار و [illegible] در [illegible] که [illegible]
بوده [illegible] بازار [illegible] در [illegible]
و [illegible] آوار و سنگ [illegible] و [illegible]
مجروح گشته از پا در آمده هلاک گشتند و [illegible]
تا [illegible] که [illegible]
[illegible] شرف ملازمت [illegible]
و [illegible]
از [illegible]
رسیده [illegible] آشوب [illegible]
جای [illegible]
و [illegible] آن [illegible]
روز دیگر [illegible]
ظاهر شد که [illegible] گشته
[illegible] و آشوب [illegible]

هیبت را بقتل رسانده روز دیگر که آخر ذی الحجة الحرام باشد فرمودند که دارا شکوه را موافق روایت فقها که از دائرهٔ شرع پا بیرون گذاشته تصوف را بدنام ساخته کار بالحاد و کفر رسانده بود مذبوح ساخته نعش او را بر حوضهٔ فیل انداخته هر باره زنده و مرده او را از رستهٔ بازار چوکها گذرانده در نظر تماشائیان که اکثر بر حال و مآل کار او گریان بودند جلوه دهان برده در مقبرهٔ همایون مدفون ساختند آری • بیت •

تخت دارا پایدار از دور گیتی داشتی
تاجش اندر سر سکندر کس ندیدی در جهان

• بیت •

عیش دنیا امتداد خواب غفلت بیش نیست
در خیالش اینقدر آوارگی ای دل چرا

و حکم نمودند که سپهر شکوه را در قلعهٔ گوالیار برده نگاه دارند •

چون بسبب اختلال احوال ملک و عبور لشکر و افواج دریا موج هر طرفی خصوص طرف بلاد غربی و شمالی تا دو سال لشکر کشی بمیان آمده که بعضی جاهی بارای ندرعایا آن گردید غله رو بگرانی آورد نظر بر ناهبت حال خلق الله و ترحم بحال رعایای شکسته احوال حکم معافی راهداری که بر سر هر گذر و سرحد و معبر آبها می گرفتند و مبالغ خطیر حاصل آن داخل خزانه میگردید و پاندری که در هر ماه و سال بصیغهٔ کرایهٔ زمین و مکانی که همه اصناف گران و کسبیان ممالک محروسه از قصاب و بقال و سبزی فروش گرفته تا بزاز و جوهری و صراف نه بر هر گل زمین بازار و محروسه نشسته و دکان

ماهانه خرید و فروخت می نمودند در هر گذر و معبر محصول چیزی
میگرفتند از کلی زیاده از آنها مانند پیشکش خراج حکومت و ابواب
مشروع و نامشروع دیگر مثل سرشماری و درشماری و امثال
و جزئی [illegible] و طوقه و محصول ایام بازار عرس و جاهایی که در
سمت [illegible] مانند پرگنات دور و نزدیک هر سال یکبار جمعیتی
کی آنجا فراهم آمده خرید و فروخت [illegible] می نمودند و از
مسکرات و قمار خانه و خرابات خانه و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] وجه [illegible] فرض که [illegible] [illegible] [illegible] فرض [illegible]
می شد و [illegible] [illegible] که از همه ابواب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و سوای آن [illegible] [illegible] شد که بیست و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دیوانی محصول [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] نمودند و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] محصول [illegible] که [illegible] آن محصول [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] می آمد [illegible]
[illegible] آمده [illegible] ابواب [illegible] از طرف پادشاه [illegible] [illegible]
[illegible] و جاگیرداران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عالمگیر و قلمرو ممالک محروسهٔ هندوستان نمانده نرم آنکه دامهاي
اکثر ابواب ممنوعهٔ مذکوره از تغافل و عدم غور یا از راه کفایت اندیشي
دیوانیان خلاف مرضي که بایستي از نسخهٔ دیواني منها نموده
وقت تنخواه بخواب طلب در پروانهٔ جاگیر عمل حشو و منها نموده
تنخواه مینمودند بعمل نیامد و جاگیرداران عمده بدین حیثیت
که داموای این ابواب در پروانهٔ تنخواه ما درج گشته و طمع زیاده
طلبي و ظلم علاوهٔ آن گردیده واهداري و بسیاري از ابواب مذکوره
بدستور سابق بلکه مزید بران بظلم و تعدي میستانند اگر از روي
سوانح و وقائع بعضي برگنات بعرض میرسید بکمي منصب و نعیین
گرز برداران معاتب میگردیدند و گرز برداران مبلغ گرفته چند روز
اخذ آن ممنوع ساخته می آمدند و بعد انقضاي ایام معدود بوسیلهٔ
مربي و ساخت و کلا کمي منصب بحال میگردید لهذا بندوبست
معاني بیشتر ابوابه بظهور نیامد خصوص از زهداري که نزد خدا
ترسان حق آگاه بد ترین ممنوع و مادهٔ فساد و مسافر آزاری ست
و مبلغ کلي محصول آن مي شود در اکثر ممالک محروسهٔ قلمرو
هندوستان از بیوپاریان و مسافران بي بضاعت ره نوردان محتاج
فوجداران و جاگیرداران زیاده از سابق بظلم و سختي میگرفتند و احوال
هم میگیرند و زمینداران از مشاهدهٔ عدم باز پرس آن در تعلقهٔ خود ها
زیاده از راهداري تعلقهٔ حکام بادشاهي شروع باخذ آن نمودند رفته رفته
کار بجائي رسیده که مضاعف قیمت جنس و مالي که از ارتک
و بنادر خرید مي شود تا رسیدن بمکان مقصود بخرج درمي آمد
و بر سر مداخلت و تعدي راهداران و زمینداران تمام مال و آبرو

و جان چندین هزار مسافر و متوطنین آبرو [illegible] بجان [illegible]
خصوص مردم [illegible] بیشتر دلی قبل از [illegible] و بعد از [illegible]
[illegible] در ذکر پادشاه [illegible] فوج [illegible]
خواهد گردید و دیگر [illegible] و ظلم [illegible]
[illegible] که از [illegible]
و [illegible] پادشاه مثل [illegible] حق پرستی را [illegible]
تسلط بخشد که چندین را [illegible] گردد و [illegible] بانواع [illegible]
[illegible] صورت [illegible] این ظلم [illegible] مراتع [illegible] گردد ●

ذکر محاربات که با شجاع رو داده و فرستادن
پادشاه زاده محمد سلطان و معظم خان بجنگ او

چون که پادشاه زاده محمد سلطان بخانخانانی و سپه سالاری معظم خان چنانچه بگزارش آمده مامور گردیده تعاقب کنان که [illegible] چندین مقابله و محاربه عظیم روی داده صورت [illegible] شجاع بجهانگیر نگر رسیده از سر نو بسر انجام و گرد آوری فوج و توپخانه پرداخت اگرچه در همه جنگ سلطانی که بتقریر تفصیل آن پرداختن خالی از طول کلام نیست نصرت و ظفر [illegible] مغلوب گردید اما بسبب آنکه بیشتر اختیار فوج و نظم امرا بتجویز معظم خان بود بر پادشاه زاده محمد سلطان گران می‌شود و این معنی شجاع اطلاع یافته بفکر متزلزل ساختن دل پادشاه زاده طرف خود افتاد و از راه رنگ سازی غدر آمیز اکثر اوقات بارسال رسل و نامه و تحف که دام [illegible] و مستلزم ساختن و تدبیر بدست آوردن دل جوانان ناآزموده کار [illegible] حال در خدمت پادشاه زاده نسبت بطرف [illegible]

انداخت و دل پادشاه زاده را بدست آورد رفته رفته رشتهٔ تدبیر
تزویر آمیز را بمرتبهٔ استحکام داد که بقبول ازدواج صبیهٔ خود که از
سابق نامزد بود پیغامهای ایله فریب دیگر رخنه زلغزش تمام در بنیاد
عقیدت پادشاه زاده راه یافت ازانکه جوانان را از رفاقت و صحبت
و نصیحت پیران آزموده کار نفرت می باشد و بصحبت بی کمالان
بدسگال که مادهٔ زوال عقل و دولت و آبروانه زیاده رغبت بهم
میرسانند دران ایام ندامت انجام بسبب درهم اندازی جمعی از
تمام پیشگان واقعه طلب و غمازان صاحب غرض میان پادشاه زاده و
معظم خان غبار خاطر روز بروز زیاده میگردید کار بجائی کشید که پادشاه
زاده از اثر نغمهٔ افسون مخالف و دمدمهٔ همدمان عرب و عجم قصد
ملحق گردیدن بشجاع پیش نهاد خاطر ساخته باندیشهٔ دور از
صواب اواخر ماه رمضان شروع سال سه از جلوس مصحوب مصاحبان
و مقربان خانه بر انداز پیغام این راز بشجاع فرستاده آخر شب
باتفاق امیر قلی داروغهٔ توپخانهٔ خود و قاسم علی میر توک که
مادهٔ شعله افروزی این فساد بودند و چند خواجه سرا یاقوتی از
خزانه که توانست و جواهر و عمدهٔ محل خود را بکشتیهای آب
گنگ که درمیان حائل بود رساند شجاع که بعد رسیدن خبر این
معنی را از عطیه و فضل الهی دانست بلند اختر پسر خود را
باجان بیگ نوکر عمدهٔ خود و چند کشتی و کهار بسیار برای
استقبال و آوردن خزانه و اسباب پادشاه زاده بکنار دریا فرستاد
بعده که پادشاه زاده بانطرف آب رسیده و مردم شجاع از آب عبور
نموده شروع به بردن خزانه و دیگر سر انجام نمودند افشای این راز

سربسته گردید و خبر که بمعظم خان رسید آن حوالی شده لشکر را که
خورده بجهت تنقل نقل بر آب و بهر گشت کمال استقلال در جلوه
بادشاهی راه یافت و اکثر بندهای بادشاهی ثبات دل و پا باخته
حوصله و استقلال از دست داده اگرچه معظم خان نیز در باطن
نهایت متردد و افسرده خاطر گردید اما در ظاهر کار وجود و عدم
بادشاه زاده را مساوی دانسته سر رشته استقلال از دست نداده
باستقلال و ترتیب تمام سوار شده در خبرداری موجهال و تسلی سپاه
و دلدهی همراهان کوشیده در تدارک این سوانح ناملائم پرداخته
لیکن چون ایام برسات رسیده بود از تلاطم امواج و شکستگی دل
امواج و چهار طرف فروگرفتن آب اضطراب تمام در دلها راه یافت
و سوای این تدبیر بخاطر نرسید که باتفاق ذوالفقار خان و اسلام خان
و فدائی خان و آغر خان و راجه اندر سن بندیله و دیگر بندهای
کار زار دیده تجربه کار بادشاهی که کومکی فوج او از سابق و حال
شده رسیده بودند بتفاوت می کروهی از اکبر نگر درمکان وسیع مرتفع
فرود آمده برای رفاه لشکر ایام برشکال بسر برند . دلاور خان صوبه دار
بهار که برای کومک مامور گردیده بود برای خبر اطلاع یافته بقصد
ملحق شدن بلشکر از مکان خود روانه گردید اما بسبب شدت باران
و طغیان آبها در راه توقف نمودن ضرور گشت . و خبر متحقق شدن
دلاور خان و روانه شدن او از حضور نیز در لشکر انتشار یافت و فوج
شجاع بقوت نواره مکرر خود را باکبر نگر رسانده و غافل ساخته
بر سر معظم خان تاخت می آورد باوجود تردد نمایان که از
معظم خان بظهور می آمد بسبب ناموافقت و نفاق وزیادتی

بعضي كوكبان فوج پادشاهي مغلوب گرديد و پاي استقامت بسياري از جا رفت معظم خان اطلاع يافته خود با جمعي از قول برآمده بدلدهي دلباختگان پرداخته بار ديگر حمله آور گرديده و دو سه امير نامي شجاع مثل اسفنديار خان و نور الحسن و گردهر راتهور كشته و زخمي گرديدند - باز اثر غلبه از طرف لشكر شجاع برده هچنان در اكثر محاربات روميداد تا آنكه ايام شدت باران منقضي گرديده و آب رود خانها و طغيان موج دريا رو بتخفيف آورده و داوه خان رسيده بفوج پادشاهي ملحق گرديده و خبر نزديك رسيدن دلير خان نيز رسيده و روز بروز لشكر معظم خان را تقويت تازه بهم ميرسيد تا آنكه دلير خان نيز باده سه هزار سوار افغان جلادت كيش رسيده به معظم خان ملاقات نمود و معظم خان از عطاي چند تقوز پارچه و اسپ و فيل و جواهر و سده نقد اورا معزز ساخت - كوتاهي سخن شجاع باكبر نگر رفته صبيه خود را بعقد از دواج پادشاه زاده درآورده از زرينه و جواهر وافر و اسپهاي عربي و عراقي و فيلهاي آراسته از ساز طلا و مينا و يراق نقره در جهاز دختر داده مقرر نمود كه پادشاه زاده محمد سلطان چند روز در اكبرنگر هم آغوش عروس عيش و نشاط بوده بعده خود را بلشكر برساند وخود از سرنو سر انجام محاربه و مقابله معظم خان نموده بآراستگي لشكر و ترتيب توپخانه خشكي و چند هزار كشتي نواره كه مدار جنگ آن سر زمين برمصالح نوارا و جنگ درياست برابر لشكر پادشاهي فوج كشي نمود اگر بتفصيل محاربات و ترددات رستمانه و تدبيرات حكيمانه معظم خان كه بعده

انفصال برشگال و پیوستن دلیرخان از ملازمت آمده بود مرشد قلی
کار بالطاف میکشد حاصل کلام در وقت بالیدن پیوست روز مبارک
عظیم بعمل آمد و هر بار فتح و نصرت نصیب فوج بادشاهی
گردید و شجاع فرار نموده باز بقوت نواره جنگی که بیشتر بر لب
دریا از شخص کار آزمائی فرنگ و معهود بمقابله می پرداخت
و درین ساعی یکه تازخان و بسیاری از مردم نامی بادشاهی
بکار آمدند و از اسلام خان و فتح جنگ خان و دلیرخان و دلاور
خان تردداتی نمایان بروی کار آمد خصوص بعد که بادشاه زاده
محمد سلطان باتفاق بلند اختر پسر شجاع برگشته اختر بفوج معظم
پیوست از طرفین ترددات شد روا که هر بار از هر طرف غالب
و مغلوب گردیده باز بمقابله و مقاتله می پرداختند زر داده و کشتیهای
جنگی بسیار از ضرب توپ غرق و دستگیر گردیدند - از جمله جنگها
که ماهی هزار لشکر زر داده نقل یک جنگ که خالی از غرابت
نیست قابل تحریر دانسته مجملی از تفصیل آن بزبان قلم
میدهد چون آن طرف آب گنگ فوج شجاع سرداری بلند اختر
و دیگر سرداران جنگ جو با توپخانهٔ جهان آشوب که کنار آب بر
معبری که بعضی جا پایاب بود چیده بودند بمقابله مستعد
گردیده چشم براه بعضی فوج دریا عبور بادشاهی داشتند
که فوج معظم خان که هراولی ازطریق فوج بآخر خان
داشت بکنار آب رسید چون بعضی جا آب تا سینه میرسید
و بعضی پایاب هر طرف چوب نصب نموده بودند تمام لشکر
از ملاحظه بسیاری آب و بر بعد آتش گونه توپ و تفنگ از دل

قدم جان پیش نمي گذشت آغرخان اسپ خود بآب
زده و از عقب آن دلیرخان فیل سواري خود بآب رانده بعد آن
پسر دلیر خان که براسپ سوار بود با دیگر دلاوران بطریق
یورش جان بازي را کار فرموده مقابل توپخانهٔ آتشبار بدریا در آمدند
وبغیرت همچشمي تمام لشکر خود را بدم آب و آتش زدند بدل
هم میان چوب بندي که براي نشان پایاب نموده بودند روان شدند
و از روبرو گولهٔ توپ و گلولهٔ تفنگ چنان متصل هم باریدن گرفت
که فرصت چشم واشودن نمیداد و بهرکه میرسید سواي آنکه سر بآب
فرو مي برد نشان از پیدا نمیگردید و درین هنگامهٔ عبور سپاه از
صدمات اسپان و فیلان نشان چوب بندي بحال نمانده و از بسیاري
تردد سپاه و چهارپایان ریگ زیرپا خالي گردید و پایاب بالکل
برطرف شد لهذا سوار و پیادهٔ بیشمار غرق بحر فنا گشتند در
همین حالت پسر دلیرخان از تموج دریا مع اسپ بآب فرو رفت
که نشان زنده و مردهٔ او نیافتند و از غرش بان و باریدن تگرگ گوله
و غرو گرفتن دود باروت که پدر پسر را نمي شناخت و برادر بحال
برادر نمیتوانست پرداخت تمام دریا کلکون گشته بود جمعي را که
اسپ شنا کرده بر آورد نجات یافت و بعضي کشتکاري میدانستند
و از صدمهٔ گوله و بان محفوظ ماندند جان بر گرفته از آب گذشتند
آغرخان که پیش فیل دلیرخان شمشیرزنان انبوه هجوم سوار و
پیادهٔ فوج خصم را از هم میدرید ناگهان فیل مست مقابل آغرخان
باشارهٔ فیلبان رسید آن مبارز فیل پیکار رو بروي فیل حمله آورده
شمشیر بخرطوم فیل رساند و فیل آغرخان را مع اسپ بخرطوم

گرفته از جا برداشته چنان بر زمین زد که راکب و مرکوب پنجاه
ده قدم از همدیگر دور افتادند اگرچه بهر دو صدمهٔ ضرب رسید اما
ران اسپ شکست و آغر خان در همان گرمی باز خود را جمع
ساخته به چستی و چالاکی تمام بر اسپ رسانده باز دیگر آن بهادر
فیل نبرد قصد مقابلهٔ فیل نمود اما ازانکه در اسپ طاقت نزدیک
نیامدن و دانست که باز روبروی پای سیاه آهنی بانگی جان بجاه
دشوار است از عقب فیل خود را برابر فیلبان رسانده ضرب شمشیر
فیلبان را از بالا سرنگون ساخت و برق کردار از پشت اسپ جسته
بر گردن فیل سوار شد اما ازانکه کجک فیل بدست نیامد و فیل
در فرمان نبود و نمیدانست که چه کار کند درین ضمن یکی از نوکران
او گفت خنجر از کمر و غلاف بر آورده بر بناگوش او رسانده درین
حالت داور خان که فیل او بفاصلهٔ ده بیست قدم عقب آغر خان
می آمد و از دور نزدیک رسیدن آن بهادر فیل نبرد مشاهده میشود
فیل سواری خود برابر او رسانده آمدن و تحسین کنان اطراف
فیل بطریق تصدق شدن گردید آغر خان گفت من این فیل
را برای سرکار آن خداوند بقید آورده ام امیدوارم که به فیلبان سرکار
خود بفرمایند که داخل فیل خانه نماید و برای سواری من از
اسپهای کوتل مرحمت کنند داور خان باز دیگر زبان بتحسین
کشاده گفت که فیل هم بشما ارزانی باد و بر اسپ عربی و ترکی
بالفعل تواضع نمود و یکی از فیلبانان خود فرمود که بر فیل سوار
شده و آغر خان خود را به پشت اسپ رسانده با سپاهی از مغل
چالاک کیش و افغان قدم پیش بمقابلهٔ فوج خصم پیش دستی

گردیده دست بقبضهاي کمان در آورده صدای دار و گیر بچرخ برین رسانیدند

بیت •

دما دم برآمد ز هر پهلوي • چکاچاک بر خاست از هر سوي

ز گشتي هوا تیرباره همي • سراسر جهان تیغ باره همي

و بعد حملهای پیاپي و چپقلشهای بهادرانه که در مه سردار شجاع با بسیاري از مردم غیر مشهور از پا در آمدند و جمعي از فوج بادشاهي نیز بکار آمدند و زخمهاي سرخروئي برداشتند فوج هراول خصم از روبرو فرار نمود و پسر شجاع تاب استقامت نیاورده رو بفرار آورده تا نزد پدر بند نگردید - ملا امیدي نام شاعري بود که شعرهاي برجسته ابدار میگفت چون از دلیر خان غبار خاطر داشت بعد غرق شدن پسر دلیر خان بجاي مدح این چند بیت عمدا بتغییر زبان عرض گفت تا بشعر او گمان نبرند و به دلیر خان رسانند •

• بیت •

پسر نواب دلیر خان از اسپ غلطید و رفت
بر سر و ریش پدر در یکنفس گوزید و رفت
چون پدر بر فیل بوده اسوار و او بر اسپکي
لا جرم از روی غیرت بر پدر تپید و رفت
گرد بادي برد از خاشاك و که جمع آمده
در میان آب چون سرگین بخود پیچید و رفت

باوجود چنان مغالطة روز مرة بعضه که دلیر خان برین اشعار اطلاع یافت دانست که شعر کیست و قصد گرفتن او نمود ملا امیدی گریخته بلشکر شجاع رفت و بعد چندگاه معظم خان را شفیع ساخته

دست برد مال بسته بخدمت داورخان آمد و داورخان مبلغ
نقد را خلعت با ارتفاع نموده مصاحب خود ساخت •

القصه بهمین وتیره محاربات صعب بر سر تنهائی قلب و
برون دیگی کنگ جنگ قرار و بمقابله صف در سواد الراب
گذرد که از معمورهای مشهور آن ضلع و ممکن ملاحی پادشاه زاده
محمد سلطان که بعد از قد خدائی مقرر گشته بود بسیار می آمد
و مردم نامی بسیار طرفین کشته و زخمی میگردیدند •

الحال بتقریر حضور می پردازد که حضرت خلد مکان از تشخیص
پیوستن پادشاه زاده محمد سلطان بشجاع و ترددهای نمایانه معظم
خان خاطر آزرده از راه احتیاط و مصلحت ملک داری هجدهم ربیع
الاول سال مذکور خود بدولت متوجه سمت شرقی گردیدند. بدین
آوازه رایات جنود نصرت را با افسر محمد امین خان و اعتماد خان
عرف عبد القوی از سر نو مطلب بهراجه ساختند همه جا حج
کنان و داد دهان و شکار افکنان طی مسافت میفرمودند. بیست
و دوم شهر مذکور پادشاه زاده محمد معظم و داور خان از دکن بسعادت
شرف اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات گشتند. مرتفع عالی
بصورت بنگله برای سواری فیل که اختراع پادشاه ساکنر است
و فرمایش نموده بودند خان سامان تیار نموده آورده از نظر گذرانید
بر فیل بسته سوار شده بدار الخلافه زرگر خانه و زرگری که آن را ساخته
بود خلعت و اضافه و فیل و نقد عطا فرمودند. در منزلی از منازل
کنار آب گنگ یکهفته مقام نموده وسط ماه ربیع الثانی صبیه میرزا
سلطان ثانی خراسانی بنام نورالنسا خانم بعقد پادشاه زاده

محمد معظم در آوردند و اکثر رسوم و عنایات پادشاهی درحق داماد فرخنده شیم و عروس مبارک قدم بظهور آمد *

درین اوان خبر مراجعت نمودن پادشاه زادهٔ محمد سلطان از نزد شجاع و باز پیوستن بمعظم خان بعرض رسید مجملی از تفصیل آن می نگارد که چون پادشاه زاده از وسوسه و گمراهی شیطانی که لازمهٔ ایام جوانی ست و خیال خام بدام شجاع آمد آخر کار از ملاحظهٔ بدعاقبتی که باوجود عاصی گردیدن درخدمت پدر بزرگوار نظر برمآل کار عموی برگشتهٔ روزگار نموده دانست که آخر جان و ایمان در تمنای آن دولت ندامت انجام باختن است ناچار ازان راه خطا نادم گشته بفکر مراجعت نمودن افتاد چون خرد در اکبرنگر نزد شجاع و حرم او در تانده که از شجاع بفاصلهٔ یک دو منزل بود درین ضمن خبر بیماری محل او رسید بهانهٔ و شهرت خبر گرفتن زوجهٔ خود از شجاع رخصت گرفته بتانده آمده خفیه پیغام باسلام خان که بالشکر پادشاهی آن طرف آب بود فرستاده از ارادهٔ خود اطلاع داد و فوج بطریق مدد مع لوازم دیگر بر اشارهٔ وقت معین طلب داشت ششم جمادی الاولی مع خدمهٔ محل و چند خواجه سرا بشهرت سیر و شکار ماهی سوار شده جواهر و نقدی که توانست ظرفی با خود گرفته بکنار دریا رسیده بر چهار کشتی سوار گشته رو بمعبری که اسلام خان بموجب اشاره خود را رسانده انتظار میکشید روانه گردید مردم شجاع برین خبر اطلاع یافته کشتیها سوار شدهٔ تعاقب نمودند و از روبروی اسلام خان با توپخانه و فوج خود استاده بود راکب نواره گردیده باستقبال

پادشاه زاده و منع کشتیهای مخالف پرداخت و از هر دو طرف توپ
زدن شروع نمودند اگرچه پادشاه زاده با محل خاص و دیگر مردم
سالم از آفت بکنار رسیده اما یک کشتی که برای بعضی کارخانه
و قدری از خدمهٔ محل بودند و گران بار بود توپیده گرد به سبب
حذف مانعی بدو رسیده غرق گردید اصحاب آن کشتی چند نفر از
ذکور و اناث بقعر فنا فرو رفتند و بسیاری بمدد ملاحان و رسیدن
کشتی انعام خان از آفت غرق شدن محفوظ ماندند این خبر که
بمعظم خان رسید گل گل شگفته خاطر گردید و همان وقت خیمهٔ
مختصر و خاطری و میوه برای پادشاه زاده روانه ساخت و بعد سه
روز بدیدن پادشاه زاده آمده باظهار خوشوقتی و شعف در خیرخواهی
بیعم ملایمت بحضور پدر بزرگوار سوخته مع عرضه داشت پادشاه زاده
ارسال داشت اگرچه بعد از پیوستن پادشاه زاده بفوج پادشاهی
شجاع شکست و با خفته بفکر فرار افتاد اما بنا بر محاربات صعب
میان هر دو لشکر رو داد و درهمین ایام چهارده لک و پنجاه هزار
روپیه از خزانهٔ عالمگیر و اطراف ملک نزد معظم خان رسید و ابواب
لشکر قوت سرباز تازه حاصل گردید تا آنکه شجاع مغلوب هزیمت
گشته ملک وسیع بنگاله را چنانچه مجملی از تفصیل آن در رقم
قلم خواهد داد بتصرف معظم خان گذاشته روانه وادی گمنامی
گردید. و معظم خان که قبل از فرار او بموجب حکم پادشاه زاده
محمد سلطان را با فدائی خان و چندی از امرای دیگر و مصاحب
لازمهٔ خبرداری و ارادت خان منصرف که سابقاً شریک مساعی پادشاه
زاده گردیده بود روانهٔ حضور نمود بعد عرض حکم شد که الهیار خان

داروغهٔ گرز برداران سر راه پادشاه زاده رفته از هنالها مقید ساخته مع ارادت خان براه دریا بر کشتي سوار نموده برده به سلیم گده که از جملهٔ قلعهای ارک دهلي کهنه است رسالد - باز فرمان رفت که ارادت خان را فدائي خان همراه گرفته بحضور آورد و فدائي خان بعد رسیدن حضور مورد عنایات گردید و ارادت خان را از منصب برطرف و از مجرا ممنوع ساختند *

اگرچه میان اعلی حضرت و حضرت عالمگیر پادشاه نوشتجات گله و شکوه آمیز و معذرتهاي خصومت انگیز بسیار بمیان آمد که ضبط نقل همهٔ آن منافي اختصار کلام است و نقل مسودهٔ خطوط اعلی حضرت بدست نیامد اما مضمون جواب دوسه نامه که خلد مکان بخدمت پدر بزرگوار نوشته اند و ازان مضمون خط فردوس آشیاني ظاهر میگردد بالکم و زیاد بزبان قلم میدهد *

در جواب خطی که از نزد اعلی حضرت مشتمل بر طلب خواجه سراي چهتي نویس رسیده بود نوشته شده - بعد ادای مراسم عقیدت بعرض اقدس میرساند که فرمان والاشان سراسر نگاشتهٔ قلم مبارک که بانجم شهر حال در جواب عریضهٔ این مرید صادر شده بود عز وصول بخشید واز مطالعهٔ تحریر کلک درر بار جواهر سلک دیده را نور و دل را کمال بهجت و سرور بخشید المنة لله تعالی که ذات فائض البرکات تقدس قرین صحت و عافیت است - پیر دستگیر سلامت - این مجبور حکم قضا وقدر که بمشیت الهي در چنین ورطهٔ خطرناک افتاده بچندین کلفتهاي ظاهر و باطني مبتلا گشته از خجالت و انفعال خود چه عرض

نماید که بر اعلی حضرت هویدا نیست - چگونه از درگاه ایزد مسئلت
می نماید که توفیق استرضای خاطر ملکوت ناظر و فرصت تلافی
و تدارک مافات عذر خواهی ذات خویش عطا نماید تا کار و خدمتی
که موجب خشنودی قبله و کعبهٔ حقیقی تواند بود بتقدیم رساند -
و از نوید بهبودی و ذره نوازی آن حضرت نیز چشم دارد که بدعای
خیر این گناهگار را که محروم از توفیق حسنات و خدمت گذاری
ولی نعمت است یاد میفرموده باشند - تعویذ و طغرا منشی امر
چنانچه قبل ازین نگاشته اضطراری است و ازین پیشتر چه عرض نماید
که بنماید - خواجه سرای چینی نویس را هرگاه کاری رو دهد حکم
شود که بسعادت خدمت میرسیده باشد •

نقل دوم در ایامی که شجاع بعد از آن در مقابل عالمگیر
بادشاه هزیمت خورده فرار نمود و قبل از دستگیر گردیدن
داراشکوه خلدمکان گرفت و ابو الفضل می نمود اعلی حضرت
دران مدت نصیحت اعتراض آمیز نوشته بودند و برای ایجاد
خانه و نسل خانهٔ اعلی حضرت که مسئول و موقوف فرموده
بودند نیز درج بود و از اتفاقات درهمان ایام نوشته خط هندوی
اعلی حضرت که بنام شجاع فرستاده بودند بدست آمده بود
در جواب پدر بزرگوار خود نوشتند - بعد ادای مراسم عبودیت
و عبودیت بعرض اشرف میرساند صحیفهٔ که بخط خاص پس
از تسلی ایام صادر شده بود پرتو ورود انداخت بمطالعه ارقام
سرمایهٔ سعادت حاصل گردید نیستی که نگارش یافته بود بموجب
التماس از حسب گرفت دیگر خطوط استفسار شده بود برخطور دهد

بخاطر بخشایند نباشد که این مرید در ابتدای حال و آغاز وقوع مراتبی که بتقدیر ایزد متعال رو داده باعتقاد آنکه چون آنحضرت عقل کل اند و اکثر اوقات گرامی در تجارب پست و بلند روزگار گذشته شاید ظهور این امور از قضا و قدر دانسته در شکست کار این مرید و رونق بازار دیگران که ارادت الله بدان تعلق نگرفته کوشش نفرمایند سلوک را بنهجی مستحسن قرار داده بود و میخواست که بعد رفع شورش در استرضای خاطر والا کمر اهتمام بمیان جان بسته بدان وسیله سعادت دارین حاصل کند و هرچند می‌شنید که موجب ارتفاع غبار فساد و برهم خوردگی مهمات عباد تحریک آنحضرت است و برادران بفرمودهٔ اقدس دست و پا میزنند و جائی میکنند گوش بسخنان مردم نینداخته اندیشهٔ انحراف از شاه راه عقیدت نمی نمود لیکن ازانجا که اخبار بی‌توجهی حضرت بتواتر رسیده چنانچه از نوشتهٔ که بخط هندوی بشجاع قلمی گردیده بود و جان و مال او برسر آن خراب گشته هویداست یقین حاصل شد که آنحضرت این مرید را نمی خواهند و آنچه از دست رفته هنوز تلاش دارند که دیگر استقلال پذیرد و سعی و تردد این فدوی که مصروف بر اجرای احکام دین متین و انتظام مهمات مملکت است ضائع شود و بهیچ طریق ازین فکر باز نیامده دریں کار مصرند ناگزیر براعات لوازم حزم و احتیاط پرداخته و از حدوث مفسدهای ممتنع التدارک اندیشه مند گشته آنچه بخاطر داشت نتوانست از قوه بفعل آرد و بر صدق این دعوی خدای توانا شاهد است درینصورت جمعیت خاطر این مرید

وقتي صورت خواهد گرفت که در قلعه چون که ثمرۀ او بهماري در خود
قرار داده گرفته اند از ممالک محروسه بهر زمان با بقرض اين
دستگیر گردیده همراه برادر خود بفرستند • بیت •
صورت ملك تا برين است • اين ملک را تنگه پيرايش است
انشا الله تعالی بعد از افتکار مصالحش بعضی ازين در وجه سلطنت
خود جز اين همه عيب احتياط خواهد نمود - درباب آبدار خانه
قلعي بود آب خاصه در فصل خانه دريافتگان حضرت پيوسته
در محل مي باشند چه درکار است - و مهر بردار خانه ملبوس نيز از
رهگذر الصدق شدن خواجه معسر مي شد الحال که ديگر بعض نيز
مامور گردید پوشاک مبارک بحضور ساختن بي تعلل خواهد رسید •

نامهٔ ثالث در جواب خطي که اعلي حضرت مشتمل از
عذر تمريض تقصيرات مع تحي جواهر بابت پوشاک دارالخلافه
در محل ساخته بود براي عالمگير پادشاه فرستاده بودند نوشتند
بعد اداي وظائف عبوديت بعرض اقدس ميرساند والا فرمان عاطفت
عنوان که در جواب عريضه اين مريد صادر شده بود در اسعد
ازمان و بهترين ساعات عز ورود ارزاني داشت از وصول نويد عفو
زلات و تقصيرات جهان جهان نشاط و انبساط اندوخت و بعفو
جرايم مرشد و قبله خطا بخش عذر پذير اميدوار گرديد الحمد لله
اعلي حضرت بمقتضاي انصاف و قدرداني عفو را بر انتقام رجحان
داده اين سراپا گناه روسياه را از گرداب اندوه و ملال هوش ربا
نجات بخشيدند رجا بكرم ابويت واثق است كه من بعد بسببيت
مصلحت امري که وقوع آن نشايد ازين مريد بظهور نيايد خدا يا

غیب دان که او را بکذب و دروغ گواه گرفتن نزد اهل اسلام کفر و در جمیع ملل و ادیان مذموم گرفته اند میداده که این مرید هرگز بتجویز ارباب نفاق مرتکب خلاف مرضی طبع مقدس نبوده و نیست و خود را نائب حضرت دانسته بدین خدمت و امر خطیر قیام مینماید لیکن انتظام اوضاع مملکت و ملت و تسلی رعیت باظهار نیابت امکان نداشت لهذا ناگزیر برای پاس ملک و حال رعایا روزی چند این نوع سلوک که بخاطر خطور نمیکرد می ورزد و خدا آگاه است که چه شرمندگیها که ازین رهگذر لازم نشده انشاء الله تعالی همین که امنیت در مملکت پدیدآید و غبار فتنه فرو نشیند جمیع مرغوبات خاطر اشرف بوجه احسن و دلخواه صورت خواهد گرفت این مرید که خلاصهٔ عمر خود صرف رضا جوئی و نیکو خدمتی نموده باشد بجهت مزخرفات دنیویهٔ فانیه چگونه راضی میتواند بود که اوقات فرخنده سمات آنحضرت که جان و مال و عیال نثار تحصیل خورسندی ایشان است بجمعیت نگذرد و مردم محل از خدمت والی سعادت جدا باشند از آنجاکه شجاع قدر عافیت ندانسته بقصد فاسد پاله داد رسیده شورش بر انگیخته این مرید نیز که از طرف پادشاه زادهٔ کلان قدری خاطر جمعی حاصل نموده نفسی فارغ نکرده بود توکل بر تاییدات الهی و اعانت و مدد و نصرت بخش حقیقی نموده هفدهم شهر حال متوجه آن حدود گردیده امیدوار است که بتوفیق الهی و اعانت حضرت رسالت پناهی و توجه باطنی آن حضرت پیر دستگیر عنقریب ازین کار فارغ شده اصلا مرتکب امری که نامرضی مبارک

باشد نگردد - برای حضرت هویداست که سبحانه و تعالی ودائع
خود را بکسی که از مبدا پرداخت حال رعایا و نگهبانی برایا
برآید می سپارد بر عقلا ظاهر و هویداست که از گرگ شبانی نیاید
و هر کم حوصله از مبداء این امر خطیر بر نیاید مراد از ملک رانی
پاسبانی خلق است نه نفس پروری و شهوت رانی - بهر حال
حق سبحانه و تعالی این مرید را از خجالت آن حضرت برآرد -
تسلیمات عفو تقصیرات وفات و عنایت فرمودن جواهر بابت
بادشاه زاده دارا شکوه بجا آورده شکر این فضل و مرحمت بتقدیم
میرساند •

از راوی ثقه که پیشکار مشرف جواهرخانه بود مسموع گردید
که بیست و هفت لک روپیه را جواهر و مروارید خدمهٔ محل
خود را دارا شکوه در جواهر خانهٔ محل اندرون قلعه باطلاع اعلی
حضرت گذاشته برآمده بود که بعد هزیمت فرصت همراه گرفتن
نیافت فردوس آشیانی بعد پرخاش و تجسس و طلب آن را مع
نامه که طومارها مشتمل بر بخشیدن تقصیرات چنانچه بذکر
درآمد نوشته نزد عالمگیر بادشاه فرستادند و سوای آن یک
تسبیح مروارید که صد دانهٔ آن همه همرنگ و هموزن غلطان به قیمت
چهار لک روپیه بتلاش بهم رسانده بودند و امام آن نیز بسعی تمام
میسر آمده بود با یک آرسی الماس مدام در گردن خود داشتند
بعد که منزوی ساختند خلد مکان پیغام نمودند که چنین تحف که
از جملهٔ ملبوسات ایام سلطنت است در انزوا نگاه داشتن آن خلاف
پاس طریقهٔ تقوی است و خواجه سرای که برای طلب آن مامور

گردیده بود بمساجت پیش آمد اعلی حضرت بر آشفته خاطر گشته آرسي را از گردن بر آورده حواله نمودند و برای تسلیم فرمودند که این اوراه خوانده می شود درهاوں کوبیده و نرم نموده خواهم داد بعد ازاں که جواب درشت خواجهسرا شنیده برگشته آمده عرض نمود باز طلب نفرمودند تا روز واقعه نزد اعلی حضرت بود دیگر مقدمات که میان حضرت اعلی و خلد مکاں تا روز واقعه رویداد قابل تحریر نیست •

جشن جلوس سال سوم مطابق سنه هزار وهفتاد هجری مشتمل بر احوال و کیفیات ابتهاج

بیست و چهارم ماه رمضان المبارک جشن سال سوم جلوس چناں آراستگی یافت که نمونهٔ روضهٔ رضواں گردید و در هرطرف و کنار آں عشرت خانهٔ عالم افروز مغنیان زهره مثال و رقاصان حور تمثال و رامشگران دلربا هنگامهٔ نشاط را گرم ساختند • بیت •

صدای مطربان با نغمهٔ ساز • درین بزم طرب گردیده دمساز
برقص آورده هرسو شوخ وشنگي • بکار دلربائی تیز چنگي
همه رنگین دماں ازصرف تنی تهي • چو مینا از سرود قلقل مي

همه سلاطین و امرا و فضلا و علما و ارباب طرب موافق پایه و رتبه و قسمت کامیاب عطای اضافه و فیل و جواهر و مرصع آلات و زر گردیدند و طبق طبق زر و گوهر بر فرق بادشاه نیکوسیر نثار گردید و خرمن خرمن روپیه واشرفي بانعام و بخشش درآمد ازانجمله سی هزار روپیه بارباب استحقاق مرحمت فرمودند - خوشحال خاں کلاونت را که سرآمد نغمه سرایان بود هفت هزار روپیهٔ هموزن آو

بود، در آورده در انعام او عطا نمودند - و پیشکش و نثار امرا آنچه
بنظر گذشت و هرچه اقمشه و نقد و جنس و سلاح و فیلان و اسپان
مرحمت شد بتحریر تفصیل آن پرداختن از سر رشتهٔ کلام دور افتادن
است سیصد و شصت خلعت امرای حضور بشمار آمد دیگر
خلعت خدمهٔ محل و ارباب طرب و اهل حرفه را تا کجا بشمار
آرد تا دهم شوال مجلس جوش و خروش عشرت آراستگی داشت *

و درین جشن که عرضه داشتهای معظم خان مشتمل بر مژدهٔ
فتحهای پی در پی و فرار نمودن شجاع بملک رخنگ و بهلاک
گشتن رایت بنگاله بالکل از تصرف مخالف بعرض میرسید نشاطی
دو بالای بزم نشاط حاصل میگردید - چنانچه مجملی از احوال نکبت
مآل شجاع آنکه بعد از وقوع چندین کارزار که هر بار فرار نصیب او
گردید آخر بار در کشتی را پر از اشیای خاصه و مرصع آلات و ظروف
طلا و نقره و جواهر و خزانه و دیگر اسباب تجمل و لازمهٔ سلطنت نموده
خدمهٔ محل و ناموس را نیز در کمال اضطرار و سراسیمگی برقعها
پوشانده در کشتی جا داده در آرنده فیل دیگر پر از بار اسباب کارخانجات
ضروری که برای رساندن تا نزد کشتی می آوردند از صدمات
امواج بادشاهی که باشنه کوب رسیده بود پاره بتاراج و دست برد
اوباشان هر در نوع رفت و بسیاری بدست مردم و سپاه معظم
خان افتاد و بقیهٔ تاراج بضبط سرکار در آمد و معظم خان حکم نموده
که هرچه از هرجا از نزد تاراجیان توانند بدست آورده داخل اموال
ضبطی نمایند و اکثر همراهان از مشاهدهٔ آن حال که هیچ خویش
و بیگانه تاب صدمات روز بیکسی نمی تواند آورد بل سایه هم در

شبهای تار زوال دولت گریزان مگردد جدائی اختیار کردند بلکه بیشتر آنها دست اندازی بمال و ناموس باقی مانده نمودند •

• بیت •

بقهر خدا چون کسی اوفتاد • همه عالمش پای برسر نهند
چو بینند که اقبال دستش گرفت • ستایش کنان دست برسر نهند

پسر شجاع در عالم مشاهدهٔ زوال مال و حال و احوال خود از راه عاقبت بینی قبل ازین با راجهٔ رخنگ رسل و رسائل صحبت انرا بارسال تحف و هدایا بمیان آورده باعتقاد خود بنای دوستی را استحکام داده بود و نمیدانست که کسی را که مآل کار او خواری و زاری و بی اعتباری سرنوشت باشد هیچ دوست جانی و فرزند و جگر گوشهٔ او بتدبیر مکافات آن نتوانند پرداخت تا بدشمن دینی و دنیوی چه رسد •

• بیت •

کسی را که اقبال از رو بتافت • نهیب قضا برسرش دست یافت
همان کرد کزوی ندامت کشید • رهی رفت کزوی بخواری رسید

بعد ازین که دید که هیچ طرف یار و مددگار نماند و باقی همراهان و جمعی که آنها را رفیق روز بیکسی میدانست از وجدائی نمودند تمهید گرفتن قلعهٔ از قلعهای سرحدی متصل ولایت راجهٔ رخنگ بخاطر آورده بآن راجه التجا برد چنانچه تفصیل آن خالی از قصهٔ ملالت اثر نیست آخر ندامت کشیده منصوبهٔ مرکوز خاطر را پیش نتوانست برد بلکه خفت کشیده آخر کار بکمال ذلت و خواری و بی اعتباری خود را گرفتار دام کید و غدر کفار نابکار آن دیار ساخت و بقول مشهور دران ملع مفقود الاثر گردید که احدی اثر

نشان نیافت - و تفاوت انتهای ایام نگل سید عالم که از سادات مشهور بارهه بود با چند از همراهان و سید قلی قلم با دوازده نفر که جمله جبهه نمیرسید با او شرط وفای یاری و رفاقت بجا آوردند ・

ذکر جشن سال قمری و مهم فیروزی براجه کرن

درین ایام که جشن وزن قمری متصل ایام بزم نشاط افروز جلوس اتفاق افتاده و آن شاه خورشید افسر فلک سریر چون ماه تابان که در برج میزان جا کرد و در عیش و عشرت و شادی بحکم الرخصة زهرا جهتی بر روی اهل نشاط کشاده میزان اثر فیض بمیزان آمده زر و گوهر را آبروی تازه بخشید و ماربان استحقاق قسمت گردید ・

・ بیت ・

از دولت وزن شاه فرخنده سیر ・ زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر
در پلهٔ میزان چو درآمد گوئی ・ خورشید نشست در امن تا بقمر

پادشاه بیگم عقد مروارید مع پنج لعل بقیمت دو لک و هشتاد هزار روپیه و روشن آرا بیگم دو هزار اشرفی برسم تسلیمات مبارکباد پیشکش نمودند - محمد مقیم پنجاه هزار روپیه با جواهر گرانقیمت باقی نذر و نثار امرا و انعام ارباب طرب و رعایت مستحقان که موافق دستور هر جشن بعمل می آمد بزبان قلم نمیدهد - و در جشن این سال میر ملک معظم خان را بخطاب خان خانان و اضافهٔ سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه که اصل و اضافه هفت هزاری و هفت هزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد معزز ساختند و صوبه داری بنگاله بکمال استقلال و اختیار عزل و نصب حکام آن ولایت فرمودند و خلعت و شمشیر مرصع با دو فیل نر و ماده مع ساز طلا و دیگر

عنایات برای او روانه فرمودند. نجابت خان که بسبب وقوع تقصیر کشتن معمور خان از ابتدای جلوس مغضوب بود بی یراق بحضور می‌آمد حکم شد با یراق بمجرامی آمده باشد. راجه‌کرن که در ایام بیماری اعلی حضرت باغوای دارا شکوه بیحکم از دکن بر خاسته آمد و روی ندامت بایں درگاه نیاورده از روی کوتاه اندیشی درجواب احکام بعذر غدر آمیز دفع الوقت نمودن را سرمایهٔ تکل خود ساخته بود امیر خانرا با فوج نه هزار سوار برای تنبیه او مقرر و روانه فرمودند و کیسری سنگه پسر او که از پدر جدا گشته نظر بر عاقبت بینی خود در رکاب می بود خود التماس همراهی امیرخان نموده بر استیصال پدر کمر بست *

ذکر احوال ابتدای فساد سیوای بدنهاد

آنچه از مردم ثقهٔ دکن وقوم مرهتهٔ آن ملک درباب اصل و نسب سیوای بد اصل مردود مسموع شده رشتهٔ اصل اجداد او بسلسلهٔ رانای چتور میرسد چون میان قوم راجپوت و هسه هنود مقرر است که فرزند از بطن غیر ذات خود حاصل نمودن و از کنیز توالد و تناسل پیدا کردن مذموم و شوم میدانند درینصورت که در عالم جوانی و شهوت رانی فرزندی از غیر کفو بهم رسد آنرا داخل خانه زاد و کنیز و غلام اعتبار می نمایند و بآن اولاد ترکهٔ میت نمیرسد بلکه با وجودی که مادر مولود نسبت به پدر حبیبه باشد همین که از قوم خود او نباشد بار نسبت و کد خدائی نمی نمایند اگر بطریق عاشقی مدخوله سازد فرزند او بکمال بی اعتباری بحکم ولد الزنا پرورش می یابد و نسبت و کد خدائی او باز بهمچو خود

او می نمایند مثلا اگر زن قوم بقال نطفهٔ قوم کمتر از او یا بهتر از او برهمن بتصرف کهتری و کایت باشد هر فرزندی که از و بوجود آید همان اعتبار کنیز و غلام دارد . گویند از اجداد سیواجی مرهته که الحال ملقب به بهوسله است در اطراف ملک رانا مسکنی داشت با یکی از زنان غیر قوم به امل تعلق سرشار بهم رسانده بی عقد بدستوری که میان آن قوم می باشد مدخولهٔ خود ساخت از و پسری متولد گردید از ملاحظهٔ طعن خویش و تبار آن مولود را عز گرفته و گذار جبال یا صرفه که برای او مقرر نموده بود نگاه داشت و از مردم پنهان اورا پرورش میداد چون بآن ابن رغبت و دلبستگی تمام داشت هر چند مادر و پدر او خواست که میان قوم خود کدخدا نمایند قبول ننمود بعد که طشت صحبت بافراط او از بام افتاد و پرورش یافتن پسر میان دوست و بیگانه زبان زد گردید لهذا فرزند خود را از مکانی که پنهان نموده بود خفیه برآورده با والدهٔ او برداشته روانهٔ دکن گردید چون بملک بیگانه رسید با وجود شهرت کاذبه که فرزند از زن همقوم دارد از راجپوتان صحیح النسب هیچکدام نسبت بار نه نمودند ناچار با قوم مرهته که آنها نیز خود را از راجپوتان غیر مشهور میگیرند نسبت پسر خود نمود از آن تا اندک پشت هفتم یا هشتم ساهو بهوسله بهم رسید و وجه تسمیهٔ بهوسلکه بکهوسله نیز زبان زد است بروایتی این است که بزبان هندوی کهوسله مکانی را گویند که جای بسیار خورد و تنگ مختصر باشد چون آن حال زادهٔ صحیح الاصل را در چنین مکانی بقصد نقل مکان الی پرورش میداد ملقب به بهوسلکه گردید و وجه دیگر هم مذکور آن قول شنیده

شد - الحاصل بعده که ملک نظام الملک بتمامه بتصرف صاحب قران ثاني حضرت اعلی در آمد و با عادل خان رابطهٔ وداد و محبت بمیان آمد عادل خان التماس نمود که در عوض چند محال بیجاپور که بتصرف بادشاه درآمده بعض تعلقهٔ کوکن نظام الملکي مراد از بندر جیول و بابل و دندهٔ راجپوری و چاکنه باشد و بعد تسلط عادل شاهیه تعلق بسرحد ملک بیجاپور گرفته بود و متصل سرحد کوکن عادل شاهیه که به تل کوکن اشتهار دارد واقع است و پرگنات بیجاپور متصل سرحد خجسته بنیاد ضبط بندهای بادشاهي منصوب کرده دکن واگذارند و از بندر جیول تا پرگنه چاکنه همه جنگل و کوه پر از اشجار و کنار دریاي شور است بتعلقهٔ بیجاپور مرحمت شود او این التماس مقرون باجابت گردید وبعد عوض و معاوضه هردو کوکن تعلق بعادل خان و بیجاپور گرفت - و ملا احمد نام که بزرگان او از شرفای نو آمده عربستان بودند از ظلم حجاج بني امیه در اطراف کوکن وارد شده بقوم نو آتیه زبان زد گردیدند از جملهٔ اولاد آنها ملا احمد مزبور از مقربان بیجاپور که بکمالات صوري و معنوي آراسته بود سه پرگنه جاگیر دران ضلع یافت و در همان ایام در پرگنه پاسم پونه و سوپه در جاگیر ساهو بهوسله مقرر گشت و سیواي پسر سیوا از طرف پدر ببندوبست جاگیر صاحب اختیار هردو پرگنهٔ گشته آمده به نسق آنها باستقلال تمام پرداخت چون در فن شجاعت و رشادت میان قوم خود ممتاز بود و در حیله و تدویر فرزند رشید ابلیس پر تلبیس گفته میشد دران حدود که همه جبال قلب سر

بفلک کشیده و جنگل پر از اشجار خار دار حاصل داشت بطریق
زمینداران توطن اختیار نموده بساختن عمارات و احداث قلعهای
کوهی و حصار گلی که باصطلاح هندوی دکن گڑهی نامند می
پرداخت و در همین ایام عادل خان بیجاپوری بعارضهٔ بدنی گرفتار
گشته بعد از امتداد کشیدن مرض انقلاب و آشوب تمام در مملکت
بیجاپور که نسبت بهمه صوبجات هندوستان وسعت مسافت و محاصل
زیاده دارد بهم رسید و چون ملا احمد که در همین ایام ارادهٔ حضور
اعلی حضرت نموده بود او از طرف جاگیر گرفتن بر خاسته آمد
سیوای بدگهر ملک را از نسق فرمان فرما خالی یافته در این طمع
از جوهر ناپاکی که علاوه آن جلادت ذاتی داشت قدم جرأت بی باکی
در تعلقهٔ جاگیرداران دیگر گذاشت که بیان فساد او و اولاد او
چنانچه بقید قلم خواهد آمد تا حال بر صفحهٔ این ملک باقی و
در کل دکن روز افزون است هرجا قصبهٔ معمور و آباد و سیر حاصل
پر از رعایای مال دار می شنید تاخته بتاراج و تصرف خود در آورده
قبل از آنکه نوبت جاگیرداران دران ایام برساند به بیجاپور رسد
عریضهٔ آن مفسد عیار مع هدایا و تحف بسیار مشتمل بر عذر
آنکه آن محال گنجایش افزونی محصول داشت و از جاگیر دار
و متصدیان او چنان و چنین تقصیر بظهور آمده بناچار به تنبیه آن
پرداخته و بجمع اضافهٔ مبلغ کذا مرا در جاگیر خود یا بطریق خالصهٔ
سرکار قبول است و بکار پردازان بیجاپور در آن اثنا که هیچ احدی
بدیگری نمی پرداخت میفرستاد بعده نوشتجات جاگیرداران که
میرسید فائده نمی بخشید و هیچ یک از متصدیان مرتشی متوجه

ارزني شد و ازين كه ملك دكن هميشه خالي از فتنه و خلل و فساد نبوده و حكام و رعايا و سپاه آنجا بتاثير سرزمين بمرض حمق و خفت عقل گرفتار بوده اند و بدست خود تيشه برپاي خود زده عرض و مال و ملك بباد فنا داده اند و دام طمع كارپردازان علاوهٔ ايام اختلال و انحراف مزاج فرمان رواي آن وابسته گرديد موافق خواهش آن فتنه جوي سركش احكام اختيار زمام آن ملك بكام او مي رسيد رفته رفته كار بجائي كشيد كه از جملهٔ سركشان مشهور گرديد و از قوم مرهتهٔ مردم انتخابي قزاق پيشه جمع كثير فراهم آورده كمر همت بر تسخير قلاع نامي بست و اول قلعهٔ چندور را متصرف گشت و بعد ازان دست تسلط و تصرف بغلبهٔ تام بر ديگر قلاع كه از ذخيره و وجود قلعه داران و حارثان تجربه كار و كار آزمو خالي بود دراز نمود - درين اوان انقلاب سلطنت بيجاپور روداد سكندر علي عادل خان ثاني كه در اثبات اصل و نسل او نيز گفتگو بود در صغرسن قائم مقام پدر گرديد و بي نسقي و خرابي ملك بيجاپور از مهم فرمودن پادشاه عالمگير در ايام شاهزادگي بحكم حضرت اعلي و بميان آمدن ديگر شورش و فساد افزود سيواي مذكور روز بروز قوت گرفته بر تمام قلاع آن ملك تسلط يافته و بمرور ايام صاحب مكنت و سرانجام گرديد و از فراهم آوردن جمعيت و مال و ثروت كمر مخالفت با پادشاه هند و بيجاپور بسته در پناه جبال قلب و جنگل پر از اشجار تاخت و تاراج ملك و راههاي دور نزديك بر و بحر پرداخت و قلعهٔ راجگد و چاكنه را ملجا و ماواي مقرري خود ساخت و بعضي جزيرهاي دريا را بمدد فراهم آوردن

کشتیها بدست آورده در آنجا نیز قلعه احداث نموده صاحب
چهل قلعه شد و در همه قلعه ذخیره و سامان جنگ مهیا ساخته
علانیه و بی باکانه طبل مخالفت زده از راهزنی پیشگان مشهور آفاق
گردید بعده که سکندر علی عادل خان بعد شعور رسیده و بانتظام
ملک متوجه شد بعد فرستادن رسل و رسائل و مؤثر نگردیدن
افضل خان را با لشکر گران برای تنبیه او تعین نموده افضل
خان که از امرای عمده و از شجاعان با سرانجام بود بعد رسیدن
سیوا کار بر او تنگ آورده و آن مفسد بمکان چون دید که در
جنگ صف و محصور گردیدن عهدهٔ او نمی کند بحیله و تزویر و
روباه بازی پیش آمده مردم معتمد را بوسیلی انداخته بالتماس
ست و التماس قبول عفو تقصیرات رجوع آورده رسل آمد و رفت
بنای سالوس عهد و قرار چنان بمیان آمد که در محل مقرری
خود سیوا با سه چهار خدمتکار بی اسلحه و کمر وا آمده
ملازمت افضل خان نماید و افضل خان نیز در پالکی با چهار پنج
خدمتکار بی یراق دیپای قلعه آمده بعد ملازمت نمودن سیوا و
بمیان آمدن بعضی عهد و پیمان بالمشافه نیز خلعت داده مرخص
نماید و افضل خان را با وجه پیشکش و تحف بعد تقدیم خدمات
شایسته تجاویز ساده بلکه خود سیوا بعد تسلی یافتن در خدمت
سرکار افضل خان عازم بیجاپور گردد و آن نابکار مکار از فرستادن
انواع هدایا و اقسام تبرکه آن ملک و پیش آمدن بعجز و انکسار دل
افضل خان را بخود رام ساخته بدام تزویر در آورد که همه اظهار او
را و سب اورا مقرون بصدق دانسته احتیاطی که بزرگان گفته اند بعمل نیاورده

بي برق در پالکي نشسته زير قلعه و مکان موعود رفته همه همراه خود را در فوج بمفاصلهٔ تير پرتاب نگاه داشت بعده آن غدار مکار بالاي قلعه پياده فرود آمده از دور باظهار عجز و انکسار تضرع کنان نمودار شد چون بپاي دامن کوه رسيده بعد هر سه چهار قدم که بر ميداشت زبان باقرار جرم گذشته والتماس عفو کشاده بلابه وسالوسي سراپا تر و بدن را بلرزه در آورده ملتمس ميگرديد که ديگر مردم اسلحه دار و خدمتگار که همراه پالکي اند دور شوند و حربهٔ که باصطلاح دکني بچهوه گويند در انگشتان دست زير آستين قسمي پنهان نموده پوشيده بود که اصلا معلوم نمي‌گرديد و مردم خود را مسلح و مکمل در پس و کنار هر غار و اطراف نشيب و فرازکوه متفرق پنهان ساخته نفير نواز را بزينه استاده نموده ارشاد کرده بود که وقت ملاقات من ازين حربهٔ جان ستان خصم خود را امان نخواهم داد همينکه از دور اثر انداختن حربه ظاهر شود در فکر مآل کار من نيفتاده بنواختن نفير لشکر خود را خبردار سازد و آنها را تاکيد فرمود که از شنيدن صداي نفير از اطراف برآمده بر مردم افضل خان تاخته هر قسمي که نقش موافقت نمايد بعمل آرند و افضل خان که او را اجل ناگهان تا آن مکان گريبان کشان آورده بود از غرور جلادت خود و ديدن سيواکه بدان صورت بي اسلحه هراسان و ترسان مي‌آيد وجود و عدم او را مساوي دانسته از جملهٔ چند نفري که گرد پالکي ب[illegible]ودند آنها را نيز مرخص و از خود دور ساخت و همين که آن فدا[illegible] پخته کار نزديک رسيد گريه کنان خود را بر پاي افضل خان انداخت وقتي که سراو را برداشته خواست دست

گذاشته در بغل گیرد بچابک دستی تمام آن حربهٔ زهر آلود را
بشکم او چنان رساند که امان آه کشیدن نداده کار او را بساخت و
بدر نواز موافق ارشاه مدعای فتح بگوش سپاه او رساند و از هر
طرف و گوشه و کنار دامن کوه سوار و پیادهٔ بیشمار بر آمده بر لشکر
افضل خان جان بباد داده حمله آوردند و دست بقتل و غارت و تاراج
کشودند و آن ستمگر خونخوار سالم جسته خود را بمردم رسانده فرموده
که ندای امان جان بلشکر هزیمت یافتهٔ دلباخته در دادند و
اسپان و فیلان و خزانه و اسباب تمام کارخانجات بتصرف خود در
آورده و سپاه را بپیغام نوکری نوید داده از خود ساخت و بعنایت
بسابق بیشتر اسباب تجمل و جمعیت بهم رساند چون این خبر
بعادل خان بیجاپور رسید لشکر دیگر بسرداری رستم خان که از سپه
سالاران بهادر پیشهٔ بیجاپور بود بر و تعین نموده در نواحی قلعهٔ
پهرناله میان هر دو جنگ رو داد رستم خان مغلوب گردید القصه از این
دست بردها که فلک سفله پرور غدار درهمه کار بمدد آن نابکار می
پرداخت روز بروز صاحب لشکر و مستقل می گردید و قلعها
واحداث نموده در آبادی ملک غصبی خود و ویرانی ملک بادشاهی
بیجاپوری میکوشید و بر قافلهای دور دست تاخته مال و ناموس
مردم را متصرف می گردید اما نسق نموده بود که هرجا لشکر تاخت
[illegible] مسجد و کلام الله و ناموس احدی دست اندازی
[illegible] ورده هرچه قران مجید بدست می آمد آن را بحرمت
ادب نگهداشته بنوکران مسلمان می بخشید و ناموس هر هندو
[illegible] ساعه گفتار می آمدند [illegible]

آن نبودکه نظر بد بر آنها اندازد و در محافظت و نگاهبانی او می کوشید و تا که وارثان از آمده بقدر حالت زرعوض ازدادہ خلاص نمایند نگاہ میداشت اما همین که اسم و نشان کنیزی برلو ظاهر می شد از ملك زرخرید خود دانسته متصرف می شد و چنان تسق نموده بود که هرجا تاخت می آوردند سوای رخت مستعمل غریبانه و پل سیاه و ظروف برنجی و مسی که بدست هرکه هرچه می افتاد از وبود باقی جنس و نقره و طلای مسکوک وغیر مسکوک و زیور و اقمشه و جواهر بتصرف هرکه در می آمد زهرهٔ آن نداشت که دام و درم دران تفارت نماید همه سردار وعهده دار ضبط آن ظاهر ساخته بسرکار آن نابکار عائد می نمودند - چون حقیقت غلبهٔ او بعرض عالي رسید بامیر الامرا صوبهدار دکن حکم صادر شد که به تنبیه و استیصال او بردازد ◦

متوجه شدن امیر الامرا بقصد تنبیه سیوا

بعد ورود حکم امیر الامرا بقصد گوشمال سیواي بد سگال از خجسته بنیاد بتاریخ اواخر جمادی الاولی سنه هزار وهفتاد بر آمده مرحله پیماي سمت پونه و چاکنه که در آن ایام مکان و ماجاي او بود گردید و ممتاز خان را در خجسته بنیاد نائب گذاشته غرهٔ رجب سنه مذکور بموضع سیوگانو که ازمحال تعلقهٔ آن ملعون بود رسید و سیواکه دران روزها طرف قصبهٔ سوبه آوارگي داشت از شنیدن خبرامیر الامرا آنجا راخالي گذاشته دشت پیماي سمت دیگر گردید امیر الامرا قصبهٔ سوبه را بی قتال و جدال متصرف گردیده جادوراي را در آنجا گذاشت و برای خبرداري آنجا و رسانیدن رسد غله باه

پادشاهی تاکید نمود و آن ناپاک بی باک لشکر خود را مامور نمود هرطرف که کهی فوج امیر الامرا برآید بتاخت و تاراج آن پردازند و شروع بشوخی نمودند امیر الامرا این معنی اطلاع یافته چهار هزار سوار با سردار های کار دیده به بدرقه همراهی کهی مقرر نموده و در هر منزل و هر روز که بکهی میرسی آمدند دکنیهای آن نابکار از اطراف نمودار شده بطریق قزاقی ناگهان برسر کهی رسیده از لشکر و اسب و آدم هرچه بدست می آمد تا خبردار شدن لشکر میکشتند و بتاراج می بردند بهادران فوج بادشاهی تا مقدور تعاقب نموده بایقاع سرافشانی رفته بیاری برقندازان حکم انداز و تیراندازان بخطا دماغ از دمار آنها برمی آوردند و آنها جنگ بگریز نموده هر طرف متفرق میگردیدند تا به پونه رسیدن پور که آباد کرده آن سگ بود رسیدند از جمله بهادران یکه تاز هردو مکان را از تصرف غنیم برآورده در پونه داخل شده جای ماندن خود قرار داده از آنجا سوار شده بپای حصار چاکنه آمده برج و باره آن قلعه را بنظر غور درآورده مورچال تعیین و تقسیم نموده به بستن دمدمه و کندن خندق گرد لشکر خود و دوانیدن نقب امر نموده آن حصار را حلقه وار درمیان گرفتند و کمر سعی و جهد بر تسخیر آن بستند. باوجود وفور بارش که دران سرزمین بلکه متصل شب و روز می بارد و فرصت سر برآوردن از جاها نمیدهد و از تراکم آمدن ابر تیره که روز روشن را چنان بشب مبدل میسازد که اکثر چراغ احتیاج می افتد و آدم را آسیب در ... و تنگی میشد و باوجود از کار رفتن تفنگ و باروت و از چاه کندن کمانها چلّه انزه و ... بکار رفت

که از ضرب گولهای پی در پی دیوار های قلعه مشبک گردید و مفسدان آنرا سراسیمه و مضطر ساخت و محصوران تیره کار در جوابش نار از قلعه بر آمده بر مورچال ریخته دست برد هاي غريب مي نمودند و گاه گاه نوجهای آن کافران تیره روزگار از بیرون و اندرون روز روشن غلو آورده شوخي لیهاي میرساندند که مورچالها را در تزلزل می آوردند چون پنجاه و شش روز محاصره بدین منوال گذشت برجي که از طرف امیر الامرا نقب بزیر آن رسیده بود پر از باروت نموده آتش دادند و برج پریده و سنگ و خشت و آدم باهم چون کبوتران گره باز بازی کنان رو بهوا گذاشتند و بهادران جان باز اسلام سپرهای حفظ الهي را پیش رو گرفته یورش نمودند و دامن همت و کمر جهد بمیان جان بسته بقدم جانفشانی شرط سر بازی بتقدیم رسانیدند اما چون کافران اندرون قلعه پشتهٔ خاک و اطراف نشیب و فراز را مورچال و پناه ساخته بمدافعت پرداخته بودند تمام روز درین تردد بآخر رسید و از مردم پادشاهی جمعي کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند و غازیان جان نثار عار فرار برخود قرار نداده بخور و خواب تمام شب بهزاران تب و تاب میان خاک و خون بسر برده بصبح رساندند همین که آفتاب عالمگیر سر از دریچهٔ مشرق بر آورد بهادران رزم جو و جوانان قلعه گیر بحملهای پي در پی جمعی کثیر کافران را طعمهٔ تیغ و تیر و سنان ساخته بدار البوار فرستادند و از کشش و کوشش بسیار حصار قلعه را بتصرف در آوردند و بقیة السیف بهزاران هراس خود را بقلعهٔ ارک رسانیدند و درین یورش سه صد نفر از مردم جان باز سوای بیلدار

و ذخیرهٔ عمله و دمدمهٔ قلعه گیری بکار آمده برتبهٔ شهادت رسیدند و شش صد سوار و پیاده از آسیب زخم سنگ و تفنگ و تیر و سنان بحضر سرخروئی حاصل نمودند - و چون در حصار ارک کار بر محصوران تنگ گردید راو پهارسنگ را شفیع خود ساخته قلعه را به بندهای بادشاهی واگذاشته بامیر الامرا پیوستند - و روز دیگر امیر الامرا داخل قلعه شده بعد از ملاحظهٔ اطراف قلعه و تعمیر و سامان اوزک خان را درانجا گذاشته خود از انجا کوچ نموده متوجه تنبیه سیواجی مردود گردید و بعد عرض چاکنه را باسلام آباد موسوم ساخته جعفر خان را که در مالوا بود بمدد امیر الامرا مامور فرمودند ٭

جشن وزن شمسی سال چهل و یک مطابق سنه
سه جلوس والا مشتمل بر بعضی وقائع حضور

یازدهم ربیع الاول جشن وزن شمسی سال چهل و یک ترتیب یافت و بدستور هر سال از ارباب طرب و مستحقان کامیاب عطای زر و گوهر گردیدند و در فتح سرور و شادی بر روی عالم کشود و بیست هزار شمع و فانوس سوای دیگر اقسام چراغان در آئینه بندی روشنائی بصرف در آمد - و درین بزم عالم افروز از عریضهٔ امیر الامرا بعرض رسید که قلعه پرینده بی تردد قتال و جدال بمدد طالع و اقبال جهان کشائی عالمگیر بتصرف اولیای دولت در آمد - و نیز بفاصله بعرض رسید که امیر خان که برای گوشمال راجه کرن رفته بود بعد دست و پا زدن لاحاصل باطاعت امر در آمده عهد و امان خواست هر دو پسر انوپ سنگه و پدم

ملک که با او رفیق بودند بامیر خان ملاقات نموده نظر بر خطا بخشی پادشاه جرم پوش روانهٔ حضور گردیدند - و در همان ایام عرضداشت انجام بعرض رسید که پرتهی سنگ زمیندار سری نگر که سلیمان شکوه بی اقبال از مدت در پناه جبال او میگذراند و افواج پادشاه بسر کردگي تربیت خان ملک اورا پامال سم سمندان بلا پیما می ساختند بوسیلهٔ راجه جیسنگه عرضداشت مشتمل بر التماس عفو تقصیرات سابق و لاحق و حوالهٔ نمودن سلیمان شکوه فرستاده کنور رام سنگه پسر راجه جیسنگه را برای آوردن سلیمان شکوه مرخص فرمودند بعد رسیدن او سلیمان شکوه از ارادهٔ میزبان اطلاع یافته از ملاحظهٔ جان حرکت مذبوح نموده محمد شاه کوکه راکه با او مانده بود بکشتن داده خود مقید گردید و همراه کنور رام سنگه و تربیت خان روانه حضور شده یازدهم جمادی الاولی سنه هزار و هفتاد بحضور رسیده معرفت اله یار خان و معتمد خان خواجه سرا بموجب حکم ملازمت نمود از راه لطف بی پایان زبان بخطا بخشي و امان جان او دربار فرموده به تسلي آن دل و جان باخته پرداخته فرمودند که همراه محمد سلطان که در قلعهٔ سلیم گده بود بگوالیار بفرستند و همراه معتمد خان که قلعهداری گوالیار نیز بار فرموده روانه ساختند - میدنی سنگ پسر پرتهي سنگ زمیندار سری نگر را که همراه سلیمان شکوه آمده ملازمت نموده دو هزاری هزار سوار منصب و سي و پنجهزار روپیه نقد و یک فیل و ده اسپ عطا نموده بموجب التماس پدر او در حضور نگاه داشتند و خلعت و پرنچي داربسي و فیل برای پرتهي سنگ حوالهٔ پسر او نمودند

راجه کرن بحضور رسیده بعد ملازمت و تسلیمات مقرر تقصیرات
بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب راو کرن سرافرازی یافته
مورد دیگر عنایات گردید و تعیینات دکن فرمودند - خبر رسید که حاکم
آنا ترستانا حسین پاشا حاکم بصره مع نیاز نامه مشتمل بر تهنیت
سلطنت و اسپان عراقی و ابراهیم بیگ ایلچی سبحان قلی خان
با نامه و تحف توران و خبر اسحاق بیگ نام ایلچی ایران که
با نامه و اسپان بملتان رسیده بتقاریب خبر رسید که ایلچی امرشد
رسید ابراهیم بیگ ایلچی توران را بعد ملازمت دوازده هزار روپیه و
خنجر مرصع مع خلعت مرحمت فرمودند چون مریض رسیده
بود زود ازین جهان رحلت نمود و برای اسحاق بیگ ایلچی شاه عباس
ابدال بیگ را مهماندار مقرر نموده بنام تربیت خان حاکم ملتان و
خلیل الله خان صوبه دار لاهور و دیگر حکام حکم صادر شد که هرجا
ایلچی ایران رسد بدستور هندوستان ضیافت نموده بطریقهٔ مهمان
پرستی در همه باب بجا آرند •

چون بسبب اختلال وضع روزگار و برهم خوردن ملک از فساد
محاربات و عبور لشکر باطراف و امساک باران مزید علت
گرانی موجب حوصله باختن خلق الله گردید و روز بروز قلت
غله و عسرت حال بی بضاعتان بجائی کشید که اکثر پرگنات
رو بویرانی گذاشت و عالمی از اطراف و اکناف دور دست
و نواح دارالخلافت رو بشهر آوردند و در هر کوچه و بازار از
هجوم فقیران و بی نوایان راه تردد بر مردم بست و کار زیست بر
خلق الله تنگ و دشوار گشت بعد عرض حکم شد که سوای بلاهور

خانهٔ خام و پخته / خانه در تصرف / داروغهای خ / مجدد نیز حک / لشکر جاری / بذکر در آ

چه عراقی ده لک خانهٔ دیگر در شهر و درازده بلاد و
زوارید قلمرو الخلافت و برسر هزار ها مقرر نمایند و
رزیده و متدین بر آنها تعین نموده و بهمه امیران
ج لک هر یک نواله بر حال تا هزاری موافق مراتب
یران بارای گرد آوری غله معافی محصول چنانچه
رزوید احکام مجدده صادر شد و مزاولی منصوب
گردیدند اهلی اسمله تفاوت در حال خلق روداد •

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد و یک هجری

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد و یک هجری بدستور هر سال لازمهٔ زینت و آرایش بسعی کار پرداران ترتیب یافت و حجرهای که تیاری آن از زربفت و اقسام سلسله تعلق بامرا داشت زیب و آرایش چنان گرفت که هر یک حجره نمونهٔ روضهٔ پروین و پرن گردید و هر گوشهٔ و کنار اسباب طرب آماده و چیده شد و رامشگران خوش ادا و مغنیان حورلقا و مطربان با صفا باصول گونا گون هنگامه افروز آن بزم گشتند و غم از میان کنار گرفت و ارباب طرب بدستیاری رباب و طنبور صدای خوش و خروش بگوش زهرهٔ چنگی بر فلک سیوم رساندند خصوص که درین ایام نشاط مژدهٔ تولد پسر پادشاه زادهٔ محمد معظم که موسوم بسلطان معز الدین گشت رسید نشاء در بالا از در و دیوار عشرتخانهٔ عالم افروز باریدن گرفت •

• بیت •

اصول شاهدان رقص پرداز • هزاران دل رباید در یک انداز

ز دست افشانی رقاص دهش • زضوع شمع مهر آتش

حکم شد که ازین سال هر سال ایام جشن غرهٔ شوال که
از میمنت عید فطر در خانهٔ شاه و گدا این مفتوح می
باشد تا دهم آن ماه مصروف نمایند . آب بخشش از نظر
گذشت و هرچه بتعلیم امرا و اهل طرب دولت را بشکر آب
آشنا ساختن تحصیل حاصل دانسته [illegible]
بعرض رسید که بداق بیگ در ملتان داخل شد حسب الحکم خان بهادر
تقدیم ضیافت پنج هزار روپیه نقد و تحف دیگر تواضع نموده و
بعد رسیدن لاهور خلیل الله خان موافق اسم و رسم هندوستان
ضیافت رنگین پر تکلف نموده چهار صد قاب که اکثر از نقره بودند
و هفتصد خوان حلویات و نقلیات سوای عطریات و دیگر لوازمات بر
سر سفره آورده طعامها اش با ظروف نقره آلات و غیره های بیش قیمت
بهمراهان ایلچی را گذاشتند و بیست هزار روپیه نقد و هفت تقوز
پارچهٔ بیش بها و دیگر از انواع مرصع آلات تواضع نموده و تا رسیدن
ایلچی بحضور دو دفعه از طرف شاه و خود بداق بیگ خربوزهٔ کاریز
و اقسام میوهٔ تر و خشک رسیده از نظر گذشت . چون خبر نزدیک
رسیدن بداق بیگ بعرض رسید حکم شد که اسد خان و سیف خان و
ملتفت خان تا بیرون شهر رفته او را بحضور بیارند بعد ملازمت
نمودن و نامه گذرانیدن خلعت و خنجر مرصع و جیغه و ارگچه و
پان مع خوان و پاندان طلا عطا فرمودند و در حویلی رستم خان
تمام فرش مزکز نموده برای فرود آمدن او مقرر نمودند روز چهارم
که برای گذرانیدن تحف و هدایا حکم ملازمت فرمودند شصت

ش اسپ عراقي و عربی مع ساز مرصع مرواريد و مروارید و
ک دانهٔ مرواريد غلطان آبدار بوزن سی و هفت قيراط که جوهريان
شصت هزار روپيه قيمت نمودند و ديگر تحف ايران که مجموع
بقيمت پنج لک روپيه در آمده از طرف شاه و سواي آن اسپان و
شتران واستران با بعضی هدايا از طرف بداق بيگ از نظر گذشت
هزار روپيه و يک مادة فيل ببداق بيگ و ده هزار روپيه
بهمراهان او روز ملازمت مرحمت فرمودند روز دويم پنجاه هزار
روپيه و خنجر مرصع و پان و ارگچه مع خوان و پاندان طلا و قبضهٔ
بندوق ببداق بيگ و مبلغ ده هزار روپيه بتحويلدار و ديگر رفقاي
سوار عطا نمودند - روز عيد الضحي سه عدد اشرفي بوزن هفتصد توله
و سه عدد روپيه بوزن پانصد توله ببداق بيگ بخشيدند - و روز رخصت
يک لک روپيه با ديگر مرصع آلات و دو فيل که يکی ازان فيل
دريائی بود مرحمت شد که مجموع پنج لک روپيه نقد و جنس
پاپلچی و پنجاه هزار روپيه بهمراهان او رسيد و براي جواب نامه
فرمودند که از عقب همراه يکی از بنده هاي حضور روانه خواهم
نمود - و عاقل خان استعفاي منصب نمود پنجاه هزار روپيه ساليانه
مقرر نمودند - چنپت بنديله که از ايام عهد اعلی حضرت در مالوا
طريقهٔ بغي و راه زنی اختيار نموده بود با وجود تعين انواج قلع
ريشهٔ فساد و قطع شجر حيات او ميسر نيامد در ايامی که پادشاه
عالمستان از دکن متوجه دارالخلافت بودند باظهار ندامت و ترک
افعال شنيعهٔ سابق بازآمده ملازمت نموده سعادت همرکابی اختيار
کرده تا سفر پنجاب بقصد تعاقب دارشکوه درجرگهٔ بنده ها حاضر

بود ازآنجا برهمنونی بد سرشتی ذاتی العمل چون پنهان عادی
گردید با راه فرار اختیارنموده خود را بجنگل قدیم ومانند بدستور سابق
بقطاع الطریقی پرداخته بود و در ایام عروض شجاع و دارا شکوه
شوخی زیاده نموده اطراف ملکرا تاخت می نمود • بیت •

بدگهر با کسی وفا نکند • اصل بد در خطا خطا نکند

سابق که سجکی بقبیله را برای تادیبه او رخصت فرموده بودند
تا انجه تنبیه بعده که دیبی سنگه را برای استیصال و قلع آن
مفسد با دیگر امرا تعین نمودند تاب مقاومت و مقابله نیاورده
بزمیداران دیگر پناه برده روباه صفت بکوه و غار ها در آمده بسر
میبرد تا آنکه از اثر اقبال عالمگیری دستگیر گردید و سر اورا بریده
بحضور آوردند و بموجب حکم بر سر دار مکافات انگشت نمای
عالمیان گشت • بیت •

بسی دیدم درین دیر پر آفات • بدی را جز بدی نبود مکافات
صبیهٔ راجه روپ سنگه بعقد پادشاه زاده محمد معظم در آوردند و
مجلس طوی قسمی آراسته شده که نظارگیان عالم بالا بهزاران
چشم محو تماشا گردیدند اندرون قلعه و صفهای بازار چوک هر
طرف چندین هزار فانوس و چراغ بندی بانواع اختراع شماع
روز زمین و آسمان گردید • بیت •

ز بس شمع و مشعل برافروخته • زمین همچو مشعل شد افروخته
زالقاب چنان گشته عالم فروز • که نگذاشت درشهر یک تیره روز
زیب دولک روپیه مروارید و مرصع آلات بپادشاه زاده محمد معظم
عنایت فرمودند و لک روپیه نقد مع فیل و اسپان با ساز طلا و مرصع

وقت تسلیمات مهره عطا نمودند وقت سواری شهر گشت از سر دادن اقسام آتشبازی که هنرمندان این فن انواع تعبیه بکار برده بودند صحن زمین گل افشان و آسمان پر از ستارهای درخشان گردید و صدای جوش و خروش آن بچرخ برین رسید لک روپیه را زیور بعروس رونمائي بخشیدند نه هزار روپیه به کلاونتان عطا شده‌اند •

بمهاراجه جسونت سنگه حکم رفت که از احمد آباد خود را بدکن نزد امیر الامرا برساند و در استیصال سیوای بدسگال و تاخت نماید - بقطب الدین خان فوجدار جوناگده فرمان صادر شد که تا رسیدن صوبه دار از احمد آباد خبردار باشد - درین سال حکم تسخیر ولایت پلاون که درصوبهٔ بهار واقع شده و سه قلعهٔ قلب درتصرف زمیدار آنجا بود و از تمردی و سرکشی آن کافر بدنهاد تمام سکنهٔ آن صوبه در ملصوبهٔ فرار و اضطرار زندگانی میفمودند بداود خان فرمودند - ترددي که در تسخیر آن از داود خان برفاقت بعضی کومکیان بظهور آمده اگر سمند تیزگام خامه را بتحریر تفصیل آن بجولان آرد از سرشتهٔ اختصار دور می افتد - حاصل کلام بعد از کوشش تمام و شهید شدن و بجهنم واصل گردیدن صالح و طالح که چندین هزار سوار و پیاده بکار آمدند و بدار البوار پیوستند و کار زار های رستمانه و ترددات مردانه بظهور آوردند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد بعد که از روی وقائع بعرض والا رسید داود خان مع همراهان بعطای اضافهٔ نمایان و دیگر عنایات میان همچشمان معزز گردید - در همین سال امیر خان از تغیر مهابت خان بصوبه داری کابل مقرر گشت - و فاضل خان میرساماں از مستقر الخلافت رسیده شانزده لک روپیه

را جواهر و مرصع آلات و مروارید از نزد حضرت اعلی آورده از نظر گذراند - از شنیدن خبر واقعهٔ خلیل‌الله خان تفتهٔ آن مغفور مرحوم تشریف برده در تسلی امیر خان و روح الله خان و زوجه و صبیهٔ او کوشیده بعنایات غیر مکرر معزز ساختند. هشتاد فیل فرستادهٔ خان‌خانان بابت شجاع از نظر گذشت سه صد و پنجاه و پانچ آدمی زنده دستگیر بدست آمده بود ازراه ترحم در صحرا سر دادند *

ذکر مهم آشام بعد انجام بسرداری عمدة امرای خجسته فرجام خان خانان عرف معظم خان

ملک آشام که وضع زیست مردم آنجا و ملت و آئین آن جماعه و آب و هوای آن دیار از غرائب روزگار توان گفت متصل است طرف شرقی شمال بنگاله بجبال طولانی واقع شده طول آن در صد کروه جنوبی تقریبی و عرض آن کوهستان شمالی تا جبال جنوبی هشت روزه راه دارد اکثر کنار ساحل دریا واقع شده گویند وطن پدران وبسه وزیر افراسیاب است و راجهٔ آنجا خود را از اولاد پدران وبسه میداند که ابتدا آتش پرست مجوسی بودند بمرور ایام ازکافران بت‌پرست غیر مکرر هندگشتند و تمام سکنهٔ آنجا و رعایای آن سرزمین انسان صورتان مستاص صفتند و آن جماعه اکثر برهنه می باشند مردم عمدهٔ آنجا چادری از جنس ابریشمی که همانجا بهم میرسد می پوشند و کفش و دستار دران دیار نمی دانند سمت شمالی آن دشت خطا واقع شده فیل بسیار دران جنگل پیدا می شود و جنس عود و مشک و طلای ریگی ازجملهٔ محصول آنجاست و نمک بمرتبهٔ

کمیاب است که بر چهرهٔ هیچ مرد و زن آنجا هر نمک نیست بلکه بصورت انسان هم نمی ماند بزشتی صورت و سیرت موصوفند و غلهٔ آن سرزمین بجز برنج گنده و ماش دیگر جنس کمتر می باشد خصوص گنده که بتحفگی و هدیه از جای دیگر دران ملک می برند حاصل زیاد آن ولایت ریگ طلاست و درانجا مدار تجارت و مایهٔ داد و ستد و محصول دیهات بر آنست سوای آن آنچه رعایای مالگذار آنجا عوض محصول ریگ طلا مبلغهای کلی واصل می سازند جمعی که برای عمل گرد آوری طلای مذکور از طرف زمینداران عمده مقررند بیست هزار نفر بعد از ضبط ملک خان‌خانان بشمار قلم آورده بود و کسب و کار موروثی آن جماعه بر آنست که هر نفر یک تولہ خاک طلا در سال مقرری بسرکار راجهٔ آنجا می دهند - محرر اوراق ازان ریگ که تجار طرف خطا در بندر سورت برای فروختن می آرند بسیار دیده - اشجار نارجیل و فوفل و فلفل و اقسام نیشکر و کیلا و انبه و اننلس زیاده از اندازهٔ قیاس منجملهٔ مداخل آنجاست اسپ کلان و درازگوش دران ملک بهم نمیرسد و نمی ماند و اگر آنجا برند اعتبار بسیار دارد گونت که اسپ خورد و تانگن باشد و قسطاس و فرش پری ازانجا بدیار دیگر هند بتحفگی می برند | کفار آنجا خلاف مشرکان هند از همه جانور ماکول اللحم و غیر آن می خورند و از خورده و نیم خوردهٔ مسلمانان نفرت و احتراز ندارند - وهرگاه زمیندار عمده و راجهٔ آن سرزمین بمیرد زن و خدمهٔ را مع مرکوب سواری و فرش و ظروف طلا و نقره و برنج و غیره غله که دران ملک در زمان حیات استعمال می نمایند وزیوری که زن

و مرد عمدهٔ آنجا می‌میرند و اکثری متعلقات و خوانندگان خدمتگاران
چند روز ایام حیات همراه او برده در دخمهٔ که زیر زمین بوضع
خانهٔ کلان تیار ساخته نگاه میدارند گرد او چیده آنرا ذخیره و توشهٔ
آخرت او نامیده در نا امیدی بر روی او می بندند چنانچه مردم
لشکر خانخانان که بامعاملهٔ تحریر خواهد در آمد مبلغهای خطیر
از زیر زمین بر آورده متصرف شدند و چند لک روپیه و جنس
خانخانان از اموال اموات آنجا بضبط در آورده بسپاه داده حاصل
کلام چون زمیندار آن حدود که ملک کامروپ نیز بمحال ولایت پیوسته
است و باهم دیگر مواصلت داشتند از مدت بیست سال علم
سرکشی و فساد بر افراخته اکثر جاهای تعلقهٔ صوبهٔ بنگاله را
بسبب قرب و جوار تاخته رعایای ساتگاو بهشتادی را با جمع کثیر
از مسلمانان هر سال دستگیر و مقید ساخته بدیار خود برده مضرت
مالی و جانی و خفت دینی می رسانند اسلام خان صوبه دار
بنگاله که در عهد حضرت اعلی مع سر و سامان بسیار برای تنبیه و
گوشمال آن جماعهٔ بد سگال کمر همت بسته بود بسبب عزل که در
همان ایام او را طلب حضور نموده وزارت بار مقرر فرمودند آن مهم
باتصرام نرسیده بعده که شجاع خود را به بنگاله رسانید زمیندار رنگ که
یکی از زمینداران آن حدود بود رسانده و اکثر از محال تا شجاع ظاهر
نگردید خانخانان بعد بندوبست جهانگیرنگر و دیگر تعلقهٔ بنگاله
وجه همت بر صیدان مرز و بوم بسته بکوچ آوری سپاه و مصالح
تسخیر آن دیار پرداخت چون راجهٔ آشام و زمیندار کوچ بهار باهم
دیگر که بسبب اتصال سرحد باهم عداوت همچشمی موروثی

داشتند از انتشار خبر عزیمت خان خانان تزلزل تمام در بنای استقلال هردو راه یافت و هریک عریضه بخدمت خان خانان سپه سالار مشتمل بر اظهار اطاعت خود و اثبات ناهنجاری دیگری نوشته التماس امان خود و ترغیب استیصال مدعی همدیگر بمیان آوردند و ندانستند که سیلاب بلای ناگهان که بخانهٔ همسایه راه یافت اول از رخت هستی خودها دل باید کند خان خانان ادعای هردو زمیندار سرکش را بحضور معروض داشت در جواب حکم قلع ریشهٔ شجر هردو بدگهر رسید و خان خانان با سر انجام قلعه گیری از موجود نمودن توپخانه و نواره که جنگ آن ضلع اکثر بران موقوف است و مصالح کارزار خشکی روبآن ولایت گذاشته آنچه ترددات و محاربات و تدبیر کارزار اران شیر بیشهٔ شجاعت دران دیار بر روی کار آمد و بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده و تدبیراتی که بعد از جنگل بری و صاف نمودن راههای پراز اشجار سر بفلک کشیده که طائر خیال را مجال عبور ازانجا محال مینمود دران کوهستان نموده و چندین هزار کافر دارالحربی را بدار البوار فرستاده وجمع کثیر از فوج پادشاهی برتبهٔ شهادت رسیدند آذان دین محمدی که هرگز بگوش دد نژادان آن مرزوبوم نرسیده بود در بتخانهای هر بیشهٔ پر وحشت آنجا بلند آوازه ساخته و باعث قطع شجر حیات آن بدکیشان گردیده اگر خواهد مفصل باحاطهٔ تحریر در آورد دفتر وجلد علاحده مطلوب گردد اما سامعهٔ مستمعان و مطالعه کنندگان را از لذت تذکار آن محروم ساخته فقرهٔ چند از تردد آن رستم زمان بر صفحهٔ بیان می آرد گویند که اول بقصد

بپیکار و تسخیر کشور کوچ بهار و ولایت آشام نرائن کمر سعی
و همت بر بست و چون لفظ نرائن بمعتقد باطل آن گروه بدکیش
قائم مقام اسم اعظم معبود است که بالاتر از خالق دیگر نمیدانند
و دران سرزمین بتها همه بشرکت اسم نرائن تراشیده و نصب کرده
پرستش می نمایند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ نرائن را
تیمنا جزو اسم خود مینمایند و سکه که درآنجا میزنند صورتهای
معبود بران نقش نموده بلفظ نرائن رائج می سازند و راجه آنجا
دائم مست باده غفلت بوده کار و مدار مملکت را بوزیر مستقل
خود سپرده خود در عیش و نشاط میگذارند . و در کمال زشتی
صورت که حق سبحانه و تعالی خمیر گل آن زمین را موافق
تباهی باطن آنها سرشته و همه سکنه آنجا در زشت روئی
بر یکدیگر اولویت میجویند و از طرف عمارت و باغچه و فرش خوب و
حوض و مکانهای مرغوب و عطرهای محبوب که از اطراف می
آیند بدستور صاحب طبعان زندگانی می نمایند . و پیکان تیر و سنان
و شمشیر آن قوم بد بوم بزهر آب میدهند زهر حربه دست نشان
آنها بهرکه میرسد همان ساعت ورم نموده جان بر نمیگردد و علاج
دفع سمیت آن از خوردن و مالیدن کسیرو که قند بیخ قسمی از
نباتات لذیذ آن سرزمین و از جمله میوهای خوش طعم بلاد هند
است و در شاه جهان آباد و نواح آن دوازده ماه در بازار می آرند
می شود القصه آن سپه سالار تهور نشان وقت عزیمت این مهم
فرمود که نوارا مصالح جنگ را دریا نوردان باهتمام محمد مقیم
از راه دریا بیارند و مخلص خان و احتشام خان را باجمعی از کومکیان

در اکبرنگر وجهانگیر نگر گذاشت - و ازانکه بملک نراین سه راه بودکه ازان هر سه راه دو راه را بانواع تدبیر مسدود ساخته یکی راه بیشه و جنگل پر از مار و اشجار زهر دار سر بفلک کشیده داشت و عبور ازان راه طائر وهم را متعذر می نمود و بمحافظت آن از عدم فرصت و خاطر جمعی از تراکم اشجار و قلبیت راه نتوانست پرداخت خان خانان را همان راه اختیار نمودن اتفاق افتاد و بزور بازوی قوت و تدبیر که تقدیر فضل آلهی بآن موافق آمد مرحله پیمای آن سمت گردید بعد رسیدن دران جنگل هولناک که از هر مشت خاک آن بوي خون بمشام مبارزان خون آشام می رسید بدستیاری چندین هزار تبردار و بیلدار بیشمار و صدمات دندان فیلان کوه رفتار آن راه دشوار گذار را طی مینمودند و با مصالح مقرري همراه خود آن سردار بارنار مصلحة پیاده شده تبر و بیل بدست گرفته بمدد دیگران می پرداخت و تبعیت آن سپه سالار چندین هزار سپاه از جوانان کار طلب بضرب شمشیر و اقسام اسلحه زور دست و بازو را دریغ نمیداشتند و مزاحمت درختان سال بسعی ترده و تدبیر داوران کهن سال از راه دور می ساختند و هرجا رود خانهٔ دشوار گذار و آب عمیق پیش می آمد بهمان دستور بمدد همدیگر و نیروی ترده بهادران صحرا نورد کوه نبرد می گذشتند و در هرپشتهٔ کوه و قلعهای سر بفلک کشیده سر راه که آن گروه شقاوت پژوه پاش آمده سد راه مبارزان شیر شکار می گردیدند بسزا رسیده فرار اختیار می نمودند تا آنکه بمکان و قلعهٔ حاکم نشین آن لعین بیدین رسیدند چون بهیم نراین از ملاحظهٔ

خطر سیلاب امواج بحر امواج بافغان و ملتفت در صحرا و دریا
گذاشت با تردد تیر و سیف و سنان آن شکل بتصرف بهادران
در آمد در ابتدا هرکه هرچه یافت غارت نمود بعد ازان سید محمد
صادق صدر بنگاله را فرمود که جابجا تفنگچیان ضابطه تعین
نمایند و حدود همه جا باهتمام پردازند که احدی بمال و عیال
رعایا دست دراز ننماید و آنچه اموال راجه بیرم فراهم آمده
بضبط آن و بیت شکنی و اجرای احکام اسلام پردازد و سید مذکور
تفحص تمام نمود که متعرض حال او و احوال سکنه آنجا هیچ احدی
نتوانند گردید و مجلسه برای نسق هنر قطع [illegible] گوش و بینی
غارت پیشگان نمود و بنسلی امان جان و مال رعایا و غربا
پرداخت و اول سر و روی بت [illegible] بضرب کلنگ و بازوی
اسلام شکسته بعد بتهای دیگر را دست و پا از هم جدا ساخته
بالای بام بتخانها بر آمده از هر طرف صدای الله اکبر
بصحن را بلند آوازه ساختند و تزلزل آن بگوش هوش ساکنان
آن مرز و بوم انداختند و مکرر منادی منع تاراج و غارت نموده
صدای امن و امان را سامعه افروز مقیمان و رعایای دلباخته
می ساختند و در محافظت خانه و گرد آوری مال جمعی تعداد
نمودند و بطریق امانت اهالی تاکید و احتیاط فرمودند از انتشار
این خبر ترحمی که احوال و مال و عیال رعایا با وجود ثبات دار
الحرب که اول [illegible] بظهور آمد گروه گروه از هر
طرف و قوم عروج باسلمی نمودند و خانهای ویران رو بآبادی گذاشت
و بیشتر از این بصره [illegible] که از [illegible] خاطر داشت

فرصت وقت را غنیمت دانسته آمده ملازمت خان خانان نموده و بتکلیف آن پیش رو دین متین بشرف اسلام درآمده و رهنمائی بدست آوردن پدر و وزیر او نموده و همراه آن اسفندیار بیگ و فرهاد بیگ را برای بهمرساندن بهیم نراین و کار پرداز صاحب مدار او مقرر نموده و دیگر مردم معتمد خود را برفاقت کسان آن رهبر جدید الاسلام داده تاکید نمود که اطراف دشت و جنگل و دره هاي کوه بخبرداری و هوشیاری تمام تفحص نمایند - و یک صد و شش توپ خورده و بزرگ و دو صد و پنجاه زنبورک و رامچنگی و دیگر مصالح توپخانه بدست آورده روانهٔ جهانگیر نگر ساخت و اسفندیار بعد کوشش بسیار و سعی زیاده بهولا ناتهه وزیر راجه را بهمرسانده با زن و فرزندان و چند نفر از همدمان او بدست آورده نزد سپه سالار خان خانان آورد - و بهیم نراین پناه بیکی از زمینداران سال خوردهٔ معمر آن حدود برده بود و متصل قلعه و معمورهٔ آن مرزبان رود خانهٔ کم عرض عمیق بود که دو زنجیر آهن موافق عرض آن ناله ساخته هردو زنجیر را در هردو کنار آب بمیخ و بیخ درختهای قوی استوار می بستند و هرگاه میخواستند برمیداشتند و مابین آن هردو زنجیر زنجیر هاي خورد تعبیه نموده بالاي آن زنجیر دیگر بسته بودند که بدستیاری آن مردم بآساني بگذرند و تمام روز مترددین دست بآن زنجیر زده عبور و تردد مینمودند و شب زنجیر را کشیده میگرفتند - خان خانان آن مکان حاکم نشین را که هشتاد و نه پرگنه مشتمل برپنج چکله لجمع ده لک روپیه بحساب نرایني رائج آنجا داشت موسوم بعالمگیرنگر ساخت و اسفندیار را که از واقف کاران آن سرزمین

بود آنجا گذاشت و از جماعت مذکور سعدالله را با هزار و چهار صد سوار و دو هزار بندوقچی همراه او مقرر نموده قلعی تیمور را بدیوانی آن ضلع فرمود و خاطر جمع ساختن برای بندوبست آنجا نموده متوجه تسخیر آشام گردید - و دلیر خان را بقراولی و اکبر خان را هراول ساخته میر مرتضی را با توپخانه پیش قدم نمودند و نواره را همه جا بهمقدمی فوج همراه داشته درین جنگل خونخوار پر از اشجار خار دار و راههای ناهموار داخل گردید با وجود از صعوبت راه بمرتبهٔ کرده ازین بیشهای وحشت افزا دشوار بود که باد را هم گذر از آنجا متعذر می نمود اما آن سپه سالار نامدار با دیگر بهادران کار طلب دامن همت بمیان جان بسته بهمان دستور اول بسته تبر داران و بیلداران جنگل بری پرداخته بکمال احتیاط و حزم بقطع اشجار و هموار ساختن بیشه بانواع اهتمام کوشیده آن بیشه و جنگل را رهگذر لشکر ظفر ساخته طی مسافت وقطع مراحل می نمود و دفع مفسدان کوه نورد آن ولایت که از اطراف بمعنی و بهر نموده جنگ می پرداختند اگرچه چندی از دد نژادان نسگلی صورت آن سرزمین که بخدمت قید در آمده بودند باظهار خیرخواهی راه نمائی راه بی نصب می نمودند اما سردار آزموده کار اعتنا بر گفته و حرف آن جماعة نابکار ننموده بهمراهی نواره راه کنار دریا از دست نمی داد و هرجا زمانه لب پر از دلدل و آب زیاد پیش می آمد شاخهای درخت و بشتارهای بانس بریده با گاه بسیار انداخته از بالای آن چوب موج جنگ رو روی فوج می گذشتند بدین کیفیت گاه نیم کروه و گاه یک کروه راه بهمقامی نواره طی مسافت می شد و خان خانان بالشکر

پداده شده برای تسلی و جذب قلوب مهادیمدی همدمان اخلاص نشان پرداخته این شعر حافظ شیراز را ورد زبان ساخته بود *

* بیت *

* گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد نا پدید *
* هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور *

و بدان مشقت و ترددیکه گاه شام و گاه سه پهر فرود آمدن میسر می آمد بعد رسیدن منزل چون دران سرزمین ملاحظهٔ شبخون بسیار بود تمام تمام شب آن شیر بیشهٔ جلادت خود بیدار و خبردار بوده محرک تردد کوتوال و دیگر مردم آرام طلب می گردید - تا زیرکوهی رسیدند که سر او بفلک برین کشیده بود و برسر آن کوه در قلعه احداث نموده بودند که بیست هزار نفر جنگی از برقنداز و تیر انداز و دیگر مصالح قلعه درانجا موجود می بود ازانجا تا جای حاکم نشین یک ماه و چند روزه راه نشان میدادند وسی صد و هشت کشتی جنگی زیر قلعه بود بعد رسیدن بفاصلهٔ دو کروه ازان کوه لنگر اقامت انداخته سپاه را فرموده که بکمال خبرداری فرود آیند و ساعتابیها اکثر روشن می نموده باشند و نواره را حکم نموده که مقابل نوارهٔ زیر قلعهٔ کفار لنگر اندازند و لشکر مامور گردید که حالیجا مورچال بسته بتدبیر تسخیر قلعه پردازند و برای سر راه گرفتن آشامیان که دیگر بمردم قلعه کومک نتوانند رسید و شب خون نتوانند نمود مردان کاری مع سوار و پیادهای بسیار بر هر پشتهٔ کوه و راههای رخنه دار دشوار گذار تعین و مقرر نمود ازانجمله طرفی که وسواس رسیدن کومک زیاده بود آغر خان مامور گردید اتفاقا سه چهار هزار پیاده

و برقندازان آن دیار را با قمرخان سرو کار مقاتله و پیکار افتاد و تیراندازان
بیخطا کار اطراف مغلیه فرو گرفتند و آن شیر بیشهٔ شجاعت تردد
بهادرانه مقابل آنها نموده بسیاری را بقتل رساند با وجودی که در آن وقت
مردم کم با قمرخان بودند و هر ساعت بر جمعیت کفار می افزود
و چند سوار مغلان بدرجهٔ شهادت رسیدند و زخمی گشتند و در چنان
حالت زخم تیر زهردار بپای قمرخان رسیده و همان ساعت ورم
و وجع او ظاهر گردید باز بحملهٔ رستمانه آنها را از مقابل برداشت
و چند نفر آشامی را زنده دستگیر ساخت بعده از تایید فضل
ایزد متعال هیبت آن بهادران کوه نبرد و مبارزان دریا نورد در دل
آن وحشی نژادان بد نهاد چنان افتاد که اصلا بجنگ دل نداده دل
و حوصله باخته وقت شب از هر گوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند
ازانکه مدار جنگ و تردد آنها بر پیاده و جنگ دریاست و هر
خشکی صد پیادهٔ مسلح آنها از ده سوار بی یراق میگریزد بیشتر
از آن کوه فرود آمده بمدد نوارهٔ خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نوارهٔ
بادشاهی بفکر کارزار پرداختند و کشتی بسیار که معطل و زیر آب
غرق بود بر آورده برای کشتیها سوار شده مستعد دار و گیر گردیدند
روز دیگر چون زورق جهان گرد خورشید از افق بحر پر موج بر آمده
پرتو افزای بحر و بر گردید سپه دار تهور نشان اطلاع یافته با کوکبه
و دبدبهٔ زهره شگاف بقصد مصاف آن مخذولان تیغ ادبار سوار گشته
و بجانب حصار آورده و هرچه توانست مردم جنگی را مع مصالح
توپخانه بنواره رساند و جوقی دیگر از سپاه بکنار دریا که بروقت
بمدد نواره توانند رسید نگاه داشته آشوب افکن آن تخته بند ای

دریای حیرت گردیده و از هر دو طرف کشتیها بحرکت آمده از ضرب گوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا را بجوش و خروش تلاطم آوردند و از طرف خشکي نیز بانهای آتش فشان غرش کنان آوازهٔ مرگ ناگهان بگوش هوش و عقل دل باختگان می رساندند ازانکه از هردو طرف مصالح جنگ مبارزان اسلام تزلزل انگن دل مخالفان آن بر و بحر گردید و صدای توپ وتفنگ هم آهنگ آواز کوه گشته درگوشها پیچید و از هجوم دود باروت که چون ابر تیرهٔ نیلگون روی دریا را فرو گرفت تا مدت غالب از مغلوب معلوم نمیگردید چون بان در کشتي کفار کم بود و هراس اقبال عالمگیر در دلهای دل باختگان آن بدکیشان راه یافت بمه از دست و پا زدن بسیار و سر و جان بباد دادن جمع بیشمار کشتیها را در دریا وا نموده راه فرار اختیار نمودند و نوارهٔ پادشاهی بتعاقب پرداخته چند کشتي را از زدن بان وگولهای توپ کوه ربا غرق ساخت و بمرتبهٔ کار و عرصهٔ تردد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا نموده از آب برآمدن بدریا انداخته طعمهٔ نهنگ و ماهي گشتند و بعضی از صدمات گولهای جان ستان کشتیها را بکنار رسانده از نواره فرود آمده رو بپناه سنگهای دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی که بوسیلهٔ شناوری جان برگردیده تا از آب برآمدند بدست مبارزان شیر شکار گرفتار گردیدند و صد و چهل کشتي پر از مصالح توپخانه و صد و چهل توپ و آدمهای دل و جان باخته باسیری بتصرف بهادران در آمدند و فتح هر دو حصار نیز بلا تردد بکار زار میسر آمد و چنان مکان قلب و قلعهٔ آسمان شکوه پر از مردان جنگي را از اقبال

عدو مال پادشاه ظفر اقبال و سعی آن سپه دار نامدار چندین با آسانی بتسخیر در آوردند بالجمله خان خانان بعد تقدیم شکر الهی و ملاحظه نمودن اطراف و اندرون قلعه عطاء الله نام را با مصالح جنگی و نفری ضروری در انجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعهٔ کورتهی که آن نیز از مکانهای قلب آشامیان خون آشام بود متوجه گردید بعد تصدیعات و صدمات شدائد راه چنانچه بذکر در آمده طی مراحل و منازل پر تعب نموده بجائی رسیدند که دو قلعه هر دو طرف آب مقابل هم بنظر آمدند که هر یک ازان باسمان دعوی همسری می نمود و نوارها پر از اقسام مصالح جنگ مابین هر دو قلعه در دریا نمودار گشته و مسموع گردید که قریب لک پیاده میان هر دو قلعه و در کشتیها از آشامیان بد خصال موجودند اما از اقبال خدیو ظفر قرین نصرت مآل بهمان تدبیر و تردد رعب و هراس در دل آنجماعهٔ بد اساس راه یافت و بلا تردد سیف و سنان که در خشکی بمیان آید صدای دار و گیر در دریا بلند ساخته هر دو قلعه را خالی نموده بدستور راه فرار پیمودند و قلعها مفتوح گردیدند و خان خانان اندرون و بیرون هر دو قلعه را ملاحظه نموده زبان بشکر و سپاس ایزد متعال کشاده جمعی را برای حراست هر دو قلعه گذاشته پیشتر مرحله پیما گردید - بهمین دستور بدستیاری بهادران قلعه کشا که بهرجا می رسیدند از صدمهٔ سم اسپان مبارزان کوه نورد شیر شکار و پیش آهنگی فیلان کوه رفتار و ترکتازی مغلان جان نثار خصوصیکه بهادر میدان رزم آغرخان که همه جا پیش قدم دلیر خان بهادر دیو نبرد بود دلاوران دریا نورد شیر نبرد نوارهٔ

جنگلی و قلعهای آسمان شکوه آن ملک را که مرز و ملجاء و پر از مردان شیر نبرد آن سرزمین بودند سیماب وار در اضطرار فکر فرار اختیار نمودن می انداخت و همه جا ها و مکانهای قلب را که بتحریر تفصیل آن قلم را زلیخه نمی دارد بتصرف بادشاهی می آوردند - و از انکه بعضی سرنوجان مبارز پیشه را برسر مکانهای تسخیر در آمده گذاشته بودند و بسیاری برای تاخت و امور ضروری اطراف مرخص گشته بودند و در لشکر جمیعت کم مانده بود باز مقابل هزار سوار وبیست هزار پیادهٔ آنها حکم رمهٔ گوسفند داشت که از مقابل شیر و گرگ رم خورده رو بگریز آرند اما در شب خون نمودن و وقت شب غافل برسر لشکر ریختن نهایت دلیر بودند و جرأته زیاد می نمودند و بسبب کمال خبرداری و هوشیاری خان خانان که خود اکثر ارقات بجای کوتوال می گردید و هوای آنکه اول پاس شب که همه بیدار میباشند عمدا بخواب میرفت ودران وقت آرام نمودن غنیمت میدانست باقی شب خصوص دوپهر آخرشب تا سفیدهٔ صبح برناقت جمعی سرآچشم برهم نمی گذاشت برخلاف دیگر سرنوجان که اطراف تعین گشته بودند اکثر بسبب شب خون نمودن ناگهان و تاختن آن مفسد پیشگان نصف شب و آخر شب که دست برد نمایان می نمودند بمعرض تلف درمی آمدند و بسیاری کشته و زخمی می گردیدند و فوجها مع مال و اثقال پامال شب خون زدن و دست برد نمودن آن جماعهٔ بد سگال می گردید و چشم زخمهاي عظیم که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد بافواج بادشاهی می رسید - آری سپه سالاری که امریست خطیر منحصر بشجاعت

و افزونی سپاه نیست بآن همه خبرداری که خلق خاتان می نمود جمع کثیر در گوشه و کنار لشکر بیدار و هشیار شب بپایان می آوردند و روز طی مسافت می نمودند بعد نزدیک رسیدن بقلعهٔ بیم گد که از اعظم قلعهای ذلک جانه آن ملع و حاکم نشین بود روزی قبل ازان که بمنزل رسند از وزیدن باد تند و فراهم آمدن ابر تیره و ریختن تگرگهای کلان و ژالهای جان ستان که چند گهری متصل چون بلای ناگهان از آسمان نازل می شد و بر سر و روی آدم و پشت چارپا می ریخت و هرجا می رسید مجروح و زخمی می ساخت غریب تزلزل در لشکر انداخت و بمرتبهٔ باعث تهلکه و بی آرامی لشکر گردید نه آدم بسیار بسبب زخمی گشتن و باد سرد زمهریر آسا وزیدن هلاک گردیدند و چند کشتی از تلاطم دریا غرق گشتند بهر حال آن روز و شب را بپایان رساندند چون بپای قلعه رسیده بمسافت گوله رس فرود آمدند ازان که آن قلعه در کمال استواری و استحکام شهرت تمام داشت و همه سرگروهان آشام بامردم بی شمار از ضرب شمشیر و صدمات فوج اسلام بدان قلعه پناه

خان و دیگر امرای کار طلب را مامور نمود سه شب و روز آن‌ناحقان از بالای قلعه بزدن گولهٔ توپ و تفنگ و انداختن سنگهای فیل ربای کلان پرداختند و آدم و چهارپای بسیار زخمی و تلف ساختند و فرصت دمدمه بستن و مورچال پیش بردن ندادند و شب چهارم شبخون عظیم آوردند که چهار طرف فوج و گرد لشکر صدای بگیر و بزن بلند گردید و زهرهٔ شیر مردان مصاف دیده را آب ساخت و دران شب از دلیرخان ترددی که بشرح و بیان راست نیاید بعرصهٔ ظهور آمد و آدم بسیار ضائع و زخمی شدند و پارهٔ چهار پای کنار لشکر بدست آنها افتاد و از مردم آن مردودان نیز از دست افغانان دلیرخان و راجپوتیه همراه راجه بیر سنگه جمع کثیر بدارالبوار پیوستند بعده بمصلحت دلیرخان و دیگر بهادر رزم جو قرار بران یافت که آشامیان بدخصال را فرصت و مجال سرانجام محصور گردیدن ندادهٔ - بر فضل الهي را پناه خود ساخته یورش نمایند و باین قصد فاتحهٔ نیت خیر خواندند و چند نفر جاسوس پیشه با وقوف را برای تحقیق راه قابل یورش اطراف قلعه تعین نمودند درین ضمن یکی از بدبختان جدید الاسلام آشام که مدتی در لشکر قبل ازین مهم نوکر بوده ردائم دم از قدویت خود و واقف بودن از همه مکانهای آن کوه میزد بوساطت یکی از همدمان خان خانان آمده ظاهر ساخت که چون من واقف راه و بیراه ملک و رویهٔ این قوم بد راه ام و از هر وجب این سرزمین اطلاع واقعی دارم رهبری و پیش قدمی لشکر وقت یورش بمن بفرمایند خان خانان با همه تجربه کاری و حزم و احتیاط که داشت فریب

از خوردن راهنمائی نموده با او مرموز نهاده که دلیرخان و دیگر بهادران کمر عزیمت یورش بستند آن اشقی به انجام پیغام باهل قلعه فرستاد که فلان سمت که راه قلب و آب خندق عمیق دارد لشکر اسلام را بدم تیر و بلای دام شما می‌آرم و در وسط شب رهگرای سمت مقصود گردیدند - چون حوالی دروازه که در وسط او دیوار چون کوه استوار واقع است رسیدند آن مردود میر مرتضی داروغهٔ توپخانه را گفت که بزدن گولهٔ راهچلکی و تفنگ پیهم اشقیا را طرف خویش مشغول سازد تا از طرفی که من برای یورش می‌برم غافل گردند و مراد آن شقی ازین گفتن این بود که مصالح توپخانه که همراه گرفته اند برای دیوار کوه زنگی صرف شود و میر مرتضی باهتمام برق افروزی توپخانه پرداخت و از بالا تگرگ و ژالهٔ اجل باریدن گرفت و جمع کثیر تلف و شهید گردیدند و دلیر خان را صبح نافلته برسر خندق برد که آب آن از هرطرف چون بحر عمان پایان نداشت و از بالا آشامیان باقسام حربهٔ جان ستان آمادهٔ کارزار گردیدند و از اطراف گوله و حقهٔ آتش و سنگ باریدن گرفت بهادران نصرت نشان باوجود مشاهدهٔ نمودن مرگ بی امان بچشم عیان دل از امید حیات برداشته رستمانه ثبات قدم ورزیده داد جلادت و تهوری میدادند مخصوص دلیر خان و آخر خان در بحر بیکران خود جوشان و خویشان اسپ انداخته شناکنان اختیار عنان بحافظ حقیقی سپرده توکل بذات پاک او نموده آنچه نهایت شرط جانفشانی و طریقهٔ پیش آهنگی جان نثار است بتقدیم رسانده از باریدن آتش بلا اصلا نه اندیشیده درمیان آب و آتش نه از سرگذشته برده دیل

میراندند هرچند بعضي افغانان دلباخته فهماندند که کار ازان گذشته که امید نجات ازمیان آب و آتش باشد معهذا اگر از غرقاب این بحر خونخوار برآمدیم سواي سر بسنگ کوفتن و جان رایگان دادن فائده نخواهد داد مقتضاي راي صايب آنست که هنوز قابوي وقت باقي است به بنگاه مراجعت نموده باز بتدبیر تسخیر قلعه باید پرداخت - دلیرخان آتش نبرد عار فرار بر خود هموار ننموده و سعادت شهادت را سرمایهٔ نجات دارین دانسته بر فیلبان بانگ بهیبت زده فیل پیش راند و افغانان و بهادران جانفشان دیگرمثل آغرخان و قراول خان مع معدود چند بتبعیت آن دلاور معرکهٔ کارزار تکبیرگویان خود را بآب جانبازي زدند * بیت *

نه تیغ نهنگي سر افراخته * بتیغ از نهنگان سر انداخته
چنان خاست زرمي زبالا و پست * فتاده یلان همچو از باده مست

بهرکه گولهٔ اجل میرسید بآب سر فروبرده باز سربالا نمیتوانست نمود جمع کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند دران حالت آن ملعون رهبر که درفکر فرار بوده و آغریه او را بسته باخود داشتند ازرسیدن گوله غرق بحر فنا گردید و جمعي دیگر ازان نهنگان بحر جلادت اززخم بندوق و سنگ سرخروئي ابد حاصل نمودند وسه چهار گولهٔ تفنگ و سنگ بر جوشن دلیر خان رسید که که ببدن او نرسیده سرد گردید و کارگر نشد آخر برفاقت چند شیر دلان دریا نورد آتش نبرد شناکنان بپایهٔ حصار که گوله آنجا نمي رسید رسیدند و دلیر خان بزور بازوي خود و مدد همدمان جان باز و کمند جرأت و حملهٔ شجاعت مانند شهبازي که خود را بقصد صید زند بالاي دیوار

گرد آسمان شکوه برآمده و بعد بالا برآمدن غیر چنان داد تهدید
داد که اگر رستم دستان شمهٔ ازین داستان می شنید زبان بالحرف
کشاده اسم رستمی بر خود نمی پسندید و اگر افراسیاب آن جرأت
و جلادت او را مشاهده میشود انگشت حیرت بدندان میگزید
بالجمله همین که آن دلاوران با آن مشرکان دلباخته مقابله افتاد
باهم آویختند باوجود هجوم آن قوم شوم وقلت دلیران جان نثار امیره
آنکه از ضرب شمشیر بهادران چندی بقتل رسیدند و از برج قلعه
صدای شادیانهٔ فتح بلند گردید فوج فوج کفار رو بفرار گذاشتند
و بهادران دیگر باتفاق میر مرتضی و جمعی از سپاهیان بلاتامل و درنگ
را فاصلهٔ فرصت بمدد جان بازان پیشقدم رسیدند و آشنایان از
هر گوشه و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و اکثر بسیار در
وقت هزیمت بدارالبوار پیوستند - خان خانان از وقوع و مشاهده
چنان فتح نمایان و جلادت دلاوران بعد مفتوح گردیدن قلعه
خود را نزد دلیرخان رسانده آفرین گویان در بغل گرفت و تحسین
بحال همه همراهان تحسین نموده دو رکعت شکر ادا نمود و فرمود
منادی نمایند که احدی دست بمال و عیال و ناموس رعایا دراز
ننمایند و اطفال و عورات باسیری نگیرند - چند هزار کس آن
ناکسان که بقید در آمدند آنها را مسلمان ساخته برای باروت
کوبیدن و دیگر مصالح توپ خانه و بعضی کارخانجات که
هر روز هزار ها درانجا بمزد کار می کردند روانه ساخت - گویند
خان خانان بهمین نیت خیر فتح نصیب بود که باوجود لشکر
تنها باقی بعد تسخیر و مفتوح گردیدن قلعه و مکانهای زر طلب

هرچند دار الحرب باشد اطفال خورده سال و عیال رعایاي عجز درآمده را مامون ساخته در منع دست اندازي بر آنها تقید زیاد می نمود ومي گفت که عورات و اطفال بحد تکلیف نرسیده مجبور در اطاعت ظالم باشند معذور ند - بعد ازان براي معمار ساختن بتخانه و بلند ساختن صداي اذان دین محمدي و ضبط اموال و توپ خانه امر فرمود و جمعي که از رعایاي بلاد پادشاهي در قید آن جماعه بودند آنها را رخصت و خرچ راه داده روانهٔ او طان آنها ساخت - خبر تسخیر چنین قلعه بچنان جرأت وجلادت بهادران که بقلعهاي اطراف دیگر آشام رسید اکثر مکانهاي خود را خالي نموده و ذخیر ها را سوخته وبآب انداخته - توپها را در دریا غرق نموده بگرد آوری نواره پرداختند و قریب هشتصد کشتي جنگي مملو از مصالح توپ خانه فراهم آورده مقابل نوارهٔ پادشاهي غافل رسیده نایرهٔ قتال و آتش جدال بر افروختند و از چهار طرف نوارهٔ همرهان خان خانان را درمیان گرفتند ازان که دران روز قریب صد کشتي از جملهٔ نوارهٔ پادشاهي براي امور ضروری اطراف رفته متفرق گردیده بود و زین الحسن داروغهٔ نواره نزد خان خانان آمده بود و مردم نواره سردار کار فرما نداشتند از بسیاري نوارهٔ کفار کار بر مردم نوارهٔ پادشاهي تنگ گردید معهذا استقامت ورزیده چهار پنج پهر ترده و کار زار مردانه نمودند و تا مقدور مي کوشیدند چون فاصله از نواره تا خان خانان همه کوهي جربجي بود و مردم نواره را مجال و فرصت خبر رساندن بخان خانان نماند تا آنکه بعد انقضاي دو پاس شب صداي توپهاي هردو طرف بگوش

خان خانان رسید و دانست که بر نوارهٔ الطرف عظیم مقابله روداده
همان وقت محمد مومن نام را مع توپ خانه و نقاره خانه همراه
خود عجالةً هرچه توانستند رفاقت نموده همراه ابن الحسن داده روانه
ساخت و در این تدبیر سرداری ارشاد نمود که بقدر مقدور تگ و تاب
بادی است اسپ تاز خود را برساند و بعد نزدیک رسیدن صدای
نقاره و کرنا بلند سازند اگرچه محمد مومن بسبب تاخیری که در
فراهم آمدن مردم رو داده هرچند جهد نمود تا باقی بودن شب
خود را نزدیک نواره نتوانست رسید اما قریب نزدیکی طلوع
آفتاب که نزدیک بود زورق عمر حیات مردم نوارا بادشاهی بتلاطم
غرقاب مبدل گردد و کشتی استقلال آنها در گرداب اضطراب افتد
چنانچه از ضرب گوله چند کشتی در بحر فنا فرو رفته بود و بعضی
قریب بغرق بحر عدم بودند درین ضمن باقی کشتیهای نوارا
بادشاهی که اطراف پراگنده بودند رسیدند همان ساعت محمد
مومن و ابن الحسن نزدیک نواره رسیده اول کرناچیهای همراه
را فرمود که صدای کرنا باظهار رسیدن کومک بلند سازند بعده آوازهٔ
شادیانه را بگوش هوش ساختگان نوارا بادشاهی رسانیده باعث تقویت
دل آنها و هیبت افزای دل مخالفان گردید و در همان حالت از
صدای تفنگ و بانچکی و غرش بان تزلزل تام در نوارا اعادی
راه یافت و مردم نوارا بادشاهی را تقویت تام حاصل گردید تا آنکه
لشکر کومکی نمودار گشت و سردار نوارا آشامیان شست و دل باخته
استقامت نتوانست ورزید رو بهزیمت نهاد این تدبیر در وقت
که از سپهدار آزموده کار بعرصهٔ ظهور آمد بمراتب به از لشکرک

سوار است که سردار مغرور نا تجربه‌کار داشته باشد چنانچه خان‌خانان
بعد شنیدن خبر هزیمت نوارهٔ آشامیان زبان بشکر کشاده چند روز
برای بندوبست اطراف آن قلعه توقف ورزیده جای بتخانه مسجد
عالی بنانهاده حارس قلعه نگاه داشته مرحله پیمای سمت قلعهٔ
کهرگانو که اصل مکان حاکم نشین آن بد اصلان برد و راجهٔ آن
ولایت اکثر ایام عیش آنجا بسر میبرد گردید و راجهٔ آنجا برهمنان
چرب زبان فیلسوف با عرضه داشت مشتمل‌بر اقرار تقصیرات
گذشته و التماس قبول اطاعت آینده و امید عفو مع تحف و هدایا
بخدمت خان خانان روانه نموده و بپیهم عرائض و پیغام متضمن بر
اظهار عجز و قبول پیشکش با هزاران ندامت و باز آمدن بشاه راه
هدایت و ادعای پذیرفتن جرائم بامید صلح رسیدند معهذا
خان‌خانان از اندازهٔ کلمه و کلام و پیغام غدر آمیز آن کافر بد انجام
دانست که رجوع صلح و درخواست آنها خالی از تدبیر تذویر آمیز
نیست وجواب داد که اگرچه راجه برگفتهٔ خود راسخ است و امان جان
و ملک خود می خواهد آنچه درین مدت از ملک تعلقهٔ صوبه
بنگاله گرفته نقد و جنس را مع دختر خود برای پیش خدمتی
پرستاران آن درگاه با پانصد فیل و مبلغ پنجاه لک روپیه پیشکش
روانهٔ حضور سازد و هر ساله پیشکش مقرر نماید التماسات او را بحضور
معروض داشته التماس عفو جرائم او نموده خواهد شد - درین ضمن
عریضهٔ یکی از مسلمانان با نام و نشان که از مدت عوض مبلغ
خطیر در قید آن راجه بود بطریق پنهانی رسید مشتمل‌برین که راجه
از هیبت صلابت و دبدبهٔ صدمات فوج شهر آشوب قلعه کشایان

کرده نبود پیغام قدر آمیز برای امان فرصت فرار بمیان آورده - درین
ما بین آنچه توانست از زر و نقد و جنس ماهیت در نظر فرستاده
توپها را در آب غرق ساخته قلعه را سر بصحرا داده خود تیر آواره
دشت ادبار گردید خان خانان از شنیدن این خبر بسرعت تمام
سوار شده خود را بدان ملک رسانده باحتیاط تمام سیر و گشت
جاها نموده همه جا بندوبست و منع غارت فرموده بضبط اموال و
اثقال پرداخت و قریب صد کشتی بی ملاح که درانجا مانده بود
داخل نواره بادشاهی ساخت و بقعها را مسخر نموده بنای مسجد
گذاشت جمع کثیر از محبوسان مسلمان و هنود ملک بادشاهی
که از مدت در قید بودند از بند بر آورده رعایت خرچ راه نموده
بوطنهای ایشان رخصت ساخت و دو صد و بیست ضرب توپ و
ضرب که در آب انداخته بودند بر آورده داخل توپ خانهٔ سرکار
نمود و زیاده از صد فیل کوه هیکل و سه لک روپیه را طلا و نقره
و امتعهٔ بسیار سوای آنچه بتاراج رفت بضبط در آمد دیگر
از سرب و باروت و شوره و گوگرد و عود و صندل و خرمنهای غله
آنقدر فراهم آمد که قریب هزار کشتی برای برداشتن و بار
نمودن آن مطلوب گردید و سوای خرمنهای غله که بر روی زمین
از سر رشته کاغذ یافتند یک صد و هفتاد و سه چاه غله و انبارهای
مدفون بعد تفحص بهم رسید که از انجمله چند انبار که بوزن در آمد
هرکدام از ده هزار من برنج و ماش و دیگر بعضی جنس ماکولات
کم بر نیامد و از بر آمدن و بهم رسیدن انبارهای غله که باعث رفاه
خلق الله و سپاه گردید خان خانان نهایت مشعوف گشت و ازین

نمودکه‌مد و پنجاه انبارباحتیاط تمام برای ایام‌برشکال که نزدیک رسیده
بود ذخیره نگاهدارنده باقي و فراخ‌ور حالت بهمراهان قسمت نموده
مقدمان و رعایاي مالگذار اطراف را عهد بر قول امان داده طلبیده
و خلعت بخشیده به تسلي آنها پرداخته یکساله محصول معاف
فرموده خطبه بنام نامي عالمگیر پادشاه عالم‌ستان غازي خوانده‌سیم
و طلا را بسکهٔ همایون اسم عالمگیر سرخروئي بخشید و رواج نرانیني
را ممنوع فرموده - اگرچه خان خانان در فکر بدست آوردن راجهٔ
آن دیار بسیار پرداخت اما چون موسم برسات که پنج ماه دران
ولایت متصل شب و روز مي بارد و تمام روی زمین را آب میگیرد
و راه تردد مسدود مي گردد رسید و دیگر امور ضروري از نسق‌مالي
و ملکي درپیش بود تعاقب نمودن راجه‌میسر نیامد - درین‌ضمن از
زباني کهن سالان ظاهرگردید که زر نقد و جنس بی‌شمار که همراه
زمینداران عمده و راجهاي گذشته چنانچه بزبان خامه داده زیرخاک
مدفون است باندک تردد بدست میتوان آورد مردم معتمده را مع
بیلداران بسیار تعین نموده که زر سرخ و سفید لکها مع جنس بي‌شمار
سواي آنچه مردم تلاش نموده برآوردند بضبط در آمد و میر مرتضی
داروغهٔ توپ خانهٔ را با راجه امرسنگ و جمع از تابینان برای
محافظت کهرگانون وگرد آوری آلات وادوات توپ خانه‌که سرانجام‌عمدهٔ
آن‌ملک است مقرر نمود و بهمان دستور دیوان و قاضي و امنا و
کروري معامله فهم ومتدین وآبادان کار و فوجداران کارزار دیده جابجا
تعین فرموده حقیقت بحضور معروض داشته باده دوازده کلید طلا
و نقشهٔ آن ولایت بقید خصوصیات ارسال داشت وبعد فراغ تهانه

بندي همه جا نموده خان‌خانان سه ولم گرهي کهرگانو در موضع
مقهرا بزرگ که در دامن کوه وسیع بود و چندان ملاحظهٔ رسیدن‌سیلاب
نداشت براي بسر بردن بقیه‌ماه برشکال جهاوني مقرر ساخت و
اطراف هفت هشت کروهي فوج معقول با سرداران کارزار دیده
تجربه‌کار براي خبرداري و سد راه گردیدن آشامیان که شب خون
نیارند بطریق تهانه تعین نمودند معهذا مکرر کافران خونخوار
مردم آزار درشبهاي تار مانند مور وملخ فراهم آمده برسر لشکر غافل
شب خون مي آوردند و اسپ و آدم ضایع و شهید مي ساختند
چون این تردد کارکشي و تسخیر ملک و قلعجات از عرضه داشت
خان خانان بعرض رسید و متواتر از روی وقائع معروض گردید
باعث سرور وخوشوقتي تمام خاطر بادشاه گشت ومحمد امین‌خان
خلف الصدق خان خانان را خلعت و سرپیچ مرصع عنایت فرمودند
و عنایات دیگر که دربارهٔ خان‌خانان بعد و رودخبر اضافه و فرمان‌آفرین
وتحسین بدستخط خاص و خلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع
بعمل‌آمد در ذکرجشن شروع سال پنجم از جلوس بتحریر مي‌آرد ٭

ذکر سوانح سال پنجم مطابق سنه هزار وهفتاد

دو هجري مشتمل بر خبر واقعهٔ مراد بخش و توجه

رایت ظفر آیت طرف کشمیر بهشت نظیر

جشن آغاز سال پنجم از جلوس مبارک مطابق سنه هزار و هفتاد
و دو هجري غرهٔ شوال بدستور هر سال منعقد گردید و هر یکي از
وضیع و شریف موافق قسمت و مراتب کامیاب گشت خان خانان
را در عوض جمیں تردداتي که از و در تسخیر آشام بظهور آمده یک

کرور دام انعام و هزار سوار دو اسپه اضافه و دو فیل با ساز نقره مرحمت فرمودند بعد از فراغ جشن بادشاه را عارضهٔ بدني روداد و بسبب انحراف مزاج که دریک هفته اطراف دار الخلافت انتشار یافت باعث اختلال حال رعایا و مادهٔ فساد بعضی متمردان مفسد پیشه گردیده و باز زود بصحت مبدل گشت لهذا جشن غسل صحت و وزن قمری سال چهل وششم از عمر شریف ضمیمه هم فرمودند جهاني کامیاب فیض گشت - هفتم جمادي الاولی بعزم سیر و شکار کشمیر بهشت نظیر متوجه دار الخلافت لاهور گردیده دهم رجب نزدیک سواد لاهور مضرب خیام فرمودند چهارم شعبان داخل شهر و قلعه گردیدهٔ میر منزل را مع بیلداران و تبرداران برای صاف نمودن راه مرخص فرمودند •

اگرچه مولف عالمگیر نامه ذکر کشتن محمد مراد بخش را موافق مرضي قلم انداز نموده اما محرر اوراق آنچه از روی دفتر بتحقیق آن پرداخته و زباني والد مرحوم که از نوکران معتمد روشناس مراد بخش و تا روز فراغ مقدمهٔ دریاي قلعه نشسته در فکر منصوبهٔ کمند بستن و فرود آوردن آقاي خود بسر برده بود و بفکر نوکری عالمگیر نپرداخت و زباني مردم ثقهٔ آنوقت مسموع گردیده بزبان قلم میدهد بعده که محمد مراد بخش را بقلعه فرستادند سرسن باتي را که محبوبهٔ محمد مرادبخش بود بحسب درخواست او همراه آن برگشته اختر رفیق ساختند وآنچه برای خرچ آن گرفتار دام اجل مقرر کرده بودند نصف آنرا طعام پخته بجمعي از مغلان که در پای حصار قلعه تقیر شدهٔ نشسته بودند و منلاني که

محافظ وارد مي شدند متواتر تا آنكه ملكان بعد تبديل قلعه بانواع
تدبير يک طرف بتفصيل قلعه كنند بسته بآن محبوس بند بلا بشارة
رفت و مكان معين خبر نمودند وان ساده لوح غافل از دغل بازي
فلک غدار بعد در پاس شب که مرغ و ماهي در خواب بودند
سرس باقي را بر ارادهٔ خود اطلاع داده اظهار رخصت بآن مضمون
بميان آورد که اگر حيات وفا و فلک مدد نمود باز بهم خواهم رسيد
و الا بخدا سپرديم سرس باقي از شنيدن چنين كلمات بگريه و فغان
آمده گفت مرا بكه سپرده مي روي ازين گريه محصلان و نگهبانان
حوالي خبردار گشته مهتابي و مشعلها روشن ساخته در پي جستجو
و جوي كمند پرداخته پيدا نمودند بعد كه اين خبر بعرض رسيد بفكر
قلع ريشهٔ وسواس نگهداشتن مدعي سلطنت افتاده - برهنمائي بعضي
دولتخواهان پسران علي تقي را كه پدر ايشان را محمد مراد بخش
كشته بود چنانچه بذكر در آمده بدعوي خون پدر بر انگيختند پسر
كلان از رعايت قبول دعوي خون پدر ابا نمود و پسر دوم اطاعت
امر نموده بدعوي خون پدر در عدالت مستغيث شد و آخر
منصوب نظر بادشاهي گرديد حكم شد بقاضي رجوع نمايد بعد از آنكه
در شرع ثابت شد در ماه ربيع الثاني سنة هزار و هفتاد و
دو هجري فرمودند تا قاضي برفاقت وارث مقتول نزد محمد
مراد بخش رفته بعد اظهار اثبات خون موافق حكم شرع بقصاص
رسانند چنانچه تاريخ آن يافته اند - اي واي بهر بهانه كشتند - چون
پسر كلان كه از دعوي خون پدر ابا نموده بود بادشاه قدردان از فرمودن
خدمات حضور و ديگر عنايات متوجه حال او شدند - و چون پرزدل

زمیندار جام فرت نمود پسر او تماچي ستر سال بموجب حکم و بدستور زمینداران بجاي پدر قائم گردید راي سنگه برادر پور نسل باغواي بد سگال آن مرز و بوم و رهنمائي نفس شوم جمعي از مفسدان عربده جو با خود فراهم آورده گوردهن راتهور را که جد مادري ستر سال و مدار المهام خانهٔ او بود مقتول ساخت و سترسال را بدست آورده مع مادر ونوکران معتمد او مقيد گردانيد و سر از اطاعت و امر پادشاه نیز بپیچیده شروع بمفسدي و راه زني نمود قطب الدين خان فوجدار آن ضلع بر طريقهٔ سرکشي او اطلاع يافته دو هزار سوار همراه محمد قام پسر خود داده بطريق استعجال براي تنبيه و استيصال او روانه ساخت و بعد از رسيدن مقابل همديگر کار بقتال و جدال افتاد بعد ازان که صد و هفتاد نفر از کفار کشته گرديدند وجمعي زخمي و اسير گشتند وبعضي از مردم پادشاهي نيز شهيد و زخمي شدند آن بد فرجام نيز بقتل رسيد و آنولايت بتصرف مردم پادشاهي درآمد و قطب الدين خان مورد عنايات گرديد *

الحال نقرهٔ چند ازياتي ذکر جهم و مآل کار آشاميان و خان خانان بزبان قلم ميدهد اگرچه خان خانان در حق جلادت پيشگان قدردان و مهربان بود و ترددات رستمانه و کارزارهاي بهادرانه که از آغرخان وهمراهان او در رفاقت خان خانان بظهور آمد اورا بدل و جان دوست مي داشت و در فکر پرداخت او بود اما ازانکه بعضي مغلان همراه آغرخان بعد تسخير بلاد دست بغارت و تاراج مال مردم دراز مينمودند باوجود منع آغر خان ممنوع نميگرديدند و اين معني خلاف مرضي خان خانان که درتاکيد منع دست اندازي نهايت

تقید میشود بظهور می آمد متوجه حال و پرداخت آغر خان
نگردید و از توجه و امداد آنچه طریقهٔ سرداران کار طلب در بارهٔ
همراهان می باشد در حق او ظهور نیامده لهذا آغر خان اکثر آزرده
خاطر می بود تا آنکه روزی قبل از آنکه از طلوع آفتاب ظاهر گردد
و رفت تلاوت قرآن و اوراد خواندن خان خانان بود آغر خان
با مغلان همراه مستعد و مسلح گشته بدر خانهٔ خان‌خانان آمده
چوبداران مجال و جرأت مانع آمدن نداشتند آغر خان بی محابا
اندرون درآمده جائی که خان خانان بر سر سجاده نشسته مشغول
خواندن ادعیه بود حاضر گشت خان‌خانان از مشاهدهٔ آمدن آغر خان
بدان هیئت وسواس و هراس تمام بهم رسانده و بزبان خوش و
دلجوئی تمام سبب آمدن بیوقت استفسار نمود آغر خان در جواب
گفت که درین مدت هر تردد جانفشانی و تقدیم خدمات مامورهٔ
از مایان هرگز کمی بظهور نیامده و الحمد لله به نیروی اقبال بیزوال
پادشاه عالمگیر و سعی و تردد و جلادت آن سپه سالار کفار مخذول
و پامال مکافات اعمال خود گشتند و ملک مفتوح گردید و کاری
نمانده افسوس آن داریم که هرگز آفرین بیان و تحسین از زبان آن
کار فرمای قدردان درمادهٔ ما تا بکارها برنیامده لهذا بودن و نبودن
خود معطل محض دانسته برای رخصت آمده ایم امید داریم که
فاتحه بدرقهٔ راه خوانده بسلک رخصت عنایت فرمایند که خود
را نزد آقای خویش رسانیم خان خانان هر چند بعذر تقصیر تغافل
ایام گذشته و تلافی ایام آینده پیش آمد فائده نداد و آغر خان
برای مرخص ساختن مبالغه از حد گذراند بعده که خان‌خانان

بعذر حاضر نبودن منشي براي نوشتن دستك پيش آمده خواست بدمدمهٔ رفت پردازد آغرخان كه دوات و پارچهٔ كاغذ سفيد عمدا همراه برده بود پيش خان‌خانان گذاشت و گفت التماس آن دارم كه نواب بدست مبارك دستك نويسند خان‌خانان نظر برانكه حق بجانب اوست و هيچ وجه دران حالت از دست آن جلادت دثار كه بارها ازو كار دست بسته مشاهده نموده بود رهائي نداشت طوعا و كرها ناچار دستك رخصت نوشته و مهر نموده حواله نمود اما برسر گذرها و معبرهاي آب نوشتجات دراند كه بعد رسيدن آغرخان كشتيها را بند سازند و تا مقدور نگذارند كه از آنها عبور نمايد ليكن هرجا كه آن دريا نورد شير نبرد رسيده و ملاح و كشتي موجود نيافت با همراهان خود را بدريا زده عنان اسپان بحافظ بر و بحر سپرده شنا كنان گذشت و در بعضي درياهاي قلب چند نفر از مغلان و ديگر همراهان كه اجل آنها دامنگير گرديد غرق بحر فنا گرديدند بعده كه بحضور رسيد چون نوشتهٔ خان‌خانان بنام محمد امين خان بخشي قبل از رسيدن آن بهادر سراپا غيرت مشتمل بدين مضمون رسيده بود كه آغرخان اگرچه از شجاعان عالي نسب كار طلب و سزاوار پرداخت و پيش آوردن است اما از آنكه جهالت ايام جواني و غرور شجاعت را كارفرموده بسماجت تمام رخصت گرفته بعد رسيدن حضور چند روز چشم نمائي برطرفي منصب نموده باز بدلاساي او پرداخته كار ازو بايد گرفت چنانچه محمد امين خان موافق نوشتهٔ خان خانان بعمل آورد و ابتدا پاي اعتراض بادشاهي بميان آورده چند گاه ازملازمت

ممنوع و از منصب برطرف ساخته باز خود بعنایة امیرخان بوقله
نزد بادشاه آورده و شفیع جرائم گردیده بتعلیم تعالی منصب فرموده
از جملهٔ کومکیهای کابل نموده روانه ساخت چنانچه از ترددات
او که در کابل بظهور آمده بگذارش خواهد آورد القصه خان
خانان که بعد فرار راجهٔ آشام ملهرا پور را مکان چهاونی قرار
داده بود بعد رسیدن موسم باران که هر طرف فوج سحاب فیل رفتار از
هر دامن کوهسار نمودار گردید و غریدن ابر و درخشیدن رعد زهره
شگاف که اطراف دشت پر وحشت بپیچید و از ملاحظهٔ ابر بازان
آب و فرو رفتن بعد نزول قطرات نالها و رود خانها بجوش و خروش
آمده زره موج پوشیده خود حباب بر سر گذاشت و تیغ از سیلان
چون بهار ترکش بدوش آبشار و سیلابهای خانه بر انداز رود خانها از هر
طرف به ترکتازیها در آمدند و روی زمین را آب فرو گرفت و راه
تردد سپاه و اسپ ناپدید گردید بمرتبهٔ سیلها الطرف لشکر
زور آورد که خیمها بالای پشتها حباب آسا شناور در آمدند آن تیره
بختان بد فرجام و آشامیان خیره آشام که در انتظار چنین ایام
بودند از هر گوشه و کنار کوه و صحرا بر آمده بعد بعد بر تهانهای
بادشاهی شبخون آورده و در بعضی جاها روزانه هجوم نموده
دست بردها آغاز [illegible]ند و بهادران شیر دل کوه صولت از شدت
چنان سیلاب ها از جا بر نیامده بدفع آن طاغیان کوشیدند و در هر
هفته و ماه چهار پنج شبخون میزدند و آدم و اسپ ضائع و تلف
می ساختند و بمرتبهٔ هنگامه و فساد برپا نمودند که مردم لشکر
رجها شهادت بسیمند و جهازهای بیشمار بغارت بردند و انواع تنگ

تمام تهانه دار کچهور را باجمع کثیر از همراهان او که بعد نبرد نمایان مغلوب گردیده چنان زیر تیغ آوردند که یک نفری آنکه کشته و زخمی نگشته باشد سالم نماند و بر فوج سپه سالار چند بار تجرات و شوخی تمام پیش آمده بعد بلندگردیدن صدای دارو گیر که جمع کثیر از انها مقتول و اسیر گردیدند و بسیاری از مسلمانان بدرجهٔ شهادت رسیدند هزیمت یافتند و مکرر برسر مورچال دلیر خان رستخیز عظم برپا نمودند و دران شب تار از دلیر خان که بذات نفس خود بدان تیره روزان مقابلهٔ کار زار افتاد نبرد رستمانه و سعی بهادرانه بظهور آمد و فرهاد خان که از دلاوران جانباز بود دران شبخون دو زخم تیر زهردار برداشت که همان ساعت دست او ورم نموده و رجع زیاده بهمرسانده بیتاب ساخت اما آن مرد کافر نبرد دست از کارزار و تعاقب کفار برنداشت بعده که آشامیان رو بفرار آوردند دلیرخان تا سه کروه میان آب و گل بتعاقب پرداخته بسیاری را بقتل رسانده مراجعت نمود همچنان باستظهار تلاطم دریا برسر نوارهٔ شبخون زده کشتی بسیار از تصرف مردم بادشاهی بر آوردند و راه رسد غله بر لشکر ظفر اثر بند ساخته شوخی از حد گذراندند و هرگاه و هرجا آن دد نژادان بدنهاد زور می آوردند بهادران نصرت نشان نظر بر کثرت آن ضلالت پیشگان و قلت همراهان نصرت نشان خویش ننموده خود را بی محابا بران بدسرشتان میزدند و اکثر غالب می آمدند و میر مرتضی که حاکم کهرگون بود از اخبار انتشار آن کفار در خبرداری و بیداری شبها را بروز می آورد معهذا بعد مکرر شبخون آوردن و هزیمت یافتن یک شب بمرتبهٔ تاخت و زور آوردند که دیواری

که بجاي حصار از چوب باریک دیوار مرتفع میسازند آتش زده سوختند و اندرون احاطه در آمدند و دست بغارت کشادند آخر بمدد تایید الهي که دلاوران جانسپار بدفع شر آنها پرداختند مغلوب گردیده راه فرار اختیار نمودند - چون اسفندیار را حاکم مستقل کوچ بهار تعلقهٔ بهیم نراین که اول بار مطرح گردیده بود نموده بودند بسبب سر بصحرا گذاشتن راجه محمد صالح و دیگر مردم صاحب نوده ابتدا براي جستن او تعین شده بودند بعده دیوان و کروري جاها تعین ساختند درین هنگامه چون حکام آن مکان در مقدمات مالي با رعایا سختي و بی‌اعتدالي خلاف مرضي خلق خدا بظهور آورده بودند رعایا ازین معني بشورش آمده فراهم گشته خود را نزد راجه بهیم نراین رسانده ترغیب آمدن بر سر وطن و ملک خود نموده الی کوچ بر آورده چون مرد و ملخ با او متفق گشته بر سر هر حاکم منصوب کردهٔ خان خانان زور آورده اول بمحمد صالح پیغام نمودند که سلامتي خود در دست برداشتن ازینجا دانسته راه لشکر خان خانان اختیار نماید بعده که نشنید بتهیهٔ کارزار افتاد بعد مقابله و مقاتله‌کوشیده باجمع کثیر همراهان که لشکرکسي الاي فوجي بلانچات بادسعد درجهٔ شهادت رسید بعده باسفندیار که صاحب مدار آن دیار نموده بودند همان پیغام داده کلمات موحش بگوش هوش باخته او کشیدند اسفندیار خود را ازینجا کشیده بکهورا گهات که متصل سرحد جهانگیر نگر تعلقهٔ بادشاهي بود رساند این خبر که بخان خانان رسید مادهٔ مزید بیدماغي و ملال خاطر آن سپه سالار گردید - حاصل کلام جرأتهاي دیگر که ازان کافران بد انجام بتقاضای ایام

بظهور آمده و ترددات‌ي که از بهادران اسلام در دفع شرو شور آن جماعهٔ بدنام بوقوع پیوسته اگر خواهد مفصل برنگارد بطول کلام ملال انجام منجر میگردد اما بذکریکي ازان ترددات که خالي از غرائب نیست مي پردازد که بعد رسیدن خبر تسلط یافتن آن جماعه بر محمد بیگ و تصرف نمودن بعضي کشتیهاي نواره و بندنمودن رسد غله خان خانان فرهاد خان را باراجه سجان سنگه و قراول خان و دیگر افواج براي مدد محمد بیگ و رساندن رسد غله تعین نمود فرهاد خان چون نزدیک کهرگانو رسید یک روز و شب آن قدر باران بشدت بلا فاصله بارید که از شورش آب و تلاطم نالهاي خون خوار هشت پهر شب و روز در یک مکان ایستاده ماندند و سواران بجز خانهٔ زین یک وجب زمین براي پاگذاشتن نیافتند و پیادها سواي آن که تاکمر در آب ایستاده بودند و بعضي را شدت صدمهٔ سیلاب غرق بحر فنا ساخت چارهٔ کار دیگر ندانستند و چنان راه تردد بند و ناپدیدگردید که هرچند خواستند طرف منزل مقصود قدم بردارند میسر نیامد تیرانداز خان که دران نواح تهانه داري مي نمود و ازان سرزمین پارهٔ واقف گشته بود خبر یافته شتافته شناکنان خود را با جمعي از واقفان آن مکان رسانده رهبر سمت کهرگانو گردید قدري راه که بتصدیع قطع نمودند جائي رسیدند که آشامیان بد کردار کودالها و جدولهاي عمیق کندهٔ اطراف آن مورچال بسته بر پشتها بر آمده مستعد کارزار گشته در انتظار صید تیر خورده جویاي قابوي وقت بودند درین ضمن چند کشتي جنگي نیز بمدد آن دد نژادان بد نهاد رسیده و شروع بانداختن گولهٔ

توپ و تفنگ و بان نمودند و جماعه که بر کشتیها تمام سرجوال بسته
در انتظار شکار بودند از طرف دیگر زور آوردند و مردم بادشاهی را
درمیان آب و آتش محاصره نمودند فرقه غنیم و جمعی که درین
گرداب اضطراب گرفتار گردیدند ندانستند چه کنند ناچار جز تصدیع
طرف بالای آب خود را با رفقای جانباز رسانیده بود از صدمه گوله و
تیر و سنان مجروح گشتند اما چون در سه روز در آب [illegible] تصدیع
گذرانیده بودند در کشاکش و زدوخورد [illegible] و گرداب
بیان آب محصور گردیده قطع امید حیات نموده درین ورطه کشمکش
زندگانی [illegible] گرفتار گشتند باز [illegible] خود
پرداختند [illegible] مضطر گشته [illegible] را
با [illegible] و [illegible] را از
[illegible] اضطراب [illegible]
رسیده و جانبین را [illegible] خود از شدت آب و صعوبت [illegible] ساختند
و [illegible] آن [illegible] گرداب [illegible] و آب [illegible]
دل که [illegible] از [illegible] چشم [illegible] گشته می شد
بسر می بردند [illegible] آب [illegible]
دل [illegible] نمی [illegible] کردند و [illegible]
[illegible] آمد [illegible] بود که [illegible] از [illegible]
ساخته بر آتشی که از [illegible] روشن می نمودند [illegible]
آتش رسیده و تا رسیدن [illegible] واجب می گردید و جمعی
که [illegible] بودند [illegible] ساختند و [illegible] جانی می
گذرانیدند و [illegible] از طرف [illegible] می [illegible] و دست از

مزاحمت راه بر نمي داشتند و حملها مي نمودند و فرهاد خان مع همراهان از ترس جان و ملاحظهٔ آبرو در دفع شر آن جماعه مي کوشید ازانکه دانستند که رتبهٔ شهادت حاصل نمودن بمراتب به از آنست که میان آب و گل رایگان جان عزیز بباد رود دست از دل و جان برداشته بمدد توکل فضل الهي خود را بران تیره بختان زدند میان راجه سجان سنگه و آنها کار بکوته یراق بلکه مشت و گریبان رسید فرهاد خان خود را بمدد رسانده آهسته بگوش راجه گفت که صلاح کار درین است که مصلحهٔ کفار را بطریق هزیمت طرف خود کشیده از نواره جدا و دور باید نمود راجه عمدا قدم بقدم پس پا گردیده آشامیان را طرف خود می کشید تا آنکه بارهٔ از نوارهٔ خود دور افتادند و ازراه غرور غلبهٔ که داشتند بیبا کانه قدم از قدم بر نمي داشتند دربن حالت فرهاد خان و قزلباش خان با جمعي آغریه تکبیر گویان بمدد راجه پرداخته برسر آن گروه حمله آوردند و از چهار طرف درمیان گرفته با نیم جاني که داشتند داد جلادت و تهوري دادند ازانکه کافران آن سرزمین بی استظهار نواره در جنگ صف مقابل شیران نبرد جو از روباه کمترند بتدبیر مبارزان دین تقدیر موافقت نمود و درفرصت نیم ساعت نجومي که معرکهٔ دارگیر گرم بود آن جماعهٔ بد سگال مغلوب گشته علف تیغ بهادران اسلام گشتند و چنان بجان دامن درماندند که یکي از آنها خود را بنواره نتوانست رسانید و مردم نواره نیز بمدد آنها نتوا نستند پرداخت و دلاوران اسلام گرم گیرا اشجار کیله و بانس که دران کنار بسیار بودند بریده درلا و گل برای پا قایم نمودن انداخته بران مردانه قدم

پیش گذاشته برق کردار بر نواره تاختند و بسیاری بزور بازوی شناوری بکشتیها رسیدند و بضرب شمشیر و سنان دمار از دماغ کفار بر آوردند و قریب چهل کشتی بدست آوردند از جملهٔ غنیمت میان کشتیها از جنس خوردنی خام و پخته هرچه یافتند ازانجمله آنچه از کیله و برنج خام بود بکار راجپوتیه در آمد باقی مسلمانان قسمت نموده خورده آبی بر آتش جوع چند روزه پاشیدند بعد ازان که باران برو بتخفیف گذاشت غلبهٔ لشکر اسلام روز بروز زیاد میگردید و ازان سر زمینهای قلب هرگاه و هرجا شب خون می آوردند بیشتر از کفار طعمهٔ تیغ آبدار مسلمانان شجاعت شعار می گردیدند و هرطرف از اطراف هزارها بقتل می رسیدند و بسبب قحط و وبا که علاوه لشکرکشی و کافرکشی گردید آن قدر آشامیان بجهنم واصل گردیدند که کار از قیاس و شمار در گذشت بعده که کار بر راجهٔ آن دیار تنگ گردید و امید جان بدر بردن از دست غازیان اسلام نماند یکي از نوکران عمدهٔ مدار علیه خود بطریق ایلچی زبان فهم باظهار خضوع و خشوع مع عریضه مشتمل بر استدعای صلح بخدمت آن سپه سالار با وقار روانه ساخت خان خانان همان جواب سابق مبنی بر طلب دختر در جرگهٔ پرستاران مع سه لک توله طلا و پانصد زنجیر فیل در سال حال و لک توله طلا و صد فیل هر سال داد ازانکه از نزد خان خانان نیز آدم زبان دان آن ملک فهمیده کار طلب داشته بودند و خان خانان برخوبیهای پهوکن وزیر راجه که در اصلاح مقدمه باظهار خیر خواهي طرفین بسیار میکوشید و راجه با او بد ظن از نا همواری اطوار خود گردیده بود اطلاع یافت برزنمل

نام نوکر کاردان سخن فهم خود را نزد بهوکن وزیر فرستاده کلمات راست و درشت پیغام نمود و بهوکن باحترام تمام با فرستادهٔ خان خانان پیش آمده هرچه در تنقیح مقدمه و اصلاح کار کوشیده و راجه را فهمانده از نا فهمیهای راجه گفتگوی مصالحه صورت نگرفت و روز بروز از ناموافقت آب وهوا که درهمه بلاد اواخر برشکال از ضرر اختلاف فصلین موثرمیگردد و باکثر مزاجها نمی سازد خصوص در طبع مسافر دور دست زیاده انحراف مزاج راه می یابد خاصه در دیار کوهستان و جنگل که اشجار زهردار بسیار می باشد و بیخ درختها که سمیت دارند شست و شو می یابند از آن آب هر مسافری که بخورد اثر آن سریع الاثرمی باشد و از وزیدن باد گل بهار آن اشجار که حکم زهر مار دارد تغیر تمام در آب وهوا بهم می رسد و بمسافران مزاج‌نگرفته اثر سمیت می بخشد چنانچه مابین صوبهٔ خاندیس و بندر سورت چهار منزل این طرف بندر مذکور رودخانه ایست مسمی بسابن یعنی مارکه آب آنجا فی الواقع در اول فصل خریف حکم زهر مار بهم‌می رساند هر مسافری که دران موسم از آب عبور نمود هرچند که آب آنجا از روی احتیاط نخورد هوای آن قطع زمین کار خود می نماید و ممکن نیست از صد مسافریکی بدون عارضهٔ تپ رهائی یابد مطلب انواع مرض جسمانی و تپ محرق و امراض مهلکهٔ دیگر بمرتبه بشدت تمام در لشکر اسلام بپیچید که خیمهٔ نماند که از ده نفر یکی برای خبر گرفتن دوا و غذا سالم بماند و اثر تپ وبائی مهلك علاوهٔ مرضهای دیگر گردید و گرانی و کمیابی غله مزید علتهای جسمانی گشت و

صد و هفتاد و سه انبار غله که بتصرف مردم پادشاهی آمده بود از آن جمله چند انبار بخرج لشکر در آورده بجهت نگهداشتن و محافظت باقی آن انبارها برای ذخیرهٔ چندین روز تاکید نموده بودند بیشتر انبارها بسبب شدت باران که مردم لشکر از طریقهٔ محافظت آن عاری بودند و مردم آشام وقت شب دزدی و یورش قابوی وقت یافته بکلی قسمت بدست آب در آنجاها سر می دادند و هرجا غله بالا می یافتند آتش می زدند و ضایع و نابود می ساختند پوسیده و از کار خوردن آدم و چارپا رفت و در سال حال از اختلال احوال رعایا زراعت نشد لهذا از عسرت غله کار سپاه خصوص بی بضاعتان کم قرار بهلاک رسید عرصهٔ زندگانی و آرام جسمانی و روحانی بر تمام لشکر تنگ و ناگوار گردید و هر روز هزارها هر طرف افتاده جان بدشواری می دادند و گاو و اسپ نماند که از گرسنگی جان بر گشته باشد یا مذبوح شده غذای غربا و ضعفا نگردد بلکه مردم عمده گاه گاه گوشت اسپ و گاوی که کار او بمردن رسیده باشد نیم نموده بمنصه بیه او که نام روغن ریحی و نمک نایدید بود نایاب ساخته باقدری برنج شوربا دستور جوش داده بکار نفع می نمودند و در آمدن تا ایام آن نیز میسر آمدن متعذر گردید و کار بجائی رسید که چون مداومت تخم البته مولد نوع مرض سودائی است علاوه اختلاف آب و هوا گشت و تپ و لرزش مردم ها و بیمار شدن مرضهای نوبک بهلاک باعث و بال جان و حال زنده ها بدتر از بیمار گردید و بعضی آشنای خیر صفور عمده نهنه دلان ناتمام بقا گذاشتند یا با نهمجان یا تبش دوآشامی گشته خود را بلشکر رسانند و گمان

سحر و جادو دران ملک از کفر آنها زیاد شهرت دارد چنانچه بیشتر علاج مرض دران سرزمین از افسون و خوردن کشید و که میوهٔ مشهور آنجا است و لیمو و نا رنج که درانجا بسیار است مي نمایند و از آب نارنج که صفراشکن اکثر امراض می گردید و بمزاج مردم لشکر موافق آمده بود علاج تخفیف تپ و بعضی مرضها مي گردید و مردم لشکر بمرتبهٔ تنگ آمدند و بجان رسیده مغلوب امراض گردیدند که اکثر عمدها باهم اتفاق نموده هم مصلحت شده خواستند که از سپه سالار خان خانان جدا شوند خان خانان برین معنی اطلاع یافته بفکر تدبیر کار پرداخته در ظاهر فرمود که خیمه طرفي که راجه بود برآرند و در سر انجام کوچ گردیده خفیه در دلا سای همراهان کوشیده امیدوار مصالحه و مراجعت ساخت چون میر منزل پیش خانه طرف مسکن راجه برآورد از انتشار این خبر آشامیان چون مور و ملخ جوق جوق فراهم آمده شروع بشوخي زیاد از حد نمودند و دلیرخان به تنبیه آنجماعه پرداخته هزارها ازان قوم شوم قتیل و اسیر میساخت و خان خانان میفرمود که سر مقتولان را برگردن اسیران بسته در لشکر تشهیر نمایند و بتهانجات میفرستاد که تشهیر کنان برده بقتل رسانند - درین ضمن پهوکن وزیر راجه نظر برعاقبت بیني خود و اصلاح کار راجه باوجود ظن بد راجه که در حق او داشت بطریق فرار خود را نزد خان خانان رساند و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال اورا گرفته مقید ساخت و بعضی را سیاست نمود اما آخر کار بسعی پهوکن نظر بر اصلاح کار طرفین که هردو طرف هموار نیز شده بودند قرار صلح برین

یافت که فی الحال یک لک و بیست هزار توله نقره و بیست هزار توله طلا و پنجاه زنجیر فیل مع دختر بد روی یک اختر خود برای خدمت پادشاه و پانزده زنجیر فیل و یک دختر برای خان خانان مع نقد و جنس دیگر بدهند و برای دلیرخان که در اصلاح و تقدیم مقدمه میانجی شده بود نیز رسمیات بجا آورند و عذر ویرانی ملک و تاراج رفتن سرمایهٔ دولت خود را شفیع کم خدمتی و جرائم خویش ساختند از انکه خان خانان نیز بعرض نزدیک رسیدن اجل گرفتار گشته بود و صدمه‌ی لشکر برای کوچ تنگ آورده بود معهذا آزار خود را پنهان می‌نمود لهذا راضی بصلح خاطرخواه راجه گردید و نیز مقرر گشت که از جملهٔ مکانهای مفروزه چند قلعه و قصبهٔ سیر حاصل که پیوسته بسرحد بنگاله است بتصرف مردم پادشاهی باشد و تا وصول پیشکش چهار نفر عمدهٔ راجه بطریق یرغمال که در هندی اول گویند نزد خان خانان باشند و از طرفین عهدنامه نوشتند و بهمدیگر دادند و بندهای هر دو طرف خلاص گردیدند و وسط جمادی الاولی سال هفتم جلوس خان خانان سپه سالار با لشکر که اکثر مریض و بعضی مشرف بر هلاک بودند و بعضی از عمدها مرحله پیمای سفر آخرت گردیدند متوجه بنگاله گردید و بقصد تادیب بیرم نراین از راه صحرائی که مسافهٔ سهل بیشتر مقرر گشته بود کوچ مقرر فرموده با وجود شدت آزار خود و مشاهدهٔ آنکه اکثر را با مرکب سفر دار القرار جدید نظر رسیده تا نفس واپسین در کارروائی نعمت [illegible] خود داری نموده مرض خود را پنهان و سبک وانمی نمود و شب و روز در اجرای کارهای رفاهی و نسقی سپاه صرف

اوقات نموده همت بر تسخیر دوبارهٔ کوچ بهار و تنبیه راجهٔ آن گماشته از کوچ سفر دار القرار اندیشه بخاطر راه نداده کوچ بکوچ طی مسافت میثمود تا انکه کار از مدارا و امید حیات گذشت و مزاج بالکل مغلوب مرض گردید و دانست که ایام موعود رسید عسکرخان را با رشید خان و دیگر همراهان که برانها اعتماد قدویت و نظر بر کار سرکار بادشاهی داشت مع نوازه اواخر شعبان المعظم برای تادیب بهیم نراین مرخص ساخت و در خلوت بطریق وصیت کلمهٔ چند نصیحت آمیز بر زبان آورده فاتحهٔ وداع رخصت خواند بعده که نزدیک انتهای سرحد کوچ بهار درمنزل خضر پور رسیدند دویم ماه رمضان المبارک شروع سال ششم از جلوس همایون ازین منزل پر شور و شر فانی بدار السرور جاودانی انتقال نمود و این خبر ملال اثر در لاهور بعرض خلد مکان رسید نظر بر اینکه از بندهای عقیدت کیش کار طلب و کار فرما بود باعث کدورت خاطر عاطر گردید سعادت نوکری که در زمان حیات او آقا ازو بدین مرتبه راضی و خشنود باشد که اورا برچنان فرزند رشید تسلط بخشیده رباجود رو گردان شدن بادشاه زاده در مقابل وارث ملک چندین مهمی را بانصرام رسانده قریب دو ونیم سال که هر روز و هر هفته و ماه وآن در انواع تهلکه میگذشت صرف اوقات نموده آخر در راه ولی نعمت جان شیرین نثار نماید ٭

ذکر سوانح سال ششم از جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد و سه هجری و حادثهٔ که برامیرالامرا در دکن روداد

غرهٔ شوال سنه هزار و هفتاد و سه جشن آغاز سال ششم از

جلوس در کنار آب گنگ منعقد گردید بسبب ملال خاطر از واقعهٔ بندهٔ کارطلب جانفشان بعضی رسمیات جشن را موقوف داشته پادشاه زاده محمد معظم را با اسد خان فرمودند که برای ماتم پرسی بخانهٔ محمد امین خان رفته اورا برداشته بیارند بعد ملازمت از عطاي خلعت و اضافه و دیگر عنایات تسلي بخش دل غمدیدهٔ او گردیدند *

دیگر از اخبار کدورت افزا که درین آوان علاوه نا ملائمي مزاج شریف گردید این ست که از واقعهٔ دکن خبر شبخون زدن سیوای مردود نا بکار بر امیر الامرا اندرون محل و کشته شدن ابو الفتح خان پسر او و زخمي شدن خود امیر الامرا بعرض رسید - تفصیل این اجمال آنچه از والد خود که درخدمت امیر الامرا دران سفر و مهم همراه بود مسموع گردیده مجمل مي نگارد - بعده که امیر الامرا براي تسخیر قلاع و تصرف اکثر معمورهای آباد کردهٔ و متصرف شده آن سگ عیار لشکر کشي و کافر کشي نمود و بضرب شمشیر و راي صائب بیشتر قلعها و مکانهاي قلب را بتصرف پادشاهي آورده بقصبهٔ پونه رفته در حویلي که ساختهٔ آن جهنمي بود فرود آمده جابجا فوجها براي استیصال و بدست آوردن آن بدسگال تعین نموده دران ایام چنان نسق و بندوبست نموده بود که هیچ احدي خصوص قوم مرهتّه سواي نوکر سرکار مع یراق بلکه بي یراق بدون دستک داخل لشکر و شهر نگردد و قوم مرهتّه را بر اسپ نوکر نمي نمود وسیوا چنان منکوب و مغلوب هراس گردیدهٔ بود که میان کوههاي دشوارگذار هر هفته وهر ماه جائي بسر میبرد

روزي جمعي از مرهته که در جرگهٔ پیادها نوکر بودند نزد کوتوال آمده دستک دو صد نفر مرهتّه همراه برات کدخدائي غیر معلوم حاصل نمودند و پسر امروی را بلباس و ساز کدخدائي با دهل و نقارهٔ شادي و جمعي از مرهتّه اول شب بشهر در آوردند و آخر روز همان روز جمعي را بشهرت آنکه از مردم غنیم در یکي از تهانجات دستگیر گردیده اند دستها طرف کتف آنها بسته با سر هاي برهنه که جمعي دیگر سر ریسمانهاي آنها را داشتند دشنام دهان و کتک زنان از چوکي گذرانده داخل شهر نمودند بعده همه را در محله و مکاني که مجمع خودها قرار داده بودند فراهم آمده و مسلح گشته در حالتي که نوبت دو پهر شب مي نواختند جمعي خود را طرف باورچي خانه که متصل دیوار محل سرا واقع شده بود و مابین دیوار و خواص پوره دریچهٔ خورد داشت که از گل و خشت مسدود ساخته بودند و آن جماعه ازان راه مطلع بودند رساندند چون ایام صیام ماه مبارك بود چند نفر باورچي را که براي پختن طعام سحور و دیگدان درست نمودن بر خاسته بودند بیدار و باقي را در خواب یافتند ازانکه ازراهي که میدانستند هرقسمي که توانستند غافل برسر آنها تاختند هرکرا بیدار یافتند بخواب موت آشنا ساختند و هر کدام را که بر بستر خواب دیدند همانجا بشهادت رسانده نگذاشتند که صدا بلند شود و جلد به شکافتن دریچهٔ طرف محل پرداختند از صداي کلنگ و غرش نعرهاي کشتگان یکي از خواصان که حجرهٔ او عقب دیوار باورچیخانه بود خبردار گشته خود را بخدمت امیر الامرا رسانده بر صداي کلنگ و آشوب بیرون مطلع ساخت امیرالامرا

در جواب ازروي اعتراض گفت بارچيها بغتن سور و ديگدان درست
نمودن برخاسته باشند تا آنکه سپاهيان پيهم خبر شگافتن و دريچه
بهم رسيدن در ديوار آوردند اميرالامرا سراسيمه وار تير و کمان و برچهي
در دست گرفته از رخت خواب برخاست درين ضمن چند مرهته
از روبرو که حوض آب حائل بود پيدا شدند امير الامرا تيربر يکي
ازانها انداخت مرهته خود را رسانده شمشير بامير الامرا زد که
انگشت نر دست امير الامرا جدا گرديد دران حالت دو مرهته
در حوض پر از آب افتادند و يک مرهته ديگر را امير الامرا
بضرب برچهي انداخت درين آشوب کنيزان فرصت يافته
شايسته خان را دست بدست ازان هنگامه بر آورده جاي
محفوظ برده رساندند و جمعي از مرهته برسر چوکي خانه
رفته غافل ريخته برباليني هرخفته و بيدار که ميرسيدند زير تيغ مي
گرفتند رمي گفتند که چنين چوکي ميدهند و چند نفر خود را
بنقار خانه رسانده از زبان امير الامرا پيغام دادند که نوبت خوب
بنوازند و صداي نقار خانه چنان بلند گرديد که هيچ احدي آواز
ديگري را نمي شنيد وشورش داروگير نابکاران علاوهٔ آن گشت و دروازها
را مسدود ساختند درين حالت ابو الفتح خان پسر شايسته خان
که جوان نوخط شجاع بود خبر يافته خود را رسانده دوسه نفر را کشته
و زخمي ساخته بدرجهٔ شهادت رسيد و يکي از جماعه دران عمدهٔ
که عقب محل امير الامرا خانه داشت از شنيدن آشوب اندرون
و مسدود گشتن راه بيرون زينه گذاشته ريسمان بسته خود را از بالاي
ديوار انداخت چون او در پيري و ضعف بنيه پارهٔ بشايسته خان

رام سنگه به تسلی آن وحشی نژاد بد نهاد پرداخت نائده نداد
چون ادا های خلاف داب آداب او بعرض رسید از روی کم توجهی
بی آنکه عنایات پادشاهانه بعمل آید مرخص فرمودند بخانهٔ که
برای او بتجویز رام سنگه بیرون شهر نزدیک خانهٔ جی سنگه مقرر کرده
بودند فرود آوردند و حکم نمودند که حقیقت براجه جی سنگه نوشته
تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت صواب دید داند بعمل آید سوا
بمجرا نیاید و پسر اورا مامور فرمودند که همراه رام سنگه بمجرا
سالیانه
مده باشد •
دنیا بمثال
الی باقی ذکر آن تبه کار بر محل موقوف ماند
پیوسته منه الم
و ترددات راجه جی سنگه یا بد
(شاه جهان کرد
مپور و بعد
شمهٔ از رعیت پرور
خامه در آبادی ملک و نیک
آخر سال سلطنت در مقدمهٔ متصدی معزول بندر سورت
آمده - گویند هرگاه یکی از ترکان نو آمدهای ایران در
ملازمت حضرت اعلی نموده بمنصب سرافرازی می یافت بدیوانیان
می فرمودند که چون ترکان تا مزاج نگیرند و بر مزاج ما و حال
رعایا اطلاع نیابند و قدر رعیت پروری و آبادکاری ملک نمی
دانند عوض جاگیر نقد بآنها رسانند - القصه پادشاه نیز بعد از شنیدن
خبر ملال اثر متوجه اکبرآباد گردیدند بعد رسیدن بمستقر الخلافت
بر قبر پدر بزرگوار رسیده بدیدهٔ اشک آلود گهربار گشته فاتحهٔ
بعد ورزش خواندند و نزد بیگم صاحبه برای پرسه تشریف برده همه

تمایان بکار بردند و بتفصیل آن

... محاربهٔ چهار پنج ماه مفتوح گردید و

و پنجاه نفر دستگیر گردیدند و جمع کثیر

شهید گشتند و یک صد و سی و دو کشتی

و کلان و بدین قیاس دیگر مصالح توپ

در آمد و سنگرام نگر را موسوم بعالم

ساختند و سرزمینی که هرگز آفتاب

از آواز روح پرور اذان پرخود بالید

با سر مقتولان و اسیران بسیار بحضور

رام سنگه به تسلی آن وحشی نژاد بد نهاد پرداخت فائده نداد
چون ادا های خلاف داب آداب او بعرض رسید از روی کم توجهی
بی آنکه عنایات پادشاهانه بعمل آید مرخص فرمودند بخانهٔ ک
برای او بتجویز رام سنگه بیرون شهر نزدیک خانهٔ جی سنگه مقرر کرد
بودند فرود آوردند و حکم نمودند که حقیقت براجه جی سنگه نوشت
تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت صواب دید داند بعمل آید سیو
بمجرا نیاید و پسر اورا مامور فرمودند که همراه رام سنگه بحضو
می آمده باشد •

الحال باقی ذکر آن تیره کار بر محل موقوف داشت
از محاربات و ترددات راجه جی سنگه با
شدن سیوا بحضور و بعد
جی سنگه مع
د

رسانده ملحق و شریک کاربل رهنمائی استیصال ملک وجان ومال
سکنه و فرمان روای آن ولایت گردید و راجه در همه باب رعایت
دربارهٔ او بعمل آورده تجویز منصب پنجهزاری چهار هزار سوار برای
او نموده بحضور معروض داشت و درجهٔ پذیرائی یافت - کوتاهی
سخن هرجا قلعهٔ تعلقهٔ بیجاپور بنظر می آمد بسعی بهادران قلعه
گشا سر سواری یا در محاصرهٔ ایام معدود مفتوح میگردید خصوص
سیوا و نتهوجی که با دوهزار سوار و هشت نه هزار پیاده رفیق گردیده
بودند و در فن قلعه گیری شهرت تمام داشتند و استاد تجربه کار
کامل عیار گفته می شدند در فرصت سه چهار هفته سه قلعه سنگل
از قلعهای سرحدی قلب مفتوح ساختند و مردم
غلهٔ ذخیره و مصالح و توپخانه و اسلحه
از یمین ویسار زیاده از
صد دیگر قلاع

سیلاب کوه‌ربا خود را بر فوج پادشاهي زدند ودلیرخان عبر نمود در مقابل آنها استقامت ورزیده بحملهاي پیاپی رستمانه شرزه خان را هزیمت داد و سوار و پیادهٔ بسیار از هردو طرف بمعرض تلف درآمدند و بعد هزیمت دادن بتفاوت سه چهار ساعت نجومی فوجهاي دکني چهار فوج شده باستظهار سرداران نامی از چهار طرف حمله آور گردیده هنگامهٔ دار و گیر بمرتبهٔ بلند ساختند که سیلابهای خون روان گشت و از هردو طرف مردم نامی از پا در آمدند و از لشکر بیجاپور یاقوت نام حبشي که از سر فوجان مشهور بود با جمعی از حبشیان و دکنیان کشته گردید آخر مقابل حملهٔ دلیرخان تاب مقاومت نیاورده فرار ورزیدند و اسپ و مادیان و چهتری و علم بسیار بدست افغانان افتاد باز وقت شب آمده چهار طرف محاصره نمودند و دو روز و دوشب زین از پشت اسپان و سواران از بالای زین جدا نگردیدند روز سیوم هرچنداول که سیوا و نتهوجی سر فوج بودند زور آوردند فتح جنگ خان باجمعی از فوج راجه بمدد رسیده و کارزار نمایان نمودند و مردم بسیار از همراهان سیوا بکار آمدند و از تردد سیوا جادو راي نامی دکنی باهمراهان بانام ونشان دیگر کشته گردید و دکنیان رو بفرار آوردند و هرروز بهمین دستور هنگامهٔ نائرهٔ قتال گرم بود و از دلیر خان نبردهای رستمانه بظهور می آمد درین ضمن از نوشتهٔ قلعه دار منگل بیره (5) که از قلعهای مفتوحهٔ سرحدی بود ظاهر گردید که فوج

---

(5) ن - پهره - هیره - در عالمگیر نامه بیده نوشته ه

بیجاپور قریب بیست هزار سوار بقلعه تاز تا دروازۀ قلعه رسیده از گولۀ
توپ و تفنگ نه اندیشیده مورچال قائم نموده اند هر روز فوج دیگر
بمدد آنها می رسد اگر کومک زود نرسد قلعه از دست خواهد
رفت - سرافراز خان بمدد آن قلعه‌دار تعین شد بعد رسیدن کومک
قلعه‌دار نیز از قلعه برآمده باتفاق بدفع دکنیان پرداختند و زخمها
برداشته جمعی را بکشتن دادند فوج دوسری قلعه برداشتند سپاهیان
بیست روزه راه را در دو ماه جنگ کنان به پنج کروهی بیجاپور
رسیدند و دوم رجب سنۀ مذکور بمحاصره پرداختند عادل‌شاه محصور
گردیده سرداران فوج خود را تعین نمود که داخل ملک پادشاهی
شده تاخت و تاراج نمایند و چند امرای او برای مقابلۀ فوج
راجه و زدن کهی مقرر گردیدند و بند تالاب را شکسته خرابی رسانند
و در چاهها و تالابها از زقوم و آدم و جانور مرده انداخته پر نمودند
و اشجار ثمردار و سایه دار و عمارتهای عالی منزل خانه را
بریدند و مسمار نمودند و بمرتبۀ باغات و عمارات را خراب از هر
طرف ساختند که درین حال از نام آبادی بیان ظهور نداشته شد
و عادل‌شاه تا روز استیصال سلطنت که انشاء الله تعالی بظهور
خواهد درآمد مزۀ زندگانی نیافتند - درین ضمن نجابت خان
خواجه سرا که از جملۀ نوکران عمدۀ صاحب اختیار حیدرآباد
گفته می شد که در اصل از امرای ایران بوده و بسبب حادثۀ
بخشیدن یکی از پرستاران خاص که شاه عباس در عالم بیخودی
نشاه شراب بخانۀ او فرستاده بود و او برای خلاصی جان خود از
غضب شاه ایران که اگر خود را خصی نمی ساخت جانبر نمی

گردید بدست خویش خود را معیوب ساخته مامون از غلبهٔ ظن
برگشته آخر کار رو بدکن آورده از امرای معتبر قطب الملک
گردیده بود با شش هزار سوار و بیست و پنجهزار پیاده بمدد عادل
شاه رسیده بفوج شرزه خان ملحق گردید و هر روز هنگامهٔ کارزار
گرم بود و فوج و چارپای که برای کهی میرفت کمتر بلا آفت
بر میگردید و هرطرف که بر فوج پادشاهی غلبهٔ دکنیان ظاهر
میشد شیر بیشهٔ وغا دلیر خان خود را چون نیل دمان می‌رساند
اگر بتعداد و تفصیل محاربات فوج پادشاهی و بیجاپوری پردازد
باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید چه سرهای سران که
دران صحرا غلطان نگردید و چه تنهای صفدران که دران رزمگاه طعمهٔ
زاغ و زغن نگشت هیچ روزی نبود که صد در صد نفر بانام و نشان
هردو طرف زیر تیغ و هدف تیر و گولهٔ توپ و تفنگ نگردید سیوا را
همراه نتهوجی و چند هزار سوار پادشاهی برای تسخیر قلعهٔ پرناله
فرستاده بودند بعد ترددات نمایان کاری نساخته ازانجا برخاسته
طرف قلعهٔ کهیلنا تعلقهٔ خویش خود را رساند ونتهوجی راسرداران
بیجاپور اغوا نموده از سیوا جدا ساخته طرف خود بردند باز راجه
بتدبیر بسیار استمالت نموده نزد خود طلبیدآخر بتردد و منصوبه
بازی سیوا چند قلعه بتصرف مردم پادشاهی در آمد - درین
ضمن بموجب وعده و خواهش سیوا و رسیدن احکام حضور سیوا را
استمالت نموده مع پسر او اواخر رمضان المبارک جریده روانه
درگاه آسمان جاه نمودند چنانچه حقیقت رسیدن و ملازمت
نمودن او بگزارش آمده و نتهوجی با اکثر توابعان شریک محاصرهٔ

بیجاپور مانده بمد روانه شدن میرزا که همان عقل حل عقدهای فوج پادشاهي گشته بود دو رنیم ماه دیگر درمحاصره گذشت محاربات عظیم و کوشش و کشش بسیار بمیان آمد خصوص از جمله ده دوازده جنگ که از بهادران هردو طرف در عالمگیر نامه بطریق کارنامه بزبان قلم داده اختتام کلام بر ذکر یک مقابله و مقاتلهٔ قابل تحریر می نماید که اوائل ذي قعده که ایام محاصره به پنج ماه کشیده روزی تمام دکنیان اطراف فوج پادشاهي درحالتی که درمکان قلب عرصه بر لشکر راجه تنگ گردیده بود فرو گرفتند و بیست و پنجهزار سوار و پنجاه هزار پیاده بمدد زدن و باریدن گولهٔ توپ و تفنگ و بان و اقسام آتشبازي وسنگهاي فیل ربا که ازبالای قلعه متصل تا مه روز وشب می آمد برکارزار چنان چهار طرف فوج را داشتند که فرصت سرخاریدن و چشم واسودن نمیدادند و هرطرف که حمله مي آوردند داد تهوري میدادند خصوصا ابوالعلا (6) نبیرهٔ بهلول خان که برادر ابوالمحمد خان بلشکر پادشاهي پیوسته دلاوریها بکارمي برد هردو بهادر شیر قبرد را علي رغم همچشمي مقابله با همدیگر افتاده بود و هریکي مي خواست حق نمک قدیم و جدید بعرصهٔ ظهور آرد و از جانب دیگر شرزه خان و موسی خان حملهاي صف ربا نموده شورش عظیم درلشکر راجه انداختند و هیچ نمانده بود که راجه با عمدهاي خود کشته و دستگیر گردد درین حالت دلیرخان شیرصولت که از راجه دور واقع شده بود و

---

(6) ن - ابو علي •

هشت و نه هزار سوار با سرداران نامی دکن او را نیز درمیان گرفته
راه کومک بر افواج پادشاهی مسدود ساخته بودندخصم مقابل خود
را بحملهٔ رستمانه مغلوب ساخته خود را بسرداران محصور و مغلوب
راجه رساند وکارزاری که بتحریر و تقریر راست نیاید ازان بهادر شیر
نبرد صف شکن باتفاق ابوالمحمد خان‌دران نبردگاه بظهور آمد و سوار
و پیادهٔ بیشمار بیجاپور عاقت تیغ افغانان و راجپوتان گردیدند و موسی
خان که رستم داستان فوج خصم گفته میشد با بسیاری از همراهان
خویش کشته و پامال سم اسپان دلاوران همراه دلیرخان گشت وشکست
عظیم بر فوج دکنیان افتاد و فیل و اسپ و پالکی و چهتری و علم
زیاده ازشمار بدست مردم لشکر پادشاهی آمد وتا هفت کروه تعاقب
نمودند و آدم زخمی و سالم قریب هزار نفر دستگیر گردید که ازان
جمله زیاده ازصد سوار از راوتان یکه تاز مشهورآن دیار بودندکه هر
کدام مبلغ داده خلاص شدند و پانصد نفر همراه لاش موسی خان
مقتول‌که نتوانستند برد با هزار کس زخمی بشمارآمدند و از لشکر
راجه و دلیر خان یکصد وسی نفر که قابل شمار بودند نقد جان در
باختند و دو صد نفر زخمی بتعداد در آمدند و چون از ابتدای
ماه جمادی الاولی لغایت اواخر ذی قعده هفت ماه سوار و اسپ
و پیاده از تردد نیا سود وتا چهل پنجاه کروه نواح بیجاپور نام ونشان
کاه و علف نمانده بود واز نرسیدن رسد کار و عرصه بر هردو لشکر
تنگ گردید راجه و دلیرخان مصلحت دران دانستندکه چند روز
برای تداوی زخمیها و فراهم آوردن حرب و باروت و آرام‌گرفتن
لشکر متصل قصبهٔ دهاردر که امید بوی کاه و دانه بهمرسیدن دران

مکان بود فرود آمده حقیقت بحضور عرضه داشت نمایند درین ضمن دکنیان نیز بسبب آخر رسیدن مصالح اندرون قلعه و تمام شدن آذوقه و ازکار رفتن کمانها و ریختن پرهای تیر و کلند گشتن دم شمشیر ها بجان رسیده بودند سرداران هردو طرف برای مصالحه بهانه طلب گردیدند و بیجاپوریان باظهار المفلس فی امان الله زبان بعجز و امان کشادند و ازانکه فی الواقع در خزانه و کارخانجات عادل شاه و راوتان صاحب الف و کذائف سوای سیفهای دم باخته و بی غلاف اسپان پوست و استخوان مانده چیزی نمانده بود و ملک پایمال گردید بعده که حقیقت بعرض رسید حکم صادر گشت که دست از محاصره ومزاحمت حال عادلشاه برداشته راجه خود را به خجسته بنیاد رساند و دلیرخان را روانهٔ حضور سازد •

الحال عنان کمیت خامهٔ تیز رفتار را از معرکهٔ کارزار صفوف پای قلعهٔ بیجاپور بتحریر سوانح حضور معطوف می سازد که بعده که سیوای غدار از مجرا ممنوع و مغضوب گشته خانه نشین گردید بکوتوال حکم فرمودند که اطراف خانهٔ آن بد خصال چوکی نشانند آن بدکیش ضلالت اندیش نظر بر افعال سابق و حال خویش نموده سراسیمهٔ کار و بار خود گردید سوای آنکه خود را بهر حیله و تدبیر که داند ازین مکان پر بیم برآرد فکر دیگر بخاطر او نرسید و منصوبهٔ تازه که در دل شیطان تصور آن محال می نمود بخاطر آن شقی پر تذویر رسیده ابتدا در ظاهر با امرا و کنور رام سنگه طریق رفق و مدارا بمیان آورده از فرستادن تحف و هدایای دان رابطهٔ التیام را استحکام داده شفیع جرائم خود ساخته باظهار عجز و ندامت

از کردار خجالت اثر پرداخته آخر خود را بتمارض بیمار ساخت و
بوا نمودن آه و ناله پرداخت و از وجع جگر و سوز بی تابی زیاده
نموده صاحب فراش گردید و باز باظهار متغیر گشتن بمرض دق بسل
بمداوا و علاج اطبای هند می کوشید چند گاه بدین حیل زار و نزار
بسر برد بعده بشهرت شفا غسل نموده شروع ببخشیدن انعام حکما و
ارباب طرب و رفقا و خور اندن طعام ببرهمنان و تصدق غلهٔ خام و
نقد بمستحقان مسلمین و هنود کرده پتارهای کلان را بکاغذ گرفته
پر از اقسام شیرینی نموده بخانهای امرا و خانقاه فقرا می فرستاد
تا آنکه دو سه اسپ راهوار باد رفتار بشهرت بخشیدن برهمنان چهارده
کروهی شهر جای مناسب مصحوب همرازان که همدم محرم و رفاق
خود قرار داده بود فرستاده موجود ساخته عوض خود یکی از همراهان
جان نثار که پارهٔ بشکل و شمایل او می ماند و از مدت در عالم
عاقبت بینی برای چنین روز بهم رسانده با خود داشت بالای
پلنگ خویش خوابانده حلقهٔ مرصع طلا که در دست خود می پوشید
باو پوشانده یدو تعلیم نمود که بعد از روانه شدن او بکلانی پارچهٔ باریک
بر سر خود کشیده کرا دست را نمودار زیر پارچه ساخته بحضور
مترددین اندرون و بیرون خود را بخواب وا نماید و خود با پسر در
دو سبد نشسته باشتهار فرستادن شیرینی برای برهمنان و فقیران متهرا
آخر روز اواخر ماه صفر سنهٔ مذکور از مستقر الخلافت اکبرآباد برآمده
خود را باسپان رسانده و از آنجا بتفاوت دو پهر بقصبهٔ متهرا رسیده در آنجا
ریش و بروت تراشیده خاکستر بر روی خود و پسر مالیده مع قدری
جواهر و اشرفی که با خود گرفته بود با چند فقیر که با او همداستان

بدند بودند از آب معبر غیر مشهور جمنا گذشته راه بنارس اختیار
نموده و باتفاق هرکارهاي تیز رفتار دکن که بتغییر لباس د
صورت مختلف راه رفتن کسب و پیشهٔ آنها است در شبهای تار
طی مسافت می نموده و نقل نمایند که اشرفی و هون و جواهر
بقدر مقدور میان چوب دستیهای خالی نموده ازان پرکرده با خود
برداشته بود گویند روز دیگر بتفاوت پنج پهر هرکارهٔ دکن که
بخدمت جاسوسی و رساندن خبر مامور می باشند بعرض رساندکه
سیوا گریخته مرحله پیمای دشت ادبار گردید و از کوتوال که
حقیقت استفسار فرمودند بعرض رساند که چوکی اطراف خانهٔ او
نشسته باز هرکاره که بمبالغه رفتن آن غدار را عرض نمود آدمهای
کوتوال رفته ملاحظه نمودند سیوا خوابیده وکرهٔ دست او از زیر پارچهٔ
یکلائی باریک پیدا است کوتوال بعرض رسانید کرت سیوم هرکاره
التماس نمودکه اگر سیوا تا حال چهل بلکه پنجاه کروه راه طی ننموده
باشد مرا داخل کشتنیها نمایند آخر بعد تجسس و تحقیق که فرار
نمودن آن مکار بثبوت پیوست برام سنگه و کوتوال اعتراض فرموده
بگمان وشهرت آنکه بساخت کنور رام سنگه بدین جرأت اقدام نموده
اورا بی منصب و از مجرا ممنوع ساختند و حکم نمودند که گرز
برداران اطراف دکن و جانب شرقی وشمالی مع احکام بنام صوبه‌داران
و فوجداران بروند که هرجا ازان بدنام گریز پا اطلاع یابند مقید
ساخته روانهٔ حضور سازند و راجه جیسنگه که درهمان ایام ازمهم
بیجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنیاد رسیده بود فرمان رفت
که قبل از انتشار خبر فرار آن تبه کار نتهوجی خویش اورا مقید

ساخته روانهٔ حضور سازد بعده بجست و جوی آن مرغ از قفس جسته پردازد و نگذارد که او جائي قرار و جمعیت تواند گرفت چون گمان فرار او طرف دکن براه احمد آباد و برار زیاده بود ابتدا بتاکید تمام گرز برداران همان طرف مرخص گردیدند بعده بهمه صوبجات تعین فرمودند لهذا گرز برداران سمت بنارس که آن غدار مرحله پیما گشته بود بتفارت چهار پنجروز بلکه بعد انقضاي هفته رخصت گردیدند گویند اگرچه سیوا در راه رفتن چنان استعجال ورزیده بود که هیچ شاطر و هرکارهٔ سریع السیر یار نمی توانست رسید اما چون سنبها پسر او در صغر سن با او همراه بود و بتصدیع تمام او را تا بیکی از معمورهای اله اباد رساند بعده چون در پسر طاقت راه رفتن نیافت در خانهٔ یکي از برهمنان کبکلس نام که از جملهٔ زنار داران مشهور آن مکان بود و خویشان او در دکن باپدر سیوا رابطهٔ یکجهتي داشتند نگاه داشته قدري اشرفي و هون باو داده سفارش نمود که تا خط دست خودم بتو نرسد از خود جدا نسازی و درصورتیکه خبر مردن و کشته شدن من بتو تحقیق رسد مختاری و ازانجا سمت بنارس روانه گردید باقي ذکر او انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد آمد *

درینولا چون خبر هاي ناخوش از طرف شاه ایران بسبب ناموافقت با تربیت خان ایلچي و روانه شدن ایلچي بخفت و ناخوشي و نزدیك رسیدن او با خبر حرکت شاه برالسنهٔ عوام از نوشتهٔ تجار و زبان منهیان انتشار یافت و خلد مکان بتقاضای مصلحت از مستقر الخلافت بدار الخلافت متوجه شدند همینکه داخل

قلعهٔ شاه جهان آباد گرديدند خبر رسيدن تربيت خان بلاهور بعرض رسيد اگرچه آنچه ميان شاه عباس و تربيت خان گذشته باختلاف قول مسموع گرديده قابل تحرير نيست اما حاصل‌كلام رنجش انجام هرچه بثبوت پيوسته خلاف ايلچيان قاعده دان ديگر خصوص خان عالم كه در عالم كارداني و رعايت مزاج طرفين و تقاضاى صلاح دولت چنانچه بگزارش آمده چنان بتقديم خدمت مامور پرداخته بود كه شاه ايران اورا مخاطب به جان عالم ساخته دربار تحائف او آمده نسبت بهمه ايلچيان زياده باعزاز او كوشيده با تحف و هداياى لائق مرخص ساخت تربيت خان بمرتبهٔ پا از دائرهٔ سلوك بيرون گذاشت كه باعث نهايت بيدماغي شاه و خفت خود گرديده محبت و الفت موروثي طرفين را چنان بكلفت مبدل ساخت كه كار بلشكر كشي هر دو طرف كشيد بعدهٔ كه بحضور رسيد بلى اعتراض آمد و بكمي منصب معاتب و از مجرا ممنوع ساختند - در همين آوان خبر حركت شاه عباس از عراق با لشكر گران و توپخانهٔ سنگين طرف خراسان رسيد و موجب مزيد ملال خاطر عاطر پادشاه گرديد و بفكر مهم و استيصال آن مايهٔ فساد افتاد عجالة پادشاه زاده محمد معظم را با مهاراجه جسونت و ديگر اميران مع بيست هزار سوار و توپخانهٔ رعد آثار و پيادهٔ بيشمار مرخص ساختند پنج لكه روپيه نقد و سه لك و هفتاد هزار روپيه جواهر آلات سراي العامات ديگر وقت رخصت بپادشاه زاده و راجه و همراهان عطا فرمودند وسط ماه ربيع الاول سال مذكور پادشاه زاده برآمد و خود نيز بتهيهٔ سرانجام سفر مهم پرداخته حكم طلب امراي موبجات و

تیاري کارخانجات فرموده جابجا گرز بردار تعین نمودند *

* درین اوان غریب سوانح از کشته شدن اعتماد خان عرف عبد القوي رو داد تفصیل این اجمال آنکه شیخ عبد القوي که از فضلاي مشهور استاد پادشاه بود بعد جلوس در کمال قرب بمراتب پنج هزاري رسانده مخاطب باعتماد خان ساخته در خلوت حکم نشستن فرموده بودند اگرچه بکمال تدین و راستي و صلاح و تقوی موصوف بود گفته و التماس او نزد پادشاه نسبت بهمه ارکان سلطنت زیاده اعتبار داشت اما در کلمهٔ خیر گفتن و نیضرساني اصلا زبان نزد پادشاه آشنا نمي ساخت و دیگر از سختي سلوک مطعون عالمي بود و درهمان ایام نقیری قلندر وضع که از پهلوانان عیار پیشهٔ ایران گفته میشد و آن گروه که در تهوري و شجاعت و سر کلمه زدن بامیران نامي آن ولایت و بزور از انها زرگرفتن و در بزم و عیاشي صرف نمودن شهرت تمام دارند و در بندر سورت و برهانپور ازو کارهاي نمایان بظهور آمده بود سیر کنان وارد دارالخلافت گردید و امراي ایران هرکه بر وضع او اطلاع داشت رعایت بحال او مي نمود و قلندران بسیار با خود فراهم آورده هر روز در باغي با رود و سرود مبلغها صرف مي آورد هرکارها حقیقت او بعرض رساندند و ظاهرساختند که مایهٔ مداخل او که بحال فقیري چنان اوقات بسر مي برد درظاهر معلوم نیست و بکیمیا گري و پیشهٔ دزدي زبان زد ساختند و نیز ظاهر شد که در تهوري و شجاعت آنقدر شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر مینماید حضرت خلدمکان بزو گمان جاسوس شاه ایران برده بکوتوال فرمودند که اورا

غافل ساخته در هنگام خواب زنده بدست آرند کوتاهی سخن
بسعی بسیار اورا دستگیر ساخته طوق درگردن و زنجیر درپا انداخته
هردو دست اورا در چوب گرفته سراپا مسلسل آورده روز دیوان
استاده نمودند پادشاه نظر برینکه برای تحقیق حال او بهتر از
اعتماد خان دیگر را ندانستند بار حکم فرمودند که بخانهٔ خود برده
در خلوت ازو بوعده و وعید حقیقت ونفس الامر او استفسار نمایند
اعتماد خان بخانه آورده در خلوت اورا نزد خود طلبیده گفت اگر
جان خویش را عزیز میداری براستی حقیقت بمعرض اظهار بیار
او درجواب گفت فقیر میاں گدا پیشه ام فائده نه بخشید و اعتماد
خان زبان بتهدید کشاد آن گرفتار پنجهٔ اجل چون دانست که
بهیچ وجه رهائی نیست و راستی مقرون بقبول نمی افتد التماس
نمود که اگر جان بخشی نمایند در گوش نواب حقیقت واقعی اظاهر
می سازم هرچند که دماغ اعتماد خان برداشت آن نداشت که در
گوش او آن اسیر بلا حرف زند اما بعد سماجت بسیار مأذون
ساخت سوزنی که زیر پای اعتماد خان ته کرده بطول و عرض
نیم درعه یکسر می انداختند و بالای آن نیمچهٔ شمشیری گذاشته
بود باوجود هردو دست او چنان دربند گرفته بود که هیچ عضو او
سوای انگشتان پنجه قادر برحرکت نبود وقت خم شدن و خود
را نزد گوش او رساندن بچلدی و چابکی تمام بسر انگشتان شمشیر
از بالای مسند اعتماد خان برداشته چنان ضربه مع غلاف بر سر
او رساند که مجال آه کشیدن نیافت و آن قاتل بد فرجام را نیز
پاره پاره ساختند و ذکر سبب مقید گردیدن آن قلندر مشرب

بروایت دیگر نیز مسموع گردیده اما آنچه محرر اوراق از رفقای او شنیده بود بقید قلم آورد - بهرحال پادشاه فرالاقبال در تهیه و فکر برآمدن بود که از واقعهٔ ملتان و تندرها خبر واقعهٔ شاه عباس بعرض رسید فسخ عزیمت آن مهم نمودند ٭

باز بتذکار احوال راجه جی سنگه می پردازد که بموجب حکم دست از تاخت و محاصرهٔ ملک و قلعهٔ بیجاپور کوتاه نموده چون دانست که بعد از مراجعت او قلعهای مفتوحه از هجوم دکهنیان و عدم ذخیره بدست قلعه‌داران ماندن متعذر است مصلحت دران دانسته که قلعها را خالی نموده هرچه از مصالح توپخانه قابل همراه گرفتن بود باخود گرفته باقی را بتاراج سپاه داده و آتش زده برج وبارهای که لائق مسمار نمودن بود از پا درآورده ازانجا کوچ نموده خود را بخجسته بنیاد رساند - درین ضمن از حضور متواتر حکم مشتمل بر قرار نمودن سیوا ومقید ساختن و روانه نمودن نتهوجی رسید و راجه نتهوجی را مع پسر او مقید ساخته روانهٔ حضور نمود - دلیرخان که قبل از رسیدن به خجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی از کومکیان روانهٔ حضور گردیده بود بعد ازعبور آب نربدا حکم مهم و گوشمال دادن زمیندار چانده بدو رسید بعد ورود حکم با راؤدله خان و راجه سجان سنگه و راو بهاو و قادرداد خان و زبردست خان وآتش خان و برقنداز خان روانهٔ سمت برار و ملک چانده گردید - و ایرج خان صوبه‌دار برار مع فوجداران نواح نیز رفاقت نموده چون نزدیک سرحد چانده رسیدند مردمان آن بوم متزلزل خاطر گردیده معتمدان خود را نزد دلیرخان فرستاده التماس عفو جرائم گذشته

و قبول پیشکش لائق حال و طلب عهد و امان بمیان آورد - دلیرخان فرستاده هاي او را استمالت نموده موافق ادعاي او بشرط ملازمت و قبول پیشکش خلعت داده مرخص ساخت - کوتاهي سخن زمیندار مذکور کمربلده منت و احسان و امان جان بگردن عجز انداخته چون مجرمان عذرخواه آمده با هفت هزار اشرفي و پنج لک روپیه بطریق شکرانهٔ عفو تقصیرات براي بادشاه و هزار اشرفي و ده هزار روپیه نذر و ضیافت دلیرخان ملاقات نمود - دلیرخان جهت مقرر نمودن پیشکش حال و هر سال و باز آمدن از افعال نکوهیده و اطاعت نصائح زجر و توبیخ آمیز نموده بعد گفتگوي بسیار قرار یافت که یک کرور روپیه جرمانهٔ سابق و شکرانهٔ حال از نقد و جنس در عرصهٔ دو ماه سرانجام دهد و هر سال دو لک روپیهٔ مقرري در سرکار عائد مي ساخته باشد و پنج لک روپیه به دلیرخان تواضع نماید و چار دیواري که بطریق حصار ساخته مسمار سازد و نام مکان بودن خود را بقلعهٔ ارک زبان زد نسازد - و محمد لطیف نام دیوان لشکر را براي وصول زر پیشکش حال و مسمار نمودن حصار شهرپناه و برج و باره و عمارت حاکم نشین زمیندار تعین نمود و مقرر ساخت که تا وصول زر پیشکش ملهاري نام دیوان او در لشکر باشد و در مدت دو ماه از نقد و جنس مبلغ هفتاد و هفت لک روپیه بوصول آورده مصحوب زین العابدین دیوان برهان پور که از بنده هاي روشناس والا شاهي بود روانه حضور ساخت - و فرمان عنایت آمیز مع خلعت و جیغه و شمشیر مرصع و فیل براي زمیندار از حضور رسید و براي وصول باقي تعهد و ضامن معتبر گرفته ملهاري را خلعت داده مرخص ساخت و در سه ماه فراغ

حاصل نموده متوجه تادیب زمیدار دیوگده که بسرحد چانده متصل است گردیده و در اندک فرصت مبلغ پانزده لک روپیه برو مقرر ساخته و دو لک روپیه پیشکش سال بسال نیز قرار داده قریب بنصف پیشکش حال بوصول آورده بود - درین ضمن خبر بیماری راجه جی سنگه مشرف بر هلاک که متصل خبر فوت او و برهم خوردن نسق بالاگهات انتشار یافت رسیده - و در همان روز احکام حضور مشتمل بر فرمودن مهم بیجاپور مجددا مع فرمان صوبه داری دکن بنام دلیر خان رسید و برای وصول باقی پیشکش هردو زمیدار قاد رداد خان را گذاشته روانهٔ خجسته بنیاد بقصد تسخیر بیجاپور گردید بعده که نتهوجی خویش سیوا همراه گرز بردار وکسان راجه جی سنگه بحضور رسید حکم شد که باحتیاط مسلسل نگاهدارند نتهوجی خلاصی خود را در قبول اسلام بنفاق دانسته بوساطت مقربان حضور بعرض رساند حضرت خلد مکان برغبت تمام التماس اورا مقرون باجابت نموده تلقین کلمه فرموده سه هزاری دو هزار سوار بخطاب محمد قلی خان منصب اورا بحال داشتند بعد چندگاه که با تعینات دلیر خان شده بدکن رفت بار دیگر مرتد شده قابو یافته خود را نزد سیوای مردود چنانچه بزبان قلم خواهد داد رساند و فسادها ازو بظهور آمد که تا حال در صوبجات دکن روز افزون است •

ذکر سوانح سال دهم از جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد و هفت هجری

در شروع سال دهم از جلوس پادشاهزاده محمد معظم را بدستور سابق صوبه دار دکن نموده پنج هزار سوار اضافه و پنج لک روپیه نقد

مرحمت فرموده از اصل و اضافه بیست هزاری دوازده هزار سوار که بر آوردی پانزده هزار سوار باشد سرافراز ساخته مع کومکیان مرخص ساختند - درین ضمن بعرض رسید که راجه جي سنگه باجل طبعي درگذشت *

چون حقیقت سرکشي و فساد افغانان یوسف زئي معروض گردید فرمان تنبیه آن جماعهٔ بدنام بنام میرخان صوبه دار کابل و کامل خان فوجدار اتک و دیگر فوجداران نواح که همه باتفاق در استیصال آن جماعهٔ بد سگال پردازند صادر گردید - کامل خان انتظار کمک صوبه دار نکشیده با جمعیت خود برای تنبیه آن مفسدان بدنام کوشیده فوجداران نواح را با خود رفیق ساخته بمدد تدبیرات راي صائب محاربات عظیم و ترددات نمایان که بتحریر تفصیل آن نمي پردازد بکار برده کار زار هاي صعب که چندین هزار افغان کشته گردیدند و جمع کثیر از سوار و پیادهٔ پادشاهي بکار آمدند روداد - باوجود فراهم آمدن چهل پنجاه هزار سوار و پیادهٔ افغان که مکرر نوبت کشتي بمیان آمد و شمشیر خان از همراهان میرخان که با چهار پنج هزار سوار بر وقت بمدد رسید و از و نیز بر رفاقت کامل خان تردد رستمانه بظهور آمد و افغانان را گوشمال واقعي دادند از جملهٔ افغانان مقتول کلهٔ دوهزار و چهار صد افغان بحضور رسید و کله مینار فرمودند - معهذا افغانان جهالت کیش از طریقهٔ مفسدي خویش باز نیامده در راه زني و مفسدي و مردم آزاري زیاده از سابق مي کوشیدند و فریاد شورش آنها مي رسید بنابران محمد امین خان بخشي را که صوبه داری لاهور ضمیمهٔ بخشیگري

حضور نیز داشت وسط ذی‌قعدهٔ سنه مذکور صوبه‌دار کابل نموده برای تنبیه آن گروه شقاوت‌پژوه مرخص فرمودند سه هزار سوار بپادشاهزاده محمد اعظم اضافه داده از اصل و اضافه پانزده‌هزاری هشت هزار سوار نمودند - پادشاهزاده محمد اکبر را که لغایت حال منصب نیافته بود منصب هفت هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره سرحمت فرمودند - از پادشاهزادها که بدون خدمت در صغر سن منصب یافته باشد همین پادشاهزاده محمد اکبر است - راجه رام سنگه را که بسبب فرار سیوا بی منصب ساخته بپای اعتراض آورده بودند بعطای خلعت ماتمی پدر و بعطای منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و دیگر انعامات سرافرازی دادند - عنایت خان را دیوانی خالصه از تغیر رای امل چند مقرر فرمودند - چون محمد تقی خان بخشی دکن ودیعت حیات نمود غیاث الدین خان پسر اسلام خان که متصدی بندر سورت بود بخدمت بخشیگری دکن مامور گردید و زین العابدین دیوان برهانپور که با خزانهٔ پیشکش چانده بحضور رسیده بود بخطاب خانی سرافرازی بخشیده متصدی بندر سورت نموده مرخص فرمودند *

از عرضداشت زمیدار تبت بعرض رسید که عبد الله خان والی کاشغر که از تعدی و تسلط پسر بقصد زیارت بیت الله و شرف اندوزی ملازمت بکمال بی سرو سامانی بآن حدود رسیده و معدودی چند از اهل و عیال همراه دارد خواجه محمد اسحاق نام را مهماندار مقرر نموده با بعضی سرانجام ضروری باستقبال او روانه ساختند و از عقب آن یکصد و نه اسپ با ساز مینا

و طلا و ماده و دو زنجیر فیل با ساز نقره و خنجر و شمشیر مرصع و از ظروف طلا و نقره و اقسام اقمشه و فرش و پنجاه هزار روپیهٔ نقد بر خزانهٔ کشمیر تنخواه نموده روانه فرمودند - بعد ازان بمحمد امین خان که بلاهور تعلقهٔ صوبهٔ خود رفته بود حکم رفت که تا رسیدن عبدالله خان توقف ورزیده در تقدیم ضیافت او کوشیده پنجاه هزار روپیه از خزانهٔ لاهور رساند و در همه باب بمهمانداري او پردازد - و جابجا بحکام و فوجداران احکام سرانجام دادن مااحتاج ضروری او و دیگر مهمان نوازي و مسافر پروري صادر گردید - بعده که نزدیک دارالخلافت رسید جعفرخان را با اسد خان باستقبال مامور نمودند و باعزاز تمام در عبادت خانه طلبیده ملاقات نموده نزد خود نشانده کلمات فرحت افزا بمیان آورده در تسلي او کوشیده حویلي رستم خان را براي ماندن او مقرر کرده تمام سرانجام ضروریٔ موجود نموده فرود آوردند - و تا هشت ماه نگاه داشته طریقهٔ مهمان نوازي را کار فرموده بموجب خواهش مهمان سرانجام راه کعبة الله خاطر خواه مهیا ساخته مهمان دار همراه داده روانهٔ بندرسورت ساختند و بحکام بندر نیز در تقدیم خدمتگاري و مهمانداری احکام صادر نمودند - از ابتداي ورود لغایت رخصت ده لک روپیه رعایت و صرف مهمان پروري بعمل آمد *

بر ضمیر منیر مطالعه کنندگان ظاهر باد که لغایت سال دهم جلوس احوال بادشاه خلد آرامگاه عالمگیر از روي تاریخ تالیف غفران پناه محمد کاظم منشي پسر میرزا محمد امین مشهور بمرزا امینا که از مستعدان موروثي ایران بود و دیگر مولفان که قریب هفده

هزار بیت کتابت میشد انتخاب نموده که جمله بسه هزار بیت نمیرسد معهذا اگر باعث ملال طبع مطالعه کنندگان ازروی اطناب و نامربوطی کلام گردد و بعضی سوانح خلاف نسخهٔ دیگر مقدم و موخر سال باشد از عیب جوئی آن چشم پوشی نموده معاف دارند *

ذکر سلطنت سال یازدهم خلد مکان لغایت سنه بیست ویکم که دران ضمنا قید سال نیز نوشته شده

چون بعد انقضای ده سال مورخان ممنوع از تسطیر احوال آن پادشاه عدالت گستردین پرور گشتند مگر بعضی مستعدان خصوص مستعد خان بطریق خفیه برخی از احوال مهم ذکر را مجملا بلا تذکار مکروهات که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده و بقدرابن احوال چند سال عشر ثانی و ثالث را مجمل نوشته تاریخی که احوال چهل سال باقی مجمل و مفصل دران درج باشد دیده و یافته نشد لهذا ازسنه یازده هجری لغایت سنه بیست و یک جلوس که بضبط تاریخ سال وماه بتذکار سوانح حکم رانی عشر ثانی حضرت خلد مکانی تواند پرداخت سر رشته بدست نتواند آورد اما بعده که بسعی وتفحص تمام هر انچه توانست مقدمات عمده لائق تحریر از روی دفتر وقائع و زبانی راویان ثقه و بعضی محرمان و مقربان قدیم بارگاه آن خلد آرامگاه و خواجه سرایان کهن سال مجملی بتحقیق در آورد و آنچه خود بعد حد تمیز رسیدن در مدت سی چهل سال برای العین مشاهده نموده بصندوق حافظه سپرده بود بقید قلم در آورد - چون مسموع گردید که بقدر ابن داس بهادر شاهی که

مدت در ایام پادشاهزادگي متصدي حضرت شاه عالم بود تاریخي تالیف نموده دران سوانح سي و چند سال را باحاطهٔ بیان درآورده است از استماع آن بغایت مشغوف گشته در بهمرسانیدن آن تاریخ نهایت تفحص بکار برد - بعده که بسعي بسیار آن نسخه را بدست آورده بامید آنکه از خرمن اندوختهٔ او خوشه چیني نماید از روي غور من اوله الی آخره بمطالعه در آورد - نصف آنچه راقم حروف جمع ساخته درین اوراق باحاطهٔ بیان در آورده بنظر نیامد - بهرحال در خدمت ارباب دانش و سخن سنجان گنج معاني التماس دارد که اگر در وقت مطالعه در ذکر سوانحي قصوري بنظر آید یا بر اختلاف روایت یا بر مقدم و موخر بودن سال از روي تاریخ و راوي دیگر اطلاع یابند تا مقدور در اصلاح آن کوشند و الا از روی عیب پوشي معذور شناسند *

بهرحال مجمل از احوال آن پادشاه خجسته خصال بزبان خامهٔ صدق مقال میدهد روز بروز در اجراي امور شرعي و پاس اوامر و مناهي الهی بمرتبه تقید مي نمود که متصل هم احکام برای منع اخذ راه داري و پانڈري و غیره که لکها حاصل آن هرسال در سرکار واصل میگردید و بر انداختن رواج مسکرات و خرابات خانها و اجتماع جاترہ که هرسال در روز و تاریخ معین در معبد خانهای هنود زن و مرد زیاده از اندازهٔ شمار هرقوم فراهم مي آمدند و لکها مال بخرید و فروخت میرسید و مبلغ کلي محصول آن در هرصوبه داخل خزانه مي شد صادر میفرمودند - و کلانوتان و قوالان باانام وتنخواه که در سرکار نوکر بودند آنها را از سرود

خوانی توبه داده بر مراتب منصب آنها افزودند - و حکم منادی منع سرود و رقاصی نمودند - گویند روزی جمعی از کلانوتان و قوالان بازدحام و غوغای تمام فراهم آمده جنازهٔ با شان تمام ترتیب داده پیش و پس جنازه نوحه کنان از پای جهروکهٔ درسن گذشتند بعد عرض که از کیفیت جنازه استفسار فرمودند کلاوتان التماس نمودند که راگ مرده می بریم که مدفون سازیم فرمودند که چنان بخاک بسپارند که باز صدا و ندا ازو برنیاید ٭

در زمان پادشاهان سلف لغایت آن سال جهروکهٔ درسن مقرر بود که پادشاهان باوجود عارضهٔ بدنی برای انتشار خبر سلامتی روز یک دفعه و گاه دو دفعه در وقت معین دران جهروکه که مشرف بر دریای جمنای اکبر آباد و شاه جهان آباد ساخته بودند سر از جهرکه بر می آوردند سوای امرای حضرانی آنوقت چندین لک آدم از زن و مرد همه قوم پای جهروکه فراهم آمده دعا و ثنا بجا می آوردند و بسیاری از قوم هنود بودند بدرسنی مشهور یعنی تا صورت پادشاه را در پای جهروکهٔ درسن نمی دیدند هیچ چیز از ماکولات در دهن نمی انداختند آن خسرو دین پرور آنرا نیز از جملهٔ ممنوعات و نامشروع دانسته درپای جهروکه نشستن موقوف نموده حکم منع فراهم آمدن آن ازدحام فرمودند

در آغاز سال دوازدهم از سوانح دار السرور برهانپور بعرض رسید که در ایام عاشورا جمعی از مردم محلهٔ احدی پوره و کهرکی پوره از قدیم میان هم عداوت همچشمی داشتند و مردم احدی پوره هرسال وقت بر آوردن تابوت برای گشت بر مردم کهرکی پوره بلکه اکثر ؟

بر مردم محلهٔ دیگر غالب بودند و زیاده از دو صد سوار زره پوش و بندوقچي بسیار همراه تابوت وقت گشت برمي آمدند شبی در وقت گشت با تابوت مردم کهوکي پوره اتفاق مقابل آمدن افتاد هرچند که مردم کهوکي پوره راه را گردانده خواستند خود را از آفت مقابل شدن تابوت احدي پوره محفوظ دارند مردم احدي پوره از غرور جهالت و بسیاري جمعیت مکرر سر راه تابوت کهوکي پوره گرفتند و نزدیک جامع مسجد جنگ واقع شد وچنان جنگ عظیم در پیوست که تماشائیان بسیار فراهم آمده رفاقت مردم کهوکي پوره نمودند و آنقدر مردم براي مدد طرف کهوکي پوره بر در و بام دکانها سوار شدند که یک سفال بر خانهٔ هیچ احدي از دکان دار نماند و زیاده از پنجاه نفر احدي پوره کشته شدند و قریب صد نفر زخمي گردیدند و چهل پنجاه هزار روپیه را مروارید و دیگر اقمشهٔ تابوت و شده هاي حدي پوره بتاراج رفت . بعد عرض فرمودند که احکام منع ساختن تابوت در ایام عاشورا و بگشت برآوردن درهمه صوبجات بر نگارند *

در زمان پادشاهان سابق خصوص در عهد صاحب قران ثاني شاعران و منجمان اعتبار زیاد داشتند و در هر عهد یکي از شعرا بخطاب ملک الشعرا سرافرازي یافته بر دیگر شعرا امتیاز بهم رسانده در رکاب و پاي تخت حاضر مي بود و منجمین را جزو مصالح رکاب و دفتر دیواني دانسته داخل بند هاي پادشاهي روشناس نوکر مي نمودند و براي تحقیق فصول اربعه و سر رشتهٔ حساب ماهاي شمسي و تنخواه تیول جاگیرداران و نقدي احدیان و توپخانه و اختیار نمودن ساعت که بر نگاهداشتن تقویم موقوف

بود همه را موقوف فرمودند و رواج شعر گفتن و شنیدن و اختیار ساعت ازروي تقویم نمودن و تقویم در دفتر نگاهداشتن بر انداختند اهل دفتر بعرض رساندند که حساب تاریخ ماه شمسي که محرران از روي تقویم نگاه میداشتند ممنوع گردید و بدون تقویم حساب طلب تنخواه جاري نمي تواند نمود فرمودند از روي •

• بیت •

لا ولا لب لا ولا لاشش مه است • لل کط وکط لل شهور کوته است

سر رشته ماههاي شمسي نگاهدارند اگرچه ازان سال محرران دفاتر ازروي لا ولاسجنتري نموده حساب نگاه میدارند اما اینکه موافق تقویم حساب تحویل آفتاب راست آید و در غرهٔ شمسي تفاوت راه نیابد محالست چرا که موافق قاعدهٔ منجمان اگر لمحهٔ قبل از وقت زوال تحویل شود آن روز را غرهٔ حساب می نمایند و در صورت آنکه اگر عشر عشیر ساعت زماني از وقت زوال گذشته تحویل آفتاب اتفاق افتد داخل سلخ میگیرند و این باریکی حساب بدون استخراج منجمان که در تقاویم ثبت می گردد دریافتن متعذر بلکه سخن در تقویمهاي این عهد میگذرد لهذا آنچه محرر اوراق ازروي دفاتر دیواني صوبهٔ دکن ر الخلافت و امراي صاحب اقتدار تحقیق نموده همه جا باختلاف وت دو سه روز تا نه و ده روز از روی استخراج منجمان بنظر آمد ِ بمرور ایام تفاوت راه یافته اگر محاسبان نقد سنج که از سال و ماه مسي و قمري اطلاع دارند آن تفاوت را از روي غور حساب نمایند راي ارباب طلب منصبداران که بعد سرگرداني سالها تنخواه می یابند مبلغ کلی علاوهٔ نقصان ایام گذشته مي شود - و قصات را در

امور ملکي و مقدمات جزئي و کلي چنان مستقل ساختند که باعث رشک و حسد امیران عمدهٔ صاحب مدار سلطنت گردید چنانچه قاضي عبد الوهاب احمد آبادي که قاضي القضات حضور بود آن قدر استقلال و اعتبار بهم‌رساند که همه امراي با نام و نشان از ملاحظهٔ حفظ آبروی خود داشتند و مهابت خان ثاني که در زیاده سري و گستاخي در خدمت پادشاه سر آمد روزگار خود را میگرفت همیشه در فکر خفت رساندن بقاضي بود چنانچه از راوي ثقه و محرمان خاندان قاضي مسموع گردید که در ایامی که مهابت خان بمهم دکن مامور گردیده از حضور مرخص گشته برآمد بیرونها مدت مقام نموده التماس درخواست مساعدهٔ زیاده از مرضي پادشاه بمیان آورده بود دربن ضمن خبر باز رساندند که سه چهار لک روپیه را جواهر و اسباب کشمیر و اکبر آباد مال قاضي همراه مال تجارت بیوپاریان احمد آباد برآمده داخل قافله شده بعد تحقیق فرمودن همه را کشیده آوردند و همان روز بسپاه تقسیم نموده داد بعده که بعرض پادشاه رسید و پای تحقیقات بمیان آمد مهابت خان پیغام نمود که مال سوداگر از راه اضطرار بطریق قرض گرفته ام که با منافع آن بتجویز قاضي ادا سازم و قاضي دربن باب سوای اغماض مصلحت کار ندانسته کارش بمیان نیاورد - روزي از نوشتهٔ اخبار نویسان دکن شوخي و فساد زیاد سیواجي مردود بعرض پادشاه رسید و تجویز رخصت مهابت خان درمیان بود پادشاه رو بجعفر خان و مهابت خان نموده فرمودند که این کافر بچه بسیار پا از حد بیرون گذاشته فکر استیصال این نمودن ضرور است مهابت خان

جواب التماس نمود که حاجت فوج و تعین لشکر نیست اعلام
می کفایت می نماید - بادشاه بیدماغ گشته در خلوت بجعفر
خان فرمودند که مهابت خان را بفهمانند که چنین کلمات لغو
سر دیوان بعرض نمی رسانده باشد ٭

الحال چند کلمه از احوال سیوای خسران مآل که بعد فرار از
حضور کار آن بد سگال بکجا رسید بزبان قلم میدهد که بعده که آن
کافر محیل از متهرا تغیر لباس نموده ریش و بروت تراشیده همراه
منبها پسر خورد سال و قریب چهل و پنجاه نفر از هرکاره ها و دیگر
وابستها که همه خاکستر به رو مالیده خودها را بصورت فقیران هنود
ساخته آنچه از جنس جواهر بیش قیمت داشت و قدری از
اشرفي و هون که توانست برداشته در چوب دستیها که مجوف
ساخته بود انداخته سر آنها قائم کرده و قدري زير کفشهای کهنه
دوخته سه فرقهٔ مختلف الوضع بیراگي و گسائین و اداسي
شده راه اله آباد و بنارس پیش گرفته مرحله پیما گردیدند
و یک دانهٔ الماس بیش قیمت با چند دانهٔ یاقوت در موم گرفته
در رخت پوشش هرکارها دوخته و در دهن بعضی همراهان داده
طی مسافت می نمود تا بمکانی رسید که بعلي قلي نام فوجدار
آنجا از نوشتهٔ وکیل قبل از رسیدن گرز برداران مع احکام خبر فرار
سیوا و تعیین فرمودن گرز برداران رسیده بود فوجدار از شنیدن
خبر فرار سیوا و رسیدن هرسه گروه فقیران فرمود که همه را مقید
سازند و پای تفتیش درمیان آرند و یک روز و یک شب همهٔ
آن فرقه با جمعی دیگر از مسافران در قید بودند شب دویم

دوپاس از شب گذشته سیوا خود را تنها در خلوت نزد فوجدار رسانده اقرار نمود که من سیوا ام و دو دانهٔ الماس و یاقوت بیش قیمت که از لک روپیه زیاده ارزش دارد با خود دارم اگر میدانیی که در صورت آنکه مرا زنده دستگیر نموده بفرستی یا سر مرا بریده ارسال داری و این هردو سنگ بی بها برای تو نماند اینک من و این سر من و الا دست از ما سرگشتگان وادیی ضلالت بر دار- علی قلی سودای نقد را بر امید نسیه مجرا که آخر چه نقش بر روی کار آید اختیار نموده آن هردو سنگ بیبها را ازو گرفته صبح آن بعد تفتیش تهدید آمیز دست ازهمه فقیران و مسافرین برداشت سیوا خلاصیی خود را عمر دوبارهٔ یافتن دانسته چون مرغیی که بقفص آمده نجات یابد از دام فوجدار جسته مرحله پیمای سمت بنارس گردید - بعده که باله آباد رسید اگرچه خود در جلد روی و پیاده رفتن گرو از شاطران میی برد اما سنبها که پسر خورد سال همراه آمده بود آبله در پای او افتاد و زنجیر پای او گردید لهذا کبکلس نام برهمن که پروهت موروثیی جد و آبای او که رفتیی به بنارس آمده بودند گفته میی شد و ضابطه است که هنود صاحب اسم و رسم بهر مکانیی که رسیدند خط بمهر خود به برهمن که خدمت مینماید نوشته میدهند اورا پیدا نموده پسر خود را با قدری جواهر و اشرفیی حواله نموده سفارش نمود که اگر حیات من وفا نمود و بمکان خود رسیدم و بخط خود بتو بنویسم سنبها را با خودگرفته براهیی و نسمیی که بنویسم خود را بمن خواهیی رساند والا ترا و پسر را بخدا سپردم اما باختیار وخواهش پسر و نوشتهٔ مادر او زنهار حرکت از جای خود

ننمائي و برهمن معتمد قديمي خود را كه بسبب او كبكلس را بهمرسانده بود باخرچ چندساله همراه سنبها گذاشته راه بنارس اختيار نمود قضارا روزي كه داخل بنارس شد و صبح آن براي غسل و لوازمي كه هنود بجامي آرند دوگهري شب مانده بكنار دريا رفت هنوز از ريش تراشي وشست و شوي بدن فارغ نشده بود و اثر تاريكي بود كه شور و غوغاى خبر گريختن سيوا از حضور و رسيدن گرز برداران و صداي گرفت وگير بلند گرديد •

در ايامي كه محرر سوانح در بندر سورت بود بانها نام زناردار طبيب پيشه نقل مي نمود كه چون در قوم ما ضابطه است كه براي تحصيل علم نجوم و طبابت و شاستر برهمنان بي سر و مايه از دور و نزديك ببنارس رفته يكي از برهمنان آنجا را استاد خود قرار ميدهند و نزد او درس ميخوانند و صبح و شام از طرف استاد خود كنار آب گنگ رفته موافق دابي كه مقرر است مردمي را كه براى غسل مي آيند بدستور و آئين مقرري خدمت مي نمايند و هرچه ازان بهمرسد بلا تصرف و خيانت نزد استاد خود مي برند و خرچ خوراكي و پوشاك شاگردان بر ذمهٔ استاد است كه بقدر كفاف ضرور خبر مي گيرند من نه بنارس رفته مدت سه چهار سال خدمت يكي از برهمنان مي نمودم و هرچه كنار دريا بدستور ديگران بهم ميرساندم در خدمت استاد ميبردم و او بسيار به تنگي و سختي خبر قوت من ميگرفت تا آنكه روزي كه هنوز اثر تاريكي بود كنار آب بدستور هر روز رفتم شخصي دست مرا گرفته مشتي پر از جواهر و اشرفي و هون بدست من داده

گفت مشت را وا مکن و مرا زود از لوازم غسل فارغ کن من از خوشوقتی در جامه نگنجیده نظر مجمل بران انداختم سوای جواهر و اشرفی بنظر نیامده و جلد بتراشیدن ریش و غسل دادن او پرداختم هنوز فارغ از خدمت او نشده بودم که غوغاي گرفت و گیر و رسیدن گرز برداران تپاي سیوا بلند گردید تا خبردار شدم شخصی که خدمت او مي نمودم درطرفة العین از پیش رو و نظرم غائب شد و دانستم که همان سیوا بود و باز نظر بر کمیت مبلغ انداختم نه جنس جواهر و نه اشرفی و نه هون بشمار آمد و مصلحت درین دانستم که دیگر صورت استاد ندیده راه وطن اختیار نمایم و خود را به بندر سورت رساندم حویلي ملکي که دارم ازهمان زر است ●

القصه سیوا از بنارس براه بهار پتنه و چانده که پر ازتراکم اشجار دشوار گذار است و از سرحد زمینداران سواي بیوپاري قولي و قاصدان تردد دشوار است بتغیر وضع هرجا که میرسید خود را و همراهان را بصورت دیگر ساخته طی منازل می نمود تا خفیه نزد عبد الله قطب الملک بحیدر آباد رسید و بافسانه و افسونهاي مکر انگیز و ابله فریب چندان باغ سبز نمود که عبد الله شاه فریفتهٔ حرفهاي او گشته ازانکه چند قلعهٔ سرحدي قطب شاهیه بتصرف عادل شاهیه رفته بود و سیوا در فن قلعه گیري شهرت تمام داشت با عبد الله شاه بکفالت قسم و عهد و پیمان قرار داد که اگر همراه من فوج و مصالح قلعه گیري بدهند قلعها که بتصرف بیجاپوري رفته در اندک فرصت بتسخیر آورده حوالهٔ منصوبان شما که همراه من باشند خواهم نمود و سواي قلعهاي شما چند قلعهٔ من

که بتصرف منسوبان عالمگیر پادشاه رفته هرچه‌بمدد وکومک مصالح شما باز بتصرف خود آرم در ادای حق احسان شما خود را معاف نخواهم داشت و باقی عمر خود را از جملهٔ بنده هاي دستگرفته و غلام زر خریدهٔ آن جناب خواهم دانست عبد الله شاه نظر بر عاقبت بیني و افعال آن عیار پیشهٔ بدسگال ننموده جمعیت شایسته با مصالح قلعه گیري و چند نفر قابل قلعه‌داري را سر فوج قرارداده سفارش اطاعت و رفاقت سیوا نمود و سیوا آن فوج را همراه گرفته بپاي هر قلعه که میرسید بانواع حیل و تدبیر که در فن قلعه‌گیري ید بیضا داشت در محاصرهٔ ایام معدود به تسخیر و تصرف در مي آورد و منصوبان عبد الله شاه را که براي قلعه سپردن و قلعه‌دار ساختن همراه گرفته بود باقسام چرب زباني که في الحال شما بازي مذید به ازین قلعهٔ دیگر بشما خواهم سپرد امیدوارساخته برعایت نقد و جنس که ازان قلاع بدست می آمد فریفته بر سرقلعهٔ دیگر مي برد تا آنکه ستاره و پرناله وغیره ده دوازده قلعهٔ نامي مشهور بیجاپوري را که سالها بخرچ لکها نتوان گرفت در اندک فرصت بتصرف خود آورد و به تسخیر قلعهٔ راجگده وغیره که از سعي راجه جیسنگه و دلیر خان و دیگر بنده هاي پادشاهي که خود کلید هاي آنها را سپرده بود بر همه دست یافته یک دو قلعه حوالهٔ نوکران عبد الله شاه نموده مرخص ساخت - وبقول مشهور و روایت زباني مردم حیدر آباد در سنه اول یا دوم فرمان روائي ابو الحسن سیوا بحیدرآباد آمده با ابو الحسن در خورده با او نرد ابلهٔ فریبي باخت - القصه بعد فراغ قلعه گیري بدستور سابق در قلعهٔ راجگده مستقل

گردیده و از سرنو علم طغیان بر افراخته در ایامی که هنوز حصار شهر پناه بندر سورت بنا گذاشته نشده بود در بندر مذکور تاخت آورده آن قدر زر نقد و طلا و نقرهٔ غیر مسکوک وقماش کشمیر و احمد آباد و دیگر بلاد با چند هزار زن و مرد هندوی بانام و نشان و مسلمین آبرو طلب دستگیر نموده برد که کرورها نقد و جنس مجموع بدست آن کافر بد سرشت آمد بعده که بعرض پادشاه رسید حکم فرمودند که قلعهٔ شهرپناه اطراف بندر سورت بسازند ودلیرخان و خان جهان بهادر برای تنبیه آن بدمآل بافوج و سرداران کارطلب مبارز پیشهٔ دیگر تعین گردیدند - گویند سیوا ده دوازده هزار اسپ کچهی و عربی فراهم آوارده بود که هرجا فوج تعین می نمود بیشتر سواران بارگیری خود او بودند و از سرنو قلعها که سابق در دریا احداث نموده بود بتعمیر آن پرداخته کشتیهای جنگی ساخته دریای قلعها نگاهداشته شروع بزدن و تاراج نمودن جهازات راه ولایت وکعبة الله نمود - بعده خاطر از بندوبست اطراف قلعهٔ راجگده که ملجای قدیم او بود جمع ساخته بدین فکر افتاد که مکان و کوه قلب تراز راجگده برای ماندن خود بهمرساند بعد تفتیش و تجسس بسیار کوه راهیری که در رفعت باسمان همسری می نمود و از پای دامن کوه تا سر قلهٔ آن که تیغهٔ آن بناف چرخ زمردی نام رسیده بود سه کروه ارتفاع داشت و بیست و چهار کروه ازانجا دریای شور واقع شده و شعبهٔ دریا از پای دامن کوه هفت کروه می شمردند و اطراف آن طرف راه بندر سورت که ده دوازده کروه راه منزل براه خشکی واقع شده و راجگده ازانجا چهار پنج منزل است وکوهای سرفلک کشیده دشوارگذار

بسیار قلب در راه دارد پنجماه متصل باران دران سر زمین میبارد
وتعلق بکوکن نظام‌الملکي دارد اختیارنموده بتعمیر و عمارت آن قلعه
پرداخت و دروازه و برج و باره درکمال قلابي قرارداده ترک ماندن
راجگده نموده قلعهٔ راهیری را ملجا رجاي ماندن خودمقرر ساخت
از بعد تیارشدن قلعه ونصب نمودن توپها و مسدود ساختن راهٔ‌دردو
اطراف که همان‌یک راه قلب‌گذاشت روزي مجمعي ساخته خریطهٔ
زر و کزه طلای‌صدهون درمیدان گذاشته فرمود که منادي نمایند که
هرکه سوای راهي که مقرر نموده شدبراهي دیگر بالاي قلعه بلا مدد
زینه وکمند مع نشان رود بدو آن زر وکزهٔ طلا بخشیده شود یکي از قوم
ڈهیر آمده التماس نمود که اگر حکم راجه باشد من بالاي کوه مع
نشان رفته نشان نصب نموده بیایم بعده که آن ڈهیر بانشان بالاي
قلهٔ آن کوه رفته نشان نصب نموده بجلدي فرود آمده آداب دعا
و ثنا بجا آورد سیوا فرمود که آن خریطهٔ زر مع کزهٔ طلا باو بدهند
و پای او را از بند قطع نمایند و حکم نمود از راهي که آن ڈهیر بالا
رفته بود آنرا بند سازند چون راهیري ابتداء اطراف آن تعلق‌بکوکن
نظام‌الملکي داشت بعده‌که ملک او را و بعضي تعلقهٔ بیجاپوري را
صاحب قران ثاني متصرف شده باز که بر عادل شاه مهربان‌شدند
عوض ملک تازه بتصرف آمدهٔ بیجاپور را به کوکن نظام الملک
عوض نموده به عادل شاه مرحمت فرمودند و فتح خان نام افغان
از طرف عادل شاه دران ضلع کوکن حاکم بود - و قلعهٔ دندا راجپوري
که نصف در دریای شور واقع شده و نصف در خشکي است حاکم
نشین او بود و باز قلعهٔ جزیرهٔ که برآ پوي جزیرهٔ اندرون دریاي

شور بتفاوت گوله رس از دندا راجپوري در کمال استحکام واقع شده بود که هرگاه غلبهٔ غنیم دران نواح رو میداد فوجدار آنجا پناه بدانجا مي برد بعده که سیوا راهیري را که از دندا راجپوري بیست کروه مسافت داشت حاکم نشین و جاي ماندن خود مقرر نموده هفت قلعهٔ خورد و کلان دیگر که دران نواح بود باندک فرصت بتصرف خود آورده همت بتسخیر دندا راجپوری گماشت - فتح خان از ملاحظهٔ غلبهٔ سیوا که همه قلاع بتصرف او درآمد حوصله باخته دندا راجپوری را گذاشته پناه بقلعهٔ جزیرهٔ اندرون آب برد و سیوا بقصد تسخیر جزیره نیز عرصه برفتح خان تنگ آورد و فتح خان باین فکر افتاد جزیره را نیز بعد گرفتن قول امان بغنیم بسپارد و خود جان بسلامت بدر بردن غنیمت داند سیدی سنبل و سیدی یاقوت و سیدي خیریت نام سه غلام حبشي فتح خان داشت که بازهمراه هرکدام ده ده غلام حبشي سپاهي تربیت کردهٔ آنها بودند و اختیار بندوبست جزیره و اکثر کاروبار خانه بدست همان حبشیها بود هرسه غلام حبشي برغلبهٔ غنیم و ارادهٔ فتح خان که مي‌خواهد قلعهٔ جزیره را حوالهٔ سیوا نماید اطلاع یافته باهم مصلحت نمودند که در صورت رفتن قلعهٔ جزیره بتصرف کافران خدا داند برسرمایان چه آرند بهتر آنست که فتح خان را دستگیر نموده مقید سازیم و سیدی سنبل را بسرداري و حکومت آن ضلع برداریم چنانچه در سنه چهارده جلوس حبشیها فتح خان را غافل کرده زنجیر درپا انداخته حقیقت بعادل شاه بیجاپوري معروض داشتند و بخدمت خان جهان بهادر صوبه دار دکن نیز عرضه داشت نموده استدعای

بندگي درگاه پادشاه وطلب کومک از راه بندر سورت و دریا
بمیان آوردند - از نزد خان جهان بهادر جواب عنایت آمیز با تجویز
منصب چهار صدی دوصد سوار براي سیدي سنبل و سه صدی صد
سوار براي سیدی یاقوت ودو صدی صد سوار برای سیدی خیریت
مع خلعت و پنجهزار روپیه نقد مدد خرچ و عطای جاگیر سیر
حاصل نواح بندر سورت رسید و سیدی سنبل از رسیدن منصب
و خلعت و زر نقد مستظهر و مفتخر گشته کمر همت بر دفع شر
سیوای مردود بسته کشتیهای پای قلعه که تعمیر طلب شده بودند
شروع بمرمت نمودن آن ساختند/و فراهم آوردن کشتیهای جنگي
دیگر بقصد دریا نوردی نمودند و شبي تاخت بر کشتیهای قلعه
دندا راجپوری آورده با دو صد نفر خلاصیه و پیادهای جنگي که
مصالح کشتي و تردد روی دریا بودند بدست آورد ازانجمله صد
نفر که از قوم مرهتّه و تازه منصوب کردهٔ سیوا بودند سنگ بر پای
آنها بسته غرق بحر فنا ساختند و ازان روز عداوت شدید میان
حبشیها و سیوا بهمرسید و سیوا چهل پنجاه کشتي جنگي ترتیب
باستحکام قلعهٔ قلابه و گندیری که از جملهٔ قلعهای نواحداث آن
مردود برروی دریا بود پرداخته در فکر تسخیر قلعهٔ جزیره و دستگیر
ساختن حبشیها افتاد و گاه گاه میان فریقین برروی دریا جنگ
واقع مي شد و اکثر حبشیها غالب مي آمدند تا آنکه سیدی
سنبل بپایهٔ نهصدی رسیده ودیعت حیات نمود و وقت مردن
سیدي یاقوت را قائم مقام خود ساخته دیگر حبشیها را براي
اطاعت و رفاقت بلا نفاق او سفارش و وصیت نمود و سیدی یاقوت

که در جوهر شجاعت و رعیت پروری و آباد کاری و منصوبه بازی میان قوم خود ممتاز بود زیاده از سابق در فراهم آوردن کشتیهای پر از مصالح جنگی و تعمیر برج و بارهٔ قلعه و تودن دریا فوردی پرداخته شب و روز مسلح و مکمل بود سیوای وقت رفتن بجای ضرور و مقاربت با نسا کمر وا نمی نمود - مکرر کشتیهای غنیم را بر روی دریا گرفته سر مرهته بسیار بریده به بندر سورت فرستاده حقیقت بخان جهان بهادر عرضداشت می نمود و افسانهای نمایان پیهم برای از بتجویز خان جهان بهادر میرسید و همیشه درین فکر و منصوبه بود که قلعهٔ دندا راجپوری را از تصرف آن ملعون بر آورد و توپهای هوائی بهمرسانده بر درختها بسته وقت شب طرف دندا راجپوری آتش میداد و بهمین دستور سیوای بدسگال بانواع تدبیر برای تسخیر قلعهٔ جزیره می کوشید و بسرداران همراه که در فن قلعه کشائی ممتاز بودند یک من طلا با دیگر لوازم انعام وعده می نمود تا آنکه در ایام هولی که سیوا در مکانی که بفاصلهٔ سه کروه از قلعهٔ راهیری جای بودن خود مقرر نموده در منصوبهٔ دست یافتن بر قلعهٔ جزیره شب بصبح میرساند شبی که کفار اندرون حصار دندا راجپوری هولی بازی نموده و مست و لایعقل گشته بودند سیدی یاقوت چهار صد پانصد نفر با مصالح قلعه گیری و ابله و کمند همراه سیدی خیریت داده از طرف خشکی تعین نموده و خود با سی و چهل کشتی پر از مصالح یورش از طرف دریا خود را بپای حصار رسانده باشارهٔ مقرری که سیدی یاقوت و سید خیریت میان هم قرار داده بودند و مردم قلعه را غافل و سرمست

بادهٔ ناب یافتند همین‌که ابتداء سیدي خیریت از طرف خشکي صدای یورش بلند ساخت وکفار خبر یافته بهیئت مجموعي بدفع آن طرف پرداختند سیدي یاقوت با جمعي از جانبازان تهور پیشه و پردلان جان نثار بمدد کمند همت و زینهاي آسمان‌رفعت که از کشتیها بپاي حصار رسانده بودند بجلدي و چابکي تمام که درین‌ضمن جمعي که اجل آنها رسیده بود غرق بحر فنا گردیده و بعضي از دست کفار شربت شهادت چشیدند خود را اندرون‌حصار رسانده صداي بگیر وبکش بلند ساختند ودرهمین حال چند نفري که با سردار برای وا نمودن کوتهه باروت خانه و بر آوردن باروت و تقسیم نمودن آن آمده بودند از دست آنها آتش در باروت افتاد و جمعي که پروانه وار فراهم آمده بودند مع سردار و سقف آن خانه پریدند و ده دوازده نفرهمراه سیدي یاقوت در جرگهٔ جانبازان داخل شهیدان گردیند و سیدي یاقوت که لفظ خسر خسرتکیهٔ کلام او بود از مشاهدهٔ آن هنگامه که از پیچیدن دود و بر خاستن فریاد هر طرف صورت دوست و بیگانه ظاهر نمیشد بفریاد میگفت خسو خسو بهادران خاطر جمع دارند من زنده و سلامتم و دست و بازو برکشتن و بستن کفار بقیة النار کشادند درین حالت سیدی خیریت نیزبا بسیاري از بهادران جانباز خود را بمدد زینه و کمند رسانده قلعه را مفتوح ساختند ـ محرر سوانح که مدت دران ضلع بود مکرر از زبان مردم آنجا و زباني یاقوت خان شنیده که وقتي که سقف باروت خانه باعمله و قعلهٔ آن پریه سیوا باوجود مسافت بیهشت کروه از خواب جسته برفقا و همدمان خود گفت که بقلعهٔ

دندا راجپوری آفت رسید و جاسوسها و هرکارهای تیزرو برای آوردن خبر تعین نمود - ازانکه دران ایام لشکر سیوا و فوج خانگی آن جهنمی برای تاخت اطراف بندر سورت رفته بود و شش هفت قلعهٔ نظام الملکی که چهار پنج کروهی دندا راجپوری واقع شده‌اند همه بتصرف سیوا در آمده بودند درین وقت خود را بامداد قلعه داران دیگر نتوانست رساند و سیدی یاقوت فرصت وقت را غنیمت دانسته بران قلعجات تاخت آورد چون آوازهٔ تسلط حبشیها دران ضلع زبان زدگردیده بود قلعداران شش قلعه در تردد دو سه روز امان خواسته قلعها را سپرده مامون گردیدند وقلعه دار یک قلعه که بامید رسیدن کومک سیوا تا هفتهٔ جنگ نمود و بمورچال حبشیها نزدیک رسید از زدن توپهای هوائی و دیگر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری عرصه برو تنگ آوردند امان طلبیده قلعه را سپرد سیدی یاقوت باوجود دادن امان هفتصد نفر که از قلعه برآمدند ازان جمله آنچه خورد سال و زنهای صاحب جمال بودند بعبدیت خود وبشرف اسلام در آورد و زنهای پیر و بدهیئت را آزاد نمود و باقی مردم را بقتل رساند ازان روز چنان هیبت و تزلزل در دل سیوا و کفار دیگرراه یافت که نگاهداشتن قلعهٔ راهیری را غنیمت دانسته بفکر قلعه دیگر نیفتاد بعده سیدی یاقوت حقیقت تسخیر دندا راجپوری و دیگر قلاع بخدمت پادشاه زادهٔ محمد معظم صوبه دار دکن و خان جهان بهادر عرضه داشت نمود اضافه و خلعت و خطاب خانی برای سیدی یاقوت و سیدی خیریت صادر گردید - باقی ذکر تردداتی که از حبشیها بظهور آمده بر محل بگزارش خواهد آمد *

الحال کلمهٔ چند از طلبیدن سنبها که سیوا در آله‌آباد نزد کبکلس زنار دار گذاشته آمده بود بزبان خامه میدهد - سیوا خطی از زبان کبکلس مشتمل بر خبر مردن سنبها نوشته شهرت نوت پسر داده بماتم او نشست و زمیداران اطراف و بعضي امرا و راجپوتان متعینهٔ دکن که با سیوا خفیه رسل و رسائل داشتند پرسه باو نوشتند و زن سنبها که بحد بلوغ رسیده بود خواست که ستي شود بمنت و الحاح مانع آمد و همه لوازم رسمي که براي میت مي باشد بجا آورد چنانچه از نوشتهٔ واقعه نگاران و اخبار نویسان بندر سورت و اطراف که بعرض رسید فرمودند (خس کم جهان پاک) چهار پنج ماه برین نگذشته بود که سنبها با کبکلس از آله آباد رسید و صداي شادیانهٔ رسیدن پسر بلند ساخت بعده که زن سیوا و همدمان او از سبب آن خبر بد که شهرت داده بود استفسار نمودند گفت اگر بدان شهرت پادشاه را غافل و از تجسس پسر مطمین خاطر نمي ساختم رسیدن پسر از مسافت دو ماه بملاحظهٔ گرفت و گیر راه مشکل بود *

الحال ذکر باقي آن کافر جهنمي و تردد حبشیها را که در کوکن ضرب المثل است موقوف بر محل داشته بتحریر سوانح حضور مي پردازد حکم معافي محصول مال تجارت مسلمانان یک قلم از قلمرو هندوستان فرمودند بعد چند روز بتجویز دیوانیان و روایت فضلا و فقها امر نمودند که هر جنسي که قیمت آن از حد نصاب تجاوز نکرده باشد بمسلمانان محصول آن معاف شناخته زیاده ازان اگر مایهٔ تاجر پابند محصول آن باز یافت

نمایند و مال مضاربت را اصلا بعلت محصول مزاحم نشوند باز که دیوانیان کفایت انجام بعرض رساندند که مسلمانان مال تجارت خود برای معافی محصول بدعنات آورده میفروشند و مال هنود را بنام خود می نویسانند و زکوة که حق کافهٔ انام موافق شریعت ست تلف می‌شود حکم فرمودند که بدستور سابق و موافق شریعت غرا فی‌صد دو و نیم روپیه از مسلمانان و پنجروپیه از هنود می گرفته باشند *

چون حقیقت فساد و غلبهٔ افغانان یوسف زئي سمت کابل درعمل صوبه‌داري سید میرخان چنانچه بزبان خامه داده متواتر بعرض میرسید وآغرخان را که بعد رسیدن از نزد خان خانان میر جمله بي حصول رضاي او بپاي اعتراض آمده بود باز نظر بر شجاعت و کار طلبي او مورد عنایات ساخته بطریق کومکي تعینات صوبهٔ کابل نموده بودند و آغرخان بعد رسیدن به پیشاور آنقدر شمشیر زد و افغان کشي نمود که از سرهای مفسدان آن ضلع وافغانان شقاوت پژوه کله مینارها اطراف کابل و پیشاور ساختند - بعد از انکه مهابت خان صوبه دار کابل شد همراه او نیز ازآغرخان ترددات نمایان بظهور آمد باز از تغییر مهابت خان که محمد امین خان پسر میر جمله بصوبه داری کابل مقرر گردید دران ایام چنانچه بگزارش آمده غلبهٔ فساد سیواي بد نژاد طرف دکن پیهم بعرض مي رسید مهابت خان را مع آغرخان بحضور طلبیده براي تنبیه غنیم دکن بطریق کومکي سردار مستقل ساخته روانه فرمودند و از مهابت خان کافر کشي زیاد دردکن برعرصهٔ ظهور رسیده خصوص

آغرخان آنچه در تسخیر و جنگ قلعهٔ پهول پتّه جلادت وتهوري بکاربرده و تردّدي که ابتداء همراه خان جهان بهادر کوکلتاش باز در قراولي و هراولي دلیرخان شیردل نموده اگر مفصل برنگارد محمول باغراق میگردد - مجمل از جملهٔ تردّدات بگزارش مي‌آید که دریکي از محاربات‌که دلیرخان را بافوج مرهتّه اتفاق مقابله افتاد چون ضابطهٔ قوم مرهتّه است که ابتدا با فوج کم نمودار شده بعدهٔ طرف جنگل و آب کنهاي دشوار گذار پا کشیده از هر طرف هزارها تاخته اطراف فرو گرفته عرصه تنگ مي نمایند در آغاز مقابله چهار صد و پانصد سوار نمودار گشتند همراه آغرخان هراول باوجود دران روز فوج بسیار کم بشمار معدود بود مقابل آنها تاخته در حملهٔ اول آن گروه شقاوت پژوه را از پیش رو برداشته هزیمت داد و آن بهادرشیرنبرد دست از تعاقب برنداشت همین که‌مرهتّه فوج مغلیه را از لشکر سه چهار کروه طرف خود کشیدند قریب هفت هشت هزار سوار غنیم لئیم از اطراف رسیده هجوم آورده دست بکارزار کشادند آغرخان از بسیاري کفار نیندیشیده مستانه خود را بران انبوه زده مانند شیري که بر گلهٔ گوسفند تازد هرطرف که رومي آورد بآب شمشیر صاعقه کردار گرد ادبارآن تیره بختان را نشست و شر میداد و حملهاي رستمانه مي آورد بعدهٔ که عرصه بر مرهتّه تنگ گردید و دو سه سردار نامي مرهتّه که از راوتهاي‌مشهور بودند و درفن شمشیر بازي و تهوري از یکه بهادران خود را میگرفتند مقابل خود آغرخان و برادر او استقامت ورزیده داد مردانگي دادند آخراز ضرب شمشیر آغر به بدارالبوار پیوستند باقي رو

بهزیمت آورد شکست عظیم بر فوج غنیم افتاد - درین ضمن دلیر خان که از بسیاري غنیم خبر یافته بود خود را با مردم خاص رسانده آفرین گفت چنانچه در آغر نامه بنظم آورده • بیت •

بهر یك از ایشان هزاران غنیم • مقابل شدند و شدند در جحیم
چنان کشته شد از عدو بیحساب • ندیدي زمین پرتو آفتاب
چو دشمن بگردید عاجز ز جنگ • براه گریز آمده بیدرنگ
دلیر خان رسیده از قفا آن زمان • بکرد آفرین بر جهان پهلوان

في الجمله در نشان و چهتري بسیار بدست آمد و تا پونه که مکان و ملجاي اصل سیواي بد اصل است تاخته تعاقب نموده غنیمت بیشمار که از گرد آوري آن عاجز آمدند بتصرف آوردند چنانچه تا حال نشانهاي مرهته که آغر خان از سرداران سیوا گرفته آغر خان ثاني خلف الصدق آن آغر خان بطریق نشان فتح نمایان پدر با خود نگاه میدارد •

القصه چون بعرض رسید که مابین پیشاور و کابل در منزل غریب خانه محمد امین خان صوبه دار کابل را با ایمل خان و دیگر سرداران افغانان که از مور و ملخ زیاده فراهم آمده اتفاق نموده بودند جنگ عظیم روداد - بعد محاربهٔ صعب و کوشش بسیار که از محمد امین خان بظهور آمد و پسر و داماد و نوکران عمدهٔ محمد امین خان با بسیاري از مردم بادشاهي بکار آمدند و بسیار افغانان نیز بقتل رسیدند هزیمت بر فوج محمد امین خان افتاده و کار بجائي رسید که تمام بهیر و خزانه و فیلان و دیگر اسباب بتاراج رفت و قبائل و ناموس سرداران و همراهان دستگیر افغانان گردیدند و

بهزار سعی محمد امین خان با جمعی زنده ازان تهلکه برآمد و بعد گرفتن مبلغ خطیر دیگر صبیهٔ خورد سال محمد امین خان را با ی عورات مرخص ساختند - گویند بعد از علم والدهٔ محمد ن خان باصبیهٔ خرد سال نزد محمد امین خان آمدند - اما زن راه غیرت وخجالت نزد شوهرآمدن قبول نه نموده همانجا لباس اده وکرته پوشیده بعبادت معبود پرداخت وخبرفساد ایمل خان ند نهاد بمرتبهٔ انتشاریافت که آن مردود ددنژاد سکه دران کوهستان بنام خود زده بایمل شاه خود را زبان زد ساخت - بعد عرض غبارملال زیاد بر خاطر پادشاه راه یافت و خود درسنهٔ اواخر شانزده جلوس رایت توجه طرف کابل برافراشتند و از روی لطف فرمان طلب آغر خان از دکن بطریق ایلغار صادر فرمودند و صوبهٔ کابل بفدائی خان کوکه مقرر نمودند ٭

درین ایام آمدن اسلام خان رومی (7) حاکم بصره که باصطلاح آنجا پاشه خوانند بهندوستان اتفاق افتاد - سبب آن مجمل می نگارد که بسبب نزاع خویشان و همچشمان بمرتبهٔ اختلال در حکومت ارثي او راه یافت و فساد ونزاع وتعصب بجائی رسید که چند محلهٔ شهر و قریات را آتش زده و خانهٔ بی شمار شرفا و اکابر را سوخته ازراه بندر سورت خود را بحضور رساند - مورد عنایات

---

(7) صاحب تذکرة السلاطین در ضمن سال دوازدهم مطابق سنه ۱۰۷۹ نوشته که حسین پاشا بتاریخ پانزدهم صفر سنه ۱۰۸۰ در آغرآباد بملازمت رسیده خطاب اسلام خانی یافت ٭

ساخته بپنجهزاري چهار هزار سوار نموده نقاره و دیگر لوازم امارت هندوستان عطا فرموده براي مهم دکن بطریق کومکي همراه خان جهان بهادر و دلیر خان که دران سال با بهلول خان بیجاپوري محاربه و کارزار عظیم بمیان آمده بود چنانچه مجمل از اختتام آن مهم در ذکر سلطنت عادل شاه بیجاپوری بزبان خامه خواهد داد مرخص فرمودند *

دریں سال (8) جعفر خان وزیر ودیعت حیات نمود - در امراي متاخرین مثل او در خوش وضعي و میرزا منشي که ممیز بتشخص شامه و ذائقه باشد امیر دیگر دیده و شنیده نشد - گویند روزي هندوانهٔ کرکن که در تمام هندوستان به ازانجا هندوانه نمی باشد براي جعفر خان آوردند بعد که ازان بریده بحضار مجلس تفریق نمودهٔ قدري خود میل نمود همه زبان بتعریف آن کشادند جعفر خان گفت آري درشیریني و شادابي و سکندگي و بیجرمي و کلاني به ازین دیده نشد اما همین عیب دارد که بوی ماهي ازو وقت خوردن مي‌آید ازانکه در کوکن فالیزی که مي کارند گرد آن ریزهٔ ماهي که در خاک آغشته کرده گندیده مي‌نمایند میدهند و بقوت همان ماهي فالیز بمراد میرسد حضار بعد از شنیدن و اطلاع آن زبان بآفرین کشادند *

قاضي ابو الفتح نام قاضي دهار صوبهٔ مالوا که از مستعدان

---

(8) صاحب تذکرة السلاطین وفات جعفر خان در سال سیزدهم جلوس اواخر سنه ۱۰۸۰ نوشته *

وصاحب کمالان نیک نام و متدین واقعی آن عهد بود از زبان او مسود اوراق شنیده که مرا بخدمت جعفر خان رفتن ضرور اتفاق افتاد از انکه شنیده بودم که او را بپارچهٔ سفید بیش قیمت رغبت تمام است از جنس سوت و نخ بسیار باریک فرمایشی بسعی تمام بهم رسانده بپافندها داده جامه وار بهیرون که دران سرزمین خوب می یافتند و برای امرا به تحفگی تیار می نمودند نه طاقه بتقید تمام باتمام رسانده و شسته همراه بردم و بعد رسیدن حضور جامه وارسفید ساده قیمت چهل روپیه تاپنجاه روپیه از بزازان حضور بهمرسانده بار مقابله نمودم بقماش او نرسیدند از تحفگی او خاطرجمع نموده بطریق نذر بردم وقت ملازمت که بر فرد حقیقت نذر نه طاقهٔ پارچهٔ سفید نوشته بودند یک طاقهٔ آن را در دست گرفته روبرو رفتم از مشاهدهٔ پارچهٔ سفید از راه رغبتی که بپوشاک سفید داشت مرا پیش طلبیده از انگشت دوچلک یک لائی آن برداشته قماش آن را ملاحظه نموده بچین آبرو گفت قاضی این پارچه گنده بنظر می آید کجا صرف میتوان نمود در جواب آن بزبان من جاری گردید پارچهٔ سفید عریض باب چاندنی دانسته جرأت نموده آورده ام از شنیدن آن بسیار مشغوف شده پسند نموده فرمود که همانوقت چاندنی قطع نمایند ٭

اسد خان را خلعت وزارت عنایت فرمودند اما در همه امور وزارت خود را میرسیدند - درین ایام خبر ودیعت حیات عبد الله قطب شاه و قائم مقام او گردیدن ابو الحسن داماد قطب الملک با عدم وراثت که شرح آن بر محل بزبان قلم خواهد داد

بعرض رسید - چون خلد مکان ارادهٔ تنبیه افغانان کابل داشتند پادشاه زاده محمد سلطان را مطلق العنان ساخته تسلیم بحالی منصب و دیگر عنایات فرمودند - و کفایت خان را دیوان و محمد رفیع برادرزادهٔ وزیرخان را بخشي سرکار پادشاه زاده نمودند - و در سنه شانزده جلوس مطابق هزار و هشتاد و سه خان جهان بهادر را بهراولی دلیرخان و رفاقت اسلام‌خان آن‌طرف آب‌بهیمره نزدیک سوادقصبهٔ ملکهیر که بچهار منزل بیجاپور واقع شدهٔ با فوج بهلول بیجاپوري مقابلهٔ کارزار صعب روداد و درحالتی‌که اسلام خان رومی تردد نمایان می‌نمود و غلبهٔ فوج خصم از حد زیاد بود و چهارطرف افواج پادشاهی‌را پرکار وار فرو گرفته بودندهنگام‌قسمت نمودن باروت نزدیک‌فیل سواري‌اسلام خان آتش در باروت افتاد و ازصدمهٔ شعلهٔ آتش که بفیل و فیلبان اسلام خان رسید و فیل از اختیار فیلبان که او نیز باختیار خود نمانده بود بیرون رفت و اسلام خان را بلشکر بیجاپور برد اطراف‌فیل او فروگرفته از فیل فرود آورده بقتل رسانند - و دران جنگ کار خانجات بسیار پادشاهی بتاراج رفت و جمعی از فوج دلیرخان و خان جهان بهادربکار آمدند وبمرتبهٔ آتش پیکار شعله‌ور گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوي و چوگان دلاوران گردیده بود *

فگنده همه دشت خرطوم فیل * فتاده تن کشتگان چند میل
زخرطوم فیل و سرجنگ جوی * همه‌دشت‌پاشیده چوگان‌وگوی

آخرالامر کاربرفوج پادشاهي بمرتبهٔ تنگ گردید که اگرچه باوجود کمال غلبهٔ دکنیان خیره سر در استقامت سرداران‌خلل راه نیافت

اما راهي که جنگ کنان در چهار پنج روز بالای پشت فیلان وامپان در تعاقب دکنیان طي نموده بودند باز همچنان قدم بقدم عقب برگشته در سه هفته قطع نمودن ضرور گردید - في الجمله بعده که از روي وقائع دکن خبر هزیمت دلیر خان و کشته شدن امام خان بعرض رسید چون خلد مکان درهمان ایام متوجه تادیب افغانان هفته اوائل سنه هفده جلوس طرف حسن ابدال رایت ظفر آیت افراشته بودند تلافي تنبیه دکنیان بر وقت دیگر موتوف داشتند - خان که بعد از رسیدن حکم طلب اطاعت امر کرده در دکن اسباب زیادتي را گذاشته با قبیله و همراهان جانباز جریده گشته مع اسباب ضروري سفر بطریق ایلغار طي مسافت بعیده که عقل در قبول آن تردد دارد نموده سه چهار ماهه راه را در فرصت چهل روز که پادشاه در راه حسن ابدال بمنزل سرای خربوزه رسیده بودند خود را برکاب رسانده مورد آفرین و عنایات بي پایان گردید - بعد رسیدن حسن ابدال چند بندهٔ کارزار دیدهٔ دیگر با چهار پنج هزار سوار همراه آغر خان مقرر نموده مبلغ دو لك روپیه نقد عطا نموده وبنوازشهای دیگر مفتخر ساخته برای تنبیه افغانان مرخص فرمودند - بعده که آغر خان به پیشاور رسید آن جماعه که از سابق مغلوب شمشیر او بودند چند صاحب الوس میمنه وغیره باهم اتفاق نموده بطریق شب خون بر آغر خان تاخت آوردند آن دلاور شیر نبرد خبر یافته بمقابله پرداخته چنان تردد رستمانه بکار برد که بعد کشته و زخمي گردیدن جمع کثیر آن سیه بختان راه فرار اختیار نمودند - وآن شه سوار معرکهٔ شجاعت تعاقب آن جماعه نمود و مغلان جلادت

پیشه بهرکه میرسیدند سر از تن جدا زدن از سوار خالی می نمودند تا آنکه تعاقب کنان هزیمت خوردگان را بمکان اصلی آنها رسانده قریب سه صد سوار آن جماعهٔ بد عاقبت را علف تیغ و هدف تیر و سنان ساختند و نزدیک دو هزار زن و مرد آنها اسیر نمودند و مال و مواشی بسیار بدست آوردند و بفتح و نصرت به پیشاور مراجعت نمودند - بعده افغانان برای خلاص نمودن اسیران رجوع آورده مبلغ خطیر داده بلدیها را بردند - خبر این فتح که بعرض رسید خلعت و اضافه مرحمت فرمودند و حکم کردند که بخیبر درآمده بقتل و استیصال آن گروه بد خصال پردازد - فدائی‌خان صوبه دار را با دیگر متعینهٔ پیشاور نیز مامور فرمودند که بهراولی آغر خان در تنبیه و گوشمال آن جماعهٔ بدسگال کوشند و هرطرف که آغرخان رو می آورد از کشتهای آن برگشته روزان پشتها می ساخت تا آنکه باز چهل هزار افغانان خیبری و غیره فراهم آمده نزدیک منزل علی مسجد تاخت شبخون بر آغرخان آوردند - و مغلان خبردار گشته بمقابلهٔ آنها پرداختند و جنگ عظیم رو داد و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب برپا گردید و استقامت نوج طرفین بامتداد کشید - و جمعی از هردو طرف کشته و زخمی گردیدند و آغر خان زخم کاری برداشت آخر بمدد اقبال عالمگیری و جلادت مغلان که آغر خان باوجود زخم برداشتن حملهای بهادرانه که یران بدعاقبتان آورد هزیمت در افواج افغانان افتاد و از هرطرف صدای بکش بکش بلند گردید و هر مغلی جمعی از افغانان را چون گلهٔ رم خوردهٔ گوسفند پیش انداخته

و اسلحهٔ مقتولان گرفته بر سر افغانان امیر گذاشته برسنها دست آنها بسته پیش اسپ انداخته میدراند و بشمار هزارها افغانان اسیر و علف تیغ و هدف تیر و سنان مغلان گشته بقیة السیف رو بکوها و درها گذاشتند - از اشعار نا موزون که در آغر نامه درج است نظر بر صحت کلام برای شادابي سخن نوشته می شود

* بیت *

چو افغان نیاورد طاقت بجنگ * شدند آنزمان منهدم بیدرنگ
بهر کوه و هرسو پریشان شدند * چو شانه زده مو پریشان شدند

و آغر خان عرضداشت فتح با سرهای بیشمار و اسارای بسیار بحضور ارسال داشت بعد عرض مورد آفرین گردید و خلعت مع اضافه و مومیائی و تعویذ بخط مبارک عنایت فرمودند و این معنی باعث رشک و حسد همچشمان گردید خصوص هندی نژادان همراه زیاده بر آتش حسد سوختند * بیت

گروهی که بودند همراه او * بگشتند از رشک او را عدو
زروی حسد آن رفیقان او * شده دشمن اندر بی‌جان او
که تانام او باشد اندر میان * نراند کسی نام ما بر زبان

باوجود چنان تردد و جانفشانی آغر خان و دیگر بندهای بادشاهی بسبب هجوم افغانان که با آن همه مغلوب گردیدن باز چون مورد ملخ فراهم می آمدند و درهای قلب را ملجا و پناه خود ساخته سد راه تردد مسافران و عبور فوج پادشاهی میگردیدند و حسد و نفاق همراهان علاوه مزید نساد آن گروه میگردید - عبور فدائی خان صوبه دار از خیبر متعذر گشت و آغر خان بموجب حکم

هراول فدائي خان گشته براه بازارک و سه چوبه همه جا جنگ کنان و سر افگنان صوبه دار را از پیشاور ابجلال آباد رساند بعد ازان فدائی خان آغرخان‌را برفاقت سلطان مراد قلي و سلطان لشکری که از سلاطین زادهاي کهکر گفته می شدند و جمعی از راجپوتیه و اتاغنه که جمله پنج هزار سوار همراه آن عالي نژاد شیر نبرد تعینات بودند برای بندوبست شاه راه و ضبط ملک نیک بهار که در تصرف افغانان بدکردار در آمده بود گذاشته خود بکابل رفت و دران ضلع نیز ازان ترک عالي نژاد در تنبیه افغانان بدنهاد غلزئی که درغلاظت رضع و بدی اعمال شهرت تام دارند تردد نمایان و کارزار رستمانه بظهور آمد و مکرر محاربات صعب روداد - همچنان افغانان نیک بهار از ضرب شمشیر و بزنهار در آمدند و راه چلک که بسبب فساد آن بدنهادان مسدود بود جاری نمود و در تهانهٔ گندمک رنده استقامت ورزید و باز اتاغنهٔ ددنژاد که در خواب طاقت مقابله و جنگ صف بآن صفدر ندیدند سي چهل هزار پیاده و سوار افغانان جمع‌شده غافل بطریق شبخون برآغرخان تاخت آوردند و مغلان خبر یافته دل و دست نباخته بدفع شر و مقابلهٔ آن گروه شقاوت پژوه پرداختند بعد زد و خوردی که بمیان آمد تا سه پهر روز نائرهٔ قتال شعله ور بود و افغانان زیاده از شمار کشته و زخمی گردیدند بقیة السیف رو بفرار آوردند - بعد ازان که فدائی خان خواست که از کابل به پیشاور مراجعت نماید اتاغنهٔ بدنهادزیاده از شمار فراهم‌آمده سدراه گردیدند ومحاربهٔ عظیم رو داد ازانکه فدائي خان‌براه نمائي حاسدان و همچشمان آغرخان

که محتاج بکومک و هراولي مغلان نگردیده یکي از زرس الوس مرب را که از تهور پیشگان مشهور گفته می شد هراول ساخته بود و او بعد تردد نمایان کشته گردید وچنان هزیمت بر فوج هراول افتاد که تمام فیلان و توپخانه و بهیر و ناموس و مال مردم بتاراج رفت و بتصرف افغانان در آمد وبعد از تردد تمام فوج قول محفوظ ماند و ناچار قاصدان سریع السیر نزد آغر خان فرستاده اشاره بر طلب او نمود و آغر خان شهباز وار باچند هزار سوار ایلغار نموده خود را رساند وبر سر کتل چلك که درهاي قلب دشوار گذار مشهور دارد محاربهٔ صعب رو داد آنقدر تیر و گولهٔ بندوق و سنگهای ثقیل رہا از بالاي کوه می آمد که کار بر افواج پادشاهي تنگ گردید

* بیت *

افاغنی ز بالا و ایشان ز زیر * زدندی بهم بندق و سنگ و تیر
چو باران ز بالای آن کوهسار * فرودآمدی سنگ و ناوک هزار

آخر از تردد رستمانهٔ آن رستم زمان افاغنه هزیمت یافتند و فدائی خان بجلال آباد رسید - و بموجب حکم درتهیهٔ نشاندن تهانجات واحداث قلعجات مابین راه گردید - درین ضمن پادشاه عدوسال بعد انقضای سه سال اواخر سنه هفدهیا نوزده جلوس ازحسن ابدال متوجه دارالخلافت گشته امیر خان پسر خلیل الله خان را از تغیر فدائی خان صوبه دار کابل نموده پادشاه زاده محمد معظم را فرمودند که تا بندوبست امیر خان در کابل توقف ورزیده بامداد و معاونت او کوشد و آغر خان را مع مهاراجه جسونت منجمله کومکی بسرداري چند امیر مبارزپیشهٔ دیگر همراه امیر خان مقرر نمودند و امیر خان

بهراولی آغرخان به پیشاور آمده به تنبیه افغانان پرداخت و پادشاه
زاده بعد چندگاه بموجب احکام حضور متوجه لاهور گردید و
آغرخان در نیک بهار باحداث قلعهٔ آغر آباد وغیره مشغول گشت و
بگرد آوری مصالح و تیاري قلعه پرداخته در اندک فرصت بنای
آن باتمام رسانده * بیت *

حصاری دران عرصه بنیاد کرد * باندک توجه قلعه آباد کرد
چو آن قلعه گردید آنجا تمام * شدش زان سبب آغر آباد نام

چون خبر احداث قلعه در افاغنه انتشار یافت دانستند که دربنای
قیام آنها خلل خواهد پذیرفت * بیت *

ازین رجه دل تنگ وحیران شدند * سراسیمه حال و پریشان شدند
افاغین زهر سو برانگیخت سر * همه بسته بر خون آغر کمر
زحد اٹک تا حد قندهار * پدید آمده لشکر بی شمار
همه جمع گشتند بهر مصاف * تو لشکر مگو بلکه یک کوه قاف
مسلح همه گشته از بهر کین * رسیدند برحد لمغان زمین

درین حالت خبر فراهم آمدن افغانان بامیر خان رسید محمد رضا
نام داروغهٔ توپخانهٔ خود را باقریب هزار سوار و توپخانهٔ پادشاهی
بکومک آغر خان روانه ساخت و آغر خان نیز خبر یافته بترتیب
فوج پرداخت و محمد رضا را با توپخانه و یکی از برادران کارزار
دیدهٔ خود و جمعي از مغلان رزم جو هراول نمود یک طرف تنگری
وردي خان برادر حقیقی خود را بابسیاري از مبارز پیشگان
نبرد آزما مقرر ساخته جانب دیگر راجپوتان و افغانان جلادت کیش
بسرداری سلطان زادهلي کهکر تعین نموده مقابل فوج جهان

آشوب آن گروه بدمآل معرکهٔ کار زار بیاراست و ازان طرف ایمل خان بدنهاد باچندی از سرداران امغان و تومن داران بانام و نشان که با هریک پیادهٔ جنگی بیشمار و سواران خونخوار مردم آزار فراهم آمده بودند بمقابلهٔ فوج پادشاهی پرداخت و محاربهٔ صعب وزد و خورد عظیم رو داد و صدای دار و گیر دران دشت و کوه پر وحشت بپیچید و هر طرف سرهای سران چون گوی غلطان در خاک و خون آغشته گردید و از هر جانب که مغلان رزم جو بر افغانان پلنگ خو بهم آوازی صدای کوس و کرنای رزم حمله می آوردند سر از تن و سلاح از کمر آن طائفهٔ ضال بدسگال می ربودند و افغانان بدمعاش باستظهار پناه کوه دشوار گذار و بسیاری لشکر حملهای صف ربا بر افواج پادشاهی آورده عرصهٔ تردد بر مغلان تنگ می آوردند و هیچ نمانده بود که صدمهٔ عظیم بلشکر آغر خان رسد اما از استقامت ورزیدن آن ترک والا نژاد که باپسر و برادر و دیگر دلاوران هر طرف که می تاخت از کشته پشته می ساخت و چندین سردار نامی آن تیره بختان را با دیگر افغانان بشمار الوف علف تیغ و هدف تیر و سنان گردانیده تزلزل تمام در لشکر آن بدنهادان انداخت چنانچه از جملهٔ ابیات آغر نامه که درین جنگ امغان بنظر آمده چند بیت نوشته می شود

* بیت *

رسانید جاسوس قوم مغل * خبر را افغان از ره جزو کل
همان لحظه خان شجاعت شعار * سراپا بکرد اسلحه استوار
بیاویخت شمشیر مثل هلال * به پهلوی خود خان گردون خصال

طلادوز ترکش به پهلوی خویش • حمائل بکرد آن یل رزم کیش
دلیران دیگر بدستور او • همه گشته در بحر آهن فرو
چو کردند اسباب جولان درست • سواری نمودند چالاک و چست
رسیدند در عرصهٔ جنگ گاه • که استاده افغان چو ابر سیاه
بقلب سپاه خود استاده شد • ز هر دو طرف فوج آماده شد
ز هر جانبی صف بیاراستند • دلیران پی جنگ برخاستند
صداها برون آمد از طبل جنگ • درنگا درنگ و درنگا درنگ
بغریده طبل و نغان کرد نای • تو گوئی بجنبید کوها ز جای
صدای نفیر آنچنان شد بلند • که بر ترک گردون رسیدی گزند
چنان سنج زرین فغانها بکرد • که بر جان اعدا به پیچید درد
چنان نعره زد از جگر کرنا • که شد بند بند خودش هم جدا
دلیران گردان ز روی غضب • بدندان غیرت گزیدند لب
بشمشیر و خنجر به تیر و کمان • ز هم یکدگر می ربودند جان
بگیر و بدار یلان در مصاف • تزلزل بیفگنده در کوه قاف
صدای تراقاتراق و تراق • ز لمعان رسیدی بملک عراق
کمانها ز غیرت به بسته میان • که آرند تیری در آغوش جان
چنان گشته هر یک ز اسباب جنگ • بجنگ عدو مستقل بیدرنگ
یلان دلیران هر دو سپاه • بهم در زده حمله چون باد و کاه
چنان گرم گردید بازار جنگ • که می سوخت پرهای تیر خدنگ
غریو و فغان سر زد از هر دو صف • که زهره بملک بدن شدن تلف
فغانها به پیچید باهم روان • بلرزه در آمد زمین و زمان
به پیچیده باهم دلیران رزم • که باشد قیامت بمیدان رزم

زده دست اندر گریبان هم * رساندند چاکش بدامان هم
یکی تیغ میزد بفرق یکی * اجل درمیان کرد پوی و تگی
بهم کرده زان گونه جنگ وجدال * که دریای لمغان بخون شدبدل
زده نعرها همچو رعد بهار * در افتاده باهم چو ابر و شرار
کشیده همه تیغ کین ازغلاف * پی قتل افغان و اهل خلاف

گویند باردیگر از غلبهٔ افغانان نزدیک بود که چشم زخم عظیم بلشکر آن چشم و چراغ مغلان رسد درین ضمن آن شیر نبرد صف شکن خود از قلب لشکر اسپ بر انگیخته بران انبوه زده چنان رستمانه کوشید که بعد سرنگون گشتن چند سوار نامي از خانهٔ زین به زمین باقي فوج رو بفرار آورد * بیت *

چو آغر بغرید مانند شیر * فرس راند در صحن میدان دلیر
باعدا در افتاد بهر قتال * چو شیري که افتد بجنگ غزال
نموده بگردان اعدا نبرد * عدورا بهر سو پراگنده کرد

نقل نمایند که بعد هزیمت تمام افغانان خیبر و لمغان ایمل خان باظهار تهوری بجاي خود استقامت ورزیده بود آغر خان مرد افگنان خود را بدر رساند و کار بمشت و گریبان رسید و هیچ نمانده بود که آن سرگروه بد نژاد چون صید تیر خورده بخم کمان آن رستم زمان در آید و او نیز مستعد کشته گردیدن گشت دران حالت جمعي از افغانان که بار مانده بودند بلاگردان جان او گشته چندی خود را بکشتن دادند و بعضي او را عنان کشان از رزمگاه بدر بردند- و از غارت و تاختي که بربقیة السیف آن گروه گذشته اگر مفصل بر زبان قلم دهد محمول باغراق میگردد * بیت *

هرانکو نشد کشته از تیغ و تیر • به بردند غارت گرانش اسیر
زن و بچه وخان ومان هرچه بود • گرفتند و تاراج کردند زده
از راویان راست گفتار که دران عرصهٔ کارزار بودند مسموع گشته که
افغانان بمرتبهٔ مغلوب هراس گشته ازان معرکهٔ رو بدرها و جوف
کوهها گذاشتند که جمعي که از ملاحظهٔ تعاقب مغلان دشت پیمای
فرار گشته خود را اندرون غارها و خانهای وحوش که در کمرگاه
کوه و آبکنها مي سازند میرماندند دران مغاکها چنان نقش خاک
و قالب بی جان گشته بودند که بعده که مغلان به نشان نقش پا و
گوشهٔ دامن و ردا بر سر آن جان باختگان رسیده ازان سوراخها کشیده
بر می آوردند سواي صورت مرده اثر از جان در آنها نمي یافتند •
القصه آغرخان بعد فتح نمایان یکهزار وهفتصد سر وقتولی
و اسیران بسیار مع عرضه داشت بحضور ارسال داشت و مورد عنایات
بی پایان گردید و از اصل و اضافه چهار هزاری سه هزار سوار
نموده بعطای نقاره بلند آوازه ساختند و بتفکری دردی خان برادر
و دیگر همراهان آغرخان بهریک فراخور پایه اضافه مرحمت
فرمودند و آوازهٔ شمشیر و افغان کشي آغرخان بمرتبهٔ دران سر
زمین زبان زد خاص و عام گردید که طفلهای افغانان را برای
خواباندن وازگریه باز داشتن بنام آن والاتراد شیرتبرد مي ترساندند
و بعد بندوبست بنام بادشاهزاده محمد معظم حکم صادر شد که
آغرخان را و راجه جسونت را بکومکي امیرخان درکابل گذاشته
خود را بلاهور رسانند و حضرت خلدمکان بدولت و اقبال اواخر سنه
شانزده جلوس بدارالخلافت رسیدند - بادشاهزاده محمد سلطان را

صوبهٔ تهته مقرر فرموده حکم نمودند که کفایت خان را نائب خود مقرر نموده روانه سازد - درهمین ایام پادشاهزاده باجل طبعی ودیعت حیات نمود - چون قاضی عبدالوهاب غفرالله له در سفر مراجعت از حسن ابدال ازین جهان فانی بروضهٔ جاودان انتقال نمود و ازو چهار پسر ماندند ازانجمله پسر کلان شیخ الاسلام که بحلیهٔ صلاح و فلاح آراسته بود و از علم با عمل و دیانت و نیک نفسی ذخیرهٔ عاقبت بخیری اندوخته اسم بامسمی گفته میشد وفی الواقع مثل او نیک سرشت در جرگهٔ قضات کم بعرصهٔ روزگار آمده چنانچه از صفات نیک عاقبتی او در محل بذکر خواهد درآمد از جمله متروکهٔ پدر خود که دولک اشرفی و پنج لک روپیه نقد سوای جواهر و دیگر جنس وافر که مانده بود آنچه بحصهٔ او رسید دام و درمی ازانجمله خود اصلا نگرفته بسیاری ازان زر بقصد تخفیف عذاب پدر بمستحقان و محتاجان رسانده باقی به برادران و دیگر ورثه قسمت نمود - هرچند که از قبول تعلقهٔ قضا ابا کرد خلدمکان بتکلیف و تملق تمام بنام آن نیکنام مقرر فرمودند - دلیر خان را از تغیر خانجهان بهادر صوبه دار دکن نمودند - چون سید نورعلی را که از شجاعان نامی گفته میشد قلعه‌دار سالیر که از قلعهای آسمان شکوه سر بفلک کشیده مشهور شش کروهی قلعهٔ ملهیر بکلانه است مقرر نموده بودند ازاتفاقات ناموافقت ایام درسنهٔ هفده جلوس عمل صوبه داری خانجهان بهادرقبیله و وابستگان قلعه‌دار که از خجسته بنیاد می آمدند و غنیم لئیم درنواح آن آوارگی داشت غافل بر سر ناموس قلعه‌دار رسید بعده که چند نفر باغیرت همراه

مستورات بدرجهٔ شهادت رسیدند قبائل را تاراج نموده دستگیر ساختند و ناموس قلعه‌دار را بانوج سنگین بپای قلعه آورده پیغام دادند که قلعه را زود خالی نماید و الافضیحت و بی ناموسی تمام برسر ناموس شما می آریم قلعه‌دار هرچند که سعی نمود و جهد بکار برد که بتهٔ پیرو دادن مبلغ درخلاص نمودن عیال و فرزندان از دست آن ظالمان کوشد فائده نداد آخر کار قلعه‌دار دید که درصورت بر آمدن از قلعه و خود را بدم شمشیر و سنان دادن و کشته شدن قلعه از دست میرود و بی ناموسی زیاده تمام برسر عیال گرفتار دام بلامی آید و امید خلاص متعذر بود چار ناچار بحال ماندن آبروی ناموس را بر بحال نماندن منصب و اعتراض پادشاه مقدم داشته امان خواسته قلعه را خالی کرده بدان مفسدان سپرد - چنان قلعهٔ سر بآسمان کشیده مشهور صوبهٔ خاندیس بلا تردد تیغ وسنان بتصرف مرهتهٔ نابکار رفت و في الحقیقت از بندر صورت تاخجسته بنیاد و دارالسرور برهانپور باحاطهٔ قزاقی و تاخت آن سگان نابکار در آمد و راه تردد قافله مسدود گشت و باستظهار آن قلعه دو سه قلعهٔ دیگر باسم ناهیه وغیره تعلقهٔ سرکار بگلانه به تسخیر کفار درآمد بعد عرض قلعه‌دار را مغضوب و بی منصب ساخته طلب حضور نمودند دریتولا فرمان مع گرز بردار بنام دلیرخان صادر گردید که خود را بپای قلعهٔ سالیر رسانده از تصرف غنیم لیئم بر آرد و دلیر خان مع توپخانهٔ سنگین و دیگر کومکیان گرزار دیده بپای قلعه آمده بمحاصره پرداخته آنچه شرط سعی و تردد و جلادت بود بجا آورد و در یورشهای بهادرانه افغان بسیار و جمعی از نوکران نامی بادشاه

بدرجهٔ شهادت رسیدند و ایام محاصره بامتداد کشید فائدهٔ بروی کار نیامد بعده که حقیقت ضائع شدن مردم که ناموافقت آب و هوای آن ضلع علاوهٔ آن گردیده بود بعرض رسید حکم برخاستن دلیر خان شرف ورود یافت *

دریں سال از راه حق پرستی و عدالت گستری حکم فرمودند که در حضور و شهرها منادی نمایند که هرکه برذمهٔ پادشاه طلب و دعوی شرعی داشته باشد حاضر گشته بوکیل پادشاهی دهي رجوع نماید بعد اثبات حق خود را بستاند و فرمودند وکیل شرعی از طرف آن پادشاه دادگر برای جواب خلق الله که دست رس برسیدن حضور نداشته باشد درحضور و بلاد دور و نزدیک مقرر نمایند و در همه صوبجات وکیل شرعی تعین گردیدند - دیگر در همان ایام حکم صادر گردید که مسلمانان که باهم ملاقات نمایند بسلام شرعی سلام علیک اکتفا نموده بدستور کفره دست بر سر نگذارند و حکام نیز باطائفهٔ انام و مردم خاص و عام همین سلوک مرعی دارند - و نیز فرمان بنام صوبه داران و حکام صوبجات صادر فرمودند که صوبه داران و تعلقه داران پیشکاران و دیوانیان هنودرا برطرف نموده مسلمانان مقرر نمایند و بدیوانیان امر فرمودند که کروری محالات خالصه مسلمان می نموده باشند - بعده که این خبر از حضور انتشار یافت از اتفاقات دران روزها محمد محسن نام پسر حاجی زاهد ملک التجار بندر سورت و پسر بیرجی بهوره که او نیز از عمدهٔ تجار بندرمذکور بود واز تعدی غیاث الدین خان متصدي بندر مبارک مذکور بطریق استغاثه بحضور رسیده بودند

ازانکه در ایام شورش حبس الیول صاحب قران ثانی محمد مراد بخش در احمدآباد سکه و خطبه بنام خود خوانده بود چنانچه بگزارش آمد خواجه شهباز را برای تسخیر قلعهٔ بندر سورت تعین نموده بود و خواجه شهباز بعد تسخیر قلعه تجار بندر سورت را جمع ساخته ده لک روپیه بطریق قرض طلب می نمود حاجی زاهد پیرجی بهوره عوض همه تجار بندر سورت پنج لک روپیه بطریق قرض داده تمسک بمهر محمد مراد بخش حاصل کرده بودند و خواجه شهباز آن مبلغ را بخرج نیاورده همچنان اشرفی نقد در سرکار داخل ساخته بود و متصدیان محمد مراد بخش اشرفیهای بابت بندر سورت را در صندوقها سر بمهر موجود داشتند تا محمد مرادبخش دستگیر گردید و از جملهٔ خزانهٔ او صندوقهای مذکور که بالای آن بابت تجار بندر سورت نوشته بودند چنان سربسته بجنس داخل خزانهٔ سرکار گردیده بود درینولا محمد محسن بعد شنیدن حکم عدالت پروری پادشاه اصالة و وکالة از طرف پسر پیرجی بهوره معرفت محمد علی خان خانسامان که در خدمت خلد مکان قرب و اعتبار تمام داشت التماس نوشته داد که چون از راه فضل و عدل چندین حکم صادر شده و مبلغ کذا حق مایان در سرکار واجب الادا ست لهذا عرض رساندن آن واجب گردید - فرمودند که باثبات رسانده بستانند - محمد علی خان که مربیی او بود عرض نمود که التماس دارد موافق ضابطهٔ دیوانی بثبوت رساند یا شرعا اثبات نماید حکم شد در هر دو صورت که بثبوت رسد حق او عطا خواهم نمود بعد ازان محمد محسن به پشت گرمی و مدد توجه محمد علی خان روایت

از روي فتاواي عالمگيري كه در همان ايام بموجب حكم از مدت هفت هشت سال فضلا و علماي لاهور و دار الخلافت در تاليف آن جهد فراوان بكار برده بنام نامي باتمام رسانده مسمي بفتاواي عالمگيري ساخته بودند روايت مفتي به نوشته آورده بدين مضمون گذراند كه در صورتيكه متروكهٔ ميت را يكي از وارثان او متصرف شده باشد اداي وجه دين ميت برو واجب و لازم است و فرد ديگر بموجب داخلهٔ خزانه بمهر ارباب المال و ارباب التحاويل بتفصيل آنكه پنج لک روپيه را اشرفي منجملهٔ زر صندوقهاي اموال محمد مراد بخش بقيد بابت قرض حاجي زاهد و ويرجي تجار بندر سورت بضبط در آمده از نظر گذشت - بعد مطالعه و تامل قبل از انكه جواب باصواب وحي بيان بدين باب بزبان مبارك جاري گردد محمد محسن هر دو دست برداشته عرض نمود كه مطلب فدوي آن بود كه حق بنده ها موافق التماس كه نموديم بران حضرت ظاهر گردد اين مبلغ را نثار آن پادشاه دين پرور عدالت گستر نموديم آن خسرو معدلت اساس رو بمحمد علي خان نموده فرمودند محمد محسن زر حق بما بخشيد يک اسپ و فيل و خلعت بدو مرحمت شد و غياث الدين خان را از بندر صورت تغير ساخته طلب حضور فرمودند - اما محمد علي خان ازين فضولي محمد محسن كه مي بايست بصلاح مربي نذر نمودن پنج لک روپيه بعد اثبات بعرض ميرساند بيدماغ گشته در خانه از روي زجر بدو گفت كه چنين مقدمه را كه بچنان تلاش نزد پادشاه بر كرسي نشانده باشم بدين اضطراب كه ازمن مصلحت

نپرسیدي که عرض آن برای تو کاری از معاني عفور و غیر ذلک
میساختم که ازان آبروی دائمی تو و اولاد تو حاصل میشد عرض نمودن
خلاف رای صائب بود - اگرچه سوای آن بپادشاهان دعوي حق
خود نمودن و باثبات رساندن و گرفتن زر معلوم - اما ازان سال وکیل
شرعی از طرف بادشاه عالمگیر درهرشهر و صوبه و اطراف مقرر
شد که در محکمه همراه قاضی می نشسته باشد و این بدعت استمرار
یافت - و بر طرف نمودن هنود از پیشکاري حکام نیز بسبب عدم
سیاست پیش نرفت مگر از بعضی بلاد چندگاه کروری هنود
بر طرف شدند و بجلي آنها مسلمانان مقرر گشتند بعده چنان قرار
یافت که از جملهٔ پیشکاران دفتر دیواني و بخشیان سرکار یک پیشکار
مسلمان و یک هندو مقرر می نموده باشند ● ||

دیگر از سوانحي که دران سال روداد بغي ورزیدن و فساد فرقهٔ
فقیران ستنامي است تفصیل این اجمال آنکه گروهی از فقیران
هنود مشهور بستنامي که منده نیز زبان زد بودند و تریب چهار پنج
هزار خانه‌دار اطراف پرگنهٔ نارنول و میوات میباشند و آن منده‌ها
اگرچه بلباس فقیران زیست مینمایند اما بیشتر کسب و پیشهٔ آنها
زراعت و تجارت بدستور تجارت پیشگان کم مایه است و در طریقهٔ
ملت خود مي خواهند بمرتبهٔ نیک نام که ترجمهٔ لفظ ستنام
باشد زیست نمایند که در اخذ مال حرام سوای کسب حلال
اقدام نمی نمایند اما اگر کسی خواهد بر آنها تعدي و ظلم بدعوی
شجاعت و حکومت نماید متحمل آن نیستند و اکثر با یراق
و اسلحه میباشند در ایامی که پادشاه از حسن ابدال مراجعت

نموده بودند روزي یکی از آنها را که نزدیک قصبهٔ نارنول زراعت میکرد با پیادهٔکه نگاهبهاني خرمن می نمایدگفت و گوی سخت بمیان آمد و از ضرب چوب دست آن پیاده سر آن ستنامي شکست جمعي ازان گروه بران پیاده انبوه نموده چنان زدند که بصورت میت ساختند این خبر که بشقدار رسید جمعي از پیادها برای گرفتن و آوردن آنجماعه تعین نمود ستنامی بسیار فراهم آمده با کسان شقدار بجنگ پیش آمدند و چند نفر را زخمی ساخته و غالب آمده یراق همه را کشیده گرفتند و هر ساعت بر جمعیت و غلبهٔ آن گروه می افزود تا آنکه کار طلب خان فوجدار نارنول خبر یافته سوار و پیادهٔ بسیار براي امداد شقدار و تنبیه و گرفتن آنها تعین نمود با جمعیت فوجدار نیز مقابله نموده جمعي را کشته و زخمی ساخته هزیمت دادند و کار بجائي کشید که فوجدار بنگاهداشت سوار و پیاده و گرد آوری کومک زمیداران پرداخته با تمامي فوج سابق و نو نگاهداشت و مدد زمیداران اطراف سوار شده بمقابله و محاربهٔ آنها رفت و جمع کثیر بکشتن داده کاري نساخته رو بفرار آورد چنانچه آخر کار که تفصیل آن طول کلام دارد بعد مقاتله و محاربه که مکرر روداد فوجدار کشته گردید و قصبهٔ نارنول بتصرف آنها در آمد و بگرد آوری محصول دیهات نواح و نشاندن تهانهٔ خود پرداختند بعد ازانکه پادشاه داخل دار الخلافت شدند و حقیقت فساد و آشوب آن جماعه بعرض رسید و فوجها از حضور تعین گردید هر فوجی که مقابل میرسید بغارت و تاراج می رفت ازانکه شهرت تمام یافته بود که بآنها تیغ و تیر و تفنگ اصلا کار گر نمی

شود و هر تیر و گولهٔ تفنگ که ازان طرف بر فوج بادشاهی میرسید
دو سه کس را از پا در می آورد و بدین سبب آنها را بسحر و جادو
منسوب می نمودند و کلمات چند که عقل از قبول آن در تحیر بود
در مادهٔ آن جماعه زبان زد خاص و عام گردید و شهرت تمام گرفت
که اسپ جادو از چوب ساخته زن را بران سوار می نمایند که مثل
اسپ جاندار پیش قدم هراول آنهاست و کار بجائی کشید که
راجهای نامدار و امرای کار زار دیده با فوجهای سنگین مقابل
آن گروه تعین شدند و آن جماعه باستقبال مبادرت نموده شانزده
هفده کروهی دار الخلافت رسیدند و افواج بادشاهی جرأت پیش
رفتن و اقدام بر مقابله و مقاتلهٔ آنها نمی نمودند و زمینداران
اطراف و بعضی راجپوتان کم حوصله فرصت وقت را غنیمت دانسته
سر از اطاعت پیچیده و دست از مالگذاری کشیده قدم جرأت
بشوخی پیش گذاشتند و نائرهٔ فساد روز بروز زیاده شعله ور میگردید
و کار بدین حد منجر گردید که بادشاه خیمه بیرون زدن فرمودند
و دعا و نقشها بدست مبارک نوشته میفرمودند که برنشان و علم
دوخته رو بروی فوج آن بدسگالان ببرند آخر بسعی تمام که از راجه
بشن سنگ و حامد خان پسر مرتضی خان و دیگر جمعی از امرای
جانباز ترددِ رستمانه بظهور ... جدید ... از آنها کشته شدند و بقیة
السیف رو بفرار آوردند و دفع آن ... نمودند و گرد فتنه فرو نشست چون
از شورش کفار فجار که همچشمی آن گروه بدکردار زمینداران عمدهٔ
اطراف سر از اطاعت پیچیده بودند باعث برهم خوردگی صوبهٔ اجمیر
و نواح اکبر آباد گشته بود و حکم خیمه بیرون زدن فرموده بودند باراده

زیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره که درین ضمن تنبیه بعضی از راجپوتان سرکش نیز مرکوز خاطر عاطر بود کوچ سمت اجمیر مقرر فرمودند - و حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که برای منکوب ساختن کفار . ترویج مطیع الاسلام از دار الحرب جزیه از هنود بگیرند و اخذ [illegible] صادر گردید - بعد انتشار این خبر تمام هنود دار الخلافت و اطراف زیاده از شمار لکها فراهم گردیده زیر جهروکه کنار دریا آمده باظهار ضعف نالی التماس معافی آن می نمودند و خلد مکان متوجه فریاد آنها نمی شدند تا آنکه روزی پادشاه بنماز جمعه تشریف می آوردند از در قلعهٔ مبارک تا مسجد جامع آنقدر هنود فراهم آمده بقصد استغاثه سر راه خلد مکان گرفتند و ازدحام نمودند که راه تردد مردم مسدود گردید و صرافان و بزازان و کل کاسبان اردو بازار و جمیع اهل حرفهٔ شهر ترک کسب و پیشه نموده بمرتبه مابین راه جمع آمدند که بعد سوار شدن پادشاه باوجود فرمودن اهتمام از روی زجر که سر و دست و پای جمعی شکست رسیدن سواری خاص تا مسجد متعذر گردید و هر لمحه بر کثرت و ازدحام آن گروه بد فرجام می افزود ساعتی سواری استاده نموده آخر فرمودند که فیلان پر شکوه و شان سواری در مقابل آن گروه روانه سازند و چندی کشته و پامال فیلان و اسپان گشتند بدین دستور چند روز هنگامهٔ اجتماع عام و استغاثهٔ هنود بود آخر تن بادای جزیه دادند *

و درین سال جملة الملک امد خان را برای بند و بست مقدمات مالی دکن مقرر کردند چون سابق مراتب ماهی مخصوص

بسرداران و صوبه داران دکن عطا می شد ماهی و نیل و سرپیچ مرصع مرحمت نموده مرخص فرمودند - میرزا قوام الدین که از برادران خلیفه سلطان و از سلسلهٔ پادشاه زاد های مازندران بود بعده که مازندران بتسخیر شاه ایران در آمد شاه عباس با خلیفه سلطان نسبت نموده وزیر خود ساخت چون میان برادران موافقت نشد میرزا قوام الدین خان رو بهندوستان آورده شرف اندوز ملازمت گردید ابتدا چهار هزاری دو هزار سوار نموده بعطای خطاب و عنایت انواع اسباب امارت و علم و نقارهٔ مفتخر ساختند بعد چند گاه هزاری هزار سوار اضافه عطا فرموده اول صوبه کشمیر بعده صوبه دار دار السلطنت لاهور نمودند - ازانکه دران ایام بموجب رعایت و اعانت خلد مکان در امور شرعی قضات استقلال زیاد داشتند علی اکبر نام از مردم پورب که قاضی لاهور شده بود با صوبه داران سلوک همچشمی می نمود و قوام الدین خان که بعد از داخل شدن لاهور بر حقیقت قاضی اطلاع یافت از زیاده او را نیز نظر بر حسب و نسب خود که مادهٔ فضیلت ضمیمهٔ آن داشت تحمل سلوک با قاضی نبود از ابتدا میان صوبه دار و قاضی ناموافقت بمیان آمد و هردو درپی خفت و اهانت همدیگر بودند و براهنمائی مصاحبان و همدمان ناعاقبت اندیش و بر همزنان بد اندیش که اصلا اندیشهٔ مآل کار بخاطر راه نمیدهند سررشتهٔ اختیار خود داری طرفین از دست رفت و میان هردو گفتگوی خشونت آمیز بدین حد کشید و نائرهٔ پرخاش بمرتبهٔ شعله ور گردید که هردو شکایت همدیگر بحضور نوشتند و قبل از رسیدن جواب قوام الدین خان

بشهرت رسیدن حکم حضور نظام الدین نام عرف میرزا بیگ کوتوال شهررا فرمود که جمعیت همراه برده قاضی را بخفت کشیده بیارد وقاضی علی اکبر از شنیدن خبر مذکور بهبندو بست استحکام در و دیوار و بام خانهٔ خود پرداخت بعد بلند گردیدن صدای دار و گیر قاضی با خواهر زادهٔ خود و چند نفر دیگر کشته گردید و پسر قاضی زخمی گشت - از انکه مردم لاهور در چنین مقدمات باظهار تبعیت شرع محمدی بهانه طلب اند بعد کشته شدن قاضی چندین هزار نفر از فضلا و جهلا و باشندها و جمیع اهل حرفه فراهم آمده بر صوبه‌دار و کوتوال هجوم آوردند و چنان کار بر قوام الدین خان و نظام الدین تنگ نمودند که تردد مردم آنها در رسته و بازار متعذر گردید بعده که حقیقت بعرض پادشاه عدالت اساس رسید قوام الدین خان را از صوبه داری تغیر نموده بنام پادشاه زادهٔ محمد اعظم حکم فرمودند و نیابت آن بقطب الدین خان مقرر گردید چون خود متوجه مهم رانا بودند و لطف الله خان را مصالح رکاب میدانستند عجالةً حکم بنام حفیظ الله خان برادر لطف الله خان که باستعداد ظاهری و باطنی آراسته بود وفوجداری جنوب که از لاهور مسافت قریب دارد داشت صادر گردید که خود را بنیابت برادر بلاهور رسانده کوتوال را مقید ساخته بعد تحقیق وقوع مقدمه بانواع خفت حوالهٔ وارث قاضی نماید که بقصاص رساند - و صوبه دار را همراه گرز برداران که برای آوردن او تعین گردیده اند روانهٔ حضور سازد بمد ورود حکم حفیظ الله خان در اخفای آن احتیاط نموده خودرا بلاهور رساند و یکدو جماعه‌دار فهمیده کاررا نزد کوتوال فرستاده بتدبیر

بعدم انشاي حكم پيغام طلب او نموده بعده که کوتوال طوعا و کرها آمده حاضر شد حفیظ الله خان بعد تحقیق کوتوال را موافق حکم شرع حوالهٔ وارثان قاضي نمودکه بقصاص رسانندند چون برقوام الدین خان نیز مردم لاهور هجوم زیاده آورده بودند سلامت برآمدن او متعذر بود بدر پیغام نمود که بموجب حکم رفتن شما بحضور ضرور و بسبب غلو و هجوم مدعیان و انبوهي مردم عام از راه شهر و بازار سلامت بر آمدن متعذر لهذا مصلحت درین است که از راه دریا خفیه درپالکي پرده دار بر آمده روانهٔ حضور گردد بدین دستور اورا روانهٔ درگاه معلی ساخت - بعده که بحضور رسید پسر قاضي باتفاق جمع کثیر مدعي خون پدر گردید - فرمودند که بشرع رجوع نمایند اگرچه وارثان قاضي بسیار برسر شدت بودند و نمیگذاشتند که قوام الدین خان وکیل ازطرف خود براي جواب دعوي نماید و بر پالکي و اسپ سوار گشته بمحکمهٔ آید و در پي خفت آن گرفتار سرپنجهٔ بلا بودند اما ازانکه خود قوام الدین خان بهرهٔ تام از فضیلت داشت و قاضي شیخ الاسلام که طریقهٔ نیك نفسي و خداترسي او نسبت بقضاب دیگر زمانه بتحریر راست نمي آید حکم بر اثبات خون درحق او نمي نمود بنابران مدت مقدمه در کشاکش بود آخر چون ایام اجل موعود او رسید ومرض جسماني علاوهٔ غم و الم روحاني گردید باینحالت نیز بمحکمه مي آوردند تا ازین تنگناي سراي فاني درگذشت • • بيت •

خلاف راي سلطان راي جستن
بخون خویش باید دست شستن

چون قبل ازانکه مقدمهٔ قوام الدین خان روداد خبرفوت راجه جسونت که در کابل کومکي گذاشته بودند بعرض رسیده بود بعده ظاهر گردید که بعد فوت راجه معتمدان جهالت کیش همراه او هر دو پسر خورد سال راجه را که در آخر عمر همان دو فرزند باسم اجیت سنگه و دلتهمن داشت مع رانیها همراه گرفته بي آنکه انتظار حکم حضور کشند یا دستک و رضای صوبه دار حاصل نمایند روانهٔ حضور شدند - بعده که بمعبر اٹک رسیدند و میر بحر بعلت عدم دستک مانع آمده با او بپرخاش پیش آمده کار بفساد و کشتن و زخمي ساختن میر بحر و جمعي رسانده بسرپنجگي عبور نمودند - بعد ازانکه نزدیک دار الخلافت رسیدند ازانکه از اداهاي خارج سابق جسونت غبار ملال در خاطر مبارک جا گرفته بود و این شوخي راجپوتیه علاوهٔ آن گردید فرمودند که نزدیک شهر طرف بارهپله فرود آرند و کوتوال را مامور ساختند که مردم خود را با جمعي از منصبداران و متعینهٔ توپخانهٔ اطراف خیمهاي وابستگان راجه چوکی نشانده بطریق نظربلند نگاه دارند - چند روز که بران گذشت جمعي از راجپوتان همراه آنها رخصت وطن خواستند بعد عرض رفتن آنها را قرین مصلحت دانسته ماذون ساختند دران مابین راجپوتیه دو طفل موافق عمر پسرهاي راجه بهمرسانده با چند کنیز که آنها را بلباس رانیها مقطع ساخته باحتیاط تمام که افشاي راز نشود در خیمه نگاهداشته رانیها را لباس مردانه پوشانده وقت شب سوار نموده دو عمده نوکر راجه را با جمعي از راجپوتان جانباز با خود گرفته بطریق ایلغار راه وطن اختیار نمودند و یک دو سردار معتمد

را بافوج شایستهٔ تهور پیشهٔ جانباز که اگر ذره خبر یابند و قصد تعاقب نمایند شرط جانفشانی بتقدیم رسانده یک دو پهر سدراه توانند گردید نزد خیمهٔ پسرهای جعلی راجه نگاه داشتند بعد دو سه پاس که باختلاف صدق و کذب حقیقت بعرض رسیده و مردم عمدهٔ معتمدان برای تحقیق تعین نمودند مکرر معروض گردید که رانیها مع پسران هستند حکم شد که همه وابستهای راجه را اندرون قلعه آرند راجپوتان جهالت کیش باتفاق آن کنیزان که بدستور مردان جلادت پیشهٔ آنها نیز بجنگ پیش آمدند و سینها را سپر بلا ساخته بلا گردان نام و ناموس راجه گشته شرط فدویت بتقدیم رسانده بسیاری بقتل رسیدند و جمعی راه فرار اختیار نمودند - هرچند که رفتن رانیها بثبوت نه پیوست اما مزاج بعضی اهل غرض که خواستند حسن تردد و عدم غفلت خود بر کرسی نشانند در اثبات گذاشته بردن پسران بمرتبهٔ مصر بودند که رای میر وزیر بر دستگیر گردیدن پسران راجه قرار گرفت و فوج پادشاهی تا بیست کروهی دار الخلافت تعاقب نموده براجپوتان نرسیده مراجعت نمودند و هر دو طفل بخادمان محل سپردند و هردو را حجله نشینان سراچهٔ عصمت بفرزندی برداشتند و آن هردو پسر را که راجپوتان بدر برده بودند مدتها مطعون بآن می نمودند که برای اثبات نسل جسونت شهرت داده اند تا که رانای چتور با اجیت سنگه نسبت نه نمود این شبهه ازدل خلد مکان بر طرف نشد *

توجه خلد مکان عالمگیر پادشاه طرف اجمیر
و جودهپور بقصد تنبیه راجپوتان سرکش آن ضلع

بسبب انتشار اخبار فساد انگیز راجپوتان اوائل ذي الحجه سال بیست و دو جلوس بقصد گوشمال آن طائفهٔ ضال رایت ظفر و اقبال طرف اجمیر بر افراشتند امانت خان خوافی را که سابق دیوان لاهور بود دیوان دکن نمودند - ازجملهٔ متصدیان که متدین واقعي باشد و خیرخواهی و کم آزاري خلق و رفاه حال رعایا را بر تزاید آبرو و ترقي خود در گرد آوری مال پادشاه رجحان دهد و در عالم حکومت ضرر مالي و جاني باحدي نرساند کمتر مثل او دیده و شنیده شد - هرجا دیوان مي شد عمال و زمینداران مطالبه دار سرکار که از مدت در قید بودند و کار بعضي نزدیک بهلاک شده بود آن نیک عاقبت نظر برینکه آخر آنها در حبس هلاک خواهند گردید و برای پادشاه و دیوانان بجز مظلمه و بدنامي چیزي دیگر عائد نخواهد شد بر ذمهٔ هر کدام که بیست هزار و سي هزار روپیه طلب بود سه هزار و دو هزار بوعدهٔ قسط مشخص نموده خلاص مي نمود چنانچه ابتداء در دیواني لاهور از نوشتهٔ واقعه نگاران نقصان دولک روپیه بعرض پادشاه رسید خلاف مرضي بظهور آمد بعده که از عرضداشت امانت خان حقیقت مفصل معروض گردید مستحسن افتاد باقي احوال و طریقهٔ زیست آن نیک خصال بر محل بذکر خواهد در آمد *

فرمان تهدید آمیز برای قبول جزیه و بر آوردن فرزندان نامشخص راجه جسونت از تعلقهٔ مرحد جود پور برانای چتور

صادر فرمودند بعد رسیدن دار الخیر اجمیر و زیارت خواجه معین الدین چشتي قدس سره حکم تعین افواج دریا امواج براي تاخت و تاراج معمورهاي تعلقهٔ جودهپور و دیگر پرگنات راجپوتان سرکش فرمودند - رانا تاب مقاومت نیاورده وکلاي معتبر زبان دان را مع پیشکشهاي لائق و عرضه داشت مشتمل بر اظهار اطاعت و قبول جزیه بجدا نمودن دو سه پرگنه عوض زر جزیه از ملک خود و عدم اعانت فرزندان جسونت بکمال عجز و التماس عفو تقصیرات گذشته نزد مقربان حضور روانه ساخت بنابرآن خان جهان بهادر را براي باقي و بند و بست آن ضلع گذاشته خود باز بدار الخلافت مراجعت فرمودند - و ایام توجه باجمیر و معاودت زیاده از هفت ماه و بیست روز نکشیده - اما ازانکه باز معروض گردیده که راناي کم حوصله باردیگر طریقهٔ عصیان و خلاف عهد و قرار شعار خود ساخته و خان جهان بهادر بنسق واقعي نتوانست پرداخت لهذا آتش غضب سلطاني بار دیگر شعله ور گردید و اواخر همان سال بقصد گوشمال و تادیب رانا و دیگر راجپوتان بد مآل عنان توجه طرف اجمیر معطوف داشتند و فرمان بنام پادشاه زادهٔ محمد معظم صادر شد که از دکن خود را باجمیر رسانده چشم براه حکم باشد و حکم طلب پادشاه زادهٔ محمد اعظم که در بنگاله بود بطریق ایلغار نیز شرف صدور یافت بعده که نزدیک اجمیر حضرت خیام وقع شد پادشاه زادهٔ محمد اکبر را براي تنبیه و تادیب رانا با لشکر شایسته مقرر فرموده شاه قلیخان را بعطاي اضافه و خطاب تهور خان مفتخر ساخته با جمعي دیگر از امراي کار طلب هراول پادشاه زاده نمودند رانا از استماع

[آن اودیپور را که حاکم نشین او بود ویران ساخته با مال و عیال خود و جسونت و رعایا رو بجبال و درهاي دشوار گذار آورد پادشاه زاده نیز مامور گردید که با بسیاري از بهادران کوه نورد شیر نبرد که در حضور کمتر کسي از امرا و روشناسان مانده بود داخل درها شده در استیصال کفار کوشد و چندي از دلاوران کارزار دیده را براي تاخت و پامال ساختن ملک و زراعت رانا تعین فرمودند بعده که خبر رسیدن پادشاه زاده محمد معظم باجین رسید حکم بنام پادشاه زاده صادر گردید که بر تالاب انا ساگر تعلقهٔ رانا که از سواد اجمیر هشتادکروه فاصله داشت فرود آید و لشکر خودرا اطراف تعین نماید که هرجا اثر آبادي یابند زیر سم اسپان بهادران هامون نورد کوه نبرد پامال سازند. درینولا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد اعظم بموجب حکم چهار ماه راه را در کمتر از یکماه طي نموده جریده با فوج جنگي خود را رسانده فرمودند که بکوهستان و درهاي قلب رانا و تعلقهٔ راتهوران در آمده بقتل و تاراج و اسیر نمودن راجپوتان پردازد و فوج تعین نماید تا نگذارند که رسد غله بملک راناي تبه کار و کفار اطراف رسد و زراعت بعمل آید اما قریب بست و پنج هزار سوار راتهور تعلقهٔ جسونت و دیگر راجپوتان بمدد رانا فراهم آمده بمقابل افواج پادشاهي شوخي زیاده نموده شرط جانبازي بتقدیم رساندند و تاخت برگهي و رسد غله مینمودند چنانچه چند هزار سوار پادشاهي را طرف درهاي قلب کشیده اطراف فرو گرفته سوار و پیادهٔ بیشمار را مفقود الاثر ساختند لیکن آخر مغلوب فوج اسلام گردیدند و باوجود آنکه راجپوتهاي جهالت کیش سر راههاي درها

گرفته بودند و گاه گاه از کوهها بر آمده غافل برسر لشکر بادشاهزاده شبخون میزدند لشکر پادشاهي خصوص تهورخان بالتهور پیشگي دیگر داد جلادت داده به تنبیه آن جماعه میکوشید و در خرابي ملک و مسمار نمودن بتخانها و عمارات عالي و قطع اشجار ثمردار باغات و اسیر نمودن زن و فرزندان کفارکه بغار و مغاکهاي تلب پناه برده بودند خود را معاف نمیداشتند - فرمان بنام محمد امین خان صوبه دار احمدآباد نیز صادر فرمودندکه بالفواج خود آمده مابین تعلقهٔ سرحد راجپوتیه و احمد آباد استقامت ورزد و هرجا خبر و اثر راجپوتان یابد باستیصال آنها پردازد - خان جهان بهادر کوکلتاش را بدستور سابق صوبه دار دکن فرموده رخصت نموده براي تسخیر قلعهٔ سالیر که بتصرف غنیم در آمده بود تاکید فرمودند بعده که کار برانا و معاونان او تنگ گردید و نام و نشان غله نایاب گشته و کشت وکار زراعت متعذرگردید رانا و راجپوتیهٔ را تهور بفکر تزویر و تدبیر تازه افتاد اول پناه بپادشاه زاده محمد معظم آورده خواستند شفیع جرائم خود سازند و یا ببغي ورزیدن راهنمائي نموده رفیق خویش گردانند پادشاه زاده گوش برحرف آنها نغموده و نواب بائي یعني والدهٔ پادشاه زاده نیز بران اطلاع یافته زبان به پند و نصائح کشاده مانع آمد که در هیچ باب بامداد و معاونت و شفاعت راجپوتان خود را آشنا نسازد و وکلاي رانا را نزد خود راه ندهد بعده که ازان طرف مایوس شدند بپادشاه زاده محمد اکبر نظر بر تقاضاي ایام شباب و رهنمائي احباب همدم او رجوع آورده زباني درگا داس که از راجپوتان چرب زبان حراف گفته مي شد آنقدر افسون و

افسانه خواندندو دمیدند و امیدوار از رفاقت چهل هزار سوار راجپوت جرار و مدد خزانهٔ نا معدود ساخته چندان باغ سبز نمودند که دل پادشاه زاده را فریفتند وبعضي همراهان به عاقبت نیز بدین مصلحت همداستان شدند و پادشاه زادهٔ نا تجربه کار را از راه بردند و بتقاضاي سن و طمع خام بدام افسون راجپوتان بد کردار گرفتار گردید *

* بیت *

با بد منشین و باش بیگانهٔ او * در دام افتي اگر خوري دانهٔ او
تیر از ره راستي کمان را کج دید * دیدي که چگونه جست ازخانهٔ او

چون ابتداءً بوي شهرت این خبر بپادشاه زادهٔ محمد معظم رسیده بود درین باب بمحمد اکبر که با او یک گونه محبت نیز داشت دو کلمهٔ نصیحت آمیز نوشت و بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت مشتمل بر اشاره بدین مضمون نمود که از مکر و غدر کفار که در فکر اغواي شاه زادهٔ نا آزموده کارند غافل نباید بود - ازانکه خلد مکان ازطرف محمد اکبر وسواس نداشتند و براي پادشاه زادهٔ محمد معظم در حسن ابدال ازین مقوله بدنامی بر زبانها شهرت یافته بود و راجپوتان که درین ماده ابتداءً بپادشاه زادهٔ مهین پیغام نموده بودند این خبر سامعه افروز پادشاه گشته بود نوشتهٔ محمد معظم را در حق محمد اکبر محض افترا دانسته درجواب نوشتند که هذا بهتان عظیم حق سبحانه و تعالی شمارا همیشه بصراط مستقیم رهبري نماید و از آلودگي سخن شنوي بد خواهان محفوظ دارد - بعده که اخفاي این راز بملا مبدل گردید و خبر ملحق شدن سي هزار راجپوت بسرداري درگاداس و غیره خیمه بخیمه نقل نقل هر برنا و پیر گشت و

خبر جلوس محمد اکبر بر تخت و سکه زدن او و تهور خان را هفت هزاري نمودن و مخاطب بامیر الامرا ساختن همچنان مجاهد خان و دیگر نوکران عمدهٔ همراه را که بعضي مجبور گردیده مصلحةً قبول نمودند اضافهای نمایان داده بجذب قلوب همه پرداختن و بقصد قاسد متوجه طرف پادشاه گشتن شهرت تمام یافت - چون دران ایام جمیع افواج براي تنبیه کفار برفاقت محمد اکبر تعین شده بود و سواي اسد خان و بهره مند خان که با جمعي از مردم معدود در رکاب مانده بودند و امیری نامي نمانده بود و تمام فوج حضور با خواجه سرایان و اهل دفتر بهفتصد هشتصد سوار نمیرسید تزلزل تمام در لشکرراه یافت و غریب هنگامه برپا گردید - فرمان بدستخط خاص براي پادشاه زادهٔ محمد معظم بمبالغهٔ تمام که بلا توقف مع تمام فوج بطریق ایلغار خود را بحضور رساند صادر گردید - و پادشاه زاده بعد ورود حکم لمحةً و لحظةً تاخیر جائز نداشته متوجه خدمت پدر بزرگوار گردید - بهیر و خدمهٔ محل را همانجا بجا ظ حقیقي سپرده نه ده روزه راه را بطریق ایلغار طي نموده در دو سه روز خودرا مع شاه زادهٔ معز الدین و محمد عظیم رساند - ازانکه دران حالت که محمد معظم با نه ده هزار سوار رسید و از غلغلهٔ جهان آشوب فوج محمد اکبر که با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله نزدیک رسیده بود هیچ احدي از مردم لشکر امید نجات ازان بلیه نداشت باظهار بعضي هوا خواهان از طرف محمد معظم نیز در عالم احتیاط و دور بیني وسواس بخاطر پادشاه راه یافت بنابر تقاضای

وقت فرمودند که روي توپخانهٔ رکاب طرف لشکر محمد معظم نمایند
و بپادشاه زاده پیغام نمودند که لشکر را همانجا گذاشته خود را با
هر دو پسر جریده نزد ما رساند - پادشاه زاده اطاعت حکم نموده
دستهای خود را بسته بخدمت پدر عالیقدر جریده رسید - قبل از
رسیدن پادشاه زاده چون بسبب بندوبست راجپوتان خبر لشکر
پادشاه‌زاده محمد اکبر واقعي نمیرسید شهاب الدین پسر قلیچ خان
بهادر که اثر جوهر رشادت‌وشجاعت از جبین حال او پیدا بود‌براي
آوردن خبر تحقیق ازلشکر محمد اکبر بطریق قراولي تعین فرمودند -
آن‌شهسوار معرکهٔ جلادت‌همین‌که رو بفوج محمداکبر آورد مجاهد خان
برادر شهاب‌الدین‌که همراه محمد اکبرمجبور گردیده بود‌بتقاضاي‌وقت
ومصلحت رفاقت اختیارنموده درانتظار قابوي برآمدن بود از نزدیک
رسیدن شهاب الدین برادر خود خبر یافته بخدمت محمد اکبر
التماس نمود که اگر حکم شود خود را به برادر رسانده استمالت نموده
باخود بیارم بعد مرخص گشتن آنچه از نقد و جنس توانست با
خودبرداشته باقي‌اسباب همانجا انداخته خود را ببرادر‌رساند‌و هردو
باتفاق بخدمت پادشاه رسیدند - درحالتی که از انتشار اخبار
مختلفه طبع مبارک نهایت مکدر بود خبر رسیدن هر دو برادر
معروض گردید و نسیم فرح و خوشوقتی بردل کدورت اثر خلد مکان
وزید و بمحمد مراد که از خانه زادان معتبر حاضر بود فرمودند
که شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب بشهاب‌الدین خان نموده
تسلیم‌بفرماید و از زباني مجاهدخان‌که‌او نیز مورد عنایات‌بیکران‌گردید
بر حقیقت لشکر و تعداد موافق و منافق مجبور و غیر مجبور

که درین ضمن مردم روشناس دیگر شروع بآمدن حضور نمودند مطلع گردیدند - و نیز بعرض رسید که بعد برآمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر خلل دران فوج افتاد - بعده خواجه مکارم که از ملازمان معتبر سلطان محمد معظم بود خود را مقابل قراولان محمد اکبر رسانده بعد دست بازی که میان فریقین روداد و خواجه مکارم زخم بر داشته دو سه نفر آن طرف را زخمی ساخته آمده خبر رسانید که تهور خان هراول فوج با چند نفر معدود باراده حضور از فوج خود جدا گشته و نزدیک رسیده - تا آنکه خبر نزدیک رسیدن او بگلال باری معروض گردید - فرمودند که یراق وا نموده ملازمت نماید تهور خان در وا نمودن یراق تعلل ورزید پادشاه زاده محمد معظم اشاره بر گشتن آن برگشته بخت نمود - درین ضمن یکی از مقربان بعرض رسانید که تهور خان باظهار تهوری و اراده فاسد برخصت و مصلحت و فرموده محمد اکبر خود را رسانیده - پادشاه از شنیدن آن چون شعلهٔ آتش برآشفته شمشیر بدست گرفته فرمودند که مانع نیامده با اسلحه آمدن دهند - درین حالت یکی از سزاولان و خدمه دست بر سینهٔ آن اجل رسیده زده بخفت مانع آمد - تهور خان طپانچه برروی او زده بر گشت دران حالت پای او بطناب بند گردید و او برو افتاد از چهار طرف صدای بزن و بکش بلند گشت و از اطراف برسر او ریخته کشته سر او را بریدند - اگرچه بعد کشته شدن از زیر جامهٔ او زره بر آمد اما در باب اصل اراده او روایت مختلف ضد یکدیگر مسموع گردیده اما از زبانی خواجه مکارم که بعده بجان نثار خان مخاطب گشته بود و از معمران کهن سال گفته می شد راقم حروف

شنیده که تهور خان بموجب نوشتهٔ عنایت خان که دیوان تن بود
و خسر او میشد از روی ارادت باز گشت بدین بارگاه نموده بود
نظر بر حسن خدمت و عقیدت و غیرت خود در وا نمودن براق
عذر آورد - بهر حال از خبر رسیدن تهور خان بحضور و کشته شدن
او تزلزل تمام در فوج محمد اکبر و میان راجپوتان عاقبت تباه
افتاد و پای ثبات آنها از جا رفت - چندی از امرا و راجها روانهٔ
حضور شدند و بسیاری رو بفرار گذاشتند - و میان مردم عام چنان
اشتهار یافت که پادشاه از روی تدبیر فرمان بمحمد اکبر نوشتند
و دران درج نمودند که اگرچه درباب اخذ قلوب و فراوانی و گرد
آوری راجپوتیه چنانچه ارشاد شده بود بعمل آوردید وحسن تردد و
تدبیر آن فرزند بظهور آمد اما اگر آنها را هراول نموده آن وحشی
نژادان را از هردو طرف برسر تیر می آوردید عین مصلحت بود -
و چنان منصوبه بکار بردند که فرمان بجنس بدست راجپوتان افتاد
و باعث تفرقهٔ آن فرقهٔ ضال بد سگال گردید - اما این قول از زبان
راوی ثقه مسموع نگردیده - القصه با آن همه دبدبه و بسیاری فوج که
محمد اکبر بقصد مقابلهٔ پادشاه ذوي الاقبال آمده بود جنگ
ناشده و شمشیر از غلاف بر نیامده هزیمت عظیم بر لشکر او افتاد -
و تاکه محمد اکبر از رو تافتن راجپوتیه آگاهي یافت بغیر از
درگاداس بدآساس و یک دو نفر دیگر معتمد رالاکه مع فوج قلیل دو سه
هزار سوار از جملهٔ مردم قدیمي او باو مانده بودند دیگر رفیقي و فوجي که
بکار او آید باخود نیافت و سرشتهٔ تدبیر وعقل و هوش از دست داده
و دل باخته ناچار راه فرار اختیار نمود ؛

بعد عرض رسیدن مقربان حضور باتفاق پادشاه زاده محمد معظم آداب تهنیت فتح بجا آوردند و اکثر کارخانجات محمد اکبر که همراه او بود از حادثهٔ تاراج رفتن مانده بود بضبط پادشاهي درآمد و پادشاه زاده محمد معظم براي تعاقب او مامور گردید - و محمد مراد ولد مرشد قلیخان را بخدمت واقعه نگاري کل دکن مامور فرموده مرخص ساختند *

ذکر سوانح سال بیست و سیوم عهد خلد مکان مطابق سنه هزار و نود هجري

از جملهٔ سوانح که در صوبهٔ دکن در سال بیست و سه جلوس رو داده چند فقره بتحریر آورده بعده بذکر باقي سوانح محمد اکبر و روداد حضور خواهد پرداخت خان جهان بهادر کوکلتاش بعد رسیدن خجسته بنیاد اورنگ آباد موافق حکم بقصد تسخیر قلعهٔ سالیر که در تصرف غنیم لئیم آمده بود خود را رسانده آنچه شرط تردد و سعي بود درایام محاصره بتقدیم رساند و مردم راجپوتیه بسیار بکار آمدند و مسلمانان زیاد بدرجهٔ شهادت رسیدند اما فائدهٔ بر روی کار نیامد لهذا بعدچهار پنج ماه از پاي قلعهٔ برخاسته خود را بهخجسته بنیاد رساند - ازانکه میواي جهنمي با توجي که براي تاخت ملک تعین مي نمود خود کمتر برمي آمد *

درین سال بهمعناني اجل همراه فوج سنگین در ایامي که خان زمان صوبه دار برهانپور بود برآمده ابتداء داخل ملک خاندیس گشته بوسر قصبهٔ دهرنگانو که از جملهٔ پتّنه و معمورهاي مشهور آن ضلع است و مبلغهاي کلي از جنس کرانه و اقسام قماش و مال

بندر سورت و دیگر از نگها دران قصبه موجود میباشد آمده تاخت و تاراج نمود - بعده پرگنهٔ چو پره و دیگر پرگنات را تاخته و سوخته طرف پرگنهٔ جالنه که از قصبهاي معمور پر از مال تجار تعلقهٔ بالا گهات گفته میشد آواره گردید - چون دران قصبه حقائق و معارف آگاه سید جان محمد که از درویشان واصل بالله صاحب ریاضت و دعوت مسکنی داشت و هرگاه غنیم روبآن قصبه مي‌آورد جمعي از سکنهٔ آنجا با مال و عیال پناه بتکیه و مکان آن سید والاقدر میبردند و از آفت کافران وخیم العاقبت محفوظ مي ماندند دران سال که اکثر مردم مایه دار با مالیت نقد و جنس پناه بدان واصل بالحق آوردند مردم آن جهنمي اطلاع یافته پاس ادب آن سید را منظور نداشته دست تعدی و تاراج بر آنها دراز نمودند و بسیاری را اسیر تیر ساختند بلکه دران حالت ممانعت زبان و دست بزجر و توبیخ آن سید و منصوبان او دراز نمودند - و سید جان محمد که در دعوت نیز از جملهٔ مشاهیر دکن بود و توجه باطني آن بزرگ حکم تیر اجل ناگهاني داشت متوجه قطع شجر حیات آن بد اصل گردید تا باجل طبعي بدار البوار پیوست - بهرحال در همان سال سیوا در نواح مرتضی آباد بجهنم واصل گشت و تاریخ آن (کافر بجهنم رفت) محرر اوراق یافته و ازو دو پسر ماند سنبها و رام راجا و سنبها بجاي پدر قائم گشت و کب کلس برهمن را که از الهآباد همراه او آمده بود دیوان صاحب مدار خود ساخت و نسبت بپدر خود که او در حفظ ناموس رعایای تعلقهٔ خویش میکوشید و سوای طریقهٔ بغي که در تاراج قافلها مردم آزاری ازو بعمل می آمد از افعال

شنیعهٔ دیگر احتراز تمام داشت و در پاس محافظت آبروی عورات و عیال مردم و کلام الله که بامورری و تاراج می آوردند نهایت تاکید مینمود و اگر خلاف مرضی از ظاهر میشد سیاست میفرمود پسر بدبخت ارخلاف پدر درگرد آوری زنان غیر قوم خود دست اندازی برناموس رعایای مکانی که می ماند بدنامی تمام حاصل نمود و پدر او اگرچه در تاخت و تاراج پرگنات و معمور های مشهور کمی نمی نمود اما برخجسته بنیاد و برهانپور که پای تخت پادشاهان گفته می شدند هرگز دست اندازی ننمود اگر نوکران عمدهٔ او صلاح تاخت هردو شهر بمیان آوردند ازراه دور بینی و عاقبت اندیشی مانع آمده میگفت که همین که تاخت هردو شهر نمودیم تقاضای غیرت عالمگیر پادشاه این ست که بدین جانب متوجه شود باز خدا داند ستیزهٔ پادشاهان کار بکجا رساند - بعده که او بدارالبوار پیوست سنبها پسر نابکار او خواست درین بدنامی نسبت به پدر قدم جرأت پیش گذاشته بسنبها سیوای علم طغیان برافرازد و بیستم ماه محرم سنه بیست و سه جلوس مطابق سال هزار و نود و یک هجری که کاکرخان افغان دران ایام بمنصب جزیه به نیابت خان زمان صوبه دار برهانپور بود و زیادهٔ از دو صد سه صد سوار با خود نداشت با قریب بیست هزار سوار سنبهای بد کردار بعد تاخت اطراف صوبهٔ برار از سی و پنج کروهی راه بطریق ایلغار که دران ایام بهمین دستور تاخت می آوردند تاخته رفته صبح غافل که اصلا خبر آوارگی فوج کفار هیچ طرف ازاطراف شهرت نیافته بود جلو ریز برسر بهادر پور که یک رنیم کروهی برهانپور از پورهای معمور پراز مال واقع شده و صرافان و تجاران

صاحب لکوک درانجا مي بودند و از جواهر و زروافر و اقسام جنس هفت اقليم ومال بيشمار همه بنادر لکها در هر دکان موجود بود تاخت آوردند وچنان بی خبر رسيده اطراف بهادرپوره و هفده پورهٔ نامي ديگر شهر را که بيرون حصار شهرپناه واقع شده بودند احاطه نمودند خصوص بر بهادرپوره چنان غافل تاخت آوردند و چنان بيخبر رسيدند که احدي دام و درمي از مال و متنفسي از اطفال و عيال و ناموس بيرون نتوانسته برد و کاکر خان و مردم شهر وقتي خبردار گشتند که دود شعلهاي آتش سوختن پور هاى مذکور بآسمان رسيده بود و نائب صوبه که در خود طاقت برآمدن و مقابله نمودن نيافت محصور گرديد و باستحکام دروازها و برج و باره پرداخت و مثل حسن پوره و شاه گنج و شاه جهان پوره و خرم پوره و نواب پوره و غيره هفده پورهٔ نامي ديگر را که پر از مال متصل حصار شهرپناه بودند و حکم وسط شهر داشتند ودرهر پوره لکها زر نقد صرافان و تجار مشهور موجود بود فروگرفته دست بغارت و سوختن پور جات کشادند بعضي شرفاي صاحب غيرت ناموس خود را زير تيغ آورده خود نيز جنگ نموده بدرجهٔ شهادت رسيدند و بسياري تن برضا و قضاي آلهي در دادند و جمعي که متصل حصار و دروازهٔ شهرپناه بودند دست عيال و اطفال خود گرفته به بي ستري تمام خود را دران آشوب قيامت اندرون چار ديوار شهر رسانيدند و تا سه روز پورجات مذکور را بخاطر جمعي بتاخت و تاراج آوردند و مبلغهاى خطير که زير زمين از مدتها مدفون بود و بسيار جا بوده که صاحب خانه هم خبر نداشتند بدست کفار فجار افتاد و زينها ساخته

آورده مکرر بقصد یورش نمودن و بالای حصار شهر پناه برآمدن حملها نمودند چون جمعي از منصبداران بر سر مورچال و دروازها و برج و باره داد جلادت داده بدفع شرآن بد سگالان کوشیدند اندرون شهرپناه نتوانستند درآمد و سوای زر سرخ و سفید و طلا و نقرهٔ غیر مسکوک و زیور مرصع و امتعهٔ بیش قیمت که در فراهم آوردن و برداشتن آن از مال دیگر مستغني گردیدند متصرف نشدند از اقسام ظروف برنجي و مسي و چیني آلات و پل سیاه و کرانه مثل ترنفل و فلفل و تونل و دارچیني و چوبچینی و رخت مستعمل که ابتداءً بتاراج فراهم آورده بودند آخر قابل برداشتن ندانسته انداخته رفتند و بعد از آواره شدن آنها آنقدر زر در رستهای بازار افتاده بود و سوزانده بودند که با حاطهٔ تحریر راست نمي آید بعده که از زباني جاسوسان خبر انتشار فوج غنیم لئیم سمت برهانپور در نواح خجسته بنیاد بخان جهان بهادر کوکلتاش رسید اگرچه ابتداءً بلا توقف سوار شده سه چهار روزه راه را در یک شب و روز بطریق ایلغار طي نموده خود را به کتل فردا پور سي و دو کروهي رساند اما درآنجا بسبب عبور لشکر و آرام چهار یا سه چهار پهر توقف واقع شد و بقول مشهور جمعي که سوی ظن در حق خان جهان بهادر موافق رویهٔ عالم داشتند وکیل مفیها رجوع آورده مبلغ خطیر گذرانیده التماس نمود که چهار پنج پاس درآنجا درنگ واقع شود و ازانکه تحقیق بود که غنیم بعد از هزیمت از برهانپور بسبب گران باري و شهرت تعاقب خان جهان بهادر بقلعهای نامي دور دست خود را نمیتوان رساند ناچار راه قلعهٔ سالیر تعلقهٔ بکلانه که نسبتت بهمه قلعها نزدیک و در تصرف آنها بود از راه پرگنهٔ مصطفی

آباد عرف چوپره اختیار نمود در ینصورت لازم بود که خان جهان بهادر از فرداپور بلا توقف طرف دست چپ مائل راه دهرنگانو و چوپره پیش کرده سدراه کفار گردد بالتماس وکیل غنیم لئیم خلاف رای سلیم براه راست عیدل آباد روانه شد و غنیم از رسیدن این خبر فرصت را غنیمت دانسته هرچه از نقد و جنس و طلا و نقره آلات واقمشه توانست برداشت و جمعي از اسیران با خود گرفته تا رسیدن خان جهان بهادر ببرهانپور از راه چوپره بطریق ایلغار در چهار پنج روز بقلعهٔ سالیر رسید - فضلا و شرفا و مشایخ برهانپور محضر مشتمل بر غلبه و تسلط کفار و برباد رفتن مال و ناموس مسلمانان و آینده ترک نماز جمعه نمودن مع عرضه داشت بحضور فرستادند بعد عرض فرمان اعتراض آمیز مشتمل بر اشارهٔ آنکه ما خود بدولت برای تنبیه کفار دکن متوجه آن طرف میشویم بنام خان جهان بهادر صادر فرمودند ومغضوب ساخته هرچه طومار تجویز منصب و اضافه که دران سال خان جهان بهادر ارسال حضور نموده بود برخلاف دستور سابق یک قلم نامنظور فرمودند و نظر برفساد دکن و فرار بادشاه زاده محمد اکبر حکم پیشخانه برآوردن طرف برهانپور نمودند *

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس عالمگیر
بادشاه مطابق سنه هزار و نود یک هجري

بادشاه زاده محمد اکبر بعد هزیمت نمودن و فرار اختیار کردن که سوای سه صد چهار صد سوار از مردم قدیم و راجپوتیه دیگر فوج و جمعیت با او نمانده از جملهٔ مردم اعیان قدیم الخدمت میر ضیاء الدین شجاعي با دو سه مردم نامي دیگر رفاقت او اختیار

نمود و همه مال و اسباب تجمل و خزانه و توپخانه بعد غارت رفتن آنچه مانده مع یک پسر خورد سال بنام نیکو سیر و با دو دختر بتصرف پادشاه درآمد و یک پسر که بحد تمیز رسیده بود بدست راجپوتیه مانده که با خود بردند و محمد اکبر سراسیمهٔ کار و بار خود گردیده نمیدانست که کجا رود و چه چاره سازد گاه بارادهٔ شاهجهان آباد و لاهور راه اسمبیر پیش نهاد همت می ساخت و گاه بقصد ایران عنان اختیار از دست میداد هرطرف که میرفت فوجداران و زمینداران اطراف بموجب رسیدن حکم پادشاه سد راه می گردیدند و پادشاهزاده محمد معظم مامور گردید که بتعاقب محمد اکبر بپردازد اما بروایت مشهور پادشاهزاده محمد معظم برای تعاقب او اغماض بکار برده عنان کشیده طی مسافت مینمود تا آنکه محمد اکبر راه شارع لاهور و ملتان را گذاشته برهنمائی زمینداران از راه دشوار گذار و جبال سمت دکن مرحله پیما گردید و از معبر های تعلقهٔ گذر اکبرپور بتفاوت هشت کروه نزدیک سرحد راجه موهن سنگه که در تعلقهٔ میر مصری محمد سوانح بود عبور نمود بعده که بسرحد تعلقهٔ میر نورالله پسر مادر میرن قلعه‌دار تهالیز رسید ازآنکه حکم فرمان و احکام بنام خان جهان بهادر صوبه‌دار دکن و همه فوجداران بدین مضمون رسیده بود که اکبر ابتر هرطرف که سر برآرد سد راه او گردیده تا ممکن زنده دستگیر نمایند و الا بقتل رسانند خان جهان بهادر بموجب حکم بقصد دستگیر ساختن محمد اکبر بطریق ایلغار تعاقب نموده بتفاوت چهارده پانزده کروه خود را رساند اما بعد نزدیک رسیدن برای دستگیر نمودن اغماض

نمود و این معنی از عرضه داشت میر نور الله که در چنین مقدمات بی محابا بود بعرض رسید و فرمان اعتراض امیز دربن ماده و احکام تهدیه آمیز بر تمام اخبار نویسان صادر گردید بعده که محمد اکبر بسرحد بکلانه تعلقهٔ راجه دیبی سنگه بندیله قلعه‌دار و فوجدار ملهیر رسید راجه دیبی سنگه فوج خود را برای سد راه گردیدن و دستگیر نمودن محمد اکبر تعین نمود اما فوج وقتی رسید که محمد اکبر ازسرحد بکلانه گذشته بود و چند نفر راجپوت که عقب مانده بودند آنها را مردم راجه بدلاسا وزیان خوش مجبور و رام ساخته نزد دیبی سنگه آوردند و در همان حالت که راجه از راجپوتیه احوال محمد اکبر استفسار می نمود چند سوار دیگر راجه نیمه آستین خون آلود محمد اکبر راکه بسبب حدت هوا از بدن برآورده پردوش یکی از چیلهای خود انداخته بود و از مردم آن راجه چند سوار برسر آن چیله رسیده او را زخمی ساخته بودند آوردند تا تحقیق این معنی شود بگمان آنکه شاید ضرر جانی بمحمد اکبر رسانده اند راجه متوهم گشته بر سواران بیدماغی زیاده نمود القصه بعده که محمد اکبر از سرحد فرنگیان در پناه کوههای بکلانه بتشویش تمام گذشته مبلغ بجماعهٔ کوه نشینان رعایت نموده برهبری آنها بسرحد راهیری تعلقهٔ سنبهای مردود رسید سنبها استقبال نموده بمکان حاکم نشین خود که ازپای قلعهٔ راهیری سه کروه مسافت دارد فرود آورده وجه خرچ برای او مقرر نمود باقی ذکر محمد اکبر برمحل بزبان قلم خواهد داد .

ذکر سوانح سال بیست و پنجم از جلوس عالمگیر بادشاه غازي مطابق هزار و نود و دو هجري

بعد عید فطر در سال بیست و پنجم جلوس حضرت خلد مکان بقصد تنبیه کفار دکن بشهرت تعاقب محمد اکبر متوجه دکن شدند و همه جا داد دهان و شکار کنان که پادشاه زادها در رکاب بودند از گذر اکبر پور عبور نموده چهاردهم شهر ذیقعده سنه مذکور داخل دارالسرور برهانپور شده در دولت خانهٔ قلعهٔ ارک نزول فرمودند خان جهان بهادر صوبه‌دار و امین خان دیوان چهار صوبهٔ دکن با دیگر فوجداران عمده و منصبداران با نام و نشان بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیدند و اکثر از نوکران نامي بیجاپور و قطب شاهي و مرهته‌هاي صاحب فوج رو بدرگاه پادشاه جهان پناه آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده کامیاب عطاي خلعت و منصب و اسپ و فیل و جواهر میگردیدند از آنکه کفار بلده و پرگنات در اداي جزیه بسیار بدبختي با منصب گردا پادشاهي پیش مي آمدند و هیچ پرگنه نبود که رعایا بامداد فوجداران و مقدمان سرکش جنگ و هنگامهٔ فساد ننمایند میر عبد الکریم را که ضابط و استادزاده پادشاه میشد و بحلیهٔ فضیلت و دیانت آراسته بود بخدمت امانت و تحصیل جزیهٔ بلدهٔ برهانپور مامور فرمودند و مصالح سوار و پیادهٔ همراه دادند و بکوتوال حکم صادر شد که هرکه در اداي جزیه تکاهل پیش آرد بسزا رساند. در سرائي که متصل قلعهٔ ارک و چوک واقع است و در آن مطالبه داران سرکار محبوس مي بودند و تنور پادشاهي پخته میشد آتش گرفت و از چند کلهٔ باروت که در آن سرا بود مسقف خانه پریده

و آدم بسیار سوختند درین ضمن بعرض پادشاه رسید که در ته خانهٔ که زیر خوابگاه پادشاه واقع شده سی کلهٔ باروت است بعده که بتحقیق آن پرداختند ظاهر شد که از مدت ابتدای جلوس که پادشاه متوجه دار الخلافت گردیده بودند کلهای باروت را متصدیان توپخانه و قلعهٔ ارک درانجا گذاشته بودند درین مدت ازانجا بر نیاررده بودند بعد عرض همه متصدیان توپخانه و قلعهٔ ارک پای اعتراض آمدند و داروغهٔ توپخانه و قلعه‌دار و داروغهٔ عمارت و مشرف کار خانجات و غیره هفت هشت نفر را منصب کم نموده فرمودند که اگر جهانگیر پادشاه می بود همه متصدیان را در همین کلهای باروت می پراند آري از وسعت خلق و دینداري که حضرت خلد مکان اختیار نموده بودند کمال اعتراض او کمی نمودن منصب بود که آنهم در اندک مدت بکارسازي و شفاعت بخشیان عظام بحال مي شدند - سه چهار ماه در دار السرور برهانپور بسرور و کامراني بسر برده متوجه خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند میر عبدالکریم امین جزیه بعرض رساند که جزیهٔ تمام بلدهٔ برهانپور سال گذشته بیست و شش هزار روپیه داخل خزانهٔ سرکار گشته خانه زاد در مدت سه ماه از پورجات نصف بلده یک لک و هشت هزار روپیه عائد سرکار ساخته الحال امیدوار است که در رکاب همراه باشد و خدمت جزیه بدیگری مقرر شود بعد عطاي اضافه و آفرین باد فرمودند خدمت جزیه بحال نائب خود گذاشته همراه باشد - مابین راه بعرض رسید که دلیر خان که از شجاعان کار طلب و افغانان صاحب غیرت با نام و نشان بود بغتةً بدون عارضهٔ بدني ودیعت حیات نمود و درعوام

شهرت یافت که چون اعظم شاه خفیه رفتن شب بدیدن دلیرخان رفته بود و بهادر شاه اطلاع یافته بعرض رسانده او خود را مسموم ساخت و بعد داخل شدن خجسته بنیاد پادشاه زادهٔ محمد معظم را برای تسخیر قلعهات و تنبیه کفار رام دره و پادشاه زاده محمد اعظم را برای تسخیر سایر متصل قلعهٔ سلهیر سرکار بگلانه که از چهل سال در تصرف غنیم لئیم در آمده بود چنانچه بذکر در آمده مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد معظم که برای رفتن طرف رام درهٔ کوکن مامور گردیده بود ملک آباد گروهٔ کفار را همه جا تاخت و تاراج کنان داخل درهای قلب و کوههای سر بفلک کشیدهٔ پر از اشجار خاردار و جنگلهای دشوار گذار گردید و کفار بسیار زیر تیغ آمدند از دران سفر از خواجه ابو المکارم که از نمک پروردهای قدیم پادشاه زاده بود و آخر مخاطب بجان نثار خان شد و دیگر بندههای پادشاهي تردد های نمایان و کفار کشي زیاده بظهور آمد اما ازانکه دران ملک سوای جنس ارزن و کارس و کودون که برای مسافر و مردم ملک دیگر اثر سمیت ازان ظاهر میشود و نارجیل و فوفل بهم نمي رسد و باسپ و شتر اصلا آب و هوای آنجا راست نمی آید آدم بسیار و چهارپای بیشمار هلاک و تلف شدند و از بي اسپي کار بجائی رسید که در طویلهٔ خاص پادشاه زاده اسپ قابل سواري نماند و مردم لشکر بیشتر پیاده شدند و از نرسیدن رسد که کفار از هر چهار طرف سر راه را گرفته بودند عرصهٔ زندگانی بر لشکر بمرتبهٔ تنگ گشت که توقف پادشاه زاده دران سرزمین دشوار گردیده بعده که بعرض حضرت خلد مکان رسید فرمان طلب حضور صادر شد*

ذکر سوانح سال بیست وششم از جلوس عالمگیر
پادشاه مطابق هزار و نود و سه هجري

پادشاهزاده محمد اعظم که برای تسخیر قلعهٔ سالیر مامور گردیده بود اگرچه قلعهٔ سالیرنه آن چنان قلعه ایست که آن را محاصره میتوان نمود و اطراف آنقدر غار های عظیم متصل دریای شور دارد که اگر لکها سوار در اطراف آن کوه سر بفلک کشیده بمحاصره پردازند کاری نتوانند ساخت اما نیکنام خان نام قلعه‌دار ملهیر و فوجدار سرکار بگلانه که دران‌ضلع بندوبست خوب داشت و مابین قلعهٔ ملهیر و سالیر زیاده از شش کروه فاصله نداشت قبل از انتشار خبر تعین شدن پادشاهزاده محمد اعظم قلعه‌دار غنیم را که در سالیر بود بنامه و پیغامهاي التیام آمیز و فرستادن تحف و هدایای محبت انگیز بخود رام و مستمال ساخته مبلغ کلي از نقد و جنس رسانده قول فرمان عطای منصب چهار هزاري برای او طلبیده باوجود رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک قلعه چنان تردد نمود که کار بمحاصرهٔ محمد اعظم نکشید و قلعه بلا تردد تیغ و سنان بتسخیر و تصرف مردم پادشاهي درآمد - اگرچه این معني خلاف مرضي پادشاهزاده بوقوع آمد و شکوهٔ زیادهٔ نیکنام خان بانواع تمهید بحضور نوشت اما ازانکه تردد وسعی نیکنام‌خان موافق مرضي حضرت خلدمکان بود و کار بجنگ و آدم کشي منجر نگردیده شکوه بسفارش منجر گردید - چون در ایامیکه صاحبقران ثاني شاه جهان بادشاه دفعهٔ ثاني بدکن رسیده براي تسخیر قلعجات طرف گلشن آباد و کوکن نظام الملکي افواج تعین نموده بودند اول بار قلعهٔ رام سیج

که نسبت بقلعهای سر بفلک کشیدهٔ دیگر کوهی سست مختصر
قلب که اصلا توپ نداشت باندک تردد بتسخیر و تصرف بندهای
پادشاهی درآمده بود و از شگون زود بتسخیر درآمدن قلعهای
نامی دیگر نیز با امتداد ایام محاصره بتصرف درآمده بودند این
دفعه نیز حضرت خلدمکان بقیاس عهد شاه جهان اول بار فوج
بسرداری شهاب الدین خان برای تسخیر قلعهٔ رامسیج تعین فرمودند
و از شهاب‌الدین خان آنچه شرط سعی در محاصره نمودن و کندن
نقب و دواندن مورچال و بالا بردن دمدمه و یورش بود بظهور آمد
اما چون قلعه‌دار رامسیج از جملهٔ مرهتّهای آزموده کار و تجربه دیدهٔ
روزگار بود درمقابل خبرداری وتلاش و تردد افواج پادشاهی بجائی
نرسیده - محرر سوانح‌از جملهٔ متعینهٔ آن فوج بود چون دران قلعه‌توپ
آهنی نبود و چرم بسیار موجود داشت از چوب توپ ساخته چرم
گرفته بر وقت قابوآتش‌میداد که‌کار ده توپ ازان بظهور می آمد بعده
پادشاه بتقاضای مصلحت شهاب‌الدین خان را بحضور طلبیده
خان جهان بهادر کوکلتاش را برای تسخیر آن قلعه تعین فرمودند
از خان جهان بهادر نیز آنچه شرط سرداری و تردد در ایام محاصره
بفعل آمده اگر بشرح و بسط بر نگارد باغراق منجر می گردد اما
کاری ساخته نشد یک روز خان جهان بهادر کوکلتاش وقت شب
فرمود که یکطرف قلعه بشهرت یورش مردم توپ خانه با مصالح
آتش بار و جمعی از مردم توپخانه و بسیاری از عمله و فعلهٔ بازار
باغلوی عام شورش تمام نمایند تا مردم قلعه آن طرف هجوم آرند
همان طرف شرط قلعه‌داری و احتیاطی که باید بظهور آرند و از

سمت دیگر سراغ جسته صد دو صد نفر از جوانان سرباز و تهمتنان فلکتاز که در فن قلعه گیري شهشت بر مناره مي بستند و در قلعه کشائي یدبیضا داشتند خفیه بدون شور و شر و مصالح یورش و روشنائي اصلا همراه نداشته مار صفت بمدد کمند و انواع تدبیر بالا برآیند و قلعه‌دار ازین تمهید خان جهان بهادر خبر یافته مقرر نموده بود که در مقابل هنگامه و شورش هجوم یورش لشکر و مردم بازاري قلعه باجمعي از تهور پیشگان با نفیري ونقاره و فریاد و غوغا در دفعیه مي کوشیدند و درانداختن سنگهای کلان و چپر های آتش‌زده و لحافهای کهنهٔ چرب نمودهٔ نیم سوخته تقصیر نمي نمودند و از طرف دیگر یورش خفیه که خان جهان بهادر مقرر کرده بود قلعه‌دار چند نفر جانباز تهور پیشه را با چنگهای آهني بی هنگامهٔ شور و شر که صدا و ندای آدم بر نمی خاست نشانده انتظار مهمانهای ناخوانده میکشیدند همینکه اول بار دو نفر بالا برآمده سر ازان مکان برآوردند جوانان قلعه ازان چنگهای آدم ربا چنان بر سر و صورت آنها نواختند که پوست سررا مع چشمها از کاسهٔ سر آنها برآوردند بصدمهٔ پیاپي از راهي که بدشواري تمام باختیار خود آمده بودند سر و دست و پا باخته غلطان همراه دیگران که از عقب مي آمدند بپایین رسیدند - بعده روزي یکي از سائس طویلهٔ خان جهان بهادر التماس نمود که من در فن تسخیر جن دست تمام دارم یک مار طلا بوزن صد توله ساخته بدست من داده مرا پیش آهنگ یورش نمایند امید تمام است که بمدد جنیان تا دروازهٔ قلعه بند نشوم خان جهان بهادر فرمود مطابق گفتهٔ او بعمل

آورده یورش نمودند نصف راه طی ننموده بودند که گوله از ریسمان سن چنان بر سینهٔ او رسید که ارطلا از دست او پرید و خود او غلطک زنان تا پایین بند نگردید - حاصل کلام بعد تردد بسیار که کاری نتوانستند ساخت خان جهان بهادر نیز بموجب حکم ازانجا برخاست - روز کوچ فرمود که چوبها که برای مصالح مرحله بستن بخرچ مبلغ کلی در زمین سنگ لاخ فرو برده بودند آتش زنند مردم قلعه بشوخی تمام بر کنگرهای اطراف جمع آمده به طبل و نقاره حرفهای ناگفتنی بزبان آوردند - بعده قاسم خان کرمانی که در سپه سالاری و کار طلبی شهرت تمام داشت بدین خدمت مامور گردید ازو نیز تردد نمایان بظهور آمد اما کاری ساخته نشد آخر پادشاه تسخیر آن قلعه را موقوف بر وقت داشته قاسم خان را برخدمت دیگر مامور فرمودند بعده که سنبهای نابکار قلعه‌دار رام سیج را بفرستادن خلعت زکرا میجع و مبلغ نقد بر قلعه‌داران دیگر امتیاز داده ازان قلعه تغیر نموده بر یکی از قلعهای نامی دیگر مقرر فرموده نیک نام خان قلعه‌دار ساهیر معروف عبدالکریم نام که یکی از زمینداران اطراف رام سیج بود ساخته از قلعه‌دار جدید آن قلعه را بتصرف و تسخیر پادشاهی درآورد ●

الحال بذکر رفتن محمد اکبر بایران می پردازد - بعده که محمد اکبر براهبری رفته مهمان سنبهای جهنمی گردید اولا ازان مردود سلوک و مدارات موافق شان پادشاه زاده بظهور نمی آمد و برای مردمی که همراه محمد اکبر بودند خرچ هم برفاه نمی رسید و تصدیع میکشیدند روزی قاضی آنجا بحضور محمد

اکبر از راه بیوقوفی و خوش‌آمد بیجا بسنبها میگفت که دشمنان مهاراج پایمال شوند محمد اکبر شنیده بر آشفته قاضي را بحماقت مخاطب ساخت و بسنبها نیز گفت که بحضور ماچنین کلمات لغو گفتن و شنیدن از شما بدنما است و دیگر خبر تعین فوج بسرداري اعتقاد خان خلف الصدق جمدة الملک اسدخان براي تسخیر قلعهٔ راهیري نیز شهرت یافت لهذا محمد اکبر مصلحت درین دانست که خود را بهر وجه بایران برساند از دو جهاز خرد ترتیب داده ذخیرهٔ چهل روزه‌درجهاز موجود کرده خواست روانه شود ابتداءً سیدي یاقوت خان حبشي که دران اطراف دریا کوس اناالملکي میزد بملاحظهٔ توهم پادشاه خواست چند جهاز جنگي براي گرفتن همراه پادشاه‌زاده مهیا سازد و آخر اغماض نمود و محمد اکبر با زاد و راحلهٔ توکل همراه ضیاءالدین محمد شجاعي و چهل و پنجاه نفر معتمد دیگر جهاز را سفري نمود و در راه برجهاز محمد اکبر تفرقه وحادثات عظیم روداد که بشرح و تفصیل آن نمی‌پردازد - آخر جهاز از ناموافقت ایام بجزیرهٔ توابع امام مسقط افتاد ومسقطیان پادشاه‌زاده‌راگرفتار کرده نزد امام مسقط بردند امام مسقط که بجاي زمینداران عمده و حاکم مستقل توابع قلمرو ایران است بحسب ظاهر در مهمانداري با پادشاه‌زاده با دارو مدار پیش آمده بطریق نظربند نگاهداشته بجلدي تمام بخدمت حضرت خلدمکان عرضه داشت نمود دران درج کرده که اگر دو لک روپیه نقد و سند معافي عشور آنچه جنس مسقط بندر سورت بالاي جهازات میرود همراه یکي از بنده‌هاي پادشاهي بفرستند محمد اکبررا حوالهٔ او نموده روانهٔ حضور نمائیم بعده که بعرض

خلد مکان رسید حکم بنام متصدیان بندرسورت صادر گردید که
موافق التماس امام مسقط بعمل آرند متصدي سورت حاجي فاضل
نام را که از سلسلهٔ ناخدایان جهازات بادشاهي و خانه‌زادان موروثي
بادشاهي باهمه زبان آشنا بود برای فرستادن مسقط و آوردن محمد
اکبر مقرر نمود - درین ضمن خبر رسید که بعده که خبر مقید گردیدن
محمد اکبر در مسقط و ارادهٔ ناصواب امام آنجا بفرمان روای ایران رسید
پیاپی احکام تهدید آمیز برای روانه نمودن محمد اکبر بامام مسقط
باین مضمون رسید که مهمان ما را باهتمام تمام زود روانه نماید و الا
فوج هامون گرد دریا نورد برای پایمال ساختن آن دیار رسیده
داند و حکم پیشخانه بیرون زدن و تعین فوج نمودن بر امام مسقط
فرمود و امام مسقط ناچار بادشاهزاده محمد اکبر را حوالهٔ مردم شاه سلیمان
باعزاز تمام نمود - آنچه در ایران بمحمد اکبر گذشته اگرچه بروایت
مختلف مسموع گردیده اما آنچه از زبانی محمد هاشم تبریزي که
بخشي و واقعه نگار برهانپور بود و خواهرزادهٔ محمد ابراهیم مستوفي
الممالک ایران که برای آوردن محمد اکبر مهماندار مقرر شده بود
گفته مي شد محرر سوانح شنیده بزبان قلم میدهد - بعده که خبر
رسیدن محمد اکبر به بندر تعلقهٔ ایران بشاه سلیمان رسید محمد
ابراهیم را بسرانجام مهمانداري تعین فرمود و مصور چالاک دست
مانی نژاد همراه داده حکم نمود که اول تصویر محمد اکبر را بلا
شهرت چنان بر صفحهٔ مرقع نگاشته بدرگاه اصفهان نماید که همراهان
محمد اکبر بلکه مردم شاه نیز خبر نیابند و برای تقدیم ضیافت و
سرانجام مایحتاج ضروري و آنچه مرغوب طبع بادشاهزاده و همراهان

او باشد بخصوص برای بهمرساندن و مهیا ساختن آنچه پادشاه‌زاده
در هندوستان بدان خو پذیر بود مثل پان و انبه و انناس و دیگر
ماکولات و ملبوسات وخوشبوئي که درهندوستان بهم‌میرسد تاکید زیاده
فرمود بعد ازان که محمداکبر سه‌کروهی اصفهان رسید در باغ پادشاهی فرود
آوردند و شاه سلیمان خود تاباغ استقبال فرمود محمد اکبر تا دروازهٔ
باغ رفته با پنج قطعه الماس و یاقوت بیش بها با شاه ملاقات نموده
گفت که اگرچه نزد بزرگان ایران غیر متعارف است که نذر و هدیه در
دست گرفته بابزرگان ملاقات و ملازمت نمایند اما درهندوستان دست
خالي بخدمت مربي آمدن ترک ادب ست شاه باظهار شفقت تمام خیر
مقدم‌گویان شعري از اشعار حافظ مشتمل برشکر قدوم مهمان خوانده
دانهای جواهر را ازروی شفقت و اظهار اخلاص بر داشته در دستار
خودگذاشت و محمداکبر هم‌شعري از شعر های حافظ در جواب شاه
خواند و بعد از خوراندن حاضري هردو بر اسپ سوار شده بالای
پاینداز‌ي که از زربفت و مخمل‌کار کاشان و چهینت بندري تا مکان
فرود آمدن محمد اکبر انداخته بودند باهم گپ زنان روانه شدند -
نقل مي نمود که چون شاه براسپي که سوار بود بسیار هموار راه
میرفت و اسپ پادشاه‌زاده شوخي و جلدي مي نمود و چابک‌سوار
محمد اکبر چنان اسپ دیگر بجلدي رساند و محمد اکبر هم
بچابکي تمام چنین خود را بر پشت آن اسپ رسانده تبدیل
سواري نمود که ناظران در تعجب مانده آفرین گفتند - بعده
که بشهر رسیدند شاه از مکاني که راه مهمان خانهٔ محمد اکبر جدا
مي شد جلوي اسپ‌کشیده باحترام‌تمام بمکاني که برای فرود آمدن

او مقرر ساخته برده مرخص نموده گفت که فردا تا من بدیدن شما نیایم شما از جای خود حرکت نخواهید نمود و باز روز دیگر شاه بدیدن پادشاه‌زاده رفته لیکن نشسته کلمات دلبری و دلداری بمیان آورده محمد اکبر را همراه گرفته بخانهٔ خود آورد و هر روز ضیافتهای رنگین و مجلسهای نوآئین می نمود چون فصل و ایام خزان بود که در ایران چهل روز در ماه اشجار صحرا و باغات برای تبدیل لباس همه برهنه از برگ می شوند محمد اکبر را بباغ خود برده ضیافت نموده فرمود که بجای شگوفه و میوه از مروارید ریزه و کلان آبدار همه درختان ثمردار را آئین بندی نمایند بعده که پادشاه‌زاده محمد اکبر بباغ تشریف برده آن وفور مروارید را تماشا و ملاحظه کرد رو بشاه نموده گفت چون دریاهای مروارید خیز بتصرف ملازمان شماست تمام اشجار باغ از مروارید آبدار شگوفه کرده و ثمربار آورده اما در جواهر خانهٔ هندوستان نیز آنقدر جواهر فراهم آمده که اگر خواهند از الوان جواهر آئین بندی باغ می توانند نمود - روزی از بنادر متعلقهٔ شاه خبر آوردند که فرخنده اختر نام پسر از هندوستان رسیده و شاه از شنیدن آن بپادشاه زاده پیغام فرستاد که آمدن پسر شما مبارکباد میخواهم مهمانداری برای آوردن او تعین نمایم شما هم خط به پسر خود بنویسید پادشاه‌زاده محمد اکبر جواب داد که پسرهای من که در هندوستان گذاشته آمده بودم جه آنها نزد خود طلبیده پسر دیگر ندارم که آمده باشد باز پادشاه هرچند در فرستادن مهماندار باعزاز طلبیدن مبالغه نمود محمد اکبر در منع آن سماجت و انکار زیاده بکار برده بآن جوان پیغام داد که نشان پسر من

داري بنويس او در جواب گفت بعده كه رو برو شوم نشان پسري و پدري را خاطر نشان خواهم نمود محمد اكبر در انكار پسر بودن او مبالغه از حد گذرانند تا آنكه آن جوان از غصهٔ عدم قبول محمداكبر ريسمان را بحلق خود كشيد منصوبان شاه خبر يافته ريسمان از حلق او برآوردند و شاه روز مرهٔ براى او مقرر كرد اما محمد اكبر بقبول پسري او تن نداد - بعده‌كه‌تكليف‌امداد براى آمدن هندوستان بميان آورد شاه جواب داد كه تا حيات پدر شما مهمان عزيز مائيد بعده كه شمارا كار به برادران افتد هرچه توانيم در امداد خواهم كوشيد بعد چند گاه كه سليمان شاه وديعت حيات نمود و سلطان حسين قائم مقام او گرديد در تيمار داري و مهمان نوازي پادشاهزاده نسبت بسابق زياده كوشيد - روزي پادشاهزاده بدستاويز نوشتهٔ عمدة‌الملك اسد خان شهرت واقعهٔ حضرت خلدمكاني داده تكليف امداد فوج و خرچ بميان آورد شاه حسين درجواب گفت كه واقعه نگاران خفيهٔ ما در تهته و بنادرهندوستان هستندكه اخبار ضروري را مي نويسند بعد رسيدن خبرواقعي آنچه از ما خدمت بيايد خودرا معاف نخواهم داشت بعده‌كه خبرخلاف برآمد پادشاهزاده خجالت زياده‌كشيدو درعزت و آبروي او تفاوت بسيار راه يافت آخرتكليف اين معني بميان‌آورد كه هوای سرزمين عراق بمزاج من نميسازد مرا مرخص سازند كه در توابع گرم سير سرحد خراسان‌كه نزديك سرزمين هندوستان است رفته بنشينم و بحكام آنجا بنويسند كه بروقت مدد فوج و رفاقت سرداران فوج بمن نمايند بعده وجه خرچ در ماهه براى پادشاه زاده مقرر كرده بر محصول توابع هرات تنخواه

نموده حکم نوشتند که هرگاه پادشاهزاده محمد اکبر را با برادران سرکار
پیکار اتفاق افتد پانزده هزار سوار از نوکران سرکار و مددگار مقرری
رعیتی همراه نمایند - بعده پادشاهزاده در توابع گرم سیر خراسان رفته
بخوشی و ناخوشی اوقات بسر می برد تا آنکه در آرزوی سلطنت
هندوستان در اواخر عهد حضرت خلدمکان ازین تنگنا سرای فانی
بروضهٔ جاودانی شتافت * * بیت *

نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش * که مرخضر و ماند و نه ملک اسکندر

ذکر سال بیست و هفتم از جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سنه هزار و نود و چهار هجری *

اگرچه محرر اوراق را بر سوانح این دو سه سال که نفس اطلاع حاصل
نشده که قابل تحریر داند و از جای دیگر بیر مسودهٔ تسطیر احوال
این ایام بنظر نیامده که بر اعتماد آن طبیعت توان نمود اما آنچه
از زبان راویان ثقه مسموع گردیده و بسبب تعینات بودن برادری
غفران پناه محمد مراد خان که از تربیت یافتهای حضور بود
و بر اقوال او اعتماد کلی داشت و خود در سفر راه دره و حجابت
حیدرآباد مشاهده نموده بعد تحقیق اختلاف اقوال از بیش دکم
بزبان قلم می دهد اگر از روی نسخه و زبان راوی دیگر تفاوت کم و زیاد
بگوش مطالعه کنندگان دقیقه سنج درآید معاف میفرمایند *

بعده که در اوائل سنه بیست و هفت از احمد نگر پادشاهزاده
محمد معظم را برای تسخیر قلعجات طرف رام دره که در تصرف
منصوبان سنبهای جهنمی تابکار بود و آن طرفها هرگز فوج
پادشاهی را اتفاق عبور نیفتاده بود برای تنبیه مفسدان آن

ضلع مرخص فرمودند و آتش خان داروغهٔ توپخانه را با لطیف شاه دکنی که مخاطب بسرفراز خان گردانده بودند و اخلاص خان برادر بهلول خان و ناکو نام که از مرهتهای نام آور و واقف کار آن طرف بود و خواجه مکارم که اصل از نوکران پیش آورده های پادشاهزاده معظم بود و درهمان ایام اورا بمنصب نهصدی سرفرازی داده مخاطب بجان نثار خان ساخته بودند اگرچه کم منصب بود اما درمنصوبه بازی و رای سلیم و شجاعت منظور نظر بادشاه گردیده بود همراه داده طومار فوج بندی بیست هزار سوار درست نموده سعادت خان عرف محمد مراد را که بخدمت واقعه نگاری کل دکن سرفرازی داشت واقعه نگاری فوج پادشاهزاده را نیز ضمیمهٔ آن ساخته همه را از عطای انعام اسپ و فیل و خلعت و اضافه سرفرازی بخشیدند - مابین راه از پیش آمدن فوجهای مقاهیر و درهای تنگ جنگهای عظیم با هراول پادشاه زاده روداد بعده که جمعی از مردم پادشاهی بکار آمدند مقهوران به تنبیه رسیده فرار اختیار نمودند چون بموضع سانپ گانون که قلعهٔ قلب آسمان شکوه داشت رسیدند حکم محاصره نمودند و از سرداران قلعه کشا ترددات نمایان و شرط جانفشانی بظهور آمد و جان نثار خان و دو سه امیر نامی دیگر زخم برداشتند آخر در ایام معدود مفتوح گردید - بعده که داخل ملک رامدره گردیدند چون درهٔ بسیار قلب بود و هوای آنجا بلشکر موافقت ننمود و کافران از هرطرف هجوم نموده شورش کرده راه رسد غله از هرطرف مسدود ساختند و ازانکه یک طرف دریای شور و دو طرف کوههای پر از اشجار زهردار و

مارهای بسیار واقع شده بود لهذا غنیم کمی میزد و چارپا و آدم کمتر بلاآفت ازکمی برمیگذشت و از غذاهای که بکار چارپا و انسان آید سوای نارجیل و غلهٔ کردن که از خوردن آن اثر سمیت ظاهر می شد جنس غلهٔ دیگر نبود و اسپ و آدم بیشمار ضائع وتلف میشدند و گرانی و کم یابی غله بمرتبهٔ رسید که چندگاه آرد گندم سه روپیه چهار روپیه را آثار بهم نمیرسید و از جملهٔ مردم لشکر که از چنگ اجل نجات یافته بودند با نیم جانی که داشتند زار ونزار گشته هر نفسی که میزدند از باقی عمر غنیمت می شمردند اسپ در طویلهٔ هیچ امیر نماند که بکار سواری آید تا بسپاه ناسرد چه رسد بعده که خبر این معوبت لشکر بعرض رسید برای متصدی بندر سورت حکم صادر شد که هرچه تواند غله بر جهازات بار کرده بلشکر پادشاهزاده براه دریا برساند از جملهٔ جهازات غله که از بندر مذکور روانه شد غنیم خبر یافته مابین راه که همه جا در دریا ملجیات احداث کرده آنهاست سرراه کشتیهای ذخیره گرفته تاخت آوردند چند کشتی که از آفت تاراج مقهوران سلامت رسید بدیار هر امیری که در لشکر بود زیاده از سی چهل پاد غله نرسید تا آنکه حکم مراجعت پادشاهزاده رسید همه جا جنگ کنان خودرا تا احمد نگر بخدمت حضرت خلدمکان رسانیدند *

همینکه بحضور رسیدند ازانکه ابو الحسن مخاطب ب‍‍الملک فرمان روای حیدر آباد بافعال قبیح از هیچ ملک بدنام و آکنا که هردو کافر شدید العداوت بودند و سختی و ظلم زیاده بر مسلمانان میگذشت و فسق و فجور عمده از رواج منکرات و لهو ولعب

زیاد بعرض رسید وعلاوهٔ آن در امداد سنبهای جهنمی دارالحربی در تاخت ملک و تسخیر قلعجات و رساندن لک هون نقد خود را بدنام وزبان زد عالمی ساخته بود درین ضمن میر هاشم نام پسر سید مظفر که از امرای مقرب ابوالحسن گفته می شد و ابوالحسن باعانت او کامیاب سلطنت گشته اورا بپایی وزارت رسانده باز بسبب عدم موافقت برهنمائي مادنا و آکنا چنانچه در ذکر سلطنت ابوالحسن مفصل بگزارش درآمده اورا از وزارت معزول ساخته منصب وکالت و اختیار سلطنت بآن هردو بکامر داده بود بحضور رسیده بوسیلهٔ مقربان بارگاه بانواع نالش ترغیب و رهنمائي مهم تسخیر حیدرآباد و خلاصي وطلب سید مظفر پدر خود که بطریق نظربند نزد ابوالحسن بود نمود - و معا بعرض رسید که چند پرگنهٔ سیر حاصل سرکار گلکنده و رامگیر تعلقهٔ صوبهٔ ظفر نگر بدعوي آنکه سابق داخل ملک تلنگانه بود امرای بد عاقبت او بتصرف خود آورده اند پادشاه کشور ستان بفکر تسخیر حیدرآباد و استیصال ابوالحسن افتاده ابتداء خان جهان بهادر کوکلتاش را با پسران او که هر یکی خصوص همت خان بهادر که ازیکه بهادران کشورکشا بود با راجه رام سنگه و جمعی از امرای دیگر برای تنبیه و تادیب منصوبان ابوالحسن و بر آوردن پرگنات از تصرف آنها تعین فرمودند بعده پادشاهزاده محمد معظم را با فوج گران که صفدر خان صفدر و اعتقاد خان پسر جمدة الملک و ملتفت خان و سید عبد الله خان بارهه و جان نثار خان و دو سه راجهٔ نامدار و دیگر جمعي از امرای رزم دیده را برعایت

عطای اضافه و اسپ و فیل و جواهر و نقاره سر افرازی بخشیده
برای تسخیر ملک تلنگانه مرخص فرمودند ه
و در همان ایام میرزا محمد مشرف غسلخانه را که از تربیت
یافتهای حضور و مرد زبان آور و مزاج دان حضرت خلد مکان
بود نزد ابو الحسن قطب الملک مرخص فرموده پیغام نمودند
که بعرض ما رسیده که نزد تو دو الماس مربع خوش قطع شفاف
بوزن صد و پنجاه سرخ است آنرا با تحف دیگر که داشته
باشد بقیمت در آورده منجملهٔ باقي پیشکش ارسال دارد
و در خلوت ارشاد فرمودند که ما ترا برای آن پارچهٔ سنگهای
ناکاره که اصلا احتیاج آن نداریم نمیفرستادیم بلکه بدین شهرت
برای دریافت و تحقیقات بعضي امور عمده که از طرف او
بعرض ما رسیده مي فرستیم و کنهٔ غرض ما این ست که چون
ترا از خانه زادان جان نثار و مزاج دانهای خود میدانیم
میخواهیم که مثل دیگران بطمع رعایت مال مربوطهٔ او رشوی
و موافق مرضي او بخوش آمد و تملق بلکه دیدن مرضي و کلام
بي محابا و درشت پیش آئي که او هم باتو درشتي نماید و
برای ما حجتی و دست آویزی بجهت تنبیه و استیصال او باشد
و تامقدور یا او برهم زني و اصلا رعایت ادب او در هم کلامي خلا
و ملا منظور نداري - بعده که میرزا محمد رفته ابلاغ حکم نموده
الماسها که بدان وزن و صفت که فرموده بودند طلب نمود
ابو الحسن باظهار قسمهاي شدید جواب داد که ندارم اگر میداشتم
سعادت خود دانسته بدون صدور حکم بحضور ارسال مینمودم - چنانچه

سابق در عهد اعلی حضرت آنچه الماس لائق ارسال بارگاه جهان مطاع از کان بر آمده بود و عبد الله قطب الملک داشت موافق حکم و بدون ورود فرمان بحضور ارسال داشته بود - و چند پارچهٔ الماس تراشیده و نا تراشیدهٔ بیش بها مع یاقوتهاي رماني که قابل ارسال داشت حواله نمود بعده در کلمه و کلام اکثر میرزا محمد موافق ارشاد عمدا بر حرف ابو الحسن ایراد گرفته بي محابا در سوال و جواب پیش مي آمد و قائل مي ساخت اما روزي بتقریب بعضي مذکورات از زبان ابو الحسن بر آمد که ماهم پادشاه این الکهٔ محقر گفته مي شویم میرزا محمد از راه تشنیع و توبیخ بر آشفته گفت که شمارا نمي رسد که لفظ پادشاه برخود اطلاق نمایید از استماع چنین کلمات که بسمع حضرت عالمگیر میرسد زیاده مادهٔ گراني خاطر مبارک پادشاه مي گردد - ابو الحسن در جواب گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است تا که ما پادشاه گفته نشویم حضرت عالمگیررا پادشاه پادشاهان نخواهند گفت *

محرر اوراق این مذکور را مکرر از زبان میرزا محمد که نزد خود محمد مراد خان نقل مي نمود شنید میگفت که درهیچ کلمه من ایراد نگرفتم که ابو الحسن را لاجواب نساختم الا درین مذکور که ابو الحسن مرا لاجواب ساخت * القصه بعده که میرزا محمد از نزد ابو الحسن مراجعت نمود و خبر تعین افواج قاهره بسرداري پادشاه زاده محمد معظم و خان جهان بهادر کوکلتاش بابو الحسن رسید ابراهیم خان عرف حسیني بیگ را که از امرای عمدهٔ و سپه سالار حیدر آباد گفته میشد مخاطب بخلیل الله

خان ساخته با شیخ منهاج و رستم راو که از زمینداران صاحب
السیف و القلم و مظهر ابو الحسن و پسر عموی مادنا وزیر
بود و دیگر امرای رزم جوی کارزار دیده با سی چهل هزار سوار
در مقابل فوج پادشاهي مرخص فرمود - بعده که فوج مابین
سرحد بیجاپور و حیدرآباد نزدیک هم رسیدند ازانکه پادشاه زاده
محمد معظم نمي خواست که تا مقدور کار بجنگ کشد بخلیل الله
خان پیغام نمود که اگر ابوالحسن باظهار ندامت و التماس عفو تقصیر
پیش آمده دست اختیار مادنا و آکنا را از امور ملکي کوتاه نموده
مقید سازد دویم آنکه پرگنات میرم و رامگیر وغیره که بغصب از تصرف
بندهای پادشاهي بدعوي بیجا بر آورده دست ازان برداشته باز
حوالهٔ منصوبان پادشاهي نماید دیگر آنکه باقي پیشکش سابق و
لاحق بلا توقف و اهمال روانهٔ بارگاه آسمان جاه سازد براي عفو
تقصیرات او بحضور معروض داشته آید - امرای ناقص عقل دکن از
راه غرور بجوابهاي مهمل پیش آمده در دفعیهٔ غضب پادشاهي
نتوانستند پرداخت تا آنکه کار بجنگ و صف کشي طرفین منجر
گردید و از هرطرف فوجها بجنبش در آمد - از جملهٔ محاربات که
با خان جهان بهادر کوکلتاش روي داده اگرچه همه را درین انتخاب
کلام بزبان خامه نمي توان داد اما مجملي از ذکر یک جنگ باحاطهٔ
بیان مي آرد - روزي محاربهٔ که با خلیل الله خان روداد همراه
خان جهان بهادر زیاده از دوازده هزار سوار نبود و با امرای ابو الحسن
زیاده از سی هزار سوار جرار بود و هراولی بهمت خان بهادر
مقرر نموده بودند - از صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گردید

و صدای توپ و غرش بان میان زمین و آسمان پیچید و چنان محاربهٔ عظیم روداد که تا سه‌پهر روز از هرطرف پشته‌های کشته‌ها پدید آمد و از جوی خون سطح زمین گلنار گردید و اکثر سردار های طرفین زخمي گشتند و چهار طرف فوج پادشاه را نگین و ار بمیان گرفتند *

سپه از دو رو تیغ برهم نهاد * زره دیده از بیم برهم نهاد

و بر همت خان بهادر که هراول فوج بود چنان عرصهٔ تردد تنگ گردید که هر بار برای طلب کومک و باظهار نالش غلبهٔ غنیم پیغامها از نزد او میرسید - و خان جهان بهادر بمرتبهٔ مغلوب افواج دکن گردیده بود که فکر خلاصي خود او بر او دشوار می نمود و هر ساعت بر هجوم لشکر دکن می افزود - درین ضمن بری خان که ملقب هاته بهته که از مبارز پیشگان جانباز مشهور گفته می‌شد و سنگ دمت او از دور کار گولي بندرق می نمود اسپ تازان بهاله دردست خودرا مقابل فیل خان جهان بهادر رسانده فریاد بلند نمود که فیل سواري خاصهٔ سردار کدام است و خواست که نیزهٔ طرف خان جهان بهادر اندازد خان جهان بهادر بفریاد آمد که خاصه منم و او را فرصت بهاله انداختن نداده بقبضهٔ کمان تیر درآورده تا بناگوش کشیده برو انداخت که از بالای اسپ سرنگون ساخت و بر تمام فوج پادشاهي عرصه تنگ گردید و هر ساعت از طرف هراول و چنداول پیغام غلبهٔ غنیم میرسید وهیچ نمانده بود که هزیمت بر فوج خان جهان بهادر افتد درین حالت فیل مست راجه‌رام سنگه که در فیلخانهٔ او بسته بود فیلبان زنجیر سه

چهارمغي در دهن او داده اورا راکرده میان فوج همت خان بهادر
هراول رساند و راوتهای نامی و مبارزان صف شکن فوج ابوالحسن
مقابل همت خان بهادر اسپان بجولان درآورده بودند فیل مقابل
هرکدام که حمله می آورد از صدای زنجیر و صدمهٔ خرطوم فیل
تزلزل تمام در لشکر خصم افتاد و اسپان درسه سردار نامی
برقص بلا درآمده چراغ پا گشتند و سواران خود را از بالای زین
بزمین سرنگون ساختند و هزیمت بر فوج دکن افتاد و خان جهان
بهادر حکم شادیانهٔ فتح نواختن نموده همانجا خیمه زدن فرمود
و غنیمت بسیار و اسپ و فیل بیشمار مع توپخانه بدست مردم
پادشاهي افتاد و چند روز دران سرزمین مقام نموده انتظار فوج
پادشاه زاده و بعضی سرداران که عقب مانده بودند کشیده خان نثار
خان عرف خواجه مکرم را برای تسخیر گدهی سیرم که در تصرف
منصوبان ابوالحسن رفته بود تعین نمودند و جان نثار خان بعد
تردد نمایان گدهی مذکور را بتصرف خود درآورده تهانه قائم نمود
و فوج دکن اطراف گدهی یورش نموده بمحاصره پرداختند و جان نثار
خان مکرر از گدهی برآمده با فوج دکن مقابله نموده سرداران
ابوالحسن را هزیمت داده در محافظت گدهی استقامت ورزید
تا آنکه ده هزار سوار دیگر از فوج خاصهٔ مادنا و رستم راو که در
اطراف پرگنات بودند و نو نگاهداشت بمدد خلیل الله خان رسید و
فوجها مقابل پادشاه زاده آمده چند روز به پیغامهای غدر آمیز
گذرانیدند آخر کار مقابلهٔ صف افتاد و سه روز جنگهای عظیم
رو داد و در هر جنگ جمع کثیر از هردو طرف کشته و زخمي

شدند تا روز چهارم چنان معارکهٔ جهان آشوب اتفاق افتاد که همت خان بهادر و سید عبدالله خان و راجه مان سنگه و سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر زخم برداشتند آخر از حملهای صف ربای سرداران فوج پادشاهي لشکر دکن رو بفرار آورد راجه رام سنگه و سید عبدالله خان مصلحت تعاقب فوج دکن دادند پادشاه زاده و خان جهان بهادر مصلحت در تعاقب فوج دکن ندانسته فرمودند که همانجا خیمه زده مقام نمایند و عرضداشت فتح بحضور روانه ساختند و از نوشتهٔ اخبار نویسان نیز سبب تعاقب نه نمودن پادشاه زاده بعرض رسید ازانکه پادشاه مدتي بود که از پادشاه زاده پارهٔ کدورت خاطر داشتند و از خان جهان بهادر بسبب بازار فسق و فجور که در لشکر او بسیار رواج یافته بود و مکرر فرمان اعتراض درین باب صادر فرموده بودند و موثر نمیگردید و در تعاقب پادشاهزادهٔ محمد اکبر هم باوجود نزدیک رسیدن در سرحد پای کوه سلطان پور خان جهان بهادر در دستگیر نمودن پادشاهزادهٔ پهلو تهي نموده بود و از نوشتهٔ میر نورالله پسر میرمیران فوجدار پرگنهٔ تهالیر بعرض رسیده بود و دیگر بعضی سلوک در بعضی مقدمات ملکی و مالی بعرض حضرت خلدمکان میرسید و هرگاه فرمان نصیحت آمیز صادر می شد در جواب از راه گستاخی عرضداشت می نمود و سر دیوان نشسته بدعوي نسبت برادر رضاعی کلمات ناگفتنی بزبان می آورد و بعد عرض خلاف مرضي پادشاه بظهور می آمد لهذا ذخیرهٔ ملال خاطر از طرف خان جهان بهادر داشتند و بعضی اطوار ناهموار دیگر او نیز بر غبار مزاج می افزود ؛

ذکر سوانح سال بیست و هشتم از جلوس عالمگیر بادشاه مطابق یک هزار و نوه و پنج هجري

بعده که عرضه داشت فتح و هزیمت فوج دکن بعرض رسید خلاف مرضی خلدمکان بظهور آمد که بعد هزیمت فوج چراتابنگاه آنها تعاقب نه نمودند و مجراي حسن نکرده باعتراض مبدل گردید و درین باب فرمان ازروی غضب تمام بنام بادشاه زاده شاه عالم و خان جهان بهادر صادر فرمودند و این معاني باعث ملال خاطر بادشاه زاده گشت اگرچه ازان روز سرداران ابو الحسن بقصد مقابله و محاربه سوار نگشتند و مقابل بادشاه زاده نیامدند الا آنکه گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف لشکر ظفر اثر سپاهي نموده بزدن بان مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از دور نمودار گشته بدستور طلایه گشت نموده خودرا به بنگاه خویش میرسانیدند اما بادشاه زاده و خان جهان بهادر که آزرده خاطر بودند متوجه آنها نمي گشتند و ترک سوار شدن و تردد نموده تا چهار پنج ماه درآنجا نشسته گذرانیدند و این معنی بعد عرض باعث مزید ملال و اعتراض بادشاه عالم ستان گردید و بدست خاص فرمان در کمال اعتراض و سرزنش صادر فرمودند و بخان جهان بهادر نوشتند *

* مصرع *

ای باد صبا این همه آوردهٔ تست

شاه عالم بعد مطالعهٔ فرمان با دیدهٔ گریان و دل پر از شعلهٔ آتش بخانه آمده صبح آن دیوان فرموده خان جهان بهادر را مع دیگر امرای صاحب رای جمع ساخته در باب تنبیه غنیم کنکایش

بمیان آورد ازانکه سرداران حیدرآباد مرضي شاه عالم بر صلح و دفع مایهٔ نسان مائل دانسته پیغامهای دلفریب و رسل و رسائل درمیان داشتند و خان جهان بهادر نیز نظر بر انسردگی خاطر از طرف پادشاه و وفور سپاه خصم مصلحت بمحاربه نمیداد و بعضی امرا باو درین باب همدم بودند و سید عبدالله خان و دو سه راجه ترغیب بمقابله می نمودند چون رایها مختلف بمیان آمده بود آن روز بنای مصلحت تا تمام ماند روز دیگر سید عبدالله خان بارهه در خلوت التماس نمود که اگرچه خان جهان بهادر از سرداران کهنهٔ کار آزمودهٔ روزگار و هوا خواه جهان پناه است اما صلاح دولت دران است که دیگر خلاف مرضي پادشاه بعمل نیاید و بقصد گوشمال این طائفهٔ محیل که بالتماس صلح دفع الوقت میذمایند سواری باید نمود اگر خان جهان بهادر هراولی قبول نماید فدوی را چنداول مقرر نمایند و الا بنده در هراولی شرط جانفشاني بتقدیم خواهم رساند و در رکاب یکی از شاهزادها که سرداري هراولي بنام او قرار دهند جوهر تردد و فدویت بظهور خواهد آورد بعده شاه عالم بمحمد ابراهیم سر لشکر حیدرآباد پیغام داد که باوجودیکه بسبب اغماض و رعایتي که نسبت بشما بعمل آمده مغضوب پادشاه گشته ام باز نظر بر اصلاح کار طرفین و بحال ماندن دولت و آبروی شما و ابوالحسن صلاح دران میدانم که اگر شما از پرگنه و گدهی سیرم و کیر و دیگر محال سرحدی که بتصرف بندهای پادشاهي درآمده بود دست برداشته برگشته بروید این معني را وسیلهٔ دست آویز و التماس عفو تقصیرات و شفاعت ابوالحسن ساخته بحضور

معروض دارد بعد ازانکه این پیغام مصحوب زمرد نام ناظر محل شاه بمحمد ابراهیم سر فوج رسید بـ محمد ابراهیم که این پیغام موافق خواهش او بود مصلحت جواب آن با سرداران دیگر بمیان آورد شیخ منهاج و رستم راو زنار دار و دیگر جهالت کیشان متفق اللفظ گشته بزبان دکهني ترجمهٔ این مضمون در جواب گفتند که قلعهٔ سرحد سیرم برسر نوک شمشیر و سنان نیزهای ما را بسته است و بجنگ آماده ایم چنانچه دران روز مرهتّه در انداختن و زدن بان شوخي نمودند که یك بان رقت آوردن خوان خاصه اندرون سراچهٔ محل رسید و از صدمهٔ آن خوان از سر خواص افتاد چون همان روز توپخانهٔ زیاده با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود توپ خالي بسیار آتش داده صدای شلک پی درپی سامع افروز پادشاه زاده و مردم لشکر ساختند و دست اندازي برکهي فوج پادشاهي نمودند ازین شوخي دکنیهای بی ادب رگ غیرت پادشاه زاده بحرکت آمد شاهزاده معزالدین را با خان جهان بهادر بدستور سابق هراول نمودند و صفدر خان و همت خان و دیگر دلاوران رزم جو برنَّاقت راجهای جلادت پیشه طرف برنغار و جرنغار و بلتمش مقرر کرده سید عبدالله خان را با چند تنی از بهادران شعله خو چنداول ساخته ملتفت خان خوافي و راجه مان سنگه و سمندر بیگ و خواجه ابوالمکارم را درقول با خود گرفته بقصد مقابله و مقاتله پا بمعرکهٔ کار زار گذاشتند ازانطرف سرداران ابوالحسن باهم مصلحت نموده صلاح کار دران دانستند که بهیر را از مکاني که بود سه چهار کروه جانب دست راست روانه ساخته صرفه در جنگ توپخانه ندانسته توپهای کلان را

در مغاک انداخته چند توپ را زیر خاک نموده در سه فوج ساخته یک فوج مقابل هراول افواج پادشاهی دویم یلتمش قرار دادند و یک فوج سنگین با دو سردار شیر شکار کارزار دیده موافق دستور دکن که اکثر غلو بر چنداول می آرند برای مقابلهٔ سید عبدالله خان مقرر کردند و یکبارگي جوشان و خروشان جلوریز مانند سیلاب بلا بر فوج بادشاه زاده تاختند و ازین طرف بهادران شیر خصال و دلاوران تیز چنگال بمقابله پرداخته چپقلشهای رستمانه بر روی کارآوردند و از هرطرف کوشش و کشش بهادرانه بعرصهٔ کارزار آمد و صدای دار و گیر دران دشت پر وحشت پیچید و عرصهٔ کارزار از خون دلاوران با نام و ننگ جان نثار لاله زار گردید * رباعی *

زهر سو شده انجمن فوج فوج * چو دریا که خیزد زهر گوشه موج
ز آمد شد تیر و تیغ و سنان * روان شد پیاپی ز تنها روان

سرداران دکن هر ساعت قدم جرأت پیش گذاشته داد تهوري داده پرگار وار اطراف لشکر هراول و چنداول فرو گرفتند و از شاهزاده معز الدین و همت خان پسر خان جهان بهادر و اعتقاد خان پسر جمدة الملک ترددات بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد تردد نمایان فوج مقابل را بر داشته بمدد سرداران یمین و یسار پرداخت تا دوپهر روز معرکهٔ کارزار شعله افروز بود بعده دکنیها رو بفرار گذاشتند و فوج پادشاهزاده تعاقب کنان سرداران ابوالحسن را تا بنگاه خصم رساند غلغلهٔ عظیم در لشکر دکن روداد شیخ منهاج دو سوار زبان دان نزد پادشاه زاده و هر اول فوج پادشاهي فرستاده پیغام نمود که محاربه و دعوي قتال و جدال میان ما و شما است

میان پادشاهان سلف اسلام ناموس و عیال مسلمانان از تاخت و تاراج محفوظ بوده‌اند اگر ما را سه چهار گهري فرصت دهند که از طرف قبائل پارهٔ خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریقهٔ مروت دور نخواهد بود شاهزاده معزالدین درین ماده مرضي پدر حاصل نموده عنان کشیده سزاولان برای منع دست اندازي مال و عیال تعین فرمودند دکنیها قبائل را بر اسپان و فیلان سوار نموده طرف گدهي که نزدیک بود روانه ساختند و سه پهر باز از هر طرف سیلاب بلای فوج دکن نمودار گردید و سرداران بی شکوه پار دیگر بشکوه تمام جلو ریز مقابل فوج ظفر موج جلوه گر گشتند و معرکهٔ کار زار گرم تر از اول روز ساختند و ترددات رستمانه از هر دو طرف بظهور آمد و جمع کثیر طرفین مع دو فیل فوج پادشاهي از پا در آمدند و ازان جانب شیخ منهاج و رستم راو زخم برداشتند و بندرابن دیوان شاه را دکنیان زخمي ساخت فیل سواري او پیش انداخته روانه شدند سید عبد الله خان باوجود که در همان حالت صدمهٔ چوب چهتري بان بدهن او رسیده بود باتفاق یکي از راجها خود را رسانده بندرابن را خلاص نمود و زن غیرت خان میر بخشي شاه از ضرب بان در حوضهٔ فیل با یک سهیلي کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر فوج طرفین زخم کاري برداشتند و بسیاري از مردم بی نام و نشان از پا در آمدند و دکنیها تا شام ثبات قدم ورزیده آخر رو بفرار آوردند و بپادشاه زاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبهٔ صف جمعي از مسلمانان طرفین کشته میگردند بهتر آنست که

یک دو سردار ما و سه چهار سر فوج شما بي آنکه پاي فوج درمیان باشد بمیدان آمده باهم قتال نمائیم و بفن و گردد سپاهگري امتحان زور بازوي خود بروي کار آوریم و به بینیم که خدا کرا یاري میدهد بعده که بعرض شاه عالم رسید درجواب گفت آري شما از راه غرور استعمال شمشیر بازي که میان شمایان زیاده رواج دارد جرأت بدین خواهش مي نمایید اما مارا ملاحظهٔ آنست که چون آخر کار بر مردم دکن عرصهٔ کارزار تنگ مي‌گردد ننگ فرار بر خود هموار مینمایند بلکه از جملهٔ هنر سپاهگري میدانند و نزد مایان بدتر ازین عار دیگر نیست پس بهتر آنست که سید عبدالله خان و یک دو سردار دیگر لشکر ما برپاي فیل‌سواري خود زنجیر انداخته بمقابلهٔ شما مبادرت نمایند و شمایان نیز برپاي فیل سواري خود زنجیر اندازید و در معرکهٔ کارزار استقامت ورزیده امتحان شجاعت و تهوري بمیان آرید آنها از شنیدن این جواب گفتند ما فیل سواره پا بزنجیر جنگ نمي نمائیم شاه فرمودند که ما هم جنگ بگریز نمي‌توانیم‌نمود - روز دیگر آن همینکه خاور عالمگیر جهان افروز سر از دریچهٔ مشرق بر آورد هرکار ها خبر رساندند که سرداران ابو الحسن فرار نموده رو بحیدر آباد آوردند شاه عالم فرمود شادیانهٔ فتح بلند آوازه ساخته بتعاقب فوج حیدر آباد کوچ نمایند بعده که کوچ بکوچ نزدیک حیدر آباد رسیدند ازانکه مادنا و بعضي همدمان او خلیل الله خان عرف محمد ابراهیم را نزد ابو الحسن متهم برجوع آوردن طرف پادشاه زاده ساخته بدین مرتبه در بارهٔ او بد ظن نموده بودند که در فکر دستگیر ساختن بلکه بقتل رساندن او میان

هم قرار یافته بود این خبر که بمحمد ابراهیم رسید بخدمت پادشاه
زاده آمده ملازمت نموده مورد عنایات گردید بعده که خبر ملحق
شدن محمد ابراهیم سر فوج بشاه عالم در حیدر آباد انتشار یافت
ابو الحسن حوصله باخته خود را بی آنکه بارکان دولت مصلحت
نماید یا درفکر بردن مال و عیال و ناموس خود و مردم دیگر پردازد
یکبارگی بوقت اول پاس شب با جمعی از خدمهٔ محل و
صندوقهای جواهر و هون هرچه توانست باخود گرفته رو بقلعهٔ
گولکنده آورد از شهرت این خبر همه کار خانجات ابو الحسن و مال
تجار زیاده از چهار پنج کرور روپیه خروار خروار مع ناموس سپاه و
رعایا که در شهر مانده بودند بحادثهٔ تاراج درآمد و عجب هنگامهٔ
قیامت و رستخیز غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت
سواری و برداشتن مال نیافتند سراسیمه وار دست زن و فرزندان
خودگرفته که بسیاری را مجال برقعه وچادر پوشاندن نماند رو بقلعه
آوردند و قبل ازانکه خبر بلشکر پادشاه زاده رسد اوباشان
و غارتگران شهر اطلاع یافته دست بغارت و تاراج مال دراز نمودند
و امرا و تجار و غربا برهم دیگر سبقت ورزیده هرکه بزور بازو و مدد
تردد وخرج نمودن زر در فرصت تمام شب آنچه توانستند از مال
و عیال بقلعه رساندند و صبح ناشده مردم لشکر بر شهر تاخت
آوردند چون از هر محله و رسته و بازار لکوک از زر نقد و اقسام مال
و اقمشه و چینی خوانهای امرا و تجار و قالینهای فراش خانهٔ
ابو الحسن و ارکان دولت او مع اسپ و فیل که موجود بود وقت
غارت عجب هول قیامت و نمونهٔ حشر و نشر آشکار گردید

چو سلطان خاور برافراخت سر * بدامان گردون برافراشت زر
بسي درج و صندوق با قفل زر * پر از لعل و یاقوت و در و گهر
ز پوشیدني و ز گستردني * ز هر چیز کان بود آوردني
ز دیبا و زربفت و خز و حریر * ز دینار و یاقوت و مشك و عبیر
بسي زیور از گوهـــر آبدار * بسي خاتم و یاره و گوشوار
که بغارت تاراجیان رفت و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هنود باسیري در آمدند و عرض و ناموس شرفا و غربا و ضعفا برباد فنا رفت که زبان خامه از احاطهٔ بیان آن قاصر است و قالینهاي گران بها که از سنگیني برداشتن آن متعذر بود بخنجر و شمشیر بریده پارچه پارچه نموده از دست همدیگر مي ربودند هرچندکه شاه عالم سزاولان تعین نموده در منع آن کوشید فائده مترتب نگردید کوتوال لشکر را مامور نمودند که باتفاق دیوان پادشاهي چهار صد و پانصد سوار باخود گرفته در گرد آوري و ضبط مال بقیة التاراج کارخانجات ابو الحسن پردازد - و بعده که فرستاده هاي ابو الحسن بهزاران عجز و نیاز پیغام التماس عفو جرائم کرده و ناکرده نزد پادشاه زاده آوردند و شاه عالم عجالةً سزاولان شدید براي زجر و منع تاراجیان و تنبیه جمعي که آتش میزدند تعین نمود پارهٔ شعلهٔ فتنه فرو نشست اما تاراجیان ممنوع واقعي نگردیدند و بعد آمد و شد پیغام التجاي ابو الحسن بقبول هر تکلیفي که بمیان آمد از حد گذشت پادشاه زاده را برحال آن برگشته بخت و سکنهٔ آنجا که في الحقیقت از مغضوبان درگاه الهي گردیده بودند رحم آمد و التماس او بشرط چند که ازان جمله قبول پیشکش یک کرور و بیست لك

روپیه سوای وجه مقرری هرسال رمقید و بیدخل ساختن مادنا و آکناکه هردو برادر مایهٔ فساد خرابی سکنهٔ حیدر آباد بودند و دست برداشتن از گدهی سیرم و پرگنهٔ کهیر و دیگر محالات مفتوحه که بتصرف پادشاهی در آمده بود بمیان آمد قبول نمودند که بخدمت پادشاه معروض داشته شفیع جرائم ابوالحسن گردید - درین مابین آمد و رفت پیغام که ابوالحسن در مقیدساختن هردو کافر صاحب مدار تامل داشت ازانکه سپاه و بعضی سرداران عمده و خدمهٔ صاحب اختیار محل نظر برانیکه تمام خرابی حیدرآباد و لشکرکشي و مسلمان کشی از نحوست هر دو برادر دجال سیرت بدسرشت است تنگ آمده بودند سروما و جانی صاحبه که در محل تسلط تمام داشتند و حرمهای صاحب اعتبار عبدالله شاه میشدند بی آنکه بابوالحسن برگشته اختر اطلاع دهند زبانی بعضی محرم راز که از همراهان همان بدانجام بودند و جمشید و غیره غلامان اشارهٔ قتل هر دو بد کردار جفا کار نمودند درحالتی که هر دو اجل رسیده از در بار بخانهای خود مرخص گردیده بودند جمشید و جمعی از غلامان در راه بر سر آنها ریخته بقتل رساندند و رستم راو که بخانه رسیده بود در همان خانه او را قتل کرده و تاراج نموده کار او ساختند و جان و مال زنار دار بسیار آن روز بباد فنا رفت و سر هر دو برادر بریده آورده مصحوب یکی از مردم فهمیده کار نزد پادشاه زاده فرستادند *

کلمهٔ چند از سبب تسلط و استقلال یافتن هردو برادر در وزارت که درین ضمن حسب و نسب ابوالحسن نیز بتذکار خواهد درآمد و خالي از غرائب نیست برای شادابی کلام بزبان خامه میدهد - در ایام

سلطنت عبدالله قطب شاه که قریب پنجاه سال فرمان روائی نموده چون پسر نداشت از جملهٔ دو سه دختر که خدا باو داده بود یکي را بسید احمد نام که از سادات و فضلاي موروثي عرب بود منسوب ساخته بپایهٔ امارت رسانده اختیار اکثر امور ملکي بدو رجوع می نمود بعد از چند گاه سید سلطان نام که شاگرد پدر میر احمد گفته میشد و در حسب و نسب زیاده بر خاندان میر احمد شهرت داشت بخدمت عبدالله قطب شاه رسیده مقرب و معزز گردید و دختر دویم قطب شاه بدو نامزد و منسوب گشت و روز بروز بر اعزاز و مراتب او می افزود تا آنکه میان هردو سید رشک و حسد همچشمي که خانه بر انداز چندین هزار خان و مان و کل سرسبد ابلیس پر تلبیس است بمیان آمد روزي قطب شاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت بزرگان میر احمد اطلاع دارید او در جواب گفت آري فضیلت موروثي دارند و استاد زادهٔ مااند ازین کلمه زیاده از سابق تخم عداوت در مزرع دل میر احمد کاشته گردیده و روز بروز بوسیلهٔ درهم اندازان نمام پیشه که به تیشهٔ سخن چیني مدام در فکر بر انداختن خاندان قدیمند و بآب یاري غمازان شیطان سیرت نخل شقاوت و مخالفت میان هردو سید نشو و نما می پذیرفت و هر روز بر مادهٔ فساد مي افزود تا آنکه جشن کارخیر بمیان آمد و تا چند روز هنگامهٔ عیش و نشاط رونق افزاي در و بام حیدرآباد بود از اتفاقات دران ایام شادي اداي خارج دیگر بمیان هردو همچشم بعرصهٔ ظهور آمد و کار بجائي کشید که شب عقد و زفاف میر احمد قسم شدید یاد نموده بقطب شاه پیغام نمود که

اگر شما دختر بسید سلطان میدهید مرا مرخص سازید و بفکر سرانجام برآمدن از حیدرآباد بشهرت عزم جزم پرداخت هرچند که مردم عمده نهمانده باصلاح کار کوشیدند فائده نه بخشید و سروسا که مدار علیه محل بود و دیگر محرمان حرم همدم و معاون میر احمد گشتند و گفت و گوی نزاع بدین جا انجامید که چون عبدالله شاه را خاطر داشت میر احمد و دختر کلان زیاده منظور خاطر بود ناچار گشته در فکر چارهٔ کار افتاد و بعد مشورت با همدمان و محرمان اندرون و بیرون قرار مصلحت بران یافت که ابو الحسن نام را که از طرف سلسلهٔ مادری با عبدالله قطب شاه قرابت بعیده داشت و از شروع ایام شباب در صحبت فقرای خراباتي وضع بسر می برد و از اختیار نمودن اطوار نامحمود مطعون صاحب کمالان و همدمان قطب شاه گشته چنان ازطاق دلها افتاده بود که عبدالله شاه اصلا متوجه پرداخت احوال او نگردید لهذا ابوالحسن بلباس درویشان در خانقاه سید راجو که از مدت شانزده سال مرشد او گفته می شد بنا کامی میگذرانید ازانکه مردود خلق منظور نظر خالق مي باشد در همان مجلس شادي که ساعت عقد مقرر گشته بود او را جسته آورده بحمام فرستاده مخلع ساخته سهرهٔ مروارید گران بها برسر او بسته بر اسپ عراقي با ساز مرصع الماس سوار نموده با سرانجامی که برای سید سلطان موجود و مهیا بود بمجلس دارالامارت بدبدبه و شان سلاطین حاضر ساخته عقد بسته دختر حوالهٔ او نمودند و سید سلطان بعد پی نمودن اسپان و بتاراج دادن مال و مالیت خانه فقیر گشته با دل پر غم و دیدهٔ پر نم دست

حسرت و افسوس بر همزبان بمایوسي تمام سر خود گرفته از شهر برآمده خود را نزد محمد امین خان رساند بعده که ایام رحلت عبدالله قطب شاه و تلافی انتقام ناکام ساختن سید سلطان که درباره آن سید از میر احمد بظهور آمده بود رسید ازانکه میر احمد از روی تبختر با امرا خصوص بسید مظفر که از سلسلهٔ خلیفه سلطان از سلاطین زادهای مازندران و امرای عمده و صاحب فوج حیدرآباد گفته می شد و بموسی خان محلدار سلوک نمی نمود و هیچ ارکان دولت قطب شاهیه را موجود نمی دانست و بعضی خدمهٔ محل نیز ازو نفرت بهم رسانده بودند برخلاف ابوالحسن که با همه برفق و مدارا سلوک برادرانه می نمود قبل و بعد واقعهٔ عبدالله قطب شاه در تعین سلطنت اختلاف تمام بهم رسید و گفتگو بجائی کشید که بیرون میر احمد باسپاه خود مستعد جنگ گردید و اندرون زن میر احمد که ما صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشی و ترکی آمادهٔ فساد و فتنه گشت از هر گوشه و کنار نائرهٔ قتال و جدال اشتعال گرفت آخر از اعانت سید مظفر و موسی خان محلدار و سعي و تردد مادنا و آکنا که هردو برادر نوکر و پیشکاران معتمد سید مظفر بودند همه نوکران عمده را رفیق ابوالحسن ساختند و میراحمد را مغلوب و بی اختیار و منزوي ساخته ابوالحسن را بسلطنت برداشتند و وزارت بنام سید مظفر که از ابتدا خطاب قبول ننموده بود مقرر گردید و بحکم منتقم حقیقي میر احمد حسدي که در بارهٔ سید سلطان بکار برده بود خمارنشهٔ آن کشید همچنان سعی که از سید مظفر در

بر انداختن بنای دولت میر احمد بظهور آمده نخل گلشن مراد او نیز ثمر ندامت بار آورد - شمهٔ ازان می نگارد که چون اکثر چنان بوقوع آمده که هر امیریکه در اعانت جلوس سلطنت پادشاه کوشیده صاحب‌مدار امور ملکی گردد خلل تمام در دماغ او راه می یابد و میخواهد که در مقدمات جزئی و کلی بر آقای خود تسلط داشته باشد و مزاج سلاطین را تحمل و برداشت آن دشوار میگردد و مادهٔ فساد آماده می شود آخر کار بقصد استیصال همدیگر می کوشند میان ابو الحسن و سید مظفر بسر تکالیف شاقه نزاع بمیان آمد و روز بروز خشونت می افزود و کار بجائی کشید که ابو الحسن بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور ملکی کوتاه سازد هرچند تدبیر و منصوبه بکار میبرد که بی آنکه هنگامهٔ فساد و خونریزی برپا گردد اورا از وزارت معزول نماید میسر نمی آمد آخر الامر مادنا پندت که از پیشکاران مستقل و صاحب مدار خانهٔ سید مظفر گردیده بود با ابو الحسن دمساز و همراز گشته بمرور ایام چنان منصوبه بکار برد که بعضی جماعه‌داران عمدهٔ سید مظفر را باستمالت امیدوار انواع رعایت نموده هواداران ابو الحسن ساخته باخود رفیق نمود و جمعی از نوکران صاحب فوج را برای امور ملکی بیرونها فرستاد بعده که سید مظفر را بی پر و بال گردانیدند قلمدان وزارت ازو کشیده گرفتند و منصب اصلی اورا بحال داشته منزوی ساختند خلعت و قلمدان وزارت بمادنا داده تعلقهٔ سابق او باکنا برادر او مقرر نمودند چنانچه مادنا نیز مع برادر در مقابل نمک حرامی که ازو نسبت بسید مظفر بظهور آمده بسزای اعمال رسید ٭

از دور نیفتد قدح تلخ مکافات
زهری که چشیدن نتوانی نچشانی

چون درین ایام برای طلب سید مظفر که بطریق محبوسان منزوی بود بموجب تلاش میر هاشم پسر او حکم بنام پادشاه زاده رسید پادشاه زاده نصرت خان پسر خان جهان بهادر را برای آوردن او تعین نمود - و نصرت خان بقصبهٔ کوهیر رسیده ابلاغ حکم نزد ابو الحسن نمود و ابو الحسن اورا همراه رستم راو نزد نصرت خان روانه ساخت بعد رسیدن حضور که مورد عنایات ظل سبحانی گردید و تکلیف عطای منصب نمودند برعایت پاس نمک خاندان قطب الملک از قبول ابا نموده رخصت کعبة الله حاصل نموده و بقولی در لشکر ودیعت حیات نمود *

القصه چون عرضه داشت شاه عالم مشتمل برقرار صلح با ابو الحسن بعرض خلدمکان رسید اگرچه بحسب ظاهر منظور فرموده سعادت خان را که دیوان فوج خان جهان بهادر و از تربیت کردهای حضور بود بحجابت مقرر کرده برای وصول زر پیشکش باقی سابق و حال تاکید بلیغ بکار بردند اما شاه عالم و خان جهان بهادر را خفیه مطعون ساخته مغضوب نمودند و خان جهان بهادر را طلب حضور ساختند خان جهان بهادر اگرچه سردار شجاع بود و مدبر کار آزموده چنانچه از ترددات او شمهٔ بزبان قلم داده اما ازانکه میان پادشاه و خان جهان بهادر بسبب بعضی اداهای خارج او سوء مزاج طرفین بمیان آمده بود و دران ایام اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان که علم شهرت و شجاعت

و جانفشاني بر افراشته در اطاعت امر پادشاه میکوشید و حضرت خلد مکان متوجه پیش آوردن او بودند و همچنان از تهور خان پسر صلابت خان و خواجه ابو المکارم و غیره دو سه خان زاد جوهر تهوري و کار طلبي که مشاهده نموده بودند در تربیت آنها مي کوشیدند مکرر در جواب عرضه داشت فرمان اعتراض آمیز مشتمل بر تعریف اعتقاد خان و تهور خان بدین عبارت که خانه زاداني که هنوز بوي شیر از دهان آنها مي آید نسبت بآن پیر سال خورده زیاده شرط فدویت و جان نشاني بجا مي آرند پرداخته بودند و اعتقاد خان منجملهٔ متعینهٔ فوج شاه عالم بود و خان جهان بهادر بغض این معني را در دل خود جا داده خفیه پسرداران سنبها که پنهان و آشکارا در اعانت بیجاپوري و حیدر آبادي میکوشیدند خطي نوشت مشتمل برآینکه بسبب عسرت و گراني لشکر بعرض شاه رسانده اعتقاد خان و خواجه ابو المکارم و تهور خان و غیره را براي آوردن رسد غله روانه خواهم نمود باید که شما بافواج زیاده چنان تاخت برسر آنها آرید که اسیر یا قتیل گردند از اتفاقات آن خط بدست سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر که داروغهٔ هرکارها نیز بود افتاد ازانکه سعادت خان را باوجود سابقهٔ که با خان جهان بهادر بسبب رفاقت واقعه نگاري کل دکن بود طرف حق نمک پادشاه و خاطر جمدة الملک زیاده منظور میداشت و پاشلي راز زبان آشنا نمودن مناسب نمیدانست خفیه نزد اعتقاد خان رفته بعد گرفتن قسم اخفاي آن برحقیقت کار اطلاع داد اعتقاد خان نهایت متوهم گردید و بناي مصلحت بران قرار یافت که درخلوت

بخدمت پادشاه زاده ظاهر سازد بعده که بخدمت شاه زاده این معني اطلاع دادند شاه عالم از وسعت خلق در جواب فرمودند که اظهار این مذکور بخان جهان بهادر نمودن موافق مصلحت نیست و هرگاه خان جهان بهادر درباب فرستادن اعتقاد خان عرض نماید مارا قبول باید نمود اما باعتقاد خان از طرف ما بگویید که او از قبول رفتن آنجا ابا نماید بالجمله چون در لشکر پادشاه زاده گراني و کمیابي غله وکاه زیاده از حد روي داد میخواستند تا رسیدن جواب ثاني بعضي مطالب بقصبهٔ کوهیر رفته انتظار حکم کشند درین ضمن میر هاشم پسر سید مظفر حیدر آبادي که بعد از شرف نزول رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را با پسر بملازمت رسانده مورد عنایات گردیده بود مع میر عبدالکریم و چندي از بندهاي نامي پادشاهي باقدري جواهر و خلعت که مصلحةً براي ابوالحسن بموجب التماس شاه زاده فرستاده بودند نزدیک حیدر آباد رسید چون میان خاص و عام شهرت یافته بود که فرستادن جواهر و خلعت براي ابله فریبي و تسلي ابوالحسن است و میر هاشم پسر سید مظفر که مدعي است و بادعاي مدد فوج پادشاهي و تسخیر قلعهٔ حیدرآباد آمده فوج ابوالحسن بسرداري شرزه خان و عبد الرزاق خان لاري و غیره برآمده خود را بر فوج تازه رسیدهٔ پادشاهي زدند ازانکه آنها غافل بودند و از طرف پادشاه کومک نرسید یک دو سردار با میر هاشم زخمي گشته دستگیر گردیدند و باقي فوج بغارت رفت و شاه عالم از کذار حیدرآباد بشهرت گراني غله کوچ نموده بکهیر آمده استقامت ورزیدند درین اوان قلیج خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم

که بعضي مقدمات درین ضمن مرکوز خاطر مبارك بود بشهرت
وصول زر پیشکش بانوج شایسته نزد شاه زاده رسید و شاه زاده را
بحضور طلب داشتند چون بسبب امتداد کشیدن محاصرهٔ قلعهٔ
بیجاپور بخاطر مبارک حضرت خلدمکان خطور نمود که خود متوجه
تسخیر بیجاپور گردند چهارم ماه شعبان المعظم سال مذکور رایت
ظفر آیت طرف بیجاپور برافراشتند ازانکه دران ایام خبر فساد
جات نزدیک اکبر آباد مکرر بعرض عالي رسیده بود بعد رسیدن
خان جهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان خسر پادشاه زاده
محمد کام بخش و خان جهان بهادر در جلو خانه بر سر پالکي
گذاشتن خانه جنگي و هنگامه و فساد عظام برپا گردید و خان جهان
بهادر را که برای فهمانیدن مردم خود رخصت فرموده بودند و
چیلها براي معقول نمودن جهال هر دو طرف تعین فرمودند
خان جهان بهادر بعد بر آمدن از دربار فرمودکه بازار معظم خان را
غارت نمایند و این معني نیز خلاف مرضي حضرت خلدمکان بظهور
آمد و علاوهٔ بیدماغي سابق گردید لهذا خان جهان بهادر را برای
تنبیه و استیصال جات و مسمار ساختن گدهي سنسي (۵) احداث
کردهٔ آن کافر که بعپناه آن گدهي در هر ماه چندین قافله میزد و
تاراج مي نمود و نواح اکبرآباد مي تاخت مرخص فرمودند - چون
از فساد و نفاق بیجاپوری یعني سکندر والي آنجا که وارث ملک
هم نبود معهذا باغنیم زناقت مینمود متواتر بعرض رسید و مکرر

---

(۵) ن - سنسني

فرمان نصیحت آمیز از راه تهدید و وعده و وعید صادر گردید نانده نه بخشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را بامرای رزم دیده و فوج شایسته برای تسخیر بیجاپور مرخص فرمودند بعد رسیدن پادشاه زاده نزدیک بیجاپور که همه جا فوج دکن بسرداری عبد الرؤف و شرزه خان اطراف فوج پادشاهي آوارگي داشتند و دران سال از رسیدن آفت بر زراعت در همه بلاد گراني رو داده بود و دکنیان از هرطرف هجوم آورده راه رسد بیجاپور را بند ساختند بمرتبهٔ گراني و کمیابي غله در لشکر رو داد که ناني بجاني بهمرسیدن متعذر گشت و هر فوجي که برای کهي میرفت سالم بر نمیگردید و بمرتبهٔ غلو اطراف پادشاه زاده آورده فرو گرفتند که عرصه بر محمد اعظم شاه و همراهان لشکر نهایت تنگ گردید بعده که بعرض پادشاه رسید غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ را باجماعه‌خان و تیر انداز خان و خنجر خان و دیگر امرای کارزار دیده برای رساندن رسد غله بلشکر پادشاه زاده تعین فرمودند همین که غازي الدین خان بهادر با رسد فرزده بیست هزار کار نزدیک پرگنهٔ ایندي تا پانزده شانزده کروهي بیجا پور رسید سرداران بیجاپور چند هزار سوار و پیاده برای محاصرهٔ فوج محمد اعظم شاه که در اسپان فوج پادشاهي از فاقه راکب و مرکوب بپوست و استخواني بیش نمانده بود و بقول مشهور کار بجائي رسیده بود که جاني بیگم محل خاص پادشاه زاده از بالاي فیل بدست خود تیر میزد و در تسلي و دلداري امرا میکوشیده گذاشته چهل پنجاه هزار سوار و قریب دو لک پیادهٔ جنگي کرناتکي مشهور باستقبال غازي الدین خان بهادر

شتافتند بعد که فوجها مقابل هم رسیدند تا نظر کار میکرد سوای برق تیر و سنان و هجوم سوار و پیاده که زمین از غباری سپاه دکن نمی نمود بنظر نمي آمد اگرچه از زور فوج دکن که دهم حصهٔ آن فوج پادشاهي نبود بمرتبهٔ تزلزل در لشکر افتاد که اکثر همراهان دل و حوصله باختند اما آن سپه سالاران تهمتن یعني غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ و مجاهد خان بهادر هردو برادر از بسياري فوج خصم نينديشيده خدا را بعظمت ياد نموده فاتحه بقصد نصرمن الله و فتح قريب خوانده اسپان برداشتند و چنان جنگ عظيم جهان آشوب رو داد که تا چشم نظارگيان زير فلک نيلگون رديده چرخ بوقلمون بر سطح زمين پرتو افگن است در قرنها گردش ليل و نهار چنين محاربهٔ جان ستان ياد ندارد و بمرتبهٔ صداي دار و گير جنگ مغلوبه بلند گرديد که بهادران مغليه را از راه غيرت سوای جانفشاني نمودن نجات ازان جنگ صف ربا متعذر بود و از هر دو طرف چندان سر و تن دلاوران بخاک و خون آغشته گرديد که از هرطرف رود خانهٔ خون پيدا گشت

• بيت •

برانگيخت رزمی چو بارنده ميغ • تگرگش ز پيکان و باران ز تيغ

آخر از چپقلشهاي پياپي بهادران خصوص تردديکه از مجاهد خان بهادر برادر فيروز جنگ دران صف کارزار بظهور آمد خط ابطال بر قصهٔ شهرت رستم داستان کشيده صف مقابل را بر داشته رسد را بلا آفت بلشکر پادشاه زاده محمد اعظم شاه رساندند و محمد اعظم شاه از محاصرهٔ چندان آفت جاني نجات يافته بلا اختيار آفرين کنان غازي الدين خان بهادر را در بغل گرفته بانواع رعايت و عنايت مفتخر ساخت

و عسرت شام لشکر بصبح عشرت مبدل گشت و بحضرت خلدمکان که ازروی وقائع و زبانی هرکارها بعرض رسید بعد عطای اضافهای نمایان و دیگر عنایات فرمودند که چنانچه حق سبحانه تعالی از فیروز جنگ شرم اولاد تیموریه نگاهداشت آبروی اولاد او تا دور قیامت خدانگاه دارد •

القصه از شنیدن اخبار نفاق آمیز لشکر پادشاه زاده محمد معظم قلیچ خان بهادر عرف عابد خان را که از مزاج گرفتهٔ کار طلب بودبرای بعضی مقدمات امور عمدهٔ ملکی که مرکوز خاطر داشتند بشهرت وصول زر پیشکش نزد ابو الحسن روانه ساختند و نوج شایسته با میر عبد الکریم ٹهٹهی که مخاطب بامیرخان گردیده و از معتمدان روزگار گفته میشد و محمد هاشم که همراه محمد اعظم شاه زاده بودند همراه دادند •

درین ضمن بسبب امتداد کشیدن محاصرهٔ قلعهٔ بیجاپوری و بعرض رسیدن نفاق امرای کومکی که همراه پادشاه زاده محمد اعظم شاه داده بودند بخاطر پادشاه چنان خطور نمود که خود متوجه تسخیر ملک بیجاپور گردند اوائل شعبان المعظم سنه بیست و هشت از شولاپور رایت توجه طرف بیجاپور در افراشتند و بیست و یکم ماه مذکور نزدیک سواد قلعهٔ مزبور مضرب خیام سپهر احتشام گردید و تزلزل تمام در دل محصوران عقل و هوش باخته راه یافت شاه عالم و روح الله خان بهادر و فیروز جنگ و سید عبد الله خان بارهه و دیگر امرای کارطلب رزم آزمارا برای محاصره و تسخیر بیجاپور و مدد پادشاه زاده محمد اعظم شاه چند کلمهٔ

غیرت افزا ارشاد فرموده مرخص فرمودند و هریکي براي اظهار
فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته
درپیش بردن مورچال و دواندن نقب و پرکردن خندق و یورش سعي
بلیغ مي نمودند وجوهر شجاعت و تهوري بروري کار مي آوردند ازانکه
شاه عالم که طرف دست راست مقابل دروازهٔ شاه پور مورچال
داشت میخواست که بسلوک و پیغام ساخت بنام او قلعه مفتوح
گردد براي جذب قلوب امراي بیجاپور مي کوشید و شاه قلي
نام ایرج خاني که از نوکران معتمد شاه عالم و از شجاعت پیشگان
بي باک گفته مي شد در زبانها برفتن خفیه نزد سکندر بقلعه
مشهور گردیده بود و ازان طرف نیز گاه گاه سید عالم نام پیام الیتام
آمیز نزد پادشاه زاده مي آورد و شاه قلي غافل ازین که گفته اند *

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها ||

خصوص که پاي مثل محمد اعظم شاه معاند و وارث ملک درمیان باشد
نهان ماندن راز خیال محال مي خواست که بدین منصوبه کلید تسخیر
قلعه بوساطت او بدست آید شاه قلي نام جواني بود اردش
مشرب که زبان او بند نبود هرگاه براي تغیر تبدیل مردم مورچال
شاه بپاي حصار مي آمد محصوران را باواز بلند مخاطب ساخته
میگفت که اینها مردم خود شما اندفهمیده این طرف توپ و تفنگ
و سنگ خواهید انداخت و مردم خود را نیز تسلي میداد از طرف
قلعه بشما آسیب نخواهد رسید تا آنکه این گفتگو بزبانها جاري گشته
بمحمد اعظم شاه رسید و زباني واقعه طلبان نقطه جو گوش زد پادشاه
گردیده رنیز خبر رسانیدند که روز هنگامهٔ یورش شاه قلي اندرون قلعه نزدیک

سکندر بود و ظاهر ساختند که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده بپادشاه زاده در خلوت هم‌کلام می گردد بعده که زبانی روح‌الله‌خان کوتوال تحقیق صدق این مقال بعرض عز و جلال رسید بسیادت‌خان صدر و کوتوال حکم شد که خفیه سعي و جاسوسی نموده سید عالم را وقت آمدن نزد شاه عالم بدست آرند و برای دستگیر نمودن شاه قلي نیز حکم نمودند اما تدبیر کوتوال میسر نیامد آخر بمنصوبهٔ آنکه شخصی را نزد قاضي بر شاه قلي استغاثه نموده اعلام کرده دستگیر ساخته نزد پادشاه آوردند ابتداء بزبان خوش و دلاسا ازو استفسار احوال آمد و رفت و سوال و جواب قلعه نمودند او انکار بلاغ نموده اوباشانه جواب داد بعده که حکم بستن و شکنجه نمودن او فرمودند و چند چوب زدند بفریاد آمده پردهٔ راز از روی کار بر داشته نام چند نفر دیگر که مومن خان نجم ثاني و سید عبدالله خان بارهه و بندرابن دیوان شاه و محمد صادق باشند ظاهر نموده شریک بدنامي خود ساخت حضرت خلدمکان شاه عالم را در خلوت طلبیده گله و شکوهٔ این مذکورات بمیان آورده باوجود انکار شاه‌عالم که شاه‌قلي نوکر من نیست منفعل ساختند و حکم قید نمودن سید عبدالله خان و اخراج دیگران از لشکر فرمودند و چون از سابق مادهٔ کم توجهي پادشاه نسبت بشاه‌عالم در مقدمهٔ حیدرآباد بود الحال که ظن بیقین مبدل گردید هرچند در ظاهر مراتب و منصب و لوازم ولی عهدي شاه عالم کم ننمودند اما برآثار کم‌توجهي روز بروز می افزود - چون روح الله خان که مکرر شفیع جرائم سید عبد الله خان گردید بطریق نظربند بدو حواله نمودند بعد چندروز بشفاعت

روح الله خان حکم خلاصي او فرمودند *

ذکر سوانح سال بیست و نهم وسي ام از جلوس مطابق سنه هزار و نود و شش و هفت هجري مشتمل بر تسخیر بیجاپور و حیدر آباد

بعده که از سعي و تردد غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ و دیگر بهادران با نام و ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ گردید و از نرسیدن غله و کمیابي کاه اسپ و آدم بیشمار دکنیان اندرون قلعه تلف شدند شرزه خان و دیگر سرداران از زبان سکندر امان خواسته در آغاز سنه سي جلوس که امر داد اوائل ذیقعدهٔ سنه هزار و نود و هفت باشد کلید قلعه بخدمت پادشاه کشورستان حاضر ساختند و سکندر مقید گردید و صدای شادیانه بلند آوازه گشت و تاریخ تسخیر قلعهٔ بیجاپور (سد سکندر گرفت) بعرض رسید گویند شیخ هدایت کیش واقعه نگار کل برای داخل نمودن واقعهٔ این فتح عرضی نمود این فقره بدستخط خاص نوشته عنایت فرمودند که بدستیاري فرزند ارجمند بی رد و رنگ غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه‌دار کابل نیز درج نمودند - بعد فرستادن سکندر بقلعهٔ دولت آباد قلعه‌دار را برای نگاهداشتن او با عزاز و احتیاطی که باید تاکید نوشتند و فراخور کفاف او یومیه مقرر نمودند - و بعد عطای اضافهای نمایان به بندهای حضور و فراغ بند و بست نواح بیجاپور بشهرت زیارت حضرت بنده نواز سید محمد گیسو دراز رحمة الله علیه اواخر محرم الحرام از بیجاپور سمت گلبرگه کوچ فرمودند از بدنام ابوالحسن د

سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل بر مضامین بیم و رجای تسلی آمیز صادر فرموده برای وصول زر پیشکش ذمهٔ آن تخته بند دریای حیرت تاکید بلیغ درج نمودند و خفیه حکم بنام سعادت خان شرف صدور یافت که چون ما بدولت عزم جزم تسخیر حیدرآباد داریم و درین زودی توجه رایت جهان کشا بآن طرف خواهد گردید تا مقدور در وصول زر تقید بکار برده مجرای کلی خود را در تقدیم این خدمت شناسد - و سعادت خان ابو الحسن را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش سزاوار و تقید زیاده بکار برد ابو الحسن بامید مامون گردیدن باظهار اطاعت آمیز عذر عدم میسر آمدن زر نقد بسعادت خان پیغام داد که چون واصل ساختن زر متعذر است از جملهٔ جواهر و زیور مرصع عورات و مرصع آلات دیگر میفرستم خواجه سرای خورد سال خود بفرستید که بحضور او زیور و هرچه جنس مرصع در خانه موجود باشد جدا نموده حوالهٔ او نمایم سعادت خان از فرستادن خواجه سرا ابا نمود و بعد گفتگوی چند روز که خبر رسیدن پادشاه بگلبرگه انتشار یافت و ابو الحسن مابین خوف و رجا بود کسان حاجب را طلبیده نه عدد خوانچه پر از جواهر و زیور و مرصع آلات دیگر مع افراد تعداد آن بلا تعین قیمت بطریق امانت در پارچه و سرکش پیچیده بران مهر موم زده قرار دادند که خوانچها را سعادت خان در خانهٔ خود برده نگاه دارد و در دو سه روز زر نقد نیز هرچه میسر آید واصل ساخته مقوم جوهر را با سررشته دار جواهر خانه بخانهٔ حاجب فرستاده بعد تعین قیمت جواهر حوالهٔ او

نموده قبض الوصول پیشکش بمهر سعادت خان مع عرضه داشت او مشتمل بر اظهار فرمان برداري و اطاعت ابو الحسن و التماس عفو جرائم او روانه حضور سازند || از اتفاقات روز دیگر ابوالحسن چند بهنگي میوه براي پادشاه روانه ساخت همراه آن سعادت خان نیز کهاران ڈالي از طرف خود بحضور ارسال داشت یک دو روز دیگر برین نگذشته بود که خبر کوچ پادشاه از گلبرگه جانب گلکنده بابو الحسن رسید و عزم جزم تسخیر گلکنده زبان زد خاص و عام گردید - ابو الحسن از شنیدن این خبر موحش هوش ربا بسعادت خان پیغام نمود که مطلب ما در فرستادن جواهر و زیور ناموس خود بامید ترحم پادشاه بحال ما بود الحال که چنان خبر یاس رسیده و توجه حضرت عالمگیر بدین طرف بکمال کم توجهي برین عاجز بثبوت پیوسته و امید خطا پذیرفتن نماند خوانچهای امانت ما را واپس فرستند سعادت خان در جواب گفت که چون بر من بموجب ابلاغ حکم بادشاه خبر توجه رایت ظفر پیکر بدین سمت تحقیق نبود لهذا نظر برپاس حق نمک خانه زادي آن درگاه خوانچهای جواهر را همچنان سر بمهر میان ڈالیهاي میوه که همراه بهنگیهاي سرکار روانه ساختم گذاشته ارسال حضور نمودیم الحال عوض خوانچهاي جواهر سر و جان من حاضر و فداي نام پادشاه است و برسر مقدمهٔ مذکور گفتگو و شورش فساد انگیز بمیان آمد و ابو الحسن فوج بر خانهٔ حاجب تعین نمود و دو روز هنگامهٔ پرخاش درمیان بود بعده سعادت خان بابو الحسن پیغام نمود دریکه درین ماده حق بجانب شماست و من نظر بر مرضي و حکم پادشاه و پاس

حق نمک خلاصي خود در روانه نمودن خوانچها دانستم هیچ گفتگو نیست لیکن الحال که مرا ناچار کشته باید گردید و براي کارولي نعمت جان نثار باید نمود پادشاه را که از مدت بر استیصال شما دست آویز می خواست حجت به از کشتن حاجب نخواهد بود والا تا من زنده ام امید و احتمال عفو جرائم شما باقي است و بشرط حیات من هم کمر خدمتگاري در رستگاري شما بحد مقدور خواهم بست - ازانکه سعادت خان در بعضي مقدمات خلاف مرضي پادشاه حق خدمت خود نزد ابو الحسن ثابت کرده بود چنانچه بگزارش خواهد آمد ابوالحسن را نیز نظر بر عواقب امور این عذر بگوش پند نیوش مسموع گردید و دست از مزاحمت برداشت بلکه بتقاضاي مصلحت سعادت خان را طلبیده نسبت بسابق اعزاز زیاده نمود و آفرین گفته خلعت و جمدهر و الماس دیگر تواضع نمود *

در همان ایام روزي در مجلس ابو الحسن فضلاي حیدر آباد عمدا بتقریبي ذکر خوبیهاي پادشاه دین پرور بمیان آورده سررشتهٔ سخن باینجا رساندند که با این همه ادعاي صلاح و اتقا و دانائي عالم گیر پادشاه که زبان زد خاص و عام گردیده در ایامي که تربیت خان را بحجابت نزد شاه ایران فرستاده بودند و او از بد سلوکي خود خفت کشیده مراجعت نمود و از نحوست او میان پادشاه و شاه ایران مخالفت تمام بهم رسید و از هردو طرف کار بلشکرکشي کشید درین ضمن اسپان فرستادهٔ شاه عباس بحضور رسیدند بتعصب شاه فرمودند که اسپان را مذبوح ساخته بفقرا قسمت نمایند با این همه تبعیت شرع و ادعاي تقوي بچنین اسراف

خلاف طریقهٔ شرع اقدام نمودن بجز اطاعت نفس سرکش حمل
برچه توان نمود بایستي که آن اسپان را بفضلا و صلحا و مستحقان
قسمت می نمودند تا جمع کثیر ازان فیض یاب مگردیدند سعادت
خان در جواب گفت که اینکه پادشاه دیندار ما بسبب بیدماغي
شاه ایران اسپان را مذبوح ساخته بفقیران تقسیم نموده شهرت یافته و
بزبان مردم عام جاري گشته غلط محض است اصل حقیقت این است
بعده که رسیدن اسپان از نزد شاه ایران بعرض رسید و حکم شد
بوقت معین اسپان را آورده از نظر بگذرانند از اتفاقات وقتیکه
آخته بیگي اسپانرا برای نذر گذراندن آورد پادشاه در تلاوت کلام الله
مشغول بودند بخاطر خطور نمود که چون دیدن همه اسپان فرصت
طلب است باقي معتاد تلاوت قرآن را موقوف بروز دیگر داشته
متوجه دیدن اسپان باید گردید دران حالت آیهٔ کریمه که در شان
حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام که در شغل دیدن نهصد اسپ
منجملهٔ هزار اسپ پیشکش نماز سنت و بروایتي نماز فرض قضا
گردیده حضرت سلیمان در کفارهٔ آن فرمود که اسپانرا مذبوح سازند
وارد گردیده بود بتلاوت درآمد آب دیده گردیده آن آیت حسب
حال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش بسنت حضرت
سلیمان عمل نموده لذت سواري آن اسپان برخود حرام ساخته
بذبح کردن آنها حکم فرمودند مردم عام هرچه خواهند قیاس
نمایند. علمای حیدر آباد بعد شنیدن این جواب گفتند درین صورت
فرستادن اسپان برای ذبح نمودن بدر خانهای امرای ایران چه لازم
بود سعادت خان جواب داد این شهرت نیز غلط برزبانها جاري

گشته چون دران ایام شاه جهان آباد تازه آباد گشته بود که هر محله بنام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که یکی از امرای نامی ایران دران محله حویلی نساخته باشد درصورتیکه یکجا ذبح می نمودند ازدحام بسیار می شد و فقرا به تصدیع ازان متمتع می گردیدند بنابران حکم فرمودند که در هر محله یک دو اسپ مذبوح سازند و بمستحقان قسمت نمایند بعده که ازروی نوشتهٔ واقعه نگار این سوال و جواب سعادت خان بافضلای حیدر اباد بعرض حضرت خلد مکان رسید بو سعادت خان آفرین نمودند - بعد ازانکه در سواد حوالي گلبرگه شرف نزول واقع شد و مکرر بفاتحهٔ مزار فائض الانوار قدوة الواصلین سید محمد گیسودراز تشریف برده بیست هزار روپیه بخدمهٔ آن درگاه رسانده هفته درانجا توقف ورزیده عنان توجه طرف ظفر آباد معطوف داشتند بیست روز درانجا مقر موکب ظفر اثر ساخته حکم روانه شدن پیش خانه سمت حیدر آباد فرمودند - ابو الحسن را که از رسیدن اخبار وحشت افزا یقین شد که ایام اقبال او بزوال دولت مبدل گردید مصحوب نوکران سخن دان عریضهٔ مشتمل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریقهٔ سابق مع تحف و هدایا روانه نموده و ندانست که * ع *

باران بی محل ندهد نفع کشت را

جواب عریضهٔ اورا حواله بزبان شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار و مضمون فرمان سعادت عنوان سعادت خان که برای خاطرنشان نمودن تقصیرات او صادر فرمودند نمودند - شرح فرمان آنکه اگرچه

افعال قبیح آن بد عاقبت از احاطهٔ تحریر بیرون است اما از صد یکی و از بسیار اندکی بشمار می آید اولا اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر فاجر ظالم دادن و سادات و مشایخ و فضلا را منکوب و مغلوب او ساختن و در رواج فسق و فجور بافراط علانیه کوشیدن و خود از بادہ پرستی بدمستی بریاست و بدمستی دولت در انواع کبائر شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق از عبادت فرق ننمودن و در اعانت کفار حربی اصرار ورزیدن و خود را در عدم اطاعت اوامر و مناهی الهی خصوص در مادۀ منع معاونت دار الحربی که نص کلام مجید بتاکید واقع شده نزد خلق و خالق مطعون ساختن چنانچه مکرر درین باب فرامین نصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان مزاج گرفتهٔ حضور صادر شد و پنبهٔ غفلت از گوش نکشید بلکه درین تازگی فرستادن لکهون برای سنبهای بدکردار بعرض رسید با این همه غرور و مستی بادۀ ناکامی نظر بر افعال و زشتی اعمال خود ننمودن و امید رستگاری در هر دو جهان داشتن * مصرع *

زهی تصور باطل زهی خیال محال

بالجمله بعده که ابو الحسن مایوس مطلق گردید بفکر تعین عساکر بقصد استقبال افواج ذوی الاقبال افتاده شیخ منهاج و شرزه خان و مصطفی خان لاری و دیگر سرداران مبارز پیشهٔ دکن را مقرر و مرخص فرموده وقت رخصت ارشاد می نمود که هرگاه بر پادشاه ظفر یابند تا مقدور سعی نمایند که زنده دستگیر گردد و باعزاز بیارند و امرای جهالت نشان معذور العقل او می گفتند که دل

و جگر ما از طرف محمد عالمگیر حکم مجمر پر از ابلهٔ اخگر نهمرسانده
بعد ظفریافتن حرمت او نگاه داشتن از ما نخواهد آمد - القصه
بعده که در منزلی حیدرآباد مضرب خیام ظفر انجام حشر
آشوب گردید بعضي سرداران دکن با چهل و پنجاه هزار سوار
نمودار گشته دست و پاي لاحاصل زده دور از لشکر فتح اثر دائره
نمودند - غازي الدین خان بهادر فیروزجنگ که بعد تسخیر بیجاپور
برای محاصرهٔ ابراهیم گده مامور گردیده بود عرضداشت او مع کلید
طلا مشتمل بر مژدهٔ مفتوح گردیدن قلعه و روانه شدن خود بطریق
ایلغار رسید - و بیست و چهارم ربیع الاول نزدیک قلعهٔ گلکنده
بتفاوت گوله رس شرف نزول واقع شد و تزلزل وحشت افزای
حول قیامت دران سرزمین پیچید و حکم قضا توام بتقسیم مورچال
و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری و از پا در آوردن آساس حیات
محصوران و برانداختن برج و باره از صاعقه ریزي گولهٔ توپ دشمن
کوب و برافراشتن دمدمه آسمان رفعت شرف صدور یافت و پاهم
اخبار انتشار یافتن نوج ابو الحسن اطراف لشکر ظفر پیکر و بشوخي
پیش آمدن معروض مي گردید - بعده که امرای رکاب مامور به تنبیه
آن جماعه گردیدند مکرر دست بازي مصافحه و معانقهٔ مقابله و مقاتله
میان هردو نوج روداد و از بالاي قلعه نیز آتش گوله و بان باریدن گرفت
و از ابتدا اگرچه شوخي زیاد ازانها بظهور آمد و خواجه ابو المکارم
با چندي از مغلان و سادات نامي بارهه منجملهٔ ملازمان شاه عالم
زخمي و جمعي از هردو طرف کشته گردیدند اما بعده که از
هرطرف جوق جوق بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو داد تهوري

زاده بمقابلهٔ آن گروه پرداختند دکنیان برگشته اختر رو بفرار آوردند -
و بعد رسیدن فیروز جنگ اهتمام تعین مورچال و گرد آوری مصالح
و بستن دمدمه و کندن نقب و تقسیم انواج بحر امواج بنام آن
سپه سالار بافرهنگ مقرر گردید و کار بمحاصره و قتال و جدال هرروز
کشید - در همان ایام آغاز محاصره وقت تردد مورچال گولهٔ توپ
قلعه بدست راست قلیچ خان بهادر پدر فیروز جنگ که از امرای
عمدهٔ کارزار دیده بود رسید و در دو سه روز مرحله پیمای منزل
دار البقا گردید - چون پادشاه زاده شاه عالم که از سابق پادشاه در
محاصرهٔ بیجاپور دربارهٔ او بدگمان بودند و در محاصرهٔ گلکنده مورچال
طرف راست تعلق باو داشت و ابام دولت و ثروت او بنکبت و
نحوست چند سال مبدل گشته بود پیغامهای محبت آمیز خفت انگیز
ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل بر اظهار رجوع و التماس سعی
در عفو تقصیرات او بخدمت پادشاه بوساطت محرمان و همدمان پیهم
بشاه عالم میرسید و ارادهٔ شاه عالم نیز آنکه در هر دو صورت صلح و
جنگ باستصواب آن پادشاه زادهٔ ولی عهد انفصال یابد و بعد
مقدور ابو الحسن را مرهون احسان خویش سازد و ندانست که
این معنی آخر مادهٔ وبال و نکال دولت و آبروی او خواهد گردید
تا آنکه طشت بدنامی او از بام افتاد و نقفه جویان واقعه طلب
برین مقام و پیام اطلاع یافته ازراه نمامی بعضی بداندیشان بآب
و تاب تمام در خدمت پادشاه ظاهر ساختند و نور النسا بیگم نام دختر
میرزا سنجر که از خاندان نجم ثانی گفته می شد و محل خاص
شاه زاده و بچندین حسن صفات آراسته بود و در فن شعر هندی

دست تام داشت و در سخاوت و فیض رسانی شهرت تمام بهم رسانده روز بروز در سلوک و اطاعت و دلبری شوهر کوشیده شاه را بمرتبهٔ فریفته و رام خود ساخته بود که زنهای دیگر برو رشک و حسد برده اورا بعدم تقید عصمت و واسطهٔ رسل و رسائل گشتن میان ابو الحسن و شاه و دیگر اطوار مذموم متهم ساخته گوش پادشاه را پرساخته بودند و رفتن نور النسا بیگم بقلعهٔ گلکنده بتغیر وضع برای عهد و پیمان آنکه اگر پادشاه التماس صلح را دربارهٔ ابو الحسن قبول ننمایند شاه زاده رفاقت ابو الحسن نماید زبان زد مدعیان دولت شاه گردید - درین ضمن بتقاضای ناموافقت ایام داروغهٔ پالکی خانهٔ شاه بعرض پادشاه زاده رساند که سواری زنانه از دولتخانه دور واقع شده و مردم قلعه برآمده برمورچال گاه بیگاه می ریزند مبادا چشم زخم بدنامی حاصل گردد شاه فرمود که سواری زنانه نزدیک دولت خانه آرند بعضی همدمان محمد اعظم شاه خبر بپادشاه رساندند که شاه در فکر رفتن قلعه است آتش غضب پادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغهٔ غسل خانهٔ شاه زاده را در خلوت طلبیده ازروی تقید استفسار ارادهٔ شاه زاده نمودند و از خواجه ابو المکارم که اورا نیز باوجود تربیت یافتن در خدمت شاه عالم از فدویان راست مقال خود می دانستند بانواع تمهید خواستند برراز شاه اطلاع یابند هردو بعرض رساندند که سوای آنکه اراده و مطلب شاه آن است که یا بالتماس او قلم عفو برجریدهٔ اعمال ابو الحسن کشیده گردد یا بسعی و تردد او قلعه به تسخیر درآید اصلا ارادهٔ فاسد دیگر پادشاه زاده ظاهر نگشته

چگونه خلاف عرض نموده زبان بمتهم ساختن مرشد زاده کشائیم
چندانکه حیات خان درجواب مبالغهٔ پادشاه بدلائل موجه بی
تقصیری پادشاه زاده ظاهر ساخت نقش سوء ظن شاه از دل
پادشاه شسته نگردید - چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان
محرم صادر گشته بود که مردم کار طلب رزم جو مستعد گشته در
چوکی خانه حاضر باشند بعده می خواستند که فوج همراه حیات
خان داده برای آوردن شاه عالم مقرر فرمایند حیات خان عرض
نمود اگر حکم شود چیلهٔ از حضور رفته پادشاه زاده را که بغیر از
اطاعت امر خیال و ارادهٔ دیگر بخاطر او راه نیافته بحضور بیارد -
آخر هیجدهم ربیع الثانی سال بیست و نه جلوس بموجب
التماس حیات خان یکی از چیلهارا فرمودند که شاه عالم را مع محمد
عظیم پسر میانی بخدمت پادشاه حاضر سازد و شاه بمجرد ورود
حکم بلا توقف خود را بخدمت پدر بزرگوار رساند بعده که بخدمت
پادشاه حاضر گشته لمحهٔ نشست جمدة الملک اسد خان که از سابق
مامور برای منزوی ساختن شاه گشته بود آمده آهسته بگوش
شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضی مذکورات در خلوت باید
گفت و شاه را باخود گرفته بمکانی که مقرر نموده بودند برده
تکلیف وا نمودن یراق بشاه و محمد عظیم باظهار آنکه حکم شده چند روز
بلا تشویش کاروبار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند نمود شاه
بجز اطاعت حکم چارهٔ کار ندید در همان حالت معز الدین و رفیع
القدر مع دیگر برادران برسیدند یراق آنها را نیز گرفته نزد پدر جا
دادند - گویند دران ابتدای رسیدن خبر تا وقت طلبیدن برای یکی

از پسران شاه خواست بارادهٔ باطل پیش آید شاه بچشم زهرآلود بدو نگاه کرده باطاعت او اشاره نمود - و حکم فرمودند که کارخانجات پادشاه زادهٔ محمد معظم را با پسران در سرکار ضبط نمایند و منصب چهل هزاری چهل هزار سوار که هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه بودند و ده کرور دام انعام برطرف ساخته محالات جاگیر را بار باب طلب تنخواه دهند - روز اول نور النسا بیگم محل شاه را فرمودند پی آنکه اموال او را بضبط درآرند مقید سازند روز سیوم چهارم آن یاقوت نام خواجه‌سرا که آخر خطاب محرم خان یافت و در درشت گوئي و بیروئي مشهور بود مامور گردید که نور النسا بیگم را با رختی که در بدن دارد بتبدیل مکاني که خیمه وفرش قابل زندانیهای مغضوب داشته باشد برده بخفت مقید ساخته کارخانجات او را با زیوري که در گوش و گردن و بدن او باشد بضبط سرکار درآرند آن خواجه‌سرا نزد نور النسا بیگم آمده بسختي تمام متکلم گشته در تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات بدرشتي و سخنان ناملائم و نامناسب پیش آمد و سختي بجائي رساند که نور النسا بیگم زبان بدشنام کشاده گفت که پادشاه بجای پدر من ست عزت و آبرو و زر و دولت که داشتیم عطا کردهٔ او بود حالا که می گیرد اختیار دارد عذر ندارم اما ترا نمی رسد که با من چنین سلوک و سختی نمائي بعده که شکوهٔ نور النسا بیگم زباني خواجه یاقوت بعرض رسید زیاده باعث غضب پادشاه گردید همشیرهٔ بی مادری شاه زبان بشفاعت او کشاد مع هذا فرمودند که از طرف غذا و دیگر مایحتاج ضروري بخفت نگاه دارند همچنان در

بادشاه روز بروز سختي زياده بكار ميرفت - گويند بعد از چند روز ازيد بشاه پيغام نمودند كه اقرار بتقصير خود نموده استغفار نمايد تا از سر تقصيرات لاتعداد او گذريم شاه از قبول و اعتراف تقصير ابا نموده در جواب گفت هرچند در باطن بدرگاه آلهي و درخدمت پدر بزرگوار مجسم از انواع تقصيرم اما در ظاهر تقصيري كه قابل استغفار از من سرزده باشد بخودگمان نميبرم كه زبان باستغفار آن آشنا سازم ازين جواب آتش غضب حضرت خلدمكان بيشتر از پيشتر شعلهور گرديده و حكم منع سرتراشي و ناخن گرفتن نموده از غذاي خوب و آب سرد و رخت مرغوب طبع پوشيدن مانع آمدند و راني چترباني و ديگر زوجهاي شاه مغضوب كه بي تقصير بودند از آفت غضب محفوظ ماندند - نويد خواجهسراي محلي را كه محرم راز نور النسا بيگم گفته مي شد فرمودند كه مقيد ساخته خانهٔ او را ضبط نمايند و براي تحقيق ارادهٔ ناصواب شاه و همداستان بودن نور النسا بيگم و آمد رفت قلعه حكم شكنجه نمودن و بسياست استفسار كردن نمودند هرچند او را بانواع زجر وتوبيخ بند وديگر عقوبت سياست كردند سواي اظهار عقيدت و رسوخيت شاه و نجويت نور النسا بيگم از زبان او ظاهر نشد بعده كه كار او نزديك بهلاك رسيد دست ازو بر داشتند و ميرزا شكر الله عموي نور النسا بيگم كه خطاب شاكر خان داشت و باظهار بدگويان ميانجيي رسل و رسائل ابو الحسن و شاه شدن او بعرض رسيده بود او را نيز بخفت مقيد ساختند و دو خواجه سراي ديگر شاه را نيز بقيد در آورده بعد تحقيقات از شكنجه و انواع عذاب خلاص نمودند *

الحال ذکر باقي مکروهات ایام محجوسي و خلاصي شاه
بر محل موقوف داشته بتحریر احوال محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده
می پردازد که هر روز و هر هفته بسعي بهادران رزم جو و قلعه
کشایان شعله خو مورچال پیش میرفت روزی از روز ها که
غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال قائم می نمود شیخ
نظام و مصطفی خان لاري عرف عبد الرزاق و غیره برآمده
مقابل فوج پادشاهي بشوخي پیش آمدند و زد و خورد غریب
بمیان آمد و کشور سنگه هاره زخم کاري برداشته از اسپ افتاد و
جمعي از راجپوتان بکار آمدند تا او را از دست دکنیان برآوردند
و چند نفر نامی دکنیان نیز کشته و زخمي گردیدند اما آنقدر
دکنیان هجوم و غلبه نمودند که هر چند مردم فوج پادشاهي
جلادت بکاربردند که لاش یکي ازانها بدست آرند قادر نگشتند و
آنها لاشهای خود را با لاش چند نفر پادشاهي برداشته بردند آخر
بسعي بهادران ایران و توران و جلادت سادات بارهه و افغانان و
راجپوتیه آن گروه رو بفرار آوردند و ازان روز بار کمتر چنان شوخي
بظهور می آمد بلکه شیخ منهاج و شیخ نظام و اکثر از نوکران
ابو الحسن رو بدین درگاه آورده بمناصب عمده و خطاب سرافرازي
می یافتند چنانچه محمد ابراهیم که ابتداء از راه خطا بشاهراه
هدایت روآورده بود بمنصب هفت‌هزاري شش هزار سوار سربلندي
یافته مخاطب به مهابت خان گردید و بیش از همه سعي
در تسخیر قلعه می نمود و شیخ نظام را بعد ملازمت شش
هزاري پنجهزار سوار نموده خطاب تقرب خان عطا فرمودند -

از جملهٔ نوکران عمدهٔ ابو الحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از ابو الحسن رو نتافت بلکه روز مفتوح گشتن قلعه نیز ترددی که از اندازهٔ قبول عقل بیرون است از بظهور آمد چنانچه بگذارش خواهد درآمد مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق بود باالجمله مدت محاصره بامتداد کشید و از بسیاری ذخیره و باروت و اسباب توپخانه که درقلعه بود شبانه روز لاینقطع از درو دیوار و برج و بارهٔ قلعه گولهٔ توپ و گلولهٔ تفنگ و بان و حقهٔ آتشبار در کار باریدن بود و از بسیاری آتشبازی و برخاستن دود روز از شب فرق نمی گردید و هیچ روز نبود که از بندهای کار طلب بادشاهی تلف نشدند و زخمی نگردیدند و بهادران فوج پادشاهی ترددنمایان بروزی کار می آوردند خصوص فیروز جنگ و صفشکن خان پسر قوام الدین خان و غیرت خان داروغهٔ توپخانه و مهابت خان با چندی از بهادران قلعه کشا که زیاده از دیگران در طریقهٔ جانفشانی ثبات قدم ورزیده بودند کاری که در مدت یکسال صورت بستن محال می‌نمود در فرصت یک ماه و چند روز مورچال بکنار خندق رسانیدند و حکم پر نمودن خندق نمودند گویند اول خود حضرت خلدمکان رضو ساخته کیسهٔ کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن در خندق بدست مبارک دوختند و دمدمهای آسمان رفعت تیار ساخته توپهای اژدها پیکر کوه ربا بربالای آن برزه بمحاذی قلعه مجرا بستند و از صدمات اژدر صولتان کشور کشا تزلزل در ارکان آن حصار افتاد اما گرانی و کمیابی غله و کاه بمرتبهٔ شد که اکثر صاحب ثروتان حوصله باختند و آنچه بر بی بضاعتان سقیم الاحوال گذشت چه سان

بیان نماید چراکه ابتداء دران سال درتمام‌دکن ازکمي باران بوقت برآمدن خوشهٔ جوار و باجرا که عمده جنس خریف و مدار قوت غربايي آن ملک است از گلري اطفال نباتات بر ني‌مده خشلک گردید دیگر کشت و کار و زراعت شالي که مدار زیست مردم حیدر آباد بران است بسبب نساد نوج کشي و کمي باران بعمل نیامد دریم آنکه دکنیان و نوج سنبهاي جهنمي که بمدد حیدر آباد اطراف اشکر را تاخته مانع رسیدن رسد غله گردیده بودند و اثر وبا نیز معاون هلاک بندهاي خدا گردید از هجوم حوادث مذکوره عالمي تلف گشته و بسیاری تاب صدمهٔ گرسنگي وبي برگي نیاورده بر خاسته نزد ابو الحسن رفتند و بعضي خفیه نفاق ورزیده بمعاونت محصوران پرداختند چون ایام محاصره بامتدادکشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف اجین و اکبرآباد مرخص فرموده بودند و ببرهانپور رسیده بوده باز طلب حضور نمودند - روح الله خان راکه از عمدهای کار طلب و مشیر امور سلطنت بود و برای بند و بست بیجاپور گذاشته بودند اورا نیز بحضور طلبداشتند - از انکه بعد رسیدن محمد اعظم شاه گرانی غله از حد گذشته بود میرزا یار علی که در امانت و سرانجام کارهای سرکار بمرتبهٔ کوس شهرت او عالمي را پر آوازه ساخته بود و باوجود کمال توجهات و عنایت بادشاهي خطاب و اضافه قبول نمي نمود خدمت داروغگی رسد غله از راه فضل و قدرداني باو حکم فرمودند میرزا یارعلي نظر برینکه از صدمات چهار موجهٔ حوادث ایام سرانجام آن قسمي که بر نیکنامی او

افزاید و از قدر و اعتماد او نکاهد متعذر می نمود سر اطاعت امراز
قبول آن پیچید پادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بعضی اطوار
سختی او در اجرای امور ملکی رخنه جوی آبروی او بود بحضور
پادشاه زبان بشکوه او کشوده گفت که با این همه فضل و الطاف
حضرت پاجی را چه یارا که از فرموده ولی نعمت ابا نماید بر
خاطر پادشاه نیز این معنی گرانی نمود فرمودند که گردنی زده
از دیوان برآرند و بتجویز روح الله خان حکم شد که بشریف خان
عرف میر عبد الکریم که از سختیهای او نیز در تعلقه جزیه
چنانچه بگذارش آمده عالم بفغان آمده بود و دل همه متصدیان
حضور چون دانهای انار از پر خون بود خلعت سرانجام رسد غله
که باعث شنیدن چندین هزار دشنام از زبان خلق گردید عطا
فرمودند بالجمله ترددانی که از عمدهای عقیدت کیش فوج ظفر
انتساب بظهور آمد و سمت یردهای که از محصوران بمدد و
موافقت باد و باران و طغیان آب که علاوه صعوبت گرانی و دیگر
صدمات گشته بود بوقوع پیوست اگر خواهد بتحریر تفصیل آن
پردازد جلدی علحده مطلوب گردد *

اما نعمت خان عرف میرزا محمد که آخر مخاطب بدانشمند
خان گردید و از مستعدان آن عهد گفته می شد و از نظم و نثر
و اکثر علوم عقلی و نقلی بهرهٔ تام حاصل کرده بود حقیقت
ایام محاصرهٔ حیدر آباد را از راه شوخی طبع که هیچ کلام او
بی آنکه هجو ملیح و بذله گوئی دران بکار نبرد یافته نمی شود
برشتهٔ بیان کشیده چند سطر ازان بعبارت کم و زیاد بطریق

انتخاب و تضمین برای شادابی سخن باحاطهٔ تحریر می آرد -
وسط ماه رجب که قریب سه ماه از محاصره گذشته مهه سالار
با نرهنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با بهادران جانباز
بپای مورچال حصار خود تعد طلبیدن خبر غفلت محصوران
و تعین تابوی یورش امر نمود که تا سه پاس شب پاس این
معنی که بر حارسان حصار فوج خواب تاخت آرد داشته در عمل
پاس چهارم بمدد رسانی کمند دراز تر از عمر دشمن و نردبانهای
رسا تر از طول امل ببالای حصار خود را رسانده بر خفتگان اندرون
قلعه شبخون آورده علم شهرت تسخیر قلعه باید افراشت تا آنکه
دوتن رونین‌تن از دلیران شیر جنگ دست بردامن جرأت زده
پا بر نردبان جانبازی گذاشته از راه فلک تازی سر از چاک گریبان
کنگرهٔ آن حصار آسمان رفعت بر آوردند دلاوران دیگر از عقب آن
هر دو بهادر پیش آهنگ بدست یاری نرد بانها که باقلابهای کمند
تعبیه نموده استوار ساخته بودند بدستور ریسمان بازها شروع ببالا
برآمدن نمودند همینکه هردو پیش قدم تهور شعار بر سر دیوار
رسیدند از اتفاقات سگی بر فراز فصیل بانداز انداختن خود بالای
لاشهای خندق برآمده راه فرود آمدن می جست بآن هردو بهادر
شیر پیکار جان سپار دو چار شده بفریاد در آمده از صدای عف
عف او حارسان قلعه خبردار گشته کار بالا رفتگان را باتمام رساندند
و دید بانان دیگر شرر وار از جا جسته شعله آسا بهرسو دویده
چراغ و مشعل بر افروخته سررشتهٔ قلعه‌داری از دست نداده ببریدن
رشتهای کمند قطع رشتهٔ حیات جمعی که در نیمهٔ راه بودند نموده

و چندی تفان دیگر را بزدن حقهٔ آتشبار سوختند چون وقت بالا برآمدن دلاوران سرباز حاجی محراب که از محرمان درگاه آسمان جاه بود بدون تحقیق مآل کار از راه خوشوقتی سراسیمه وار باراده آنکه در رساندن خبر فتح دیگری بروسبقت ننماید تند تراز باد نسیم خود را وقت طلوع آفتاب صبح که حضرت خلد مکان بر سجاده بخواندن اوراد مشغول بودند رساند و از دور شروع بتقدیم آداب تهنیت و مبارکباد نمود و از زبان فیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال زبان بعرض مبارکباد کشود پادشاه مشغوف گشته اشاره بنواختن نوبت فرمودند وحکم طلب سواری و پوشاک خاص نمودند اکثر بندهای حضور بزبان و دست در تقدیم آداب تهنیت کوشیدند و عجب نشهٔ سرشار خوشوقتی برروی هوا خواهان درگاه ظاهر گردید ٭

٭ ابیات ٭

نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید
نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید
ز صدمه گوش ملائك بر آسمان کر شد
ز بس که نعرهٔ شاباش و واه واه رسید
شگفتگی ز تبسم بخنده منجر شد
سخن گذشت ازان هم بقاه قاه رسید
بصحبتی شده مشغول هریك از طرزی
که کیف شادی شان زود چون بگاه رسید
یکی بجست که فال من ست آمده راست
تمام شد غم دل حالت رفاه رسید

یکی بشرط که فرداست کوچ تا دهلي
توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید
یکي دوانده پی ساربان خود قاصد
که خلعتي دهمت گر شتر پگاه رسید
یکی بگفت که پالان بدوز اي ظالم
چپر شکانتم اینست چوب و کاه رسید
یکی سوار شد و رفت و گفت با نوکر
بیا اجین که خواهی به نیمه راه رسید
ز قلعه گولهٔ افتاد در همین اثنا
کشید نالهٔ اجل کشتهٔ که آه رسید
چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند
چه بود این ز کجا از کدام راه رسید
چو گل بخنده یکی گفت شاک فتح است
چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید
هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور
گلولهٔ دگر آمد ببار گاه رسید
یکی به پشته برآمد که من ببینم چیست
بلند شد دو سه گامی بقعر چاه رسید
بخاست دیگري از جا که همچو باید دید
ازان وقوف گلوله بقتل گاه رسید
مدبري بعقب رفت و دور بین طلبید
بدید و گفت شکستي بدین سپاه رسید

درین مکالمه بودند تا خبر آمد
که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسید

روز دیگر از زبانی جاسوسان ظاهر گردید که ابو الحسن تبیح کردار طوق طلا و قلادهٔ مرصع و جل زربفت بآن سگ العام نموده رو بروی خود بستن فرمود بهر حال از سر نو عجب هنگامه و طرفه آشوبی بر مردم لشکر رو داد و هر یکی یکساله و عسرت احوال گرفتار گشته بجز فکر مآل کار فرو رفته نمی دانست چه چاره سازد مگر اطفال که گرد ملال از چهرهٔ حال خود بآستین بی نیازی پاک نموده دامن خنده و بازی بر زده قطعهٔ نصاب فرا گرفته بخاطر خرسند و آواز بلند در مکتب بیغمی سر گرم و مشغول خواندن بودند *

سخن را بود در تقارب قبول * فعولن فعولن فعولن فعول
آله است الله و رحمن خدای * مگر او کند رحم بر فوج شاه
رحیم ست و غفار آمرز گار * ندانم چه شد حصهٔ این سپاه
شمار فلک چیست هفت آسمان * که از دود باروت گشته سیاه
تکلم سخن گو و قل حرف زن * ولی گاه با اشک و گاهی بآه
امین و متین محکم و استوار * چه دیوار این قلعه بی اشتباه
بود ارض و غبرا زمین آنکه شد * پر از مرده زیر و زبر در سه ماه
فخذ ران عقب پاشنه رجل پای * همه زخم خورده است در جنگ گاه
ریه شش قفا حیره و وجه روی * همه شد ز آسیب گوله تباه
ید و جارحه دست و حلقوم نای * خدا ز افت یان دارد نگاه
بعیر اشتر است و جرس چدرای * غنیمش زد و برد از نیمه راه

رجل مرد ومرأت زن و زوج جفت * جدا گشته از همدگر سال و ماه
کران عود و بربط ترنم سرود * شکستهاین همه نسبتی گداه
ولی سنج چنگ است و مزمار نای * که در خواب بیند کسی گاه گاه
کلام و عبارت سخن شعر بیت * چو این قطعه خوانده بگرو راه راه
چون حکم کندن سه نقب و رساندن بجوف بروج و پای حصار نموده بودند کار پردازان این کار بعرض رساندند که نقبها بحصار رسیده و درین زودی کار بپر کردن باروت و آتش دادن خواهد کشید *

سابق اشاره بدین رفته بودکه خلد مکان از قاضي شیخ الاسلام درباب جوازمهم بیجاپور و حیدرآباد مسئله استفسار فرموده بودند چون خلاف مرضی جواب داد قاضي که از مدت شوق زیارت بیت الله در دل او راه یافته بود و بعد بمیان آمدن این مقال استعفای قضا نموده احرام کعبه و حج بسته مرخص گردید درین اوان که قاضي عبدالله بدین خدمت مقرر بود روزي بعرض رساند که ابو الحسن مسلمان است و اطاعت حکم قبول می نماید و بسبب محاصره و جنگ که بمیان آمده هر روز جمعي از مسلمین هر دو طرف کشته میگردند اگر قلم عفو بر جریدهٔ اعمال ابو الحسن کشند بحکم الصلح خیر قتال و جدال بصلح منجر گردد مطابق شریعت غرا نسبت بحال مسلمانان ترحم بیجا نخواهد بود در جواب چنان عرض بیجا اعتراض فرموده حکم نمودند که چند گاه در پنگاه بتنقیح قضایا مشغول بوده بمجرا نیاید چند بیت از قصیدهٔ که نعمت خان مشتمل بر شدائد ایام محاصرهٔ حیدر آباد گفته مسمی بشهر آشوب ساخته نوشته می شود *

✓ درین ملک خراب امروز کس را نیست سامانی
چو گنج افتاده اند اهل هنر در کنج ویرانی
بدان حدی رسیده خلق را افلاس و نا داری
که معنی هم ندارد این زمان حرف سخندانی
سپاهی هم بمیدان قناعت میکند جولان
ز شمشیر و سپر دارد دمی آب و لب نانی
طبیب از علم طب در یاد میدارد همین معنی
نباشد خوب تر از شربت دینار درمانی
منجم را نشد غیر از نلاکت از فلک حاصل
ز ضعف جوع بیند قرص مه را گردهٔ نانی
ز بس عطار مشتاق است قوت لایموتی را
بچشمش آش و نان آید چو بنویسد اشنانی
ز فکر مفلسی رمال از بس ریش خود کنده
نموده با دودستی لحیه اش را شکل لحیانی
نباشد آن قدر سرمایه هم جراح مسکین را
که بر زخم دل خود سرنگون سازد نمکدانی
محاسب سال را بنوشت ماه روزه در دفتر
برای آنکه معلومش نشد شوال و شعبانی
ز حیرت گفت قاری من کلوا میخوانده ام یارب
نخواندم هیچ گه لا تاکلو در هیچ قرانی
شده خیاط همچون سوزنی از تنگ چشمیها
همیشه چشم دوزد دامنش بر جیب احسانی

رسیده جان سپاری کار تنبولی ز بی برگی
برای سرخروئی چون ندارد بیرا پانی
تنور آسا بخاکستر نشسته نانبا زین غم
که از افتادن نان بر سرش افتاد ناوانی
درین لشکر بمانم یا روم با خویش می سنجد
نمانده در دکان بقال را چز سنگ و میزانی
نه بیند روی زر حجام اگر آئینه بفروشد
که یک مو در بساطش نیست غیر از چشم حیرانی
زخامی میپزد سودا نمی یابد چو باورچی
برنج و روغن و سیر و پیاز و مرغ و حلوانی
بگفتا کاغذی کو کاغذ رنگین ز پرکاری
که پندارم کماچ سرخ از خشخاش افشانی
زگهریالی یکی پرسید از روزت چه ماند آیا
بگفت احوال اگر این است پهری ساعتی آنی
صدای ماتمی از خانهٔ برخاست پرسیدم
چه شد گفتند در این خانه وارد گشته مهمانی
زجای غلغله شادی شنیدم گفت همسایه
که شخصی دیده شب در واقعه پر ارد انبانی
یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی
برای ما فرست امروز همچو مائده خوانی
یکی گفت ای خداوندا بحق نوح پیغمبر
برای قلعه گلکنده بکن ایجاد طوفانی

یکی می‌گفت بهر قرض دادن خلق‌کن یارب
یهودی هندوی نصرانئی گبری مسلمانی
باهل حرف باید گفت اهل حرفه بسیار است
بخاموشی ادا کردم سخن را نیست پایانی

وسط ماه شعبان المعظم دو سه روز باران بشدت نازل شد وبرای مردم لشکر واردو رحمت الهی بزحمت مبدل گردید خیمهٔ نماند که حباب وار در گرداب چهار موجه شناوری ننماید و چادر و سراچه بنظر نمی آید که از صدمهٔ باد و باران پاره گشته از پا در نیامده باشد بغیر از سایبان ابر و خیمهٔ سحاب که بطناب باران محکم و سایه افگن غنی و فقیر بود باقی همه بآب و گل فرو رفتند و آفت عظیم باردو و لشکر پادشاهی رسید و محنت و سعی که در برافراشتن دمدمهٔ آسمان‌رفعت و پیش بردن کوچهٔ سلامت نموده بودند همه از سیلاب آب و طغیان نالها که آب از سر مرحله گذشت و دیوار مرچلها فرو نشست ضائع و باطل گردید محصوران قلیل القدر کثیر المقدار ذره وار از روزنهای حصار برآمده فرصت و قابوی وقت را غنیمت دانسته مانند موج جوانهٔ شمشیرهای آبدار برق کردار و نیزه و تیر سینه گذار برسر مردم توپخانه و عملهٔ مورچال و کارخانجات آلات ناری و خاکی که هریکی بحال خود درمانده و بفکر بلای گرداب آب فرو رفته بود غافل ریختند ونخل حیات بسیاری را از پا در آوردند سلیم خان حبشی که از تهور پیشگان اخگر نژاد خود را می گرفت ابتداء شعله وار از جا جسته بقصد مقابلهٔ آن کم فرصتان پرداخت بعده که دانست که صرفهٔ کار در جان عالم

بدر بردن دست خویش را در مغاک انداخت و صف شکن خان که نسبت بدیگر شجاعان زیاده بدل و جان در تسخیر قلعه می کوشید بعده که عبد الرزاق خان لاری بر مورچال او رسیده ازانکه پیشتر ازان بدو زخم کاری رسیده بود خود را میان زخمیها بآب و گل آغشته انداخته جانبر گردید و جمشید که دائم دم از بهادری میزد باوجود دست و پا زدن تاب صدمهٔ دست برد آن بد سرشتان نیاورده خود را کنار کشید بعده که آن سیلاب بلای ناگهان برسر غیرت خان میر آتش رسید فرار اختیار نموده پناه بکوچهٔ سلامت که از هم پاشیده بصورت دام بلا گردیده بود برد اگرچه آن را کوچهٔ اسم با مسمی پنداشت اما ازانکه آن غار برای آن بیغار حکم گور آماده بهم رسانده بود بمجرد رسیدن او بدانجا آن جماعهٔ بد انجام برسر او رسیدند و اورا که بصورت مردهٔ لا و گل آلوده گشته بود نشناختند و منجمله مردم عام بدام اسیری در آوردند درین ضمن افغانیکه سابق در جرگهٔ نوکران شاه عالم بود الحال منجملهٔ نوکران ابو الحسن است برسر آن دل و هوش باخته وارد گردید او را شناخت و شکار مفت دانسته بمردم دیگر نشان داد و دست بدست کشان او را ازان غار بر آوردند همچنان سربراه خان عرف جلال چیله که از جملهٔ محرمان قدیم الخدمت پادشاه بود با دوازده منصبدار دیگر گرفتار چنگل آن ناکسان دور از مرحلهٔ مروت گردید بعده که خبر طغیان آب و شوخی طاغی پیشگان بعرض رسید فرمودند که حیات خان داروغهٔ فیل خانه با هفتاد هشتاد فیل کوه پیکر آهن پوش سیاه کفن بدوش خود را کنار نالهٔ آب رسانده لشکر را گذرانده بمدد

بهادران جان سپار برساند اما باوجود رسیدن نیلان مغریت منظر برلب آب از بسیاری آب کاری ساخته نشد تا ثلث شب حیات خان با لشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان مانده و نصف شب گذشته بخیمهای خود مراجعت نموده|| بالجمله جمعی که باسیری در آمده بودند همهٔ آنها را بقلعه برده نزد ابو الحسن حاضر ساختند ازینکه غیرت خان خود را بصورت میت بیجان ساخته یا از کمال وحشت خویش را باخته بعده که نفیلهٔ بندرق به پیشانیش رساندند اثر بقای حیات درو یافتند ابو الحسن در سه روز آنها را مهمان پذیر گشته تعمیر دل باختهای آن جماعه نموده غیرت خان را و سربراه خان را اسپ و خلعت داده و دیگر انرا نیز مخلع نموده باعزاز مرخص ساخت و سربراه خان را بانبار خانهٔ غله و ذخیرهٔ باروت خانه فرستاده گلجهای سر بفلاک کشیدهٔ غله را نمود بعده عرضداشت بخدمت حضرت خدیو زمان نوشته حاصل مضمون آنرا زبانی نیز خاطر نشان جلال نموده برای رساندن عریضه مع پیغام در خدمت مقربان درگاه آسمان بارگاه قسم به جاه و جلال رب العباد و سر مبارك پادشاه داده بخدمت خلد مکان روانه نمود - چون خبر رسیدن آنها بعرض مقدس رسید غیرت خان را که هزاری دو صد سوار بود پانصدی با خطاب بحال داشتند و فرمودند که تعینات بنگاله نمایند و در باب سربراه خان فرمودند که گریختن کار غلامان است بعزل خطاب معاتب ساخته گفتند منصب ذات آن کم ذات که چهار صدی بود بحال دارند - عرضه داشت ابو الحسن را نزد فیروز جنگ فرستادند که انتخاب آن را که اگر قابل

عرض باشد بعرض رساند - بعده که جلال برای پیغام زبانی التماس نموده فرمودند که ثلث از شب رفته پس پردهٔ خلوت آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض رسید آنکه من خود را از جملهٔ بندهای جان نثار آن درگاه میدانم اگر تقصیری ازین عاجز باختیار و بلا اختیار بظهور آمده بسزای خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس می نمایم در صورتیکه قلعه بتصرف بندگان آن حضرت در آمده و بخیریت مراجعت بدار الخلافت نمودند بدیگری این ملک برهم خوردهٔ پایمال گشته را خواهند سپرد امید وارم آن بنده من باشم چرا که هر امیری که درینجا مقرر فرمایند زیادهٔ از محصول این سرزمین در وجه منصب خود و همراهان و دیگر اخراجات ضروری ز سرکار خواهد گرفت تا از عهدهٔ آباد نمودن این ملک که ویرانهٔ محض گشته برآید و بنظم و نسق اینجا پردازد - برعالمی ظاهر است که هفت هشت سال باید که این بوم که از ورود عساکر مسکن جغد و بوم گردیده صورت آبادی بهمرساند بنده هرآنچه بوکلای درگاه ملک بارگاه سلاطین سجده‌گاه میرسانم وصول آن متعذر خواهد بود اگر التماس عاجز قبول افتد بعد معاودت هر منزلی که در سرحد این الکهٔ محقر مضرب خیام گردد کرور روپیه تسلیم دیوانیان سرکار خواهم نمود و بعد د هر یورشی که قدم مبارک بپای حصار قلعه رسید کرور روپیه طریقهٔ نذر قدم مبارک میگذارم این همه خدمات برای آن بجامی آرم که زیاده ازین خونریزی مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر اقبال بیشتر ازین مدت محروم

از مال و عیال خود نباشند معهذا اگر التماس بنده درجهٔ پذیرائي نیابد و خواهند مدت دیگر تضیع اوقات بندگان عالي گردد نظر بر رفاه سپاه پانصد شش صد هزار من غله که جوال جیلهٔ سرکار در انبار ذخیره دیده رفته بحضور ارسال دارم این مقدمات که از زبانی جلال بعرض رسید درجواب کلمات ناصواب و لغو فرمودند که اگر ابو الحسن از فرموده و حکم ما بیرون نیست بعده که دست بسته حاضر شود یا سر و گردن او بسته حضر آرند آنچه تقاضای مروت ما باشد بعمل خواهد آمد و علي الرغم در خواست ابو الحسن همان روز فرمودند که احکام بنام متصدیان ابرار مع گرز برداران صادر شود که پنجاه هزار خریطهٔ کرباس بطول دو درعه و عرض یک درعه درخته با گاو و سوت و دیگر مصالح قلعه گیری را روانهٔ حضور سازند که از سرنو خندق انداخته شود و سامان یورش سرانجام یابد از شنیدن این حکم بعضی هرزه درایان بزبان آوردند که ای وای مدت باید که باز سرانجام خریطها و پرکردن خندق بر روی کار آید کاشکی التماس ابو الحسن بدمآل در باب ارسال غله شرف قبول می یافت تاهم وسیلهٔ بقای حیات ما می گردید و هم همان جوالهای غله بکار پر نمودن خاک و انباشتن خندق می آمد خورد و بزرگ لشکر به بحر فکر فرو رفتند مگر اطفال فارغ از هجوم ملال و نکال روزگار بفراغ بال درخواندن نصاب درین بحر اشتغال داشتند *

* شعر *

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

باز در بحر رمل شد موج زن آب حیات

خامهٔ من خضرراه شوق شد در رهبري
چار موج بحر خوش موج است کر بشمري
بسکه برهم خورد دنیا جملگي برباد رفت
امر کار و قول گفت وفعل کرد واسم نام
رسم دادن از جهان رفت وگرفتن مانده است
اجر مزد و عشوه ناز و غرم تاوان دین وام
بی سرو پا گشت لشکر آنقدر کزیاد رفت
نوم خواب و مشي رفتن بعد دوري خطوه گام
خان ومان کو تا کسی داند که اینها نیز هست
جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام
زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
مانده است از خوردن وپوشیدن ما محض نام
عام وحول و حجه سال و اسبوع هفته شهر ماه
منقضی در قحط و بیماري و محنت شد تمام
سبت شنبه جمعه آدینه احد یکشنبه است
ایلك از کلفت ندانم این کدام است آن کدام
نیست غیر از حسرت و اندوه ما را هیچ کار
غدوه بکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام
لون رنگ و ریح بوی و باد و غین و غیم میغ
زرد ومنتن تندو نا خوش کس چه گوید والسلام

نوزدهم شعبان از زبان کار فرمایان زیر حصار بعرض رسید که بعد
فراغ کار نقابان تیزدست مردم توپخانه باروت را به حفرهای بروج

مثلثۀ ناري که مراد از سه نقب باشد پر کرده اند برای آتش دادن چشم پر راه حکمقد فرمودند که اول آن جماعۀ که درمورچال استقامت دارند بشهرت یورش و اظهار تهوري اطراف حصار نعرهای رهوی بهادرانه بلند سازند تا محصوران دلباخته خبر یافته کنار برج و حصار مانند کنگرۀ کوکنار فراهم آیند بعده در نقبها آتش زنند ازانکه عبد الرزاق لاري و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته در پیدا و تفحص نمودن راه نقب کار دست بسته بکار برده درین فرصت چندروز بسعي و تردد بسیارمکان مقابل نقبها را پیدا نموده بهشیاري سنگتراشان جلدپیشه و بیلداران چابکدست دست بدست خاك و سنگ مقابل آنرا برآورده باروت یک نقب را مع فتیلۀ آن دزدیده برآوردند و از دو نقب دیگر قدري باروت بدست آورده آنقدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آنها از ضرر پریدن برج و دیوار برای مردم آن طرف حصار پارۀ جمع گردید و درانحالت صداي دار و گیر مبارزان قلعه‌گیر بلند گشت و جمعي بالای حصار برآمدند کارپردازان توپخانه که چشم بر راه بالا برآمدن آن جماعه بودند بچشم اشارۀ آتش زدن یک نقب نمودند بمجرد آتش دادن ازانکه بیشتر باروت طرف قلعه نشینان از آب ضائع گشته بود و پارۀ دزدیده بودند وقت پریدن برج حدت قوت باروت طرف مردمان پادشاهی زیاده کار خود ساخت و در طرفة العین بیشتر از عملۀ توپخانه و تفنگچیان مرحله و تماشائیان و سپاهی که مستعد یورش بودند سوختند و سنگریز های آدم ربا آمدند و جمعی کثیر که قریب بعدد سال هجرت آن سال تعداد ایشان

میر سید همدم خواب عدم گردیدند ازانجمله جمعی از مردم نامی بکار آمدند و معدودی چندازان طرف نیز نقدحیات درباختند اگرچه بهادران مرحله برای یورش چشم براه پدید آمدن رخنه و راه یورش و برخاستن حجاب دیوار بودند اما قضیه بر عکس رو داد چنان واویلای کشته شدن و زخمي گردیدن و دست و پا باختن مردم کاري کار طلب بلند گردید و گرد و غبار دود باروت و افتادن برج طرف مردم پادشاهي پیش نظرهای مبارز پیشگان گرفت که مردم قلعه فرصت وقت را از دست نداده خود را با حربهای جان ستان چون بلای آسمان از بالا رسانده آفت جان باقی ماندگان مرحله و عملهٔ توپ خانه گردیده مورچالها را متصرف شدند- بعد عرض حکم تنبیه و اخراج آن گروه بد مآل نمودند و بعد سعي بسیار که جمعي از هردو طرف کشته و زخمي گشتند مورچالها قائم گردیدند هنوز جا گرم ننموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان درمیان بود که نقب دویم را آتش دادند و چندین هزار سنگ خرد و کلان چون طائران هوا باوج سما بر آمده بدستور سابق بیشتری برسر مردم پادشاهي فرود آمدند فریاد و غوغای کشتگان و زخمی گشتگان براوج سما رسید و مضاعف شمار سابق که تعداد آنها بعدد حروف غوغا موافقت مي نمود ضائع و تلف گشتند ازان جمله بعضی عوض جان دندان و دست و پا بباد داده بودند و وا ویلا کنان مي گفتند بآرزوی سنگهای گران بها بپای حصار حیدرآباد آمده بودیم و دندان طمع برالماس و یاقوت تیز نموده آرزوهای دیگر بسیار داشتیم نمي دانستیم که از ضرب سنگ دست و پا و دندان طمع برباد

خواهیم داد جمعی با دل زار و سر و پا شکسته میتالیدند که هرچند سر بسنگ و سنگ برسرمي زنیم ابو الحسن سنگ دل دل از حصار گلکنده بر نمی کند در قیامت دستهای ما و دامن او و محصوران خیره سر بار دیگر بشوخی پیش آمده مانند یاجوج و ماجوج از عقب حصار بر آمدند و خواستند که در مرحلهای اطراف حصار که از سعي بهادران شیر شکار در انتظار مدت شش ماه تیار گشته بود رحل اقامت ورزند غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ با دلاوران رزم جو و شیر دلان شعله خو رسیده به تنبیه آن جماعه پرداخت و پیکار آتشبار از هر دو طرف و کفار بر روي کار آمد و دران زد و خورد نیز جمعی بکار آمدند و طرفه حشرگاه پر وحشت بر پا گردید عدد کشتگان مردم پادشاهی آن روز نیز بشمار عدد حشرگاه موافق آمد باوجودیکه فیروز جنگ دران جنگ تردد رستمانه بظهور آورد علاج شوخي آنها نتوانست نمود بعد عرض رسیدن این خبر آتش غضب سلطانی شعلهٔ زر گردید و حکم طلب سواری فرموده بافوج قاهره رکاب با برکاب در آوردند و امیران جلادت شعار شیر شکار اطراف پادشاه گردون وقار جمع آمدند و خسرو رستم جنگ چون آفتاب عالم افروز بر تخت خورشید شعاع سوار گشته اصلا اندیشهٔ باریدن گولهٔ توپ و تفنگ نه نموده فرمودند سواري خاص بمکان گوله رس برده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو بی باکانه قدم بمعرکهٔ کارزار گذاشته بیورش پرداختند باوجود رسیدن گوله و پریدن دست یکي از خواص نزدیک تخت روان بالکل اندیشه و وسواس هراس بخاطر راه نداده شجاعت و تهوری که دران روز ازان پادشاه

عدو مال سکندر اقبال بظهور آمده اگر افراسیاب درخواب میدید زهره اش آب می گردید و از فیروز جنگ و دیگر بهادران مبارز پیشگان تردد رستمانه در رکاب بادشاه کشور ستان بظهور آمد و هیچ نمانده بود که آب تیغ فوج دریا موج از سر حصار قلعه نشینان بگذرد و وجود محصوران را بباد فنا دهد دربن حالت باد و باران بی محل مخل تردد مبارزان کشور کشا گردید و سلطان فصل برشگال بقصد کومک قلعگیان چتر ابر برسر داشته علم گرد و باد بر افراشته کوس رعد بلند آوازه ساخته بافیلان سحاب آب رفتار و صدای تزلزل افزای برق قطره زنان از گرد راه رسیده اطراف فوج پادشاهی را فرو گرفت و از هرطرف کوه کوه سیلاب کوه ربا بجنبش درآمد * نظم * بر آمد یکی میغ از تیغ کوه * بغـریـد غـریـدن با شکـوه بجنبش درآمد زمین و زمان * توگفتی بخواهد پریدن جهان چو باران نیسان ببارید تیر * تو گفتی شده پاره ابر مطیر وزان سو بربن لشکر تیز چنگ * ز قلعه همه گوله بارید و سنگ و مقدمهٔ کارزار بجائی رسید که مردم پادشاه عالم ستان بر گردیدند و آنها خیره تر گشتند و آب از سینهٔ اسپان گذشت و قابوی تردد نماند و از شدت بارش و صدمهای سیلاب پای دمدمهٔ فلک اساس بگل فرو رفت و پرده نشینان چهار بند حصار فرصت وقت را غنیمت دانسته از قلعه بر آمده بیباکانه بر مورچال ریختند و توپهای اژدها پیکر که بسعی بسیار و خرچ مبلغهای خطیر بالای دمدمه برده بودند بآسانی متصرف شدند و هرچه توانستند برداشته بردند و آنچه برداشتن آن متعذر بود میخ زده نابود ساختند و چوبهای

کلان که باچندین هزار جوال پر از خاک بخرچ مبلغهای خطیر و مشقت بیکران دفعهٔ ثانی در خندق انداخته شده بود آن دیو خصالان دد نژاد چون مال یغمان دست بدست از خندق برآورده دست برد نمایان بررویی کار آورده بقلعه برده مصالح مسدود ساختن رخنه که از پریدن برجها بهم رسیده بود ساختند و بزبان حال میگفتند * مصرع *

چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار |

اگرچه نالهای عمیق حائل فوج دریا موج گشته بود اما اکثر بهادران همراه فیروز جنگ د پای رکاب‌کم نیاورده در دریای اوگل غوطه زنان ثبات قدم ورزیده داد تهوری داده حملهای مرد ربا می نمودند لیکن فائده بررویی کار نمي آمد - فیل قیمت چهل هزار روپیه از جملهٔ فیلان‌خاصه که در سواری همراه بود از رسیدن گولهٔ توپ و صدمات باد و باران از پا در آمد عطار قضا کیفدان بلا ناگهان بگردش در آورده همگنان را تکلیف نشهٔ سربازی می‌نمود هرکه یک جوز گولهٔ بادوق خورد فی‌الحال از خود رفت و هرکه تخم خشخاش ساچمه تناول کرد هرچند کیفش کم بود اما خوب میرسید و از هر برج که صدای قهقهٔ توپ بلند میگشت عالمی را زیر و زبر مي ساخت و از آواز زیر و بم تفنگ و رعد پر صدای زنبورک و رام چنگي نو آغاز که بجای چنگ ورود نواخته می شد صوفی مشربان بزم رزم را مست بادهٔ بیخودی ساخته برقص بلا می آوردند درین ضمن عجیب منازعت میان هم روداد یکی گفت که ایا برج افتاده کدام است دیگری درجواب برآشفت

که نمی بینی دود باروت پردهٔ حجاب گشته و بسان ابر تیره پیش روی اورا گرفته و هوای ریزش باران علاوهٔ آن گشته برج شکسته و عالم چگونه فرق توان نمود یکی از روی غضب گفت که یاران از شدت باد و باران کور گشته اند و نمی بینند چوبها و جوالهای خندق را برده بالای هم چیده راه رخنه را بصورت دیوار نمودار ساخته اند آن یکی ازروی تعجب دست حیرت برهم سائیده میگفت که چگونه درین زودي دیوار افتاده را بدین عظمت درست نموده اند تا آنکه گفتگو بدشنام انجامید و کار بمقابلهٔ خانه جنگي کشید و بمرتبهٔ برهمزدند که مخالفان از مشاهدهٔ آن خنده کنان آفرین گفتند ومصلحان ازهرگوشه و کنار دویده میانجي دفع فساد تازه گشته درتفحص دور بین افتادند اما چون شام شد تحقیق آن مجهول نزد مجهولان نامشخص ماند و وعدهٔ تنقیح آن بصبح افتاد و لشکر بجاي خود آرام گرفت * * بیت *

دگر روز چون گنبد لاجورد * برآورد و بنمود یاقوت زرد

روز دیگر پادشاه‌کشور ستان‌غازي باهمه‌اعیان سلطنت بقصدآنکه نقب میوم را بحضور خود آتش داده یورش فرمایند سواري فرمودند *

* بیت *

بطوس نشسته شه پر شکوه * چو خورشید رخشنده بالای کوه
در افتاد دریای لشکر بموج * چو ماهي زره پوش گردان فوج
زمین جمله گردید صرف غبار * ز خون یلان شد حباب آشکار
امیران همه جا بجا دور شاه * بنوعي که انجم بود گرد ماه
ز گل دربهاران سپه بود بیش * رای همچو غنچه همه سربه پیش

یکی سرخ پوشیده اما ز بیم * رخش زرد و خیره شده یا غنیم
یکی غنچه سان گرز افراخته * ولی همچو گل رنگ را باخته
کجلک بر کف فیلبان می‌نمود * چو ماه نو از آسمان کبود
بحکم خسرو انجم سپاه هرچند خواستند بنقب سیوم آتش زنند در نگرفت دربی تحقیق سبب آتش نگرفتن آن افتادند اما چندانکه کج‌وکاو نمودند فائده نه‌بخشید تا آنکه از زبان جاسوس راست‌گفتار برسر کار اطلاع یافتند و ظاهر شد که محصوران باروت آن‌را پاک رفته فتیلهٔ آن را بریده برده اند لهذا از خیال آن جست و جو باز آمده تهیهٔ یورش بروز دیگر موقوف داشته بخیمهای خود مراجعت نمودند بلکه چون دران گرده بفیروز جنگ در زخم تیر رسیده بود و جمعی دیگر زخمی گشته بودند بجای فیروز جنگ سرداری فوج و اختیار گرده تسخیر قلعه بپادشاه زاده محمد اعظم شاه واگذاشتند *

چندروز عدم و وجود ابو الحسن رایکسان دانسته ارکان سلطنت بعرض رساندند هرگاه شهر و معمور های مشهور نواح حیدرآباد بتصرف پادشاه کشورستان در آمده باشد ابو الحسن سوخته اختر که ستارهٔ طالع او روز بروز در وبال احتراق است تا چند روز به پناه حصار دست و پای‌لاحاصل خواهد زد گوکه چند روز دیگر پرده نشین باشد و دیوانیان کفایت شعار و حکام آباد گر و ارباب عدالت جا بجا منصوب نموده حکم نمودند که دارالجهاد حیدرآباد در دفاتر و احکام مینوشته باشند و عبدالرحیم خان بیوتات را برای احتیاط و احتساب شهر مقرر نموده فرمودند که بعضی رسم کفار و بدعتهای دیگر که ابو الحسن بیدین رواج داده از شهر بر طرف

سازند و بتخانها را مسمار نموده مسجد بنا نمایند *

حکایت غریب آنکه صف شکن خان پسر قوام الدین خان باوجود آنکه بدل و جان خلاف دیگر اهل ایران در تسخیر قلعه کدوجهد تمام داشت چنانچه روزي یکي از فضلای ایران که همدم و مصاحب او بود گفت که جمع کثیر از مومنان و صالحان وسادات صحیح النسب و فضلا درین قلعه محصورند و این همه سعي در تسخیر قلعه و خرابي محصوران و بیناموسي عیال و فرزندان آنها مي نمایند او در جواب گفت که اگر امام حسین خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهم کوشید و این کلمه خیمه بخیمه از زبان او انتشار یافت معهذا بسبب نفاقي که میان همچشمان مي باشد واز اثر آن کلمهٔ لغو بتهمت اتفاق با محصوران و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول کلام دارد مغضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه مقید ساخته اموال او را بضبط درآورده باز قام عفو بر جریدهٔ اعمال او کشیده بخدمت میر آتشي که بصلابت خان و دیگر دل باختگان تجویز شده بود و از قبول ابا می نمودند و کار توپخانه از نائب بی استقلال ابتر بود فرمودند - آري گفته اند * بیت *

کسی در مقسم اقبال و ادبار * بغیر از قدرت حق نیست مختار
یکی را ساخت با توفیق دم ساز * به پیش آرد سرفرازي سرافراز
یکی را بی سعادت کرد بد نام * که پستر رو تو ناکامی تو نا کام

سررشتهٔ سخن نعمت خان که بتغیر کم و زیاده بعضی فقرهٔ نامناسب بگذارش آمده از ملاحظهٔ طول کلام بدینجا رسانده منقطع

ساخته بتحریر باقی سوانح تسخیر قلعه پرداخته با تمام میرساند •

چون اکثر نوکران ابو الحسن رجوع بجناب پادشاه عالمیان مآب آورده بمناصب مناسب و عطای خطاب عمده و نقاره و اسپ و فیل و جواهر که بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد بلند آوازه گشتند و شیخ منهاج را بسبب شهرت آنکه او نیز اراده رجوع بلشکر پادشاهی دارد ابو الحسن مقید ساخته خانهٔ او را ضبط نموده بود و از اعیان سوای عبد الرزاق لاری که مخاطب بمصطفی خان بود و عبد الله خان پنی افغان با ابو الحسن نماندند لغایت اواخر شوال که مراد از محاصره قریب هشت ماه باشد بدل و جان از طرف ابو الحسن می کوشیدند و شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند آخر کار عبد الله خان نیز خفیه با ارکان سلطنت حضرت خلد مکان به پیغام و پیام دمساز و همراز گشته وعدهٔ انفتاح دروازه بر روی لشکر پادشاهی بمیان آورد و مکرر برای عبدالرزاق لاری فرمان و قول شش هزاری شش هزار سوار با عنایات دیگر پادشاهی رفت از قبول ابا نمود بلکه آن بی ادب وفا کیش محافظهٔ آبرو و جان خویش ننموده فرمان مرسلهٔ پادشاه را بر سر برج مورچال خود بمردم لشکر نموده از روی بی ادبی تمام که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجیده نمی دارد پاره نموده انداخت و زبانی جاسوس که فرمان پیغام استمالت آورده بود جواب داد که این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلا میماند عبد الرزاق امیدوار است که تا نفس باقیست در جرگهٔ بیست و دو هزار سوار که با امام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید کربلا کشیدند در نیاید بلکه منجملهٔ هفتاد و دو تن سرخروئی دنیا و آخرت

حاصل نماید - اگرچه بعد عرض رسیدن ازروی اعتراض ظاهری فرمودند زهی بدبخت لاری بازاری اما در باطن نظر بر پاس حق نمک او آفرین گفتند چنانچه نتیجهٔ انتهای سرانجام کار نمک حلالی او آنچه بظهور خواهد آمد بزبان قلم خواهد داد - هرچند باوجود ترددات نمایان بهادران که در یورش بظهور آمد و مکرر انباشتن خندق از چندین هزار خریطهای پراز خاک وخس و خاشاک و انداختن هزاران چارپای مرده و آدمها که ازقحط ووبا مرحله‌پیمای سفر آخرت می گردیدند و دریورش و مرحلها بکار می آمدند و مکرر بعد بالا برآمدن دلاوران جان نثار که کار بمفتوح گردیدن قلعه میرسید باز از سبب خبردار گشتن محصوران راه دشوار رفته را بآسانی طی نموده جان شیرین را بتلخی ناکامی بباد میدادند کاری ساخته نشد و قلعه بدست نیامد - اما آخر اقبال عالمگیر پادشاه غازی کار خود ساخت و بعد محاصرهٔ هشت ماه و ده روز بلا تردد تیغ و سنان چنانچه بمعرض بیان می آرد بتصرف مبارزان کشور کشا در آمد و ابو الحسن سوخته اختر مقید گردید ●

ذکر سوانح سال سی و یک جلوس عالمگیر پادشاه مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری

اواخر ماه ذی قعدهٔ شروع سال سی و یک از جلوس مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری بسعی روح الله خان که بوساطت رندست خان افغان پنی برسل و پیغام با عبد الله خان پنی نوکر معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار دروازهٔ مشهور بکهڑکی بود ساخت بمیان آمد، پاسی از شب مانده روح الله خان و مختار خان

و رستم خان و صف شکن خان و خواجه مکارم که بخطاب جان نثار خان در جلادوی تردد یورش‌ها سرفرازی یافته بود بدستیاری زینهای آسمان رفعت بالای دمدمه و راههای اطراف که از ضرب توپها شکست و ریخت بهم رسانده بود باشارهٔ عبد الله خان پنی داخل حصار شدند - و پادشاه زاده محمد اعظم شاه با فوج خود طرف دروازه آمده چشم بر راه فتح الباب گشته بر فیل ایستاده بود - درحالتي که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانده به بند و بست نشاندن مردم و کشادن دروازه پرداختند و صدای مفتوح گشتن قلعه بلند گردید عبد الرزاق لاري اطلاع یافته فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیافته از راه جوهر شجاعت و تهورذاتي و حق نمک بیکدست شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت اسپ چار جامه سوار گشته خود را با ده دوازده نفر مقابل فوج پادشاهی که تا بمقابل رسیدن دروازه وا نموده بودند و سیلاب فوج پادشاه کشورکشا تمام قلعه را دور گرفته بود رساند باوجود انه دران آشوب رفقاي عبد الرزاق نیز متفرق گشتند خود را مانند قطره که بدریا اندد یاذره که با خورشید همسري نماید برفوج زد وازراه جلادت و تهوری که بعقل راست نیاید مردانه وار دست و پازده فریاد میزد که تا جان دارم نثار راه ابو الحسن خواهم نمود - و هردم قدم پیش گذاشته مقابل هزارها که شمشیر برو میزدند باخون حریش دست بازی می نمود - آنقدر زخم شمشیر و سنان بروی زدند که از کاسهٔ سر گرفته تا ناخن پا زخمهای کاري بیشمار بدو رسید - اما چون اجل او نرسیده بود تا دروازهٔ قلعهٔ ارک از پا در نیامده جنگ کنان

میرفت دوازده زخم نقط بر چهرهٔ او رسید بعده که پوست پیشانی پیش چشمها و بینی او درگرفت بلکه بر چشم هم یک زخم کاری رسید و در تمام بدن زخمهای ستاره شمار پدید آمد و اسپ هم زخمهای بیشمار برداشته می لرزید عنان اسپ را باختیار اسپ گذاشته خود را بخون داری تمام بالای اسپ نگاهداشت تا آنکه اسپ اورا بباغی که در نواحی ارک موسوم بباغ نگینه بود بپای درخت نارجیل کهن سال رسانید و او باتکای آن درخت خود را از اسپ انداخت تا آنکه صبح روز دویم جمعی از مردم حسینی بیگ را بآن سمت گذار افتاد بنشان اسپ و علامات دیگر تشخیص شخصیت او کرده ازراه مروت آن نیم بسمل در خون غلطیده را با اسپ و یراق بر چهار پایه برداشته بخانهٔ او رساندند و مردم او خبر یافته بالتیام جراحتهای او پرداختند این شمهٔ از جوهر شجاعت ذاتی او نوشته شد باقی ذکر انتهای نمک حلالی آن بهادر شیر دل انشاء الله تعالی بگزارش خواهد آمد *

بالجمله بعده که از صدای دار و گیر به ابو الحسن برگشته اختر خبر رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابو الحسن بتسلی خدمهٔ محل کوشیده از همه بحلی طلبیده وداع خواسته با دل باخته خودرا جمع ساخته بدیوان مکان خاص خود برآمده برمسند تمکین خویش نشست و چشم براه مهمانهای ناخوانده داشت چون وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید فرموده بعد ازان که روح الله خان و مختار خان با نام بردهای دیگر رسیدند بر سلام علیک زبانی بر همه سبقت نموده وقار سلطنت را از دست

نداده جواب سلام همه را باظهار خود داري و تعظیم داده بهر کدام
از راه گرم جوشی و فصاحت کلام متکلم گردید - آری عقلای تجربه کار
گفته اند هرگاه صاحب ثروتان برگشته اختر را باخیل حوادث لیل
و نهار سروکار پیکار رو نماید و مقابل حملهٔ فلک غدار جفاکار مردم
آزار کار بکار زار کشد حوصلهٔ بردباري از دست نداده بجز خفتان رضا
و حصار تسلیم چارهٔ کار نجوید * نظم *
با تیر قضا سپر نجوید هشیار * بالجمله بتقدیر چه صحرا چه حصار
خفتان رضا گزین و حصار از تسلیم * با خیل حوادث چو بیفتند پیکار
تا اثر صبح باهم صحبت بی نفاق داشتند چون بکارل خبر طعام
کشیدن آورد از امرا اذن خبز خوردن خواسته تکلیف هم نمک شدن
بمیان آورد بعضي بی مروتان صلاح در ماذون ساختن نمی دادند
باز مغلیه مضایقه ننموده مرخص ساختند - مختارخان با یک دو کس
شریک خبز خوردن گردید - روح الله خان در یافته از روی تعجب
پرسید که این کدام وقت طعام میل نمودن است - ابو الحسن مطلب
سوال روح الله خان در نیافته یا عمدا در جواب گفت وقت خبز
خوردن من همین است - روح الله خان گفت میدانم اما در
تعجبم که درین حالت تشویش چگونه رغبت به طعام خوردن
می نمایند - ابو الحسن جواب داد که موافق طریقهٔ جمهور است
که میگویند اما اعتقاد من بخدای که مرا و شاه و گدا را آفریده است
و در هیچ وقتي و حالتي نظر لطف از بندهٔ خود باز نمیدارد و
رزق مقسوم او بار میرساند اگرچه جد پدری و مادري بزرگانم مدام
بی رفاه و آبرو گذرانده اند اما چند گاه تقاضای مصلحت پروردگار

من درین بود که مدت پانزده شانزده سال من بلباس فقیری گذراندم باز که نظر فضل او برمن عاجز افتاد بی آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر گذشته باشد یا دیگر را شان وگمان آن باشد درفرصت ساعت واحد مادهٔ سلطنت برای من آماده ساخت الحمد الله هوس و آرزوی در دلم نگذاشت لکها بخشیدم وکرورها بصرف در آوردم الحال هم که مرا در مکافات بعضي اعمال ناشایسته که از من در ایام سلطنت سرزده نظر لطف از من برداشته باز شکر مینمایم که زمام اختیار مرا که امید زیست چند سال معدود مانده بدست مثل عالمگیر پادشاه دیندار داده ٭ نظم ٭

سر ارادت ما آستان حضرت دوست
که هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست

القصه بعده که اسپ سواري طلبیده با مالهای مروارید که در گردن داشت باتفاق امرا سوارگردید - چون پادشاه زاده محمد اعظم شاه بردروازه آمده خیمهٔ مختصر زده فرود آمده انتظار مي کشید نزد او حاضر ساختند - ابوالحسن باظهار بشاشت مالهٔ مروارید که در گردن داشت برآورده نذر گذرانده - شاه قبول نموده دست لطف بر پشت اورده بتسلي و دلاسای آن بر گشته اختر پرداخته بخدمت پادشاه جهان ستان آورد - حضرت خلد مکان نیز با او سلوک که درخور سلاطین خطا بخش جرم پذیر مي باشد نمودهٔ باعزاز نگاهداشته بعد از چند روز چنانچه بزبان خامه خواهد داد بدون آنکه تکلیف ملازمت بفرمایند روانهٔ دولت آباد ساخته فراخور احوال ضروري از خوراک و پوشاک و خوشبوئي که بفراغ بال

تواند گذراند مقرر فرمودند - بعده که روح الله خان و دیگر متصدیان بضبط تفحص اموال ابو الحسن و دیگر نوکران عمدهٔ او پرداختند و بر حقیقت برآمدن عبد الرزاق مقابل فوج پادشاهي و برداشتن زخمهاي بیشمار اطلاع یافتند او را در حالتي که از خون خبر نداشت و رمقي باقي داشت برداشته نزد روح الله خان آوردند - همینکه نظر مفشکن خان برو افتاد بفریاد آمد که این همان لاري ناپاک بی‌ادب است سراورا بریده بر سر دروازه باید آویخت روح الله خان گفت سر مرده که اصلا امید حیات او نیست بحکم بریدن از مروت دور است - حقیقت او را عرضي نمودند همین که حضرت خلدمکان بر سرگذشت جرأت و جلادت و انتهاي شرط نمک حلالي او اطلاع یافتند از راه انصاف و قدر داني حکم نمودند که دو جراح فرنگي و هندي از حضور براي علاج او آوردند و حقیقت زخمها و امید بقاي حیات او روز بروز بعرض رسانند - و روح الله خان را بحضور طلبیده فرمودند که اگر ابو الحسن مثل عبد الرزاق لاري یک نوکر دیگر نمک حلال میداشت در تسخیر قلعه زیاده ازین صرف اوقات بایست نمود - بعده که جراحان بر زخمهای او اطلاع یافتند بعرض رساندند که قریب هفتاد زخم او بشمار می آید سوای آن زخم بالاي زخم بسیار دارد که بشمار نمیتوان آورد - اگرچه یک چشم او از زخم محفوظ مانده اما شاید بفور هر دو چشم او آفت برسد باز براي علاج و تیمارداري او تاکید فرمودند بعد انقضاي سیزده روز بعرض رسید که عبدالرزاق چشم وا نموده بلکنت زبان حرف میزند و امید رو به بهي دارد - حکم نمودند که از طرف ما بدو پیغام

رسانند که ما تقصیرات ترا بخشیدیم پسر کلان عبدالقادر نام خود را با دیگر پسران که قابل ملازمت باشند بفرستد که بمنصب سرفرازي یابند و از طرف پدر نیز تسلیمات عفو تقصیرات و عطای منصب و دیگر عنایات بجا آرند بعده که این پیغام سراپا لطف و فضل پادشاه خطا بخش جرم پذیر بآن بهادر نمک حلال بی نظیر رسید بلکنت زبان بعد تقدیم آداب شکر قدردانی جواب داده هرچند این جان سخت تا حال بر نیامده اما بدین حال امید حیات داشتن خیال محال معهذا اگر حق سبحانه و تعالی باظهار کمال فضل و قدرت خود مرا حیات دوباره بخشد با این دست و پای باخته بتقدیم رسانیدن مراسم نوکري متعذر و بعد ازینکه نوکری هم توانم نمود کسي که بنمک ابو الحسن گوشت و پوست تن او پرورش یافته باشد نوکري عالمگیر پادشاه نمی تواند کرد - بعد عرض رسیدن این مقال در ظاهر قدري اثر ملال برچهرهٔ پادشاه معلوم گردید اما از راه انصاف آفرین گفته فرمودند بعد صحت کامل حقیقت او بعرض رسانند - و از جملهٔ اموال او که بیشتري بحادثهٔ تاراج رفت و قدري بتصرف متغلبان درآمده باقي را بدو بخشیدند تتمه ذکر او بر محل بذکر خواهد در آمد ٭

آنچه از اموال ابو الحسن بعد تفرقه بضبط درآمد شصت و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرور و پنجاه و سه هزار روپیه که تخمینا زر شش کرور و هشتاد لک و ده هزار روپیه باشد سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره بعرض رسید - و جمع دامي یک ارب و پانزده کرور و سیزده لک و کسري دام در

دفتر ثبت گردید - تاریخ فتح میر عبد الکریم که درین تردد مخاطب به ملتفت خان شد و آخر بخطاب میرخان سرافرازی یافت و از مستعدان حضور گفته می شد (فتح قلعهٔ گلکنده مبارکباد) گفته گذرانده پسند افتاد *

و بتحریر حقیقت اصل قلعهٔ گلکنده و توصیف استحکام او و خوبیهای آن شهر و لطافت آب و هوای آن سر زمین و حسنهای نمکین سبز فام و سیر حاصلی آن سرزبوم اگر بپردازم از سر رشتهٔ سخن باز میمانم مجمل می نگارم که قلعهٔ خام گلکنده بنا کردهٔ جد و آبای راجه دیو رای است که سلاطین بهمنیه بعد سعی بسیار بتصرف اسلام در آوردند بعد برهم خوردن سلطنت بهمنیه چنانچه در جلد ثالث که بذکر سلاطین دکهن و بیست و یک صوبهٔ هندوستان پرداخته انشاء الله تعالی باتمام رسد مفصل بگزارش خواهد آمد - سلطان محمد قلي نام مخاطب بقطب الملک از امرای سلاطین محمد شاه بهمنیه که حکومت گلکنده داشت بعد ملوک الطوائف گشتن صوبجات دکهن بطریق تسلط فرمانروای آنجا گردید - قلعهٔ خام احداث کردهٔ راجه دیو رای را که بالاي تپهٔ کوه بود پخته ساخت بعده که بچند واسطه نوبت سلطنت بمحمد قطب الملک که همه اولاد او بدین لقب ملقب میشدند رسید و بر تعمیر قلعه گلکنده افزود و با بهاگمتي نام از زنهای خود محبت و تعلق سرشار بهمرسانده بموجب درخواست او بفاصلهٔ دو کروهي قلعه شهری باسم او آباد نموده مسمي به بهاگ نگر ساخت بعد از چند گاه که بهاگمتي فوت گردید و بر تتبع اسم

بهاگ نگر پي برد اسم مذکور را بحیدر آباد مبدل گردانید اما درالسنهٔ عوام تاحال بیهاگ‌نگر شهرت دارد و بسبب آنکه آن زنکه خرابات خانها و مسکرات زیاده درانجا ساخته بود وفرمانروایان آنجا مدام عیاش بودند بانواع فسق علانیه تعیش مي نمودند و ابو الحسن زیاده برسلاطین دیگر بعیش و عشرت میل داشت لهذا شهر مذکور بزیادتي فسق و فجور بدنام‌گردیده بود بعده که بتسخیر حضرت عالمگیر پادشاه درآمد بدار الجهاد موسوم‌ساختند - بعدازانکه نوبت سلطنت شاه عالم رسید چنانچه بگزارش خواهد درآمد باسم فرخنده بنیاد در دفاتر ثبت گردید - در گرما و سرما هوای معتدل دارد و مدار کشت و کار و غذای آن ملک ببرنج است اگرچهار ماه ایام بارش باران نرمک نبارد زراعت نمیشود اگر یک دوروز باران بشدت بارد و تالابها پر مي شود همان آب بزراعتها تمام سال وفا مي نماید *

القصه چون مابین بیجاپور و حیدرآباد قلعه سگر که ازمعمورهاي مشهور آن ضلع است واقع شده و حاکم آنجا پریه نایک نام که از قوم بدترین مردار خوار دکن گفته میشد و مرزبانی آنجا ارثا بدو تعلق داشت و درایام‌محاصرهٔ بیجاپور و حیدر آباد با دوازده هزار سوار و پیادهٔ بیشمار بمعاونت سکندر و ابو الحسن و بستن راه رسد غله رسیده مقابل لشکر پادشاهي شوخي زیاده نموده‌بود پادشاه آفاق گیر درایامي که بمحاصرهٔ گلکنده پرداخته بودند خانه زاد خان پسر ارشد روح الله خان را که در شجاعت و کار طلبي گوی سبقت از اکثر بهادران بزم دیده‌آن عهد مي برد براي‌تاخت

و تاراج و خرابیِ ملک پریه نایک و تسخیر قلعهٔ سکر تعین فرمودند. بعد رسیدن خانه زاد خان و تردد نمایان در تاخت و تاراج معمورهای اطراف سکر بعرصهٔ ظهور آوردن خبر تسخیر قلعهٔ گلکنده انتشار یافت - آن بدنام گمنام سرانجام نیکنامی خود در امان خواستن و باطاعت در آمدن دانسته بهزاران عجز و نیاز ملتجی بخانه زادخان گردید - و خانه زاد خان اورا مامون و امیدوار عنایات پادشاهی ساخته بحضور معروض داشت - درماه صفر همین سال پریه از قلعه برآمده مع کلید قلعه با خانه زاد خان ملاقات نمود و خانه زاد خان بانگ صلوة و اذان محمدی دران دیار که هرگز بگوش سامعان کافر کیش آن مرز و بوم نرسیده بود بلند آوازه ساخت و مسجد بر بالای تپهٔ کوه سر بفلک کشیدهٔ آن قلعه بنا نهاد و قلعه‌داری آنجا را بموجب حکم حضور بیکی از بنده های پادشاهی مقرر کرده پریه را همراه گرفته بحضور آورده ملازمت فرمود - گویند پریه چنانچه ببدی آفرینش درقوم کفار که از جمله مردار خواران بی اعتبار می باشند اشتهار داشت زیاده بران در زشتی صورت عجیب کریه منظر بدهیئت رقع شده بود بخاری بود از خم نیل و دیگ قیر فراهم آمده به نمونهٔ انسانی مجسم گردیده اگرچه بعد ملازمت بتقاضای مصلحت بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار سرفرازی بخشیدند اما هرگاه نگاه هریکی از امرای حضور برو می افتاد آن صورت مکروه او را می دید و آن مراتب منصب را بنام آن زشت صورت بدنام می شنید بی اختیار خنده می آمد و کلمهٔ لاحول بزبان او جاری می گردید تا آنکه در اندک فرصت که بدر سه هفته

نکشید باجل طبعی بمکان اصلي خود شتافت - و پسر و همراهان اورا بمناصب زیاده از حوصلهٔ آنها سرفراز ساختند - و برای تسخیر قلعهٔ ادهوني که در تصرف مسعود حبشي بیجاپوري بود غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ را همراه پادشاهزاده محمد اعظم شاه نموده مرخص فرمودند - و بیست و پنج هزار سوار همراه فیروز جنگ مقرر فرموده نظر بر عدم پایباقی و میسر نیامدن جاگیر اکثر مغلیه همراه فیروز جنگ مقرر فرموده تنخواه نقدي حکم نمودند - و از عقب فیروز جنگ پادشاه زاده محمد اعظم را با چهل هزار سوار و توپخانهٔ بیشمار برای پشت گرمی فیروز جنگ مرخص ساختند و خود بدولت باقرو شکوه عالم ستانی بعد از بند و بست نواح دار الجهاد حیدر آباد اوائل ربیع الثاني رایت ظفرآیت طرف ظفرآباد بر افراشتند - بعد رسیدن بظفرآباد بیدر ابو الحسن را که برای فرستادن دولت آباد همراه جانسپار خان مقرر کرده بودند و لغایت حال بسبب بعضي موانع در رکاب همراه بود بقلعهٔ مذکور روانه ساختند - و مکرر برای سرانجام دادن ما یحتاج آنچه مرغوب طبیعت ابو الحسن باشد تاکید فرمودند - و اوائل جمادی الاولی درسواد گلبرگه شرف نزول فرموده بعد زیارت حضرت سید محمد گیسودراز قدس سره هفت مقام نموده متوجه بیجاپور گردیدند - اواخر ماه مذکور حوالي بیجاپور مضرب خیام ظفر انجام گردید - ازانکه شهر و نواح بیجاپور که بسبب حوادث لیل و نهار چنانچه بتذکار در آمده ویرانه و خرابهٔ محض گشته بود حکم چهاوني و تعمیر عمارات و دلهاي شکستهٔ مکدهٔ آنجا نمودند *

ذکر سوانح سال سي و دوم جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و نود و نه هجري

بعد که پادشاه زاده محمد اعظم شاه وقت عبور بقصد تسخیر قلعهٔ ادهوني نزدیک قلعهٔ ملکانو (10) که از جملهٔ قلعهای قلب مشهور توابع بیجاپور است رسید و شنید که قلعه‌دار آنجا مرده است و محصوران آنجا طفل خرد سال اورا که از طرف بیجاپوري حارس بود قلعه‌دار قرار داده اند حکم محاصرهٔ آن نمود - محصوران چند روز دست و پای لاحاصل زده آخر مع کلید قلعه آمده رجوع آوردند بعد عرض آن قلعه را باعظم نگر موسوم ساختند - و بسبب رسیدن ایام برشکال بموجب حکم پادشاه زاده همانجا چهاوني فرمود - و خان فیروز جنگ بعد رسیدن بپاي قلعهٔ ادهوني اول بمسعود نا محمود که از حبشیهای کهن سال بیجاپور بود پیغام اطاعت و عاقبت اندیشي نمود آن پیر نابالغ سر از قبول امر پیچید بعد که فیروز جنگ بتاخت و تاراج آن ولایت پرداخته به پیش بردن مورچال و دوانیدن نقب و اسیر نمودن و کشتن جمعي که ازقلعه بشوخي برآمده دستگیر مي گردیدند شروع نمود و کوشش و کشش بسیار و ترددهای نمایان و یورشهای بهادرانه بظهور آمدن مدهوش بیهوده کوش پنبهٔ غفلت از گوش بر آورده ازراه عجز پیش آمده قلعه را بتصرف بندهای پادشاهي در آورده از جملهٔ حلقه بگوشان درگاه گردید و فرزندان خودرا روانهٔ حضور لامع النور نمود و خود

---

(10) ن - بلکانور

التماس معاف فرمودن ملازمت و عدم اختیار نوکري بمیان آورد ازراه فضل قبول فرمودند - بعده که خبر صحت کامل عبد الرزاق لاري بعرض رسید حکم بنام صوبه‌دار صادر شد که عبد الرزاق را مستمال ساخته روانهٔ حضور نماید - عبد الرزاق بعذر عدم قبول التماس نمود که امید وارم مرا مع اطفال روانهٔ بیت الله سازند که بعد حصول سعادت طواف حرمین بوطن رفته بدعای ازدیاد عمر پادشاه مشغول باشم بعد عرض فرمودند مقید ساخته روانهٔ حضور نماید فیروز جنگ اطلاع یافته شفیع او گشته نزد خود بدلاسای تمام طلبیده چندگاه با خود نگاهداشته بدلبري او پرداخت بعد یک سال بقبول منصب چهار هزاري سه هزار سوار بجرگهٔ بندهای پادشاهي درآمد •

ذکر سوانح سال سي و سه از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد هجري

در آغاز سال سنه سي و سه از جلوس فرزندان سیدي مسعود مع کلید طلای مرسولهٔ فیروز جنگ بحضور رسیده ملازمت نمودند و هر یک بمنصب لائق سرفرازی یافته مورد عنایات گردیدند و سیدي مسعود را سالیانه مقرر فرمودند - خان فیروز جنگ را نیز بعد بحضور رسیدن بعنایات و اضافهٔ هزاري هزار سوار و دیگر رعایت مفتخر ساختند - سعادت خان عرف محمد مراد حاجب حیدر آباد اگرچه از خانه زادان عقیدت نشان و فدویان جان نثار پادشاه بود اما چون در ایام حجابت از راه نیک سرشتي که داشت بامید عفو تقصیرات ابو الحسن ترحم بحال او نموده در بعضي مقدمات

نمیخواست که آتش امروزی زیاد نسبت باو بمیان آید در اخفای دو سه مقدمه خلاف مرضی حضرت خلد مکان ازو بظهور آمده بود از آن جمله فرستادن مبلغ خطیر برای ستنهای مرده بیکار که از خارج بسمع مبارک رسیده و سعادت خان بحضور معروض نداشت و یک دو مقدمهٔ دیگر که بدو ارشاد فرموده بودند در تقدیم آن کوشیدن از آئین مروت دور دانست بنابران بعد فتح گلکنده که بحضور رسیده ملازمت نمود بپای اعتراض آمد و صدی صد (۱) سوار از منصب او کم و از خطاب بر طرف فرموده هشتاد هزار روپیه از جملهٔ مبلغی که در ایام حجابت یافته بود بعد از ملازمت بعرض رساند باز یافت فرمودند اما ده عدد خوانچهٔ جواهر که قریب ده لک روپیه مالیت منجملهٔ زر پیشکش بحسن تدبیر چنانچه بگزارش آمده بلا قید قیمت بجانبازی تمام سر بمهر نزد خود نگاه داشته بود و در ایام کم توجهی پادشاه هرچند خواست تحویل متصدیان جواهر خانه نماید آنها در گرفتن خوانها بلا دست آویز سررشته که لازم ملزوم دفتر دیوانی می باشد بلا حکم و بی عرض عذر می آوردند و محمد مراد از راه ناموافقت ایام اعتراض بعرض آن جرأت نمی نمود و نهایت وسواس باز پرس آن داشت و شب و روز از اندیشهٔ مآل کار آن متزلزل خاطر می بود چنانچه برین مذکور یکسال گذشت آخر متصدیان جواهر خانه بعرض رساندند که محمد مراد ده عدد خوانچهٔ جواهر که نقش مهر موم آن پیدا نیست و ده ...

(۱) ن — در صدی دو صد سوار

ابو الحسن ندارد بجواهرخانه مي سپارد پادشاه از راه فضل و خانه زاد پروري فرمودند که درين ماده خاطر ما از طرف عدم خيانت محمد مراد جمع است چون از خانه زادان واقعي ما است و در درش وکذار ما بازي کرده ازانکه در حجابت خلاف مرضي ما ازو بظهور آمد چشم نمائي ضرور بود چنانچه همان روزکه وي او را بحال فرموده خواستند که بخطاب مرشد قلي خان که پدر او بدان مخاطب بود سرفرازي بخشند عرض نمود که چون از ما خانه زادان که اکثر خطا سر ميزند و بمنزل خطاب پاي اعتراض مي آئيم مدت بايد که تا اصل اسم در السنه زبان زد گردد گمنام باشد و خود را قابل خطاب پدر هم نمي دانم اميد وارم که از راه فضل بر اسم خانه زاد خطاب عطا شود تبسم نموده قبول فرمودند •

چون محرر اوراق مدت همراه محمد مراد خان بود و بر وضع و اطوار او معرفت تمام داشت و مطلع بود بر اينکه هر چند بعضي همدمان اندرون و بيرون با او گفتند که جواهر و مرصع آلات خوانچها را عدد شمار بحال داشته با جواهر کم قيمت عوض نمايد آن بزرگ منش نظر بر امانت ولي نعمت راضي نشد و اصلا تصرف و خيانت درو ننمود - و مکرر از زبان او شنيده که حق سبحانه تعالى از برکت همان پاس امانت و عدم خيانت درچنان ايام که ملاحظهٔ کلي آبرو بحال نماندن درميان بود از شر و ضرر چنان باز پرس محفوظ داشت •

چون ذکر ديانت بميان آمده کلمهٔ چند ازان بزبان خامهٔ صدق بيان ميدهد - هر چند بسياري از متصدي پيشهاي اين زمانه و

صاحب فرمان سوخته روزگار که از پیروي نفس شوم حق بجانب آنهاست هیچ احدي را متدین نمیدانند و دیانت و امانت داري را فعل لغو میدانند اما بر عقلاي صلاح شعار عاقبت اندیش ظاهر است که زیر آسمان برای انسان هیچ خصلت محمود به از امانت و دیانت نیست و برکت و عزت و آبرو و ترقي و پایداري دولت و خلاصي بازخواست دارین و عاقبت بخیري خود و فرزندان پدر دیانت و کم ازاري خلق الله است * بیت *

آسمان بار امانت نتوانست کشید * قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

اما بشرطیکه امانت داري از محض براي رضای خدا و عدم قصد ایذا و نرساندن مضرت بخلق الله و نظر بر آباد کاري ملک باشد نه آنکه برای خوشنودي مخلوقي خلقي را زیر تیغ کشیدن و از باز پرس روز جزا نیندیشیدن * بیت *

امین باید از داور اندیشناک * نه از زجر دیوان و رفع هلاک

و الا نه جمعي که برای نفس پروری خود یا برای خوشنودي میر و وزیر ظلم و تعدي بر رعایا مي نمایند حق سبحانه تعالی همان مخلوق را برآنها گمارد که دماغ از دمار آنها برآرد - بدین تقریب جمعي که از جملهٔ پیش آوردهای حضرت خلد مکان و امراي عالیشان آن عهد که بدین صفت موصوفند هرچند بتعداد همهٔ آنها نمیتوان پرداخت اما چندي که مشهورند و مسودهٔ سوانح بر احوال آنها اطلاع دارد بزبان خامه میدهد *

ابتداء بعد عاقل خان خوافي امانت خان بود که با وجود اختیار نمودن کار و بار روزگار تغیر وضع زیست مي نمود چنانچه

قلوب سابق بگزارش آمده مدام جذب قلوب زیردستان و رعایت حال مستمندان را برکفایت و گردواری مال پادشاه رجحان میداد ازجملهٔ نیکنامی احسان اوکه در بارهٔ رعایای مالگذار و زمینداران صوبهٔ خجسته بنیاد و خاندیس وغیره درایام دیوانی دکن بکار برده معاف نمودن ده دوازده لک روپیه است که بابت باقی سنوات بر ذمهٔ رعایای سقیم حال طلب سرکار بود و هر سال منصبداران و و احدیان منصوب کردهٔ دیوانیان برای وصول آن میرفتند - و دام و درمی وصول نا نموده مبلغی موقوفانه برای خودگرفته طومار ندارد نوشته آورده بدفتر رجوع می نمودند - بهمین دستور مبلغ کلی پیشکش بر ذمهٔ زمینداران نادار بود که بوصول در نمی آمد و بوسیلهٔ تعلقهٔ تحصیل آن منصبداران و دیوانیان جز صوبجات متمتع میگردیدند یک قلم معاف نمود - روزی بخدمت خلد مکان تقریبا صفت امانت و دیانت بمیان آمد و خلدمکان زبان بوصف امانت خان کشاد او التماس نمود که مثل من خائن دیگری نخواهد بود که هر سال چندین لک روپیهٔ مال ولی‌نعمت را برعایا و عمال که باقی دار بودند معاف می‌نمایم و امید عفو ازپادشاه خطا بخش جرم پوش دارم فرمودند ما معاف نمودیم و میدانیم که شما خزانهٔ دنیا و آخرت ما را معمور میسازید - اما روزی رشید خان دیوان خالصه که با امانت خان پارهٔ سوی مزاج همچشمی داشت پروانهای معافی جزیه را که امانت خان با دست آویز های مختلف بهنود نوشته میداد و پادشاه را در اجرای جزیه نهایت تقید بود از نظر گذرانیده عرض نمود که از نصف هنود بیشتر را امانت

خان سند عدم مزاحمت جزیه داده خلاف مرضي بظهور آمد و با امانت خان فرمودند که در مقدمات دیگر مالي و ملکي آنچه سند معافي بمردم میدهند مختار ید اما جزیه که بهزار دشواری برکفار جاري ساخته ایم معاف نمودن آن بدعت و باعث برهم‌خوردن بندوبست جزیه میگردد - ازان روز امانت خان دست از معاف نمودن جزیه باز کشید و تمام عمر سوای رخت غریبانه و پاجامهٔ گندهٔ سفید نمي پوشید و کنیز در خانه نگاه نمیداشت - و دیگر حسن صفات آن سید والا نسب بسیار است و از اثر خوبیهای او بچهار واسطه فرزندان او بقرب و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بلا تفرقهٔ حادثهٔ روزگار که کمتر باولاد متصدي پیشهای مردم آزار اتفاق افتاده لغایت حال که سنه هزار و صد و سي و پنج باشد سربراه می نمایند *

دیگر حاجي شفیع خان سبزواري از دیانت دارهای واقعي بود اما در سلوکي که با همچشمان بیش منصب و رعایای سخت واقع شده بود لهذا آخر مغضوب و بي منصب گردید *

بعده میرزا یار علي که از پیش آوردهای حضرت خلد مکان بود دیانت او بمرتبهٔ بود که هرچند مي خواستند اورا بعطای اضافهای پیاپی و خطاب بر دیگر همچشمان امتیار بخشند از قبول ابا مي نمود اگرچه از ابتدا به پیشکاري بخشي گري مامور بود و خدمت ماموره را باستقلال تمام سربراه مي نمود مگر بسخت گیري و دقت زبان زد مردم شده بود و بعد کاوش تمام کار خلق را جابي مي نمود اما آخرکار در همه امور ملکي دخیل

گردید و مدت مدید داروغگي ڈاک ضمیمهٔ خدمات دیگر داشت و در داروغگي کچهري تا عین میرزا یارعلي برکل اسناد پادشاهي نمی شد هیچ سند جاري نمی گردید - بچشم پوشی و حسن نیت در اجراي کار خلق می کوشید - و در عرض چنان گستاخ بود که روزي جوان امردي را براى منصب استاده کرد پادشاه فرمودند که خورد سال است درجواب التماس نمود - تا جاگیر یافتن داخل بندهاى پادشاهي ریش سفید خواهد گردید - روزي پادشاه اولش میوه براى او فرستادند روز دیگر که بمجرا آمد تسلیم عطاي اولش از خاطر او رفت خلد مکان این معنی را دریافته بتقریب استفسار مزهٔ آن بیاد او دادند پائین رفته بعد اداى چهار تسلیم مقرري چهار تسلیم دیگر بجاآورده عرض نمود که این تسلیمات سجدهٔ سهو است - از چنین عرضهاي مکرر پاي اعتراض آمد چنانچه یک روز بتقریب اداي شهادت تورانیی درمقدمهٔ شرعی بعرض رساند که این تورانی است شهادت او چه اعتبار دارد خلاف مرضي بظهور آمد و فرمودند که پاس ادب این معني را منظور نداشت که ماهم تورانی ایم *

دیگر از جملهٔ متدینهاي واقعی قاضي القضات شیخ الاسلام پسر قاضي عبد الوهاب بود برخلاف طریقهٔ پدر و برادران بلکه نسبت با کثر قضات این زمان بکمال بی غرضی و دیانت تنقیح قضایا می نمود و نظر برفساد زمان که بیشتري به بینهٔ دروغ اداي شهادت مي نمایند بعد گذشتن شاهدین کمتر حکم اثبات حق مي نمود و تا مقدور می کوشید که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند *

دیگر از جملهٔ امرای عالي نسب محمد یار خان نبیرهٔ آصف خان است که باین صفت محمود و دیگر حسن صفات موصوف است *

بعد ازان فاضل خان خانسامان خراساني که مدتها دیوانی تن نیز سربراه نموده تن باخذ رشوت نداده به نیکنامي خدمات مرجوعه را سرانجام داد *

دیگر شجاعت خان صفاهانی که از حسن دیانت و صفات کم آزاري خلق غائبانه که پادشاه اورا ندید و از جملهٔ متعینهای کم منصب احمد آباد بود بپایهٔ پنجهزاري پنجهزار سوار و صوبه داري احمد اباد و اجمیر و جودهپور ضمیمه هم سرافرازي یافت و در مقدمات جزئی و کلی دست طمع دراز ننمود *

بعده اعتماد خان عرف ملا طاهر که از جملهٔ رفقای شجاعت خان بود او نیز از پایهٔ دوبستی غائبانه بپایهٔ دوهزاری و متصدي گري بندر سورت و دیوانی احمد آباد که مدتها داشت رسیده علم شهرت بمرتبهٔ بر افراخت که نزد پادشاه نهایت آبرو و اعتبار داشت - و در گرد آوری مال پادشاه باین حد تقید داشت که بعده آقا محمد زمان نام برادر حقیقی او که تجارت می نمود از ایران آمده در خانهٔ اعتماد خان فرود آمد عشور مال تجارت برادر را که دوصد روپیه مي شد نمیخواست معاف نماید حساب نموده - خواست که از طرف خود در سرکار واصل سازد - آقا محمد زمان اطلاع یافته مانع آمد و عشور مال خود را ادا ساخته آزرده گشته برخاسته باحمد آباد رفت - تا حالت نزع اعتماد خان روي برادر ندیده

دیگر عنایت الله خان که از نجبای کشمیر بود و آبروی رفتهٔ مردم کشمیر بسبب حسن خدمت و امانت او که در دیوانی و دیگر خدمات بتقدیم رسانده بحال آمد و از منصب جز روز بروز بر آبروی او می افزود و پادشاه بمرتبهٔ در پرداخت و خاطرداری او متوجه بودند که روزی میان مردم جمدة الملک اسد خان و عنایت الله خان برسر خیمه وجای مثل گفتگو و پرخاش بمیان آمد و مابین هردو مادهٔ بیدماغی بهم رسید حضرت خلد مکان جمدة الملک را فرمودند که بدیدن عنایت الله خان رفته عذر بخواهد *

و دیگر ازجملهٔ خانه زادان با نام و نشان اشرف خان و عبدالرحمن خان و حاجی عبد الرحیم خان پسران اسلام خان که بخدمت بخشی گری و دیگر خدمات سرفرازی داشتند به نیکنامی و دیانت زیست نمودند *

همچنان مخلص خان پسر صفشکن خان نبیرهٔ قوام الدین خان که در استعداد نظم و نثر طبع عالی داشت ببدنامی اخذ کارسازی تن نداده ازین جهان فانی مرحله پیمای سفر آخرت گردید *

دیگر امیر خان عرف میرعبد الکریم بهمنی که از مستعدان روزگار و پیش آوردهای خلد مکان بود *

همچنان حمید الدین خان پسر سربراه خان کوتوال رکاب در زمرهٔ دیانت پیشگان محسوب گردیده اند *

و عبد الرحیم خان بیوتات و میر احمد خان که برادر هم گفته می شدند جامهٔ نیکنامی و دیانت پوشیدند اما در

بعضی مقدمات بدبختي زبان زد گردیدند *

و از متصدیی پیشهاي کم منصب عبد الوهاب استر ابادي که دیوان حیدر اباد نموده بودند دیانت دار واقعي بود وسوای نام بردها بسیار از تربیت یافتهاي حضرت خلد مکانند که جامهٔ نیک انجامی این صفت محمود پوشیدند اگر بتعداد همهٔ آنها پردازد از سررشته مطلب باز مي‌ماند اما از زبان مردم روزگار هیچ احدي نجات نیافت و فی الحقیقت بی عیب ذات حق است *

* درین ایام حادثهٔ خانه برانداز طاعون و وبا که از چند سال در ملک دکن تا بندر سورت و احمد آباد پیچیده بود در بیجاپور و اردوی معلی بشدت تمام دراگرفت - و کار بجائي کشیدکه چون هریک از افراد انسان جان خود را در معرض تلف می‌دید کار ازان گذشته بودکه بفکر ماتم خویش و تیمار پردازد و سپهر کاسهٔ مهمان کش فلک خواست که یکبار تخم انسان را از مزرعهٔ دنیا بر اندازد و باد صرصر فنا چنان بفکر قطع شجر حیات هرذی حیات افتاد که می خواست نخل نشو و نمائي همه را از صفحهٔ روزگار بر کند همینکه اثر دانهٔ طاعون برابر عناب و کنار در بغل و زیر بناگوش و در کش ران ظاهر میگشت یا در حدقهٔ چشم سرخي حرارت تب وبا معلوم میگردید بر وارثان او فکر کفن و دفن واجب می شد - از جملهٔ مردم غیر مشهور و نا مرادان بی بضاعت هزار ها در محل و بازار جان میدادند و کمتر کسي را کفن و قبر میسر می‌آمد - از مردم نامي که بوسیلهٔ اجل ناگهاني و با رخت هستي ازین جهان فاني بر بستند پرستار خاص اورنگ آبادی

محل و فاضل خان صدر و محمد راج که بنام پسر جسونت سنگه بیگمان در محل پرورش داده بودند با جمعی دیگر از مردم عمده بشمار آمدند تاریخ غلبهٔ این مرگ انبوه یافته اند * مصرع *

* قیامت بود یا شور وبا بود *

و ابتدا از سنه بیست و هفت سال جلوس چنانچه بگزارش آمده شروع شد و انتها بهفت وهشت سال کشید بالجمله بالتماس بعضی عمده های حضور از بیجاپور طرف اکلوج کوچ فرمودند و پارهٔ تفاوت در وبا بهمرسید *

ذکر سوانح سال سی و چهارم از جلوس خلد مکان
مطابق سنه هزار و صد و یک هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با جمعی از مردم نامی و امرای کار زار دیده برای تنبیه و استیصال کفار بد سگال طرف بهادر گده و گلشن آباد و فیروز جنگ را با فوج شایسته برای تسخیر قلعجات سمت راجگده و غیره روانه فرمودند و مقرب خان عرف شیخ نظام حیدرآبادی را با برخي از بندهای روشناس برای تنبیه سنبهای بداساس مرخص ساختند و هریکي برای ظاهر ساختن جوهر تردد خود در تقدیم خدمات ماموره میکوشیدند تا آنکه مقرب خان که در فنون سپاه گری و کار طلبي از مبارز پیشگان مشهور دکن بود بتسخیر قلعهٔ پرناله نزدیک کولا پور رسیده جاسوسان راست گفتار برق رفتار اطراف و کنار آن دیار برای خبر آوارگي کفار خصوص اطلاع مکان سنبهای بد کردار که در طغیان اعمال ناشایسته که برابر موئي تر از سیوای جهنمي پدر خود بر آمده خود را

بسلبهای سوائي ملقب ساخته علم شهرت بدنامي زیاده از آبای ملعون خویش بر افراشته بود تعین نمود از اتفاقات آن بد اصل از اصل مکان خود که راهبري باشد پراگنده گشته پناه بقلعهٔ کهیلنه برده بعد خاطر جمع از سرانجام ذخائر و دیگر بند و بست اطراف براهنمائي طالع واژگون که از رسیدن افواج پادشاهي غافل بود بارادهٔ سیر و غسل آب مان گنگا که نزدیک حد پرگنهٔ سنگمنیر یک منزلی دریای شور واقع است در درهٔ کوههای قلب دشوار گذار که کبکلس دیوان ناپاک آن سگ نابکار درانجا عمارت عالي پر از نقش و نگار و باغ پر از اشجار ثمردار و الهزار احداث کرده بود باتفاق کبکلس و عیال و ساهو نام پسر بد مآل و جمعي از هوا خواهان دیگر و دوسه هزار سوار بی خبر از اندیشهٔ شاهین قضا و قدر رسیده بعد فراغ غسل نظر برقاب مکان و راههای پرتعب سرا پا نشیب و فراز و تراکم اشجار خار دار درانجا توقف ورزیده بود ازانکه خلاف طریقهٔ پدر جفا کار بخوردن شراب و صحبت مه جبینان لاله رخسار رغبت تمام داشت بعیش پرداخت هر کارهاي بادپیمای تیز رفتار مقرب خان رسیده از غفلت او در شغل لهو و لعب که خانه ویران کن ظالمان بد عاقبت است آگاه نمودند مقرب خان بارادهٔ قلع ریشهٔ آن شقي لعین ملاحظهٔ جان خود و مکان قلب ننموده وستمانه کمر همت بسته از کولا پور که بنگاه او بود تا مکان آن کافر بد مآل چهل وپنج کروه مسافت داشت با دو هزار سوار یکه تاز و هزار پیادهٔ تفنگ انداز جان باز انتخابي روان شد - بارجودیکه همراهان مانع آمده از قلب راه آگاهي داده گفتند که مابین راه چندین کتل

سر بفلک کشیده مثل انبا کهاتهه و غیره درهایی قلب واقع شده اگر سی چهل پیادهٔ بی یراق سرراه گرفته باند اختن سنگ پره زنند عبور فوجهای کلان خیال محال است - آن تهور پیشهٔ جلادت کیش بقصد جهاد و آرزوی آنکه اگر بران کافر غالب آمده کامروا گردیدم در جرگهٔ غازیان علم شهرت خواهم برافراشت و اگر قضیه واژگون گردید از درجهٔ شهادت بی نصیب نخواهم گشت سوار شده بطریق یلغار طی مسافت دشوار گذار نموده ببعضی مکانهای قلب که میرسید اول خود پیاده میشد بعده همه همراهان رفاقت می نمودند و مانند برق ازان تنگنای پر از اشجار میگذشتند تا نزدیک آن اجل رسیدهٔ برگشته طالع رسیدند - گویند بعده که هرکارهایی آن سگ نابکار او را از رسیدن فوج پادشاهی که باصطلاح مرهتها فوج و لشکر مغل نامند خبردار ساختند آن سر مست بادهٔ غفلت و ناکامی بگمان آنکه رسیدن افواج مغل دربن مکان توهم محض و تصور باطل است در عالم غرور و نخوت که نشهٔ سرشار بادهٔ خانه بر انداز علاوهٔ آن گردیده بود حکم قطع زبان هرکارها فرمود و اصلا بفکر تهیهٔ سواری و هوشیار بستن نپرداخت تا آنکه آن بهادر جلادت پیشه با پسر و برادرزادها و ده دوازده نفر از خویشان شجاعت شعار و دو صد سه صد سوار دیگر برق کردار با شمشیرهای برهنه بر سر آن خون گرفتگان هوش باخته رسید و آن سر مست نشهٔ بیخودی بعده که کار از دست رفته بود باتفاق فوجی که همراه او بود و بیشتری روپوش گردیده بفکر کمر بستن و یراق بر داشتن پرداخت وکبکلس و زیر او که از همدمان و ندیمان شجاعت نشان قدوبت کیش او گفته

می شد اورا پس پشت خود داده با جمعي از مرهتهای نامي بمقابله پرداخته پیش قدم گردید - و در آغاز دار و گیر تیري بر بازوي او رسید که دست راست او را از تردد باز داشت از اسپ افتاده فریاد می زد که من ماندم و سنبها که در فکر فرار بود او نیز از اسپ جسته گفت باقچي من هم ماندم - و همینکه چهار پنج مرهته از پا درآمدند باقي مردم سنبها رو بفرار آوردند و کبکلس دستگیر گردید وسنبهاي برگشته اختر خود را بپناه عمارت‌بتخانه رسانده پنهان و محصور گردید - بعد جست وجوکه سراغ اورا یافتند دست و پاي لاحاصل زدن‌گرفت آخر چندکس از نا کسان خویش بکشتن داده او نیز مع عیال و پسر خرد سال ساهو نام گرفتار سرپنجهٔ تقدیر گردید و جمله از مردان و زنان بیست و شش نفر مع ساهو نام پسر هفت هشت ساله و دو زن دیگر اقربا و همدمان صاحب مدار سواي رام راجه نام برادر خرد او که در یکي از قلعها بطریق قید نگاهداشته بود مقید و دستگیر گشتند - و همه را دست بسته موکشان تا پاي فیل سواري مقرب خان آوردند باوجودي که دران فرصت ریش تراشیده خاکستر بر روي مالیده تغییر لباس داده بود بعلامت آنکه مالهٔ مروارید از زیر رخت - او نمودار گردیده و نشان یافتن سواری او که خلخال طلا در پاي اسپ بود شناختند اورا بر فیل سواری خویش ردیف ساخت بعده بعضي را مع طوق و زنجیر مکافات اعمال بر فیل و جمعي را بر اسپ سوار نموده نقارهٔ فتح نواخته کامیاب گشته اسیران را ازانجا بعزم و احتیاط سپاهانه برآورده روبه‌بنگاه خود آورده حقیقت بحضور معروض داشت -

قبل ازانکه عرضداشت مقرب خان از نظر بگذرد از زبان منهیان و جاسوسان معتبر بعرض رسید و این مژدهٔ روح پرور باعث فرحت و شادي عالمي و خوشوقتي و سرور برنا و پیر خیمه بخیمه گردید - و درهمان زودي خبر نزدیک رسیدن مقرب خان با اسیران معروض گشت - فرمودند دو کروهي اکلوج که حضرت خلد مکان تشریف داشتند توقف ورزیده باتفاق حمید الدین خان نائب کوتوال که باستقبال فرستاده بودند زیاده از شمار لکها مردم که براي تماشاي آن شقیان بدعاقبت برآمده بودند آن مدبران تیره روزگار را بدستور ایران تختهٔ کلاه نموده و لباس مضحکه پوشانده همه را بانواع عقوبات در شکنجهٔ عذاب سرا پا صواب درآورده بدان خواري و زاري در چشم نظارگیان و انبوه خلائق شتر سواره جلوه داده دهل کوبان و نفیرزنان تشهیر کنان بلشکر در آوردند - و غریو کوس شادیانه که عالمي بر این امید سرا پا گوش بود بنوازش درآمد - و خروش و خوشوقتي این مژده که غمزداى دل چندین لک هندو و مسلمان که سوختهٔ آتش بیداد آن کافر فاجر باغي طاغي بودند گردید و اثر فرحت جان فزاى روح پرور آن بفلک برین رسید - گویند دران چهار پنج روز که خبر نزدیک رسیدن مقرب خان رسیده بود از زنان مستورات گرفته تا مردان دست و پا باخته از خوشوقتي این خبر خواب نکموده تا دو منزل بتماشا برآمده شکرگویان استقبال نموده بودند - و در هر قصبه و دیهات سرراه و اطراف هرجا خبر میرسید دهل شادي نواخته مي گردید و هرجا گذر مي نمودند درو بام پر از زن و مرد گشته شادي کنان تماشا مي کردند و بقصد سیر و

تفرج شرط استقبال و مشایعت بجا مي آوردند و چند روز و شب
برای عالمي شبها شب برات و روزها روز عید بود - القصه بعده که
آن سزاوار قتل و زجر را باهمراهان بدان فضیحت و رسوائی و عذاب
آوردند در وقتی که پادشاه دیوان نموده بودند و از سلاطین و امرا و
خلائق خاص و عام جمعي آمدند حکم شد که آن گروه شقاوت پژوه را
بپای تخت آورده حاضر سازند و حضرت خلد مکان از مشاهدهٔ آن
شکر گویان از بالاي تخت فرود آمده دو رکعت شکرانه ادا نمودند -
گویند دران حالت کبکلس بد بخت که در شعر گفتن هندي طبع
موزون داشت باوجودیکه سر و گردن و همه اعضاي او در شکنجهٔ
عذاب بود سواي چشم و زبان او قادر بر حرکت نبود از مشاهدهٔ آنکه
پادشاه عالم ستان از راه عجز و سرافگندگی و نیاز بدرگاه بی نیاز
از تخت فرود آمده بادای دو رکعت شکرانه پرداخت باشارهٔ
چشم و زبان سنبهارا مخاطب ساخته بدیهه شعر هندی بدین
مضمون ادا نمود که اي راجه از دیدن تو پادشاه عالمگیر را با چندان
فر و حشمت طاقت تخت نشیني نماند و بی اختیار گشته از برای
تعظیم تو از تخت برخاسته فرود آمد بعد از انکه بزندان خانهٔ
مکافات فرستادند اگرچه بعضی هواخواهان رکاب مصلحت صوب
دران دانسته بودند که آن تیره بختان را بجان امان داده کلیدهاي
قلعجات را از نزد منصبداران طلبیده جا بجا قلعه‌داران تعین نموده
آنهارا در قلعه محبوس ابدي سازند اما چون آن تبه کاران دانستند
که آخر کار سر آنها بردار جزا جلوه گر خواهد گردید و اگر بانواع ذلت
وخواري محبوس و مایوس و محروم از لذت زندگی مانند هر روز براي

آنها مرگ تازه خواهد بود هردو بد مآل تیره روزگار زبان بژاژخوائي حرفهاي ناشایسته وکلمات لغو دراز نموده آنچه می خواستند در عالم هرزه گوئی نسبت بهبنده هاي درگاه عالم پناه و مقربان حضور می گفتند و مشیت الهی بران رفته بود که ریشهٔ فساد آن بدنهادان از ملک دکن کنده نگردد و پادشاه باقی عمر عزیز دران مهم و قلعه گیري صرف نماید غیرت پادشاه تقاضاي آن نمود که فرصت نداده بقطع شجرحیات آن ملعونان و قلع بیخ فساد آن ناکسان باید پرداخت قلعجات باندک توجه بتسخیر خواهد در آمد راضی بدادن قول امان و طلبیدن کلید قلاع نگردیده حکم فرمودند که ابتداء زبان هردو ملعون را ازدهان برآورده از ناسزا گفتن کوتاه سازند بعده چشمهای آن خیره چشمها را از کاسهٔ سر بر آرند بعد ازان با ده یازده نفر دیگر بانواع عقوبت بسزاي کردار رسانده پوست کلهای سنبهای جهنمي و کبکلس را پر از کاه نموده در همه بلاد و معمورهای مشهور دکن با ساز نقاره و سرنا و نفیر تشهیر نمایند آري سزای مفسد پیشگان مردم آزار جفاکار بد کردار همین است - و ساهو نام پسر هفت سالهٔ آن بد فرجام را با چند نفر دیگر از رجال آن طائفهٔ بد سگال جان بخشي فرموده حکم نمودند که اندرون احاطهٔ گلال بار نگاهدارند براي تربیت او موکلان فهمیده کار تعین نمودند و بمنصب هفت هزاری سرافرازي بخشیدند و دیوان و بخشي او بتجویز مقربان حضور جدا مقرر کردند که آخر مار کشتن و بچهٔ مار نگاهداشتن و آتش فرو نشاندن و اخگر گذاشتن ثمره اش بعد واقعهٔ خلد مکان چنانچه بر محل بگزارش خواهد در آمد بظهور آمد بفحواي اینکه *

* بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه باآدمي بزرگ شود

و دیگر بعضي عورات را که مادر سنبها و دختران آن بد مآل بودند بقلعهٔ دولت آباد فرستادند تاریخ آن فتح عظیم * * مصرع *

با زن و فرزند سنبها شد اسیر

بعرض رسیده پسند نموده خلعت عطا نمودند *

در ایامیکه محرر اوراق با همراه عبد الرزاق خان لاري در حویلي متصل قلعهٔ راهیري که سیوا ساخته بود چند گاه بسر بردن اتفاق افتاد از زبان مردم آن جا مسموع شد که آن ناپاک مادهٔ فساد عالمی بود و آنچه بر زشتی افعال دیگر سنبهاي بد خصال اطلاع یافته دو سه فقره مي نگارد - که چون آن قطعهٔ سرزمین که نمونهٔ قطعهٔ جهنم توان گفت وهمه یک لخت کوه و سنگ واقع شده و در اواخر تابستان آب بسیار کمیاب میگردد بر سکنهٔ آنجا نهایت تصدیع مي گذرد سواي جهنمي متصل مکان نشیمن خود باولي مختصر کنده برسر باولي قالیچه وار نشیمن از سنگ خارا تراشیده بر آورده و تکیه از سنگ بران نمودار ساخته درآنجا نشسته هرگاه زنان ساهوکار و دیگر غربا براي آب مي آمدند بطفلان آنها میوهٔ فصل آن هنگام مید اد و بزباني که با مادر و خواهر حرف مي زنند بآنها حرف مادر بمده که نوبت راج بسنبهاي ناپاک رسید برسر همان چبوتره بر باولي نشسته زن و عروس رعایاي آنجا که از لاعلاجي براي آب دران باولي آمده سبو پرکرده برسر گذاشته یکدست بر سبو و دست دیگر برکمر زده بالاي زینهٔ متصل نشیمن آن سگ بد بخت مي رسیدند

آن لعین نابکار دست تعدي دراز نموده پستان آن زن را گرفته یک گهري دو گهري نمی گذاشت که برآید آن زن عاجز آمده سبو را ازسر خود انداخته بعد فضیحتي تمام از دست او نجات مي یافت تا آنکه رعایاي آباد کردهٔ پدر او رو بولایت فرنگیان که ازانجا نزدیک ست آوردند و خود جزاي کردار خود یافت *

ذکر سوانح سال سی و پنج از جلوس عالمگیر پادشاه سنه هزار و صد و دو هجري

اگرچه ازانکه توجه رایات ظفر آیات پادشاه عالم ستان از اجمیر بصوب دکن محض براي تادیب و استیصال آن کافر حربي بد نژاد بود و کار دست بسته و فتح نمایان که از مقرب خان بوقوع آمد از هیچ پادشاهزادهٔ نامدار و امرای ذي وقار دیگر من ابتداي شروع فساد و مهم آن بد نهاد لغایت سال حال بظهور نیامده بود حضرت خلد مکان مي خواستند در مقابل چنان تردد و حسن خدمت او از عطاي اضافهٔ نمایان و خطاب عمده و دیگر عنایات میان امراي حضور و ذکن سرافرازي و امتیاز خاص بخشند بعضي مقربان پاي تخت و خانه زادان قدیم الخدمت ازراه حسد همچشمي که مي باشد صلاح ندادند دلیل و حجت چند بمیان آورده نگذاشتند که فراخور حسن تردد او سربلندي حاصل گردد بهرحال مقرب خان را اضافهٔ هزار سوار داده و خطاب خان زمان فتح جنگ و عطاي پنجاه هزار روپیه نقد و خلعت و اسپ و فیل با ساز طلا و یراق نقره و جمدهر و دهوپ و پرتلهٔ مرصع سرافرازي دادند و اخلاص خان پسر مقرب خان را که چهارهزاري چهار هزار سوار

بود مخاطب بخان عالم ساخته هزاری هزار سوار اضافه عطا فرمودند و چهار پنج پسر و برادر زادها خان زمان را بخطاب منور خان و اختصاص خان و غیره دیگر عنایات سر بلندی بخشیدند و همه منصبداران متعینهٔ همراه خان زمان خان را موافق مراتب اضافه مرحمت نمودند و سه روز شادیانهٔ فتح نواخته ده هزار روپیه براه خدا برآورده برای خادمان حضرت سید محمد گیسودراز فرستادند *

درهمین ایام خبر عارضهٔ چشم غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و رفتن نور باصرهٔ او بعرض رسید و باعث بیدماغی حضرت خلد مکان گردید و افسوس بسیار نموده کحال تجربه کار برای علاج از حضور روانه ساختند درین اوان معروض گردید که قلعهٔ راجگده که از قلعهای حاکم نشین سیوا و سنبها بود و بسعی بسیار بهادران جان باز بتسخیر در آمده بود و ابو الخیر خان پسر عبد العزیز خان را که از غلامان و تربیت یافتهای خاندان بیرم خان خانخانان گفته می شد و بجوهر رشد شجاعت و مدد طالع بپایهٔ سه هزاری رسیده مدتی قلعه داری قلعهٔ خیبر نموده ترددنمایان بظهور آورده بود نظر بر اینکه پدر او در فن قلعه داری ممتاز بود بقلعه داری راجگده مقرر ساخته بودند دربنولا قبل از انتشار خبر دستگیر شدن سنبها فوج اشقیا اطراف قلعهٔ مذکور رسیده باظهار غلبه و تسلط بابو الخیر خان پیغام خالی نمودن قلعه دادند آن بی جوهر کم اصل باوجود نزدیک بودن لشکر فیروز جنگ دل و استقلال باخته امید رهائی از جنگ آنها محال دانسته قول امان جان و مال و عیال خواسته وقت شب مع در سه دولی سوای زنانه که باقی شده مستورات

پیاده بودند و چند پتاره و صندوق و رخت زنانه و زر نقد و زیور و غیره همراه گرفته از قلعه برآمده - مرهته که اطراف پراگنده گشته انتظار بر آمدن او می کشیدند خبر یافته با آنکه قول امان جان و مال درمیان آورده بودند سر راه قلعه دار را گرفته بعد متصرف شدن جنس و نقد و غیره ابو الخیر خان را با ناموس او بکمال بیحرمتی گذاشتند و دو پاس شب گذشته در لشکر دیروز جنگ رسیده بآه و نالهٔ ندامت دست انسوس برهم می سائید - بعد عرض فرمودند از منصب و جاگیر بر طرف وگرز بردار شدید رفته اورا روانهٔ بیت الله نموده به بندر سورت رساند - بعده که والدهٔ ابو الخیر خان بسبب نسبت آنکه حضرت خلد مکان را در خدمت حقائق و معارف آگاه شیخ عبداللطیف ساکن برهانپور ارادت خاص بود و والدهٔ ابو الخیر خان و همه و ابستهاي عبد العزیز خان نیز از مریدان و معتقدان عقیدت کیش آن درویش بودند خود را با نوشتهٔ شیخ عبد اللطیف مشتمل بر استدعاي عفو تقصیر رسانده عجز و زاري بسیار نموده حکم موقوف داشتن و بحال گردادن منصب و بر گرداندن ابو الخیر خان حاصل نموده نزد حاکم بندر سورت فرستاد - اما وقتیکه حکم مذکور رسید ابو الخیر خان بر جهاز سوار شده بود و لنگر جهاز بر داشته بودند - فی الجمله پادشاه از اکلوج کوچ فرموده رایت توجه طرف کورگانون (12) و شکارپور توابع سمت پونا برافراشتند بعده که آن سواد زمین چندگاه مضرب خیام گردید روزي وقت د وان

---

(12) ن - کوتی گانون - کورة گانون

برسر اهتمام که سهراب خان میر تزک دوم بود برسر یکی از مردم آبرو طلب توپخانه چوب دست او رسید چند نفر پیش قرار توپخانه که حاضر بودند بحمایت او بشوخی تمام پیش آمده هجوم آورده بسهراب خان خفت رساندند صلابت خان که میر تزک اول بود خواست که بتادیب آنها پردازد قضیه برعکس روداد و هنگامهٔ فساد عظیم برپا گردید و بمطلب خان که او نیز در جرگهٔ میر تزکان شریک اهتمام بود خفت رسید و کار بجائی کشید که پادشاه از دیوان برخاسته بمخلص خان که از انتقال پدر در همان ایام داروغهٔ توپ خانه شده بود برای دفع فساد تاکید تهدید آمیز نمودند و صلابت خان به پناه سپر و شمشیر همراهان بهر وجه خود را بخانه رسانده روز دیگر از ملاحظهٔ باقی مادهٔ فساد خانه نشین گردید و صبح آن تمام مردم توپخانه که بسیاری از مغلان بیکار واقعه طلبان بی روزگار و اوباشان بازار بآنها رفیق گشته فراهم آمدند - روح الله خان بموجب حکم برای فهماندن و تنبیه مردم فتنه جو و آوردن صلابت خان از خانه بد بار سوار شده به تشویش تمام صلابت خان را بحضور آورد و بسعی بسیار آتش فساد فرو نشست و چند نفر از مردم توپ خانه بکمی منصب و منع مجرا مغضوب گردیدند *

چون از واقعهٔ صوبهٔ اکبر آباد بعرض رسید که آغر خان از کابل بموجب حکم بحضور می آمد نزدیک اکبر اباد مردم جات برسر قافله ریخته از جملهٔ گاو هلی عقب قافله چند ارابه تاراج نموده مع عورات باسیری می بردند آغر خان خبر یافته بتعاقب

آنها تاخته نزدیک گدهی آنها خود را رسانده بعد تردد نمایان ناموس مردم را خلاص نموده روانه ساخته از راه غیرت و تهوری بمحاصره و تسخیر گدهی پرداخت - درین ضمن گولهٔ بندوق بدو رسیده مع داماد شهید گردید - و سابق خان جهان بهادر کوکلتاش که بمهم تنبیه جات از حضور مامور گشته بعد رسیدن برمهم ماموربا وجودیکه ازو تردد نمایان بظهور آمد و در مسمار ساختن گدهی سنسني(13) و دیگر مکانهای قلب ساختهٔ آن کافر سعی وافر بکار برد بحسب مدعا کاري ساخته نشد بنابران ازانکه از سابق بسبب بعضي اداهای ناخوش او پادشاه برو کم توجه بودند برای استیصال جات شاهزادهٔ محمد بیدار بخت را مرخص ساختند و خان جهان بهادر را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند آن جا نارسیده معزول نموده صوبه‌دار لاهور فرمودند باز ازانجا بصوبهٔ دیگر فرستاده سه چهار سال در سفر آمد و رفت صوبجات سرگردان ساختند که هرجا می رسید محصول جاگیر بدست او نمی آمد و مبلغ کلی بخرچ می آمد بعده طلب حضور فرمودند *

درین ولا حکم شد که هنود بر پالکی و اسپ عربی و عراقی بی حکم سوار نشوند - چون نرخیان لغایت سال حال از حضور جا بجا در همه بلاد مقرر بودند ازانکه فضلا و علمای صلاح شعار ازروی مسئله خاطر نشان نمودند که تعین نرخ خلاف شرع است و فروشنده اختیار مال خود دارد بهر نرخي و قیمتي که

---

(13) ن - سنسني

نخواهد بفروشد حکم عالي شرف نفاذ یافت که نرخ از همه بلاد برطرف سازند و من بعد خدمت نرخ باحدی نفرمایند - دیگر حکم فرمودند که یادداشت منصب بدهمای پادشاهی که بعد از مرتب شدن نزد منصبداران مي ماند در دفتر بخشیان نگاه دارند و دفتر سررشتهٔ چهره که جدا بود بر همان یادداشت مي نوشته باشند - ازانکه سابق بعد رجوع محاسبهٔ جاگیر داری اکثر طلب سرکاربرذمهٔ منصبداران برمی آمد بنابران برای رجوع محاسبه سزاولان تعین مي نمودند و منصبداران مبلغي خرچ نموده از راه رجوع محاسبه دفعیه بکار میبردند - بعده که از قلت پایباني و بسیاری منصبداران خصوص مرهته و دکنیهاي بي شمار که بمنصبهاي عمده سرفرازي یافتند خانه زادان را اکثر چهار سال و پنج سال جاگیر میسر نمي آمد - و باوجودیکه بعد مقرر شدن موسوی (14) خان دیوان تن چنان مقرر شد که از منصبداران نو ملازم مچلکا بگیرند که بعد تیاري یادداشت تا یافتن جاگیر دعوي طلب ایام مابین ننمایند بعده که جاگیر یافت اگرچه پای تغیري جاگیر بمیان آید لغایتي که باز جاگیر تنخواه بیابد ایام مابین در محاسبه محسوب گردد و در عوض این بدنامی که بنام موسوي خان بناي بدعت آن برزبانها انتشار یافت چنان مقرر نمود که خلاف دستور سابق بمجرد حصول تصدیق نو ملازم را تعینات افواج مي نمودند بالتماس موسوی خان مقرر نمودند تا جاگیر نیابد جاي تعینات ننمایند

---

(14) ن - موسی خان

مگر باختیار خود تعینات شود - باوجود سچلکهاي عدم تقاضاي طلب من ابتداي ايام تنخواه نيادتي وقت محاسبه مبلغ كلي طلب منصبدار در سركار پادشاهي برمي آمد لهذا هرچند منصبداران براى محاسبه رجوع مي نمودند - مستوفيان دفتر ناشنيده انگاشته تن بگرفتن محاسبهٔ منصبدار نمي دادند و درصورتيكه منصبداران بجوهر سعي و بهم رساندن مربي و وكيل دلسوز قابل بعد دويدن هفت هشت ماه و خرچ نمودن زر مبلغ كلي طلب خود ثابت مي نمود چهارم حصهٔ آن بزور و تلاش تمام از سركار مي توانست گرفت آخر رفته رفته همه دستور از ميان برخاست و محاسبه درميان نماند ٭

ذكر سوانح سال سي و شش از جلوس مطابق هزار و صد و سه هجري

در اوائل يا اواسط اين سال از كورگانون و شكار پور كوچ فرموده رايت ظفر آيت طرف بيدر بر افراشته چند گاه درآنجا توقف و مقام نموده جانب گلگه كه از توابع بيجا پور است و از بيجاپور يكروزه راه مسافت دارد حكم كوچ و چهاوني فرمودند چون ايام نحوست پادشاه زاده محمد معظم منقضي گرديد و زمان رجوع دولت و اقبال نزديك رسيد حضرت خلدمكان برسر عنايت آمده خواستند كه بمرور آثار لطف و توجهات بر پادشاه زاده ظاهر و آشكار ساخته رسوخيت و ارادهٔ صافي الضمير او را در يابند روزي قلمدان باساز ضروري و همراه آن قلمتراش بدست يكي از خواجه سراي محرم براى پادشاه زاده فرستاده ازانكه كارد و حربهٔ خرد و كلان براى محبوسان صاحب غيرت فرستادن خلاف ضابطه است بخواجه سرا

فرمودند که اگر پادشاه زاده بعد را نمودن قلمدان در نگاه داشتن قلمتراش تامل نماید خواهي گفت که عمدا فرستاده اند و اگر بلا مضایقه نگاه دارد حقیقت دریافته آمده عرض نماید بعده که خواجه سرا مطابق حکم قلمدان رساند پادشاه زاده بعد تقدیم اداب قلمدان را وا نموده همینکه قلمتراش بنظر در آمد دست بآن نرسانده باشاره گفت که شاید بغلطي آمده باشد خواجه سرا گفت از راه فضل و لطف عمدا بدست مبارک گذاشته مرا آگاهي بخشیده اند بعده بتجدید تسلیمات بجا آورده نگاه داشت بعد ازانکه خواجه سرا آمده حقیقت را بعرض رساند فرمودند که ما غیرت فرزندان خود را میدانیم باندک کم توجهي اعلی حضرت که ما خود ترک منصب نموده چند روز منزوي گزیدیم غبار ملال آن در دل ما بود تا گستاخي در تلافي آن از ما بظهور آمد - باز چند روز دیگر که گذشت روزی حدیث نبوی متضمن برین معني که حافظ کلام الله را هر چند سزاوار حبس باشد محبوس ابدي نمیتوان نمود بخط مبارک نوشته نزد پادشاه زاده فرستادند پادشاه زاده را چون عبور بر احادیث بسیار بود و چند هزار حدیث یاد داشت بعد مطالعه و دریافت اراده و لطف پادشاه در جواب مرسولهٔ پادشاه حدیث دیگر نوشتند که حافظ قرآن را حبس ابدي نیامده مگر پدر که فرزند را باوجود احترام حفظ کلام الله حبس ابدي مي تواند نمود ازین جواب زیاده متوجه حال پادشاه زاده گردیدند و در منع سرتراشي و دیگر بعضي سختي که لازم قید شدید مي باشد تخفیف فرمودند و امید نجات از حبس بهمرسید *

سابق از زمان قدیم اسم بعضي بلاد و معمورها و قلعها که بزبان هندي شهرت دارند و آخر آن در تلفظ حرف ها میل بالف ظاهر مي شود مثل مالوه و بنگاله و بگلانه و پرناله می نوشتند میر هادي مخاطب بفضائل خان که بخدمت دار الانشا مامور بود بعرض رساند که درزبان و رسم خط هندی آخر هیچ کلمه و اسم صریح حرف ها نیامده اگرچه الف هم اصلا در کلمهٔ هندی نمي آرندو ازجملهٔ سي حرف سیزده حرف الف وحا وخا وثا و ذال وزا وصاد و ضاد و طاظا و عین و غین و قاف باشد درکلمه و کلام هندی بالکل متروکند و در نوشتن و تلفظ نمي آیند داخل حروف هندي نمي شمارند مگر آنکه عوض عین و الف و همزه حرفي دارند که اول کلمه در تحریر و تقریر می آرند و در وسط وآخر کلمه اصلا نمی آید اما ازانکه از جملهٔ ده دوازده اعراب که برای حرف هندي موضوع است و مدار مرکب ساختن حروف بران است یکي را باسم کانا نامند که از برای آخر کلمه وضع کرده اند و آن را بصورت الف می نویسند و بمخرج الف نیز می خوانند این همان الف است که منشیان فارسي از ابتدای اسلام هندوستان سهوا بها در فارسي مینویسند باید بالف نوشته شود بعد عرض پسند پادشاه نکته سنج آمد - و دران سال حکم فرمودند که آینده بجای ها الف مي نوشته باشند مثل بنگالا و مالوا و کلانا هرکه بخط هندي آشنائي دارد لطفش را خوب غور میتواند نمود *

مخلص خان را از داروغگی توپخانه تغیر نمود و بعرض

رسید که رام راجه نام برادر سنبهای مقتول جهنمی که فی الحقیقت
در قید سامها می‌بود بعضی نامردان مرهته او را بجای پدر
و برادر جهنمی او براج بر داشته لشکر زیاده همراه او فراهم آورده
باراده باطل از قلعه بر آورده اند و برای قلعه‌داران و سرداران خود
خلعت و کره طلا جا بجا فرستاده و در استمالت عمده نوجها
کوشیده بدستور پدر و برادر جا بجا نوکران نامی را برای تاخت
و تاراج ملک و تسخیر قلعجات رخصت نموده *

چون سابق در ذکر سلطنت اعلی حضرت صاحبقران ثانی
اشاره بر حقیقت نصارای کنار دریای بنادر هند رفته باز بزبان
خامه میدهد که منصوبان پادشاه پرتگال در اکثر نزدیک بنادر و
بلاد کنار دریای شور در پناه جبال و مکانهای تاب قلعها
ساخته دیهات آباد نموده در اکثر امور در کمال رعیت پروری
و عدم تکالیف شاقه با رعایای آباد کرده خود میکوشند و برای
مسلمانان پوره علیحده قرار داده مسلمانی را میان آنها بجای قاضی
سرگروه مقرر کرده تنقیح معاملات جزئی و نکاح با او گذاشته اند
اما رواج بانگ و صلوة درانجا اصلا نیست و اگر مسافری نامراد در
تعلقه آنها وارد شود هرچند ضرر دیگر بدو نمی رسانند اما ادای
نماز بلا تشویش نمی تواند نمود و در دریا برخلاف طریقه انگریز
بر جهازات دست تعدی دراز نمی نمایند مگر جهازی که قول آنها
موافق دستور مقرری حاصل ننموده باشد یا جهاز عرب و مسقطی که
مابین هر دو فرقه عداوت قدیم است و بر قابو بر جهاز همدیگر تاخت
می آرند و دیگر در صورتیکه جهاز بندر در دست معیوب تباه

گشته بدست آنها افتدشکار خود میدانند - وظلم‌عمدهٔ آنها این است
که اگر یکي از رعایای تعلقهٔ آن طائفهٔ بد کیش باجل خویش
وفات یابد و ازو فرزند نابالغ ماند و پسر کلان نداشته باشد اطفال
او را بیت‌المال سرکار پادشاه خود دانسته‌در معبدخانهٔ کلیساکه همه
جا ساخته اند میبرند و پادری آنها که‌مقتدای‌آنها باشد او را احکام
ملت نصراني تعلیم می نماید خواه فرزند سید مسلمان یا
برهمن هنود باشد بمذهب خود مي آرند و بدستور غلامان ازو
خدمت میگیرند - ازانکه در کوکن عادلشاهی متصل دریا قلعهٔ
معمورهٔ مشهور بگوره حاکم نشین آن گروه واقع شده و کپتان
مستقل از طرف پرتگال درانجا می باشد و دیگر بنادر و دیهات
سیر حاصل آباد کرده اند همچنان سوای آن از چهارده پانزده
کروهي بندر سورت مائل طرف جنوبي تا سرحد قلعهٔ منبي
تعلقهٔ انگریز و سرحد حبشیها که کوکن نظام شاهي مي نامند
درپناه کوههاي عقب پرگنات بکلانا و جوار جبال دشوار گذار گلشن
آباد هفت هشت قلعهٔ خرد و کلان احداث نموده ازان جمله دو
قلعه باسم دمن و بسی که از سلطان بهادر گجرات بحیلهٔ قول
و اذن حاصل کرده در کمال استحکام ساخته اند و دیهات آباد کرده
اند اگرچه در طول چهل و پنجاه کروه در تصرف خود دارند اما در
عرض زیاده از یک کروه و یک ونیم کروه نیست که پاي دامن کوهها
را کشتکار می‌کنندواز جنس اعلی مثل‌نیشکر و انناس و برنج می
کارند و اشجار نارجیل و فوفل بیشمار دارند مبلغ‌کلي محصول‌ازان بر
میدارند و در جمیع دیهات بنام اشرفي وضع‌کردهٔ آنها که مراد از نقرهٔ

قیمت نه آنه باشد و سکهٔ فرنگ است رواج می نمایند و رائج آنجا سوای اشرفی مزبور پارچه ریزه مسی است بنام بزرگ نامند که یک یک فلوس را چهار بزرگ آنها خرید و فروخت می شود و حکم بادشاه اصلا دران جا جاری نیست و دیهات را وقت کد خدا نمودن دختر در جهاز میدهند و اختیار کل مهمات اندرون و بیرون خانه بزن وامی گذارند وزنهای آنها تسلط تمام بر شوهر دارند و سوای یک زن زن دیگر وسریت در ملت آنها نمی باشد - بعده که حقیقت زشتی اعمال آنها بعرض رسید ازینکه کپتان متصل کوکن نظام شاهی که تابع کپتان گووه میباشد نسبت بکپتان گووه کم زور واقع شده ابتداء بنام معتبر خان فوجدار گلشن آباد و توابع آن که از قوم نایته و خویشان ملا احمد بیجاپوری که در عهد اعلی حضرت ذکر او بگزارش آمده بود ودر شجاعت وکار طلبی شهرت داشت حکم صادر شد که باتفاق فوجداران و کومک حبشیان در استیصال و اخراج طائفهٔ جبال آن ضلع کوشد - معتبر خان محتاج بمدد و کومک دیگران نگردیده جمعیت زیاده نگاه داشته مصالح قلعه گیری فراهم آورده بر دیهات آنها تاخت نموده غافل بر یک دو قلعه خرد که مصالح جنگ نداشت تاخت و یورش نمود چون آن جماعه در جنگ میدان عاجزند و سوای بندوق و شمشیر که بصورت سیخچه دارند یراق دیگر ندارند و اسپ نگاه نمیدارند در حملهٔ اول رو بفرار آورده بیشتری خود را به پناه قلعه دمن و بسی رساندند و جمعی از فرنگیها با زن و فرزند باسیری در آمدند و دو قلعه را که خالی نموده گذاشته رفته بودند بتصرف معتبر خان در آمده و دبدبه

و زلزلهٔ عظیم میان آن قوم رو داد و همه دلباختها در قلعهٔ دمن و بسي فراهم آمده به بند و بست برج و باره پرداختند - بعده که این خبر بکپتان گووه تعلقهٔ کوکن عادلشاهي که خود را بجاي صوبه‌دار کل و نائب مستقل پرتکال مي‌گیرد رسید ازانکه آن جماعه خود را صاحب اختیار دریا میگیرند و در جنگ جهاز برروی دریا تردد‌ی که ازانها مي آید از هیچ قوم دیگر نمي آید عرضه داشت از کمال تضرع و عجز بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمودند که ما ازطرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان روي دریا هستیم پارچهٔ زمین ناکارهٔ کنار دریا که حکام و فرمان‌روایان سلف این مرز و بوم ببزرگان ما داده اند آبادکرده خدمت مي نمائیم در صورتیکه خلاف مرضي مبارک باشد ماها که خانه بدوشیم خانهٔ ما و مکان اصلي ما روی دریا است بر جهازات سوار شده بموجب حکم پادشاه خودکه براي مقابله و پرخاش نمودن با پادشاه هندوستان ممنوعیم بمحافظت دریا خواهیم پرداخت ازانکه مبلغي تحف و هدایابراي خوشی و صاحب مداران حضور نیزفرستاده‌بودند مقربان پادشاهي خاطرنشان نمودند که تا از بندوبست خشکي و قلع ریشهٔ کفار بد کردار بالکل خاطر جمع حاصل نشود زنبور خانهٔ دریا را بشورش نمي توان آورد - بنابران حکم معاف نمودن تقصیر آن جماعه و خلاص نمودن اسیران فرنگ بنام معتبر خان صادر فرمودند *

از نوشته اخبار نویسان صوبهٔ ملتان بعرض رسید که سید شاه سلیمان که مدت سي سال فرمان رواي ایران بود و ودیعت حیات نمود و بجاي او سلطان حسین جلوس فرموده بدستور پادشاه دین پرور

هندوستان حکم نمود که خرابات خانها و بدعات نا مشروع قمارخانه و غنا و دیگر سرمایهٔ فساد ازقلمرو ایران برطرف سازند - شاهزاده معزالدین و شاه زادهٔ محمد عظیم پسران پادشاه زاده شاه عالم را از قید خلاص ساخته فرمودند که مراتب منصب هردو بعرض رسانند و خیمه برای آنها اندرون یک کلال بار زدن فرمودند و بعد از چندروز هردو برادر را تسلیم بحالي منصب فرموده همراه شاه زاده معز الدین فوج و توپخانه داده برای تنبیه اشقیای طرف کوکن مرخص فرمودند - و شاه زادهٔ محمد عظیم را در حضور نگاه داشته مامور و مقرر ساختند که از طرف پادشاه دستخط می نموده باشد / چون حقیقت فساد و سرکشي مرزبانان چنجي و چنجاور توابع بیجاپور که از سرکشان مشهور و از خزانه معمور بودند و فی الحقیقت از منصوبان سنبهای مقتول و از قدیم منجملهٔ ملک رام راجای بیجانگر گفته مي شدند و همیشه با فرمان روایان بیجاپور دم مخالفت می زدند نظر بر استحکام دو سه قلعه که پیوسته بهم داشتند شوخي زیاد ازانها بظهور مي آمد بعرض رسید - شاه زاده محمد کامبخش را بتالیقي جمدة الملک اسد خان و هراولي اعتقاد خان که مخاطب بذو الفقار خان نصرت جنگ ساخته بودند مرخص فرمودند و بهره مند خان را نائب جمدة الملک مقرر نمودند و عبد الرزاق خان لاري را که فیروز جنگ چند گاه نزد خود نگاه داشته بود مستمال ساخته بعد تسلیم منصب چهار هزاري سه هزار سوار بخدمت فوجداري کوکن عادل شاهی که کنار دریاي شور متصل گوره تعلقهٔ فرنگ واقع است مقرر کرده روانه نموده عبد القادر خان نام پسر اورا در حضور نگاه داشته

بودند - چون عبد الرزاق خان که درقبول نوکري مجبور بود و اکثر ارادهٔ وطن را ورد زبان داشت و با اخبار نویسان بکمال سختی سلوک می نمود از سوانح تعلقهٔ فوجداري او بعرض رسید که عبد الرزاق خان مي خواهد برسر جهاز سوار شده روانهٔ وطن گردد - بعد عرض فرمودند که عبد القادر پسر او را محبوس سازند و عبد الرزاق خان را تغیر نموده گرز بردار تعین فرمودند که اورا بحضور آرد - این خبر که بعبد الرزاق خان رسید قبل از رسیدن گرز برداران از عدم خرچ و میسر نیامدن بار بردار خیمه و اسباب زیادتي را سوخته جریده گشته بطریق یلغار خود را بحضور رساند - بعد ملازمت مورد عنایات ساخته پسر اورا حوالهٔ او نمودند و عبد الرزاق خان را از اصل و اضافهٔ پنجهزاري پنجهزار سوار نموده بخدمت فوجداری راهیری مامور فرمودند *

از ابتدای تسخیر ملک دکن که بتصرف تیموریه درآمد محصول خربزه گرما دران ولایت در ریگ کنار رود خانه مردم عاجز و نامراد مي کارند معاف بود دامي و درمي بتصرف عمال پادشاهي و جاگیر داران نمي آمد و در نسخهٔ تنخواه دیوانیان و سررشتهٔ زمینداران داخل نبود - درین ایام که محرم خان عرف خواجه یاقوت را داروغهٔ کل باغات پادشاهی نمودند و او برحقیقت عدم ضبط محصول فالیزهای کنار رود خانها اطلاع یافت از راه شرارت ذاتي بعرض رساند که محصول خربزهٔ صوبجات دکن که مبلغ کلي مي شود و بضبط در نمي آید رایگان تلف مي گردد و نقصان سرکار می شود - حکم بنام دیوانیان صادر شد که حاصل آن را ضبط

نمایند - از بنای این بدعت که هر سال کهاران و نامرادان بي بضاعت قوت دو سه ماه ازان بهم میرسانیدند بعد این حکم
۱ احدی و منصبدار علیحده برای ضبط محصول آن از روی جریب در همه پرگنات تعین شدند - و دستگاه ظلم تازه برای حکام و عمال بدمآل بهمرسید - بدین وسیله مبلغ برای خود و سرکار می گرفتند بنابران جمعي که بدین شغل پارچهٔ نان برای اطفال و عیال پیدا می نمودند دست از کشتکار و کسب این کار کشیدند - و دیگر بنای بدعت بد عاقبتي این گذاشت که سابق دروازهای باغهای پادشاهي که محض برای تفرج و فیض خاص و عام موضوع ست بر روی عالم مفتوح بود محرم خان فرمود که باغات صوبجات همیشه مقفل نگاه دارند مردم را از سیر و تماشا محروم ساخت مگر جمعي که چیزي بنگاهبانهای باغ بدهند و تملق نمایند در بر روی آنها کشاده گردد * بیت *

نیکوان رفتند و سنتها بماند * ظالمان رفتند و لعنتها بماند

باقي سخنهای او که باعث بدی و بی آبرو گردیدن پادشاه زاده محمد کام بخش گردید بر محل بذکر خواهد درآمد *

چهار دختر از ابوالحسن مانده بود که کتخدا نه نموده بود دختر کلان را هر چند خواستند بکسي منسوب سازند قبول نه نموده پیغام نمود که اگر پادشاه را در خدمت خویش برای آب وضو بردست ریختن در حرم محرم شرعي خویش سازد فخر خود میدانم و الا از باقي لذات دنیاوي اجتناب دارم لهذا یومیه برای او مقرر کرده باحترام تمام نزد پدر او نگاه داشتند - و یک دختر کلان

عقد کنند ریخچاپوری درآورده بار در حبس همدم ساختند و دختر
دیگر را بعنایت خان پسر اسد خان عقد بستند و یک دختر بیکی
از فرزندان سلسلهٔ نقش بند منسوب نمودند که خلاف رعایت
خاطر ابوالحسن بظهور آمد - روح الله خان میر بخشی که از امرای
مزاج گرفتهٔ موروثی گفته می شد و بمزاج پادشاه آشنا شده بود
و در برآمد کار خلق میکوشید ودیعت حیات نمود تاریخ وفات او
(روح درتن ملک نماند) یافتند - بهره مند خان را که تن بخشی بود
و نیابت وزارت ضمیمهٔ آن داشت میر بخشی نمودند و مخلص خان
را که خدمت عرض مکرر داشت تن بخشی مقرر کردند و شریف خان
بخدمت عرض مکرر مامور گردید || درین سال بسبب شهرت خبر خلاصی
پادشاه زاده محمد معظم اخبار فساد افزای مختلف از اراده باطل
پادشاه زاده محمد اعظم شاه برزبانها جاری گردیده بود بتقاضای مصلحت
پادشاه زاده را از بنکاپور برای رفتن طرف و اکن گیره که از اردوی
پادشاهی سر راه واقع شده بود مامور فرمودند - بعده که محمد اعظم
شاه بکمال آراستگی فوج و شان و شوکت تمام نزدیک لشکر رسید
ازانکه خیمه بخیمه از زبان هرزه درایان خبر ارادهٔ فاسد پادشاه زاده
زبان زد گردیده بود و همچنان که از طرف محمد اعظم شاه کلمات
وحشت انزا بگوش مقربان پادشاه میرسید از طرف پادشاه نیز
کلمات لغو در لشکر پادشاه زاده انتشار یافت پادشاه زاده عرضداشت
نمود که اگرچه آرزوی حصول سعادت قدمبوس زیاده ازان هست که
بعرض آن پردازد اما ازانکه موافق حکم زود بر خدمت مامورہ
باید رسید وسواس دارد که درصورت داخل لشکر گردیدن مردم

همراه خانه زاد مبادا جا بجا بخیمهای خویشان و آشنایان رفته لشکر اقامت اندازند و در برآمدن تکاهل ورزند باز هرچه ارشاد شود بدان عمل نماید - در جواب از راه فرزند نوازي فرمان صادر شد که ماهم خواهش دیدن آن فرزند کامگار بمرتبهٔ اتم داریم اما چون داخل شدن آن نور چشم بلشکر مصلحت نیست ماجریده بشکار مي آیم آن سعادت اطوار نیز با چهار صد پانصد سوار با هردو فرزند کامگار جریده آمده ملازمت نماید هما نوقت رخصت خواهم نمود و حکم شد که خیمهٔ مختصر شکار بیرون برده در زمین پست که لشکر بنمود نیاید نصب نمایند و خفیه به بخشیان و داروغهٔ جلو خاص و توپخانه و گرز برداران و مردم خاص چوکي حکم فرمودند که مردم بسیار کم انتخابي تهور پیشهٔ مسلح همراه بگیرند و در ظاهر تاکید بلیغ نمودند که مردم زیاده نیایند و جمعي از قراولان متعینهٔ توپخانه مامور گردیدند که سر راه لشکر پادشاه زاده و چهار طرف دولتخانه چنان بند و بست پردازند که باد را هم مجال بیحکم داخل شدن لشکر نباشد و میر تزکان را مامور فرمودند که ازدحام عام و تماشائي را نگذارند و بعد رسیدن بدولتخانه مجددا حکم بنام پادشاه زاده صادر شد که جای دولتخانه بسیار کم وسعت واقع شده زیاده از سه صد سوار با خود نیارند همینکه پادشاه زاده موافق حکم با مردم خاص قلیل روانه گردید حکم دیگر رسید که با جمعیت دو صد سوار خود را برساند چند قدم راه که طی نمود یکي از چیلهای روشناس زبان دان پیغام رساند که زیاده از صد سوار با خویش نیارد همچنان پیهم حکم میرسید تا آنکه نزدیک بارگاه رسیده جمال چیله حکم رسانید

که صیدی که بر سر تیر آورده ایم رم خواهد خورد و چپقلش مردم زیاد و میدان جلو خانه تنگ واقع شده از سه جلو دار زیاده یاخود نیاورده باقي مردم را رخصت نماید - حاصل سخن تدبیر قضا توام عالمگیر چنان موافق افتاد که بعده که پادشاه زاده همراه والاجاه و عالي تبار نزدیک رسید و بندوق فتیله روشن بقصد شکار بقابو آمده در دست پادشاه بود بسبب اهتمام میر تزکان زیاده از دو جلودار بار نیافتند و برای گرفتن اسپ عالي تبار جلودار نبود - درین حالت که پادشاه زاده رنگ رو باخته خود را در عین تهلکهٔ دام بلا دید مختار خان حکم رساند که هر سه یراق وا نموده بیایند - پادشاه زاده زیاده متوهم گردید مختار خان به تسلي پرداخته باخود برد - بعد ملازمت بتقدیم آداب کوشیده سه بار طواف پادشاه نموده نذر و نثار گذراند - حضرت خلدمکان از روی لطف و شفقت تمام در بغل گرفته تنگ در آغوش کشیده بندوق بدست پادشاه زاده داده حکم تیر بر صید انداختن نموده باز همراه بتسبیح خانه آورده حکم نشستن فرمودند - باظهار گرمي و تپاک تمام استفسار احوال نمودند - از آنکه شهرت یافته بود که پادشاه زاده زیر جامه زره پوشیده ست لهذا پیالهٔ ارگجه طلبیده برای تسکین و دفع حرارت فرمودندکه بند جامه وا نماید و بدست مبارک ارگجه مالیدند بعده شمشیر خاص که پیش تخت می گذاشتند از غلاف برآورده تعریف آن که از عهد فردوس مکاني بما رسیده نموده بدست پادشاه زاده دادند - دست پادشاه زاده لرزیدن گرفت - بعد تقدیم آداب شمشیر را ملاحظه نموده خواست که باز بخدمت پدر بزرگوار

بگذرانند از روی عنایت بپادشاه زاده مرحمت فرمودند
و چندکلمهٔ وعظ و نصیحت آمیز مشتمل بر اشارهٔ آنکه شمارا گرفته
خلاص نمودیم و خبر بوابستهای شما رسیده باشد و همه درکمال
مایوسی مغموم خواهند بود زود مرخص شوید برزبان آورده
خلعت و جواهر داده رخصت نمودند - گویند تارسیدن خبر مرخص
ساختن پادشاه زاده جانی بیگم محل خاص محمد اعظم شاه و دیگر
بیگمان و خدمهٔ محل مایوس مطلق گشته بگریه و زاری پرداخته
بودند - بعد رسیدن خبر نجات ازان بلیه رنگ برروی همه آمد - نقل
نمایند هرگاه فرمان بدستخط خاص بنام پادشاه زاده صادر می شد
و از نوشتهٔ وکیل بر مضمون آن اطلاع نمی یافت وقت سوار شدن
باستقبال فرمان تا برمضمون اطلاع یابد چندان متزلزل خاطر می
گردید که رنگ برچهرهٔ او بحال نمی ماند *

چون بسبب مزید اعتبار و استقلال میرزا یار علی که داروغهٔ
ڈاک بود و بکمال دیانت واستغنا خدمات مرجوعه‌را سرانجام میداد
سوانح نگاران بلاد و قصبجات بمرتبهٔ استقلال و اعتبار بهم رسانده
بودندکه فی‌الحقیقت شریک غالب صوبه‌داران و فوجداران گردیدند -
درین ایام سوانح نگار بندر سورت محمد باقر نام را بعلت وقوع
تقصیری تغیر نموده بودند - سیادت و فضیلت پناه سید سعد الله
که از جملهٔ فضلای متبحر و منزویان و خرقه پوشان مشهور هفت
اقلیم گشته بود و نوشتهٔ او نزد پادشاه اثر تمام می بخشید و در
جواب او همیشه فرمان بدستخط خاص باعزاز تمام صادر می فرمودند
و سیدکه در نوشتن سفارش ارباب حاجت جرأت زیاد می نمود

در باب بحال گردیدن محمد باقر و یکي از حکیمان دار الشفا که
منزل او نیز بمیان آمده بود بحضور معروض داشت - بعد عرض
هرچند که خدمت هردو را بموجب نوشتهٔ سید بحال نمودند اما
درجواب خلاف هربار که بدستخط خاص فرمان مي رفت حسب
الحکم بدین مضمون صادر شد - اگرچه بموجب نوشتهٔ آن سیادت
پناه خدمت هردو بحال نمودیم اما شما که فاضل و فقیرید
باید که در مادهٔ علما و فقرا مي نوشته باشید دربارهٔ این مردم
که پیشهٔ ظلم اختیار نموده اند چه نسبت باحوال آن سیادت پناه
دارد هرچند که درکار پادشاهي ساعي و متدین باشند در قبول
خدمت برنفس خود ظالمند خلاف نص کلام الله که اعانت
ظالم نمودن شریک ظلم گردیدن است چرا از شما بظهور آید *

چون بسبب امتداد مهمّ دکن بیشتر خزانهٔ اندوختهٔ تیموریه
بصرف درآمده بود و قلت پای باقی و بسیاري ارباب طلب ازحد
گذشت و در ایامي که روح الله خان مرحوم در گذراندن مثل نو
ملازمان جرأت زیاده مي نمود باوجود ممنوع گردیدن خود داري
نمي نمود - روزي از روی بیدماغي فرموده بودند که ما مکرر گفتیم
نوکر درکار نداریم شما هم چرا مردم را جواب نمي دهید - روح الله
خان در جواب التماس نمود که دولت سلطنت خداداد هندوستان
ملجای سلاطین هفت اقلیم است از زبان ما خانه زادان کلمهٔ یاس
دربارهٔ ارباب حاجت برآمدن از پاس ادب دور است از ما عرض
نمودن امریست واجب قبول نمودن و جواب آن باختیار آن ولي نعمت
است - بعده در همان ایام مخلص خان بخشي گردید او مي خواست

نسبت بروح الله خان زیاده در فیض برروی خلق الله کشاده گرده
و در مثل گذرانیدن جرات زیاد ازاندازهٔ خود بکار میبرد در همه دفعه
بزبان نصیحت آمیز منع نرمودند فائده نه بخشید تا آنکه روزی از روی
بیدماغی و اعتراض تمام هردو بخشی را خصوص مخلص خان را
مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که چندین بار گفتیم که نوکر
در کار نداریم قباحت نفهمیده حکم آقا نمی شنوند آنقدر زجر نمودند
که هردو بخشي آزرده خاطر گشته بخانه آمدند - و به پیشکاران گفتند
که مردم را جواب دهند و سند و اسناد نو ملازمان جاري نسازند و در
ترده برروی ارباب حاجت بسته گردید و بخشیان بحضور آمده
بصورت طلسم ایستاده می شدند و جمعي که از سالها مي دویدند
مایوس گشته فکر هاي فاسد بخاطر راه میدادند و خیمه بخیمه
نوحه بود - چون حاجي محمد انوار که از علم عقلي و نقلي بهرهٔ
تمام داشت و آثار رشد بر چهرهٔ حال او پیدا و هویدا بود بحضور
رسیده سعادت اندوز ملازمت شد - پادشاه پرسیدند که احدی از جد
و آبای توبه بندگي این درگاه سعادت اندوز شده یانه - عرض نمود که
دون همتی را این بنده اختیار نمود - خدیو گیهان بر صدق مقال او
خوش شده بمنصب مناسب و خطاب خاني و بخدمت
پیشکاري مخلص خان بخشي سرافراز فرمودند او از خطاب ابا
نمود و طریقهٔ دیانت و راستي و کار طلبي او اگر مفصل بزبان
خامه دهد باطناب کلام منجر می گردد تا که بود خدمت را به
نیکنامي تمام سرانجام داد آخرش استعفای خدمت کرده
رخصت بیت الله حاصل نمود پادشاه از راه عنایت و قدر داني

فرمودند که از طرف ماهم چند لک روپیه بخدام مکهٔ معظمه برسانند چنانچه بعد زیارت حرمین شریفین و رساندن مبلغ مذکور چون مراجعت نموده بسبب بیماری اجل بلشکر ظفر اثر نتوانست رسید در بلدهٔ خجسته بنیاد ودیعت حیات نمود بعد عرض تاسف بسیار فرمودند *

درین ضمن از زبانی هرکارها بعرض رسید که فوجهای رام راجا جا بجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعجات که بتصرف بند های پادشاهی درآمده متفرق گشته اند چنانچه قلعهٔ پرناله که از قلعهای فلک ارتفاع نامی مشهور توابع بیجاپور است و بتردد و سعی زیاد قلعه کشایان به تسخیر در آمده بود باندک تردد بتصرف منصوبان رام راجا رفت و قلعهدار پادشاهی وقتی که کار از دست رفته بود خبر یافته دست و پای لاحاصل زده زخمی گشته دستگیر گردید - و نیز معروض گردید که رام راجا قصدداره که خود را باعانت مرزبانان چنجی رسانده درگرد آوری فوج خود بپردازد - از شنیدن این خبر نهایت غبار ملال بر خاطر عاطر پادشاه روی داد پارهٔ بتکر مراقبهٔ فکر فرو رفته بعده به بهره مندخان فرمودند که پرناله نرفت بیجاپور رفت الحال زود بفکر تلافی آن باید پرداخت - و خواستند که بهره مند خان را بافوج شایسته مرخص سازند چنانچه طومار فوج بندی تیار شد و بتعاین مزاولان پیشخانهٔ بهره‌مند خان برامد - درین اوان خبر رسید که شاه زاده معزالدین خود را برای قلعهٔ پرناله رسانده بمحاصره پرداخت لهذا بنابر مصلحت بران قرار یافت که خود بدولت تابیرم پوری تشریف برده ازانجا

افواج برای تنبیه اشقیا تعین فرمایند و به تسلی بخشیان پرداخته برای گذراندن مثل بدستور سابق حکم فرمودند و شب ناکامی ارباب غرض بصبح امید مبدل گردید *

ذکر سوانح سال سی و هفت جلوس مطابق سنه هزار و صد و چهار هجری

درین سال رایت ظفر اقبال طرف بیرم پوري بر افراشته شد بعده که ویرانهٔ آن سر زمین از نزول مقدم پادشاه کشور گیر رونق آبادی پذیرفت حکم چهاونی نمودند و فرمودند که بیرم پوری را اسلامپوری می نوشته باشند و امرا بساختن عمارت و غربا بانداختن چهپر شروع نمودند - قاضی شیخ الاسلام چنانچه بگزارش آمده رخصت کعبه خواسته بعد رسیدن بحرمین شریفین و ادای دو حج و رساندن فیض به سادات و دیگر سکنهٔ آنجا و ساختن مکانهای خیر جاری مراجعت نمود - بعده که خبر رسیدن او به بندر سورت بعرض رسید حکم طلب او باعزاز تمام صادر فرمودند - اگرچه قاضی شیخ الاسلام اطاعت امر پادشاه اسلام نموده طوعا و کرها خود را بحضور رساند و پادشاه کشور ستان توجه و عنایات و ترحمات را زیاده نسبت بحال قاضی شیخ الاسلام بعمل آورده مکرر عطر و دیگر خوشبوئیها بدست مبارک بجامهٔ شیخ الاسلام مالیده تکلیف باز قبول نمودن منصب مع اضافه و خدمت سابق و صدارت و هر خدمتی که خواهد بمیان آوردند و آن پیرو حق از قبول ابا نمود بعد مکرر فرمودن پادشاه لاچار گشته بتقاضای مصلحت دفع الوقت التماس نمود امیدوارم که الحال رخصت وطن یابم که باحمدآباد

رفته زیارت مزار بزرگان آنجا نموده چندگاه درانجا نزد عیال و اطفال بسر برده رعایت صلهٔ رحم نسبت ببعضی وابستهای بی بضاعت بجا آرم بعده هرگاه که یاد فرمایند خود را برکاب خواهم رساند بدرجهٔ قبول در آمد و مخلع نموده باعزاز رخصت نمودند - برای تسخیر قلعهٔ پرناله و راجگده و دیگر قلعجات جا بجا فوج تعیین فرمودند و حکم بنام فیروز جنگ که بموجب فرمودهٔ حضور در بهادر گده چهاونی نموده بود صادر گردید که بنگاه در انجا گذاشته جریده خود را بتنبیه اشقیا رساند و قلعجات آن ضلع را بتسخیر در آورد - اگرچه بعد دستگیر و مقتول گردیدن سنبهای جهنمی بسیاری از سرداران نامی مرهته ازطرف رام راجا برای تاخت و تاراج ملک قدیم و جدید انتشار یافته اطراف افواج پادشاهی علم شهرت بر افراشته آغاز شوخی و دست اندازی ازحدگذرانده کارهای دست بسته نمودند که بتفصیل آن قلم را رنجه داشتن از سررشتهٔ سخن دور افتادن است اما ازان جمله سنتا گهور پوره و دهنا جادو که از سرداران نامی صاحب پانزده بیست هزار سوار جرارجنگی موجودی بودند و مرهتهای صاحب فوج دیگر رفاقت و اطاعت آنها می نمودندچشم زخمهای عظیم از انها بسرداران فوج پادشاهی میرسید خصوصا سنتای نابکار در تاخت و تاراج معمورهای مشهور و مقابله نمودن بامرای سر فوج عمده چنان شهرت گرفت که هرکرا با او مقابله و مقاتله اتفاق می افتاد سوای آنکه کشته شود یا زخمی گشته اسیر گردد یا هزیمت یافتهٔ فوج و بهیر بغارت داده جان بدر بردن حیات دوباره داند چارهٔ کار نمی دانست و هرطرف که آن سگ آیین نابکار به پیکار

کمر می بست هیچیک از امرای ذی وقار پادشاهی در مقابل او
کمر نمي بست و هر سمتي که با فوج جهان آشوب رو مي آورد
دل شیر مردان رزم آزما را در تزلزل مي انداخت چنانچه اسماعیل
خان یکه‌تازکه از سرداران تهور پیشهٔ مشهور دکن گفته مي شد و بشرح
و تفصیل جنگ آن نمی پردازد در مقابله و حملهٔ صف ربای اول از
جا برداشته تمام فوج اورا بغارت برده خود اورا بعد زخمی گردیدن
دستگیر ساخته چند ماه با خویش داشته آخر مبلغ کلي گرفته
خلاص نمود - بدین دستور رستم خان عرف شرزه خان که خود را
رستم زمان و شیر شرزه میگرفت در ضلع قلعهٔ ستاره بعد مقابله باو
نمودن بهیر و هرچه باخود داشت بباد داده بچنگ آن کافر گرفتار
آمده بعد مبلغ کلي دادن نجات یافت - هم چنان علي مردان
خان عرف حسیني بیگ حیدرابادی شش هزاری را که بدان سگ
ناپاک مقابله و کارزار روداد بعد تردد نمایان تمام فوج و بهیر
بتاراج رفت بعد کشته و زخمي گشتن جمعی از مردم نامی همراه
فوج و علی مردان خان با چند نفر نامي زخمی و دستگیر گردیده
و چند روز نگاه داشته دولک روپیه ازو و مبلغي از همراهان او گرفته
دست ازو برداشت - این خبرهای ناخوش غبار ملال برخاطر پادشاه
عالم ستان مي افزود - در ایامي که خان جهان بهادر را از صوبجات
بنگاله و غیرهٔ معزول ساخته بي پروبال نموده بحضور طلبیده
بی جاگیر کرده نگاه داشته بودند و او از بیدماغی بمجرا کمتر می
آمد شهرت تردد و جان فشاني جان نثار خان و تهور خان پسر
صلابت خان که تازه بعرصهٔ کارزار آمده مصدر ترددات نمایان گردیده

بودند بجاي رسيده بود که خلد مکان باظهار حسن تردد انها مکرر خان‌جهان بهادررا مطعون ساخته ازروي قدرداني زبان بتوصيف شجاعت و تهوري هر دو آشنا مي ساختند - در همان اوان بعرض رسيد که مابين سرحد کرنا تک سنتا را با جان‌نثار خان و تهور خان وغيره که به تاديبه اشقيا مامور بودند سروکار مقابله افتاد و بعد زدو خوردي که بميان آمد جمعي از هردو طرف کشته و زخمي گرديدند بمرتبهٔ‌هزيمت‌بفوج پادشاهي روي‌داد‌که‌تمام فوج و توپخانه و بهير بغارت رفت - جان نثار خان زخم برداشته بسعي فراوان جان بدر برد و تهور خان زخمي گشته خود را ميان مردها و زخميها که در لاو گل آغشته افتاده بودند انداخته عمر دوباره يافتن غنيمت دانست - هم چنان باکثر مردم عمدهٔ روشناس که دران فوج بودند چشم زخم بدنامي مآل و آبرو بباد دادن رسيد و بسياري دستگير گشتند و بعضي بحيل جان بدر بردند - بعده که‌اين‌خبر بعرض‌پادشاه رسيد‌اگرچه نهايت برکدورت‌خاطر افزود اما در ظاهر برزبان‌آوردند که اختيار بنده نيست همه از جانب الله است - از اتفاقات آن روز محمد مراد خان که مدت با خان جهان بهادر رفيق بود از دربار برگشته بديدن خان جهان بهادر رفت از انکه اين خبر نا خوش‌خيمه بخيمه انتشار يافته بود‌خان جهان بهادر باظهار شماتت از محمد مراد خان استفسار نمود‌که حقيقت شوخي‌سنتا وتردد خانه‌زادان کار طلب پادشاهي که بعرض رسيد چه فرمودند - محمد مراد خان گفت بعد عرض بر زبان مبارک جاري شد که آنها چه تقصير دارند همه از جانب خداست - خان جهان بهادر گفت خبر‌در عالم بالا

عرض مکرر نمي باشد که بدهند و باز ستانند هر کرا هرچه روز ازل دادند دادند یعنی در سر لشکری و فوج کشیها بمن هرگز چشم زخم خفت و بی آبروئی نرسید - خیمهٔ پادشاه زاده محمد معظم را از جائی که بدستور محبوسان بود بیرون متصل گلال بار نصب نمودن فرموده برای مجرا آمدن ماذون ساختند و گاه گاه از الوش خاصه و میوه یاد میفرمودند *

ذکر سوانح سال سی و هشت جلوس مطابق سنه هزار و صد و پنج هجری

بعد که پادشاهزاده محمد کام بخش و جملة الملک اسد خان و ذو الفقار خان نصرت جنگ نزدیک چنجی رسیده به تفاوت گوله رس فرود آمده بفکر تدبیر تسخیر قلعه افتادند - اگرچه نظر بر طول و عرض قلعهٔ چنجی که چند کوه متصل هم واقع شده و هرکدام باسم علیحده بقلعه نامیده می شود از انجمله دو کوه سر بفلک کشیده است که سر انجام توپخانه و همه ذخیرهٔ ماکولات و اسباب جنگ آماده داشت تمام اطراف آنرا محاصره نمودن متعذر بود اما بقدر مقدور بترتیب و تقسیم مورچال پرداخته شروع بکندن نقب و بستن دمدمه و پیش بردن مورچال پرداختند و بهادران کار طلب و دلاوران جانباز خواستند که جوهر تردد و سعی خود را بعرصهٔ ظهور آرند و کفار قلعه نشین بدستور قلعه داران آزموده کار به بند و بست برج و باره پرداخته باستغنای تمام که پنداری اصلا از آمدن لشکر تزلزل در دل آنها راه نیافته گاه گاه یک دو توپ سر میدادند و زمینداران اطراف دور و نزدیک و فوج مرهته از هر طرف نمودار گشته بر سر کهی

یمین و یسار لشکر ریخته شوخی زیاد مینمودند و مانع رسیدن رسد غله میگردیدند و بعضی اوقات غافل بر سر مورچال ریخته دست برد نمایان برروی کار می آوردند و تزلزل تمام در افواج انداخته محنت مورچال را ضائع و باطل می ساختند - چون مفصل بذکر سوانحی که درانجا از ترددات فوج پادشاهی و محصوران بظهور آمده پرداختن خالی از طول کلام نیست و محرر اوراق بسبب بعد مسافت بروایت مختلف اطلاع یافته آنچه ثقه دانسته خلاصهٔ آن را بزبان قلم میدهد - حاصل سخن آنکه بعده که ایام محاصره بامتداد کشید و مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند هرچند غلبهٔ فوج کمکی کفار روز بروز زیاده می گردید ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر مبارز پیشگان قلعه کشا چنان دلیرانه میکوشیدند که کار بر محصوران تنگ آوردند - اما ازانکه زمام اختیار فوج و کار فرمائی امور ملکی و مالی و بند و بست آن صلع بدست جمدة الملک و نصرت جنگ بود بر خاطر پادشاه زادهٔ محمدکام بخش گرانی می نمود و از بعضی اطوار و کارهای پادشاهزادهٔ که لازم وملزوم ایام شباب ست جمدة الملک و نصرت جنگ کلمات نصیحت آمیز درشت و تلخ نسبت بپادشاه زادهٔ برزبان می آوردند و این معنی باعث رنجش خاطر محمد کام بخش می گردید - خصوص که پادشاه زاده در سعی آن بود که تسخیر قلعه بنام او بحضور نوشته شود و سرداران صاحب اختیار طرف خود سعی داشتند روز بروز زیاده مادهٔ فساد و عناد آماده می گردید - خبر که بمحصوران رسید بر حقیقت کار اطلاع یافته به تمهید

مختلف پیغام رسل و رسائل شعله افروز بادشاه زاده بمیان آورده
علاوهٔ آشوب و برهم زدن فوج گردیدند - درین ضمن خبر آمدآمد سنتای
نابکار بمرتبهٔ اتم اشتهار یافت و افواج مقهوران اطراف لشکر
پادشاهي و سرراه را چنان فروگرفتند که چند روز رسیدن احکام و گرز
برداران و هرکاره و قاصد از حضور متعذر و بندگردید و نه از بادشاه
زاده و جملة الملک بپادشاه خبر میرسید و نه پادشاه زاده را
بر حقیقت و خبر سلامتي حضور اطلاع حاصل مي شد - و پیغامهای
توهم افزای جهان آشوب مشتمل بر ترغیب و طلب پادشاه زاده
از نزد محصوران میرسید لهذا وسواس هراس آمیز بدین مرتبه
در دل پادشاه زاده راه یافت که بقول بعضی نظر بر عناد جملة الملک و
نرسیدن خبر حضور خواست خود را بقلعه نزد محصوران رساند - جملة
الملک و نصرت جنگ اطلاع یافته بی خبر خود را رسانده
اطراف خیمهٔ محمد کام بخش را فرو گرفتند و غافل بسر پادشاه
زاده رسیده دستگیر ساختند - درین حالت که مادهٔ فساد و آشوب لشکر
پادشاهي آماده گردیده بود سنتاي نابکار با بیست و پنج هزار
سواریکه از جنگي رسیده اطراف افواج پادشاهي را چنان فروگرفت
که تزلزل عظیم در دل برنا و پیر لشکر انداخت و عرصهٔ کارزار بمرتبهٔ
بر سرداران تنگ آورد که مصلحت کار درین دانستند که بهیر را
با اکثر کارخانجات سنگین بار بدام تاراج سنتا داده خود را به پناه
جای قلب رسانند - و بقول مشهور نظر بر تقاضاي وقت باهم
ساخته پیغام مصالحه بدین شرط بمیان آمد که سنتا بتعاقب
حال لشکر و سرداران که هرانچه دران اضطراب باخود توانند

برداشت نه پرداخته بتاراج باقی بهیر و اشیای که دران بنگاه یابد اکتفا نماید - و هر دو سردار چند کروه مصلحة جنگ کنان خودرا بکنار و پناه کوهی کشیده دفع شر جانی ازان کافر غنیمت دانستند و بعد دفع سنتا باز بمحاصره پرداخته در فرصت چند روز که کار بر محصوران تنگ گردید و بروایتی مبلغی بدانها رسید قلعها را خالی نموده راه فرار اختیار نمودند - بعد ازان که خبر دستگیر ساختن پادشاه زاده بحضرت خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر نظر بر تقاضای وقت که متصل آن خبر تسخیر قلعه رسید هرچه ازان هردو سردار بظهور آمد مستحسن افتاد اما در خاطر گرانی تمام راه یافت و پادشاه زاده را باهر دو سردار طلب حضور فرمودند و تا رسیدن بحضور پادشاه زاده همچنان در قید بود بعد ملازمت پارهٔ کلمات نصیحت آمیز به جملة الملک گفته اثر کم توجهي بظهور آورده حکم خلاصي پادشاه زاده نمودند *

سابق حقیقت فساد انگریز بر روي دریا و مهم نمودن سیدي یاقوت خان و بعد نزدیک رسیدن کار بتسخیر قلعهٔ منډي و بموجب حکم برخاسته آمدن بزبان خامه داده درین سال جهاز پادشاهي مسمی گنج سوائي که کلان تر از جهاز در بندر سورت نبود و بسفر بیت الله هر سال میرفت و مبلغ پنجاه و دولک روپیه نقد زر سرخ و ریال که بعد فروختن جنس هندوستان در مخه و جده به بندر سورت مي آوردند محمد ابراهیم نام ناخدای جهاز که خود را از جوانان تهور پیشه میگرفت و چلکهاي آهني ساخته با خود گرفته بود که وقت مقابله با

جهاز غنیم بهمین چلکها جهاز را یا غنیم دریا زنده دستگیر خواهم
نمود و هشتاد توپ و چهار صد بندوق در جهاز سوای آلات دیگر
جنگ موجود بود همینکه هشت نه روزه راه بندر سورت جهاز
رسید جهاز انگریز که نسبت بجهاز پادشاهي بسیار خرد بود و سیوم
و چهارم حصهٔ گنج سوائی مصالح جنگ نداشت از مقابل پیدا
گردید بعده که بتفاوت گوله رس نزدیک هم رسیدند توپ اول
دفعه از جهاز پادشاهی آتش دادند از شامت مردم جهاز توپ ترقید
و از ضرب صدمهٔ پارچهای آهن که ازو جدا شده سه چهار نفر ضائع و
تلف گشتندو در همان اثنا گولهٔ جهاز خصم بر چوب میان جهاز گنج
سوائی که باصطلاح دریا نوردان ترل جهاز نامند و مدار سلامت
روی جهاز بران است رسیده معیوب ساخت و مردم جهاز انگریز نیز
اطلاع یافته دلیر گشته بطریق یورش جهاز را بجهاز پادشاهي
رسانده شروع بجنگ شمشیر نموده خود را اندرون جهاز انداختن
نمودند - باوجودیکه نصرانيي در جنگ شمشیر چندان جرأت ندارند
و آن قدر مصالح و آلات کارزار در جهاز پادشاهي بود که اگر ناخدا
استقامت می ورزید از عهدهٔ دفع شر آنها بر مي آمدند اما بمجرد
اثر غلبهٔ جهاز انگریز محمد ابراهیم ناخدا که بجای فوجدار جهاز
میباشد زیر تختهای خن جهاز گریخت و اول بار کنیز هاي
ترکی که در مخا خریده سریت خود نموده بود و درین هنگامه
چیره برسر آنها بسته شمشیر بدست آنها داده ترغیب جنگ می
نمود بدست نصرانیها افتادند و تمام جهاز را متصرف شدند و آنچه
زر نقد سرخ و سفید درجهاز بود بر آورده با اسیر بسیار برجهاز خود

بردند بعده که جهاز آنها سنگینی نمود جهاز پادشاهي را کنار خشکی نزدیک تعلقهٔ خود آورده قریب یک هفته در جست و جوی مال و برهنه نمودن مردم جهاز و بی ناموسي مستورات پیر و جوان کوشیده دست از جهاز و مردم جهاز برداشتند و بعضی زنهای باغیرت قابو یافته برای پاس عصمت خود را بآب انداختند و چندي بکارد و خنجر در هلاك خود کوشیدند - بعده که حقیقت از روی وقائع بعرض پادشاه رسید و سوانح نگار بندر سورت روپیهٔ سکهٔ انگریز که در منبی باسم ناپاک پادشاه خود می زنند همراه اوراق سوانح بحضور ارسال داشت حکم گرفتن گماشتهای انگریز که در بندر سورت تجارت می نمایند و فکر تسخیر قلعهٔ منبي بنام اعتماد خان متصدي بندر سورت و سیدي یاقوت خان رسید و مقدمهٔ این فساد بسالها کشید اما ازانکه انگریز بدنامی این جرأت اصلا برخود نمی گرفت و یاقوت خان را بسبب خفت رسیدن سابق آزرده خاطر می دانست نسبت بسابق زیاده در تعمیر برج و باره و مسدود ساختن راههای دشوار گذار کوشیده راه تردد بالکل مسدود ساخته بود و اعتماد خان متصدي بندر سورت که نظر بر بندر بستن و استحکام قلعهٔ منبی میدانست که علاج پذیر نیست و در صورت کاوش و شورش باکلاه پوشان سواي ماده فساد که مبلغ کلي نقصان محصول بندر خواهد شد خود را از کفایت شعاران واقعي پادشاهي می گرفت و نمي خواست که یک روپیه از محصول پادشاهی تلف شود هرچند بحسب ظاهر گماشتهای انگریز را مقید ساخته بود اما در باطن بتدبیر دفع گفت وگوی بدنامی انگریزمي کوشید و انگریز بعد از قید

افتادن گماشتها هرجاکه نام منصب دار پادشاهی بر روی دریا یا کنار دریا می شنید و دست او میرسید گرفته برده عوض گماشتهای خود قید می نمودند و مقدمه بطول انجامید *

دران گرمی هنگامه محرر اوراق را که از طرف عبد الرزاق خان و مردم احشام متصدی صاحب اختیار بودند در بندر سورت بانگریز منبی غریب قسمی اتفاق ملاقات افتاد - چون در همان ایام بنده قریب دولک روپیه نقد و جنس از زر احشام خریده ذخیرهٔ پادشاهی و عبد الرزاق خان لاری فوجدار راهیری از بندر سورت براه کنار دریا از تعلقهٔ فرنگ و انگریز براهیری می برد بعد رسیدن نزدیک سرحد منبی در تعلقهٔ فرنگ که رسید بموجب نوشتهٔ عبد الرزاق خان در انتظار بدرقهٔ سیدی یاقوت خان ده دوازده روز توقف نمود ازانکه میان عبد الرزاق خان و انگریز رابطهٔ صحبت قدیم بابت حیدرآباد بود و عبدالرزاق خان برای مدد بدرقه بالا نیز نوشته بود انگریز برادر دیوان خود را برای طلب اینجانب باظهار اخلاص فرستاد - هرچند کپتان فرنگ آن مکان و مردم همراه بنده راضی برفتن این جانب مع آن مبلغ مال نشده صلاح نمیدادند - محرر اوراق توکل بخدا نموده نزد انگریز رفت و ازبرادر دیوان او پرسیدکه بعد ملاقات اگر ذکر تقریب استفسار مقدمه جهاز که درمیان آمده بگفت و شنید آید موافق مزاج گوئی جواب نخواهم داد و براستی سوال و جواب خواهم نمود وکیل انگریزکه دراصلاح مقدمه و نصیحت آن شقی ساعی شقی بود نیز چنان مصلحت داد که بخاطرجمع ازروی نصائح پیش آمده بجز راستی کلمه وکلامی نمایند

بعده که این عاجز داخل قلعه شد ابتدا از دروازه هر دو طرف رسته
پسرهای دوازده و چهارده ساله مقطع بندوقهای مکلف بردوش قطار
قطار استاده کرده بودند چند قدمی که پیش رفت جوانان خط
اغاز مطبوع بالباس فاخره با بندوقهای پرتکلف هر دوطرف بنظر
در آمدند بازکه گامی چند طی نمود انگریزهای ریش دراز
هم‌عمر بهمان ساز و لباس استاده بودند بعد ازان برقندازان متریش
جوان بکمال زینت لباس آراسته صف زده در نظر جلوه دادند
ازانجاکه گذشتم انگریزهای ریش سفید زربفت پوش بندوق
بدوش دو رسته بکمال آراستگي بنظر آمدند بعد آن کله پوشان
سال خورد مقطع‌که کنار کلاه آنها مروارید گرفته بودند بهمان دستور
هر دو طرف صف آراسته تا در خانه که نشیمن او بود قریب
هفت هزار برقنداز مکلف مقطع بطریق محله استاده یافتم بعد
ازان جائي که خود او برکرسي نشسته بود روبرو رسیدم باظهار
خوشوقتي در سلام بدستور خود سبقت نموده برخاسته معانقه
نموده مقابل خود برکرسی اشاره به نشستن فرمود و بعد احوال
پرسی سوال و جواب راست و درشت و تلخ و شیرین در لباس
اظهار اخلاص و محبت عبد الرزاق خان بسیار بمیان آمد از آنجمله
آنکه ابتدا سبب قید نمودن گماشتهای خود استفسار نمود در
جواب خدا و رسول خدا را حافظ خود دانسته گفتم هر چند این
فعل شنیع دور از طریقهٔ اهل خرد که از طرف مردم شما سرزده
شما بر خود نمیگیرید اما این سوال بدان میماندکه باوجودیکه شعاع
آفتاب عالمی را فرو گرفته باشد یکی از اهل دانش استفسار نماید

که پرتو آفتاب از کجاست در جواب گفت آنهاکه با ما عناد دارند تهمت دیگران بر ما میگذارند بر شما ازکجا یقین شده که این کار از مردم ما بظهور آمده و بچه دلیل معقول تحقیق شما گشته گفتم ازینکه دران جهاز جمعی از آشنایان مال دار و دو سه نفر فقیر فارغ از آلایش مالیت دنیا بودند از زبان آنها شنیدم که در وقت تاراج جهاز و قید نمودن آنها جمعي که بلباس و صورت انگریز بودند و بر دست و بدن آنها نشان و زخم و داغ پیدا بود و بزبان خود میگفتندکه این داغیست که در وقت محاصرهٔ سیدی یاقوت خان بما رسیده و امروز داغ این از دل ما بر آمد و شخص دیگر رفیق آنها بود و زبان هندوي و فارسي میدانست ترجمهٔ آن خاطر نشان مایان مینمود بعده که این تقریر از زبان بنده شنید بقهقهه بخنده آمده گفت راست است آنها چنان گفته باشند اما آنها جمعي ازان انگریزند که در ایام محاصرهٔ یاقوت خان زخم برداشته بقیه یاقوت خان درآمدند و بعضي خود از نزد ما جدا شده بدان حبشی پیوسته مسلمان شدند و چندگاه نزد یاقوت خان مانده باز از نزد او فرار نموده روي آن نداشتند که نزد ما بیایند الحال نزد ڈینگ‌مار که سکنه نیز گویند و بر روی دریا دست اندازي بر جهاز مینمایند رفته نوکر و مصاحب جهاز قطاع الطریقي آنها شده اند و مردم پادشاه شما از عهدهٔ آنها بر نمي آیند و تهمت آن برما مي بندند درجواب آن تبسم کنان گفتم آنچه تعریف حاضر جوابي و دانائي شما مي شنیدم مشاهده کردم آفرین بر طبع شما که چنین مقدمه را بلافکر بدیهه بدین تمهید

معقول جواب دادید اما بخاطر بیارید که پادشاهان موروثي بیجاپور و حیدر اباد و سنبهای نابکار از دست عالمگیر پادشاه نجات نیافتند پناه جزیرهٔ منبي معلوم و گفتم همین که سکه بر روپیه زدن شما چگونه اظهار سرکشي است درجواب آن گفت که هر سال مبلغ کلي از منافع مال تجارت مارا بملک خود باید فرستاد و سکهٔ پادشاه هندوستان را بنقصان برمیدارند و دیگر در روپیهٔ سکهٔ هند قلب و غش بسیار بر مي آید و درین جزیره وقت بیع و شرای آن مناقشه بمیان مي آید بنابران نشان اسم خود بران زده در تعلقهٔ خود رائج مي سازم - دیگر ازین مقوله کلمه و کلام بسیار بمیان آمد پارهٔ بر خاطر او گراني نمود اما نظر بر پاس خاطر عبد الرزاق خان و عهد و قرار امان برخود هموار نموده وقت رخصت تکلیف تواضع و ضیافتي که میان آنها رسم است بمیان آورد چون از ابتدا شرط نموده بودم که در ملاقات حال پاي رسمیات بمیان نیاید بعطر و پان اکتفا نموده خلاصي خود را ازان بلیه غنیمت دانستم - محصول تمام جزیرهٔ منبي که بیشتر آن فوفل و نارجیل است بدو سه لک روپیه نمي رسد و از بیست لک روپیه مایهٔ تجارت آن بدکیش شهرت زیاد ندارد باقي مدار دولت ناپایدار انگریز از زدن و تاراج نمودن جهاز راه کعبة الله است که یک دو سال درمیان دست اندازي مي نمایند و وقت رفتن جهازات به بندر مخه و جده که پر از جنس مال هندوستان میبرد سروکار بجهازات ندارند اما وقت مراجعت که نقد زر سفید و سرخ و ابراهیمی و ریال در جهاز مي آرند جاسوسي نموده جهازي که زیاد مالیت دارد بران تاخت مي نمایند اگرچه مردهٔ

که قلعهٔ کهنه‌دیری و قلایه و کاسه و کتوره در دریا مقابل قلعهٔ جزیرهٔ
تعلقهٔ حبشیها نو احداث کرده کشتیهای جنگی اطراف قلعه
فراهم آورده بر روی دریا بر وقت قابو دست اندازی می نمایند و
هم چنان از قوم سکنه که بواریل نیز زبان زد است و از مفسدان
سورت تعلقهٔ صوبهٔ احمد آباد مشهورند بر جهازات خرد که از
بندر عباسی و مسقط می آید گاه گاه شوخی بظهور می آمد اما
جرأت مقابله و دست اندازی جهازات کلان راه بیت الله ندارند
و انگریز بدنامی خود بر همان سکنه ثابت می نمایند *

دیگر از سوانح این سال بتاراج رفتن قاسم خان و خانه‌زاد خان
مخاطب به روح الله خان ثانی و صف شکن خان و دیگر امرای
نامی که بحسب تقدیر دستگیر سنتای کهور پرهٔ نابکار گردیدند - تفصیل
این اجمال بطریق اختصار کلام بزبان خامه می دهد - چون اخبار
تاخت و تاراج سنتا پیهم بعرض میرسید روح الله خان را با صف
شکن خان خوافی و محمد مراد خان بخشی پادشاه زادهٔ محمد کام
بخش مع فوج پادشاه زاده و میرزا حسن عم زادهٔ مختار خان و
دیگر امرای دکن با طومار فوج بیست و پنجهزار سوار که پنج شش
هزار سوار موجودی آن عدد باشد برای تنبیه‌آن کافر بد نهاد مرخص
نموده فرمودند که باتفاق قاسم خان فوجدار ضلع دندیری که سنتا
در همان نواح آواره بود باستیصال آن بد مآل کوشند - بعده که
امرای مذکور بقاسم خان که فوج جنگی شایسته و توپخانهٔ آراسته
داشت پیوستند سنتای ملعون از شنیدن این خبر از مسافت
دور باستقبال شتافت - روزی که قاسم خان بقصد مقابلهٔ غنیم

باهتمام فوج پرداخته پیش خانه را پیشتر روانه ساخته خود بطریق هراول سوار گشته بود و روح الله خان با دیگر سرداران بآراستگی تمام می آمد هرکارهای قاسم خان خبر آوردند که یک دستهٔ فوج غنیم برسر پیش خانه رسیده آنچه که توانستند تاراج نمودند و خیمهای سنگین را آتش زده و قریب ده دوازده هزار سوار برسر بهیر فوج روح‌الله خان تاخت آورده عرصه بر فوج پادشاهی تنگ آورده اند و هفت هشت هزار سوار مابین قاسمخان و روح الله خان حائل گشته شوخی آغاز نموده اند که فوجها بکمک هم نتوانند رسید از شنیدن این خبر قاسمخان سراسیمه‌گشته خواست‌که خود را بکمک سرداران دیگر رساند از هرطرف صدای دار وگیر بلند گردید وآن روز تاغروب آفتاب فوجهای کفر و اسلام باهم می کوشیدند باوجود آنکه دلاوران تهور پیشه داد جلادت دادند بیشتر بهیر و کارخانجات افواج‌پادشاهی بتاراج رفت و دران روز از روح الله خان و محمد مراد خان ترددات نمایان بظهور آمد با آنکه جنس خوردنی برای آدم و چار پا میسر نیامد سرداران بالای فیل وسپاه تمام‌شب جلوی اسپان‌بدست‌گرفته از ملاحظهٔ شب خون و پای دادن اسباب آن شب را بروز رساندند همین‌که خاور فلک تاز سر از دریچهٔ مشرق برآورد فوجهای مرهته ازاطراف شوخی‌آغاز نمودند ومحاربهٔ صعب روی‌داد و دران جنگ میرزا حسن باجمعی از مردم نامی و جماعهٔ‌کثیراز مردم‌غیر مشهور بدرجهٔ شهادت رسیدند چنانچه لاشهای میرزا حسن و غیره چند نفر عمده را هرچند جستند از غلبهٔ آشوب پیدا نشد و خداداد پسر محمد مراد خان زخم برداشته پیاده گشته سه چهار روز مفقود الاثر

گردید همچنان تا سه روز فوج پادشاهی مغلوب و محصور بوده باوجود غلبهٔ مرهتّه بدفع شر کفار می کوشید تا آنکه عرصه بر سرداران تنگ گردید و بقصد پناه گدهی دندیری تعلقهٔ فوجداری قاسم خان جنگ کنان که اطراف مرهتّه حلقه وار فرو گرفته بودند روانه شده آخر روز زیر حصار گدهی مذکور رسیدند - چون درین سه روز اصلا بوی خوردنی بمشام لشکر اسلام نرسیده بود مگر آنکه آن روز برای مردم خاص از اندرون گدهی کاه و دانه رسید و راه آمد و شد مردم لشکر تنگ گردید همچنان سه چهار روز دیگر در پناه دیوار گدهی روبرو مورچال بسته دردفع حملهای غنیم لئیم روز بآخر و شب بصبح میرساندند و گاو و شتر و اسپ بتاخت مرهتّه میرفت چون از غلبهٔ آشوب هردو لشکر دروازهای گدهی بسته بود بقال و سکنهٔ آن حصار غله بقدر مقدور از بالای دیوار فرود آورده روپیه و دو روپیه آثار بدست هرکه می آمد می فروخت روز چهارم و پنجم در لشکر غنیم خبر رسیدن همت خان بهادر پسر خان جهان بهادر که در تهوری علم شهرت بر افراخته بود و از حضور بنام او نیز حکم کمک و استیصال مقهوران صادر فرموده بودند انتشار یافت سنتا از نصف فوج خود بیشتر با سرداران رزم آزما مقابل محصوران فوج پادشاهی گذاشته خود بقصد مقابله و سد راه همت خان بهادر گردیدن شتافت - چون باز هرکارها باو خبر رساندند که بمقابل همت خان بهادر فوج دیگر رام راجا پرداخته از بند وبست آنطرف خاطر جمع حاصل کرده جاسوسان سریع السیر گذاشته مراجعت نمود درین مابین فرصتا چون عرصه بر سرداران پادشاهی تنگ

گردید قاسم خان و روح الله خان و صف شکن خان که نزدیک هم
فرود آمده بودند باهم خفیه مصلحت اندرون گدهی در آمدن
نمودند و بي آنکه بمحمد مراد خان و دیگر همراهان که مورچال
آنها بفاصله بود خبر نمایند ابتدا شروع بفرستادن کارخانجات که
بعد از تاخت غنیم باخود داشتند بشهرت سبکبار گردیدن بقصد
جنگ نمودن روانه نمود - اول شب قاسم خان به بهانهٔ گشت
برآمد ازانکه از راه دروازه بچند جهت داخل شدن مصلحت نبود
و ازدحام عام و غلوي سرداران زیاده بود بمدد ریسمان بدستور
کمند بالاي دیوار برآمده خود ر اندرون حصار رساند بعده روح الله
خان و صف شکن خان براه دروازه بچپقلاش تمام مع ازدحام عام
داخل گدهي شدند بعد ازان محمد مراد خان و دیگر همراهان
خبر یافته بتصدیع تمامخود را رساندند - و صف شکن خان رو بمحمد
مراد خان نموده گفت که چگونه مردانه خود را رساندیم سلطان
حسین خواهرزادهٔ محمد مراد خان که در عهد حضرت خلد مکان
خطاب طالع یار خان یافت در عالم وا سوختگي برآشفته گفت
تف برین صفت مردانه آمدن شما که بران فخر مي نمایید
و همه همراهان طعن بسیار بر او نمودند - القصه قریب یکماه
دران چار دیواري محصور بودند و روز بروز عرصه بر محصوران
تنگ مي گردید و کار بجائي رسید که چارپاي سواري و بار بردار
بسیار که کارآنها نیز بهلاکت مي رسید مذبوح نموده مي خوردند
از جملهٔ غله که در انبار خانه و چاههای گدهي باهتمام و تجسس
تمام بهم رسانیده بودند قاسم خان برای همرهان مردم قامي که

بقید اسم نوشته برآوردند فی نفر نیم پاو آثار جنس جوار
و ارزن که با گندم و نخود آغشته جوش داده می خورند مقرر
کرده و سوای آن مردم دیگر رو بهلاک آوردند و بسیاری بقصد
امان جان از گرسنگی خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلشکر
غنیم بردند چون بسیاری از کاسبان و بواج اشرفی و روپیه بر کمر بسته
همراه داشتند بدست مردم سنتا که می افتادند کمر آنها وانموده
زر کشیده می گرفتند و مردم بازار غنیم از جنس میوه و شیرینی
زیر دیوار گدهی آورده بقیمت خاطرخواه می فروختند و محصوران
از بالای دیوار زر در پارچه بسته فرود آورده خرید نموده بالا می
کشیدند و قوت رمق می نمودند آخر ذوقهٔ گدهی رو باتمام آورد
و کثافت و عفونت و قلت آب علاوهٔ کمیابی غله بمرتبهٔ گردید که
عرصهٔ حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت قاسم خان
بروایتی خود را مسموم ساخت یا از نرسیدن معتاد افیون که علاوهٔ
غم و غصه گشته بود ودیعت حیات نمود - و روح الله خان و دیگر
سرداران چار ناچار قرار برجوع صلح و طلب قول امان جان بقبول
لکها در وجه جان بها که هرکدام بدهند و سرداران را بایک اسپ سواری
و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الله خان و
دیگر سرداران با یکی از دکنیهای عمدهٔ متعینهٔ فوج نزد سنتا رفته
ذکر قرار خلاصی سرداران و تعین مبلغ بمیان آوردند سنتا گفت که سوای
فیل و اسپ و نقد و مالیتی که همراه است از لک هون که سه لک
و پنجاه هزار روپیه میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکنی نمک حرام
آهسته درجواب گفت که این چه حرف است پارهٔ سخت بگیرید

این مبلغ نقط از روح الله خان برای شما مقرر می نمایم فی الجمله آخرگفتگوی هفت لک روپیه بتفریق بر همه سرداران مقرر شد و چنان قرار کردند که هر کدام موافق حصهٔ رسد خود قبولیت باظهار احسان امان جان نوشته داده تا وصول زریکی از خویشان یا نوکر عمدهٔ صاحب اختیار بطریق برغمال نزد سنتا بگذارند و کسان سنتای نابکار بر سر دروازهٔ گدهی نشسته سرداران را با یک اسپ سواری و رخت بدن و دیگران را با رختی که قابل مشعل در بر داشتند گذاشتند باقی زر نقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر همه بضبط در آوردند اگرچه از جملهٔ مبلغ وجه قرار که اکثر یرغمال وقت یافته گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد بجزای کردار خود زود رسید نصف زر بوصول نرسید - اما دران حادثه آنچه از جمله زر خزانهٔ پادشاهی که همراه فوج داده بودند و زر امیران و جواهر و غیره بتاراج رفت و دران محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فرجام آمد از پنجاه شصت لک روپیه تجاوز کرده بود - بعد عرض هرچند حادثه که بر امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهی باختیار سرداران نبود اما بسبب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور ممنوع نموده هریکی را بخدمتی از خدمات دور دست مامور و منصوب ساخته یا تعینات صوبجات نموده روانه فرمودند *

بعده که سنتا ازطرف فوج مغلوب پادشاهی فراغ خاطر حاصل نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور گردیدن امرا ایلغار نموده می آمد یا و رسیده دو فوج نموده ازهردو طرف

مقابل همت خان شتافت بتفاوت شانزده کروه بافوج اول که سنتا دران فوج بود همت خان را مقابله افتاد و محاربهٔ عظیم رو داد و تردد نمایان از همت خان دران کارزار بعرصهٔ ظهور آمد و مرحلهٔ بیشمار بدارالبوار پیوست و بسیاري از همراهان همت خان بدرجهٔ شهادت رسیدند و فوج سنتا رو بهزیمت گذاشته فوج بادشاهي را طرف فوج دویم کشیدند و همت خان شیر نبرد بتعاقب پرداخت ازانکه سنتا از برقندازان حکم انداز در جنگلهای دشوار گذار بپناه اشجار جابجا براي سر راه فوج همت خان گذاشته بود بعضی از برقندازان کالید که درین فن شهرت دارند بالای درختهای انبوه پنهان شده نشسته بودند همینکه سواری همت خان دران انبوه اشجار رسید ناگهان گولهٔ تفنگ اجل بر پیشاني او خورد و مجال نفس کشیدن نداده شهید ساخت و تمام بهیر و فیلان و کارخانجات که همراه همت خان بود بی آنکه تفرقه شود بدست سنتا افتاد *

ذکر سوانح سال سي و نه از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و یک صد و شش هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه که برای بندوبست و تنبیه غنیم طرف کهریه رفته بود از اختلاف آب و هوا انحراف مزاج بهم رساند و آخر منجر باستسقا گردید بعد عرض طلب حضور فرموده اندرون گلال بار فرود آورده و اطبای تجربه کار حضور براي علاج پادشاه زاده مقرر کردند - چون از پادشاه زاده احتیاطي که باید در پرهیز بوقوع نمی آمد حکما شکوهٔ این معني بعرض رساندند و مرض چنان رو بشدت آورد که اطبا عاجز آمدند لهذا

پلنگ پادشاه زاده را نزدیک خوابگاه خاص بحضور طلبیده خود دوا و غذای پرهیزانه می خوراندند بلکه از راه مهر پدری خود در غذا رفاقت می نمودند و تقید تمام در علاج بکار می بردند تا حق سبحانه و تعالی شفای کامل بخشید - خواجه یاقوت نام مخاطب بمحرم خان که در سختي سلوک بدنام و از راه شرم وچشم مروت صد مرحله دور بود و بخدمت اتالیقي پادشاه زاده کام بخش سرافرازي داشت و پادشاه زاده نیز از بد مستي بادهٔ ایام جواني حرف اورا بسمع رضا نمي شنید و از بیروئي و بد خوئي محرم خان پادشاه زاده وهمراهان او خصوص کوکه ودیگر مقربان همدم آزرده خاطر می بودند و ادا هاي ناخوش از طرفین دربارهٔ همدیگر سر میزد - وسط ماه جمادي الاولی سال حال وقت مراجعت پادشاه زاده از دربار که محرم خان از عقب مي آمد ناگهان تیري که پیکان او دو زبان داشت از طرفي که معلوم نشد بشکم محرم خان رسید چون دستش بالاي شکم حائل بود اجلش کوتاهي نمود و قدری دست اورا مجروح ساخته بشکم او رسید و پردهٔ اندرون شکم ندرید و بپرده نرسید - محرم خان همچنان با دست خون چکان و دل و بدن پرخون خود را بخدمت پادشاه رسانده بگمان نزدیک و یقین شکوهٔ تعدی همراهان پادشاه زاده نموده تیر را بجنس از نظر گذراند - کوتوال حضور براي تحقیق و پیدا نمودن صاحب تیر مامور گردید - بعد تفتیش و تجسس بسیار اسم پنج نفر از همراهان اوباش وضع پادشاه زاده که چهار جماعه دار و یک هندو نام کوکهٔ پادشاه زاده باشد بر آنها ظن برده بعرض رساند حکم شد هر پنج نفر را گرفته

مقید ساخته تحقیق نمایند - چهار نفر که از جماعه داران و همدم محرم پادشاه زاده و بیگناه بودند اطاعت حکم نموده بقید کوتوال در آمدند اما هدو کوکه بحکم آنکه الخائن خائف بخیره سری پیش آمد و پادشاه زاده نیز شفیع و حامی او باظهار بی تقصیری او گردید و بعد عرض حکم شد که خواجه محمد بخشی پادشاه زاده اورا بحضور بیارد و الا همانجا باتفاق کوتوال بتحقیق تیر انداز خطاکار بدکردار پردازد و خواجه محمد اورا در ابتدا بکلمات نصیحت آمیز چرب و نرم بی آنکه پای ستیزه و درشتی بمیان آید فهمانده و راضی ساخته تابدر دولتخانه ولا آورد از آنجا بسبب وسواسی و هراسی که در دل او راه یافته بود خواجه محمد را غافل ساخته خود را درمیان ازدحام مردم که همراه پاشاه زاده می آمدند انداخت و پادشاه زاده را حامی خود ساخت - بعده که بعرض رسید باز بنام پادشاه زاده محمد کام بخش حکم صادر شد که اورا از همرهان خود جدا ساخته کسان کوتوال همراه داده از لشکر اخراج نمایند و خانهٔ اورا بضبط در آرند پادشاه زاده اورا بوعدهای لطف آمیز نهانی امیدوار ساخته دوصد اشرفی و خیمهٔ مختصر و دیگر سرانجام همراه داده بیکی از محالات جاگیر خویش مرخص نموده وقت رخصت اشک ریزان گردیده در بغل گرفت - از زبانی محرم خان این حقیقت نیز بعرض رسید باز یگر باهم حکم صادر گردید که بیرون رفتن ندهند - پادشاه زاده باخود گرفته همراه بیارد و برای عفو تقصیر او التماس نماید - پادشاه زاده اورا بر گردانده همراه گرفته بدر دولتخانه رسید - بعد عرض فرمودند که اورا بیرون نگاهدارند و پادشاه زاده آمده بدستور

هرروز مجرا نماید - محمدکام‌بخش در جواب گفت که من اورا از خود جدا نمی‌نمایم و بالا بند کمرخود را وا نموده دست خود واو را باهم بستهٔ استاد - چون این ادای ناخوش بعرض رسید حکم نمودند که هردو را در عدالت برده بنشانند و مخلص خان بخشی را فرمودند که بعضی پیغامهای نصیحت آمیز به پادشاه زاده رسانده اورا ازان ارادهٔ ناصواب باز دارد ازان پیغام ذیر فائده نه بخشید بلکه زیادهٔ مادهٔ طغیان سودای پادشاه زاده گردید - بعده حمید الدین خان بهادر مامور گشت که رفته هدوی گمراه را از بادشاه زاده جدا سازد و حوالهٔ کوتوال نماید همینکه حمید الدین خان رفته خواست که موافق حکم بعمل آرد پادشاه زاده کتار کمر خود کشیده بر حمید الدین خان انداخت حمید الدین خان دست انداخته کتار را گرفت و دست او زخمی گردید و از چهار طرف بر پادشاه زاده هجوم آورده هدو را بضرب چوب و لکد و مشت از پادشاه زاده جدا نموده بزندان فرستادند و حکم فرمودند که پادشاه زاده را نیز مقید ساخته نزدیک جواهر خانه خیمهٔ مختصر استاده نموده نگاه دارند و بعزل منصب و ضبط جاگیر و کارخانجات مغضوب ساختند - آری همه ثمر اثر صحبت بد است که کار پادشاه زاده نیز بدینجا رساند * بیت *

صحبت سفله چو انگشت نماید نقصان
گرم سوزد بدن و سرد کند جامهٔ سیاه

درین ایام که ستارهٔ طالع مسعود و عاقبت محمود پادشاه زاده بهادر شاه عرف شاه عالم که هفت سال منزوی بود از هبوط برآمد حکم خلاصی او فرموده بعنایات پادشاهانه بدستور سابق معزز ساخته

حکم نمودند که پادشاهزاده متصدیان سرکار خود بتجویز خود جدا نماید و کارخانجات پادشاه زاده آنچه بضبط آمده و سوای آن هرچه ضروري و لابدي باشد عجالة از سرکار جدا نموده حوالهٔ متصدیان شاه زاده نمایند و روز بروز بدستوري که حکما در ایام نقاهت مریض شفا یافته در شکستن پرهیز مي افزایند در مهرباني و پرداخت حال پادشاه زاده حکیمانه متوجه شده مي افزودند و این معني باعث خارخار دل پادشاه زاده محمد اعظم شاه و مقربان او میگردید •

قاضي شیخ الاسلام که بعد مراجعت از بیت الله از پادشاه رخصت وطن احمدآباد گرفته رفته بود و بموجب حکم که مکرر براي طلب او فرمان صادر گردید از احمد اباد بر آمده در راه بعد اداي صلوات خمسه از خدا درخواست مي نمود که باز آلودهٔ تعلقهٔ خدمات پادشاهي نگردد مابین راه باجل طبیعي بر وضهٔ جنان شتافت - بعد عرض پادشاه حق شناس در بارهٔ او افسوس زیاده نموده فرمودند خوشا حال او که بعد از مراجعت از بیت الله پاک از آلودگي دنیا لبیک حق را اجابت نمود - في الواقع در سلطنت تیموریه مثل او قاضي حق پرست صالح متدین شنیده نشد اولا از ترکهٔ قاضي عبد الوهاب پدر خود که لکها اشرفي و روپیه و جواهر و املاک بسیار مانده بود تمامه به برادران و وارثان واگذاشته و مبلغي براه خدا بمستحقان داده خود دامي و درمي ازان متصرف و مالک نگردید - بعده که تکلیف منصب قضا باو نمودند بعد ابرام و مضایقهٔ تمام بشرط چند که با پادشاه درمیان آورده قبول نموده مدام تا دم آخر در فکر استعفا بود - و

حضرت خلد مکان دست ازو بر نمیداشتند تا آنکه مهم بیجاپور و حیدرآباد بمیان آمد - بعده پادشاه ازو فتواي جواز آن خواست بنابران رخصت احرام بیت الله را وسیلهٔ نجات خود از آلودگی دنیا و باز پرس آخرت ساخته چنانچه بربان قلم داده خود را بدان مکان متبرک رساند و زر وافر بمستحقان و شرفا و محتاج آنجا رسانده دو سه بناي خیرجاری گذاشته با آبرو مراجعت نمود - و باز حق سبحانه و تعالی اورا توفیق قبول کاروبار تعلقهٔ سلطاني نداد تا بدار البقا شتافت - و در ایامی که قاضي القضات بود هرگز بقبول هدیه و تحف آشنائي بیغرض هم راضي نمیگردید تا برشوت و ظلم و کاری که پیشه و رویهٔ ظالمان جفا کار روزگار است چه رسد - چون میدانست که در رجوع قضایا شاهدان زور بسیار را وکلای شرعی و مدعیان ابن الغرض حاضر می سازند و ثبوت طرف حق وابسته بعلم ذات پاک حق است از گذشتن بینه و شنیدن شهادت کمتر اجرای حکم بر تنقیح قضیه می فرمود و تا مقدور سعي مینمود که مدعي و مدعی علیه باهم صلح نمایند و دیگر صفات حمیده بسیار داشت ؛

* بیت *

نیکوان رفتند و سنتها بماند * ظالمان رفتند و لعنتها بماند

مصطفی خان کاشی که میان افغانان از جملهٔ مستعدان و صاحب کمالان روزگار توان گفت و در همت و سفرہ و تدبیر و رای صائب که ضمیمهٔ شجاعت ذاتي داشت شهرت تام برآورده بود و از پیش آوردهها و مقربان و همدمان و شریک راز پادشاه زاده محمد اعظم شاه گفته می شد - سابق در سرکار بادشاه زاده بسبب عدم بندو

پست که همیشه دخل خرچ را احاطه نمی نمود-سپاه از طرف طلب هفت هشت ماه نالش داشت مصطفی خان بکمال تدین دخیل کار و بار سرکار پادشاه زاده گشته دستور نگاهداشت سپاه برین قرار داد که زیاده از شش هزار سوار در سرکار نگاهدارند و زیاده ازین که بسبب سفارش و رجوع مردم عمده و پیش آمدن مهم ضرورت در نگاهداشت آید تاده منجملهٔ شش هزار سوار فوتی و فراری بعمل نیاید تنخواه او جاری نگردد بدین سبب نالش دیر طلبی سپاه و شاگرد پیشه برخاست و هم فوج زیاده از ده دوازده هزار سوار مدام موجود بود چنانچه آخر بمرور ایام همین دستور در سرکار همه پادشاه زادها سوای سرکار شاه عالم استمرار یافت و نوکری پادشاه زادها حکم پایدانی سرکار پادشاهی بهم رساند القصه بیاوری طالع و جوهر شادت مصطفی خان آنقدر در دل پادشاه زاده جا گرفت و قرب بهم رساند که تمام اختیار سرکار پادشاه زاده بقبضهٔ اقتدار او در آمد و پادشاه زاده هیچ کار بیصلاح و مصلحت او نمی نمود هرچه از پادشاه زاده خلاف مرضی پادشاه بظهور می آمد ازان افغان پختهکار می دانستند و این معنی بخاطر پادشاه نهایت گرانی می نمود و نظر بر ریهٔ افغانان سلف نخواستند که قوم افغان این همه اختیار و استقلال در خانهٔ پادشاهان بهم رساند- مکرر بپادشاه زاده ازروی نصیحت برای منع اختیار او فرمودند فائده نه بخشید- درین ضمن ادای خارج از مصطفی خان بظهور آمد که بر خاطر اشرف زیاده ناگوار گردید و اورا مغضوب و بی منصب ساخته گرزبردار شدید براو سزاول نموده فرمودند که از لشکر پادشاه زاده اخراج کرده تا بقدر صورت رسانند و بنام متصدی

بندر حکم صادر شد که بر جهاز سوار ساخته روانهٔ بیت الله سازد *

محرر اوراق مکرر در بندر سورت از زبان مصطفی خان مسموع نموده که پدرم باوجود کمال پریشانی و عسرت برای تحصیل علم من تقید زیاده می نمود روزی که واقعهٔ ناگزیر پدر رو داده من چهارده ساله عمر داشتم و در خانه آنقدر میسر نبود که بکفن و دفن وفا نماید بعد از فراغ فاتحهٔ روز سیوم بقصد رفاقت قافله و جمعی افغانان که بدار الخلافت می رفتند کمر بسته بجهت فکر معاش از والدهٔ خود رخصت خواستم - مادرم گریه کنان دست بدامنم زده مانع آمد و گفت که باین عمر و بدین بی سرانجامی کجا میروی و چگونه دست از تو بدارم و بجدائی تو راضی شوم من بمادر گفتم ای مادر مهربان ذات پاک حق نسبت بمادری که بسیار بسیار فرزند را دوست دارد هفتاد برابر آن مادر بر بندهٔ خود مهربان تر می باشد مرا بهمان خدا بسپار و دست از دامنم بدار - مادرم که این جواب از زبان من شنید اشک ریزان گفت برو که ترا بهمان خدائی که صفت او بیان نمودی سپردم - پس در هر لمحه چندین شکر بر من واجب است که از چنان حالتی مرا بدین پایه رساند که پادشاه بدان عظمت هندوستان از من اعتبار برداشته و بعد ازانکه مرا مغضوب ساخته حکم اخراج فرموده روانهٔ بیت الله نمودند بعده که بکعبه رفتم از زیارت حرمین شریفین فراغ حاصل نموده می خواست که چند روز دران مکان شریف بسر برد باوجود رعایتی که از رساندن هدیه و تحف بشریف مکه آنچه بایست بعمل آمده بود وقت مراجعت قافلهٔ هندوستان شریف مکه موافق رویه که دارند بعضی

تکالیف شاقه بمیان آورده از مصطفی خان زیاده طلبي مي نمود
مصطفی خان متحمل نگردیده مستعد روانهٔ شدن گشته با جمعي
از همراهان کمر بسته براي رخصت رفته چند کلمهٔ معقول گفته
برخاست مردم شریف خواستند که با او کاوش نمایند شریف
منع نمود بلکه بعذر و تواضع پیش آمده مرخص ساخت و بعد
رسیدن به بندر سورت باوجودیکه پادشاه دربارهٔ اکثر مغضوبان بعد
از مراجعت از بیت الله مهربان شده باز متوجه پرداخت او مي
شدند دربارهٔ مصطفی خان هرچند پادشاه زاده سعي نمود که
شفیع جرائم او گشته باخود بگیرد فائده نه بخشید اگرچه بعد رسیدن
بندر سورت حکم طلب او صادر فرمودند اما چون ازان بوي عفو
تقصیر ظاهر نگردید مصطفی خان که بخجسته بنیاد رسید نظر بر
مرضي پادشاه لباس فقرانه پوشیده روانهٔ حضور گردید و روز
ملازمت بهمان خرقه و تبرک بیت الله از نظر گذشته رخصت
انزوا حاصل نموده در خجسته بنیاد آمده باقي عمر منزوي بود -
چون مصطفی خان رسالهٔ تالیف نموده بودکه ازان بآساني آیهٔ کلام
الله به تعیین سوره و رکوع زود توان بر آورد و آن رساله را پادشاه زاده
روزي از نظر پادشاه گذرانیدند عرض نمود که تصنیف مصطفی خان
است بعد مطالعه فرمودند که تصنیف گویند تالیف است پادشاه زاده
باز عرض نمود که تاحال دیگري باین فکر نیفتاده لهذا تصنیف میتوان
گفت بعده پادشاه ازروي بیدماغي بداروغهٔ کتب خانه فرمودند
که رسالهٔ درین ماده سابق ازین نوشته اند از کتب خانه آورده بدست
پادشاه زاده بدهد باري چون مصطفی خان نیک عاقبت بود از ضرر

زیاده ازین که ... چه که
حال را ... دیوانه

در ... سطه ... قریب پادشاهان موافق شامت کردار هر یکی عالد
مهرانی ... آب محفوظ ماند *

اعظم شاه ... که پادشاه زاده شاه عالم را معزوی ساخته بر
زادها ... پادشاه زاده محمد اعظم شاه افزوده بودند و محمد
احوال ... خود را ولیعهد مستقل میدانست درین ایام که پادشاه
اعظم شاه ... را مطلق العنان ساخته زیاده از سابق متوجه
می ... گردیدند این معنی روز بروز باعث ملال خاطر محمد
تشریف ... میگردید تا روزي که برای نماز عید الضحی تشریف
عید ... پادشاه زادهٔ کلان را پیشتر اشاره نموده بودند که وقت
... طرف دست راست بنشینند و بعد رسیدن برسر سجادهٔ نماز
... آن سگ برکمر وا نموده بدست محمد اعظم شاه داده اورا بدان
... ساخته دست شاه عالم را گرفته دست راست جا دادند
... اعظم شاه چون تسمهٔ شمشیر برخود پیچیده زمانی عقب
... ستاده ماند بعده دست محمد اعظم شاه را گرفته اشارهٔ
... طرف چپ فرمودند آن روز محمد اعظم شاه پیچ و تاب بسیار
... و نزدیك بود که مادهٔ فساد آماده گردد اما از هیبت و تسلط
... هیچ کدام از پادشاه زاده را زهره و یارای چون و چرا نبود
... پادشاه زاده محمد معظم را که مخاطب بشاه عالم بود
... بر آبه بهادر شاه ساخته برای بند و بست مستقر الخلافت
... نو و تنبیه مفسدان آن ضلع باستقلال تمام مرخص ساختند
... شاه والاقدر باکبر آباد پادشاه زاده معز الدین و محمد عظیم
... خص ساختند بعد ازانکه چند گاه شاه در اکبر اباد

به بند و بست پرداخت بسبب اخبار مختلف … کی می نمود
ملتان که فرقهٔ مشهور بلبچی بپای سه نقط هن… شته با جمعی
فقیران طریقهٔ مفسدان اختیار کرده بودند و آشوب بر … معقول گفته
در صوبهٔ ملتان گردیده بود پادشاه زادهٔ ولیعهد را مع … ند شریف
بندر بست صوبهٔ کابل مامور نمودند و شاه زاده مع… ت و بعد
بصوبهٔ ملتان مقرر فرمودند * … یان بعد

چون حضرت خلد مکان حوض مربع از مس ساخ… او می
روایت امام محمد رحمت الله علیه که اگر دست … نمود که
مصلی ظاهر باشد هرچند که ظرفیت آب کم باشد یک … رسیدن
بدان وضو میتوانند ساخت دران آب وضو مینمودند … وی عفو
یکی از فضلا که نزد پادشاه قرب داشت درین ماد… ه نظر بر
نمود متوجه جواب او نشدند بعد از چند روز همان فاض… ل و روز
بلکه باتفاق شیخ عبد الرحمن مفتی حضور درین باد… خصت
رساند درجواب آن از روی بیدماغی فرمودند که اینقدر جاهل … بود -
نیستم که بنقصان عبادت خود راضی باشم - بعده در ش… آیهٔ کلام
شیخ عبد الرحمن مفتی رخصت کعبه خواست به… ه زاده
حرمین شریفین که مراجعت نموده وارد بندر سورت گردید - … خان
امانت خان خوافی پسر امانت خان مرحوم متصدی بند… شاه زاده
بود حاجی عبد الرحمن را بضیافت طلبید - محرر سوا… میتوان
مجلس نیز حاضر بود امانت خان از حاجی عبد الرحمن … فرمودند
مسئلهٔ وضوی پادشاه دران آب حوض سوال نمود حاجی … ه بدست
جواب داد که خوب نمی کنند - و مگر عرض نمود … بود از ضرر

زیاده بر آنکه چه کنم پادشاه اند - دران مجمع یکي از شاگردان خاندان
ملا عبد الله دیوانه که از اعیان و اکابر زادهای مشهور توران اند و بد و
واسطه در بندر سورت سکنی دارند عبارت روایت جواز وضو
مهرالي با آب بقول امام محمد رحمت الله علیه از فتاواي معتبر
بر آشفته گفت برین
رو فتوی دادن دو قباحت لازم مي آید - اولا طهارت
و پای مصلي لازم و در مردم عام احتیاط آن
معلوم - دوم آنکه همین که پادشاهان پیران عمل نمایند
برای اهل تشیع دستگاه گفتگو بهم میرسد - اما حضرت خلدمکان
در ان حوض وضو میفرمودند *

بعد ازین سال از فتوح غیبي که بطالع خلد مکان رو داده استیصال و
واصل شدن سنتاي بدخصال است - اگرچه در باب کشته شدن
آن سگ نابکار باختلاف روایت مسموع گردید اما آنچه از زبان را
ثقه که دران لشکر بودند شنیده شد چند کلمه از تفصیل آن بطریق
اجمال بزبان خامه میدهد - بعده که آوازه تسلط و تاخت و تاراج
سنتاي ملعون از حد تجاوز نمود در ایامي که غازي الدین خان
بهادر فیروز جنگ بمسافت چهار پنج منزل بیجا پور براي تنبیه
سنتا و دیگر اشقیا مامور گشته استقامت ورزیده بود و درهمان
ایام قلیچ خان خلف الصدق فیروز جنگ براي تعاقب غنیم نواح
لشکر پادشاهي با بیشتر از همراهان و کوسگیان نامي صاحب
فوج بر آمده بسبب غبار خاطري که دران روزها با پدر بهم رسانده
فوج بملازمت پادشاه رسیده ارادهٔ باز گشت نزد پدر

داشت و از جملهٔ متعینه سوای حامد خان برادر دلیر خان
رف عبد الرؤف بیجاپوری و لطف الله خان دیگر مردم
می نمانده بودند بلکه برادری آنها نیز همراه قلیچ خان رفته بود
درین ضمن خبر رسید که سنتای کهور پرای نابکار با فوج بیست
پنج هزار سوار بتفارت هشت و نه کروه رسیده آن سپه سالار با فرهنگ
ظر بر شهرت و غلبهٔ سنتا که مبارز پیشگان با نام و نشان از شنیدن
نام آن بدنام حوصله بباد میدادند رنگ و رو می باختند فیروز جنگ
نظر بر قلت فوج خود بتقاضای وقت مصلحت دران دانست
که شهرت سوار شدن طرف سنتا داده میر منزل را مع دیگر مردم
برای صاف نمودن راه و روانه نمودن پیش خانه تعین نمود
و خود سوار شده برای کوچه غلطی راه بیجاپور اختیار کرد - بعده
که هشت نه کروهی بیجاپور رسید از زبانی جاسوسان ظاهر
گردید که چون میان سنتای شقی و دهنا جادو که هر دو خود را
سیناپتی میگرفتند یعنی باصطلاح دکن سپه سالار گفته می شد
باوجودیکه دهنا جادو از سرداران عمدهٔ قدیم مرهته گفته می
شد و نسبت بدیگر سرداران و سنتا با امرای پادشاهی طریقهٔ
سلوک و سلامت روی مرعی میداشت سنتا برو تفوق می جست
لهذا میان هردو غبار خاطر بهمرسیده بود و مدام در استیصال
همدیگر میکوشیدند و سنتا نسبت بهمراهان در سیاست شدید
القلب بود و باندک تقصیر زیر پای فیل می انداخت اکثر
امرای مرهته با او عداوت داشتند و خفیه با دهنا جادو برای
استیصال سنتا بنامه و پیغام باهم ساخت نموده بودند - دیگر

هنونت رای و نام که از سرداران نامي گفته مي شد باشارهٔ دهنا جادو که با همراهان عمدهٔ سنتانیزساخته بود باتفاق فوج دهنا جادو تاخت آورده پهیر اورا تاراج نموده و بسیاری از راوتهاي نامی لشکر سنتا ازو جدا گشته به هنونت راو پیوستند و جمعي کشته و زخمي گشتند - و سنتا بی پر وبال گشته رو بجبال و ماوای خود گذاشت - از شنیدن این خبر در فوج فیروز جنگ عجب خوشوقتي روداد - و غازی الدین خان بهادر به تهیهٔ تعاقب با همراهان مصلحت بمیان آورد و درهمین اوان فرمان بدستخط خاص رسید - متضمن براینکه از نفاق سردارهای مقهوران ظاهر مي شود که درین زودي سنتاي ملعون بجزای کردارخود خواهد رسید آن سپه سالار بافرهنگ بی درنگ تعاقب نموده چنان سعي نماید که فتح استیصال آن بدخصال بنام ان فرزند بي ریو ورنگ برصفحهٔ روزگار ثبت گردد - و آن ملعون خود را جمع نتواند نمود - بعد رسیدن حکم فیروز جنگ با فوجي که داشت بتعاقب سنتاي بدعاقبت پرداخت - از یک طرف فوج پادشاهي و از طرف دیگر فوج دهنا جادو پاشنه کوب عقب آن صید بدام اجل گرفتار گشته مي تاختند تا آنکه فوج سنتا بالکل ازو جدا و متفرق گردید و درین حالت نا کونا میان (15) نام که یکي از سرداران مرهته گفته مي شد و چندگاه درجرگهٔ بندهای پادشاهی در آمده باز بفرقهٔ خویش پیوشته بود و دران سر زمین وطن داشت از انکه سنتا برادر او را قبل ازین بچند سال زیر پای فیل انداخته بود و

---

(15) ن - ناکویا - ناکوم امینا

مادهٔ عداوت جانی باهم داشتند برهنمائي زن خود باجمعی از مردم بتعاقب سنتا تاخته بمکانی رسید که سنتا کوفته و مانده بی پر و بال گشته بر سر ناله رسیده غسل میذمود - غافل برسر او رسیده بقتل آورده سر او را بریده در توبره انداخته عقب اسپ بسته نزد زن خود یا پیش دهنا جادو می برد مابین راه توبره از اسپ جدا شده افتاد - هرکارها و سواران فوج فیروز جنگ که بتعاقب سنتا دران کوه و صحرا انتشار داشتند آن توبره مع سر بدست هرکارهای که سرا و راهي شناختند افتاد - و نزد لطف الله خان که هراول بود آوردند - و لطف الله خان نزد فیروز جنگ آورده زبان بمبارکباد و فتح نمایان خدا داد کشاد و صدای شادیانه بلند گردید - بعده در لشکر تشهیر داده مصحوب خواجه بابای تورانی نزد پادشاه عدو مال ارسال نمود - بعد ازانکه سر آن کافر مقتول از نظر گذشت شکر عطیهٔ الهي بجا آورده اشاره بنواختن نوبت نموده خواجه بابا را مخاطب به خوش خبر خان ساخته حکم فرمودند که سر اورا در لشکر و در بعضي بلاد دکن تشهیر دهند - و دربن ماده روایت دیگر نیز مسموع گردید و الله اعلم *

درینولا خبر واقعه خانجهان خان بهادر بعرض رسید اگرچه چون در آخر عمر بپاي اعتراض آمده بود بسبب بیچاگری در کمال عسرت بسر می برد اما از امرای با وقار فتح نصیب صاحب تدبیر بود بیست و دو جنگ نامه نموده زخمهاي کاری برداشته به نیکنامی به پایان رساند *

عبد الرزاق خان لاری که از ابتدای نوکری برای رفتن بطرف بهانهٔ

جو بود و باخبار نویسان در کمال سختی سلوک می نمود دربنولا بموجب شکوهٔ سوانح نگار از فوجداری راهیری تغیر نموده طلب حضور نمودند - بحضور نارسیده از راه استعفای منصب نوشته رخصت کعبه خواست - اگرچه بعد عرض بحسب ظاهر مرخص فرمودند اما ازانکه از مشاهدهٔ شجاعت و نمک حلالی او در نوکری ابو الحسن از راه قدردانی بسیار ازو راضی بودند و همیشه در استمالت او کوشیده ترغیب طلب مردم لاری می نمودند بعد رسیدن حضور عنایات زیاده مبذول حال او فرمودند - خفیه مخلص خان بخشی را مامور نمودند که از طرف خود در تسلی عبدالرزاق خان پردازد - و اورا از ارادهٔ مرکوز خاطر باز داود - عبدالرزاق خان راضی نگشت و دستک رخصت مع مال و عیال از کمال لطف مرحمت نمودند محمد معصوم و غیره سه پسر او بهمراه پدر رفتن راضی نگشته درحضور ماندند - و هیچ نوکر ابو الحسن در نوکری پادشاه چنین خوش عاقبت نگردید که عبد الرزاق خان بسبب پاس حق نمک بآبرو مرحلهٔ عمر بپایان رساند *

ذکر سوانح سال چهلم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و هفت هجری

پادشاه زادهٔ محمد اعظم شاه را برای بندوبست و تنبیه غنیم عاقبت لئیم طرف برگانو [16] رخصت فرمودند - درین اوان بعرض رسید که رام راجا برادر سنبهای جهنمی که از قلعه جات ضلع

[16] ن - بیرگانو

راجگذه بر آمده طرف چنجی و دیگر مکانهای قلب پناه برده مفقود الاثر بود باز خود را بتعلقهٔ ستاره و ذخیره رسانده هفت ماه در قلعه بسر برده از شنیدن کشته شدن سنبها دهنا جادو را برای مصلحت طلبیده باراده فاسد و فکر فراهم آوردن لشکر است - دریذولا از نوشتهٔ اخبار نویسان صوبهٔ ملتان معروض گردید که پادشاه زاده محمد اکبر که نزد شاه سلیمان ایران رفته بود بعد واقعهٔ شاه که سلطان حسین جلوس نمود چون محمد اکبر مکرر در خواست مدد فوج و دیگر سرانجام بمیان آورد شاه سلطان حسین بدستور شاه مغفور شاه سلیمان عذر آورد تاکه پدر شما تخت آرای هند است از ما کمک برای رفتن هندوستان توقع داشتن تکلیف بیجا است - بعده که کار به برادران شما افتد آنچه از ما خدمت آید خود را معاف نخواهم داشت - بعد از چند روز محمد اکبر شهرت خبر غیر وقوع بموجب نوشته بعضی تجار هندوستان داده به شاه ظاهر ساخته ادعای رخصت بمیان آورد شاه درجواب فرمودند تاکه نوشتهٔ تجاران ما از هندوستان نرسد بر صدق این خبر اعتماد نمی توان نمود - بعد از دو سه ماه محمد اکبر از خجالت اظهار خبر مذکور ادعای آن نموده که آب و هوای اصفهان بمزاج من نمی سازد اراده دارم که چند گاه بطریق تبدیل مکان در سر زمین گرم سیر تعلقهٔ خراسان خود را رسانده همانجا بسر برم - لهذا التماس دارم که بنام حکام آنجا احکام مدد قشون بر وقت اگر صادر گردد باعث مزید احسان خواهد بود - شاه بموجب درخواست محمد اکبر سرانجام روانه نمودن او نموده تنخواه مدد

خرچ پر حکام آنجا نوشته برای رفاقت و مدد ده هزار قزلباش که بروقت کار آیند یرلیغ صادر نمود- پادشاه زاده بسمت مذکور روانه شد *

در ماه محرم این سال از وفور رحمت الهي و طغیان آب دریا ی بهنره که چهاونی لشکر پادشاهی کنار آب بود و امرا عمارت بسیار ساخته بودند عجب تهلکه بر مردم لشکر گذشت که از دو پهر شب عالمی آسوده و بیخبر در خواب بودند آب رو به طغیان آورد و تا صبح شدن نصف بلکه بیشتر لشکر را فرو گرفت از انکه تاریکی شب و هجوم آب و شدت بارش و بسیاری لا و گل علاوه هم گردیده بود عرصه فرصت جان و مال و عیال ازان تهلکه ناگهانی بدر بردن بر مردم تنگ گردید و قریب ده دوازده هزار آدم معه کارخانجات پادشاه و پادشاه زادها و امرا و اسپ و گاو و شتر بیشمار و خیمه و اسباب بیحساب بآب فرو رفتند و عمارت بسیار خراب گشتند و بعضی عمارتها را چنان آب برده بود که نشان باقی نماند و ساعت بساعت طغیان آب زیاده می شد و غریب آشوب و تزلزل در لشکر افتاد و تمام مثل پادشاه زاده و امرا بی سقل گشته و برهم خورده هر طرف که راه یافتند رو بفرار آوردند - و هر کدام دست از مالیت برداشته دست فرزند و عیال گرفته خود را به پشتهای مرتفع و بالای درختان بلند رساندند - تا آنکه باوجودیکه دولت خانهٔ پادشاه بالای تپه بسیار مرتفع بود از اطراف دولت خانه آب فرو گرفت و حکم شد که سواری خاصه و همه فیلان برای سواری خدمهٔ محل و خزانه و جواهر خانه و دیگر کارخانجات ضروری آورده حاضر ساختند - و حضرت خلد مکان بدست خود دعاها نوشته می فرمودند که در

آب اندازند تا آب رو به تنزل آورد - دران حالت چهپری بروی آب پیدا شد که بالای آن زنی جمیله با زیور و رخت فاخره نشسته فریاد میزد و بدست اشاره می نمود و عجز میکرد که مرا بر آرید و آنچه دارم بگیرید - بعده که بتلاش تمام بر آوردند معلوم شد زن هندوی صراف پیشه بود که از بهادرگده آب برداشته در پنج شش پهر باسلام پوری آورده بود - از زبانی راوی ثقه مسموع گردید که کنار دریا بتفاوت مسافت که گمان آب رسیدن نبود بعضی از متوسلان مخلص خان بخشی نمود آمده قریب لک روپیه از نقد و زیور از ملاحظهٔ دزدی زیر خاک مدفون ساخته بودند بعد ازان که طغیان آب رو داد فرصت بر آوردن مالیت مذکور نیافته بخاطر جمعی تعین نشان و گمان آنکه از زیر زمین محفوظ تر جای دیگر نخواهد بود جان خود و عیال ازان آفت بدر بردن غنیمت دانستند - بعده که آب از بالای آن گل زمین برطرف شد و باوجودیکه دم بدم خبر گیران بودند و قدم و دست بیگانه آنجا نرسیده بود و بمجرد کم شدن آب چند قنات درانجا برده استداد کرده هرچند آن زمین را سه چهار جا کنده بودند و تلاش بسیار نمودند اثری ازان مال نیافتند *

دیگر از سوانح غریب این سال آنکه از وقایع ظفرآباد بعرض رسید که در مسجد قلعهٔ بیدر ساختهٔ خواجه جهان وزیر دکن که از مدت مسجد عالی یادگار گذشته نماز تراویح می خواندند از افتادن برق همه سوختند مگر سه چهار نفر جان بدر بردند - بروایت ثقه نقل نمایند که امام مسجد که از مدت دران مدرسه منزوی گردیده خانقاه اختیار نموده بود آن روز بعد غسل و تجدید رخت از همه

وابستها رخصت حاصل نموده گفت آثار مرگ مشاهده می نمایم
رخصت بدن او همه بحال و اثر سوختگي پیدا نبود جان بحق
تسلیم نمود *

ذکر سوانح سال چهل و یکم از جلوس خلد مکان مطابق
سنه هزار و صد و هشت هجری

چون سیدی خیریت خان که بند و بست باري و پای قلعهٔ
راهبری با او تعلق داشت و در سنه سی و نه جلوس ودیعت
حیات نموده بود و بموجب عرضه داشت عبد الرزاق خان که
فوجداري آن ضلع داشت اموال خیریت خان را به سیدي یاقوت خان
بخشیده ادای طلب سپاه ذمهٔ خیریت خان را بعهدهٔ او نموده بودند و
سیدي یاقوت خان بدین دست آویز همه متروکه خیریت خان را که
از نقد و جنس مبلغ کلي می شد بضبط خود در آورده زن
و فرزندان خورد سال اورا در قلعهٔ جزیرهٔ تعلقهٔ فوجداری خود برده
نگاه داشته بود و یومیه بقدر کفاف ضروري بدستور محبوسان مي
رساند - درین سال از روی واقعهٔ راجپوری تعلقهٔ سیدي یاقوت خان
بعرض رسید که شب ماه رمضان المبارك که عورات بسیاری که
برای مبارکباد ماه نو اندرون محل یاقوت خان میرفتند یکي از
جوانان امرد نما بموجب اشاره و فرستادهٔ زن خیریت خان بلباسي که
زنان هنود و مسلمین کوکن مي پوشند خود را ملبس ساخته
یک جمدهر و گرز چوبي زیر گهگره و ساری پنهان نموده میان
هجوم عورات خود را اندرون رسانده در جای ضرور که مخصوص
برای رفتن سیدی یاقوت خان بود رفته پنهان گردید - ازانکه سیدی

یاقوت خان تمام روز تا یکپاس شب مساح و مستعد بیرون نشسته
بکاربار ضروری می پرداخت بعد رفتن اندرون نیز تا دو پاس شب
بهمان هیئت کمر بسته می بود در محل پهر سیوم کمر را نموده
بجای ضرور رفته بعد فراغ وضو ساخته خواب می نمود - آن شب
بدستور هرشب همینکه نزدیک جای ضرور رسید کنیزی که پیش
پیش او با چراغ و آفتابه میرفت بعده که قدم اندرون گذاشت و آن
شخص را بدان صورت حربه بدست دید بی اختیار فریاد نمود و
چراغ از دست او افتاد و آن شخص بالا فرصت خود را رسانده ابتدا
گرز چوبی سنگین برسر حبشی فرود آورده باز خواست که جمدهر
بر و اندازد - باوجودیکه دران حالت یاقوت خان ازار بند وا نموده
بود فوارهٔ خون از سرش روان شد دست حریف با جمدهر گرفته فرصت
دست و پا زدن نداده در بغل قائم گرفته برزمین زده بر سینهٔ او
نشست اما قادر برکشیده گرفتن جمدهر از دست های او نگردید تا
آنکه صدا و ندای این هنگامه در محل بلند گردید و کنیزک های
حبشی با مشعل و چوب دستی بسیار بمدد رسیده جمدهر ازو جدا
نمودند و ازبیرون دیگران نیز رسیدند و اورا بسته خواستند که بسیاست
و تدبیه او پردازند یاقوت خان که اورا بصورت و اسم می شناخت
و خوب می دانست کنبا او عداوت ندارد که باختیار خود برچنان جرأت
اقدام نموده باشد اغلب که فرستادهٔ دیگری است لهذا به تسای او
پرداخته دیگرانرا از زجر و زدن او مانع آمده دست و روی او شسته
ازروی دلیری تمام قسمهای مغلظه برای امان جان بزبان آورد و
بدلاسا اقرار ازو کشیده برحقیقت سرکار آگاهی یافت - و نام جمعی

از همراهان معتمد یاقوت خان که درین مصلحت بازن خیریت خان هم داستان شده بودند ظاهر ساخت - اگرچه آن گرفتار دام بلا را مدت محبوس داشته آخر موافق عهد و قسم ضرر جانی بدو نرساند اما دیگران را که شریک مصلحت گشته بودند بمرور همه را بجزای ارادهٔ باطل آنها رساند و به آن زن نیز اذیت نرساید بلکه بعد چندگاه بر یومیهٔ او افزود - یکی از فضلای مکهٔ متبرکه مشهور به افندی که در قراءت و خوش آوازی و دیگر کمالات مقتدای وقت بود و مبلغ خطیر مدد خرچ فرستاده قبل ازین بدوسال ازان مکان شریف طلبیده و مورد عنایات ساخته بخدمت خطابت و امامت معزز ساخته بودند و روز بروز متوجه حال او می گردیدند و دو خواص جمیله از محل با زرینهٔ مرصع دو بخشیده بودند درین سال روز عید الضحی وقت خواندن خطبه بعد حمد و نعت که باسم خلفای راشدین رضوان الله رسید ازو سهو عظیم روی داد و اکتفا بذکر دو اسم نموده باتمام خطبه پرداخت - اگرچه بعضی از فضلای مقرب حضور خواستند که برو هجوم آورده به بیحرمتی پیش آیند بعده که پادشاه سبب آن سهو عظیم ازو استفسار نمودند امام جواب داد و اعتذار نمود که وقت خواندن خطبه دلم از محرومی سعادت طواف بیت الله و تفرج آن مکان متبرک بجای خود نبود ندانستم چه خواندم و چه پیش آمد - پادشاه خطا بخش جرم پذیر عذر او پذیرفته از آفت بیحرمتی بپناه لطف خویش کشیدند لیکن چون ازان روز آبروی سابق او نزد پادشاه و دیگر مقربان بحال نمانده بود بعد از چند ماه رخصت وطن خواست - باعزاز روانه فرمودند -

مخلص خان بخشی نبیرهٔ قوام الدین خان که بحلیهٔ صلاح و تدین و کمالات صوری و معنوی آراسته بود ازین جهان فانی بروضهٔ جاودانی شتافته بجای او روح الله خان را بخشی نمودند *

ذکر سوانح سال چهل و دوم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و یک صد و نه هجری

ازروی سوانح برهانپور بعرض رسید که نیما سندهیا و دهنا و دیگر فا سرداران غنیم لئیم با فوج عظیم آمده برهانپور را محاصره نموده بودند - نجابت خان صوبه دار با دیگر بندهای پادشاهی برآمده درمنع شر مقهوران کوشیده تا سه شبان روز از بالای فیل فرود نیامده ترده نمایان بروی کار آورد و مفسدان از نواح شهر برخاسته طرف سرکار بیجاگده بقصد عبور از آب گذر اکبر پور برای دست اندازی صوبهٔ مالوه آوارهٔ گشتند و فیروز جنگ بتعاقب آنها پرداخته بعد مقابله تنبیه واقعی نموده جمعی کثیر از مقهوران علف تیغ و هدف تیر و سنان بهادران کشتند - فرمان بدستخط خاص متضمن بر آفرین باد صادر فرمودند *

از سوانح بندر سورت بعرض رسید که میر علی نقی از نبایر خلیفه سلطان که با بادشاه ایران نیز نسبت قرابت قریبه دارد بامید بندگی درگاه آسمان جاه از ایران رسیده - حکم شد دوهزار روپیه از خزانهٔ بندر سورت تنخواه نمایند و مهماندار از حضور تعین فرمودند - سید حسن علی خان ولد سید عبد الله خان باره که از خدمت فوجداری سلطان پور ندربار و غیره تغیر شده فوجداری سیوني هوشنگ آباد یافته آنجا رفته بود بعد انقضای یکسال

باز بخدمت فوجداری ندربار و پرگنهٔ تهالیز سرکار آسیر به‌دستور سابق مامور گردیده بعده که به پرگنهٔ تهالیز رسید بعد از بند و بست آنجا خواست بتعلقهٔ ندر بار خود را رساند - درین ضمن نیما سندهیا وغیره تا سرداران رام راجا با فوج هشت هزار سوار که به پرگنهٔ ندربار رسید بیشتر دیهات را تاخته و سوخته بودند - از شنیدن برآمدن حسین (17) علی خان از تهالیز اطلاع یافته دست از تاخت ندربار بر داشته متوجه مقابلهٔ حسین علي خان شدند حسین علی خان نیز از بسیاري فوج غنیم نااندیشیده با هفت صد و هشت صد سوار و قریب دو سه هزار برقنداز و کماندار که نوکر داشت و از زمینداران تعلقهٔ فوجداري خود فراهم آورده بود باستقبال غنیم شتافت بفاصلهٔ دو کروه از قصبهٔ تهالیز مقابله افتاد و سادات بارهه مستانه وار پا بمعرکهٔ کارزار گذاشته و محاربهٔ صعب رویداد و حسین علي خان تردد و حملهای رستمانه نموده مکرر فوج مرهته را از پیش رو برداشت آخرکار نیما سندهیای ناپکار بسبب بسیاري فوج اطراف حسین‌علي خان را حلقه وار فرو گرفت و زد و خورد غریب بمیان آمد و قریب سه صد سوار و پیاده همراه حسین علي خان بدرجهٔ شهادت رسیدند و حسین علي خان که عرصه بر او تنگ گردید باوجودیکه دو سه زخم کاري برداشته بود با زخمهای خون چکان خود را از بالای فیل انداخت - اما چون از رسیدن زخمهای پیاپي

---

(17) ن - حسن علي خان

قوت و طاقت تردد نمانده بود از چهار طرف برسر او ریخته دستگیر ساختند و تمام بهیر و مردم لشکر مع فیلان و غیره هرچه داشت بغارت بردند و سوای مالی که از نقد و جنس بتاراج بردند دولک روپیه دیگر مقرر کردند که گرفته خلاص نمایند و بعد از سعی بسیار نزدیک به یک لک و هشت هزار روپیه از زر جاگیر و باقی اسباب که در قصبهٔ تهالیز مانده بود و مرصع آلات ادا نمود - برای تتمه هرچند بصرافان و تاجر پیشگان قصبهٔ ندربار تکلیف نمود که کم و زیاد بطریق قرض بدهند مردم قصبه قبول ننمودند - ازانکه رعایای قصبهٔ ندربار چوتهه غنیم هرگز نداده به پناه فوجدار محصور گشته بدفع شر مرهتّه می پرداختند و غنیم ازانها غبار خاطر داشت - حسین علی خان نیز از سختی آنها بیدماغ گردیده ناچار با غنیم اتفاق و مصلحت نموده قرارداد که بعد محاصرهٔ یک دو روز و بلند شدن صدای دار و گیر دروازهٔ شهر پناه بر روی غنیم وا نمایند بشرطیکه دست بتاراج رعایا نکشایند اما مردم عمده مال دار و صرافان و تجار و مقدمان را گرفته بشکنجه و عذاب تمام مضاعف باقی وجه قرار بوصول درآورده بآنها رسانده در عوض دعوی محسوب نموده خلاص گردید - چنانچه مبلغ یک لک و چهل هزار روپیه بدل هشتاد هزار روپیه بمرهتّه عاید گردید و قریب سی هزار روپیه برای حسین علی خان نیز به تحصیل درآمد - بعد عرض خلاف مرضی پادشاه بظهور آمده فرمودند که هرگاه طاقت مقابله نداشت چرا جنگ بیصرفه نمود - و عبد الرزاق خان لاری که رخصت کعبة الله گرفته رفته در وطن منزوی بود از راه

فضل و قدردانی نظر بر انتهای شجاعت و تهوری و پاس حق نمک که ازو مشاهده فرموده بودند عبد الکریم نام پسر او را که درمیان پسرهای عبد الرزاق خان جوان مستعد کار طلب بود برای طلب و آوردن پدر مع فرمان و خلعت و پنجاه هزار روپیهٔ نقد که بر خزانهٔ بندر سورت تنخواه نموده روانه فرمودند در فرمان درج کردند که هزار نفر لاري انتخابي همراه بیارد - بعد روانه شدن عبد الکریم بعرض رسید که عبد الرزاق خان لاري بموجب طلب شاه ایران از لار روانه شده بود نزدیک به شیراز رسیده ودیعت حیات نمود - بعد عرض افسوس نموده حکم مراجعت عبد الکریم صادر فرمودند - از جملهٔ امرای حیدرآباد مثل عبدالرزاق خان لاري دیگري تا بقای عمر بابرو بسر نبود *

ذکر سوانح سال چهل و سیوم از جلوس خلد مکان
مطابق سنه هزار و صد و ده هجری

چون حقیقت فساد و شوخی مقهوران در ملک پادشاهي و تسلط آن گروه بدمآل پیهم بعرض مقدس میرسید بخاطر مبارک خطور نمود که کمر همت بقصد جهاد بر تسخیر قلعجات که مسکن و ماوای آن قوم بد نهاد است بسته برای استیصال این طایفهٔ ضال فکر براصل باید نمود - بعد انقضای چهار سال چهاوني در اسلام پوري که مردم درانجا عمارات عالي و مکانهاي دلنشین ساخته میدانستند که شهر نو آباد شد و ازینجا سفر دور دست اختیار نخواهند نمود حکم کوچ فرموده اول امر نمودند که باهتمام معماران چابک دست احاطهٔ خام گرد آبادي بنگاه تیار نمایند و حصاری

که در مدت شش هفت ماه اتمام آن متعذر می نمود در فرصت پانزده بیست روز سربراه کاران کار پرداز باتمام رسانیدند - و نواب قدسیه زینت النسا بیگم همشیره حقیقی پادشاه زاده محمد اعظم شاه و والدهٔ محمد کام بخش و دیگر بعضی خدمهٔ محل را با جمدة الملک اسد خان درانجا نگاهداشته حکم فرمودند که منادی نمایند که همه امرا و منصبداران و خلایق اطفال و عیال خود را مع اسباب زیادتی و تمام خلایق همراه کارخانجات پادشاهی دران بنگاه بگذارند - و تاکید اکید نمودند که هیچ احدی تبیله و عیال همراه نگیرند - هرچند که درین باب قدغن تمام فرمودند اما ازانکه در سفر و مهم هندوستان این حکم بدون ملاحظهٔ سیاست که میان پادشاهان عدالت اساس تیموریه از راه ترحمی که بحال خلق دارند بظهور نمی آید پیش نمی رود بندوبستی که بایست در همراه گرفتن قبایل بعمل نیامد - و پنجم جمادی الاولی سال مذکور رایات ظفر آیات سمت قلعهٔ بسنت گده و دیگر قلاع جات آنطرف برافراشته شد و در کوچ ومقام بیست روز نزدیک مرتضی آباد عرف مرج مضرب خیام واقع شد - پادشاه زاده محمداعظم شاه که از بیرگانون (18) طلب حضور شده بود درین منزل رسیده ملازمت نمود *

درهمین ایام از زبان منهیان بعرض رسید که رام راجا برادر سنبهای جهنمی مقتول که بعد دستگیر شدن سنبها از مکان قلعهای

(18) ن - بیدگانون - برگانون - پیرگانو - پرگانو

تعلقهٔ خود بسبب تسلط امرای پادشاهي برآمده بطریق فرار آوارهٔ دشت ادبار گردید و باراده باطل هرماه و سال در پناه جبال و مکانهای دشوارگذار بسر میبرد - دریغولا از شنیدن توجه پادشاه بقصد تسخیر قلاع با فوج عظیم رو بصوبهٔ برار آورده و خرابي بسیار بقصبه جات و معمور های آن طرف رسانده - و نیز معروض گردید که زمیندار بد کردار دیوگده که بسبب مناقشهٔ وطن و غلبهٔ وارثان دیگر رو بدین درگاه آورده بشرف اسلام درآمده ملقب به بلند بخت گشته چندگاه در حضور معزز بود آخر کار ازانکه گفته اند * بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمي بزرگ شود

از شنیدن خبر فوت مدعي وطن بی آنکه رخصت حاصل نماید از حضور فرار نموده خود را بدیوگده رسانده در وجه ادای پیشکش مقرري هر سال با تحصیلداران پیشکش از راه مفسدي پیش آمده در تاخت و تاراج ملک با رام راجا اتفاق نموده - حکم فرمودند که او را نگون بخت مي نوشته باشند و پادشاهزاده بیدار بخت را مامور نمودند که با فوج شایسته خود را برای تنبیه رام راجا و نگون بخت برگشته طالع رساند - و تاکید بلیغ فرمودند که بنگاه خود را در مرتضی آباد گذاشته بطریق یلغار طی مسافت نموده چنان تعاقب نمایند که اخگر افسرده زیر خاکستر را نگذارد که شعله‌ور گردد - و روح الله خان بخشي را با حمید الدین خان بهادر مورد عنایات ساخته برای تاخت و تاراج آبادي اطراف قلعهٔ پرناله و ستاره مامور و مرخص فرمودند - بعد از کوچ از مرتضی آباد مسجدی بنظر آمده که از نشان معمور های آنطرف بسبب

تاخت غنیم سوای آن مسجد نمانده بود - فرمودند که نزدیک مسجد مضرب خیام نمایند - و خود بمسجد تشریف برده بعدادای نماز حکم تعمیر آن فرموده تعین تهانه در آنجا نمودند - ازان مکان که کوچ واقع شد سه کروهي بسمت گده نزدیک تهانه مسوری نام نزول و مقام فرمودند - تربیت خان را که میر آتش و صاحب اهتمام مورچال مقرر گشته بود برای محاصره و بندوبست مورچال حکم نمودند و قلعه نشینان از فراز کوه بسر دادن توپ و دیگر آلات آتشبازي پرداختند - بعد دو سه مقام حکم شد که از کنار آب کشنا که از قلعه یک کروه مسافت داشت باوجود آنکه گوله رس بود مضرب خیام ظفر انجام نمایند - صبح آن فرمان شد که لشکر آمادهٔ یورش گردد - محصوران از ملاحظهٔ جرأت و عزم پادشاه قلعه ستان حوصله باخته باظهار عجز و امان جان پیغام سپردن قلعه بمیان آوردند - فرمودند که یراق همه را گرفته حضرت جائي بانها نرسانده بگذارند - وقت شب بی آنکه احدي بر آنها اطلاع یابد دست زن و فرزند خود گرفته چنان از قلعه برآمده فرار نموده مفقود الاثر گردیدند که نام و نشان ازانها معلوم نشد - بعد عرض شادیانهٔ ابتدای فتح بنوازش درآمد و امرای عظام دست و زبان بتقدیم آداب مبارکباد شروع تسخیر قلعه کشادند - و مصالح و ذخیرهٔ قلعه با قدری غله و اشیای دیگر بتصرف بنده های پادشاهي درآمد - و آن قلعه را مسمي بکلید فتح ساختند *

از نوشتهٔ اخبار نویسان ملتان بعرض رسید که شاه زاده معزالدین ناظم بمدد سعي حفیظ الله خان پسر خورد جمدة الملک

مرحوم ناظم صوبه تهته که تسلط کلي دران ضلع داشت به تنبیه بلوچان مفسد پیشه که ده دوازده هزار سوار فراهم آمده بودند و قوم لئي (19) که شوخي و فساد هردو طائفهٔ بدمال از حد تجاوز نموده بود پرداخت مکرر مقابله و مقاتلهٔ عظیم رویداد و از غلبهٔ مفسدان عرصه بر فوج شاه زاده تنگ گردید بعده که تردد از شاه زاده بظهور آمده و لطف علي خان و راجه سورج مل و پهار خان (20) با جمعي از بند هاي پادشاهي و نوکران شاه زاده بکار آمدند - و ازان طرف لئي با هزار سوار و پیاده کشته گردیده فتح نصیب شاه زاده گشت *

فتح قلعهٔ ستاره

بعده متوجه تسخیر قلعهٔ ستاره گردیدند - بر قلعه کشایان عالمگیر ظاهر است که قلعهٔ ستاره اسم با مسمي است زیر چرخ نیلگون بدان رفعت و شکوه کوه کمتر دیده و شنیده شد چنانچه در تعریف آن شاعر گفته * بیت *

بالای سرش ز ارجمندي * تابنده ستارهٔ بلندي

آخر جمادي الثاني سنه مذکور مقابلهٔ قلعه بفاصلهٔ یک و نیم کروه خیمهٔ گردون شکوه پادشاهی استاده گردید و جانب دیگر دایرهٔ فلک رفعت پادشاه زاده محمد اعظم شاه قرار گرفت و دیگر

---

(19) ن - لبي - لبشي *

(20) ن - نهار خان

عمدهای نامدار بتجویز تربیت خان جابجا اطراف قلعه مرکزوار فرو گرفته فرود آمدند و هر کدام بهم چشمي همدیگر به پیش بردن مورچال و کندن نقب و گرد آوری مصالح قلعه گیری پرداختند - و باندک تردد و کمتر ایام توپهای اژدها صورت نهنگ صولت که از صدای آن رعد حوصله باختي و مریخ زهره گداختي پاي دامن کوه و بالای دمدمه هاي آسمان پایه رسانیدند و از بالا و پایین آتشبازیهای کوهربا باریدن گرفت و شب و روز بان و گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ شعله نشان و چادر آتش بار از فراز کوه می بارید و از سنگ متواله که هردم چندین هزار مستانه وار سرقدم نشناخته غلطان برسر و کمر و پاي مبارزان و چارپا رسیده و نا رسیده کار او را تمام می ساختند از نرسیدن رسد غله بسبب بارش و فساد غنیم که بر کهي و رمه شوخي مي نمودند و نواح قلعه تا بیست کروه سوخته بودند گراني و کمیابي غله و کلا بیشتر بمرتبهٔ رسیده که بتحریر تفصیل آن نپرداختن اولی فی الجمله دمدمهٔ فلک پایه بارتفاع بیست و چهار ذرع مقابل کوه برپا گردیده و از طرف پادشاه زاده نیز مورچال بپای قلعه رسید و یک لک و شش هزار روپیه در طلب احشام و جماعهٔ ماوالیهٔ آن ضلع که در فن قلعه گیري ید بیضا دارند داده سرگرم تردد ساختند و از زینهای آسمان پایه و جامهای جرمي هزارها مهیا گردید و از اشجار ثمردار بیرون احاطهٔ شمار برای مصالح قلعه گیري از کجاوي و چوب بندي وغیره بصرف درآمد تا کار بر محصوران تنگ گردیده و تابوي زدن گولهٔ توپ و گولهٔ تفنگ نماند مگر آنکه از بالای دیوار

سنگ می انداختند و آدمهای پای کار ضایع می ساختند از باریدن سنگ متصل فرصت لمحهٔ نمي دادند یورش بهادران صورت نمي گرفت فتح الله خان که از کهنه دلاوران رزم آزما و میا رز پیشگان کار زار دیدهٔ توران بود و در جرأت و جلادت ثاني نداشت مامور گردید که رو بروی دروازهٔ قلعه باتفاق روح الله خان مورچال دیگر پیش برد و در فرصت یک ماه دیگر بریوني رسیدند اما کاري نکشود و تربیت خان نمی خواست که مقابل تردد او دیگری نام بر آورد - در کمر کوه بتجویز رای صایب و مدد سنگتراشان جان باز تیز دست دو طاق بقدر طول چهار ذرعه و عرض ده ذرعه خالي نموده مردم کار زار دیدهٔ کوه نبرد درانجا برای چوکي نشاند که بر وقت کار زار ازانها شرط جانفشاني بظهور آید چون منصوبهٔ که مرکوز خاطر او بود پیش نرفت تدبیر تازهٔ بدل راه دادهٔ آن هردو طاق را که چون طاق ابروی محبوبان جانستان بودند پر از باروت نموده بعده که حسن تردد او بعرض رسید حکم شد که همه بندهای جان نثار بسرکاري مخلص خان بخشي و حمید الدین خان بهادر که چند هزار پیادهٔ غزي (21) و کرناتکي نیز رفیق گردیدند در پای کوه حاضر گردیده چشم بر راه پریدن کمرگاه کوه باشند و بروقت تردد و جانفشاني که باید بکار برند - و صبح پنجم ذی القعده که قریب چهار ماه از محاصره گذشته بود طاق کلان را آتش دادند - پشتهٔ بالای آن مع دیوار پریده اندرون قلعه افتاد و جمعی از محصوران

(21) ن - عنبري

پریدند و سوختند - مردم پادشاهي از مشاهدهٔ آن جرأت بهم رسانده
مردانه قدم پیش نهادند - درهمان حالت باروت حفر دویم را
آتش زدند - پارچهٔ کوه بالای آن که گمان افتادن آنطرف قلعه بود
برسر بندهای جان نثار اجل رسیدهٔ پادشاهي چون کوه بلا ریخت -
و زلزلهٔ هوش ربای غریب دران دامن کوه و دشت پر وحشت
پیچید - و چند هزار نفر که دران مغاکها و بناها چشم بر راه یورش بودند
در چشم برهمزدن زیر سنگ‌ها آمدند و چون گنج شهیدان بی غسل
و کفن و دفن بالای هم خوابیدند - از منصبداران و عملهٔ توپخانه که
قابل شمار بودند دو هزار نفر بتعداد درآمدند - و دیگر مردم عمله
و فعله و پیادهای احشام و ماولیه مضاعف آن بودند ته سنگ و
خاک آمدند - و غریب اتفاق افتاد که قریب صد نفر که بطریق
ندرت ازان صدمه جانبر گردیده از ملاحظهٔ جان دادن پائین قلعه
قابو یافته افتان و خیزان خود را بالا رساندند - بر فراز قلعه از ذیحیات
کسي را نیافتند - درانجا نیز سوای لاش مرده زنده بنظر نه آمد -
بذوق و شوقِ تمام فریاد بر آوردند که عرصهٔ نبرد خالی است بهادران
جان باز زود خود را رسانند - ازانکه هیچ احدي در پای قلعه نمانده
بود که از آسیب زخم سنگ سالم مانده باشد یا دل نباخته باشد و
قابوي بالا رفتن هم نبود - و از فریاد بالا رفتگان سوای آنکه از
صدای آنها محصوران خبر یافته برسر آنها رسیدند و کمک نرسیده
همه را زیر تیغ آوردند فائدهٔ دیگر حاصل نشد - و قلعه نشینان چون
حریفان جانباز مقابل را بالای هم افتاده دیدند و میدان از نبرد
پردلان خالي یافتند شروع به برداشتن دیوار حایل و زدن گولهٔ

تفنگ و حقهٔ آتش و سنگهای آدم ربا نمودند - خسرو آفاق ستان
برین اطلاع یافته چون دانستند که مبارزان قلعه گشا حوصله باخته
اند خود بدولت بر اسپ کوه رفتار بکمال وقار مستعد کار زار
گشته بآرزوي شهادت سوار شده یا دیگر بندهای رکاب برسر کار
آمده فرمودند که لاش مردها را بالای هم فراهم آورده سینها را سپر
تیر بلا ساخته بزینهٔ همت و کمند جرأت مردانه قدم یورش
پیش گذارند - چون در مردم اثر حرف شنیدن مشاهده ننمودند
خواستندخود بذات شریف به هم قدمی محمد اعظم شاه پیش‌قدم
بهادران جان‌نثار گردند ارکان سلطنت بالحاح و تضرع ازین جرأت
مانع آمدند بعده باستمالت و دلبري سپاه پرداخته فرمودند که
بدین مرتبه توهم و هراس چرا در دل راه میدهید و هنوز غنیم
لیئم بر شما دست بردي ننموده جمعي که اجل آنها رسیده بود
بسعادت شهادت که انتهاي درجهٔ آرزوی اهل دین و سرمایهٔ
رستگاري آخرت‌است‌رسیده‌اند شماها را بایدکه‌کمر جهادقائم بسته تا
جان‌دربدن دارید بکوشید - و بسرافرازخان‌دکهني‌حکم‌شد که باهمراهان
سرباز که مصالح قلعه گیري اند و مردم بهره مند خان بخشي
بمدد تربیت خان شتافته از سرنو بهبستن مورچال پردازند - جمعي
از بی جگران حوصله باخته دست افسوس برهم سائیده میگفتند
که هزار افسوس که چنان بهادران کار طلب و مبارز پیشگان کوه نبرد
مفت رایگان بزیر خاک خفتند و هم آغوش سنگ و کلوخ گشتند
و چندین لک روپیه با محنت و تردد پنجماه بخاک برابر گردید
و باز مآل کار معلوم نیست و نمی دانستند که * بیت *

گل را چه مجال است که گوید بکلال
کز بهرچه سازي و چرا مي شکني

گاه از سنگ ریزهٔ منقار ابابیل دمار اصحاب فیل برآرد - و گاه از قتل شهدای احد کفار را خورسند سازد - بهرحال از اصحاب آن غار که جان عزیز بغارت دادند هرکدام ازانها که وارث دلسوز داشتند بعد از کیچ و کاو بسیار اگر لاش میت خود را مي شناخت بغسل و کفن و دفن او مي پرداخت *

و واقعهٔ غریب دیگر که روداد آنکه چون یکسریه پیادهٔ هنود بسیار کشته گردیده بودند و خویشان ایشان قادر بر جستن و برآوردن لاشهای آنها نبودند و از ضرب صدمات تغیر تمام درصورت همه مادهها بهمرسیده بود و تفریق مسلمانان و هنود و شناختن خویش و بیگانه میسر نمي آمد و از مهر آتش شعلهٔ عداوت در دل همه عملهٔ توپخانه زبانه مي زد وقت شب بقصد و نیت آنکه اثر آتش به جسد ناپاک جان باختهای آنها رسد مرحله که بخرچ مبلغهای خطیر و هزاران سعي و تدبیر در مقابل باریدن آتش بالا ساخته شده بود خفیه آتش دادند - و چنان حصار آتشین شعله ور گردید که تا یک هفته برای مردم لشکر بلکه از برای قلعه نشینان چراغان نشاط افروز بود و جمعي از هنود و مسلمین زنده که دران مرحله بودند فرصت برآمدن نیافتند مرده و زنده باهم سوختند * بیت *

این مرحله گرچه دلنشین است * هشدار که پاداشش آتشین است

در همین آوان منهیان خبر رساندندکه رانایي مقهور مشهور برام

راجه که طرف برار آوارهٔ دشت ادبار گردیده بود ازانجا بقصد سمت جبال تعلقهٔ خود آواره گردیده مابین راه باجل طبعی بماوای اصلی خویش شتافت - و ازو سه پسر خورد سال و دو زن ماندند - و دران زودی بعرض رسید که پسر کلان که پنج سال عمر داشت بمرض آبله به پدر جهنمی خود پیوست - و نا سرداران همراه او تارا بائی نام زن کلان او را که در عقل و فراست و پرداخت حال سپاه و ملک در حیات شوهر شهرت تام داشت و صاحب یک فرزند است قایم مقام او ساختند و رانی مذکور رو بجبال دشوار گذار خود گذاشت - پادشاه حق آگاه از شنیدن این خبر حکم شادیانه نواختن فرموده شکر دفع شر آن کافر از سر خلق الله بجا آوردند - و ازین مژده که در لشکر ظفر اثر انتشار یافت هواخواهان عقیدت نشان و اکثر ظاهر بینان غافل از ارادهٔ کارخانهٔ الهی زبان بشکر و تهنیت پادشاه دین پرور و مبارک باد همدیگر کشادند - چنانچه از دستگیر شدن و بقتل رسیدن سنبهاکه رانا برادر اورا موجود نمی دانستند و می گفتند دیگر مادهٔ فساد دکن برطرف شد - الحال نیز همه متفق اللفظ گشته خوشوقیها نمودند و گفتند که قلع و قطع شجر بنیاد مرهتهٔ بد کردار گردید - و دو طفل شیر خواره که با زن بیدست و پا مانده اند استیصال آنها وابسته بهیچ است اما ازانکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

چنانچه از تارا بائی زوجهٔ رام راجا شروط سرداری و تردد در طغیان ورزیدن بظهور آمد و روز بروز باعث مزید مادهٔ فساد و بندو بست مرهتهٔ

گردیده سال بسال بر محل بذکر خواهد در آمد *

القصه از خبر فوت رام راجا پرسرام نام که در قلعهٔ پرلي بتفاوت مسافت هفت کروه از قلعهٔ ستاره واقع است بجای دیوان برای بندوبست مالی آن ضلع که از طرف آن ناپکار بد انجام قیام داشت استقلال باخته بی صلاح قلعه دار بر آمده ملازمت نمود - درین ضمن قلعه‌دار پرلی نیز حوصله برباد داده پیغام طلب قول امان جان ومال بمیان آورد - در همین حالت سوبهان نام قلعه‌دار ستاره‌که بسبب پریدن دیوار یک طرف قلعه و سوختهٔ شدن جمع کثیرکه انتشار یافتن خبر رام راجا علاوهٔ آن گردیده با قلعدار پرلی عداوت داشت سراسیمهٔ مآل کار گشته باستصواب پادشاه زاده محمد اعظم شاه رجوع آورده التماس نمود که اگر امان جان و آبرو یابم و تقصیر قلعه‌دار پرلي معاف نشودکلید قلعه حواله مي نمایم و تعهد می دهم‌که قلعهٔ‌پرلي را در فرصت‌کم بلا قول امان بتصرف‌بندهای پادشاهي در آرم - التماس او قبول افتاد *

سیزدهم ذیقعده سنه مذکور کلید قلعهٔ ستاره تسلیم نمود و زیاده از سه هزار نفر ذکور و اناث مامون گشته از قلعه برآمدند - و شادیانهٔ فتح و تهنیت تسخیر قلعه باصول گونا گون بنوازش در آمد - و سوبهان را دست و گردن بسته بپایهٔ تخت حاضر آوردند از راه خطا بخشیدن و جرم پذیرفتن حکم دست وانمودن فرموده منصب پنج هزاري دوهزار سوار مع اسپ و فیل و کتار مرصع و علم و نقاره و بیست هزار روپیه نقد عطا نمودند - چون بعد تسخیر ستاره متوجه محاصرهٔ قلعهٔ پرلي گردیدند - بعد که برهمنان

قلعه‌دار پرلی مایوس از قبول و عهد و امان مراجعت نمودند قلعه‌دار پرلی که آن قلعه زیاده از ستاره سر فخر بر چرخ گردون می سائید مستعد جنگ گردیده به نسق برج و باره پرداخت - اگر ستاره برخود می نازید که آرایش فلک از وجود منست - پرلی می گفت که آوازهٔ عظمت آسمان از همسری منست اگر ستاره ستایش خود ازین می نمود که برجهای حصار نیلگون از من شرف زینت پذیرفته - پرلی می‌گفت که برجهای فلک در سایهٔ رفعت من تابنده است *

القصه ترددات و یورشهائي که در مدت ایام محاصرهٔ آن قلعهٔ آسمان شکوه از بهادران قلعه کشا خصوص از سرآمد مبارزان فتح الله خان بظهور آمده اگر به تفصیل آن پردازد باطناب سخن می کشد - خلاصهٔ کلام آنکه دهم ذي الحجه از یورش دلاوران کوه نبرد آدم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند - اگرچه از تردد وجانفشانی فتح الله خان و سعي تربیت خان و دیگر بندها جان نثار در اندک فرصت عرصه برمحصوران تنگ گردیده بود - اما ازانکه از باریدن شب و روز شدت باران آن ضلع که پنج ماه امان یک ساعت نمي دهد و مسدود شدن رسد غله و کاه از تاخت مقاهیر که اطراف لشکر مور و ملخ وار انتشار داشتند و از طغیان آب نالهها کهی نمي رسید بر فوج بادشاهي نیز بمرتبهٔ اتم عرصه تنگ گشت - و جنس خوردنی و قوت آدم وچارپا بحدی نایاب گردید که هیچ ذی حیات را قوت حرکت نماند و بسبب گراني و قلت زر سوای جنس ماکولات اگر آب حیات به پشیزی می فروختند کسي

بجوي نمي خريد - و اگر همه قطرهٔ باران لولوی آبدار میگردید از بی پشیزی و بی برگی کسی بطرف او نگاه نمی نمود - حاصل سخن رونق بازار قحط روز بروز در افزوني بود - و گوشت بدن هر ذی حیات از فاقه درکاستن از اسپ و بار بردارسوای نام نمانده - لهذا قلعه نشینان گاه بیگاه غافل ازکوه فرود آمده شوخي زیاد می نمودند - تا آنکه از یورش مکرر و تهوری فتح الله خان یکه بهادر محصوران دل باخته بفریاد الامان در آمدند - و اوائل محرم الحرام در محاصرهٔ یک و نیم ماه قلعه مفتوح گردید و مردم قلعه با عیال و رخت کهنهٔ بدن امان یافته برآمدند - و امرا اداب تهنیت بجا آوردند - چون آن هردو قلعه مسجدهای نامي که پادشاهان بیجاپور بنا گذشته بودند داشت و کفار در خرابی آن کوشیده بودند حکم تعمیر آن فرمودند - و قلعهٔ ستاره را باسم اعظم تارا و قلعهٔ پرلی را بنورس تارا موسوم ساختند - و بعد منصوب نمودن قلعه دار و دیگر نسق و بند وبست آن سرزمین آرادهٔ کوچ نمودند اما بار بردار اصلا برای کارخانجات پادشاهی و امرا و غیره موجود نبود و از زیادتی بارش و ناموافقت آب وهوا که دران سرزمین اصلا بشتر نمي سازد نام ونشان شتر نمانده بود - و تردد ارابه بسبب درهای قلب دشوار گذار آسمان رفعت دران ضلع متعذر معهذا از گاوهای ارابهٔ باربردار که از تیر باران ایام برشکال پنج ماه زنده مانده بودند سوای پوست و استخوان باقي نبود - سخن درین است که بر فیلهای کوه شکوه نیز همین حادثه گذشته بود اسباب سرکار پادشاهی و امیران بر همان فیلان ناتوان پوست و استخوان و گاوهای نیم جان و مزدوران و فقیران بلغور خانه هرچه توانستند برداشتند

باقی پارهٔ اسباب حوالهٔ قلعه‌دار نمودند و پارهٔ سوخته سبک بارگشتند و نامرادان بی بضاعت که خانهٔ آنها بار خروس (؟) گشته بود خانه بدوش گشته روانه شدند - معهذا آن قدر فیل و گاو که جان آنها بر آنها گران باری می نمود میان دره‌ها از گرانی بار افتاده جان عزیز را خیرباد گفتند و راهها بند گردید - و بصعوبت و کسالهٔ تمام تا کنار دریای کشنا که پنج کروه مسافت داشت در سه منزل که آخر روز بمنزل میرسیدند رسیده برای فکر عبور که سوای هفت کشتي شکسته بسته موجود نبود حکم مقام نمودند - از شدت طغیان آب کشنا چه شرح دهم که هرکرا بر امواج جان ربایي آن دریای خونخوار نظر می افتاد نظر بر کثرت لشکر و قلت معبر جان از قالب تهي می نمود * بیت *

چه دریا سایهٔ قهر الهی * ازو در رعشه از مه تا بماهي

بعده که شروع بعبور نمودند باوجود تعان شدن گرز بردارها که زبردستان بر زیردستان تعدي نتوانند نمود و مقرر شدن آنکه هر روزیکي از پادشاه زاده و امیر نامی بگذرد آنقدر فساد و شمشیر کشي کنار دریا می شد که هیچ روز نبود که دو سه نفر گشته و زخمي و غرق نگردیدند - ترک تازخان و دیگر مغلان توران دو کشتي بضرب شمشیر بی حکم بتصرف خود آورده بعد گذشتن خودها از آب کشتیها را کچکول گدائي و کاسهٔ مداخل وجه حلال دانسته مانع گذشتن دیگرها گشته بجای یک روپیه اشرفي گرفته ستم شریکی ملاحان نموده مبلغ فراهم آوردند و بیچارهای که زور و زر نداشتند کنار دریا مستغرق بحر فکر گردیده در پای درخت چکنم لنگر

اقامت اندخته نمی دانستند چه کنند ومضمون این بیت بگوش پند نیوش آنها میرسید * بیت *

گر همه خضر است پی گم کردهٔ کار خود است
گر همه عیسی است در فکر خر و بار خود است

و بسیاری از جان سیر آمدهها که از جان و مال گذشته بامید آنکه شاید بزور بازوی شنا یا بمدد دست غیب بسلامت از آب بگذرند خود را بآب میزدند از ده یکی بساحل نجات میرسید و بسیاری غرق بحر فنا میگردیدند و از بی بضاعتان عقب مانده چندین هزار نفر داخل بیابان مرگ گشتند که نام و نشان آنها پیدا نگردید بدین حالت از آب گذشته وسط ماه صفر المظفر سال مسطور بپای قلعهٔ غیر مشهور که قابل چند روز بسر بردن بود رسیده حکم مقام یک ماه نمودند و بارانی که تا این مکان شرط رفاقت بجا آورده بود الوداع گفت و مردم لشکر دم بآرام زدند - چون از پادشاه زاده محمد اعظم شاه بعضی ادای خلاف مرضی ظاهر میشد و موافق اظهار پادشاه زاده پریشانی حال سپاه بعرض میرسید باوجودیکه برای تسخیر قلعهٔ پرناله و دیگر قلعجات آسمان شکوه کمر همت بسته عزم جزم داشتند پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای آرام سپاه بتعلقهٔ صوبهداری اوجین مرخص فرمودند و همچنان اکثر بندههای بی سر و سامان را بجاگیر که ده دوازده روز راه نواح آنجا داشتند و به بیجاپور و دیگر معموره های اطراف رخصت نمودند - و شاهزاده بیدار بخت را که بعد از تعاقب رام راجا طلب حضور شده بود بحضور نرسیده بطریق هراول بجهت تسخیر قلعهٔ پرناله مامور

ساختند - از عقب ذوالفقار خان و تربیت خان را نیز با توپخانه روانه فرمودند - چون بسیاری از بنده های جان نثار و اسپان بیشمار در پای قلعجات مفتوحه بکار آمده بودند و تلف میگردیدند حکم جهان مطاع عالم مطیع بتاکید تمام بنام صوبه داران خجسته بنیاد و بیجاپور و حیدرآباد و احمدآباد و دیگر صوبجات دور و نزدیک صادر شد که هرکدام هزار سوار خوش اسپه نگاه داشته ششماهه پیشگي از خزانهٔ سرکار داده روانهٔ درگاه معلی سازند و خود بقصد آرام گرفتن لشکر طرف خواص پوره که فی الواقع مکاني پر از سبزه و کاه و اشجار ثمردار و آب وافر بود عنان توجه معطوف داشتند - اواخر ربیع الاول بدان مکان رسیده مضرب خیام فرمودند و از آرزانی غله و فراوانی همه ماکولات چند روز رفاه بحال مردم رو داد و هریکی بزبان حال میگفت

* بیت *

باز آمد رنگ ما بر روی ما * باز آمد آب ما در جوی ما

اما ازانکه زمانهٔ غدار رنگ بر روی گل نمی تواند دید حادثهٔ تازهٔ ناگهانی آسماني بر مردم لشکر و خود پادشاه عالگیر گذشت مجمل ازان سوانح می نگارد که چون لشکر کنار نالهٔ کم آب که اطراف ناله ریگ بوم خشک داشت فرود آمده بودند و بسبب انقضای ایام برشکال گمان آب باران بی هنگام بشدت نبود آخر ماه ربیع الثاني از بارانی که در جبال و کوهستان و دردشت پر وسعت غیر موسم بارید و پاس شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا بیکبار رو بلشکر آورد و بلای مبرم جان مردم گردید جمعي که مد هوش بادهٔ عشرت و هم آغوش خواب غفلت بودند وقتي خبردار گشتند که آب از سر گذشته

بساط خانه را مع خیمه و فرش زیر پا در هم پیچیده بود و هر کدام که سراسیمه گشته بفکر نجات شروع بدست و پا زدن نمودند هر طرف که دران شب تار نظر می افگندند جز موج آب بي پایان بنظر نمی آمد و خیمها حباب وار بر روی آب نمودار گشت و عالمی همچو محشوران یوم النشور سر و پا برهنه استغفار و عجز کنان نفسي نفسي گویان هرطرف بقصد جان بسلامت بدر بردن میدویدند و اکثری نقد جان دران بحر بی پایان بباد فنا دادند در حالتی که ابتداء صدای وحشت افزا تزلزل فزای فروگرفتن سیلاب بهیئیت مجموعی دران شب تار در لشکر بر خاست و غلغلهٔ عظیم هوش ربا دران عرصهٔ پر وسعت پیچید پادشاه عالم ستان که در جاي ضرور تشریف داشتند بگمان آنکه هنگامهٔ رستخیز از ناگهان ریختن غنیم بر اردو برپا شده همینکه برخاستند در عالم اضطراب پاي خدیو زمان بلغزید و چنان ضرب صعب بپای مبارک رسید که علاج پذیر نگردید و بگهنه لنگی که میراث صاحبقران است منجر گردید و کار بجائی کشید که سیلاب تا دولتخانهٔ پادشاه رسید و سواری خاص و برای خدمهٔ محل طلبداشتند بعده که صبح دمید آب رویکمي آورد و بسیاری از مردم عمدهٔ نامي اسباب وسرانجام بباد داده سر و پا برهنه هر طرف میدویدند - آنچه ضرر مالی و کساله و تصدیع بخلق الله رسید از احاطهٔ بیان بیرون است *

الحال فقرهٔ چند از عزم تسخیر قلعهٔ پرناله که علت غائی این سفر سرا پا خطر عمده قصد مفتوح ساختن همین قلعهٔ آسمان توأم بود که بعد از درآمدن بتسخیر از سعي پادشاه

زادهٔ محمد اعظم شاه و مدت در تصرف پادشاهی ماندن در سال سی و پنج جلوس باز غنیم لیئم بر آن قلعهٔ دست یافته بتصرف خود آورده بود وسط ماه رجب المرجب سنهٔ مذکور اردوی گیهان خدیو بآن طرف باهتزاز درآمد اوائل شعبان المعظم نواحی مرتضی‌آباد رسیده شرف نزول فرمودند - مخلص خان که درین راه بیمار گشته بود بعد رسیدن بمنزل مرتضی آباد ازین تنگنا سرای فانی بدار القرار جاویدانی شتافت - درین منزل فوج غنیم بانبوهی تمام آمده اطراف فوج شوخی زیاد نمود بعده که بهره مند و دیگر امرا بمقابل برآمده به تنبیه مفسدان پرداختند مقهوران رو بفرار آوردند - چون از همه صوبجات دور و نزدیک فوج تازه مع مصالح قلعه گیری بسزاولی گرز برداران طلبداشته بودند تا اواخر ماه رمضان المبارک دران ضلع بسر بردند بعد عید فطر کوچ فرموده دهم شوال المکرم نزدیک قلعه پرنگده که بقلعهٔ پرناله چسپیده بود کنارۀ دریا رو بروی قلعه شرف نزول فرمودند - دربن مدت سفر دکن تا مقدور هر جا که معموره و آبادی که اسم مصر بران اطلاق توان کرد می شنیدند برای نماز عیدین و جمعه متوجه می شدند بعده که مهم تسخیر قلعجات بمیان آمد و عارضهٔ صدمه که بپای حضرت خلد مکان رسید علاوهٔ تصدیعات آن سفر گردید باراده و قصد آنکه هرگاه که از جهاد و مهم دکن فارغ شوند و متوجه دار الخلافت گردند حکم نماز قصر فرموده ادای نماز جمعه و صلوة عیدین برسیدن مکان مقصود موقوف داشتند - خان فیروز جنگ را برای تنبیه و قتیل و اسیر نمودن اشقیای اطراف رخصت فرمودند ●

ذکر سوانح سال چهل و چهار از جلوس مطابق
سنه هزار و صد و یازده هجری

شاه زاده بیدار بخت و دیگر امرای نامدار برای احاطه نمودن هر دو قلعه که هفت کروه دورهٔ آن از روی جریب بعرض رسیده مامور گردیدند بعده که حکم نگاه داشتن و روانه نمودن هزار سوار بنام اکثر صوبه داران صادر گردید چنانچه بزبان خامه داده بنام شجاعت خان صوبه دار احمد آباد که بی آنکه بملازمت بادشاه رسد غائبانه در همان صوبهٔ مذکور بمنصب جزوی از جملهٔ متعینهٔ احمد آباد بود بوسیلهٔ حسن تردد و شجاعت و امانت از جملهٔ کار طلبان و دیانت پیشگان مشهور و ملقب بکارطلب خان گردید و روز بروز نظر بر جوهر رشد بر مراتب او می افزودند تا آنکه در اندک مدت پنج هزاری پنجهزار سوار و صوبهٔ احمد آباد و جودپور نموده مخاطب بشجاعت خان گردانده مورد عنایات دیگر ساخته بودند نیز حکم روانه نمودن هزار سوار همراه نظر علی خان که متبنای او می شد و به پسر مزارع شهرت داشت شرف صدور یافته بود شجاعت خان نظر بر آنکه مردم احمد آباد برفتن مهم دور دست تن نمی دادند وغرور قدم خدمت وترددانی که ازو بظهور آمده بود خلاف صوبه داران دیگر که کم وبیش موافق حکم بعمل آوردند درسرانجام وتقدیم خدمت ماموره نپرداخته عرضه داشت متضمن بر عذر آنکه مردم احمد آباد برای مهم و سفر دور معذورند مع دولک روپیه در کفارهٔ این کم خدمتی روانهٔ حضور نمود از اتفاقات همان روز که عرضه داشت شجاعت خان از نظر گذشت عرضه داشت محمد مراد خان که از

خانه‌زادان کم منصب و تربیت یافتهای حضور و مزاج دریافتهٔ پادشاه بود و بخدمت فوجداری سرکار گودره و غیره تعلقهٔ صوبهٔ احمدآباد سرفرازی داشت و میان شجاعت خان و او سوی مزاج بمیان آمده بود بدین مضمون رسید که درین ایام پادشاه عدومال اسلام بقصد جهاد کمر بتسخیر قلعجات تعلقهٔ کفار بسته این خانه زاد را زیر سایه بآرام نشستن و آب سرد خوردن گوار نمودن دشوار گردیده و بی حکم بحضور نمي تواند رسید اگر مامور گردد یکي از خانه زادان را در تعلقهٔ فوجداري نائب گذاشته خودرا با جمعي که تواند بحضور رسانده سعادت شرف ملازمت ضمیمهٔ ثواب جهاد حاصل نماید بعده که مضمون هردو عرضه داشت بعرض رسید آتش غضب سلطاني درحق شجاعت خان شعله ور گردید حکم شد که مراتب پسر خواندهٔ شجاعت خان مع مراتب جمله فوجداران صوبهٔ احمد آباد و متعینهٔ عمدهٔ آن صوبه بعرض رسانند و همه را بکمي منصب مغضوب ساختند و حسب الحکم باعتراض تمام که خلاصهٔ مضمون آن بکم و زیاد عبارت نوشته می شود بنام شجاعت خان صادر فرمودند وای صدوای بر عقل و دانائي آن پیر عقل و هوش باخته که در مقابل چندان حق نمک و عنایات بی پایان بی آنکه سعادت ملازمت دریافته باشد از ادنی پایه بمراتب اعلی رسانده باشیم و همیشه در صوبه داری بمراد خاطر بسربرده باشد در چنین وقتي که ما بدولت بر جهاد و قلع ریشهٔ کفار بدنهاد کمر همت بسته باشیم و بر هر مسلمان که بهرهٔ از ایمان داشته باشد اعانت پادشاه اسلام خاصه در جهاد واجب و لازم براي طلب هزار سوار بخرچ زر

سرکار حکم صادر فرموده باشیم بعذرهای لایعنی ولیت و لعل گذراندن و در فرستادن پسر مزارعی که متبنای خود نموده اغماض بکار بردن و از غضب سلطانی ملاحظه ننمودن سوای بی سعادتی چه حمل میتوان نمود - آن قلیلي که برای دفعیهٔ عدم اطاعت بطریق پیشکش فرستاده بود بآن می نماید که ذرهٔ را مقابل آفتاب دارند یا قطرهٔ را در دریا اندازند دولت خداداد سلطنت هندوستان دریاي ست بیپایان که در هر سال و ماه کرور ها بانعام و دیگر اخراجات در مي آید آنها که تربیت یافته و خانه زاد مزاج دان این درگاه آسمان جاه اند و جبین عقیدت آئین برین آستان سوده اند و آرزوی احرام این بارگاه را جزو عبادت خود مي دانند خود التماس رغبت رسیدن حضور لامع النور مي نمایند الحال هم باید که ازین عقیدهٔ فاسد باز آمده زود و شتاب متبنای خود را با فوج شایسته روانهٔ درگاه معلی نماید و فرمودند که گرزبردار شدید رفته پسر خواندهٔ شجاعت خان را با متعینهٔ دیگر احمد آباد بحضور بیارد - و بنام محمد مراد خان علی الرغم صوبه دار فرمان ازروی کمال عنایات و خانه زاد پروری بدین مضمون مصحوب گرز بردار صادر شد که مضمون عرضه داشت او متضمن بارادهٔ احرام حضور بعرض رسید و مستحسن افتاد باید که هزار سوار خوش اسپه امیدوار عطای منصب و تعینات جاگیر درهمان صوبه ساخته بقرار شصت روپیه درماههٔ سراسري شش ماهه نقد پیشگي داده همراه بیارد بعد رسیدن فرمان که محمد مراد خان برخلاف مرضي شجاعت خان شروع بنگاهداشت سپاه نمود شجاعت خان اطلاع یافته بجماعه دارانی که

رجوع بمحمد مراد خان مي آوردند پیغام تهدید آمیز منع نوکري اختیار نمودن مي نمود تا آنکه محمد مراد خان بسعي بسیار قریب پانصد سوار نوکر نمود ازان جمله هدایت الله نام را که سابق بخشي شاگرد پیشهٔ شجاعت خان بود امیدوار ساخت که بعد رسیدن حضور اورا سر مثل نموده قبل از همه ملازمان دیگر ملازمت نماید بعده که محمد مراد خان و نظر علي خان پسر خواندهٔ شجاعت خان بسزاولی گرزبرداران در ایام شروع محاصرهٔ پرناله بحضور رسیدند و بعرض رساند که هر دو بر سر چوکی رسیده اند محمد مراد خان را ازراه فضل و خانه زاد پروري بدون آنکه تغیر رخت بدن نماید بتاکید طلبیده وقت ملازمت مورد عنایات ساخته مع متعینه و برادري اضافه مرحمت فرمودند و گرز برداری که همراه محمد مراد خان آمده بود اورا نیز بعطای اضافه سرافرازی بخشیدند بعده که نظر علي خان ملازمت نمود - داروغهٔ گرزبرداران برای اضافهٔ گرز برداری که نظر علي خان را آورده بود عرض نمود فرمودند که نظر علی خان را گرز بردار نیاورده همچشمي محمد مراد خان آورده - آوردههای محمد مراد خان را حکم نمودند که محمد مراد خان مثل آنها از نظر گذرانده بمنصبی که سرافرازي یابند تصدیق آن بمهر خود بدهد و از روی همان تصدیق بعرض مکرر رسد و بخشیان را دران دخل نباشد چنانچه هدایت الله را که سر مثل نموده بود سه صدی صد و پنجاه سوار نمودند - درین ضمن بالتماس روح الله خان بخشي کمی منصب نظر علی خان و دیگر متعینهٔ صوبهٔ احمد آباد که بحضور رسیده بودند بحال فرموده حکم فرمودند

که جاگیر بابت کمی جماعه که بحال شده اند بآوردهای محمد مراد خان تنخواه داده باقی که بماند بآنها بحال نمایند و الا جاي دیگر عوض خواهند یافت - از شهرت این خبر بعد انقضاي چند روز عرضه داشت شجاعت خان بدین مضمون از نظر گذشت که محمد مراد خان جمعي را که بحضور آورده بمنصب سرافرازي یافته‌اند همه از قوم ارذال و بازاري احمد آباد و نوکران خانه‌زادان موروثي آن درگاهند که بحضور رسیده بمعاف فرمودن تقصیر و بحال گردیدن بکمي منصب سرافراز گردیده اند ازانکه حکم شد که جاگیر بابت کمی منصب آن جماعه بعد تنخواه آوردهای محمد مراد خان بآنها بحال گردد و الا جای دیگر تنخواه یابند این معني باعث کمال خفت و بي آبروئي بنده‌های قدیم پادشاهي است و همه وکلای فوجداران و متعینهٔ احمد آباد باشارهٔ شجاعت خان همین مضمون را بطریق استغاثه بعرض رسانیدند و همین خدمت محمد مراد خان باعتراض مبدل گردید و چون محمد مراد خان وقت گذراندن مثل که هدایت الله را سر مثل نموده معرفي او باین نموده بود که بخشي شاگرد پیشهٔ شجاعت خان بود بعد گذشتن عریضهٔ شجاعت خان محمد مراد خان را مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که شجاعت خان راست نوشته‌گواه صدق قول او این است که بوقت گذراندن مثل اول بخشي پاجیان پاجي مارا سر مثل‌کرده معرفي او نمودي مگر خانه زادان و امرازادهای امید وار بندگي ما در احمد آباد مطلق بهم نمي رسیدند و ازروی بیدماغي فرمودند که آوردهای محمد مراد خان را

که از صدي تا پانصدي سرافرازی یافته بودند همه‌را سه بستی اعتبار نمایند بعده که محمد مراد خان عرض نمود که بسبب اغوای شجاعت خان که هیچ جماعه داری رجوع نمی‌نمود وعدهٔ سرمثل نمودن هدایت الله را با حقیقت چند نفر از امرازادها که همراه آورده بود بعرض رسانید از پایهٔ عتاب بر آمد و منصب آوردهاي او موافق تجویز محمد مراد خان بحال گردید ٭

الحال بذکر محاصرهٔ قلعهٔ پرناله مي پردازد بعده‌که تربیت خان و دیگر بهادران قلعه کشا جابجا خیمهای آسمان شکوه ایستاده نموده به پیش بردن مورچال و دواندن نقب ساعي گردیدند و توپهای صاعقه بار شعله افروز مقابل برج و باره نصب نمودند و ببالا بردن دمدمها محاذي قلعه پرداختند بعد از تردد چند گاه که از صدمات گولهای کوه ربا بعضي اطراف قلعه از هم پاشید - اگرچه از اهتمام تربیت خان و دیگر کارپردازان کوه‌کن و دستیاري سنگ تراشان چابک دست در دواندن نقب عجب کارخانه برروي کار آوردند - چند جریب زمین را بوسعت عرض قسمي خالي نموده مجوف ساختند که سه جوان مسلح پهلوي هم گپ زنان بفراغ تردد نمایند و مابین هرچند قدم نشیمن مربع وسیع که بیست و سی نفر درآنجا توانند نشست تیار نمودند و همه جا جمعي از بهادران جان نثار نشاندند که آسیبی از آتش باریدن بالای کوه بآنها نرسد و آنها بر قابوی وقت از زیر زمین که سوراخها گذاشته بودند تفنگ بر محصوران که بر برج و باره نمودار مي گشتند میزدند اما بحسب ظاهر نفعي برای تسخیر قلعه و بیدل ساختن محصوران نداد

تا آنکه موسم برسات رسید و از شدت بارش و طغیان سیلابهای کوه ربای اطراف تخلل تمام در تردد قلعه کشایان افتاد - در همان ایام فتح الله خان بهادر که طرف جاگیر مرخص شده رفته بود رسیده ترددات نمایان بروی کار آورد و بعد رساندن کوچهٔ سلامت تا پایکار باتفاق منعم خان که دوست و بیگانه آفرین گفتند یورشهای بهادرانه ازو بظهور آمد اما تربیت خان و دیگر هواخواهان او نمی خواستند که مقابل تردد میر آتش حسن خدمت فتح الله خان بظهور آید همچنان از محمد مراد خان غریب سعی و جانبازی بر روی کار آمد و از حسد و نفاق امرای مقرب تردد او پایمال گردید - خان جهان پسر حاجی محمد انور از وطن بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل نمود پادشاه عالم ستان از راه خانه زاد پروری فرمودند که می خواستیم عنایات نمایان بحال حاجی محمد انور مبذول فرمائیم حیاتش وفا نکرد الحال بحال تو بعمل خواهد آمد ملقب بخان جهان کرده از راه نوازش و خانه زاد نوازی بمنصب مناسب و بخدمت پیشکاری حمید الدین خان بهادر داروغهٔ دیوان خاص ضمیمهٔ وقائع نگاری و امینی هفت چوکی فوج پادشاه زاده محمد کام بخش سرافراز فرمودند او بموجب حکم برای دریافت حقیقت تردد بهادران رزم جو و مبارزان شعله خو در مورچال رفته بود چون دران وقت آتشباری غلولهٔ توپ و تفنگ و بان و سنگ از بالای قلعه بشدت تمام بود و خانه زادان جانفشان و بهادران عقیدت نشان در پیش بردن مورچال سعی و تردد رستمانه بظهور می آوردند غریب زد و خورد و عجیب دار و گیر روی داد جماعهٔ

کثیر ازان گروه شقاوت پژوه بجهنم واصل و زخمي واسیرگشتند و از شجاعان اسلام برخي درجهٔ شهادت یافتند و چندي گلگونهٔ زخم سرخروئی حاصل نمودند خان جهان دران رستخیز طرفه تردد رستمانه و سعي بهادرانه نموده اکثر ملاعنهٔ نابکار را بدار البوار رساند بعد عرض مورد تحسین و آفرین گشته بعنایات ممتاز شد چون خان جهان منظور نظر و مورد مراحم و تربیت کردهٔ آن پادشاه قدر افزا و بر چهرهٔ او آثار رشد شجاعت و تهوري نمودار بود پادشاه روزبروز ببذل عنایات بر دیگر خانه زادان اورا امتیازی مي بخشیدند انشاءالله تعالی باقی احوال ترقیات او برمحل بزبان قلم ستوده بیان خواهد داد *

و مجمل* از احوال محمد مراد خان بزبان قلم مي دهد چون مابین قلعهٔ پرناله و پون گذه که پیوسته بهم بودند تیغه واقع شده بود و بالای آن آبادی ظاهر مي شد اما هرچند مي خواستند حقیقت آن پارچهٔ کوه واقعي ظاهر نمي گردید و بسبب باریدن گولهٔ تفنگ و سنگ متصل از هر دوطرف کوه هرکاره ها جرأت بالا رفتن نمي نمودند محمد مرادخان و خواجه محمد بخشي پادشاه زاده محمد کام بخش را که ازشجاعان کارطلب بودند و درهمان زودی به بحال گشتن منصب و جاگیر سرافرازي یافته بود مامور فرموده بودند که مابین هردو قلعه زیر همان تیغهٔ کوه همراه آوردهاي خود و فوج پادشاه زاده تهانه قائم نمایند و نگذارند که غنیم از بالا فرود آمده شوخي تواند نمود و چند روز بران گذشت روزی قبل از طلوع آفتاب جمعي از مردم غنیم غافل از بالا فرود آمده یک طرف گذار لشکر رسیده پارهٔ مواشي که مي

چریده‌ئی پیش انداخته خواستند که بالا برند محمد جوان پسر محمد
مراد خان و سلطان حسن و سلطان حسین خواهرزاده‌های او خبر
یافته همچنان که نشسته بودند شمشیر و سپر در دست گرفته پیاده
با جمعی از همراه بتعاقب آنها پرداختند اشقیا تاب مقاومت
نیاورده دست از مواشی برداشته رو بفرار آوردند بهادران همچنان
پاشنه کوب میرفتند که محمد مراد خان نیز برین جرأت همرهان
خود اطلاع یافته خودرا بمدد پسر و خواهر زاده‌ها رساند و از
بالا تکرک گولهٔ تفنگ و سنگ متصل باریدن گرفت و محمد
مراد خان باهم قدمان کوه نبرد دست از تعاقب برنمی داشت
و بمحمد مقیم نام خانسامان محمد مراد خان با یکی از
خواجه سرا و در سه نفر دیگر زخم گولی تفنگ و سنگ رسید و
خواجه سرا با چهار نفر دیگر درجهٔ شهادت یافت باز رستمانه
سینه‌ها را سپر ساخته بر فراز کوه برآمدند و نشانها بالای تیغه
برده نصب نمودند و خود در پناه جوف کوه بفکر
مورچال بستن پرداختند چون دران حال نشانهای محمد مراد
خان بنظر مردم لشکر در آمد چنان شور و غوغای آفرین
آفرین در لشکر پیچید که صدای آن بگوش حضرت خلد مکان که
در تسبیح خانه بودند رسید و استفسار سبب آن فرمودند
درین ضمن نظر خواجه سرایان که در خدمت حاضر بودند بران
نشانها افتاد چون اکثر مقربان حضور با تربیت خان که باعث
ترغیب این مهم گشته بود و کاری ازو نمی کشود عداوت بهم
رسانده بودند بی اختیار باظهار هوا خواهی پادشاه زبان بدشنام و

و کلمات لغو نسبت بمیر آتش و توصیف محمد مراد خان کشاده
شروع به تسلیمات علامت نشان تسخیر قلعه نمودند و حکم فرمودند
که قنات از روبرو برداشتند و خود حضرت نشانهای آثار فتح مشاهده
نمودند در همان حالت پیغام التماس درخواست مدد و طلب
مصالح مورچال از طرف محمد مراد خان بعرض رسید و همان لحظه
شقهٔ بخط مبارک بنام روح الله خان و حمید الدین خان در باب رسیدن
آنها بطریق معاونت و رساندن تخته و دیگر مصالح مور چال
بمحمد مراد خان و شقهٔ آفرین بنام محمد مراد خان صادر فرمودند -
روح الله خان و حمید الدین خان بپای همان تیغهٔ کوه آمده پیغام
بمحمد مراد خان دادند که شما چنین تیز جلوی بیجا نموده مارا
برای اعانت خود طلبیده اید اما ازما استمدادي که توقع دارید بعمل
آمدن متعذر اگر شما بذات خود وهمرهان خود مورچال قائم مي توانند
نمود مبارکست و الا عذر عدم قائم گردیدن مورچال بحضور نوشته
فرود آید ازین مقوله پیغام و آمد رفت سوال وجواب تا آخر روز
بود و محمد مراد خان تن به ننگ فرود آمدن از بالا بي نیل
مقصود که درین ضمن از بالای قلعه نیز پیغام طلب امان بشرط
چند بمحمد مراد خان رسیده بود نمي داد تا آنکه اشارهٔ زود فرود
آمدن محمد مراد خان از طرف تربیت خان بروح الله خان
پیهم رسید و روح الله خان و حمید الدین خان بمحمد مراد خان
مصحوب محرم خاص پیغام دادندکه شما راضي اید که ما تعینات
شما باشیم و ترود تربیت خان و همه عمدهای رکاب پایمال گردد
آخر ناچار قرار برین یافت که روح الله خان بخدمت پادشاه

نوشت که اگرچه محمد مراد خان در عالم رسوخیت و خانه زادی شرط تهوری و جانفشانی بتقدیم رسانیده اما آن مکان قابل استقامت ورزیدن و مورچال قائم نمودن نیست و در ماندن شب ملاحظهٔ چشم زخم بد نامی است و محمد مراد خان بیحکم فرود آمدن در عالم کار طلبی بر خود هموار نمی تواند نمود بعد عرض خانه مکان ازروی بیدماغی و اعتراض شقه بخط خاص بنام محمد مراد خان صادر فرمودند که چنین جرأت بیجا که ندامت حاصل آن باشد چرا باید نمود زود فرود آید اگرچه دران وقت بعضی مقربان که اکثر عمدها بروح الله خان بخشي و میر آتش رجوع داشتند تردد بیجای محمد مراد خان خاطر نشان نموده مجرای حسن خدمت اورا باعتراض مبدل ساختند چنانچه عمده سبب امتداد کشیدن مهم دکن همین نفاق و عدم اتفاق امرا بود اما وقت شب درخلوت از خارج حقیقت واقعي خاطر نشان و دلنشین پادشاه گردید - و روز دیگر که محمد مراد خان بمجرا آمد بي آنکه بدستور هر روز مثل آوردهای خود ایستاده نماید بجای خرد ایستاد پادشاه ازروي لطف فرمودند که چرا مثل نمی گذرانی در جواب عرض نمود که مردم بسبب بیدار خوابي و تردد بیجا که واقع شده نیاده اند از راه قدرداني و خانه زاد نوازي به تسلي او پرداختند گفتند که بر ما تحقیق شده که از تو در جانفشاني و تهوران کوتاهی واقع نشد اما عمدهای کار طلب ما نخواستند که ترددت بعرصهٔ ظهور آید و همان وقت حمید الدین خان را طلبیده درت بهم فرمودند چنانچه سعی و تردد و کاردست بسته که ازخان زمان شنام و

شیخ نظام در دستگیر ساختن سنبهای بد فرجام مع فرزندان و عیال بظهور پیوست و مقربان ما نگذاشتند که در مقابل آن خدمت قدردانی و عنایات بظهور آریم اگر ازین مقوله حسن تردد رستمانه بسعي یکی از خانه زادان ما رو میداد فرزندان او دودمان تیموریه را مرهون احسان می نمودند بهمین دستور سعي محمد مراد خان از برای خاطر تربیت خان نگذاشتند که بجائي رسد بتو که گمان کمال راستي داشتیم تو هم بزاخفش تربیت خان شدهٔ و به تربیت خان براي یورش بتاکید تمام پیغام نمودند او در جواب التماس نمود که مصالح قلعه گیري و یورش موجود است و بمحمد مراد خان که از وي سعي و تردد بهادرانه بظهور آمده بود حکم شود که باز روز یورش رفاقت نماید مطلب تربیت خان آن بود که بر پادشاه ظاهر گردد که آن روز تردد اتفاقي از و بظهور آمده بود چون همین نزاع همچشمی و حسد با فتح الله خان که در تهوري اسم بر آورده بود امرای دیگر می ورزیدند باز پادشاه در جواب فرمودند که محمد مراد خان و فتح الله خان در تردد خودها را معاف نخواهند داشت باید که شما بعار امتداد ایام محاصره راضي نباشید *

ذکر سوانح سال چهل و پنج از جلوس خلد مکان

مطابق سنه هزار و صد و دوازده هجري

بعده که ایام محاصره بدوماه کشید و بهادران بانام و ننگ مکرر بمدد زینهای آسمان پایه و کمندهای رساتر از طول امل شرط جانبازي بجا آوردند و مردم بسیار بمعرض تلف آمده بدرجهٔ شهادت رسیدند و کاری ساخته نشد و روز یورش از نشانهای محمد

مراد خان بالای همان تیغهٔکوه رسید و از فتح الله خان شیر نبرد نبرد بهادرانه بظهور آمد چون در السنه شهرت یافت که محصوران باظهار طمع در سپردن قلعه بمحمد مراد خان پیغام درمیان دارند و عرصه بر محصوران بسیار تنگ گردیده بود بسعي رسل و رسائل بهادران قلعه دار پرناله بوساطت پادشاه زادهٔ محمد کام بخش و تربیت خان خفیه مبلغ گرفته قول امان خواسته اواخر ذي الحجه سنه چهل و پنج کلید هردو قلعه فرستاده قلعها خالي نمودند و قلعهاي فلک شکوه بتصرف بندهای پادشاهي در آمد و قلعهٔ پرناله را مسمی به بني شاه درک نمودند و در فکر کوچ بودند درهمان ایام ابر و آثار باران بیموسم برروی آسمان ظاهر گردید و تند بادي که از علامت غضب الهي توان گفت پدید آمد و خیمهای خرد و کلان روي زمین و سایه بانهای سربفلک کشیده بصورت کاغذ باد درروی هوا بپرواز در آمدند و شاه و گدا آفتاب نشین گردیدند خیمهٔ نبودکه طناب او آن روز ازباد تند گسیخته نگشته باشد و چادري روی بآسمان نیاورد که از حادثهٔ باد باز سالم بر زمین فرود آید عالمی از بیداد آن باد فریاد الامان بدرگاه رب العباد بر آورد و حجاب ستر پرده نشینان سراچهٔ عفت به پرده دری و بي حجابي نوعي مبدل گردید که اوباشان پي آزرم و حسن پرستان دور ازحیا و شرم از خوشوقتي نظارهٔ مستورهاي بیحجاب در جامه نمي گنجیدند •

القصه اوائل محرم الحرام عنان توجه طرف کهاون که براي آرام سپاه علف زار بسیار و آرزاني غله زیاده از همه طرف بود و تسخیر قلعهٔ چندن مندن نیز دران نواح منظور نظر داشتند برافراشتند

فتح الله خان را باضافهٔ پانصدي ذات صد سوار و خطاب بهادري سرافرازي بخشيدند و فرمودند که براي تنبيه و قلع ريشه اشقياي اطراف قلعجات آن سمت رفته در استيصال آن جماعهٔ بدمآل کوشد و آن بهادرکار طلب شيرنبرد خودرا بآن طرف رسانده بسياري از کفار بد کردار را علف تيغ آبدار نمود و برکمرگاه هرچهار قلعهٔ که دران ضلع بودند تاخته دست بردهاي بهادرانه برروي کار آورد و جمعي کثير را طعمهٔ تيغ و تير و سنان ساخته و اسيران و مواشي بسيار بدست آورده بمرتبهٔ علم شهرت بر افراشت که کفار قلعه مغلوب هراس گشته از آوازهٔ آمدآمد رايت ظفرآيت بي آنکه پاي محاصره بميان آيد قلعهٔ پارس گده را خالي نموده راه فرار اختيار نمودند و اواخر محرم دو کروهي پانچه گانون بارادهٔ چهاوني مضرب خيام واقع شد قلعهٔ پارس گده را مسمي بصادق گده ساختند - و بهره مند خان را برفاقت فتح الله خان براي تسخير قلعهٔ چندن مندن مع فوج شايسته رخصت فرمودند و بهره مند خان آن طرف شتافته در اندك فرصتي زياده از فتح الله خان نيز جنگ و تردد رستمانه بظهور آورد و بتفصيل آن نمي پردازد و قلعها بتصرف اولياي دولت قاهره در آمد تا وسط جمادي الاول از تسخير هر چهار قلعه فارغ گرديدند *

ذکر سوانح سفر پر تعب تسخير قلعهٔ کهيلنا

شانزدهم جمادي الاخرى سنه چهل و پنج جلوس از پانچه گانون بقصد تسخير قلعهٔ کهيلنا رايت ظفرآيت بر افراشتند اگر خواهد تصديعات و کساله که دران سفر سراپا خطر از ابتدا تا آخر بر لشکر

ظفر اثر گذشته خصوص از شدائد راه دشوار گذار پر از اشجار زهردار و جنگلهاي انبوه پرخار و بدي هوا آنچه خلق کشیده مفصل بزبان قلم دهد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان نازک مزاج خواهد گردید مجمل مي نگارد که دو روزه راه در دوازده روز طي نموده بانیا گهات که از کتلهاي قلب مشهور بود رسیده بلشکر حکم فرمودند که بمرور از گهات بگذرند - و شاه زاده بیدار بخت که براي تنبیه مفسدان طرف کوکاک مرخص شده بود بعد از فراغ تاختن و سوختن مکانهاي اشقیاي آن ضلع درین منزل آمده ملازمت نمود - درین چند روز بسبب بارش بیهنگام چنان لاوگل شد که از خیمه بخیمهٔ دیگر تردد متعذر گردید تا بکوچ چه رسد - فتح الله خان را مامور نمودند که راه کتل را درست نماید وسط ماه رجب در دامن کوه کهیلنا که ازانجا قلعه سه و نیم کروه مسافت داشت و مکان مرغوب پر از اشجار و اقسام گل و فوا که آن ولایت بود شرف نزول فرمودند حکم نمودند که تا مکان گوله رس باهتمام فتح الله خان بیلدار و سنگ تراشان کوه کن نشیب و فراز و رخنهاي غار را از بریدن و انداختن درختهاي تنومند هموار نمایند و آن بهادر کار طلب که هم در دفع هجوم اشقیا که از اطراف گوشه و کنار جبال در پناه اشجار غافل مي تاختند مي کوشید و هم در خدمت ماموره مي پرداخت کار یکماه را در یکهفته چنان سرانجام داد که صد سوار برابر هم توانند گذشت - جمدة الملک اسد خان را مخاطب بامیر الامرا ساخته چهار هزار اشرفي و خنجر مرصع انعام فرمودند و حمید الدین خان بهادر و منعم خان و فتح الله خان بهادر و راجه

جي سنگه و دیگر بهادران رزم جوي کارزار دیده را مورد عنایات ساخته بعطاي پادشاهانه نواخته براي محاصرهٔ قلعه مرخص ساختند فتح الله خان و حمید الدین خان بطریق قراولان داخل دره شدند ازانکه مکاني را که فتح الله خان قابل دمدمه بستن و توپها بالا بردن دیده به تردد تمام تهانه درانجا قائم نموده آمده بود کافران تیره روزگار شورش آورده آن مکان را متصرف شده دیوار درانجا کشیده حد مورچال خود قرار دادند - چهار پنج هزار مرهتّه باستقبال لشکر پادشاهي سرراه دره گرفته در پناه اشجار سر بفلک کشیده و پارچهٔ سنگهاي کوه شکوه بزدن گولهٔ بندوق و لغزاندن سنگهاي فیل ربا شروع نمودند فتح الله خان بهادر بادیگر بهادران شعله خوتردد نمایان نموده بدفع اعدا کوشیده سینها سپر ساخته بضرب شمشیر آبدار بسیاري را ازپا در آورده بدار البوار فرستاد و جمعي از مردم پادشاهي بکار آمدند آخر چنان کار برسر آن کفار بدکردار تنگ ساختند که راه فرار یافته خودرا از بالاي کریوها انداخته بجهنم واصل گردیدند و جمعي کثیر را که دستگیر ساختند سنگها در گردن شان بسته در غار هاي کوه سرنگون نمودند و دران روز که تمام روز شمشیر بهادران از خون ریختن دمي نیاسود از ذات خود فتح الله خان بهادري نمایان و تردد رستمانه بظهور آمد * بیت *

بروز وغا آن یل زور مند * بچلک چاک شمشیر و خم کمند
زدشمن بسي کشت و آورد بند * خدا دادش این دست و نام بلند

بعد عرض این فتح نمایان فتح الله خان را باضافهٔ دو صد سوار و عطاي علم و خنجر مرصع و حمید الدین خان را کتار و منعم خان

راکه اسپ سواري او بکار آمده بود اسپ مع ساز طلا سر بلندي
بخشیدند و بالتماس فتح الله خان بهمه منصبداران برادري او موافق
پایهٔ مراتب اضافه مرحمت نمودند - در ماه شعبان اطراف قلعه
جا بجا ز تردد و جانبازی بهادران قلعه گشا مورچال قائم گردیده
و بدواندن کوچهٔ سلامت دران سنگ لاخ و بستن دمدمه پرداختند
آنچه سعي و تردد از فتح الله خان در کندن نقب و کافر کشي
دران محاصره بظهور آمده اگر مفصل بتحریر آید باطناب سخن
می کشد مجمل می نگارد که در کوچهٔ سلامت چنان کارنامه برروی
کار بزور بازو و تدبیر خود و هنر پردازی سنگ تراشان فرهاد
تیشه ساخت که نشیمنهای دلنشین و دریچهای روشن هوا دار زیر
زمین نمودار نموده دار بسته بدستور تاک درانجا قرارداد که هرگاه
بر مرهتها تاخته سر و دست آنهارا بریده می آورد پوست سر آنهارا پر از کاه
نموده باد ستهای آن جماعه بجای خوشهٔ انگور می آویخت و چنان
هیبت اسم آن بهادر دل در دل آن بدسگالان افتاده بود که جرأت تاخت
بر مورچال او نمی نمودند و فتح الله خان گویان از خواب می
جستند - پادشاه سوار شده آمده کوچهٔ سلامت و کارنامهٔ ساخته
فتح الله خان را مشاهده نموده آفرین گفتند و قرار دادند که از جائي
که تشریف داشتند بتفاوت سه و نیم کروه جریبي دولتخانه بود
بفاصلهٔ نیم کروه از قلعه مضرب خیام ظفر انجام نمایند لیکن بعد
کوچ در مسافت آن سه کروه زیاده از هفت خان راه مازندران که
بر رستم دستان گذشته و در داستان رستم درج است صعوبت و کسالة
بر خلق گذشت و از غرهٔ رمضان که کوچ فرمودند بعده که چندین

هزار چارپاها و آدم از بالای کوهها بمغاک افتادند و زیردست و پای همدیگر پایمال گشتند و دست و پا بباد فنا دادند و بتاراج مرهتها که ازان طرف ناگهان سربرآورده سرازتن و یراق ورخت از بدن می ربودند رفتند در ده روز بتفاوت نیم کروه پای قلعه نزدیک مورچال رسیدند و کارخانجات و مردم بسیار که با چنداول مانده بودند بعد چند روز بدشواری و صعوبت تمام با جان و مال نصف بتاراج داده رسیدند و خیمهای کهنه و نو بیشمار و اسباب زیاد که بمنزل رساندن از عدم بار بردار و دست اندازی غنیم اطراف متعذر گردید آتش زده نیم سوخته میان غارها انداختند که بکار کفار نیاید القصه انچه نقصان جانی و مالی و بی ابروئی برخلق گذشت گذشت و آنچه کشیدند کشیدند تا ازان منزلهای پر خطر جان بسلامت برآورده بدام آفت گواهای کوه ربا و توپهای بالای قلعه رسیدند - شاهزاده بیدار بخت را مامور فرمودند که برگشته خود را نزدیک بنی شاه درک رساند و برای تنبیه اشقیا سرراه آن طرف که فی الحقیقت برای اعانت قلعه دار تازه منصوب شدهٔ پادشاهی بران قلعه پشت گرمی از دست اندازی کفار باشد رخصت نمودند وفرمودند که در آنجا استقامت ورزیده نگذارد که ازان طرف کمک مقهوران برای محصوران قلعهٔ کهیلنا تواند رسید همچنان محمد امین خان را که دران ایام صدر الصدور نموده بودند حکم فرمودند که با فوج متعلقه زیرگهات انبا که ازان طرف رسد غله برای کفار نرسد و بدرقه بنجاره رسد لشکر پادشاهی تواند گردید خود را رسانده جوهر تردد خود بر روی کار آورد محمد امین خان درگهات مذکور فرود آمده از

تاخت و تاراج و سوختن معمور های آن بدسگالان و کشتن و اسیر نمودن آن گروه ضال و بدست آوردن مواشي کوتاهي ننمود و دران ضلع اثر از آبادي و نام و نشان مرهتهٔ بد فرجام نگذاشت و تربیت خان نیز بدین خدمت مامور گردیده باتفاق محمدامین خان تردد های نمایان بروی کار آورده شریک کافر کشي گردید *

کلمهٔ چند از تردد نصرت الله خان بهادر کوه نبرد بزبان خامه میدهد - بعده که کوچهٔ سلامت سر بغار های پاي آن کوه آسمان شکوه که انتها و پایان آن پیدا نبود و پیشش بردن آن خیال محال مینمود بر آورد اگرچه ظاهر بینانان ناآزموده کار و همچشمان برهم کار خنده بر تردد آن بهادر کوه پیکار می نمودند و از بالاي قلعه متصل ولاینقطع اقسام آتش بلا می بارید اما نصرت الله خان چنان سعي و تردد در گردآوري مصالح و استادان چابکدست می نمود و زربجاي خرمهره می پاشید و شب و روز خود تقید ورزیده تیشه و کلند واره بدست خودگرفته شریک هنر مندان آن فن میگردید که اگر فرهاد کوه کن میدید انصاف میداد و آفرین میگفت تا آنکه نقب نزدیک دروازه رساند درین ضمن آن قدر آدم دران تردد بکار آمدند که از احاطهٔ شمار بیرون بودند همچنان در بالا بردن دمدمه و کجاوها و سبدهای بیشمار پر از خاک و خس و خاشاک و کلهاي آدم و دست و پاي چار پا موجود نموده محاذي قلعه کوهي اسمان پایهٔ دیگر نمودار ساخته باعث تزلزل دل محصوران گردید - از زبان راویان ثقه مسموع گشته روزیکه آن بهادرشیر دل همراه مزدوران به بستن و بالا بردن کجاوها و دیگر مصالح دمدمه مشغول بود که یکبار پارچهٔ

سنگ فیل ربای صد منی باکه یک لخت کوهی از بالا غلطان آمده بر تختهٔ عریضی که مصالح کجاوه و غیره بران گذشته بودند خورده آن تخته را چنان خورد نمود که از هم پاشید و در حالتی که فتح الله خان دست بکجاوه زده شریک ترود مزدوران بود پارچهٔ ازان تخته بر سر او خورد و از همان ضرب که بساق پایش نیز رسید پایش بدر رفت مع کجاوه غلطان گشته در غاری که پایان آن پیدا نبود پائین افتاد چنانچه غریب فریاد و هنگامهٔ شور دران مرحلها و لشکر بلند گردید و اکثر مایوس از حیات او گشته خبر بپادشاه رسانیدند اما چون حیات چندگاه او باقی بود بحکم حافظ حقیقی کجاوه در درخت سال خوردهٔ کلان پر از شاخ بند گردید و آن بهادر دلیر دل که دست از کجاوه بر نداشته قوی گرفته بود آویزان ماند و مردم بمدد او رسیده ازان بلیهٔ ناگهانی او را بر آوردند اگرچه بر سر و کمر و همه اعضای او آنقدر ضرب سنگ و صدمات دیگر رسیده بود که مدت بیهوش ماند بعد ازان که بحال آمد بعلاج پرداختند مومیائی خاصه پادشاه عنایت نمودند یک ماه صاحب بستر بود و باعث شماتت ایرانیان و تورانیان حسد پیشهٔ همچشم گردید بعده که شفا یافته بمجرا آمد بعنایت سرپیچ مرصع و تحسین و آفرین باد اورا مفتخر ساخته فرمودند که باعث آبروی نام توران گردیدی - گویند بمرتبهٔ در سلوک سخت و بی محابا وقت عرض و کلمه و کلام با پادشاه و دیگر امرای مقرب واقع شده بود که با آن همه جلادت و حسن ترود و کار طلبی او و لطف و مهربانی حضرت خلد مکان که در بارهٔ او داشتند از ملاحظهٔ داعیه و تهوری او نظر بر

عاقبت بینی بر مراتب و پایهٔ منصب او بسیار بتامل می افزودند - نقل نمایند که روزی برای مقدمهٔ که خلاف مرضی بادشاه ازو بظهور آمده بود بمصحوب یکی از خواجه سرایان حضور پیغام سرزنش نصیحت آمیز باو فرستادند ازانکه مرحلهٔ عمر او از هشتاد تجاوز کرده بود و با خلد مکان نسبت همسال بودن داشت درجواب بخواجه سرا گفت عرض نمائید که هر انسان کامل العقل که سال عمر او بخانهٔ هشتاد و نود رسید در عقل او خلل تمام راه می یابد و حواس خمسهٔ او بحال نمی ماند من خود سپاهی صد مرحله از عقل دور از روز ازل خلق شده ام بعده که خواجه سرا و دیگر مردم بر قبح معانی آن جواب ناصواب اورا بسرزنش خبردار ساختند بعذر خواهی معقول پیش آمد شبی جمعی کثیر از غنیم لیئم بر مورچال و مرحلهٔ فتح الله خان ریخته ازدو سه طرف هجوم آورده شوخی زیاده نمودند جمعی از مغلان و عملهٔ کارخانهٔ مرحله کشته و زخمی گردیدند همینکه فتح الله خان خود را مانند شیر غران بران تیره بختان رسانده چندی را بدست خود زیر تیغ آورد اشقیا رو بفرار گذاشتند ازان روز دوهزار پیادهٔ کومکی بابت سیدی یاقوت خان که با مصالح قلعه گیری رسیده بودند تعینات فتح الله خان فرمودند - شاهزاده بیدار بخت را از بنی شاه درک طلب حضور نمودند - تردد محمد امین خان از کافر کشی زیاده نمودن و رساندن رسد بعرض رسید باضافهٔ درصد سوار و عطای خطاب بهادری و دهوپ و اسپ و فیل و فرمان آمدن معزز ساختند و اکثر همراهان او را نیز موافق

مرتب اضافه مرحمت نموده طلب حضور مع کومکیان فرمودند *

ذکر سوانح سال چهل و شش از جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و صد و سیزده هجری مشتملبر تسخیر قلعهٔ کهیلنا و صعوبت راه

اگرچه ازفتح الله خان بهادربهادر یهای رستمانه در پیش بردن نقب و برانداختن برج و باره بظهور آمد و دمی از تردد و سعی نمی آسود اما از زیاده سری او مقربان کار طلب دیگر نمی خواستند که فتح بنام او بظهور آید و ترددات و یورشها که ازو بعمل آمد بتفصیل آن نمی پردازد فائده بفتح اسم او ندادن - و اوائل ذی الحجه سنه چهل و شش راجه چیسنگه که عمر او بحد بلوغ نرسیده بود باتفاق مردم بادشاه زاده یورش نموده بحملهٔ پیاپی که از بالا گوله و سنگ و اقسام آتشباری چون تگرگ بلا بلا فاصله می ریخت و راجپوت بسیار و اکثر مردم شاه زاده بکار آمدند ریونی قلعه را متصرف شدند و مقربان حضور تسلیمات مقدمهٔ فتح و متزلزل گشتن محصوران بتقدیم رسانیدند و راجه که هزار و پانصدی هزار سوار بود باضافهٔ پانصدی پانصد سوار سرافرازی یافت و شاه زاده بعطای سرپیچ مرصع سربلند گردید - عبد الرحمن خان پسر اسلام خان که رخصت بیت الله گرفته رفته بود از سعادت زیارت فارغ شده آمده ملازمت نمود بخشی سیوم نمودند - اسد الله خان پسر میر سیف الله خان که اورا نیز از روی اعتراض بی منصب ساخته یومیه مقرر نموده روانهٔ کعبهٔ متبرکه ساخته بودند درین اوان از بیت الله مراجعت نموده آمده بمنصب پانصدی سرافرازی یافته بود و از و درآمد و شد پیغام

اندرون قلعه که پرسرام قلعه‌دار در سپردن قلعه در خواستهای بیجا
می نمود حسن خدمت مشاهده نمودند بعطای اضافه و
خطاب پدر و خدمت مدربحری کل آبرو رفتهٔ اورا بحال آوردند -
بشاه زاده حکم شد که توپ شیر دهان و کرک بجلي و دیگر
توپهای خرد و کلان هرچه توانند اندرون ریونی برده تردد بر
انداختن دیوار قلعه نمایند و فتح الله خان دست و پا میزد که
شهپر بر آورده بزور بازو و پرواز خود را اندرون قلعه اندازد و هر کدام
از امرای کار طلب سعي داشتند که کلید فتح قلعه بوسیلهٔ سعي
آنها بدست آید و هریک در قبول خرچ زر کلي از طرف خود
جرأت پیش قدمی نموده رسل و رسائل درمیان می‌آوردند - باوجود
شدت باران شب و روز و عدم مدد طالع فتح الله خان ترددی که
آن بهادر درخالي نمودن زمین و پیش بردن نقب تا دروازهٔ قلعه
بخرج مبلغهای کلي نموده بود همه باطل و ضائع گردید و بسبب
بدست آوردن ریونی پرسرام قلعه‌دار دست وپا باخته برهمنهاي
چرب زبان را بوسیلهٔ شاه زاده بیدار بخت براي پیغام عفو تقصیرات
و قبول بعضی التماس درمیان انداخته بود از محال طلبي او
درجهٔ قبول نمی یافت حتی روح الله خان بخشی و فضائل
خان بیوتات میانجی شده مکرر اندرون قلعه رفتند فائده نداد و
پادشاه زاده تن بقبول زیاده طلبیهاے او نمي‌داد آخر کار بقول
مشهور شاه‌زاده و امرایي صاحب تردد خفیه مبلغ بقلعه دار انعام
نموده قرار برین دادند که قلعه‌دار با جان و عیال و آبرو از قلعه
بر آمده ملازمت نماید بعد محاصرهٔ شش ماه و چند روز نوزدهم

محرام الحرام نشانهای شاه زاده و روح الله خان را بموجب حکم
و درخواست پرسرام که دیگر از مردم پادشاهی آن روز همراه نشانها
اندرون قلعه نیاید خود قلعه دار آمده نشان بدست خویش گرفته
با ساز و صدای نقاره بالای قلعه برده شب امان خواسته‌ازخجالت
باعیال و مالی که توانست در شب تار از قلعه بدر رفت باوجود
که جمع کثیر از غنیم لیئم در آن قلعه مانده بودند بحکم پادشاه
رحیم کسی مزاحم جان و آبروی آنها نگردید و از قلعه برآمده راه
ویرانهای خود گرفتند و صدای شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید از
جملهٔ تاریخهای صاحب طبعان که بعرض رسید (فتح شد قلعهٔ
کهیلنا) پسند افتاد چون وقت تلاوت کلام‌الله که آیهٔ کریمهٔ الحمدلله
الذي سخرلنا بزبان جاري بود خبر نشان بالا بردن قلعه معروض
گردید قلعه را مسمی بسخرلنا ساختند اگرچه از زقوم خار دار و
اقسام‌اشجار پر از خار و انواع‌مارهای‌زهردار دران درهای‌دشوار گذار
آنقدر دامنگیر خلق گردیده بود که رخت سالم بردن احدی نماند
اما بقول حافظ شیراز * مصرع *

عیب می جمله بگفتي هنرش نیز بگو

در دامن و اطراف آن کوه و گل زمین چندین قسم سبزهٔ زمردین
نام و اقسام گل خوشبو و رنگین که تا نظر کار میکرد تختهای گل
مهندی قسم اول هزاره و عباسي الوان در مدچشم جلوه گر بود و
انواع اشجار ثمردار فواکه خصوص انبه و فوفل و نارجیل که از
اندازهٔ شمار و قیاس زیاده توان گفت و الایچی و قهوه و عاقرقره و
صندل سرخ و سفید و ملاگیر بمرتبهٔ دران جنگل وفور داشت‌که اگر

بار بردار میسر می آمد مردم آفت رسیدهٔ لشکر ذخیرها بر می داشتند - و از ارتفاع و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ آسمان رفعت چه نویسم

* بیت *

حصاری که مثلش ندیده است کس

همین حصن سخرلنا هست و بس

اما قلعه به اندرون و به عمارت واقع شده * بیت *

وز برون چون گور کافر پر حلل * و ز درون قهر خدای عز و جل

شاهزادهٔ بیدار بخت را یک لک روپیه انعام نموده برای چهاونی و آرام لشکر طرف راهی باغ رخصت فرمودند و حمیدالدین خان را دو صد سوار اضافه مرحمت نمودند و فتح الله خان را که دران تردد بسیار امید پیش آمدن و ترقی داشت بعطای جیغهٔ مرصع و بر خطاب او عالمگیری افزوده خورسند ساختند - روح الله خان را بر دو هزاری پانصدی اضافه مرحمت فرمودند و منعم خان را که نه صدی دو صد سوار بود هزاری سه صد سوار نمودند - چون از ناموافقت طالع فتح الله خان نتیجهٔ تردد جانبازی او بظهور نیامد بموجب درخواست او تعینات کابل نمودند و منعم خان را دیوان لاهور فرمودند - ازانکه منعم خان در خدمت شاه عالم عقیدت خاص داشت شاه اختیارات محالات جاگیر خود که در صوبهٔ پنجاب و اطراف آن ضلع داشت بدو سپرده متصدی بالاستقلال ساخت چنانچه تردد نیکو خدمتی که از و نسبت بشاه بظهور آمد بر محل بذکر خواهد درآمد *

بر عقلای تیز هوش ظاهر باد که حلم و بردباری و خبرداری پادشاه

بدین مرتبه بود که چون پادشاه عالم ستان تحقیق میدانست که اکثر قلعجات امرای دور دست غائبانه و مقربان صاحب اختیار رکاب ظفر انتساب در محاصرهٔ چندگاه که تردد نمایان بظهور می آمد و محصوران نیز عاجز می آمدند آخر مبلغ بقلعه‌دار داده کلید قلعه بدست می آوردند و هرکارها خبر آن به‌تعیین مبلغ میرساندند اکثر چنان می شد که حضرت خلدمکان همان مبلغ را بلا کم و زیاده بصاحب اهتمام آن تسخیر انعام میفرمودند - اگر چه از بسیاری بارش شب و روز و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای فیل ربا مرضی مبارک پادشاه نبود که تا انقضای ایام برشگال ازان سر زمین سراپا آفت کوچ فرمایند اما بسبب اضطراب و مصلحت بعضی امرای آرام طلب که ازگرانی غله و اختلاف هوا و نالش مردم ناآزموده‌کار تنگ آمده بودند اواخر محرم الحرام بقصد سمت بیرگانون کوچ فرمودند - آنچه بر مردم لشکر از شدت بارش لاینقطع که هرکه دران سر زمین رسیده میداند که پنج ماه دمی و ساعتی فرصت چشم وا نمودن نمیداد و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای سرشار ولا و گل که تا زانو و سینهٔ آدم و اسپ فرو میرفت گذشته و در دکن قرنها بر السنهٔ خاص و عام ضرب المثل و از انتهای شدائد سفر زبان زد خواهد بود از بسیاری یکی بقید تحریر می آورد ازین قیاس باید نمود که هرگاه سه کروه زمین در ایام خشکی در ده روز بدان کساله و نقصان مالی و جانی قطع شده باشد خصوص وقت داخل شدن دره همه کس از ملاحظهٔ آفت جان قدم کشیده می آمدند و تلاش عقب آمدن داشتند

آنقدر چیقلاش نبود و هنگام بر آمدن تمام مردم لشکر می خواستند
در پیش قدمی و زود ازان سر زمین نجات یافتن سبقت و رزند
اولا اسم بار بردار درمیان نبود و خانهٔ اکثر از صغیر و کبیر و غنی و
و فقیر از شدائد آن سفر سرا پا خطر که نمونهٔ سقر بلا مبالغة توان
گفت بر خروس بار شده بود خانه بدوش گشته افتان و خیزان در
تمام روز پاو کروه طی کرده وقت شب بر پارچهٔ سنگی اگر میسر
می آمد والا درمیان لاو گل گذرانده باز روز دیگر بهمان کساله قطع راه
پر از آب و گل می نمودند - از منصبدار و مردم آبرو طلب تا پاجی
و کاسبان بازار همین فرق بود که مردم عزیز عصای چوب در دست
گرفته اسباب ضروری بر سر و دوش مزدور و نفر گذاشته دشنام کنایه
آمیز از زبان بر آورده مرحله پیما بودند و جمعی که ازان کم ظرف بودند
هرزه و فحش و کفر گویان میرفتند تا بر سر نالهٔ رسیدند که از طغیان
آب عبور فیل بتصدیع میسر می آمد تا بدیگر سواری و بار بردار
چه رسد - ازانکه بار بردار برای کارخانجات پادشاهی و امرای نامی
سوای فیلان و فقیران میسر نیامده بود بعد نزدیک رسیدن بدان
ناله حکم فرمودند که چند فیل از فیلخانهٔ سرکار و امرای دیگر بر سر ناله
مقرر نمایند که مال و عیال مردم لشکر بگذرانند - هرچند عورات
و قبائل مردم لشکر نسبت بسفر های دیگر بسبب قدغن و تاکید
بسیار کم بودند اما باز چندین هزار برقع پوش ناموس مردم که
بر شتر و اسپ و گاو سوار بودند از تلف شدن چارپا یا سر و پا
برهنه اکثر با زیورهای گران بها تا زانو بآب و گل فرو رفته تضرع و
عجز کنان بفیلبانان تملق می نمودند و برای گذراندن بجای روپیه

اشرفی بلکه زدور میدادند از بسکه بسیارهجوم می‌آوردند هرکه اجل او دامنگیر می گردید بالای فیل نارسیده سر بآب فرو برده غرق بحرفنا میگشت و برسر ناله عجب حشر و نشر برپا گردید و نام و نشان خوردنی پیدا نبود و هریکی را بجزغم عدم عبور وابستها اصلا جنس خوردنی میسر نمي آمد - جمدة الملک امیرالامرا با خیمهٔ بسیار مختصر بتصدیع تمام از آب گذشته هرچند خواستند که جای خشک خیمه زدن میسر آید بهم نرسید چون ناچار راوتي که در لا و گل برپا نموده بودند و میخها خوب قائم نشده بود و باران شب بشدت شروع نمود دوبار راوتي بالای سر جمدة الملک افتاد که آخرتمام شب فراشان طنابهای خیمه را بدست گرفته ایستاده بودند و چیزی پختن و خوردن دست بهم نداد بدین تصدیع شب بروز آوردند - احوال باقي مردم برین قیاس باید نمود - بسیاری از کارخانجات پادشاهي که چند روز در لا وگل افتاده بود حرکت دادن آن بر فراشان دشوار گردید تا بگذراندن از آب چه رسد حکم شد که حیات خان که قلعه‌دار سخرلنا مقرر شده رخصت حاصل نموده بود همراه خود ببرد - طرفه آنکه همان نالهٔ آدم خوار فیل ربای مردم آزار که دهان را بفروبردن آدم و چارپا کشاده و دمی نمی آسود و بهیچ وجه سیری نداشت دو بار عبور نمودن ضرور گردید و جاندار بیشمار غرق بحرفنا گردید و کار بجائی رسید که فیلبانان در طلب حق السعي گذراندن از ناله بجز اشرفي نام روپیه بر زبان آنها جاري نمي‌گردید - هر که بزور بازو و شناوری و خرچ نمودن زر سرخ از آب گذشت جان بسلامت بدر برده حیات

دوباره یافتن از فضل الٰهي دانست - و مال و عیال اصحاب الفیل تمام ازان آب عبور نمود و بسیاری از مردم با نام و نشان کنار ناله ماندند تا بمردم بی بضاعت و نامراد چه رسد هرچند بینوایان این زمزمهٔ تهی دستی بگوش صاحب ثروتان میرساندند * بیت *

تا چند ز مغلسي خود ناله کنیم
زین ناله توان گذشت اگر پل باشد

خداوندان کرم و درم کر و کور گشته بدر بردن جان و مال خودرا غنیمت میدانستند - آري بر عقلای تجربه کار ظاهر است جائی که بجای قطرات رحمت حق ابر قهر الٰهي دریا دریا برای زحمت بندهای عاصی در مکافات اعمال آنها فرو ریزد و باد طوفان غضب پادشاه حقیقي بمعاونت او پردازد مخلوق را چه یارا که بدفع آن تواند کوشید - و پیداست که اگر شامت افعال این طائفه که مدام مست بادهٔ غفلت و خود کامي و غرق دریای معصیتند شاه و گدا را دامن کشان بدان سرزمین نمی برد و دران مکان هر یکي را بانواع بلا مبتلا ساخته باز بدین کساله و تعب و رسوائي که جان و مال و ناموس بسیار از آبرو طلبان از خدا غافل بباد فنا رفت ازانجا بر نمی آورد باعث تنبیه و گوشمال بیخبران از مکافات روزگار نمی گردید القصه دران چند روز بعد رفاه غله که في روپیه (یک) آثار بسعي و ابرام تمام برای صاحب ثروتان بهمرسیده چه نویسم که از صدمهٔ باد زمهریر آسا که از بالا و پایین سوای آب و گل بنظر نمی آمد چه گذشت باری غنیمت بود که جلهای اسپان سقط شده و رخت آدمهای مرده که برای دفع سرما بانواع تدبیر می سوختند

بفریاد جان باقي مردم سخت جان رسید و بکنار ناله و هر سو تدم آنقدر چارپای و مردم آماسیده افتاده بودند که از بوی و تعفن آن کار زندها نیز بجان میرسید * بیت *

بس گرسنه خفت کس ندانست که کیست
بس جان بلب آمد که برو کس نه گریست

القصه پادشاه جم جاه بعد بیست وچهار روز که لشکر و کارخانجات ازان آب و لا و گل‌که حکم دریای خون وریم داشت یکسالهٔ تمام عبور می نمودند اما از نالهٔ خونخوار گذشته آن قدر جانیافتندکه زیاده از یک خیمه که همان برای عدالت و تسبیح خانه بکار آید ایستاده نمایند - ازانکه قریب بسه و نیم ماه‌آفتاب در پردهٔ حجاب ابر و ماهتاب درنقاب سحاب‌بوده دیدارعزیز نموده بود و از وفور رحمت الهي که‌منجر بزحمت و غضب گشته بود و خلق آرزوی پرتو آفتاب عالمتاب را خیال محال تصور می نمود بعد امتداد ایام خاور عالمگیر طارم چارم از زیر گوشهٔ چادر جهان نورد بر حسب خواهش مشتاقان جلوه گر گشت فریاد شادي و غلغلهٔ خوشوقتي آن چنان بلندآوازه گردیدکه حضرت خلدمکان عالمگیر از جا در آمده سبب آن استفسارفرمودند - و دریک ماه و هفده روز چهارده‌کروه راه از پای قلعهٔ سخرلنا طی نموده دوازدهم ربیع الاول نزدیک قلعهٔ بني شاه‌درگ رسیده مضرب خیام‌نمودند - اگرچه روز بروز ردای طیلسان از رخ خسرو جهان گرد و آفاق گیر بر افراشته میشد اما ابر دریا دل از قطره پاشي باز نمي آمد باری بازار بیع و شرای حرص و احتیاج گرمی تازه پذیرفت و سردي مرده دلان بخوشوقتی حیات

دوباره مبدل گردید و خلقي عظیم که عقب مانده بودند بسبب آنکه رخت در بدن و گوشت و خون در رگ و پوست آنها پیدا نبود و لنگ لنگان دریوزه کنان مي آمدند از ضرر آدم و جانور موذي محفوظ مانده در مقام چهار پنج روز بلشکر رسیده ملحق گردیدند و به بیرگانون رسیده برای آرام لشکر یک ماه و هشت روز مقام فرمودند از انجا که کوچ واقع شد چون خبر شدت طغیان آب دریای کشنا و بسیاری لا وکل کنار دریا که نه کروه مسافت ازانجا داشت بگوش مردم اردوي هامون نورد دائم سفر رسید همه از سرنو دل باخته مبارکباد مرگ تازهٔ زهره گداز بهم دیگر گفتند و آن نه کروه در شانزده کوچ و مقام این قسم طی گردید که چندین هزار چارپای سواري و باربردار که بهزار سعي و خون جگر ارزان و گران بدست آورده بودند چنان در دلدل و کودالها فرو رفتند و افتادند که صاحبان آنها دست امید ازانها برداشتند خصوص یک کروه بدریا مانده حالتي بر خلق گذشت که آدم بیشمار مع سرانجام سفر آخرت درمقابر تیار مغاکها فرو رفته تا روز معاد از رنج شدائد راه آسودند قریب سی چهل فیل ناتوان آفت رسیده بآنجا رسیده چون خر بگل فرو رفتند و بر نخاستند - هرکه دران روز جان بسلامت بمنزل رساند غنیمت دانست - جمعی که دل و حوصلهٔ آنها بجا بودند بدین زمزمه تسلي دلباختگان مي دادند * بیت *

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست کو رانیست پایان غم مخور

بعد رسیدن برسر دریا که دریا دریا خون بجای آب در نظر موج میزد

بسبب ناهمواري و نشيب و فراز معبر قلب و قلت معبر چند کشتي معدود درهم شکستهٔ کهنه که از مصالح کشتی طوفان حضرت نوح ساخته شده بود بدست آمد چه نویسم که چه هرج و کساله برمردم بهیر و خلق دوباره آفت رسیده رسید - واز لجاجت ملاحان و صدمات پواج و تعدي ظالمان بی مروت که در عبور همه مي خواستند بر همدیگر سبقت نمایند و هر کشتي حکم یک تابوت و صد مرده بهم رسانده بود بندهاي خدا چه کشیدند ازانکه اکثر از جان سیر آمده را ضرور شده بود که در شب تار از آب عبور نمایند بهم آوازی جوش و خروش دریا باین ترانه گویا بودند *

* بیت *

شب تاریک و بیم موج و گردابي چنین هائل
کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

بدین حال سراپا اختلال در هیژده روز عبور واقع شد - آنچه بوسیلهٔ شناوري و فرو رفتن کشتي و صدمهٔ امواج و سماجت پواج طعمهٔ آن بحر آدم خوار گشتند کرا دل و دماغ شمار آن جماعه بود بهرحال بهر صعوبتی که گذشت ببهادر گده رسیده یکماه و چند روز براي تخفیف باران و آرام سپاه مقام فرمودند و همه بگرد آوري سرانجام تازه پرداختند - همینکه نیم جان در تن مردم آمد حکم کوچ بقصد تسخیر قلعهٔ کندانه فرمودند - اواخر رجب المرجب سنهٔ مذکور از بهادرگده طرف کندانه رایت ظفر پیکر برافراشته شد - و از ارادهٔ این سفر چه کوه کوه غم و الم در دلهاي رنج کشیدهٔ دائم سفر سراپا خطر روي داد - سیزدهم شعبان المعظم پاي قلعهٔ

کنداته رسیدند و تربیت خان مع دیگر بهادران کار طلب جفا کش در کشمکش پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمهٔ آسمان پایه پرداختند و کفار از بالاي کوه چون بلاي ناگهاني رسیده دست بردهاي نمایان مي نمودند و هر روز جمعي کشته و شهید مي گردیدند و بهادران تردد نمایان برروي کار مي آوردند *

ذکر سوانح سال چهل و هفت از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و چهارده هجري مشتمل بر تسخیر قلعهٔ کنداته

کوتاهي سخن در تردد سه و نیم ماه که مردم بسیار بکار آمدند و صاحب مداران وکار فرمایان حضور تنگ آمده بمبلغي قلعه را از قلعه‌دار خریدند - قلعه به تسخیر در آمد و مسمی به بخشنده بخش گردانیدند - بعد این فتح کوچ فرموده یکماه ایام برشکال درراه پونا و مقامات حوالي قصبهٔ مذکور که از جملهٔ مکانهاي آباد کردهٔ سیوای جهنمي گفته مي شد و بامیر الامرا شایسته خان همانجا حادثهٔ چشم زخم شب خون اندرون حویلي چنانچه بگذارش آمده رسیده بود برای آرام لشکر گذراندند - و آن مکان را بنابرآنکه شاه زادهٔ محمد محي الملت خلف الصدق پادشاه زاده محمد کام بخش که از بطن راني منوهرپوري بود و زیاده برده سال تمتع زندگاني عارض نیافته باجل‌طبعي مرحله پیماي جنت الماوا گشت و دران مکان متصل مزار فائض الانوار شیخ صلاح الدین مدفون‌گشت لهذا بمحي آباد موسوم گردانیدند - دران سال باوجود وفور بارش بروقت و بیوقت بسبب آنکه بخریف

آفت آب زدگی رسید و برزراعت گندم و دیگر جنس ربیع شبنم تیز که بزبان هندي کهرا خوانند و دهوار نیز نامند چنان چند روز متصل بارید که زمین و آسمان ناپدید گردید که گندم بسرخی زد و در دو سه صوبهٔ دکن بجای ده من یکمن غله بعمل نیامد و خرمن بسیار و دیگر جنس غله از بسیاري بارش گنده بهار بوسیده و ضائع گردید و سپاه که امید عشرت ارزاني و توقف چندگاه دران سرزمین داشتند بعسرت گراني مبدل گردید - وسط رجب المرجب بارادهٔ تسخیر قلعهٔ راجگده که ابتداء قلعهٔ قلب و ملجا و مکان آن کافربانی فساد آن سرزمین و علت غائی تشریف آوردن بادشاه دران ضلع وکسالهٔ آن سفر پرخطر براي خلق همان پارچهٔ کوه بود و تسخیر دو سه قلعهٔ دیگر نواح آن نیز مرکوز خاطر داشتند رایت ظفر آیت بر افراشتند چهار کروهی پونا کوهی بود سر بفلک کشیده که نام و نشان جادهٔ دران پیدا نبود سواي مرهته و کوه نوردان آن ضلع که از اسپ پیاده شده بحسب ضرور انجا عبور می نمودند تردد شتر و گاو مع بار متعذر بود تا بارابه چه رسد و مردم بسیار که مدتی رنج سفر کشیده از اطفال و عیال دور و مهجور مانده بسبب مقام چند گاه بامید آرام چند روزه قبائل خود ها را از دور و نزدیک طلبیده بودند و بعضي همانجا تاهل اختیار نموده از صدمهٔ کوچ و عبور کوهها فراغ خاطر داشتند بعده که بپای آن کوه که پنداري درشان همان پارچهٔ کوه گفته * بیت *

آن نه کوهی بود کورا بر زمین باشد نشان
آسمانی بود گویا بر فراز آسمان

رسیدند باوجودیکه قبل ازان بیک ماه چند هزار سنگ تراش و بیلدر بسزاولی مردم عمدهٔ آزموده کار راه درست نمودن تعین شده بودند آن قدر کار نساختند که برای گذشتن ارابهای توپخانه و کارخانجات دیگر برابر پل صراط راه جاده بهم رسد بعده که لشکر بپای کتل رسید بهیر ناچار از هر طرف که توانستند سرداران کوه پر از سنگ و اشجار گذاشتند و عورات و مستورات که بر بهل ورتهه و شتر و گاوسوار بودند برقع پوشیده و چادر برسر کشیده پیاده گشته و گاوها را از رتهه و بهل وا نموده ریسمانها بر ارابها بسته بعد بریدن اشجار سرراه بهزار کساله و خون جگر از صبح تا شام مسافت تیمبان راه طی می نمودند و بار از شترها و ارابها فرود آورده برسر آدم گذاشته بالامی بردند بدین تصدیع و کساله که آدم و بار بردار بسیار بغارها افتادند و طعمهٔ وحوش و سباع گشتند یک و نیم کروه مسافت راه که بجریب پیموده شده بود در دو هفته ازان کوه دشوار گذار فرود آمدند - و اوائل ماه شعبان المعظم نزدیک قلعه رسیده شرف نزول فرمودند چه نویسم از رفعت و شکوه آن قلعه که فلک پر وسعت از ملاحظهٔ صدمهٔ تیغهٔ قله اش شکم دریده و گاوزیر زمین ازگرانی بار آن بفریاد آمده و از بسیاری مار و انواع سباع مردم آزار که در دامن آن کوه و غارهای وحشت افزا بودند عالمی بفریاد آمد - اگرچه از وسعت دوره که دوازده کروه جریبی به پیمایش آمده بود محاصرهٔ واقعی متعذر گردید که رسد غله بمحصوران نتواند رسید اما تربیت خان و حمید الدین خان و بخشیان عظام و دیگر بهادران قلعه کشا بمحاصره و بستن مورچال و کندن کوچهٔ سلامت

مامور گردیدند و دلاوران تجربه کار بسرانجام قلعه گیري کمر همت بسته در اندک مدت توپها را بر کمر آن کوه آسمان رفعت و مورچالها تا پاي حصار محصوران رساندند - چون دو کوه دیگر بقلعهٔ راجگدّه پیوسته بودکه سیواي جهنمي بران عمارتهای عالي ساخته مصالح جنگ نیز درانجا موجود نموده در استحکام برج و بارهٔ آن براي چندین روز ها میکوشیدند محصوران هرسه کوه درزدن گولهٔ توپ و تفنگ و انداختن سنگهای سنگین و در کمین بودن براي بردن غله بالاي قلعه کمي ننمودند - بتحریر تفصیل تعداد ایام محاصره قلم را رنجه نداشته باختصار کلام می پردازد که در محاصرهٔ دوماه وچند روز بسعی بهادران کوه کن و ضرب توپهاي قلعه شکن پانزدهم شوال المکرم نشانها بالای اول دروازهٔ قلعه مع پردلان قلعه کشا برآمدند و جمعی از مقاهیر وقت فرار گرفتار پنجهٔ اجل گردیده طعمهٔ تیغ بهادران گشتند و بسیاری از هرطرف که راه یافتند جان بسلامت بدر بردند اما هاماجي نام که نگاهبان آن قلعه گفته میشد با دو سرمایهٔ فساد دیگر که در هر دو کوه بودند دو ازده روز دیگر دست و پاي لاحاصل زده آخر بالتماس امان جان روح‌الله خان را میانجی ساخته بدین شرط مامون گردیدند که قلعه‌دار خود برسر دروازه آمده نشانها اندرون قلعه برده روز دیگر آن قلعه را خالي نماید - بعد داخل شدن نشانها که چادر ظلمت شب حائل نظرها گردید در پرده داري شب آنچه توانستند مال و عیال خود را از قلعه برآورده بدر بردند و سحر که نیر اعظم سر از دریچهٔ مشرق برآورد و فرار قلعه‌دار بعرض رسید شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید و بندهاي بادشاهي

داخل قلعه شده باقی کفار را بطریق اخراجیان با سر و پا برهنه برآوردند (وحمید الدین خان را بعطای نقاره که آرزوی دیرینهٔ او بود بلندی آوازه ساختند و تربیت خان را پانصدی دوصد سوار اضافه مرحمت نموده از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی و هزار و نه صد سوار نمودند و روح الله خان را بعطای سرپیچ مرصع گران بها خورسند ساختند) و قلعه را مسمی به بنی شاه گده نمودند - چون در لشکر گرانی و کمیابی غله بمرتبهٔ شده بود که گندم و نخود و کاه روپیه را دو آثار و گاه گران تر ازین بهم می رسید و سیدی یاقوت خان فوجدار دندا راجپوری که بندر و بست تمام کوکن نظام الملکی بدو تعلق داشت ازانجا بفاصلهٔ سی و پنج کروه بود بنام او حکم صادر شد که بقدر مقدور سرانجام رسد غله نموده مع مصالح قلعه گیری خود را بحضور رساند - اگرچه سیدی یاقوت خان که ذکر او مکرر بزبان قلم جاری گشته در همه باب سر از اطاعت و حکم پادشاهی نمی پیچید و در نسق و تنبیه کفار اطراف تعلقهٔ خود و اجرای راه بیت الله در دریا که خرچ سه لک روپیه از ما و فوجداری دریا یعنی جهازات و کشتیهای خرد و کلان نیز تعلق باو داشت بمرتبهٔ می کوشید که هرکه دران ضلع و مکان برفتند رسیده میدانند که در فدویت و جانفشانی و مغلوب و منکوب داشتن غنیم مرهتهٔ خشکی و دریا کاری که ازو بر می آمد کار دیگر بندهای پادشاهی نبود اما ازانکه سیدی خیریت خان رفیق او بود بعد تسخیر راهیری علی الرغم مدعی بموجب حکم چنانچه بذکر درآمده بلاتوقف خود را بحضور لامع النور برساند و بعد ملاحظهٔ وضع دبدبهٔ

دربار و مشاهدهٔ شان و تجمل سلطنت خود را باخت و در خویش حوصلهٔ بی آبروئی و خفت کشیدن مقابل ز یست و قرب امرای نامدار حضور نیافت ناچار کار او بتمارض کشید تا آنکه بتدبیر و سعی سیدی یاقوت خان خود را از اردوی معلی به پناه جبال وطن و مسکن خود رساند درین ایام که باز سیدی یاقوت خان را طلب حضور فرمودند خود را قابل حصول سعادت شرف ملازمت ندانسته از خجالت و انفعال آنکه بچه روی روی خود بمقربان حضور نماید بعد کار سازی خرچ مبلغ خطیر که وکیل او نمود چند لک روپیه پیشکش با دو سه هزار پیاده مصالح قلعه‌گیری بحضور ارسال داشت و عرضه داشت نمود که درصورت برآمدن غلام ازین مکان سرانجام رسد غله و بحال ماندن بند و بست این ضلع متعذر بود عذر او شرف پذیرائی یافت - و درهمان ایام خبر فوت او بعرض رسید - گویند چون سیدی یاقوت خان فرزند نداشت سیدی عنبر نام را قائم مقام خود ساخته وصیت نموده که تا مقدور بهر تدبیری که پیش رود بقبول پیشکش و خرچ دربار جان و جامه گرو گذاشته دست از وطن بر نداشته نخواهی گذاشت که تعلقهٔ این سرزمین بنام دیگری مقرر شود چنانچه بسعی بسیار که ابتدا تجویز خدمت آنجا بنام دیگري از بندهای رکاب بمیان آمده بود صاحب مداران حضور بعرض رساندند که سوای حبشیان و تربیت یافتهای سیدي یاقوت خان بند و بست آن کوهستان و قلعه‌داري راهبری و اجرای راه کعبة الله در دریا بحال نخواهد ماند پادشاه نیز بغور وتقاضای مصلحت وا رسیده سیدی عنبر نام را که سابق

بمنصب جز سرافرازی داشت بعطای اضافهٔ نمایان و خطاب یاقوت خان مفتخر ساختند (چون شجاعت خان صوبه دار احمد آباد از روزی که بپای اعتراض پادشاه آمده بود باز باوجود بحال نمودن کمی منصب منصوبان او از راه غیرت دائم مریض و ملول خاطر می ماند درین ایام خبر واقعهٔ ناگزیر او بعرض رسید معهذا که فرزند صلبی سوای یک دختر نداشت بسیاری از اموال بورثهٔ او بخشیدند باقی بضبط سرکار در آوردند *)

اگرچه بعد واصل شدن رام راجا بدار البوار که ازو دو زن و دو فرزند خرد سال مانده بودند و مردم را تصور آن بود که الحال زن بیوه با طفلهای شیر خوارکه مانده دست تعدی مرهته از ملک دکن کوتاه خواهد شد و استیصال آن مقابل افواج ظفر امواج عدوسال چندان کار نیست اما ازانکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

و تا ارادهٔ خدا نباشد در مکافات شامت افعال بندهای عاصی قلع ریشه ظلم و فساد بسعی و تدبیر مخلوق متعذر. تارا بائی نام زن کلان رام راجا پسر سه سالهٔ بطن خود را قائم مقام پدر قرار داده زمام اختیار کار و بار و تغیر و تبدیل نا سرداران و آبادی معمور های خود و سعی در خرابی ملک پادشاهی بدست خود گرفت و چنان بندوبست تعین افواج برای تاخت و تاراج شش صوبهٔ دکن تا سرحد سرونج و مندسور وصوبهٔ مالوا وجذب قلوب منصوبان خود پرداخت که درمقابل آن همه تردد و منصوبه ولشکر کشي و قلعه گیري عالمگیر پادشاه تا بقای سلطنت مادهٔ سرکشي کفار روز بروز زیاد گردید وهرچند

خلد مکان که بضرب شمشیر و خرج کلي خزانهٔ اندوختهٔ حضرت صاحب قران ثاني و شهید گشتن و کشته گردیدن چندین هزار آدم در ملک مغصوبهٔ آنها داخل گردیده قلعهای سر بفلک کشیده را بتصرف درآورده مرهته رابي خان و مان ساخت آنها زیاده شوخي نموده بافوجهای سنگین بملک قدیم پادشاهي درآمده بتاخت و تاراج پرداخته هرجا که رسیدند چون پادشاه با تمام فوج و امرای کارطلب که دران کوههای دوردست واقع شده بود مغصوبان تارا باثي بهر مکانیکه میرسیدند لنگر اقامت انداخته بهبندوبست کمایش دار پرداخته با زن و فرزند و خیمه و فیل بخاطرجمعي سال و ماه بسر میبردند و شوخي زیاد ازحد مي نمودند و همه پرگنات میان هم تقسیم نموده بدستور حکام پادشاهي صوبه دار و کمایش دار و راهدار مقرر میکردند *

صیغهٔ صوبه‌دار آنها آنکه صاحب فوج باشد هر جا قافلهٔ سنگین بشنود با هفت هفت هزار سوار خود را رسانده تاخت نماید و همه جا کمایش دار برای وصول چوتهه تعین نماید و هرجا که کمایش دار از سختي زمیدار و فوجدار زر چوتهه وصول نتواند نمود صوبه دار بمدد او خود را رسانده بمحاصرهٔ و خرابي آن معمورة پردازد - و راهدار آن بدراهان پیشهٔ او آنکه بیوپاري متفرقه که خواهد از آفت آنها سالم بگذرد في ارابه و گاو وجه مقرري که سه چهار برابر راهداري فوجداران ظالم پیشهٔ پادشاهي باشد گرفته شریک غالب جاگیردار و فوجدار گشته راه جاري نماید - درهرصوبه یک دو گدهي ساخته ملجای خود قرار داده از اطراف تاخت مي‌آوردند و

مقدمان صاحب سر انجام بعضی دهات بصلاح و اتفاق صوبه‌داران کفار گدهیها بنا نهاده بحمایت و اعانت مرهته با حکام پادشاهي در ادای محصول بدار و مدار مي ساختند و تا سرحد احمدآباد و پرگنات صوبهٔ مالوا تاخته بخاک برابر می نمودند اگرچه آنچه خرابیها که درصوبه‌جات دکن احمدآباد واطراف اجین رسانیدند و قافلهای کلان تا نزدیک ده دوازده کروهی اردوي معلی بلکه تا گنج پادشاهي تاخت و تاراج نمودند برای ضبط احوال آن مکروهات قلم را رنجه داشتن رنج لاحاصل کشیدن است اما بذکر سوانح شوخي که دران ایام قلعه گیري که آخرهیچ فائده برای دفع فساد مرهته نداد مابین سرحد بندرسورت و احمدآباد کنار معبر بابا پیاري و آب نربدا ازان کفار رو داده می پردازد - بعد واقعهٔ شجاعت خان که صوبهٔ احمد آباد بنام پادشاه زاده محمد اعظم شاه مقرر فرمودند قبل ازانکه پادشاه زاده آنجا برسد یا نائب مستقل تعین نماید سند نیابت بنام خواجه عبد الحمید خان دیوان احمد آباد فرستاده بود درین ضمن فوج غنیم لئیم قریب پانزده شانزده هزار سوار طرف نواح بندر سورت آواره گشته بعد خرابي بسیار که به چند پرگنه رساندند بقصد عبور از آب نربدا که مابین سرحد احمد آباد و بندر سورت واقع شده روانه شدند نائب پادشاه زاده و فوجداران صوبهٔ احمدآباد باهم مصلحت و اتفاق نموده با فوج شایسته بسرداري محمد بیگ خان و نظر علی خان پسر خواندهٔ شجاعت خان و التفات خان فوجدار تهانیسر و کودره و دیگر فوجداران نامي احمد آباد که قریب ده دوازده سردار با سیزده چهارده هزار سوار و هفت هشت

هزار کولی جنگي آن سر زمین فراهم آمده بودند بقصد مقابله و
دفع شر آن گروه بدهمال از آب نربدا عبور نموده گذر آب خیمه زدند -
صبح آن فوج مرهته نیز بفاصلهٔ هفت هشت کروه رسیده فرود آمد
ازانجمله دو سه هزار سوار خوش اسپهٔ قزاق پیشه از یک طرف نمودار
گشتند فوج احمد آباد خبر یافته بمقابلهٔ آنها پرداختند بعد زد و
خوردي که بمیان آمد کفار فرار اختیار نمودند سرداران فوج
پادشاهي دو سه کروه تعاقب نموده چند مادیان و بهاله و چهتري
بدست آورده نقارهٔ فتح بلند آوازه ساخته برگشته آمدند و سپاه
بخوشدلي و خاطرجمعی آنکه فوج غنیم را هزیمت داده ایم کمرها وا
نمودند و زین از پشت اسپان فرود آوردند وبعضي بخواب رفتند وجمعي
بشغل پختن و خوردن پرداختند درین حالت هفت هشت
هزار سوار جنگي انتخابي کفار که در اطراف آب کنها و مغاک
کنار دریا پنهان شده جاسوسان برای خبر فرستاده قابو طلب بودند
غافل و ناگهان چون سیلاب بلا رسیده بر لشکر پادشاهي ریختند
و مردم نا آزموده کار احمد آباد که دست برد دکنیها ندیده
بودند عقل و هوش باخته فرصت اسپ زین نمودن و کمر بستن
نیافتند چون سردار مستقل میان آنها نبود و دکنیها اطراف را فرو
گرفتند تزلزل تمام در لشکر افتاد ازانکه از یک طرف دریا که
درانوقت از رسیدن موج دریاي شور پایاب نایاب گردید و از
طرف دیگر فوج بلاموج برسر رسید آدم بسیار کشته و زخمي
گردیدند و جمعی کثیر خودرا بآب زده غرق بحر فنا گشتند و نظر
علي خان و خواجه عبد الحمید خان با دو سه سردار دیگر دست

و پاي لاحاصل زده دستگیر شدند و التفات خان که خود را
از یکه بهادران میگرفت بر اسپ چار جامه خود را باب زده
خواست جان بدر برد چون بسیار تشنهٔ آب بود و غنیم تمام فوج
پادشاه بمیان آوردند دهنا جادو از زباني همه سرداران صاحب
اختیار بناي قرار مصالح بران گذاشت که فرمان تسلی همه نوگران
عمدهٔ راني مشتمل برطلب حضور صادر گردد بعده که نزدیک اردوي
معلی برسند راجه را ساهو - درخدمت پادشاه زاده محمد کام بخش
داده چهار پنج کروهي لشکر بفرستند که سرداران مرهته ابتدا با راجه
ساهو ملاقات نمایند بعده باستصواب راجه ساهو پادشاه زاده را
ملازمت نموده بدستگیری پادشاه زاده بحضور آمده شرف اندوز
ملازمت پادشاه گردند چنانچه حکم تیار نمودن قریب هفتاد فرمان
بنام تا سرداران صادر شده بود آخر این مصلحت و قرار موافق
مرضی حضرت خلد مکان نیفتاده و از راه عاقبت بیني و روباه بازی
آن طائفهٔ بدسگال وسواس بخاطر رسید که اگر آن طائفهٔ بدعاقبت با
چهل و پنجاه هزار سوار فراهم آمده نزدیک اردو رسیده بدین تزویر
راجه ساهو را با پادشاه زاده همراه گرفته رو بجبال دشوارگذار گذارند

چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

سلطان حسین را طلب حضور نموده وکیل راني را جواب دادند
و سلطان حسین را بعد مراجعت که مرهته بسیار فراهم آمده سرراه
گرفته بودند بآنها محاربهٔ عظیم اتفاق افتاد باوجود بسیاری هجوم
کفار از اقبال پادشاهی بدفع شر آن گروه پرداخته همه جا جنگ
کنان درین ایام که برای محاصرهٔ قلعهٔ تورنا خبر کوچ درمیان بود

بحضور رسید بعد عرض حکم فرمودند که ملازمت نا نموده پای قلعه رفته مورچال خود قائم نماید ٭

ذکر سوانح سال چهل و هشت از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و پانزده هجري

بعد تسخیر قلعهٔ بلی شاه گده چند روز برای آرام لشکر ظفر اعتصام مقام نموده اواخر ماه شوال المکرم بقصد تسخیر قلعهٔ تورنا که چهار کروهی راجگده واقع است رایت ظفر آیت بر افراشتند - در دو کوچ و دو مقام بسبب عدم میسر آمدن بار بردار تمام لشکر خانه بدوش بودند و اکثر امرا اسباب خودرا برفیلان و مزدوران و فقیران بلغور خانه بمنزل میرسانیدند - بکوچ یک دو کروه بپای قلعهٔ تورنا رسیده حکم محاصره و پیش بردن مورچال فرمودند - چون برای ملازمت سلطان حسین مکرر بعرض رسید از روي اعتراض لطف آمیز که مخصوص بخانه زادان میباشد باز فرمودند که بی آنکه ملازمت نماید پای قلعهٔ تورنا رفته مورچال خود قائم کند و بعد ظهور حسن تردد ملازمت نماید - و تربیت خان و دیگر بهادران کوه نبرد و دلاوران قلعه گشا سرگرم خدمت مامور گردیدند خصوص محمد امین خان بهادر و امان الله خان نبیرهٔ اله وردی خان دران محاصره تردد شایسته بعرصهٔ ظهور آوردند - و در محاصرهٔ چند روز از زبانی هرکارها بعرض رسید که سلطان حسین از جائی که مورچال قائم کرده بود باوجود قلت جمعیت و شب و روز باریدن تگرگ گوله و اقسام آتشبازي رو برو و ضائع شدن چند نفر بیست درع مورچال پیش برده و هشتاد نفر مع

غله که بقصد ذخیره بالا بردن طرف مورچال از آواره گشته بودند دستگیر گردانید از راه فضل حکم نمودند که غله را بمردم همراه خود تقسیم نماید و بحضور طلبیده ملازمت و تسلیم اضافهٔ دوصدی بر سه صدی فرمودند - و در ایام کم تردد زیاد که از بهادران کارطلب و مبارزان قلعه گیر عالگیر پادشاه کشور ستان در محاصرهٔ و تسخیر این قلعهٔ آسمان رفعت بعرصهٔ ظهور آمده عنان کمیت خامهٔ تیز رفتار را از تحریر تفصیل بیان آن کوتاه ساخته بطرف اختصار ما حاصل کلام فتح انجام معطوف می سازد - که خلاف قلعهای دیگر بی آنکه بقلعه‌دار پیغام و پیام وعده و وعید تهدید انگیز و رسل و رسائل التیام آمیز بمیان آید شب پانزدهم شهر ذي القعده که غرهٔ فروردی و روز نو روز عالم افروز تاریخ آغاز جشن و شروع سال هشتاد ونه از عمر شریف خسرو عالم ستان بود امان الله خان که درین محاصرهٔ عمده شریک تردد محاصره‌گفته میشد باتفاق جماعهٔ ماوله که در فن قلعه گیري شهرت تمام دارند کمر همت بسته بدستیاري زینهای آسمان پایه وکمندهای دراز تر از طول امل اول شب که هنوز روشني ماه پرتو افروز نگشته بود و از دود توپ اندازی طرفین و غبار تردد مردم بالا و پائین محصوران اصلا گمان چنین جرأت و جلادت باحاطهٔ حصار خاطر و وهم خود راه نمیدادند دو بهادر کوه نورد شیر نبرد با حربهای جان ستان پیشقدم همقدمان گشته از راهي که قابو داشتند برفراز کوه برآمده باشارهٔ وعلامت مقرري که میان هم دارند دیگران را طلبیدند وقریب بیست و پنج نفر مسلح بچستي وچابکي با یک نفیر قواز خودرا بهم رساندند و از عقب آن جماعهٔ

سرباز امان الله خان مع عطاء الله خان برادر و چند همدم جانباز دیگر که همقدم هردو بهادر گشتند بمدد همدیگر پاشنه کوب رسیده ابتداء بنواختن نفیر و تاختن ناگاه برسر محصوران قلعه نشینان را بیدست و پا ساختند و حملهٔ بهادرانه آوردند - درین ضمن حمید الدین خان بهادر که در کمین فرصت بود خود را بمدد زینه و ریسمان و دستگیری ماولیها رساند و باتفاق هم مقابل محصوران هوش و جان باخته که سراسیمه گشته دست و پای لاحاصل میزدند کارزار مردانه نموده اکثري را زیر تیغ درآوردند و بسیاری الامان الامان گویان راه فرار اختیار نمودند و جمعي در گوشه و کنار خزیدند واز بالا صداي نفیر اشارهٔ فتح واز پائین نقارهٔ شادیانه بنوازش درآمد - و بعضي که از هرطرف راه یافتند با سروپای برهنه جان بدر بردند و بسیاري محافظت جان و مال را غنیمت دانسته بعجز درآمده مامون گردیدند و قلعه بفتوح الغیب موسوم گردید - و آنچه بر السنهٔ خاص و عام شهرت دارد و مستعد خان که بتذکار سوانح تسخیر قلعجات دکن پرداخته نیز بزبان قلم داده که از جملهٔ قلعهای آن ضلع قلعهٔ که بی رسل و رسائل بضرب شمشیر و یورش جانبازي بتسخیر درآمده همین قلعهٔ فتوح الغیب است - امان الله خان که هزاري پانصد سوار بود باضافهٔ پانصدي دو صد سوار سرافرازي یافت و عطاء الله خان برادر او و دیگر همراهان فراخور حالت بعطای اضافه و دیگر عنایات سربلندي یافتند وحمید الدین خان بهادر را خلعت دوشالهٔ پوشاک خاص مع سرپیچ و فتح پیچ مرحمت فرمودند - چون ایام بارش

رسیده بقصد چهارنی حکم پیشخانه بردن طرف قلعهٔ چنبر که در تصرف مردم پادشاهي وملک نوآباد نواح گلشن آباد بودنمودند اواخر ماه ذي القعده برموضع کهنیر متصل دریای گنگ رسیده شرف نزول فرمودند - روح الله خان ثاني بآزار سنگ مثانه درین ایام ازین تنگنا سرای بی بقا بدارالبقا شتافت *

سابق بذکر پیم نایک زمیندار کم اصل از قوم بیدر که در زبان هندي ترجمهٔ معنی بی ترس باشد و اصل آن ذات ذهیر که نجس ترین قوم دکنند و از مفسد پیشگان مقرري گفته میشد و درایام شورش حیدر آباد برای کمک ابو الحسن فوج خود فرستاده بود و پادشاه خانزاده خان پسر روح الله خان را برای تسخیر قلعهٔ سکر و مکانهاي قلب و ملجای آن کافر تعین نموده بودند و او از صدمات انواج بحرامواج امان خواسته بحضور آمده در همان زودي بمقر اصلي شتافت - پرداخته - باز در ایامي که روح الله خان کلان در سنه سي و دو بتسخیر رایچور مامور گردید پریا نایک نام برادر زادهٔ پیم نایک را که هنگام نزول رایات ظفر آیات قبل از مهم بیجاپور در احمد نگر باردوي معلی تشریف داشتند پریا بعد رسیدن حضور بتقاضاي وقت که دبدبهٔ عالمگیري مشاهده نموده و بمنصب سرافرازي یافت مصالح کار مهم رایچور دانسته همراه خود گرفت بعد رسیدن رایچور آن محیل نابکار شریک تردد گشته حسن خدمت خویش باثبات رسانده بعد فتح رایچور ظاهر ساخت که اگر اجازت یابد واکنکیرا که مسکن آبا و اجداد آن بد اصل بود رفته سروسامان

درست کرده باز هرجا طلب فرمایند با فوج شایسته حاضر گردد
و بعد حصول رخصت آن کافر بد نژاد بواکنکیرا که دیهی بود
آباد از توابع سکر بر فراز کوه برفنداز بسیار که مراد از کالي
پیادهای سیاه رو باشند و در دور اندازی و حکم اندازی شهرت
دارند درانجا مسکن داشتند و بعد از برآمدن سکر از تصرف پدم
نایک آن سگ نابکار بحیله و روباه بازي مقر و جاي ماندن عیال
و فرزندان خود قرار داده بود رفته لنگر اقامت انداخت و باز ارادهٔ
بازگشت ننموده در استحکام بنای حصار که سوای احاطهٔ سابق
احداث نموده و گرد آوري مصالح جنگ و طغیان ورزیدن پرداخته
بمدد روزگار سفله نواز و زمانهٔ کمینه پرور قریب چهارده پانزده
هزار پیادهٔ آنجا که در قدر اندازي و جلادت شهرت تمام دارند
فراهم آورده آن پشتهٔ کوه را طلسم سد سکندر ساخت و باندک
فرصت چهار پنج هزار سوار بهمرسانده شروع بتاخت و تاراج
معمور هاي مشهور نواح دور و نزدیک و زدن قافلها نمود و هرگاه
فوج بر او تعین مي شد بزور جمعیتي که باو فراهم گشته بودند
و استظهار پناه قلب و قوت خرچ زر رشوت که از حقیقت و طریقهٔ
ساخت وساز دربار واقف و دلیر شده آمده بود درفرستادن خریطهای
هون و جواهر و اقسام جنس رخنهٔ گفتگو را مسدود می ساخت
ودر عرضه داشت بعذرهای غدر آمیز خود را در جرگهٔ زمینداران
مالگذار مطیع و محسوب می نمود و هر ماه و سال در افزوني
عمارت و استحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج و توپهای خرد وکلان
میکوشید تا آنکه آن مکان بقلعهٔ واکنکیرا مشهور گشت و با غنیم ایلدم

مقرری دکن همداستان گردید و جگنا (22) پسر پیم نایک که وارث آن ملک بود بحضور رسیده بمنصب سرفرازی یافته سند زمینداری آن ولایت بطریق ارث حاصل کرده با فوج بر سر او رفت دخل نیافت و بعد جنگ هزیمت خورد بعد که پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای تنبیه و گوشمال آن بدسگال تعین فرمودند و فوجهای اطراف تعلقهٔ او را تاخت نمودند قابوی وقت را کار فرموده ملازمت بادشاهزاده نموده باظهار عجز و ندامت و بلطائف الحیل پیش آمده بقبول پیشکش مبلغ هفت لک روپیه بنام بادشاه و دو لک روپیه نقد که بسرکار پادشاه زاده سوای مدارات متصدیان واصل و عائد ساخته از آفت پنجهٔ غضب سلطانی رهائی یافت همینکه محمد اعظم شاه بحضور مراجعت نمود همان طریقهٔ مذموم سابق را اختیار کرده زیاده از پیشتر آتش فساد برافروخت بعد ازانکه فیروز جنگ را با لشکر گران برای استیصال آن تبه کار بدکردار نامزد فرمودند وغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بدانجا رسیده عرصه بر او تنگ آورد همان روباه بازی سابق را بیشتر از پیشتر بکار برده بانواع پیغام افسانه و افسون و اظهار اطاعت بقبول نه لک روپیه پیشکش خود را از آفت جان و آبرو محفوظ داشت - و در فرصت ایام نزول رایات بقصد تسخیر قلعجات طرف پونا و چهاولی سمت جنیر که هفت و نیم ماه درانجا توقف واقع شد و درین ضمن دو سه قلعهٔ غیر مشهور دیگر آن ضلع بزور سعی بهادران

---

(22) ن - چکیا

کوه نبرد بتسخیر درآمد روز بروز خبر تمرد و فساد آن بدنهاد بعرض می رسید لهذا بقصد جهاد و گوشمال آن بد خصال پیشخانه طرف واکنکیرا بر آوردند *

ذکر سوانح سال چهل و نه از جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و صد و شانزده هجری

در آغاز سنه چهل و نه از جلوس رایت ظفر آیت طرف واکنکیرا برافراشته قلیچ خان خلف ارشد فیروز جنگ را که بصوبه‌داري بیجاپور مامور و از مدبران کار طلب بود و پرگنات نواح واکنگیرا تعلق بجاگیر او داشت و دست او بسبب مفسدي پریا بدو نمیرسید طلب حضور فرمودند و بخشي الملک ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که براي حراست خجسته بنیاد مامور بود بنام او نیز حکم صادر شد که خودرا بواکنکیرا رساند بهمین دستور بنام اکثر فوجداران عمدهٔ صاحب فوج احکام مع گرز برداران روانه نمودند و اواخر شوال حوالي قلعهٔ مذکور شرف نزول واقع شد - درهمان زودي قلیچ خان خودرا مطابق حکم رساند و برفاقت تربیت خان و محمد امین خان و دیگر بهادران رزم آزما و توپخانهٔ جهان آشوب مامور بمحاصره و مورچال بستن و گرد آوري مصالح قلعه‌گیري گشتند و خود عالمگیر غازي بتفاوت یک کروه مضرب خیام حکم نموده بهادران کارطلب را سرگرم‌تردد جانفشاني وکافر کشي ساختند وآن بدسگال باستحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج متفرقهٔ خویش پرداخته براي طلب کومک از نزد تارا بائی و دیگر سرداران مرهته رسل و رسائل بمیان آورده باستظهار چند هزار

سوار که از همه قوم خصوص مسلمین حتی جمعی از بد نام کن سادات فراهم آورده بودند وجوش و خروش پیادهٔ سیاه روی بیشمار و توپخانهٔ آتشبار بشوخی تمام برآمده بمقابلهٔ غازیان ظفر انجام اقدام نمود و همراه گولهای توپ خرد و کلان چندین هزار بان شرر بار شب و روز باریدن گرفت و فرصت آن واحد نمی دادند محاربات عظیم بمیان می آمد و از هردو طرف جمع کثیر کشته و شهید و زخمی میگردیدند تا آنکه روزی وقت طلوع نیر اعظم محمد امین خان و تربیت خان و چین قلیچ خان بهادر و عزیز خان روهیله و اخلاص خان میانه که فرصت قابو جویان بطریق طلایه اطراف سیر می نمودند بر پشتهٔ که بلال تیکری شهرت داشت و پارهٔ سر کوب حصار ان معمورة بود جلو ریز رسیده جمعی از برقندازان را که نگاهبان آن مکان بودند بضرب شمشیر و تیر بجهنم فرستاده از پیش رو برداشته بقصد مورچال قائم نمودن تردد رستمانه بظهور آوردند - و درین ضمن شورة بختان تیره درون از اندرون و بیرون حصار بر آمده از هرطرف چون سیل بلا از بالا و پائین رسیده هجوم آورده اطراف مردم پادشاهی فرو گرفتند و از انداختن چندین هزار سنگ و فلاخن و گولهای توپ و تفنگ غالب آمده فرصت پا قائم نمودن ندادند و باوجودیکه بعد رسیدن خبر پادشاه بادشاه زاده محمد کام بخش را مع امیر الامرا اسد خان و دیگر بندهای رزمجو مامور بکمک نمودن فرمودند هرکدام خود را با فوج کم و زیاد که توانستند عجالة رساندند - و چین قلیچ خان بهادر و دیگر بهادران آنچه شرط تردد بهادری بود بظهور آوردند اما ماندة بررسی

کارنمایان و از بسکه تگرگ گولهٔ جانستان پیهم می بارید و مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند و از ضرب گوله و صدمهٔ بان هر دو پای اسپ محمد امین خان و یک دست اسپ چین قلیچ خان ازکار رفت و هردو بهادر پیاده گشته شکر نرسیدن آسیب جان و محفوظ ماندن اعضا بزبان آوردند - چون بسبب حشر و نشر و چپقلش فیل و اسپ و آدم که بالای هم می افتادند اسپان کوتل هردو سردار نتوانستند رساند چند قدم پیاده تردد نموده خود را ازان صدمات موج بلا بقدر مقدور کنار کشیدند - این خبر که بحضرت خسرو آفاق ستان رسید دو اسپ کوتل خاصه برای هردو سردار فوج نامدار فرستادند - و چون اثر هول دل قلیچ خان داشت و مقرر است که در چنین اوقات بر مرض مذکور می افزاید شمامهٔ عنبر چهل توله وزن همراه امیر خان از روی عنایت مرحمت نموده پیغام آفرین و دلنوازی دادند و روز دویم و سویم آن حمید الدین خان بهادر مع جمعی از دلاوران جانباز بحملهٔ بهادرانه بر فراز پشتهٔ دیگر که محاذی بازار آباد کردهٔ آن کافر که بزبان هندی پینته گویند و پورهٔ آباد کردهٔ جماعه دهیران که اشجع لشکر و هم قوم آن بد اصل بودند خود را رسانده بمردد بهادرانه جمعی را کشته آن مکان را قائم نمود - چون درین حالت جمعی از مفسدان که بر پشتهٔ لال تیکری منتشر بودند برای مقابلهٔ حمید الدین خان خود را رساندند محمد امین خان که چون باز گرسنه جویای قابو بود خود را بران پشتهٔ لال تیکری رسانده استقامت ورزید - درهمین حال سلطان حسین عرف میر ملنگ با جمعی از فوج محمد کام بخش خود را رسانده رفیق و شریک تردد گردیده

جا قائم نمود همچنان باقر خان پسر روح الله خان خود را بر پشتهٔ دیگر رسانده جا را نگاه‌داشت و مقابل همه بهادران علی الاتصال گوله و اقسام آتشبازی و سنگ دست و فلاخن میبارید و نزدیک بود که کاری ساخته شود و تردد بهادران جانباز بجائی رسد و آثار فتح و تسخیر قلعه بزبانها جاری گردیده بود درین ضمن خبر رسیدن فوج سنگین مرهتهٔ بداندیش بکومک آن بد کیش انتشار یافت - و روز دیگر آن دهنا جادو و هندو راو مع دو سه تا سردار نامی دیگر که قبیله و فرزندان اکثر آنها دران حصار واکنکیرا بودند باهشت نه‌هزار سوار و پیادهٔ زیاده از شمار از دور نمودار شدند - ازانکه آمدن دهنا جادو که از مدت کمتر بتاخت و تاراج ملک و مقابلهٔ فوج پادشاهی می پرداخت درین اوان بقصد آنکه هم قبیله و مال و عیال خود را ازان حصار که جای مامون تر از قلعهای مفتوح گشتهٔ دیگر دانسته نگاه‌داشته بودند برآرند و هم منت و احسان کمک بران کافر بگذارند خود را رسانده از یکطرف فوج سنگین آنها مقابل افواج پادشاهی شوخی زیاده بغلبهٔ تمام‌نمودند - درین حال که از بالا و اطراف نیز زیاده از سابق تکرگ و ژالهٔ بلا می رسید سرداران پادشاهی را طرف خود کشیده مشغول زد و خورد ساختند و از طرف دیگر دو سه هزار سوار یکه تاز رسیده قبائل خود را بر مادیان باد رفتار سوار نموده بمدد رفاقت پیادهای قلعه که بر آمده بودند از پناه آن حصار بدر بردند - بعده تا سرداران راني بآن تیره روزگار پیغام نصائح آمیز دادند که هرچند ما و تو برفاقت و اعانت همدیگر مقابل افواج بحر امواج پادشاهی دست و پا زیم محالست که جانبر

گردیم مصلحت در اطاعت ورزیدن و ملک موروثي خود بعجز
و فرمان برداري نگاه داشتن است آن مغرور بد اصل و مخمور بادهٔ
نخوت گفتهٔ آنهارا بگوش ننموده مبلغي نقد وجنس ماکولات و مشروبات
بطریق ضیافت نزد آنها فرستاد و هرروز برای نامردان خرچ مقرري
قرارداده تا انقضای ایام محاصره برساند و بسماجت تمام تکلیف
رفاقت و معاونت بمیان آورد تا سرداران مرهته گرفتن زر مفت را
غنیمت دانسته لنگر اقامت انداخته هر روز هر طرفی که شوخي
آغاز می نمودند جمعی کشته و زخمي میگردیدند و روز بروز برفوج
مرهته مي افزود و بسیاري از بندهای پادشاهي نیز بکار مي آمدند
و بدرجهٔ شهادت میرسیدند و تزلزل تمام در لشکر افتاد آخر کار
رای آن بدکردار بران قرار یافت که از راه روباه بازی و مکاري تمهید
و منصوبهٔ تازه بخاطر آورده ابتداءً عبد الغنی نام کشمیري که بوسیلهٔ
دست فروشي و داد و ستد مایهٔ تجارت بهمرسانده با همه قوم سودا
و معامله نموده طرح اختلاط و گرمي آمد و رفت بهمرسانده و از فوج
پادشاهي اندرون حصار آن تبه کار راه آمد و شد پیدا کرده بود
همداستان شده بدست او پارچهٔ کاغذی مشتمل بر التماس
مصالح باظهار عجز و ندامت فرستاد عبد الغني آن التماس را
نزد هدایت کیش واقعه نگار کل که سررشتهٔ تمام مقدمات ملکي
و مالی قلمرو هندوستان نزد او مي باشد آورده حاضر ساخت که
در پای حصار برای تفرج و نماز خواندن رفته بودم محصوران غافل
بر سرم رسیده سرا گرفته بردند و آن بیدار بد گهر بعد استفسار احوال
لشکر ظفر اثر این پارچهٔ کاغذ بمن سپرده نزد شما که خیر خواه خالق

پادشاهید فرستاده هدایت کیش کاغذ مرسولهٔ آن بدکیش را بخدمت
پادشاه برده بعرض رساند بعد تامل بسیار نظر بر تقاضای وقت
و غلبهٔ کفار بد کردار حکم فرمودند که مطالب خود را بوساطت
پادشاه زاده محمد کام بخش و هدایت کیش بعرض رساند خلاصهٔ
التماس آن مکار بد کردار آنکه سوم سنگر نام برادر آن بد نام از قلعه
برآمده ملازمت نماید و بعطای خلعت و اسپ و جواهر و منصب
سرافرازی یافته بطریق یرغمال درگلال بار باشد بعده از روی
درخواست او محتشم خان پسر شیخ میر خوافی را که دران ایام
بی منصب و معزولی بود و کشمیری مذکور مبلغ ازو که سودای
نقد و جنس مدام باو می نمود طلب داشته قلعه دار و اکثیرا
بشرط آنکه تا خالی نمودن قلعه بوعدهٔ یک هفته قلعه دار با چند
نفر معدود بنشان پادشاهی اندرون قلعه رفته به بندوبست پردازد
نمایند - اختصار کلام آنکه بموجب التماس او سوم سنگر برادر آن
بداصل از قلعه برآمده مع نذر و نثار ملازمت نمود و بعطای خلعت
و اسپ و جواهر و منصب سرافرازی یافته آداب تسلیمات
عنایات پادشاهی و عفو تقصیرات برادر بجا آورده بعجز و الحاح
تمام وعده و مهلت یک هفته نمود که درین مابین محتشم خان اندرون
حصار در آمد و شب برسمیات ضیافت و آمد و رفت پیغام آنکه
فردا ساعت ملاقات برپا است که بعد ازان بدستگیری قلعه دار
ملازمت نماید گذراند چنانچه بعد داخل شدن قلعه دار صدای
شادیانه بلند آوازه گردید و روز دیگر ارکان دولت آداب تسلیمات
تهنیت بتقدیم رساندند و هدایت کیش برین حسن تردد خدمت

بعطای خطاب هادی خان سرفرازي يافت و بعبد الغني کشمیري در دلالي تقدیم این خدمت منصب سه صدي مرحمت فرمودند و مردم قلعه برای تسکین قلعه دار برآوردن اسباب ناکاره و عورات و پیر زالهای چند که عدم و وجود آنها مساوی بود شروع نمودند تا سه پهر خبر حاضر شدن پریا نزد قلعه دار گرم داشتند آخر روز بعذر حرارت و عارضهٔ تپ بشدت دفعیه نمودند روز سیوم آن پیغام بسرسام منجر گردیدن تپ و هذیان گفتن او آوردند روز دیگر آن شهرت دادند که پریا جنون بهمرسانده آخر شب از قلعه بدر رفت و هیچ تحقیق نیست که بقصد هلاک خود را از قلعه بزیر انداخت یا از اثر هودا خود را بلشکر مرهټه رساند و مادر آن مکار شیون و گریه وزاري و بیقراری از راه مکر و عیاری بلند ساخته بپادشاه التماس و پیغام فرستاد که بعد خاطرجمعی از مفقود الاثر گردیدن پسر قلعه خالي مي نمایم امیدوارم که سوم سنکر پسر خرد مرا بجای برادر خلعت زمینداری مرحمت نموده نزد محتشم خان بفرستند که بعضی جا خزانه باطلاع او مدفون ست بقلعه‌دار نشان دهد و با باقي مال و عیال از قلعه برآئیم پادشاه غافل از مکر و منصوبهٔ آن مکار شوم سنکر را نیز بقلعه نزد مادر او مرخص ساختند و بعد رفتن آن سگ نابکار و عیار پرکار دنیه ثاني بحیله و وعدهٔ امروز و فردا دفع الوقت نموده درآمد و رفت بر روی مردم پادشاهي بسته محتشم خان را بدستور محبوسان با چند نفر معدود در قلعه نشاند تا آنکه منصوبه وغدر و تزویر آن کافر بر پادشاه و هواخواهان دولت تحقیق گردید اما آن

بادشاه باوفا راز راه حوصله وبردباري وتقاضای وقت ومصلحت بزرگي
بر روی خود نیاورده بدار و مدار موافق وا نموده با آنها سلوک
مرعي داشتند - درین آوان چون خبر نزدیک رسیدن ذوالفقار خان
بهادر نصرت جنگ و داؤد خان و غیره چند سردار صاحب فوج
رسیده بود حکم زود خود را رساندن بنام آنها صادر گردید و باوجود
باز آغاز شوخي نمودن آن طائفهٔ ضال بدسگال پای قلعه استقامت
ورزیده انتظار فوج تازه می کشیدند و این معنی نزد مردم
کم حوصله ببدنامي تام منجر گردید و خیمه بخیمه دست افسوس
برهم سابیده همین ذکر شماتت آمیز درمیان داشتند که زهي
تقاضای روزگار سفله پرور دون نواز که چنین نجس ترین قوم مردار
خوارچنان پادشاه سراپا تدبیر و فرهنگ را بدین مرتبه بفریبد - وشوخیها
مفسدان قلعه و اطراف که پادشاه حکم محصور گردیدن بهمرسانده
بود روز بروز زیاده میگردید تا آنکه خبر رسیدن ذوالفقار خان بهادر
نصرت جنگ و داود خان پني صاحب مدار تسخیر چنجي و
جمشید خان بیجا پوري و بهادر خان میر شمشیر آن ضلع و یوسف
خان قلعه دار قمر نگر و کامیاب خان قلعه دار گلبرگه و راو دلپت
بندیله و رام سنگه با جمعي دیگر فوجداران که با مصالح قلعه گیري
از عقب می آمدند انتشار یافت و پادشاه بنصرت جنگ شقهٔ بخط
مبارک مختصر بدین مضمون نوشت که - ای یاري ده بی کدار
زود خود را برسان - بعده که بهادر بهادران با جمعي دیگر از پیرها
رسیده سر سواري ملازمت نموده بی آنکه آداب و عنایت
طرفین بمیان آید نظر بر ینکه عرصه بر دیگر دلاوران تنگ بود

مفسدان زیاده از حد شوخي مي نمودند گرد راه تکان نداده از راه نا رسیده ابتداء طرف پشتهٔ که محمد امین خان و سلطان حسن مورچال بسته مریدار در محاصره بودند و چند فاقه برآنها گذشته بودتاخت آورد و دیگر پردلان کوه نورد شیر نبرد پیهم رسیده از هرطرف برآن بدسرشتان نکوهیده خصال حمله آور گردیدند - درین ضمن هرکاره از اثر گردي که از عقب نمودار شد ظاهر ساخت که فوج مرهته بمدد محصوران رسید - نصرت جنگ مصلحت درطرح دادن یورش مقابله دانسته سر عنان طرف اثر گرد گردانیده باز معلوم شد که غبار فوج طلایهٔ پادشاهي است درین فرصت کفار زور آوردند و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب بمیان آمد و از چهار طرف افواج دریا موج بتلاطم درآمد و از هریک بندهاي کار طلب شرط جانفشاني بعرصهٔ ظهور رسید خصوص حمید الدین خان و قلیچ خان بهادر و داود خان و جمشید خان و راجپوتهای جلادت پیشه و دیگر بهادران رزم جو ترددات نمایان برروی کار آوردند و چهار پنج روز تمام روز معرکهٔ کارزار گرم بود تا آنکه جمشید خان باجمعي از راجپوتان روشناس بهمراه راودلپت وچندی دیگر منجملهٔ خانزادان عقیدت نشان بکار آمدند - بعده بچین قلیچ خان و محمد امین خان و بعضي دیگر پردلان حکم شد که بطریق طلایه اطراف قلعه برآمده هر جا اثر از کفار که بقصد کمک آن ذخیره بختان آواره باشند نشان یابنده به تنبیه رسانند و نگذارند که فوج مرهته و غیره بمدد محصوران تواند رسید درین اوان ذوالفقار خان چند باولي و چاه که مدار آب خوردن آدم و چار پای آن قوم

شوم بران بود بتصرف خود آورد و تنگي آب فوج ظفر موج بران شور بختان مبدل گردیده و از فراهم آوردن کنگره و چوبهای عمارت و اشجار روز بروز مورچال پیش می آوردند تا بپایهٔ دیوار قلعه رسیده و سرداران دیگر نیز بضرب شمشیر و زور بازو سعي بهادرانه نموده مورچال خود زیر حصار رسانیدند - روزي که یورش کوه نجردان قرار یافت خدیو کشورستان خود بدولت سوار شده بقصد جهاد و آرزوی شهادت که وقت ترددِ محاصرهٔ همه قلعجات این تمنا در دل آن پادشاه غازي متمکن بود شریک تردد قلعه گشایان گردیده در مکان گوله رس عمدا استقامت ورزیده کار فرما گشتند و از یکطرف ذوالفقار خان بهادر با امیران تازه رسیده و از جانب دیگر تربیت‌خان و حمید الدین خان و یکه تاز خان و جمعي دیگر از یکه بهادران رزم جو به پشت گرمي همدیگر حملهاي صف ربا نمودند کافران بمرتبهٔ از بالا و اطراف هجوم و زور آوردند که اکثری از بهادران جانباز ومبارزان جلادت پیشه سینها سپر ساخته و سپرهای توکل پیش رو گرفته پیاده شده مقابل حملهٔ مخالفان شعله وار رو آوردند و زد و خورد غریب درمیان آمد و رستخیز عجیب برپا گردیده وجمعي از هردو طرف کشته و زخمي گردیدند *

* بیت *

ز بس کشته افتاد در کوه و دشت
جهان گفت بس بس که از حد گذشت

وکفار مغلوب گشتند و در دو سه حمله ابتداء پشتهائي که بالای آن بازار تپه آباد نموده بودند و نسبت بهمه جا ازان تپه

زیاده ریزش آلات جانستان بلا افروز بود بدست آمد و آن بدکیشان کوته اندیش رو بفرار آوردند و کوه نبردان تهور پیشه زیاده از یک گروه پیاده تعاقب آن گروه نمودند و بسیاری را بدارالبوار فرستاده و زخمي نموده بر فراز کوه نزدیک دروازه علم ثبات و نشان فتح بر افراشتند - و مخذولان دلباخته فوجه هزار بند و قیچي را بر سر دروازه و پناه اطراف برای فرصت دم واپسین سر راه بهادران قلعه گیر گذاشته سراسیمه وار زن و فرزند و زیوري که همراه توانستند گرفت با خود گرفته معبد خانه و اکثر جا ها را بدست خود آتش زده از دروازهٔ دیگر و راهها ی مختلف که برای گریز چنین روز مي گذارند برآمده پیهم خود را بفوج موهتهٔ رسانیده و باتفاق آنها راه فرار اختیار نمودند - از بلند شدن شعلهٔ آتش اندرون حصار و کم شدن آثار باریدن آلات شرر بار برفرار آن بدکیشان سوخته اختر مطلع شده اکثر دلاوران مع داود خان ومنصورخان باجمعي که پیش قدم بودند خود را بقلعه رساندند و اثري ازان جماعه نیافتند مگر چندي دست و پا باخته زخمی که پاي گریز نداشتند و محتشم خان بیچاره که اگر لمحهٔ مردم پادشاهي بفریاد او نمی رسیدند سوختهٔ آتش بیداد آن گروه مي گردید درآنجا یافتند . چهاردهم محرم الحرام قلعه بتصرف پادشاهي درآمد و صدای شادیانهٔ فتح بلند گشت - و ذوالفقار خان با دیگر بهادران بخدمت پادشاه رسیده مورد آفرین گردید و بعطای اضافهٔ هزار سوار و شمشیر مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره مفتخر ساختند همچنان داود خان و بهادر خان و حمید الدین خان و دیگر مقربان

حضور و بندهاي اخلاص کیش که دران مهم شرط جانفشاني بتقدیم
رسانده بودند هر کدام بعطاي اضافه و خلعت و فیل و اسپ و
جواهر سربلندي حاصل نمودند - حاجي سیف الله خان میر تزک
که زخم گولي بدست او رسیده بود صد اشرفي انعام زخم بها باو
مرحمت نمودند - و بروایتي چین قلیچ خان و محمد امین خان که
ابتداء مصدر ترددنمایان گشته بودند و روز فتح بسبب تعین گشتن
براي تنبیه غنیم اطراف حاضر نبودند و در گشت و طلایه نیز
ترددات ازانها بظهور آمده بود بعد رسیدن بحضور چین قلیچ خان
را اضافهٔ هزاري بر چهار هزاري مع شمشیر مینا عطا فرمودند و
اضافهٔ پانصدي مع شمشیر مرصع بمحمد امین خان مرحمت کردند
و قلعهٔ و اکنکیرا را برحمن بخش موسوم ساخته بناي مسجد
درانجا گذاشتند - بعد از فراغ فتح قلعه رحمن بخش و استمالت
زمینداران مالگذار ازان مکان کوچ نموده براي بسر بردن ایام
برشکال و آرام سپاه طرف قصبهٔ دیو گانون که کنار کشنا بتفاوت
مسافت سه چهار کروه جریبي واقع است چهاوني مقرر گردید -
و جا بجا حکام فهمیده کار براي ضبط و بندوبست مالي و ملکي تعین
نمودند - و ذوالفقار خان را براي تنبیه و تادیب بعضي زمینداران
سرکش مفسد پیشهٔ آن ضلع مقرر فرمودند - و مبلغ کلي از ملک نو
مفتوح و پیشکش زمینداران بوصول در آمد - درینولا خبر رسید که
قلعهٔ بخشنده بخش عرف کندانا از بیغوري قلعه دار و حیله پردازي
غنیم بتصرف مرهته رفت همان روز حمید الدین خان بهادر را
مع تربیت خان براي تسخیر و محاصرهٔ آن مرخص فرمودند ٭

درین آوان عارضهٔ بدنی بپادشاه رو داد و در تمام اعضا اثر درد مفاصل بشدت وجع عجیب بهمرسید و باعث اختلال احوال عالمی گردید هرچند هر روز خود داری نموده در نشستن و دیوان نمودن خودرا مشغول داشته باعث تسلی خلق الله میگردیدند آخر انحراف مزاج بامتداد کشید واز غش نمودن و بیخود گشتن یک دو دفعه خبرهای نا خوش آمیز فساد انگیز زبان زد واقعه طلبان گردید و ده دوازده روز غریب هنگامه بر لشکر و مردم اردو گذشت اما آخر فضل الهی شد که اثر مزاج بحال آمدن و گاه گاه دیوان نمودن بر عالمی ظاهر گشت و الا دران دارالحرب که همه ملک غنیم بود وسوختهٔ بی خان و مان گردیده بودند اگر همانجا واقعهٔ ناگزیر رو میداد یک تن واحد ازان کوهستان و سرزمین پر از شور و شر کفار نجات نمی یافت - و بتجویز حکیم صادق خان شروع بچوب چینی خوردن نمودند سه چهار هفته دوا خورده هر روز مبلغ تصدق بر می آوردند بعد از فراغ این دوای مبارک و حصول صحت حکیم را باشرفی وزن نموده بدو انعام فرموده مخاطب بحکیم الملک ساختند و وسط ماه رجب ازان مکان کوچ فرموده متوجه بهادر گده عرف بیرگانون شدند - چین قلیچ خان را بتعلقهٔ صوبه داری او مرخص فرمودند و بکوچ و مقام که بتحریر واقعات مابین راه قلم را رنجه نمی دارد به تعب و کسالهٔ تمام اواخر شعبان ببهادر گده رسیدند برای آرام سپاه و ایام صیام حکم مقام چهل روز گذرانیدن فرمودند ●

ذکر سوانح سال پنجاه از جلوس والا مطابق هزار و صد هفده هجري

ماه مبارک رمضان را دران مکان بگرفتن روز و خواندن تراویح و اداي صلوة فرض و سنت بدستور هر سال بآخر رساندند و بعد اتمام ایام صیام دو وقت بلا ناغه دیوان نموده متوجه امور ملکي و مالي میگردیدند - ذو الفقار خان را براي تسخیر قلعهٔ بخشنده بخش مرخص فرمودند و خود متوجه احمد نگرشدند ٭

(اگرچه ساهو پسر سنبها نبیرهٔ سیواي جهنمي را از مدت قبل ازین بچند سال بعطاي منصب هفت هزاري دو هزار سوار و خطاب راجه و جاگیر سیر حاصل سرافرازي بخشیده دیوان و خانسامان و دیگر متصدیان او علحده مقرر فرموده بودند اما در احاطهٔ گلال بار در ظل عاطفت خود نگاه داشته متصدیان را فرمودند که متوجه تربیت او گردند و از ابتداي قید لغایت حال از رکاب عالي جدا نموده بوقت کوچ با خود حکم سواري میفرمودند درینولا ذو الفقار خان که متوجه پرداخت حال آن مار بچه بود و نمیدانست که بزرگان گفته اند که مار کشتن و بچهٔ او در آستین پرورش دادن نه کار خردمندان است بخدمت بادشاه التماس کرده درین سفر از رکاب جدا نموده باخود برد - وسط ماه شوال در سواد احمد نگر که از همین جا کوچ بقصد تسخیر ملک بیجاپور فرموده بودند بعد انقضاي بیست و دو سال بهم عناني نزدیک رسیدن ایام موعود مضرب خیام نمودند و روز نزول دران مکان بر زبان خلد مکان جاري گردید

که احمد نگر مکان اختتام سفر است - در ماه ذی حجه خبر تسخیر قلعهٔ بخشنده بخش از سعي وتردد ذوالفقارخان بهادر نصرت جنگ و دیگر بهادران بعرض رسید و باعث فرح خاطر پادشاه گردید ٭

سابق پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در صوبهٔ احمد آباد بود از شنیدن عارضهٔ جسمانی که بمزاج پدر بزرگوار راه یافت عرضه داشت ارادهٔ احرام حضور باظهار اضطرار بسیار بعذر ناموافقت آب و هواي احمد اباد نمود خلاف مرضي بظهور آمد و فرمان درجواب بدین مضمون صادر شد که ماهم درایام انحراف مزاج اعلی حضرت عرضه داشت بهمین مضمون بحضور ارسال داشته بودیم درجواب ما فرمان رسیدکه هواي همه جا بانسان سازگار است مگرهوای نفس اماره بعده که محمداعظم شاه مکرر معروض داشت صوبهٔ مالوا باو مقرر فرمودند پادشاهزاده باجین نارسیده باز برای رسیدن خود عرضه داشت نمود طوعا و کرها طلب حضور فرمودند و بطریق استعجال طي مسافت راه دورنموده اواخرماه مذکور بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید - صوبهٔ احمدآباد از تغیر پادشاه زاده محمد اعظم شاه بمحمد ابراهیم خان که در صوبهٔ بنگاله بود مقرر فرمودند ونظر بر بعد مسافت راه بشاه زاده بیدار بخت پسر ارشد پادشا زاده محمد اعظم شاه که در برهانپور بود حکم صادرشد که تا رسیدن محمد ابراهیم خان باحمداباد خودرا رسانده از بندوبست آنجا خبر دار باشد و فرمان صوبهٔ داري برهانپور به نجابت خان ضمیمهٔ قلعه داري و فوجداری قلعه ملهیر و سرکار بگلانا صادر نمودند - و صوبهٔ مالوا بخان عالم پسر خان زمان حیدر ابادی مقرر فرمودند ٭

دریں ایام سوانح غریب از نوشتهٔ اخبار نویسان دار الخلافت
بعرض رسید که همان مضمون را محرر اوراق بعد مدت از زبانی
میر عبد الله نام که دران ایام نوکر محمد یار خان قلعه دار
شاه جهان آباد بود مفصل مسموع نمود چون خالی از غرائب
نیست چند سطری ازان می‌نگارم مکرم خان پسر شیخ میر خوافی
که دران روزها ترک منصب نموده منزوی بود ازانکه بتلاش
کیمیا شهرت تمام داشت روزی بخانهٔ او درویشی با عصا و ردای
شتابخانه آمده باظهار کمال استعداد و استغنا نشست و تا متفرق
شدن مردم زبان بهیچ کلمه و کلام نکشود بعده که مجلس خلوت شد
و صاحب خانه استفسار اسم و احوال بمیان آورد فقیر در جواب
گفت که من از معتقدان و فدویان جناب حضرت غوث الاعظم
قدس سره ام و در عالم رویا بتعلیم علم کیمیا مبشر گشته‌ام و مامورم
بریں که تا ازان جناب اشارت و اذن حاصل نکنم نزد هیچ احدی
زبان باظهار این راز نکشایم دریں روزها ماذون گشته‌ام که درخدمت
شما رسیده تعلیم این علم شریف نمایم و بچرب زبانی و سالوسی
آنقدر افسانه و افسون ترغیب امتحان باظهار بیغرضی و عدم
احتیاج خود دمید که آتش شوق مکرم خان در آزمودن آن صفت
بیش از بیش شعله‌ور گردید و جای خلوت با صفا برای او مقرر
کرده در همه باب کمر خدمتگاری بست و آن فقیر پر تزویر ازمیل
نمودن گوشت و روغن و غذای لذیذ اجتناب تمام می نمود تا
آنکه مکرر محک امتحان بمیان آمد و هربار چند اشرفی و قدری
پرسید او در جواب گفت که خلل در صنعت این عمل راه یافته

که علاج و اصلاح آن منحصر بر ریختن خون طفل سیاه فام است
مکرم خان از شنیدن این نوای هوش ربا ببحر حیرت فرو رفته
گفت که من چگونه رضا بریختن خون طفل معصوم بدهم و
چنین طفل درین حال از کجا بهم رسانم آن مکار عیار گفت
من پسر کافر لاوارث در نظر دارم که بمبلغ قلیل بدست آرم
و درین باب چندان ابرام و سماجت نمود که صاحبخانه بجاذبهٔ
طمع راضي گشته چند اشرفي بدست آن شعبده ساز داد واو آن
اشرفي را نگرفته قدري زر سرخ و سفید از جیب خود برآورده نمود
که رفته در فرصت چهار پنج گهري طفل خردسال آورده
بر سر دیگ مذبوح ساخت همینکه چند قطرهٔ خون بران
آتش چکید صدای دیگ فرو نشست و طفل مذبوح را عجالةً
زیر خس و خاشاک پنهان ساخت و دوسه ساعت که بران
گذشت قریب پهر شب مانده مردم کوتوال باصداي بوق و روشني
مشعل بر سر دروازه آمده هنگامهٔ زدن درو طلب آن فقیر که طفل
بیچاره را دزدیده بدغل آورده مادر و پدر او نالش دارند فقیر را
حوالهٔ ما نمایند بلند گردید مکرم خان از شنیدن آن شور و غوغا
هوش باخته سراسیمه و مضطرب شده شروع بتملق و راضي
ساختن مردم کوتوال بقبول صد دو صد روپیه از ملاحظهٔ بدنامي
تاهزار و دو هزار رسانده پیغام بمیان آورد و فقیر باظهار آنکه مرا حوالهٔ
آنها نمایید و یکدام ندهید بتسلي صاحب خانهٔ می پرداخت
و هرلمحه برسماجت رواج می افزود تا آنکه آن نیرنگ ساز
شعبده باز از منع مکرم خان باز نیامده بزور و چرب زباني تمام

خود را بیرون در انداخت و گفت اینک حاضرم کجا میبرید
طلای غیر مسکوک را در کورهٔ آتش انداخته از راه تلبیس و جعل
مضاف در نظر او جلوه داده هر روز بر ترغیب او افسون تازه دمیده
آتش رغبت اورا تیز مینمود و کار عیاری بجائي رساند که تحقیق
صاحب خانه شد که این درویش بیغرض درین فن کامل عیار
است و درین مابین هرچند به و تواضع بعض تحف و تکلیف تغییر
لباس می‌نمود او بلباس بی‌طمعي التماس اورا می‌نمود - و در
هریک دو روز باظهار رشادت و اثبات کمالات خرد صنعت چند که
عقل درغور آن حیران بود بجلوهٔ ظهورمي آورد و بر اعتقاد مکرم‌خان
یکی بده مي افزود و هرگاه برای اصل تعلیم این علم ذکر درمیان
مي آمد وعده می نمود که وقت رخصت چند من طلا که هم
فال و هم تماشا باشد ساخته داده کلید تعلیم آن حواله نموده بقصد
سیاحی طرف بغداد مرخص خواهم گردید تا آنکه ایام موعود بآخر
رسید وفرمودکه دیگي که ازان کلان‌تر نباشد حاضر سازند و آنقدر اشرفي
وطلا طلب نمود که هموزن آن پل سیاه و پارچهٔ مس دران ظرف
جاشود مع دیگر مصالح که در مصلحت وقت دران دیگ
گنجد باشارهٔ چشم و زبان آن شعبده باز موجود گردید و موافق رویهٔ
عیار پیشگان ذو فنون بحضور صاحب مال دران ظرف مالامال
بالای همچیده سر اورا بگل حکمت گرفته گودال کنده زغال بسیار
مع دیگ در انجا مدفون ساخته نزدیک بوقت مغرب آتش
بر افروخت بعده که ثلث از اول شب گذشت صدای غریب
و آواز مهیب ازان دیگ بلند گردید و آن محیل غدار باظهار

سراسیمگی دست افسوس برهم مالید مکرم خان بسبب اضطرار هر جا که خواهید برد جواب خواهم داد بلکه ضرور گردید که دست آن لعبت باز گرفته حوالهٔ مردم کوتوال نمودند و پیادها بحضور مردم مکرم خان دستهای فقیر را بسته با خود گرفته بردند - مکرم خان نزدیک بصبح مردم را برای تحقیق احوال که بر سر فقیر چه گذشت فرستادکسان رفته هرچند پی تحقیق احوال فقیر پر تزویر پرداختند اصلا نشان مقولهٔ شب و آمدن مردم عسس بر در خانه نیافتند تا ببردن فقیر چه رسد چندانکه جست و جوی هنگامهٔ دوشینه از مردم کوتوال و از خارج نمودند بالکل اثر ازان نیافتند و نام و نشان فقیر معلوم نگردید که چه شد و کجا رفت حتی از مردم محلهٔ خود که بر دروازه و دران کوچه بودند استفسار شنیدن آواز بوق و شور و فساد شب نمودند احدی زبان بر اطلاع این مقدمه آشنا نساخت و ازان طفل مذبوح که زیر خاک و خاشاک گذاشته بود خبر گرفتند نشان او نیز نیافتند - و هر ساعت برحیرت افزود تا آنکه آتش اطراف دیگ را خاموش نموده در تفحص اصل و سودمایه پرداختند سوای سنگریزه وپل سیاه بجای طلا و اشرفی بنظر نیامد وقصهٔ سر بسته باوجود احتیاط اخفا برملا افتاد و خبر بمحمد یار خان رسید و همان میر عبدالله نوکر خود را که نزد مسود اوراق نقل نموده نزد مکرم خان برای تحقیق ماجرا و حقیقت کار فرستاد مکرم خان گفت آری عیار عیار پیشهٔ آمده صنعت چند نمود و مبلغی که در قسمت او بود در مزد و انعام تماشایی که دیدم باو بخشیدم برد *

باز بتحریر سوانح حضور و ذکر سفر آخرت حضرت خلد مکان
می پردازد - بعد رسیدن محمد اعظم شاه بحضور ازانکه از راه
غرور شجاعت و تهوری و گردآوری لشکر و خزانهٔ جزوی که
در احمدآباد فراهم آورده بود و چشم بر خزانه و فوج رکاب داشت
و وجودی بزبرادر کلان نمي گذاشت بلکه در همه باب خود را
بزرگ مي پنداشت و پادشاه زاده محمد کام بخش را از عدم
بعرصهٔ وجود نیامده می انگاشت نظر بر انحراف مزاج پدر
بزرگوار که اکثر طبع بحال نبود اول بدین فکر افتاد که شاه زاده
محمد عظیم را که در عظیم آباد عرف بهار چندے مدت صوبه‌دار
بالاستقلال بوده بفراهم آوردن خزانهٔ بسیار شهرت یافته ازانجا
بیجا نموده طلب حضور نماید و از طرف او کلمات وقوعي
و غیر وقوعي خاطرنشان پادشاه کرده بسماجت تمام مصلحت
طلب حضور داد و ندانست که بحکم آیهٔ کریمه وَلَا يَحِيقُ
الْمَكْرُ السَّيِّءُ إِلَّا بِأَهْلِهِ حرکت شاه زاده محمد عظیم بلای عظیم جان
او خواهد گردید و گرز برادر و فرمان طلب پیهم برای شاه زاده
محمد عظیم صادر گردید و محمد عظیم بعد ورود حکم احرام رسیدن
بخدمت جد عالي‌قدر بست - و خبر واقعهٔ پادشاه‌زاده محمد اکبر
در حوالی توابع گرم سیر خراسان که از یک سال شهرت یافته بود
و در عالم احتیاط برای صدق و کذب این خبر نوشتجات بنام حکام
ملتان و اطراف ملک سرحدی نوشته بودند دریفولا از زبانی
محمد اعظم شاه بثبوت پیوست ٭

ذکر سوانح سال پنجاه و یک از جلوس مشتمل بر واقعهٔ ناگزیر خلدمکان طاب ثراه مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجري

محمد اعظم شاه بعد رسیدن حضور ازانکه غرور شجاعت و گردآوري لشکر و سپاه کار زار دیده که علاوهٔ آن جملة الملک اسد خان را با جمعي دیگر امرای صاحب‌مدار حضور باخود رام ساخته بود برای پرخاش با پادشاه زاده کام بخش بهانه مي جست - باز مزاج پادشاه پارهٔ بحال آمد اگرچه چند روز دیوان و عدالت بلاناغه نمودند اما اثر ضعف و علامت سفر آخرت از چهرهٔ حال پادشاه پیدا و هویدا بود - چون درین مابین ازطرف پادشاه زاده محمد اعظم شاه نسبت بپادشاه زاده محمد کام بخش که حافظ کلام الله و از علم عقلي و نقلي بهرهٔ تمام داشت روز بروز اثر بي اعتدالي و حرکتهای بیجا وقت قابو ظاهر مي گردید ازانکه پادشاه را رعایت خاطر او بدستوری که پدران را نسبت به فرزند خرد محبت زیاده مي باشد منظور نظر و مرکوز خاطر بود سلطان حسن عرف میر ملنگ را که آثار شجاعت و فدویت بر چهرهٔ حال او ظاهر بود مخاطب به حسن خان ساخته بخشي کام بخش نموده درخدمت پادشاه زاده سپرده درخبرداری او تاکید فرمودند - حسن خان از راه حسن عقیدت و کار طلبی نظر بر تقاضاي وقت هرگاه پادشاه زاده محمد کام بخش بدربار مي آمد با جمعی از مردم خاص که سوای نوکران رفیق خود ساخته بود مسلح و مکمل رفاقت مي نمود و چند روز وشب کمر بسته باحتیاط تمام درنگاه باني پادشاه زاده مي کوشید - پادشاه زاده محمد اعظم

شاه اطلاع یافته مکرر شکوه این معنی بخدمت پادشاه نمود
جواب حاصل نشد تا آنکه رقعه بخدمت نواب زیب النسا
بیگم همشیره اعیانی خود مشتمل برگلهٔ بی ادبی حسن خان
که پا از دائرهٔ حد مراتب خود بیرون گذاشته نوشت و دران درج
نمود که اگرچه مقابل شوخی او تادیت آن بی ادب کاری نیست
اما ادب حضرت مانع است آن رقعه که بحضرت خلد مکان رسید
بعد مطالعه برهمان جواب بدستخط خاص نوشتند که وجود
حسن خان معلوم که از طرف او این همه مغلوب وسواس و هراس
گردد ما محمد کام بخش را جائی مرخص می نماییم - اگرچه
محمد اعظم شاه از مضمون طعن آمیز جواب برخود پیچید اما
بجز صبر چارهٔ کار ندانست و جدا شدن برادر خرد را غنیمت
دانست - ازانکه پادشاه عاقبت بین مزاج خود را خالی از
مادهٔ خلل نیافتند و گرمی بازار فساد پادشاه زاده را روز بروز
زیاده مشاهده می نمودند مانند هر دو شیر زنجیر گسیخته بعد
ارتحال خود در لشکر مادهٔ خلل و فساد عظیم در بارهٔ خلق الله
دانستند و رعایت خاطر محمد کام بخش نیز ضرور بود ابتداء
پادشاه زاده کام بخش را با همه اسباب سلطنت و اکرام و
احترام تمام بصوبهٔ بیجاپور مرخص فرمودند و حکم نمودند که از
حضور نوبت نواخته روانه شود از مشاهدهٔ آن محمد اعظم شاه چون
مار زهردار پیچ و تاب خورد اما طاقت دم زدن نداشت - و در
همان دوسه روز محمد اعظم شاه را نیز بتعلقهٔ صوبهٔ مالوا بتعین سزاولان
شدید رخصت نمودند - بعد روانه نمودن هردو پادشاه زاده آزار

پادشاه زیاده رو بشدت گذاشت و تپ بشدت گرفت و همه چهار روز دیگر باوجود اشتداد مرض از راه کمال تقوی نماز پنج وقت بجماعت نمودند - درین حالت حمیدالدین خان بتجویز منجمان برای برآوردن فیل و یک دانهٔ الماس بیش قیمت بطریق تصدق عرض نمود بران دستخط نمودند که فیل تصدق بر آوردن طریقهٔ هنود و اختر پرستان است چهار هزار روپیه نزد قاضی القضات بفرستند که بمستحقان رسانند و بر همان عرضی دستخط نمودند که این خاکسار را زود بمنزل اول رسانده بخاک سپارند و بزینت تابوت نپردازند - گویند وصیت نامه برای تقسیم ملک بنام فرزندان نوشته حوالهٔ حمیدالدین خان نمودند *

روز جمعه که بیست و هشتم ذی القعده سنه پنجاه و یک جلوس مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجری سیزدهم اسفندار ماه الهی بعد ادای نماز صبح شروع بذکر کلمهٔ توحید نموده قریب پاسی روز برآمده ازین دار فنا بروضهٔ جنان شتافت - نود سال و چند ماه مرحلهٔ عمر بپایان رسانده و پنجاه سال و دو و نیم ماه علم سلطنت بر افراشت *

* بیت *

اگر صد سال مانی در یکی روز * بباید رفت زین کاخ دل افروز

و ما بین مزار حضرت شیخ برهان الدین و دیگر بزرگان دین و شاه زری زر بخش متصل دولت آباد مدفون ساختند و چند دیه سیر حاصل از پرگنات نواح خجسته بنیاد منجملهٔ سرکار دولت آباد جدا ساخته به پرگنهٔ خلد آباد موسوم نموده برای خرچ مزار آن خلد آرامگاه مقرر گردانیدند *

در اولاد تیمور بلکه در پادشاهان سلف دهلی بحسب ظاهر چنان پادشاه که در عبادت و ریاضت و عدالت گستری ممتاز باشد بعد از سکندر پادشاه لودي که از صفات حمیدهٔ او در جلد اول بر محل بگزارش آمده کمتر پادشاه دیگر سریر آرای هندوستان گردیده و در شجاعت و بردباری و رای صائب بی نظیر بودند اما ازانکه نظر بر پاس رعایت شرع سیاست را کار نمي فرمودند - و بدو و بست ملک بی‌سیاست صورت‌نمی‌گیرد و میان امرا بسبب همچشمی نفاق بهم رسیده بود هر تدبیر و منصوبه که بکار مي بردند‌کمتر پیش میرفت و هر مهمی که می‌نمودند بطول می‌کشید و بآخر نمي رسید با وجود طی نمودن نود سال از مرحلهٔ عمر درحواس خمسهٔ ایشان تفاوت راه نیافته مگر پارهٔ در سامعه که آنهم‌بدیگری معلوم‌نمي شد - و شب اکثر در بیداري و عبادت بسر مي‌بردند و از اکثر لذات که لازم‌ملزوم‌بشریت است‌گذشته‌بودند ●

روزی ضعیفهٔ از تعدی فوجدار ظالمی فریاد بحضور آورد‌حکم تاکید مسترد ساختن زر مغصوبه باو دادند باز برگشته آمد که فوجدار آن زر را واپس نداد و زیاده از سابق بر من تعدی نمود فرمودند که فوجدار را تغیر نمایند بعده آن ستم رسیده بار دیگر همان فریاد آورد که فوجدار حال گرفتن آن زر را دستور العمل حاکم سابق قرار دادهٔ ازمن از ظلم و تعدی گرفته چنانچه باز مکرر این فریاد آورد درجواب فرمودند که دعا کن خدا پادشاه دیگر فرستد اما حکم سیاست یک دو فوجدار ظالم هرگز نفرمودند چنانچه تمام ابواب ممنوعه را از عدم ملاحظهٔ سیاست حکام و فوجداران پرگنات

می گرفتند و گرز برداران رفته برای خود زر و برای نمود مچلکا گرفته برگشته می آمدند *

اگرچه اکثر اولیا و پیران دین و بزرگان روی زمین که در بیست و یک صوبهٔ قلمرو حضرت خلد مکان بودند بر احوال ایشان اطلاع یافتن معلوم که بذکر تعداد آنها پردازد اما بر اسم بعضی بزرگان راه حق که اطلاع دارم مجملی و از بسیار کمی بزبان قلم میدهد *

حقائق و معارف آگاه شیخ محمدوارث که مجموعهٔ فضل و کمالات صوری و معنوي بوده درعالم انزوا بکسب ریاضت کوشیده منظور دیگر نظر یافتهای الهي گردیده بودند چندان خرق عادت ازان پیر و راه دین بظهور می آمد که مردم ایشان را بعلم دعوت زبان زد ساخته بودند اکثر پادشاه بدیدن ایشان تشریف آوردند و در برآوردن کار خلق سعی و اثر ازایشان بعمل مي آمد *

دیگر شیخ بایزید که اصل ایشان قوم افغان بوده در ریاضت و نفس کشي خویش و بارکشي محتاجان دلریش چنان طبل شهرت آن واصل الحق گوش عالمي را پر آوازه ساخته بود که اکثري از مسلمین و هنود و مستمندان هرقوم ایشان را مرجع خود ساخته بودند و اکثر اوقات ایشان صرف بر برآوردن کار محتاجان و د ماندگان میگردیدند و سر برهنه بذکر الله هو مشغول بوده دمي بي یاد الهي نمی بودند - بعدهکه سیدي یحیی کوتوال شاه جهان آباد گردید مردم نوکر مي نمود جمعي نزد شیخ آمده التماس سفارش نوکری خود نزد کوتوال نمودند شیخ آنها را همراه گرفته نزد کوتوال برده سفارش نوکري آنها نمود - سیدی یحیی گفت

صاحب مرجع و مربی عالمی اند و من سه عیب دارم اول غلام بیع زده و دویم قوم حبشی که درشت روی و درشت گوی بدترین انسانند سیوم کوتوال که کسب و کار او به بیروئی است الحال که تشریف آورده برای این جماعه می فرمایند بجان منت داشته قبول دارم اما بار دیگر که تصدیع کشند قبول نخواهم نمود - شیخ گفت اگر باز آمده باعث تصدیع گردم سر مرا تراشیده برخر سوار نموده تشهیر نمایند - سیدی یحیی جمعی را که شیخ برده بودند چهره نوشته صحیح نمود بعد دو سه روز دیگر باز سه چهار نفر آمده بخدمت شیخ ازروی سماجت بجد شدند که مارا هم برده نوکرنمایند هرچند شیخ عذر خواستند صاحب غرضان ابرام نمودند - شیخ حجام و خری همراه گرفته نزد سیدی رفته گفت چون شرط کرده بودم که اگر باز تصدیع دهم سر مرا تراشیده تشهیر نمایند و این خر و حجام همراه آورده ام الحال سزا که باید داد قبول دارم اما این چند نفر را نوکر باید نمود - سیدی یحیی شنیده تبسم کنان فرموده شیخ را قبول نمود - روزی در مسجد جامع حضرت خلد مکان را مخاطب ساخته بطریق وعظ گفتند که هرگاه سید کونین رسول الثقلین صلی الله علیه و آله وسلم دختر خودرا کدخدا نموده باشد تو که بادشاه دیندار باشی دخترهارا چرا کدخدا نمی نمائی - دیگر اوصاف حمیده ایشان زیاده ازانست که بتعداد آید ❊

ل بعده سید حسن رسول نما که مجموعهٔ فضل و کمال و از مستعدان روزگار واصل بالله بود خصوص در علم تفسیر و حدیث و عبادت و ریاضت نادرة العصر بوده بحسب ظاهر

با اهل دول که در خدمت آن سید از روی ارادت و عقیدت رجوع می آوردند بدستور فقرای ملامتی در کلمه و کلام که ازو مردم نفرت گیرند سلوک مي نمود و از ملاقات دنیا پرستان خود را مي کشید و هرکه بخدمت ایشان رفته اظهار ارادت و مرید گردیدن می نمود حرفهای درشت و خلاف رویهٔ روزگار باو مي گفتند اما از راویان ثقه مسموع شده که بعضی خادمان صادق العقیدت را بسعادت حاضر نمودن در مجلس حضرت سرور کائنات مفتخر ساخته بودند و اکثر محتاجان از توجه باطني ایشان بمراد دل مي رسیدند *

و دیگر حضرت شیخ برهان قدس سره از مریدان خاص حضرت شیخ عیسی طاب مثواه که از مشاهیر برهانپور بودند مدت در خدمت ایشان باارادهٔ تمام بسر برده کلوخ استنجا براي ایشان می آوردند و تا مقدور در مجلس سرود و سماع حاضر می بودند و تغیر تمام در حال ایشان بهم می رسید تا آنکه از مشاهیر بزرگان دین گردیدند - آنچه از حسن صفات آن برگزیدهٔ حق نویسد کم است - با کافهٔ انام خاص و عام چندان سلوک و مشربیت را کار مي فرمودند که از قوم همه ملل ارادت تمام درخدمت ایشان داشتند - و از خرق عادت ایشان چندان مشاهده نموده بودند که زبان زد خاص و عام گردیده بودند - در ایامي که حضرت خلد مکان بقصد مقابلهٔ دارا شکوه مي رفتند خواستند که بدیدن ایشان بروند چون باسلاطین ملاقات نمودن خلاف مرضي ایشان مي دانستند پادشاه بدون اطلاع شیخ وقت شب میان جمع کثیر مردم دیگر بتغیر وضع رفته نشستند شیخ آدم تازه دیده اسم پرسیدند گفتند اورنگ زیب

دیگر شیخ هیچ نفرمودند و تبرک هم عطا نه نمودند و روز دویم که باز بخدمت شیخ رفتند شیخ برهان فرمودند اگر این مکان ایشان را خوش آمده مارا بفرمایند که برای فقرا تکیهٔ دیگر اختیار نمایم بعده حضرت عالمگیر بمالالو (23) نام که در خدمت شیخ شب و روز برای آب وضو حاضر می بود و خاطر اورا بسیار می خواستند رجوع آورده باستصواب شیخ نظام مأذون بدین شرط گردیدند که وقت برآمدن برای نماز بدر خانقاه حاضر شوند و چنان استاده فاتحهٔ رخصت حاصل نمایند - بعده حضرت خلد مکان شیخ نظام و شیخ میر و میر میران را همراه گرفته وقت برآمدن شیخ برای نماز حاضر شدند شیخ همانجا استاده از پادشاه احوال پرسی نمودند حضرت خلد مکان شروع بشکوهٔ عدم احتیاط مقدمات شرعی دارا شکوه وارادت خود در ادای احکام دین نبوی و رعیت پروری نمودهٔ درخواست فاتحهٔ امداد و توجه باطنی نمودند - از زبان حق بیان شیخ برآمد که از فاتحهٔ مانقیران کم اعتبار چه میشود شما که پادشاهید به نیت خیر و عدالت و رعیت پروری فاتحه بخوانید ماهم دست بفاتحه بر میداریم شیخ نظام آهسته گفت که پادشاهی مبارک باد - والد محرر اوراق که بتجویز منصب شاه عالم باراده حضور برای رخصت و التماس فاتحه بخدمت شیخ رفته عرض مطلب و التماس فاتحهٔ نمود فرمودند در رفتن اختیار دارید اما قبل از رسیدن حضور کامیاب مطلب خواهید گردید و چنان بظهور آمد -

---

(23) ن - مالالوا

چراکه ابتداء بعد عرض منصب درجهٔ پذیرائي نیافته بود که باعث روانه شدن والد همان بود اما زین العابدین خان باني خجسته بنیاد اورنگ آباد که خالوی والد میشد درین ماده بمصطفی خان نوشته بود بعده که بدست آویز آن باردیگر بعرض رسید غائبانه درجهٔ پذیرائي یافته بود - جمعي از مریدان خاص شیخ که شب وروز درخانقاه حاضرمي بودند ازکمال عقیدت فنا فی الشیخ گشته در عالم بیخودي سکر شیخ را بخدا منسوب و مخاطب ساختند شیخ هرچند بنصیحت و توبه نمودن ازین کلمات پرداختند فائده نداد آخر شیخ چند نفر را مقید ساخته در خانقاه خود نگاهداشته بمرور ایام ازان اعتقاد فاسد بازآورده توبه داده بحال آوردند اما جمعی از مریدان که اصلاح پذیر نبودند نزد قاضی فرستاده پیغام نمودند که تا مقدور در بحال آمدن آن جماعه کوشند والا احکام شرع برآنها جاري سازند چنانچه قاضی چند روز آنها را محبوس ساخته در توبه دادن آنها سعی نمود فائده نه بخشید تا آنکه بر قتل آنها حکم فرمود - دیگر از صفات آن واصل بالله آنچه بزبان قلم دهد تحصیل حاصل است - در سنه بیست و دو جلوس خلد مکان آن برگزیدهٔ حق لبیک حق را اجابت نمودند روزیکه جنازهٔ آن بزرگ را برداشته مي بردند محرر اوراق هم از جملهٔ چندین هزار آدم دریاي جنازه میرفت هرچند که بدیدهٔ تامل نظر مي انداخت اصلا مرئي نمي شد که جنازه برسر انگشتان مردم میرود یا بر هوا میرود ٭

و دیگر حقائق و معارف آگاه شیخ عبد اللطیف که در محلهٔ دولتمندان کنار دریای پتنی دار السرور برهانپور سکنی داشتند

و هم عصر حضرت شیخ برهان بودند خلد مکان را در خدمت ایشان ارادت و حسن عقیدت تمام بود هیچ ماه و هفته نبود که فرمان لطف آمیز بدستخط خاص بنام ایشان صادر نشود و بمرتبهٔ در پاس اطاعت شرع محمدی موافق رویهٔ متکلمین می کوشیدند که از شنیدن سماع و صدای انواع ساز نهایت نفرت داشتند و در جوار خانهٔ ایشان احدي را جرأت نبود که آواز سرود بلند نماید بلکه سواری کدخدائی شاه وگدا که از در خانقاه ایشان مي گذشت بدون آنکه آواز نقاره و آرایش نامشروع همراه نباشد نمی توانستند گذشت - و احدی را مرید نمی نمودند بلکه در اوائل حضرت شیخ برهان را بلفظ بدعتی یاد می نمودند اما شیخ برهان دربارهٔ شیخ عبد اللطیف مکرر مي فرمودند که مارا شکر باید نمود که با چنان متشرع حق پرست هم عصر واقع شده ایم - گویند در اواخر عمر حضرت شیخ عبد اللطیف را نیز باشیخ برهان اعتقاد بهم رسیده بود *

دیگر حضرت میر نصیر الدین هروی طاب مرقده از سادات عالی نسب بحلیهٔ صلاح و تقوی و ریاضت چنان موصوف بود که هرچه از وصف آن برگزیدهٔ زمان بزبان خامهٔ صدق بیان جاري گردد بجاست - از هردو پا و دست چپ از ابتدای جوانی معذور بودند از یک دست کتابت کلام الله و تفسیر و دیگر کتب سلوک نموده وجه معاش خود بهم میرساندند و صائم الدهر بوده بعد افطار و ادای نماز عشا دو سه ساعت نجومی خواب نموده باز قبل از از دوپهر بیدار گشته بعد ادای نماز تهجد بتلاوت کلام الله تا رسیدن

وقت نماز صبح مشغول میبودند و در تلاوت چندان رقت می نمودند که اکثر جوی آب از چشمهٔ چشم ایشان جاری بود - و از وجه همان کتابت چنان زیست و گذران می نمودند که عقل از مشاهده آن عاجز بود - و اگر کسي بطریق اظهار ارادت نذر و نیاز میبرد قبول نمی نمودند مگر کسی که از راه اخلاص باطنی و محبت ته دلی سوغات و هدیه مي آورد قبول مي نمودند اما تاکه درچند سه‌چند آن بهر وجه بازعائد نسازند بار احسان او برخود هموار نمی نمودند - و سوال کمتر کسی را رد مي نمودند و نظر بر مداخل و مخارج ایشان اکثر مردم را تحیر روي میداد - و از ملاقات اهل دول و حکام نفرت تمام مي داشتند - مکرر اتفاق افتاده که ناظم شهر بدیدن ایشان رفته و با او بزبان ناخوشي و قبول ننمودن نذر پیش آمده و بنصائح تلخ پرداخته مرخص می فرمودند چنانچه روزی منور خان صوبه دار بخدمت ایشان رفته بود او را مخاطب نموده فرمودند که نمی دانم سوای آنکه فیل سواري شما و لشکر شما راه تردد مردم نا مراد را بسته فقیر را شریک نفرین ظلم خود می نمایند مطلب دیگر از تصدیع کشیدن خود و تصدیع دادن دیگران چیست او در جواب گفت از راه توجه باطني ما را طرف خود کشند سید در جواب فرمودند که از بس از من عاصي عصیان و نافرمانی در درگاه الهي واقع شده که هر دو پای و دست مرا معیوب ساخته شما هم نظر بر افعال و کردار خود که در حکمراني باخلق الله مي نمایید امیدوار مکافات آن باشید - مجمل از استغنا و قناعت آن برگزیده اخلاق مي نگارد که چون عنایت الله خان بآن سید ارادت

غائبانه بهم‌رسانده بود بعرض پادشاه رسانده حسب الحکم بنام خواجه ادهم صدر برهانپور بدین مضمون فرستاد که چون حقیقت صلاح و تقوی و استحقاق سیادت و فضیلت پناه حقائق و معارف آگاه سید نصیر الدین بعرض اقدس رسیده حکم والا شرف نفاذ یافته که آن صدارت پناه بجناب آن سید والاقدر رفته بر حقیقت گذران و استحقاق او رسیده در ماهه یا یومیهٔ نقد تجویز کرده معروض دارد که مطابق آن فرمان و سند دیوانی از حضور عطا شود بعده که خواجه ادهم آن حسب الحکم را نزد آن سید برده نمود آن بزرگ والا مقام بمطالعه در آورده بدست صدر داد صدر گفت هرچه حضرت فرمایند و هر دیه که نزدیک شهر خوش نمایند یا نقد تجویز نموده بحضور معروض دارد سید برحق در جواب صدر گفت نمیدانم این حکم بمن چرا نمودید و ازین چه استفسار می نمایید صدر گفت چون بنام شما حکم رسیده بخدمت شما آوردن و استفسار نمودن ضرور دانست آن واصل بالله گفت باین غلطی و گمان هم اسمی دیگری شاید نزد من آوردید اما درین حکم چهار صفت نوشته اند ازانجمله سیادت را انکار نمی توان نمود و دعوی هم ندارم اما از صلاح و استحقاق و فضیلت که نوشته‌اند تحقیق من است که هیچ کدام در من نیست صدر ازین جواب بیدماغ شده گفت ظاهرا مایهٔ توکل دارند سید در جواب فرمودند آری شخصی که تو محتاج اوئی لک و کرور مثل او محتاج آنند او کلیددار رزق منست - چون محرر اوراق را بخدمت آن سید ارادت خاص بود چندین خرق عادت ازان بزرگ عالی نسب که در آغاز

عنفوان جوانی از نوکران معتبر خان زمان و روشناس حضرت خلدمکان بود ترک علائق دنیوی نموده منزوی گشته بودند مشاهده نموده که اگر بتحریر آن پردازد بطول کلام منجر میگردد - در سالی که خلد منزل بجنگ کام بخش رفته بودند بر شش ماه از ایام وصال خود آگاهی داده بودند *

سید سعد الله نواسهٔ شیخ پیر محمد سلونی که از متوطنان و مدرسان مشهور دیار شرقی بود می و پنج سال نزد جد مادری خود درس خوانده از جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و سلوک فارغ التحصیل گشته بود بعده بزیارت بیت الله رفته دران مکان متبرک دوازده سال بشغل درس و تحصیل علم کتب متداوله گذرانده یازده حج نموده در کسب حقیری و علم سلوک و ریاضت چنان ممتاز گردیده بود که شریف مکهٔ متبرکه باعزاز و اکرام او سلوک می نمود - و بسیار بکار مردم عرب و عجم و هند که از اطراف بحج می آمدند میکوشید - و هرگاه از طرف شریف سختی بمردم میرسید سید پیغام می نمود بسیار مؤثر میگردید و باآبروی تمام درانجا بسر میبرد - در یک دومقدمه که ازسید بمیان آمد و شریف گفتهٔ او را نشنید آزرده شده از مکه برآمد بعده که در بندر سورت رسید همانجا منزوی گردید - بعد ازانکه ازروی نوشتهٔ اخبار نویسان و از خارج حقیقت آن سید بعرض حضرت خلدمکان رسید دو دیه بجمع مبلغ هفت هشت هزار روپیه برای مدد معاش سید و حویلی از منازل نزول برای بودن متعلقان خانقاه آن ذوالاحترام مقرر فرمودند و باعزاز تمام دربندر سورت بسر میبرد

و با قوم همه ملل چنان سلوک و زیست می‌نمودند که همه پیشوای خود میدانستند حتی که کفار در خدمت او ارادت خاص بهمرسانده بودند - و در برآوردن کار مردم از نزد حکام و نوشتن بخدمت پادشاه تا مقدور سعی می نمود حضرت خلدمکان را بخدمت آن سید اخلاص تمام بهمرسیده بود چنانچه اکثر خط اخلاص سیدکه بخدمت پادشاه میرسید بخط خاص بدستور فرمان جواب صادر می‌شد و برای هرمطلبی که درحق کافهٔ آنام می نوشت درجهٔ پذیرائی می‌یافت اما یکبار که برای بحالی سوانح‌نگار و حکیم دارالشفا از نوشتهٔ سید مدعا بعرض رسید اگرچه بحال نمودند اما فرمودند در جواب حسب الحکم بنویسند که شمارا که فقیر و فاضل و پرهیزگار از علائق روزگار باشید بجز سفارش فقرا و علما با سفارش جمعی که ظالم پیشه اند چه نسبت اگر بگویند که درکار ما متدینند اند و خائن نیستند دربنکه در قبول خدمات ما بنفس خویش ظلم می نمایند و باین کسب و کارتن میدهند و ازانها در مادهٔ مردم دیگر ضرر جانی و مالی عائد می گردد هیچ شک نیست و اعانت ظالم اگر چه بتراشیدن قلم باشد منع فرموده اند ازان روز پادشاه نوشتن جواب سید بخط خاص کم نمودند اما سید نوشتن سفارش را ترک ننمود - چون دیگر مکرر بخدمت پادشاه در باب فرض دانستن محبت ایمهٔ اثناعشر ازروی مبالغه می نوشتند حضرت خلدمکان بفضلای حضور رجوع آورده فرمودند که سید مکرر درین ماده می نویسد نمیدانم مطلب او چیست و شما درین باب چه میگویید فضلا گفتند راست مینویسد اما نزدیک اهل سنت و جماعت لفظ امام منحصر بر دوازده امام

نیامده - ازانکه یک دو فاضل بندر سورت را نظر برمشرب
و سلوکي که سید با جمیع هنود و مسلمین و در بعضي اعتقاد صوفیهٔ
سوی مزاج بمیان آمده بود روزی سید در جواب هندوئي که
هر رای نام او و پیشکار مستقل و متصدی بندر سورت بود
بخدمت سید عقیدت تمام داشت بجای القاب او نوشتند *

* بیت *

بنام آنکه او نامی ندارد * بهر نامش که خواني سر برآرد

مضمون آن که بگوش فضلا رسید بر سید اعتراض این معنی نمودند
که بجای القاب کافر مضمون این بیت منافی پاس شریعت است
سید در جواب فرمودند که ما بدون ذات پاک واجب الوجود همه
ممکن الوجود را معدوم الوجود میدانیم *

و میر مرتضی واعظ ساکن ملتان که بحلیهٔ کمال صلاح آراسته
بود و موافق عقائد متکلمین بمرتبهٔ پیروي شرع محمدی صلی الله
علیه و آله وسلم مي نمود که هرجا مجلس سماع و ساز
بود نمی رفت بلکه درمنع آن تا مقدور مي کوشید و در محلهٔ که
سکنی اختیار مي نمود احدی را در جوار آن جرأت نبود که صدای
سرود بلند سازد - و طعام خانهٔ حکام نمي خورد - و جمع کثیر باو
گرویده بودند اما هرکه بخدمت او آمده می گفت مرید می
شوم با زجر و ملامت در منع این کلمه پیش آمده می گفت بگو
آمده ام توبه و استغفار از گناهان گذشته نموده تائب شوم و آینده
توفیق آن یابم که قولا و فعلا مرتکب خلاف شرع نگردم بعده ازو
مي پرسید که اگر حق سبحانه تعالی ترا فرزند عطا فرماید و زن

تو تکالیف رقص و سرود موافق رویهٔ روزگار نماید قبول خواهی کرد یانه او درجواب میگفت که هرچه حضرت بفرمایند بعد ازان میگفت که فرمودهٔ من چه اعتبار دارد بگو هرچه خدا و رسول خدا فرموده اطاعت خواهم نمود و باز باز می پرسید که اگر زن تو بتو کاوش نماید که اگر بشادی فرزند من راضی نیستی درخانهٔ تو نمی مانم برضامندي زن خواهی کوشید یا فرمودهٔ خدا و رسول خدا بجا خواهي آورد بعده که مي گفت که حکم خدا را بجا خواهم آورد ازین مقوله گفتگوي نموده توبه میداد و تائب مي نمود تا آنکه سه چهار هزار آدم از شهر ملتان و لاهور گرفته تا دکن باو گرویده بودند هرکه براي او نذر و نیاز می آورد بعد کمال تحقیق که کسب و پیشهٔ او چیست و از وجه حرام بهم نرسانده و از عهدهٔ نفقهٔ زن و فرزندان بر می آمده باشد میگرفت و از جملهٔ نذري که می آوردند پنجم حصهٔ آن بنام خمس بر میداشت و آن را مایهٔ تجارت خود ساخته بود و حکام تا پادشاه که تکلیف مددمعاش مي نمودند قبول نمیکرد و اکثر صائم و در عبادت حق سبحانه تعالی قائم و شب زنده دار و مشغول تلاوت قرآن میبود اما چون در وقت وعظ کلمات درشت در مذمت حکام ظالم و علمای صاحب ریا و جمعی از فقرا که مصاحب حکام برای ترقی معاش میگردند و در مزاج گوئي و جذب قلوب اهل دول مي کوشند و حکام را رهنمائي بسوي خلاف فرمودهٔ خدا و رسول خدا مي نمایند و در مجلس آن جماعه سرود مي شنوند و رقص و سماع بر مقابر بزرگان می نمایند میفرمود - و دیگر درد کردم جمعی که مرتکب بعضي بدعتهاي نامشروع خلاف کتاب

که درشب برات و عاشوره و عیدین رواج یافته میگردند و دربراندختن رواج طعامي که بنام میت پخته حق مستحقین را بخانهٔ یکدیگر مي فرستند و طعام وماکولات که بارواح میت و نذر بزرگان خلاف ازویهٔ عربستان و ایران و توران بعد خوراندن مسلمین ومستحقین برسر سفره فاتحه مي خوانند و در هندوستان رواج یافته که بالاي آن طعام قبل از صرف آن فاتحه خوانده صرف مي نمایند هرچند عمل مشایخ شده اما در کتب متداوله منع آن نوشته اند و در حرام بودن تنباکو بسیار میکوشید و کلمات درشت بزبان مي آورد لهذا بهر شهري که میرفت و وعظ میگفت حکام و فضلا ومشایخ باو عداوت بهم رسانده در خفت او مي کوشیدند چنانچه روز جمعه در مسجد جامع خجسته بنیاد اورنگ آباد قاضي اکرم که آخر قاضي القضات حضور گردید همه ارباب عدالت را جمع ساخته اعلام طلب میر مرتضي درمیان آورد و نزدیک بود که فساد عظیم برپا شود و جمعي که بامیر مرتضي از راه ارادت رفیق بودند خواستند که بهیئت مجموعي بر قاضي هجوم آرند و خفت رسانند میر بزجر و تسلي در منع هجوم آنها کوشیده خود در مجمع مجلس قاضي حاضر گردید قاضي برسر حرمت تنباکو که در کدام کتاب وقول کدام مجتهد بنظر شما آمده که بااین همه مبالغه درحرمت کشیدن آن گفتگو مي نمایید سوال کرد میرمرتضي انکار نمود که بدین عبارت من نگفته ام وگفتگوي زیاد بمیان آمد و ارباب عدالت طرف قاضي گرفتند بعده قاضي گفت که مسلمان زیاده از شمار الوف با شما جمع شده اند براي مسلمانان دیگر که بنماز مي آیند جا تنگي مي نماید شما براي

وعظ جاي ديگر اختيار نمايند و كلمه و كلام درشت ازطرفين درميان
آمد مير درجواب همين گفت كه آنچه موافق شرع شريف باشد
حضرت خواهندفرمود و من هم تابع شرعم - اما بعده در ايامي كه
حضرت خلد مكان بمهم تسخير قلعجات در پونا تشريف داشتند و
قاضي اكرم قاضي حضور شده مخاطب باكرم خان گرديده بود
مير مرتضي خود را بخدمت پادشاه رسانده كتابي كه مسمي
بحق گو تاليف نموده بود گذرانده پادشاه دين پرور دو سه ورق آن
مطالعه نموده كتاب را بزانو گذاشته هر دو دست برداشته فرمودند
الحمدلله ثم الحمد لله كه در عهد ما چنان مردم حق گو هستند -
بپادشاه زاده محمد كام‌بخش فرمودند شما سيد را نزد خانۀ خود
جا داده آنچه ارشاد نمايد بسمع رضا بشنويد و موافق آن عمل
نماييد و تكليف مدد معاش نمودند سيد والاقدر از قبول ابا نمود
و بعد چند روز ديگر پادشاه فرمودند سيد ما مي خواهيم كه بشما
خدمت احتساب يكي از شهرها كه آب و هواي آنجا بشما موافق
باشد بفرماييم سيد درجواب عرض نمود كه اگر احتساب مردم‌خاص
مي فرمايند قبول مي نمايم و الا مردم عام‌اكثر شهرها بمن گرو يده
اند پادشاه فرمودند معني خاص و عام نفهميديم قاضي اكرم خان
كه قابوي سخن مي جست بعرض رساند كه مراد سيد از مزار و
مقابر بزرگان است كه وقت وعظ بالاي منبر مي فرمايند برسر قبر
هر بزرگي كه طنبور و دهل و انواع ساز نواخته مي شود و سرود
مينمايند استخوان آن بزرگ‌را برآورده بايد سوخت پادشاه فرمودند
كه ما تا اينجا همراه نيستيم اگرچه سيد انكار نمود اما نانده نداد و

آبروئی که سید بخدمت پادشاه بهمرسانده بود بحال نماند میر مرتضی هم ترك رفتن درخدمت پادشاه نموده بدون آنکه رخصت حاصل نماید روانهٔ برهانپور گردید - چون فضلا و حکام و مشایخ همه شهر از راست گوئی سید بمرتبهٔ ناراضی و شاکی بودند که برای خفت او رخنه می جستند و آخر یک روز برسر منبر که در مذمت خوردن مسکرات آیه و حدیث می خواند درباب حرمت بنگ حدیث تهدید آمیز خواند یکی از فضلای کشمیری مدعی شده بخفت تمام پیش آمده گفت که بنگ در وقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم کجا بود بعد از پانصد سال دیگر بهم رسید توکه حدیث وضعي مي خوانی ترا تعزیر باید نمود ازین مقوله مکرر خفت بسید رسید و کار بجای رساندند که از سختي جوانان عشرت دوست و فضلای دنیاپرست میر مرتضی از مسجد بخانهٔ خود رفته بر نیامد و درهمان ایام اجل موعود او رسید و بقول مشهور خود را مسموم ساخت *

ذکر سکه و خطبه نمودن محمد اعظم شاه و بمراد دل نرسیدن او و کامیاب شدن شاه عالم بادشاه که بواسطهٔ دوازدهم بصاحب قران امیر تیمور گورگان میرسد

محمد اعظم شاه بصوبه‌داری مالوا از پادشاه رخصت حاصل نموده بیست کروهی از لشکر رسیده بود وقت شام خبر واقعهٔ خلدمکان بار رسید همان روز سواری فرموده بهیر و کارخانجات را همانجا گذاشته با امرای خاص و جمعی که توانستند رفاقت او نمود بطریق ایلغار خود را بلشکر رسانده داخل گلال بار گردید - همه امرا سوای اسدخان و حمیدالدین خان که بتقریب تعزیت و نگاهبانی اندرون گلال بار بودند باستقبال شتافتند و مراسم تعزیت و تهنیت بجا آوردند بعد از فراغ احوال کفن و دفن پدر بزرگوار بجذب قلوب و تسلی جمدة الملک اسد خان و دیگر امرای عمده رکاب و خدمهٔ محل پرداخت - بعده از کمیت خزانه و جواهر خانه و توپخانه و کارخانجات دیگر خبر گرفته اطلاع یافته آنچه قابل برداشتن همراه رکاب بود تفریق نموده سزاولان شدید برای سرانجام باربرداری و دیگر مایحتاج سفر مقرر نمود و بحکم اختر شناسان هند و فرس برای جلوس دهم ذی الحجه قرار یافت - بشاه زاده بیدار بخت که در احمد آباد به نیابت خود گذاشته آمده بود و بعد رسیدن ابراهیم خان صوبه دار درفکر بر آمدن بود حکم

بدین مضمون صادر شدکه بسرحد مالوا رسیده منتظر حکم دیگر باشد و تارسیدن رایت ظفر پیکر درپیش قدمی جرأت ننماید - دران ایام محرر اوراق در رفاقت محمد مراد خان که واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبهٔ احمدآباد و فوجداری سرکار تهانیسر و کودره داشته بود نهم ذي الحجه که محمد مراد خان خلعت رخصت از شاه زاده بیدار بخت پوشیده بخانه آمد درین اثنا چوبدار ابراهیم خان ناظم رسید که بتاکید طلبیده اند بعده که محمد مراد خان نزد ابراهیم خان رفت چون بر خلعت رخصت شاه زاده مطلع گشته بود پرسید که نزد شاه زاده خبری از حضور رسیده و شاه زاده را بچه حالت دریافتند محمد مراد خان گفت اثر هیچ خبر تازه معلوم نگردید و مزاج شاه زاده بدستور هرروز دیده شد بعده ابراهیم خان خط وکیل را که روز دهم از احمد نگر باحمد آباد مشتمل بر خبر واقعهٔ ناگزیر حضرت خلد مکان رسیده بود بدست محمد مراد خان داده گفت که همین ساعت بخدمت شاه زاده رفته خط را بنمایید و از طرف ما تعزیت و تهنیت سلطنت عرض کنید - بعده که محمد مراد خان بخانه آمده تبدیل رخت خلعتی نموده بخدمت شاه زاده رفت شاهزاده درخواب بود نظر بر تاکید زود رساندن خبر بخواجه سرای صاحب نوبت بتقید گفت که شاه زاده را بهر تدبیری که دانید بیدار نمایید تا آنکه شاه زاده بیدار شد و خواجه سرا عرض نمود که محمد مراد خان بسیار مضطر آمده التماس بیدار نمودن دارد بشاه زاده چون خبر بیماری پادشاه رسیده بود پرسید خلعتی که پوشیده رفته بود در بردارد یانه خواجه سرا عرض نمود که رخت سفید دیگر پوشیده آمده شاه زاده

گریان گشته باچشم اشک آلوده برآمده در خلوت خانه محمد
مراد خان را نزد خود طلبیده محمد مراد خان خطی که باخود
برده بود بدست شاه زاده داده تسلیمات تعزیت و تهنیت سلطنت
از طرف ابراهیم خان و خود بجا آورد بعده شاه زاده گفت محمد
مراد خان تحقیق بدانید که کار سلطنت هندوستان ابتر خواهد شد
قدر عالمگیر پادشاه خلق نمیدانستند زیاده ازین نیست که چند
روز آسمان بر مراد ما گردد و حق سبحانه و تعالی سلطنت نصیب
پدر ما نماید اما کار بخون ریزی خواهد افتاد - بعد ازان ابراهیم خان
بفکر آن افتاد که خطبهٔ عید اضحی بنام کدام پادشاه زاده خوانده شود
آخر قرار بران یافت که بعد طلوع آفتاب که هنوز شهرت واقعهٔ
عالمگیر پادشاه غازی برزبانها جاری نگردیده بود بعید گاه رفته
خطبه بنام نامی اورنگ زیب عالمگیر پادشاه خواندند - و ابراهیم خان
که خود را اعظم شاهی می گرفت چشم بر راه بود و انتظار میکشید
که اگر حکم رفاقت بیدار بخت از طرف محمد اعظم شاه برسد
نگاهداشت سپاه نموده باتفاق محمد بیدار بخت خود را
بطریق ایلغار باکبرآباد رساند و فی الواقع اگر محمد اعظم شاه
از راه وسواس مانع نگردیده بیدار بخت را ماذون می ساخت
در اکبر آباد که مختار خان خسر بیدار بخت صوبه دار بود و نه کرور
روپیه سوای اشرفی و روپیه شریف نواز که تا پانصد توله بوزن می باشد
و طلا و نقره آلات غیر مسکوک موجود بود و باقی خان قلعه دار که
خزانه در تصرف خود داشت انتظار می کشید که از وارثان ملک
هرکه پیشتر برسد خزانه و کلید قلعه حوالهٔ او می نمایم موافق

مصلحت عقل و رايي صائب بود اما آنچه در تقدير الهی بود بعمل مي آيد *

الحال چند کلمه از احوال محمد کام‌بخش باحاطهٔ بیان می آرد که پادشاه زاده محمد کام بخش بعد از رخصت از خدمت پدر بزرگوار بقلعهٔ پریندہ که چهل پنجاه کروه مسافت داشت رسیده بود که خبر واقعهٔ ناگزیر پادشاه عالم ستان بار رسید - محمد امین خان باتفاق جمعي بدون اذن و اطلاع محمدکام بخش کوچ نموده خود را بخدمت اعظم شاه رسانید و از جدا شدن محمد امین خان تفرقه و فساد زیان در لشکر کام بخش رو داد و احسن خان عرف میر سلطان حسن در تسلی و جذب قلوب دیگر مردمی که همراه مانده بودند کوشیده ازانجا بقصد تصرف قلعهٔ بیجاپور روانه گردید چون نزدیک قلعهٔ بیجاپور رسیدند بسید نیاز خان که قلعه‌دار بیجاپور بود پیغام وعده و وعید لطف آمیز برای سپردن قلعه نمودند سید نیاز خان ابتدا از قبول اطاعت ابا نموده به بندوبست برج و باره پرداخت و کار بمورچال بستن مقابل دروازه کشید - چون خبر واقعهٔ عالمگیر تا رسیدن کام بخش مذبذب بود بعده که بثبوت پیوست بعدآمد وشد پیغام که از احسن خان تردد و تدبیرهایي نمایان بظهور آمد سید نیاز خان کلید قلعه را فرستاد و خود برآمده ملازمت نمود و بعد انقضای قریب دوماه که از بند و بست شهر و اطراف خاطر جمعی حاصل نمود احسن خان را بمنصب پنجهزاري سرافرازی داده بخدمت بخشیگري مستقل گردانید و حکیم محسن را قلمدان وزارت عطا نموده مخاطب

بتقرب خان ساخت و سید احمد و سیف خان و حکیم محمد مهدي حیدرآبادي و احمد خان و دیگر همراهان پادشاهي و والا شاهي را از بخشیدن جواهر و خطاب میان همچشمان ممتاز گردانیده جشن جلوس نموده خود را در خطبه ملقب بدین پناه گردانیده سکه بدین مضمون جاري ساختن فرمود * بیت *

در دکن زد سکه برخورشید و ماه * پادشاه کام بخش دین پناه

بعده که هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بود متوجه تسخیر قلعهٔ واکنکیره گردید - و سید نیاز خان یک دو منزل رفاقت نموده وقت شب خیمهٔ خود را چنان استاده گذاشته فرار نموده خود را باعظم شاه رسانید - بعده که کام بخش بگلبرگه رسید قلعه را بتصرف خود آورد و سید جعفر نام از سادات بارهه را بتجویز احسن خان قلعه‌دار نموده پیشتر بقصد واکنکیرا که بعد خبر واقعهٔ حضرت خلد مکان بتصرف پریانایک رفته بود متوجه گردید بعد ازانکه بپای قلعهٔ واکنگیرا رسید باهتمام احسن خان شروع بمورچال بستن و تردد قلعه گیري نمود و پریا محصور گردیده تا پانزده بیست روز شرط قلعه داري بجا آورده بعده که بوساطت احسن خان تسخیر قلعه نمود قلعه‌دار گذاشته متوجه ملک گیري گردید - ازان که میان تقرب خان و احسن خان در عالم همچشمي سوء مزاج بمیان آمده بود تقرب خان قلعه داري گلبرگه را از تغیر سید جعفر بنام دیگري مقرر کرده فرستاد سید جعفر عمل نداد بعد ازانکه محمد کام بخش خود بپای قلعهٔ گلبرگه رسید باز سید جعفر چند روز در سپردن قلعه استادگي نمود و بدنامي آن باحسن خان عائد گردید - بعد ازان که

بر سر بازار گنج احسن خان که قول معاني محصول داده درگرد آوري رسد ميکوشيد تقرب خان بعرض محمد کام بخش رساند که آبادي بازار گنج احسن خان باعث شکست شاه گنج پادشاهي مي گردد و کام بخش مانع آبادي بازار احسن خان گشت این معني بر طبع احسن خان نظر بر حسن عقیدت و جانفشاني که در خدمت کام بخش مي نمود بسیار ناگوار گردید و چهندهٔ بازار خود را شکسته نزد تقرب خان فرستاد بهر حال باز تسلي احسن خان نموده براي تسخیر قلعهٔ کرنول که یوسف خان فوجدار و قلعه دار بود تعین نموده پسر خرد خود را بطریق توره همراه او نمود یوسف خان از سپردن قلعه سر وا زده بعد پیغامهاي وعده و وعید و دواندن مورچال سه لک روپیه براي سرکار داده احسن خان را راضي ساخته برخیزاند - و بعد آن طرف ارکات که داؤد خان افغان پني فوجدار آن ضلع بود احسن خان براي ملک گیري مامور گردید و تردد هاي که از احسن خان در جانفشاني باوجود کمال عسرت که بر تمام لشکر فاقه مي گذشت دران طرف بظهور آمد - اگر بتحریر تفصیل آن پردازد باطناب کلام مي کشد لهذا باقي ذکر محمد کام بخش بر محل موقوف داشته بتحریر سوانح کوچ اعظم شاه و بهادر شاه مي پردازد *

اعظم شاه دهم ذي الحجه بر تخت جلوس نموده بدین سکه دکن را پر آوازه ساخت * بیت *

سکه زد در جهان بدولت و جاه * پادشاه ممالک اعظم شاه

و امراي قدیم پادشاهي و والاشاهي و اکثر امیران رکاب را بعطاي خلعت و جواهر و اضافه و وعده و وعیدهاي لطف آمیز نواخته و

امیدوار ساخته وسط ماه ذي الحجه باتفاق جمدة الملك اميرالامرا اسد خان و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا صدر الدین محمد خان و صفوي خان که تازه از ایران رسیده بخدمت بخشیگری سرفرازي یافته بود و تربیت خان میر آتش و چین قلیچ خان بهادر که در همان ایام از صوبه داري بیجا پور رسیده بود و محمدامین خان و خان عالم و منور خان پسران خان زمان خان دکني که هردو در شجاعت ضرب المثل بودند و کامیاب خان و سید مظفر خان اسدخاني و راجه رامسنگه‌هاره و دلپت راو بندیله و جمعي دیگر از امراي نامي همراه خود و رکاب حضرت پادشاه مغفور که اگر بتعداد همه پردازد بطول کلام منجر مي گردد بقصد مقابلهٔ شاه عالم روانه گردید - همینکه نزدیک نواح خجسته بنیاد رسیدند شنیدند که حمید الدین خان بهادر برسر قبر حضرت عالمگیر که در جوار درگاه حضرت برهان الدین و زین الدین مدفون گشته مجاور گردیده بعده‌که براي فاتحه‌مرقد حضرت‌عالمگیر تشریف‌بردند دست حمید الدین خان گرفته همراه آوردند - بعد ازانکه داخل خجسته بنیاد شدند منصور خان روز بهاني را که بحکم عالم گیر براي جاري نمودن راه پیشتر آمده بود بعد ملازمت بصوبه داري خجسته بنیاد مامور فرمودند - میرزا یار علي رخصت کعبة الله حاصل‌نمود - بعده‌که بسواد دار السرور برهانپور رسیدند یک دو مقام نموده بعد بند و بست ضروري کوچ فرمودند - محمد امین خان بهادر و چین قلیچ خان بهادر که‌مخاطب بخان‌دوران گردیده بود از بعضي وضع و سلوك اعظم شاه افسرده خاطر گشته ترك رفاقت

نموده خود را به اورنگ آباد رساندند و اکثر پرگنجات را قابض و متصرف گشتند *

الحال بذکر بهادر شاه میپردازد - چون پادشاه مغفور منعم خان را که در منصوبهای کاروبار و کار طلبی نادر العصر گفته می شد تعینات کابل نموده بودند و بخدمت شاه عالم عبودیت و رسوخیت خاص بهمرسانده بود شاه دیوانی محالات جاگیر خود که در صوبهٔ لاهور داشتند بدو فرموده تجویز دیوانی صوبهٔ لاهور نیز بنام او بحضور معروض داشته بودند و سند دیوانی نیز بنام او رسیده بود بعد رسیدن خبر امتداد آزار عالمگیر پادشاه منعم خان از راه فدویت که در خدمت شاه داشت در فکر سرانجام مهیا ساختن بار بردار و اسباب سفر افتاده قطار های شتر و گاوهای توپ کشی و دیگر مایحتاج ضروری جنگ سلطانی که بر وقت بکار آید در پرگنات ما بین راه لاهور و پشاور بمنصوبه و تدبیری که شهرت نیابد موجود ساخته گوش برآواز تغیر وضع روزگار بوقلمون می بود تا آنکه بیست و هفتم ذی الحجه خبر واقعهٔ پادشاه به پشاور رسید و بهادرشاه همان روز بفکر کوچ افتاد و روز دویم آن که عرضه داشت منعم خان نیز مشتمل بر مبارکباد سلطنت و التماس زود برآمدن از نظر گذشت حکم پیشخانه برآوردن فرمودند و روز دیگر بلا توقف خود بدولت برآمدند و همه امرای متعینهٔ رکاب رفاقت نمودند الا فتح الله خان که از شجاعان مشهور گفته میشد و دران نزدیکی تعیینات کابل شده بود از رفاقت ابا نمود بعد عرض فرمودند که جان نثار خان که از نمک پروردهای قدیم ماکه

در شجاعت و تردد ثاني فتح الله خان است در سرحد اکبراباد با
پنج شش هزار سوار خود را بعظيم الشان خواهد رساند - و احکام
طلب اميران و شاه زاده معز الدين که صوبه دار تهته بود و
اعز الدين که نيابت پدر در ملتان داشت و ديگر جمعي که
گمان بهويت و هوا خواهي برانها داشتند صادر فرمودند و کوچ
بکوچ طي منازل مي نمودند تا آنکه نزديک لاهور رسيدند
و منعم خان که بمجرد رسيدن خبر واقعهٔ پادشاه بفکر نگاهداشت
سپاه و سرانجام توپخانه و فراهم آوردن خزانه افتاده بود با چهار
پنج هزار سوار برآمده دو منزلی لاهور محلهٔ سپاه و توپخانه نموده
با فرد موجود ساختن چهل لک روپيه ملازمت نمود و تسليمات
سلطنت بجا آورد شاه عالم فرمودند که بشما هم وزارت مبارک باد -
حاصل کلام اواخر محرم الحرام سنه [۱۱۱۹] مذکور نواح دار السلطنت
لاهور شرف نزول فرمودند - دران منزل مبارک که در سلخ محرم
و غرهٔ صفر المظفر از عدم رويت اختلاف بود مقام نموده بزدن سکه
و خواندن خطبه بنام نامي خود حکم فرمودند و اميران همرکاب
مع نذر و نياز تسليمات مبارکباد بجا آوردند و زر سرخ و سفيد
کهنه را سرخ روئی تازه حاصل گرديد و طلا و نقرهٔ سفيد بخت را
شرف رواج زياده از اندازه روي داد - اگرچه حکم نمودند که نيم
ماشه برورن روپيه افزوده مسکوک سازند و بدان وزن درحضور لکها
مسکوک گرديد اما چون در تنخواه ارباب طلب و داد و ستد بهمان وزن
سابق محسوب مي نمودند رائج نگرديد - و براي طلب پادشاه زاده
محمد معز الدين صوبه دار ملتان مع پسر کلان که حکم صادر گرديده بود

دریں مکان نشاط افروز رسیده سعادت قدمبوس حاصل کرد و تسلیم منصب بیست و پنج هزاری پانزده هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند و محمد اعز الدین پسر محمد معز الدین را منصب هشت هزاری سه هزار سوار عطا نمودند و پادشاه زاده محمد عظیم را غائبانه بعطای منصب هیجده هزاری پانزده هزار سوار سرافرازی بخشیدند و فرمان زود رسیدن بمستقر الخلافت اکبر آباد بنام محمد عظیم صادر فرمودند و پادشاه زاده محمد رفیع القدر را شانزده هزاری پانزده هزار سوار و پادشاه زاده خجسته اختر را چهارده هزاری نه هزار سوار نمودند و شاه زاده محمد کریم خلف پادشاه زاده محمد عظیم را بهفت هزاری دو هزار سوار سرافرازی بخشیدند و منعم خان را از پایهٔ هزار و پانصدی مراتب چهار هزاری دو هزار سوار بخطاب خان زمان و نقاره و عنایات دیگر مرحمت نموده امیدوار عطای وزارت و مراتب اعلی ساختند و پسر کلان خان زمان را اضافه و خطاب خانه‌زاد خان عطا فرمودند و بهادر علی خان را مخاطب باله وردی خان نمودند و مردان علی خان را بخطاب هزبر خان سربلندی دادند و عنایت خان پسر لطف الله مرحوم نبیرهٔ سعد الله خان را بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و علم و نقارهٔ سرفراز ساخته بهراولی فوج پادشاه زادهٔ کلان محمد معز الدین ممتاز فرمودند و خواجه شکر الله خان را خطاب سادات خان عطا کردند و محمد رستم خان را مخاطب برستم دل خان ساختند و حسین علی خان پسر عبد الله خان را که هزار و پانصدی بود سه هزاری دو هزار سوار نموده از عطای نقاره بلند آوازه گردانیدند - نیاز علی خان را خطاب

قلیچ‌خان عطا نموده وسید تاج را مخاطب بشهامت خان ساخته و
محمدسعیدولد اصالت خان را بخطاب‌سیف‌اللهخان امتیاز بخشدند
دیده مغل خلف آغر خان را بخطاب موروثی او مفتخر ساختند
بخدمت قراولی مامور فرمودند و بهمین دستور بسیاري از خانه
زادان روشناس و ملازمان کارطلب والاشاهی را که‌اگر بتحریرتفصیل
هریک پردازد ازسررشتهٔاختصار باز مي ماندبعطای اضافه و عنایات
دیگر بر هم‌دیگر امتیاز بخشیدند و همه را بامید ترقی‌آینده خورسند
گردانیدند مبلغ چهل لک روپیه از خزانهٔ لاهور گرفته کوچ فرمودند
بعد رسیدن سهرند بیست و هشت لک روپیه وزیر خان که
صاحب مدار سهرند بود از زر پادشاهي پیشکش‌نمود و اواخر صفر
المظفر بحوالی دار الخلافت شاه جهان آباد مضرب خیام ظفر انجام
فرمودند - درین ضمن عرضداشت پادشاه‌زاده محمد عظیم (متضمن
برینکه بعد رسیدن نزدیک شهزادپور برخبر واقعهٔ ناگزیر جد بزرگوار
اطلاع یافته شروع بنگاهداشت سپاه نموده بگرد آوری فوج و دلاسای
تمن داران عمدهٔ آن نواح و تسلي و رعایت فوجداران صاحب‌فوج
پرداخته زیاده از بیست هزار سوار فراهم آورده بطریق ایلغار قبل
از رسیدن محمد بیدار بخت خود را باکبر آباد رساند و مختار خان
صوبه‌دار را مغلوب هراس و بیدخل و محصور ساخته‌اموال اورا بضبط
در آورده باقیخان قلعه‌دار را نیز مستمال نموده براي سپردن مقالید
خزائن انتظار مقدم سعادت توام میکشد - سلطنت سواد اعظم
هند بران زیبندهٔ تاج و تخت پادشاه سلیمان پایگاه سکندر اقبال
همایون فال بفرخي و فیروزی مبارکباد) رسید - بعد عرض این مژدهٔ

فرحت اثر شگون مفتاح سلطنت دانستند و بهمین مضمون خبر تسخیر اکبرآباد و مقید گردیدن مختار خان و اطاعت باقي خان قلعه‌دار که برای سپردن خزانه عذر نزول رایت ظفر آیت بمیان آورده انتظار مقدم سعادت اثر مي‌کشید از زبان منهیان و اخبار نویسان معروض گردید - گویند باقي خان در سپردن کلید قلعه و خزانه ازروي عجز و نیاز بخدمت پادشاه زاده محمد عظیم التماس نموده که اگرچه قلعه و خزائن تعلق بهر دو وارث تاج و تخت دارد اما هرکه پیشتر برسد کمر خدمت بسته مقالید خزانه مع قلعه خواهم سپرد و هیچ احدي را گمان نبود که باوجود آن همه بعد مسافت پشاور نظر بر تردد محمد اعظم‌شاه شاه عالم قبل از محمد اعظم شاه خواهد رسید * ر

القصه بعد شرف نزول دار الخلافت و رسیدن عرضه داشت پادشاه‌زاده محمد عظیم حکم شادیانه نواختن فرمودند - و خان زمان را نزد محمد یار خان نبیرهٔ آصف خان که قلعه‌دار دارالخلافت بود فرستاده به پیغام عنایت آمیز استمالت نمودند محمد یار خان بسمع رضا شنیده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و صد اشرفي و دوهزار روپیه نذر همراه خان‌زمان فرستاد که از طرف محمد یارخان آداب مبارکباد سلطنت و قبول اطاعت بجا آورد - و جمعي از بنده هاي پادشاهي و ارباب عدالت و دیگر اهل خدمات آمده شرف اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند - و بعد فراغ از زیارت مقابر بزرگان و رساندن فیض بخدام و مکانهاي میمنت نشان و بدست آوردن سي لک روپیه از خزانهٔ دارالخلافت و سرانجام

بعضي مطالب ضروري اوائل ربيع الاول كوس توجه رايت
ظفر آيت طرف مستقر الخلافت اكبرآباد بلندآوازه ساختند و وسط
ماه مذكور در سواد باغ دهره نواح اكبرآباد مضرب خيام ظفرانجام
فرمودند - و پادشاهزاده محمد عظيم مع پسر شاه زادهٔ محمد كريم
شرف اندوز ملازمت گرديد - باقيخان قلعه‌دار با مقاليدقلعه و خزائن
سعادت‌آستان بوس‌دريافته‌آداب‌تهنيت‌جلوس بتقديم رسانده و مورد
الطاف و عنايات بي پايان گرديد مبلغ نه كرور روپيه را اشرفي و
روپيه باختلاف روايت سواي طلاآلات و نقرهٔ غير مسكوك كه از جملهٔ
بيست و چهار كرور روپيهٔ فراهم‌آوردهٔ صاحبقران ثاني بعد از خرچ
نمودن حضرت‌خلدمكان كه بيشتر در مهم‌ملك‌دكن بصرف درآمده
بود و بروايت ديگر مع اشرفي و روپيهٔ غريب نواز كه از صد توله تا
پانصد توله مخصوص انعام مسكوك نموده بودند و اشرفيهاي‌دوازده
ماشه و سيزده ماشهٔ عهد محمد اكبر پادشاه سيزده كرور محسوب
مي‌نمودند بعرض رسيد حكم شدكه عجالةً چهار كرور روپيه را اشرفي
و روپيه برآورده‌ازان جمله سه لك روپيه بهريك از پادشاه زادهٔ ركاب
كه‌نه لك روپيه باشد و سه لك روپيه بخان زمان بهادر مع پسران و
لك روپيه بسادات بارهه و لك روپيه بآغرخان و مغليهٔ همراه او
بدهند و بهمين دستور بهمه بند هاي پادشاهي كه در ركاب بودند
و نوكران سابق كه هشت ماهه نه‌ماهه طلب داشتند - و دو ماهه
بنو ملازمان و سه ماهه بمردم‌توپخانه و عمدهٔ تمام‌كارخانجات‌و خدمهٔ
محل رسانند و همچنان بارباب طلب و درويشان صاحب رياضت و
ارباب حاجت خرمن خرمن روپيه و دامن دامن اشرفي ببخشش

در آوردند جمله دوکرور روپیه بتعین سزاولان شدید بقسمت درآمد -
گویند در تقسیم زر بمرتبهٔ تقید تاکید آمیز بکار رفت که از چوب
دست خان زمان که خود از روی تهدید سزاولی می نمود یکی از
تحویلداران کشته گردید - خان زمان را از اصل و اضافهٔ پنج هزاری
پنج هزار سوار نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بصاحب السیف
و القلم وزیر با فرهنگ جملة الملک بهادر ظفر جنگ ساخته هراول
فوج ظفر موج مقرر نمودند - و بترتیب فوج پردازی پرداخته امرای
کارزار دیدهٔ رزم آزما را جرنغار و برنغار و یلتمش و قول و چنداول
مقرر ساختند - و آغرخان را بخدمت قراولی مامور فرمودند - و پادشاه
زاده محمد عظیم که قریب هشت نه کرور روپیه و بقولی یازده کرور از
زر فراهم آوردهٔ صوبهٔ بنگاله همراه داشت محلهٔ سی هزار سوار داده
مورد آفرین گردید جمله قریب هشتاد هزار سوار بقیاس شمار درآمد -
اگرچه جان نثار خان که از مدت فوجدار و قلعه‌دار گوالیار بود و در
خدمت شاه عالم از ابتدای نشو و نما پرورش یافته و جانفشانیها
نموده چشم امید ترقی زیاد از قدیم الخدمتهای دیگر داشت
و هم چنان شاه عالم نیز نظر برحق نمک قدیم و فدویت او چشم
براه بود که جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار جان نثار آمده
بپادشاه زاده محمد عظیم پیوسته باشد اما ازانکه از غلبهٔ تسلط و
اجرای حکم و سکه و خطبهٔ محمد اعظم شاه و بعد مسافت شاه
عالم پاس رعایت و اطاعت محمد اعظم شاه بر اکثر محذورات دیگر
اهم می دانست و حق نمک قدیم شاه عالم را نیز می خواست
که رعایت نماید و دیدبهٔ محمد اعظم شاه از طرف دکن و آمدن

بادشاهزاده محمد عظیم از طرف عظیم آباد انتشار یافت بتحیر فکر فرو رفته ازانکه خود را در عقل و راي صایب معلم ثالث میگرفت در عالم عاقبت اندیشي چنان منصوبه بخاطر او رسید که بخدمت محمد اعظم شاه عرضه داشت نمود که اگرچه بحسب ظاهر از قدیم الخدمت شاه عالم گفته مي شوم اما بدل و جان از بندهای عقیدت نشان آن جنابم و ارادهٔ ملازمت عزم جزم نموده در فکر سرانجام برآوردن عیال و ناموسم لیکن چون باربردار و سواری زنانه میسر نمي آید و محمد عظیم که نزدیک رسیده از شنیدن این ارادهٔ پسر غلام فوج برای گرفتن و بردن عاجز تعین نموده امید وارم که از راه فضل و کرم قبل از رسیدن فوج آن بلاي عظیم مدد سواری و باربردار مع فوج شایسته عنایت و تعین فرمایند تا خود را برکاب عالی رساند و بهمین مضمون بخدمت شاه زادهٔ محمد عظیم معروض داشت که غلام قدیم الخدمت احرام رکاب بقصد جانفشاني بسته محمد اعظم شاه فوج براي بردن عاجز مقرر ساخته اگر از حضور فوج و باربردار برسد خود را بوالا خدمت رساند و بخاطر آورد از هرجاکه زود فوج برسد همراه آن روانه شده براي طرف ثاني عذر بلا اختیار را شفیع جرائم خود سازد اما بر وقت فوج هیچ طرف نرسید تا آنکه خبر پرتو رایت ظفر آیت شاه عالم طرف اکبر آباد بدو رسید و خبر آمد آمد محمد اعظم شاه نیز انتشار یافت ناچار بقصد ملازمت شاه عالم عازم گردید لیکن ازینکه با سپاه براي طلب سابق و شرح حال نزاع بمیان آمد و باربردار میسر نیامد بسیاري از اسباب زیاد سوخته بهر وجه که دانست جریده خود را با چند سوار معدود که قدری بار بردار از طرف

پادشازاده محمد عظیم نیز در راه رسید خود را بفوج شاه عالم رسانده ملحق گردید - ازانکه شاه عالم نظر بر حقوق نمک قدیم وگذراندن سیزده چهارده سال برفاه حال در تعلقهٔ قلعه‌داري و فوجداري و جاگیر میرحاصل چشم‌داشت رسیدن جان نثار خان با فوج شایسته داشت بعد عرض استفسار فرمودند که چه قدر جمعیت باخود آورده بعرض رساندندکه با سه چهار فیل پانزده بیست سوار رسیده خلاف مرضي شاه عالم بظهور آمد وآخر نتیجهٔ آن چنانچه بگزارش خواهد درآمد بوقوع پیوست *

الحال کلمهٔ چند از محمد اعظم شاه بزبان خامه میدهد بعده که محمد اعظم شاه با توپ خانهٔ رکاب قریب سی و پنج هزار سوار موجودی که بحساب فوج بندی از هشتاد و نود هزار سوار تجاوز کرده بود و امرای کارزار دیدهٔ مزاج گرفتهٔ حضور متوجه پیکار خصم گردید منصور خان را در خجسته بنیاد گذاشته و فیروز جنگ را که در برار بود همان جا نگاه‌داشته بطریق قافله سالاري که بهم عنانی پیک اجل طی مسافت نماید کوچ بکوچ قطع مراحل وطی منازل می‌نمود - اگرچه از عطاي اضافه و ترقي مراتب و دیگر عنایات در جذب قلوب امرا مي کوشید اما در تقسیم دادني وطلب سپاه و عطاي مساعده و انعام نقد بسبب قلت خزانه امساک را کار مي فرمود و اگر درین باب امرای عقیدت کیش بعرض میرساندند از راه غرور و تهوري که داشت بعدم احتیاج لشکر و جبن در طرف ثانی در جواب کلمات درشت برزبان مي آورد و في الحقیقت خزانه هم آنقدر نداشت که بکشاده پیشانی

صرف نماید سواي آن درشت گوئی و کج خلقی گاه گاه موافق روبهٔ او که داشت علاوه خراش خاطر ها و افسردگی دلهای همراهان مي گردید - بعده که از دار السرور برهان پور عبور واقع شد چین قلیچ خان بهادر که بخطاب خان دورانی مخاطب گردیده بود با چندی از مردم مشهور ترک رفاقت نموده بخجسته بنیاد معاودت نمود و محمد امین خان با اکثر مغلیه دست اندازی بر بنجارهٔ لشکر نموده وقت کوچ رجعت کرده راه خجسته بنیاد اختیار کرد بعد عرض شنیده نا شنیده انگاشته متوجه تلافی آن نگردید - بعد ازانکه از آب هاندیا عبور نموده بسرحد دو راهه رسیدند ازانکه ذو الفقار خان نصرت جنگ با راجه ساهو نبیرهٔ سیوای غنیم مقرری دکن که حقیقت او بگزارش آمده رابطهٔ خاص داشت و از قدیم متوجه احوال او بود اورا با چند نفری که رفیق شفیق او بودند بعرض اعظم شاه رسانده مطلق العنان ساخت و او خود را با پنجاه و شصت نفر که رفاقت او توانستند نمود نزد موهن سنگه زمیندار مفسد پیشهٔ مشهور مابین سرحد جبال دشوار گذار سرکار بیجاگده و پرگنهٔ سلطان پور نذر بار رسانده و او پارهٔ سرانجام ضروري راجه ساهو نموده از تعلقهٔ خود و سلطان پور باعزاز گذرانده و ازآنجا آنبو نام مرهتهٔ معروف بپانده که از مفسد پیشگان مشهور گفته می شد و گدهی کوکر منده مابین پرگنهٔ سلطان پور درتصرف او بود و از بندر سورت تا برهانپور تاخت و تاراج می نمود جمعیت با او داده بتعلقهٔ وطن و قلعهای سر بفلک کشیدهٔ موروثي او که دران ایام اختلاف سلطنت اکثر از قلاع مفتوحهٔ خلد مکان باز

بتصرف غنیم لئیم زنده بود رماند و بعضی سرداران مرهته که بحسب ضرور از راه نفاق با رانی تارابائي زن رام راجا رفاقت نمودند خود را براجه ساهو رسانده رفیق گشتند - و راجا ساهو فوج عظیم فراهم آورده ابتدا بنواح احمد نگرآمده بروایتی وقت رفتن بوطن برگل زمینی که واقعهٔ حضرت خلد مکان روداه بود رسیده آن مکان را زیارت نموده نقد و طعام وافر بفقرا داده ازانجا با فوج سنگین که قریب بیست هزار سوار مرهته فراهم آمده بود بقصد زیارت قبر خلد مکان که نزدیک دولت آباد مدفون گشته و دریغولا بخلد آباد موسوم ست روانه شد بعده که فوج پیش آهنگ او نزدیک خجسته بنیاد رسید هرچند راجه ساهو و برادران همراه او قصد تاخت و تاراج نداشتند اما تاراجیان چاشنه خور شروع بدست اندازي نواح خجسته بنیاد نمودند و منصور خان و دیگر متعینهٔ خجسته بنیاد برآمده به بند و بست برج و باره پرداخته در دفع شر آن جماعه کوشیدند و راجه ساهو بمنع مردم خود پرداخته بعد زیارت مزار بزرگان و قبر حضرت خلد مکان متوجه قلاع خود گردید - الحال ذکر باقی احوال راجه ساهو برمحل موقوف داشته عنان کمیت خامه را بتحریر اصل مدعا معطوف مي سازد *

بعده که محمد اعظم شاه از آب نربدا عبور نموده بگوالیار رسید و خبر رسیدن شاه عالم و محمد عظیم با لشکرجهان آشوب باکبر آباد انتشار یافت بترتیب فوج پرداخته زیب النسا بیگم را که همشیرهٔ اعیانی محمد اعظم شاه بود مع خدمهٔ دیگر زیادتی محل خلد مکان وتوابع خود با امیرالامرا اسد خان و عنایت الله خان و غیره باکار خانجات

غیر ضروری وخزانه و جواهر آلات مع قبیله اکثری از امرای همراه
در قلعهٔ گوالیار نگاه داشت و چندی از پردگیان محل را با قدری
جواهر و اشرفي همراه گرفته پارهٔ زر در طلب سپاه دادهٔ شاه زاده
بیدار بخت را هراول نموده ذو الفقار خان را مع خان عالم و منور
خان پسران خانزمان حیدر آبادی و راو دلپت بندیله و رام سنگه
هاره و جمعي دیگر از بهادران رزم جو و افغانان شعله خو هراول
بیدار بخت نموده و خود پادشاه زادهٔ والا جاه و جمعي از امرای
نامدار مثل میرزا صدر الدین محمد خان و تربیت خان و امان الله خان
و مطلب خان و صلابت خان عرف سلطان نذر و عاقل خان عرف
شیخ سلطان و صفوی خان بخشي تازه از ولایت آمده وسید شجاعت خان
و ابراهیم بیگ تبریزی و عثمان خان و دیگر امرای کارزار دیدهٔ ایران
و توران و افغانان و راجپوتان تیز جلو که اگر بتحریر تفصیل آن پردازد
بطول کلام منجر میگردد باشند کوچ هراول روانه شده بافوج قریب
بیست و پنج هزار سوار جرار مانند سیل تند کوهسار بکمال غرور شجاعت
و تهوری متوجه اکبر اباد گردیدند - گویند اگرچه همراه محمد اعظم
شاه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آمده بود اما بسبب تنگی
خزانه که در رساندن زر بسپاه امساک مي نمود و شهرت زر پاشي
و گنج بخشي طرف ثاني انتشار یافت بیشتری از سپاه و تمن
داران با نام و نشان متفرق شده برخاسته طرف شاه زادهٔ محمد
عظیم و شاه عالم رفتند - نقل مي نمایند که خبر رسیدن محمد
اعظم شاه نزدیک گوالیار بشاه عالم رسید فرمودند که نامهٔ نصیحت
آمیز به برادر بنویسند مشتمل بر اینکه پدر بزرگوار بخط مبارک

وصیت نامهٔ مبنی بر تقسیم ملک نوشته از جملهٔ شش صوبهٔ دکن چهار صوبه مع صوبهٔ احمد آباد بشما آرزانی داشته سوای آن یک دو صوبهٔ دیگرهم بشما تواضع می نمایم و نمی خواهم که خون ریزی مسلمانان بمیان آید - نزد اهل اسلام و جمعی که بهرهٔ از ایمان دارند ظاهر است که مقابل خون یک مسلمانی که ناحق ریخته شود خراج ملکی اگر بکفارت آن دهند تلافی نمی تواند شد باید که موافق وصیت پدر بزرگوار و عطا کردهٔ داوردادگر راضی شده در دفع فساد و آشوب بکوشند - و نیز گویند که پیغام نمودند اگر از زیاده طلبی و بی انصافی دست بر نمی دارند و مطابق فرمودهٔ پدر بزرگوار که خداوند مجازیست و بموجب حکم خداوند حقیقی وصیت نموده راضی نمی شوند و باظهار شجاعت و تهوری خواهند شمشیر خلاف از غلاف بر آرند چه لازم است که برسر ملک فانی که باهم نزاع داشته باشیم عالمی بشآمت ما و شما زیر تیغ آید بهتر آنست که ما و شما بنفس واحد در میدان معین بمقابله پردازیم و * بیت *

به بینیم کزما بلندی کراست

و پادشاه حقیقی باعانت که می پردازد چون شما مقابل شمشیر خود دیگری را موجود نمیدانید برای شما صرفه درین کار زار است باز واهب بی منت کرا یاوری نماید - اگرچه بر ظاهر بیندان خورده گیر نظر بر تهوری و بردلی که محمد اعظم شاه خیل پیکار داشت بر خلاف شاه عالم که تا مقدور در دفعیهٔ قتال و جدال می کوشید این پیغام بعید می نماید اما از راوي ثقه که بیغرض و

بلا تعصب طرفداري نقل مي نمود مسموع گرديد که شخصي که واسطهٔ پيغام بود وقت رساندن پيغام با او رفيق بودم - و نيز از زباني جمعي که مدت بر رويهٔ هردو زبدهٔ اولاد تيموري محرم و همدم بودند و طريقهٔ انصاف از دست نداده نقل مي نمودند بريذکه هرچند مقابل تيز جلوئي محمد اعظم شاه که کوس دلاوري او عالمي را پر آوازه ساخته بود شاه عالم تا مقدور بجنگ اقدام نمي نمود و بخونريزي مسلمانان راضي نمي شد ليکن بعده که کار بکارزار و مقابله باخصم مي کشيد هرگز در استقامت و حوصلهٔ او خلل نمي پذيرفت چنانچه شاهد اين مقال است که اگر جبن او بر شجاعت غالب مي بود و از خون ناحق ريختن مسلمانان تقرب نميداشت بعد فتح و جلوس بر تخت وارثان تاج و سلطنت و مدعيان ملک و دولت را چنانچه بگزارش خواهد آمد برخلاف سنت جد و آبا مطلق العنان باخود نگاه نمي داشت - و درين مابين هرگاه مقربان و همدمان شاه عالم باظهار بسياري لشکر و فراهم آمدن خزانه کلمات غرور برزبان مي آوردند شاه عالم بسرزنش آنها پرداخته ميگفت تکيه بر لشکر و خزانه و شجاعت نمودن خلاف طريقهٔ ديندار يست اختيار پادشاه حقيقي است ٭ بيت ٭

سراورا رسد کبريا و منى ٭ که ملکش قديم است و ذاتش غني

آري گاه گاه برزبان او جاري مي گرديد که برادر ما بشجاعت و پردلي خويش آن قدر غره است که شايد در حملهٔ اول از راه تيز جلوئي خود را در تهلکهٔ بلا اندازد و اغلب از روي غروري که دارد آرزوي سلطنت باخو ببرد ٭

القصه بعده که نامه و پیغام برادر کلان بمحمد اعظم شاه رسیده برآشفته گفت مگر آن عقل و هوش باخته گلستان هم نخوانده که حضرت شیخ سعدی شیرازی فرموده که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند و ده درویش در گلیمی بخسپند و آستین برمالیده این شعر خوانده *

* بیت *

چو فردا برآید بلند آفتاب * من و گرز و میدان و افراسیاب

بعده که جاسوسان بهادر شاه خبر رسانیدند که هراول فوج محمد اعظم شاه روانه شده می خواهند که از آب چنبل که هیجده کروهی اکبرآباد است گذشته آب بتصرف خود آرند حکم فرمودند که خانه زاد خان و صف شکن خان داروغهٔ توپخانه با چندی از بهادران و آغر خان قراول رفته معبر آب را درتصرف خود آورده نگذرانند که فوج خصم عبور نماید - درینولا بعرض رسید که محمد اعظم شاه می خواهد که از گذر طرف سمو گدهٔ گذشته اکبرآباد را جانب پشت گذاشته بمقابله پردازد فرمودند که پیش خانه برده نزدیک سرای جاجو استاده نمایند - رستم دل خان را با دو سه امیرنامی صاحب فوج و بیشتری از مردم توپخانه همراه داده آغر خان را بقراولی مامور ساخته امر نمودند که خبر فوج خصم پیهم رسانید و خود بعزم شکار سوار شدند - و بشاه زاده محمد عظیم پیغام صادر شد که با لشکر خود مستعد جنگ گشته گوش بر آواز فوج خصم بوده بمقابله پردازد و خان زمان را مامور ساختند که بفوج بندی پرداخته بر وقت کمک محمد عظیم نماید و بهرسه شاه زادهٔ نامدار فرمودند که بادیگر امرای کارزار دیدهٔ رزم آزما

خصوص چغته خان بهادر فتح جنگ و حسن علي خان و حسين علي خان مع برادران و ديگر سادات شير نبرد بارهه و بهادر علي خان و اله وردي خان و هزبر خان و تهور خان و رستم دل خان و سادات خان و سيف خان و شهامت خان و عنايت خان نبيرهٔ سعد الله خان و مقصود خان و فتح محمد خان و جان نثار خان و آتش خان و راجه جي سنگه نبيرهٔ راجه رام سنگه و راجه انوپ سنگه و باز خان افغان با بسياري از دلاوران ايران و توران و افغانان تهور نشان و راجپوتان جلادت پيشه مستعد و آمادهٔ مقابلهٔ خصم باشند و ديگر بهادران رزم ديده طرف جرنغار و برنغار و فوج يلتمش از سرنو مقرر گشتند و هر يكي طرفي مستعد كارزار و چشم براه فوج خصم گرديدند - و ازان طرف محمد اعظم شاه آرايش فوج خود نموده و نظر بر بسياري فوج برادر نگذاشته بي آنكه بمنصوبه و تدبير جنگ پردازد ازراه تهوري مانند شير غران كه خود را بر گلهٔ گوسفندان زند متوجه فوج شاه عالم گرديد و از يك طرف همراه شاهزاده محمد بيدار بخت هراول ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و خان عالم و منور خان كه از تهور پيشگان دكن گفته مي شدند و امان الله خان و خدابنده خان و راو دلپت بنديله و رام سنگه هارا و ستر سال پسر رتن راتهور و مرشد قلي خان پسر مصطفى قلي بيگ رنگنه كه از بندهاى قديم الخدمت بود و بخطاب پادشاه قلي خان و خدمت داروغگي توپخانه سر بلندي يافته بود با ديگر نام آوران جنگجو و توپخانهٔ آتش بار مقرر نمودند و شاهزاده محمد والاجاه طرف دست چپ قرار داده امان الله خان نبيرهٔ اله وردي خان

و عبد الله خان عرف امان الله بیگ ترکمان و حسن بیگ والا شاهی و جمعی از مردم عمدهٔ کار طلب همراه شاهزاده هراول و ازطرف دیگر شاه زاده والا تبار با سلیمان خان پنی و عمر خان و عثمان خان پسران شمشیر خان قدیمی و عبد الله خان و صلابت خان و عاقل خان و حمید الدین خان و امیر خان و مطلب خان و میرزا صدرالدین محمدخان صفوی و صفوی خان که هردو ازخاندان پادشاه ایران گفته می شدند وجمعی دیگر از جلادت کیشان ایران و افغانان شیرنبرد و راجپوتان جلادت‌کیش که ترتیب فوج بندی از تیز جلوئی مجال نماید یکه تاز ناگهان و غافل برسرپیش خانهٔ شاه عالم رسیدند - رستم علی‌خان و جمعی دیگر که همراه پیش خانه بودند با مردم‌توپ خانه ساعتی بمقابلهٔ هراول پرداخته چند نفربکشتن داده روبهزیمت آوردند و تمام بهیر همراه توپخانه و پیش خانه بتاراج رفت و خیمه راآتش زده سوختند و هرچه توانستند بغارت بردند و داروغهٔ توپخانه را دستگیر نموده بخدمت محمد اعظم‌شاه آوردند گفت کیستی عرض نمود داروغهٔ‌توپخانه بودم و میدام‌گفت بگذارند - شاه زاده محمد عظیم‌که بیخبر بطریق طلایه سوار شده بودخبر یافته با فوج معگین خود بمقابله شتافت و از هرطرف فوجها مانند سیلاب بلامقابل‌فوج هراول اعظم‌شاه بیهم‌رسیدند ازین خبرکه‌در فوج شاه عالم انتشار یافت تزلزل تمام در لشکر روی داد ذوالفقار خان و دیگر مقربان اعظم‌شاه عرض نمودند که صلاح دولت دربن‌ست که امروز شادیانهٔ فتح بنوازش درآید و همین جا حکم‌خیمه زدن فرموده قرار مقابله بفردا نمایند از دبدبهٔ شهرت فتح امروز و آوازهٔ تسلط غنیم

مقابله بفردا تزلزل تمام در لشکر خصم رو خواهد داد و بسیاري از
نام آوران آن طرف درین فوج آمده ملحق خواهند گردید و جمعي
دل باخته بلا اختیار رو بفرار خواهند آورد درین صورت اغلب که در
استقامت شاه عالم نیز خلل تمام راه یابد و دل باخته بلا اختیار فرار
نماید محمد اعظم شاه بر آشفته درجواب گفت این مصلحت
زنان است زبان بزجر و توبیخ کشاد - القصه باوجودي که بیشتري
از سپاه محمد اعظم شاه مشغول غارت و تاراج گردیده بودند
سزاولان شدید با پیغامهای تاکید و تهدید بر هراول و سرداران فوج
خود تعیین نمود - هیجدهم ربیع‌الاول مطابق بیست و نهم خور داد
سنه یک هزار و یکصد و نوزده که زمین و آسمان از تابش آفتاب
کورهٔ حدادي شده بود در میدان جاجو که بفاصلهٔ هفت هشت کروه
اکبر آباد است فوجهارا باهم اتفاق مقابله افتاد * بیت *
رقم سنج شهنـــامهٔ زرنگار * چنین کرد تحریر آن کارزار
که چون شد مقابل بهم هردو فوج * طپش زد بدلها چودر بحر موج
ابتدا هراول محمد اعظم شاه را با راجه بهادر خالوي محمد عظیم
و محمد رفیع خراساني که آخر مخاطب بسربلند خان گردید و
بازشان و چندي دیگر از بهادران مبارز پیشه و نهنگان دریای غیرت
که هراول و پیش قدم فوج محمد عظیم بودند سروکار نبرد رو داد و
از هردو طرف صداي توپ و غرش بان جانستان بهم آوازي کوس و
کرناي رزم غیرت افزاي دلاوران آن دشت پر وحشت گردید و دلاوران
رزم جو و مبارزان شعله خوی هردو سو دلیرانه قدم بمعرکهٔ کارزار
گذاشتند و فیلان کوه شکوه مست جنگي غرق آهن بازنجیرهای

دو منې و سه منې عفریت صفت هرطرف که رومي آوردند رستخیز
عظیم برپا می گردید • بیت •
چو گشت از دو سو لشکر آراسته • جهانی بپرخاش بر خاسته
دهاده برآمد زهر پهلوي • چکاچاک برخاست از هرسوي
زبس خون که از کشتگان شد روان • محیط بلا گشت هندوستان
بسي سرکه بي تن شد از تیغ تیز • نه دست نبرد و نه پاي گریز
درین دار وگیر و باریدن گوله و تیر راو دلپت بندیله و راجه رام سنگه
هارا که هردو از مبارز پیشگان شیر نبرد بودند با چندي از سر
گذشتگان پیش قدم هراول محمد اعظم شاه نقد حیات در باختند -
و ازطرف فوج شاه عالم باز خان از پا در آمد و هر لمحه آتش پیکار
شعله ور میگردید تا آنکه خان عالم و منور خان که از دلاوران
صف شکن دکن گفته می شدند و در مبارزت بارها علم شهرت
برافرشته بودند نعره زنان فیل جرأت مقابل فیل محمد عظیم پیش
راندند و منور خان بي باکانه بحملهٔ رستمانه نیزه طرف شاه زاده
انداخت محمد عظیم نیزهٔ اورا رد کرد آن نیزه بر جلال خان قراول
ردیف محمد عظیم رسید محمد عظیم تیر بچلهٔ کمان در آورده
چنان بسینهٔ حریف رساند که کار او ساخته شد و بروایتي از تیر
دست دیگري کشته شد - خان عالم که از کشته شدن برادر جهان در
چشم او تاریک گشت با دیدهٔ پر آب مع نیزهٔ آبدار بر شاه زادهٔ نیل
پیکار حمله آور گردید محمد عظیم نیزهٔ اورا نیز رد نموده و ازگلولهٔ تفنگ
جلال خان خان عالم نیز ازپا درآمد - درین ضمن شاه زاده رفیع القدر و
بسیاري از بهادران بمدد محمد عظیم رسیدند متصل آن محمد معزالدین

با حسین علي خان بارهه و عنایت خان نبیرهٔ سعدالله خان رسیده بکمک برادر پرداخت و شاهزاده بیداربخت مستانه وار فیل مقابل فوج خصم رانده داد مردانگي داده بحملهاي پیاپي عرصه بر دلاوران مقابل تنگ ساخت درین حال حسن علي خان و حسین علي خان با دیگر برادران بارهه خود را از فیل انداخته با جمعي از دلاوران حملهای رستمانه بروي کار آوردند و رستم علي خان و نورالدین خان و حفیظ الله خان و غیره پنج نفر که برادر و پسر خاله و خواهرزادهٔ هردو برادر می شدند شرط جانفشاني بتقدیم رسانیدند و درین حالت شجاعت خان که از سادات بارهه نامي بود و مست علي خان بخشي خانگي محمد اعظم شاه فرود آمده مقابل سادات بارههٔ فوج بهادر شاه شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند و خان زمان مع پسر کلان زخمهاي کاری گوله و تیر برداشت و ازان طرف شاه زاده بیدار بخت بعد تردد نمایان که هاله وار اطراف او فرو گرفته بودند و بسیاری از همراهان شاه زاده بکار آمدند از زخم گولهاي پیاپي جان بجهان آفرین سپرد و خبر کشته شدن محمد بیدار بخت که بمحمد اعظم شاه رسید آه دود آلودهٔ جگر سوز شعله افروز از سینهٔ پر اخگر برکشید و مانند پیل مستي که خود را بر کوه پر از شعلهٔ آتش زند فیل مقابل فوج خصم رساند و حملهاي رستمانه و نبرد بهادرانه مي نمود و بهر تیری صفدري را از خانهٔ زین سرنگون مي ساخت از هر خدنگی حوضهٔ فیل بهادري رنگین مي نمود و هر اجل رسیده که مقابل او مي آمد از تیر شست عدو دوز او بخاک هلاک مي افتاد * نظم *

زهر تیر کز شست پرواز کرد * تني را ز پیوند جان باز کرد
در افگند خود را دران کار زار * چو شیري که گور افگند در شکار
برآمد خروشي ده و دار و گیر * چو باران ببارید ژوبین و تیر
گران جنگ رستم بدیدي بخواب * شدي از نهیبش دل و زهره آب
تردد و تهوري که ازان زیبندۀ دودمان تیموري دران معرکۀ کارزار بعرصۀ ظهور آمده و کوشش و کششي که ازان تهمتن والا نسب بوقوع پیوسته قلم مقطوع اللسان در تحریر تفصیل آن قاصر است اگر داستان بي لاف و گزاف آن تهمتن وقت بگوش رستم داستان مي رسید کوس شهرت تهمتني آن منجر بافسانه و داستان کذب آلود میگردید - دران حالت ابراهیم بیگ تبریزي که ازمبارزان مشهور گفته مي شد اسپ بمیدان تاخته رو باعظم شاه آورده التماس نمود الحال تردد و جانفشاني شیر خود درین میدان ملاحظه نمایند و از اسپ فرود آمده شرط پاس حق نمک بجا آورده داد مردانگي داده ازپا درآمد - بالجمله دران دار و گیر که از غبار رستخیز و دود باروت هیچ احدي بحال دیگري نمي توانست پرداخت گولۀ زنبورك بشاهزاده والا جاه برادر خرد بیدار بخت که فیلبان فیل او در همان حال از زخمهای پیاپي افتاده بود رسید کار او تمام ساخت - و در همان حال گولۀ اجل اندرون عماري حوضۀ فیل والا جاه رسید و زوجۀ او جان بحق تسلیم نمود - و فیل سواري والا جاه که دران آشوب قیامت ازصدمات غرش بان و زخم گولهای شرر بار لاش آن نو نهال سلطنت را برداشته دران لشکر سراسیمه وار مي گردید و بروایتي از لشکر برآمده راه اکبرآباد پیش گرفته بود و احدي از لشکر طرفین ،

بحال او نمي پرداخت بلکه هرچند محمد اعظم شاه می خواست
که از احوال آن شاه زادهٔ جان باخته اطلاع یابد دران آشوب اثري پیدا
نبود - و از هر طرف مبارزان صف نبرد شاه عالم خصوص خان زمان
مع پسران و شیر نبردان بارهه و حامد خان و عنایت خان نبیرهٔ
سعد الله خان و جان نثار خان و لطف الله خان پانی پتي و قلیچ
خان و دیگر بهادران شیر جنگ که در رکاب شاه زادهٔ محمد عظیم
و دیگر شاه زادهاي نامدار بودند هاله وار اطراف محمد اعظم
شاه فرو گرفتند و در چنین اختلال احوال و صداي دار و گیر باد
تندي که باد از دم صور محشر میداد از طرف قبله و لشکر شاه عالم
چنان بر فوج محمد اعظم شاه وزیدن گرفت که هر تیري که
بمدد باد جهان آشوب بلشکر محمد اعظم شاه می رسید از زره
و بکتر مي گذشت و هر سنگ ریزه از طوفان که نمونهٔ صرصر عاد
و ثمود نشان می داد بر مبارزان آن شاه شیر نبرد مي آمد حکم
ساچمهٔ تفنگ مي داشت خلاف بان و تیر و گولهٔ لشکر محمد
اعظم شاه که از مخالفت باد و ناموافقت طالع بفوج خصم مقابل
نارسیده بر زمین می افتاد - نقل مي نمایند که دران حالت تربیت
خان ازطرف اعظم شاه عمدا دو بندوق جانب عظیم الشان خالی
نمود هر دو خطا شد در همان حال گولهٔ بندوق بسینهٔ او خورده و
در همین آن تیر هوائی نیز بردهن او رسید و جان درباخت - بهرحال
دران بگرد و باد جهان پیش چشم لشکر اعظم شاه سیاه نمود *

* بیت *

ز گردي که برخاست در رزم گاه * جهان گشت در چشم مردم سیاه

بدان گونه گم شد دران گرد مهر • که می‌جست باصد چراغش سپهر
دران دار و گیر قیامت آشوب باوجود اثر غلبهٔ فوج شاه عالم از حملهاي رستمانهٔ محمد اعظم شاه که کارنامهٔ مبارزت بزخمهاي کاري در اولاد چغته یسکه و مهر ختم بهادري رساند نزدیک بود که بسیاري از لشکر خصم تاب صدمه و مقابلهٔ آن نهنگ دریاي غیرت نیاورده از پیش آن شیر بیشهٔ جلادت رو بهزیمت آرند - وعنایت خان پسر لطف الله خان نبیره سعد الله خان وسلطان خان و تهور خان و چندي از سادات نامي بارهه جمله چهارده پانزده سردار نامي لشکر شاه عالم بکار آمدند و بسیاري گلگونهٔ سرخروئي زخم برداشتند - و از لشکر اعظم‌شاه تربیت‌خان‌که از مدتی داروغگي توپخانه از عهد خلد مکان بدو تعلق داشت و درین اوان ازو تغیر نموده بودند و صفوي خان بخشي تازه از ایران آمده و مرشد قلي‌خان که در همان روزها داروغهٔ توپ خانه شده بود - و کوکلتاش خان عرف میر بدو که ازو تردد نمایان بظهور آمده و سید یوسف خان پلولي که خود را بفیل شاه زاده محمد عظیم رسانده زینها خالي نموده قریب بیست زخم برداشته بود افتادند - و مست علي خان و شجاعت خان و اشرف خان و شریف خان و ضیاء الله خان نواسهٔ شیخ ابو المکارم و عثمان خان و دیگر افغانان قریب پنجاه و دو نفر نامي فیل سوار شرط جانفشانی بتقدیم رساندند - و خدا بنده خان که در عهد خلد مکان خانسامان بود و عبد المطلب خان که نیابت ذو الفقار خان میربخشي داشت و امان الله خان زخمهاي کاري برداشته هرچند ازان معرکه جان

بسلامت بدربردند اما بعد ملازمت شاه عالم بهمان زخمها ودیعت
حیات نمودند - و میرزا صدر الدین محمد خان بخشي وعمر خان و
ظفرعلي خان با جمعي دیگراز مردم با نام و نشان زخم برداشتند -
درین ضمن برلب ذوالفقار خان زخم کم نمائی رسیده چون دیدکه
کار از دست رفت وبسیاري از همراهان مبارز پیشه کشته و زخمي
گردیدند و عرصه چنان بر محمد اعظم شاه تنگ گردیده که امید
نجات نمانده خود را بمحمداعظم شاه رسانده گفت بر دیگر پادشاهان
و جد وآباي شما نیز ازین قسم ماجرا گذشته که بریده از لشکر برآمده
تقاضاي وقت را از دست ندادند في الحال مصلحت درین است
که پا از معرکهٔ کارزار کشیده خود را جائي باید رساند تا باز اگر طالع
مدد نماید بتدارک مي توان پرداخت محمد اعظم شاه ازین سخن
برآشفته جواب داد بهادرجي شما جان خود را در هرجا که خواهید
سلامت ببرید حرکت ما ازین گل زمین متعذر است پادشاهان را
تخت ست یا تخته - بعده ذوالفقار خان که حمید الدین خان
نیز رفاقت او کرد راه گوالیار اختیار نمود دران حال آن شاه
گم گشته سپاه که زیاده از دو صد سه صد سوار رفیق روز بیکسي
یار نمانده بودند خود را میان چندین هزار سوار و تیر و گولهٔ
آتش بار گرفتار دید بفریاد آمد که شاه عالم بامن جنگ نمي
نماید خدا از من برگشته بخت برگشته است - و شاه زاده عالي
تبار را که بسبب صغر سن در حوضه باخود نشانده در محافظت
او از صدمهٔ تیر و گوله مي کوشید آن شاه زادهٔ شیر نبرد بدان
سن میخواست جوهر شجاعت تیموریه بظهور آرد محمد اعظم

شاه مانع آمده زیاده محافظت او می نمود چون دو سه فیلبان فیل سواری محمد اعظم شاه از زخمهای بارش گوله افتاده بودند و بفیل نیز زخمهای بی شمار رسیده بود بیقراری می نمود هرچند که محمد اعظم شاه نیز از رسیدن زخمهای جانستان پای خود درر کاب سفر آخرت می دید ازراه غیرت و شجاعت خودداری نموده پای خود از حوضهٔ بر آورده فیل را می خواست نگاهدارد و پیش راند نمی توانست درین حال که آفتاب عمر او نزدیک بغروب بود تیری بر پیشانی او رسید کار او تمام ساخت - رستم علی خان که نزدیک فیل او رسیده بود اطلاع یافته خود را بالای فیل رسانیده سر اعظم شاه را بتیغ بیدریغ بریده در دامن خود گرفته نزد شاه عالم روانه گردید و در لشکر شاه عالم صدای شادیانهٔ فتح بلند آوازه گشت - تاریخ واقعهٔ محمد اعظم شاه یافته اند های محمد اعظم • بیت •

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

بعده که بامید تمام سگ نامرد عرف رستم علی خان سر محمد اعظم شاه را نزد بهادر شاه آورده ابتدا از دامن خود بر آوردهٔ رخسارهٔ خون آلودهٔ محمد اعظم شاه را بدندان ناپاک خود ازروی غضب گزید بعد ازان بر پای فیل شاه عالم انداخته زبان به تهنیت و دست بآداب تسلیم کشاد بهادر شاه از مشاهدهٔ گزیدن آن سگ سیرت نگاه تند طرف او نموده آب در دیده گردانید - و هرچهار شاهزاده و خان خانان مع پسران و دیگر امیران از عقب

هم رسیده بدست و زبان آداب تهنیت تقدیم‌بجا آوردند - و شاه زادهٔ
عالی‌تبار و بیدار دل و سعید‌بخت را با دیگران حاضر ساختند - و سوای
جواهر و اشرفی که در حوضهٔ فیل محمد اعظم‌شاه بود بتاراج رفت -
خیمه و فیلان و توپ خانه و دیگر کارخانجات محمد اعظم‌شاه بضبط
در آمد - و شاه عالم‌خیمهٔ مختصر استاده نموده فرود آمده دو رکعت
نماز شکر ادا نمود باز حکم باحضار عالی تبار پسر محمد اعظم شاه
و بیدار دل و غیره پسران محمد بیدار بخت فرموده همه را باظهار کمال
لطف در آغوش گرفته پدرانه دست شفقت برسر آنها گذاشته
بمژدهٔ امان جان و پرورش دادن بدستور فرزندان و عنایات بی‌پایان
دیگر مستمال ساخته بهمه پردگیان مغموم‌پیغام تسلی و پرسهٔ ماتم
نمودند - و خان خانان را درآغوش مرحمت گرفته از راه کمال
قدردانی فرمودند که آنچه یافتم از سعی و تردد و جانفشانی شما
بود و حکم کردند که لاش محمد اعظم شاه را بالاش بیدار بخت
و والا جاه بعد غسل و کفن نزدیک روضهٔ همایون پادشاه برده مدفون
سازند - روز دیگر بعیادت خان خانان تشریف برده سر اورا بچرخ
برین رسانیده مخاطب بخان خانان بهادر ظفر جنگ و یار وفادار
ساخته یک کرور روپیه نقد و جنس انعام که از ابتدای عهد تیموریه
هیچ پادشاه بهیچ امیر رعایت و بخشش چنین نکرده بود نمودند و
تسلیم منصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه و
سه اسپه و دو کرور دام انعام و خدمت وزارت بالاستقلال فرمودند -
و از جملهٔ ده لک روپیه که خان خانان پیشکش نمود یک لک روپیه
نقد و جنس قبول افتاد - و نعیم خان پسر کلان خان خانان را مخاطب

بخان زمان بهادر ساخته از اصل و اضافه پنج هزاری پنج هزار سوار نموده خلعت بخشی سیوم مرحمت نمودند و پسر خرد اورا بخطاب خانه‌زاد خان بهادر ساخته سربلندی بخشیده تسلیم چهار هزاری سه هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند - و هرچهار پادشاه زاده را منصب سی‌سی هزاری بیست هزار سوار از اصل و اضافه مقرر فرمودند و محمد معز الدین مهین اختر سلطنت را مخاطب بجهاندار شاه بهادر و محمد عظیم را ملقب بعظیم الشان بهادر و و رفیع القدر را بخطاب رفیع الشان بهادر و خجسته اختر را مخاطب بجهانشاه بهادر ساخته هرچهار اختر برج سلطنت را حکم نواختن نوبت بحضور و سوارشدن بر نالکی که بصورت تخت روان ساخته بودند فرمودند - و ارسلان خان کاشغری را که خواهرزادهٔ مهر پرور حرم محترم پادشاه بود مخاطب بچغته خان فتح جنگ ساخته هفت هزاری هفت هزار سوار نمودند و دیگر همه خانه‌زادان قدیم و امرای رکاب که ازانها تردد و جانفشانی بظهور آمده بود بعطای اضافهٔ نمایان و فیل و جواهر و تبدیل خطاب که اگر بتعداد آنها پردازد باطناب کلام منجر می گردد مگر هرجا که ضرور داند برمحل بزبان قلم خواهد داد برهمدیگر امتیاز بخشیدند - بعده که خبر فتح بهادر شاه و کشته شدن محمد اعظم شاه بگوالیار رسید خیمه بخیمه صدای زاری و نوحهٔ آشوب قیامت برپا گردید امیر الامرا اسد خان بخدمت زیب النسا بیگم که خواهر اعیانی محمد اعظم شاه می شد رفته شرط تعزیت بتقدیم رساند و به تسلی دیگر پرده گیان حرم پرداخته باتفاق عنایت الله خان که دیوان خزانه وتن بود مهر بر خزانه و جواهرخانه

و دیگر کارخانجات نموده بتهیهٔ روانه شدن حضور پرداخت - دریں ضمن فرمان عنایت عنوان مشتمل بر اظهار لطف و امان و طلب امیر الامرا و ذوالفقار خان نصرت جنگ و حمید الدین خان که خود را بگوالیار رسانیده بودند با خدمهٔ محل و کارخانجات صادر گردید و امیر الامرا در رکاب نواب قدسیه زیب النسا بیگم که بلباس تعزیت ملبس گردیده بود روانه شده بحضور رسید بعد رسیدن حضور اگرچه بسبب ماتم داری که از نواب زیب النسا بیگم بظهور آمده آداب مبارکباد بجا نیاورد برخاطر پادشاه گرانی نمود اما ازراه وسعت خلق اغماض کرده سالیانهٔ بیگم که مقرر بود مضاعف فرموده مخاطب بپادشاه بیگم ساختند - و بعد تقدیم تعزیت و تهنیت که از طرفین بحسب ظاهر ظهور آمده همه خدمهٔ محل محمد اعظم شاه را فراخور حال هریک بعد عطای خلعت ماتمی یومیه مقرر نموده حکم نمودند که همراه پادشاه بیگم بدار الخلافت روانه شوند - و امیر الامرا اسد خان را مخاطب بنظام الملک آصف الدوله فرموده وکیل مطلق که در زمان پادشاهان سلف گفته می شد و عزل و نصب وزیر و دیگر ارکان سلطنت بقبضهٔ اقتدار وکیل می بود نموده بعطای چهار قب و پنج اسپ با ساز طلا و یراق نقره و سرپیچ مرصع سرافرازی بخشیده بنواختن نوبت درحضور ماذون ساختند - اگرچه بعضی مقربان حسد پیشه در خلوت خاطر نشان نمودند که امیر الامرا رفیق شفیق و شریک عمدهٔ مصلحت محمد اعظم شاه بود اما درجواب فرمودند که گر دران آشوب پسران ما هم در دکن

میبودند تقاضاي مصلحت آن بود که رفاقت عموي خود نمایند - ذوالفقار خان را از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار نموده مخاطب بصمصام الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ ساخته بخدمت میر بخشیگري بدستور سابق بحال داشتند - و میرزا صدرالدین محمد خان صفوي را از اصل و اضافه پنج هزاري پنج هزار سوار نموده مخاطب بحسام الدوله میرزا شهنواز خان صفوی معزز ساخته تسلیم بحالي خدمت تن بخشي فرمودند - مختارخان ناظم معزول صوبه دار اکبر آباد را بحال نموده مخاطب بخان عالم بهادر شاهی و مفتخر بخدمت خانساماني ساخته فرمودند که در صوبهٔ اکبر آباد نائب مقرر نماید و حکم نمودند که آنچه پادشاه زاده عظیم الشان از مال و اموال او بضبط سرکار در آورده باشد بعد عطاي خلعت و فیل باو مسترد سازد - حاصل کلام همه اکابر و اصاغر پادشاهي و والاشاهي بانعام لکها و اضافهاي نمایان سه چند و چهار چند از مراتب و عطاي جواهر و فیل کامروا گشتند - اگرچه بعد فرمودن وزارت بخان خانان از راه وسعت خلق و خاطر جوئی امیر الامرا اسد خان و ذو الفقار خان تقاضاي مصلحت دانستند که اسد خان را بخدمت وکالت مفتخر ساخته بحسب ظاهر برتبهٔ وزارت امتیاز بخشیدند اما آنچه لازمهٔ اختیار وکالت است نسبت بآصف الدوله از طرف خان خانان بظهور نیامد - و باز روزي که آصف الدوله دیوان نمود خان خانان را لازم گردید که بدستور دیگر امرا آمده مجرا نماید و ایستاده کاغذ بدستخط رساند این معنی نیز بر او ناگوار نمود - و ازانکه آصف الدوله

نیز عیش و آرام طلب بود و از سفر دائمی عهد حضرت عالمگیر
لذت زندگانی نمی برد قرار مصلحت بران یافت که در حضور
نیابت وکالت پدر را صمصام الدوله سرانجام دهد و آصف الدوله
نواب پادشاه بیگم را با خود گرفته بدار الخلافت شاه جهان آباد
رفته بلا هرج سفر دائمی بفراغ خاطر ایام پیرانه سالي را بسر برد
لیکن سواي مهر آصف الدوله که در پروانجات و اسناد مالي و
ملکي بعد مهر وزارت می شد دیگر اصلا دخل او در امورسلطنت
نبود - حکم فرمودندکه حضرت پادشاه عالمگیر را خلد مکان می‌نوشته
باشند - و خان خانان خدمت وزارت را بسیار به نیکنامی و نیک
نفسي و بی طمعي و استقلال سرانجام‌می داد و دراجراي کار خلق
بمرتبه کوشید که وقت نشستن دیوان سزاولان تعین می نمود که
کاغذارباب حاجت و دستخطی روز دیگر نماند - و از جملهٔ نیکنامي و
ثواب‌عظیم‌که حاصل نموده تخفیف کسالهٔ خوراک دواب منصبداران
است مجملي ازان می نگارد که درزمان عهد حضرت خلد مکان
آخته بیگی و دیگر متصدیان بد فرجام برای خرچ دواب چنان
مقرر کرده بودندکه منصبداری که بدو خوراك دواب لازم مي گردید
باوجودیکه منصبداران مدتها از قلت پایباقي که پادشاه خود دستخط
یک انار و صد بیمار نموده بودند بنان شب محتاج بودند بعد
سعي و تردد بسیار ازجملهٔ قلیلي جاگیر می یافتند هرچند
جاگیر ویراني باشد و تمام مداخل جاگیر بنصف و ثلث خرچ
دواب وفا نه نماید تا بخرچ قوت لایموت اطفال و عیال او چه رسد
وکیل اورا مقید ساخته بزجر و خفت‌تمام از خرچ دواب طلب و

باز خواست مي نمودند و هرچند وكلا استغاثه اين تعدي بخدمت پادشاه نمودند داروغهٔ فيلخانه و آخته بيكي قسمي خاطر نشان پادشاه مي كردند كه فرياد آن جماعه بجاي نمي رسيد و عالمي ازين بدعت چنان بجان رسيده بودند كه وكلا استعفاي وكالت مي نمودند در عهد شاه عالم پادشاه خان خانان چنان قرار داد بعده كه بمنصبداران جاگير تنخواه دهند موافق خرچ دواب دامها از جملهٔ طلب ذول او وضع نموده تتمهٔ تنخواه نمايند درينصورت كسالهٔ خرچ دواب از سر منصبداران و وكلا بالكل ساقط گرديد بلكه في الحقيقت حكم معاف شدن خوراك دواب بهم رساند ٭

چون در مزاج خان خانان تصوف غالب بود و از علم نيز بهرهٔ داشت كتابي مسمى بالهاميه در علم سلوك و تصوف تاليف نمود كه باعتقاد متكلمين در بعضي مقدمات و فقرات پا از جادهٔ شرع بيرون گذاشته حكم فرمودند كه در سكهٔ روپيه و اشرفي نظم نباشد بعبارت نثر اسم شاه عالم بهادر شاه و نام بلده نويسند و در خطبه امر نمودند كه نام نامي شاه عالم بلفظ سيد مزين باشد - اگرچه از ابتدا از سلسلهٔ صاحبقران بلكه از شروع سلطنت غوريان اسم سيادت بنام هيچ يكي از پادشاهان سلف هندوستان از روي تواريخ در خطبه و ذكر حسب و نسب ثابت نشده مگر خضر خان كه باوجود از اصل واسم جد و آباي او قوم افغان بلفظ ملك ظاهر ميگردد بعده كه بسلطنت دهلي كامروا گرديد بدليل روايت ضعيف چنانچه بگزارش آمده سور خان عهد او اسم سيادت بر او اطلاق نمودند اما شاه عالم كه بعد اين

بخاله منزل و آنچه بزبان قلم جاري خواهدگرديد بذكرخواهد درآمد به برهان و دليلي كه خود را ملقب بسيد ساخته هرچندكه دران نيز اختلاف قول مسموع گرديده اما مجملي از حاصل كلام بزبان خامهٔ صدق بيان ميدهد گويند سيد شاه مير نام از اولاد حضرت خيرالانام غوث الاعظم سيد عبد القادر جيلاني قدس سره دركوهها و ملك جد مادري خاله منزل كه از توابع اطراف كشمير واقع شده آمده منزوي گرديد و راجهٔ آنجا اطلاع يافته بخدمت سيد رسيده بمرور ايام عقيدت تمام بهم رسانده صبيهٔ خود را بخدمت سيد شاه مير گذرانده و آن سيد ذو الاحترام آن دختررا بشرف اسلام و عقد ازدواج خود در آورده ازو يك دختر و يك پسر تولد شد و راجه در تربيت و غم خواري آنها مي كوشيد بعد ازانكه آن سيد ازان مكان بقصد طواف بيت الله سفر اختيار نمود و باز ازان سيد اثري ظاهر نگرديد راجه در تربيت اطفال آن سيد كوشيده باهل اسلام پيوند نداده در عالم عاقبت انديشي باخفاي آن كمال احتياط بكار برده در همان جبال پرورش ميداد تا آنكه فردوس آشياني صاحبقران ثاني ازان راجه دختر اورا با باج و خراج خواست و راجه از اولاد همان سيد دختري كه بحسن صورت و سيرت وذكا موصوف بود باتحف و پيشكش بطريق جهاز روانه ساخت و شاه جهان آنرا بتعيين معلم و اتكه و مغلانيهاي آداب دان بهمه زبان آشنا ساخته در ساعت مسعود بعقد پادشاه زاده محمد اورنگ زيب در آورد كه ازبطن او شاه عالم بهادر شاه بعرصهٔ وجود در آمد كه مراد از نواب بائي بيگم باشد بانواع صفت و خوبي آراسته بود و سرايي نردا پور

وسط سرحد خانديس که در پاي کتل واقع است و مدت در جاگير او بود و بائي جي پوره درخجسته بنياد ساخته و آباد کردهٔ اوست درين صورت از طرف مادر سيادت شاه عالم ثابت مي گردد *

الحال کميت خامه را بگزارش اصل مطالب معطوف مي سازد بعد فراغ جشن وزن قمري شروع سال شصت و هفت که در سلخ ماه رجب سنه احد جلوس مطابق سنه هزار و صد و نوزده هجري درسواد مستقرالخلافت اکبرآباد بکمال زينت وفيض بخشي انعقاد يافت بقصد تنبيه و تاديب راجپوتيهٔ سمت اودي پور وجودپور رايت ظفر آيت برداشتند چنانچه مجملي از تفصيل آن بگزارش مي آرد از نوشته اخبارنويسان صوبهٔ اجمير و پرگنات اطراف جودپور بعرض رسيد که راجه اجيت سنگه که پسر مجهول النسب راجه جسونت گفته مي شد در ابتداي نشو و نما باغواي درگاداس و ديگر کفار بد اساس بحکم الولد سر لابيه از آوان عهد حضرت خلد مکان مادهٔ فساد بوده و اداهاي ناخوش ازو سر ميزد درين ايام بعد از واقعهٔ ناگزير پادشاه قدسي سرشت ازسرنو طريقهٔ نا فرماني و سرکشي در ايذا رساندن مسلمين از منع گاوکشي و بانگ صلوة و برانداختن بعضي مساجد که بعد شکستن بتخانها در عهد خلد مکان بنا گذاشته شده بود و تعمير و احداث معبد خانهاي خود شروع نموده و به پشت گرمي و مدد نوج راناي اودي پور ورفاقت راجه جيسنگه که باهم نسبت دامادي دارند بمرتبهٔ مست بادهٔ ناکامي گرديده بود که قبل از فتح و بعد از جلوس از سعادت ملازمت محروم و بي نصيب ماند لهذا هفتم

شعبان سنه مذکور متوجه گوشمال آنجماعهٔ بد سگال گردیدند
براه آنبیروطن چیسنگه مرحله پیمای آنطرف گشتند و مابین
اجمیر و چتور که مضرب خیام گردید و ماه رمضان المبارک رسید
حکم مقامات فرموده افواج هامون نورد کوه نبرد بسر فوجی
پادشاه زاده محمد عظیم الشان و هراولی جمدة الملک خان‌خانان
بهادر و صمصام الدوله و دیگر امرای عقیدت کیش برای تنبیه
و پایمال و غارت ساختن ملک و بلاد کفرآباد آن گروه بدکیش
تعین نمودند بعده که از سم ستوران بهادران یکه تاز و کوه نوردی
دلاوران جانباز خرابی بسیار بملک و مال وجان و عیال
آنها رسید وزن و فرزند راجپوت و رعایای زیاده از حساب باسیری
در آمدند و قصبجات و دیهات آباد را سوختند و تاراج و غارت
نمودند سرداران صاحب فوج راجپوتان استقلال باخته با مال و
عیال واطفال رو بجبالهای دشوار گذار پر از اشجار خار دار گذاشتند -
اجیت سنگه و دیگر راجهای معاون او دانستند که سلامتی جان
و امان مال و عیال آنها در انقیاد و اطاعت است بخان‌خانان
و خلف ارشد او خان زمان رجوع آورده باظهار عجز و امان جبین
قبول عبودیت بهزاران ندامت و سرافگندگی بر زمین نیاز
سودند و بتضرع و الحاح تمام پیغام دادند که خان زمان و قاضی
القضات قاضی خان بحضور پرنور در آمده بتعمیر مساجد و تخریب
بتخانها و اجرای احکام شرعی از بانگ و صلوة و کشتن گاو
و منصوب نمودن ارباب عدالت و تعین نمودن حکام جزیه پردازند
وقلم عفو بر جریدهٔ اعمال ما کشند و التماس آنها در عالم خط

بخشي بدرجهٔ قبول در آمد و ارباب عدالت از قاضی و مفتی و امام و موذن مساجد دز جود پور و دیگر معمورهای اطراف تعین شدند و اجیت سنگه و جیسنگه باتفاق درگا داس که سرمایهٔ فساد اهل نفاق گفته می شد بحضور آمده بامید عفو تقصیرات جبین سا گردیدند و هر کدام بعطای خلعت و فیل و شمشیر و پدم و دیگر عنایات معزز و مفتخر گشتند *

ذکر جشن سال دویم از جلوس میمنت مانوس بهادر شاه پادشاه غازي

هیجدهم ماه ذی الحجه که آغاز سال جلوس مقرر فرموده بودند بموجب حکم آئین بندی و آرایش جشن آغاز سال دویم مطابق بیست و یکم اسفندار ماه الهی بهزاران خرمی و نشاط منعقد گردید آنچه از زر و گوهر خرمن خرمن و دامن دامن ببخشش درآمد و از عطای خلعت و جواهر و فیل و اضافهای نمایان عالمی کامیاب و حاجت روا گشتند و چندین هزار کس از صغیر و کبیر هر صنف قوم از خوان کرم و احسان آن پادشاه باذل ذخیرهٔ نقد وانواع نعمت فراهم آورده بدین دعا گویان شدند * بیت *

پدر بجاي پسر هرگز این کرم نکند
که دست جود تو با خاندان آدم کرد
خدای خواست که بر عالمي ببخشاید
بفضل خویش ترا پادشاه عالم کرد

اگر خواهد که مفصل برنگارد زبان قلم از تحریر تفصیل آن قاصر است - درین اوان فرمودند که نامهٔ محبت افزا و فرمان نصیحت

و تسلی آمیز بمحمد کام بخش مشتمل برین مضمون بر نگارند
که پدر بزرگوار حکومت صوبهٔ بیجاپور بآن درة التاج عطا فرموده
بودند ما حکم رانی هردو صوبهٔ بیجاپور و حیدر آباد با کل توابع
و لواحق بآن برادر عالیقدر واگذاشتیم بشرطیکه سکه و خطبه بدستور
فرمان روایان سابق دکن بنام نامی ما جاری نمایند و پیشکشی که
از زمان قدیم حکام آن هردو صوبه واصل و عائد سرکار پادشاهي
مینمودند بآن نور الابصار ذوالاقتدار معاف فرمودیم باید که شکر این
رعایت وعنایت بحکم آیهٔ کریمهٔ فان شکر تم لازیدنکم بدل و زبان بجاآورده
طریقهٔ سلوک و عدالت پروری و داد گستری موافق رویهٔ جدو آبا
در بارهٔ رعایا و برایا و ضعفا وکافهٔ انام مبذول دارند و تنبیه سرکشان
و اخراج ظالمان و راه زنان آن ضلع پیش نهاد همت خود دانند -
و برای بردن فرمان و حجابت این کار حافظ احمد مفتی را که
مخاطب بمعتبر خان ساخته بودند مقرر نموده چند کلمهٔ نصیحت
آمیز که باعث عدم مادهٔ شورش و دفع فتنه و فساد و خونریزي
مسلمانان باشد باظهار کمال شفقت زبانی نیز ارشاد نموده مع
خلعت و جواهر و فیلهای کوه شکوه و اسپهای باد رفتار و
تحف و هدایاي دیگر رخصت نموده تاکید فرمودند که بطریق
استعجال خود را برساند - اواخر ذي الحجه رایت توجه طرف اجمیر
برافراشتند بعد ورود موکب ظفر اثر و زیارت حضرت خواجه
معین الدین قدس سره مبلغ کلی بخدمهٔ درگاه رساندند *

الحال کلمهٔ چند از سلوک محمدکام بخش می نگارد که هرچند
ازطرف محمدکام بخش بگفتهٔ مدعیان درحق احسن خان عرف

میرملنگ اثر کم توجهي ظاهر مي شد و باعث خفت احسن خان میگردید اما در دل او سواي طریقهٔ فدویت و خیر خواهی اصلا ارادهٔ دیگر نبود تا آنکه متوجه تسخیر گولکنده و شهر حیدرآباد گردید بعده که سه چهار منزلي حیدر آباد رسیدند احسن خان بنامه و پیغام التیام آمیز رستم دل خان را که از خاندان با نام و نشان پادشاه رس و از عهد خلد مکان صوبه دار حیدر آباد بود مستمال ساخته بقلعه‌دار نیز رسل و رسائل سپردن قلعهٔ گولکنده وعده و وعید بمیان آورد اگرچه قلعه‌دار بعذر فرمان بهادر شاه تن بسپردن قلعه نداد اما رستم دل خان فریفتهٔ استمالت احسن خان که فرمان بدستخط خاص محمد کام بخش بعهد و پیمان کلام الله نیز باو رسید گرویده با چهار پنج هزار سوار مستعد استقبال نموده ملازمت کرد و باتفاق احسن خان و اظهار خیر خواهی بنای مصلحت برین گذاشت که فی الحال بگرفتن قلعه صرف اوقات نه نموده به بند و بست ملک و گردآوری محصول اطراف از تعین حکام و عمال باید پرداخت و راه مداخل جاگیر و رسد غله برقلعه‌دار مسدود باید ساخت - ازانکه تقرب خان عرف حکیم محمد محسن که منصب وزارت باو فرموده بودند و سید احمد نام که از پیش آوردهای احسن خان بود ثانیا باتفاق خواجه سرایان موافق تقاضاي روزگار باحسن خان سوء مزاج بهم رساندند و از براي بر انداختن اعتبار احسن خان که تمام مدار کار وبار سلطنت کام بخش باو تعلق گرفته بود و او از غرور نخوت مدد طالع که نشهٔ جواني و تردد جانفشانی درکار آقا که اکثر درعالم همچشمي مادهٔ زوال دولت میگردد علاوهٔ آن گردیده بود اصلا باصلاح حسد مدعیان

نمی پرداخت و گاه گاه احسن خان و سیف خان که استاد تیراندازی محمد کام بخش بود و ارشدخان و ناصر خان و احمد خان با رستم دل خان همداستان و همدم گشته برای مشورت کار سرکار خلوت می نمودند و در رعایت و ضیافت هم دیگر بتواضع تحف میکوشیدند تا آنکه تقرب خان و اهتدا خان و دیگر مدعیان حسد پیشه اتفاق نموده در خلوت بانواع منصوبه و تدبیر بدی نسبت باحسن خان و همدمان او مدام خاطر نشان محمد کام بخش می نمودند *

چون از ابتدا اثر سودای وافر در مزاج محمد کام بخش راه یافته بود از دمیدن افسونهای بد خواهان باستماع حرفهای موحش فتنه انگیز سودای او بمرتبهٔ زیاده شد که تیشهٔ ناکامی برپای خود زد مجمل از تفصیل آن بزبان قلم جاری می گردد - چون میان احسن خان و رستم دل خان برای جذب قلوب همدیگر رابطهٔ خاص بمیان آمد و همدیگر را بضیافت میطلبیدند و سیف خان و احمد خان نیز بآنها همدم و هم بزم بودند تقرب خان و اهتدا خان و میر احمد نام باهم همراز گشته از راه حسد که ویران کن خانمان کهن امت خاطر نشان محمد کام بخش بدینوجه نمودند که رستم دل خان و احسن خان و سیف خان و احمد خان باهم اتفاق نموده ارادهٔ دستگیر نمودن پادشاه دین پناه دارند و باهم اتفاق نموده اند که روز جمعه در مسجد جامع بدین جرأت اقدام نمایند اگر بعلاج دفع فساد زود نپردازند اثر اتفاق نفاق آمیز هرسه چهار بدخواه دولت درین زودی بعرصهٔ ظهور خواهد آمد محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بی آنکه بغور سخن

صاحب غرض و تحقیقات آن پردازد شب شقهٔ بخط خود برستم دل خان بدین مضمون نوشت می خواهم بصلاح همدیگر جواب نامهٔ بهادر شاه نویسم که آفتاب بر نیامده مع قلمدان خود را برساند رستم دل خان که غافل از نیرنگي روزگار بود موافق طلب محمد کام بخش خود را رساند بعد رسیدن او گفت ازدحام ازخود دور نموده در تسبیح خانه رفته باقلمدان خود بنشینند که من حاضري خورده مي آیم وبرای شما آش الوش میفرستم بعدفراغ چیزی خوردن باتفاق مسودهٔ جواب بهادر شاه خواهم نمود رستم دل خان موافق ضابطهٔ هرروز کمر وانموده خالي از وسواس به تسبیح خانه رفت همان زمان منصوبان محمدکام بخش برسر او فراهم آمده مع پسران دستگیر نموده مقید ساختند - چون اگوش زد محمدکام بخش ساخته بودند که میان احسن خان و سیف خان و رستم دل خان آمد و رفت رقعه و پیام است بعد جست و جوی قلمدان خطی ازطرف سیف خان بنام رستم دل خان بدین مضمون برآمدکه آنچه از طریقهٔ سلوک باهمراهان صاحب مدار دین پناه استفسار نموده آید بایدکه اول در استرضا وسلوک احسن خان که سرفوج و میر بخشي و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند بعده با احمدخان و دیگران رویهٔ سلوک را مرعی دارند از مطالعهٔ آن رقعه بدخواهي نامبردها بظن غلطنزد او بهثبوت پیوست سه روز درقید داشته بعده فرمود که رستم دل خان را دست و پا بسته برپاي فیل سواري همان اجل رسیدهٔ برگشته طالع بستند اما هرچند خواهست موافق حکم محمد کام بخش مضرت جاني ازطرف آن فیل برستم دل خان

بوسف فیل اقدام نه‌نمود بعده فیل دیگر آورده زیرپای فیل انداخته
بدان عذاب کشته در شهر تشهیر داده زیر درختهاي باغ انبلي محل
که متصل یکي از مکانهای ساختهٔ سلاطین واقع‌شده مدفون ساختند -
و بروایتی پیش از گرفتن آن مقتول مظلوم برای ضبط خانهٔ آن سید
مرحوم مردم تعین نموده زن او که از خاندان با نام و نشان مختار
خان بنی مختار بود به بندوبست اطراف خانه پرداخته مستعد
بزدن تیر و تفنگ گردید و چند نفر کشته و زخمی گردیدند بعده احسن
خان رفته آن ماتم زدهٔ مجبور را فهمانده ازان دست و پا زدن
لاحاصل باز داشت و آن سیدهٔ مغمومهٔ مستوره‌را به بیحرمتي تمام
مقید ساخته با میر حسن نام برادر رستم دل خان و یک پسر او
آورده بحضور آنها حکم کشتن رستم دل‌خان نمود و خانهٔ اورا بضبط در
آوردند بعد ازان سیف خان را مقید نموده رقعهٔ اورا دست آویز
نمک حرامي و فکر فاسد او ساخته حکم دست بریدن او فرمود و
سیف خان که استاد تیر اندازي محمد کام بخش بود هرچند
بعجز و اظهار خیرخواهي خواست خاطر نشان نماید که مضمون
رقعه دلالت بر هواخواهی دین پناه می‌نماید فائده نداد بعده که
دست او بریدند شروع بدشنام دادن نموده گفت این نشان کم اصلی
از جانب مادر است که بهمان دستی که تعلیم تیر اندازی نموده ام
بی تقصیر بریدن‌فرمودي و باز فرمودکه زبان او نیزقطع‌نمایند - درین
حالت‌مدخولهٔ اورا کشیده آورده نزدیک عمارت خاص جا داده بودند
از ملاحظهٔ احوال سیف خان زبان خود را بحلق کشیده جان داد و
احمدخان‌افغان را فرمودکه دست و پا بسته در از بخوابانیدندو اسپهاي

دندان‌گیر بالای او دوانیدند تا مظلومانه جان داد - و سیف‌خان نیز از ان
هردو زخم و بروایتي دست دویم او نیز بریدند ودیعت حیات نمود -
ارشد خان را که نبیرهٔ ارشد خان دیوان دکن بود فرمودند که زبان
اورا نیز از بیخ بریدند اما از قطع زبان او چندان تفاوت در حرف
زدن او بهم نرسیده بود - و دیگر مقتولان مظلوم را فرمودند که
بالاي خر بسته تشهیر داده بهمان رختهای بدن زیر همان اندلی
محل همراه رستم دل خان زیر خاک نمایند که باهم مصاحبت
مقید ساختن من می‌نموده باشند - و بعضي جماعه‌داران عمده که
با احسن خان اخلاص خاص داشتند و همدمان دیگر نزد احسن
خان آمده ظاهر ساختند که بما خبر رسیده که فکر مقید نمودن
و کشتن شما نیز دارد عیال و اطفال خود را بر اسپان راهوار سوار
و بار نموده سوار شو ما سه چهار هزار سوار باتو رفیق گشته دو سه
شب درمیان بسرحد بهادر شاه میرسانیم والا جان هم در معرض
تلف بکمال بی ابروئي خواهد آمد بلکه اگر احسن خان علانیه
طبل مخالفت نواخته راه فرار اختیار مینمود تمام سپاه و جماعه‌داران
عمده چنان باو گرویده بودند و حسن عقیدت باو داشتند که رفاقت
نموده از سرحد محمد کام‌بخش بیرون می بردند اما احسن خان نظر
بر حسن عقیدت و فدویت خود از خواب غفلت بهوش نیامد و
گفتهٔ آنها ناشنیده انگاشته گفت حضرت دین پناه در حق من
بیگناه که از خانه زادان عقیدت کیش موروثي اویم هرگز چنان گمان
نخواهند برد و گفتهٔ دشمنان در بارهٔ من چندین اثر نخواهد بخشید
تا آنکه احسن خان را نیز بحیله و تدبیر از خانه طلبیده فرمودند

که نزدیک تسبیح خانه مقید دارند انگاه احسن خان بیهوشانه از خواب گران جسته بفکر تدبیر کار از دست رفته افتاد و بخانه پیغام نمود که زرینه و نقد آنچه توانند جائی بفرستند چنانچه وابستهای احسن خان قبل از انکه بضبط خانه پردازند آنچه زیور و اشرفي و هون توانستند در صندوق انداخته بخانهٔ افغاني که از مدت آشنا و مرهون احسان ودست گرفتهٔ احسن خان بود فرستادند بعده بضبط در آوردن خانه‌که چند روز گذشت و هرروز برقید و شکنجهٔ آن مجبور بلای قضا می‌افزود آن صندوق نیز بسبب جست رجوی مدعیان و دل باختن آن افغان بدست آمد و نزد محمد کام بخش آورده وا نمودند از مشاهدهٔ خریطهاي هون و اشرفي گفت که این خریطها است که برای دستگیر ساختن من رستم دل خان بدو داده بود و آتش غضب او زیاده شعله ورگردید و هرروز بر آزار قهاری و سختي در شکنجهٔ و انواع عذاب می افزود و پاو آثار کهچری با نمک زیاد خوراک او مقرر نموده با طوق و زنجیر برهنه زیرباران و آفتاب میداشتند و دوبار مسموم ساختند کارگر نیامد دو سه ماه بدین شکنجه بانواع عذاب گرفتار بود تا جان بجان آفرین سپرد - و دیگر در عالم غلبهٔ سودا و وسواس افعال سفاکي که از محمدکام‌بخش بدون تحقیق بظهور آمد این بود که بعد رسیدن ایلچي از نزد بهادر شاه بعضی از هواخواهان بدسرشت هرزه گو خاطر نشان او نمودند که معتبر خان ایلچي جمعي از سرهنگ پیشگان بیباک را همراه خود بدین داعیه آورده که قابو یافته بقصد فاسد خود را بدین پناه رساند از شنیدن این کلمات بیهوده بدون آنکه بغور و تحقیق آن پردازد

فرمود که اسم همراهان ایلچي نوشته بیارند که یومیهٔ نقد و خوراکي
برای هریک مقرر نمایم از شهرت این خبر بعضی از مردم
بی بضاعت آن شهر که از شعبده بازی روز کار خبر نداشتند
بوسیلهٔ حفظ قرآن و طالب العلمی و استحقاق نزد ایلچي رابطهٔ
آمد و رفت بهم رسانده بودند اسم خود هارا داخل همراهان ایلچی
نویسانیدند بعده فرمود که همه را موعود خبز خوردن نموده
بیک جا جمع نمایند و وقت شب که قریب هفتاد و پنج نفر
فراهم آمده بودند فرمودند که همه را دستها بسته ده ده کس را
با مشعل و تیغهای برهنه در هر محله و بازار برده زیر تیغ
بیدریغ آرند - ازان جمله دو جوان نوکتخدا بودند که والدهٔ آنها آمده
هرچند واویلا و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچي نیستند
بجائی نرسید - و از ملا سعد الدین مفتي حیدر آباد که از فاضلان
متدین صاحب تقوی بود برای کشتن مقتولان مظلوم که بذکر
درآمدهٔ فتوی خواست آن خدا پرست حق گو بي باکانه و بی محابا
درجواب گفت که موافق شرع محمد محض ازراه سوي ظن
و گفتهٔ مدعیان جرأت و اقدام بر خونریزي مسلمانان نمودن باعث
ندامت باز خواست روز جزاست و ازین خونریزي و ظلمي که
ازان مخمور بادهٔ ناکامی بظهور می آمد اکثر فضلا و شرفا ترک
ماندن حیدر آباد نموده با مال و عیال هرطرف که توانستند جان
بدر بردند تا آنکه از شهرت فرار اختیار نمودن مردم اطراف
شهر چوکي مقرر نموده ایلچی را بخفت تمام مقید ساخته
درجواب نامهٔ لطف آمیز بهادر شاه پادشاه کلمات خصومت انگیز

بآیهٔ کریمهٔ کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله نوشت
بعد رسیدن جواب نامه با اخبار اطوار عداوت افزاي دیگر که پیاپي
بعرض شاه عالم بادشاه که بعد ازین خلد منزل نیز بزبان خامه جاري
خواهد گردید رسید بکوچهای طولانی از ملاحظهٔ رسیدن برشگال
متوجه مهم محمد کام بخش گردیدند - و راجه جیسنگه و دیگر راجپوتیه
که از عقب خود را باکبر آباد رسانده رفیق رکاب گشته بودند
بعده که متصل حد دار الفتح اوجین رسیده مضرب خیام
فرمودند نام بردها به بهانهٔ شکار سوار شده آنچه قابل برداشتن بود
باخود گرفته خیمهاي کهنه را گذاشته بعضي را آتش داده راه وطن
اختیار نمودند بعد عرض نظر برتقاضاي وقت نا شنیده انگاشته -
غازي الدين خان بهادر فیروز جنگ که در ایام واقعهٔ ناگزیر خلد
مکان صوبه داری برار داشت و بعد توجه محمد اعظم شاه طرف
شمالي به برهانپور آمده استقامت ورزیده بود و اورا صوبه‌دار احمد
آباد ساخته بودند و ازطرف عدم اطاعت در رفتن برسر صوبهٔ خود
و ارادهٔ رفاقت محمد کام بخش بر السنهٔ واقعه طلبان زبان زد
گردیده بود ازانکه از جملهٔ سرداران صاحب فوج و صاحب ترده و
امراي عمده گفته مي شد تزلزل تمام در لشکر شاه عالم افتاده
بود دریبولا بعرض رسید که برسر تعلقهٔ صوبهٔ خود از برهانپور روانه
گردید - محمد مراد خان که خالوي احسن خان عرف میر ملنگ
میر بخشي محمد کام بخش می شد و در مهم حیدر آباد که خطاب
خاني داشت ازطرف خلد مکان مدت بوسیلهٔ خدمت بخشیگري
و واقع نگاری در خدمت شاه عالم پادشاه حقوق نیکو خدمتي و

حسن عقیدت باثبات رسانده بود بوعدهای لطف‌آمیز امیدوار نتائج گشته بود و مدت حجابت حیدر آباد نیز داشت چنانچه بزبان قلم داده دربنولا از جملهٔ منصوبان خلد مکان خدمت واقعه نگاري وسوانح نگاري کل صوبهٔ احمد آباد ضمیمهٔ فوجداري کودره و نهامره در سرکار عمدهٔ صوبهٔ مذکور باو مقرر بود اعتماد خان نام باوجود داشتن قرابت با محمد مراد خان و مرهون احسان او بودن بوسیلهٔ ذو الفقار خان بعرض رسانده بود که محمد مراد خان خالوي احسن خان که در صوبهٔ احمد اباد واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبهٔ احمد آباد ضمیمهٔ فوجداری آن ضلع که ملک سپاه خیز سرحدی است باو مقرر است با احسن خان همشیره زادهٔ خود که صاحب اختیار فوج محمد کام‌بخش است رسل و رسائل دارد امید وارم که خدمات مذکوره بنام خانه زاد مقرر شود بعد عرض چون خطاب سعادت خانی که سابق داشت از خاطر پادشاه محو گشته بود بی آنکه بغور حرف مدعي و فدویت محمد مراد خان پردازد خدمت فوجداری از تغیر او باعتماد خان مقرر فسوده حکم فرمودند که واقعه نگاري و سوانح نگاري دیگر تعین نمایند و محمد مراد خان را طلب حضور بتعین گرز بردار نمودند خان خانان برین ماجرا اطلاع یافته بموجب التماس وکیل حقیقت فدویت و رسوخیت محمد مراد خان و خلاف گوئي مدعی بعرض رساند و حکم بحالی خدمات و موقوف داشتن طلب حضور حاصل نمود چون تا حاصل شدن و رسیدن سند بحالی واقعه نگار و سوانح نگار منصوب کردهٔ حضور رسیده بود محمد مراد خان باوجود رسیدن حکم

بحالي براى اظهار و اثبات حسن عقيدت خود و منكوب ساختن مدعى صلاح كار خود دران دانست كه از تعلقهٔ واقعه نگارى و سوانح نگاري دست كشيده بمنصوبان حضور وا گذاشته ببحالى فوجداري كه بنام مدعي او مقرر شده بود اكتفا كرده خواجه حميد خان ديوان احمد آباد را نائب گذاشته خود را بحضور رساند و قبل از عبور آب نربدا كه هنوز خبر مغضوب و كشته شدن احسن خان نرسيده بود شرف اندوز ملازمت گرديد هفتصدى چهار صد سوار منصب داشت بعنايت خلعت و خنجر مرصع مفتخر ساخته از اصل و اضافه تسليم هزار و پانصدى هزار سوار فرموده در عرض مكرر دو هزارى هزار و پانصد سوار نموده خاصت خدمت داغ تصحيحهٔ حضور عنايت فرمودند - مير سلطان حسين برادر كلان احسن خان كه همراه خالوى خود شرف اندوز ملازمت گشته بود از مراتب سه صدى پنجاه سوار بپايهٔ هزارى دو صد سوار رسيد و بخطاب طالع يار خان سرافرازى يافت و حكم فرمودند كه باحسن خان تسلي نامهٔ لطف آميز مشتمل بر رجوع آوردن بدين درگاه خطابخش عذر پذير بر نگارند - اگرچه در زبان عوام و اكثر مردم عمدهٔ غير واقف خبر انتشار گرفت كه بسبب بدست افتادن نوشتجات محمد مراد خان و طالع يار خان احسن خان را محمد كام بخش مغضوب ساخته بسياست كشت اما غلط محض بود از يک ماه زياده قبل از رسيدن خطوط مقيد گشته بود بعده كه خطها را هواخواهان او در ايام حبس بتدبير و احتياط تمام رساندند در آب باران شسته دور انداخت - اوائل جمادى الاولى در سواد دارالسرور برهانپور مضرب خيام واقع

شد و همان شب باران بشدت تمام بارید و دریای تبتی که زیر قلعهٔ برهانپور جاریست چنان طغیان نمود که عبور لشکریان پانزده بیست روز متعذر می‌نمود و روپیه را پنج توله کاه دفروخت رسید بعد مقام سه چهار روز طغیان آب بپایاب مبدل گردید - باوجود رسیدن موسم برشکال ایام فرصت را غنیمت دانسته از برهان پور کوچ نموده یک کوچ و یک مقام مقرر گرده از راه ملکاپور و ناندیر طی مسافت نمودند تا آنکه اواخر شوال سنه احد جلوس نزدیک دو سه منزلی حیدرآباد رسیدند - باوجودیکه تمام فوج و لشکر محمد کام بخش از سفاکی و غلبهٔ سودای او متفرق شده بود و زیاده از پانصد ششصد سوار باو نمانده بود که آنها نیز از بدسلوکي و ملاحظهٔ خونریزي و گرسنگي که یکساله سپاه طلب داشتند همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه شاه عالم پادشاه قریب هشتاد هزار سوار فراهم آمده بود بمرتبهٔ تزلزال و توهم و وسواس شب خون در لشکر راه یافت که تمام لشکر پادشاه طناب در طناب خیمه زده از واهمه خوابي نمي‌نمودند و در همان ایام سیف خان عرف میر اسد الله که از خانه‌زادان روشناس حضرت خلد مکان بود و نشهٔ جنون بمرتبهٔ داشت پادشاه اورا ازلشکر اخراج نموده بکعبة الله روانه فرموده بودند بعد از مراجعت از کعبة الله به بحالي منصب سابق مع اضافه مفتخر گشته بخدمت میر بحري کل صوبجات هندوستان مامور گردیده بود درین ایام در شورش نشهٔ جنون با ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و آصف الدوله امیر الامرا برهم‌زده خفت کشیده از لشکر پادشاه فرار نموده خود را نزد راجه جي سنگه و راجه اجیت سنگه و دیگر

راجپوتان باذام و نشان رسانده بوکالت و حجابت محمد کام بخش بآنها دم موافقت زده عهد و قراری که بایست بمیان آورده قول و عهد رفاقت که درصورت رسیدن محمد کام بخش از راه برار در سرحد تعلقهٔ آنها پنجاه هزار سوار راجپوت تا مراجعت بهادر شاه از دکن در رکاب او موجود شده بشاه جهان‌آباد برده بر تخت نشانند و دست آویز بمهر آن جماعه که از بهادر شاه غبار خاطر داشتند حاصل کرده بدل گرمی این منصوبه که فی الواقع مادهٔ فساد عظیم بود بامید اظهار حسن خدمت و فدویت از راه گوندوانه و برار و چانده خود را بحیدرآباد رسانده بمحمد کام بخش بارادهٔ ملازمت پیغام حسن تردد و تدبیر خود و تکلیف بالا بالا بردن محمد کام بخش و رساندن میان راجپوتان و هفده هیجده هزار سوار تا نربدا باستقبال آمده تا خبر رسیدن به بهادر شاه و بدان فوج سنگین مراجعت نمودن خود را باتفاق راجپوتیه بدارالسلطنت رسانده سکه و خطبه جاری نموده و بجذب قلوب دیگر امرای غائب و حاضر پرداخته مقابل بهادر شاه برآید نمود کام بخش که مغلوب هراس و سودا ووسوس آمیز گشته بود آمدن و اظهار پیغام سیف الله خان را محض تمهید و ساختگی با پادشاه دانسته اصلا بحرف او گوش نداده متوجه احوال او نشد و بار ملازمت نداده در جواب پیغام گفت دریلجا سوای زبان بریدن و باقسام سیاست کشتن شجر حسن تردد و عقیدت تو ثمر دیگر بار نمی آرد بعد مضایقه و ابرام تمام که آخر بار ملازمت نیافت یومیه برای قوت لایموت او مقرر نمود - با این همه غلبهٔ سودا و بی بضاعتی که لشکر و خزانه اصلا نزد محمد کام بخش

نمانده بود چون از زبان فقرای صاحب حال و منجمان بی کمال
گرفتار بصد ملال بصدق مقال آنها فال میگرفت و شهرت فتح محمد
کام بخش در لشکر پیچیده بود استقامت ورزیدن آن شیر بیشهٔ
تهوری باجمعیت قلیل که بسحر و جادو نیز نسبت میدادند
و از دیگر تمهیدات جرأت دو سه کروهی از حیدر آباد باجمعیت
قلیل که عمدهٔ آنها تقرب خان عرف حکیم محمد محسن و عبدالرزاق
خان لاری عرف محمد معصوم و محمد کریم برادر او و دو سه
رفیق تهور پیشهٔ دیگر که ترک رفاقت ننموده بودند و چند چیله
و کوکهای جانباز که جمله فوج او زیاده از سه صد چهار صد سوار
با او نمانده بود انتظار فوج دریا موج بهادر شاه می کشید تا آنکه
دهم ذي القعده سنه احد که بفاصلهٔ سه کروه مضرب خیام گردیده
بود پادشاه زاده رفیع الشان و جهان شاه را مقرر نمودند که بهراولی
هر دو پادشاه زاده خان خانان بادیگر امرای صاحب فوج که قریب
ده دوازده هزار سوار و پانزده شانزده امیر کار زار دیده فیل سوار رزم
آزما که از عمدهای سر فوج داود خان رنیبا (ن) سیندهیا مرهته
و رستم خان و دیگر امرای کارزار دیده بسرداري پادشاه زاده جهان
شاه سواي فوج پادشاه زاده رفیع الشان طرف یمین و بهمین دستور
ذوالفقار خان بهادر با چهارده پانزده هزار سوار جانب یسار مقرر
نموده مرخص کرده فرمودند که تا مقدور درجنگ سبقت و تیزجلوئی
ننموده بطریق قراولی اطراف محمد کام بخش فرو گرفته نگذارند که

(ن) نیبما

کشته شود و خونریزي مسلمانان بمیان آید بعده که پنج شش گهري
روز برآمد خان خانان و ذوالفقار خان برفاقت پادشاهزاده رفیع الشان
سوار شده بتفاوت گواه رس مقابل محمد کام بخش رسیدند چون در
رسیدن پادشاه زاده جهان شاه توقف شد طرف دست راست پادشاه
زاده رفیع الشان بفاصلهٔ نیم کروه از خان خانان و طرف دست چپ
ذو الفقار خان بفاصلهٔ یك بان پرتاب استاده انتظار حکم یورش می
کشیدند - ازانکه بسبقت جنگ ماذون نبودند هردو سردار و همه
فیل سواران تا قریب دو پهر روز استاده مانده جرأت بر پیش قدمی
در جنگ ننموده دمبدم برای خواستن اذن در خدمت پادشاه
پیغام می فرستادند بعذر آنکه پادشاه در خواب معتاد راحتند
جواب نمیرسید یا باوجود بیداري عمدا تساهل می نمودند و
جواب حاصل نمي گردید ذو الفقار خان که با محمد کام بخش
عناد قدیم داشت هرساعت بخان خانان پیغام مخفي یورش
می نمود و محمد کام بخش با فوج قلیل استقلال وزریده انتظار
یورش خصم با دل پر از بیم و رجا می کشید آخر ذوالفقار خان
انتظار حکم پادشاه و رفاقت خان خانان نکشیده طبل جنگ نواخته
یورش نمود و خان خانان نیز ناچار گشته از طرف یمین با چهارده
پانزده هزار سوار حرکت نمود و هر دو فوج چون بلای موج برسر
محمد کام بخش تاخت آوردند بعده که ابتدا ذو الفقار خان و
داود خان و نیبا سیندهیاکه چهار پنج هزار مرهته با او بودند مقابل
آن گرفتار دام اجل رسیدند - چون محمد کام بخش سوای بان بسیار و
چهار صد پانصد سوار مصالح جنگ نداشت فرمود که بانها را آتش

دهند همینکه ذوالفقار خان و خان‌خانان خود را بر توپخانهٔ آتشبار زده مقابل محمد کام بخش بتفاوت پلهٔ تیر رسیدند و دو سه رفیق جان نثار محمد کام بخش کشته و زخمی گردیدند محمدکام بخش رستمانه پای قائم نموده دست بقبضهٔ کمان آورده باوجود رسیدن سه چهار زخم چنان داد تهوري داده مقابل بیست و سی هزار سوار حمله آور گردیده‌که تزلزل تمام‌در فوج بهادر شاه افتاد و نزدیک بود که فوج داود خان و دیگر سرداران عمده رو بهزیمت آرند دو ترکش خالی نموده بسیاری‌را از پا در آورد وزخمی ساخت‌تاآنکه از بسیاری زخم و رفتن خون زیاد ضعف برو غالب آمد چهار طرف فیل او درآمده دستگیر ساختند و پسر خرد را که بالای فیل با خود رفیق ساخته بود او نیز بعد برداشتن چهار پنج زخم کاری همراه پدر اسیر سرپنجهٔ بلا گردید - و محی السنة پسر کلان دران معرکهٔ جانستان دست و پای بهادرانه میزد تا آنکه فیلبان او بار دیگی‌که رفیق او بود از زخمهای پیاپی افتادند و خودشاهزاده‌که فیلبانی می نمود بعد رسیدن زخم گولی و تیر های پیاپی بیهوش گشته در حوضهٔ فیل افتاد و فیل هر طرف در فوج می گردید' ازانکه همه سرداران متوجه دستگیر ساختن محمد کام بخش بودند هیچ احدی بفیل محی السنة نمي پرداخت و تاراجیان بالای فیل برآمده‌آنچه‌یافتند غارت‌نموده ریسمانهای ابریشمی حوضه و سقرلاط هرچه توانستند بریده گرفته فیل را رها کردند و فیل از لشکر برآمده راه صحرا گرفت مردمهای لشکر که برای جست وجوی غارت اطراف لشکر بودند بحکم ذو الفقار خان از عقب تاخته فیل

را گرفته آوردند *

القصه شادیانهٔ فتح بنوازش درآمد و بر سر دستگیر ساختن آن امیر پنجهٔ قضا میان هر دو امیر کار بگفتگو انجامیده - چون پادشاه زاده رفیع الشان که سر فوج لشکر طرف خان خانان باو تعلق داشت و سرداران هر دو فوج باهم نزاع کنان فیل محمد کام بخش را نزد پادشاه زاده آوردند پادشاه زاده نظر بر رفع فساد محمد کام بخش را حوالهٔ ذو الفقار خان نمود و از طرف مردم پادشاهی سوای جلال الدین خان نام از همراهان خان خانان که باو گولهٔ زنبورک رسید بدیگر هیچ یك از مردم نامی پادشاهی آفت جانی نرسیده - و مسود اوراق که دران حربگاه حاضر بود بعد فراغ جنگ مقتولان همراه محمد کام بخش را که همه نزدیک فیل آن بر گشته بخت محروم از تخت بکار آمده بودند بشمار درآورد شصت و دو نفر بتعداد درآمدند - و در همان حالت که تاراجیان دست بغارت دراز نموده بودند در گنج باروت و بان آتش افتاد قریب بیست و چهار نفر سوختند - بعد ازانکه محمد کام بخش را با هر دو پسر که همه را زخمهای کاری رسیده بود نزد خاد منزل آورده نزدیک خیمهٔ محل فرود آوردند از حضور جراحان فرنگ و یونانی برای علاج زخمهای آنها تعین فرمودند محمد کام بخش بعلاج مانع آمد و شوربای که برای غذای او فرستادند نخورد وقت شب پادشاه خود بدیدن و عیادت برادر رفت بعد ازان که نزدیک او رفته نشست اول ردائی که بر دوش خود داشت بالای آن مغموم مایوس از تخت و بخت انداخت و باظهار کمال شفقت شروع باحوال

پرهیز نموده از روی رقت فرمودند که ما نمی خواستیم که شما را
بدین حال به بینیم او در جواب گفت من هم نمي خواستم بشهرت
بیجوهري و بیغیرتی اولاد تیمور دستگیر گردد و شاه عالم بسماجت
و ابرام تمام دو سه چمچهٔ شوربا خورانده با دیدهٔ پر نم بر خاست
بعد انقضای سه چهار پهر محمد کام بخش و یک پسر باسم فیروزمند
ودیعت حیات نموده جان را بخداوند جان آفرین سپردند *

* بیت *

نو عروسی است جهان از ره صورت لیکن
هرکه پیوست بدو جان خودش کابین داد

لاش هردو را بروضهٔ همایون پادشاه روانهٔ شاه جهان آباد نمودند
وسه روز مراسم تعزیت بجا آورده نواختن نوبت موقوف فرمودند ـ
و بر القاب خانخانان معظم خان افزوده خان زمان پسر کلان
خانخانان را مخاطب بمهابت خان بهادر شاهي ساختند
و نیپاسیندهیا که از جملهٔ نا سرداران مشهور غنیم و عمدهٔ
سرفوجهای مرهٔران لعین ذکر گفته می شد و از تاخت و تاراج
او خرابي زیاد تا صوبهٔ مالوا رسیده بود درین اوان بدستگیري
و تجویز ذو الفقار خان روبي انابت بامید بندگي بدرگاه پادشاه
خطا بخش عذر پذیر آورده شریک نردد جنگ محمد کام بخش
گردیده وسیلهٔ شفاعت خود ساخته مع پسران و اقوام شرف ملازمت
حاصل نمود خود او را تسلیم هفت هزاري پنج هزار سوار و عطای
دو لک روپیه نقد و خلعت و فیل و نقاره و دهوپ مرصع و جیغه
فرموده پسران و نبیره‌های او را بهر کدام منصب پنجهزاري و

چهار هزاري که جمله چهل هزاري بيست و پنجهزار سوار
بقلم آمد عطا فرمودند و بموجب درخواست او و التماس
بخشي الممالک قبل ازانکه اسناد منصب تيار شود بلکه پيش ازانکه
بعرض مکرر رسد حکم فرمودند که پرگنات جيد سير حاصل سرکار
نير و ديگر محالات آباد صوبهٔ خجسته بنياد از تغير قريب هزار
منصبدار کم منصب و بيش منصب درجاگير او تنخواه نمايند -
بنازم کارخانهٔ قدرت الهي را که بعد از نادم شدن آن کافر حربي که
از تاخت و تاراج ملک باز باعث خلل رزق عالمي از شرفا و سادات
و صلحاي هر قوم گرديد راست گفته اند پر عقاب را که زياده از همه
طائران تيز چنگال و بال جان طيور ميگردد بعد مردن او که پر تير
مي سازند باز باعث هلاک چندين جاندار مي شود *

وکيل راجه ساهو بوسيلهٔ ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ که
بخدمت صوبه داري کل دکن ضميمهٔ مير بخشي گري مفوض گشته
بود براي حصول فرمان سرديسمکهي چوتهه شش صوبه بشرط آباد
ساختن ملک ويران بنام راجه ساهو بعرض رساند - ازانکه جملة الملک
معظم خان خانخانان صوبهٔ برهانپور و نصف صوبهٔ برار را که به برار
پايان گهات در دفاتر و زبانها موسوم است موافق سررشتهٔ قديم فاروقي
و محمد اکبر پادشاه از شش صوبهٔ دکن برآورده داخل صوبهاي
توابع شاه جهان آباد که اصل هندوستان زبان زد مردم عام است
ساخته مي خواست که اختيار امور ملکي و مالي و عزل و نصب
حکام بنام مهابت خان پسر کلان خود مقرر نمايد بر سر اين ميان
ذوالفقار خان و معظم خان سوي مزاج بر سر زبانها شهرت يافت

و بخشي الملک نمي خواست که در کل مقدمات ملکي و مالي دکن دیگري دخیل وصاحب اقتدار گردد - و تارا بائي زوجهٔ رام راجا که زن عموی راجه ساهو میشد ازو دو پسر خرد سال رام راجاماندہ بود و در عهد حضرت خلد مکان بعد لشکرکشي و سرکشي که تاده سال نمود رجوع آورده التماس صلح بقبول و عطای ده روپیه سر صد سردیسمکهي می نمود - چنانچه بر محل بشرح و بسط بگزارش آمده که حضرت خلد مکان بسبب بعض شرطها قبول ننمودند چون درینولا بوساطت جملة الملک معروض داشت که بعطای فرمان ده روپیه سردیسمکهي که پای چوتهه درمیان نباشد بنام پسر خود که دفع مفسدان دیگر بندوبست ملک نماید درخواست نمود ازانکه صمصام الدوله ذوالفقار خان بهادر ظرف راجه ساهو داشت درین ماده گفت و گوی اختلاف ارادهٔ هردو مربي بمیان آمد آخر پادشاه از وسعت خلق که در دل خود مقرر فرموده بودند که التماس هیچ احدي را از ادني و اعلی رد ننمایم چنانچه مدعی و مدعي علیه که برضد مدعای همدیگر بعرض اقدس میرساندند بتفاوت صبح و شام التماس هر دو در وجه قبول می افتاد و حکم ناطق عطا میفرمودند درمقدمهٔ سردیسمکهي نیز موافق درخواست جملة الملک و میر بخشي حکم عطای فرمان نمودند که آخر بسبب پرخاش همدیگر مقدمهٔ سردیسمکهي بنام هر دو ملتوي ماند *

دیگر از ابتدای عهد تیموریه مقرر بود که یک خطاب بدوکس عطا نمي فرمودند البته تفاوت یکیا دو حرف می نمودند درین عهد صفدر خان بابي متعینهٔ احمدآباد که از عهد خلدمکان بدین

خطاب موروثي مفتخر بود بدیگري یکي از بندهاي قدیم رکاب عطا
فرمودند صفدر خان بابي درباب بحالي خطاب و بي تقصیري خود
عرضي نمود بر عرضي او دستخط نمودند که بحال بحال بحال گو دیگري
هم داشته باشد ازان روز قبح آن که یک خطاب بنام دو سه کس
باشد از میان برخاست و بهمین دستور اعتبار منصب و نوبت و
نقاره و فیل وجیغه وسرپیچ نظر بر پایه و مراتب نماند - چون درین
ایام اخلاص خان جدید الاسلام که بحلیهٔ فضیلت و دیانت آراسته
بود و درمتصدیگري سختي و دقت حسابي نمودن شهرت تمام داشت
بخدمت عرض مکرر معزز گردید و نظر بر همت و عدم غور پادشاه
دریا دل درعطاي منصب و اضافه بدون ملاحظهٔ مراتب که چون آب
سیل رایگان گشته بود متحمل اجرای عرض مکرر آن نگشته بخدمت
جملة الملک التماس نمود که موافق همت پادشاه اقلیم بخش
بادولت سلطنت هفت اقلیم وفا نمودن خیال محال و دور از عقل
است و تمام عالم بیش طلب پس درین صورت شجر فیض بخشي
پادشاه عالم نواز براي همه منصبداران و خانه زادان بادام و نشان ثمر
بیچاکري بار خواهد آورد و دولت قلمرو هندوستان بعشر عشیر این
همت پادشاه وفا نخواهد نمود صلاح دولت و تقاضاي مصلحت آنست
که درین ماده تدبیرو بندوبستي بکار رود که سد راه آب سیل و سر بسر
شدن مداخل پرومعت هندوستان براي بخشش پادشاه کم و بیش
تواند گردید اگرچه این کلمات بقول جمهور صاحب غرض بحسب
ظاهر نزد کافهٔ انام به بخل و حسد و شرارت اخلاص خان اشتهار یافته
بود في الواقع مانع خیرو باني خلل رزق خلق الله گردیدن بدترین

صفت مذموم است اما نزد بعضي نکته‌سنجان منصف‌پیشه سخن
راست تلخی آمیز بود اخلاص خان مي‌خواست که هرگاه یاد داشت
منصب نزد وزیر برای دستخط عرض مکرر رسانده بیاید بعد تحقیق
و غور اصل و نسل و پایه و مراتب صاحب منصب دستخط نماید
خان خانان بد نامي این وقت و بند ساختن اسناد رزق خلق
برخود نه پسندید و باخلاص خان تکلیف تحقیقات آن نمود
اخلاص خان نیز از ملاحظهٔ ملامت و طعنهٔ زبانها تن بقبول آن
گرفت و گیر نداده خواست استعفای خدمت نماید آخر کار قرار
بران یافت که برین خدمت نو احداث سرا پا ملامت مستعد خان
عرف محمد ساقي را که از جملهٔ مستعدان راست و درست و نیک
رو گفته می شد و از صورت و سیرت او مادهٔ سرانجام اجرای این
کار هویدا بود مقرر ساختند و چنان نسق نمودند که هرگاه یاد
داشت منصب از دستخط عرض مکرر رسانیده فارغ شده برای عرض
مکرر بیاید و بمستعد خان رجوع نماید او بدین تحقیق پردازد که
صاحب منصب نو ملازم قابلیت بندگي پادشاه دارد یانه و بچه
سبب و وسیله منصب و اضافه یافته و زیاده از پایه و مراتب و
قبل از ایام میعاد مقرري اضافه نیافته باشد همچنان در تحقیق
یومیهٔ وجه معاش کوشد و بعد تجسس و تفحص این امور که بسیار
دیر می کشید نشان لفظ صحیح مستعد خان بر یاد داشت
منصب و اضافه و یومیهٔ وجه معاش میشد. و اکثر بیشتری یاداشت
بتعین سزاولان شدید مهرپرور و امة‌الحبیب هردو محل پادشاه و دیگر
مقربان حضور بدون کاوش تحقیق بدستخط مستعد خان بانجام میرسید

اما بار تفاوت تمام در اجرای کار خلاف ضابطه میرسید دستخط پادشاه را اعتبار نماند نیز بمتصدیان می فرمودند که ما را بجز قبول اعتبار نماند مطالب خلق چارهٔ نیست ومقلد دستخط باهم بهم رسیده شما درانچه بهتر میدانید بعمل آرید گویند که اکثر این شعر میرزا صائب ورد زبان داشت * بیت *

هرکه اینجا دست رد بر سینهٔ سائل زند
حاجب جنت گذارد چوب پیشش روز بار

هرچند در سخاوت و همت و وسعت خلق و عیب پوشي خلق وخطا بخشي چنین پادشاه در زمان ماضي ازروي تواریخ خصوص در تیموریه کمتر بنظر آمده اما ازانکه بي عیب ذات پاك حق واقع شده درکار و بار سلطنت و خبرگرفتن ملک و بندوبست امور لابدي چنان مستغني و بیخبر واقع شده بود که صاحب طبعان شوخ طبع تاریخ جلوس او را (شه بی‌خبر) یافته‌اند - و شبها اکثر بهبیداري بسر برده تا دو پهر روز در آرام و خواب میگذراندند باین سبب در سفر روز کوچ تصدیع زیاد بر خلق الله می گذشت و اکثر مردم غربا در شبهاے تاریک بسبب تفرقهٔ لشکر و بنگاه مثل خیمهاے خود نیافته پیش دربار معلی در نقار خانه و کچهریها و بازارها شب بسر می بردند *

و قاضي سرکار ورنکل و دیگر جمعي از اعیان و شرفاي سرکار مذکور ازظلم و تعدي پاپرا نام مفسد روزانه مشعلها روشن کرده مستغیث شدند چنانچه ذکر طغیان ورزیدن او مجملي باحاطهٔ بیان مي آرد که درعهد خلدمکان که رستمدل خان پسر جانسپار خان صوبه‌دار

حیدرآباد شده بود پاپرای بد اصل که اصل او از قوم سیندهي فروشان بي‌اعتبار بود خواهری داشت بیوه صاحب مایه بدیدن او رفته چهار پنج روز در خانهٔ او مانده مالیت نقد و جنس او را بنظر آورده چند پیاده با خود رفیق ساخته خواهر خود را گرفته بانواع سیاست و ظلم تمام اعضای او را سوخته آنچه از نقد و زیور داشت متصرف شده پیادهٔ بسیار نگاه‌داشته بالای پارچهٔ‌کوهي رفته ملجا و پناه خود ساخته شروع برهزني و دست‌اندازي بر مسافرین و رعایای اطراف نموده تا آنکه سرانجام بغی ورزیدن و جمعیت زیاده بهمرساند فوجداران و زمینداران نواح اطلاع یافته در فکر دستگیر نمودن او افتادند پاپرا خبر یافته ازانجا فرار نموده خود را نزد ونکت راو که زمیندار عمدهٔ پرگنهٔ کولاس سرکار ایلکندل بود رسانده بجماعه‌داري نوکر شده بعد از چند روز باتفاق چناهنونت نام جماعه‌دار دیگر آن زمیندار هم مصلحت گشته با خود رفیق ساخته باز شروع بدست اندازي مترددین آن ضلع نمود ونکت راو اطلاع یافته بعد اثبات دزدي هردو را گرفته مقید ساخته بشکنجهٔ سیاست تمام نگاهداشته بود بعد یک دو ماه پسر ونکت راو بیماري شدید بهمرسانید زن ونکت راو بقصد شفای پسر خود باعث خلاصی همه محبوسان گردید پاپرا نیز از قید خلاص گشته در موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ نرکنده سرکار بهونگیر که جاي قلب واقع شده آمده با سروا نام که او نیز از مفسد پیشگان مشهور تازه بعرصه آمده بود رفیق و انباز و دمساز گشته جمعیت زیاد فراهم آورده بالاي پارچهٔ زمین سنگ لاخ بنای احاطهٔ خام بدستور گدهي در شاه پور گذاشته

ملجاي خود ساخته علاقه بتاخت و تاراج نمودن اطراف پرداخت و فساد او بجائي رسيد که هرجا از زن مقبول و مال هنود و مسلمين مي شنيد بتعدي کشيده آورده متصرف مي گرديد تا آنکه جمعي از بيوپاريان و شرفاي هر قوم بحضور رفته استغاثه نمودند و حکم تنبيه آن بنام رستم دل خان آوردند و بعد رسيدن حکم رستم دل خان فوجدار پرگنهٔ کلپاک که هفت هشت کروه از شاه پور واقع شده بنام قاسم خان افغان که از شجاعان صاحب تدبير مشهور بود مقرر کرده جمعيت شايسته با او داده براى دستگير ساختن پاپرا تاکيد نموده بعده که قاسم‌خان به‌کلپاک رسيد به بندوبست برگنه و تنبيه مفسدان نواح پرداخته جمعيت فراهم آورده هميشه درفکر و تاديب و استيصال پاپرا بود و پاپرا نيز گاه گاه شوخي زياد مقابل او مي نمود تا آنکه آن ملعون روزي بريکي‌ازمواضع پرگنهٔ‌کلپاک‌تاخت‌آورد قاسم‌خان خبر يافته‌خود را براي تنبيه او رساند و ميان پاپرا و قاسم خان جنگ واقعي رو داد بعده که جمع کثير از مردم پاپرا کشته گرديدند فرار نموده خود را بر بالاى پارچهٔ کوه‌قلب رسانيد‌قاسم‌خان‌تنها دست از تعاقب او بر نداشته قدم بقدم پاپرا از عقب روان گرديد درين حالت گولي از دست همراهان پاپرا بر پيشاني او رسيد و از درجهٔ شهادت کامياب گرديد و باقي فوج هزيمت يافته دست خوش غارتيان آن کافر مفسد گشت از شنيدن اين خبر رستم دل خان باز مکرر فوج بسرداري يکي از شجاعان کار طلب براي تنبيه او مقرر نمود فائده مترتب نگرديد آخر خود بقصد تنبيه آن شقي برآمده بشاه پور

رسیده محاصره نمود و پاپرا و سروا تا دو ماه محصور گردیده جنگ می نمودند آخر راه فرار اختیار نمودند - رستم دل خان گدهي را مسمار نموده مراجعت نمود پاپرا و سروا بعد مراجعت رستم دل خان باز آمده گدهي خام شاه پور را از سنگ و چونه پخته ساخته توپ و دیگر مصالح جنگ فراهم آورده * بیت *

درختی که اکنو گرفته است پاي * به نیروي مردي برآید ز جاي
اگر همچنان روزگاري هلي * بگردونش از بیخ بر نگسلي

بهمان شیوه که داشتند پرداختند - ازانکه درین مابین رستم دل خان او را گدهي پخته ساختن داده بود و ندانست در السنه شهرت یافت که رستم دل خان برای گرمی بازار خود نزد پادشاه و گرفتن اضافه مهم مفسدان را دست آویز ساخته برای تنبیه و استیصال آن کافر تن بواقعي نمیدهد - بهر حال مقدمهٔ فساد او بطول کشید و کار بجائي رسانید که تا پانزده بیست کروه شاه پور هیچ احدي شب خواب بآرام نمي‌نمود - درین ضمن میان سروا و پردل خان نام جماعه‌دار او گفتگوي نزاع آمیز بجائي کشید که هر دو میان هم بدعوي فن سپاه گري جنگ یکدنگي که در دکن ضابطه است نمودند و پردل خان بعد رساندن زخم کاري بر پاي سروا خود هم کشته گردید و بعد چند روز سروا نیز بهمان زخم بجهنم و اصل گردید - و پاپرا بعد کشته شدن سروا استقلال زیاده بهم رسانده روز بروز بگرد آوری فوج و ذخیره و تسخیر قلعجات اطراف می‌کوشید و در فکر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری بمرتبهٔ افتاد که رستم دل خان مکرر بر او سواری نموده دوسه ماه بمحاصرهٔ شاه پور

پرداخت آخرکاري نساخته و بدار و مدار باار ساخته مبلغي گرفته مراجعت نمود - بعد ازان آن کافر شديد العداوت بفکر گرفتن قلعهٔ ورنکل که از شاه پور بمسافت شانزده هفده کروه واقع ست و تاخت آن قصبهٔ مذکور که تجار مايه دار بسيار و با اقمشهٔ لکوک و قاليچهاي بيش بها کار همانجا داشت افتاده شب دهم ماه محرم (۱۱۲۰) که مسلمين و هنود در اشتغال و سرانجام شهر گشت تابوتها مشغول بودند با دو سه هزار پياده و چهارصد پانصد سوار خود را بقلعه ورنکل رسانده جمعي را بر سر راهها نشانده چنان بند و بست نمود که اصلا بمردم قصبه خبر نرسيده و آخر شب بر قصبه ريخته از يک طرف پيادهها بمددکمند و زينهاي رسا بالاي قلعه که چندان استحکام برج و باره هم نداشت بر آمدند و باقي مردم بتاراج و غارت قصبه پرداختند سواي مال وافر که لکها از نقد و جنس بدست آوردند و قاليچهاي بيش بهاي سنگين را بريده دست بدست بردند ناموس و عيال بسيار مردم شرفا قريب پانزده دوازده هزار مرد و زن و اطفال بدست آن کافر مردود افتاد ازان جمله زن قاضي محمد سعيد نام را با صبيهٔ هشت نه ساله گرفته داخل اساريان درآورد و دو سه روز بخاطر جمعي مانده تمام خانهاي آن قصبه را چنان رفت و روب نمودند که همه مردم را خاک نشين ساختند و زن قاضي را علي الرغمي که با مسلمانان داشت بتصرف خود آورده دختر قاضي را داخل رقاصان براي تعليم دادن سپرد و قاضي را چند روز نگاهداشته هرچند قاضي براي خلاصي ناموس خود بالحاح و زاري کوشيد فائده نداد قاضي را مرخص ساخت - کار استقلال و سرانجام سواري او بجائي

رسیده بود که هفتصد بندوق خاصه تیار کرده باخود داشت که در هر بندوق دو خزانه تعبیه کرده بودند که بعد از خلاص شدن یک خزانه هرگاه خواهند خزانهٔ دویم را آتش دهند و همه خاصه برداران را گرد پالکی و اسپ سواري خود نگاه مي داشت - روزي جمعي از بنجار های نامي را قول داده نزد خود در قلعه طلبیده مقید ساخته ده دوازده هزار گاو غله را با مال و جنسی که داشتند تاراج نموده براي ذخیرهٔ قلعه متصرف گردید و گاوها را برای قلبه راني جا بجا فرستاد که برای او زراعت و سبزي نمایند - بعده بفکر تسخیر قلعهٔ بهونگیر که از قلعهای مستحکم مشهور و بمسافت شانزده کروه از از حیدر آباد واقع است و از شاه پور نیز مسافت شانزده کروه عرفی دارد شب دوازدهم ربیع الاول که اکثر شرفاي مسلمین قبائل خود را براي فاتحهٔ طعام حضرت رسالت پناه از دور و نزدیک طلبیده بودند آن بدبخت ملعون صبح ناشده خودرا بپاي قلعه رسانده کار بجائي رساند که نزدیک بود از گذاشتن زینهاي طولاني و مدد کمندهای رساتر از طول امل داخل قلعه شود درین ضمن از افتادن سنگي که بران کمند بسته بودند و بالاي چهپر مردم چوکی قلعه بصداي مهیب افتاد و مردم چوکي را خبردار و سراسیمه ساخت و دو سه صدای بندق از طرف آن ملعون نیز بگوش مردم قصبه رسید و از چهار طرف صداي رسیدن پاپرا بلند گردید عجب آشوب و شور قیامت برخاست اگرچه قلعه بدست آن ملعون نیامد اما قصبه و پیٹه را تا یک پهر روز تاراج و رفته در رحبه نمودند و خود آن سگ در خانهٔ سوانح نگار رفته نشسته

کارفرمائی می‌نمود و مردم او بکندن زمین وجست و جوي زر نقد
پرداختند قضارا دو دیگ کلان با چهار پنج طبق و سرپوش دران
خانه یافتند نزد پاپرا حاضر آوردند آن سگ ملعون نظر تند بران
ظرفها انداخته گفت شخصي که ظروف خوردن او این باشد
زرنقد در خانهٔ او مدفون یافتن معلوم بعده که از بالاي قلعه سنگ
وگولهٔ بسیار باریدن گرفت و از اطراف شرفای بسیار جمع شدند
صرفه در زیده ماندن ندانسته اول فرمود که خرمنهای شالي را
که سرراه او بود آتش دهند تا در پناه دود آن برقندازان و مردم
بالاي قلعه حکم اندازي نتوانند نمود بعده فرار اختیار کرد و دو سه
هزار زن و مرد از بته و قصبه باخود گرفته باسیري برد - و از زبان
راوی ثقه عجب نقلي شنیده شد که آن بد بخت شدید العداوت
با لشکر خود مقرر کرده بود که هرکه زن مسلمان باسیري بیارد
پنج روپیه باو انعام نماید و هرکه از خاندان مشهور قضات و مشایخ
زن گرفته بیارد پنج هون انعام دهد آن روز چنان اتفاق افتاد که
وقت تاراج نمودن قصبه دختر هفت هشت سالهٔ یکي از شرفای
مشایخ که بخاندان قاضي هم رشته داشت شیخ زین الدین
نام بدست یکي از برقندازان آن کافر فاجر افتاد دختر را مثل
بچهٔ گوسفند برپشت خود بسته از قصبه برآمد درین ضمن سوار
مسلماني که رشتهٔ خویشي دور و نزدیک بسلسلهٔ شیخ زین الدین
داشت و ازگردش ایام بدکام نوکر پاپرا گشته بود برسر وقت دختر
رسید وگریه کنان و نالان بالاي پشت پیاده دریافت فرزند مسلمان
دانسته برحال او رحم کرده بدان پیاده التجا براي خلاصي آن

دختر نمود پیاده بتندی و تلخی پیش آمده گفت که اگر نزدیک
من آمدی یا شفیع خلاصی دختر گردیدی ترا به بندوق خواهم زد
سوار بملایمت و مدارا پیش آمده الحاح و نرمی بسیار نموده
راضی ساخت و ازان دختر احوال پرسیدآن طفل اسیر گشته احوال
قبیله و خانمان خود بیان نمود که سوار شناخت که آن معصوم
صبیهٔ شیخ زین الدین است و آب در دیدهٔ او گردید هرچند
خواست بدادن زر نقد و جنس کم و زیاد آن دختر را از دست او
خلاص سازد دانست که فائده نمی دهد با دختر کمپ زنان
و ازان پیاده احوال پرسان نزدیکتر رفته یکبار پیاده را غافل ساخته
چنان شمشیر بگردن او رساند که بدختر ضرر نارسیده سراو از تن
جدا گردید دختر را بر اسپ خود نشانده نزد قبیله و خویشان
دختر که قریب دو هزار مرد و زن از شنیدن خبر تباهی افتادن
دختر فراهم آمده قلعه را ماتم سرا ساخته بودند وهمه برسر و سینهٔ
درد آلوده دست می زدند آورده از دور مجملی بر حقیقت
اطلاع داده دختر را همانجا گذاشته از راه اضطراب بصد شتاب باز
نزد پاپرا خود را رساند - بعده متصل موضع تاریکندا که چهار کروه از
شاه پور واقع شده پارچهٔ کوهی قلب بنظراو آمد بالا و پائین آنجا را قابل
بنای قلعه بنظر آورده آنجا نیز قلعهٔ احداث کرده زیرآن پرکوته قرارداده
برای پناه گاه و بیگاه خود آن مکان را در تصرف خود داشته ذخیرهٔ
وافر همه مایحتاج دران قلعه موجود ساخت و اکثر محبوسان
صاحب تقصیر و بی تقصیر را درانجا نگاه می داشت و جمعیت
زیاد درانجا نیز نگاه داشته بود - چون فساد آن مردود باستداد کشید

آرام خورد و خواب برساکنان دور و نزدیک آن ضلع حرام گردید و رسم عروسي و شادي از میان برخاست هرجا که عروسی دختر بالغ ونابالغ بگوش او مي رسید از میانهٔ راه یا از خانهٔ او کشیده می طلبید بهرحال فریاد آه و واویلای مظلومان بآسمان رسید - بعد ازان شاه عنایت نام پدر زن قاضي مبتلا ببلا که از جملهٔ مشایخ مشهور و گوشه نشینان واصل بالله گفته می شد با شرفای دیگر چنانچه مجملی بذکر درآمده بحضور بهادر شاه پادشاه آمده روزانه مشعلها روشن کرده مکرر التماس این معني بمیان آورد که بر پادشاه واجب است که خود متوجه استیصال آن کافر بدکردار گردند پادشاه فرمودند مارا مناسب نیست که برای تنبیه سندهی فروش خود متوجه شویم یکي از نوکران خود را صوبه دار حیدرآباد مقرر می فرمایئم و فوج شایسته همراه او داده فکر تنبیه او مي نمائیم آن ستم رسیده سماجت زیاد نمود تا آنکه میر تزکان حضور آن مجبور بلای آسمانی را بخفت و بي آبروئی از نزد پادشاه بیرون نمودند او بخانهٔ خود رفته از درد بي ناموسی که بي آبروئی تمام نزد همچشمان خاص وعام علاوهٔ آن گردید چنان مریض غم و غصه گشت که از همه مردم خانه رخصت و بهلي حاصل کرده کنج خانه اختیار نموده دروازهٔ تردد بروی مردم بسته چهل روز از خانه برنیامد تا همانجا وفات یافت - بعده پادشاه یوسف خان روز بهانی را تسلیم صوبه داری حیدرآباد فرموده بعد از عطای اضافه بار و همراهان او و دیگر عنایات سردیوان در خلوت طلبیده برای تنبیه و استیصال پاپرا تاکید تمام بمبالغهٔ تام فرمودند - و یوسف خان بعد رخصت شدن

از پادشاه و داخل شدن در حیدر آباد دلاور خان نام را که از جماعه داران کار طلب و شجاعان مشهور گفته می شد فوج شایسته همراه داده مع هشدار خان و نیاز خان و تاتار خان که همه از افغانان تهور پیشه گفته می شدند با دلاور خان برای تنبیه آن کافر تعین نمود - بعد رسیدن دلاور خان ازانجاکه آن شقی بدکیش قبل از تعین فوج بقصبهٔ کلپاک که هشت کروه از شاه پور واقع شده و بازمیندار آنجا عداوت جانی داشت رسیده اطراف قصبهٔ کلپاک را محاصره نموده بود و زمیندار محصور گردیده جنگ و جدل چون مردان مرده دل می نمود و مکرر عرضه داشت آن زمیندار دریاب طلب فوج و کمک نمودن بیوسف خان میرسید بعد رسیدن فوج افغانان آن تبه کار بشوخی زیاد پیش آمده بعد دست و پا زدن بسیار که جمعی کثیر از همراهان او بجهنم واصل گشتند دست از محاصره برداشته با توپ رام لچهمن نام که از شاه پور آورده بود خود را بشاه پور رساند و دلاورخان تهانه دار کلپاک تهانه قائم کرده انتظار وقت و قابو می کشید و مردم آن نا پاک نیز در تاخت اطراف کلپاک تقصیر نمی نمودند تا آنکه خسرپورهٔ آن مردود با جمعی کثیر از مدتی درقلعه بانواع شکنجهٔ عذاب در قید بود و هیچ احدی را از مردم بیرون نزد او راه نبود مگر زن اورا ماذون ساخته بود که برای او چیزی خوردن بعد هشت پهر می آورد او بزن خودگفت که برای من سه‌چهار سوهان بهم‌رسانده همراه طعام برساند زن او حسب گفته او چند سوهان تیزدندان پیدا نموده زیر طعام گذاشته آورده بشوهر هنر پیشهٔ خود داد و او ازان سوهان شروع به

بریدن زنجیرهای پای خود و چند نفر محبوس دیگر که رفیق و محرم خود ساخته بود نموده چشم برراه عطیهٔ الهی داشت تا آنکه روزیکه آن سگ ناپاک برای شکارماهي دو کروه از شاه پور رفته بود و از اتفاقات دران روز سوای چند نفرنگهبانان محبوسان و مردم دروازه آدم زیاد اندرون قلعه نبود محبوسان کار بریدن زنجیرها باتمام رسانده از حربهای ذخیرهٔ حجرهای همانجا برداشته بهیئت مجموعي غافل برسر نگهبانهای خود و دروازه بانها ریختند و کار آنها در چشم برهم زدن باتمام رسانده دروازه را بدست آوردند و جمعی کثیر مردم دیگر که محبوس وسوختهٔ بیداد او بودند رفیق آنها گشتند وپیش ازانکه آن شقی بشکار رود زباني زن خودبزمیندار کلپاک اشاره گفته فرستاده بود که چشم برراه و گوش بر صداي توپ بوده خود را بلا توقف با فوجی که توانند برسانند بعده که خبر فساد قلعه بآن شقی مردود رسیداول خنده کنان زبان شخصی که خبر آورده بود بریدن فرمود بعده که صدق خبر بتواتر کشید سراسیمه گشته سوار شده وقتی مقابل دروازهٔ شاه پور رسید که صدای زدن توپ بلند گردیده بود و بعد رسیدن صدای توپ به کلپاک که هرکارهای جلد رو نیزخبر رساندند دلاور خان بافوج گران خود سوار شده همان لحظه روانه گردید و قبل از رسیدن دلاورخان آن کافر شروع دست و پا زدن لاحاصل نموده فرمود که دروازه را آتش دهند و ازانکه آن مردود وقت بنای قلعه بالای دروازه را برای مزید استحکام از تختهای آهنی و سنگهای عریض چندان تعبیه نموده بودکه هرگاه دروازهٔ چوبی سوخته گردد آن پارچهٔ تختهٔ آهن و سنگ از بالا فرود آمده بجاي چوب قائم گردد آخر آن تعبیه

ر احتیاط بلای جان او گردید بعد آتش دادن دروازه چند
گاومیش را کشته پوست آنها را کشیده خواست که یک پوست
خون آلوده را خود پوشیده و چند پوست را بدیگران پوشانیده خود
را بران آتش زده اندرون قلعه داخل شود اما نتوانست که چند قدم
رفته برگشتند بعد سوختن دروازه تختهای آهن و سنگ از بالا فرود
آمده سدراه فیل و فوج گردید درین حالت فوج کلپاک نیز رسید و با
مردم پاپرا زد و خورد عجیب واقع شد و مردم پاپرا پناه بجا های
قلب و دیوار های اطراف برده دست و پای لاحاصل میزدند
و مردم دلاور خان نقارهٔ فتح نواخته داخل قلعه شدند و خسرپورهٔ
پاپرا را مورد آفرین ساختند - و پاپرا نزدیک بشام که تمام فوج او
متفرق شده بود فرار اختیار نموده خود را بقلعهٔ تاریکندا رسانده
مردم قلعه وقت شب در عالم احتیاط اورا اندرون قلعه نگرفتند
بعد روشن شدن صبح به بندوبست برج و باره و خبرگرفتن
ذخیره پرداخت و تمام فوج متفرق شدهٔ او خود را بتاریکندا
رساندند - مردم یوسف خان سه چهار روز در قلعهٔ شاه پور مانده در
گرد آوری مال و بندوبست قلعه پرداختند و انتظار حکم یوسف خان
می کشیدند تا آنکه بعد رسیدن خبر بیوسف خان که لمحهٔ از فکر
نگاهداشتن سپاه و سرانجام مهم آن ملعون غافل نبود میرزا علی را
که دیوان صاحب مدار یوسف خان بود و در شجاعت و کارطلبی
خود را رستم ثانی می شمرد با پنج شش هزار سوار که موجود
نموده بود بلا توقف روانه ساخت و میرزا علی بشاه پور رسیده
بعد فراغ از مقدمات مالی با فوجی که فراهم آمده بود بقصد

محاصرهٔ تاریکندا روانه گردید و مه چهار ماه آنچه شرط سعی و
تلاش بود در دوانیدن مورچال و کندن نقب و یورش تقصیر نه‌نمود
اما فائدهٔ بر روی کار نیامد بعده یوسف‌خان خود با پنج شش‌هزار
سوار دیگر رسیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت بارجود محاصره نمودن ده
دوازده‌هزار سوار و بیست هزار پیاده که قلعه‌داران و زمینداران نواح
قیز رسیده رفیق گشته بودند قلعه داری که ازان کافر جهنمی
بظهور آمد و از زبان مردم ثقه مسموع گردیده اگر بتحریر تفصیل
آن پرداز باطناب کلام ملالت انجام میکشد - بعده که امتداد
محاصره بده ماه کشید و آدم بسیار هر دو طرف از زدن گوله و سنگ
ضائع میگردید کار بجائي رسید که یوسف خان جهندهٔ قول در
لشکر خود استاده نموده خفیه بمردم قلعه پیغام ترک رفاقت آن کافر
فاجر رساند وعلوفهٔ دوچند ازانچه آن مردود بآنها می رساند نموده
در جذب قلوب آنها کوشیده تفرقه در فوج او انداخت و جوق جوق
مردم هردم ازقلعه برآمده زیر جهندهٔ قول رسیده بیوسف خان می
پیوستند ومبلغها بآنها میرسید - بعدکه ذخیرهٔ باروت رو باتمام آورده
یوسف خان مکرر یورشهای رستمانه نموده بده و پرکوته و باره و برج
اطراف قلعه بتصرف خود درآورد پاپرا ایام برگشتگی طالع خود را
مشاهده نموده بفکر فرار افتاده بدین تدبیر از قلعه برآمد که دران قلعه
زیر زمین جائي بود که دروازه و زینها برای پایین رفتن داشت مردم
چراغ باخود گرفته زیر زمین میرفتند وآن مفسد عیار کفش نجس
حقهٔ نکبتی خود بر دروازه گذاشته ازراه دیگر چنان بتغییر وضع برآمد
که تا دو روز هیچ احدی حتی پسران او اطلاع نیافتند و از قلعه

جنگ می نمودند - بعده که پاپرا تنها سر از موضع حسن آباد
که آباد کردهٔ او بود و از تاریکنده مسافت دو منزل داشت بر آورده
تازی فروشی درانجا باو در خورده باو گفت تازي خوب براي من
بیار هرچند که وضع خود را تغیر داده بود اما تازي فروش بعد
ملاحظهٔ صورت او را از اطوار کلام شناخت و اورا بامید آوردن تازي
خوب نشانده خود را نزد نائب نوجدار که حکومت آنجا
تعلق بهمان خسرپورهٔ آن مردود که باعث زوال جان و مال
او گردیده بود و همه تشنهٔ خون او بودند رسانده بر سرکار آگاهي داد
و همان لحظه دوصد سه صد پیاده بقصد گرفتن او خود را رساندند
آن دیو سیرت باوجود دست و پا زدن که درین ضمن گولی بر پاي
او رسید بدم رو افتاد - بعده که اورا گرفته نزد یوسف خان
آوردند آنجا هم سر شیخیها نموده از زبان فحش و لایعني بر
مي آورد چند روز براي تحقیق خزانه نگاهداشته آخر بند بند او
جدا کرده سر اورا بحضور فرستادند و دیگر اعضاي اورا بدروازهٔ
حیدر آباد آویخته بسزاي کردار او رساندند * بیت *

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر
که ای نور چشم من بجز از کشته ندروی

از جملهٔ سوانح که در آخر سال جلوس خلد منزل روداده و از
نوشتهٔ اخبار نویسان کابل و ملتان بعرض رسیده مجملی بگزارش
مي آرد که چون در عهد فردوس آشیاني میان شاه ایران و پادشاهان
دهلی برسر قلعهٔ قندهار نزاع و فوج کشي بود درینولا گرگین خان
نام ازطرف سلطان حسین شاه ایران قلعه دار ضابط بحراست قلعهٔ مذکور

قیام داشت میراویس افغان که بسبب شهرت شجاعت و تمن داري سلسلهٔ اورا میر مي خوانند از جملهٔ نوکران معتمد صاحب راى گرگین خان بود و بند و بست یک دروازهٔ قلعه نیز تعلق باو داشت گاه گاه میان قلعه دار و میراویس نا خوشي ملال افزا بمیان مي آمد و باز بحسب ظاهر رفع کدورت مي گردید و ذخیرهٔ آن در دل افغان بد نهاد جا میگرفت و اکثر شورش افغانان و بلوچان و ازبک اطراف قلعه انتشار مي یافت تا آنکه روزی میراویس گرگین خان را بحیله و تدبیر براي بند و بست کمرگاه و پائین قلعه بر آورد و بهر مکر و تدبیر که دانست روز بآخر رسانده تکلیف ضیافت نمود شب براي مصلحت خلوت کرده مردم معتمد اورا از اطراف دور ساخته با همرهان مبارز پیشهٔ خود که بکمین گاه نشانده بود غافل بر سر قلعه دار ریخته با ده دوازده نفر هوا خواه او و هرکس که بجنگ پیش آمده کشته و چندی را دستگیر ساخته و جمعی را بخوشي و نا خوشي منقاد و مطیع خود نموده چنان بند و بست بکار برد که اصلا خبر کشته شدن گرگین خان بقلعه نرسید و همان شب مراجعت بقلعه نموده کوس سواری نواخته از راه همان دروازه که بدو تعلق داشت داخل گشته باقي همراهان گرگین خان را مقتول و مغلول ساخته اموال و خزانهٔ اورا متصرف شده مصلحة خطبه بنام قطب الدین بهادر شاه پادشاه براي رفع بدنامی و استحکام بند و بست خوانده کلید طلائي تسخیر قلعه مع عرضداشت مشتمل بر استدعای منصب پنج هزاري بنام خود و محمود خان نام پسر و برادر و اقوام و سند قلعه داري بحضور روانه ساخت خلد منزل باوجود اخلاص

ته دلي که بشاه ایران داشت و آرزوی دیرینهٔ او این بود که غبار و ملالي که از عهد خلد مکان بسبب ایلچیان ناهموار بمیان آمده بود ابتدا بارسال نامه و تحف مصحوب تجار عمده رفت و روب داده بعد ازان از فرستادن نامهاي محبت افزا و هدایاي بیش بها همراه سفیر سخن فهم جهان دیده رشتهٔ اخلاص موروثی را از سرنو استحکام دهد في الحال تقاضای مصلحت وقت دران دانست که خلعت و فرمان آفرین باد و سند قلعه‌داری مع عطای منصب پنج‌هزاری برای خود او وهمرهان او فراخور پایه‌ارسال داشت و خفیه زبانی تجار بسلطان حسین شاه ایران پیغام نمودند که جرأت نمک حرامی که ازان افغان بظهور آمده باعث ملال خاطر محبت اثر ما گردیده و بسیار بد ازو واقع شده بدفع مادهٔ این فساد که استحکام بنیاد افغان بدنهاد برای ملک و ملت طرفین خلاف رای صائب است زودتر باید‌کوشید و ازطرف ما در رسیدن‌کمک بآن افغان خاطر جمع دارند‌لیکن ازانکه بتقاضای عهد دور فلکي شاه ایران‌نیز بمرتبهٔ از بند وبست سلطنت بي‌خبر و عاری بود که اصلا بفوج‌کشي و تعین لشکر و مردم‌کشي راضي نبود سوای صحبت علما و فضلا و شکستن‌وساختن‌عمارات بامور ملکي‌ومالي‌نمي پرداخت و خلاف طریقهٔ جد وآبای خود بقتل هیچ امیری صاحب تقصیر و بي تقصیر راضي نمی گردید بلکه در سپردن خوني بوارث بعد ثبوت شرعي و عرفي رضا نداده وجه خون بها از سرکار بوارث مقتول مي رساند این‌معنی منافي‌نسق سلطنت‌الکهٔ ایران مي‌گردید لهذا زود بفکر تلافي تسخیر قلعهٔ قندهار نپرداخت بعد مدت دو سال

بی آنکه خود برآید فوجها تعین نمود اما کاری نتوانست ساخت چنانچه ندامت و خمیازهٔ آن کشید انشاء الله تعالی در ذکر سلطنت محمد شاه بادشاه بزبان خامه جاری خواهد گردید حکم فرمودند که حیدرآباد را که بعد از تسخیر عهد خلد مکان دارالجهاد می‌نوشتند فرخنده بنیاد حیدرآباد می نوشته باشند *

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس خلد منزل مطابق سنه هزار و بیست هجری

هیجدهم ماه ذی حجه جشن آغاز سال سیوم از جلوس مطابق اواخر سنه هزار و صد و بیست هجری موافق سرانجام سفر زینت ترتیب یافت اگر بتحریر انعامات نقد و فیل و جواهر و اضافهای نمایان پردازد بطول کلام منجر می گردد و شاهزادها را فرمودند که بر نالکیها که بصورت تخت روان ترتیب داده بودند سوار می شده باشند و پسران محمد اعظم شاه ر بیدار بخت و کام بخش را بعطای خلعت و حکم نشستن در حضور و سوار شدن بر اسپ وقت سواری و دیگر عنایات سرافرازي بخشیده مکرر از طرف امان جان و عطای آبرو تسلي داده مطمئن ساختند - جملة الملک خان خانان و بخشي الملک ذوالفقار خان بهادر را ماذون فرمودند که نوبت در حضور می نواخته باشند و بر پالکی سوار شوند ذوالفقار خان بعد تقدیم تسلیمات عنایات التماس نمود که همه آرزوی ما پروردهای انواع نعمت از راه فضل و کرم آن خداوند آبرو بخش برآمد و فرقی که میان ما خانه‌زادان و پادشاه زادها مانده همین باقی اجب نواختن نقاره در

رکاب ولی نعمت ست و از قبول این عنایت ابا نمود - چون میان
جملة الملك و بخشی ممالک غبار سوی مزاج بهم رسیده بود و
و خان خانان آرزوی نواختن نقاره درحضور داشت ابا نمودن
ذو الفقار خان را ازین عنایت پادشاه مردم حمل برحسد همچشمی
او نمودند - و بعد بند و بست نواح فرخنده بنیاد حیدرآباد یوسف
خان را در حیدرآباد نگاهداشته برای استیصال پاپرا و دیگر مفسدان
که در ایام تبدیل سلطنت سر بفساد برداشته بودند تاکید بلیغ
نموده اوائل ربیع الاول (۱۱۲۱) بقصد مراجعت طرف دار الخلافت
کوچ فرمودند - محمد مراد خان را از اصل و اضافه سه‌هزاری دوهزار
سوار نموده بعطای نقاره و خلعت و صوبه داری دار الظفر بیجاپور
باضافهٔ مشروط هزاری هزار و پانصد سوار مفتخر ساختند *

چون دو پسر از قوم دهیران که مردار خوار و بی اعتبار ترین
قوم صوبجات دکنند از شکم مادر توام پهلوی هردو باهم چسپیده
برآمده بودند ازانکه که قدرت و حکمت بالغة الهي تقاضای
آن می نماید که بعضی مرض و علت جسمانی باعث نکال و زوال
دولت و سبب بی اعتباري و تصدیع بدنی متکبران صاحب جاه
و جلال می گردد و بسیار عیب و علل لازم ملزوم خلعت انسانیی
است که همان کلید انفتاح رزق و مادهٔ دفع و بال و نکال بی بضاعتان
محتاج بنان شب می شود * * بیت *

بسا شکست کزو کار ها درست شود
کلید رزق گدا پای لنگ و دست شل است

مادر و پدر آنها که ابتدا آن خلقت را نشان غضب الهي در حق

خود دانسته بودند آن هردو برادر را بدوش و کنار خود گرفته سرراه منتردین و مسافرین می نشستند هرکرا نظر بران خلقت می افتاد رحم بر جان آنها نموده رعایت خیرات بحال آنها می نمودند و مادر و پدر آنها روپیه دو روپیه فراهم آورده هرروز بخانهٔ می بردند بعده که لشکر پادشاه عالم نواز وقت توجه حیدراباد ازان راه عبور نمود آن هردو برادر را برای گدائی بلشکر آورده خیمه بخیمه می گردانیدند همین که بعرض شاه عالم بهادر شاه رسید بحضور طلبیده یک هزار روپیه نقد و یک اسپ برای سواری عطا فرمودند - درینولا که لشکر مراجعت نمود باز هردو برادر که بحد تمیز رسیده بودند و بپای خود قطع منازل می نمودند بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گشتند از راه فیض بخشي و ذره نوازی یک دیه بجمع پانصد روپیه در وجه مدد معاش و یک فیل برای سواری و دو هزار روپیه نقد عطا نموده حکم فرمودند که همراه لشکر در رکاب باشند و خوراک فیل از سرکار می رسیده باشد رزاق حقیقی همان خلقت معیوب را چنان کلید افتتاح رزق آنها ساخت که باعث مباهات قوم گردیدند - چون محمد مراد خان که صوبه دار بیجاپور شده بود از عدم سرانجام باوجود آنکه ذو الفقار خان بهادر ده هزار روپیه از طرف خود برای خرچ مدد نموده طاقت رفتن برسر تعلقهٔ خود نداشت و مکرر خبر فساد و برهم خوردگی آن صوبه بعرض رسید لهذا صوبهٔ دار الظفر بیجاپور از تغیر محمد مراد خان بنام حامد خان بهادر برادر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مفوض نموده صوبه داری خجسته بنیاد بنیابت ذوالفقار خان بهادر بنام محمد مراد

خان فرموده مرخص ساختند - سیف الله خان که حقیقت رفتن او نزد محمد کام بخش و افسون او کارگر نیامدن بزبان قلم داده باوجود ظهور چنان تقصیر و کم توجهی ذو الفقار خان که با امیر الامرا اسد خان برهم زده خود را نزد محمد کام بخش رسانده بود چون جملة الملک معظم خان خانخانان رجوع آورده اظهار ندامت امید شفاعت نمود از سر تقصیر او گذشته در بحال فرمودن منصب عهد خلد مکان و پنج هزار روپیهٔ سالیانه مختار ساختند - سیف الله خان ابتدا بقبول سالیانه راضي شده باز بجاذبهٔ حسب خواست خود را پابندنوکری ساخت - وسط جمادي الاولی (۱۱۲۱) کنار سواد خجسته بنیاد رسیده بنصرب خیام و حکم مقام یک و نیم ماه برای تخفیف ایام برشکال فرمودند و بعد بند و بست امور ملکي و رفتن برای زیارت مزار و مقابر بزرگان و فاتحهٔ حضرت خلدمکان و رساندن مبلغ کلي بخدام آنجا و حکم فرمودن برای جدا نمودن چند موضع سیر حاصل از پرگنات سرکار دولت آباد بجمع پنجاه هزار روپیه و آن را مسمی به پرگنهٔ خلد آباد ساختن و برای خرچ خدمه و لنگر و عرس حضرت خلد مکان مقرر کردن و منصوب نمودن متولي در آخر جمادی الاخری (۱۱۲۱) از خجسته بنیاد کوچ فرموده متوجه سمت دارالخلافت گشتند - چون ابتدا ذوالفقار خان باظهار مدعي صاحب غرض شکوهٔ محمد مراد خان بعرض رسانده حکم تغیری و طلب حضور حاصل نموده بود بعده که خانخانان حقیقت بی تقصیري و حسن عقیدت و فدویت و حقوق فیکو خدمتي ایام پادشاه زادگي عرض نموده حکم بحالي خدمات

نزد محمد مراد خان فرستاده بود بعد رسیدن محمد مراد خان بحضور ازانکه حق نیکو خدمتي محمد مراد خان در مقدمهٔ خان جهان بهادر چنانچه بگزارش آمده بر ذو الفقار خان داشت و از خاطر او محو شده بود از عرض سابق ندامت کشیده خواست تلافي نموده در گرفتن اضافها و تجویز خدمت صوبه‌داري بیجا پور و خجسته بنیاد و رعایت ده هزار روپیه‌از طرف خود متوجه‌احوال محمد مراد خان گردیده ازخجالت برآید بر خاطر خان خانان گراني نمود و حمل بر رجوع محمد مراد خان طرف ذو الفقار خان نموده کم‌توجه‌بحال او گردیده ازطرف دانش جگیر کم‌حاصل وزود تغیر نمودن که علاوهٔ پرشاني سابق محمد مراد خان گردید و بندوبست صوبه داري خجسته بنیاد نیز ازو صورت نگرفت لهذا نیابت صوبهٔ مذکور نیز ازو تغیر نموده به داود خان پني مقرر نمودند - و آخر رجب در سواد دار السرور برهانپور - ضرب خیام واقع شد اگرچه‌میخواستند که چندگاه بسیر و شکار رسنا و باغات وتفرج آبشار کراره که از مکانهای فرحت افزاي دلکشای شکار گاه و سیر گاه مشهور است بلا تفرقهٔ خاطر بسر برده به بندوبست ملک پردازند اما ازانکه خبر فساد راجپوتان بدخصال که وقت توجه مهم محمد کام بخش در نواح اجمیر پا از جادهٔ عبودیت و اطاعت بیرون گذاشته هنگامهٔ شورش گرم ساخته تهانهاي صوبهٔ اجمیر و فوجداران آن ضلع برداشته بودند بعده که سید حسین خان بارهه صوبه دار اجمیر بقصد تادیب آنها پرداخت از اطراف هجوم آورده بمقابله پرداختند و سید حسین خان بعد کارزار صعب که راجپوت بسیار بدارالبوار پیوستند

و چند هزار زن و فرزند راجپوت باسیري در آمدند و بتخانهاي بسيار مسمار نمود از چهار طرف راجپوت مانند مور و ملخ فراهم آمده سید حسین را با احمد سعید خان فوجدار میرتهه سنگلهانه و غیرت خان فوجدار نارنول که هردو برادر حقیقی حسین خان بودند و جمعی دیگر از فرزندان و خویشان و همراهان و بندهای پادشاهی بدرجهٔ شهادت رساندند مکرر بعرض رسید- توقف برهانپور مصلحت ندانسته میر احمد خان را دربرهانپور حارس نموده اوائل شعبان المعظم (۱۱۲۱) از دار السرور کوچ فرموده بعد نزدیک رسیدن بآب نربداایام ماه صیام را نزدیک گذر اکبر پور مقام نموده بعد عید فطر از آب نربدا عبور فرمودند ×

چون نزدیک سرحد اجمیر رسیدند خبر فساد فرقهٔ گرو بضم کاف فارسي در اطراف نواح دار الخلافت و پنجاب بعرض رسید مجملي از تفصیل آن بگزارش می آرد که جمعي از کفار بدکردار زنده پوش مسمی به گرو که باسم سکهه بکسر سین و تشدید کاف زبان زدند پیشواي آنها بلباس فقیري نزدیک لاهور سکونت و مقام مقرری خود اختیار نموده از ایام قدیم در همه بلاد و معمورهای مشهور معبد خانه ساخته یکی از فقیران از طرف خود نائب درانجا گذاشته مقرر نموده بود که هرکه از جملهٔ معتقدان گروي آن طائفه ضال که بیشتر از قوم جت و کهتریهای پنجاب و دیگر اراذل قوم کفار بودند نذر و نیاز باسم او دران معبد خانه بیارد گرفته جمع ساخته بقدر قوت و خرچ ضروری خود برداشته باقي بلا خیانت برای او رساند- خلد مکان برین اطلاع یافته حکم اخراج نائبان آن گروه

بدمآل و خراب ساختن معبد های آن کفار فرموده بودند -
در ایامی که بهادر شاه پادشاه متوجه حیدرآباد گردیدند گویند نام
از سرگروهان آن قوم به نام بحضور رسیده با دوصد سه صد سوار
نیزه دار و پیاده در رکاب رفاقت نمود بعد دو سه ماه از زخم جمدهر
ناگهانی که قاتل او معلوم نگردید بدارالبوار پیوست - بعد از رسیدن
خبر او به پنجاب که مجمع آن گمراهان شقاوت پژوه بود یکی از
جملهٔ آن گروه غیر مشهور که در تعیین اسم او اختلاف روایت مسموع
گردیده بشهرت تناسخ که نزد آن طائفهٔ بد اعتقاد اوتار خوانند
خود را عوض گرو گویند مقتول که از سرنو خلعت حیات بتغیر صورت
ریش دار در آن واحد پوشیده خود را برای کشیدن انتقام آن سگ
نابکار اشتهار داده بادعای خروج بسیاری ازان قوم ضال را فراهم آورده
علم بغی برافراشته بفن شعبده بازی و دمیدن افسانه و افسون بنظر
ظاهر بینان سست اعتقاد خرق عادت چند وانموده خود را بسچا
پادشاه موسوم ساخته در نواح سرحد پنجاب و سهرند شروع بتاخت
و تاراج نمودهٔ در فرصت دو سه ماه چهار پنج هزار یابو سوار و هفت
هشت هزار پیادهٔ جرار باو گرویده رفیق او گردیدند و روز بروز
جمعیت می افزود و مال وافر از غارت بدست آنها می افتاد تا
هیجده نوزده هزار نفر با اسلحه و یراق کار زار بااو جمع گشته علم
شهرت قزاقی و مردم آزاری برافراشتند و با دو سه فوجدار که بقصد
تنبیه آنها کمر بستند بمقابله و مقاتله پیش آمده و غالب گشته
بقتل رسانده دیهات بسیار را تاخت و تاراج نموده تهانه دار و
تحصیلدار مال از طرف خود مقرر ساختند کار بجائی کشید که

سی چهل هزار کافر باو رفیق گشته احکام بنام حکام پادشاهی و عمال جاگیرداران عمده برای اطاعت و دست برداشتن از تعلقهای خود می نوشتند تا آنکه وزیر خان فوجدار سرکار سهرند که از مدت حکومت ملکی و مالی آن ضلع بدو تعلق داشت و صاحب فوج و خزانه گفته می شد و در استقلال و بند و بست آن ضلع شهرت تام بهم رسانده بود بعد شنیدن خبر رساندن خرابی و تاخت پرگنات تعلقهٔ او بفکر گرد آوری سپاه و فراهم آوردن مصالح جنگ افتاده چهار پنج فوجدار و زمینداران نامی را باخود رفیق ساخته سرانجام سرب و باروت نموده مع پنج شش هزار سوار و هفت هشت هزار پیادهٔ برقنداز و تیر انداز و مصالح توپخانه و فیلان مست جنگی بقصد تنبیه آن فرقهٔ ضال خذلان مآل سوار شده بتفاوت سه چهار کروه مقابل آن گروه شقاوت پژوه خود را رساند - آن ملعون از خبر حرکت وزیر خان اطلاع یافته بشوخی تمام که همه همراهان او فریاد سچا پادشاه و فتح درس می نمودند باستقبال وزیر خان شتافت بعده که کار بمقابله و مقاتله کشید از هر دو طرف خصوص ازان مدبران چندان تردد و تهوری نمایان بظهور آمد که شمشیر هارا علم کرده بر فیلان حمله آورده یک دو فیل را ازپا در آوردند و جمع کثیر از مسلمانان بدرجهٔ شهادت رسیدند و بسیاری از کفار نیز بدار البوار پیوستند و نزدیک بود که از حملهای پیاپی فوج اسلام در استقامت آن گروه بدنام خلل پذیرد - درین ضمن از رسیدن بندوق ناگهانی وزیر خان بدرجهٔ شهادت رسید و بر فوج اسلام هزیمت افتاد و مال و اسباب وافر مع فیلان

و اسپان چنان دستخوش کفار بد کردار گردید که احدی از سپاه اسلام سوای جان و رخت بدن بدر نتوانست برد و سوار و پیادهٔ بیشمار زیر تیغ بیدریغ کفار درآمد و آن شقی تعاقب کنان خودرا بسهرند رساند - ازانکه سهرند شهری بود پراز مال تجار و صرافان مالدار و کاسبان صاحب مایه و شرفای هر قوم خصوص از اعیان علما و فضلا زیاده از شمار دران شهر سکونت داشتند هیچ کدام فرصت جان و مال و عیال بدر بردن نداشتند و از شنیدن کشته شدن وزیر خان و بغارت رفتن لشکر اسلام حوصله باخته محصور گردیده یکدو روز دست و پای لاحاصل زده آخر گرفتار قهر الهی گشته رضا بقضا دادند - و آن سگ سیرتان بد خصال شروع بغارت مال و قتل رجال و اسیر نمودن اطفال و عیال وضیع و شریف نموده تا سه چهار روز چنان بیداد و ظلم نمودند که شکم عورات حامل را پاره ساخته هر طفل که زنده بر می آمد بر زمین میزدند و عمارات را سوخته فقیر و غنی را بیک صورت می ساختند و هرجاکه مسجد و مقبره و مزار بزرگان یافتند بشکستن و کندن و برآوردن استخوان مرده تقصیر نمی نمودند - و بعد فراغ تاراج سهرند در همه پرگنات برای تحصیل باج و خراج عمال خود تعین نمودند - بعده که نوشتهٔ آنها بنام علی محمد خان فوجدار سهارنپور رسید از شنیدن حادثهٔ که بر سکنهٔ سهرند گذشته بود حوصله باخت هرچند که جمعی از شرفا و افغانان فراهم آمده ترغیب برای استقامت ورزیدن و استحکام برج و باره پرداختن نمودند فائده نداد با مال و عیال خود راه شاه جهان آباد اختیار نمود - مردم

قصبه فراهم آمده باهم اتفاق نموده همه اطراف را مورچال بسته
بعد رسیدن آن گروه شقاوت پژوه استقامت ورزیده جنگ بهادرانه
نمودند و در پناه مکانهای قلب داد تهوری داده از زدن تیر و گوله
بسیاری را بجهنم فرستادند و جمعی از شرفا عیال و ناموس خودرا
کشته بعد تردد نمایان خود نیز بدرجهٔ شهادت رسیدند اگرچه
بیشتری مال و عیال مردم‌قصبه بحادثهٔ تاراج رفت و عورات بسیار
از ملاحظهٔ ناموس بباد فنا رفتن و اسیر گردیدن خود را بچاهها
انداختند اما بعضي شرفای جلادت پیشه که عیال و ناموس را
یکجا ساخته در دفع کفار کوشیدند چندان مضرت جانی و مالی و
بی‌ناموسی بآنها نرسید - بعد ازانکه مال وافر از نقد و زیور و اقمشهٔ
سهارنپور بدست آن طائفهٔ ضال افتاد به بند و بست اطراف
پرداخته حکم تهدید آمیز بنام جلال خان فوجدار جلال آباد که آن
قصبه آباد کردهٔ او بود و حصار قائم داشت و افغانان مایه دار
بسیار درانجا سکونت داشتند نوشته فرستادند جلال خان که در
شجاعت و تهوری و تمن داری دران ضلع علم شهرت برافراشته
بود بعد رسیدن نوشتهٔ آن ملعون فرمود که حاملان خط را تشهیر
داده اخراج نمایند و بند و بست برج و باره و گرد آوری اسباب
جنگ و تهیهٔ مصالح نام و ننگ و برآوردن فوج باستقبال آن‌گروه
ضال بد مآل پرداخت - دربن ضمن خبر رسید که فوج‌آن مردود سه
چهار کروهی رسیده بردو موضع توابع جلال آباد که‌کدهی و آبادی
پراز مال تجار داشتند تاخت آورده محاصره نمودند از شنیدن این
خبرسه صد چهار صد سوار افغان قریب هزار برقنداز قدر انداز و

تیر انداز بسرداری غلام محمد خان نبیرهٔ خود و هزبر خان بقی عم بکومک محصوران و دفع شر کفار روانه ساخت - بعد رسیدن نام بردها که محصوران را از رسیدن مدد تقویت تمام حاصل شد چهار صد پانصد برقنداز و تیر انداز جلادت پیشه و بسیاری از رعایا باقسام اسلحه و سنگ فلاخن برآمده بدفع کفار مردانه وار کمرهمت بستند وصدای دار وگیر از هردوطرف بلندگردید - اگرچه ازان گروه بد مآل تیز تردد و شوخی زیاده بظهور آمد و هزبر خان و جمعی کثیر از مسلمانان و رعایا شهید و کشته گردیدند اما آخر از حملهای پیاپی افغانان و دیگر مسلمانان بانام و ننگ شکست فاش بر فوج کفار افتاد وبعد کشته شدن جمع کثیر رو بگریز آوردند - و باز مکرر محاربات میان جلال خان و کفار رو داده بود و آن ملعون دو سه بار هزیمت یافته باز بمحاصره جلال آباد می پرداخت تا آنکه هفتاد هشتاد هزار پیاده که مثل مور و ملخ از اطراف و جوانب میرسیدند فراهم آمده با دوصد سه صد مورچال روان که از تختهای چوب ساخته پایها بصورت ارابه بران قرارداده بودند رسیده جلال آباد را نگین وار درمیان گرفتند اما تردد‌ی که ازان افغانان جلادت نشان در مقابل یورش آن مخذولان بد عاقبت بظهور آمده زیاده ازان است که مفصل بزبان قلم توان داد لهذا باختصار کلام می پردازد که هرگاه مورچال آن مردودان بد مآل بپای دیوار نزدیک دروازه میرسید خودرا بدم تیر و گولهٔ بندوق و سنگ باران داده فتح درس گویان با چهار صد پانصد کلند واقسام حربه بقصد کندن پای حصار و گذاشتن زینه و سوختن دروازها شوخی ز حد می گذرانیدند - و افغانان سرباز دروازها

را وا نموده با تیغهای برهنه سپرها برو کشیده برآمده بران سگان تاخت می آوردند و در هر حملهٔ مرد ربا صد دو صد نفر از کفار بدار البوار می پیوستند و زخمی می شدند و از مسلمانان نیز بدرجهٔ شهادت می‌رسیدند - و شبها نیز برآمده غافل برانها تاخت آورده کافرکشي می نمودند و تا بیست روز و شب خورد و آرام بر محصوران حرام گشته بود آخر کفار بد کردار چندین هزار کافر بکشتن داده کاري نساخته بر خاسته رفتند و متوجه تسخیر سلطانپور و پرگنات دوابهٔ جالندهر گردیده بشمس خان فوجدار آن ضلع خط بدستور پروانه مشتمل‌بر قبول اطاعت و سرانجام‌نمودن بعضي فرمایش و استقبال نمودن باخزانهٔ موجوده نوشته مصحوب دو سکهه سگ سیرت فرستاد - شمس خان بعد مصلحت نمودن با شرفا و تمن داران شجاعت پیشه که همه بقصد قبول رفاقت و نیت رسیدن بدرجهٔ شهادت فاتحه خواندند وقسم رفاقت واتفاق بی نفاق بکلام الٰهی بمیان آوردند بحضور فرستادهای آن مردود حکم خیمه بیرون زدن فرمود و جواب تهدید آمیز مشتمل‌بر تکلیف زود رسیدن نوشته با قدري سرب و باروت که از جملهٔ فرمایش سرب و باروت‌نیز طلبیده بودند فرستاده در خط درج نمودکه‌چون سواري و باربرداري براي رفقا و شرفاي جانباز مطلوب است سرانجام فرستادن سرب و باروت زیاده میسر نیامد و الا نزد تجاران بازار و باروت خانهٔ سرکار گنج در گنج موجود است هر قدر بار برادر بفرستند بار نموده فرستاده‌آید - بعده‌شمس‌خان‌با قریب چهار پنج‌هزار سوار و سی هزار پیادهٔ برقنداز و تیرانداز و دیگر اسلحه دار که از سابق داشت

و نو نگاهداشت که برفاقت زمینداران اطراف فراهم آورده بود و از شرفای همه قوم و رعایا و کاسبان که بیشتر از باشندها بآرزوی شهادت کمر همت برغبت و خواهش تمام بستند و دست از جان و مال و عیال شسته عهد و پیمان رفاقت بکفالت کلام الله بمیان همدیگر بسته در خرچ زر نیز شریک گشتند زیاده از لک آدم فراهم آورده بدبدبهٔ تمام از سلطان پور برآمد و کفار نابکار از شنیدن جرأت شمس خان و برآمدن باچندان فوج و مصالح جنگ مع تمام همراهان خود که سحلهٔ هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیاده گرفتند با توپهای که از سهرند باخود آورده بودند و مصالح وافر از تختها و جوالهای پر از ریگ برای مورچال بستن و سرب و باروت بار نموده همراه گرفته همه جا تاراج کنان نزدیک قصبهٔ راهون که هفت کروه از سلطان پور است رسیده لنگر اقامت انداخته در پناه پژاوهٔ خشتها که همه کانج خشتها را بجای گتهی لشکر خود قرار داده بود اطراف خود مورچال بسته مستعد کارزار گردیدند و فوج طلایه هر طرف روانه ساخته احکام اطاعت از روی تهدید بنام چودهریان و قانون گویان پرگناب نوشته روانه نمودند و شمس خان که یمین و یسار او چندین هزار مسلمان جلادت شعار باراده غزا و جهاد و آرزوی شهادت بهمدیگر ترغیب نموده می گفتند که درصورت هزیمت یافتن وکشته شدن شمس خان جان و مال و عیال همه ماها درمهلکهٔ تلف خواهد درآمد بهیئت مجموعی باظهار ذوق و شوق و انتعاش تمام تکبیر گویان بر همدیگر سبقت نموده مردانه وار پیش قدم گشتند همینکه بفاصلهٔ گوله رس کفار رسیدند از پهر روز برآمده صدای زدن

توپ و گولی تفنگ بلند گردید و یکبارگي قریب ده دوازده هزار
گوله و سنگ فلاخن تکرکت وار بر لشکر اسلام باریدند اما از فضل
الهی آنقدر بر لشکر مسلمین کار گر نیامد که آدم نامي
کشته گردد و شمس خان که در منع تیز جلوئی و خرج
باروت بیصرفه تاکید می نمود قدم بقدم پیش میرفت بعد اتمام
ثلث اول و دویم کفار به فرجام فوج اسلام فیل جرأت پیش
رانده بهمقدمی و رفاقت چهل و پنجاه هزار مسلمان که از پرگنات
اطراف دیگر نیز رسیده رفیق گشته بودند صداي تکبیر همت
افزا بلند نموده بران مدبران پرکین یورش کرده و تاخت آورده
بحملهای کافر ربا پیهم بسیاري را بقتل رساندند و زخمي ساختند
و کفار بعد دست و پا زدن لاحاصل مغلوب هراس گشته پناه
بحصار راهون که بتصرف آنها قبل از جنگ درآمده بود برده
محصور گردیده شروع بزدن بندوق و انداختن بان نمودند - چون از
سابق ذخیرهٔ اسباب جنگ و ماکولات که بیشتر مردم راهون گذاشته
جان بسلامت بدر برده بودند فراهم آورده موجود داشتند دران
گدهی استقامت ورزیده چند روز محصور گردیده شبها برآمده
بهئیت مجموعی بر اطراف لشکر اسلام مي ریختند و اسپ و آدم
ضائع می ساختند تا آنکه کار بر طرفین خصوص برکفار تنگ گردیده
و شب از گدهي برآمده راه فرار اختیار نمودند و شمس خان
چند کروه تعاقب نموده یک توپ و چند شتر و گاو پر از بار بهیر
بدست آورده بسلطان پور مراجعت نمود - اما روز دیگر قریب
هزار نفر گرد آمده تهانهٔ که شمس خان در راهون گذاشته

آمده بود برداشته تهانهٔ خود باز درون حصار قائم نمودند - بعد آن کفار بد فرجام بقصد تاخت پرگنات حوالی دار السلطنت لاهور خود را رسانده غریب واویلا و هنگامهٔ تزلزل در لاهور و اطراف آن انداختند اسلم خان که دیوان پادشاه زاده و نائب صوبهٔ لاهور بود باتفاق کاظم خان دیوان پادشاهی و دیگر حکام بعد بند و بست برج و باره بازدحام عام جمعي از مسلمين و هنود برآمده بتفاوت سه چهار کروه از شهر خیمه زده در دفع حضرت طایفهٔ کفار می کوشیدند - اگرچه مردم لاهور از ضرر جانی و مالی محفوظ ماندند اما اطراف تا باغ شالامار که دوکروهی شهر واقع است خرابي بسیار رساندند القصه درمدت هشت و نه ماه تا دوسه منزل دار الخلافت شاه جهان آباد و سواد حوالی دار السلطنت لاهور همه قصبجات و معمورهای مشهور از تاخت و تاراج ناپاکان صد مرحله از مروت دور پامال و ویران محض گردید و آدم زیاد از احاطهٔ شمار بدرجهٔ شهادت درآمدند و عالمي بباد حادثهٔ کفار رفت و مساجد و مقابر زیاد را کندند و شکستند خصوص بعد مراجعت از لاهور بر قصبه و دیهات سادهوره و کرنال که فوجدار آنجا بعد تردد بقدر حالت خویش با بسیاری از مسلمانان شربت شهادت چشید خرابی زیاد آوردند و صد دوصد نفر هنود و مسلمین که دستگیر آن مردودان بیدین می گردیدند یکجا نشانده بقتل می رسانیدند - ازانکه در کفر هم تصرف تازه نموده تراشیدن موي سر و ریش خلاف آئین خویش قرار داده بودند و بسیاری از اراذل بدکیش قوم هنود بآنها گرویده جان خود نثار راه قدم آن مردود نمودن متاع بي اعتبار و ادنی مراتب

عقیدت و عبودیت خود مي دانستند و در ایذا و قتل دیگر فرقهٔ هنود اصرار مي ورزیدند - بعد معروض گردیدن آن همه هنگامه و فساد آن طائفهٔ ضال بدنهاد اگرچه گرد ملال بر چهرهٔ حال پادشاه ظاهر گردید اما صلاح و صواب دولت دران دانستند که چون فرو نشاندن شعلهٔ آتش فساد آن گروه جلادت پیشه مقابل مادهٔ شورش و سرکشي راجپوتان عاقبت وخیم سرراه چندان کار نیست هرگاه رایت ظفر آیت والی نعمت متوجه آن سمت گردد رفت و روب خس و خاشاک آن ناکسان بدکردار بوجه احسن صورت خواهد گرفت تنبیه و تادیب راجپوتیه مقدم بر دفع دیگر فساد دانسته از بلدهٔ دار الفتح اجین رایت توجه بسمت اوطان راجپوتیه بر افراشتند *

خبر واقعهٔ محمد مراد خان که باجل طبعي در گذشت بعرض رسید - بعد ازانکه در سواد دار الخیر اجمیر مضرب خیام گردید برای پا مال ساختن ملک و مال و بدست آوردن اطفال و عیال راجپوتان بدسگال اطراف سرزمین اودیپور و جودپور تعلقهٔ راجه جي سنگه و رانای چتور افواج دریا موج با سرداران رزم آزمای کار طلب تعین فرمودند *

درین آوان حکم نمودند که درهمه بلاد لفظ وصي در مناقب حضرت امیر المومنین علي رضي الله عنه در ذکر خلفای راشدین وقت خواندن خطبه داخل نمایند *

بعده که افواج عدومال برای تاخت و خرابي معمورهای میر حاصل راجپوتان و پامال ساختن زراعت تعین گردیدند

آن سرکشان بادیهٔ ضلالت از خواب غفلت بهوش آمده رسولان درمیان انداخته خان خانان معظم‌خان بهادر و مهابت خان بهادر را واسطهٔ شفیع تقصیرات خود ساخته بعجز و انکسار تمام التماس عفو جرائم نمودند - اگرچه در قبول بعضی احکام موافق مرضی پادشاه عالی جاه بظهور نیامده اما ازانکه خار خار شورش اطراف لاهور و دار الخلافت در دل پادشاه می خلید و تنبیه و تادیب آن جماعهٔ بد عاقبت پیش نهاد خاطر آن پادشاه دریا دل بود بتقاضای وقت و التماس مقربان پای تخت چنان قرار ملازمت بمیان‌آمد که راجه جی سنگه و راجه اجیت سنگه و وکلای رانا و دیگر راجپوتان سرسواری ملازمت نموده خلعت ملازمت و رخصت همان روز پوشیده بعد کوچ پادشاه بسرانجام سفر پرداخته خودهارا برکاب برسانند - التماس نام بردها بشرف قبول درآمد - و همه راجپوتهای با نام و نشان جمعیت سی چهل هزار سوار بطریق محله نموده دست خود هارا بررومال بسته سر سواری ملازمت نمودند و از عطای خلعت و اسپ و فیل مفتخر گردیده مرخص گشتند *

درین منزل فوت شدن میرزا یار علی که از کعبة الله برگشته آمده ملازمت نموده بود بعرض رسید *

ذکر جشن سال چهارم ازجلوس شاه عالم پادشاه مطابق سنه هزار و صد و بیست و یک هجری

بعد فراغ جشن سال چهارم که هیجدهم ذی الحجه موافق سرانجام سفر منعقد گردید و عالمی بفیض رسید بقصد استیصال

گروی بد مآل رایت ظفر اقبال سمت دار الخلافت و دار السلطنت پنجاب بر افراشتند - چون قلیچ خان بهادر بصوبه داری صوبهٔ اودهه مامور گردید - و از سوانح بندر سورت بعرض رسیدکه میرزا محمد هاشم نام که بسه واسطه نواسهٔ شاه عباس ایران و بدو واسطه نبیرهٔ خلیفه سلطان پادشاه زادهٔ مازندران می شد بعده که مازندران بتصرف شاه عباس ثانی درآمد وزارت ایران بخلیفه‌سلطان سپرده صبیهٔ خود را بدو داده بود و محمد صالح نام عموی مومن‌خان نجم‌ثانی که با پادشاه زاد رفیع الشان قرابت جدهٔ مادری دارد از ایران رسیده اند - حکم شد که دو گرز بردار و مهماندار برای آوردن هردو با تنخواه مبلغ سه هزار روپیه بنام میرزا محمد هاشم و دو هزار روپیه بنام محمد صالح نجم ثانی بر خزانهٔ بندر سورت روانه نمایند وسوای آن بنام غازی‌الدین‌خان بهادر فیروز جنگ‌صوبه‌دار احمدآباد فرمان صادر شد که بعد رسیدن میرزا محمدهاشم باحمدآباد سرانجام ما یحتاج او بدستوری که محمد امین خان صوبه دار احمد آباد درعهد خلدمکان برای قوام الدین‌خان‌که بنی عم میرزا محمد هاشم می‌شد و تازه از ولایت ایران رسیده وارد احمد آباد گردیده موافق حکم سرانجام نموده روانهٔ حضور ساخته بود نماید - و مهماندار خود همراه داده روانهٔ بارگاه سلاطین‌سجده‌گاه سازد *

از سوانح دار السلطنت لاهور بعرض رسید که بعد رسیدن حکم داخل نمودن لفظ وصی در مناقب حضرت امیر المومنین علي کرم الله وجهه در خطبه حاجی محمد و حاجی یار محمد که افضل الفضلای لاهور بودند باتفاق دیگر فضلا و علما هجوم

عام نموده بخانهٔ قاضي و صدر آمده برای خواندن خطبه
بقیدلفظ وصي مانع آمدند و بهمین دستور فضلا و مشایخ
دار الخلافت و مستقر الخلافت باتفاق جمعي از مسلمانان درمنع
خواندن خطبه بدان دستور که حکم رسیده بود شورش نمودند و
بهمین مضمون از نوشتهٔ اخبار نویسان دیگر بلاد بعرض رسید - ودر
همین آوان از سوانح احمد آباد معروض گردید که خطیب مسجد
جامع را بسبب خواندن لفظ وصي گروه اهل سنت و جماعت بقتل
رساندند - اگرچه در باب کشتن خطیب روز جمعه ومحبوس گردیدن
مهر علي خان بخشي و واقعه نگار احمد اباد که بعد کشتن خطیب
روز یکشنبه بفرمودهٔ فیروز جنگ خفت رسانده در چبوترهٔ کوتوالي
مقید ساختند اگرچه بروایت مختلف در احمد آباد اشتهار یافت
اما ازانکه مسود اوراق دران ایام تازه وارد احمد آباد گردیده بود و
تا مقدور بتحقیق آن پرداخت مجملی می نگارد بعده العلم
عند الله - بعد رسیدن حکم خواندن لفظ وصي صدر احمدآباد برای
حاصل نمودن اذن بخدمت فیروز جنگ صوبه دار عرضی نوشته
در جواب دستخط نمودند که موافق حکم خلیفه بخواند بعده که
روز جمعه در مسجد جامع خطبه بلفظ وصي خواندند چند نفر از
مردم پنجاب و حضرات توران بشورش آمده خطیب را مخاطب
و معاتب ساخته گفتند که درین جمعه که خواندی ترا معذور
داشتیم درجمعهٔ آینده نخواهی خواند او در جواب گفت موافق
حکم پادشاه و ناظم و صدر می خوانم - بعد ازانکه روز جمعهٔ دویم
خطیب برمنبر آمد یکی از مغلها گفت لفظ وصی نخواهی خواند

خطیب اجل رسیده ممنوع نگردیده همینکه وقت خواندن خطبه
لفظ وصي برزبان او جاری گردید پنجابی برخاسته دامن خطیب
گرفته از بالای منبر کشیده بزجر و تشنیع پیش آمد و مغل تورانی
ازجا جسته کاردازبکی بشکم او رسانده بزیر منبر انداخت
و در مسجد هنگامهٔ و غلوی عام برپا گردید و خطیب را با نیم
جان کشیده بصحن مسجد آورده آنقدر خنجر و پاپوش زدند
که به بیحرمتی تمام جان داد و وارثان او یک روز و یک شب
جرأت برداشتن لاش و کفن و دفن او نتوانستند نمود روز دویم
والدین مقتول نوحه کنان نزد فیروز جنگ استغاثه و التماس
برای اذن تجهیز و تدفین او نمودند انگاه فیروزجنگ چند روپیه
بوارثان از سرکار داده برای کفن و دفن او مرخص ساختند
و روز سیوم آن مهر علی‌خان بخشی و واقعه نگار را بر سر تقصیری
که در بعضی مقدمات خلاف نویسی او ظاهر گردیده بود از خانه
طلبیده خفت رسانده بحبس خانه فرستاده بعد از سه چهار روز
خلاص نمودند - دزین ایام خان دوران خالف الصدق فیروز جنگ
که بصوبه‌داری اوده گورکپور مامور گشته بود بعد رسیدن بر سر تعلقهٔ
خود باوجود بندوبست واقعی نمودن وزیر بار خرج سه بندی آمدن
بدون اثبات تقصیر معزول گردیده بحضور رسیده بود که نظر
بر بیخبریهای پادشاه بغور پرداخت خانه زادان کار طلب بپرداختند
گروه استعفای منصب نموده منزوی گردید - میرزا محمد هاشم که از
بندر سورت باحمد آباد رسیده بود بدیدن فیروز جنگ آمد پسر
خود را باستقبال فرستاده بعد نزدیک رسیدن بخانه خود چندقدم پیش

آمده باعزاز در خورده چهار پنج روز مهمانداری نموده پانزده هزار روپیه نقد و یک فیل و چهار اسپ تواضع نمود و محرر سوانح را دیوان و مهماندار از طرف خود ساخته بآبروي تمام روانه نمود *

درین حال خبر محاصره نمودن غنیم دکن برهانپور را و بدرجهٔ شهادت رسیدن میر احمد خان صوبه دار باجمعی بعرض رسیده مجملی از تفصیل آن بگزارش مي آرد که زني از قوم زنهای مرهته تلسی بائي نام با پانزده شانزده هزار سوار بقصدگرفتن چوتهه بلدهٔ دار السرور برهانپور و تاخت نمودن نزدیک قصبهٔ رانوبر که هفت کروهي برهانپور واقع شده رسیده سراي رانوبر را که جمعي کثیر از قافله و مردم دیهات پناه بآنجا برده فراهم آمده بودند محاصره نموده به میر احمد خان صوبهٔ دار پیغام طلب چوتهه یازده لک روپیه عوض بلده و مردم سرای که بمحاصره آمده بودند نمود میر احمد خان که قبل از رسیدن خط تلسي بائي و خبر شوخي آن زن جنگي بخاطر آورده بود که مقابل زن کافر حربي مردان را ملاحظهٔ جان نمودن و از درجهٔ شهادت که عین مراد اهل قبله است رو پوشیدن خود را کمتر از زن دانستن است با جمعیت هشتصد نه صد سوار که فوجداران نواح را با فوج خود فراهم آورده و همه متصدیان و منصبداران برهان پور را که با خود گرفته بود نهم ماه محرم الحرام از برهانپور بر آمده از جملهٔ فوجداران نواح ظفرخان فوجدار پرگنهٔ جامود که از شجاعان مشهور صاحب فوج و صاحب تدبیر بود اورا هراول فوج نموده کوس معرکهٔ شهادت نواخته مقابل اشقیا روانه شد . مخذولان خبر یافته سه چهار هزار سوار بر سر بهیر خود

گذاشته با چهار پنجهزار سوار جنگ آزما باستقبال میر احمد خان شتافته بمقابله پرداختند و باقي فوج هرهتهٔ خونخوار بقصد محاصره و تاراج پورهای برهانپور تعین نمودند - میر احمد خان که دو سه روز درین مابین تردد نمایان نموده با نبیرهاي خود زخمهاي کاري برداشته بود از شنیدن محاصرهٔ نمودن برهانپور نزدیک بآخر روز بقصد کمک محصوران شهر مراجعت نمود و همه جا غنیم را اطراف خود داشته جنگ کنان میرفت درین ضمن ظفر خان بعد تردد نمایان زخمي گشته نزدیک آخر شب غلبهٔ کفار را زیاده دیده تقاضای مصلحت دران دانست که یک پسر میر احمد خان را با خود گرفته با جان سلامت خود را بشهر رساند و میر احمد خان که بیشتري مردم فوج با شهامت خان چنداول او بدرجهٔ شهادت رسیده بودند باقی مردم جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانستند و جمعی اسیر کفار گردیدند - میر احمد خان که تنها دران فوج کفار تردد می نمود بزخمهای پیاپی از اسپ افتاده خود را با نیم جاني که داشت زیر درخت رسانده کامیاب ثواب درجات شهادت گردید - و از جملهٔ منصبداران برهانپور میر علي رضا نام که از سادات سبزوار و از شجاعان آبرو طلب گفته می شد و جمعي دیگر از متعینهٔ میر احمد خان کامیاب شهادت گشتند و بسیاری دستگیر گردیدند از انجمله شرف الدین نام بیوتات شهر که در فن سرود خواني باج بکلاونت و قوال نمیداد بعد دستگیر گردیدن تقاضای وقت دران دانست که خود را قوال وا نموده اشعار رنگین فارسي و هندوی و زبان مرهته خواندن شروع نمود و وقت کلمه و کلام

با سرداران آن قوم بدنام بدستور ستایش که اهل نغمه با صاحب ثروتان
مي نمایند حرف میزد بعده که تا سرداران آن فرقهٔ ضال باو گفتند
که اگرچه دانستیم که تو از جملهٔ مغنیان و نغمه سنجان مجلس
امیران مشهوري اما تحقیق ما گشته که از جملهٔ مردم مایه دار
و آبرو طلبي اگر دو هزار روپیه میدهي خلاص می‌نمائیم آخر بعد
رد و بدل و مناظرهٔ بسیار هزار و دو صد روپیه براي خلاصي خود
قبول نموده از خانه طلبیده رسانیده برات نجات خود نویسانیده
هرکارهٔ غنیم همراه گرفته خود را بکنار شهر رسانیده بر کشتی سوار شده
هرکارهٔ غنیم را صدا نموده گفت که بسردار خود بگوی که من از
منصبداران مشهور و بیوتات شهر بودم هزار و دو صد روپیه تصدق جان
و مال خود داده نجات یافتم - و محمد تقي نام جوان که از نبیره های
امانت خان مرحوم بخشي و واقعه نگار برهانپور بود بعد از افتادن
بدست غنیم هرچند مردم بزبان فارسي و اشاره فهمانیدند که خود
را منصبدار صاحب اسم و رسم ظاهر نسازد او در جواب گفت من
چرا از قومیت و مراتب خود ابا نموده در اخفاي حسب و نسب
بکوشم و بآواز بلند طبل صدق مقال نواخته گفت من بخشي شهرم
و نبیرهٔ امانت خان دیوان دکن می شوم سرداران مرهته شنیده
آفرین گفته بعزت و آبروی تمام پیش آمده از ماکولات مرغوب
همه جنس حاضر ساختند حاصل سخن آخر بسي هزار روپیه
اختتام کلام برای خلاصی او قرار یافت بعده که مبلغ مذکور را
واصل ساخت نجات دادند - چون بادشاه نزدیک دار الخلافت رسیدند
چورامن جات‌هم که بعد از هزیمت خوردن فوج محمد اعظم شاه

جواهر و مال وافر بتاراج برده رو گردان بود بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گردید دوازده کروه دار الخلافت را دست راست گذاشته متوجه تنبیه و اخراج گروی بد مآل گردیده فوج سنگین بسرداری محمد امین خان بهادر و رستم‌دل خان و چورامن جاتهه و دیگر عمدهای لشکر بطریق هراول برای تادیب و استیصال آن طائفهٔ ضال تعیین فرمودند و حکم اخراج و برداشتن تهانجات آن کافر شدید العداوت و باز قائم نمودن تهانهٔ مردم پادشاهی و آباد نمودن رعایای ستم زدهٔ شاه آباد و مصطفی آباد و شادهوره و دیگر معمور های قدیم که بتاراج و تصرف آن ملعون درآمده بود نمودند - و باوجود پرتو افگن گردیدن رایت ظفر آیت دران ضلع آن طائفهٔ بد عاقبت که بعد فرار باز بدستور قزاقان یکه تاز خود را غافل مي رسانند دست از شوخی بر نمی داشتند - دهم شوال سنهٔ مذکور مضرب خیام چهار پنج کروهی قصبهٔ شادهوره واقع شد رستم دل خان را مع فیروز خان میواتی برای دیدن جا که قابل مقامات و فرود آمدن لشکر باشد مرخص فرمودند مابین راه مي چهل هزار سوار و پیادهٔ بیشمار آن گروه ضال از ده دوازده کروه تاخته فتح درس گویان چون سیل ناگهان مقابل فوج پادشاهي رسیدند چه نویسم که از حملهاي وحشت افزا و چپقلشهای مرد ربا و آمد آمد تزلزل افزای آنجماعهٔ فقیر لباس چگونه ترس و هراس در فوج پادشاهي راه یافت و چنان صدای دار و گیر و مردکشي بلندگردید که عرصه بر فوج بندهاي پادشاهی تنگ گشت و کار بجائي رسید که بعد کشته شدن و زخمي گردیدن

جمعي از مردم خاص و عام فیروز خان میواتي و چندی دیگر از سادات بارهه از فیل و اسپ پیاده گشته بمقابله و دفع شر آن جماعه پرداخته بحملهاي بهادرانه آن گروه کفار بد کردار را هزیمت دادند - اما بعد ازانکه در شادهوره بقصد تعین افواج برای تنبیه و اخراج آن کافر بد نهاد نزول رایات ظفر آیات واقع شد اول اوائل ذی الحجه که آواخر دی ماه آلهی و عین چلهٔ زمستان می باشد چهار پنج روز باران گنده بهار بلا فاصله بارید و چندان باد زمهریر آسا بران لشکر آب و گل آغشته وزید که چندین هزار آدم خصوص از مردم دکن که تاب سرمای آن اطراف نیاورده بمعرض تلف درآمدند و چهارپاي بیشمار از اسپ سواری و بار بردار آن قدر سقط شدند که از گنده بوئي آن زیست بر مردم پادشاهی تنگ گردید و مردم عام حمل بر سحر و جادوی آن زمرهٔ بد نام کرده کلمات ناگفتني بر زبان می آوردند دریم آنکه خبر انتشار و فساد آن اشقیای مردم آزار که بر کهي و فوجهای اطراف پادشاهی تاخت مي آوردند و شوخی زیاده بمرتبه می نمودند که یکدو فوجدار نامی بعد رسیدن فوج پادشاهی دران حدود بدرجهٔ شهادت رسیدند متواتر بعرض میرسید جملة الملک خان خانان را بایک پسر و حمیدالدین خان بهادر و رستم دل خان و راجه چترسال و فیروز خان میواتی و چورامن جاتهه و دیگر بهادران کارزار دیده بسرداری پادشاه زاده رفیع الشان هراول و برنغار و جرنغار و یلتمش قرار داده برای استیصال آن جماعهٔ خذلان مآل تعین فرمودند و آن مفسد غدار بعد مکرر بمیان آمدن کارزار که بیشتری ازان گروه شقاوت پژوه

علف تیغ و هدف تیر و سنان شدند و بسیاری از مردم بی نام و نشان پادشاهی بدرجهٔ شهادت رسیدند آن ملعون هزیمت یافته خود را بیکی از مکانهای قلب مسمی بلوه گذه که میان جبال قلب نزدیک تعلقهٔ راجه برفی واقع شدهٔ و وسعت حصار و استحکام آن قابل محصور گردیدن شصت و هفتاد هزار سوار و پیاده داشت رسانده محصور گردیده به بند و بست برج و باره پرداخت و دوسه هزار گاو و بنجاره را تاخت نموده آورده دران حصار ذخیره نمودند و بهادران کوه نورد و فیل نبرد شیر صولت بمحاصرهٔ آن کمر همت بسته شروع به بستن و پیش بردن مورچال نمودند و آن سرگروه بد فرجام با معتقدان ضلالت پیشهٔ خذلان مآل که زرپرستی و حسن ظن عقیدت بآن گمراه روز ازل علاوه هم گردیده بود بانواع دمیدن افسانه و افسون آنکه هرکه درین جنگ بحسب ظاهر ره نورد بادیهٔ عدم و ضلالت می گردد بلا فرصت و فاصلهٔ ایام بهمان صورت امرد و ریشدار که بجهنم واصل می گردد عود نموده و حیات ابدی یافته بترقی درجات دینوی میرسد ترغیب و تحریص بجنگ و محاربه می نمود و آن سگان که گفتهٔ پیر و پیشوای خود را در تناسخ که مردود اهل کلام همه ملل ذی قبله است برهان قاطع دانسته بسمع رضا می شنیدند و ازان حصار برآمده باظهار شغف و شوق و رغبت تام صدای فتح درسن سچا پادشاه وقت دار و گیر بلند ساخته پروانه وار خود را بشعلهٔ آتش توپخانه و بدم تیغ و تیر و سنان مستانه و دلیرانه می زدند و حملهای صف ربا بر مور چال پادشاهی می آوردند و هر روز بسیاری بقتل می رسیدند و

جمعي از مسلمانان سرخروئي ازلي شهادت حاصل مي نمودند -
اگرچه از قوم ارذال هنود بیشمار مثل مور و ملخ فراهم آمده در
کشته شدن و عوض او هماندم بعرصهٔ کارزار در آمدن حکم خلق
الساعة بهم رسانده بودند اما از قوم اشراف هنود نیز بیشتری از
کهتریان پنجاب که شریک مصلحت و تدبیر آن ملعون بودند و
جاتهای شجاعت پیشهٔ مشهور که همدم و همقدم لشکر آن مردود
مي گردیدند بآنها اذیت نمی رساندند باقي همه هنود را
با مسلمانان واجب القتل مي دانستند - بر مصاف دیدگان رزمجو
ظاهر است که در اکثر افواج میان دو هزار و سه هزار سوار اگر صد
دو صد سوار باشند که بجوهر شجاعت وارادت پاس مرعات حق نمک
در جانفشانی داشته باشند باعث فخر و فتح آن لشکر می گردد
برخلاف آن گروه شقاوت پژوه که باوجود پیاده بودن اکثري کمتر
کسي دران انبوه از سوار و پیاده بود که خود را بدستور گوسفند
قرباني بدل و جان نثار راه مرشد نمودن کمال مراد و آرزوی دل
خویش نداند و همین معني و طمع زر و اقسام اقمشه و زیور که
بتاراج آنها در می آمد باعث مزید تسلط و غلبهٔ آن گدا صفتان
سگ سیرت بد مآل مي گردید و مردم عام سست اعتقاد آنرا حمل
بر سحر و جادوی آن قوم می نمودند - القصه بعد امتداد کشیدن
محاصره که از هردو طرف داد جلادت و تهوری بظهور آمد و ذخیرهٔ
اندرون حصار بآخر رسید بمرتبهٔ عرصهٔ تردد بر محصوران بدعاقبت تنگ
گردید که از بالای حصار باشارهٔ دست و چشم با بقالان لشکر ساخته
بقیمت دو روپیه و سه روپیه آثار غله داد و ستدمی نمودند و چادر از بالا

انداخته
یک مشه
چهار هزا
را ذبح کرده
کبوتری که گلابو ز
در راه پیر و مرد
مکان مرشد خود آمد
طرف مورچال پادشاهی
گرفته بدر رفت - بعد در
ملعون را بدان زیدت نشد
خوشوقتی پیش خان خانان
مبارکباد و آواز شادیانهٔ نقص بلند
پادشاه رسانده بعطاي انعام سرفر
همراهان او مورد تحسین و آفرین گردیده
و اسیر سرپنجهٔ اجل را بحضور خان خانان آور
او و تحقیقات کار و بار پرداختند و پرده از روی
دانستند که باز پریده و عوض آن یکی از بوم صفتان بی ا
قوم خود را شهباز آن گروه قرار داده از راه جانفشانی
عمدا گرفتار دا اخته ازین معنی خان خانا
مادهٔ خجالت اد نهایت افسوس خورده -
را بعد سرزنش ب سود که همه پیاده
درآیند اگر آن ملعون ر ، یابند

۱۱۲۱ھ

آں گ
روه

بیدن آن

ن قفس

صیب راجه

بر خود دانسته

دست نرستادند -

اه عظیم میدانستند

نری و جاتهه در لشکر

مصالح دفتر بودند حکم

و جمع کثیر در پاداش آن

راشي درآمدند و چند روز

پش داران صاحب اسم و رسم

داشتند بباد فنا دادند - چنین قابیچ

نه که از بعضي وضع بهادر شاه پادشاه و

مه از ابتدا بمیان آمد و با کراه صوبهٔ اوده را

و از دیگر سلوک پادشاه ملال خاطر بران و الا نسب

یغولا نظر بر سفله نوازی زمانه و ناقدر داني پادشاه

منصب و خدمت نموده منزوي گردید و اکثر از نقد

و مساکین تقسیم نمود چنانچه در یک روز پنج لک

حاجات رسید - دریغولا خللي در مزاج خان خانان

الت گریختن گرو براي او رو داده بود

بد بسبب عارضهٔ مختلف بدني

که حکمای یونان و فرنگ از معالجهٔ آن عاجز آمدند ازین سرای فاني بروضهٔ جاوداني شتافت *

مردي بود صوفي مزاج فقیردوست که در عالم حکومت او ایذائي بخلق نرسید و بدعتي که اثر ضرر آن بهیچ احدي از مسلمانان در عالم وزارت او رسد بظهور نیامد مگر آنکه همه کار و بار روزگار که باختیار انسان سرا پا خطا باشد ممکن نیست که همه راست و درست آید بلکه آنچه در ارادهٔ الهي است همان بظهور مي آید بسیار دیده و شنیده شد که آدم بعضی کارها بقصد ثواب و نیکنامی بامید نجات از عذاب الهی مبلغها خرچ کرده شروع باحداث آن کار که خیري جاري باشد می نماید قصد ثواب آن به بدنامی منجر مي گردد چنانچه بخاطر خان خانان رسید که در هر شهری سرائی و مسجدی و خانقاهی بنام او ساخته شود و جا بجا بصوبه داران و دیوانیان نوشتجات براي خریدن زمین و بناي سرا و مسجد و مدرسه بمبالغه و تاکید تمام مع هندویهاي مبلغ خطیرفرستاد هرجا که حکم رسید همه حکام صاحب مداران آنجا نظر بر پایهٔ وزارت او حکم او را وحي آسماني دانسته درفکر احداث سراهادرون آبادی شهرافتادند اما بعضي جا زمیني که برضامندي بفروشند و وسعت ساختن سرا داشته باشد میسرآمد و بعضي جا چنان اتفاق افتادکه هرچند خواستند که زمین موافق احاطهٔ سرا بخرند و رضامندي مالکان بدست آید میسر نیامد ناچار نظر بر حکم رانیي خود و رضامند داشتن خانخانان خانهاي بسیار را بدین طریق بدست آوردند که صاحب خانها

را که بزرگان آنها از قرنها ساخته بودند بزور و تعدي از مکانهاي موروثي آنها برآورده خاک نشین ساختند و جمع کثیر از قوم مسلمین و سادات و هنود آه کشان و نفرین کنان ازانجا برآمدند چنانچه که در شهر برهان پور و بندر سورت واقع شد - همین که شروع بساختن سرا و دکاکین برای سکنهٔ مردم بازار نموده مبلغي زر بخرچ درآوردند هنوز عمارت تمام نشده بود که خبر واقعهٔ خان خانان انتشار یافت و حکام که برای حصول رضاي مخلوقي نظر بر غضب خالق ننموده می خواستند دل خلقي را بیازارند تا دل مخلوقي بدست آرند دل سرد شده دست از اتمام کار آن بر داشتند و آن خانهای نیم ساخته که سر راه گذر عیدگاه برهان پور واقع شده بود مثل خانهاي نیم سوخته مزبلهٔ محله و راه رو گردید و قصد ثواب آن بیچارهٔ میت موقوف بر فضل الهی ماند - ازین مقدمه محرر اوراق بسیار ازروی غور مشاهده کرده که هیچ کار ظالم بانصرام نرسیده و فرزندان و اولاد ظالم روي بهبود ندیده بمراد خود نرسیدند و باني بدعتهای مردم آزاري هم درین دنیا انگشت نماي عالمی گردیده بسزای افعال خود رسیدند و هم کار اولاد خاندان آنها بگدائي و رسوائي چند منجر گردید که زبان قلم را بتحریر آن آشنا ساختن ساتم بر حال خود نمودن است - باري الحمد الله که مسود اوراق باوجود ابتداي نشو و نمای عمر خود در کاروبار سرا پا معصیت و خدمات بذاقیت ضائع ساخته و خود را بدترین مغضوبان درگاه الهی میداند اما هرگز راضي بمردم آزاري که در زبانها بظلم منجر گردد نگردیده خدا را که بدروغ شاهد گرفتن در همه ملل کفر

است همان خدا را بعظمت یاد نموده اقرار می نماید که تا سن
سي و دوی عالم گیر در تبعیت نفس کافر کیش خود را معاف
نمي داشت و مال حضرت خلدمکان که در صوبجات دکن خوان
یغما بود بسیار خورده شده اما دران ایام هم احتیاط تمام داشت
که کار بآنجا نرسد که در زبانها گفتگوي بظلم منجر گردد بعده
بسبب روي دادن بعضي مقدمات که بتحریر تفصیل آن پر داختن
پردهٔ روسیاهي خود را از میان برداشتن است با خداي خود
عهد نموده و تا مقدور بدل و جان کوشیده که در اکل و تصرف
و تلف نمودن مال مسلمانان تبعیت نفس شوم ننموده اما
هرچند خواست که از بدنامی ظاهری قبول عمالي که سگبانی و
خوك چرائي بمراتب بهتر ازانست نجات یابد و دست و پای بسیار
زد که بدیانت داري کوشیده خود را در زبانها از بدنامی اخذ و
جرعمال بد مآل محفوظ دارد چون این فیض محض بفضل آلهي
وابسته است میسر نیامد *

القصه بعد واقعهٔ خان‌خانان برسر تعین وزارت و تبدیل
خدمات عمدهٔ حضور و صوبه داري دکن رایهای مختلف بمیان
آمد و قصد پادشاه زاده عظیم الشان که صاحب اختیار سلطنت
بود و سعد الله خان پسر عنایت الله خان که دیوان مستقل تن
و خالصه نموده بودند آنکه وزارت بنام ذوالفقار خان بهادر مقرر
شود و خدمت بخشي الملکی و صوبه داری دکن بهردوپسران
خان‌خانان تجویز نمایند - و التماس ذوالفقار خان آنکه بامید
وزارت دست از ملک دکن و بخشي الملکی بودن بر ندارد درجواب گفت

که چون حضرت پادشاه بخان خانان وعدهٔ وزارت نموده بودند عذر نتوانستیم نمود و تا برپدرم بدستور سابق پایهٔ وزارت قائم نباشد من در قبول آن فخر نمیتوانم نمود و این گفتگو بامتداد کشید و پادشاه زاده عظیم الشان می گفت که ذو الفقار خان می خواهدکه وزارت بنام پدر و دیگر خدمات بنام خود نگاهدارد و پادشاه در قبول التماس هیچ کدام دست رد نمی توانست زد و بمرتبهٔ مستغرق این فکر بود که چون در همان روزها میرزا محمد هاشم نواسهٔ شاه ایران که محرر سوانح را غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ ازطرف خود مهماندار ودیوان شاه زاده مقرر نموده همراه داده بودند و از حضور پادشاه مهماندار دیگر مخاطب بکوکه خان باستقبال شاه زاده رسیده بود والدهٔ او که اندرون محل بخدمت خوراندن طعام نوکر و مقرر بود مسودا وراق را بسبب تعلقهٔ دیوانی بلشکر رفتن ضرور گردید و باوالدهٔ کوکه خان هم کلام گردیدن اتفاق افتاد از زبان پادشاه می گفت که مکرر در خلوت فرمودند که من از مناقشهٔ وزارت چنان تنگ آمده ام که می خواهم بنام پادشاه زادهٔ ایران وزارت مقرر نموده یکي از دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او بفرمایم و از همان نائب کار وزارت بگیرم اما بدنامی چند ازطرف شاه زادهٔ ایران قبل از ملازمت بگوش پادشاه رساندند و بعد رسیدن حضور از طرف شاه زاده بمرتبهٔ تبختر و تغنی چنانچه عنقریب باحاطهٔ بیان می آرد نسبت بمقربان حضور بظهور آمد که خود او و همرهان او کامروا نگردیدند - و برای وزارت چنان مقرر فرمودند که تا تعیین وزیر مستقل سعد الله خان پسر عنایت الله خان که

دیوان تن و خالصه مقرر شده بود به نیابت و اطلاع پادشاه زاده محمد
عظیم کار جاری می ساخته باشد - و در آواخر ماه جمادی الاولی در نواح
دار السلطنت لاهور مضرب خیام واقع شد رستم دل خان را که برای
گذراندن بهیر از دریا عقب گذاشته بودند بحضور رسیده ملازمت
نمود - ازانکه برسر معبر با مردم بهیر لشکر از و سختی و تعدی بسیار
در گرفتن زر و بی آبرو ساختن مردم واقع شده بود این معنی
بعرض رسید مخاطب و معاتب از کمی منصب و از مجرا ممنوع
گردید - و میرزا محمد هاشم نواسهٔ شاه ایران که تازه رسیده بود پانزده
اسپ عربی و عراقی و دو تفوز زربفت پیشکش گذراند دو اسپ
قبول نموده باقی باو بخشیدند بعد عطای خلعت و شمشیر و
جمدهر و سپر مینا و مرصع و جیغه که مخلع شده باردیگر برای
تسلیم آمد از شدت گرمای تیر ماه الهی عرق ضعف بر چهرهٔ او
ظاهر گردید حکم فرمودند که در خس خانه برده بنشانند و آب یخ
پرورده بخورانند و پنکهه نمایند - اگرچه پادشاه دریادل گنج بخش درباب
منصب و عطای خدمت عمدهٔ ارادهٔ دلجوئی و فیض رسانی
نسبت باو بسیار داشتند اما ازانکه نام برده با همه مقربان حضور
اصلا سلوک ننمود و از همه طمع سبقت سلام داشت و هرکه باو
سلام می نمود درجواب دست برسینه می گذاشت حتی که
در خدمت هیچ یکی از پادشاه زادها رابطهٔ ارادت بهم نرساند
و بخانهٔ هیچ یک نرفت خصوص میرزا شاه نواز خان بخشی که
بچهار پنج واسطه از نبائر شاه ایران می شد نظر بر تبختر او حسد
همچشمی را کار فرموده نمی خواست که عنایات پادشاه نسبت

باو بظهور آید و باشارهٔ میرزا شاه نوازخان کوکه خان مهماندار باعث تمهید خفت او گشته از طرف شاهزادهٔ ایران بپادشاه عرضی نویساند که اگر پادشاه زادها در راه در خورند یا در حضور چهار چشم گردیدن اتفاق افتد چه سان آداب بجا آرم و با امرای حضور که اتفاق ملاقات افتد در سبقت و جواب سلام آنچه امر شود و اگر پیش از برآمدن حضرت بدیوان آمدن من اتفاق افتد تا برآمدن پادشاه هرجاکه حکم شود بنشینم پادشاه دستخط فرمودند که اگر پادشاهزادها در راه درخورند از اسپ پیاده شده آداب بجا آرد و اگر درحضور رو برو شدن اتفاق افتد بدستوری که مقررست مجرا نماید و تا سه هزاری که سبقت سلام نمایند برای آنها دست بسر شود بعده که برسر مذکور نشستن قبل ازبرآمدن پادشاه بدیوان رسیدند طرف میرزا شاه نوازخان متوجه شدند که چه دستخط باید کرد میرزا شاه نواز خان عرض نمود که تا برآمدن حضرت در پیشخانهای خانزاد بنشیند - و روز دیگر که شاهزادهٔ ایران قبل از خبر برآمدن پادشاه روانه شده بود سزاولی از منصبداران میرزا صدر الدین خان در راه رسیده موافق حکم سزاولی نموده در پیش خانهٔ میرزا شاه نوازخان برده نشاند و از طرف صاحب خانه سوای تعظیم هیچ رسمیات از حاضر ساختن عطریات و پاندان بظهور نیامد و این معنی بر پادشاه زاده بسیار گرانی نمود و در تمام لشکر خفتی که از روی تدبیر باو رساندند نقل مجلسها گردید - روز دیگر میرزا شاه نواز خان بدیدن شاه زاده رفته عذر خواهی و اظهار اخلاص و تپاک باطنی نمود حاصل کلام آنکه تسلیم منصب پنج هزاری سه هزار سوار و خطاب خلیفهٔ سلطان که شاه زاده خود

درخواست نمود عطا فرمودند و حکم دادن جاگیر نمودند - در ينولا خبر واقعهٔ غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ که صوبه دار احمدآباد گجرات بود بعرض رسيد و نيز معروض گرديد که امانت خان متصدي بندر سورت از شنيدن خبر واقعهٔ فيروز جنگ که بعد از ظاهر شدن علامت سفر آخرت حکم نموده بود که طلب سپاه و شاگردپيشه داده فارغ سازند بلا توقف خودرا بطريق يلغار باحمدآباد رسانده بضبط خزانه و ديگر کار خانجات پرداخت *

غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ اميري بود فتح نصيب صاحب نسق که بر غنيم هميشه تسلط زياد داشت چنان امير با جاه وجلال صاحب تصرف بکمال خوش خلقي و شيرين کلامي ميان مردم توران کمتر بعرصهٔ روزگار ديده و شنيده شده - گويند قريب ده لك روپيه متصديان سرکار از خزانهٔ او بر آورده عوض روپيها پل سياه در خريطها پر کرده درخزانه گذاشتند خبر اين تغلب که بفيروز جنگ رسيد چنان تدبير و تحمل بکار برد که بي آنکه پاي تحقيقات آن بميان آيد و تفتيش نمايد متغلبان متنبه گرديده از واهمهٔ رفتن آبرو بعضي زرها را درخزانه آورده گذاشتند *

چون مقدمهٔ خطبه بسبب دغدغهٔ فضلاي لاهور بر لفظ وصي که درخطبه داخل نمودند فرموده بودند معطل مانده بود حکم احضار فضلاي لاهور نمودند ازانجمله حاجي يار محمد و محمد مراد با سه چهار فاضل مشهور آمده ملازمت نمودند در تسبيح خانه طلبيده حکم نشستن فرموده عبد القادر خان را که برادر زادهٔ قاضي مير ميشد با دو سه فاضل رکاب هم کلام نمودند و خود

پادشاه از روی کتب معتبر و احادیث موافق قول حضرت امام اعظم رحمة الله علیه و دیگر امامان دین روایات درباب اثبات لفظ وصي برانها خواندند بعد قیل و قال بسیار که حاجي یار محمد در رد قول پادشاه گستاخانه و بی محابا پیش آمده با پادشاه سوال وجواب می نمود پادشاه برآشفته فرمودند که از غضب پادشاهان نمي ترسي که چنین خلاف داب مجلس سلاطین مبادرت بکلمه و کلام مینمائي حاجی یار محمد در جواب گفت که من آرزوی عطای چهار چیز از واهب بی ظنت خود داشتم اول تحصیل علم دویم حفظ کلام الله سیوم حج چهارم شهادت الحمدلله که از طرف عطای سه نعمت الهي کامیاب شده ام آرزوی شهادت باقي مانده امید وارم که از توجه پادشاه عدالت اساس کامروا گردم و برای تحقیق و تنقیح این گفتگو چند روز کشید و مردم بسیار از عوام شهر باتفاق جمعی از افغانان تمن دار که زیاد از لک آدم فراهم آمده بودند و با حاجي یار محمد خفیه رفیق گشتند و پادشاه زاده عظیم الشان نیز خفیه طرف این جماعه داشت تا آنکه اواخر شوال صدر برای خواندن خطبه عرضي نمود بر عرضي دستخط شد که خطبه بدستور عهد حضرت خلدمکان بخوانند در مناقب حضرت امیر المومنین علی رضي الله عنه الفاظ بسیار واقع شده گو لفظ وصي نباشد - اما چون مردم عام و اوباش پیشگان بدنام بقیا سهای غلط در فکر شورشاند اهتمام و احتیاط نمایند که از جماعهٔ بی سر و پای واقعه طلب وقت خواندن خطبه داخل مسجد نشوند چون از دستخط پادشاه کم کسی اطلاع داشت حتی که مقربان خاص نیز مطلع گردیده بودند

چندین هزار کس از هر قوم بادعای رای خود بفکر های فاسد افتاده اطراف مسجد فرو گرفته گوش بر آواز هنگامهٔ فسان داشتند آخر که خطبه بدستور قدیم خوانده شد رفع آن گفتگو گردید اما چنان مسموع گشت که آخر حاجي یار محمد را با دو فاضل دیگر مغضوب نموده بیکي از قلعها فرستادند *

ذکر جشن سال پنجم از جلوس شاه عالم بهادر پادشاه غازی مطابق سنه هزار و صد و بیست و دو هجری

جشن شروع سال پنجم از جلوس شاه عالم پادشاه هیجدهم ذی الحجه منعقد گردید و عالمي از صغیر و کبیر و امیران با نام و نشان و علما و صلحا و مستحقان و اهل نشاط و دیگر بی بضاعتان کم مایه هرکدام بقدر پایه و اندازهٔ کسب و کار خود کامیاب عطای اضافه و خلعت و جواهر و فیل و اسپ گردیدند خصوص برای داؤد خان صوبه‌دار دکن و امانت خان صوبه دار احمدآباد و دیگر صوبه داران فرمان عنایت آمیز مشتمل بر عطای خلعت صادر فرمودند - و اواخر عشر ثانی محرم الحرام [۱۱۲۳] که مرحلهٔ عمر پادشاه از هفتاد سال قمري تجاوز نموده بود تبدیل مزاج پادشاه بهم رسید و در فرصت هفت هشت پهر آثار سفر آخرت ظاهر گردید پادشاه زاده عظیم الشان که بعیادت پدر آمده بود از شنیدن خبر رسیدن هر سه پادشاه زاده که بهیئت مجموعي بغتهٔ رسیدند چنان حوصله باخت که باحوال پدر نپرداخته بلکه فرصت کفش پا پوشیدن نیافته جان بدر بردن غنیمت دانست و شب هشتم ازین جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافت و بعد از فراغ کفن و دفن

که نزدیک روضهٔ حضرت قطب الدین چهار پنج کروهی از دار الخلافت
مدفون گردید چهار سال و دو ماه پادشاهی نمود - و در اواخر سنهٔ
چهارم زر خزانهٔ سابق که قریب سیزده کرور روپیه باختلاف روایت
مانده بود همه بصرف بخشش درآمد - چون مداخل سلطنت
عهد او بخرچ وفا نمی نمود کار بجای کشیده بود که در همه
کارخانجات حضور خصوص در بیوتات کار تنگی خرچ بجائی کشید
که از خزانهٔ عظیم الشان هر روز مبلغی بطریق دستگردان میرسید *

* بیت *

فکر صد سال میکند بنده
مرگ بر درش میزند خنده

ذکر سلطنت جهاندارشاه بن بهادر شاه پادشاه که بواسطهٔ سیزدهم بامیر تیمور صاحبقران میرسد

بعد وفات شاه عالم پادشاه یک هفته میان هر چهار برادر پیغام رسل و رسائل صلح بر تقسیم ملک و مال درمیان بود ذو الفقار خان بهادر که في الحقیقت طرف جهاندار شاه داشت از طرف هر چهار برادر درمیان هم آمد و رفت مینمود چنانچه بعضی مقربان وهمدمان جهان شاه مکرر مصلحت دادند که ذوالفقار خان را وقت آمدن و رفتن گرفته مقید سازند تا پر و بال جهاندارشاه کنده شود اما جهان شاه جرأت ننمود - و باروت و توپخانهٔ جهان شاه را قابو یافته آتش دادند که تمام باروت و بانها سوختند - و طلایهٔ هر چهار پادشاه زاده میگردید - درین مابین دو سه قطار شتر پر از مال و اقمشه که شاید چند خریطهٔ اشرفي نیز دران میان بود از لشکر عظیم الشان وقت تبدیل مکان در طلایه بدست مردم جهان شاه افتاد بر سر حصهٔ آن نیز گفتگو بمیان آمد و قرار یافت که دکن بجهان شاه واگذارند و ملتان و تهته و کشمیر برفیع الشان دهند و باقی صوبجات هندوستان را عظیم الشان و جهاندار شاه هم قسمت نمایند اما آخر بر سر تقسیم ملک و خزانه صلح بنزاع منجر گردید و تقسیم ملک صورت نگرفت - و درهمان ایام آشوب میرزا صدرالدین محمد خان صفوي بخشي که از خانهٔ عظیم الشان برگشته از

پیش فوج جهان شاه می گذشت مردم لشکر جهان‌شاه بگمان و ظن
غلط بر سر میرزا صدر الدین محمد خان غافل ریخته آنقدر حربهای
پیاپی برو رساندند که قبل ازانکه کار بجنگ افتد فارغ ساختند
درین مابین رفیع الشان حکیم الملک پسر حکیم محسن خان را
که باهم همدم و هم مصلحت بودند بتقصیري مغضوب ساخته و
آویخته مبلغي از نقد و جواهر بشکنجه و بیحرمتي تمام گرفت و
عظیم الشان را پارهٔ تبدیل مکان نموده متصل موضع بوداته که سه
چهار کروه از شهر واقع شده پشت بدریای راوی داده فرود آمده
دو طرف لشکر حکم کندن خندق فرمود و طرف دیگر لشکر
عظیم الشان دریا داشت و هر سه برادر براي مقابلهٔ عظیم الشان
باهم اتفاق نمودند و چهار پنج روز هر سه برادر سوار شده تفاوت
نیم کروه استاده توپ و بان بر لشکر عظیم الشان می انداختند و از
توپخانهٔ عظیم الشان نیز گولهای آتش نشان بفوج هر سه برادر
میرسید و اسپ و آدم ضائع میگردید تا آنکه اواخر عشر ثاني
صفر المظفر طبل مخالفت صریح از هرچهار طرف نواخته گردید و
فوجها از هر طرف نمایان شد و عظیم الشان نیز ترتیب فوج داده
معرکه آرا گردید و میان هم جنگ عظیم روی داد و سرهای سران
نامی بخاک و خون آغشته گشت . درین ضمن عظیم الشان که بر
فیل سوار بود از نظر مردم مفقود الاثر گردید بقول بعضی از گولهٔ
توپ پرید و بروایتی دیگر چون دید که او را هاله وار در میان
گرفتند و از چهار موجهٔ افواج جان بر نیست خود را درمیان
دریا انداخت که باز اثري ازو ظاهر نگردید و اُچهای اطراف و سپاه

هر چهار پادشاه زاده بر خزانه ریخته کرورها مبلغ خطیر که بظلم و تعدي در صوبهٔ بنگاله و اطراف بهمرسانده بود در چشم برهم زدن دست بدست بتاراج بردند و هر سه پادشاه زاده نقارهٔ فتح نواخته بمکانهاي خود مراجعت نمودند - روز دیگر که میان جهاندار شاه و جهان شاه مکرر پیغام مصالحه بمیان آمد آخر فائده نبخشید و کار بخونریزي یکدیگر کشید بعده که ما بین هر دو پادشاه زاده کار بفوج‌کشي انجامید و از اول روز تا سه پهر معرکهٔ سر بازي از هردو طرف گرم بود فرخنده اختر پسر جهان شاه با چند امیر نامي کشته گردید و از طرف جهاندار شاه نیز جمع کثیر با چند امیر عمده بکار آمدند آخر جهان‌شاه فیل جرأت پیش رانده فوج جهاندار شاه را از پیش رو برداشت و چنان عرصه برجهاندار شاه تنگ گردید که از معشوق دلربای جانی خود لال کنور جدا افتاد و از غلبهٔ فوج خصم پناه پیزاوهای خشت برد و شادیانهٔ فتح جهان شاه نواخته شد چنانچه از دیدن نوشتجات صرافان راجپوتیه خبر فتح جهان شاه باکثر بلاد رسید و بعضي جا خطبه بنام جهان شاه خوانده شد اما آخر بعد آثار فتح طرف جهان شاه که شادیانه بنواختن درآمده بود و مردم هر دو طرف درجست و جوی جهاندار شاه بودند درین حال ناگهان گولهٔ قضا برجهان‌شاه خورد وفوج رو بگریز آورد - مردم لشکر ذوالفقارخان خبر یافته بر فیل جهان شاه تاخته همچنان با لاش او و فرخنده اختر نزد جهاندار شاه آوردند و خجسته اختر را که زنده مانده بود با برادر خرد او دستگیر ساختند و صدای شادیانهٔ فتح جهاندار شاه بلندگردید - بعده رفیع

الشان که بااو نیزقول و قرار لطف آمیز تفریق ملک درمیان بود او را غافل ساخته آخر شب براو سواری نمودند رفیع الشان دست و پای بهادرانه زده خود را با دو پسر از بالای فیل انداخته تردد نمایان بر روی کارآورده آخر باچندی از همراهان کشته گردید سه پسر ازو زخمی و زنده ماندند محمد ابراهیم و رفیع الدوله و رفیع الدرجات - بعد که جهاندار شاه از طرف برادران فراغ حاصل نموده سریر آرای پر وسعت قلمرو هندوستان گردید محمد کریم و شاه زاده همایون بخت را که از نه ده سال عمر بیش نداشت و هردو پسران جهان شاه را و پسران رفیع الشان را بقلعهٔ دار الخلافت روانه نمود و حکم فرمود که رستم دل خان و الهوردی خان را که از تعدی ظاهری و افعال دیگر باطنی او جهانی در فریاد بود با مخلص خان که تقصیر او ظاهر نگردید بانواع سیاست کشته بند بند آنها جدا نمایند - و مهابت خان و خان زمان خان و حکیم الملک و هدایت الله خان و ندوی خان و عبدالقدیر خان و لطف الله خان پانی پتی و عقیدت خان پسر امیر خان که زخمی بودند و هدایت کیش و محمد علی خان بخشی جهان شاه و دیگر امیران که جمله از بیست نفر زیاده می شدند همه را حکم قید و زنجیر نموده بعضی ازینها را شکنجه و انواع سیاست نموده خانهٔ آنها ضبط نمودن فرمود از انجمله مهابت خان را باخان زمان خان و دوسه امیر دیگر طوق و زنجیر نموده بقلعهٔ دار الخلافت روانه ساخت - شاه زاده محمد کریم که بعد مفقود الاثر شدن عظیم الشان گریخته بخانهٔ یکی از مردم نامراد رفته نهان شده انگشتری خود را از دست برآورده برای

فروختن فرستاده و بسبب آن انگشتري گرفتار گردید نزد جهاندارشاه
آوردند اگرچه جهاندار شاه نمی خواست که بکشد اما باغوای
ذوالفقار خان و بقولی براهنمائي شاه قدرت الله فقیر علیه اللعنة
کشتند *

و درعهد نا پایدار جهاندار شاه‌که بنای ظلم و فسق را استحکام
تمام شد چنان بازار رود و سرود قوم قوالان و کلاونت و ته‌ آرهی
گرم گردید که نزدیک بود که قاضي قرابه کش و مفتي پیاله نوش
گردد - و همه برادران وخویشان دور و نزدیک لعل‌کنور بمنصب چهار
هزاری و پنج هزاري و عطاي فیل و نقاره و جواهر بیش بها
سرفرازی یافته میان هم قوم خود سرفراز گردیدند و اعتبار
خانه‌زادان و دیگر صاحب‌کمالان و علما از میان برخاست وظریفان
شوخ طبع نقل و افسانهاي راست و دروغ بستند - ازانجمله نقل
نمایند که بنام برادر لعل‌کنور خوش حال خان صوبه داري اکبرآباد
بعطاي منصب پنجهزاری سه هزار سوار مرحمت فرمودند ذوالفقار
خان بخشي الممالک در تیاري فرمان و اسناد دیگر چند روز
عمدا تکاهل و تغافل ورزید آنگه لعل کنور شکوهٔ بخشي الممالک
بخدمت بادشاه نمود جهاندار شاه بذو الفقار خان گفت که سبب
تعویق تیار نمودن فرمان و اسناد برادر لعل کنور چیست چون
ذوالفقار خان که پیش جهاندار شاه در عرض گستاخ بود در جواب
عرض نمود که ما خانه‌زادان در رشوت گرفتن بدآموز مقرر شده ایم
بدون رشوت کار جاری نمی سازیم جهاندار شاه تبسم کنان گفت
که از لعل کنور چه رشوت مي خراهید عرض نمود که هزار طنبوره

کار استاد نقاشي مي خواهيم گفت هزار طنبوره چه خواهيد کرد گفت چون کسب و کار ما خانه‌زادان بدين قوم مي فرمايند خانه‌زادان را ضرور شد که کسب و پيشهٔ اين طائفهٔ آبرو طلب اختيار نمايند بعده جهاندار شاه تبسم نموده موقوف نمودند *

نقل ديگر که بصحت پيوسته و شهر بشهر نقل مجلس گرديده اين ست که چون اکثر وقت شب با معشوقهٔ همدم خود بر رتهه سوار شده با خاصان چند براي سير و تفرج بازار و خرابات خانها تشريف مي بردند شبي از شبها که در رتهه هر دو همدم جاني سوار شده رفته بودند آن قدر شراب هر دو خوردند که وقت مراجعت مست و لايعقل گشته بدر دولتخانهٔ پادشاهي رسيدند و لعل کنور بمرتبهٔ هوش باخته بود که وقت فرود آمدن اصلا متوجه پادشاه نگرديده خود را بيهوشانه برخت خواب رساند و در عالم طغيان نشهٔ شراب خوابش ربود و پادشاه که نيز بالکل بحال خويش نمانده بود همچنان درميان رتهه بيهوش افتاده ماند و رتهه بان رتهه را بمکان آن برده آويخت بعده که خواصان پادشاه جهاندار شاه را نزد لعل کنور نيافتند سراسيمه گشته لعل کنور را ازين معني خبردار ساخته استفسار احوال پادشاه نمودند لعل کنور ازان خواب بيهوشي پارهٔ بحال آمده پادشاه را قرين خود نيافت مضطرب گشته هوشي که داشت باخته گريه‌کنان هر طرف ميدويد تا آنکه پادشاه را در رتهه يافتند و اين نقل درشهر ها بدين مضمون که برادر لعل کنور در عالم مستي پادشاه را کشت بگفت و شنود در آمد *

ديگر افعالي چند که از سلاطين بلکه نسبت بمردم عام بسيار

قبیح است و بتحریر آن قلم را رنجه نمي توان داشت و در حق پادشاهان افترای محض باید دانست زبان زد مردم گردید * و از طرف داود خان که نائب ذوالفقار خان در صوبهٔ دکن بود ظلم چندان ازو سر میزدکه اگر خواهد بتحریر آن پردازد باطناب کلام میکشد وسبها چند که دیوان و صاحب اختیار ذوالفقار خان گفته مي شد فحش و هرزه گوئی آنقدر تکیهٔ کلام او گردیده بودکه ازبوی گنده دهان او عالمی در رنج و پیچ و تاب بود و بتقاضای دهر دون پرست روز بشب میرساندند *

دو سه ماه از سلطنت او نگذشته بود که آوازهٔ تهیهٔ اسباب جنگ گرفتن فرخ سیر که در پتنه استقامت ورزیده بود و پیوستن سادات بارهه بدو بلند گردید جهاندار شاه عقل و هوش باخته اوائل ربیع الثاني از لاهور متوجه دار الخلافت گردیده وسط جمادي الاولی داخل قلعهٔ شاه جهان آباد شد - چون قلیچ خان بهادر پسر ارشد و خلف الصدق غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که درشجاعت و کارطلبی و رای صائب و اکثر کمالات انساني نادر العصر بود و در عهد بهادر شاه پادشاه بسبب دون پروری فلک و بیخبری پادشاه در عالم غیرت و عدم قدردانیها ترک منصب نموده منزوي گردیده بود بتقاضای مصلحت کارفرمایان او را مستمال نموده تسلیم منصب پنجهزاری فرموده در جرگهٔ مقربان حضور درآوردند و راجي محمد خان نام را که از پیش آوردهای خان خانان بهادر شاهي گفته می شد از تغیر سید عبدالله خان صوبه‌دار اله اباد مقرر کرده سید غفار نام را که از شجاعان مشهور گفته می شد برای

بنده و بسمت صوبهٔ اله آباد به نیابت راجي محمد خان مرخص ساختند سید عبد الغفار یک دو زمیندار صاحب فوج را با خود رفیق ساخته شش هفت هزار سوار جرار فراهم آورده روانهٔ اله اباد گردید چون نزدیک کره مانکپور رسید ابو الحسن خان بخشي سید عبد الله خان که با سه هزار سوار برای مقابلهٔ سید عبدالغفار مرخص گردیده بود سه کروهي کره مانکپور مقابل هم رسیدند اواخر جمادي الاخری سید عبد الغفار به ترتیب فوج پرداخته بغرور سپاه و توپخانه قدم بقدم می آمد از اتفاقات همانروز برادران سید عبدالله خان باسم سیف الدین علی خان و سراج الدین علی خان و نجم الدین علي خان و رتن چند دیوان با سه صد چهارصد سوار بمدد فوج خود رسیدند بعده که فوجها بفاصلهٔ تیر و بندوق نزدیک هم شدند سید عبد الغفار شلق توپخانهٔ خود فرموده بلا فرصت اسپها برداشته چندان عرصهٔ نبرد برسادات بارهه تنگ آورد که با آن همه جوهر تهوریهای بهادرانه مردم بارهه را تاب مقاومت نماند و بعد مقتول و زخمی گردیدن جمع کثیر از لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آوردند مگر هر سه برادر سید عبد الله خان و ابو الحسن خان و رتن چند با سه صد چهار صد سوار جان نثار استقامت ورزیدند که آنها نیز در محاصرهٔ فوج سید عبد الغفار در آمدند و بیشتری از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند - سید عبدالغفار اطراف سادات بارهه را چنان فرو گرفته بود که عرصه برفوج سادات تنگ گردید و سراج الدین برادر سید عبدالله خان با جمعی از پا در آمده دربن ضمن چنین گرد و باد تند و زیدن گرفت که صورت

دوست و دشمن ظاهر نمی گردید در همین حالت خبر کشته شدن
سید عبد الغفار در هر دو لشکر شهرت یافت و فوج سید عبدالغفار
مغلوب هراس گشته راه فرار اختیار نمود هرچند سید عبد الغفار
فریاد زد که من زنده ام کسی نشنید وصدای شادیانهٔ فتح سادات بلند
گردید - چون این خبر بجهاندار شاه رسید بتقاضای مصلحت هواخواهان
فرمان صوبه داری اله آباد باضافهٔ هزاری بنام سید عبد الله خان
مع خلعت روانه نمود درین ضمن از زبان منهیان ظاهر گردید که
هفتاد و پنج لک روپیه از خزانهٔ بنگاله و اطراف بدست فرخ سیر
و سید عبد الله خان افتاد و نیز معروض گردید که سربلند خان
فوجدار کره ده دوازده لک روپیه فراهم آورده و بفرخ سیر و سید
عبدالله خان رجوع نیاورده مع خزانه روانهٔ حضور گردید چنانچه
بعد رسیدن بخدمت جهاندار شاه مورد آفرین گشته بصوبه داري
احمد آباد از تغیر امانت خان مامور و مرخص گردید و امانت
خان را صوبه داری مالوا فرمودند چنانچه بعد رسیدن بصوبهٔ
دارالفتح اجین که از فساد انقلاب سلطنت ملک بتصرف راجه
اسلام خان عرف رتن سنگه رفته بود و میان مربي امانت خان و راجه
روز بروز نیز عداوت مي افزود نوشتهٔ ذو الفقار خان براجه رسیده بود
که با امانت خان عمل ندهند یا آنکه راجه آن نوشته را جعلی ساخته
بود یا از راه زیاده سري که راجپوتیه دارند سر از دخل دادن
امانت خان وا زده بسوال و جواب لا یعني پرداخت تا آنکه
گفتگوي مقال و پیغامهاي سخت بفوج کشی منجر گردید و رحیم بیگ
نام تهانه دار امانت خان که بسارنگ پور فرستاده بود دلیر خان

نام‌افغان با راجه مع چهار پنجهزار سوار آمده آن تهانه را بر داشت و
جمعي کثیر دران تهانه کشته شدند و بعضی اسیر گردیدند امانت
خان بمجرد شنیدن این خبر غیرت افزا شجاعت را کار فرموده بتهیهٔ
سواری پرداخت باوجودی که مجموع فوج امانت خان به سه
هزار سوار نمي رسید که ازانجمله چهار صد پانصد سوار دران تهانه
زیر تیغ آمدند و فوج آن جدید الاسلام که باوجود شهرت قبول اسلام
در طریقهٔ کفر و تعصب ورزیدن با مسلمانان در ضرر مالي و جاني
زیاده از ایام کفر طغیان مي ورزید از بیست هزار سوار که سپاهي
سي چهل هزار سوار میزد زیاده داشت و بیشتری ازلشکر او افغانهای
با نام و نشان مثل دوست محمد روهیله که همیشه چهار پنج‌هزار سوار
بااو بودند و دلیر خان صاحب فوج و راجپوتهای جهالت کیش بوده
بعد رسیدن‌نزدیک نالهٔ سارنگ پور که از دارالفتح‌اجین چهار پنج
منزل مسافت دارد ناگهان لشکر اسلام خان که تا نظر کار میکرد
روی زمین را سوار و پیاده گرفته بود نمودار گردید دلیر خان با پنج
شش هزار سوار دست چپ امانت خان رسیده‌حملهاي صف ربا
صدای بگیر و بزن بفلک برین رساند باوجود آنکه اسلام خان
ده دوازده هزار سوار همراه سه‌سردار مقرر کرده بود که چهار طرف امانت
خان در آمده تا مقدور زنده‌دستگیر نمایند و عرصه بر لشکر امانت
خان بمرتبهٔ تنگ کرده بودند که هیچ احدي از مردم لشکر و بازار
امید جان‌بسلامت‌بدر بردن نداشت اما‌آن‌بل‌فیل‌پیکار‌شیر افگن اصلا
اندیشهٔ کمیت جمعیت خود و کثرت فوج خصم ننموده بر نضل
غالب حقیقي تکیه کرده جنگ رستمانه و تردد مردانه که جای

صد آفرین داشت بذات خود تمی نمود و کارنرمائی میکرد و از چهار طرف فوجها هجوم آورده امانت خان را نگین وار درمیان گرفتند - و با دلاور خان که هم زلف امانت خان گفته می شد جنگ عظیم واقع شد درین حالت خان جهان که ملقب بانور خان و آخر مخاطب بانور الدین خان بهادر شده در هنگامی که امانت خان خدمت متصدی گری بندرسورت داشت و خدمات چند در تعلقهٔ سورت از حضور بانورالدین خان بهادر مقرر بود ازین سبب میان هردو رابطهٔ اخلاص بهم رسیده بود با فوج طرف دست چپ قرار گرفته بود - دلیر خان نظر برانکه بعد امانت خان سردار عمدهٔ صاحب فوج و تردد سوای انور الدین خان بهادر نیست با پنج شش هزار سوار جرار افغانان جهالت نشان و توپ خانهٔ جهان آشوب مقابل آن بهادر رسیده حمله آور گردید انور الدین خان بهادر با جمعی قلیل که رفیق خود داشت مردانه بمقابل آن افغان بد مست پای ثبات ورزیده زد و خورد غریب و عجیب نمایان شد و طرفه رستخیز حشر و نشر از تیر اندازی و برق اندازی دران دشت پر وحشت برملا گردید تا سه گهری نائرهٔ قتال و جدال از کوته یراق اشتعال داشت دران وقت امانت خان نتوانست که بکمک آن نهنگ دریای شجاعت خود را بآنجا رساند و دلیر خان بغرور وفور جمعیت فیل سواری خود را محاذی فیل انور الدین خان بهادر رساند آن هزبر بیشهٔ وغا باوجود زخم نیزه باستقلال کمال علی الاتصال تیر بیخطا برخصم می انداخت آخر بگلولهٔ بندوق خاصه که بر فیل با خود داشت جامهٔ حیات آن افغان بد خصال را برقامت

او چاک ساخت و شکست فاش بر فوج خصم افتاد درین حالت برادر انور الدین خان بهادر که از شجاعان کارطلب بود بکار آمد و در واقع جنگی که بمیان آمد و با انوار الدین خان بهادر روے داد و تردد و سعی رستمانه که ازان بهادر شیر نبرد بظهور آمد و مردمی که از طرفین مجروح و مقتول گشتند اگر مفصل برزبان قلم دهد بطول کلام منجر میگردد مجملي ازان مى نگارد که از طرف راجه اسلام خان دلاور خان جماعه‌دار زخمی شد و چند جماعه‌دار نامي ديگر كشته گرديدند و از پهر روز برآمده تا سه پهر هرطرف که نظر کار می کرد نیستان تیر بآبیاری جوی خون نمودار بود درین‌ضمن چنان اتفاق افتاد که از طرفی که راجه با فوج مقرری قول اسپ برداشته بمقابله پرداخت که همراهان راجه که در هرزه گوئي و اكثر اطوار ناپسندهٔ او بجان رنجیده در قابوي چنین وقت بودند از رفاقت پهلوتهی نمودند و راجه با معدودی چند اسپ تاخته بمقابله شتافت تا آنکه گولهٔ اجل براجه رسید و چنان بي خبر کشته گردید که تا یک ساعت نجومی لشکر هردو طرف مشغول کارزار بود و از زنده و مردهٔ راجه خبر نداشتند اما امانت خان بعد فرار نمودن دلاور خان جماعه دار حکم شادیانه فتح نواختن فرمود و فوج راجه که اطراف امانت خان داشت متفرق گشت و آثار وزیدن نسیم فتح ظاهر گردید درین حالت سر راجه را نیز بریده آوردند و افغانان صاحب تمن خیمهای خود را آتش زده دست ازهمه‌مالیت‌دیگر برداشته‌فرار اختیار نمودند و اسپ و فیل بیشمار و خیمهای با تکلف و زروافر بضبط سرکار امانت‌خان

درآمد و تمام لشکر از تاخت و تاراج ذخیرها اندوختند بعد ازان که بعرض جهاندار شاه رسیدفرمان آفرین با دو خلعت صادر گردید -
بعد ازان امانت خان بقصد پایمال و تاراج‌نمودن رام پوره که وطن اسلام خان بود خواست که روانه شود رانیها خبر یافته مبلغ نقد و دو فیل فرستاده التماس نمودند که راجه بپاداش کردار خود رسید بر ما بیوها سواری‌نمودن خلاف طریقهٔ بزرگان است‌بعدازان امانت خان را صوبه داری احمد آباد بدستور سابق مقرر فرمودند و بعد از رسیدن باحمدآباد زود تغیر نمودند سبب‌آن معلوم‌نشد و مکرر خبرهای مختلف دور از عقل شنیده شد که قابل تحریر و تسطیر نیست *

بعده که متواتر خبر حرکت محمد فرخ سیر باتفاق سادات بارهه بجهاندار شاه رسید اعزالدین نام پسر خود را با پنجاه هزار سوار برای مقابلهٔ محمد فرخ سیر مرخص ساخت و خواجه حسن خان را که نبیرهٔ کوکلتاش خان می شد و پنج هزاري بود هفت هزاري و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار پادشاه زاده و تمام فوج و کار خانجات باو سپرده با توپخانهٔ سنگین روانه کردند -
اگرچه ذو الفقار خان بهادر نظر بر تنگ حوصلگی و عدم تجربه و سوی مزاجی وافسرده خاطری پادشاه زاده و حسب و نسب و سلوک و درشت خوئي خواجه حسن خان که از سفله نوازی زمانه بدین پایه رسیده بود اطلاع داشت رخصت او را همراه پادشاه زاده و اختیار کل باو دادن خلاف راي ملایم‌دانسته گوش زد پادشاه نموده بود لیکن ازانکه میان کوکلتاش خان و ذوالفقار خان عداوت‌هم‌چشمی بجائی رسیده بودکه هر حرف ومصلحتی که از

ذو الفقار خان بظهور می آمد خلاف رای یکدیگر می دانستند و پادشاه را خاطرداری کوکلتاش خان کوکه و لعل کنور از جملهٔ ارکان ایمان اوگردیده بود ناچار شده اغماض می نمود و چین قلیچ خان بهادر که برای رفاقت پادشاه زاده مامور گردیده از عدم سرانجام سفر همراه پادشاه زاده نتوانست برآمد بموجب حکم از عقب روانه گردید بعده که پادشاه زاده اعزالدین از دریای جمنا عبور کرد اختلال تمام بسبب عدم اتفاق و نفاق سرداران و بی اختیار بودن پادشاه زاده روی داد بعد ازانکه قلیچ خان بهادر باکبرآباد رسید چون شنید که کار و بار لشکر شاهزاده بسبب ناموافقت سرداران ابتر است مصلحت دران دانست که چند روز در اکبرآباد توقف نموده انتظار آن کشد که فلک شعبده باز چه نقش تازه بر روی کار می آرد - و ازان طرف محمد فرخ سیر باتفاق سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر بهادران رزم آزما قطع مراحل می نمود - چهبیله رام که فوجدار کوزه و کره بود باتفاق علی اصغر خان پسر کار طلب خان بهادر شاهی که فوجداری اتاوه داشت با خزانهٔ پرگنات تعلقهٔ خود بخدمت پادشاه زاده رسیده ملازمت نمودند بعده که بر رویه و سلوک خان دوران و بی اختیار بودن شاه زاده و بی نسقی لشکر اطلاع یافتند باز قابو یافته بر آمده خود را با خزانه بخدمت محمد فرخ سیر رساندند - همینکه اعزالدین نزدیک قصبهٔ کهجوه رسید و خبر نزدیک رسیدن محمد فرخ سیر اشتهار یافت هنوز که فاصلهٔ سیزده چهارده کروه مانده بود حوصله باخته اواخر شوال نزدیک منزل کهجوه لنگر اقامت انداخته اطراف خیمه خود و لشکر حکم کندن خندق

و بستن مورچال فرمود - همینکه جهنڈهای لشکر قراول محمد فرخ سیر بفاصلهٔ دو کروه نصب و نمودار گردید تزلزل تمام در لشکر اعزالدین افتاد - و سید عبدالله خان هراول محمد فرخ سیر دیوار هاي اطراف دیهات ویران مورچال قرار داده شروع بزدن توپ از سه پهر روز نموده تا سه پهر شب توپ بر فوج اعزالدین میزد شب بیسبب و نهم شهر مذکور پادشاه زاده که از سابق بسبب سختی سلوک لعل کنور مغضوب پدر و افسرده خاطر مي بود و بي اختیار بودن درین مهم از صاحب مدار گردیدن خان دوران که علاوهٔ بیدماغي سابق گشته بود زیاده بیدل و دلباخته گردید و با خان دوران که آثار دل باختن او از جبین و چهرهٔ او ظاهر بود مشورت فرار نمود و هردو بمرتبهٔ مغلوب هراس گشتند که آنچه جواهر و خزانه و اشرفی توانستند با خود گرفته باقی از خزانهٔ نقد و خیمه و توشک خانه و کارخانجات براي تاراجیان گذاشته پاسي از شب مانده هر دو سرداران با وقار مع همرکابان وفادار سوار گشته راه فرار اختیار نمودند و چنان تزلزل و خلل در فوج پادشاه زاده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته اکثر مردم را فرصت زین نمودن و مایحتاج ضروري باخود برداشتن نماند و درفرار بریکدیگر سبقت مي نمودندکه جان بسلامت بدر برند - هرکارها که خبر هزیمت پادشاه زاده اعزالدین بلشکر محمد فرخ سیر رساندند صدای مبارکباد خیمه بخیمه بآواز ساز تال و مردنگ بلند گردید و لچهای بازار با سپاه گرسنه تر از باز روز شکار براي تاراج خود را رسانده از زر نقد و فیل و اسپ آنچه

بدست آنها افتاد ربودند - بعده که شاهزاده خودرا با کبراباد رساند چین قلیچ خان بهادر مصلحت پیش رفتن نداده همانجا نگاه داشت - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل دار الخلافت شده چشم برراه خبرفتح اعز الدین بود بر خبرشکست او اطلاع یافته عقل و هوشی که از تاراج لشکر عشق مانده بود یکبارگی در باخت و به تهیهٔ سفر جنگ پرداخته وسط ذی قعده سنه بیست وسه مطابق بیست وپنجم آذر ماه الهی از دار الخلافت برآمد - فوجی که همراه ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ بشمار آمد از بیست هزار تجاوز نمود و بیست و پنجهزار سوار کوکلتاش خان بمحله در آمد که مجموع اندازهٔ هفتاد هشتاد هزار سوار و قریب لک پیاده بعرض رسید و کوچ بکوچ متوجه مقابلهٔ فرخ سیرگردیده خودرا بسموگده متصل اکبرآباد رساند و از مقابل فرخ سیر که سوم حصهٔ لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و بعسرت تمام طی مسافت می نمود بعده که نزدیک مستقر الخلافت اکبرآباد رسید اگر چه بحسب ظاهر نظر بر وفور سپاه ظن غالب مردم طرف فتح جهاندار شاه بود اما از بسکه از طرف اختیار زن بازاری و سفله پروری و پیش آوردن کم اصلان بد نام همه امرای ایران و توران از اطوار جهاندار شاه راضی نبودند و با زبان پرشکوه کلمات یاس در شکست جهاندار شاه می گفتند وفتح فرخ سیرآرزوی مردم صغیر و کبیر و مراد دل لشکر گردیده بود و قلیچ خان بهادر و محمد امین خان که هر دو سر گروه اهل توران بودند بمحمد فرخ سیر ساخته بدلدهی و تحریک و ترغیب جنگ می کوشیدند و دیگر آنکه هرچند

ذو الفقار خان و کوکلتاش خان بهادر خود را از جملهٔ بند های عقیدت کیش و جان نثار می شمردند اما حسد و نفاق همدیگر در دل آنها چنان جا گرفته بود که هر مصلحتي که می دادند و هر کاریکه می کردند خلاف رای همدیگر بود کوکلتاش خان برای بستن سر راه معبر آب جمنا بر محمد فرخ سیر مصلحت میداد و طرف ثاني او می گفت که خود از آب گذشته بمقابله باید پرداخت هرکدام موافق رای خود نزاع می نمود - و روزی که محمد فرخ سیر از راه دور ایلغار نموده بکمال عسرت سپاه آن روی آب مقابل اکبرآباد رسیده بود سوای آنکه جماعه‌داران باجمعیت قلیل خودرا رسانده بودند باقي فوج عقب مانده بود از ملاحظهٔ شب خون‌آوردن‌فوج جهاندار شاه تمام شب یلدای دی را لجامهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان و از ناگهان رسیدن دشمن هراسان بسختي تمام بسر بردند - حاصل کلام که سرداران هردو فوج موافق قابوی خود جویای تردد جنگ بودند چنانچه در ذکر سلطنت فرخ سیر بشرح و بسط باحاطهٔ بیان خواهد آورد - سیزدهم‌ماه ذی‌الحجه سنه مذکور موافق نوزدهم‌دی ماه الهی بعد سه پهر فوجها را باهم مقابله روی داد و سید عبد الله خان بافوج خود بآراستگی تمام مقابل جهاندار شاه حمله آور گردید اگرچه امراي توران بسبب غبار خاطر که از بعضی اطوار جهاندار شاه داشتند چنانچه باید دل بمقابلهٔ سید عبد الله خان ندادند و سید عبد الله خان نیز متوجه‌پیکار بهادران توران نگشته مقابل ذوالفقار خان پرداخته تردد نمایان بر روی کار آورد و از توپ خانه گذشته

خود را نزدیک قول رساند و از طرف دیگر حسین علی خان و صف‌شکن خان عرف حسین بیگ و فتح‌علی‌خان داروغهٔ توپخانه و میر اشرف و زین الدین خان با بعضي دلاور پیشگان بارهه مقابل ذوالفقار خان رسیدند و ازطرف فوج ذوالفقار خان نیز چنان‌صداي دار وگیر بلندگردید که بر لشکر بارهه‌از تیر باران نمودن عرصه تنگ گشت و جمعي کثیر از مردم بارهه از پا در آمدند - و از لشکر فرخ‌سیر علي اصغرخان و چهبیله رام‌ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر کوکلتاش خان صف آرا گشتند و عجب زد و خوردی بمیان آمد که از چهار طرف سوای فوارهٔ خون و آدم سرو پا باخته بنظر نمي آمد دران حملهای مردربا صف شکن خان که در حوضهٔ فیل ردیف حسین علی‌خان بود وفتح علی خان و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف‌برادر میر مشرف که از مبارز پیشگان مشهور بود با جمعي بسیار نقد حیات در باختند و جاني خان [illegible] شاهی و مختار خان از لشکر جهاندار شاه ازپا در آمدند و بر حسین علي خان چنان عرصهٔ کار زار تنگ گردید [illegible] بدستور بهادران تیره بخشهٔ هندوستان [illegible] از [illegible] افتاده با چندی از شجاعت پیشگان [illegible] ترده [illegible] بعد برداشتن [illegible] کاري بي خبر گشته در معرکه افتاد - و سید عبد الله خان که از صدمات فوج جهاندار شاه تفرقه در فوج او افتاده بود که زیاده از صد دو صد سوار همراه او نمانده بودند و از رسیدن خبر موحش حسین علی خان عبدالله خان‌نمي دانست که‌مآل کار بکجا منجر خواهد شد و مي خواست‌که خود را بهٔ بهیر جهاندار شاه رساند - و

از تفرقه شدن فوج بارهه کار بجائي رسيد که صداي شاديانهٔ فتح جهاندار شاه بلند گرديد - درين ضمن سيد عبدالله خان بمدد طالع برگشتهٔ رسيد که مشرف بر فوج قول سواري جهاندار شاه بتفاوت تيررس بود درين حالت جمعي از مردم بارهه بدو پيوستند عبد الله خان قابو و تقويت يافته با مردم کم جرأت زياده نموده شروع بزدن تير و انداختن بان نمود و سادات بارهه بهيئت مجموعي بخانهاي کمان در آمدند و ميان فيلهاي سواري زنانه آشوب غريب و شيون عجيب روي داد جهاندار شاه تا بتحقيق خبر پردازد فيل سواري لعل کنور و ديگر نغمه سرايان و خواجه سرايان از صدمهٔ تير باران بجوش و خروش برقص در آمده هيچان شدند و اکثر همراهان جهاندار شاه نيز مغلوب هراس گشته در فکر فرار بودند درين حال فيل سواري جهاندار شاه نيز چنان به بيتابي درآمد که اختيار فيلبان نماند و از غلبهٔ فوج بارهه خلل تمام در لشکر جهاندار شاه روي داد - درين ضمن خبر کشته شدن کوکلتاش خان و رضا قليخان داروغهٔ توپخانه رسيد و اعظم خان برادر کوکلتاش خان زخم کاري برداشته خود را بجهاندار شاه رساند و جهاندار شاه بمرتبهٔ حوصله باخت که خود را بر فيل سواري لعل کنور رسانده نزديک بآخر روز راه اکبرآباد بقصد فرار اختيار نمود - ذو الفقار خان که برين ماجرا اطلاع يافت و باوجوديکه عرصهٔ کار زار برو تنگ گشته بود تا يکپاس شب براي تحقيق خبر جهاندار شاه و اعز الدين مقابل فوج محمد فرخ سير استقامت ورزيده در جست و جوي پادشاه زاده اعز الدين بود که اگر اورا بيابند زود بيارند که بهپشت گرمي او خصم را از پيش رو بردارم نشاني ازان

برگشته طالع نیافتند و ذو الفقار خان را قدم جرأت پیش گذاشتن
توفیق نشد و الا باندک تردد محمد فرخ سیر را که با جمعی قلیل
روبروی او ایستاده بود میگرفت - بهرحال جهاندار شاه بقول مشهور ریش
تراشیده بالعل کنور درسواري رديف گشته راه دارالخلافت اختیار نمود و
ذو الفقار خان نیز مایوس گشته خود را نزد پدر رساند و ذو الفقار
خان و جهاندار شاه بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و
جهاندار شاه یکسر نزد آصف الدوله اسدخان رفته طلب مصلحت
کار و معاونت بمیان آورد و ذو الفقار خان نیز درین ماده بخدمت
پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف دکن یا کابل برده باز
لشکر فراهم آورده بتلافي پردازد آصف الدوله دانست که اختیار
کار از دست رفته و جهاندار شاه قابل پادشاهي نمانده و خزانه
براي خرچ یکماهه میسر آمدن مشکل صلاح کار درین دانست که
جهاندار شاه را بقلعه فرستاده بطریق نظر بند نگاه دارد *

آري ثمر شجر غفلت پروری که ترک اوامر الٰهی و اصرار
در مناهي ورزیدن علاوهٔ آن گردد همین می باشد که ایام مدت حکم راني
جهاندار شاه یازده ماه نکشید که آخر از دست محمد فرخ سیر مذبوح
گردید آري انسان غافل از کردار خویش آنچه بهزاران عیش و خوشوقتی
می کارد آخر بندامت تمام همان را میدرود و نمي داند که دنیای
بی اعتبار زماني عجب مکافات خانهٔ درگاه الٰهي است هیهات هیهات
با این همه شعور و عقل که حق سبحانه و تعالی از راه فضل خود بانسان
کرامت فرموده و چشم و گوش و هوش داده بدین حیات چهار روز
بي بقای دولت ناپایدار این هیچ میرزي سرا که فی الحقیقت دولت

است یکي درین جهان که با آن همه ثروت و کامراني همیشه در غم و غصهٔ ابناي زمان بسر برده آخر بسزاي افعال خود میرسد دویم دران جهان بپاداش عمل خواهد رسید آن را بي سوادان دهر پرست دولت مي خوانند و آنقدر مست بادهٔ کامراني مي گردند که سواي آنکه ترک اوامر الهي را جزو ایمان خود دانسته چنان مستغرق دریاي غضب آفریدگار خود مي گردند که بدون آنکه بتبعیت نفس کافر کیش عمر عزیز بي بدل را صرف مناهي الهي مي نمایند کار دیگر ندارند خصوص در امور کامراني و ریاست پیش چشم آنها را چنان پردهٔ غفلت میگیرد که براي حکومت پنج روز و نفع و ضرر سه چهار درم حلال و حرام که پدر پسر را و پسر پدر را بآرهٔ سیاست مذبوح ساختن بجاي گوسفند قرباني تصور مي نمایند و آخر خمیازهٔ خمار آن در هر دو جهان باید کشید ٭

مهابت خان و خانه‌زاد خان و میر خان و دیگر محبوسان که از ابتداي جلوس جهاندار شاه در قلعه محبوس بودند بسختي ایام ساخته بهزاران درد و صبر روز بشب مي آوردند از شنیدن مژدهٔ فتح فرخ سیر که جهاندار شاه نیز با دیگر محبوسان در همان قلعه گرفتار پنجهٔ اجل گردید در عیش و شادي برروي خود وا نموده با نگاهبانان بلطف ومدارا پیش آمده سواي پادشاه‌زادها اکثر مغضوبان جهاندار شاه را بدون آنکه فرخ سیر داخل دار الخلافت شود از قید برآورده آزاد ساختند و غم و الم اکثر ستم رسیدهاي جفا کشیده بفرحت و شادي مبدل گردید ـ واز انتشار این خبر خانه بخانهٔ ارباب طرب صداي نوحه و زاري ماتم بلند گشت و منزل خوش صدا

از خجالت فریادهای عشرت افزا که آخر هر خنده بگریه منجر میگردد بقصد آبرو روی خود سیاه نموده در اختلاط بر روی شاه و گدا بسته و دائرهٔ که از خوشوقتی در پوست نمی گنجید لباس ماتمی پوشیده در بدر بگدائی کف بکف زدن آغاز نمود و بند بند سرنای خوش الحان از هم جدا گردید و بلبلان خوش آهنگ که لب از لب همزبان حورلقا جدا نمی نمود بکمال خواری و بی اعتباری بر خاک مذلت افتاد * * بیت *

ز حادثات جهانم همین پسند آمد
که سخت و سست جهان جمله درگذر دیدم

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه بن عظیم الشان بن بهادر شاه که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور میرسد

برطالبان اخبار لیل و نهار روزگار مخفي نماند که در ایامی که عظیم الشان پسر ارشد بهادر شاه پادشاه از صوبهٔ بنگاله بموجب طلب خلد مکان عازم دکن گردید محمد فرخ سیر پسر میاني خود را که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور صاحب قران مي رسید درصوبهٔ مذکور نیابة نگاه داشته متوجه منزل مقصود گشت بعده که مابین راه چنانچه در ذکر سلطنت خلد منزل باحاطهٔ تحریر در آمده بر واقعهٔ جد خود اطلاع یافت و بهادر شاه پادشاه از صوبهٔ کابل باکبرآباد رسیده باتفاق عظیم الشان مقابله و مقاتله با محمداعظم شاه نموده فتح یافته تخت آراي هند گردیده متوجه مهم کام بخش برادر خرد خود گشت تا مراجعت بهادر شاه پادشاه از دکن بلاهور محمد فرخ سیر در بنگاله نیابت باستقلال داشت درسنه هزار و صد و بیست و دو مطابق سال پنج از جلوس که خلد منزل بهادر شاه رایت نزول در دار السلطنت لاهور افگنده بود صوبهٔ بنگاله از تغیر محمد فرخ سیر باعز الدوله خان خانان بهادر مقرر نموده اورا طلب حضور نمودند محمد فرخ سیر از بنگاله روانه شده بعظیم آباد عرف پتنه رسید - ازانکه محمد فرخ سیر را نسبت به برادر کلان محمد کریم

و برادر خرد محمد همایون بخت در مراتب صوری و معنوی نزد جد و پدر چندان قدر و اعتبار نبود رفتن حضور برو شاق می نمود بعد رسیدن پتنه بعذر عدم خرچ و رسیدن ایام برشگال ناگزر اقامت در نواح سواد عظیم آباد عرف پتنه انداخته بحضور عرضه داشت نمود - درین ضمن بعضی درویشان ریاضی دان باتفاق محمد رفیع نام حکیم که از علم تنجیم نیز بهرهٔ وافر داشت محمد فرخ سیر را از مژدهٔ نصیب شدن تخت در همان سرزمین مبشر ساخته وسیلهٔ پیش آمدن خود ساختند این معنی زیاده باعث توقف و مکث او دران ضلع گردید *

و درهمان ایام محمد رضا نام مخاطب برعایت خان از مغضوبان بهادر شاه پادشاه که آوارهٔ گم نام از سمت دکن گشته خود را طرف صوبجات شرقی رسانده بود فرمان جهای قلعه‌داری قلعهٔ رهتاس گذه که نزدیک صوبهٔ بهار از قلعجات مشهور آسمان شکوه واقع شده درست نموده باستقلال تمام آمده داخل قلعه گشت و بعد از خاطر جمعی از بندوبست و گرد آوری محصول محال نواح و متعلقهٔ قلعه و فراهم آوردن ذخیره که متواتر حقیقت غدر او بعرض بهادر شاه پادشاه رسید و او نیز معروض داشت که از عدم بندوبست متصدیان حضور بدیر منصوبه قلعه را متصرف شده ام کاسبست که از تصرف من برآرد بعد عرض فرمان بهادر شاه پادشاه و حکم عظام الشان برای تنبیه و تادیب آن متغلب بی ادب و قلعه از تصرف او بر آوردن بنام محمد فرخ سیر رسید و محمد فرخ سیر از همراهان صاحب رای مشورت سرانجام نکال آن

به انجام خواست چون محاصرهٔ آن قلعه مصالح و تردد طلب بود
و اقدام بران مهم بی مدد اندیشهٔ صائب متعذر می نمود لاچین
بیگ نام قلماق که از تهور پیشگان کار طلب خود را میگرفت و
دران روزها از جملهٔ نوکران مغضوب برطرفی محمد فرخ سیر گشته
بود از سر جانبازی بامید رزق رفته باز بآبروي تازه بجنگ آوردن
محبوب یکی از مقربان در خلوت پیغام نمود که اگر شاه زادهٔ
محمد فرخ سیر بشهرت رسیدن فرمان عفو جرائم و آفرین باد
بر جرأت و جلادت و رشادت آن بد خصال و بحال داشتن قلعه بآن
قلعه‌دار بد کردار نشان و خلعت همراه بنده داده نزد او روانه نمایند
اغلب که بمدد طالع پادشاه عدو مال و آن شاه زادهٔ بلند اقبال
وقت سپردن نشان کار آن بد سگال بسازم اگر خود جان بر شدم
بنتیجهٔ آن سرافرازي خواهم یافت و در صورتیکه تصدق سر
ولی نعمت گشتم فرزندان من بنتائج آن سربلندي ابدی حاصل
خواهند کرد و این مصلحت پسند همه ارکان دولت آمد و بعد
شهرت رسیدن حکم عفو تقصیرات و استمال ساختن او و قلعه را
بحال داشتن بران اجل رسیده نشان و خلعت حوالهٔ لاچین
بیگ نموده مرخص ساختند و آن بهادردل تهور نشان باجمعی از
جانبازان شجاعت پیشه نزدیک قلعه رسیده بعد از آمد و شد
پیغام و ابرام تمام باد و نفر ماذون گردید که برسر دروازه آمده خلعت
و نشان بسپارد - همینکه محمد رضا و لاچین بیگ نزدیک هم رسیدند
و قلعه‌دار خواست که بتقدیم آداب نشان پردازد آن جوان جلادت
پیشه دست از جان شسته بچلدي و چابکی تمام کارد آزبکی

به تهیگاه او رسانده بیگ زخم کار او بساخت اگرچه عمله و فعلهٔ
قلعه دشمن قلعه‌دار گشته واقعه طلب چندین روز بودند اما بعضي
هواخواهان و خود مقتول چندزخم کاری بلاچین بیگ و همراهان او
رسانده رفقاي او را از پا در آوردند اما بحکم آنکه * بیت *

اگر تیغ عالم بجنبد ز جاي * نبرد رگي تا نخواهد خداي

چون اجل لاچین بیگ نرسیده بود باوجود رسیدن زخمهاي کاری
جان بسلامت برد و مردم احشام و دیگر بندهای پادشاهی غلو
نموده بمدد او کوشیده اورا زنده بخانه برده بعلاج زخمها پرداخته
با سر قلعه‌دار نزد محمد فرخ سیر روانه ساختند و محمد فرخ سیر
اورا مورد آفرین و عنایات ساخته بمنصب پادشاهي و خطاب بهادر
دل خان سرافرازی داده بحضور معروض داشت و بعد عرض رسیدن
چندین منصوبهٔ عاقبت بخیر نزد جد و پدر محمد فرخ سیر نیز
مستحسن افتاد - و در همان ایام خبر رحلت بهادر شاه بادشاه ازین
جهان فاني بروضهٔ جاوداني رسید و محمد فرخ سیر بعد استماع این خبر
بدون تحقیق انفصال مقدمه میان برادران خطبه بنام عظیم الشان خوانده
سکه باسم پدر زده برای رساندن خود بمدد عظیم الشان باهمراهان
مصلحت نمود بعضی درویشان دنیا طلب و محمد رفیع منجم
مانع آمده گفتند که حرکت تو ازین مکان میمنت نشان بدون آنکه
خود دراینجا صاحب سکه و خطبه شوي صلاح دولت نیست - ودرین
آوان حسین علي خان بارهه که به نیابت عظیم الشان صوبه داری
پتنه داشت و طرف پرگنات براي تنبیه اشقیا رفته بود از شنیدن
سکه و خطبه باسم عظیم الشان بدون رسیدن خبر مغلوب گردیدن

ديگر برادران ملال وسواس اثر از طرف محمد فرخ سير در خاطر بهمرسانيد و همچنان نظر بر شجاعت ذاتي سادات بارهه و تسلط حسين علي خان دران صوبه وسوسهٔ عظيم در دل محمد فرخ سير نيز راه يافت و بنامه و پيغام مودت التيام او را مستمال ساخته نزد خود طلبيد و والدهٔ محمد فرخ سير نيز ملتجي بحسين علي خان شده از زباني محمد فرخ سير قول و عهد ايفاى اختيار و مدار سلطنت بميان آورده چنان مطمئن ساخت كه وسواس هراس طرفين باتحاد اخوت مبدل گرديد - و دران زودي خبر كشته شدن عظيم الشان مع ديگر برادران و غالب آمدن جهاندار شاه لغايت بيستم ماه صفر چنانچه بزبان قلم داده شد رسيد - و محمد فرخ سير بعد استماع اين خبر اوائل ربيع الاول سنه هزار و صد و بيست و سه هجري مطابق عشر ثاني فروردي ماه الهى سكه و خطبه بنام خود نمود و روز بروز در عهد و قرار با حسين علي خان و استقلال محمد فرخ سير مي افزود - چون سيد عبد الله خان عرف حسن علي خان صوبه دار مستقل اله آباد كه درين هنگامهٔ بتبديل سلطنت خزانهٔ بنگاله بدست او آمده بود و از شجاعان صاحب راى گفته مي شد خار خار وسواس و هراس عدم اطاعت او بهوا داري جهاندار شاه در دل محمد فرخ سير مي خليد با و فرمان تسلي و قراري كه با برادر او نموده شده مع رخصت تصرف خزانه و ترغيب نگاهداشت سپاه فرستاده مستمال نمود و حسين علي خان نيز درين ماده آنچه بايست به سيد عبد الله خان نوشته زنگ غبار دوئى از آئينهٔ خاطر او زدود بعد آنكه هردو برادر كه از روساي سادات شجاعت نشان

بارهه بودند بدل و جان پیمان مدد و رفاقت بمیان جان بسته غائبانه و حاضرانه از سر نو عهد و قرار بمیان آوردند و در تهیه و سرانجام این مهم عظیم با دل پر امید و بیم کمر اتفاق بستند * ع *

آري باتفاق جهان میتوان گرفت

و احمد بیگ که از جوانان و همراهان کار طلب و کوکهٔ جهاندار شاه گفته مي شد و خواجه عاصم که از رفقاي جان نثار خود را میگرفت رفیق و محرک بر آمدن محمد فرخ سیر از پتنه بسمت دار الخلافت گشتند - بعده که این اخبار شرر بار در لشکر جهاندار شاه انتشار یافت جهاندار شاه که مست و خمار زدهٔ عشق خانه بر انداز بود خبردار گشته اوائل ربیع الثاني از لاهور متوجه دار الخلافت گردید و از شنیدن عهد و قرار رفاقت هردو برادر راجي محمد خان نام را که از پیش آورده هاى خان خانان بهادر شاهي بود از تغیر سید عبد الله خان صوبه‌دار اله آباد مقرر کرده سید عبد الغفار نام را که از شجاعان مشهور و نبیرهٔ صدر جهان گفته مي شد نائب باستقلال راجي محمد خان قرار داده مرخص ساختند سید عبد الغفار با هفت هشت هزار سوار و سه چهار هزار برقنداز که یکى از زمینداران صاحب فوج آن ضلع نیز رفیق او گشت روانهٔ اله آباد گردید چون نزدیک کرا مانکپور رسید سید عبد الله خان قریب سه هزار سوار و سه چهار هزار پیاده همراه ابو الحسن خان بخشي خود که اصلی از سادات نجف اشرف و مشهور از شجاعت پیشگان باتمکین بیجاپور بود براى مقابلهٔ سید عبد الغفار مرخص ساخت بعده که نزدیک سراى عالم چند بتفاوت مسافت

دو سه کروه هر دو لشکر فرود آمدند و چهار پنجروز در پیغام و پیام معقول نمودن همدیگر گذشت اواخر جمادي الاولی سید عبدالغفار بآراستگي وآهستگي تمام بهمعناني غرور وفور سپاه توپخانه را پیش روی خود گرفته قدم بقدم می آمد و همان‌روز برادران سید عبدالله خان باسم سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان و سراج الدین و رتن چند دیوان با قریب سه صد سوار بمدد فوج خود رسیدند هرچند که از سادات بارهه بعضي تیز جلوئي نموده قدم جرأت پیش میگذاشتند مردم سید عبد الغفار اقدام بر مقابله نمی نمودند بعده که بفاصلهٔ تیر و بندوق نزدیک بهم رسیدند سید عبد الغفار بهیذَت مجموعی شلک توپخانه فرموده بلا فرصت اسپها بر داشته چنان تاخت بر سر خصم آورد که سادات بارهه را با آن همه جوهر سر بازي تاب مقاومت نماند وبمجرد مقتول و زخمي گردیدن چند سوار لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آورد الا ابو المحسن خان مع برادران سید عبد الله خان و رتن چند دیوان هرچهار پنج سردار مع دو صد سه صد سوار جان سپار استقامت ورزیده از مقابلهٔ حملهٔ خصم رو نتافتند و بیشتر از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت بهیر فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند و خود سید عبد الغفار اطراف سادات بارهه را فرو گرفته چنان عرصهٔ تردد بر فوج مغلوب تنگ نمود که کار بکوته یراق و امتحان مآل جرأت سربازان تهور نشان کشید و دران دار و گیر سراج الدین علی برادر سید عبدالله خان با جمعي نقد حیات مستعار در باخت و در همان گرمي غلبه و حملهای مرد

و با سید عبد الغفار که سرداران بارهه سینهٔ مهر ساخته بودند و امید نجات بقیة السف نمانده بود بمرتبهٔ بازار زد و خورد از طرفین گرم گشت و گرد و باد تند چنان علاوهٔ حجاب چشمها گردید که سردار از سپاه و سفید از سیاه فرق و شناخته نمی شد - درین ضمن آوازهٔ کشته شدن سید عبدالغفار بگوش هر دو طرف سپاه رسید و مردم سید عبدالغفار دل شکته گشته تا بتحقیق خبر پردازند سرداران بارهه اشارهٔ بنواختن شادیانهٔ فتح نموده چنان حملهٔ رستمانه بر خصم آوردند و رگ هاشمي سادات چنان بحرکت آمد که فوج سید عبدالغفار مغلوب هراس گردیده رو بهزیمت آورد و جمعي که مشغول تاراج بودند نیز از شهرت کشته شدن سردار و فرار فوج دل و دست و پا باخته جان بسلامت بدر بردن را غنیمت دانسته دست از غنیمت برداشته اسپ تاخته رو بهزیمت آوردند سید عبد الغفار هرچند فریاد زد که من زنده ام کجا میروید از غلوی اژدحام سپاه دل باخته گوش بحرف او نمي‌نمودند تا آنکه سید عبد الغفار نیز چار ناچار فرار اختیار نموده تا شاه زاده پور که فاصلهٔ یک منزل داشت عنان باز نکشید - بعده که خبر هزیمت سید عبد الغفار بجهاندار شاه رسید صلاح کار بتجویز صاحب مداران سلطنت دران دید که سید عبدالله خان را ازسرنو مستمال ساخته بر مراتب چهار هزاري او دو هزاري افزوده آن صوبه را باو اصالةً بحال داشته و فرمان عنایت آمیز و آفرین باد بنام او صادر فرموده مع خلعت روانه ساخت *

ذکر توجه نمودن محمد فرخ سیر از پتنه بسمت دار الخلافت شاه جهان آباد بقصد مقابلهٔ جهاندار شاه

بعد که محمد فرخ سیر باتفاق هر دو سپه سالار با وقار و صفشکن خان عرف حسن بیگ که نیابت صوبه داري اوڑیسه داشت و احمد بیگ و خواجه عاصم و دیگر رفقای جان نثار که مجموع به بیست و پنج هزار سوار میرسید بکمال عسرت خرج از پتنه برآمده متوجه دار الخلافت گردید - از جملهٔ خزانهاي پادشاهي و جاگیر عظیم الشان که از صوبجات بنگاله دران سال روانه شده بود قریب ببست و هشت لک روپیه بدست سید عبد الله خان افتاد و قریب هفتاد و پنج لک روپیه بتصرف محمد فرخ سیر درآمد و دو سه لک روپیه را جنس از تجار پتنه قرض گرفت - و از جملهٔ خزانه که که بقابوي سربلند خان فوجدار کڑا افتاده بود چند لک روپیه خود متصرف شده باقی خزانه را باخود گرفته بمدد بار بردار بیگار و کرایه بطریق ایلغار قطع منازل نموده خود را بجهاندار شاه رسانده مورد آفرین گشته بصوبه داري احمد آباد گجرات مرخص گردید - و جهاندار شاه بعد شنیدن خبر حرکت محمد فرخ سیر از پتنه اعز الدین پسر کلان خود را بافوج قریب پنجاه هزار سوار برای مقابلهٔ محمد فرخ سیر مقرر و مرخص ساخته خواجه احسن خان را که برنهٔ کوکلتاش خان می شد و پنج هزاري بود هفت هزاری و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار شاه زاده و تمام فوج باو سپرده با توپخانهٔ سنگین روانه ساخت - و قلیچ خان بهادر پسر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را که از امرای کار طلب بود و نظر بر انقلاب

روزگار از عهد بهادر شاه استعفاي نوکري نموده منزوي گرديده بود مستمال ساخته بهمدشاه زاده مقرر فرموده از عقب روانه نمودند بعد رسيدن قليچ خان بهادر باکبر آباد چون شنيد که شاه زاده قبل ازان از درياي جمنا عبور کرده و اختلال تمام در لشکر بسبب نفاق سرداران و عدم اختيار پادشاه زاده رو داده لهذا از راه عاقبت انديشي و رهنموني راي صائب توقف نموده چشم بر راه آن بود که فردا فلک شعبده باز چه نقش تازه برروي کار آورد - و ازان طرف محمد فرخ سير که سيد عبد الله خان و حسين علي خان و ديگر بهادران جان نثار بطريق هراول طرف دست راست و چپ بشکوه تمام صف آرا بودند قطع مراحل مي نمود - و چهبيله رام که فوجدار کرّا بود و علي اصغر خان پسر کارطلب خان بهادر شاهي که فوجداري اِتاوه داشت در راه آمده مصلحة بشاه زاده اعز الدين ملحق شدند و چندروز در رفاقت بودند باز قابو يافته خود را باخزانهٔ متعلقهٔ فوجداري علي اصغر خان به محمد فرخ سير رساندند - همينکه اعز الدين نزديک قصبهٔ کهجوه رسيد و آوازهٔ نزديک رسيدن محمد فرخ سير شنيد هنوز فاصلهٔ سيزده چهارده کروه منزل مانده بود که هراس شمشير سادات دردل او راه يافت و اواخر شوال نزديک منزل کهجوه لنگر اقامت انداخته گرد خيمهٔ خود و لشکر حکم خندق کندن و مورچال بستن فرموده خصم را برخود دلير نمود بعده که جهنڈهاي پيش خانهٔ سيد عبد الله خان و حسين علي خان بتفاوت يک دو کروه نصب و نمودار گرديدند بدون آنکه فوجها را باهم مقابله افتد سيد عبد الله خان ديوارهاي اطراف

دیهات را مورچال بسته از سه پهر روز تا سه پهر شب توپ
برفوج اعز الدین می زد شب بیست و نهم شهر مذکور شاه زاده که
از ابتدا بسبب سختی سلوک پدر که از ناموافقت لعل کنور مغضوب
می بود و بی اختیار بودن دربن مهم از تسلط خان دوران علاوهٔ آن
گشت زیاده بیدل و دلباخته گردیده با خان دوران که آثار جبن و
دلباختن ازجبین وچهرهٔ حال او نیز پیدا بود مشورت فرار بمیان آورد و
بمرتبهٔ مغلوب هراس گشتند که سوای جواهر و خزانهٔ اشرفی که بقدر
مقدور توانستند باخود گرفتند باقی ازجمله خزانه وخیمه وتوشک خانه
و کارخانجات همانجا گذاشته سه پاس شب گذشته هردو سردار باوقار
مع همدمان وفادار سوار گشته راه فرار پیش گرفتند و چنان تزلزل
در فوج هزیمت خورده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته
اکثر مردم عمده فرصت بار نمودن مایحتاج ضروری و زین نمودن
اسپان نیافته در فرار بیکدیگر سبقت می نمودند که افتان و خیزان
جان بسلامت بدر برند - هرکارها که خبر هزیمت خصم بلشکر محمد
فرخ سیر رسانیدند سوار و پیادهٔ بیشمار که چون باز گرسنه در آرزوی
چنان شکار بودند بقصد تاراج هزیمت خوردها تاختند و از فیل و
اسپ و خزانه و خیمه و کل کارخانجات آنچه بدست آنها افتاد
تاخت و تاراج نموده جمعی که قادر بر قوت یکروزه نبودند و شبها
بفاقه بسر می بردند ذخیرها اندوختند و شام عسرت لشکر محمد
فرخ سیر بصبح عشرت مبدل گردید - گویند از جملهٔ اموال که بعد
تاراج رفتن بضبط در آمد آن قدر رخت زنانه از توشکخانهٔ خان دوران
برآمد که از شمار آن عاجز آمدند تا بقماش فاخرهٔ دیگر چه رسد -

و اعز الدین که بحال تباه خود را با کبر آباد رساند قلیچ خان بهادر مصلحت دران دانست که اورا در مستقر الخلافه اکبر آباد ترسیدن حکم جهاندار شاه نگاه دارد - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود چون بر قضیهٔ جانکاه وحشت افزای فرار پسر اطلاع یافت عقل و هوش که از بقیة السیف لشکر مشق داشت یکبارگی باخت و بتهیهٔ برآمدن سفر جنگ پرداخته وسط ذیقعدهٔ سال هزار صد و بیست و سه مطابق بیست و پنجم آذرماه الٰهی از دار الخلافت برآمده بهرارلی ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و پشت گرمی کوکلتاش خان بهادر و اعظم خان و جانی خان و سپه دار خان و بهادران ایران و توران و دیگر امرای رزم دیدهٔ مبارز پیشه و توپخانهٔ جهان آشوب که قریب هفتاد هشتاد هزار سوار و پیادهٔ بی شمار فراهم آورده بود متوجه مقابلهٔ محمد فرخ سیر گردیده خود را بدبدبه و عظمت تمام بسموگده متصل اکبر آباد رساند و ازان طرف محمد فرخ سیر بمدد یاوری اقبال و پا مردی سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر امیران و مبارزان رزم جو که سیوم حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و به بی سرانجامی تمام و عسرت خرچ طی منازل بعیده نموده بود نزدیک مستقر الخلافت اکبر آباد رسید - اگرچه نظر بر زیادتی سپاه و افزونی توپخانه و همه سرانجام محاربه که جهاندار شاه داشت گمان مغلوب شدن او نزد عقلا توهم محض می نمود اما از بعضی اطوار ناهموار جهاندار شاه وپیش آوردن مردم کم اصل بدنام امرای قدیم وجدید وهمه سرداران و

سپاه بمرتبهٔ آزرده خاطر بودندکه با زبان پرگله کلمات یاس‌می گفتند و بعضی نامداران با نام و نشان توران ملال خاطر از طرف جهاندار شاه بدین حد داشتند که بقول مشهور برای استحکام رابطهٔ التیام و ثبوت حق بنامه و پیغام با محمد فرخ سیر عهد موافقت درمیان آورده بودند - هرچند که ذو الفقار خان بهادر و کوکلتاش خان مع برادر خود را از جملهٔ بند هاى عقیدت نشان جان نثار مي شمردند اما بعلت حسد ونفاق که میان هم داشتند و تشنهٔ خون همدیگر بودند اکثر کار های عمده را علی الرغم همدیگر ابتر و ضائع می نمودند و در منصوبهٔ استیصال هم میکوشیدند خصوص کوکلتاش خان که از حسد ذاتي همه وقت خلاف‌رای سلیم ازو سر برمیزد تا آنکه برای بستن سر راه معبرآب جمنا بر محمد فرخ سیر یکي می‌گفت تا مقدور نباید گذاشت که لشکر خصم از آب بگذرد و خود از آب گذشته بمقابله باید پرداخت دیگري صلاح میداد که محمد فرخ سیر را این طرف باید‌کشید چراکه اگراز آب گذشته جنگ اندازیم اغلب که‌خصم بعد هزیمت یافتن فرار اختیار نموده سر نو مادهٔ فساد ملک گردد و و مهم بطول انجامد و از بسیاری آب و عدم پایاب‌گمان عبور محمد فرخ سیر از آب بدان زودي نداشتند و روزی که محمد فرخ سیر بکمال عسرت خرج و بی‌سرانجامي خود و سپاه که همه بحال تباه مسافت دو روزه را بطریق ایلغار طی نموده آن‌روي آب مقابل اکبر آباد رسیده بود و بیشتر از فوج عقب مانده بود و سرداران بجمعیت قلیل خود را رسانده بودند بمرتبهٔ تزلزل ناگاه رسیدن

فوج جهاندار شاه و شب خون زدن بر لشکر محمد فرخ سیر
داشتند که اکثر سپاه لجامهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان
و از دشمن هراسان چهار پاس شب یلدای ماه دی را در پاس
چشم زخم لشکر و شمردن ستاره بسر بردند و آخر شب یازدهم
ذی الحجه سید عبد الله خان هراول بعد تحقیق معبری که تا
سینهٔ آدم آب داشت راه بالای آب اختیار نموده از مقابل لشکر
جهاندار شاه گذشته از معبر متصل سرای روز بهانی که مائل
طرف شاه جهان آباد چهار کروهی از اکبر آباد واقع است عبور نموده
باز دار الخلافت را طرف پشت داده از عقب فوج خصم نمودار
گردید و محمد فرخ سیر نیز با بعضی همدمان خاص و مبارزان
جانباز یکه تاز بتفاوت سه چهار پاس از آب گذشت و حسین علی
خان و چهبیله رام ناگر برای سد راه فوج جهاندار شاه گردیدن
بطریق چنداول آنطرف آب مانده بعد خاطر جمعی بتفاوت
یک شب و روز از آب عبور نمودند و سپه سالاران جهاندار شاه وقتی
خبردار شدند که آشوب رسیدن سیلاب بلای فوج محمد فرخ سیر
از عقب نمودار گردید سراسیمه وار که فوج بندی اول بحال نماند
متوجه خصم گشته از سر نو بترتیب فوج و اهتمام پیش بردن
توپخانه پرداختند جانب راست کوکلتاش خان بهادر با برادر خود
و اعظم خان و جانی خان و دیگر بعضی از سرداران جانباز جا
گرفت و طرف چپ ذو الفقار خان و عبد الصمد خان با جمعی
از امرای رزم جوی معرکه آرا گردیدند و جانب یمین کوکلتاش خان
اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و قلیچ خان بهادر و جان

نثار خان و دیگر بهادران توران جابجا جا گرفته آرایش فوج گشتند
و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان
و رضا قلی خان داروغهٔ توپخانهٔ با توپ و رهکله و شترنال و هتهنال
وزنبورک بیشمار مع دیگر امرای کارطلب رزم جو و جمعی از
افغانان پلنگ خو که اگر بتعداد اسم هریک پردازد بطول کلام می‌کشد
بمین و بسار و یلتمش فوج مقرر گشتند - روز چهارشنبه سیزدهم ماه
ذي الحجه موافق نوزدهم دي ماه الهي سنه هزار و صد و بیست
و سه که تا سه پهر روز اثر مقابلهٔ فوج پیدا نبود قریب به پهر روز
مانده اول سید عبد الله خان هراول با جمعي از نامداران تهور پیشهٔ
بارهه بآراستگي تمام مقابل فوج جهاندار شاه حمله آور گردید - اگرچه
امرای توران بسبب بیدلي که از بعضي اطوار پادشاه داشتند
چنانچه باید دل بمقابلهٔ خصم ندادند اما بمجرد چند تیري که
برروي سید عبد الله خان انداختند سید عبد الله خان متوجه پیکار
بهادران توران نگشته بمقابلهٔ دیگر دلاوران فوج جهاندار شاه پرداخت
و تردد نمایان برروی کار آورده از توپخانه گذشته خود را نزدیک
فوج رساند و از طرف دیگر حسین علي خان و صف شکن خان عرف
حسن بیگ که از ترکان جلادت نشان بود و فتح علي خان داروغهٔ
توپخانهٔ محمد فرخ سیر و میر اشرف و زین الدین خان با بعضي
از دلاوران بارهه مقابل ذو الفقار خان معرکه آرا گشتند و خان زمان
عرف علي اصغر و چهبیله رام ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر
کوکلتاش خان صف بیاراستند غریب دار وگیر و عجیب زد و خورد
بمیان آمد تا نظر کار میکرد از برق شمشیر آبدار شعله بار

دلاوران شیر شکار و خون فرق سرباژان جان سپار معرکهٔ کارزار گلزار ارغوان می نمود * بیت

بهاری ز شمشیر کین بر گرفت * نی نیزهٔ سر سبزي از سر گرفت
چنان آتش تیغ کین شد بلند * که جستي زجا جوهرش چون سپند

دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که ردیف حسین علی خان در حوضهٔ فیل بود و فتح علی خان داروغهٔ توپخانهٔ محمد فرخ سیر و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر مشرف که هر دو از جماعه داران و رفیقان تهور پیشهٔ عمدهٔ حسین علی خان بودند باجمی نقد حیات درباختند - و خان زمان و چهبیله رام ناگر دران حالت صرفه درین دیدند که خود را کنار کشیده جویای قابوی وقت باشند - و جانی خان جهان شاهي و ممتاز خان از طرف جهاندار شاه شرط جان نثاري بتقدیم رسانده از پا در آمدند - و حسین علي خان که عرصهٔ کارزار بر فوج خود تنگ دید نظر بر غلبهٔ خصم بدستور و آیئن بهادران تهور پیشهٔ هندوستان خود را از فیل انداخته با جمعي از دلاوران بارهه تردد رستمانه نموده زخمهای تیر و گولی بر داشته از خود بیخبر گشته در معرکه فتاد - و سید عبد الله خان که از صدمات تیر باران تفرقهٔ تمام برفوج او روی داد و فیلهاي نشان او با بیشتر از جماعه داران ازو جدا گشتند - گویند باوجود از صد دو صد سوار زیاده با او نمانده بودند دران حالت سید عبد الغفار روبروي فیل سید عبد الله خان آمده گفت منم سید عبد الغفار و تیری بچلهٔ کمان در آورده طرف سید عبد الله خان انداخت همراهان سید عبد الله خان برو تاختند وسید عبد الله خان

نیز تیر اورا رد کرده تیری برو انداخته زخمی ساخت سید عبدالغفار زخم برداشته جان بسلامت بدر برد - بعده سید عبدالله خان که نمی دانست کجا میرود و مآل کار بکجا منجر خواهد گردید و از حال برادر نیز بواقعی آگاهی نیافته بود درین حالت جمعی از همراهان او بدو پیوستند و یک گونه تقویت بهمرسانده خواست از عقب فوج جهاندار شاه خود را بر بهیر خصم رساند اما از صدمات فوج اطراف برو معلوم نبود که از کجا سر بدر خواهد آورد و درین ضمن بمدد طالع برگشتهٔ رسید که مشرف بر قول و فیل سواری جهاندار شاه بتفاوت تیر رس بود باوجود بلند شدن صدای شادیانهٔ فتح پادشاه برگشته‌اختر از اثر بد مددی ایام که از رسیدن فوج خصم طرف عقب خبر نداشت سید عبد الله خان قابو یافته با مردم کم شروع بزدن تیر نمود و سادات بارهه بیکبار جلوریز بخانهای کمان در آمدند و میان فیلهای سواری زنانه آشوب غریب رو داد هنوز جهاندار شاه بقصد دفع خصم نپرداخته بود که فیلان سواری لعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمهٔ تیرباران بجوش و خروش آمده جا خالی نمودند و اکثر همراهان جهاندار شاه مغلوب هراس گشتند جهاندار شاه که بیخبر و غافل از نیرنگی زمانه بود از مشاهدهٔ آن هنگامه خواست که متوجه خصم گردد فیل سواری او نیز برفاقت فیلان دیگر شوخی آغاز نمود و اختیار فیلبان نماند دران حالت فوج متفرقهٔ سید عبدالله خان که هردم از اطراف رسیده زیاده می شدند و هجوم می آوردند سادات بارهه دلیرانه قدم جرأت پیش گذاشتند و خلل تمام در لشکر جهاندار شاه

بهم رسید و فوج رو بهزیمت آورد - و کوکلتاش خان از مشاهدهٔ آن
خواست که خود را بمدد جهاندار شاه رساند درین ضمن علی اصغر
خان و چهبیلاه رام که بر قابوی وقت در کمین بودند و بروایتی
دیگر قبل ازان بر کوکلتاش خان تاختند و سر راه او گرفته بزخمهای
پیاپی گولی و تیر از پا در آوردند و رضا قلی خان داروغهٔ
توپخانه نیز بکار آمد و بروایتی زخم برداشته خود را باکبر آباد
رساند بعده مسموم گردیده ودیعت حیات نمود - و اعظم خان برادر
کوکلتاش خان زخم برداشته خودرا بجهاندار شاه رساند و کار بمرتبهٔ
بر جهاندار شاه تنگ گردید که خود را بر فیل سواری لعل کنور
رسانده نزدیک بآخر روز راه اکبر آباد پیش گرفت و ذوالفقار خان
که ازین ماجرا اطلاع یافت باوجودیکه عرصهٔ کار زار برو تنگ گشت
تاقریب یکپاس شب مقابل فوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده
درجست وجوی خبر تحقیق جهاندار شاه و اعز الدین سعی موفوره
بکار برده مردم را امیدوار رعایت مبلغها نموده باطراف دواند که
اگر پسر جهاندار شاه را بیابند و بیارند بتقویت او حریف را از پیس
رو بردارد نشان ازان گم شدگان برگشته طالع نیافتند و ذوالفقار خان
نیز مایوس گشته راه دار الخلافت اختیار نمود - آری ثمر شجر
ندامت سفله پروری پادشاهان همین می باشد و حسد و نفاق
نوکران صاحب مدار آخر کار همین نتیجه می بخشد - بعده که صدای
شادیانهٔ فتح و نصرت محمد فرخ سیر بلند آوازه گشت مردم
سید عبد الله خان برای جست و جوی حسین علی خان
میدان لاشها آمدند از دست اندازی لچها برهنه و بلیغود

انقاده یافتند اما همین که مژدهٔ فتح محمد فرخ سیر بگوش هوش باختهٔ او رسید جان تازه در قالب او دمید و او را بر داشته نزد برادر او سید عبد الله خان آوردند - و جهاندار شاه شب در اکبرآباد بسر برده بقول مشهور ریش تراشیده تغیر وضع و هیئت نموده آخر شب باتفاق لعل کنور و چند نفر دیگر روانهٔ شاه جهان آباد گردید - ذو الفقار خان و جهاندار شاه بطریق ایلغار بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار شاه یکسر نزد آصف الدوله رفته طلب مصلحت کار و معاونت بمیان آورده ابرام تمام نمود و ذو الفقار خان نیز درین ماده بخدمت پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف کابل یا دکن بر داشته ببرد باز لشکر فراهم آورده در تلافي کوشد آصف الدوله که جهاندیدهٔ آزموده کار بود چون دید که سر رشتهٔ کار از دست رفته و معز الدین قابل فرمانروائي نمانده و هواي شورش ملک و بجز خرابي خلق فائدهٔ دیگر مرتب نخواهد شد و خزانهٔ نمانده که ازان گرد آوري سپاه توان نمود صلاح کار درین دانست که معز الدین را بقلعه فرستاده بطریق نظربند نگاه دارد و ذوالفقار خان را ازان ارادهٔ جهان آشوب مانع آمده گفت هرکه از اولاد تیموریه فرمان فرما گردد مارا اطاعت او لازم ازینکه جهاندار شاه را بر داشته بسمت دیگر بریم و باعث فتنه و فساد تازه گردیم خدا علیمست که مآل کار بکجا منجر گردد - اگرچه برعقلاي منصف پیشه ظاهر است که هرچند باز داشتن آصف الدوله پسر را بافسانه و افسون نصائح بموقع و بجا بود اما نمي دانست که بحکم یضحک التقدیر علي التدبیر دستگیر بلاي

تقدیر و هدف تیر ملامت برنا و پیر و مطعون جمع کثیر خواهد گردید و جان شیرین پسر و آبرو و دولت موروثی خود بباد فنا خواهد داد * بیت *

مباش غره که دارم عصای عقل بدست
که دست فتنه درازست و چوب را دو سر است

و نیز گفته اند * بیت *

بعذر توبه توان رستن از عذاب خدای
ولیک می نتوان از زبان مردم رست

سلطنت جهاندار شاه ده ماه چند روز بود * بیت *

زمانه دیر شد کین پیشه دارد * کزین بستاند و آنرا سپارد

بر هوشمندان نکته سنج مخفی نماند که در ابتدای دیباچه بزبان قلم داده - باید که مورخ امین باشد یعنی بامید نفع و بیم زجر موافق رویهٔ مولفان مجبور عهد طریقهٔ طرفداري و عداوت ورزي دوست و بیگانه از میان برداشته بجز راستي زبان خامه را آشنا بده طیر سوانح نسازد باز بتحریر می آرد که چون در سلطنت محمد فرخ سیر بادشاه که از انقلاب وضع روزگار بوقلمون رنگ تازه ریخته شده و واقعات غریبه و حادثات عجیبهٔ ناشدني از تغیر اوضاع عالم بعرصهٔ ظهور آمده و عزیزان واقعه طلب حیدري و نعمت الهي گشته جانب داری مخاصمت طرفین را از حد گذرانده هرطرف که نظر بر نفع و نقصان خود عنان توجه معطوف داشتند همه خوبي طرف دیگر را بعیب منسوب نموده و عیب طرف ثاني را بچشم پوشي مبدل ساخته از جادهٔ اعتدال قدم بیرون گذاشته اند و محرر

اوراق که بجاذبهٔ شوق خویش تضییع اوقات درین تالیف می نماید
و جانب خویش و بیگانه بامید فیض و هم رویهٔ مزاج گوئی میر
و وزیر اختیار ننموده آنچه خود مشاهده کرده و از زبان جمعی که
مصاحب گاه بیگاه مقربان محمد فرخ سیر و سادات که محرم
بزم و شریک رزم بوده اند مسموع نموده بعد تحقیق اختلاف
قول آنچه مقرون بصدق دانسته بزبان خامهٔ صدق بیان می دهد
معهذا چون افراد وقائع و روداد نزد این عاجز نمی رسید بلکه
دران ایام تالیف از پریشانی و بد مددی زمانه کاغذ برای
مسوده میسر نمی آمد و روایت مختلف علاوهٔ آن گردیده اگر
در بعضی مقدمات از روی تاریخ و راوی دیگر که آن هم شاید
که خالی از جانب داری طرفین هم نباشد اختلاف یابند ازانکه در
کتب معتبرهٔ سیر هم تفاوت روایت می باشد مسود حکایات
را معذور داشته مطعون هدف تیر ملامت نسازند بلکه قلم عفو
بر جریدهٔ گفتار او کشند *

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر بن عظیم الشان بن شاه عالم بهادر شاه و فتح یافتن او و سوانح سال اول از جلوس

بعد ازانکه محمد فرخ سیر پادشاه جهان را بکام خود یافت
و شب خطر بصبح ظفر مبدل گردید اول قلیچ خان بهادر و دیگر
سرداران توران بوساطت سید عبد الله خان آمده آداب تهنیت سلطنت
بجا آورده مورد عنایات و آفرین گردیدند و سید عبد الله خان را مع
لطف الله خان صادق و دیگر امرا برای بند و بست دار الخلافت
مرخص ساخته خود پادشاه بعد هفتهٔ متوجه شاه جهان آباد

شده چهاردهم محرم [۱۱۲۴] درباره پله متصل سواد دار الخلافت
نزول نمودند - سید عبد الله خان را مخاطب بقطب الملک و یار
وفادار ظفر جنگ باعنایات دیگر نموده منصب هفت هزاری
هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مرحمت ساخته تسلیم وزارت
فرمودند و حسین علي خان را خطاب امیر الامرا بهادر فیروزجنگ
و مراتب هفت هزاری هفت هزار سوار مع دیگر مراعات عطا
فرموده بخدمت میر بخشي مقرر نمودند و محمد امین خان را
ملقب باعتماد الدوله باضافهٔ هزاري هزار سوار ساخته بخشي دوم
فرمودند و قلیچ خان را که پنج هزاري بود از اصل و اضافه هفت
هزاري هفت هزار سوار نموده خطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ
عنایت فرموده صوبه دار دکن ساختند و داود خان را که بنیابت
ذو الفقار خان در خجسته بنیاد بود و صوبه داري برهانپور اصالة
داشت صوبه دار احمد آباد گجرات مقرر فرمودند و محمد عاصم
بخطاب صمصام الدوله خاندوران بهادر و منصب هفت هزاري
شش هزار سوار سربلندی یافت و احمد بیگ را که کوکهٔ
معزالدین بود مخاطب بغازی الدین خان غالب جنگ ساخته
شش هزاري پنج هزار سوار نموده بخشي سیوم فرمودند و
قاضي عبد الله تورانی را که قاضی جهانگیر نگر بود و اورا قبل از
توجه رایات سمت دار الخلافت براي اصلاح بعضي مقدمات
خفیه روانهٔ شاه جهان آباد نموده بودند ملقب بخان خانان
میر جمله نموده بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار معزز
ساختند - اگرچه بحسب ظاهر بخدمت داروغگي دیوان خاص

و داروغگي ڈاک مفوض گردید اما همدم و محرم راز نموده اختیار دستخط خاص باو واگذاشتند و محمد جعفر را که منشي‌گري ضمیمهٔ بعضی خدمات دیگر داشت خطاب تقرب خان و خدمت خانسامانی و دار الانشا مفوض گردید و دیگر سیف‌الدین علي‌خان و نجم الدین علي خان برادران قطب الملک و خان جهان و جمع کثیر که رفیق کارزار بودند و دیگر سادات بارهه و بعضي والاشاهیهاي کارطلب که حق خدمات آنها ثابت شده بود که که اگر بتعداد اسم آنها پردازد از سررشتهٔ اختصار بیرون میرود هریکي فراخور قسمب و حسن خدمت میان همچشمان ازعطاي منصب و اضافه و خطاب و خدمات امتیاز یافتند *

بعده که قطب الملک سید عبد الله خان بموجب حکم براي بندوبست ملکي بشاه جهان آباد رسیده بنسق سلطنت و وزارت و مهمات ملکیي پرداخت اول علت غائیي مادهٔ نزاع که مابین میر و وزیر بمیان آمد این بود که بعد از جدا شدن قطب الملک از پادشاه محمد فرخ سیر دیوانیي تن و خالصه را به چهبیله رام ناگر مقرر نمودند و افضل خان را که استاد محمد فرخ سیر پادشاه بود صدر الصدور فرمودند و قطب الملک که بدار الخلافت رسید دیوان خالصه را بنام لطف الله خان صادق و صدارت کل باسم سید امجد خان که سابق در عهد بهادر شاه پادشاه نیز بدین خدمت منصوب بود مفوض نمود - بعده که محمد فرخ سیر پادشاه بسواد دار الخلافت رسیده متوجه امور سلطنت گردید در تعین صدارت و دیوانیان میان پادشاه و وزیر مضایقه

بمیان آمد قطب الملک گفت که درابتدای استقلال وزارت
که مقرر کردهای من بحال نمانند اعتبار وزارت معلوم میر جمله
و دیگر بعضی مقربان حسد پیشه نیز درین ماده خاطر نشان
پادشاه نمودند که پادشاهان هرچند نوکران را اختیار دهند باید که
حد خودرا دانند نوکر را چه یارا که بی‌حکم پادشاه تعین خدمات
عمدهٔ صدارت و نیابت و وزارت نماید - اگرچه محمد فرخ‌سیر پادشاهی
بود بوسعت خلق و قدر دانی موصوف درمقابل خدمت و تردد
هریک می خواست بقدر امکان برعایت و عنایت منصب و
خدمات عمده میان همچشمان امتیاز بخشد اما چون اختیار
نداشت و جوانی بود ناآزموده کار از امور سلطنت بیخبر و از
خرد سالی در صوبهٔ بنگاله دور از جد و پدر نشو و نما یافت و
مستقل برای غیر که استقامت مزاج و رای صائب اصلا نداشت
و از مدد چوگان طالع گوی مراد دولت خدا داد سلطنت ربوده
بود و جبن ذاتی برخلاف جوهر خاندان تیموریه علاوهٔ آن داشت
و بغور سخن صاحب غرض نمی رسید از ابتدا خود مادهٔ فساد
سلطنت خویش گردید و کشید آنچه کشید) انشاء الله تعالی
بتفصیل بزبان قلم صدق بیان داده خواهد شد - چنانچه در آغاز
جلوس از محمد فرخ سیر غلطی که در اصول بنای جهانبانی
بظهور آمد آن بود که منصب وزارت چنان امریست خطیر که
همیشه پادشاهان سلف بدانشمندان با وقار صاحب حوصله که
بصفت بردباری و تجربه‌کاری و طبع حلیم و رای سلیم موصوف
باشند بعد امتحان مرورایام مقرر می‌فرمودند که اگر اول پایهٔ وزارت

که مراد از دیوانی یکی از بلاد و اولاد و احفاد سلاطین باشد فرا خور حوصلهٔ سادات بارهه می بود حضرت صاحب قران ثانی در سلطنت سي و یک سال و خلدمکان که دستور العمل سلطنت بودند در مدت پنجاه سال فرمان روائي دیوانی یکي از صوبجات یا متصدي‌گري یکي از پادشاه‌زادها بروٌس بارهه می فرمودند بلکه سادات بارهه که در جوهر شجاعت و بهادری ضرب المثل اند از عهد اکبر پادشاه بپایهٔ امارت رسیده بودند و بهرهٔ از حلم و برد باری که کمتر اثر جوهر غیرت با شجاعت ضمیمه میگردد میداشتند پابند جاذبهٔ حب ریاست بدین مرتبه نمی‌گشتند که چنان بار سنگین امر خطیر اختیار نموده مدار سلطنت بعهدهٔ خود گرفته آخر کار کار بجائي رساندند که مطعون عالمي گردیدند و بد نامي آقا کشي آنها بگوش عالمیان و بادشاهان هفت اقلیم رسید و مادهٔ فساد آشوب تمام سواد اعظم هندوستان گردیده آخرکار باعث استیصال و قلع ریشهٔ دولت بارهه گردندا چنانچه عنقریب باحاطهٔ تحریر خواهد درآمد آري بزرگان گفته اند هر یکی را عقل بکمال و فرزند بجمال نماید اما نه چنانست - هریکی را بهرکاری آفریده اند - القصه اگرچه نزاع صدارت و دیوانی خالصهٔ تن چندین صورت انفصال یافت که صدارت موافق فرمودهٔ پادشاه بنام افضل خان قرار گرفت و دیوانی خالصه بلطف الله خان صادق مقرر نمودند و چهبیله رام را بصوبه داري اکبرآباد تعین نمودند اما تخم عداوت در مزرعهٔ دلهای طرفین بآبیاري شیطان صفتان نمام پیشه کاشته گردید - و میر جمله که در مزاج پادشاه جا گرفت اگرچه

نسبت باشنایان و محتاجان در فیضرسانی و اجرای کار خلق الله و دیانت ممتاز بود و عالمي ازو کامیاب می گردید اما چون نمی خواست که زمام مدار فرمان فرمائی هند بدست سادات بارهه باشد از مشاهدهٔ اختیار سلطنت که بکف اقتدار هردو برادر میدید در عالم همچشمي و حسد برو گوارا نمي نمود و بوسیلهٔ اظهار خیر خواهي وهمدمي مقربان تازه بعرصه آمده و دیگر آتش افروز مادهٔ فساد و عناد میان پادشاه و سادات بارهه می گردید و بقول مشهور محرک مصلحت قطع شجر حیات امیران موروثي و بر انداختن خاندان آصف الدوله نیز او گشت و هردو برادر بسبب مادهٔ نفاق و نزاع که میر جمله در کار و تعلقهٔ آنها دخل می نمود متحمل نگشته روز بروز قدم از جادهٔ طریقهٔ اطاعت بیرون میگذاشتند هرچند که در بعضی السنهٔ مردم عام شهرت یافت که سادات نیز شریک قتل و محرک استیصال ذوالفقار خان نصرت جنگ گردیدند اما آنچه بر مسود اوراق بروایت ثقه ظاهر شده بقید قلم می آرد *

بعده که آصف الدوله و ذوالفقار خان با دل پر از وسواس و هراس در بارهٔ پله آمده خیمه زده ارادهٔ ملازمت پادشاه نمودند چون امیر الامرا حسین علي خان بر مشورت و ارادهٔ میر جمله و پادشاه اطلاع یافته بود بآصف الدوله پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمایند یک سرموی شما را احدي کم نمي تواند نمود صاحب مداران دیگر که برین معنی مطلع گردیدند خلاف صلاح و صواب دید دولت دانسته تقرب خان را که از مردم

ایران بود به نسبت همجنسی نزد ذو الفقار خان فرستاده تسلیها او
نموده و قسم کلام الله مجید بمیان آورده خاطر نشان نمودند که
در صورت ملازمت معرفت امیر الامرا سوای ندامت و خسارت
جانی و مالی فائدهٔ دیگر نخواهد شد - و اصل آنکه در مقابل
افعالی که در ایام حکم رانی و سر فوجی بر غربا و ضعفا و سادات
از اکثر صاحب ثروتان باختیار و بلا اختیار بظهور می آمد
چنانچه از داؤد خان نائب دکن او چه ظلمها که باتفاق
مرهتّه بعمل نیامد و در صاحب اختیار گردیدن سبها چند که در
اخذ رشوت و اهانت سادات و مردم با نام و نشان زیاده از حد
می کوشید منتقم حقیقی می خواست که مکافات کردار اورا
بکنار او گذارد و اورا نیز غیرت رجوع آوردن بسادات بارهه دامنگیر
گردید و اجلش گریبان کشان بپای دار مکافات اعمال او رساند
القصه میر جمله آصف الدوله و ذو الفقار خان را آورده دستهای
ذوالفقار خان را ببالا بند بسته ملازمت فرمود و آصف الدوله دو سه
کلمه مشتمل بر عذر تقصیرات و التماس عفو جرائم خود و پسر
عرض نمود ازروی مهربانی ظاهری حکم وا نمودن دست و عطای
خلعت و جواهر نمودند و بآصف الدوله فرمودند که شما بخانه
روید چون با ذو الفقار خان کار و مصلحت ضروری داریم در خیمهٔ
بیرون نشیند بعده که آصف الدوله رسیدن اجل موعود پسر ازدیدهٔ دل
مشاهده نمود با دل زار و دیدهٔ اشکبار بخیمهٔ خود مراجعت نمود
و ذو الفقار خان دست از جان شسته و مستعد قتل خود گشته
در مکان مامور رفت و نشست اطراف اورا امرا و چیلها فرو گرفتند

اول پیغام خشونت آمیز چند از دعوی خون عظیم الشان و محمد کریم بمیان آوردند و ذو الفقار خان بحکم آنکه * بیت *

هرکه دست از جان بشوید * هرچه در دل آید بگوید

جوابهای سخت و درشت میداد درین ضمن لاچین بیگ ملقب بهبهادر دل خان و بروایتی یکی از چیلها از عقب سر ذو الفقار خان آمده غافل تسمه بگردن او انداخته کشید و از اطراف چیلها آمده هجوم آورده شروع بزدن چوب و مشت و لگد و رساندن مرکارد و خنجر نموده فرصت حرکت و پازدن ندادند تا فارغ ساختند - وهمان روز فرمودند که بقلعه رفته جهاندار شاه را که در ترپولیه اندرون قلعه جای تنگ و تار مقید بود بهمان کشیدن تسمه روانهٔ شهرستان عدم ساختند - و محمد فرخ سیر که هفدهم محرم الحرام داخل شهر و قلعه گشت فرمود سر جهاندار شاه را در مکافات آنچه ازو در حق برادران و امرا گذشته بالای فیل بر سر نیزه نموده لاش اورا در حوضهٔ فیل انداخته و لاش ذو الفقار خان را وازو گون بردم فیل بسته در نظر خلق جلوه داده عقب سواری بشهر در آورده لاشها را پیش دروازهٔ قلعه بیندازند * بیت *

ای برادر مادر دهر از خورد خونت سرنیچ

چون ترا خون برادر همچو شیر مادر است

و آصف الدوله را فرمودند که پالکی اورا با سواری زنانه همراه آورده مع رخت و لباس که در بدن او و متعلقان او بود در حویلی خان جهان بهادر نظربند بطریق محبوسان فرود آرند - و اموال خانهٔ پدر و پسر را با اموال کوکلتاش خان و راجه سبها چند و چندی از

مغضوبان جهاندار شاهي که فی الحقیقت مغضوب درگاه الهي بودند بقید ضبط در آوردند راجه سبها چند که بمردم زبان درازی مي نمود حکم قطع زبان او فرمودند اما سواي آنکه سرزبان اورا از دشنام کوتاه ساختند در حرف زدن تفاوت ننمود بعد ازان سیدی قاسم را که مدتها کوتوالي به نسق و بندوبست نموده بود وسبب مغضوب نمودن او بثبوت نه پیوست و همچنان هدایت‌کیش خان را که تربیت نمودهٔ خلد مکان و واقعه نگار کل بود و سعد الله خان عرف هدایت الله خان پسر عنایت الله خان را که مدتي دیواني تن و خالصه با نیابت وزارت باستقلال داشت فرمودند که بسیاست تسمه کشی لاچین بیگ مرحله پیماي سفر آخرت گردیدند و خطاب بهادر دلی لاچین بیگ به تسمه کش برزبانها مبدل گشت - و چون بدون وقوع و ثبوت تقصیر گذشته و حال مردم‌را بدین سیاست مبتلا مي ساختند بمرتبهٔ تزلزل و واهمهٔ تسمه در دل امراي خلد مکاني و خلد منزلی راه یافت که وقت برآمدن از خانه بقصد مجراي پادشاه از فرزندان و عیال رخصت و بهلي حاصل نموده مي رفتند و کار بجائي کشید که مقلدان و معرکه آرایان بازار تقلید بدعت تازهٔ سیاست تسمه‌کشي را وسیلهٔ رزق خود ساخته بودند - و تقصیری که برهدایت کیش خان بستند این بود که هادي فیل محمدکریم برادر محمد فرخ‌سیر نزد جهاندار شاه گردیده بود و سبب کشتن هدایت الله خان هیچ ظاهر نشد مگر آنکه گویند ازطرف پادشاه بیگم رقعهٔ جعلي مشتمل‌بر اشارهٔ استیصال‌هدایت‌الله‌خان‌که خانساماني بیگم نیز داشت بنام محمد فرخ‌سیر رسیده بود اما بعد

ملاقات محمد فرخ سیر با بیگم که پادشاه بیگم تشنیع کشتن ایلچای هدایت الله خان نمود و پادشاه ذکر رقعه بمیان آورد بعده که بیگم انکار کرد محمد فرخ سیر افسوس خورده اظهار پشیمانی نمود - و غریب تر آنکه شاه قدرت الله نام درویش که از تعلقهٔ منصب و خدمت فارغ بود بشهرت محض آنکه اورا عظیم الشان گاه گاه شریک مصلحت بعضي امور سلطنت مي نمود و حکیم سلیم که از نوکران مقرب عظیم‌الشان گفته مي‌شد براهنمائي او مقتول گردیده بود میر جمله اورا بطریق مهمان بخانه طلبیده شب باعزاز او کوشیده صبح ناشده چوبدار بدر خانهٔ او نصب نموده او را بحلق کشید و در زبانها بدنامي کشتن اکثر اجل رسیدگان نسبت بمیر جمله بیشتر انتشار یافت •

میر مرتضی خفاف ایلچي شاه حسین که بعد انقضای مدت پنجاه سال که از ابتدای سلطنت عالمگیر پادشاه بسبب بد سلوکی و اطوار مذموم تربیت خان ایلچی چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان خامه جاری گشته راه آمد و رفت ایلچی مسدود گردیده بود با نامهٔ تهنیت جلوس خلد منزل بهادر شاه وتعزیت واقعهٔ خلدمکان مع سه صد اسپ انتخابی عربي و عراقی نژاد و زین و سازهاي مرصع مروارید و یاقوت و فیروزه و عقدهاي مرواريد بیش بها و زر بفتهای مقدمه و قالیچهای خوش باف و دیگر تحفهای بلاد فرنگ و روم و خطا اگر بشرح و تفصیل آن پردازد باغراق منجر می گردد روانه شده بود بسبب تباهي افتادن جهاز و دیگر حادثات که اسپان بسیار از آفت جهاز و نا موافقت آب و هوا سقط شدند

و دو سه سال طرف بنادر بنگاله سرگردان بود بحضور رسیده ملازمت نمود - از زبان مردم ثقه مسموع گردیده که آنقدر تحف بیش بها باخود داشت که هیچ‌یک از پادشاهان سلف ایران مثر آن نفرستاده بود و دوازده سیزده اسپ با دیگر جنس که قریب پانصد تومان که دوازده هزار روپیه باشد ارزش داشت ازطرف ایلچی از نظر گذشت لک روپیه و یک اشرفي بوزن دوصد توله و دو روپیه بوزن چهارصد توله و خلعت مع جیغه و سرپیچ مرصع و خنجر و شمشیر با ساز مرصع و دو اسپ مع ساز طلا و مینا مرحمت نمودند - و دیگر فرمودند که ایام سلطنت جهان دار شاه را عهد مخالف نوشته ابتدای سال جلوس محمد فرخ سیر از غرهٔ ربیع الاول مطابق سنه هزار و صد و بیست و سه نویسند - بعده که نظام الملک بهادر فتح جنگ بدکن رسید از صدمهٔ شمشیر موروثي و رای صائب او بی آنکه پای قتال و جدال با غنیم لیئم مرهتهٔ دکن بمیان آمد نسبت بایام سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک وقافله بهمرسید اما بدستور عمل نصرت جنگ و داؤد خان هرجا که دست آنها میرسید دار و مدار نموده چوتهه می گرفتند و باقي ذکر ایام صوبه داري فتح جنگ بگزارش خواهد درآمد *

ذکر سوانح سال دویم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

الحال چند کلمه از مهم راجه اجیت سنگه می نگارد راجه اجیت سنگه که بعد رحلت خلدمکان از کردار ناهموارش مثل تعمیر بتخانه و تخریب مساجد در جودهه پور وطن او ازو بظهور آمده

بود و بهادر شاه بعد از فراغ فتح از محاربهٔ محمد اعظم شاه
بارجود متوجه شدن بقصد تادیب او و پامال ساختن ملک دیگر
راجپوتان بدکیش فرصت رقت نیافته عنان توجه طرف دکن برای
مهم محمد کام بخش برادر خرد معطوف داشت و در عهد بهادرشاه
پادشاه نیز از اجیت سنگه و بعضی راجپوتان بدکردار ادامهای ناشایسته
چنانچه بزبان قلم داده بوقوع آمد لهذا بعد مراجعت از دکن بار
دیگر بهادر شاه پادشاه برای گوشمال آن طائفهٔ ضال چنان فوج کشي
نموده باز بسبب هنگامهٔ آشوب و طغیان گروی خسران مآل آن
مهم را بتعویق انداخت و رایت توجه براي تنبیه آن شقي
بر افراشت و بعد جلوس محمد فرخ سیر نیز ازو خدمت پسندیده
بظهور نیامد بنا برین امیر الامرا حسین علی خان را با شایسته
خان خالوي خود و جمعي از امرا و فوج شایسته براي تنبیه او
مقرر کرده رخصت فرمودند و اجیت سنگه بعد شنیدن این خبر
از صدمهٔ فوج پادشاه و تسلط سادات مغلوب هراس گشته مال و
عیال خود را بکوهستان و مکانهاي قلب روانه ساخته ملک خود را
خالي نموده وکلاي معتبر مع هدایا نزد امیر الامرا فرستاده
التماس امان و عفو جرائم بمیان آورد - درین ضمن نوشتجات سید
عبد الله خان مشتمل بر مادهٔ فساد و عناد برهم کاران حضور که
مفصل بزبان خامه خواهد داد و اشارهٔ طلب امیر الامرا پیهم رسید
لهذا امیر الامرا با اجیت سنگه بشرط قبول پیشکش مع صبیهٔ
خود برای محمد فرخ سیر و فرستادن پسر برای ملازمت امیر الامرا
صلح نموده شایسته خان خالوي پادشاه را برای آوردن صبیهٔ

راجه مقرر ساخته خود را بحضور رساند - چون سید عبدالله خان و امیر الامرا می‌خواستند که هیچ کار و منصب و اضافه و خدمت بدون تجویز و صلاح هردو برادر صورت نگیرد و میر جمله را پادشاه از طرف خود برای دستخط نمودن ماذون ساخته مکرر فرموده بودند که زبان میر جمله و دستخط میر جمله بجای زبان و دستخط ماست و قطب الملک رتن چند نام بقال دیوان خود را بخطاب راجه و منصب دو هزاری مقرر ساخته در تمام امور سلطنت و وزارت اختیار داده بود و او بدون کارسازي عمده که برای سید عبد الله خان و خود مقرر نماید متوجه کار احدی نمی گردید و بمیر جمله هر صاحب مطلبي که رجوع می آورد از عطای منصب و اضافه و تفویض خدمت بیغرضانه به نیابت پادشاه دستخط نموده کامیاب می ساخت ازینکه این معنی خلاف دستور وزارت و باعث بی استقلالی سادات بود موجب رنجش خاطر هردو برادر می گردید و میر جمله نیز بعضی اوقات گله و شکوهٔ سادات بارهه را سرمایهٔ اظهار خیر خواهي نموده بانواع دلائل خاطر نشان پادشاه مي نمود که چنان خدمات عمده و اختیار ملکي زیاده از حوصلهٔ سادات بارهه است و از اطوار ناهموار آنها آثار نمکحرامی ظاهر می گردد و چندان کلمات فساد آمیز گاه بیگاه در خلوت دلنشین پادشاه می نمود که وسواس تمام در دل محمد فرخ سیر پادشاه از طرف هر دو برادر بهم میرسید و مکرر تدبیر و مصلحت دستگیر ساختن امیر الامرا و سید عبد الله خان بمیان آورده بقصد شکار و سیر باغ محسن خان برآمده هرچند به تمهیدات

مختلف ارادهٔ مرکوز خاطر را پیش نهاد همت می ساخت
پیشرفت نمی گردید بلکه بقول مشهور رالدهٔ پادشاه نظر بر قول
و عهدی که با هر دو برادر نموده بود سید عبد الله خان را اشاره
نموده برین راز اطلاع داد - و حیدر قلی خان عظیم الشانی را که از
پیش آوردهای میر جمله و در جوهر رشادت و کاردانی و کار
طلبی خود را نادر العصر می گرفت بخدمت دیوانی کل دکن
که دیوانیهای جز و صوبجات و بعضی بنادر و سرکارهای عمده قریب
چهارده پانزده دیوانی دیگر و تعلقهٔ کل امانت محال خالصه
و داروغگیهای سائر و کانهای الماس که سوای صوبه داری و اخبار
نویسی و خدمات ارباب عدالت هیچ تعلقهٔ مالی نماند که بار مقرر
نه نمودند مامور فرموده باستقلال تمام روانه ساختند - دیگر از جملهٔ
راه نمائی که در السنهٔ خاص و عام بمیر جمله زبان زد و منسوب
می گردید و اغلب سادات بارهه دران مصلحت شریک نبودند
مکحول ساختن شاه زادها ست یعنی اعزالدین پسر جهاندار شاه
که بعد فرار پدر از معرکهٔ جنگ گریخته پنهان در اکبر آباد شده بود
و گرفته آورده بودند و محمد همایون بخت برادر خرد محمد فرخ سیر
که هنوز زیاده از ده یازده سال از مرحلهٔ عمر او طی نشده بود و والاتبار
پسر محمد اعظم شاه را میل در چشم کشیده جهان روشن را در نظر
آنها سیاه و تیره گون ساختند و در مکافات آن پسر دو سالهٔ محمد
فرخ سیر در همان زودی ودیعت حیات نمود - و درین ضمن امیرالامرا
درخواست صوبه داری دکن بمیان آورد بدین اراده که داود خان
را بدستور نیابت ذوالفقار خان بعد تعین مبلغ کلی که هر سال از

محصول دکن رساند نائب مقرر نموده خود از حضور جدا نشود و مصلحت پادشاه و میر جمله آنکه امیر الامرا خود روانهٔ دکن شود و بر سر قبول و اباي این شرطها که امیرالامرا نظر بر طریقهٔ سلوک پادشاه و میر جمله از تنها گذاشتن قطب الملک برفتن دکن راضی نمي شد گفتگوی خشونت آمیز بمیان آمد و کار بجای کشید که هر دو برادر از رفتن حضور و مجرای پادشاه پا کشیدند و بفکر گرد آوری سپاه و بستن مورچال اطراف خانهٔ خود افتادند و پادشاه نیز امرای خیر اندیش خود را که عمدهٔ شریک این مصلحت میر جمله و خان دوران و محمد امین خان بودند درخلوت طلبیده هر روز منصوبهٔ تازه بکار می برد و ازین شهرت خلل گرانی غله و دیگر مادهٔ فساد در شهرهای دور و نزدیک گردید و بعد آمد و رفت رسل و پیام که والدهٔ پادشاه خود بخانه قطب الملک رفته مطمین خاطر ساخته قرار برین یافت که در قلعه بند و بست سادات شود بعده هردو برادر برای مجرا بدربار بیایند چنانچه بعد بند وبست که جابجا مردم سید عبدالله خان و امیر الامرا نشستند قطب الملک و امیر الامرا بخدمت پادشاه رفته عذر تقصیرات خود خواستند و شکوهٔ سوی ظن پادشاه بمیان آورده شمشیر کمر برآورده پیش پادشاه گذاشته گفتند که اگر در خاطر مبارک ازطرف ما بگفتهٔ غمازان وسواس راه یافته هم اینجا بفرمایند که مارا بقتل رسانند یا بي منصب ساخته روانهٔ کعبه سازند اما برحرف نمامان و گفتهٔ درهم اندازان صاحب غرض باعث خفت و ضرر جاني و مالي بندهای جانفشان خود گردیدن از طریقهٔ پادشاهان حق شناس بعید

است آخر براى دفع فتنه بناى صلح بر رخصت مير جمله طرف صوبهٔ عظيم آباد عرف پتنه قبل از روانه شدن امير الامرا بدكن قرار يافت چنانچه در همان زودى مير جمله را خلعت صوبه دارى پتنه داده مرخص ساختند - و نيز امير الامرا التماس نمود كه اگر در غيبت من باز مير جمله را نزد خود طلبيدند يا با برادرم قطب الملک قسم ديگر سلوک مرعي داشتند مرا در فرصت بيست روز از دكن رسيده دانند - و ديگر شرط نمود كه اختيار عزل و نصب جاگير و خدمات جزو كل و تبديل قلعه‌داران باختيار من باشد پادشاه بنابر تقاضاى وقت و مصلحت قبول نمود بلكه بقول مشهور مهر خاص متبركه را طوعا و كرها بدست خود بامير الامرا سپرد كه براى فرامين قلعه‌داران محتاج فرمان حضور نگردد و درين گفتگوهاى نساد آميز بعد رخصت امير الامرا چهار پنج ماه در شهر و باره پله توقف واقع شد *

الحال نقرهٔ چند از بند و بست صوبه دارى نظام الملک بهادر فتح جنگ كه در دكن بعمل آمده بگزارش مى آرد بعده كه آن بهادر والا نژاد صوبه دار دكن شده بخجسته بنياد رسيد چنانچه بزبان خامه‌داده بي آنكه با فوجهاى راجه ساهو و تارا بائى رانى قتال و جدال بميان آيد از شهرت شمشير ارثى آن سردار نامدار افواج مرهتهٔ نابكار دست از شوخى تاخت و تاراج ملک و قافله كه هرسال مى نمودند كشيدند اما چون هرجا دست آنها ميرسيد وگماشتهاى آنها كه جابجا از سابق براى وصول چوتهه يعنى چهارم حصهٔ جمع مال هر محال مقرر بوده

بدستور هر سال بدار و مدار وجه چوتهه از پرگنات می گرفتند و
نظام الملک بهادر در عالم غیرت برخود هموار ننموده خواست که
دست تصرف آنها ازگرفتن چوتهه خصوص از نواحی خجسته بنیاد کوتاه
نماید بفوجداران و ضلعداران تاکید نوشته کمایش داران راجه ساهو را
از اکثر جاها و محال خجسته بنیاد بیدخل ساختند و خود بعد عید
فطر سنه دو جلوس با پنج شش هزار سوار و توپخانهٔ سنگین برای
بند و بست پرگنات و دفع مضرت فوج قدیم لئیم برآمد و محمد
غیاث خان را که از تهور پیشگان کار طلب بود و کهیم کرن دیوان
خود را با دیگر سرداران جلادت نشان برای نسق پرگنات و تنبیه
مفسدان اطراف تعین نمود چون هیچ یکی از نا سرداران مرهتّه را
سوای فرار نمودن جرأت مقابله نبود لهذا بعد از خاطر جمعی
از بند و بست و گوشمال بعضی سرکشان حوالی آن سمت
مراجعت نموده اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد گردید - و
بعد معاودت آن سپهدار باوقار گاه گاه فوج مرهتّهٔ تبه کار اطراف
دور دست شوخی و دست اندازی بر قافله نمودن آغاز کردند
چنانچه قافلهٔ از بندر سورت و احمد آباد باورنگ آباد می آمد
محمد ابراهیم تبریزی بخشی و واقعه نگار بگلانه دران قافله با جمعی
دیگر بدرجهٔ شهادت رسید و در ماه رجب [۱۱۲۵] سنه سه از جلوس
بیست و سه کروهی خجسته بنیاد کفار به پناه گدهی که درآنجا بدستور
همه صوبجات برای ملجای فرار خود ساخته بودند جمع شدند
چون میان هم گفتگوی خشونت آمیز داشتند انبوجی نام دیسمکه
پرگنهٔ شیز که یکی از پرگنات نواحی گلشن آباد است از مرهتّها

سپاهی کار طلب بود و گاه با غنیم آمیزش دوستی داشت و گاه برای دفع شر آن گروه شقاوت پژوه با بندهای پادشاهي رفاقت مینمود و دران مجمع بطریق مصلحان رفیق گردیده بود درین ضمن انور خان نام ضلع دار نوکر نظام الملک بهادر که در قصبهٔ پهولمری هشت کروهی اورنگ‌آباد استقامت داشت بقصد خبر گرفتن پرگنهٔ تعلقهٔ خود برآمد و یکی از کمایش داران مرهته که سابق وصول چوته آن ضلع بعهدهٔ آن بود بعد دست کشیدن از اخذ چوته بامید ملازمت و درآمدن در سلک ملازمان نظام الملک خدمت انور خان مي نمود بقصد تنبیه جمعي ازان مفسدان و اهانت یکي از جملهٔ سرگروهان آن گروه که بانور خان سلوک تبعیت و اطاعت مرعي میداشت برهنمونی و رفاقت آن کمایش‌دار روانه گردید مابین راه خبر باهم ساختن و مصالحه نمودن سرداران مرهته شنیده درخود طاقت آن ندیدکه که از عهدهٔ تنبیه همه سرداران تواند برآمد لهذا براهنمائی بعضی همراهان بخاطر آورد که کمایش داری که بنفاق ولا علاجی رفاقت می نماید او را غافل گرفته دستگیر باید ساخت و بمردم خود اشاره نمود که ناگهان بسر او ریخته یراق او گرفته بقید درآوردند این خبر که دران مجمع مفسدان رسید نظر بر یافته این معنی را تشرکار مادهٔ وبال و نکال جان خود دانستند همان لحظه باخود اتفاق نموده قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته جمع کثیر ازان جماعهٔ بد انجام بر هیئت مجموعی بر سر انور خان تاخته فرصت تردد نداده دستگیر ساخته کمایشدار خود را خلاص نموده همراه انور خان بردند و دران مکان مجمع خود هنگامهٔ فساد

تازه برپا نمودند بعده که خبر چندین فتنه وجرأت و شوخي آن گروه
به نظام الملک بهادر فتح جنگ رسید ابراهیم خان پنی برادر
داود خان را با فوج همراه خود و جمعي از نوکران پادشاهی برای
تنبیه و گوشمال آن جماعهٔ بد سگال تعین نمود بعد ازانکه ابراهیم
خان مقابل آن بد سگالان رسید ازانکه با ابراهیم خان نسبت بفوج
غنیم لیئم جمعیت بسیار کم بود و از شدت باران شب و روز تیر
وکمان و بندوق مردم پادشاهی ازکار استعمال افتاده بود فوج مرهته
که پانزده شانزده هزار سوار جنگی فراهم آمده بود ند بهیئت مجموعی
برابر ابراهیم خان آمده آغاز شوخی نموده اطراف اورا فرو گرفتند
و عرصهٔ کارزار بر افغانان با نام و ننگ تنگ ساختند ابراهیم خان
استقامت ورزیده برای کومک به فتح جنگ نوشت نظام الملک
بهادر بر غلبهٔ آن گروه اطلاع یافته باقي تمام فوج خود را مع
متعینهٔ خجسته بنیاد بسرداری محمد غازي الدین خان خلف
الصدق خود که هشت سال از مرحلهٔ عمر او طي شده بود
باتالیقي و هرارلي محمد غیاث خان دیوان و میرزا خان بخشي
مرخص نمود بعد ازانکه فوج فتح جنگ نزدیک انبوه آن گروه
شقاوت پژوه رسید باوجود فراهم آمدن ده یازده تا سردار و مرهتهٔ
بیشمار که از شهرت آن هنگامه هرروز چون مور و ملخ جمع
می آمدند و از وفور رحمت الهی و بسیاري لا و گل اسلحه
و توپخانهٔ مردم پادشاهي از کار تردد رفته بود و اسپان را طاقت
حرکت نبود بمرتبهٔ هیبت و دبدبهٔ لشکر اسلام و تسلط تام فتح
جنگ بران طائفهٔ بد نام غالب آمد که در مقابلهٔ فوج فتح جنگ

نصیب استقامت نتوانستند ورزید و آنبوجي که یکي از سرداران
آن گروه بد انجام بود و در اطاعت مردم پادشاهي و رفاقت و
معاونت آن قوم شوم چنانچه بگزارش آمده حکم خنثی داشت
و مدبر کار آزموده خود را میگوفت صلاح مقابل شدن ندانسته مرهته
را مصلحت فرار داد و چند هزار سوار کارزار دیدهٔ انتخابي با سرداران
نامي مقابل هراول فوج نظام الملک بهادر داده شروع بجنگ
گریز نموده ره نورد هزیمت گشتند و بهادران فوج فتح جنگ بعد
مسمار ساختن گدهي آن بدخصالان با آن همه صعوبت برشگال
و طغیاني نالها دست از تعاقب بر نداشته همه جا باشنده کوب
می زنتند و فوج پیش آهنگ فتح جنگ را با چقداول آنها زد و
خورد بهادرانه بمیان می آمد و هر منزل کافر کشي و غنیمت
کشي زیاده رو میداد و اسپ و مادیان و چهتري و نشان آن طائفهٔ
ضال بدست غازیان اسلام می آمدند بدین طریق جنگ کنان طی
منازل که بر فریقین خالي از تعب نبود می نمودند درین مابین
بعضي گدیها که مابین راه ملجای مفری آن مفسدان بود و لشکر
پادشاهي را فرصت محاصرهٔ آن نبود و مقدمان نامي اکثر دیهات
که در هریک دو پرگنه بحسب ظاهر برای دفع مضرت غنیم احاطه
بکمال استحکام کشیده و در باطن بجهت دفع ضرر مال و عیال خود
با مرهته رابطهٔ اتحاد گرم نموده در چنین اوقات زن و فرزند آنها را
دران حصار جا میدهند و از گزند فوج پادشاهي محفوظ میدارند هرگاه
آنجاکه میرسیدند قبائل خود را با اسباب زیاده درآنجا نرسانده برای
فرار سبکبار می شدند بدین دستور ترتیب حفاظ هشتاد کروه تعاقب

نمودند بعده که آنها تنگ آمدند دو فیل که سرمایهٔ اعتبار و افتخار آنها بود گذاشتند و اکثر مردم بهیر را بدم شمشیر و تاراج مردم پادشاهی داده خود در کوههای قلب و غارهای دشوار گذار متفرق و ناپدید گشتند و فوج ظفر موج با هردو فیل و مادیان و چهتري بسیار مراجعت نمود - چون در همان ایام فتح جنگ از بیماري صعب صحت یافته بود و بر چنین فتحی که بعد مدت چنان صدمهٔ شدید بمرحلهٔ رسید کامیاب گردیده جشن عالي نموده تا نه روز خلعت و اضافه بعمدهای پادشاهی که شریک تردد گشته بودند و مردم خود داده فیلان را مع عرضه داشت فتح مصحوب میرزا بیگ خان روانهٔ حضور ساخت *

چون ذکر نظام الملک بهادر فتح جنگ بمیان آمد کلمهٔ چند از ورع و تقوی و خدا ترسي و نیک نفسی و رعیت پروري و سلامت روي و دیگر صفات حمیدهٔ آن نیک سرشت که دران ریا و مزاج گوئي را دخل نباشد بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد اولا آن والا نژاد از اولاد حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردي و نبائر شیخ عالم قدس سره است که بر احوال ایشان از بعضی تذکرهٔ اولیا اطلاع واقعی میتوان یافت و دیگر از علوم عقلی و نقلي که سرمایهٔ حاصل زندگانی و کلید فتح ابواب ترقي دنیوي و نجات اخروی است بهرهٔ حاصل نموده و در ربط کلام نظم و نثر دست تام دارد و شاکر تخلص می نماید چنانچه دو سه بیت از زادهٔ طبع آن بزرگ نژاد نگاشته می آید * بیت *

چون گل ببوي وصل گریبان دریدني است

آهی ز سوز سینهٔ بریان کشیدنی است
زنهار دل بنقش و نگار جهان مبند
رنگی که دیدهٔ ز رخ گل پریدنی است
شاکر بربگ برق درین عرصهٔ خیال
دامن زخویش برزدهٔ یک ره دویدنی است

ازانکه حق سبحانه و تعالی ذات شریف او را از جملهٔ سعادت کیشان مخمر ساخته درتبعیت اوامر و نواهی الهی تقید تمام می ورزد و چون درخدمت خلد مکان تربیت پذیرفته درعقل معاش و معاد و تدبیر امور ملکی و دیگر حسن سیرت اکثر اخلاق و صفات آن پادشاه مغفور اختیار نموده عمده آنکه سوای زر جاگیر از زر رشوت و جریمهٔ داران و پیشکش غیر کفار حربی بری و متنفر می باشد و بمرتبهٔ از آلودگی آن اجتناب می نماید که اگر مفصل بزبان خامه دهد معمول بطریقهٔ مترسمان روزگار میگردد - در ایامی که این عاجز را بکمال نادانی از راه لطف و قدردانی دیوانی سرکار خود در صوبه داری دکن مقرر نموده بود قریب هشت لک روپیه بابت ضلع داری که داؤد خان صوبه دار بنای بدعت اخذ آن از زمینداران و رعایای پرگنات صوبهٔ خاندیس و بالا گهات وغیره گذاشته باعانت و اتفاق فوج غنیم که باهم چون شیر و شکرآمیخته بودند برای خویش گرفته بود بعدکه متصدیان فتح جنگ ظاهرنموده برای وصول آن خواستند استمزاج حاصل نمایند برابر پشیزی اعتماد ننموده معاف نمود بلکه مدام بدیوانیان تاکید می نمود که در پرگنات و محالات جاگیر بعمال بر نگارند که از ابواب فوجداری و راه داری و دیگر انواع ابواب

ممنوعهٔ درگاه والا که اکثر حکام و عمال بد مآل از شیر مادر حلال تر دانسته بظلم و تعدی می گیرند معاف شناخته دام و درمی نگیرند هرچند که عمال دست ازین ابواب بر نمي دارند اما خود آن بزرگ باختیار خود راضي نبوده ترحم بحال کافهٔ انام بدین مرتبه می نمود که هرگز حکم قطع یدو قتل دزد هم ننمود تا بدیگر کارهاي بدعاقبت چه رسد و در ایامي که ترک منصب نموده منزوی گردیده بود جواهر و مرصع آلات مبالغ خطیر که داشت متغلبان بد عاقبت دزدیده بجاي آن همه الوان جواهر بهمان رنگ و چهره از سنگ بلور و پیگون وغیره درست کرده عوض جواهر نصب نموده سنگهاي گران بها را از میان ربوده بودند بعده که در ایام اختیار نمودن منصب ظاهر شد هرچند متصدیان خواستند که از مشرف و بعضي عملهٔ جواهر خانه که دران وقت حاضر بودند بچشم نمائي تحقیق نمایند آن حق پرست بدون اثبات تقصیر راضی نشد که باعث خفت و بي آبروئي آنها گردد - و دیگر از صفات محمودهٔ آن نیک نژاد آنکه مدام با صلحا و علما و فقرا صحبت و مجالست نمودن و بدیدن آنها رفتن و همت باعانت و رعایت بحال آنها مصروف داشتن شیوه و شعار خود ساخته و سوای روز دیوان جشن پادشاهي به تزئین لباس و زینت اساس دولت و انداختن مسند نمی کوشید چون خود از شعر و سخن فهمی بهرهٔ تمام دارد گاه گاه بصاحب طبعان سخن سنج می جوشد اما اگر شاعری در مدح او قصیدهٔ و شعری گفته بیارد خلاف مرضی اوست - اوقات مخصوصه را بدین طریق

مقرر ساخته که بعد ادای نماز صبح و فراغ اوراد تا دوپهر بکار وبار
ضروري پادشاهی وسرکار خود که درامور جزوي وکلي بقدر مقدور خود
متوجه می شود می پردازد بعد سه پهر اکثر برای اداي نماز ظهر
و عصر و ادعیه و تلاوت کلام الله مجید و درس حدیث و صحبت اهل
کمال و فقرا صرف می نماید و نسبت باهل بیت حضرت خاتم النبیین
و ایمهٔ طاهرین اعتقاد خاص دارد و در شجاعت وبرد باری و حوصله
آنچه از و بظهور آمده در ذکر سلطنت خلد مکان شمهٔ بنگارش
آمده باقي انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد درآمد *

في الجمله در همین ایام خبر مقرر شدن صوبه داري دکن بنام
امیرالامرا حسین علي خان و روانه شدن سند نیابت بامور ملکي
بنیابت خان صوبه دار برهانپور و تعلقهٔ مالی بنام حیدر قلي خان
دیوان دکن از طرف حسین علی خان رسید و نظام الملک بهادر
فتح جنگ اوائل ماه صفر المظفر بقصد حضور از خجسته بنیاد
برآمد و به برهانپور که رسید چون در سه تا سردار غنیم با فوج عظیم
اطراف برهانپور شوخي مي نمودند نظام الملک بقصد گوشمال و
تنبیه آنها سوار شده بتعاقب آنها پرداخت بعده که کار بمقابله رسید
اگرچه جنگل بسیار دشوارگذار بسبب استقامت ورزیدن مرهته
و آتش دادن جنگل هیچ نمانده نزدیک بود که باروت و شترهاي
بار را اسیب آتش رسد اما حق سبحانه و تعالی ازان آفت نگاهداشت
و پای استقامت مرهته لغزید و تا چهل کروه تنبیه کنان رفته بعد
رسیدن بسرحد پرگنهٔ تهالنیر مراجعت نموده روانهٔ حضور گردید چون
اواخر جمادی الاولی حسین علي خان از بارهٔ پلهٔ دار الخلافت کوچ

نموده بود مابین راه بتفاوت یك دو کروه بهم دیگر رسیدند باوجود آنکه
خواهش حسین علي‌خان برای ملاقات فتح جنگ بود نظر بر پاس
خاطر پادشاه اغماض نموده گذشت - امیر الامرا بعد رسیدن بمعبر
گذر اکبرپور آب نربدا مسموع نمود که داود خان پنی که صوبه دار
احمد آباد بود بموجب حکم صوبه دار خاندیس گشته خود را
بدار السرور برهانپور رسانده و نیز از زبانی عوام شهرت یافت که
خفیه بنام او احکام رسیده که سر باطاعت و ملاقات حسین علي خان
فرود نیاورده تا مقدور در دفع و استیصال او کوشیده امیدوار صوبه
داري کل دکن باشد لهذا داود خان دم از صوبه داری باستقلال میزد
و ارادهٔ ملاقات ندارد امیر الامرا بعد اطلاع برین ماجرا بداود خان
پیغام فرستاده که چون کل صوبه داری دکن بما تعلق گرفته باید که قدم
از جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال ما شتابد و الا خود را نزد
پادشاه رسانده مادهٔ فساد وخونریزي مسلمانان نگردد داود خان از قبول
هردو تکلیف ابا نموده اگرچه بسماجت تمام برآمده بیرون شهر دائره
نموده اما از اطاعت امیر الامرا سر وازده ازانکه با سرداران مرهتّه
رابطه و اتحاد زیاد داشت و نیباسیندهیا که از جملهٔ نوکران عمدهٔ
پادشاه گفته مي شد و بشهرت استقبال حسین علي خان و اعانت
داود خان که بر وقت کار رفاقت طرف غالب اختیار نماید مع
چندنا سردار مرهتّهٔ دیگر آمده اطراف برهانپور فرود آمده بود و روزبروز
گفتگو میان امیر الامرا و داود خان بطول می کشید تا آنکه اوائل
ماه رمضان المبارک سنه چهار جلوس کار بجنگ صف کشید و
امیرالامرا با لشکر خود که قریب پانزده هزار سوار موجود داشت سوار

شد و ازان طرف داود خان که از سه چهار هزار سوار افغان زیاده
با او دران روز موجود نبود و هیرامن پکسریه را که همیشه میرشمشیر
او بود هراول نموده بمعرکه در آمد مابین میدان لعل باغ برهانپور
باهم مقابلهٔ کارزار اتفاق افتاد و از طرف امیر الامرا سیف الدین
علي خان بهادر و عالم علي خان که برادر و برادر زادهٔ امیر الامراء
می شدند و خان زمان پسر خان خانان و اسد علي خان و علی
مردان خان و رستم بیگ و التفات خان و فیروز علی خان وبسالت
خان اعظم شاهي و طرف سلطان نظر که بخشی و واقعه نگار فوج
بود و محمد یوسف خان داروغهٔ توپخانه و ذو الفقار بیگ بخشي
و راجه محکم سنگه دیوان امیرالامرا و میر مشرف که سابق از نوکران
عمده و شجاعان مشهور گفته می شد و دیگر امرای پادشاهي
و نوکران نامي و متعینه برهانپور وخجسته بنیاد که هراول فوج بدست
راست و دست چپ مقرر شده بودند معرکه آرا گشتند و جنگ
عظیم در پیوست و عجیب دار وگیر و غریب زد و خورد بمیان آمد
از هر دو طرف که حمله مي آوردند چشمهاي دلاوران رزم جواز
نظارهٔ جوالهٔ شمشیر برق کردار مبارزان خیره می گردید و سرهای
پردلان چون گوی غلطان زیر چوگان سم اسپان می غلطید چه
سرهای سران که از تن جدا نشدند و چه تنهای تناوران که از
خانه زین بزمین نرسیدند داؤد خان که بقصد پیکار و مقابلهٔ
حسین علي خان یکه تازه خود را بمعرکهٔ کار زار رسانیده بفیلبان
خود تاکید بلیغ نموده بود که فیل او را بفیل سواري امیر الامر
برساند باوجود در اول حمله هیرامن هراول که تیر روي ترکش

لشكر داؤد خان گفته مي شد با بسياري از همرا هان خود را بتوپخانهٔ امير الامرا زده آشوب غريب انداخته زير تيغ سادات آمده بود و جمع كثير از افغانان نامي اطراف فيل او كشته و زخمي گرديدند - داود خان با آنكه مردم كم با او مانده بودند حسين علي خان گويان حملهٔ رستمانه مي نمود با دو صد سه صد سوار افغانان جان نثار كه با خود داشت تير ميزد و بقصد آنكه خود را مقابل امير الامرا رساند فيل ميراند تا آنكه تزلزل تمام و رستخيز عظيم در لشكر امير الامرا افتاد و رستم بيگ و محمد يوسف داروغهٔ توپخانه و بسالت خان و جمع كثير ديگر از پا در آمدند و خان زمان خان و عالم علي خان با بعضي مردم عمدهٔ ديگر زخمي گرديدند - درين دار و گير مير مشرف كه از بهادران نامدار و جوانان قوي هيكل غرق سلاح آهن چون كوه البرز بالاي حوضهٔ فيل جلوه گر بود مقابل فيل سواري داود خان تير بحلقهٔ كمان در آورد چون داود خان خود در وقت مصاف زره و بكتر نمي پوشيد بر مير مشرف بانگ زد كه روي خود مثل زنان چه پوشيدهٔ جهام بردار تا صورت ترا به بيغم و تيري بروي زد كه نزديك گلوي او زخم كاري رسيد و مير مشرف تير را بتصديع تمام كشيده بالاي حوضه بدم رو افتاد و بروايت بعضي فيلبان داود خان بسبب پيوستن فيلها بهمديگر در سه ضرب پشت كجك فيل بر پشت و پهلوي مير مشرف رساند درين ضمن فيلبان مير مشرف فيل خود را از فيل داود خان جدا ساخت و از مشاهدهٔ صدمهٔ كه بمير مشرف رسيد مردم فوج امير الامرا را گمان آن شد كه مير مشرف ازان زخم فارغ گرديد هيبت

و هراس تمام در دل سپاه حسین علی خان راه یافت و نزدیک بود که تفرقهٔ تمام در لشکر افتد بلکه اکثر خود را از معرکه بگوشه و کنار کشیدند بغیر از سرداران جان نثار که بجاي خود قائم بودند پاي استقامت جمع کثیر لغزیده بود دران آشوب گولهٔ بندوق جان ستان بداود خان رسید کار او ساخته شد فیلبان و همراهان بقیة السیف بر کشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه گردانیدند - امیر الامرا که بران فتح مبشر گردید حکم نواختن شادیانه فرمود و فیل جسد داود خان را بر گردانیده آورده لاش او را بر دم فیل بسته در شهر گردانیده گو نیبا سیندهیا و دیگر سرداران غنیم مرهته که رفیق امیر الامرا گشته از دور تماشا می دیدند و چشم بر راه غارت طرف مغلوب داشتند و در غلبهٔ زد و خورد پاي استقامت آنها از معرکه لغزیده بود و رو بفرار آورده بودند خودرا بمبارکباد امیرالامرا رساندند و سپاه آنها بتاراج بهیر و مال داود خان پرداختند - خزانه و فیلان و اسپان و کارخانجات بضبط امیر الامرا درآمد که از آنجمله بعد دو سال چند فیل بحضور ارسال داشت *

گویند اگرچه داود خان بعدم رجولیت شهرت داشت اما نقل می نمایند که در ایام صوبه داري احمد آباد دختر یکی از زمنیداران آن حدود که موافق رویهٔ آن سر زمین بحکام پیشکش می نمایند مسلمان نموده بعقد خود در آورده بود ازو حمل هفت ماهه داشت و وقت سوار شدن بقصد جنگ آن زن با غیرت جمدهر کمر او را گرفته بطریق اذن و اطلاع نگاه داشته بود بعد شنیدن کشته شدن داود خان شکم خود را پاره ساخته

طفل زنده بر آورده رفيق سفر آخرت شوهر گرديد ليكن اين قول بثبوت
نه پيوسته - بعده كه خبر جنگ و كشته گرديدن داود خان بعرض
محمد فرخ سير پادشاه رسيد اثر ملال بر چهرهٔ حال او ظاهر گرديد
و بقطب الملك فرمودند كه چنان سردار نامي با وقار را بيجا كشتند
سيد عبد الله خان در جواب التماس نمود كه اگر برادرم از دست آن
افغان كشته مي‌شد باعث خشنودي مرضي مبارك و بجا بود *

ذكر سوانح سال سيوم از جلوس محمد فرخ سير شهيد

الحال عنان كميت خامه را بذكر سوانح كه در سنه سه جلوس
محمد فرخ سير در احمد آباد رو داد و شعلهٔ فساد و عناد ميان
فرقهٔ هنود و مسلمين افروخته گرديد و انتهاي آن در دار الخلافت
منجر بمنازعت مابين خواجه محمد جعفر درويش و شيخ عبد الله
واعظ گشت معطوف داشته مجمل بزبان قلم ميدهد كه در سنه
احد جلوس كه داود خان پني صوبه دار احمد آباد گجرات گرديد
سال دويم آن شبي كه هولي هنود سوخته مي شود يكي از هنود كه
مقابل خانهٔ او جمعي از مسلمانان مي ماندند و مابين هردو خانه
صحن كوچهٔ مشترك واقع شده بود خواست كه پيش خانهٔ خود
هولي بسوزد و مسلمانان مانع آمدند هندو به پشت گرمي
طرفداري داود خان كه اكثر در اعانت كفار مي كوشيد بحجت آنكه
اختيار در خانهٔ خود دارم پيش آمد بعد گفتگو و ابرام تمام اقدام بر
سوختن هولي نمود روز ديگر مسلماني كه رو بروي خانهٔ او مي ماند
طعام وفات حضرت سرور كائنات خلاصهٔ موجودات خواست بپزد علي
الرغم هندو و باظهار آنكه اين جاي در خانهٔ من است گاو آورده ذبح ا

نمود هنود تمام محله فراهم آمده بر سر مسلمانان هجوم عام آوردند
مسلمین طاقت مقاومت نیاورده در خانهای خود پنهان شدند هنود
جرأت شوخي بمرتبهٔ رساندند که پسر چهارده پانزده سالهٔ کار قصاب
را و بقولي یکی ازان بهرها را که بدست آنها افتاد کشیده گرفته
مذبوح ساختند از شهرت و مشاهدهٔ این تعدي کفار از هرطرف
مسلمانان جمع شده ندای بلوای عام نموده مستعد جنگ با هنود گشته
بهیأت مجموعي که چند هزار نفر افغان از نوکران داود خان بغیرت و
حمیت اسلام بی استرضای آقا و افغانان پورجات احمد آباد و
بهرهاي شهر اجماع و غلوي عام نموده باتفاق بدر خانهٔ قاضی
آمدند قاضي نظر بر فساد و ازدحام و جانب داری صوبه دار
در خانهٔ خود بر روی اهل نزاع بست و بقول مشهور باشارت
قاضي بسبب رعایت و طرف داري داؤد خان که در بارهٔ
هنود داشت مسلمانان دروازهٔ خانهٔ قاضي را آتش زده شروع
بسوختن دکانهای رستهٔ چوک و دیگر خانهای هنود نمودند و دران
هنگامه دکان بسیار از بزازان و دیگر تجارت پیشگان بغارت رفت بعده
بقصد سوختن خانهٔ کپور چند نام بدنام جوهری که مادهٔ فساد و مصاحب
داود خان و کافر شدید العداوت بود روانه شدند کپور چند خبر دار
شده با جمعي از برقندازان دروازهٔ محله خود را قائم نموده
بجنگ پیش آمد و جمعی از مسلمانان و هنود کشته شدند و
بمرتبهٔ بازار فساد در احمد آباد گرم گردید که سه چهار روز کار و بار
بازار و اهل حرفه بند و معطل بود - بعده که جمع کثیر فریقین بقصد
استغاثه احرام حضور بستند و داود خان بکپور چند محضر بمهر خود

وقاضي و دیگر حکام مشتمل بر تعدی مسلمانان نموده داده روانهٔ
دارالخلافت شاه جهان آباد ساخت و ازطرف مسلمانان شیخ عبدالعزیز
و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علي واعظ که بحلیهٔ فضیلت وصلاح
آراسته بودند با جمعي ازبهرها و فرقهٔ دیگر مسلمین بحضور رسیدند
چون راجه رتن چند دیوان قطب الملک را جانب داری همقوم
ضرور بود بدست آویز محضري که هنوز دردست داشتند عبد العزیز
و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ را با دیگر مسلمانان گرفته
مقید ساخت - خواجه محمد جعفر نام برادر خان دوران بخشی که
از درویشان و منزویان با نام و نشان بود برحقیقت مذکوره و مقید
گردیدن مسلمانان اطلاع یافته بوساطت خان‌دوران در استخلاص
آن جماعه کوشید لهذا شیخ محمد علي واعظ را رابطهٔ اتحاد و الفت
خاص با خواجه محمد جعفر بهمرسید - ازانکه در خانه و مجلس
خواجه محمد جعفر مقرر بود که قوالان اکثر اشعار متضمن برنعت
حضرت خاتم‌النبیین و منقبت ائمه طاهرین می خواندند و خواجه
رغبت تمام بشنیدن مناقب ایمه داشت و شیخ محمد علی نیز
در وقت وعظ بعد حمد الهي و نعت حضرت رسالت پناهی چند
فقره در منقبت ایمهٔ اثنا عشر برزبان فصاحت بیان خود جاري
می نمود درین اوان شیخ عبد الله نام که از ملتان رسیده در
مسجد جامع وعظ میگفت براي دیدن خواجه محمد جعفر رفت
چون در مجلس خواجه مشاهده نمودکه بعضي مریدان ومعتقدان
بجای سلام اقدام بر آداب زمین بوس می نمایند و قوالان بیشتر
بخواندن منقبت ایمهٔ اثنا عشر اشتغال دارند شیخ عبد الله باظهار

نصائح پرداخته گفت که سجده بجز معبود برحق را نسزد و باوجود
شنیدن سرود که خلاف طریقهٔ شریعت است فقط باستماع حمد و
منقبت اهل بیت که ذکر و اسم اصحاب کبار رضوان الله علیهم بمیان
نیاید پرداختن از طریقه و آئین اسلام دور است خواجه درجواب
گفت که ما فقرا بجز ذات پاک حق دیگری را موجود نمي دانیم
چگونه رضا بسجدهٔ غیر حق خواهیم داد اما اینها که از فرط اخلاص
همه جا معبود خود را حاضر دانسته بتقدیم زمین بوس پردازند
و ممنوع نمیگردند مارا چه تقصیر * بیت *

آنرا که بکوچهٔ حقیقت راه است * از هر وجود ازلی آگاه است
میدالله اگر ذره بود یا خورشید * دردیدهٔ عاشقان جمال الله است

دیگر قوالان آنچه از استاد خود یاد گرفته اند بخواندن آن اشتغال
دارند منع آن لازم نمیدانیم اگر اشعار مشتمل بر مناقب اصحاب
کرام یاد دارید تلقین نمائید آنها را بخواندن آن مامور نمائیم
شیخ عبد الله از شنیدن آن جواب میل خواجه بمذهب تشیع
گمان برده آزرده گشته برخاست و در مسجد جامع روز جمعه که وعظ
میگفت علی الرغم خواجه بعضي قول و اعتقاد متاخرین متعصب
مثل آنکه حضرت امیرالمومنین مرتضی علی داخل آل عبا نیست
و علوی را سید نمیتوان گفت و پنج تن پاک که میگویند خلاف عقیدهٔ
اهل سنت است آن پنج تن را که پاک می خوانند مگر دیگر اصحاب
کبار کرام پاک نبودند وکلمات دیگر در مذمت مذهب امامیه برزبان
آورد خواجه محمد جعفر برین مذکورات اطلاع یافته بشیخ عبدالله
پیغام داد که چندین ذکر در وقت وعظ بگفتگو آوردن خارج از

طريقهٔ دين متين اهل سنت و جماعت است بلكه ياد از رويهٔ
خارجيان ميدهد اگر بفقير خانه تشريف آرند يا جائي مقرر كنند
و با ديگر فضلای بلاغت نشان در اثبات اقوالی كه ميگويند بدلائل
عقلي و نقلي مباحثه نموده ازروي كتب معتبره خاطرنشان نمايند
تصديع بيجا نخواهد بود شيخ عبد الله در جواب پيغام كلمات
درشت گفته فرستاد - از اتفاقات در همان زودی روز جمعه وقت
وعظ چندی از مغل زادهای اوباش وضع با تسبيحهاي كربلا در
گردن و بازو بهيئت مجموعی در مجلس وعظ آمده نگاههای
تند بشيخ عبد الله نمودند ازان طرف دو سه هزار كس كه سامع
وعظ بودند بگمان وظن آنكه اين جماعه فرستادهٔ خواجه اند كه
براي قتل شيخ آمده اند كلمات تشنيع روافض برزبان راندند
مغل زادها را طاقت شنيدن آن نماند پيچتاب خورده از مسجد
برآمدند از عقب آن جماعه هندوی اجل رسيدهٔ سپاهی وضع كه
بهوس شنيدن وعظ مسلمانان آمده بود روانه شده يكي از خدمهٔ مسجد
با جمعی ديگر بگمان آنكه آن هندو نيز از جملهٔ آن جماعت ست
كه بارادهٔ كشتن شيخ آمده بودند بقصد گرفتن و كشتن او دويد آن
هندو نيز برگشته جمدهر كشيده بر موذن انداخته شهيد ساخت
و آن هندو را نيزكشتند و تا دو سه روز برای تحقيق كه آن هندو
فرستادهٔ كيست نگذاشتند كه لاش اورا بردارند و چندی از فضلا
و هوا خواهان شيخ عبد الله بوسيلهٔ مقربان نزد محمد فرخ سير
پادشاه استغاثه نمودند كه خواجه محمد جعفر مي خواهد كه
خلل در دين اهل سنت اندازد و در عهد خلد منزل برای

لفظ وصی آن هنگامه شد و پیش نرفت الحال زیاده ازان مادهٔ
فساد آماده خواهد گردید و الا خواجه محمد جعفر را از شهر
بیرون باید نمود و در هر معرکه و بازار شاه جهان آباد که سابق
مدح حضرات ایمهٔ طاهرین علیهم السلام بذکر در می آمد
بعد رو دادن هنگامهٔ مسجد جامع مضمون ورق را بر گردانده بدون ذم
روافض مذکور دیگر بزبان نمی آوردند اما محمد فرخ سیر که بشریعت
خان قاضی حضور ازین مذکورات بمیان آورده استفسار نمود قاضی گفت
که بداعتقادی خواجه محمد جعفر شرعا ثابت نمی شود و آنچه شیخ
عبدالله میگوید مطابق کتب معتبرهٔ عقائد اهل سنت نیست اما اگر برای
رفع گفتگو خواجه محمد جعفر تبدیل مکان نماید بهتر است و خان دوران
نیز درین باب بخواجه آنچه می بایست گفته معقول نموده قرارداد
که چند روز در درگاه حضرت خواجه نظام الدین رفته دفع شر نماید
و شیخ عبد الله را خان دوران طلبیده گفت که بچه مطلب و مدعا
درین شهر آمده اید و مطالب او را موافق اظهار او در سه چهار
روز سر انجام داده روانهٔ ملتان ساخت شیخ عبد الله که بملتان
رفت بعد از چند گاه بازدران شهر با عقیدت خان ناظم آنجا بر سر
چنان روایات گفتگو نموده کار بجای رساند که عقیدت خان محضر
نموده بحضور فرستاده گرز بردار طلبیده مقید ساخته روانهٔ حضور
نمود و جمعی از معتقدان و پیروان شیخ عبدالله بقصد خلاصی شیخ
تعاقب نموده بر سر گرز برداران ریختند و چند نفر از هر دو طرف
زخمی شدند و آخر قادر بر خلاص او نگشتند و بحضور رسیده تا عهد
سادات نظر بند بود ٭

ذکر سوانح سال چهارم از جلوس محمد فرخ سیر شهید مشتمل بر استیصال گروی جهنمي نابکار

دیگر از فتوحات عهد محمد فرخ‌سیر که‌درسنه هزار و صدوبیست و هشت (شش) مطابق سال چهار جلوس که به‌نیروی اقبال پادشاه عد ومال و تردد بازوی عبد الصمد خان دلیر جنگ و دیگر امرای اسلام رو داده دستگیر شدن و بقتل رسیدن گروي شقی است که شمهٔ از خروج و سرکشي و تاخت و تاراج او باوجود متوجه شدن خلد منزل و تعین خان خانان با سي هزار سوار و محاصره نمودن در لوه گده و بدر رفتن آن مردود و باز مقرر نمودن محمد امین خان بهادر و آغر خان و رستم دل خان و انعام خان و دیگر امرا و مدت محاصره بطول کشیدن و کار نساختن و آنچه ایذای او از خرابی پرگنات و قتل نفس چندین هزار زن و مرد هندو و مسلمین و شکستن و مسمار نمودن مساجد و مقابر بزرگان که اکثر محالات و قصبجات صوبهٔ شاه جهان آباد و پنجاب خراب شدهٔ اوست و خود را بسچا پادشاه ملقب ساخته قریب سي چهل هزار سوار و پیادهٔ جنگي که همه‌شجاع بدل وجان مرید و مطیع آن مردود بودند و فدا نمودن جان و مال سرمایهٔ سعادت خود میدانستند و طغیان او از حد گذشته بود و هر ضرر و بي ادبی که برمسلمانان و مقابر و مساجد میرساندند از عبادات و حسنهٔ اعمال خود مي شمردند در ذکر سلطنت خلد منزل مفصل گزارش یافته دریں آوان احاطهٔ حصاري درصوبهٔ پنجاب‌که مسافت ده دوازده روزه راه از دارالخلافت شاه جهان آباد بگرداس پور مشهور بنا کرده و معبدگروي سابق بود

آنرا بطريق قلعچهٔ پروسعت بر احاطهٔ او افزوده چنانچه پنجاه شصت هزار سوار و پياده را جا شود مسکن و ماوای خود ساخته بتعمير و استحکام برج و بارهٔ آن پرداخت و پرگنات سير حاصل نواح را بتصرف خود آورده تا لاهور و سهرند عرف سرهند تاخت و تاراج مي نمودند عبدالصمدخان دليرجنگ را که بصوبه داري دارالسلطنت لاهور مرخص ساخته بودند مع ذکريا خان پسر او بمهم استيصال آن بد سگال مامور ساختند و قمرالدين خان پسر اعتماد الدوله و محمد امين خان بهادر و آغر خان و جمعي از فوج مغليهٔ والاشاهي و احديان با مصالح توپخانه بمدد و کومک او تعين فرمودند - بعد رسيدن عبد الصمد خان دلير جنگ که از خاندان با نام و نشان توران و شجاع کار طلب بود نزديک گدهي آن مردود فوج گروه که از مور و ملخ زياده بودند برآمده بمقابله پرداختند و چنان آشوب در لشکر پادشاهي انداختند نزديک بود که چشم زخم عظيم بفوج اسلام رسد و مکرر چندين جرأتها ازان طائفهٔ ضال بد سگال بظهور آمد و جمع کثير از هردو طرف کشته و شهيد مي گرديدند باز مغليه بران جماعت غالب آمده هزيمت داده باحاطهٔ آنها ميرساندند چون چندين کرت ازان گروه بد نهاد شوخي و تردد بي باکانه بوقوع آمد و شب خون مي آوردند دلير جنگ چار ناچار مقابل قلعچهٔ آن بد کيشان احاطهٔ براي لشکر خود کشيده گرد آن خندق کنده بهبستن و پيش بردن مورچال پرداخت و مدت محاصره بطول انجاميد و درين مابين جرأت و ترددي که ازان مفسدان بدعاقبت بظهور مي آمد و گاه بيگاه ازگدهي برآمده دست برد بر

مورچال لشکر اسلام می نمودند و مردم پادشاهي را بدرجهٔ شهادت میرسانیدند و عبد الصمد خان با همراهان آنچه شرط سعي و تردد نمایان بود بجا آورده اگر بتحریر تفصیل آن پردازد منافي اختصار کلام است - القصه فوج پادشاهي در فرصت ایام راه رسد غله و کاه بدان فرقهٔ بد انجام مسدود ساخت و هرچه ذخیره دران قلعچه فراهم آورده بودند باتمام رسید و روز بروز ابواب تردد آمد و شد برروي آن تبه کاران بسته میگردید و کار بجای کشید که با انواع حیل و ساخت که با مردم لشکر اسلام می نمودند هرآثار غله بدو روپیه وسه روپیه گاه گاه بدست آورده نا سرداران آنها برای قوت لایموت برابر کف دست بدستور دوای مریض زهر مار می نمودند - چون در کفر هم ملت نا مشخص غیر مقرر داشتند و عرصهٔ زندگانی برانها تنگ گردیده بود گاو و بعضي چهارپایان را کشته از میسر نیامدن هیمه گوشت خام می خوردند و از خون شکم و گرسنگي هرروز جمعي بجهنم واصل می شدند معهذا بعضی اوقات روز و شب از قلعچه برآمده خود را بر مورچال زده بسیار را شهید و زخمي ساخته با نیم جانی که داشتند جان بسلامت بدر می بردند و بهادران اسلام در هر هفته و ماه مورچال بهزار سعي و اشکال پیش برده کار بران جماعهٔ بدسگال تنگ می ساختند تا آنکه کار بخوردن آرد استخوان چهارپایان و پوست درختان کشید و قریب هفت هشت هزار کس ازان نا کسان مردار خوار از فاقه بدار البوار پیوستند و بسیاري وقت فرار زیر تیغ مغلان آمده بجهنم واصل گشتند معهذا لشکر پادشاهي

از تهور و جان‌فشانی که ازان قوم بد عاقبت مشاهده می نمودند ملاحظه کلی داشتند که مبادا بهیأت مجموعی برآمده سینها را سپر ساخته آن سگ مردار نابکار را بدر برند - و چون بسحر و جادو که بصورت سگ و گربه شده بدر می رود میان مردم سست اعتقاد شهرت داشت هرگاه گربه و سگ از طرف قلعچه بنظر مردم مورچال می آمد بتیر و سنگ هدف تیر بلا می ساختند بعده که مدتی بدان سخت جانی بر محصوران گذشت بر بقیة السیف آن مردودان عرصهٔ زندگانی تنگ گردید و از حیات مایوس شده پیغام جان بخشی بامید نجات ازان احاطهٔ ممات بمیان آوردند دلیر جنگ ابتدا راضی بقول امان جان بخشی نمی شد آخر کار مصلحة امیدوار التماس عفو جرائم و تقصیرات درخدمت پادشاه نمود چار ناچار سرگروه آن مدبران با پسر هفت‌هشت ساله و دیوان خود و سه چهار هزار نفرنیم بسمل برآمده دستگیر بلای مکافات خانهٔ تقدیر گردیدند و عبد الصمدخان فرمود درسه هزار کس را زیر تیغ بیدریغ آورده آن دشت پر وسعت را طشت پر از خون ساختند * بیت *

دران سرزمین دشت و خاکی که بود
گلی ارمغی شد ز خون یهود

و پوست سر آنها را پراز کاه نموده بر نیزها بستند و بقیة السیف را برای زنده بردن نزد پادشاه طوق و زنجیر نمودند و جمعی از مقتولان که بامیدنجات و حیات و حرص زیاد که انسان را بمال‌دنیا میباشد اشرفیها را اندوخته زر و مال را بشکم‌فرو برده بودند و آخر بدم

شمشیر جزای اعمال و افعال خود درآمدند و بشهرت فرو بردن
اشرفیها تماشائیان شکم آنها چاك نمودند مبلغهای خطیر بدست
لچهاي بازار و مغلان تیغ‌گذار افتاد - بعد عرض تردد عبدالصمدخان
نزد پادشاه مستحسن افتاد و حکم طلب آن شقي با سر مقتولان و
اسیران صادر شد عبدالصمد خان قریب دو هزار سر پر از کاه و هزار
نفر مسلسل از بند آهني همراه پسر خود ذکریا خان و قمر الدین
خان روانهٔ حضور ساخت و وسط ماه محرم الحرام آن سال که امیران
و سرهای آن گروه بدنام بد انجام نزدیك بدار الخلافت رسیدند
اعتماد الدوله محمد امین خان بخشي را فرمودند که بیرون شهر رفته آن
مقهور بد عاقبت را با دیگر همراهان تخته کلاه و رو سیاه نموده خود
او را بر فیل و دیگران را بر شتران سوار کرده و سرها را بر نیزه نموده
بشهر در آرند تا باعث عبرت نظارگیان مردم ازار گردد - بعده که
داخل شهر شد و از نظر پادشاه گذشت حکم حبس سرگروه آن
مفسدان با پسر و دو سه نفر معتبر همراه او در قلعه نمودند و
دیگران را فرمودند که هر روز دوصد سهصد نفر آن گروه شقاوت پژوه را
پیش چبوترهٔ کوتوالي و رستهاي بازار بقتل رسانند - از جملهٔ قوم
کهتریان که خفیه خود را از زمرهٔ معتقدان و مریدان آن مردود مي
شمردند بمحمد امین خان و دیگر متوسلان امیران بقبول مبلغهای
خطیر برای جان بخشي آن نابکار رجوع آوردند پیش رفت نگردید
و بعد فراغ قتل همه همرهان فرمودند که اول فرزند اورا بحضور او
بلکه از دست خود او موافق بي رحمي که ازان ملعون در کشتن
فرزندان دیگران بوقوع مي آمد بقتل آورده بعده بند بند او را

جدا سازند و این سزا موافق جزای کردار آن بد کردار برفقای ارذیز رسانند آری که کرد که نیافت که کشت که ندروید • بیت •

از مکافات عمل غافل مشو • گندم از گندم بروید جو زجو

از اعتقاد آن گروه شقاوت پژوه که بآن سگ بد عاقبت داشتند نقل چند می نمایند که عقل در قبول آن تردد دارد اما آنچه محرر اوراق بچشم خود مشاهده نموده بزبان قلم می دهد که در ایام کشتن آن جماعه مادر یکی ازانها که جوان نوخیز تازه بعرصهٔ ظهور آمده بود وسیله و مربی بهم‌رسانیده نزد پادشاه و سیدعبدالله خان استغاثه نموده بعجز و الحاح تمام التماس نمود که پسر من از جملهٔ ستم رسیدگان و محبوسان آن ضال برد که بعد تاراج نمودن مال دستگیر نموده بودند و بی تقصیر داخل آن گروه باسیری در آمده و بیگناه در زمرهٔ کشتنیها گردیده محمد فرخ سیر را برحال و مقال آن زن مکاره رحم آمد و برای خلاصی پسر او مزاول از حضور تعین نمود و آن زن محیل با حکم خلاصی پسر وقتی رسید که جلاد برسر آن شقي با تیغ آختهٔ خون چکان استاده بود پروانگی استخلاص او رساند پسر او بفریاد آمد که مادرم دروغ می گوید من بدل و جان از معتقدان و فدویان جان نثار مرشد خودم مرا زود برفیقان من رسانید - گویند اعتماد الدوله محمدامین خان وقت ملاقات ازان مقتول مردود یعني سر گروه آن پرسید که آثار عقل و رشادت از چهرهٔ حال تو پیداست ترا چه برین داشت که از مکافات اعمال نیندیشیدی و برای چهار روزهٔ زندگانی بدعاقبت مرتکب چنین ظلم و افعال شنیع بر قوم هنود و مسلمان گشتی

درجواب گفت در همه مذهب و ملل هرگاه نافرمانی و معصیت از انسان مجسم از عصیان زیاده ازحد بظهور می آید منتقم حقیقی در مکافات سیئات او مثل من ظالم را میگمارد که باعث جزای کردار آن جماعه می گردد * بیت *

چو خواهد که ویران کند عالمی * نهد ملک در پنجهٔ ظالمی

بعده برای تلافی اعمال او مثل شما صاحب ثروت را برو تسلط می بخشد که اورا نیز بجزا و سزای اعمال او درین جهان رساند چنانچه ما و شما مشاهده می نمائیم *

ذکر سوانح سال پنجم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

در شروع این سال استیصال عیسی خان مهمند زمیندار عمدهٔ صوبهٔ پنجاب رو داد مجمل ازان بزبان می دهد عیسی‌خان که اصل او از راجپوتان زمیندار پیشه بود اگرچه در جرگهٔ منصبداران پادشاهی در همچشمان سرفرازی داشت اما بسبب تقاضای ایام و انقلاب سلطنت سر از آمدن اطاعت برآورده طریقهٔ سرکشی ازروی بدنهادی اختیار نموده محصول‌محال جاگیرداران دوردست را بتعدی متصرف می شد و گاه گاه بر قافلهای راهٔ کابل و کشمیر تاخته قطاع الطریقی می نمود و سر از اطاعت صوبه داران و حکام می پیچید و مکرر فوج صوبه داران و فوجداران مقابل او رفته هزیمت یافته بودند درین ایام که بوسیلهٔ رسل و ارسال تحف و هدایا با خان‌دوران رابطهٔ آمد و شد عرائض بهم رسانده بود زیاده در تمرد می‌کوشید عبدالصمدخان بهادر که بعد از فراغ مهم گرو متوجه تنبیه او گشته در قابوی رفتن بود با نائب

خان مذکور اتفاق مقابلهٔ او افتاد و از بسیاري افواج خود بی باکانه
پا بمعرکهٔ کارزار نهاد ازانکه مآل کار باغی پیشگان خسران مآل
بجزای اعمال خود رسیدن است بعده که جنگ عظیم در پیوست
بعد زد و خورد بسیار که جمع کثیر از هردو طرف بکار آمدند گرفتار
تیغ اجل گردید و سراو را بریده و پسر خرد سال و دیوان او را مقید ساخته
بحضور روانه ساختند *

دیگر از مژدهٔ فتح غیب آن سال کشته شدن دهیر مفسد
پیشه است مجملي از تفصیل آن بتحریر می آرد که دهیر از
جملهٔ زمینداران سرکش مفسد پیشهٔ مقرري مشهور صوبهٔ عظیم‌آباد
بود که مکرر با فوج پادشاه زادها و صوبه‌داران آن ضلع مقابله نموده
طریقهٔ طغیان و سرکشي از حد گذرانیده بود فوجها و قافلها بغارت
میبرد بعده که میر جمله بصوبه‌داري آنجا مقرر گشته خودرا برساند
از دست برد دهیر که محال جاگیر سیر حاصل آن صوبه در
تصرف او بود و عمل و دخل نمیداد باوجود نگاه داشتن سپاه زیاده
از ضابطه و بباد دادن خزانهٔ مبلغ کلي از سرکار پادشاهی و خود برو
تسلط نیافت و بر رعایا و سکنهٔ پتنه از مغلیه ظلم و تعدي بسیار
رسید میر جمله تنگ آمده بآرزوی تقرب و اختیار حضور خود را
چنانچه عنقریب بذکر خواهد درآمد نزد پادشاه رساند و صوبهٔ
عظیم آباد بسربلند خان مقرر گردید و سربلند خان به نسق ملک
و تادیب سرکشان پرداخت و دهیر مفسد که تمام رعایا و
جاگیرداران از تاخت و تاراج او بجان آمده بودند مکرر درآمده
در نواح پتنه شوخی می نمود سربلند خان جمعیت زیاده

نگاه داشته برای تنبیه او برآمد وبا آن شقي مقابله نموده بعد ترددات نمایان که از هردو طرف بمیان آمد وجمعی کثیر کشته و شهید شدند دهیر رو بفرار گذاشت و بعد آوارگی در جنگلهای دشوار گذار بقول مشهور از زخم غیب که از دست همراهان اوباو رسید و بروایت دیگر از دست تیغ جان ستان یکي از یکه تازان فوج سربلند خان بهروجه از تیر آه درد آلود جگر سوختگان که ناگاه دران گریز باو رسید بدار البوار پیوست *

چون محمد فرخ سیر پادشاه بتجویز لطف الله خان صادق حکم فرموده بودند که از دو بیستي تا نهصدی منصبدار پادشاهي و هفت هشت هزار سوار والا شاهي تا یافتن جاگیر درماهه پنجاه روپیه بعد اسپ بداغ رسادن از خزانه مي یافته باشند از انجمله مردم والا شاهي که حق رفاقت و جان بازي ثابت نموده بودند ده دوازده ماهه طلب بر سرکار داشتند و جمعي بامید جاگیر خدمت مي نمودند و بیشتر از والا شاهي مغلیه بودند احکام برطرفی آنها یک قلم صادر فرمودند و بخشیان بآن جماعه جواب دادند - و در همان ایام که شورش برطرفی آنها درمیان بود میر جمله که از زیادتي طلب سپاه باوجود صرف نمودن مبلغ کلي از خزانهٔ پادشاهی و تعدی مغلان بر رعایا که فغان ظلم آنها ازحد گذشته بود درانجا بآ برو استقامت نمی توانست ورزید و جاذبهٔ قرب پادشاه علاوهٔ آن گردید لهذا از عظیم آباد جریده سوار شده بطریق ایلغار که مسافت بعید یک و نیم ماهه راه در چهارده پانزده روز روپوش از سپاه که بعضي از نوکران او نیز خبر نیافتند گذار

راه جمنا اختیار نمود بعد رسیدن دوسه منزلی اکبر آباد برکشتی سوار شده بغتةً وقت شب خودرا بدر قلعهٔ دار الخلافت رساند - ازانکه دران روزها در هر هفته و ماه اخبار مختلفه و منصوبهاي تازه از قصد پادشاه درحق قطب الملک در السنه و زبان واقعه طلبان و خبر طلبیدن میر جمله نیز زبان زد خاص و عام گردیده بود و این معنی نزد هنگامه جویان باعث مزید مادهٔ بدنامي تدبیر دستگیر نمودن قطب الملک درزبانها میگشت هرچند که پادشاه میر جمله را وقت ملازمت رو نداده تشنیع زیاده از خرابي رعایاي پتنه و بیحکم آمدن حضور نمود و میر جمله نیز منفعل گردیده نزد قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار واطاعت خواست که التماس عفو جرائم خود نزد پادشاه وقطب الملک نماید اما اهل تدبیر همه حیله و تزویر براي مقید ساختن وزیر میدانستند و در همان ایام باشاره یا اتفاقا هفت هشت هزار سوار منصبدار برطرفي فراهم آمده بخانهٔ محمد امین خان بخشي و خاندوران نائب امیر الامرا و میر جمله رفته نالش تقاضاي طلب خود نمودند و گفتگوي این فساد وهجوم مغلیه با زره وبکتر و نمود گرفتن حویلي نام بردها بطول انجامید و نیز شهرت یافت که مغلیه باشارهٔ بخشیان نقنه جو که بر وقت قابو خود نیز رفیق گردند مي خواهند بهیأت مجموعي برخانهٔ قطب الملک بدست آویز طلب خود یورش و شورش نمایند و قطب الملک درفکر فراهم آوردن فوج متفرقه و نگاهداشت جمعیت تازه گردید - و غیرت خان خویش سید عبد الله که دران روزها بفوجداري نارنول مقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر

تازه از بارهه رسیده خود را رساند و هرروز تا چهار پنجروز فوج مغلیه سوار شده در رستهای بازار مستعد کارزار و فساد بودند و ازطرف دیگر سرداران قطب الملک نیز با جمعیت شایسته کمر بسته تا شام بر فیلان و اسپان هنگامه آرا مي گشتند - میر جمله سراسیمه گشته سررشتهٔ کار و تدبیر ازدست داده بخانهٔ محمد امین خان آمده پناه گرفته از هر طرف نشانهٔ تیر ملامت گردیده نمی دانست چه کار سازد و آخر چارهٔ کار درین دانستند که پادشاه نظر رفع فساد و تسلی قطب الملک میر جمله را مغضوب وکم منصب و از صوبهٔ عظیم آباد تغیر ساخته تعینات صوبهٔ پنجاب نمودند و سربلند خان را صوبه داري عظیم آباد فرمودند و نظام الملک بهادر فتح جنگ را خدمت فوجداری مراد آباد که بمقتضای وقت براي دفع ایام فساد قبول نمود مقرر نمودند و مدتمدید در السنهٔ فتنه جویان هنگامه طلب شهرت داشت که میر جمله را پادشاه مصلحة بسرهند و صوبهٔ پنجاب فرستاده باز در تدبیر و فکر طلبیدن اوست - و هرگاه پادشاه برای شکار اطراف شهر برآمده سه ماه و چهار ماه بیرونها میگذراند خانه بخانه و خیمه بخیمه همین ذکر بود که برامدن پادشاه بارادهٔ منصوبهٔ دستگیر ساختن سید عبد الله خان است و مدام قطب الملک متوهم بوده نگاهداشت سپاه مي‌نمود و سواي سادات و متوطنان بارهه دیگران را کمتر نگاه میداشت *

و درین سال مطابق هزار و صد و بیست و نه اسد خان قره‌مالو که نود و چهار سال از مرحلهٔ عمر طي نمود خدمت

وزارت و دیگر خدمات عمدهٔ صاحب قران ثاني و خلد مکان و خلد منزل بتقدیم رسانده بود و ذو الفقار خان و دیگر بزرگان جد و آبای اسد خان از امرای ذو الاقتدار ایران بودند از ین کلفت سرای فاني بروضهٔ جاوداني شتافت و در امرای متاخرین بدین خوبي آمیزی مزاج گرفته دیده و شنیده نشده و از ابتدای نشوونما در عیش و کامراني و لذت دولت بسر برده و بعد جعفرخان مغفور چنانکه او بتمکین و نشاط دائم و نیک سرشتی و کم آزاري که هرگز ازو بدی در حق غیر بعمل نیامده صرف اوقات نموده با زیردستان برفق و مدارا و ایلان شایان و بیچشمان تازه بعرصه آمده باشان و تمکین سلوک می نمود از جملهٔ امرای قریب العهد دیگري نبود - گویند در ایامي که بیماري مرض سفر آخرت او بطول کشید روزي محمد فرخ سیر پادشاه مصحوب یکي از محرمان خاص که برای عیادت فرستاده بود خفیه پیغام نمود که ما قدر شما ندانستیم و آنچه نسبت بخاندان آن دستور العمل سلطنت نبایست بعمل آمد و ندامت آن سود نمیدهد الحال از شما مصلحت سلوک پادشاهان می خواهم در جواب گفت این غلطي که از شما خلاف رویهٔ جد و آبا بظهور آمده بجز حکم خدا نبوده و میدانم چنانکه وزارت از خاندان ما رفت در سلطنت دودمان تیموریه هرخللی تمام خواهد پذیرفت اما الحال که زمام اختیار ملک و خود بدست سادات بارهه داده آند صلاح دولت درین ست که تا مقدور بآنها سلوک نمایند و کار بآنجا نرسانند که روز بروز توالد مادهٔ نساد و عناد

آماده گردد و سر رشتهٔ اختیار از دست رود * بیت *

چو در طاس رخشنده افتاد مور ٭ رهاننده را چاره باید نه زور

ذکر سوانح سال ششم از جلوس محمد فرخ سیر پادشاه شهید

بسبب رسیدن خبرهاي دکن که بفرستادهای حضور امیر الامرا دخل نمی داد قلعه‌داریهای عمده که همیشه از نزد پادشاه مقرر می گردید او بهمراهان خود می فرمود و بحضور راجه رتن‌چند دیوان سید عبد الله خان در تعلقهٔ همه متصدیان دخل نموده احدي را اصلا اعتبار و استقلال نمی داد خصوصا در مقدمات مالي که دیوان تن و خالصه معطل محض بودند و پرگنات خالصه بطریق اجاره در معرض بیع و شرا لکها می آمد روز بروز بر کدورت خاطر پادشاه می افزود - و اعتصام خان نام را که بتجویز خان‌دوران دیوان خالصه و رای رایان جهان شاهي را دیوان تن کرده بودند و آنها ناچار بودند که هم رضا جوئی پادشاه و هم مرضی قطب الملک از دست ندهند و اعتصام خان را طرف پادشاه و رای رایان را خاطر داري سید عبد الله خان زیاده مطلوب بود بنابران هردو از هرطرف در پایهٔ اعتراض می بودند لهذا استعفا نمودن دیوانی برهردو واجب گردید - و عنایت‌الله خان که در سنه احد جلوس بعد کشته شدن هدایت الله خان پسر او از پادشاه رخصت کعبة الله‌گرفته به بیت الله رفته بود درین سال مراجعت نموده خود را بحضور رساند - ازانکه محمد فرخ سیر پادشاه بسبب

برهم خوردن نسق سلطنت از برانداختن امرای خلد مکان ندامت داشت و عنایت الله خان که تربیت کردهٔ خلد مکان و متصدي مزاج گرفتهٔ کفایت اندیش گفته میشد بعد از رسیدن بحضور بمصلحت و صواب دید بعضی همدمان خیر اندیش پیش آمد کار و صلاح دولت دران دیدند که عنایت الله خان را از عطای اضافهٔ منصب و مقرر فرمودن یکی از خدمات حضور مستمال ساخته سرگرم کار سازند درین ضمن اعتصام خان دیوان خالصه که از بی اختیاري و خفتي که از مردم احشام و دیگر ارباب طلب می کشید نیز استعفای خدمت نمود و تجویز دیوانی خالصه و تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان بمیان آمد هرچند که خان مذکور نظر بر استقلال قطب الملک در قبول خدمت دیواني تن نمي داد و سید عبد الله خان نیز از تحقیق سلوک او که در عهد خلد مکان با جملة الملک اسد خان نموده بود راضي بدیواني او نمي گشت اما اخلاص خان بهادر شاهي که در استعداد و کمالات در جرگهٔ جدید الاسلام خود را معلم ثالث می دانست و باوجود کمال اخلاص با سادات نظر بر فساد ایام تارک خدمت گشته بنوشتن تاریخ عهد محمد فرخسیر مامور گردیده مصاحب گاه و بیگاه قطب الملک بود بمیان آمده باصلاح طرفین کوشیده عنایت الله خان را معقول ساخت که در هیچ مقدمهٔ دیواني بدون اطلاع و صلاح سید عبد الله خان بعرض پادشاه نرساند و تجویز خدمات ننماید و نیز بخدمت قطب الملک التماس نمود که راجه رتن چند در محال خالصهٔ پادشاهی دخل نکند - و چون سید

عبدالله خان بسبب بیدماغی پادشاه که عیاشي و خلوت نشینی علاوهٔ آن گردیده بود چهار ماه پنج ماه برای اجرای کار وزارت و دستخط در کچهري نمی نشست و کار خلق الله بند بود عنایت الله خان درین ماده نیز ملتمس گردید که در هفته یک دو بار در قلعه آمده کچهري نمایند اگرچه چند روز بدار و مدار باهم ساختند اما آخر کار چنانچه باحاطهٔ تحریر خواهد در آمد پیش رفت کار نگردید - درین سال مطابق سنه هزار و صد و سي و یك بموجب عرض عنایت الله خان حکم اخذ جزیه از هنود که مرضي رتن چند نبود نمود و نیز چون هنود و خواجه سرایان و مردم کشمیر بساخت و تغلب و زبردستي منصبها بیش گرفته جاگیرهای سیر حاصل در تصرف خود آورده بودند و عرصهٔ جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردیده بود عنایت الله خان بعرض رسانده خواست که از روی اوارجه و توجیه منصب هنود و مردم دیگر متغلب را کم و ضبط نماید و این معني بر رتن چند و همه صاحب مداران دفتر شاق نمود بقطب الملک رجوع آورده راضي باجرای آن حکم نگردیدند بلکه تمام هنود بعلت باز جاري نمودن جزیه و تجویز کمي منصب کمر عداوت بعنایت الله خان بستند و از کاوشهای حسابي و بیحسابي طرفین قراری که میان دیوان کل و جز مقرر گردیده بود بحال نماند و مکرر پای رنجش درمیان آمد اما ناچار بکجدار و مریز باهم مي ساختند - درین ضمن یکي از عمال محال خالصه که دست گرفته و فرستادهٔ رتن چند بوده پاي حساب دیواني آمده بود و مبلغ کلیي بر ذمهٔ او

بر آمد عنایت الله خان برای وصول زر او را مقید ساخت و مکرر رتن چند وسیلهٔ خلاصی او گردید فائدهٔ نداد روزی عامل مذکور قابو یافته گریخته پناه برتن چند برد و رتن چند حامی او گردید عنایت الله خان بعرض پادشاه رسانید و چیلها برای گرفته آوردن عامل از خانهٔ رتن چند تعین شدند و کار بگفتگوی فساد انگیز منجر گردید و پادشاه از روی[1] اعتراض بقطب الملک درباب برطرف نمودن رتن چند فرمودند فائدهٔ مترتب نشد و دیگر سبب فساد زیاد که میان محمد فرخ‌سیر و سادات بارهه آمد و سررشتهٔ اختیار از دست رفت این گردید که چورامن نام جاتهه که از مفسد پیشهای مشهور بود و پدر و جد و برادر او از عهد خلد مکان اطراف اکبر آباد و فتحپور را تاخت و راه زنی می نمودند و مکرر افواج پادشاهی بسر فوجی شاه زاده محمد بیدار بخت و خان جهان بهادر و دیگر امرا برای تنبیه و تادیب آن جماعه و تسخیر قلعهٔ سنسنی که بنا کردهٔ آنها بود تعین شده بودند و در ایام مقابلهٔ اعظم شاه و بهادر شاه و رسیدن محمد فرخ سیر پادشاه نزدیک اکبر آباد شوخی و بی ادبی زیاده از دست اندازی و تاراج کارخانجات پادشاهی و تصرف نمودن خزانه و جواهر ازو بعمل آمده بود برای تنبیه او چنانچه بزبان قلم داده راجه جی سنگه را مرخص و تعین فرموده روانهٔ نمودند و سید خان جهان بهادر خالوی قطب الملک را از عقب جی‌سنگه بطریق سر فوج علاحده کومکی باستقلال رخصت کرده بودند اگرچه سید خان جهان بسبب بعضی موانع و عدم سرانجام مطالب بعد رخصت چندے ماه گذار شهر معطل ماند اما راجه جی‌سنگه

بر مهم ماموره خودرا رسانده به بند و بست مورچال و محاصرهٔ گڈهي چورامن پرداخته زياده ازيک سال ترده نمايان نمود و مکرر يورش و جنگهاي عظيم بميان آمد و مردم بسيار از هر دو طرف کشته شدند و بعد رسيدن سيد خانجهان نيز مصدر ترددات گشت و مورچال نزديک بقلعچه رسيد و کار بر چورامن تنگ گرديد آخر کار وکيل چورامن ملعون بقطب الملک رجوع آورده قرار صلح بقبول پيشکش و بودن خود چورامن در حضور بشرط عفو جرائم و سرافرازی منصب بي آنکه جی سنگه اطلاع يابد و پای او درميان باشد نمود پادشاه طوعا و کرها التماس سيد عبد الله خان را قبول فرمود اما چون اين مصالحه خلاف مرضي پادشاه در کمال نا خوشنودي جی سنگه بميان آمد جی سنگه دل شکسته گشته خود را بملازمت پادشاه رساند و چورامن را بعد رسيدن حضور نزديک محلهٔ خود سيد عبد الله خان فرود آورد اگرچه يکبار بخوشي و ناخوشي ملازمت چورامن ميسر آمد اما باز بسبب ملال خاطری که محمد فرخ سير پادشاه ازين صلح داشت راضي بمجراي ثاني او نگرديد - دريں ضمن خبرهای مختلف خلاف مرضی پادشاه که عنقريب باحاطهٔ تحرير می آيد از دکن رسيد و باعث مزيد فتنه و فساد جهان آشوب گرديد *

ذکر سوانح سال هفتم از جلوس محمد فرخ سير شهيد

بعده که اميرالامرا بر داود خان فتح يافته خود را بخجسته بنياد رسانده به بندوبست ملک پرداخت و اطلاع يافت که کهندو

پهارزیه (ن) نام که سپه سالار عمدهٔ راجه ساهو گفته می‌شد و ازانکه
در هر دو صوبهٔ دکن یکی از سرداران مرهته بدستور صوبه‌داران پادشاهی
صوبه‌دار که وجه چوتهه مرهته بوصول آورد مقرر بود صوبهٔ خاندیس
در تصرف خود داشت و مابین راه بندر سورت قلعچهای گلی ساخته
تهانها قائم نموده هر قافله که ازان راه میگذشت اگر چوتهه یعنی
چهارم حصهٔ مالیت آنچه در قافله از تجار و غیر تجار داشته باشند
قبول می نمودند سالم میگذشتند و الا بتاراج درآورده آدمهارا اسیر
نموده باز مبلغی سر نفر می گرفتند انگاه سر میدادند امیر الامرا
ذوالفقار بیگ نام بخشی خود را با سه چهار هزار سوار و پانچ شش هزار
پیادهٔ بند وقچی برای تنبیه او رخصت نمود - بعده که ذوالفقار
بیگ از کوتل مابین خجسته بنیاد و خاندیس گذشت و خبر کهندو
پهارزیه که قریب هشت نه هزار سوار جنگی همراه او بود نزدیک سرحد
بکلانه و کالنه که بتفاوت هفتاد کروه عرفی از خجسته بنیاد مسافت
دارد شنیده مستعد جنگ گشته خواست که برو تاخت آورد کهندو
بطریق فرار ناهموار لشکر ذوالفقار بیگ را بطرف جنگلهای خار دار
دشوار گذار کشید هرچند که هرکاره‌ها ظاهر ساختند که قابوی مقابله
با غنیم نیست ذوالفقار بیگ از غرور شجاعت و راهنمائی دیگر
جهال باره سخن هرکارها نشنید و یکه تاز خود را بکهندو رسانده
در اول مقابله که جمعی از کفار بدار البوار پیوستند کهندو موافق
داب دکهنیان رو بفرار آورده فوج امیر الامرا را بنمود چهار صد پانصد

(ن) د پهارزیه

سوار خوش اسپه اطراف خود کشیده لشکر بارهه را پراگنده ساخته
باز بیکبارگي بهیئت مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه
کومک سواران متفرقه بسته چنان عرصهٔ نبرد و کار زار بر لشکر اسلام
تنگ آورد که ذوالفقار بیگ با جمعي از همراهان جانباز بدرجهٔ
شهادت رسید و باقي فوج هرکه بزنهار آمده از اسپ غرور پیاده
شده سپر انداخت زنده مقید گردید و دیگران با جان و مال
بمعرضهٔ تلف آمده علف تیغ بیدریغ گشتند و آنچه بزبانها مشهوراست
گاو و شتر و اسپ احدي از سوار و پیادهٔ آن فوج ازان بلیه محفوظ
نماند - بعد رسیدن خبر بامیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مستقل
خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و سیف الدین
علي خان صوبه دار برهانپور را که برادر حسین علي خان مي شد
برای نسق از برهانپور طرف سلطان پور و نذر بار برآمده بود بجهت
تادیب کهندو باتفاق محکم سنگه امر فرمود و هردو سردار نامدار
چندانکه بقصد گوشمال آن کفار تبه کار تعاقب نمودند و خواستند
که تلافي بظهور آید یا تهانهای او را بر دارند که باز اذیت او
بپرگنات و رعایای صوبهٔ خاندیش نرسد فائدهٔ نداد اگرچه کهندو
دفع الوقت نموده خود را نزد راجه ساهو که در قلعه و مکانهای
قلب مي بود رساند اماتهانهای او جابجا که بودند قائم ماندند
هرگاه فوج تعین کردهٔ امیر الامرا میرفت فرار نموده همین
که فوج رو میگرداند مردم کهندو آمده قائم مي شدند هرچند
که با فوجهاي دیگر مرهته که اطراف احمد نگر بتاخت و تاراج
آمده بودند محکم سنگه را مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و غنیم

را هزیمت داده تا پای قلعهٔ ستاره رساند اما تلافی کشته شدن
ذو الفقار بیگ و تاراج رفتن فوج او با کهندو دپهازیه بعمل نیامد - و
بسبب انتشار خبرنا موافقت پادشاه باسادات که بقول مشهور فرامین
و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمدهٔ طرف
کرناتک در باب عدم رجوع و استیصال امیر الامرا رفته بود و
آنها سرتابی می نمودند بندوبست واقعی در صوبهٔ بیجا پور و
حیدر آباد نشد اگرچه مبارز خان صوبه دار حیدر باد که از مبارز
پیشگان باشان و وقار گفته می شد بخجسته بنیاد آمده بامیر الامرا
ملاقات نموده باز بتعلقهٔ خود مرخص گردید اما صوبه دار و حکام
و زمینداران بیجاپور و کرناتک هر دو صوبه چنانچه بایست رجوع
نیاوردند - و صوبه دار و دیوانیان و دیگر اهل خدمات که از حضور
مامور شده میرسیدند اکثر دخل نمی یافتند - و قلعهٔ ملهیر سرکار
بگلانه که از قلعهای سرحد با نام و نشان صوبهٔ خاندیس است و مدت
سی و چهار سال قلعه داری آن قلعه بسه واسطه بخاندان نجابت
خان که از سلسلهٔ میرزا شاهرخ بنی اعمام تیموریه گفته می شد
ارثی مقرر بود از تغیر فتح یاب خان پسر نجابت خان باسد علی
خان علی مردان خانی مقرر نمودند و فتح یاب خان اسد علی
خان را دخل نداد و گفتگو بطول انجامید و ازانکه نجابت خان
که در ایام روانه شدن امیر الامرا از حضور صوبه داری برهانپور
داشت سند نیابت صوبه داری خجسته بنیاد نیز بنام او بمهر
امیر الامرا رسیده بود و بعد رسیدن امیر الامرا نجابت خان را بپای
حساب آورده مبلغی بر ذمهٔ او بر آورده نظر بند داشتند بگمان

آنکه فتح یاب خان باشارهٔ پدر دخل نمیدهد نجابت خان را زیاده از اول پای اعتراض آورده معاتب ساخت و این معنی که بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رسید علاوهٔ کدورتها مزید عناد خاطر گردید و مکرر از حضور قلعه داری ملهیر بنام دیگری مقرر فرموده خلعت رخصت عنایت نمودند و قلعه‌دار از شنیدن اخبار دخل ندادن امیر الامرا و نزاع میان نجابت خان و منصوب کردهٔ صاحب اختیار دکن جرأت روانهٔ شدن برخدمت ماموره نه‌نمود و بعد قیل و قال بسیار وکالت خان نام را قلعه داري قلعهٔ مذکور از روي سند امیر الامرا مقرر شد و فتح یاب خان نا گزیر قلعه را باو سپرده از قلعه برآمد *

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

دیگر از سوانح قابل تحریر که قرنها بر صفحهٔ لیل و نهار یادگار خواهد ماند مقدمهٔ صلح غنیم دکن است که در صوبه داري امیر الامرا مقرر گشته فقرهٔ چند ازان بمعرض بیان می آرد در ایامي که خلد مکان برای تسخیر قلعجات مقهوران دکن کمر عزیمت بسته مدتها صرف اوقات و خزانها نموده قلعهٔ ستاره و پرناله و راج گذهه و غیره قریب سی و چهل قلعهٔ با نام و نشان را بتصرف در آورده مرهته رابی‌خان و مان ساخت سرداران آن گروه شقاوت پژوه ملک قدیم پادشاهی را خالي و پادشاه را دور دانسته نسبت بسالهای دیگر زیاده شوخی نموده با فوجهای سنگین اطراف صوبجات دکن و احمد آباد و مالوا بقصد تحصیل نمودن چوتهه تاخت و تاراج پراگنده شده هرجا که میرسیدند اگر شهر یا قصبهٔ کلان می بود هرکاره و خط نزد حاکم و زمیندار آنجا فرستاده پیغام طلب چوتهه می نمودند یا

خود مقدم و زمیندار دیهات و قصبجات باستقبال فوج مرهته شتافته باظهار قبول چوتهه قول امان خواسته هرکاره و سوار برای محافظت دیه و زراعت گرفته بجای جمع هزار دو هزار چهار صد پانصد ظاهر ساخته هرچه پیش میرفت چهار م حصهٔ آن مقرر نموده وعده وصول بگذاشتن یرغمالی که بزبان هند اول می نامند بمیان آورده دفع ضرر تاخت و تاراج آنها می نمودند - و در صورت آنکه فوجداران و زمینداران آنجا اطاعت ادای چوتهه نمی نمودند یا رجوع نمی آوردند چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل باحاطهٔ تحریر در آمده در صورت غالب آمدن آن محال را تاخته خراب مطلق می ساختند و الا بعد محاصرهٔ چند روز مایوس شده آوارهٔ دشت ادبار می گشتند چنانچه قصبهٔ نذربار و سلطان پور و جامود و قصبات مشهور بسیار صوبه برهانپور و برار و دیگر صوبجات دکن را بیست و هشت هزار سوار در هفته سه هفته محاصره می نمودند و تا کام بر می خواستند و با قافلها نیز همان سلوک بعمل می آمد و بیشتر قافلها بتاخت و تاراج میرفت اما سردار ها تا مقدور در تشخیص چوتهه کوشیده بتاخت و تاراج راضی نمی شدند برخلاف لشکر آن سرداران تا می توانستند در برهم زدن چوتهه و تاراج نمودن می کوشیدند چراکه در صورت رجوع و عدم تاراج چوتهه وجه مقرری بسرداران عائد میگردید و لشکر متمتع نمی گردیدند و در تاخت هرچه بدست هرکه می افتاد مال او بود بسردار فوج چندان نفع نبود و در اواخر عهد خلد مکان هر چند وکلای تا رابائی بائی که زن رام راجه باشد

و بعد فوت شوهر تا ده دوازده سال دم مخالفت با پادشاه میزد التماس مصالحه بشرط عطا نمودن سردیسمکهي شش صوبه دکن بدستور سر صد نه روپیه رجوع آورده بود پادشاه مغفور از غیرت اسلام و بمیان آوردن بعضی سبب که در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان قلم داده قبول نفمود و در عهد خلد منزل اگرچه وکلاي راجه ساهو و رانی رجوع آورده فرمان سردیسمکهي بشرط چند که در ذکر فرمان روائی خلد منزل بزبان قلم داده حاصل نمودند اما بسبب نزاع مابین رانی و راجه ساهو بند و بستی که مرکوز خاطر بهادر شاه بود بعمل نیامد و دستور سردیسمگی نیز جاری نگردید و در صوبه داری داود خان که نیابت ذو الفقارخان داشت و میان او و غنیم عهد و قرار اخوت و موافقت بود بشرط آنکه در جاگیر پادشاه زادها و داود خان مزاحمت نرسانند از باقی محالات امرای عظیم الشان هیرامن نام نائب داود خان باستصواب خود چوتهه میدهانید و بقافلها آزار نرسانده باهم چون شیر و شکر جوشیده بکجدار و مریز بعمل می آمد و در صوبه داري نظام الملك بهادر چنانچه بگزارش آمده در ابتدا بصلح و در آخر بفوج کشی که همه یکسان و پنج ماه نکشید بدار و مدار گذشت و آخر بغنیم تنبیه واقعی رسید بعده که دو سه سال از صوبه داری امیر الامرا در فساد و عناد با پادشاه گذشت با وجود نگاه داشتن فوج زیاده ترددی که بایست بعمل آوردن بند و بست واقعی که مرکوز خاطر امیر الامرا و موافق رسم سادات بارهه بود صورت نگرفت لهذا نظر بر قابوی وقت و رفع فساد در سنه هزار صد و سي هجري بصلاح انور خان که از

شیخ زاده‌های متوطن برهانپور و پیش آوره های سادات بود و دیگر امرای همراز باتفاق سنکرا جي نام برهمن که سابق متوسل و از نوکران عمده سیوا و سنبها بود و از زمان تسخیر قلعه چنجي درجرگهٔ نوکران پادشاهی درآمده وکالت خیرخواهي سرداران مطیع و غیر مطیع مرهته می نمود و خالي از جوهر رشادت که مدد طالع ضمیمهٔ آن گشته بود نبود و وساطت بالاجي بشوناتهه و جمناجی که از برهمنان و سرفوجان عمدهٔ فهمیده کار راجه ساهو بودند قرار صلح باین شرط بمیان آوردند که از جملهٔ محصول مال و سائر محال خالصهٔ پادشاهي و جاگیرداران هرچه امینان و کروریان و شقداران بوصول در آرند چهارم حصهٔ آن بمنصوبان راجه واصل سازند و نیز مقرر شد که سوای چهارم حصه که شریک محصول جاگیر داران نمودند في صد ده روپیه دستور سردیسمکهی از نزد رعایا بگیرند که في صد سي و پنج بر تحصیل وصول کل ابواب فوجداري و شقداري و ضیافت و آخراجات دیگر از روی کاغذ خام وصول نمایند بدین حساب قریب بنصف جمعبندي از روی طومار در باری میکشد مقرر گردید و شریک غالب عمال راجه ساهو شدند و اینکه از روي سررشتهٔ وصول کل محوبات بگیرند بررعایا و حکام پادشاهي و جاگیر داران نهایت سخت و دشوار گردید و در هر محال دو تحصیل دار که یکي خود را کمایش دار و دویم گماشتهٔ سردیسمکهي میگویانند و بر طومار واصلات اول دستخط سررشتهٔ دار سردیسمکهی شود و لوازم رسمیات آن جدا بگیرد و بال جان عمال پادشاهي و جاگیرداران گشتند و

سوای آن هردو شریک راهدار علیحده در هر محال که از سابق بسبب سستی فوجداران و غلبهٔ غنیم جا بجا نشسته سر گاو و ارابه نیم روپیه و یک روپیه از بیوپاریان و هرچه خواهند از مردم دیگر دوچند رسه چند از فوجداران ظالم پیشه میگرفتند الحال نیز بدستور قبل از ایام صلح آن تعدی علاوهٔ دیگر شراکت ماند دریناصورت در هر پرگنه سه عامل مستقل راجه ساهو با جمعیت سوار و پیاده در کچهری وچبوترهٔ مال و سائر و سر راهها بدعت نواحدات قرار یافت و سوای آن هرجا که دیهات ویران را مرهته قول داده آباد نموده بود مثل دیهات پرگنهٔ ندربار وغیره صوبهٔ خاندیس و دیگر پرگنات صوبهٔ برار و غیره که از اصل خراب و ویران کردهٔ مرهته بود قرار داد امیر الامرا منظور نداشته قول سوم حصه بثائی که بجاگیردار عائد گردد داده مقرر کردند منجملهٔ سه حصه یک حصه بجاگیردار و یک حصهٔ سالم مرهته متصرف شود و یک حصه برعایا وا گذارند و درمقدمات ملکي و مالي حکم و عمل غنیم زیاده براختیار فوجدار وجاگیرداران جاری گردید - هرچند امیرالامرا وقت مصالحه مقرر نموده بود و تاکید مي نمود که راهداری که بظلم فی ارابه و گاو سه برابر و چهار برابر نسبت بفوجداران و حکام ظالم چنانچه بگزارش آمده از بیوپاریان و مسافران در ایام قبل از قرار صلح می گرفتند نگیرند اما پیش نرفت آري در اکثر پرگنات تاخت و تاراج دیهات و قافله از میان برخاست و نسبت بایام سابق مسافرین و مترددین بعد ادای راهداري بآرام تردد مي نمودند و بعضی دیهات که از تاخت مقهوران و تعدی حکام بد انجام ویران مطلق شده بودند

رو بآبادی گذاشت - بعده که امیر الامرا سند قرار صلح بشرطهای
مذکور بمهر خود بوکلای راجه ساهو نوشته داده برای طلب فرمان
پادشاه مطابق سند خود موقوف نداشته جابجا گماشتهای مستقل
راجه ساهو را دخیل ساخته مقرر نمود که بالاجی بشوناتهه و
جمناجی دو نوکر عمدهٔ راجه ساهو با جمعیت شایسته بطریق
نیابت و وکالت راجه ساهو در خجسته بنیاد باشند و کارهای
ملکی و مالی بوساطت آنها صورت گیرد بعده که عرضه داشت
حسین علی خان مشتمل بر حقیقت مصالحه با مرهتّه و طلب
فرمان بعرض پادشاه رسید چون بعضی هواخواهان دولت
خاطرنشان نمودند که در محصول و حکم رانی غنیم لئیم را سهیم و
شریک غالب نمودن مصلحت نبود لهذا خلاف مرضی محمد
فرخ سیر بظهور آمد و در همان ایام جان نثار خان که از امرای
مزاج گرفتهٔ قدیم و تربیت کردهٔ خلد مکان و قدیم الخدمت خلد
منزل و جهان دیدهٔ پخته کار و با عبد الله خان مرحوم برادر خوانده
بود و هر دو برادر صاحب مدار در بغل و کنار او کلان شده بودند
پادشاه بامید آنکه امیر الامرا با او سلوک نکار خواهد نمود و جان نثار
خان هرچه باو از راه خیرخواهی طرفین بفهماند و معقول نماید
بسمع رضا خواهد شنید نیابت صوبه داری برهانپور از طرف
امیر الامرا بنام او مقرر کرده در باب پند و نصائح بحسین علی
خان در خلوت ارشاد نموده بعطای خلعت و دو فیل نر و ماده
و سرپیچ مرصع مفتخر ساخته مرخص نمود - و درهمان آوان که ماه
ذی قعدهٔ سنه شش جلوس مطابق سال هزار و صد و سی هجری

باشد اعتماد الدوله را برای بندوبست صوبهٔ مالوا مرخص فرمودند
و مقرر شد که بعد رسیدن سرحد مالوا فرمان صوبه داري از تغیر
راجه جیسنگه سوائي نیز عطا خواهد شد و بقول مشهور همان
روز خفیه فرمان صوبه داری نیز با عنایات دیگر مرحمت نمودند
بعد ازان که جان نثار خان نزدیک آب نربدا رسید باوجودی که
از راه پخته کاری خود را معلم ثالث روزگار میگرفت و عسرت و
پریشاني حال علاوهٔ آن داشت و ازطرف دخل یافتن درتعلقهٔ مامورهٔ
خود نیز مذبذب خاطر بود اصلا جمعیت سوار و پیاده نگاه نداشته
طي مسافت می نمود چون خبر رسیدن محمد امین خان بسرونج
تعلقهٔ مالوا و رسیدن جان نثار خان نزدیک گذر اکبر پور معا در
خجسته بنیاد انتشار یافت بر زبان هرزه گویان هنگامه طلب خبر
رسیدن اعتماد الدوله با شصت هزار سوار مع امرای کارزار دیده
بسرونج بقصد پیکار امیر الامرا و مقرر شدن جان نثار خان هراول
باهفت هشت هزار سوار شهرت بمرتبهٔ گرفت که حسین علی
خان نیز متردد خاطر گردید معهذا نوشتجات جان نثار خان
متضمن بر اظهار پریشاني و عسرت حال خود و اصلا همراه نداشتن
جمعیت و طلبیدن فوج بطریق بدرقه بسبب انتشار سنتا نام غنیم
که غیر از منصوبان راجه ساهو طرف هاندیه علم سرکشي و فساد
عظیم برداشته سر راه جان نثار خان گرفته بود پیهم بحسین علی خان
رسید بر نوشتجات او اعتماد ننموده هرکارهاي معتمد برای تحقیق
جمعیت اعتماد الدوله و وضع آمدن جان نثار خان تعین نمود بعد
رسیدن خبر که با مضمون نوشتجات خان مذکور موافق آمد جمعیت

برای آوردن جان نثار خان روانه ساخت بعده که جان نثار خان ببرهان پور رسید شنید که امیر الامرا باسد الله خان مشهور بنواب اولیا که پسر عمهٔ هردو برادر می شد و نیابت صوبه داری برهانپور داشت باوجودیکه مردم برهانپور از ظلم او بجان رسیده بخجسته بنیاد باستغاثه رفته بودند نوشته که از آمدن جان نثار خان وسواس بخاطر راه نداده در تعلقهٔ خود مستقل باشد و جان نثار خان را نزد خود طلب نمود خان مذکور مجبور گردیده خود را نزد امیر الامرا رساند و بعد رسیدن او بخجسته بنیاد حسین علی خان در احترام و تعظیم و فرستادن طعام هر روز و مدارات دیگر می کوشید و مخاطب بعمو صاحب می نمود اما ازانکه برهانپور صوبهٔ سرحدي بود و با فرستاده های حضور در دخیل ساختن بخدمات ماموره قصور واقع مي شد و جان نثار خان را از جملهٔ منصوبه بازان روزگار وشجاعان آزموده کار می دانست تا سه ماه که فصل خریف و ربیع باتمام معزول برداشت خان مذکور را بحرف و صوت نگاه داشته بدار و مدار و مهربانیهاي زباني و فرستادن طعام هر روز و دیگر توجهات دفع الوقت نموده گاه تکلیف فرستادن نادیر و صوبهٔ بیدر بمیان می آورد و گاه در قبول صوبهٔ حیدرآباد و بیجاپور که دران هر دو صوبه دخل یافتن او متعذر بود مختار می ساخت و گاه می گفت که چون بر عقل و دانائی و تجربه کاري و دوستي شما اعتماد کلي دارم مي خواهم که براي مشورت امور ملکي از خود جدا ننموده پرداخت حال عمو صاحب نمایم - هم درین اوان برامین خان برادر خان عالم

که نیابت صوبهٔ محمدآباد عرف بیدر و نادیر داشت حادثهٔ غریب
رو داد مجمل از تفصیل آن می نگارد که چون از بعضی قصبجات
و دیهات صوبجات دکن که مقدمان و زمینداران فوج و گدهی قائم
داشتند غنیم درین مدت باوجود محاصرهٔ بیست روز و یک ماه
ازان محال چوتهه بوصول نرسانده بود و وقت قرار صلح با وکلای
راجه ساهو چنان مقرر شد که در محال که از سرکشی و زور طلبی
زمینداران و مقدمان و حکام گماشتهای راجه ساهو چوتهه بوصول
نتوانند رساند امیر الامرا معاونت نموده بوصول رساند و در صوبهٔ
تعلقهٔ امین خان از بعضی محال نرمل و غیره درین مدت یکدام
چوتهه نداده بودند فتح سنگه پسر خواندهٔ راجه ساهو که ضلعدار و
تحصیل دار چوتهه آن ضلع بود شکوهٔ سرکشی زمینداران آن نواح
بامداد امین خان بامیر الامرا نوشت حسین علی خان درین ماده
بامین خان نوشتجات فرستاد امین خان باظهار آنکه هرگاه درین
مدت چوتهه ازین دیهات نگرفته باشند من چگونه تن باین ننگ و
عار ادای چوتهه دهم التماس استعفا درمیان آورد میرزا علی نام
که از شجاعان مشهور آن ضلع گفته می شد بدان خدمت مامور گردید -
و از شهرت این خبر که در استقلال امین خان خلل راه یافته روزی درهمان
اختلال ایام امین خان با جمعیت معدود که بیشتر از همراهان معتمد او
در سرانجام شادی کدخدائی دختر او در خانه مانده بودند بشکار
دور دست دربالکنده صوبهٔ نادیر رفته بود و فوج نزد او جمع نبود فتح سنگه
پسر خواندهٔ راجه ساهو خبر یافته باتفاق زمینداری که با امین خان
عداوت داشت باسیزده چهارده هزار سوار بجمعیت جنگیت راو

زمیندار نرمل که او هم سه چهار هزار سوار برقنداز حکم انداز داشت شتافته ناگهان خود را رساند و امین خان که خاندان آنها در شجاعت و تهوری از مشهوران دکن گفته می شد از بسیاری کفار نیندیشیده بقصد مقابله باخصم پرداخته داد دلاوری و مردمی داده زخمهای نمایان برداشته بیخود گشته افتاده دستگیر گردید و از سرداران ورفقا دو سه نفر نامی با جمعی دیگر بدرجهٔ شهادت رسیدند فیلان و اسپان و آنچه همراه داشت بتاراج و غارت بردند - بعد که حقیقت دخیل نساختن جان نثار خان در صوبه‌داری برهانپور و حادثهٔ امین خان بعرض پادشاه رسید باعث مزید مادهٔ ملال خاطر گردید و آخر سال که فصل ربیع بآخر رسید جان‌نثار خان را بدین شرط بخدمت صوبهٔ برهانپور مامور نمود که داراب خان نام پسر کلان خود را بطریق نیابت ببرهانپور بفرستد و خود در خجسته بنیاد نزد امیر الامرا باشد *

و در همین آوان ضیاء الدین خان نام را که دیوان دکن از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مقرر نموده بودند با جلال الدین خان که بدیوانی برهانپور مامور گردیده بود و فضل الله خان را که بتعلقهٔ بخشیگری دکن منصوب ساخته بودند بخجسته بنیاد رسیدند ضیاءالدین‌خان را بسبب سفارش که قطب الملک مکرر ببرادر خود نوشته بود دخیل کار و بار دیوانی ساخت اما سوای آنکه بر اسناد و پروانجات تنخواه مهر او شود اصلا در مقدمات دیوانی استقلال و اختیار نداشت و فضل‌الله خان‌بخشی جواب صاف یافته بارسلام هم نیافت و جلال الدین خان را عوض دیوانی برهانپور دیوانی

برار فرمود این همه اخبار باعث مزید ملال خاطر پادشاه میگردید -
و در همان ایام بد فرجام محمد مراد نام کشمیری الاصل بدنام که
در هرزه گوئي و صفات مذمومهٔ دیگر زبان زد خاص و عام بود و
در عهد خلد منزل چون جهان دار شاه متوجه حال او گردید
بمنصب هزاري و خطاب وکالت خان سرفرازی یافته میان همقومان
امتیاز بهم رسانده سرمایهٔ افتخار خود میدانست درین آوان
بوسیلهٔ هموطني باصاحبهٔ نسوان والدهٔ پادشاه قرب همکلامی در
خلوت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر بهمرسانده قابوی وقت یافته
بگیرنگي افسانه و افسون آنکه در اندک فرصت تدبیر و اندیشهٔ
صائب بی آنکه کار بمصاف با اهل خلاف افتد و شمشیر از غلاف
برآید قلع ریشهٔ خرد و بزرگ بارهه می توانم نمود چندان باغ
سبز در نظر پادشاه جلوه داد که در فرصت کم چندان در دل و رگ
و ریشهٔ شاه شهید مرحوم جا گرفت که درکمتر ایام از عطای اضافهای
نمایان و خطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ‌شاهی از پایهٔ هزاري
بمراتب هفت هزاری ده هزار سوار براوردی رسید و در خلا و ملا
همدم و دمساز و محرم همراز گشته شریک مصلحت بر انداختن
دولت بارهه گردید و هیچ روزي نبود که از جواهر گران بها و مرصع
آلات و پوشاک خاص باو انعام نفرمایند و بعنایات دیگر زیاده از
حوصلهٔ او کامیاب نسازند و قرار بران یافت که سربلند خان را از پتنه
و نظام الملک بهادر فتح‌جنگ را که در مراد آباد بندوبست واقعي
نموده در تنبیه و گوشمال مفسدان و سرکشان کوشیده باعث آبادی
و امان آن ضلع گردیده بود از مراداباد و راجه اجیت سنگه را از

احمدآباد طلبیده هر یکی را امیدوار خدمات عمدهٔ حضور و عنایات
دیگر نموده شریک سعی بر انداختن دولت بارهه نمایند و غرائب
درین بود که بعد رسیدن نظام الملک بحضور بخدمت دیگر مامور
نفرموده فوجداری سرکار مراد آباد و بحال جاگیر که دران سرکار
داشت ازو تغیر نموده مراد آباد را مسمی برکن آباد ساخته صوبهٔ
علحده قرار داده در صوبه داري و جاگیر رکن الدوله اعتقاد خان
بطریق آل تمغا عنایت نمودند - و بعد فراهم آمدن امرا راجه
اجیت سنگه که بخطاب مهاراجه و عنایات دیگر سرفرازی یافت با
سید عبد الله خان مدد و همداستان گردید و نظام الملک بهادر
فتح جنگ و سر بلند خان که هر یکی را در ابتدا امیدوار وزارت و
میربخشی ساخته بودند تکلیف قلع ریشهٔ فساد سید عبدالله خان
با هریک بمیان می آوردند آنها التماس می نمودند که قلمدان
وزارت بهریکي از بنده ها که قابل این کار دانند مرحمت فرمایند
بعده که در استقلال سید عبد الله خان خلل پذیرفت اگر ادعاي
نافرماني نماید بسزا خواهد رسید در جواب میفرمودند که برای
وزارت بهتر از اعتقاد خان دیگری را نمی دانم و از هریک از امیران
عمدهٔ ایران و توران که مشورت برای چنان امر خطیر وزارت بنام
چندین هرزه گوئی کم اصل بدنام باظهار رغبت تمام بمیان آورده
استمزاج حاصل می نمودند دل شکسته گشته تن برضای مطیع
و منقاد گشتن اعتقاد خان نمیدادند درین گرمي هنگامهٔ عید فطر
اتفاق افتاد و قریب هفتاد هزار سوار و پیاده روز سواري تشریف
بردن عیدگاه در رکاب حاضر بودند و تزلزل تمام در مردم خاص و عام

از طرف دستگیر ساختن سید عبد الله خان رو داد معهذا که آنروز
زیاده از چهار پنج هزار سوار همراه سید عبد الله خان نبود از هیچ
طرف صدائي بلند نگردید و شهرت بدنامی لاحاصل زبان زد خلائق
گردید - و از انتشار این خبر سید عبد الله خان شروع نگاهداشت
سپاه نموده چون سابق سوای مردم بارهه که بر شجاعت و تهوری
و جانفشاني آنها اعتماد کلی بود قوم دیگر را کم نوکر مي نمود
درین گرمي هنگامه فرمود تا بیست هزار سوار از همه قوم
نگاهداشت نمایند - بعد رسیدن اخبار شرربار حضور بدکن امیرالامرا
متوهم گشته ارادهٔ حضور را پیش نهاد همت نمود و قبل ازان
تمهید منصوبهٔ تازه نموده معین الدین نام مجهول النسب گم نام را
که نزد راجه ساهو دستگیر بود پسر اکبر شهرت داده جمعیت
فرستاده بشان و دبدبهٔ تمام که بهیچ صورت اورا نمی نمود نزد
خود طلبیده بحضور نوشته جواب طلب نموده بود - درین ضمن خبر
رسید که میان پادشاه و سید عبد الله خان صلح بمیان آمد و راجه
اجیت سنگه که بموجب طلب بحضور رسیده بخطاب موروثي
مها راجه و دیگر عنایات پادشاهی بامداد و اعانت سید عبد الله
خان سرفرازی یافته بود باوجود منسوب بودن صبیهٔ او بپادشاه
بسید عبد الله خان همدم محرم و همراز گشته قرار وفای عهد
رفاقت تا دم واپسین بمیان آورده واسطهٔ صلح گشته *

اواخر ماه شوال این سال سرا پا نکال محمد فرخ سیر پادشاه
باتفاق اعتقاد خان و خان دوران و بعضي دیگر امرای خیر اندیش
بخانهٔ قطب الملک تشریف آورده باهم عهد موافقت با قسم عدم

مخالفت بسته از طرفین عذر سلوک و فکرهای فاسد ایام گذشته خواسته بدولت خانهٔ قلعه مراجعت نمودند و اخلاص خان را که از قدیم منجملهٔ اخلاص کیشان هردو برادر گفته می شد برای مطمئن خاطر ساختن امیر الامرا و باز آوردن از فکر و ارادهٔ فاسد حرکت از دکن بتاکید اکید زود رسیدن مرخص و روانه ساختند - بعد رسیدن خبر صلح حضور بدکن حسین علی خان تا رسیدن خبر تحقیق ثانی تهیهٔ روانه شدن حضور چند روز بتعویق انداخت درین ضمن بلا فاصله از رسیدن خبر صلح باز اخبار بحال نماندن آشتی میان میر و وزیر انتشار یافت و نوشتهٔ قطب الملک مشتمل بر اشارهٔ طلب برادر بتاکید رسید و شهرت تنگ گردیدن عرصه بر سید عبد الله خان نقل و نقل هر خانه و بزم صغیر و کبیر خجسته بنیاد با اخبار موحشهٔ دیگر گردید *

ذکر سوانح سال نهم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

چون هنگامهٔ فساد و عناد پادشاه محمد فرخ سیر و قطب الملک چنانچه باحاطهٔ بیان در آمده بامتداد کشید و هر تدبیر و مصلحت که می اندیشید بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر بجائی نمی رسید و ازانکه عزم و رای پادشاه بر یک حال قرار نمی گرفت گاه بصلح و مدارات پیش می آمد و گاه بقصد قلع ریشهٔ بداندیشان دولت کمر می بست و از مصلحت بعضی امرای منافق که با سید عبد الله خان همداستان بودند مقدمه یکسو نمیگردید و اگر جمعی از مقربان خیر اندیش مثل نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج جیسنگه سوائی بتقاضای وقت

مشورت برداشتن پردهٔ نفاق از میان و یکسو نمودن گفتگو با صلح
صلاح کل نظر بر دریافت استمزاج بمیان می آوردند از راه
بعضی وسواس که بتوضیح آن نپرداختن اولی شنیده ناشنیده
می انگاشتند - اگرچه فتح جنگ و سربلند خان و دیگر نوکران عمده
وفاکیش بودند که مهم دفع این فساد بعهدهٔ خود بگیرند اما ازانکه
مامور بپرهمزدن آشکارا نمیگردیدند و از بسکه در اکثر امور بحسب
تقدیر و سرنوشت روز ازل که بایست آن پادشاه شهیدکشته و ناکام
از جهان رود خلاف تقاضاي وقت ورای صائب بظهور می آمد
خصوص از تجویز وزارت و دیگر رعایت و عنایات بیجا چنانچه بگزارش
درآمده در بارهٔ رکن الدوله اعتقاد خان مبذول میگردید - از انکه در
حسب و نسب و استعداد ظاهري و باطنی امیران ایران و توران
عار تبعیت او بر خود هموار نمیتوانستند نمود و فوج والا شاهي و
مردم توپخانه که هشت نه ماهه نقدي طلب داشتند از اغماض سید
عبد الله خان دامی و درمي نمی یافتند و سردار کار فرمانمیداشتند
و نگاهداشت سید عبد الله خان قریب به بیست هزار سوار رسیده
بود روز بروز مادهٔ مزید فتنه و باعث خلل نسق پادشاه میگردید -
درین ضمن در یکی از فرامین درجواب عرضه داشت نفاق آمیز
امیر الامرا که مشتمل بر ارادت قدمبوس معروض داشته بود و از
نا موافقت آب و هواي دکن نیز شکوه درج نموده بود حکم
فرموده که اگر خواهد باحمد آباد رفته تا بحال آمدن مزاج
بگذراند والا ماراهم مشتاق دانسته خود را بحضور برساند و درباب
معین الدین پسر جعلی اکبر چنانچه بذکر درآمده نیز معروض داشته

بود که میخواست خلل در ملک اندازد نوکران راجه ساهو اورا مقید ساخته بموجب نوشتهٔ این جانب بخجسته بنیاد فرستاده اند حکم برای طلب او نیز صادر گردید - و نوشتجات برادر نیز مشتمل بر زود رسیدن خود بحسین علیخان میرسید لهذا پانزدهم ماه شوال سنه هفت جلوس سیف الدین علیخان برادر خرد خود را با چهار پنجهزار سوار بطریق هراول و فراهم آوردن سرانجام توپخانه مرخص ساخته روانهٔ برهانپور نمود - چون برای بندوبست صوبهٔ خاندیس از طرف جان نثار خان خاطر جمعی حاصل نبود و رعایای برهانپور از تعدی داراب خان پسر و نائب جان نثار خان نزد حسین علی خان باستغاثه آمده بودند بدین بهانه هم صوبه داری خاندیس از تغیر جان نثار خان بنام سیف الدین علی خان مقرر کرده انتظار خبر ثانی میکشید - بعد رسیدن نوشتجات متواتر سید عبد الله خان اواخر ذی الحجه سنه مذکور از خجسته بنیاد بر آمده یکهفته توقف برای امر ضروری نموده اوائل محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و یک مطابق اوائل آذرماه الهی موافق سال هفت جلوس بادشاه و سرانجام توپخانه و دیگر ما یحتاج سفر و جذب قلوب امرا و مرهته پرداخته باتفاق اسد الله خان عرف نواب اولیا مع پسران جان نثار خان و عوض خان نائب صوبهٔ برار و اسد علی خان علی مردان خانی و دلیر خان برادر لطف الله خان صادق و اختصاص خان نبیرهٔ خان زمان و حاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکن و فیروز علی خان بخشی که از سادات نامی بارهه می شد و دیانت خان نبیرهٔ

امانت خان خوافي و راجه جیسنگه بندیله و راجه محکم سنگه
که نوکر عمدة امیر الامرا بود و غیره بیست و دو نفر نوکر پادشاهي
که اکثر در رفاقت مجبور و بی‌اختیار بودند و قریب هشت نه‌هزار
سوار خانگي و یازده دوازده هزار سوار مرهتّه و دیگر اهل خدمات
و متعینهٔ خجسته بنیاد و برهانپور و برار که هرگز عبور آنها از آب
نربدا همراه هیچ امیر و شاه زادهٔ نامدار نشده بود و تمام عمله
و فعلهٔ کچهري دیواني و بیوتات و بخشي که جمله قریب
بیست و پنج هزار سوار فراهم آورده بود و توپخانه و ده یازده
هزار پیادهٔ برقنداز روانهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد گردید و
سادات خان را که از هر دو چشم معذور و از امرای قدیم با نام و
نشان بوده قلعه دار احمد نگر ساخته هزاریهای احشام از قدیمان
خود همراه داده روانه ساخت و قلعهٔ ملهیر که از مدت چهل سال
در تصرف خاندان نجابت خان بود برای تصرف آوردن آن
چنانچه بذکر درآمده سعی تمام مي‌نمود وکالت خان نام را قلعه‌دار
نموده بران قلعه فرستاده بتصرف خود درآورده بود و همچنان قلعهٔ
سالیر و دو سه قلعهٔ دیگر بهمراهان خود مقرر نمود و برای فرستادن
بعضي از وابستها و اشیای کار آمدني بقلعهٔ دولت آباد بقلعه‌دار
پیغام نمود چون از قبول ابا کرد جاگیر او تغیر نمودهٔ بکمی
منصب نیز مغضوب ساخت همچنان قلعه دار آسیر نزدیک
برهانپور نیز پای اعتراض آمد و جمعي از اهل خدمت پادشاهی
و منصوبان حضور که سابق برتعلقهای ماموره آنها مرخص ساخته بود
و بعضی ازانها زیر بار خرچ سه بندی آمده هنوز جا گرم ننموده

بودند هر یکي را باظهار مدعیان صاحب غرض متهم ساخته معزول نموده دیگران را بدان خدمات منصوب ساخت و معزولان را مغضوب نموده محتاج بنان شب گردانده با خود گرفت - از انجمله محرر سوانح که بعد کساله و تصدیع سه سال که از دکن بحضور رفته در رکاب بوده بخدمت امانت و فوجداری محال مصطفی آباد که بخالصهٔ پادشاهي تعلق داشت مامور گردیده بخدمت آن صاحب مدار دکن رسیده سند مطابق با هزاران منت احسان حاصل کرده بر سر تعلقهٔ خود که محال ویران و خراب کردهٔ پسر عملهٔ میرالامراصوبه دار برهان پور بود رفته مبلغ خطیر بخرج سه بندی و غیره آمده همینکه مساعي جمیله درآبادی پرگنه و گردآوری رعایا نموده مشغول کشت و کار ساخت هنوز فصل درو خریف نرسیده بود که تنخواه بیست هزار روپیه برای سر انجام توپخانه پانصد محاربه بپادشاه شهید محمد فرخ سیر مذکور نموده الاکه از نرسیدن فصل در سرانجام زر تاخیر شد مبلغ از دیگری گرفته معزول نمود بعد عزل آنچه از تقاضای سپاه و پیاده و دعوی حساب و بحساب مرهته که شریک غالب شده حکام و عمال گردیده بودند شرایي و کساله که کشیده باحاطهٔ تحریر نمی آید - و قریب سه لکه هزار سوار مرهته بسرداری کهندو دبهاریه که از سر نوجهای مشهور و صوبه دار خاندیس از طرف راجه ساهو نقاره می شد و سنتا و چندی دیگر از سرداران گم نام همرکاب خود ساخت و هر کدام از سرداران نامي و جماعه داران عمده را برداشت اسپ و فیل و خلعت و مبلغ مدد خرچ مرهون احسان نموده برای آینده امیدواریها داده

و براي سپاه مرهته نیم روپیه سراسري سر نفر خرج از سرکار مقرر کرده و جمعي از زمینداران را باخویش رام ساخته همراه گرفت القصه بعد رسیدن برهانپور که براي امور ضروري مه چهار مقام واقع شد رنبهابنالکر نام مرهته که نوکر پادشاهي گفته می شد و منجملهٔ فوج کومکي نزد امیر الامرا رمیده بود و سنکراجي ملهار و بشونانهه صاحب مداران راجه ساهو با او عداوت داشتند و مکرر ازو خفت کشیده از مدت در فکر تلافی بودند اورا حسین علی خان بموجب اشارهٔ مدعیان او در خلوت به بهانهٔ مصلحت طلبیده غافل گرفته بقید و زنجیر در آورده لشکر و بهیر مغلوب هراس گشتهٔ اورا تاراج نمود و عمله وفعلهٔ متصدیان کچهری دیوانیان و بخشیان واخبارنویسان را که بوعدهٔ رخصت از پای کتل فردا پور همراه آورده باز امیدوار مرخص ساختن از برهانپور نموده بود ازانجا نیز رخصت نداد و همه حکام وعمال معزول را درکمال بی سرانجامی همراه گرفته بیست و دویم محرم ازبرهانپورکوچ نموده کوچ بکوچ از آب نربداگذر اکبر پور عبور نمود - درین ضمن اخلاص خان که برای تسلي و برگرداندن امیر الامرا بعد قرار صلح اواخر شهر شوال از حضور روانه شده بود اوائل ماه صفر نزدیک قلعهٔ ماندو رسید و باهم ملاقات نموده درخلوت ازکلمات صلح بی ثبات و هنگامهٔ آشوب فراهم آمدن امرا در دارالخلافت و خاطر داری اعتقاد خان نسبت بهمه خانه زادان و آزرده و بیدل ساختن دیگر امرا بذکر در آورده آن سپه سالار بهانه طلب را زیاده از سابق سرگرم زود رسیدن حضور ساخت - چون در زبانها شهرت داشت که اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر صوبه دار

نامشخص‌ما را که نزدیک اجین استقامت داشت بگرد آوری فوج و زمینداران پرداخته اراده مقابله با امیر الامرا حسین علی خان یکی از همراهان چرب زبان نصیرالدین حسن علی ایرانی را که داروغهٔ اصطبل بود نزد او برای دریافت تحقیق و قصد او فرستاده پیغامهای وعده و وعید آمیز داده بود یکبارگی خبر برخاستن رفتن اعتمادالدوله بی‌حکم پادشاه در السنهٔ عوام انتشار گرفت - و بعد رسیدن مقابل و برابر قلعهٔ ماندو مرحمت خان پسر امیر خان که در نسق قلعه‌داری و تدبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و بندوبست آن سرزمین واقعی کشیده بود بعذر تمارض و دیگر موانع بامیر الامرا ملاقات ننمود و این معنی مادهٔ بددماغی و نزاع حسین علی خان گردید - چهاردهم صفر که کنار دار الفتح اجین نزول واقع شد از نوشتجات برقنداز خان فوجدار گوالیار و وکیل حضور بظهور پیوست که پادشاه بعد انتشار خبر فوج و حرکت امیر الامرا از خجسته بنیاد خود بدولت بیست و پنجم محرم الحرام بخانهٔ سید عبدالله خان تشریف آورده باتفاق بعضی امرای موافق و منافق بنای قرار صلح و عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الهی که از طرفین بمیان آمد مستحکم ساختند و دستار سر مبارک بر داشته برسر عبدالله خان گذاشتند و روز دوم قلعه و دولتخانه سید عبد الله خان را با مهاراجه اجیت سنگه طلبیده بتجدید عهد و پیمان اخوت و موافقت و اتفاق مبرا از نفاق درمیان آوردند و درین ماده باعتقاد خان و دیگر امرای پیشم کار درهم انداز بمبالغه فرمودند که من بعد در همه باب باصلاح و رفع مادهٔ نزاع

کوشند امیر الامرا بعد مطالعه و اطلاع بر مضامین نوشتجات مذکوره در مجمع دیوان بزبان آورد که اگر واقعي پادشاه را با ما نزاع و عداوت نمانده و بلا نفاق باما سلوک خواهند نمود ما را هم جز اطاعت و نوکري مطلب و ارادهٔ دیگر منظور نیست بعد ملازمت و خاطر جمعی از بعضی مطالب زود بدکن مراجعت خواهم نمود از شهرت این خبر فرحت اثر در همه منزل و خیمه بخیمه ترانهٔ شادی و مصالحه و امید زود مراجعت نمودن بدکن بر زبانها جاری گشت اما روز دویم و سیم آن از زبان راوی ثقه و محرم راز حسین علي خان مسموع گردید که در خلوت بر زبان آورد که این همه دام افسانه و افسون ابله فریب که پادشاه می بافد عبث است نمیداند که گفته اند * * مصرع *

نهان کی ماند آن رازي کز و سازند محفلها

تقاضاي مآل اندیشي نزد عقلا این است که اگر ما بقابوی پادشاه در آئیم رهائي و امان از جان نیابیم و اگر ما برو دست یابیم او را نجات متعذر گردد *

و نیز از نوشتجات حضور ظاهر گردید که سربلند خان بسبب تغیر نمودن جاگیر که در چنان حالت بعضي محال سیر حاصل او را بمیرجمله دادند و عسرت خرچ و هجوم سپاه و طلب و تقاضای دیگر ارباب طلب ترک نوکري و استعفاي منصب نموده فیلان و اسپان و اثاث البیت بجماعه داران و قرض خواهان داده میخواست خرقه پوش گردد سید عبدالله خان اطلاع یافته نزد او رفته بتسلي او کوشیده رعایت نقد و فیل و اسپ از طرف خود نموده صوبه داری

کابل بنام او مقرر کرده مرهون احسان خویش ساخت - و نظام الملک بهادر نیز از ناهمواری اطوار روزگار سفله نواز و تغیری بیوقت از مراد آباد که او را امیدوار وزارت و دیگر عنایات ساخته بحضور طلبیده بودند خدمت و جاگیر سابق را باعتقاد خان دادند بیدماغ و سوخته نا قدردانیها گشته بود قطب الملک بتسلی او نیز پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود - و اعتماد الدوله که بی رخصت و بیحکم پادشاه از مالوا آمده مغضوب و بی منصب گردیده بود سید عبد الله خان او را نیز مطمئن خاطر گردانید و همه مدعیان دولت خویش را بانواع مدد و تفقد احوال ممنون ساخته امیدوار پرداخت حال نمود - و خان دوران را که از ابتدا باتفاق میر جمله از جملهٔ هواخواهان پادشاه گفته می شد نیز رفیق و همدم و محرم خود ساخت - و نیز بظهور پیوست که روزی برای شکار سوار شده قرار داده بودند که بعد مراجعت از شکار بدیدن قطب الملک تشریف آرند و چون خانهٔ مها راجه اجیت سنگه که باوجود نسبت دامادی پادشاه با سید عبد الله خان همدم و همراز گشته بود و انتظار دابو میکشید سر راه واقع شده بود چنان تمهید مرکوز خاطر نموده بودند که وقت رسیدن سواری نزدیک خانهٔ مهاراجه که او البته مع نذر برای مجرا خواهد آمد در اهتمام کوشیده او را دستگیر نمایند یا بی آنکه این معنی بر خاطر پادشاه خطور نموده باشد بگمان و ظن که الخائن خائف واقع شده راجه از وسواس هراس آمیز قبل از مراجعت پادشاه بخانهٔ سید عبد الله خان رفته پناه برد - بعده که پادشاه

وقت مراجعت برکشتی سوار شده می خواستند موافق قرار بخانهٔ
سید عبدالله خان تشریف برند درین ضمن بر پناه بردن راجه بخانهٔ
سید عبد الله خان مطلع شده بیدماغ گشته بعد رسیدن کشتی
برابر خانهٔ سید عبد الله خان فسخ اراده نموده ملاحان را فرمودند
که نواره را تند و جلد روانه نمایند و باوجودیکه کارخانجات پادشاهی
بخانهٔ سید عبد الله خان آمده بود و قطب الملک بقصد استقبال
برآمده تا کنار دریا رسیده متوجه او نشده داخل دولتخانهٔ قلعه
شدند - حاصل کلام بعد از کوچ حسین علی خان از اجین جمعي
که از متصدیان بامید وعدهٔ رخصت امروز و فردا تا اجین
رسیده بودند و شهرت تمام داشت که از اجین مرخص خواهند
نمود بظهور نیامد بکمال بی سرانجامي که هریک بامید خلاصی
از فردا پور و برهانپور زیاده از دو سه جوره رخت بر نداشته
بود مایوس گشته تن برفاقت دادند و از جملهٔ منصبداران
و اهل خدمت جمعي که رفاقت نتوانستند نمود بعزل جاگیر
مغضوب گردیدند - بعده که بسرحد رانا رسیدند قبل از ملازمت
وکیل رانا بعضي دیهات و نیشکر زار بسیار بتاراج سپاه رفت
همینکه زنار دار فرستادهٔ رانا آمده هدیه و نذر نقد و جنس
گذرانده ملازمت نمود و تاکید اهتمام و قدغن عدم تاراج و پامال
نمودند زراعتها پارهٔ محفوظ ماند اما بعد از داخل شدن بسرحد
تعلقهٔ راجه دهیراج جی سنگه مواشی باوجود رسیدن یکي از نوکران
عمده پیشکش او قبول نیفتاد و دیه بیشتر و زراعت و مواشي
بسیار دست خوش تاراجیان گردید حتی زن و اطفال رعایا مع

آنچه دیگر بدست سپاه افتاد غنیمت حلال دانستند بعده که سه چهار منزلی دار الخلافت رسیدند ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر امرای رکاب و متصدیان حضور جوق جوق باستقبال شتافتند ظفر خان چون در تزک سواری بعد ملازمت خود نمائی بکار برده بود در اهتمام خفت باو رساندند - و هرزه درایان واقعه طلب و فتنه پردازان هنگامه جو در خلوت قابوی سررشتهٔ سخن یافته بذکر در آوردند که پادشاه بعد قرار صلح مرهٔ اخری خفیه و آشکارا در تسلی و عطای اضافه و عنایات دیگر بمدعیان هردو برادر کوشیده پوشیده اشاره و پیام ارادهٔ بدانجام باپیش آوردهای بدنام می نمایند و باغوای بر عمکاران بد اندیش تیشه بر پای خود میزنند خصوص سر حلقه بد خواهان سلطنت راجه رتن چند شکوه بیش از پیش نموده راهنمائی و مصلحتی که طریقهٔ نمک حرامان و بدخواهان دولت می باشد خاطر نشان و گوش زد حسین علی خان که آخر مادهٔ وبال جان خود او و پامال گشتن تمام دولت باره گردیده نمود و امیر الامرا زیاده از سابق کشیده خاطر گشت تا آنکه اواخر ماه ربیع الاول و اوائل سنه هشت جلوس بکنار سواد دار الخلافت طرف لاتهه فیروز شاه دائره واقع شد وقتی که دو سه کروهی شهر رسید باظهار بغی نمودن حکم طبل مخالفت صریح نواختن فرمود که خلاف داب پای تخت سلاطین صدای کوس شادیانه بلند آوازه سازند و بشکوه پادشاهانه آمده داخل خیمه نزدیک سرای موضع باولی گردید و مکرر بر سر زبان می آورد که اعمال می خود را در زمرهٔ نوکران پادشاه نمی دانم که پاس رعایت ادب آنجا آرم و از

عزل منصب و عتاب سلطانی اندیشه نمایم - و غریب تر آنکه پادشاه ساده لوح باوجود شنیدن صدای کوس و کرنای مخالفت که بدان جرأت چنان بیباکانه و علانیه آواز شادیانه بلند ساخته گوش زد عالمي نمود و از اشارهٔ دهل عدم اطاعت در هر کوچه و بازار طنبور صفت گوش موافق و مخالف را مالید پادشاه باز بهوش نیامده طریقهٔ حزم و رای صائب از دست داده گاه مانند سر نا سر آستین غضب مالیده شروع بنغمهٔ تهدید باظهار زجر و بیم نسبت بهردو برادر مي نمود و گاه بمقام آشتي در آمده در پردهٔ نفاق در اختلاط بر روی مخالف می کشود - راجه دهیراج که برای یکرو نمودن و بقصد گوشمال سرکشان کمر بستن مصلحت داد فائده نداد و بعضی از امرای عقیدت کیش عرب و عجم که بدون توره در خویش طاقت صریح طبل مقابله و مقاتله نواختن نمیدیدند خصوص مغلیه که برین راز سربسته اطلاع یافته بودند و هیچکس را یارای آن نبود که زبان بدان سرمکنون آشنا سازد از مشاهدهٔ نیرنگي روزگار و تسلط سرکشی هردو صاحب مدار و سستی عزم و اغماض پادشاه خون جگرمی خوردند بلکه باشاره و اذن محمد فرخ سیر اکثر بدیدن حسین علي خان میرفتند و از دریافت وضع مدعیان دولت با دل پرخون و زبان پر گله مراجعت می نمودند - بعده که چهار پنجروز بر آمدن امیر الامرا گذشت قطب الملک از زبان برادر تکلیف بمیان آورد که اگر راجه جي سنگه برهم کار را مرخص بوطن نمایند و خدمات توپخانه و داروغگي دیوان خاص و خواصان بمتوسلان ما بفرمایند و در قلعه بندوبست ماشود بلا و سواس آمده

ملازمت نموده آینده بخاطرجمعي ماهردو برادرآمده و رفست توانیم
نمود خسرو سست عقل غافل از دغلبازي روزگار شعبده باز ادعاي
هر دو برادر را قبول نموده در باب خدمات چنان مقرر نمود که
في الحال اصالة بنام سید عبد الله خان و دیگر سادات بارهه و
همراهان هردو صاحبمدار می فرمائیم و نیابة اعتقاد خان و دیگر
معتمدان حضور سرانجام دهند بعد چند روز که جشن نو روز قریب
رسیده حجاب نیابت نیز از میان بر داشته خواهد شد - و سیم ماه
ربیع الآخر راجه دهیراج بموجب حکم که فرصت توقف یك روز ندادند
از شاه جهان‌آباد برآمده روانهٔ انبیر وطن خودگردیده و همان روزمیان
راجه بهیم و راجه بده سنگه که بني‌عم هم بودند و بوسر وطن بوندي
باهمدیگر پرخاش و عداوت ارثی داشتند مابین راه جنگ واقع
شد و از هر دو طرف چند راجپوت با دیوان بدسنگه کشته گردیدند
و آخر کار مردم راجه بهیم غالب آمدند و بدسنگه مغلوب هراس
گشته با چند سوار معدود فرار نموده خود را براجه دهیراج که
حامي او بود رساند - و پنجم ماه مذکور قطب الملک و مها راجه
اجیت سنگه بامردم معتمد خود بقلعهٔ ارک درآمده مردم پادشاهي
را از سر دروازها بر خیزاندند و جا بجا بندوبست خود نموده مردم
خود را نشاندند و از مردم عمدهٔ پادشاهي بغیر از اعتقاد خان
و امتیاز خان مشرف دیوان خاص که عدم و وجود آنها متساوي
بود و ظفر خان که در سلوك و زمانه سازی نخود همه آش گفته
می شد و چند خواص و خواجه سرای ناکارهٔ دیگری بر در قلعه
و گرد پادشاه نماند و امیر الامرا با شان و شکوه ملوکانه و آراستگی

لشکر سوار گشته بتجمل تمام که اطراف قلعه لشکر او و سرهنگ فرو گرفته بود سه پهری داخل قلعه گردید و بعد ملازمت چند کلمهٔ ملالت افزا باظهار کلمهٔ نصیحت آمیز گفته و شنیده از خلعت و اسپ و فیل و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر خواسته در تقدیم آداب نیز چندان نپرداخته بخانهٔ خود مراجعت نمود معهذا پادشاه چون کوه تحمل ازجا در نیامده بفکر اصل نپرداخت - باز دفعهٔ ثانی بتاریخ هشتم روز سه شنبه که سادات به بند و بست قلعه قرار واقعي پرداخته بودند قطب الملک و مهاراجه با معتمدان خود و فوج انتخابي داخل قلعه شده بدستور اول روز مردم پادشاهی را ازان احاطه برآورده دروازها بمردم کاری معتبر و معتمد سپرده کلید دروازهای دیوان خاص و خوابگاه و عدالت نزد خود طلبیده بعد فراغ خاطر جمعي پیغام که بحسین علي خان نمک بحرام رسید باهتمام شان و دبدبهٔ سلاطین که افواج او از اول روز شروع بآمدن و فرو گرفتن اطراف قلعه نموده بودند سوار گشته معین الدین گمنام را که بنام پسر اکبر همراه آورده بود بشهرت سپردن برفیل سوار ساخته با خود گرفته در خانهٔ خود نزدیک بقلعهٔ ارک که بباره دری شایسته خان مشهور بود فرود آمد - و سید عبد الله خان نزد محمد فرخ سیر پادشاه هوش باخته رفته باتفاق اجیت سنگه بذکر تکالیف شاقه و عدم قبول نیابت خدمات مذکوره باظهار عالم عالم شکوه از زبان برادر مشتمل بر ینکه چون در مقابل و عوض تردد و جانفشانی و حسن خدمتي که درخدمت جد شما و در رکاب آنحضرت از ما بدل و جان بظهور آمده و در جان نثاري نمودن خود را بهیچ وجه معاف نداشتم

ازان پادشاه حق نشناس سوای سوء ظن وگمان بد و فکر فاسد و
ارادهٔ باطل که در حق فدویان بخاطر راه میدهند مشاهده ننموده ایم
چنانچه شاهد مقال ما فرامین است که متضمن بر اشارهٔ عدم
دخل و قتل بندهٔ بي تقصير بنام داود خان افغان بیدین و
دیگر سرکشان آن سر زمین و صاحب صوبگان دکن صادر شده در
دست داریم و نظر بر خلاف عهد و پیمانی که از دودمان صاحبقران
دربارهٔ احدی دیده و شنیده نشده درین عهد اقتضای بد عهدی
ظاهر گشته وسوسه هراس آمیز ما بنای بر طرف شود که اختیار
خدمات حضور بالقابه نیابت متعلق گردد و ذکر شروط دیگر بمیان آرد
پادشاه معذور از تقبل بعذر دفعه وعدهٔ جشن پیش آورد و از طرفین
گفتگو بطول کلام ملالت انجام و کلمات درشت بمرتبهٔ بدانجام منجر
گردید و پادشاه برآشفته تاب حوصله نیاورده اول اعتقاد خان راکه
في الواقع مادهٔ آخر فساد او بود بعد قطب الملک را مخاطب
ساخته دو سه کلمهٔ عتاب آمیز بر زبان آورد اعتقاد خان دران
حال خواست بکلمات ابله فریب در صلح کوشد چون سررشته
اختیار هردو طرف از دست رفته بود سید عبد الله خان نیز او را
مخاطب بدشنام ساخته بر آن برگشتند تا بدنام را فرصت حرف
زدن نداده نموده از قلعه برآیند و اعتقاد خان عقل و هوش وآبرو
باخته جان بدربردن غنیمت دانسته بچکی سواری خویش خود را
نتوانست رساند و بر پالکی اعتقاد خان سوار شده راه خانه اختیار
نمود و از هر گوشه و کنارهٔ آن حصار آثار فتنه و صدای آشوب بلند
گردید و پادشاه از مشاهدهٔ این حالی بیم خود را بمحل رساند

درین قیل و قال پر اختلال سرا پا وحشت چادر ظلمت شب
از شش جهت گنبد نیلگون فرو هشتند و تخت آبنوسی سیاه فام
شام بر پشت فیل قیر گون واژ گون بستند و ابواب تردد بر روي
مردم بیرون و اندرون قلعه بسته گردید آن شب تمام شهر پر از
وسواس و فتور بود و فوج هردو برادر جابجا در کوچه و بازار مستعد
و مهیا بر اسپان ایستاده بود و کس نمیدانست که درقلعه چه گذشت
و چه مي گذرد و سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه با اعیان
خویش در مشورت و اندیشهٔ آنکه شب حامله تا فردا چه زاید
جا بجا باحتیاطی که بایست بسر بردند و سرداران مرهته مثل
کهندو دپاریه و بالاجي بشوناتهه و سنتا و غیره با ده یازده هزار
سوار چهار پاس شب در پاس کرباس آهني اساس مستغرق
هراس و اندیشهٔ آنکه همینکه مهرهاي آبنوس شب از بساط
زمین چیده شود و هنگامهٔ دار و گیر بلند گردد قابوی وقت از
دست نداده دست تطاول بتاراج مال و عیال مردم بازار دراز
نموده ذخیرها اندوزند ستاره می شمردند بعده که آفتاب جهان
آشوب سر از دریچهٔ مشرق برآورد و خبرهاي مختلف راست و
دروغ از کشته شدن سید عبد الله خان و دیگر هنگامهٔ وحشت افزا
بر السنهٔ عوام جاري گشت و اعتقاد خان و بعضي امرای بیخبر
از مآل کار طرف بازار سعد الله خان بقصد مقابلهٔ امیر الامرا
خواستند سوار شوند شهرت سواری آنها و رسیدن و پیدا شدن نشانهاي
اعتماد الدوله محمد امین خان و چین قلیچ خان بهادر که از راه
زمانه سازی و پخته کاری بقصد رفاقت حسین علی خان از خانه

بر آمده بودند بدون آنکه با موهته مقابله و مقاتله رو دهد کار بکار زار
افتد بمجرد آنکه چهارده پانزده سوار از نوکران خان‌دوران مشهور
بکمل پوش چند تیر طرف آنها انداختند آن گروه بی شکوه مغلوب
هراس گردیده همه سرداران فیل سوار و اسپ و پالکي سوار مع
ده یازده‌هزارسوار یکبار بقصد‌فرار دل و دست و پا باخته‌اسپ‌تاخته
رو بهزیمت آوردند - لچهای بازار و تماشائیان بیکار و مغلان بی روزگار
خبردار گشته تیغها آخته از هرطرف دست و بازو بکشتن و تاراج
نمودن آنجماعهٔ بد فرجام گشادند و دستار از سر و سر از بدن و
نیزه از دست و شمشیر از کمر می ربودند و چون گلهٔ رم خوردهٔ
گوسفندان از گرگ پیش انداخته خانهاي زين خالي و رنگین از خون
آن اجل رسیدگان می نمودند و اسپ و اسلحه متصرف می‌شدند
حتی قصابان و گاذران و خاک روبان و دیگر کاسبان بازار بضرب
شمشیر و چوب و دشنهٔ زبان و نگاه زهر چشم هرچه میتوانستند
ازان دل باختگان تیه کار مردم آزار کشیده می گرفتند بلکه در اول
فرار آن قدر بهاله و آفتاب گیر که سرمایهٔ اعتبار آن جماعه داران
بیعار مي باشد بلا گردان جان نموده انداختند که براي بعضی
بی سروسامان مصالح و سرمایهٔ چهپر آماده گردید و بسیاری ازان
مدبران بیعار سراپا برهنه و عریان گشته مشت مشت خس و
خاشاک بازار و کاه نجاست آلود خانهٔ خاک روبان در دهان
گرفته باظهار عجز و امان جان موافق روبهٔ دکنیان در فرار
بر یکدیگر سبقت مي نمودند و جمعي که زخم برداشته طاقت
گریختن نداشتند در دست و پای اراذل بازاریان مي افتادند و

بعضي سیاه جردۀ قوم دیگر نیز بگمان و مشابهت سیاه روئي آنها کشته و زخمی گردیدند و از سر رستۀ چوک سعد الله خان که نزدیک دروازۀ قلعه ارک واقع شده تا بنگاه آن‌گروه که ازسه چهار کروه زیاده‌مسافت داشت همه جا ازان‌قوم‌ضال‌کشته و زخمي گشته قطار قطار در رستۀ بازار افتاده بودند - مسود اوراق از شروع‌گرمی هنگامۀ فرار آن جماعۀ بد کردار ایستاده بنظر غور ملاحظه می نمود از جملۀ چهار صد پانصد‌آفتاب گیرکه میان هرپانزده بیست سوار آن گروه یک آفتاب گیر نگاه میدارند و سرمایۀ فخر میدانند نشان یکي ازانها بدست حاملان آن مخذولان بنظر نیامد و چه اسپان و مادیان مقتولان‌که میان خوگیر اکثري زر و زیور اندوختۀ تاراج نگاه میدارند و چه همیانیهای زر سرخ و سفید که از دیهات مابین راه تعلقۀ راجه دهیراج و دیگر مسافران بدست آورده بودند از کمر و خوگیر آن مردودان که بدست مغلان بی روزگار و لچهای بازار نیفتاد شاید که کمتر در معرکۀ فرار آن شقیان مردم آزار بدین شمار بدار البوار پیوسته باشند - قریب هزار و پانصد سوار و پیاده با سنتا نام سردار فیل سوار مع دو سه سر گروه گمنام دیگر زیر تیغ آبدار آمدند و بسیاری زخمی گردیدند این معنی محض از فضل و کرم الهي رو داد والا فرزندان‌آن مدبران قرنهای بیشمار سرمایۀ لاف و گذاف می نمودند که بپاي تخت دهلی رفتیم و بمدد و بازوی مرهته پادشاه هند مقید گشت و دیگری را سریرآرای دهلي گردانیدیم *

الحاصل چون درین هنگامۀ جهان آشوب که خبر فرار‌دکنیان

انتشار یافت و خبرهاي فساد افزای اندرون قلعه خصوص از کشته شدن عبد الله خان در هر کوچه و محله زبان زد مردم خاص و عام گردید غازي الدین خان غالب جنگ و سادات خان خسر پادشاه مع پسر از خانهٔ خود سوار شدند و اعتقاد خان باتفاق سید صلابت خان داروغهٔ معزول توپخانه و میر مشرف که سابق از نوکران عمدهٔ حسین علي خان بود و دریغولا بمنصب پادشاهي سرافرازی داشت و منوهر هزاری پادشاهی با دو سه هزار مردم اهتمام طرف بازار سعدالله خان معرکه آرا گشتند و زیں فوج کشیها و انتشار اخبار قلعه‌دار استقلال اکثر جماعه‌داران عمدهٔ سادات خلل پذیرفت - و چهار پنج هزار سوار که طرف باره دری در نکر فرار بودند از رسیدن اعتماد الدوله و پیوستن بحسین علی خان استقامت ورزیدند و نظام الملک فتح جنگ بهادر چون دید که کار از دست رفته بمدد عقل دوربین دانسته در حرکت ندانسته ناچار خانه نشین گردید وخان‌دوران نیز از خانه بر نیامد امیرالامرا نظر بر هنگامه و فساد بیرون بسید عبد الله خان تاکید انفراغ مقدمه گفته فرستاد و فوجها برای مقابله و دفع فساد نام برده ها تعین نمود و از خبر حیات و غلبهٔ قطب‌الملک اندرون قلعه انواج دلباختهٔ برهم خوردهٔ بیرون باز فراهم آمده مقابل غازي الدین خان و سادات خان مع پسر که تا چاندني چوک جلو ریز رسیده بودند جلوه‌گر گشتند و شروع بزدن بان و بندوق نموده صدای دار و گیر بلند ساختند در اول حمله ره‌فیل غالب جنگ از صدمهٔ بان برگشت و از اسپ تازی فوج سادات بارهه بسباط فراهم‌آمده سوار و پیادهٔ

غالب جنگ مغلوب هراس گشته رو بفرار آوردند و پسر سادات خان زخم برداشته در بند فرزين افتاد و خود سادات خان نيز زخم كاري برداشت كه بهمان زخم شه مات اجل گرديد و درين ضمن آغرخان كه از شجاعان مشهور و صاحب برادري بود با جمعي از مغلان سوار شده از روبروي دروازهٔ لاهوري نمودار گرديد مردم حسين علي خان اطلاع يافته دروازها را برروي آغرخان بستند ناچار معاودت نمود و اعتقادخان باهمراهان طرف چوك سعدالله خان نزديك خانهٔ خود چند حمله نموده مورچال بسته دست و پاي بيجا زده آخر دلباخته بپاي خود آمده دستگير گرديد و از شامت او بازدحام عام چند دوكان رستهٔ بازار سعد الله خان بتاراج رفت

هنوز بازار دار و گير گرم بود كه شاديانهٔ جلوس شمس الدين ابوالبركات رفيع الدرجات چنانچه مفصل بتحرير آن مي پردازد بلند آوازه گشت و منادي الامان بگوش هوش باختگان آن هنگامه رسيد - تفصيل اين اجمال آنكه چون پادشاه مظلوم خود را بمحل رساند سيد عبد الله خان و راجه اجيت سنگه سنگدل با جمعي از افاغنه و ديگر معتمدان در انتظار آنكه چون پردهٔ ظلمت شب برداشته شود و علم جهان افروز صبح افراشته گردد نراد فلك دغلباز چه نقش تازه برروي كار آرد شب باحتياطي كه بايست ما بين بيم و رجا بپايان رساندند همينكه آفتاب رفيع الدرجات جهانتاب با تيغ دودمه سر از جهروكهٔ مشرق بر آورد و بيرون قلعه هنگامهٔ شهر آشوب شب چنانچه بگزارش آمده زبان زد خاص و عام گرديد هرچند خواستند كه پادشاه را بافسانه و افسون پيام از

محل بر آرند فائده نه بخشید و کنیزان حبشي و ترکي مستعد جنگ شدند آخر کار افغانان و چیلها به پشت گرمی نجم الدین علی خان برادر خرد قطب الملک و پسر صلابت خان روهیله و بعضی نمک بحرامان دیگر بمحل در آمدند و محمد فرخ سیر را بعد جست و جوی بسیار که در گوشه و کنار بام محل پنهان شده بود و چند زن محل را خفت رسانده نشان یافتند به بیحرمتي تمام کشیده بر آوردند و والده و زوجه و صبیه و بیگمان دیگر که اطراف آن شاه مغموم مظلوم را هاله وار درو گرفته بودند درپای افغانان و چیلها می افتادند منت و الحاح می نمودند - آنچه درین هنگامهٔ رستخیز قیامت آشوب گردید که از هر طرف و گوشهٔ محل فریاد برخاسته بود و آنچه از تاراج و بباد رفتن زیور و آبرو گذشت زبان قلم در تحریر تفصیل آن قاصر است بهر حال آنچه بر فروع دودمان خاندان صاحبقران گذشته در هیچ زمانی از ازمنه بر هیچ پادشاهی از سلاطین سلف که جان و آبرو و ناموس پردگیان بمعرض تلف درآید رو نداده *

القصه محمد فرخ سیر را از میان انبوه زنان به بیحرمتی تمام کشان آورده مکحول ساخته در حبس خانهٔ که بالاي ترپولیه اندرون قلعه بصورت قبر پوشیده چون گور مظلم جای تنگ و تاریک برای محبوسانی که خواهند بانواع شکنجه عذاب نگاه دارند ساخته بودند زنده بگور در آوردند و دران کنج غم و الم که سوای یک طشت و آفتابه برای قضای حاجت و صراحی آب دیگر رفیق و همدم نبود محبوس ساختند * بیت *

هیچ دیدی که درین بزم دمی خوش به نشست
که نه در آخر صحبت بندامت برخاست

سلطنت پرفساد محمد فرخ سیر شهید مرحوم سوای یازده ماه سلطنت جهاندار شاه که در ایام سلطنت خود در دفاتر ثبت نموده بود شش سال و چهار ماه و کسري محسوب گردید تاریخ این حادثهٔ عزل و نصب که بحکم پادشاه لم یزل یکی از تخت بتختهٔ و شکنجهٔ اجل منجر گشتن گرفتار گردید و دیگری بعد از هفت سال از حبس خانه برآمده برتخت جلوس نمود (فاعتبروا یا اولي الابصار) یافته‌اند (†) في الواقع هرکه از دل و گوش پند نیوش ودیدهٔ بصیرت غور نماید باید که ازگردش زمانهٔ ناهنجار روزگار ناپایدار اعتبار تمام بر دارد و دل بدین عجوزهٔ شوهرکش نه بندد * بیت *

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد

(†) همچنین در نسخ هست لیکن عدد آن بحساب جمل موافق سنه واقعه برابر نمی آید *

ذکر سلطنت بی اعتبار چند روزهٔ ابو البرکات رفیع الدرجات که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور میرسد

بعد خاطر جمعي از طرف پادشاه مظلوم مغموم در همان گرمي دار و گیر که از هنگامهٔ فساد اندرون و بیرون قلعه و شهر پر آشوب بود نهم ربیع الاخر مطابق دهم اسفندار ماه الهی یکپاس و چهار گهری از روز چهار شنبه گذشته سنه هزار و صد و سی و یک هجری شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات پسر خرد رفیع الشان نبیرهٔ خلد منزل بهادر شاه نوادهٔ محمد اکبر خلف خلد مکان که بیست سال از مرحلهٔ عمر طی شده بود و (وارث تاج) تاریخ ولادت او یافته بودند و مدقوق بود از حبس برآورده بسبب شورش عام و غلبهٔ ازدحام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت و آرایش و زینت تخت نیافته با همان لباسي که در بدن داشت مالهٔ مروارید بگردن او انداخته بر تخت نشاندند و صدای شادیانه براي رفع فساد و آشوب شهر بلند ساخته نداي الامان الامان در دادند - و قطب الملک بعد تقدیم آداب مبارک باد با همدمان خاص و نوکران معتمد اندرون قلعه ماندن قرار داده بر سر دروازها و اطراف دیوان عام و خاص همه جا مردم خاص معتبر خود منصوب نموده از خواجه سرایان و خواصان و دیگر عمله

و فعلهٔ کارخانجات منجملهٔ نوکران اعتمادی خویش مقرر ساختند۔ در دیوان از اول روز بحسب آرزوی راجه اجیت سنگه داماد کش و راجه رتن چند شدید العداوت حکم معافي جزیه نمودند و احکام امن و امان سلطنت باطراف روانه ساختند و اعتقاد خان را بخفت و خواري تمام مقید ساخته جاگیر و خانهٔ او را که باوجود تفرقه نمودن نقد و جواهر از زر سرخ و سفید و طلا و مرصع آلات وظروف نقرها مالامال بود بضبط در آورده باز براي تحقیق و باز یافت جواهر و مروارید عطا کردهٔ پادشاه خفت میرساندند همچنان جاگیر پسران سادات خان و شایسته خان که خسرپورهٔ و خالوی پادشاه مظلوم مي شدند و سید صلابت خان داروغهٔ توپخانه و افضل خان صدر و همدمان و هواخواهان دیگر بضبط در آوردند الامراتب و جاگیر صبیهٔ راجه اجیت سنگه زوجهٔ فرخ سیر براي خاطر داشت راجه بحال داشتند - و منصبداران والاشاهی که بسیاری بقرار پنجاه روپیه در ماهه و بعضي زیاده تا مقرر شدن جاگیر نقد مي یافتند و جمعی جاگیر داشتند و اکثري بامید یافتن نقد جاگیر خود را در جرگهٔ منصبداران محسوب مي نمودند آنها را فرمودند که هرکه ارادهٔ نوکری دارد در سرکار حسین علي خان اسپ بداغ رسانده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سرامري میگرفته باشد - و بخشیگري دوم را باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بحال داشتند و بخشیي سیوم بنام ظفر خان از تغیر سیف الله خان مقرر فرمودند و دفتر بخشي چهارم از میان برداشتند و صوبهٔ مالوا را عوض صوبه داری پتنه که سابق قرار داده نموده بودند

بنظام الملك بهادر فتح جنگ که نظر بر نیرنگي وضع روزگار قبول
نمی نمود بقرار عهد و پیمان عدم عزل آرزاني داشتند - و سر بلند
خان مبارز الملک را که قبل از تبدیل سلطنت بکابل مرخص
شده ده پانزده کروهی رفته فرود آمده انتظار انجام وضع سلطنت
میکشید باز نزد خود طلبیده از سرنو خلعت استقلال بحال
داشتن خدمت موافق تجویز سابق داده بدسلي او پرداخته نظر
بر دفع فتنه مرخص فرمودند - و فوجداری مراد آباد بنام سیف
الدین علي خان برادر خود مقرر ساختند - و محمد رضا نام را قاضی
القضات حضور و میر خان خاد مکاني را که صوبه دار اکبر آباد
بود صدر الصدور نمودند - و بدیانت خان خوافي تبدیل امانت خان
دیواني خالصه و بنام راجه بختمل دیواني تن قرار یافت اما
همه متصدیان ملکي و مالي حتي ارباب عدالت في الحقیقت
نائب بی اعتبار راجه رتن چند بودند - و همت خان را که
از محرمان همراز سید عبد الله خان گفته می شد مشرفي دیوان
خاص و عام و معلمی و اتالیقي پادشاه ضمیمه خدمات دیگر مقرر
فرمودند - و در خدمات دیگر صوبجات دور دست برای برهم
نخوردن نسق آنقدر تغیر و تبدیل راه ندادند مگر قلعه داري ماندو
را از مرحمت خان پسر امیر خان که از خاندان با نام و نشان بود
و در تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و قطاع الطریق آن
سرزمین و نسق حوالي قلعه تا تعلقهٔ فوجداري خود بواقعي
کوشیده سرانجام مي داد وقت آمدن حسین علي خان از دکن
چنانچه بگزارش آمده در ملاقات نمودن و دیگر تقدیم خدمتگاري

ازو کوتاهي نظر بر پاس آداب حضور و سوء مزاجي پادشاه
بظهور آمده بود تغیرنموده به خواجم قلي‌خان تورانی مقرر ساختند -
و راجه اجیت سنگه که صوبه داري احمد آباد بدو بدستور سابق
بحال داشته بودند می خواستند رخصت احمدآباد حاصل
نماید و از طعن زبان مردم که مفصل بتحریر آن خواهد پرداخت
نجات یابد میسر نیامد - درین ضمن که دو ماه از حبس پادشاه
مرحوم مظلوم گذشته بود ازانکه دران مکان بانواع شکنجهٔ عذاب و
مبتلا با قسام بلا بسر می برد و بروایت مشهور باوجود مکحول
ساختن نور باصرهٔ او بالکل زائل نشده بود از راه ساده لوحي و حب
ریاست که ویران کن و دشمن جان و ایمان چندین هزار خانهٔ
آگاه‌دلان‌ست گاه بمدعیان سلطنت پیغام‌عذر ایام‌گذشته داده‌تکلیف
باز بر تخت نشاندن و خود هر دو برادر بامور سلطنت پرداختن
بمیان می آورد و گاه بعبد الله خان افغان که بنگاهباني آن
پادشاه زنده بگورمقرر نموده بودند بتملق پیش‌آمده امیدوار منصب
هفت هزاری ساخته مشورت برآوردن‌خود و رساندن‌نزد راجه‌دهیراج
جی‌سنگهه سوائی که وسیلهٔ نجات خود میدانست می نمود و آنها
بر ارادهٔ صافي‌الضمیر او اطلاع یافته بصاحبمداران سلطنت خبر می
دادند تا آنکه برهنمائي دیگر همدمان صاحب مدار بفکر قطع
شجر حیات آن محبوس ساده لوح افتادند و دوبار مسموم ساختند
کارگر نیامد دفعهٔ ثانی یا ثالث‌که اثربخشید چون جان بسختي
زود بر نمي آمد نظر بر انتهاي سختي هردو برادر که باوجود
کفالت قسم کلام الهیي که در حق او نموده بودند خلاف آن بظهور

آمد تاب حوصله و صبر نیاورده از زبان کلمات لغو و درشت نسبت
بهر دو صاحب اختیار و کلام‌الله که چرا سزای حرام‌خواران تا حال
نداده برمی آرد و حرفهاي ناگفتني می گفت هرچند مدعی
دولت خبر یافته فرمودند تسمه‌کشیده زود فارغ سازند وقت تسمه
کشیدن بهردو دست تسمه را گرفته دست و پاي‌لاحاصل زدن گرفت
محصلان جلاد پیشه بضرب زدن چوب دستهای اورا از کار انداختند

* بیت *

بر خوان دهر دست ارادت مکن دراز
آلوده کرده اند بزهر این نواله را

اگرچه در السنه شهرت تمام دارد که درآن حالت اضطرار کارد و خنجر
بر بدن او نیز رسانده‌اند اما آنچه محرر سوانح مسموع نمود کار بزدن
سرخنجر وکارد نکشید بهر حال بعد دوازده پهر بکفن و دفن پرداخته
تابوت برای بردن بمقبرهٔ همایون بر آوردند و دو سه هزار مرد و زن
خصوص لچهاي شهر و فقرا که ازو فیض یافته بودند پیش پیش تابوت
گریه ونفرین کنان و دشنام‌دهان با گریبانهاي چاک خاک بر سرانشان
میرفتند و دلاور علي خان بخشي حسین علي خان و سید علي
خان برادر بخشي سید عبد الله خان که مامور بهمراه رفتن تابوت
گردیده بودند آنها نیز با جمعي از اعیان شهر رفت کنان مجبور
در رفاقت بودند و مردم سنگ بر پالکی و اسپ سواری آنجماعه
می انداختند و نان و پول سیاه که خیرات بفقرا میدادند نمیگرفتند
و روز سوم جمعي از لچهای گدا پیشه بر سر چبوترهٔ که پادشاه
مرحوم را غسل داده بودند فراهم آمده طعام رانرپخته بفقرا

خوراندهٔ مجلس مولود نموده تا صبح احیای شب بجا آوردند *

عجب مکافات و کارخانهٔ درگاه الهی است که هرگاه آن هر دو برادر از ملاحظهٔ جان خویش بتوهم افتاده بدین مرتبه سنگدلی را کار فرموده از بدنامی آقا کشی و بر انداختن دولت بارهه نیندیشیدند و بایستی که درهمان روز اول بعد دستگیر نمودن بی آنکه بچندین عذاب شدید مبتلا سازند آن گرفتار دام بلا را ازین تنگنا سرای فانی فارغ می ساختند اما نزد عقلا ظاهر و مبرهن است که در عالم مکافات و عدالت منتقم حقیقی آنچه ازان پادشاه براهنمائی بدعاقبتان دیگر بر دیگران از بدعت تسمه کشیدن چندین نفر مظلوم و مکحول ساختن برادران معصوم و حبس و قتل بیگناهان مغموم گذشته میبایست تلخی الم هریک برو نیز بگذرد تا بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار ناظران از نظارهٔ آن اعتبار بر دارند و بدیدهٔ تاملی غور کنند که بعد این حادثه که بران پادشاه شهید مرحوم گذشت در اندک ایام بران مدعیان دودمان صاحبقران بلا مهلت فاصله چه گذشت و از انچه کاشتند چه محصول برداشتند *

القصه بعد ازین واقعه بقول عوام آنچه از خزانه وجواهر ومرصع آلات و فیلان و اسپان پادشاهی بود بتصرف و اختیار خود در آورده هرچه خواهشند انتخاب نموده داخل کارخانجات خود حصه رسد هردو برادر نمودند و از انکه سید عبدالله خان بصحبت زنان وعشرت نسا نهایت رغبت داشت بروایت مشهور دو سه زن حورلقا از جملهٔ محرمان حرم پادشاهی پسند نموده بتصرف خود در آورد هرچند که از زیادتی حرص و خواهش شهوت رانی قریب هفتاد هشتاد زن خوش ادای

حورمثال فراهم آورده با آنها نرد عشرت میباخت اما اینکه بعد این سوانح روزي یا شبی بدون تهلکه و وسواس آفت جان و آبرو هر دو برادر بمراد دل کامراني نموده لذت زندگاني دریافته باشند میسر نیامده اولا میان هر دو صاحبمدار صحبت اخوت بکدورت باطني و وسواس غلبهٔ تسلط هر یکي بر دیگری مبدل گردید و زمام اختیار امور ملکي به نسبت وزارت هرچند بحسب ظاهر بدست برادر کلان بود اما امیرالامرا حسین علي خان که در شجاعت و تهوری و کارداني و فیض رساني و معامله فهمی غرور بمرتبهٔ داشت که هیچ احدی را موجود نمیدانست و وجود ببرادر کلان نمیگذاشت و بیشتری از امرای جلادت پیشهٔ کار طلب را برعایت و اعانت با خود رام و رفیق ساخته اختیار بندوبست ملک را طرف خود میکشید بدین سبب در السنه و افواه عوام اقسام گفتگوی نا موافقت برادران زبان زد میگردید و باوجود غبار خاطر بمیان آمدن بحسب ظاهر از ملاحظهٔ فساد و عناد معاندان دیگر بمرتبهٔ سر رشتهٔ اخلاص و اتحاد اخوت را از دست نمیدادند که دست و زبان رخنه جویان واقعه طلب دراز تواندگردید - و سوای آنکه بضبط اموال امرای مغضوب و منکوب پردازند و بگرد آوری خزانه و جواهر دور و نزدیک صرف اوقات نمایند و برای تنبیه و تادیب سرکشان اطراف که از شنیدن گردش سلطنت سرباطاعت فرود نیاوردند و آوردن خزانهٔ دور دست افواج تعین فرمایند فرصت آن نداشتند که بکار دیگر ارباب حاجت پردازند - و راجه اجیت سنگه که در همان ایام مبلغ کلي از نقد و جواهر گرفته

رخصت احمد آباد گرفته بود از هر دو طرف رستهٔ بازار که عبور
مي نمود کلمات لا يعني و دشنام صريح از زبان اوباشان و لچهاى
بازار بگوش او ميرسيد و ميگفتند خون بهاي داماد گرفته ميخواهد
با روسياهي ازين شهر برآيد از شنيدن اين کلمات تنگ آمده
يک دو نفر را حکم کشتن سرسواري نمود - روزي چند نفر
کشميري را بدين تقصير گرفته بفرمودهٔ سادات بر خر سوار نموده
تشهير دادند درائناى نداى دهل زن و غلوى آواز طفلان کشميريها
نيز بفرياد اين نغمه با ديگران همزبان ميگشتند که سزاى حرام
خوران بد انديش همين است - هنوز از خون ناحق پادشاه شهيد
ده پانزده روز نگذشته بود که خبر هاي مختلف فساد انگيز قلعهٔ
اکبر آباد که بتفصيل آن خواهد پرداخت زبان زد مردم عام گرديد
و روانه شدن راجه اجيت سنگه موقوف شد - و درهمين آوان رسيدن
حيدر قلي خان که متصدي گري بندر سورت اصالة و صوبه داري
احمد آباد از طرف صمصام الدوله نيابة داشت اتفاق افتاد هرچند
که بسبب گرد آوري اضافهٔ نمايان محصول بندر و محال خالصه که
باعانت خان‌دوران بعهدهٔ خود گرفته بود خود را نزد پادشاه نيک نام
ساخت اما ازبعضي سختي اطوار و ظلم او که سر بهيچ امير حضور
فرود نمي آورد و در ايام ديواني دکن نيز بحمايت خان‌خانان
مير جمله که دران ايام مربي او بود سيد عبد الله خان را از خود
راضي نداشت ودر بندر سورت و احمد آباد ديگر متصديان پادشاهي
و جاگير داران ازو نا راض بودند و شکوهٔ کشتن بلبهداس پيشکار
بندر سورت بسياست تمام بعلت بازيافت زر حسابي و غير

حسابی سرکار و سیاست نمودن جمعی بوسیلهٔ منع مسکرات و دیگر نسق ملکی متواتر بحضور رسیده بود و هرگاه ذکر او نزد سید عبد الله خان بمیان می آمد حواشی مجلس زبان بشکوهٔ او آشنا می‌ساختند روز بروز بر مزید ملال قطب الملک می افزود لهذا سید عبد الله خان اورا معزول ساخته انتظار می کشید و قرار داده بود که هرگاه برسد زیاده از اعتقاد خان بدر خفت رساند اما از انکه ستارهٔ طالع او دران روزها در اوج بود و از آوازهٔ رشادت و جوهر تردد و کار طلبي و کاردانی او که بظاهر مشعر گردیده بود بمدد موافقت ایام خصوص از جنگی که مابین راه احمد آباد با صفدر خان بابی نموده باوجود فراهم آمدن چهار پنج هزار سوار افغان و چهار پنج هزار کولي جنگی با او که سیوم حصهٔ آن جمعیت با حیدرقلی خان نبود برد غالب آمد گوش امیر الامرا پر گشته بود بعد رسیدن اکبرآباد با غیرت خان همشیره زادهٔ هردو برادر که صوبه دار اکبرآباد نموده بودند سلوک نموده بوساطت او راجه رتن چند و دیگر همدمان هردو صاحب مدار را با خود رام ساخت و دیری ضمن مادهٔ شورش اکبرآباد بمیان آمد لهذا امیر الامرا شفیع جرائم حیدرقلي خان نزد برادر کلان گردید و حیدرقلی‌خان در اطاعت امر و سلوک که بایست چنان با حسین علی خان موافق تقاضای وقت جوشیده خود را باطاعت از هوا خواهان بی ردو و رنگ وا نموده که نقش خیر خواهي و کار طلبی او در خاطر امیر الامرا دلنشین گردید و عداوت بمحبت مبدل گشت و او را مشیر و همراز خود ساختند ٭

و درهمین آوان یعني غرهٔ رجب سنه هزار و صد و سي و یك
از سوانح اکبرآباد بظهور پیوست که هزاریهای قلعهٔ اکبرآباد
بیست و نهم جمادي الاخری نیکو سیر نام پسر محمد اکبر نبیره
خلدمکان را که در قلعه محبوس بود بسلطنت برداشتند و غیرت
خان را که صوبه دار اکبرآباد بود بضرب توپ از عمارت دارالامارت
بر آوردند و زر و سیم را بدین سکه مسکوک ساختند * بیت *

بزر زد سکهٔ صاحب قراني * شه نیکو سیر تیمور ثاني

تفصیل این اجمال آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه که محمد
اکبر پسر خلد مکان بغي ورزیده بود خلد مکان نیکو سیر نام پسر
شیرخوارهٔ اورا با دو دختر مقید ساخته بقلعهٔ اکبرآباد فرستاده
بودند و هر دو دختر یکي بشاهزاده رفیع الشان و یکی بشاه زاده
جهانشاه پسران بهادرشاه منسوب گشتند و نیکو سیر در قلعهٔ مذکور
چهل سال بناکامی بسر برد و مترسین نام زنار دار ناگر که از
متوسلان نیکو سیر گفته مي شد و با هزار یهای قلعه رابطهٔ داد و
ستد داشت و از معالجهٔ بعضي مرض و زخمها وقوف حاصل
کرده بود در ایامی که امیر الامرا از دکن عازم دار الخلافت گردیده
بود آن سرمایهٔ فساد آمده بوسیلهٔ بعضی مصاحبان حسین علی
خان و همقومان خود بخدمت امیر الامرا راه آمد و رفت و
روشناسي بهمرساند چون حسین علی خان بسبب عود زخمها
گاه گاه محتاج دوای معالج می شد بدمت آویز وقوف طبابت
در خلوت راه حرف زدن بهمرساند و با بعضي همدمان محرم خود
را همراز دمساز وا نموده براراده امیر الامرا اطلاع یافته از راه

کم‌ظرفی جرأت نموده بوساطت هزار بهای حسین علی خان که با هزاربهای قلعه اکبرآباد رابطهٔ خویشي و رحل و رسائل داشتند بفکر و خیال خام کاری افتاده بي آنکه باستحکام بنای پیشرفت کار پردازند و نظر بر مآل سرانجام کار نمایند با دو سه امیر نامی را باخود رفیق و همراز سازند چنان کار عمده را بازي طفلان دانسته بوکالت نیکو سیر که آن محبوس مایوس از هوا و هوس روزگار نیز اصلا ازین مقدمه خبر نداشت پیغام بمیان آورد که اگر نیکوسیر را بسلطنت بردارند از جادهٔ اطاعت قدم بیرون نخواهد گذاشت چون این معني از ملاحظهٔ انشاي راز خلاف راي و مرضی امیر الامرا حسین علی خان ظاهر گردید او را مغضوب ساخته از مجرا ممنوع نموده در فکر مقید ساختن او افتاد متوهمین که از کهنه رندان فتنه انگیز بود همینکه بر قصد امیر الامرا مطلع گشت فرار نمود و در مابین فرصتي که بر پادشاه شهید آن هنگامه گذشت و شورش سلطنت درمیان آمد خود را نزد راجه دهیراج جي سنگهه سوائي رسانده بقول عام بعد استحکام عهد و پیمان مدد در باب برداشتن نیکو سیر بسلطنت خط راجه دهیراج و نوشتهٔ خود براي راجه چهبیلا رام بهادر ناگر صوبه دار اله آباد که از متوسلان فرخ سیر بود براي معاونت فرستاده جواب قبول رفاقت طلب نمود و بروایت مشهور نزد نظام الملک بهادر فتح جنگ که در همان ایام باکبرآباد رسیده بتعلقهٔ صوبه داری خود میرفت نیز رجوع آورده درخواست استمداد و اعانت درمیان آورد و بر السنهٔ مردم شهرت تمام یافت که فتح جنگ نیز رفیق این

مصلحت گشته اما قول اصح این بود که نظام الملک بهادر تا مقدور در دفع فتنه و سلامت روی می‌کوشید و تن بقبول معاونت این کار نداد بهرحال بوی سر این مقال بمشام سادات رسید و سمندر خان نام را خفیه قلعه‌دار ساخته بشهرت خدمات دیگر اکبرآباد باتفاق داورداد خان که میر تزک قطب الملک بود و برای آوردن خزانهٔ اکبر اباد مامور نموده بودند و میان عوام برای مکحول ساختن نیکو سیر زبان زد گردید روانه ساختند تا رسیدن نام بردها باکبر آباد مترسین بامید امداد و رفاقت راجه دهیراج و راجه چهبیلا رام و دیگر راچپوتیه و زمینداران و افغانان که برای آنها نامه و پیغام طلب اعانت رفته بود باهزاربهای قلعه همداستان شده صفی خان قلعه دار را که از خالدان با نام و نشان اسلام خان بود طوعا و کرها با خود رفیق ساخته بیست و نهم جمادی الاخرای آن سال اندرون قلعه که مجموع از هزار نفر زیاده شریک و رفیق این مصلحت بودند نیکو سیر را بسلطنت بر داشتند - اگرچه تقاضای رای صائب آن بود که چون دران زرز زیاده از هفتاد هشتاد سوار همراه غیرت خان صوبه‌دار حاضر نبودند باقي جمعیت در اطراف برای بندوبست امور ملکی فرستاده بود بایستی که مردم احشام با دو سه متصدي پادشاهي که با آنها همراز گشته بودند غافل بر سر غیرت خان تاخته مقید ساخته بهر وجه که اتفاق مي افتاد خاطر ازو جمع می نمودند و نکو سیر را بر آورده تا رسیدن خبر بهر دو برادر نزد راجه دهیراج بانبیر که ازانجا هفت هشت منزل بیش نبود می رساندند احتمال از فراهم آمدن فوج

و دیگر زمینداران و افغانان توسن دار بود اما چون در تقدیر چنین رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد نشاندن او برتخت بزدن گولهای توپ از بالای قلعه بر دار الامارت غیرت خان را خبردار ساختند و غیرت خان ازین آشوب خبردار گشته از شهر برآمده بیرون خیمه زده هر دو برادر را نوشتجات مصحوب نامداران پیدا فرستاده برحقیقت اطلاع داده خود بگرد آوري لشکر متفرقه و نگاهداشت سپاه پرداخت و بعد رسیدن خبر بدار الخلافت وسواس هراس آمیز در دل صاحب مداران سلطنت راه یافت و همان روز راجه بهیم و چورامن جات را با جمعي از فوج همراه داده بمدد غیرت خان روانه نموده اسلام خان برادر صفي خان را با پسران صفي خان که درجهان آباد بودند طلبیده مقید ساختند و جاگیر تغیر نمودند - و هفتم ماه رجب امیر الامرا خود با فوج شایسته برآمده در باره پله متصل شهر دائره نمود و غیرت خان را از پیوستن چهار پنجهزار سوار فرستادهٔ هر دو برادر و فراهم آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهم رسید - و راجه جیسنگ در تهیهٔ برآمدن نپرداخته انتظار خبر حرکت و رفاقت چهبیلا رام از اله آباد و نظام الملک از مالوا و دیگر زمینداران اطراف میکشید - و چهبیلارام را دران ایام با یکی از زمینداران عمدهٔ مفسد پیشهٔ تعلقهٔ سرحد صوبه داري خود نزاع بمیان آمد و کار بفوج کشی کشید و سادات از شنیدن این خبر بدان زمیندار پیهم اشارهٔ زیاده بر خاش نمودن باچهبیلا رام بهادر بوعدهای لطف آمیز مي نوشتند - و از هرطرف مردم واقعه طلب بیکار که دل آنها از اطوار ناهموار روزگار و تسلط رفع

آتاکشی سادات مانند دانهاي انار خون بسته بود هرچه می خواستند از شهرت اتفاق نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج و چهبیلا رام و فراهم آمدن جمعیت زمینداران عمدهٔ دیگر بمدد نیکوسیر شهرت تمام میدادند و پادشاه رفیع الدرجات که بمرض دق مبتلا بود اگرچه حکما بفرمودهٔ سادات در علاج او میکوشیدند اما چون براي مدقوق هیچ معالجه بهتر از تفریح طبع و شنیدن نغمات راحت افزا و حکایات فرحت رسا ومشاغلی که بملال دل و مکروهات روحانی منجر نگردد نمی باشد و آن پادشاه مجبور در امور فرمان روائی اصلا اختیار نداشت بلکه حکم تصویري داشت که بر تخت بدستور طلسم تعبیه نموده باشند و اطراف دور او را چنانچه بذکر درآمده منصوبان قطب الملک داشتند و ازین غم و الم روز بروز بر مرض او می افزود و دوا سود نمی بخشید و شدت مرض روحانی علاوهٔ آلام جسمانی میگردید تا آنکه کار بتغییر حال و اختیار نمودن سفر آخرت بي آلودگی مآل لازم ملزوم ریاست کشید و خبرهای غم افزاي اکبرآباد مزید الم و کدورت خاطر گردید و بمرتبهٔ مرض رو بشدت آورد که هردو برادر بفکر تجویز سلطنت بنام دیگري از پادشاهزادهای محبوس افتادند و خواستند که از روی قرعه اجل رسیدهٔ دیگر را بعد از انتقال و ارتحال او بر تخت نشانند رفیع الدرجات گفت که اگر برادر کلان اعیانی مرا که مراد از رفیع الدوله باشد بسلطنت بر دارند و در حیات من سکه و خطبه بنام او نمایند باعث کمال خشنودی و قبول احسان برمن خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفیع الدوله

رفیع الدرجات پاک سرشت نیک عاقبت ازین سراي فاني در کمال نشو و نماي جواني بروضهٔ جاوداني شتافت سه ماه و ده روز نام سلطنت برو بود * بیت *

الامان زین سپهر تشنه بخون * واه از ین روزگار بو قلمون
یک نم آب امید چشم مدار * زین خم خالي وسبوي نگون

ذکر سلطنت رفیع الدوله ملقب بشاه جهان ثانی که بواسطه چهاردهم و سلطنت هفدهم با میر تیمور میرسد

روز شنبه بیستم ماه رجب المرجب هزار وصد و سی و یک هجری مطابق هفدهم خورداد ماه الهي رفیع الدوله را که یک و نیم سال از برادر مغفور مرحوم کلان بود ملقب بشاه جهان ثانی ساخته بر تخت نشاندند - مسود اوراق تاریخ سال جلوس او (شنبهٔ بیستم مه رجب بود) یافته و بهمان دستور سابق سوای آنکه سکه و خطبه بنام او جاری ساختند اصلا در امور ملکی اختیار نداشت واطراف او را منصوبان قطب الملک داشتند و در بر آمدن بیرون وماندن درمحل و دیوان نمودن و خوراک و لباس اختیار همت خان بود و برای نماز جمعه و شکار و کلمه و کلام نمودن با امرا بي حضور سادات و اتالیق ماذون نبود - در ابتدای سلطنت او شایسته خان خالوی محمد فرخ سیر شهید مرحوم که برهنموني عقل تباه در گرد آوری سپاه و نگاهداشت خفیه بقصد برآمدن و خود را رساندن نزد راجه دهیراج و پیوستن به نیکو سیر پرداخته زبان زد خلق گردیده بود باوجود خبر یافتن سادات و پای زجر و منع بمیان آوردن ممنوع نمیگردید و کلمات لاف و گذاف زیاده از حوصلهٔ خود برزبان می آورد معهذا که قبل از انتشار ارادهٔ خاطر او عرصهٔ فرصت خالی

بود خود را جائی نتوانست رساند تا آنکه کار از طرفین بفسان و فوج کشی ملتجر گشت بی آنکه ازو تردد ی بظهور آید بی آبرو گشته دستگیر گردید و خانهٔ او را بضبط در آوردند و امیر الامرا بعد خاطر جمعی از کار نا شایستهٔ شایسته خان اول برای مدد غیرت خان و محاصرهٔ قلعهٔ اکبر آباد حیدر قلی خان را ملقب به‌بهادر ساخته بطریق هراول روانه نمود و از عقب آن هفتم شعبان المعظم سنهٔ مذکور خود باتفاق اعتماد الدوله و صمصام الدوله و ظفر خان و دیگر امرای با نام و نشان که مجموع قریب بیست و پنج هزار سوار داشت روانهٔ اکبر آباد گردید - درین مابین اخبار مختلف از بر آمدن جی سنگه بقصد پیوستن به‌نیکو سیر و ملحق شدن روح الله خان پسر روح الله خان ثانی که بخدمت فوجداری احمد آباد منصوب گشته روانه شده بود و در راه براجه جی سنگه ملحق و رفیق گردید و تهور خان تورانی از شاه جهان‌آباد بلاشهرت بر آمده بطریق ایلغار خود را براجه رساند انتشار یافت و خبر حرکت راجه چهبیلا رام نیز زبان زد عام گردید اما اصل نداشت و او از مهم زمیندار تعلقهٔ خود فرصت ارادهٔ مدد نیکو سیر نیافت و نظام الملک بهادر نیز قرین مدد خود را آشنا نساخت - و اکثر مردم واقعه طلب و جمعی که خراب شده و سوختهٔ نا موافقت روزگار بودند و بسیاری از سبب آنکه دل آنها از آتش بیداد تسلط هردو برادر و اختیار راجه رتن چند بدکردار شعله ور بودند بدست آویز زبانی فقرای مجذوب و سالکان صاحب‌کرامات و گوشه نشینان واصل بالله و تال کلام الله و تفول خواجه حافظ و خوابهای

صلحا و احکام رمالان و منجمان کذاب نقش سلطنت نیکو سیر را در دل و زبان سکه زده نموده در مجالس و محافل خبر هاي مختلف بي اصل از بر آمدن نیکو سیر بصورت فقیر و رسیدن نزد راجه دهیراج و حرکت راجها و زمینداران و چهبیلا رام با سي هزار سوار و روانه شدن نظام الملک بآب و تاب ورد زبان داشتند و از جملهٔ اخبار مذکوره حرکت راجه دهیراج جی سنگه سوائي با نه ده هزار سوار مع مردم دیگر که با او فراهم آمده بودند تا یک منزل از آنبیر برآمده انتظار خبر ارادهٔ راجه چهبیلا رام مي کشید مقرون بصدق بود - از بسیاري شهرت اخبار مذکوره قطب الملک پادشاه را با خود گرفته باتفاق مهاراجه اجیت سنگه و دیگر امرا که جمله فوج ازسي هزار سوار زیاده مي شد اواخر شعبان المعظم از دار الخلافت برآمده متوجه اکبر آباد و مقابلهٔ جی سنگه گردید - و در همان ایام مهاراجه اجیت سنگه مهارانی صبیهٔ خود را که در عقد محمد فرخ سیر بود نزد خود با جواهر وافر و خزانه و طلا آلات که داشت و مجموع یکرور روپیه میرسید طلبیده بقول مشهور تغیر لباس و رخت مسلماني داده ناظر و دیگر متصدیان پادشاهی را مرخص ساخته روانهٔ وطن نمود و این معني نزد ارباب شریعت و قاعده سنجان با حمیت و آداب دانان با غیرت خلاف داب ناموس سلطنت و طریق مستقیم اسلام بظهور آمده و در زمان سلاطین سلف چنین تسلط راجها در تواریخ بنظر نیامده که دختر خود را بعد در آمدن بشرف اسلام و در آوردن بعقد از دواج پادشاهان برده باشند - القصه بعد رسیدن حیدرقلی خان بهادر باکبر اباد باتفاق غیرت خان که چون

شیر و شکر باهم آمیخته رفیق گشتند بمحاصرهٔ قلعه و پیش بردن مورچال و بستن دمدمه پرداختند ومتصل آن بعد رسیدن حسین علی خان ترددانی که از هر دو طرف بظهور آمده مفصل بتحریر آن نمي پردازد حاصل کلام از ضرب و صدمات گولهای توپ قلعه و مورچال طرفین خانهٔ بسیار اندرون و بیرون قلعه خراب گردید و شکست و ریخت زیاده بمساجد و شهر رسید و امتداد ایام محاصره بسه ماه کشید - و دران محاصره روزی سه نفر افغان را که از لشکر غیرت خان بقلعه میرفتند گرفته آوردند غیرت خان فرمود که هرسه را دستها عقب بسته هر دو سر ریسمان را دو کس گرفته بدم توپ داده بپرانند بدین هیئت دونفررا ره نورد بادیهٔ عدم ساختند سومین را همینکه آورده ایستاده نمودند وقت آتش دادن توپ گولهٔ توپ بالاي قلعه بدان توپ رسید که از صدمهٔ آن سر توپ قدري بلند گردید و در همان آن بحکم حافظ حقیقی آن شخص از اضطراب جان چنان سر را پائین نمود که دستهای عقب پشت بستهٔ اواز محاذي سر او بلند گشت و در همان فرصت گولهٔ توپ برگرد بستهٔ ریسمان مابین هر دو دست او رسیده ریسمان اجل متعلق او را برید اگرچه قدري آسیب بدست او رسید اما دران گرمي هنگامهٔ غور کردن دود که برهمه ناظران پریدن سر و تن او یقین بود فرصت وقت غنیمت دانسته چون تیر از کمان جسته بچستي و چالاکي تمام بدر رفته خود را ازان انبوه که همه براي او حکم ملک الموت داشتند بسوراخ بدرو آب ریز حصار قلعه رساندر تاخبردار شدن محصلان از واهمهٔ جان چون موی باریک شده جان بسلامت

بدر برد آری اگر بجای باران تیر و سنان بارد و برگ اشجار خزان دم شمشیر آبدار گردد بی‌حکم خدا رگی از بدن احدی نتوانند برید *

* بیت *

شب تار است و سنگستان و من مست
قدح از دست من افتاد و نشکست
نگهدارنده اش نیکو نگهداشت
وگرنه صد قدح افتاد و بشکست

القصه قطب الملک بافواج پادشاهی بسبب ایام برشکال توقف کنان بقصد مقابله و مقاتلهٔ جی سنگه که او نیز از وطن برآمده از ملاحظهٔ صولت افواج طرفین و اندیشهٔ مآل کار و انتظار خبر تحقیق چهبیلا رام و دیگر کومکیان اطراف چهل کروهی اکبر اباد رسیده مقام نموده بود نزدیک متهرا بفاصلهٔ تفاوت ده کروه از جیسنگه رسید - راجه جیسنگه چون از هیچ طرف اثر رسیدن فوج بمدد نیکو سیر ندید وکیل برای عفو تقصیر باظهار ندامت فرستاد - درین ضمن از اکبرآباد خبر رسید که نتهمل نام پسر بهوکنمل اسد خانی که منشی نیکو سیرشده بود بموجب اشاره و طلب هزاریهای صحیل بیرون که یکی از معتقدان و معتمدان قلعه آمده دست ما گرفته ببرد وقت شب برای بردن بعضی هزاریهای مورچال نزد نیکو سیر از قلعه برآمد و همان هزاریها او را مقید ساخته نزد امیر الامرا آوردند و از قلمدان نتهمل نوشتجات اکثر امرای همراه حسین علی خان بنام نیکو سیر برآمد اگرچه امیرالامرا نظر برتقاضای وقت مصلحت ندانست که با همه رفقا یکی رونموده

پردهٔ خجالت از میان بردارد در اخفای آن کوشید اما خطی
بمهر اسد علی خان علی مردان خانی که همدم و محرم و همراز
حسین علی خان بود بملا افتاد درین باب نیز روایات مختلف
مسموع گردید بهرحال اورا مغضوب و منکوب ساخته جاگیر اورا
بضبط در آوردند - و غریب تر آنکه باوجود ظاهر شدن حیلهٔ دفعهٔ
اول که هزاریها باتهمل نمودند بعد از دوسه روز دیگر محمد عسکری
نام برادرزادهٔ نیکوسیر باز فریفتهٔ قول و پیغام چورامن جات که
مورچال طرف دریا داشت گشته برای رساندن نزد چهبیلا رام با
چهار پنج نفر که مبلغ نقد گرفته باقی بودهٔ بعد رسیدن باله‌آباد
قرار بمیان آورده از قلعه برآمد و چورامن محمد عسکری را مع
رفقا و مبلغی که باشارهٔ امیرالامرا گرفته بود باظهار حسن تردد
بحسین علی خان رجوع نمود - بعد دستگیر شدن محمد عسکری
و شنیدن آنجا بردن وکیل راجه دهیراج جی سنگه بقطب الملک و
امتداد کشیدن ایام محاصره و تمام شدن آذوقهٔ قلعه هزاریها مایوس
گشته دل و حوصله باخته و معرفت چورامن نام هزاری امیرالامرا
پیغام و پیام صلح بمیان آورده عهد و پیمان امان جان و آبرو گرفته
کلید قلعه را سپردند و بیست و هفتم رمضان المبارک سنه مذکور
قلعه مفتوح و نیکوسیر با دیگر متوسلان مقید گردید و بتسلی
امان جان همه را دستگیر نموده نزد حسین علی خان آوردند - و
مترسین که تمام هنگامه برپا کردهٔ او بود چون میدانست که
بهیچ وجه جان بخشی او نخواهد شد و عقوبت تمام کشته باید
گردید خود را بجمدهر جان ستانی هلاک ساخت و سر او را بریده

در لشکر گردانیده روانهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد ساختند که
درانجا نیز تشهیر نمایند و در لشکر هر دو برادر و شاه جهان آباد
سه روز شادیانهٔ فتح نواختند * بیت *
کسی را بخت چون بردارد از خاك * ره سیلاب را بندد ز خاشاک
دمی کادبار دامن گیر گردد * دم عیسي دم شمشیر گردد
بعد فراغ از نیکو سیر امیر الامرا بضبط خزانه و جواهر و اجناس
سه صد چهارصد ساله که ازوقت سکندر لودی و بابر پادشاه که در کوتها
بود خصوص از اموال نور جهان بیگم و ممتاز محل که بعضي
کارخانجات سربسته و ظروف طلا و نقرهٔ بسیار با چند هزار خشت
مس برآمد پرداخته برای گردآوري نقد و جنس که تا دو سه کرور
روپیه بهمه جهت باختلاف قول زبان زد خاص و عام گردید پانزده
شانزده مقام نمود - گویند از جملهٔ اجناسی که تحفه و بیش قیمت
توان گفت یکی چادر مروارید بود که براي پوشش قبر ممتاز محل
صاحب قران ثاني ساخته بودند و روز عرس و شب جمعه بر قبر
آن مغفوره می انداختند و جورهٔ چق اختراع نور جهان برآمد
و تیکهٔ آن از طلا و مروارید هاي بیش قیمت بافته حاشیهٔ موجدار
از یاقوت و زمرد قیمتی طیار کرده بودند العهدة علي الراوي -
بهر حال ازان اموال ببرادر کلان سید عبدالله خان حصهٔ و نصیبي
نرسید مگر بعد چهار ماه به بیمزگیي تمام چنانچه بگزارش خواهد
درآمد بیست و یک لک روپیه عائد خزانهٔ قطب الملک گردید و
وسط ماه شوال از اکبر آباد کوچ نموده با فوج پادشاهي و سید
عبد الله خان که چهار پنج روز پیش از حسین علي خان نزدیک

فتح پور رسيده بودند ملحق گشتند و راجه دهيراج كه ازان حركت لغو پيشمان گشته وكلا را ميانجي صلح ساخته براى عفو جرائم باظهار ندامت پيش آمده بود ليچند شرط كه از طرفين بميان آمد و قريب يک ماه از هردو طرف مضايقه مى نمودند ازانجمله شرط عمده اين بود كه پرگناتى كه راجه اجيت سنگه بابت محال پادشاهي بسبب قرب وطن بدعوى طلب جاگير در تصرف داشت دست ازان بردارد و جى سنگه درخواست نمود كه جمعى كه مثل روح الله خان و تهورخان كه بجى سنگه پيوسته رفاقت نموده بودند تقصير آنها معاف شود و جاگير يافته همراه راجه باشند و راجه اجيت سنگه نيز باعث رفع گفتگو گشته بود مقرر نمودند كه فوجدارى سركار سورتهه صوبهٔ احمدآباد براجه دهيراج مفوض باشد و صوبه‌دارى احمد آباد و اجمير ضميمهٔ جود پور براجه اجيت سنگه بحال ماند دريصورت از سي كروهي دار الخلافت كه وطن راجه جى سنگه است تا كنار درياى شور كه مراد از سورتهه باشد تعلق بهر دو راجه قرار گرفت - و از انكه در تقدير الهى رفته بود كه غير در پادشاه يعني هر دو برادر بهرهٔ از سلطنت بر نداشته ناكام بزودي خانهٔ جاوداني شتابند شاه جهان ثاني بآزار اسهال و مرض روحانى مبتلا گرديده چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد بروضهٔ جاوداني شتافت و سه ماه و چند روز نام سلطنت برو گذاشته شد * بيت *

جهانرا ندارند بي كد خداى * يكي گر رود ديگر آيد بجاى

ذکر سلطنت محمد شاه بادشاه عرف روشن اختر که بچهارده واسطه و سلطنت شانزده بامیر تیمور میرسد

همینکه از جلوس شاه جهان ثانی عرف رفیع الدوله قریب یکماه و بیست روز گذشت بآزار اسهال که روز بروز شدت مرض او می افزود مبتلا گردید چند انکه حکما در علاج کوشیدند فائده نه بخشید اگرچه سید عبد الله خان در تداوی و غمخواری آنچه شرط احتیاط بود بکار میبرد اما چون تلافی سلوک که از هردو برادر در مادهٔ پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر شهید بظهور پیوسته بود و از طرف عدم اختیار در سلطنت و تقیدی که سادات بکار میبردند مرض جسمانی و روحانی علاوه هم گردید و موافق مشیت الهی میبایست که هردو پادشاه جوان که چون دو نهال سرو روان که در گلشن جهانبانی بصد امید نشو و نما پذیرفته بودند بری و پاک از آلایش روزگار بسموم هموم ناکامی پژمرده گشته بروضهٔ جاودانی انتقال نمایند و بدنامی آن در السنه نسبت بسادات بارهه بگفت و شنود عالم درآید هنوز سه ماه و ده روز موافق میعاد برادر مغفور او نگذشته بود که اثر نزدیک رسیدن ایام موعود او ظاهر گردید سید عبد الله خان مایوس گشته اواخر ماه شوال غلام علي‌خان پسر سید خان‌جهان خالو زادهٔ خود

را از فتح پور براي آوردن اختر برج جهانباني گوهر درج صاحبقراني محمد روشن اختر خلف جنت آرامگاه جهان شاه نبيرهٔ شاه منزل كه هيجده سال از نهال عمر شريف او در چمن اميد سلطنت نشو و نما يافته بود و بچهارده واسطه بامير تيمور صاحب قران ميرسيد و از عهد جهاندار شاه با والدهٔ ماجده در قلعهٔ دار الخلافت بسر ميبرد و جواني بود زيبا و لمحظ بانواع خوبي بجودت طبع و ذكا و جوهر جلادت و رشادت و فهم و فراست آراسته فرستادند قبل از شنيدن خبر طلوع اختر روشن اختر از افق مشرق برج قلعهٔ شاه جهان آباد آفتاب حيات رفيع الدوله بمغرب ممات فرو شد و بصد افسوس رخت هستي ازين جهان فاني بربست * بيت *

بشادي گذار اين جهان خراب * كه ني جم شناسد نه افراسياب

و تا رسيدن بادشاه جوان نعش رحلت شاه جهان ثاني را قريب هفته مخفي داشته بعده بكفن و دفن پرداختند يازدهم ذي قعده بفرخي و فيروزي پرتو شرف نزول محمد روشن اختر برساحت سواد فتح پور افگنده گرديد و پانزدهم شهر مذكور روز شنبه مطابق هشتم مهر ماه الهي سنه هزار و صد و سي و يك بعد انقضاي يازده گهري روز در ساعت محمود و طالع مسعود قوس كه مشتري صاحب طالع بقوت نظر سعد نيرين درخانهٔ دهم رياست جلوه‌گر بود و بحكم اختر شناسان هند قوس دلالت تام برقوام سلطنت مي نمود و زحل در خانهٔ دوازدهم كه بيت الفرح اوست و براي منكوب و مغلوب ساختن خصم بودن زحل درين خانه از براي

سلاطین اثر تمام دارد قیام داشت و نیر اعظم در خانهٔ پانزدهم که بیت الرجا وظهور جوهر فدویت هواخواهان ست پرتو افگن بود سریر آرای هند گردید و زر سرخ و سفید از نام مبارک ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی دام سلطنته سرخ روئی تازه بهمرساند و بر منابر بلند پایهٔ مساجد خطبه باسم آن وارث سواد اعظم هندوستان خوانده شد و از یمن جلوس میمنت مانوس نرخ غله که از مدت چند سال اثر گرانی خلق الله را مبتلا ببلای تشویش داشت رو بارزانی آورد - و صاحب زمان ملکهٔ دوران نواب قدسیه والدهٔ مکرمهٔ آن مهر سپهر سلطنت که در غور امور ملکی و فراست و سلوک سر آمد روزگار بود - سررشتهٔ تقاضای وقت را از دست نمیداد روزی که آن زبدهٔ دودمان صاحب قران بفتح و فیروزی متوجه فتح پور می شدند فرستادهای سید عبد الله خان و ملازمان رکاب و همه عهده داران دور و نزدیک را بعطای خلعت فاخره معزز ساخته بود بعده که خلاف مرضی هر دو برادران دانست باقی امیدواران را موقوف بروقت داشت و بعد یک ماه که از شاه جهان آباد تشریف آورده دیده را از دیدار فرزند کامگار روشن ساخت نظر برپاس خاطر سادات فرمود که مردم قدیم جهان شاهی استقبال و ملازمت ننمایند و بهمین دستور درهمه امور رعایت خاطر هردو برادر را بغایت مرعی میداشت - و مقرر شد که ابتدای جلوس از تاریخ قلع سلطنت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر در دفاتر اعتبار نمایند - و پانزده هزار روپیه در ماهه برای خرچ نواب قدسیه و خدمهٔ محل مقرر گردید و در بندوبست اطراف

گلال بار و تعیین ناظر و مهده داران بدستور هر دو برادر مغفور کوشیده خواجه سرایان و خواص و فیلبانان و مردم خاص جلوی روزسواری و باورچی و رکاب دار و فرش و غیره همه عمله و فعله و مهده داران از نوکران سید عبد الله خان جابجا منصوب گردیدند - و همت خان را که بوسیلهٔ چهار پنج خدمت عمدهٔ حضور و معلمی آن اختر برج سلطنت صاحب اختیار دیوان خاص و عام نموده بودند حضرت ظل الله از راه کمال فطرت و دانائي بنو برفق و مدارا سلوک نموده در هیچ کاری بي استرضای او اقدام نمیفرمودند و برای سواری نماز جمعه و شکار مختار نبودند و روز سواري گرد اطراف آن مهر سپهر اقتدار را هاله وار معتمدان سادات داشتند و گاه گاه در دو سه ماه بنام شکار و سیر سبزه و باغ یکدو کروه برده باز بدولتخانه مي آوردند - القصه چون از طرف اطاعت چهبیلا رام ناگر صوبه دار اله آباد خاطر جمع نبود و بسبب بعضی اطوار ناهموار او که نسبت بهر دو برادر صاحبمدار بظهور مي آمد حسین علي خان بقصد تنبیه او پیش خانه طرف اله آباد بر آوردن فرمود در همان آوان خبر فوت چهبیلا رام بغتة رسید و حسین علی خان در باطن اگرچه رسیدن خبر او از مدد طالع خود دانست اما بحسب ظاهر بر زبان آورد که افسوس سر بریدهٔ او را برهمان سررشته شهر بشهر ندیدند - و درهمان زودی خبر رسید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زادهٔ چهبیلا رام که میر شمشیر او همان گفته مي شد بعد فوت عموی خود در تهیهٔ لوازم آوردن سپاه و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ اله آباد پرداخته از شنیدن این خبر اواخر ذی القعده آن گوهر درج صاحب قران را

از فتحپور بنواح سواد مستقر الخلافت اکبرآباد آوردند و بشهرت مهم تسخیر قلعهٔ اله آباد حکم بستن پل بر آب جمنا و تعین فوج بطریق هراول نمودند و پیشخانه آن طرف آب فرستادند - درین ایام خدمت صدارت کل بنام میر جمله مقرر ساختند اما رتن چند در همه امور ملکی و مالي و شرعی حتی در تعین قضات بلاد و دیگر ارباب عدالت بمرتبهٔ استقلال داشت که همه متصدیان جز و کل پادشاهي معطل بودند و بدون آنکه سند بمهر آنها نمي رسید درهیچ مقدمه دخل نمی یافتند - نقل مي نمایند که روزی رتن چند شخصي را نزد عبد الله خان آورده تسلیم خدمت قضای بلدهٔ از بلاد فرمود سید عبد الله خان رو بیکي از حضار و مصاحبان گستاخ آورده تبسم کنان گفت که رتن چند ما قاضی تجویز و مقرر می نماید او در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و نسق امور ملکي و دنیوی فراغ خاطر حاصل نموده الحال بانتظام کاروبار دیني پرداخته اند - حاصل کلام بعداز انتشار اخبار سرکشي گردهر و تعین افواج وکیل او باظهار التماس عفو تقصیر و قبول اطاعت بشرط چند که گاه برای بحال داشتن صوبهٔ اله آباد و گاه مقرر نمودن صوبه اوده بنام گردهر درخواست مي نمود رجوع آورد آخر برای خالي نمودن قلعه بعد فراغ لازمهٔ فوت چهبیلا رام مهلت خواست و فرمان صوبه داري آوده با دیگر عنایات و خطاب بهادري بنام گردهر صادر گردید - درین ضمن چون بر سر وطن بوندی از مدت راجه بهیم و راجه بد سنگه هاره میان هم پرخاش داشتند چنانچه در ذکر سلطنت محمد فرخ سیر شهید بزبان خامه

دادہ سید دلاور علی خان را که از شجاعان رزم جو و بخشی حسین علي خان بود براي رفاقت و اعانت راجه بهیم مقرر و مرخص فرمودند و قریب شش هزار سوار که بیشتري از مردم بارهه و جماعه‌داران عمده بودند همراه داده درخلوت اشاره نمودند که بعد فراغ تنبیه بد سنگه باتفاق راجه جی سنگه در سرحد صوبه مالوا رفته استقامت ورزیده چشم‌براه رسیدن حکم باشد چنانچه آخرکار شجر این نهال خیال فاسد آنچه ثمر ندامت بار آورد بذکر خواهد درآمد - و ازانکه از طرف قرار و بنای علم گردهر بهادر خاطرجمعی حاصل نبود حیدر قلی خان بهادر را باجمعی دیگر و فوج شایسته برای تنبیه گردهر مرخص ساختند و شاه علی خان و محمد خان بنگش و شیر افکن خان نوجدار کره نیز با جمعی دیگر و فوج شایسته بدان مهم مامور گردیدند اگرچه از حیدر قلي خان بهادر بعد رسیدن اله آباد آنچه شرط سرداري و تردد نمایان بود که اگر بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد بظهور آمد و اگر اختیار انفصال مصالحه و جنگ بشخص واحد می بود نزد حیدر قلي خان بهادر سر انجام آن مهم چندان کار نبود و مقدمه بطول منجر نمي گردید اما از انکه دیگر همراهان و سرداران بارهه قائم بر راي خود بودند و بدون صلاح رتن چند هیچ احدي را اختیار نبود - گردهر بر قول و عهد سادات اعتمادنمی نمود و درهر هفته و ماه خبرخالی نمودن قلعه بوعدهٔ صبح و شام انتشار می یافت وباز منجر بجنگ و محاصره میگردید مقدمه بطول انجامید تا آنکه حسین علی خان از آب جمنا کنار اکبر آباد عبور نمود

اما نظر بر اینکه سه طرف قلعهٔ اله آباد آب گنگا و جمنا داشت و گردهر در استحکام برج و بارهٔ قلعه و گرد آوری ذخیره و مصالح جنگ نهایت میکوشید و از شهرت سرکشی او در همه محالات خالصه و جاگیر داران عمده خلل تمام پذیرفته بود ملاحظهٔ آن داشتند که اگر محاصرهٔ قلعه بامتداد کشد فساد کلي در ملک و تحصیل مال و حال رعایای همه صوبجات رو خواهد داد - و خبر خالی نمودن قلعه بوعدهٔ امروز و فردا بمرتبهٔ بتواتر رسیده بود که پیشخانهٔ ظل سبحاني و سید عبد الله خان غرهٔ ربیع الاخر سنه احد طرف دار الخلافت برآمد و بعد پانزده روز که قبیلهٔ اکثر امرا حتی محرران دفتر روانهٔ شاه جهان آباد گردیدند از خبر خلف وعدهٔ گردهر پیشخانه که خلاف داب عزم سلاطین است برگشته آمد - و درین مابین میان هر دو برادر برسر اموال نقد و جنس اکبر آباد که بعد تسخیر نیکو سیر موافق قول مشهور کرورها بتصرف برادر خرد درآمده بود و آخر بعد سماجت بسیار بیست و یک لک روپیه ببرادر کلان عائد گردید مکرر کلمات و پیغام رنجش آمیز که در اخفاي آن بمرتبهٔ اتم می کوشیدند بگفت و شنید آمد و رتن چند نگذاشت که صدا بلند گردد و در دفع فتنهٔ هرطرف که مادهٔ فساد از اثر شامت او بود می پرداخت - چون متواتر نوشتهٔ گردهر رسیده بود که اگر رتن چند آمده قول و عهد و پیمان بحال داشتن آبرو و جان بمیان آرد مطمئن خاطر گشته قلعه خالی می نمایم لهذا هر دو برادر صلاح کار دران دانستند که رتن چند رفته استمالت نماید و رتن چند اواخر ربیع الاخر سنه دو بافواج

شایسته روانهٔ الهآبادگردید و بعد رسیدن آنجا هر دو باهم ملاقات نموده عهد ایفای قول بکفالت آب گنگ که قسم مغلظ هنود است بمیان آوردند و سوای صوبه داری اوده و فوجداری مقرری که همیشه ضمیمهٔ صوبهٔ مذکور می شد دو سه فوجداری عمدهٔ دیگر بحسب خواهش و درخواست گردهر بهادر باصوبهداري اوده ضمیمه ساخت و اوائل ماه جمادی الاخری سنه دوقلعه را خالی نموده روانهٔ صوبهٔ اوده گشت بعد رسیدن خبر فرحت اثر مذکور سه روز صدای شادیانه بلند آوازه گشت و کیسهای زر بدر انعام پر و خالی گردید - ازانکه گفته اند آخر هر خنده بگریه و انتهای هر شادی بماتم مبدل می گردد هنوز مردم واقعه طلب در تحقیق صدق و کذب تسخیر قلعهٔ الهآبادگفت و شنید داشتند که فلک کینه پرداز و زمانهٔ نیرنگ باز طرح بازي تازه بر بساط بوقلمون زمین چید و نراد مکافات روز گار نقش دیگر بر تختهٔ عرصهٔ بو قلمون باخت شرح این قصهٔ غریب و تفصیل این داستان عجیب بزبان خامهٔ صدق بیان می دهد ॰

ذکر توجه خلاصهٔ دودمان سیادت و نجابت نظام الملک بهادر فتح جنگ بصوب دکن

از اعظم سوانح این سال ظفراشتمال استیصال مهاراو بهیم سنگهاره و راجه گوته و گج سنگه کچهواهه راجهٔ نرور و سید دلاور خان و سید عالم علی خان است که باعتبار کثرت فوج و سامان و استظهار و افتخار ملک بی اعتبار سرمایهٔ تعجب و پندار حسین علی خان بودند و بجرأت و جسارت نظام الملک بهادر فتح جنگ رهگرای

بادیهٔ عدم گشتند تفصیل این احوال بر سبیل اجمال اینکه چون
عبد الله خان بداعیهٔ فاسد که در مخیلهٔ خود داشت بودن این
امیر کبیر که جمیع امرای مغلیه بمنزلهٔ مرشد و پیر خود میدانند
و تبعیت او را ذریعهٔ معموری دین و دنیای خود تصور می
نمایند مناسب نمی دید درین تدبیر افتاد که بجائی زور طلب
که قلت مداخل و کثرت مخارج علت پریشانی و بی سامانی
گردد تعین نماید لهذا بمحمد فرخ سیر که بیش از نام سلطنت
نمانده بود گفته صوبه داری عظیم آباد پتنه که بنابر تعدی
زمینداران شورپشت صاحب استعداد سرمایهٔ فتنه فساد و نهایت
زور طلب است مامور گردانید و نظام الملک بنابر ناچاری و
تبعیت رضای حضرت باری تسلیم نموده در تدبیر عزیمت
آن طرف شد چون کارکنان قضا و قدر استیصال آن جماعهٔ
حرام نمک بزور تدبیر و ضرب شمشیر آن موید بتاییدات حضرت
قدیر از روز ازل مقدر نموده بودند قصهٔ پادشاه شهید بتفصیلی
که ترقیم یافته بمیان آمد و آن عزیمت در پردهٔ توقف افتاد
حسین علی خان که درگریز و سلطنت خود را زیاده بر برادر
میدانست غافل از مضمون یضحک التقدیر علی التدبیر گشته
صلاح دران دیدکه چون درحضور خود و برادر کار فرماهستند و در دکن
عالم علی خان متبنای خان مذکور با جمعیت موفور است
نظام الملک را بصوبه داری مالوا که وسعت دهلی و دکن بمنزلهٔ
میدان چوگان این نمک حرامان سراپا تزویر و فن بود بعهد و
پیمان موکد بقسم راضی ساخته مامور نمودند و آن امیر صاحب

عزم ظهور این معني از لطائف غیبي و تاییدات لاریبي تصور نموده روز سیوم از جلوس رفیع‌الدرجات خلعت نظامت و رخصت پوشیده و عیال و اطفال خود و رفقا زیاده بر یک هزار نفر منصبداران نقدي و جاگیرداران که از بي توجهي نمک حرامان وزیر طلبي پریشان و محتاج بقوت بودند قاطبة برداشته عازم آنصوب گردیده و در اجتماع سپاه و توپخانه که لازمهٔ نظم و نسق ملک و اسباب امور دنیوی بود پرداخت و محمد غیاث خان قریب پانصد اسپ بمغلیهٔ برادري که پیاده بودند و یراق و سلاح از خانهٔ خود داده سوار کرد و مبالغ خطیر بشیخ محمد شاه و ابوالخیرخان و اسمعیل خان و قزلباش خان و غیره بعنوان قرض و رعایت برسانیده هریکی را ممنون احسان خود ساخت چون قضا در افزایش اسباب خود جلوه گري نمود مقدمات چند در چند که مبني بر نقض عهد حسین علي خان و باعث جسارت نظام الملک شود بظهور آمد - از آنجمله در هنگامی که حسین علي خان باراده نامد خلع محمد فرخ سیر از دکن عازم حضور شده از دریای نربدا گذشت مرحمت خان پسر امیر خان که بقلعه داري شادی آباد ماندو مضافهٔ صوبهٔ مالوا واقعهٔ کنارهٔ دریاي نربدا مقرر بود استنباط داعیهٔ ناسد در حق پادشاه و بی توجهی بحال خود نموده و پاس حق نمک پادشاهي منظور داشته بیماری را بهانه ساخته براي ملاقات نیامد حسین علي خان که خار این ادا در دل مي کشت بعد برداشتن پادشاه و کامیابی خود خواجه قلي خان توراني را که با او

بنهایت ساخته بود بدغدغهٔ اینکه وقتی از اوقات روکش از نظام الملک خواهد شد بجای مرحمت خان مقرر نموده بماند و فرستاد مرحمت خان بنابر حفظ آبرو در مقام خود داری شد و حسین علی خان بموجب نوشتهٔ خواجم قلي خان وکیل مرحمت خان را چشم نمائي کرد و بنظام الملک تاکید نوشت که معزول را از قلعه برآرند و منصوب را دخیل سازند مرحمت خان را چون روی رفتن حضور نمانده بود و نظام الملک رفیق ساختن مردم با غیرت مصلحت وقت میدانست بصواب دید غیاث خان مرحمت خان را بتدبیرات مستمال ساخته نزد خود طلبیده و خان مذکور چه بامید اینکه بدستگیري این عمده امکان شفاعت خواهد بود و چه ازین رهگذر که اکتساب رفاقت این بزرگ موجب سعادت است از قلعه آمده رفیق شد و خواجم قلي خان در قلعهٔ آمده بعد چند روز جیروپ سنگه زمیدار پرگنهٔ امجده سرکار ماندو را که از مدتهای دراز زمیداري این محال با علاقهٔ منصب و تعیناتی قلعهٔ مذکور پرگنهٔ مزبور در جاگیر جمعیت و سامان شایسته با خود داشت و در ان ضلع بنوعي زندگاني میکرد که از هراس او مرهته ازان راه عبور نمیتوانست کرد بعهد و پیمان نزد خود طلبیده برطبق اظهار جگروپ سنگه برادرش که بنابر دعوی زمیداری از قدیم حسد و عداوت داشت بطمع مال بدغا گرفته فی الفور کشت و مال و اسباب او متصرف شد لعل سنگه پسر خورد سال او از بیم جان گریخته بامید عدالت نزد نظام الملک آمد و نظام الملک فوجي برسم قزاقی همراه محمد غیاث خان

برای تادیب جگروپ سنگه فرستاده خود نیز مانند شاهین تیز پرواز رسید و جگروپ سنگه فرصت فرار نیافته بحکم تقدیر اسیر آمده در زندان مکافات مقید گردید - درین ضمن جان چند پسر چتر سال بندیله قلعهٔ رانگده مضاف مالوا را که نزدیک سرونج و بهیلسا است متصرف شد حسین علی خان فرمان انتزاع قلعه از دست آن جهالت سرشت با احکام موکده بمهر سید عبد الله خان و خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک محض بپاس نمک و نیت ثواب و تقریب استشفاع مرحمت خان را با فوجی از سرکار خود برای این کار تعین نمود و خان مذکور در ضلع سرونج و بهیلسا رسیده فوج شایسته از افاغنه و روهیله و غیره فراهم آورده بمهر و قهر قلعه را مفتوح و مسخر ساخت چون عرضداشت نظام الملک متضمن انصرام این کار بجناب والا و خطوط بآن هردو برادر رسید دود حیرت از نهاد اینها برآمد و بخار شقاوت در دماغ متصاعد شد و تحسین و آفرین اصلا بعمل نیامد و تقدیم این خدمت موجب شفاعت مرحمت خان هم نشد - بعد از گذشتن رفیع الدرجات و رفیع الدوله که زمانهٔ بمیمنت عهد مقدس حضرت ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازي آرایش یافت مکرر شقهای دستخط خاص حضرت ظل سبحاني و احکام بمهر و دستخط حضرت مریم مکانی والدهٔ آن پادشاه جم جاه معرفت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بنظام الملک رسید که از تسلط این نمک حرامان سوای نماز جمعه مقدوری نمانده و اجرای احکام دیگر متعذر گشته و خیال باطل اینها چنین است که بعد انجام کار نیکو سیر و گرده ر بهادر

اول آن زبدهٔ فدویان یکرنگ را از میان بردارند و پس ازان بکام خود فائز شوند ومارا اعتمادکلي بران فدویي کار طلب است نظر بر حقوق تربیت آبا و اجداد از احتیاط خود و تدبیر استقلال ما بدولت غافل نباشد ـ درین ضمن مکرر خبر رسید که نیکو سیر دستگیر آمد و مقدمهٔ گردهر بهادر بصلح منفصل شد حسین علي خان در تحریک اسباب شورش در آمده با مها راو بهیم سنگه عهد و پیمان درمیان آورد که بعد تنبیه عالم سنگه زمیندار بوندي و انصرام کار نظام الملک برتبهٔ والای مها راجگي برسد و بعد مراتبهٔ مهاراجه اجیت سنگه مرتبهٔ او بر همه راجها فائق باشد منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و ماهي مراتب داده اورا و راجه گج سنگه نروري و دلاور علی خان وغیره را با فوج پانزده هزار سوار جرار تعین کرد که تنبیه و اخراج عالم سنگه را دست آویز ساخته از احوال نظام الملک خبر گیران باشند و بمجرد اشارهٔ وصول احکام فرصت نداده بانصرام کار پردازند چنانچه نام برد ها بوندي را بدست آورده بحسین علی خان نوشتند و خان مذکور پرده از روی کار بر داشته بنظام الملک نوشت که جا دادن مرحمت خان نزد خود و تغیر کردن زمیندار پرگنهٔ نلام خوب نشد ـ و همچنین اکثر مقدمات را که بحسب اقتضای قضیهٔ زمین بر سر زمین تمشیت یافته بود باسلوب مواخذه در معرض تحریر آورد و بوکیل هم علانیه حرفهای پست وبلند گفت و هرچند نظام الملک از راه راستي جواب هرمقدمه به بیان واقع و بآئین موجه نوشت درضمیر شقاوت تخمیر او منقش و مرتسم نگردیده بی محابا بزبان قلم

آورد که می‌خواهم بجهت بندوبست دکن در صوبهٔ مالوا استقامت نمایم و بنام آن عمدهٔ نوئینان از صوبهٔ اکبرآباد و اله آباد وملتان و برهانپور هرصوبه‌که قبول نمایند سند بفرستم نظام‌الملک که‌در فرصت هشت نه ماه باجتماع هفت هشت هزار سوار و دیگر سامان پرداخته بجای خود هشیار و خبردار می بود ودر تدبیرعزیمت دکن و استخلاص آن ملک که معدن خزائن و سپاه است شد دردین ضمن نوشتجات وکیل و غیره رسیدکه آنها بمقتضای شرارت ذاتی و خیانت باطنی گرز داران برای طلب آن عمدة الامرا بحضور تعین کرده اند و قبل از رسیدن اینها شقهای بادشاهی با خطوط خیرخواهان دیگر بتخصیص خیانت خان رسید که فرصت وقت نماند هرچه توانند زود بعمل آرند نظام الملک چون دید که ارادهٔ فاسد اینها غیر از استیصال این‌خاندان و برداشتن خلیفهٔ زمان امری دیگر نیست و بهیچ وجه رهائی بنظر نمی آید ناچار بمصدوقهٔ من یتوکل علی الله فهو حسبه باتفاق رفقا با همه احمال و اثقال از بادهٔ اوجین سه منزل بسمت اکبرآباد کوچ کرده بجانب دکن متوجه شد و غرهٔ رجب از دریای نربدا عبور نمود و رستم بیگ‌خان فوجدار سرکار بیجاگده عرف کهرگاون که از رفقای حسین علی‌خان بود و بمشاهدهٔ نمک حرامی‌خار خار آزار در دل داشت وبنابر نام والاشاهی خود را از فدویان می گرفت با جمعیت شایسته آمده رفیق نظام‌الملک شد و نظام الملک فوجداری بر خان مذکور بحال داشته بانواع رعایت و ترقیات پرداخته همراه خود گرفت چون اقبال ابدی اتصال کلید قفلهای مشکل کشا می باشد

همان روز که از دریای نربدا عبور نمود معتمدی از عثمان خان قادری هزاری احشام قلعهٔ آسیر بوساطت خسرو چیله که از سابق مربی عثمان خان و واسطهٔ سوال و جواب بود آمده از حرام نمکی نمک حرامان و پریشانی احوال خود و احشام استدعای قلعه داری از جانب آن عمدة الامرا نمود و محمد غیاث خان اورا نزد نظام الملک برده بشارت فتح قلعه رسانید و نظام الملک همان وقت او را انعام لائق داده طلب احشام از خزانهٔ خود داد و میر حفیظ الله خان بخشي وغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ پسر خود را همراه او تعین نمود و خان مذکور سیزدهم رجب آن قلعهٔ آسمان ارتفاع را که حضرت عرش آشیانی در مدت یک سال از فاروقیان انتزاع نموده بودند بتصرف در آورده ابو طالب قلعه‌دار را بدست آورد و نظام الملک خود بالاي قلعه رفته آن کوه فلک شکوه را بهنگاه احتیاط ملاحظه نموده محمد غیاث خان را بجهت انتتاح بلدهٔ دار السرور برهانپور تعین نمود - سید عالم علی خان بعد استماع خبر عبور نظام الملک از دریای نربدا مضطرب شده بصوابدید مشیران و رفیقان خود محمد انور خان را که حراست آن صوبه بنام او بود باتفاق راو بهالکر مرهته بحفاظت و حراست برهانپور فرستاد و نامبردها در طی طریق از باد صرصر وام گرفته خود را بعادل آباد که از برهانپور دوازده کروه است رسانیده می خواستند که شبگیر کرده ببرهان پور برسند و باتفاق محمد نور الله خان دیوان صوبهٔ مذکور که برادر محمد انور خان می شد دروازهاي شهر بر روی خود بسته شهر پناه را بمردم شهر استحکام داده بود

محافظت نمایند و محمد غیاث خان که خود در لعل باغ فرود آمده مورچال بر مردم تقسیم نموده سعی در تسخیر آن داشت باستماع آمد آمد محمد انور خان و راو بنالکر فوجی از دریای تپتی گذرانید اما نامبردها در ظلمت شب آمده داخل شهر شدند و پالکی و غیره اسباب آنها دست خوش ارباب تلاش گردید چون سکنهٔ شهر از شجاعت و بردلی محمد انور خان واقف بودند هجوم کرده گفتند که محمد غیاث خان زینها ساخته امروز شهر می گیرد و جان و مال و عرض و ناموس شرفا و عموم رعایا بعرصهٔ تلف می آید و این گناه کبیره هم ضمیمهٔ دیگر مآثم و معاصی در نامهٔ اعمال شما ثبت خواهد شد بهتر این ست که از شهر برآمده بجنگ پردازید و الا عنقریب بلوای عام می شود و شهر از تصرف شما بدر میرود محمد انور خان که از شجاعت نصیبهٔ نداشت حواس باخته شانزدهم الغیاث گویان محمد غیاث خان را دید و خان مذکور اندرون شهر آمده باحتیاط برج و باره و استمالت عموم سکنه پرداخته ندای امن در داد و هفدهم نظام الملک بفتح و نصرت بلعل باغ رسیده خیمهٔ اقبال بر افراخت و محمد انور خان و نور الله خان و غیره اهل خدمات و شرفا و نجبای شهر خیل خیل بوساطت آن خان فتح نصیب ظفر نشان نظام الملک را دیدند و از بیم جان و مال برآمده در مهد استراحت آسودند - اعلی حضرت در زمان شهزادگی از طرف بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان بهمین برهان پور رسیده با آنکه شهر پناه نداشت و فقط قلعهٔ ارک نشیمن گاه فاروقیان بود هرچند سعی نمودند و جمعی از مردم مشهور کشته

و زخمی شدند بدست نیامده بود محض اقبال پادشاه غازی
بامداد طالع فتح جنگ بي آنکه کار بجدال و قتال رسد و شمشیر
از غلاف و خون از بيني اهل خلاف برآید بتصرف درآمد و برای
حسن سرانجام امور پیش نهاد خاطر تسخیر قلعه و شهر شگون فتح
و ظفر شد *

اگرچه محاسن اخلاق نظام الملک که بزرگ کردهٔ
حضرت رب العزت است زیاده ازان است که بتحریر درآید اما
امریکه از غرائب روز کار توان گفت درین صفحه ثبت میگردد
دو سه روز قبل از فتح برهانپور فرزندان و متعلقان سیف الدین علي
خان برادر حسین علی خان بارادهٔ دار الخلافت وارد برهان پور
شده بودند از رسیدن نظام الملک و گرفتن برهانپور حیران کار
خود شدند هرچند مردم کوته اندیش بنظام الملک گفتند که
گرفتن مال و اموال مخالف زادها و محمد انور خان برای
اخراجات سپاه و لشکر نصرت اثر مقتضای مصلحت است
نظام الملک بصواب دید محمد غیاث خان جواب داد که
ما باوجود عسرت و تهیدستي محض بتوکل افضال الهي و
بتوسل اقبال پادشاهی کمر باین عزیمت بسته ایم اگر کامیاب
می شویم ملک و مال همه از ماست واگرخدا نخواسته بالعکس
شد و بال آخرت چرا برگردن باشد گرفتن مال و اموال این عجائز
و اطفال ومحمدانورخان وغیره درجنب همت ما قدري ندارد وچون
غیر از استقلال پادشاه امري دیگر منظور نیست انشا الله تعالی
بمیامن این صدق نیت خزانهای بیشمار درتصرف خواهد درآمد

بعد ازین چنین حرفهای رکیک مذکور مجلس ننمایند - اهل کار سیف الدین علي خان را طلبیده خلعت داد و مردم معتمد و فهمیده نزد والدهٔ خان مذکور فرستاده دلاسا داد که اینها بمنزلهٔ فرزندان ما هستند اگر دریتجا باشند مواد جمعیت و معاش مهیا خواهد بود و اگر بالجزم آمادهٔ رفتن اند جمعیت تا دریای نربدا خواهد رسانید چون آنها را مقصود از رفتن بود فرزندان را بخدمت نظام الملک فرستاده استدعای همین معنی نمودند نظام الملک باطفال و عورات مداراتیکه در خور همت ارباب کرم باشد بعمل آورده و بدرقهٔ شایسته داده از دریای نربدا گذرانید - درهمین مقامات امل باغ عوض خان بهادر ناظم صوبهٔ برار که عم نظام الملک میشد و دیگر مردم جوق جوق رسیده ضمیمهٔ فوج فیروزي اثر شدند و نظام الملک بمقتضای مصلحت در امل باغ توقف نموده بتیاری توپخانهٔ دشمن سوز مشغول گردید ٭

آمدم براحوال حضور که چون خبر توجه نظام الملک بجانب دکن اواخر ماه رجب بعبد الله خان و حسین علی خان رسید و در تمام لشکر ابوالمظفر اشتهار یافت پادشاه را امید استقلال و خانه زادان را توقع قدردانی شد اگرچه نمک حرامها در چارهٔ کارخود شدند و نظر بر نیات جمعیت نظام الملک حسابی بر نگرفته ازجنود نصرت و تایید الهي و آیهٔ کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله غافل گشتند و ندانستند که هرگاه صرصر قهر الهي بوزیدن درآید جبال متعالیه از بیخ و بن برباد رود و جائی که میلاب غضب موج طوفان زند خس و خاشاک سد راه نگردد و بسیله

دلاور علی خان و بمهاراو بهیم سنگه نوشتند که خود را بر جناح استعجال رسانیده اگر قابو بیابند بانجام کار پردازند و الا از راه دیگر شتافته بسید عالم علی خان ملحق شده بالاتفاق اطفای این نائرهٔ فساد نمایند ـ و درهمین اوان خبر فتح عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ و کشته شدن حسین خان خویشگی باجمعی کثیر از نوشتهٔ اخبار نویسان لاهور رسیده غلبهٔ اهل توران سامع کوب مخالفان و زهره گداز نمک حرامان گردید بعده که تمام ایام کامرانی پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر از سعی هردو برادر بقلع سلطنت و زوال دولت مبدل گردید سادات با نظام الملک بهادر فتح جنگ که او سلامت روی و نیک سرشتی و رعیت پروری او در ذکر سلطنت خلد منزل و پادشاه مرحوم مظلوم بزبان قلم داده عهد و پیمان بحال داشتن بصوبهٔ مالوا بکفالت قسم بمیان آورده بصوبهٔ مذکور روانه ساختند بعده که نظام الملک بهادر برخدمت ماسورهٔ خود رفته سپاه زیاده نگاهداشته ببندوبست واقعی پرداخته در تنبیه و تادیب مفسدان و زمینداران سرکش و پرداخت زیردستان سعی موفوره بعمل آورد هنوز هفت هشت ماه دران صوبه جا گرم ننموده بود که رای حسین علی خان برین قرار یافت که بعد فراغ مقدمهٔ گردهر خود بصوبهٔ مالوا استقامت ورزیده ببندوبست شش صوبهٔ دکن و چهار صوبهٔ احمد آباد و اکبرآباد و اجمیر و مالوا پردازد و برای معزول نمودن آن شیر بیشهٔ حمیت که از عدم اطاعت او نیز وسواس داشت بهانه طلب بود و در ایامی که حسین علی خان بقصد تسخیر محمد فرخ سیر مرحوم از خجسته

بنیاد عازم حضور گردیده بعده که از آب نربدا عبور نموده نزدیک
قلعهٔ ماندو صوبهٔ مالوا که مرحمت خان پسر امیر خان بخدمت
قلعه داری و فوجداری آن ضلع مقرر بود و از بند و بست و نسق و
هیبت شمشیر او مفسدان کوه نشین و شیران بیشهٔ آن سر زمین ترک
مسکن خود نموده بودند رسیده و مرحمت خان بسبب انحراف
مزاج و موانع دیگر خود را نزد حسین علی خان نتوانست رساند
چون بغض آن در دل امیرالامرا جا گرفته بود همینکه تلک بکام هردو
برادر گردید خواجم قلي خان تورانی را بقلعه داری ماندو مامور
ساخته جاگیر مرحمت خان را تغیر نمود خواجم قلی خان که نزدیک
قلعه رسید مرحمت خان بعذر انقلاب و گردش سلطنت در سپردن
قلعه تعلل ورزید بعده که شکوهٔ مرحمت خان از نوشتهٔ خواجم قلی خان
بسادات رسید وکیل مرحمت خان را چشم نمائي نموده درباب
عمل دهانیدن خواجم قلی خان بفتح جنگ نوشتند نظام الملک بهادر
مرحمت خان را معقول ساخته خواجم قلی خان را عمل دهاند
و چون آن ناظم ملک و ملت با مرحمت خان که از خاندان
با نام و نشان بود رابطهٔ خاص موروثي داشت و مرحمت خان
را روی رفتن حضور نمانده بود نزد خود طلبیده با عزاز و اکرام
تمام نگاهداشت - ازانکه قلعهٔ رانگڈهه تعلق صوبهٔ مالوا را جان چند
پسر چتر سال زمیندار مفسد بیشهٔ آن ضلع بتصرف خود آورده بود
و در همان ایام برای برآوردن آن قلعه از تصرف او حکم بنام
فتح جنگ وارد گردید فتح جنگ مرحمت خان را با فوج شایسته بدان
خدمت روانه ساخت و مرحمت خان رفته بعد تردد نمایان بزور

خود آن قلعه را بتسخیر در آورد این حسن خدمت نیز شفیع جرائم او نگردید و فتح جنگ در بارهٔ او مراعات بزرگانه بکار برده اختیار بعضي بند و بست صوبه داری مالوا باو گذاشت و مرحمت خان در نسق صوبه داري و تنبیه مفسدان و گوشمال سرکشان قرار واقعي کوشیده چند موضع پرگنهٔ چند یري که مکان مقرري مفسد پیشکان بود بتاخت آورد- بعده که حقیقت فراهم آوردن جمعیت زیاد و تاخت بعضی دیهات از نوشتهٔ فتنه پژوهان صاحب غرض بسید عبد الله خان رسید و بقول بعضی در همان ایام نوشتهٔ حسین علی خان بنام فتح جنگ مشتمل برین رسیده بود که ما می خواهیم بجهت بند و بست صوبجات دکن و اطراف آن مکان برای ماندن خود صوبهٔ مالوا مقرر نماییم از چهار صوبهٔ اکبرآباد و اله آباد و برهانپور و ملتان هر جا خواهد بنام آن امارت مرتبت مقرر سازیم ازانکه نظام الملک بهادر زیربار خرچ سپاه آمده بود و فصل ربیع که مدار محصول آن ملک برانست از دست میرفت و از رسیدن دلاور علي خان که بعد تسخیر بوندی بموجب اشارهٔ حسین علي خان چنانچه بذکر در آمده با فوج خود و رفاقت راجه بهیم و راجه گجسنگه بسر زمین صوبهٔ مالوا لشکر کشیده باعث خرابي ملک و ضرر مالی و جانی سکنهٔ آنجا گردید ازین اطوار ناهموار که آثار خلاف عهد هر دو برادر ظاهر گشت فتح جنگ نهایت افسرده خاطر گردیده در جواب آن تکلیف بیجا چند کلمهٔ راست و درست نوشت سید عبد الله خان همه دست اویز اثبات تقصیر نسبت بآن و الانسب نموده وکیل معتبر

او را در خلوت طلبیده از کلمات نامناسب تند و تلخ و بی مزه که
بتفصیل آن نپرداختن اولی در مادهٔ آن بزرگ والا نژاد بر زبان آورده
بعد رسیدن خبر آن کلمات فساد انگیز یا قبل ازان چون بران عالی
نسب تحقیق گردید که هر دو برادر بر خرابی و بی آبروئی همه
خاندان ایران و توران کمر بسته اند و در ترک منصب و اختیار نمودن
انزوا نیز رستگاری نیست و دل همه خانزادان موروثی و نوکران
جان نثار دور و نزدیک از بی اختیار بودن وارث تاج و تخت که
قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نیست بمرتبهٔ اتم افسرده
بود و از نزدیک دار الخلافت تا کنار دریای شور کفار در تعمیر
بتخانها و منع گاو کشی می کوشیدند نظام الملک بهادر که صفائی
نیت و حسن طینت و طریقهٔ کم آزاری او بر عالمی هویدا و
ظاهر بود بصلاح همدمان با غیرت و شجاعان با جمعیت چار ناچار
چارهٔ کار دران دانست که بحکم و من یتوکل علی الله فهو حسبه
توکل ذات پاک حق را سرمایهٔ همت خود ساخته و بقول مشهور
بهمین مضمون دو کلمه بسید عبد الله خان نوشته برفاقت
عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و قادر داد خان
روشانی و محمد متوصل خان نبیرهٔ سعد الله خان و محمد عنایت
خان و دیگر جمعی از هواخواهان و قدیمان عقیدت نشان قدیم و
جدید و جمعیت پنج شش هزار سوار وسط ماه جمادی الاخری
سنه یکهزار و صد و سی و دو مطابق سال دو از جلوس مبارک از
نواح سفدسور که برای بندوبست رسمی آن ضلع بدهنهٔ کوچ برآمده
بود باز مراجعت نموده باجین آمده احمال و اثقال برداشته

بشهرت کوچ سرونج دو سه منزل رفته بموضع کایتهه نزول نموده از انجا کوچ بکوچ متوجه الکهٔ وسیع دکن گردید و اواخر ماه مذکور این خبر درلشکر ظفر اثر ابو المظفر نصرت انجام محمد شاه شهرت تمام یافت و هردو برادر برین خبر اطلاع یافته با وجود حوصله باختن سهل انکاری نموده بسید دلاور علیخان برای تعاقب نمودن برفاقت هردو راجه و دوست محمد افغان صاحب تومن آن ضلع و دیگر نو نگاهداشت تاکید تمام نوشتند *

و درهمین اوان خبر جنگ عبد الصمد خان دلیر جنگ با حسین خان افغان و کشتهٔ شدن حسین خان با جمعی کثیر از روی نوشتهٔ اخبار نویسان لاهور بوضوح انجامید تفصیل این اجمال آنکه گویند حسین خان خویشگی که از افغانان صاحب تمن مغرور و مشهور توابع سرکار قصور بود از مدت چند سال طریقهٔ سرکشي و مفسدي اختیار نموده پرگنات سیر حاصل نواح قصور و لاهور را بتصرف خود آورده علم مخالفت بر افراشته چندین کرت فوج صوبه داران را بلکه افواج شاه زادها را شکست داده بود و از ابتدای صوبه داری عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته عمال منصوب کردهٔ جاگیر دار و صوبه‌دار و دیگر نوکران عمدهٔ پادشاهي را بیدخل بلکه اخراج از محال ساخته بشوخي تمام پیش آمده بود - و از راوی ثقه مسموع گردید که نوشتهٔ صاحب مداران ملک بر اشارهٔ ترغیب کوتاه نمودن دست تصرف صوبه دار و امیدوار ساختن صوبه داري دار السلطنت لاهور در مقابل آن حسن خدمت بنام

آن بدخصال نکوهیده افعال رسیده بودلهذا زیاده از سابق بشوخی پیش آمده با قطب الدین نام عامل صوبه دار که صاحب فوج بود مقابله نموده کشته فوج و خزانهٔ اورا بغارت آورده مع هشت نه هزار سوار بقصد تاخت و تاراج پرگنات بر آمد و عبد الصمد خان بهادر دلیرجنگ نیز شروع بنگاهداشت سپاه نموده باهفت هشت هزار سوار و همراهان شجاعت شعار متوجه دفع خصم بد کردار گردید نزدیک بموضع جهولیی که از لاهور فاصلهٔ سی کروهی دارد هردو فوج بتفاوت سه کروهی نزدیک بهم رسیدند عبدالصمد خان بهادر بترتیب فوج پرداخته کریم قلی خان را که بخشی فوج دلیر جنگ و از مبارزان با نام و ننگ بود هراول نمود و طرف یمین جانی خان و خواجه رحمت الله خویشان نبرد آزمای خود را مع حفیظ الله خان و هزار سوار قوم روهیله که با حسین خان عداوت همچشمی داشتند مقرر نمود و طرف یسار آغر خان را که شمه از حسب و نسب و شجاعت موروثی او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان و محمد فرخ سیر بزبان خامه جاری گشته بروفاقت عارف خان قرار داده برای طرح فوج تعیین نموده ششم ماه جمادی الاخری معرکهٔ آرا گردید و حسین خان نیز برادری مصطفی خان برادر زادهٔ خود و رحمت خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان صاحب تومن که همه نیل سوار و سردار رزم آزما بودند مقابل فوج دلیرجنگ صف جنگ بیاراست همینکه صدای آمد و رفت گولهٔ جانستان و غرش بان آتش نشان شعله افروز رزم گردید فوج حسین خان چنان مستانه خود را بر توبخانه زد که از توبخانهٔ شرر بار گذشته کار بر هراول

تنگ آوردند و کریم قلی خان بعد تردد نمایان از پا درآمد و فوج همراه اورا بهزیمت آورد و حسین خان با دو سه هزار افغان یکه تاز بمقابلهٔ آغرخان پرداخت و عجب زد و خورد بمیان آمد اگرچه جماعه داران نونگاهداشت همراه آغرخان نیز تاب حملهٔ خصم نیاورده رو بفرار آوردند اما پنجاه شصت سوار مغلیه و مغل‌زاده‌های تیرانداز حکم‌اندازیکه تاز که درقدراندازی وشجاعت گوی سبقت از یکدیگر می ربودند و آغرخان برای چنین روزها از مدت چند سال در همه حال غمخواری احوال آنها برخود واجب ولازم میدانست و از خود جدا نمي نمود مع برادران و پسر آغرخان مقابل حریف اسپان بجولان در آوردند و رستمانه بخانهای کمان درآمده شروع بزدن تیر دشمن دوز نمودند هر تیریکه از شصت دلاوران بپرواز می آمد در سینهٔ پرکینهٔ افغانان زره پوش نا پدید میگشت و هرخدنگی که از خانهٔ کمان بهادران میجست از مهرهٔ پشت مخالفان میگذشت و اغرخان بر فیلبان بانگ مهیب زده فیل برسر دشمن رانده دست بقبضهٔ کمان برده بهر تیرعدو دوز یکی را از مخالفان بد روز برخاک هلاک می افگند و جوانان قدر انداز از هرطرف اسپ خواری برانها تاخته بساط فراهم آمده سوار و پیادهٔ آنها را شه مات اجل میساختند تا آنکه مصطفی خان هراول و چند افغان نامی کشته و زخمي گردیدند و حسین خان از مقابل آن شیر بیشه شجاعت جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانست و دو دسته فوج گشته رو بدلیر جنگ و بهادران دست راست آوردند و دلاوران طرف راست قوم

روهیلهاي رزم جو بپا مردي مغلان پلنگ خو حملهای صف ربا و چپقلشهاي مرد آزما نموده گرد ادبار روي مخالف را بسیلاب خون شست و شو میدادند و حسین خان با جمعی از افغانان تهور پیشه مقابل حملهٔ بهادران توران چنان استقامت ورزیده یورش نمود که اکثر از توسلیان و همراهان دایر جنگ تاب مقاومت نیاورده هزیمت اختیار نمودند و بعضی از مبارزان و دلاوران و فاکیش توران از تیر سد راه بازگشت خصم گردیدند و جانی خان و خواجه رحمت الله و حفیظ الله خان تردد نمایان بر روي کار آوردند درین حالت آخر خان چون شیر غران خود را رسانده بر کمرگاه مخالفان زد و صدای دار وگیر تیغ بر بین رسید و در همان حال فیلبان حسین خان کشته گردید و نقدیری شاه بهیکا نام که پیر و مرشد حسین خان گفته می شد و حسین خان جان اورا از جان خود عزیز تر میدانست و در حوضهٔ فیل با خود ردیف ساخته بود از زخم تیر دلاوران توران پیش از مرید پاک اعتقاد کشته گردید از در چشم حسین خان در نفس واپسین تیره و سیاه ساخت اگرچه در همین ضمن حسین خان نیز زخم کاری رسیده بود اما چون فیل سواری او فیلبان نداشت و هر سو میدوید مبارزان از هر طرف نشانهٔ تیر و گلولهٔ بندوق ساخته بودند و در همان حال شعلهٔ آتش در حوضهٔ سواری او زبانه کشید که سبب او تحقیق نشد شاید دران حالت از رسیدن گولهٔ تفنگ بمدد باد آتش رسیدگی آتش در گرفته باشد بهر حال بدان حال بدم تیغ بهادران با جمع کثیر از افغانان بنام و نشان کشته گردید - و بعد

چنان فتح نمایان از طرف دلیر جنگ فراخور حالت هر یك رعایت خلعت و اسپ و اضافه مبذول گردید و بآغر خان تواضع فیل و شمشیر مع تجویز اضافهٔ پانصدي درصد سوار نمود - بعد ازانکه خبر بسید عبدالله خان رسید هرچند در باطن خلاف مرضی بظهور آمد اما بحسب ظاهر برای رفع بدنامی مورد آفرین ساخته ملقب بسیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ ساخت - بر ارباب منصف پیشه مختفي نماند که بعد تسلط هردو برادر بر پادشاه شهید ومغلوب ساختن مغلان اول کسي که غائبانه باستظهار عزیمت نامدار و بمدد برش تیغ آبدار صاحب السیف والقلم نظام الملک بهادر فتح جنگ جوهر تیغ مغلان بر روی کار آورد و باعث ملال خاطر صاحب مداران ملك گردید دلیر جنگ بود - القصه هنوز خبر عبور فتح جنگ از آب نربدا بر زبانها بسبب اختلاف قول مقرون بصدق نگردیده بود که از نوشتجات برهانپور بظهور پیوست که بعد از گذشتن نظام الملک بهادر از آب نربدا بگذر اکبر پور هزاریهای قلعهٔ آسیر که خسرو نام چیلهٔ فرستادهٔ فتح جنگ خود را رسانده واسطهٔ پیغام و پیام تسخیر قلعه گردیده بود بهمدستي اقبال باستقبال شتافته بخوشي و ناخوشي قلعه دار طالب خان نام را که در همان ایام سادات قلعه دار ساخته بودند و در کمال عسرت بسر میبرد مطیع خود ساخته ومبلغي منجملهٔ طلب دوساله باحشام رساندند و مرحمت خان نیز خودرا با جمعي بیشتر بتدبیر شایسته رسانده قلعه را بتصرف فرستادهاي فتح جنگ در آورد - و قلعهٔ ارک دار السرور برهانپور نیز بي آنکه شمشیر از غلاف و خون از بیني اهل خلاف در آید بتسخیر نظام الملک در آمد - بنازم

قدرت حضرت الهی را که چون ایام انقلاب وضع روزگار و استیصال دولت بارهه رسید قلعهٔ آسیر که از قلعهای مشهور آسمان رفعت سرحدیست و عرش آشیانی اکبر پادشاه بعد محاصرهٔ سالها بران قلعه دست یافته از تصرف فاروقیان برآورده بود و قلعهٔ ارک برهان پور که پای تخت پادشاهان سلف بوده باوجود که در عهد جنت مکانی شهریاه نداشت در ایامیکه حضرت اعلی در زمان شاه زادگی از بلکاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان خود را به برهانپور رسانده هر چند سعی نمود و جمعی از مردم مشهور کشته و زخمی گردیدند بر قلعهٔ ارک برهانپور دست نداشت درین ایام خجسته فرجام که بمدد روح پر فتوح صاحب قرانی اقبال طالع فتح جنگ استقبال نموده و بی آنکه قتال و جدال بمیان آید و کار بمصاف سیف و سنان کشد هردو قلعهٔ منصوب بدارالسرور بتصرف آن بهادر فتح جنگ در آمده و برای آینده شگون ظفر انجام بر زبانها جاری گردید - و نیز خبر رسید که عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک بهادر قرابت قریبه دارد و در شمشیر و رای صائب از مشهوران روزگار است با فوج شایسته بمدد فتح جنگ رسید - ودیگر بوضوح انجامیدکه انورخان صوبه دار برهانپور ورنبها نیالکر که از مرهتهای نامی بود و جمعیت هردو بزبان خامه خواهد داد بنظام الملک بهادر پیوستند و همه منصبداران برهانپور و بعضی زمینداران اطراف بدو رجوع آورده اطاعت اختیار نمودند بعد رسیدن اخبار ملال افزای مذکور سادات سراسیمه کار و بار گردیده بدلاور علی خان و مها راو بهیم سنگه پیوم تاکید برای زود

رسیدن بمقابل نظام الملک بهادر می نوشتند و حسین علی خان برای رفتن دکن هر روز و هر هفته مصلحت تازه بمیان می آورد و انتظار خبر دلاور علی خان می کشید و زن چند نظر بر مآل کار در دفع فتنه که بصلح منجر شود و صوبجات دکن بفتح جنگ بهادر وا گذارند می کوشید و می دانست که آخر این فساد مادهٔ وبال جان اوست و حسین علی خان راضی بآن صلح که از طرف قبول نظام الملک خاطر جمع نبود نمی شد *

درین آوان از سوانح کشمیر بظهور پیوست که محبوب خان عرف عبدالنبی کشمیری که از مدت با هنود کاوش داشت نظر بر انقلاب وضع روزگار جمعی از مسلمانان هنگامه طلب را با خود رفیق ساخته نزد میر احمد خان نائب صوبه و قاضی رفته بوسیلهٔ بعضی روایت شرعی تکلیف نمود که هنود را از سوار شدن اسپ و پوشیدن جامه و بستن چیره و یراق و رفتن بسیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوص مانع آیند و درین باب مباحثه بسیار بکار برد آنها در جواب گفتند که آنچه پادشاه وقت و ارباب شرع حضور در مادهٔ ذمیان همه بلاد مقرر نمایند ماهم حکم بر هنود اینجا می توانیم نمود محبوب خان بیدماغ و آزرده خاطر گشته باعانت جمعی از مسلمانان هر جا هندو میدید بانواع زجر و خفت پیش می آمد و از هیچ بازار و کوچه هندو نمیگذشت که او را تصدیع نرسانند روزی مجلس رای نام از هنود معتبر کشمیر باجمعی بسیر سبزه و باغ رفته طعام ببرهمنان می خوراند محبوب خان که ده دوازده هزار مسلمانان با خود فراهم آورده بود غافل بر آنها رسیده شروع

بزدن و بستن و کشتن نمود و مجلس رای با چند نفر گریخته خود را بمیر احمد خان رساند محبوب خان با همان جماعه بر سر خانهٔ مجلس رای و محلهٔ هنود آمده بتاراج نمودن و آتش دادن خانها پرداخت و جمعي از هنود و مسلمانان هرکه بر ممانعت می آمد کشته و زخمی میگردید همچنان برسر خانهٔ میر احمد خان آمده اطراف خانه دور گرفتند و آغاز بزدن و انداختن سنگ و خشت و تیرو تفنگ نمودند و هرکرا یافتند گرفته انواع بیحرمتي رساندند و بعضي را کشتند و جمعي را زخمی و تاراج ساختند میر احمد خان آن روز و شب قادر بر برآمدن از خانه و دفع شر آنها نگشته بصد حیله از دست آن جماعه نجات یافت - روز دیگر جمعیت فراهم آورده باتفاق میر شاهور خان بخشي و دیگر متصدیان سوار شده بر محبوب خان رفت آنجماعه نیز بدستور روز گذشته فراهم آمده بمقابلهٔ احمد خان خود را رساندند و جمعي از عقب خان مذکور آمده پلي که میر احمد خان ازان گذشته بود سوختند و هر دو طرف رستهٔ بازار که میر احمد خان آنجا رسیده بود آتش داده ازمقابل و از بالاي بام و دیوار خانها بزدن تیر و بندوق و خشت و سنگ پرداختند و زنان و اطفال از اطراف نجاست و کلوخ هرچه می یافتند می انداختند و جنگ عظیم درپیوست و دران هنگامه سید ولی خواهر زادهٔ میر احمد خان و ذو الفقار بیگ نائب چبوترهٔ کوتوالي با جمعي دیگر کشته و زخمی گردیدند و کار بمیر احمد خان که راه بازگشتن و روی پیش رفتن نداشت تنگ ساختند که بعجز آمده با هزار خفت

و خواري ازان تهلکه نجات یافت محبوب خان بر سر محلهٔ هنود رفته آنچه خانه باقي مانده بود سوخته و غارت نموده بار دیگر بر سر خانهٔ میر احمد خان آمده مجلس رای را با جمعي که پناه آنجا برده بودند بخفت تمام کشیده گرفته گوش و بیني آنها بریده و ختنه کرده بلکه قطع آلت تناسل بعضي نموده مقید ساختند و روز دیگر با همان هنگامه در مسجد جامع فراهم آمده میر احمد خان را از نیابت صوبه داري معزول ساخته باني فتنه و فساد را مخاطب بدین دار خان نموده حاکم مسلمانان قرار داده مقرر نمودند که تا رسیدن نائب صوبه دار دیگر از حضور اجرای احکام شرعي و تنقیح قضایا میفرموده باشد و پنج ماه میر احمد خان بیدخل و منزوي و دیندار خان حاکم مستقل بود در مسجد نشسته در اجرای امور ملکي و معاملات می کوشید - بعد از رسیدن خبر بحضور مومن خان نجم ثاني را از طرف عنایت الله خان نائب صوبه مقرر نموده روانه ساختند و کاظم خان پسر امانت خان خوافي را که دیوان کشمیر بود بسبب همین هنگامه تغیر فرمودند و اکثر متصدیان عمدهٔ کشمیر معاتب شدند - اواخر شوال مومن خان که بسه کروهي کشمیر رسیده فرود آمد محبوب خان که شرمندهٔ افعال و کردار نا صواب خود بود نظر بر اخلاص که با خواجه عبد الله نام از متعینه و مشاهیر کشمیر داشت نزد او رفته تکلیف نمود که رفاقت خواجهٔ مذکور جمعي از فضلا و اعیان مشهور باستقبال نائب صوبه رفته باعزاز بشهر درآرند از انکه خمیر سرشت مردم آن سرزمین از شرارت است و بحکم منتقم حقیقي

از مکافات اعمال او آنچه بر دیگر طائفۀ مسلمین و هنود گذشته
برو نیز گذشتني بود خواجه عبد الله از راه اتحاد رهنموني نمود
که همارا نزد میر شاهور خان بخشي رفتن و عذرگذشته خواستن لازم
وضرور است بعده همه برفاقت برای آوردن محبوب خان خواهیم رفت
محبوب خان بتکلیف خواجه عبد الله بخانۀ میر شاهور خان رفت
بعد مکالمۀ چند کلمه صاحب خانه بهانۀ شغل ضروري برخاست
وجمعی از مردم محلۀ چریبلي و کهکران که بخشي آنها را طلبیده
در گوشه و کنار خانه بمصلحت خواجۀ مذکور پنهان ساخته چشم
براه محبوب خان بود از گوشه و کنار بر آمده غافل بر سر محبوب
خان ریخته اول هر دو پسر خرد سال را که همیشه همراه او مولود
خوانده پیش پیش میرفتند بحضور او حکم پاره نموده اورا بعذاب
و عقوبت کشتند • بیت •

هر کسی آنچه میکند یابد • بد و نیکي که میکند یابد

روز دیگر جماعۀ مسلمانان بدعوای خون مقتدای خود فراهم آمده
بر سر محلۀ چریبلیها که بمذهب تشیع شهرت داشتند و حسن آباد
رفته شروع بزدن و بستن و کشتن و سوختن خانها نمودند و
دو روز جنگ درمیان بود آخر شب آمده قریب دو سه هزار کس
که دران محله جمع کثیر از مغلیۀ مسافر نیز فرود آمده بودند
مع عورات و اطفال بسیار زیر تیغ آوردند و لکها مال بغارت
بردند و تا دو سه روز نائرۀ فساد شعله ور بود و آنچه بران جماعه
از خون ریزي و ضرر مالی و ناموس آوردند و از راویان ثقه
شنیده شد باحاطۀ تحریر نیاوردن اولی بعد فراغ بر سر خانۀ

قاضي و بخشي آمدند میر شاهور خان دست و پایی لا حاصل زده در مکاني که پی نتوانستند برد رو پوش گردید و قاضي بتغییر لباس بدر رفت و بنای خانهٔ اورا از پا در آورده خشت خشت حویلی را دست بدست بردند - و مومن خان بعد داخل شدن شهر میر احمد خان را سرانجام و بدرقه همراه داده بقصبهٔ ایمن آباد که پسر او در انجا مدفون بود روانه نمود و با مردم کشمیر طوعا و کرها بدار و مدار ساخت *

القصه آواخر شعبان بهر دو برادر خبر رسید که وسط ماه مذکور بعد رسیدن دلاور علي خان هفده هیجده کروهی برهانپور فتح جنگ خود را مع عوض خان و سرداران و جماعه داران شجاعت نشان و توپخانهٔ جهان آشوب مقابل دلاور علی خان رساند و جنگ عظیم در پیوست و دلاور علي خان تردد نمایان نموده با همه سرداران و همراهان نامي کشته گردید و تفصیل این اجمال آنکه بعده که عالم علي خان در خجسته بنیاد بر عبور نظام الملک بهادر ازآب نربدا خبر یافت شروع بنگاهداشت سپاه نموده انور خان را که یکي از پیش آوردهایي سید عبد الله خان بود و حسین علی خان بدکن برده خدمات عمده فرموده بعده صوبه دار برهانپور ساخته بود و دریندولا از برهانپور نزد عالم علي خان آمده مشیر و صاحب اختیار عالم علي خان گشته بود همراه رنبها بنالکر که از مرهتهاي نامی بود و وقت رسیدن حسین علی خان به برهانپور بقصد حضور باشارهٔ صاحبمداران راجه ساهو چنانچه بگزارش آمده مقید ساخته بدارالخلافت همراه برد واو خود

را از انجا بالتماس انورخان خلاص نموده بود برای بندوبست برهانپور و سد راه فیروز جنگ گردیدن مرخص ساخت و ندانست که خار و خس سد راه سیلاب نتواند گردید و در مقابل حملهٔ نیلان شیر نبرد شغال و روباه را چه یارا که هم نبرد توانند شد همینکه انور خان نزدیک دو منزل برهانپور رسید از دبدبهٔ فوج ظفراقبال فتح جنگ هوش باخته شاه راه را گذاشته بصد هراس خود را آخر شب بطرق ایلغار در پناه حصار برهانپور رساند و باتفاق انوارالله خان که دیوان برهانپور و برادر انور خان بود خواست به بندوبست برج و بارهٔ شهر پناه پرداخته تا رسیدن کومک محصور گردیده بمحافظت شهر پناه کوشد درین ضمن خبر رسید که همینکه مضرب خیام فتح جنگ نصرت انجام نزدیک قلعهٔ آسیر رسید هزاریهای قلعه که قبل از عبور دریا پیام و پیغام سپردن قلعه بمیان آورده بودند رجوع آوردند طالب خان قلعه‌دار که در کمال حسرت بسر می برد ناچار اطاعت نمود و قلعه بی تردد تیغ و سنان چنانچه بزبان خامه داده اوائل رجب المرجب بتصرف فتح جنگ درآمد و محمد غیاث خان بطریق هراول با فوج شایسته در سواد لعل باغ نزدیک شهر برهانپور دائره نموده و زنجیر بندانگر که رفیق و میرشمشیر انور خان بود بوساطت محمد غیاث خان بخدمت آن سپه سالار فتح نصیب پیوست - درین حالت صرافان و تجار و دیگر اعیان شهر فراهم آمده بانور خان گفتند که در صورت محصور گردیدن اگر فوج فتح جنگ غالب آید شهر بمعرضهٔ تاراج خواهد رفت صلاح کار درین است که بصلح پیش آیند والا از شهر برآمده جنگ صف نمایند

انورخان که دل و هوش باخته بود ابتدا باظهار تهوری زبانی و قصد هلاک خویش پیش آمد آخر برهنمونی عاقبت اندیشي و و مصلحت عبد الرشید و ظفرمند خان متعینهٔ برهانپور و شیخ محمد صادق و شاه مکهن که از مشایخ مشهور شهر بودند و بمیان آمده باعث امان جان و آبرو و مال صوبه دار و برادر او گشتند از شهر برآمده با دل پرامید و بیم باستصواب محمد غیاث خان ملازمت فتح جنگ نموده از آفت بي آبروئی و تلف شدن جان و مال محفوظ گردید و بطریق نظربند براي مجرا نمودن و در دیوان نشستن ماذون گردید - و فتح جنگ بدلاسا و تسلی وضیع و شریف پرداخته موافق رویهٔ ذاتي که در کم آزاری و رعیت پروری داشت بمنصوبان خود قدغن تمام نمود که بر احدي از رعایا وضعفا و سکنهٔ آنجا تعدی و حیف و میل نرود اکثر بزبان می آورد که قصد من و منظور نظر من سوای خلاصي و استقلال پذیرفتن پادشاه اسلام که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نمانده نیست و همه مسلمانان را ترغیب اعانت می نمود *

و در همان ایام والدهٔ سیف الدین علي خان که از خجسته بنیاد بقصد رسیدن نزد پسر بمراد آباد وارد برهانپور گردیده بود و اطفال خرد سال سیف الدین علي خان همراه داشت هرچند همراه آن ضعیفه بمرتبهٔ دلباخته و مغلوب هراس گشته مایوس از بحال ماندن آبرو گردید که راضي بفرستادن نقد و جنس که از جواهر و غیره داشت گردیده بحال ماندن ناموس غنیمت میدانست اما فتح جنگ حمیت را کار فرموده باوجود عدم خزانه و پیش داشتن

چنان مهم عظیم اصلا طمع بتصرف مال او ننموده و متعرض حال او نگشته بلکه محمد علي نام که از نزد آن ضعیفه پیغام براي آن نیکنام والا مقام آورده بود تفقد بحال او از عطای خلعت نموده میوه از براي اطفال او فرستاده و دوصد سوار بدرقه همراه او داده تا آب نربدا رساند - دریخولا خبر عبور دلاور علي خان بخشي حسین علي خان که از سابق رخصت او با شش هزار سوار و مهم براجه بوندي نمودن باحاطهٔ تحریر درآمده دوازده سیزده هزار سوار جرار فراهم آورده بود و خبرهای مختلف از انتشار مي یافت از آب گذرهانديا رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ بتهیهٔ مقابلهٔ خصم پرداخت اگرچه عالم علي خان درين تدبیر بود که تا خبر نزدیک رسیدن دلاور علي خان بکرد آوری فوج مرهته و نوکنگاهداشت و فراهم آوردن فوجداران عمدهٔ نواح پرداخته از خجسته بنیاد خود را با فوج سنگین رساند و ازان طرف دلاور علي خان رسیده فوج فتح جنگ را درمیان بگیرند و همه جماعه داران را منصب سه هزاري و چهار هزاري و پنجهزاري و توغ و علم و نوبت و فیل تجویز وعطا نمود و بجذب قلوب وضیع وشریف لشکر و رعایت بحال هریک مي پرداخت اما بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر تقدیر با تدبیر موافقت ننمود - خط بمضمونی که عالم علی خان بعموی خود نوشته بود و بعد سوانح نقل آن بمطالعه درآورده بتحریر می آرد که قریب هفت هزار سوار مدبهي و دو سه هزار سوار از فوجداران و کومکیان نواح و متعینهٔ خجسته بنیاد باندازهٔ قلم آمده و زیاده از شش هزار سوار جماعه داران عمده نوکنگاهداشت نموده و مینماید

و فوج کومکي سرداران راجه ساهو و سرهتهای یکه تاز جانباز که
خود را بجان و مال فدوی آن جناب میدانند کمتر از پانزده شانزده
هزار سوار نخواهد بود که مجموع از سی هزار سوار زیاده باشد با
خود گرفته تا اوائل شعبان از خجسته بنیاد بر می آیم و اظهار
تهوری و جانبازی بسیار دران درج نموده به تسلی حسین علي
خان پرداخته بود - و امین خان صوبه دار معزول نادیر که از
حسین علي خان بموتبهٔ اتم آزرده بود و اطاعت و رفاقت قبول
نمینمود اورا برعایت لک روپیه نقد و دو فیل و اسپان و جواهر
چندان مستمال ساخت که بحسب ظاهر در جرگهٔ مبارزان نامی
خود درآورد - القصه بعد رسیدن خبر خیمه بیرون زدن عالم علي خان
فتح جنگ که بقصد مقابلهٔ عالم علي خان از طرف لعل باغ سمت
غربی برهانپور کوچ نموده از آب تپتی گذشته طرف شرقی
دائره نموده بود از شنیدن اخبار دلاور علي خان اول دفع شر فوج
دلاور علي خان را اهم دانسته متعلقان را روانهٔ قلعهٔ آسیر ساخته
باهتمام پیش فرستادن توپخانه همراه محمد غیاث خان و
شیخ محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان رزم آزما پرداخته خود
نیز با لشکر آراسته بهمعنانيِ فتح و نصرت و بهمرکابيِ بخت و
دولت متوجه خصم گردید بعده که بفاصلهٔ دو سه کروه از رتن پور
تعلقهٔ راجه مکرائی که از برهانپور شانزده هفده کروه مسافت دارد
رسیدند بتفاوت دو کروه از لشکر دلاور علي خان مضرب خیام گردید -
اول برای تمام نمودن حجت که آن سپه سالار تا مقدور راضي
بریختن خون مسلمانان نبود پیغامهای ملائم نصیحت آمیز مشتمل

بر منع و دفع قتال و جدال بمیان آورد فائده مترتب نگردید و
سیزدهم ماه شعبان المعظم سنه هزار و صد سی و دو هجری
مطابق اواخر خورداد ماه الهی صفوف طرفین مستعد کارزار
گردید و محمد غیاث خان را که از بهادر پیشگان عقیدت کیش
فتح جنگ بود با شیخ محمد شاه و شیخ نور الله فاروقی که داروغهٔ
توپخانه و هردو برادر از جملهٔ جمعه‌داران عمدهٔ پیش‌قرار و مبارزان
نامی گفته می شدند با چند هزار پیادهٔ توپخانهٔ جهان آشوب و
دیگر جمعی از بهادران کارزار دیده هراول مقرر نمود و محمد عوض
خان بهادر با سید جمال الله خان خلف نامدار و انوار خان و حکیم
محمد مرتضی و چندی از غلامان رزم جو طرف یمین زینت‌افزای
فوج گشتند و مرحمت خان بهادر فیل جنگ با جمعی از مبارز
پیشگان شیر نبرد جانب یسار صف آرا گردید و عبد الرحیم خان
عموی فتح جنگ بقدمش مقرر گردید و قادر داد خان روشانی
طرح دست چپ و عزیز بیگ خان حارثی طرح دست راست
و محمد متوسل خان نبیرهٔ سعد الله خان و اسماعیل خان خویشگی
و رستم بیگ و کامیاب خان و داراب خان پسران جان نثار خان و
سعد الدین خان و میراحسن خان بخشی در تول جا گرفتند و رعایت
خان بحراست بلدهٔ برهان پور مقرر گردید و رستم بیگ خان
بچنداولی مامور گشت و فتح الله خان خوستی و راو رنبها بنالکر
با جمعیت پانصد سوار تولقمه قرار یافت - و دلاور علی خان که
مدام مست بادهٔ نخوت و مغرور و مخمور بزم عشرت و سرود می بود
خصوص امروز که مجلس سرور و نشای سرخوشی داشت از شنیدن

ظاهر شدن علامت فوج فتح جنگ ظفر آیت کلمات لا یعنی و غرور بزبان آورده سوار شده بترتیب فوج پرداخت اگرچه در تعداد فوج دلاور علی خان اقوال مختلف مسموع گردیده اما آنچه بر محرر اوراق ظاهر گشته وقت مرخص شدن از نزد حسین علی‌خان چون بخشي فوج بود و از احوال سرانجام و شجاعت تمام جماعه داران تهور پیشه کما هو اطلاع داشت از جملهٔ هفده هیجده هزار سوار سائر شش هزار سوار انتخابی کار آزموده شجاعت پیشهٔ خوش اسپه و خوش یراق که بیشتر از جنگ جویان سادات بارهه و هندوستاني زایان جلادت پیشه و افغانان تهور نشان بودند و هریکي ازان سواران خود را کم از ده سوار و بیست سوار نمي دانست برفاقت سید شمشیر خان بخشي عم هر دو برادر صاحبمدار و بابر خان شیر پیکار با خود گرفته بود بعد نزدیک رسیدن بوندی که کار بمقابلهٔ بدسنگه هاره افتاد بعضي زمینداران و جماعه‌داران شجاعت نشان مشهور نو نگاهداشت نموده با راجه بهیم که مدعي وطن بد سنگه و همه لشکرکشي برای مدد و رفاقت او بود و راجه گجسنگه نروری که از دو سه هزار سوار زیاده با خود داشتند با فوج بارهه متفق گشته در استیصال بد سنگه و تاخت و تاراج بوندي کوشیدند بعده که متوجه مقابلهٔ فتح جنگ بهمعناني اجل گردیدند هر دو راجهٔ نامدار با فوج خود که همه راجپوتان مبارز پیشهٔ کارزار دیدهٔ بکتر پوش تمام یراق بودند رفیق وجان‌نثار دلاورعلي‌خان گشتند وسواي آن در مالوا دوست محمد روهیله را که از افغانان جلادت پیشه و توپ‌داران با نام و نشان گفته مي‌شد و قریب سه هزار و پانصد

سوار نبرد جو و توپخانه با خود داشت نوکر نمود که جمله از سیزده و چهارده هزار سوار کم نبود و تا هفده هیجده هزار سوار نیز احتمال داشت اما چون همه فوج از مردان نبرد پیشهٔ رزم آزما و دلاوران انتخابی شیر نبرد بودند اگر خلاف افواج دیگر که خوب و بد میان هم می باشند مقابل و برابر می‌هزار سوار حساب نمایند بی لاف و گذاف اغراق بجاست معهذا پشتهٔ بدست آورده بودند که مشرف بر فوج فتح جنگ بود دلاور علي خان بهیر خود را زیر آن پشته گذاشته سید شیرخان را و ببرخان را با دو سه هزار سوار جرار و هفت هشت هزار پیادهٔ برق انداز هراول ساخته قدم بمعرکهٔ کارزار گذاشت و به پشت گرمی توپخانه و شیران بیشهٔ بارهه و راجپوتان جلادت پیشه و افغانان جهالت کیش که طرف راست و چپ و چنداول ترتیب داده بود جوشان و خروشان لاف زنان با همه سرداران فیل سوار با بمعرکهٔ کارزار گذاشت و ازان طرف سپه دار ظفر اقبال فتح جنگ بهزاران عجز و نیاز بدرگاه قادر بی نیاز چون کوه و قار بر فیل گردون شکوه سوار گشته از سر نو باهتمام و ترتیب فوج جرنغار و برنغار و یلمش و تولقمه و طرح پرداخته و اتحهٔ استمداد همت بزرگان دین خوانده بمقابلهٔ خصم صف کارزار آراست ابتدا پیغام گولهٔ توپ دشمن سوز و غرش بان شعله افروز بهمدمی کوس و کرنای جرعی گوش مبارزان با نام و ننگ معرکهٔ جنگ را گرم دار و گیر ساخت از یک طرف عوض خان بهادر با دیگر دلاوران رو بمصاف آورده و از طرف دیگر محمد غیاث خان و جمعی دیگر از بهادران رزم جو قدم بمعرکهٔ کارزار نهادند ازانکه مکان قلب حائل

هر دو فوج گردید در حملهٔ اول مقابل عوض خان بهادر بمرتبهٔ
دلاوران بارهه بمدد راجپوتان و افغانان تیز جلوئی و تهوری را کار
فرمودند که قدم استقامت اکثر دلباختگان از جا رفت و از صدمات
گولهای فیل ربا و بانهای آتش فشان رهای و هوی جوانان خود نما رخ
فیل عوض خان بهادر برگشت و بیشتری رو بفرار آوردند و عوض خان
بهادر که برگشتن فیل باختیار نبود بهادرانه در دفع اعدا دست و بازو
کشاده باوجود فرار فیل و بیشتر از همراهان رستمانه می‌کوشید ودران
حالت سر رشتهٔ سرداری و تدبیر از دست نداده قابوی وقت
چنان دانست که با آنکه زخم بر داشته بود دو دفعه تیر باز گشت
زنان خصم را بمیدان رزمگاه کشیده صید را بر روی تیر آورده باز
بتلافی می پرداخت و سرداران بارهه خصوص سید شیر خان و
بابر خان بگمان و خوشوقتی آنکه فوج فتح جنگ رو بهزیمت آورده
نازان و شادان عنان بعنان جلو ریز تعاقب فوج ظفر موج نمودند
درین حالت قادر داد خان روشانی که مردم همراه او از صدمهٔ فوج
اعدا رو بفرار آورده بودند باوجود زخم برداشتن استقامت ورزیده
داد تهوری میداد عزیز بیگ خان با برادر زخم سرخ روئی
برداشت و عظمت خان جماعه‌دار عمدهٔ عوض خان پیاده شده شرط
جان فشانی بتقدیم رسانید تیر و گوله چون تگرگ بلا می ریخت و
محمد متوسل خان بهادر نیز خود را بمدد دلاوران رسانده تردد بهادرانه
بظهور آورد درین ضمن دیگر شیران معرکهٔ جلادت باتفاق عوض
خان بهادر شیر فیرد مقابل آن برگشته بختان اجل رسیده رستمانه
قدم پیش نهاده بخانهای کمان درآمدند و بحملهای مردانه و

چپقلشهاي بهادرانه سد راه سيلاب بلا گرديده صداي دار وگير
بچرخ برين رسانيدند * بيت *

ز برج کمان طائران خدنگ * پريدند بر روی مردان جنگ
نهان گشت از تیر فرق عدو * بدان سان که در زیر برگش کدو

بعد زد و خورد بسيار و کوشش بی شمار که مکرر فوجها غالب و مغلوب گرديدند آخرکار از يورش و برش تيغ بهادران عرصهٔ کارزار دلاوران معرکهٔ هيجا شيرخان و بابرخان که از پيش قدمان فوج هراول خصم بودند از پا درآمدند و در همان گرمی دار وگير دلاور علی خان که دلاورانه فيل سوار مقابل فوج قول جمعيت کم مشاهده نموده بکمال جرأت رسيده بود گولهٔ بندق اجل رسيده بکار او ساخته شد و فوج بارهه و دوست محمد افغان ميدان را رخصت داده رو بهزيمت گذاشتند راجه بهيم و راجه گج سنگه عار فرار بر خود هموار ننموده بدستور تهور پيشگان جان سپار هند و ستان با راجپوتان جان نثار از فيل و اسپان فرود آمدند و شمشير و سپر در دست گرفته حمله آور گرديده کار بر هراول و ديگر فوج تنگ آورده داد دلاوری ميدادند مرحمت خان بهادر صف فوج از جانب چپ بهادرانه بر آنها تاخت آورده چنان شرط تهوری بکار برد که هر دو راجپوت نامی بعد نبرد نمايان که جای صد آفرين داشت با قريب چهار صد راجپوت ديگر و بعضی جماعه داران بارهه مجموع چهار و پنج هزار سوار و پياده علف تيغ و طعمهٔ تير و سنان صفان شير نبرد گرديدند و صداي شاديانه و نقاره فتح و نصرت از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گرديد و از لشکر ظفر نصيب سوای بخشی خان که با چند نفر بی نام

و نشان و دلیر خان همراه عوض خان بهادر عرف عبد الله بیگ بکار آمدند و دیگری از مردم نامي را اسیب جاني نرسید و عوض خان بهادر و محمد غیاث خان با چندي از دلاوران زخم سرخروئي برداشتند و بمرهم لطف و احسان عطاي اضافه و فیل و اسپ زخمهای همه زود التیام پذیرفت - و غنیمت بسیار بدست تاراجیان افتاد سوای توپخانه و فیلان که در سرکار ضبط نموده به بهادران همرکاب تقسیم نمود باقي هرچه بدست هرکه افتاد باو معاف فرمودند بعده که خاور طارم چهارم بسیاه چاه مغرب درآمد و جابجا لشکر آرام گرفت نزدیک پاس اول شب غلغلهٔ عظیم و شورش پر آشوب از یک سمت لشکر بر خاست و جوق جوق مردم رو بگریز آوردند ساعتي سبب آن معلوم نبود آخر ظاهر گشت که فیل مست زنجیر گسیخته بی صاحب از جملهٔ فیلان فوج تاراج شده رو بلشکر آورده و از صدمهٔ او این آشوب برپا گردیده درین ضمن روبروي خیمه محمد متوسل خان آن فیل خرابي کنان نمودار شد محمد متوسل خان با تیر و کمان از خیمه برآمده مقابل آن بلای سیاه ایستاده تیر بقبضهٔ کمان درآورده گوشه کمان تا گوش کشیده چنان بهپیشاني آن دیو نژاد کوه تمثال زد که تا پر سوفار ناپدید گردید و ازان صدمه آن فیل کوه شکوه برگشت درین ضمن فیلبانان سرکار فتح جنگ رسیده بدام وکمند درگرفتند - فردای آن روز خبر رسید که عالم علي خان بر تالاب هرتاله هفده کروهي برهان پور رسید فتح جنگ از استماع این خبر محمد متوسل خان را باجمعیت سه هزار سوار جهت کومک رعایا و محافظت بلدهٔ که اکثر قبائل مردم لشکر

درانجا بودند بطریق یلغار مرخص ساخت خان مذکور مسافت چهل
کروه در یکروز طی نموده جریده خود را رسانیده به بند وبست
شهر و اطراف برجات پرداخته خلائق را مطمئن ساخت و
عالم علی خان از استماع رسیدن فوج آنجا جلدی که اصلا متصور
نبود متحیر گشته همانجا متوقف گشت - بعد که خبر مآل کار کشته
شدن دلاور علی خان بسادات رسید هر دو برادر نهایت مضطر و
سراسیمه گشته برای رفتن دکن هر روز فکر تازه بخاطر راه می دادند
گاه اراده می نمودند که هر دو برادر باعث حرج و تصدیع حضرت
خاقان گردیده همراه بدکن بروند تا بقای مصلحت برین قرار میگرفت
که حسین علی خان از رکاب خدیو زمان روانهٔ دکن گردد و سید
عبد الله خان متوجه شاه جهان آباد شود باز مشورت می نمودند
که قطب الملک در خدمت آن سپهر جاه و جلال روانهٔ
شاه جهان آباد شود - حسین علی خان باسواری رزم آزما طرف دکن
کوچ نماید گاه می خواستند که با فتح جنگ پادشاهی نامه و پیام
انتقام آمیز صوبه داری دکن باو نگاشته بنای صلح بمیان آورده
بعد طی مدتی قبائل بقائی آن بپردازند و هیچ تدبیر استقامت رای
قرار نمی گرفت و دم بدم فتنه و صد تشویش پادشاه و هر دو برادر بسمت
مخالف بر می آمد و باز دوران عزم خاطر می پذیرفت - و در همراه
بردن و نگاهداشتن اعتماد اندازه نظر بر شجاعت و رای صائب او
مقابل فساد وقت وسواس هزار امر در دل داشتند و در
تدبیر کار مذبذب خاطر بودند بلکه گاه گاه شهرت نزاع هر دو
صاحب مدار با محمد امین خان چین بهادر زبان زد خاص و

عام می گردید باز برفق و مدارا منجر می گشت *

و درهمین ایام یعنی بیست و دویم ماه مبارک رمضان سنه هزار و صد و سي و دو روز جمعه بعد زوال که در اکثر مساجد دارالخلافت خطبه می خواندند و در نماز قیام داشتند زلزلهٔ وحشت افزا که از صدای زیر زمین و بحرکت آمدن در و دیوار و آواز سقف خانها عالمي متوهم گردید رو داد آن روز و شب تا اثر صبح نه ده دفعه عمارت و زمین بجنبش در آمد اگرچه شهرت افتادن اطراف حصار و عمارت بسیار و ضائع شدن آدم بیشمار در شاه جهان آباد و دهلی کهنه زبان زد گردید اما آنچه که مسود اوراق سوار شده بنظر غور و تحقیق وا رسیده و از کابلي دروازهٔ شمالی تا لعل دروازهٔ جنوبي رستهٔ بازار ها گردید چند جا شکست و ریخت عمارت و از هم پاشیدن فصیل حصار و نقصان پذیرفتن دو دروازهٔ شهر پناه و افتادن سه کنگرهٔ مسجد فتحپوری و کشته شدن ده دوازده نفر و مجروح گردیدن چند کس معدود معاینه نمود و غرابت این داشت که تا یک ماه و ده روز در هر شبانه روز چهار پنج نوبت زمین و عمارت بصدا و جنبش می آمد و دردلهای بعضی مردم وحشت بمرتبهٔ راه یافت که خوابیدن زیر سقف ترک نمودند بعده اگرچه در زلزله تخفیف یافت اما چهار ماه پنج ماه که گاه گاه زمین و عمارت بلرزه می آمد اثر زلزله باقي بود تا از یمن قدم مبارک ... ر و زمین و زمان که بفتح و نصرت داخل دار الخلافت گردیدند اثر زلزله تخفیف یافت انشاءالله تعالی مفصل بزبان خامهٔ صدق بیان خواهد داد و دفع واهمهٔ همگي بلیات ارضی و سماوی گردید *

از اتفاقات سوانح غریب آنکه در همان روز جمعه که در دار الخلافت آیهٔ عذاب زلزله شروع گردید در مستقر الخلافت اکبرآباد زن هندوئی بطوع و رغبت خود بسبب زناشوئی و الفت مسلمانی بشرف اسلام درآمده بود بعد چند بموجب اظهار استغاثهٔ اقربای او مقدمه را بسید عبدالله خان بنابر مصلحت ظاهر کرده باذن او یا بی اطلاع سید عبدالله خان بکوتوال فرموده که آن نومسلمه را بانواع زجر و خفت کشیده آورده در شهر تشهیر نمایند و مسلمانی را که اورا می‌خواسته بعقد در آورد بی آبرو ساخته از شهر و لشکر اخراج نمودند وقتیکه آن زن نومسلمه آمده را از نزدیک مسجدی که مسلمانان نماز جمعه می خواندند تشهیر کنان می بردند مسلمانان می خواستند هجوم آورده آن مجبوره را از دست متعدیان خلاص نمایند بنابر انقلاب وضع روزگار و غلبهٔ هجوم کفار جرأت ننمودند این مقدمه شبیه است بسوانحی که در اواخر عهد خلد منزل در برهانپور که داؤد خان از طرف ذوالفقار خان نائب صوبه بود روی داد داؤد خان شیخ درگاهی نام را که از اعیان برهانپور گفته می شد و زن هندوئی را که بحسب خواهش او بشرف اسلام آورده می‌خواست بعقد در آورد به در آورده بود و اقربای او نزد داؤد خان استغاثه نمودند آن افغان جرأت نشان که در طرفداری کفار همیشه می کوشید بلکه یکی از اقربای کفار را می پرستید شیخ درگاهی را همراه آن زن سر بدوان حاضر ساخته هر دو را عریان سوار زاغ نموده بر خوانی هر دو پای زاغ سر تراشیده تحقیرت و خواری که لازمه تشهیر است در شهر گردانده زن را حواله

وارثان او نمود اگرچه باوجود فریاد زدن او بحضور چون ذو الفقار خان حامی داؤد خان بود استغاثهٔ او بجائي نرسيد اما منتقم حقيقي بداد او رسيد که بفاصلهٔ سهل ايام لاش داؤد خان را در همان محله و بازار تشهير دادند *

القصه غرهٔ ذي قعده قرار يافته بود که پيشخانهٔ پادشاه عالم پناه و سيد عبد الله خان طرف شاه جهان آباد بر آرند و حسين علي خان با جمعي از امراي رزم آزما روانهٔ دکن گردد درين ضمن با اعتماد الدوله شورش بميان آمد و چند روز اين گفتگوی فساد انگيز که بوسواس هراس آميز طرفين آنجاميد بمرتبهٔ زبان زد خاص و عام گرديد که محمد امين خان چين بهادر با بهادران توران شب و روزکمر بستهٔ مستعد کارزار بود - ازانکه تهوری و بهادری آن صفدر فيل افگن را که سابق باوجود زير هر دو دندان فيل مست سواري خود آمدن و پيش قبضهٔ خنجر بر خرطوم و دهان آن بلاي سياه زدن و سلامت از زير دندان او برآمدن و ديگر ترددات نمايان او که همراه خلد مکان بظهور آمده و درذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل مفصل بر زبان قلم داده مشاهده نموده بودند جرأت بيک سو نمودن باو نه نموده دار ومدار نموده عهد و قرار رفاقت بي نفاق بميان آوردند درين اوان که اوا خرماه شوال باشد از نوشتجات خجسته بنياد خبر کشته شدن عالم علي خان باجمعي از سرداران انتشار يافت بر تفصيل اين اجمال اگرچه محرر سوانح اطلاع واقعي نيافته اما آنچه از زبان مردم ثقه باختلاف قول مسموع گرديده کلمهٔ چند ازان مي نگارد گويند بعد از کشته شدن

دلاور علي خان در سه هزار سوار غارت زدهٔ بارهه که از مقابل شمشیر مغلان فوج فتح جنگ جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانسته بودند ازانجمله جمعي خود را نزد عالم علی خان رفته رساندند که از شهرت رسیدن سید دلاور علی خان با سی هزار سوار از خجسته بنیاد برآمده از کوتل کوه فردا پور که در نصف راه برهانپور واقع شده رسیده در اهتمام فرود آوردن توپخانه و هراول میکوشید و فوج مرهته با منور خان هراول و قدري توپخانه از کوتل فرود آمده بود بعد تحقیق خبر وحشت اثر مذکور نهایت غم و الم بخاطر عالم علي خان رو داد و اکثر سرداران مرهته و دیگر همدمان مصلحت دادند که باز بخجسته بنیاد یا باحمد نگر رفته تا رسیدن حسین علی خان و فراهم آوردن افواج اطراف استقامت ورزیده مصمم گردیده جنگ با تدبیر باید نمود و فوج مرهته را برای تاخت و تاراج اطراف فوج فتح جنگ بدستور قزاقان که درین فن دکنیان کامل عیارند تعین باید فرمود عالم علي خان در عالم غرور تن بمصلحت مراجعت نداده با تمام فوج فرود آمد و نظام الملک بهادر فتح جنگ که بعد فراغ فتح دلاور علي خان ببرهانپور رسیده دائره نموده بود از شنیدن خبر عالم علي خان تابوت دلاور علي خان و سید شیر خان را باعزاز نزد عالم علی خان روانه ساخت و در سه کلمهٔ نصیحت آمیز بزرگانه مشتمل بر مأذون ساختن رفتن مع قبائل نزد عم در عمري خود و کار بخون ریزی دیگر مسلمانان نرسانیدن نوشت موثر نیفتاد و فتح جنگ بعد اثبات حجت از حوالی برهانپور کوچ نموده نزدیک دریای پورنا

که مسافت شانزده هفده کروهی غربی از برهانپور واقع شده رسیده
نزول نمود ازان طرف عالم علي خان نزدیک تالاب هرتاله که از
پورنا مسافت قریب داشت رسیده فرود آمد بسبب بارش شب
و روز و شدت لاوگل و طغیان آب و عدم کشتي که عبور لشکر طرفین
متعذر بود چند مقام نمودن ضرور گردید بعده فتح جنگ برای
تبدیل مکان و تخفیف لاوگل و تحقیق پایاب یک دو کروه طرف
برار کنار دریا کوچ و مقام می نمود تا آنکه براهبری زمینداران و
تردد عوض خان بهادر چهارده پانزده کروه مائل سمت بالا پور تعلقهٔ
صوبهٔ برار خبر پایاب شنیده وسط ماه مبارک رمضان باتمام فوج
از آب عبور نمود چون درچنین ایام راه دادن آب بمدد فضل الهي
که شگون علامت فتح گفته اند باعث انبساط لشکر گردید عالم علي
خان خبر یافته سراسیمه وار با فوج خود کوچ نموده متوجه
مقابلهٔ فتح جنگ گشت و نظام الملک بهادر یک روز برای رسیدن
باقی مردم بهیر که بعضي جا تا سینه و بعضي جا تا کمر آب
بود و همه لشکر بلا آفت مال و جان عبور نمودند مقام نموده روز
دیگر براي تعیین مکان مصاف کوچ نموده نزدیک سیوگانو که تعلق
بصوبهٔ مذکور دارد مضرب خیام ظفر اعتصام فرمود درانجا از شدت
باران شب و روز و بسیاری گل سیاه و هرج سپاه چند مقام بتصدیعهٔ
تمام لازم گردید - چه نویسم که دران چند روز چه کشاله و تصدیع بر لشکر
فتح جنگ گذشت اول آنکه از طرف خاندیس و برار بسبب
طغیان آب نالها و بارش متصل شب و روز و حائل بودن دریا رسد
بالکل نمي رسید و دویم آنکه مرهتهاي ناپکار از رو برو و اطراف

تاخت و تاراج نموده نمی‌گذاشتند که اصلاً شتر و گاو بکهی تواند رفت تا برسیدن رسد چه رسد و شوخی زیاده از حد نموده دست بردهای عظیم بطریق قزاقان می نمودند از ابتدا بمرتبهٔ گرانی و کمیابی غله و کاه در لشکر رو داد که سیزده چهارده روز سوای برگ درختان که مع شاخهای نرم زیر سنگ کوبیده پیش چهار پایان میدان لاکن می انداختند بوی کاه و دانه بمشام اسپان و دواب نمی رسید و جانور بسیار که تا کمر در گل فرو رفته بود چون سوای باران چیزی دیگر میسر نمی شد تلف می شدند و آرد برای مردم خاص و زردار روپیه را یک دو آثار میسر می آمد و مردم بسیار کم حوصله برخاسته راه خانهای خود اختیار نمودند . صدای طغیان آب نالها و فریاد کسالهٔ سوار و پیادها و ریزش بام و افتادن خیمه و تاختن مرهته اطراف لشکر که تا کنار بازار کنج دست اندازی و قزاقی می نمودند همه آلام علاوهٔ همدیگر گردیده بود تا آنکه عرصه بر سپاه تنگ گشت و اکثر جماعه داران عاجز آمده نالش نمودند درین ضمن پارهٔ باران فرصت داد ازانجا کوچ کرده سه کروهی بالا پور نزدیک دیهی و برای فرود آمدند چون مرهتهٔ بد کردار شوخی زیاده می نمود عوض خان بهادر و محمد غیاث خان و راجهای لشکر از لشکر برآمده بمقابله و تادیب آنها پرداختند و جنگ در گرفت بعد از زد و خوردی که بمیان آمد مرهتهٔ نابکار را بهزیمت آوردند و غنیمت بسیار از ماندیان و بهیله و چهارپی بدست غازیان فوج اسلام افتاد و سه چهار کروه تعاقب تهیه جنگان نموده مراجعت نمودند و عید الفطر همانجا مکان و دانه دران منزل بقدر ضرور میسر آمد و

وقت کوچ ازان مکان چند توپ کلان که بسبب بسیاری لا وگل و لاغری گاران توپ کشی همراه بردن متعذر بود دران سر زمین مدفون ساختند وازانجا کوچ نمودند و نزدیك بالاپور نزول واقع شده درانجا کاه و دانهٔ وافر میتسر آمد و سه مقام برای آرام لشکر نموده پنجم شوال بهیر متصل قصبهٔ بالا پور گذاشته بتفاوت مسافت دو سه کروه مکان مصاف مقررکرده بترتیب فوج بندي پرداختند محمد غیاث خان و محمد شاه داروغهٔ توپخانه مع شیخ نور الله برادر او و یلبرز خان آغری و انور خان با بعضی دلاوران نبرد جو هراول مقرر گشتند و عوض خان بهادر مع جمال الله خان و چندي از دلاوران جانب یمین که غلبه سرداران مرهته با شانزده هفده هزار سوار دران طرف بودند معرکه آرا گردیدند و مرحمت خان و عبد الرحیم خان و محمد متوسل خان و قادر داد خان و داراب خان و کامیاب خان پسران جان نثار خان و دلیر خان و اختصاص خان نبیرهٔ خان عالم که در همان نزدیکي از خجسته بنیاد خود را رسانیده رفیق گشته بود و تهور خان و جمعي دیگر از بهادران نامور نبرد آزمای ایران و توران و افغانان جلادت نشان و راجپوتان تهور پیشه همراه قول و فوج یلتمش قرار گرفتند و چندي از بهادران رزم آزما و رنبها بنالکر و البوجی دیسمکهه پرگنهٔ سندیسر که رفیق آنها بودند چنداول و براي نگاهبانی بنگاه مقرر گردیدند و خود نظام الملك بهادر فتح جنگ که دیدهٔ جنگ دیدهٔ فلك دوار و چشم کهنه سوار روزگار در کمتر معرکهٔ کار زار چنان سپه سالار و سردار با وقار دیده بود بمقدمی توکل و فضل غالب کل مغلوب در حوضهٔ فیل گردون شکوه زینت افزای

قول گردید و ازان طرف عالم علی خان باستظهار سی و پنجهزار سوار مرهته و غیره و بعضی همدمان مبارز پیشه و جماعه داران عمده که خود را رستم زمان میگرفتند مثل جوهر خان و محمدی بیگ که مدت بنیابت فوجداری گلشن آباد در جنگ مرهتها علم شهرت تزاقی و مردم آزاری و تاخت و تاراج پرگنات جاگیر داران و محال خالصهٔ شریفه افراشته و بهمین سبب مکرر بقید صوبه دار خصوص در ایام صوبه داری نظام جنگ مقید و مسلسل بود و بعد قید چند ماه قلم عفو بر جریدهٔ کردار او کشیده بعلوفه سه صد روپیه در جرگهٔ جماعه‌داران سرکار خود در آورده بودند درینولا عالم علی‌خان او را بخطاب زیاده از ذهن او و مراتب پنج هزاری و نوبت خوشوقت و امیدوار ساخته بود و بهمین دستور متی خان نام مع برادر و لطیف خان بنوار مع برادر زادها و سید ولی محمد و محمد اشرف نذرباری که جماعه‌داران قصباتی سپاهی پیشه بودند هر یکی را پنج هزاری نموده در استمالت و جذب قلوب آن جماعه کوشیده و از نقد و فیل و اسپ و اسباب بخشیده با خود گرفته بود همراه تیمور خان افغان که از تیمور پیشگان رزم آزما گفته می شد و هراول مقرر گشته بود پیش آهنگ فوج ساخت و غالب خان پسر رستم خان را که از دکنیهای شجاعت پیشهٔ با نام و نشان موروثی بود مع آبا بندست دیوان او که اورا نیز از نبرد دیده های بهادر دل می گرفت و میرزا علی که کار های نمایان ازو در اکثر محاربات بظهور آمده بود و سید عالم بارهه که بارها ازو نشهٔ بهادری مشاهده نموده بودند و امین خان برادر خان

عالم که هرچند در شمشیر و بهادری خاندان آنها ضرب المثل بود اما
ازانکه در ایام نیابت صوبه داري محمد آباد بیدر آنچه خفت و
ضرر جاني از ناگاه تاختن پسر خواندهٔ راجه ساهو باشارهٔ حسین علي
خان باو رسیده بود و در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم بگزارش
آمده با کمال ناخوشي مبلغ نقد ودو سه فیل بموجب اظهار
سید عبد الله خان که مکرر سر دیوان گلهٔ این معني نمود که
باوجود چنین مدد و اعانت آخرکار رفاقت نه‌نموده گرفته طوعا و کرها
رفیق بنفاق گشته بود همچنان عمر خان برادر زادهٔ داوًد خان که
خون عموی او دائم در دل او جوش میزد و ترک تاز خان که در
باطن از حلقه بگوشان فتح جنگ خود را مي گرفت و فدائي
خان دیوان که غائبانه از ندویان فتح جنگ بود و محمد اشرف
خان بخشي دکن و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله خان
مخاطب بشجاعت خان داروغهٔ توپخانه عالم علي خان و شمشیر
خان و غیاث الدین خان مخاطب بشجاعت خان فوجدار گلشن آباد
و دیگر سرداران مرهته مثل سنتاجي سندیه و کهندوجي
دهپاریهٔ سیناپت و سنکراجي ملهار و کانوجي و غیره مرهتهای
نامي که از طرف راجه ساهو قریب هفده هیجده هزار سوار که
همه خود را فدوی جان نثار حسین علی خان مي گرفتند و جمعي
دیگر سرداران بارهه و بهادران دکن که بر اسم آنها اطلاع نیافته
جا بجا طرف دست راست و چپ و فوج کومکی چنداول مقرر
نموده و خود در قول جاگرفته غیاث الدین خان را در حوضهٔ فیل
با خود ردیف ساخته با توپخانهٔ جهان آشوب که چهارده پانزده

هزار سوار برق انداز قدر انداز کرناٹکي عقب توپخانه صف آرا بودند ترتيب فوج انتظام داده ششم ماه شوال سنه هزار و صد و سی و دو مطابق سال دو از جلوس موافق هفدهم شهر پور ماه الهی از هردو طرف لشکرها بحرکت آمدند - و بقول مشهور قبل ازانکه عالم علي خان از جای خود حرکت نماید فتح جنگ با لشکر نصرت قرين سوار شده مقابل فوج خصم خود را رساند بهرحال همینکه فوجها بتفاوت گولهٔ رس مقابل هم شدند صدای هيبت افزا و ولولهٔ غيرت فزاي کوس و کرنای زور کوش مبارزان هردو طرف را گرم دار و گير ساخت و نالهٔ توپ دشمن سوز و غرش بان شعله افروز تقويت بخش دل بهادران والام و ننگ معرکهٔ جنگ گرديد ابتدا در سه گولهٔ فوج عالم علي خان بلشکر فتح جنگ رسيده بی آنکه باحدي مضرت رساند خاک نشين گشت در جواب آن گولهٔ اول بارکه از توپخانهٔ عدو سوز نصرت قرين فتح جنگ بفوج آن طرف رسيد کار حوصلهٔ دل سواری لطيف خان بخوار را چنان برداشت که حوصلهٔ با ناکاه سر نگون و حوصله نشين را پياده ساخت و تزلزل تمام در لشکر بادبه ردکنيان انداخت بعده نورخان هراول با تهور پيشگان رزمجوی ديگر که هفده هيجده فيل سوار جانباز و چهارده پانزده هزار سوار با او بودند قبل ازانکه حجاب غبار دود توپخانهٔ شرربار از ميان برخيزد بر فوج هراول فتح جنگ يورش نموده چنان مستانه حمله آور گرديدند که پاي استقامت اکثر مردم بي حوصلهٔ لشکر مقابل لغزيد بعد ازانکه عرصهٔ کارزار بر محمد شاه داروغهٔ توپخانه تنگ گرديد موافق ضابطهٔ تهور پيشگان هندوستان مع نور الله خان برادر و

جمعي از تهور پیشگان شعله خو و دلاوران رزم جو پیاده شده مقابل فوج خصم استقامت ورزیده ترده نمایان پیروی کار آوردند درین حال خلل تمام در انتظام فوج هراول نصرت انجام فتح جنگ راه یافت بعده که شیخ نور الله برادر محمد شاه بکار آمد و محمدشاه نیز زخم کاری برداشته از کار ترده ماند و محمد غیاث خان هراول که یک چشم او از سابق معیوب بود بچشم دویم سالم او نیز چشم زخم رسید و جهان در چشم او تاریک گشت و مبارز خان آغریه و جمع دیگر از دلاوران تیز نبرد زخمي گردیدند و باقي فوج رو بهزیمت گذاشت دران حالت که دیگر شیر نبردان بیشهٔ شجاعت و نهنگان دریای غیرت فوج فتح جنگ از یمین و یسار بحرکت آمده مقابل فوج خصم آتش افروز قتال و جدال گردیده بخانهاي کمان در آمده صدای دار و گیر بچرخ برین رساندند و زد و خورد غریب بمیان آمد * بیت *

ز هردو طرف یکه تازان مرد * کشادند برهم کمان نبرد
فرو ریخت پیکان زهر آبدار * چو باران قوس قزح در بهار

عالم علي خان همراه فوج قول و سرداران که با او بودند تهوري را کار فرموده چنان جلو ریز خود را رساندند که بعضي همراهان رفاقت او نتوانستند نمود و بیخودانه و مستانه بر لشکر ظفر نصیب فتح جنگ تاخته حملهٔ رستمانه و کار زار مردانه بر روي کار آورد و بهادران ایران و توران خصوص عوض خان بهادر و مرحمت خان و قادر داد خان در مقابل آنها سرکم نیاورده هرطرف که مي تاختند آواز احسنت احسنت بر مي خواست و آنچه نهایت

مرتبهٔ شجاعت و کوشش بود از هردو جانب بظهور می آمد

• بیت •

چنان گرم گردید کار نبرد • که شمشیر شد آب در دست برد
چنین شد بلند آتش کارزار • که دردش فلک بود و اختر شرار

دران گرمی دار و گیر که عالم علی خان باوجود رسیدن زخمهای نمایان چون شیر غران حمله می نمود و داد تهوري میداد و محمد متوسل خان که با فتح جنگ قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان همسال و جوان باکمال جمال و آراستگي بود و در شجاعت گوی سبقت از بهادران همسال و اقران انداز می ربود مانند شیر عرصهٔ کارزار فیل خود پیش رانده رنجبورخان و دیگر دادهٔ مبارز پیشگان فیل سوار نامور که اطراف محمد متوسل خان را دور گرفته بودند رساند و دران حالت باوجودیکه زخم گولی و تیر برداشته بود خود را برابر فیل سواران نامدار عالم علی خان رسانده هم نبرد گردیده داد مردمی و دلاوری در مقابل حملهٔ خصم باوجود برداشتن زخم داده محضر کار نامهٔ مبارزت و رزم آزمائی را بشهادت سرخ روئی از زخمهای کاری رساند و از قادر داد خان که بمدد متوسل خان خود را رسانده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آمد • بیت •

فتد کار بر سر چو روز نبرد • کند کار صد شیر یک شیر مرد

چون خسر بورهٔ تهور خان که فیلباني عالم علي خان می نمود از تیر از ضرب گولی بهادران افتاد و اکثر از همراهان آن بهادر شیر نبرد خصوص غیاث الدین خان داروغهٔ توپخانهٔ دکن که در حوضهٔ فیل سواري عالم علی خان همدم سفر آخرت بود و غالب خان

و اباجي ديوان او وشمشير خان و سيد ولي و سيد عالم بارهه و غيره
هشت نه نفر بعد تردد نمايان از تير و گولهٔ پردلان شير پيکار
ببادیهٔ عدم شتافتند - درین دار و گیر مرهتهٔ نابکار خود را به بهیر
زده دست اندازي نموده قدري خزانهٔ اشرفی فتح جنگ بغارت
برده و فیل سواری عالم علي خان تاب صدمهٔ تیر باران و تیغ و
سنان بهادران نیاورده برگشت و عالم‌علی‌خان با زخمهاي‌خون‌چکان
رو طرف فوج‌فتح‌جنگ‌گردانده فریاد می‌کرد که رخ‌فیل برگشته من
برنگشته ام نقل می نمایند چون تیر ترکشهای آن شیر بیشهٔ
بارهه تمام شده بود تیر هایی که از دست دلاوران مقابل بر رخسارهٔ
و بدن و حوضهٔ او میرسید همان تیر ها را از روی جلادت بچابکی
تمام از بدن خود بر آورده بچلهٔ کمان پیوسته بر فوج فتح جنگ
می انداخت و بدان حالت داد تهوری و دلاوري میداد تا آنکه
از رسیدن زخمهای پیاپی نقد بی بهای جان را در راه هر دو عمو
نثار نمود و چنان تردد دران کار زار ازو بظهور آمد که ختم دلاوری
و بهادري بارهه برو گردید زیاده بر بیست و دوسال از مرحلهٔ عمر
طی ننموده بود - مجموع هفده هیجده فیل‌سوار نامی باجمع کثیر
دران معرکهٔ کار زار رفیق سفر آخرت او گشتند و بسیاري زخمي
گردیدند - و امین خان و عمر خان و ترکتاز خان و فدائي خان دیوان
دکن و چند نفر دیگر از مردم نامی بعداز اتمام جنگ خودرا بفوج
فتح جنگ رساندند و شادیانه فتح و نصرت نظام الملک بهادر
فتح جنگ بلند آوازه گردید و سنکراجی صاحب مدار راجه ساهو
زخمي گشته دستگیر گشت و فیلان مع توپخانه بتصرف فتح جنگ

درآمد باقي کل کارخانجات بتاراج و غارت رفت - و درین جنگ نیز از فوج ظفر موج سوای آنکه بسید سلیمان که نبیرهٔ حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه مشهور بود و شیخ نورالله با دو سه نفر دیگر غیر مشهور آفت جانی رسید دیگری کشته نگردید و محمد متوسل خان و محمد غیاث خان و محمد شاه و کامیاب خان و غیره چند نفر از مردم نامی فوج فتح جنگ زخم سرخروئی بر داشتند و بهمراهان نامی دیگر آفت جانی و مالی نرسید - چون این خبر خجسته بنیاد رسید قبائل حسین علی‌خان و وابستهای عالم علی خان مضطر و مایوس گشته برخی رفتن بقلعهٔ دولت آباد بقلعه دار آنجا رجوع آوردند باوجودیکه از تغیر نمودن و کمی منصب و خسارت زیاده از طرف حسین علی خان بقلعه دار که از عهد اعلی حضرت شاه جهان قلعه داری آنجا بخاندان مرتضی خان و سید مبارک نام که از سادات سید جلال بخاریند تعلق داشت رسیده بود قبیلهٔ آنها را مع نقد و جنس اموال اندرون قلعه گرفت - بعد رسیدن خبر از خجسته بنیاد بهر دو برادر و تحقیق آنکه در هر دو جنگ همه سرداران بارهه بتفنگ هلاک افتادند و نیز بهمراهان نامی نظام الملک بهادر سوای دو سه نفر بهیچ یک آسیب نرسیده دست تاسف بهم سائیده گفتند که مگر همراهان نظام الملک آب حیات خورده اند یا روئین تنند که از آفت تیغ و سنان سالم می مانند و آنچه از غم و الم این حادثه بر هر دو برادر گذشت باحاطهٔ بیان چه سان توان آورد خصوص حسین علی‌خان که هر روز جوی خون از چشمهٔ چشم او جاری بود و آه پر حسرت

از دل پر درد او بر می آید و نمي دانست که مآل حال خود درین زودی بکجا منجر خواهد شد - بعد فتح بتفاوت یک هفته مکرر شنیده شد که قبائل حسین علی خان را با مال و اموالی که داشتند قلعه دار دولت آباد قبل از رسیدن فوج فتح جنگ اندرون قلعه گرفت از شنیدن این خبر که قبائل از طرف کساله تخفیف یافته از ضبط مال محفوظ ماندند پارهٔ تسلی دل غم دیدهٔ حسین علي خان گردید - و در همان زودی بوضوح پیوست که مبارز خان صوبه دار حیدر آباد و دلاور خان که هم زلف همدیگر می بودند با شش هفت هزار سوار از حیدر اباد برآمده بشهرت کومک سادات و هر طرف که اتفاق افتد شمرده قدم رسیده با فتح جنگ پیوسته عهد وفاقت بستند - حاصل کلام سادات بعد کنکایش بسیار قرار برین دادند که سید عبد الله خان بدار الخلافت رفته استقامت ورزد و حسین علي خان درخدمت خسرو عدو مال با امرای نامدار صاحب مدار فوج متوجه دکن گشته کمر انتقام کشیدن از فتح جنگ بمیان جان قائم بندد و در فکر گرد آوري سپاه که تا لک سوار فراهم آرند افتادند و مصحوب سید محمد خان پسر اسد الله خان و دیگران زر و پروانه وقول برای طلب جماعه داران عمدهٔ بارهه وافغانان صاحب تومن روانه ساختند اما چون هنگامهٔ نوکري در سرکار هر دو برادر گرم گردیده بود و بامراي همراه حکم رساله نگاهداشتن فرموده بودند جوان و اسپ خوب کمیاب بود و جماعه داران دور و نزدیک نظر بر انقلاب طالع هر دو صاحب مدار برفتن دکن راضي نمي شدند فوج خاطر خواه میسر نیامد مع هذا قریب پنجاه هزار سوار قدیم و

نو نگاهداشت و مردم پادشاهی که باز امید رسیدن و فراهم آمدن
مردم بارهه و جمعیت راجها و زمینداران اطراف بود فوج بندی نموده
همراه خود گرفته با توپخانهٔ جهان آشوب و امرای کار طلب رزم
آزما اواخر ماه شوال پیشخانه طرف دکن برآورد و خود امیر الامرا
نیز در کروهی اکبر آباد کوچ نموده اوائل ماه ذی قعده خدمت
میر آتشی از انتقال سید خان جهان بنام حیدر قلی خان بهادر
که از ضبط و نسق امور ملکی و کار طلبی و کار فرمائی و اوضاع
مختلف دیگر او در ذکر سلطنت پادشاه شهید مجبور شده باحاطهٔ
تحریر آمده مقرر گردانید و نهم ماه مذکور سنه دو مطابق سنه یک
هزار و سی و دو هجری پادشاه جوان بخت بهمت عالی فتح و
نصرت از سواد مستقر الخلافت اکبرآباد کوچ فرموده سه کروهی از
شهر شرف نزول فرمودند و سید عبد الله خان متابعت نموده تا
حصول رخصت رفاقت نمود . اما از آنکه برادر خرد بسبب همت
و سلوکی که با همراهان و عمدهای دولت بکار می برد چندان
تسلط بر قطب الملک بهم رسانده بود که در اکثر امور برادر کلان
مجبور گردیده اطاعت می نمود چنانچه وقت تفریق دفتری برای
همراه بردن ادعای آن نموده که تمام سررشته دیوانی و بخشیگری
و صدارت با دست و در صوبهٔ مفصل مع هر دو دیوان تن و خالصه
با خود بگذارد و سررشتهٔ یک صوبه نزد سید عبد الله خان بگذارد
که وجوه معطل در شاه جهان آباد باشد بعد مضایقه و ابرام تمام که
گفتگو بمرتبهٔ تلخی نکشید مقرر شد که دفتر چهار صوبهٔ اکبرآباد
و اجمیر و احمد آباد و مالوا با شش صوبهٔ دکن مفصل و از باقی

صوبجات یک حرفي همراه پادشاه بهند - و چون پانزدهم ذي‌قعده روز جلوس و جشن خدیو زمان بود سید عبدالله خان می‌خواست که جشن حضرت ظل سبحانی بحضور خود نموده بعد فراغ جشن رخصت حاصل نماید حسین علي خان راضي نشده از چهار کروهي مستقر الخلافت برادر کلان را مرخص ساخته چهاردهم ماه مذکور پادشاه را سوار نموده نزدیک فتح پور برده سه چهار روز بنام جشن که ازان بوی ماتم بمشام تمام لشکر بارهه و همدمان با وفاق او میرسید و برای هوا خواهان پادشاه دم بدم نسیم عیش و فتح و نصرت می وزید دران مکان میمنت نشان (که فردوس مکاني بابر پادشاه باده دوازده هزار سوار مغلیهٔ جلادت پیشه مقابل دولک سوار و پیادهٔ بیشمار و دو هزار فیل کوه پیکر و بیست و پنج راجهٔ نامدار و سر گروهان خاندان لودی که بدعوي ارث سلطنت با رانا سانکا همدم و همقدم رفیق گشته حسن خان میواتی را با چهار راجه عمده و پانزده هزار سوار هراول نموده بودند چنانچه بذکر درآمده بمقابله پرداخته هزیمت داده بمرتبهٔ کافر کشی نموده بودند که رانا ازان روز برای اولاد خود قسم یادگار گذاشته که دیگر بمقابل خاندان صاحب قران شمشیر از نیام کین بر نیارند) بسر برده ازانجا کوچ بکوچ سمت جنوبی مرحله پیما گردید و از جملهٔ امرای قدیم حامد خان بهادر عموی نظام الملک بهادر و دیگر حمیدالدین خان و غازی الدین غالب جنگ و بیرم خان و نعمت الله خان و میر خان امیر خاني و صلابت خان با چند امرای بی پروبال دیگر همراه سید عبد الله خان ماندند و سید عبد الله خان نوزدهم

ذي قعده سمت شاه جهان آباد كوچ نموده چهار پنج كروهي
اكبر آباد نزول آمد - و محمد خان بنگش كه مدت مرهون احسان و
از پيش آوردهاى سادات بود دران منزل بحسب ظاهر آمده
بسيد عبد الله خان ملاقات نمود سواي مبلغ خطير كه سابق براى
رفتن همراه حسين علي خان باو داده بودند پنجاه هزار روپيهٔ ديگر
باظهار حسرت گرفته بشهرت آنكه خود را بلشكر پادشاهي ميرسانم
كه در نفس الامر كلمهٔ راست بود مرخص گشت [illegible] بمقابل شهرت
رويهٔ هردو برادر و تقاضاي قوميت خود بمرتبهٔ نفرت ازان كلفت
داشت كه آخر كار آنچه منظور خاطر او بود از پردهٔ غيب بمنصهٔ
ظهور آمد بنيان خانهٔ تهور پندار خواهد [illegible] سخن درين است
جمعي كه نوكر و رفيق ديرينه و متصدي قديم هر دو برادر
خصوصا سيد عبد الله خان بودند و عزت و آبرو و مداخل كلي
از دولت آنها داشتند از شامت خود تحقق پادشاه شوند مجبور
و مشاهدهٔ حقوق سلوك كه با زيادهٔ [illegible] تصور مينمودند
و اختيار سلطنت بدست [illegible] داده بودند [illegible] القلوب
بمرتبهٔ [illegible] آنها را [illegible] بود كه [illegible] آنها جاري ميگرديد
كه اگرچه [illegible] دوران دولت [illegible] انواع
حادثه خواهيم [illegible] آرزو [illegible] چشم بدخواهان
دولت صاحب [illegible] دولت [illegible] رونق پذيرد
بلكه بعضي از آنها و متصديان هر دو برادر [illegible] اين تمنا
از درگاه الهي مي نمودند [illegible] زندگي هر دو
برادر كه [illegible] باز شد

و نمیدانیم که از شامت اینها مآل کار اولاد ما بکجا خواهد رسید

کشته شدن امیر الامرا حسین علي خان بهادر سپه سالار بارهه از تیغ مکافات روزگار

چون بر عقلاي عالم ظاهر است که هر که در مقابل پاس نمك کفران نعمت ورزیده بر روی آقا تیغ کشید و در زوال دولت و بیناموسي و بی آبروئی ولي نعمت کوشید مآل کار بجزاي اعمال خویش رسید بلکه از روي تواریخ عهد پادشاهان سلف بظهور پیوسته که هر چند تعدی از طرف آقا بظهور آمده و حق بجانب نوکر بوده و نوکر پاس نعمت و حق نمك را منظور نداشته در بیحرمتي و بی ستری و تلف نمودن جان و مال ولی نعمت کمربسته منتقم حقیقی اورا آخر کار بانواع خواری بپاداش اعمال او رسانده تا اهل بصیرت بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار اعتبار ازو بردارند خصوص جمعی که مقابل حق عالم عالم احسان و نمك خواری موروثي که قرنها از خوان دولت ولي نعمت پرورش یافته بدولت بي انتها رسیده باشند و از جزاي اعمال نیندیشیده خلاف طریقهٔ نمك حلالی را شعار و سرمایهٔ مزید اعتبار خود ساخته باقسام بیباکی براي استیصال دولت خدا داد چنان خاندان که ملجای فیض عالم و عالمیان باشد کمر بستند چه گونه کمر خواهند بست و یقین که هرچه خواهندکشت همان خواهند دروید - حاصل کلام آنکه بعده که سید عبد الله خان هفتم ذي حجه بمنزل چهل کروهی شاه جهان آباد رسید پاسی از شب گذشته شتر سوار فرستادهٔ غیرت خان با شقهٔ خط رتن چند که در حالت اضطرار نوشته رسیده

برکشته شدن حسین علی خان و عزت خان و نورالله خان اطلاع
داد شرح این واقعهٔ غریب و تبیین این قصهٔ عجیب آنکه چون
انتظام سلطنت خاندان تیموریه از میان برخاسته بود کبیر
و صغیر هر قوم بسبب تسلط هر دو برادر و اختیار رتن چند در کل
امور ملکی و مالی که سوای مردم بارهه و قوم بقال را نوازش
نمی نمودند متنفر بودند و شرفای عمده بخواری و بی اعتباری
زیست مینمودند و اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر
میدانست که باوجود عهد و پیمان درگاه حسین علی خان باز
پابند بدستوری که با پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر ایفای
وعده بجا آوردند کار خود را خواهد ساخت همیشه در فکر و تدبیر زوال
دولت بارهه بود و بی مدد و رفیق شدن در چنان امر خطیر اقدام نمودن
صلاح کار نمیدانست و سعادت خان عرف میر محمد امین که از سادات
ذوالاحترام نیشاپور توابع خراسان بود ابتدا منصب هزاری و الاشاهی
پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر داشت بعد مقرر شدن
بخدمت فوجداری هندون بیانه که از محال عمدهٔ صوبهٔ اکبرآباد
است سپاه زیاده نگاهداشته از سید عبدالله خان فوج بمدد
طلبیده بجوهر تدبیر و شجاعت ذاتی در نظم و نسق فوجداری
و تنبیه و تادیب مفسدان و سرکشان و اعانت زیردستان داد سعی
کوشیده اضافهٔ پانصدی گرفته در کار طلبی از مشاهیر و ذی قدر
صاحب مدار معزز گشته بود و بغض خون پادشاه شهید مظلوم مدام
در دل او جوش میزد و [illegible] پادشاه فیروز بخت برای
سرانجام بعضی مطالب خود با [illegible] آمده رفاقت نموده

بود با اعتماد الدوله همدم و همراز محرم و رفیق جانباز گشته میر
حیدر خان کاشغری را که از ترکان صاحب آتش قوم چغته گفته
مي‌شد و چون لقب میر شمشیر ارثي داشت ازان میرش میخوانند
و میر حیدر جد کلان او چند گاه فرمانروائی کشمیر کرده و تاریخ
رشیدي مشتمل برذکر احوال تیموریه تالیف نموده براي قلع ریشهٔ
حیات حسین‌علی خان راضي ساخته اقدام بر چنان اراده که در وهم
و تصور احدی راه نمي یافت مصلحت نموده هرسه باهم محرم
جانباز این راز گشته عهد و پیمان ایفا و اخفای آن بمیان آوردند و
بمرتبهٔ در اخفای این راز کوشیدند که پادشاه و قمر الدین خان
پسر اعتماد الدوله نیز برین راز اطلاع نیافتند و سوای والدهٔ پادشاه
و صدرالنسا که دست‌گرفتهٔ سید عبدالله خان بود دیگری را شریک
مصلحت ننمودند ششم ذی‌حجه سنه هزار و صد و سی و دو هجری
مطابق سنه دو از جلوس میمنت مانوس موافق شانزدهم مهرماه
الهی که لشکر عدومال ظفر اثر فتح نصیب ابو المظفر ناصر الدین
محمد شاه پادشاه غازي بمنزل توره که از فتح پور مسافت سی
و پنج کروه عرفي دارد رسید اعتماد الدوله بعد رسانیدن پادشاه
نزدیک دولتخانه باظهار برهم خوردن طبع و پدید آمدن تهوع
خود را به پیشخانهٔ حیدر قلی خان بهادر رسانید حسین علي خان
بعد داخل شدن حضرت ظل سبحانی درحرم سرا بهمقدمی
برگشتگی ایام از خدمت پادشاه جدا گشته همینکه نزدیک‌دروازهٔ
گلال بار رسید میر حیدر خان که نزد حسین علی خان روشناسي
و راه حرف زدن داشت دست از جان شسته خود را نزدیک پالکی

رسانده التماسی که نوشته با خود داشت بدست حسین علی خان داده اورا مشغول خواندن ساخته زبانی شروع بعرض حال خود و شکوهٔ اعتماد الدوله نموده ناگاه بچستی و چابکی خنجر آبدار بپهلوی او رساند اگرچه بقول مشهور مغل دیگر را که رفیق خود نموده بود او نیز سر شمشیر بشکم او زد ظاهرا اصل ندارد و بهمان زخم جان ستان اول کار حسین علی خان ساخته شد و در همان زودی نور الله خان پسر اسد الله خان که خواهرزادهٔ مقتول می شد و پیاده همراه پالکی میرفت بضرب شمشیر میر حیدر خان را از پا در آورد - و بروایت ضعیف دیگر میر حیدر خان نیز خود را رسانده حربه بر او انداخته کار اورا باتمام رسانده مغل دیگر را هم کشته خود نیز زخم برداشته جان بسلامت بدر برد و مغلها از هر طرف هجوم آورده نور الله خان را کشتند سر حسین علی خان بریده بطریق ارمغان نزد محمد امین خان بردند و خواجه مقبول خان ناظر سرکار دست و پا زده دو سه زخم کاری برداشت که بعد سه چهار روز از همان زخمها در گذشت و یک سقا و خاکروب حسین علی خان آنچه شنیده شد [illegible] آورده گریه کنان با شمشیر بر مغلان [illegible] تا نزدیک [illegible] رسیده [illegible] مغلان از پا در آمدند و [illegible] خان [illegible] با جمعی دیگر از همراهان [illegible] سنگه که [illegible] خانه جنگی و شورش با حسین علی خان [illegible] اطلاع محکم سنگه خود را [illegible] از طرف دیگر [illegible] گویان

درون درآمدند و مقابل تیر و گولی مغلان باوجود ترده نمایان استقامت نورزیده دو سه نفر زخم کاری بر داشته جان بسلامت بدر بردند و بعضی مردم توپخانهٔ حسین علی خان از اطراف گلال‌بار بزدن‌گلولهٔ تفنگ و رام‌چنگی پرداختند و عزت خان‌همشیره زادهٔ حسین علي خان‌که بخانه‌آمده کمر وا نموده درفکرخبز خوردن بود از شنیدن این خبر جانگداز جهان در چشم او تیره نمود بی آنکه بگرد آوري سپاه متفرقه پردازد همان لحظه تهوری را کار فرموده باجمعیت قریب چهار صد پانصد سوار بر فیل سوار گشته متوجه دولتخانه گردید - حیدر قلي‌خان بهادر اگرچه از ابتدا خلاف آنچه خبر بسید عبدالله خان رسیده بود شریک و همراز مصلحت کشیدن انتقام ازان سپه سالار نبود اما چون پادشاه عالم پناه را در امور سلطنت بی اختیار و مدار کار در قبضهٔ اقتدار رتن چند و دیگر کفار بدکردار میدید و مشاهده می نمود که هردو صاحبمدار که خود را صاحب السیف و القلم هندوستان دانسته مقابل راي خود و شمشیر پارهٔ وجود مغل ایرانی و تورانی را معدوم الوجود می دانند و نمي دانند که جمعي‌که از مسافت بعیدهٔ هزار دو هزار کروه اوطان آمده بمدد جوهر ذاتي و شمشیر و راي صائب مملکت وسیع هند را که با چندین پادشاهان ذوالاقتدار و راجهای نامدار در رکاب فردوس مکانی بابر پادشاه مقابله و مقاتله افتاده بتسخیر و تصرف خود در آورده زیاده از دو صد سال پروردهٔ نمک خاندان صاحب قران باشند چگونه ولی‌نعمت خود را بي اختیار دیده قبح این عار بر خود هموار خواهند نمود لهذا از راه جوهر

و شجاعت و غیرت خار خار تدارک و انتقام در دل عقیدت منزل آن شیر بیشهٔ حیدری می خلید و تا رسیدن وقت دار و مدار می ساخت همینکه فضل حق و ارادهٔ منتقم حقیقي یاور طالع بادشاه بجوان بخت وارث افسر و تخت گردید قدم جرأت مردانه‌وار پیش گذاشته کمر همت بسته آنچه شرط فدویت و تهوری و جانبازی بود چنانچه بزبان خامهٔ صدق‌بیان مفصل عنقریب جاری می‌گردد در هر نبرد مصاف ازان زبدهٔ خاندان همت و نهمت مردانه بعرصهٔ کارزار بظهور آمد القصه بعده که صدای دار و گیر از هر گوشه و کنار بلند گردید سعادت خان برهنمونی حیدر قلي خان بهادر و فرمودهٔ اعتماد الدوله و مدد جوهر ذاتي خود بیباکانه و گستاخانه از راه فدویت و عقیدت نزدیک مراچهٔ محل که بادشاه همایون بخت بدولت و اقبال اندرون تشریف داشتند وقتی رسید که بروایت مشهور منسوبان و هوا خواهان هر دو برادر از شنیدن خبر شورش ارادهٔ فاسد در حق بادشاه بر حق داشتند و نواب قدسیه از راه مهر مادری مانع برآمدن آن مهر سپهر وقار بود آن بهادر سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته بعد خاطر جمعي از شر مخالفان شال بیش روی خود انداخته گستاخانه بمحل در آمده باظهار فدویت و رسوخیت بابرام و الحاح تمام دست خدیو زمان را گرفته از محل برآورد و اعتماد الدوله بر فیل خود سوار نموده خود بجای خواص نشست - چون بعد از تشریف آوردن ظل سبحانی بقدیمت الشرف دولتخانه فوج و جمعیت وجلوی خاص و امرای موافق و منافق بدستور هر روز بخدمهای خود

شتافته بودند واز گرم شدن صدای دار وگیر بیشتر مردم هوا خواهان
و بدخواهان دل باخته بنات النعش وار متفرق گشتند و فیلان واسپان
پادشاهی و امرا را جا بجا بمکان خود برده بودند وسواي محمد
امین خان چین بهادر و قمر الدین خان بهادر مع چهل پنجاه
مغل جانباز و جمعي از مردم توپخانه که مجموع بصد و دو صد سوار
نمي رسیدند در رکاب ظفر انجام حاضر نبودند حیدرقلي خان
بهادر بتاکید طلب فیلان و اسپان سواري و گرد آوری مردم توپخانه
پرداخته باهمان جمعیت معدود جان نثار که در رکاب ظفر انتساب
موجود بود باتفاق بی نفاق قمرالدین خان بهادر و سعادت خان
سعادت نشان مقابل حملهٔ آن هژ بر بیشه بارهه یعني عزت خان
که چون شیر تیر خورده غریو کنان و هرزه گویان بر فیل استقامت
ورزیده داد تهوري و شجاعت مي داد پیش قدم گشتند و صدای
دار و گیر از هردو طرف بلندگردید دلاوران بارهه بهادرانه پا بمعرکهٔ
کار زار گذاشته و مغلان شجاعت نشان توران و ایران از هرطرف
رسیده بخانهاي کمان در آمده چپقلشهاي رستمانه نمودند و بهادران
جان نثار بر یکدیگر در پیش قدمی سبقت ورزیده تردداث نمایان
بکار بردند و فوج بارهه هر ساعت مي افزود و بعضی خانه زادان
جان نثار دیگر نیز رسیده در رکاب ظفر اثر پیوستند و از هردوطرف
بلا فاصله تگرگ و ژالهٔ گولهٔ تفنگ اجل وتیر جان ستان مي بارید
قمر الدین خان بهادر و حیدر قلي خان بهادر فیل جرأت پیش
رانده دست بقبضهٔ کمان برده برفاقت برق اندازان حکم انداز
حبش و روم و تیر اندازان قدر انداز هر مرز و بوم که برای چنین

روزها از خود جدا نمی نمود چنان هنگامهٔ رزم را گرم ساختند
که از شش جهت آواز احسنت احسنت بر خاست و تیر شست
عزت خان چنان به پشت کمان حیدر قلی خان رسیده بود که بعد
فراغ جنگ بدشواری بر آمد و قمر الدین خان بهادر و سعادت خان
بهادر و دیگر بهادران عقیدت کیش قدم پیش گذاشته شرط تهوری
و جان نثاری بتقدیم رسانده بهادرانه میکوشیدند و خسرو عدو مال
خود نیز تیر بر اعدا می انداختند . در حالیکه تاراجیان دست
بغارت بازار و کارخانجات بدخواهان دولت کشادند و خیمهای
حسین علی خان را آتش دادند و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم
بادشاه ذو الاقبال وزیدن گرفت و صمصام الدوله خان دوران بهادر
منصور جنگ با فوج خود رسیده شریک گردیده جان نثاران گردید
و ظفر خان طره باز از صدمهٔ هر دو فوج گران موج بحر خونخوار
خود را نتوانست رساند در همین آن گولهٔ بندوق بعزت خان
که در زخم تیر نیز برداشته بود رسانیده کار او ساخته شد و فوج
بارهه رو بهزیمت آورد و از هر طرف بادشاه سکندر طالع جم جاه
ابو المظفر محمد شاه بادشاه صدای شادیانهٔ فتح و نصرت بلند
آوازه گشت . و در همان هنگامه یغمای بازار و صرف خانه و اکثر
کارخانجات حسین علی خان مع اثاثی خزانه که بمنزل رسیده
بود و مجموع بهمه جهت از قرار بیست لک حساب مینمایند
بتاراج رفت و جواهر خانه و خزانه که عقب مانده بود از آفت
تاراج محفوظ مانده بضبط بادشاهی در آمد - باز هجوم فوج و مردم
بی سروپا که بعضی هزار برادر [illegible] بود بجمعیتی که براش

حسین علی خان آمده مفصل بتحریر آن نپرداختن اولی * بیت *

از دور نیفتد قدح تلخ مکافات
زهری که چشیدن نتوانی نچشانی

بعد مراجعت پادشاه ظفر نصیب حیدر قلی خان بهادر بحکم سنگه پیغام امان جان و آبرو و عنایت ظل سبحانی نموده نزد خود طلبیده تسلیم عفو جرائم و عطای منصب شش هزاری از اصل و اضافه که آخر هفت هزاری شده قدر آن دولت ندانست فرمود و برتن چند که از طرف اعتماد الدوله پیغام استمالت مکرر رسید بخیال محال بحال ماندن آبرو و جان از فیل غرور مستی فرود آمده بر پالکی مایوسی سوار شده سمت دولتخانه روانه گردید جمعی از مغلان و لچهای بازار و تماشائیان بیکار که دل از همه اطوار ناهموار آن بد کردار چون دانهای انار پر خون بود بر سر او ریخته از پالکی برآورده چوب و مشت و لکد بسیار بران تبه کارزده رخت بدن او بخفت تمام کشیده گرفتند و عریان ساختند بعده که بدین زجر و خواری نزد اعتماد الدوله آوردند گریه و عجز کنان التماس امان جان نمود محمد امین خان چین بهادر یکدست رخت پوشیدن داده فرمود که بطوق و زنجیر در آرند * ع *

آنرا که چنان کند چنین آید پیش ر

رای سرومن داس نام قوم کایت که از نوکران قدیم و وکیل سید عبد الله خان بود نظر بر قابوی وقت دران شورش ریش و بروت تراشیده قشقهٔ خاکستر بر پیشانی کشیده خود را بصورت فقیر ساخته پارهٔ اسباب خانه را بتاراج داده قدری نقد و جنس

کارآمدنی را با خود برداشته چند روز در خیمهٔ آشنایان بسر برده قابو یافته خود را نزد سید عبد الله خان رساند - و میر علي خان خدمتگار مقرب حسین علي خان که صاحب فیل و مکنت شده داروغهٔ داغ تصحیحهٔ فیل خانه گردیده بود باوجودی که روز جنگ زنانت عزت خان نموده زخم برداشته بود دو سه روز از آفت تاراج و بی آبروئی محفوظ مانده آخر مال و آبرو بباد داده ده پانزده روز مقید گردید و میر مشرف که بعد پیغام استمالت و عطای اضافهٔ و نقد نموده‌اند ابتدا رعایت پاس نمک خواري حسین علي خان را منظور داشته از قبول عنایت ابا نموده چند روز بدار و مدار ساخت اما آخر در ظل عطوفت ظل سبحانی در آمد - اگرچه صندوق تابوت حسین علی خان و عزت خان و نور الله خان را در زر بفت گرفته نماز جنازه خوانده طرف اجمیر روانه ساختند که نزدیک قبر عبد الله خان مرحوم برده بخاک بسپارند اما زبانی سیدعبدالله خان که مکرر سر دیوان بر زبان می آورد چنان معلوم شد که وقت کوچ کهاران میسر نیامدند و غلافهای تابوت بتاراج بردند و صندوقها افتاده ماندند و دفن میسر نیامد باز از خارج مسموع گردید که آخر باجمیر برده مدفون ساختند - و اسد الله خان که اسباب تجمل او بدستهٔ تاراج رفته بود مدت نظر بند و بی اعتبار مانده آخر رخصت زیارت بیت الله گرفته روانهٔ دکن گردید - و غلام علي خان که نظر بحق خدمت او وقت تشریف آوردن از دار الخلافت بفتح پور در ظل عاطفت ظل سبحانی در آمده بود از آفت بی آبروئی محفوظ مانده رخصت یافته خود را بسید عبدالله خان

رسانند - و نصرت یار خان که از سادات نامی بارهه گفته می شد و از طرف سید عبدالله خان غبار خاطرداشت بموجب طلب حسین علی خان و رشتهٔ اتحاد که با صمصام الدوله استحکام یافته بود همانروز که هنگامهٔ بر افتادن دولت بارهه روداد سه کروهی لشکر رسیده بوساطت خاندوران بهادر شرف اندوز ملازمت گردیده تسلیم اضافه دو هزاری بر پنجهزاری و عنایات دیگر نمودند - و اعتماد الدوله را از اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزارسوار دو اسپه و یک کرور و پنجاه لک دام انعام نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بو زیر الممالک ظفر جنگ ساخته بر القاب دیگر افزودند - و خدمت میر بخشی بصمصام الدوله مقرر کرده تسلیم اضافهٔ هزاری بر هفت هزاری و خطاب امیر الامرا فرمودند - و قمر الدین خان بهادر را بخشی دویم و داروغهٔ غسل خانه و دیگر خدمات نموده از عطای اضافهٔ هزاری هزار سوار مفتخر ساختند و حیدر قلی خان بهادر را از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه و یک اسپه فرموده ملقب بناصر جنگ گردانیدند - و سعادت خان را از اصل و اضافهٔ پنجهزاری پنجهزار سوار ساخته مخاطب بسعادت خان بهادر نموده از عطای نقارهٔ بلند آوازه ساختند - همچنان ظفرخان بهادر و هر یک از خانه زادان قدیم و نوکران جدید والاشاهي موافق حسن تردد و جانفشانی که از انها بظهور آمده مورد عنایات بیپایان گردانیدند *

سید عبد الله خان که بعد از شنیدن این خبر جاتگاه جهان در چشم او تاریک گردیده و بجز صبر چارهٔ کار ندیده با هزاران

غم و الم و دیدهٔ پرنم همراه در توقف نداشته متوجهٔ شاه‌جهان‌آباد
گشت اگرچه بعد رسیدن خبر وحشت افزای مذکور بعضی
همدمان مصلحت دادند که قبل از آنکه فوج اطراف بپادشاه
نه پیوسته و لشکر حسین علی خان بآنها نگرویده گرم و زود خود را
باید رساند اما سید عبد الله خان صواب‌دید مصلحت دران
دانست که چون پادشاه مستقل گشته است و فوج ما دل
شکسته گردیده بدون تهیه مقابل بآن خلاف مصلحت است و
بعد رسیدن شاه‌جهان‌آباد بکار آمدی سپاه و جذب قلوب بعضی امرا
پرداختن ضرور بقایای کوچ بکوچ طرف دار الخلافت مرحله پیما
گردید از انتشار این خبر متوطنان و زمینداران مفسد پیشه از هر
طرف پدید آمده فراهم آمده تعاقب لشکر و بنگاه سید عبد الله
خان می تاختند و هرچه بدست می آمد بغارت می بردند و
هرچند فوج ساتهه را تعاقب می نمودند فائده نمی بخشید و
جمعی از مردم همراه بنگاه با یک جماعه دل شکسته گردیدند و
قافله که از طرف شاه‌جهان‌آباد همراه بعضی کارخانجات حسین
علی خان که بسوی جهانه بفاصله دو سه کروه از لشکر سید عبد الله
خان فرود آمده بود از دست مفسدان تمام مردم قافله مع
کارخانجات و مال و [illegible] مردم همه بتاراج رفت و در محال
جاگیر سید عبد الله خان و همه سادات و منصبداران و متوسلان
هر دو برادر هر جا که خبر رسید رعایای متمرد و زمینداران مفسد
پیشه اطراف اتفاق نموده عمال جاگیر را بیدخل و اخراج
ساختند و تا انتظام سلطنت محصول خریف بیشتر رعایای

پرگنات متصرف شدند و سید عبد الله خان برای برآوردن یکی از پادشاه زادها شجاعت الله خان را با مرتضی خان روانهٔ دار الخلافت نمود و درین ماده بنجم الدین علی خان صوبه دار شاه جهان‌آباد خطی نوشته در باب نگاهداشت سپاه نیز اشاره نمود - آخر روز بتاریخ هشتم ذی حجه که خبر بنجم الدین علی خان رسید جامهٔ صبر بر قامت بیطاقتی درید و قبل ازانکه بر زبانها این خبر انتشار یابد ابتدا بشهرت خلاف آنچه خبر رسیده جمعی از سوار و پیاده همراه کوتوال داده بر خانهٔ اعتماد الدوله تعین نمود تا یک و نیم پاس شب هنگامهٔ محاصرهٔ اطراف حویلی محمد امین خان درمیان بود و مردم اعتماد الدوله که از اصل مقدمه خبر یافته بودند جا بجا در حویلی خود مورچال بسته با مصالح جنگ باظهار خوشوقتی و سرود خانی قائم بودند آخر بافشای راز زبان کشوده در دفع مضرت آنها کوشیدند و در هر کوچه و محله خبر مذکور زبان زد خاص و عام گردید درین ضمن نوشتهٔ سید عبد الله خان متضمن بر منع پرخاش یا قبیله و ناموس اعتماد الدوله رسید و یا خود ازان خیال باطل باز آمده مردم خود را طلبید - از اتفاقات همین شب که خبر رسید کیسورای نام پزنهٔ زتن چند پدشکار مستقل صوبه دار که صاحبمدار ملکی و مالی دار الخلافت گفته می شد و از چند روز بمرض مرگ گرفتار بود از شنیدن این خبر قالب از جان تهی نموده بدار البوار پیوست و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت - و نجم الدین علی خان روز عید قربان با دل زار و چشم اشکبار بنماز عید رفته بعد مراجعت فرستادهای

سید عبد الله خان را برای تکلیف سلطنت بدر خانهٔ پسران جهاندار شاه فرستاد پسران جهاندار شاه در خانه بررویی مرتضی خان و شجاعت الله خان بسته بعد ابرام و سماجت تمام اندرون طلبیده سبب آمدن پرسیده بر ارادهٔ آنها مطلع شده جواب درشت متضمن بر عدم قبول دادند و بروایت بعضی بعد که از آنجا مایوس گشته مراجعت نمودند نزد نیکو سیر نیز رفته همان جواب شنیدند بعد ازان نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع الشان آمده بعرض غرض خود پرداختند و گفتند در قبول این التماس جان بخشی جمعی از سادات می شود و بعد گفت و شنود بعضی کلمات سلطان محمد ابراهیم قبول نمود •

برداشتن سلطان محمد ابراهیم را بسلطنت بطریق عاریت

یازدهم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و دو مطابق بیستم مهر ماه الهی سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانده ملقب بابوالفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبد الله خان بنقارت در روز داخل شاه جهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود و غازی الدین صاحب جنگ را اکرام حشمت عزتی و خطاب امیر الامرا و خدمت میر بخشی فرمود و نجم الدین علی خان را بخشی دویم و سید صلابت خان را بخشی سوم و [illegible] خان را بخشی چهارم مقرر نموده در مراتب [illegible] هر یک افزوده در استمالت امرا کوشید و جمعی که از عهد رفیع الدرجات بی مناصب و محبوس و مایوس از ترقی بودند هر کدام را طلبیده آنقدر مناصب و عطایا مدد خرج نموده بیشتری را مامور برای

نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه سر سوار در ماهه بامداد مبلغ سی هزار چهل هزار روپیه نموده و بتسلی حامد خان بهادر عموی فتح جنگ از ابحال نمودن جاگیر که بعد از خبر جنگ نظام‌الملک بهادر تغیر نموده بودند و مبلغی نقد رساندن پرداخت و اعتقاد خان مغضوب و شایسته خان و سیف الله خان مغضوب قرابتی پادشاه شهید مرحوم و اسلام خان و صفی خان را که یومیه مقرر کرده بودند همه را بانواع دلجری امید واریها داده تکلیف رفاقت نمود اسلام خان و صفی خان نظر بر ملاحظهٔ انجام کار بعذر عدم سرانجام و انحراف مزاج قبول نه‌نمودند و محمد یار خان را که پیغام مدد رفاقت کردند او نیز ابا نمود سیف الله خان و اعتقاد خان تسلیم منصب نموده مبلغ برای مدد خرچ و نگاهداشت رساله گرفتند اما اعتقاد خان چنانچه می خواست نقش مراد او بر روی کار نیامد و زیاده از یک دو منزل رفاقت ننمود و بهمین دستور احوال پردازی اکثر بندگان قدیم پادشاهی و والا شاهی نمودند و بمنصب داران کم منصب همراه خود و جلوی خاص تا هفتصدی و هزاری قدیم و جدید بدستور مختلف بطریق انعام و مساعده مراعات بعمل آوردند و نوکران قدیم سید عبدالله خان که سراسری رماهه پنجاه روپیه داشتند هشتاد روپیه مقرر نمودند باوجود ضافهٔ معقول از عدم امتیاز موافق حال و احوال هریک اضافهٔ مذکور نرسید باعث کمال ملال خاطر سپاه گردید چراکه در صورت لاقید هشتاد روپیه مردم بی سر و پا و پواچ بارگیر جماعه داران که چهل پنجاه روپیه می یافتند سی و چهل روپیه وآنها اضافه مانده

گردید و جمعی که از خاندان با نام و نشان و جوانان کار آمدنی
خوش اسپه و خوش یراق بودند و بعد تنگ و دو بسیار هشتاد
هشتاد روپیه می یافتند و بحسب غرور پیدا ساخته بودند ازان
اضافه محروم ماندند - و بخشی فوج سید عبد الله خان بسبب
افراط محبت که در خدمت پادشاه شهید مظلوم محمد فرخ سیر
داشت و تسلط رتق چند علاوهٔ آن گردیده بود و از مدت در کمال
بیدلی بسر می برد در نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه بی آنکه
امتیاز جوانان و اسپ خوب و بد بمیان آید نتوانست پرداخت
و بی نسقی تمام بکار رفت چرا که اسپ خوب و جوان قابل
نوکری کم یاب بود و جمعی که اسپ دو صد سه صد روپیه
بقرض سودی خریده می آوردند زیاده از هشتاد روپیه دستخط
نمی نمودند و هرکه یابوی لاغر پانزده روپیه یا بیست روپیه خریده
می آورد همان هشتاد روپیه دستخط می شد خصوص که در سرکار
نجم الدین علی خان و دیگر صاحب رسالها ندای عام نمودند
که هر که یابوی خود و اسپ کهنهٔ تنگ بیارد صحیح نماید -
هر جا که شاگرد علاقه و صاحب ... بود یابوی ده پانزده
روپیه که اصل اجهار پنج روپیه نمی ارزید خریده آورده بداغ
می رساند یک ماهه از گرفته بازی نمی نمودند و جمعی که
اسپ خوب داشتند نیز بمشاهدهٔ این سودا از عدم امتیاز اسپ
بداغ رسانده زر گرفته راه خانه اختیار می نمودند در تمام رسالها
قریب چهار پنج لک روپیه که عبارت از ... روپیه سوای درماهه
نوکران قدیم تجاوز نمود ... و ... مال راجه

رتن چند رایگان بخرج در آمده بهر حال بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال مادهٔ بیدماغی نوکران قدیم و جدید سید عبدالله خان گردیده و هفدهم ماه ذی حجه همراه سلطان ابراهیم از دار الخلافت بر آمده طرف عیدگاه فرود آمدند - دریندولا غلام علی خان از لشکر ظفر اثر و تهور علی خان از اکبرآباد خود را رساندند غلام علی خان را با نجابت علی خان که برادر زاده و متبنای سید عبد الله خان می شد و در سن چهارده ساله بود برای بندوبست شهر و قلعه شاه جهان آباد با جمعیت معدود گذاشتند چون - ابتدا خبر رسیده بود که پادشاه جم جاه بعد فراغ خاطر از طرف حسین علی خان به بندوبست افواج پرداخته بلا توقف کوچ نموده از راه راجپوتیه متوجه دار الخلافتند سید عبد الله خان کوچ دویم و سوم طرف درگاه حضرت شاه قطب الدین قدس سره نمود بعد ازانکه خبر توجه حضرت خاقانی از راه اکبرآباد انتشار یافت آن سرگشتهٔ وادی حیرت نیز راه فرید آباد اختیار نموده در انتظار سیف الدین علی خان و شهامت خان و سید محمد خان و ذوالفقار علی خان و دیگر فوج بارهه توقف کنان طی مراحل و منازل می نمود - غرائب آن داشت که با وجود این همه زر بصرف آوردن وابستهای خاص و پیشکاران و ناظران و محرران و دیگر تعلقه داران که همراه سواری محل سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسپان بی زین سوار می شدند - و در هر منزل جوق جوق از فوج بارهه و افغانان تومن دار و زمینداران فیل سوار آمده بلشکر سلطان محمد ابراهیم ملحق می شدند همچنان از نوکران حسین علی خان که در رسالهٔ پادشاهی نوکر شده یک ماهه

زر گرفته قابو یافته برخاسته می آمدند هر روز سه صد چهار صد سوار خود را بفوج سید عبد الله خان میرسانیدند و بمرتبهٔ هنگامهٔ نوکری حاضر و رساله گرم بود که یک یابو دو جا سه جا داغ میشد بعد که سلطان محمد ابراهیم برابر منزل نیون که از شاه جهان آباد سی و پنج کروه است رسید سیف الدین علی خان برادر سید عبد الله خان و شهامت خان مع پسران و برادران سید محمد خان پسر ارشد اسد الله خان مشهور بارها که از طرف حسین علی خان برای گرد آوری سپاه بارهه رفته بود و ذوالفقار علی خان که او را نیز برای فراهم آوردن دیگر جمعی از بهادران اطراف بارهه مامور نموده بودند و مجموع فوج ترتیب داده دوازده هزار سوار با خود داشتند رسیدند و زیاده از عدد بشماره آرند پر از سادات بارهه که هر یک خود را برابر بیست سوار بشمار می گرفت و همه خود را بامید امرا و منصب فیل و فوج شدن بود نقد خرچ یک ماهه و اسپ و خلعت بدست آوردن رسانده بودند شهامت خان باخود آورده می گفتند که روز مقابله بجز تیزی تیغ کار بسواران برسد یک حمله برق وار با شمشیرهای برهنه از توپخانه شور بار گذشته بفوج قول خواهیم رسید و در عوض اسپ و خلعت و خرچ یک ماهه دادند و بسیاری از کم طلبی بامید وعده بعد فتح فقط مدد خرچ یافته پیاده همراه فیل سواری مقرر شدند القصه الغایت دهم محرم الحرام (۱۱۳۳) آنچه مسموع گردید از روی دفتر بخشی تحقیق و از زبان سید عبد الله خان مسموع نموده بوده از نود هزار سوار بقلم آمده بود که از آن جمله سوای چهارده پانزده هزار یابو سوار

جدید و جمعي از سائر و رسالهٔ قدیم اطراف متفرقه شده باشند باقي موجود بودند - و بعد آن نیز همراهان چوڑامن نمک حرام و محکم سنگه و جمعی دیگر از جماعهٔ حسین علي خان و زمینداران اطراف رسیده مزید بران گردیدند چنانچه بقول مشهور از لک سوار تجاوز نموده بود وقت سواري تا نظر کار میکرد زمین زیر سواران ناپدید بود و همان روز چوڑامن جاٹ با برادر خود و معفیل و چند قطار شتر که از لشکر پادشاهی قزاقي نموده پیش انداخته آورده بود بطریق ره آورد بسید عبد الله خان آورده بدو پیوست سید عبد الله خان فیلان و شتران بهمان نابکار تبه کار بخشید - و دیگر سبب بیدلي نوکران قدیم سید عبد الله خان بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال آن گردید که باوجود این همه زر پاشی که پر از ارابها خانه بخانه فراخوارقسمت از زر اندوخته و زر و مال رشوت و تعدي اجاره که رتن چند بر رعایاي بیچاره نموده برای چنان روز که بناکامي بصرف درآید جمع نموده بود بخرچ در آمد مردم سائر و رسالهٔ قدیم که دو ماهه پیشگي مي خواستند تا از طلب صرافان فارغ گشته سرانجام پوشش سرما و یراق وسازاسپ نمایند و بر وعدهٔ یک ماهه خوش دلی می دادند آخر ده روزه منجملهٔ طلب ماه محرم بجمعی که وسیله داشتند رسید باقی ازان محروم ماندند - بر خلاف فوج زبدهٔ دودمان صاحب قران که حیدر قلي خان بهادر ناصر جنگ در جذب قلوب مردم توپخانه از واصل ساختن طلب سابق بقدر مقدور می کوشید چنانچه بر وقت کار کاری که از عملهٔ توپخانه بزبان خوش و ریزش انعام گرفت عنقریب بزبان خامهٔ

خوش خرام خواهند داد حاصل کلام نهم دهم محرم الحرام که از موضع شاهپور گذشته مضرب خیام لشکر ظفر انجام پادشاه والا مقام گردید امرای عظام و میر آتش باهتمام ترتیب فوج ظفر موج و پیش بردن توپخانهٔ جهان آشوب پرداختند با آنکه فوج پادشاهی از نصف لشکر خصم کم بود و انتظار رسیدن سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ و راجه دهیراج جی سنگه داشتند باوجود رسیدن خبر برآمدن آنها بسبب بعد مسافت و بعض موانع دیگر بر وقت کار نرسیدند و سوای محمد خان بنگش که با دو سه هزار سوار بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل کرده بود و عزیز خان روهیله و ثابت خان و بایزید خان میواتی با جمعی از همراهان چون [illegible] در رکاب ظفر انتساب حاضر آمده علم قدرت برافراختند و قریب سه چهار هزار سوار از نزد راجه دهیراج رسیدند و بعضی از رسیدگان [illegible] پیوستند سردار فوجی که طرف جرنغار و برنغار از خاطر جمعی حاصل توان نمود نرسیدند و دو سه سردار صاحب فوج که متصدیان در رکاب حاضر بودند مثل محکم سنگه و دیگر [illegible] همه [illegible] نوشتجات آنها بسید عبدالله خان میرسید که بروقت کار [illegible] رسیده داشتند خصوص چورامن جات [illegible] نمک حرامی معروفی مشهور است و او بعد جنگ [illegible] ظهور آمده بود و هوا خواهان پادشاهی نظر بر تقاضای وقت [illegible] و مدار می نمودند و بموجب [illegible] و اهتمام توپخانه بسعی میر آتش [illegible] و پیغام [illegible] سید عبدالله خان [illegible] محمد تبه کار

می رسید متضمن بریکه مجرای کلی او درانیست که تا مقدور باورت‌خانه را آتش دهد یا کارهای توپ کشي را قزاقي نموده بفوج ما رساند و آن مردود در تلاش تقدیم این خدمت نهایت جهد بکار مي برد اما ناصر جنگ چنان در خبر داري میکوشید که آن ناپکار کاري نتوانست ساخت *

جنگ نمودن محمد شاه پادشاه با سید عبد الله | خان و فتح یافتن

القصه حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ را که در اهتمام و ترتیب توپخانه ید بیضا می نمود هراول مقرر فرمودند و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش را طرف یمین و صمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان را مع دیگر جمعی از بهادران ثابت قدم جانب یسار قرار دادند و اعظم خان را با چندی از مردم کار زار دیده طرح فوج مقرر ساختند و قمرالدین خان بهادر و عظیم‌الله خان و طالع یار خان با جمعي از فوج یالتمش قرار یافتند و اعتماد الدوله وزیر الملک وشیرافگن خان و هادی‌خان وتربیت خان با بعضی از فدویان جانباز درقول و رکاب‌مبارک جاگرفتند و میر جمله و میر عنایت‌الله خان و ظفر خان واخلاص خان و راجه‌گوپال سنگه بهدوریه و راجه بهادر بادیگر بندهاي رزم جو برای محافظت بهیر منصوب گردیدند همچنان اسد علي خان وسیف الله خان و محامد خان وامین الدین خان و جمعی دیگر از دلاوران ایران و توران و افغانان شجاعت نشان و فوج راجه دهیراج جا بجا بمدد جرنغار و برنغار و همراه سواری

خدمهٔ محل زینت افزاي فوج گشتند و فیلان کوه پیکر گردون شکوه با اسلحه و یراق جنگ و هتهنالهای عدوسوز و شتر نالهای شعله افروز و رامچنگیهای آتش نروز با جوانان یکه تاز رزم آزمای جنگی آرایش داده عقب توپخانهٔ جهان‌آشوب ترتیب دادند - و چملهٔ لشکر سید عبد الله خان که از چند روز هراس شبخون زدن از طرف لشکر ظفر اثر در دل او جا گرفته بود بعد ترتیب فوج بندی نجم‌الدین علی خان و غازی الدین خان با جمعي از شجاعت پیشگان بارهه و افغانان تهور پیشه که هراول مقرر گشته بودند از چند شب بالاي فیل شب بپایان میرسانیدند دوازدهم محرم الحرام در منزل حسن پور که از لشکر ظفر پیکر سه کروه فاصله مانده بود مقام نموده بفوج بندي که از چند روز هر روز مقرر میشد و باز برهم میخورد پرداختند آخر از پرخاش سرداران که هیچکدام برفاقت دیگری راضی نمي شد چنانچه بایست ترتیب فوج دست راست و چپ انتظام نگرفت و هرکه هرجا خواست علم سرفوجی بر افراشت و بمتابعت دیگري سر فرود نمی آورد و سیف الدین علی خان و نجم الدین علي خان برادران سید عبد الله خان و غالب جنگ و سید محمد خان و شهامت خان مع برادران و پسر و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار علی خان و عبد النبي خان و مظفر خان و دیگر دلاوران بارهه که همه خود را کم از رستم و تهمتن نمی دانستند همراه هراول جابجا جا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بدرم خان و نعمت الله خان و امیرخان و سید صلابت خان و عبد الغني خان

و اخلاص خان افغان و عمر خان روهیله و دیندار خان و عبد القدیر خان و صبغة الله خان و غلام محي الدین خان و دلیر خان و شجاع خان پلولی و عبدالله خان ترین و افغانان تومن دار و زمینداران فیل سوار و دیگر دلاوران رزم آزما که اگر بتعداد اسم همه مبارزان آن معرکه پردازد باطناب کلام می کشد زیاده از هفتاد فیل سوار دران صف کارزار یمین و یسار سلطان محمد ابراهیم و سید عبدالله خان معرکه آرا گردیدند و ابو الحسن خان بخشي سائر و سید علي خان بخشي رساله و هیرامن بخشي مردم بارهه با بیست و پنج هزار سوار موجودی خانگی قدیم و جدید همرکاب آن سپه دار گشتند و جمعی از شجاعان بارهه که پیاده بودند و بمراتبهٔ بر تهوري و پایداری آنها اعتماد بود که هریک ازان پیاده رخ از فیل مست نخواهد تافت و اسپ از سوران یکه تاز خواهد ستاند و تا گوله و تیر قضا شه مات اجل نسازد قدم از بساط فراهم آمدهٔ همچشمان بیرون نخواهد گذاشت همراه سواري فیل خود مقرر نمود و شب سیزدهم قرار داد که بیشتر از دلاوران جانباز از ملاحظهٔ شب خون بر پشت فیلان شب بآخر رسانند - همان شب یک و نیم پاس شب گذشته محکم سنگه مع خداداد خان و خان مرزا و هفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه مریخ صولت خورشید منزلت برآمده زحل صفت رجعت از بیت الشرف نموده روبخانهٔ هبوط خود آورده بسید عبد الله خان پیوسته باعث وبال و نکال خویش گردیدند - بعده که تیغ دودمهٔ آفتاب جهانتاب سر از غلاف افق مشرق برآورد و صدای اذان محمدي گوش خفتگان بادیهٔ غفلت

را عالیه پادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب افسر و تخت بهمعنانی فتح و نصرت و همرکابی بخت و دولت با هزاران تاییدات یزدانی و اقبال صاحب قرانی چون مهر سپهر جاه و جلال در برج حوضهٔ فیل آسمان شکوه ظفر پیکر جا گرفته عزت افزای فوج گشتند - و وقت سواری فرمودند که سرناپاک رتن‌چند را که بیشتر سبب بدنامی سادات همان گشته بود از تن پلید او جدا ساخته جهان را از لوث وجود او پاک نموده دل عالمی را شاد سازند مطابق حکم سر او بریده بطریق شگون پیش پای فیل سواری مبارک انداختند - افواج ظفر امواج به‌پیش‌آهنگی مورچال توپخانهٔ جهان سوز بحرکت آمدند و از صدای کوس و کرنای رزم بهمدمی زیر و بم زلزله افزای سطح زمین گشتند و غرش توپهای هوش ربای‌خرد و کان زمین و آسمان را بجنبش درآوردند قریب دو پهر روز که فوج دریا موج طرفین بمسافت گوله رس مقابل بهم‌رسیدند پیغام و پیام گوله‌ای جانستان و بانهای آتش فشان سامعه افروز مبارزان یا نام و ننگ گردید اگرچه دمبدم از نالیدن توپ دشمن کوب برای دلاوران فوج نصرت نشان نشئهٔ دو بالا افزود اما در دل و جان دلباختگان فوج مقابل که دران سرز و بوم از سرو و ملخ زیاده جمع آمده بودند از ابتدای شروع جنگ که ژالهٔ گولهٔ اجل باریدن گرفت بمرتبهٔ تزلزل راه یافت که بعضی از نوملازمان یابو سوار و جمعی از قدیم الخدمتان کم قرار از هر گوشه و کنار که از بسیاری فوج و عدم تعلق کسی بحال کسی نمی پرداخت عار پیش قدمی قرار بر خود هموار نمودند و هر دم و هر قدم بازار

برق توپها شعله افروز و رعد تفنگ دشمن سوز بمرتبهٔ رونق افزا بود
که هر ساعت چندین هزار مهرهٔ آهن و سرب سوزان از مهرهٔ پشت
و اطراف سر و بازوی و پهلوي سر بازان هر دو طرف گذشته خبر
اجل ناگهان بگوش هوش باختگان آن هر دو صف کار راز میرساند
و دلاوران بارهه بارها مردانه قدم پیش گذاشته سینه را سپر بلا
ساخته حملهٔ رستمانه مي‌آوردند نزدیک بآخر روز از یورش سادات
جنگ جو خصوصا نجم‌الدین‌علي‌خان‌بهادرکه مورچال به پناه درختان
بالاي تبهٔ کنار دیهه پیش آورده با چهارده پانزده هزار سوار رزم‌آزما
مقابل توپخانهٔ آتشبار و بهادران نامدار فوج ظفر اعتصام دلیرانه
معرکه آرا گردیده عرصهٔ تردد بر فوج پادشاهي تنگ ساختند و در
ثبات قدم بعضي دلباختگان خلل تمام پذرفت منصور جنگ و
ناصر جنگ چون فیل مست صف ربا مقابل شیر مردان بارهه
خود را رسانده تردد بر روي کار آورده سد راه سیلاب فوج بلا موج
گردیدند و نصرت یار خان و ثابت خان و دیگر بهادران ثابت قدم
تردد نمایان بر روي کار آوردند و از صدمهٔ مبارزان صف ربا چند
ضرب رهکله از مورچال خصم هزیمت مآل بدست دلاوران شیر چنگال
فوج نصرت اشتمال افتاد و پناه مور چال درختان در تصرف فوج
بارهه نماند - و نزدیک بغروب آفتاب سید عبد الله خان برگشته
بخت گفت که خیمهٔ مختصر براي بسر بردن شب استاده نمایند
بازدانستند که در نصب نمودن خیمه و تعین مکان نشانهٔ حکم
اندازان بیخطای خطا و روم و فرنگ و توپخانه گشتني است بفرمود
که خیمهٔ نصب نموده را برداشتند - و همین که فرش ماهتابي

شب چهاردهٔ بر بساط پر وسعت زمین گسترده گردید و چادر نیلگون شب از دریچهای شش جهت پیش روی مبارزان فرو هشته شد ناصر جنگ در اهتمام پیش بردن توپها که گلوهای توپ کشی را برخلاف دستور و ازگون طرف سر توپ بسته توپخانه را مورچال روان ساخته بود پرداخته سعی بلیغ می نمود چه نویسم از صدمات گولهای صف شکن فیل افگن توپهای قاسی که از دستیاری ترده میر آتش چه آتش تگرگ زالهٔ بلا و گلولهٔ اجل برخروج پارهٔ می بارید هر گوله که از دهان آتش فشان شیر دهان بغرش در می آمد چندین فیل و دیل موز را بوجد و رقص بلا می آورد و هر صدای زهره شگاف که دران شب مصاف از قلعه کلا بر می خاست زلزلهٔ آشوب قیامت دران دشت پر وحشت می انداخت و هر نالهٔ رعد صدا که از لیلی سوخته آتش دوری در آرزوی وصال مجنون صفتان بزم رزم بلند میگردید رنگ از چهرهٔ عاشق پیشگان بانام و ننگ معرکهٔ جنگ می برید و هر گولهٔ فیل ربا که از غازی خان صف شکن در رزمگاه سر بوجان پارهٔ میرسید صفهای بهادران مقابل را از هم میدرید و هر آواز و وحشت افزای شعله افروز که از شاه پسند بر می خاست زمین و آسمان پر وسعت آن آشوب گاه را بیتاب و بیقرار می ساخت و حیدر قلی خان بهادر هشت هشت در سرخ و سفید برای رو سفیدی خود نزد ولی نعمت در دست داشتن کار کنان توپخانه می باشید و هردم و هر قدم از وعدهٔ روش انعام و پیغام وعده و وعید تهدید انجام مصحوب جزایلی تیرگام جذب قلوب عملهٔ توپخانه می نمود و

آن، واحد فرصت تمي داده و از توپهاي كلان كه در هيچ معركهٔ
كار زار زياده از يك دو صدا بگوش نبرد آز مايان كهن سال نرسيده
از هر توپ واحد چندان آواز زلزله افزا بگوش هوش باختگان
ميرسيد كه محاسبان تيز رقم از نگاه داشتن سررشته آن عاجز مي
آمدند - بر منصف پيشگان رزم آزما مخفي نماند كه در انتخاب
ذكر فرمان روايان دكن از روي تاريخ محمد قاسم فرشته كه بنظر
مسود اوراق در آمده از ابتداي رواج توپخانه كه در سنه هفتصد و
هفتاد هجري عهد محمد شاه بهمني بسر كاري محمد خان رومي
در ايام مهم راجهٔ بيجا نگر شعله افروز گرديد تا زمان حال ابوالمظفر
ناصر الدين محمد شاه پادشاه در صفوف قتال و جدال پادشاهان
سلف سواد اعظم هند از هيچ كار فرماي توپخانه چنان تردد
بظهور نيامده - حاصل كلام ظفر انجام اگرچه از ابتداي تزلزل شلك
آتش بار مردم بي نام و گمنام بسيار چنانچه گزارش يافته از هر
گوشه و كنار فوج سيد عبد الله خان راه فرار اختيار نموده بودند
اما بعد انقضاي چهار پنج گهري شب از باريدن گولهاي
پياپي بمرتبهٔ عرصه بر فوج بارهه تنگ گرديد كه بيشتر جماعه داران
صاحب فيل و نشان و تومن داران با نام و نشان كه از صدمات
گولهاي جان ستان پناه ببهير برده تسبيح الحفيظ الحفيظ ورد
زبان ساخته بودند با فيل و علم و پر تل از بهير بر آمده دشت
پيماي سمت شهر و قصبجات گشتند و بيشتري ازانها در راه بتاراج
زميندارا‌ن و ميواتيان رفتند و بسياري طعمهٔ تيغ قطاع الطريقان
و سباع اطراف ديهات گرديدند و تا آخر شب كه بران جماعهٔ اجل

رسیده متصل آتش بلا و تگرگ اجل می بارید از جملهٔ لک سوار
زیاده از هفده هیجده هزار سوار نمانده بود که ناچار از راه پاس عار
همراهان سپه دار و غازی الدین خان غالب جنگ و حامد خان
بهادر و سیف خان و سید صلابت خان و روح الله خان بهادر و
بعضی توپخانداران و چند جماعه دار قدیم الخدمت بارهه
استقامت ورزیده تمام شب مقابل چنان توپخانهٔ شرر بار برپشت
فیلان و اسپان دست از جان شسته هشت پهر گرسنه و تشنه
که کنار آب بتصرف مخالف بود آشنا و بیگانه دست خوش غارت
میگردیدند و سوار و پیادهٔ هر در طرف خود را بآب نمی توانست
رساند سوای مادهٔ تفنگ خواب بچشم احدی آشنا نگردیده و
همه مردان ناامید صبح نجات ستاره می شمردند و بسر بردند و
نزدیک بآخر شب گونهٔ میل را بر حوصلهٔ فیل سواری محکم
سنگه رسیده و محکم سنگه خود را برپشت اسپ رسانده چنان
برق کردار ازان معرکهٔ کارزار جستهٔ جان بدر برد که مدتی
ازو نشان زنده و مرده پیدا نبود ـ بعده که خسرو زرین کلاه
انجم و اورنگ آرای چرخ چهارم توتش سشمهٔ لمعان برکمر
بسته سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و عَلَم زرفشان نور محمدی
پرتو افگن آفاق گردید آن دوازدهٔ سرپر فلک نظیر بائین
نبرد صاحب حرب و تائیدات آسمانی که برای گرمی هنگامهٔ
بزم رزم بعدد لعمت بداز و دل هوشیار سر فیل گردون شکوه پادشاه
بسته دام تمکین و وقار متمکن گشته تا هشت نه پاس شب و روز
که با مساعدت‌کیشان رزم جوی رکاب زینت امرای نوبد حکم یورش

بهادران فوج ظفرموج فرمودند - و نجم‌الدین‌علي خان با دیگر سرداران بارهه دم جرأت بیباکانه پیش گذاشت و دلاوران عقیدت آئین فوج نصرت قرین مقابل مبارزان بارهه حمله آور گردیدند و زد و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد و از هر دو طرف نهنگان دریاي غیرت و شیران بیشهٔ شجاعت گرم داروگیر گشتند

* بیت *

چنان گرم شد آتش کار زار * که از نعل اسپان برآمد شرار
غبار زمین بر هوا راه بست * عنان سلامت برون شد ز دست

خصوص بهادر معرکهٔ رزم صمصام الدوله بهادر منصور جنگ داد تهوری داده چپقلشهاي مرد ربا بر روی کار آورد و درویش علی خان داروغهٔ توپخانهٔ آن بهادر بعد تردد نمایان نقد جان را در باخت و دوست علی خان با جمعی زخم سرخروئی بر داشت و نصرت یار خان که حملهای صف ربا نموده مقابل همچشمان بارهه سینه سپر ساخته بود دو زخم تیر بدو رسید و سعادت خان سعادت آئین چون فیل دوان خود را بمدد رسانده هر طرف که می تاخت صدای آفرین بر میخاست و شیر افگن خان شیر صولت که از رکاب مامور بکومک بهادران گشته بود چون شمرغوان خود را رسانده بر صف بارهه زده بسیاري را طعمهٔ تیغ و سنان ساخت - درین یورش از صدمات گولهای جان ستان توپخانه که تمام شب آتشبار بود شهامت خان که عمدهٔ با نام و نشان لشکر سید عبد الله خان گفته می شد مع فتح یار خان برادر و یک پسر و تهور علي خان که از تهور پیشگان مشهور بارهه خود را

میگرفت و عبد القدیر خان برادر زادهٔ قاضی میر بهادر شاهی و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان خلد مکانی و غلام محی الدین خان و صبغة الله خان که از جماعه داران پیش قرار طرف بارهه بود و پسر شجاع خان بلوچی با جمع کثیر دیگر که هر طرف قطار قطار افتاده بودند بباد فنا پیوستند - و از لشکر پادشاهی سوای داروغهٔ توپخانهٔ صمصام الدوله و عبد النبی خان داروغهٔ توپخانهٔ ناصر جنگ و میان رام منشی او و محمد جعفر نبیرهٔ حسین خان با چند نفر بیناه و نشان دیگر که بکار آمدند بهیچ بندهای دامی آسیب جانی نرسید - و نجم الدین علی خان که گرمی بازار معرکهٔ برج بارهه از او بود سه چهار زخم کاری برداشت و از رسیدن تیرهای جگر دوز نزدیک بچشمهای آن بهادر برگشته روز جهان در چشم او تاریک گردید و دست او از تردد کوتاه گشت و سید عبد الله خان که عرصه بر برادر تنگ دید با جمعی از دلاوران بارهه که با او مانده بودند فیل پیش نجم الدین علی خان پیش راند - درین حالت که خبر دار و گیر مبارزان معرکهٔ رزم بحضرت خدیو جهان مدرسید از تر جوهر غیرت ذاتی و شجاعت ازلی خواستند خود متوجه تنبیه خصم گردند هواخواهان دولت مانع آمدند - و چورامن جاتیه نابکار مکرر بر سر بهیر تاخت آورده چند کس را شهید ساخته مرسب هزار گاو و شتر پرتال که بر پشتهٔ ریگ کنار آب جمنا از بیدرقی بواسطهٔ جمع شده بودند مع چند شتر بار لنگر خانهٔ و دفتر صدارت تاراج نموده بود دران حالت فرصت وقت را غنیمت دانسته بقصد مدد سید عبد الله خان غافل مقابل

بندهای رکاب نمایان گشته شوخی زیاده بکار برد حضرت ظل سبحانی
بدست مبارک خود بقصد ثواب چهار تیر طرف آن کافر بد نهاد
انداختند اعتماد الدوله و هادی خان داروغه بندوقهای خاص بدفع آن
ملعون پرداختند - چون از پشت گرمی سید عبدالله خان که با همراهان
رزم آزمای خود متوجه فوج ظفر موج بود بقیة السیف مردم بارهه
را تقویت تازه بهمرسید باوجود استقامت صمصام الدوله و دیگر
بهادران اثر تزلزل در دل بعضی دلباختگان راه یافت دران حالت
حیدر قلی خان بهادر و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش
از مشاهدهٔ آن نقد جان را برای نثار راه ولی نعمت برکف اخلاص
گذاشته مستانه وار متوجه خصم گشته خواستند که بر کمرگاه فوج
سید عبد الله خان زنند سید عبد الله خان برگشته اختر اطلاع
یافته فیل مقابل حیدر قلی خان راند و بهادران همراه ناصر
جنگ بخانهای کمان در آمدند و صدای برق اندازی بلند گردید -
دران گرمی دار و گیر سید علی خان برادر ابو الحسن خان
بخشی رساله زخمی گشته دستگیر شد و طالع یار خان با همراهان
بر سر شیخ هتیلا داروغهٔ توپخانهٔ سید عبد الله خان که سرگرم
اهتمام توپخانه بود رسیده بزخمهای پیاپی از پا در آورد جماعه‌داران
راجپوتیه که آنها نیز خود را رسانده شریک تردد گشته بودند لاش
اورا کشیده بفوج ظفر انجام بردند حیدر قلی خان ناصر جنگ و
دیگر پردلان جانسپار تیز نبرد بهادرانه بر سر سید عبد الله خان
حمله آور گردیده فرصت دست و پا زدن ندادند - باوجودی
که آن سپه سالار بارهه که بارها بعد عرصه تنگ شدن بدستور

و آئینی که مبارزان تهور پیشهٔ هندوستان مخمصه خود را از فیل
انداخته تردد رستمانه بکار برده بود و عالمی شرط انتهای تهوری و
بیدلی او مشاهده و معاینه نموده بودند درآن روز آن برگشته
بخت مقابل درخشنده اختر طالع عدو مال و اقبال بی زوال
آن فرازندهٔ لوای تیموری و فروزندهٔ چراغ دولت صاحب قرانی
چنان عنان اختیار از دست او رفت که بی آنکه ازو ترددی ظاهر
گردد سراسیمه وار باستماع آنکه شاید جمعی از همراهان و بهادران
بارهه شرط رفاقت آن روز بجا آورده از اسپان فرود آمده طریقه
جان بازی بتقدیم رسانند از فیل فرود آمد و بعد فرود آمدن
سید عبد الله خان با وجود دو سه هزار سوار با بخشی فوج و بعضی
جماعه داران عمده که دور و نزدیک رسانده بودند بمجرد مشاهدهٔ آن
حال باقی فوج مع سیف الدین علی خان و شجاعت الله خان و
ذو الفقار علی خان و عبد الله خان ترین با چند فیل سوار دیگر
و جمعی از تهور پیشگان بارهه و عمدهای شجاعت نشان مع بخشی
فوج سید عبد الله خان را گذاشته راه سلامت جان اختیار نمودند
و گویند که سیف الدین علی خان پیش از فرود آمدن سید عبد الله
خان عار فرار اختیار نموده پا از میدان کارزار کشیده برادران را
دران دشت پر بلا که نمونهٔ کربلا گردیده بود گذاشته هفت هشت فیل
از جملهٔ پانزده فیل که با خود داشت از دست تاراجیان محفوظ همراه
بدر برد - و دران حال که سید عبد الله خان زخم شمشیر بر دست
و تیر پیوست مال بر پیشانی او رسیده بود حیدر قلی خان با
جمعی از همراهان شمشیر برهنه در دست بر سر او رسیده سید

عبدالله خان باظهار امان جان که سیدم بدو مخاطب گردید و بسعی به
ترجمی که حیدر قلي خان در بارهٔ او نمود زنده بدست آمد و بعد
مقید شدن سید عبد الله خان غازی الدین خان قریب دو گهری
استقامت ورزیده پارهٔ بهیر که از تاراج جاتهه و مغلان مانده بود
پیش روی خود گرفته روانه شد و صدای شادیانهٔ فتح و نصرت
ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و سید
عبد الله خان را حیدر قلی خان بر فیل انداخته رو بروي پادشاه
آورد از نظر شفقت که خاصهٔ خاندان تیموریه است و ازان بوي
امان جان بمشام هوش باختهٔ او رسید حوالهٔ حیدر قلي خان
نمودند و نجم الدین علي خان که از زخمهای کاري امید حیات
نداشت و سید علی خان بخشی رسالهٔ نیز با جمعي دیگر از
همراهان دستگیر شدند و حامد خان و عبد النبي خان و دیگر
جمعی از نامداران بقصد امان بفوج ظفر موج خود را رساندند و
تمام فیلان و خزانه و کار خانجات آنچه بعد تاراج رفتن مانده بود
بضبط و گرد آوري آن پرداختند * بیت *

از فروغ صبح دولت ای جوان غافل مباش
خندهٔ شیر است لطف آسمان غافل مباش

سلطان محمد ابراهیم بی تقصیر را که پناه بجنگل برده بود نیز دستگیر
نموده نزد پادشاه آوردند ازانکه حرکت او درآمدن و رفاقت نمودن باختیار
او نبود بنظر توجه و جان بخشي متوجه حال او شدند - آخر روز جمعه
چهاردهم محرم الحرام که خبر زوال دولت بارهه و مقید شدن سید
عبدالله خان بدار الخلافت رسید مستورات و عورات سید عبدالله خان

که زیاده از شمار فراهم آورده بود همه هوش باخته بیشتر فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن چوکی پادشاهی هرچه توانستند با خود گرفته برقع و چادر کهنه پوشیده بدر رفتند مگر چندی که سیدهٔ نجیبه بودند چادر عصمت بر سر کشیده بجای خود ماندند - و عبد الله خان کاشي را که نجم الدین علي خان محل اعتماد دانسته براي محافظت چنان روز بر محل نگاه داشته بود آن بد اختر نمک حرام دست خیانت و تصرف بدستور حرام خواران دراز نموده آنچه توانست تقصیر نه نمود و همه عورات سیده و دیگر خدمهٔ محل نجم الدین علي خان چادر ناموس بر سر کشیده از ملاحظهٔ بیناموسي و رسیدن متصدیان پادشاهی هرطرف که دانستند رو بفرار آوردند ازان جمله صبیهٔ نه ده سالهٔ نجم الدین علی خان را بخانهٔ یکی از مغنیهای میرانی سادات برده پنهان نمودند که آخر دستگیر مرده پادشاهي گردیده

* بیت *

بکار آنچه داري چه گندم چه جو • که امروز کشت است فردا درو

آری که کرد که نیافت و که کشت که نه دروید - عنایت‌الله خان را با دیوتات برای ضبط خانهٔ سید عبد الله خان و دیگر تبعه و لحقهٔ او بطریق ایلغار مرخص و روانه فرمودند - و محمد شاه پادشاه پی آنکه بعطای اضافهٔ منصب و ترقی مراتب امرا پردازند شانزدهم محرم ازان مکان حرگاه کوچ فرموده متوجه دار الخلافت شدند غلام علی خان که در دار الخلافت برفاقت نجابت علی خان بنیابت سید عبد الله خان بدام داشت هرچه توانستند از اشرفي

و جواهر با خود گرفته بتغییر وضع از قلعهٔ ارک و شهر پناه بر آمدند
غلام علی خان دران آشوب که هنوز کسی بحال کسی نپرداخته
جان و مال بسلامت بدر برد و نجابت علي خان که جوان سیزده
چهارده ساله پسر خوانده و برادر زادهٔ سید عبد الله خان و برادر
غلام علي خان بود بدست مردم پادشاهي گرفتار گردید و گرفته
بحضور آوردند بعد عرض فرمودند که همراه سید عبد الله خان
نگاه دارند - پادشاه گردون وقار ستارهٔ حشم شانزدهم محرم از مکان
فتح پور کوچ فرموده بدون آنکه مابین راه توقف بمیان آید
بکوچهای طولانی نوزدهم شهر مذکور نزدیک بسواد دار الخلافت
رسیده برای بعضي سرانجام امور سلطنت حکم دو مقام فرمودند
و چنان سر سواري بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس سره
تشریف برده بعد زیارت و رساندن مبلغ بخدام آن مکان میمنت
نشان مراجعت نموده بخشیان عظام را مامور بعرض رساندن
مراتب امرا و خانه زادان رکاب ظفر پیکر که مصدر تردد
و جان نشانی گردیده بودند فرمودند و هریکي را فراخور حسن
تردد بعنایت اضافه و خلعت و عطاي فیل و جواهر که اگر بتعداد
تفصیل آن پردازد از سر رشتهٔ اختصار باز میماند مفتخر ساختند
و حیدر قلي خان بهادر ناصر جنگ را باضافهٔ هزاري بر شش
هزاری و خطاب معز الدوله سر بلندی بخشیدند - بیست و دویم
شهر مزبور شهر را آئینه بندي نموده بدبدبهٔ فر سکندری شرف
نزول در قلعهٔ دار الخلافت فرمودند - و اواخر ماه مذکور سیف الدوله
عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ و آغر خان که از لاهور احرام

آن قبلهٔ عالمیان بسته بودند بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت
گردیده بعطای خلعت و سرپیچ مرصع مفتخر گردیدند - اوائل
شهر صفرالمظفر راجه جی‌سنگه دهیراج از وطن و راجه گردهر بهادر
از صوبهٔ اوده آمده سعادت ملازمت حاصل کرده بانواع عنایات
پادشاهانه سربلندی یافتند - صبیهٔ نجم الدین علی خان را که در
محل نزد نواب قدسیه آورده بودند و صاحبهٔ زمان اراده داشتند
که در سلك ازدواج پادشاه در آرند چون این معنی بر میر
عبد الله خان ناگوار نمود بحیدر علی خان بهادر درین باب باظهار
عجز و رقت که بر سادات دایمه چنین ماجرا نگذشته رجوع آورد
حیدر قلی خان بخدمت صاحبهٔ زمان رفته درین ماده ملتمس
گردیده بسعی تمام از محل برآورده بخانهٔ نجم الدین علی خان
فرستاد - از زبان صوبهای دکن بعرض رسید که نظام الملك بهادر
فتح جنگ باراده حضور از خجسته بنیاد برآمده باز بسبب رسیدن
خبرهای مختلف افغانان طرف بیجاپور بتقاضای مصلحت
مراجعت نموده برای بندوبست آن ضلع روانه گردید - و حکم اخذ
جزیه از تسویل که نموده بودند باز از التماس راجه جی‌سنگه وگردهر
بهادر نظر بر هرجی که از افراط تردد افواج بحر امواج و گرانی غله
بر سکنهٔ اکثر پرگنات و بعضی بلاد نواح گذشته تا بحال آمدن حال
رعایا و بندوبست ملك معاف فرمودند - چون راجه اجیت سنگه
صوبه دار احمد آباد و اجمیر پا از دائرهٔ اطاعت بیرون گذاشته
کارگذاشی از شهر و پرگنات تعلقهٔ خود منع نموده بود سعادت خان
بهادر صوبه دار اکبرآباد را ضبطداشته برای تنبیه او مامور نمودند

او بعد قبول بعذر زياده طلبي ابا نمود بعده صمصام الدوله و قمر الدين خان بهادر و حيدر قلي خان بهادر براى تنبيه او مامور گرديدند و هركدام مهم اورا بعهدهٔ خود گرفته بعد قبول بلكه پيشخانه بيرون زدن فرموده دفعيه نموده مصلحت در برآمدن بدانستند خصوص صمصام الدوله از ملاحظهٔ آنكه مبادا مهم برطول انجامد و خزانهٔ پادشاهي وفا ننمايد و براى ديگر مفسدان زياده مادهٔ آشوب و فساد گردد راضي ببرآمدن هيچ امير نگرديد - درين ضمن خبر آمد آمد نظام الملك بهادر فتح جنگ راجه اجيت سنگه را از خواب غفلت بيدار ساخت لهذا پيغام اطاعت و دست برداشتن از صوبهٔ احمد آباد و التماس بحال داشتن صوبهٔ اجمير بميان آورد *

چون بعد از فراغ رزم بآرايش بزم پرداختن آئين سلاطين نامدار است و جشن و طوى پادشاه فريدون شكوه با صبيهٔ پادشاه شهيد مرحوم مغفور محمد فرخ سير نيز ضميمهٔ آن گشته بود حكم عالي شرف نفاذ يافت كه متصديان سركار دولتمدار ابواب عيش عالم افروز و عشرت بر روى هواخواهان دولت و سلطنت مفتوح سازند و اقسام اسباب طرب و سرود آماده و مهيا گردانند و در عشر ثاني ربيع الاول سال مسعود سنه دو از جلوس شروع بسر انجام جشن نمودند و در و ديوار و ستون و سقف ديوان خاص و عام از انواع قماش طلا باف و كلابتون دوز و زر بفتهاى بوم طلائي كار ولايت و كمخاب بيش بهاي احمد آباد و مشجر فرنگ و مخمل كار كاشان و سلسلهاي مرواريد آراستگي پذيرفت

و آرایش حجره‌های اطراف دولتخانه بدستور مقرری که بعهدهٔ امرای معاملات فرنیام تقسیم می یابد بسعی کار پردازان چابک دست چنان زینت اتمام گرفت که نسخهٔ قصر روضهٔ رضوان گردید و آنقدر انواع اقمشهٔ و الوان جنس بیشتر بهای هند و روم و ختا و هفت اقلیم بصرف درآمد که تجار ربع مسکون از منافع آن ذخیرهٔ عیش سالها اندوختند و از هر طرف رامشگران شاهد رخسار سحر پرداز و مغنیان گلعذار خوش آواز بدمدمهٔ چنگ و مردنگ و نی و چغانه و سرود آرائی بربط و مال و موسیقار گوش زهرا چنگی را چون تار طنبور گوشمال دادند • بیت •

دهان خمخانهٔ می باز کردند • بقلقل شیشه را آواز کردند

طرب می خورد و زر درگریه‌ها کرد • ز بد مستی در هر خانه وا کرد

خرمن خرمن زر در انعام ارباب طرب درآمد و دامن دامن زر و گوهر در دامن صرف علما و فضلا و شعرا ریخته گردید - صمصام الدوله و قمر الدین خان بهادر و عبد الصمد خان دلیر جنگ و حیدرقلی بهادر و خان خانان میر جمله و ظفر خان بهادر و راجه جیسنگه و گیدهر بهادر و دیگر امرای مقرب هرکدام لک لک روپیه نذر گذرانیدند و بهر یک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت فرمودند و عقیدت خان پسر امیر خان صوبه دار معزول تهته را بصوبه داری عظیم آباد بقبول پیشکش پنج لک روپیه مقرر فرمودند و معز الدوله حیدر قلی خان بهادر را صوبهٔ احمد آباد از تغیر اجیت سنگه و منصبی بقدر صورت از تغیر قمر الدین خان بهادر ضمیمهٔ مهر آتشی عطا فرموده نیابت صوبهٔ احمد آباد بنام شجاعت خان

عرف محمد معصوم شجاعت خاني صادر نموده و قمرالدين خان را فوجداري سركار مراد آباد از تغير حيدر قلي خان بهادر ضميمه خدمات حضور فرمودند و فوجداري سركار سكندره بنام عبدالرحيم خان مقرر گرديد - مرحمت خان از نزد نظام الملك بهادر رسيده سعادت ملازمت حاصل نمود - و در عشر ثاني ربيع الآخر محمد امين خان چين بهادر بآزار جسماني كه از چهار پنج روز زياده نكشيد ازين جهان فاني بدار القرار انتقال نمود و نيابت وزارت بعنايت الله خان مقرر فرمودند - چون مكرر فرمان عنايت عنوان مشتمل بر طلب نظام الملك بهادر فتح جنگ صادر گرديده بود و اكثر امور ملكي و كار وزارت برسيدن آن امير با تدبير صاحب السيف و القلم موقوف داشته بودند نظام الملك بهادر كه از بندوبست افغانان سمت بيجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنياد مراجعت نموده بود اواخر ذي الحجة الحرام احرام حضور بسته كوچ بكوچ متوجه دارالخلافت گرديد و عشر ثاني ربيع الآخر نزديك شاه جهان آباد رسيد باوجود آنكه منافقان برهمكار كلمات دور از وهم و خيال نظام الملك بسمع پادشاه رسانده بودند اما پادشاه ناشنيده انگاشته بخشي الممالك صمصام الدوله بهادر منصور جنگ را مامور باستقبال نمودند بعست و دوم ربيع الآخر فتح جنگ داخل سواد حويلي دارالخلافت گشته شرف اندوز ملازمت گرديد و بسبب حاسدان درهم انداز كه شرح آن خالي از اطناب كلام نيست چند روز در كنكاش گذشت آخر كار پنجم شهر جمادي الاولى مطابق سوم فروردي ماه الهي سنه چهار جلوس موافق

سال یک هزار و یک صد و سی و چهار هجري خلعت وزارت مع
خنجر و قلمدان مرصع و انگشتري الماس بيش بها عطا فرمودند
اما هرچند نظام الملک بهادر فتح جنگ مي خواست که در
بندوبست وزارت و درآنچه نیک نامي بادشاه و گرد آوري خزانهٔ
بدون آنکه مادهٔ بد نامي ظل الله گردد کوشد بسبب مختل گشتن
پرهمکاران که کلمات تمهید آمدر متضمن بر افترای چند بعرض
مي رسانيدند و دخيل وزارت مي گرديدند ميسر نمي آمد
خصوص کوکي بادشاه که زن سحر آفرین بدفن صاحب جوهر بود
و با خواجه خدمتگار خان که مقرب بادشاه گفته مي شد همراز و
همدم گشته باظهار کفایت و مراهم آوردن خزانه مبلغهای خطیر از
مردم بنام پیشکش برای بادشاه و خود مي گرفت خلل تمام در
بندوبست وزارت انداخت و دیگر بعضی مقربان همچشم نیز حرفهای
دور از خیال و توهم نظام الملک خاطرنشان بادشاه ساده لوح مي نمود
چنانچه معز الدوله حیدر قلي خان که در خدمت میر آتشي استقلال
زیاده بهمرسانیده بود از راه چرب زباني در مقدمات مالي و ملکي
دخیل میگردید بعده که نظام الملک درین ماده اشارهٔ بخدمت بادشاه
نمود و خدیو زمان از راه نصیحت و ملایمت معز الدوله را مانع
آمدند حیدرقلي خان متحمل نگشته التماس رخصت بر سر تعلقهٔ
صوبه داری خود بمیان آورد و مرخص گردیده نائب در حضور
گذاشته وسط ماه جمادي الاخری روانهٔ احمد آباد گردیده و
بعد رسیدن احمد آباد جاگیر اکثر بندهای بادشاهي و مقربان
حضور را بضبط خود در آورد بعده که بریاد این معني مکرر

بعرض رسید فرمان نصیحت آمیز مشتمل بر منع ضبط جاگیر مردم
بنام او صادر گردید فائده نه بخشید تا آنکه جاگیرهاي حیدر قلي
خان که در اطراف شاه جهان آباد بود عوض جاگیرهای احمدآباد
بضبط در آوردند - سید عبد الله خان سلخ ذی الحجه ازین جهان
فاني بروضهٔ جاوداني شتافت گویند مسموم ساختند اما غرائب
دریں ست که باوجود آنکه از زبان مردم ثقه شنیده شد که خدیو
زمان وقت سواری در مقابل سلطان محمد ابراهیم و سید عبدالله خان
با خدا عهد نموده بودند که در صورت فتح و استقلال یافتن سلطنت
هرچند از سید تقصیر عظیم واقع شود بقتل و استیصال او نکوشد
و نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز در رعایت سید عبد الله خان
میکوشید و هرگاه در خلا و ملا مذکور هردو برادر بمیان مي آمد
سید عبد الله خان را بحسن صفت و بی تقصیری در مادهٔ فرخ
سیر یاد مي نمود و مقابل مدعیان دیگر در اصلاح میکوشید چنانچه
هردو برادر را که نمک بحرام و حرام نمک مینوشتند منع نموده بود
حاشاکه او هم صلاح بمسموم ساختن داده باشد باز العلم عندالله ٭

چون در ذکر بعضي مقدمات سادات قلم بشکوهٔ هردو برادر شهید
بلا اختیار جاري گشته و با صلاح آن نتوانست پرداخت در کفارهٔ
آن دو سه کلمه از خوبي و حسن اخلاق و عدالت پروري و
فیض رساني آن هر دو سپه سالار بارهه بزبان قلم صدق بیان میدهد
اگرچه آنچه از هر دو برادر خصوص از سید عبد الله خان در باب
فرخ سیر شهید و اخذ رشوت و سختي اجاره و دیگر سلوکي که
باعث شکایت خلق گشته بود همه از شامت رتن چند دیوان که

استقلال زیاده از حوصلهٔ خود یافته در ایذای خلق میکوشید و
از زیاده طلبی اهل غرض و ارباب حاجت که همه را کامیاب مطلب
نمیتوان نمود بود و حسین علی خان قبل از آنکه بتعلقهٔ دکن مامور
گردد در اخذ زر کارسازی بابت نقود داشت بعد مقرر شدن
در دکن محکم سنگه و دیگر پیشکاران در انحراف مزاج او کوشیدند -
اما هردو برادر در رعیت پروری و کم آزاری در حق کافهٔ انام درین
زمانه ممتاز بودند تمام سکنهٔ بلاد که خالی از مادهٔ عناد و غرض
بودند از عمل سادات شاکی نبودند - و در فیض رسانی و رعایت
بمردم صاحب کمال و ارباب حاجت و تیمار داری مستحقان
خصوص حسین علی خان زیاده از برادر کلان میکوشید و موافق
زمانه حاتم وقت بود و از مطمح احسان او در افراط طعام و
رسانیدن غلهٔ خام عالمی مفیض میگردید - در ایام گرانی خجسته بنیاد
مبلغ خطیر از نقد و غله مقرر کرده بود که هر روز بفقرا و بیوه زنان
میرسانیدند - و حوض آب در خجسته بنیاد بنا گذاشتهٔ اوست
اگرچه اعز الدوله عوض خان بهادر در وسعت و ارتفاع عمارت
مسجد افزوده اما اصل بانی بنای خیر جاری آن حوض دریا موج
که در ایام تابستان از قلت آب سکنهٔ خجسته بنیاد در عذاب بودند
حسین علی خان گردیده و در وطن بارهه نیز بنای سرا و پل
و دیگر بناهای عاقبت خیر گذاشته - و سید عبد الله خان نیز در
تحمل و بردباری و وسعت خلق شهرت تام داشت بعد از وفات
ملا عبد الغفور بهوره که ملک التجار بندر سورت گفته می شد
مبلغ یک کرور و چند لک روپیه نقد و جنس از و مانده بود و

باوجود دانشمندی وارشد حیدر قلي خان متصدي بندر سورت باظهار کفایت و رضا جوئی محمد فرخ سیر مرحوم بضبط مال او پرداخته حقیقت بحضور معروض داشته بود درین ضمن ایام گردش سلطنت چنانچه بذکر در آمده رو داده و عبد الحی نام پسر ملا عبد الغفور بقصد استغاثه بحضور رسیده بهر دو برادر رجوع آورده پیغام مبلغ پانزده لک روپیه برای خلاص اموال خود سوای مبلغ رشوت و چند دیگر متصدیان درمیان داشت حسین علی خان که اختیار بندر سورت در قبضهٔ اقتدار او بود بطریق پیشکش قبول نمود و حسین علی خان روزی قبل از طلوع آفتاب دیانت خان را که در همان روزها دیوان خالصه مقرر نموده بودند طلبیده گفت که ما را امشب با نفس خود سخت مناظره ومحاربه در باب اموال عبدالغفور و طمع دران مال روداد آخر بر نفس سرکش خود غالب آمدیم و بالکل قطع طمع مال او نمودیم باید که شما نیز درین باب سزاولی نموده همین وقت عبدالحی پسر عبدالغفور را طلبیده تسلیم معافي اموال و عطاي خلعت و اسپ بدون آنکه دام و درم خرج شود و باحدي الحال باقي ماند بفرمائید - روزی فیلبان فیل سواری خاصه از دست و تعدی جمعي که فیل از محلهٔ آنها میگذشت و مردم محله فراهم آمده سر فیلبان را شکسته فیل را زخم رسانیده بودند بگذرانیدن شاهدان بر بي تقصیری خود و تعدی مردم محله نالش نمود و مصاحبان مجلس موافق رویهٔ زمانه نظر بر مزاج گوئي زبان بشکوه وطعن مردم آن محله آشنا ساختند حسین علي خان همه را شنیده نا شنیده انگاشته قطع

گفتگو بمیان آورده جواب آن بر دیوان روز دیگر موقوف داشت
و رفت شب شخصی را از روشناسان خود که بر صدق مقال او
اعتماد کلی داشت بدان مکان فرستاد که در انجا رفته بی غرضانه
بتحقیق ماجرا بپردازد آخر معلوم شد که مالش فیلبان خالی
از غرض نفسانی و شرارت ذاتی او نبوده فیلبان را مغضوب ساخته
به تنبیه نمودن او فرمود - و در احتیاط اوامر و نواهی نیز تقید
می نمود - قاضی شهاب الدین دولت آبادی قدس الله سره
مؤلف تفسیر بحر مواج که از افضل الفضلای وقت خود و
صاحب کشف و حال بود در تالیف خود نوشته که سید صحیح
النسب باید که ... ... و ... عالمی وشجاعت
حیدری بهرا ... داشته باشد و دیگر ... ... عادت ... سیه
... نسب آنست که اگر نیست ... اماره از عصیان
و آنچه نباید آلودگی ... رسانده باشد باید که وقت رحلت او
ازین جهان فانی و ... ... روی دهد که
مایه آمرزش و باعث ... آخرت او گردد چنانچه در هر دو برادر
... ... سیادت و ... ... شهادت و سبب شقاوت
در صورت ... ... عبد الله خان مشاهده نموده شده
طائفه از ... ... مشهور به پسران چوڑامن که درهمان
ایام ... و ... گشته بود ... اکبرآباد گدیهای مستحکم
برای مصالح جنگ داشتند و ... ... و تمرد و قطاع الطریقی
آ... ... در ... سلطنت حضرت ... مکان و فرخ سیر شهید
... ... داده ... ... سعادت خان صوبه دار اکبرآباد

که در تهوری و کار طلبی از مبارز پیشگان بانام و نشان گفته میشود هر چند در تنبیه و تادیب آن جماعه کوشید و ترددات نمایان از و بظهور امد بسبب پناه تراکم اشجار دشوار گذار و مکانهای قلب در استیصال واقعی آنها نتوانست پرداخت لهذا راجه جی سنگه دهیراج را با چندی از امرای کار طلب مبارز پیشهٔ مغلیهٔ ایران و توران و افغانان جلادت نشان که زیاده از چهارده پانزده هزار سوار موجودی فراهم آمدند و توپخانهٔ جهان آشوب و دیگر مصالح قلعه گیری و عطای دولک روپیه مع خلعت و فیل برای مهم آن بدسگال تعیین فرمودند راجه جیسنگه شروع بجنگل بری نموده تردد نمایان بر روی کار آورده مورچال پیش برده کار برآن تیه کاران تنگ ساخت و سرداران توران و دیگر خانه زادان کارطلب نیز آنچه شرط تردد و جانفشانی بود بظهور آوردند باوجود آنکه کفار از گدیها برآمده در پناه اشجار گاه بیگاه شبخون بر افواج قاهره می زدند و جمعی کثیر از هردو طرف کشته و شهید می گردیدند در فرصت یک و نیم ماه که کار بر محصوران یکدو گدهی تنگ گردید و بمدد اقبال پادشاه عدومال یکی از بنی اعمام آن بد انجام که باهم نزاع وطن داشتند ازانها جدا شده براجه پیوسته رهنمائی استیصال آنها نمود و بعد تسخیر دو گدهی از تسلط افواج پادشاهی آن گروه بدفرجام مقام و ماوای اصل خود را گذاشته دو پهر شب خانها را آتش داده باروت خانه را سوخته آنچه از نقد و جنس قابل برداشتن بود و توانستند همراه گرفته فرار اختیار نمودند ، توپ و غلهٔ بسیارگذاشته جان بسلامت بدر بردند و گدیها بتصرف بندهای

پادشاهی درآمد - و از طرف خزانه که شهرت تام داشت هرچند
تجسس نموده بعضی مکانها را کاویدند هیچ اثری ظاهر نگردید - چون
خبر ضبط جاگیر حیدرقلی خان اطراف دارالخلافت که بحیدرقلی خان
رسید بحضور بعضی امرای مقرب معروض داشت که هرگاه جاگیر
مراضبط نمودند از من نوکری و اطاعت چشم نداشته باشند - چنانچه
سابق بزبان قلم داده باز مکرر اعتراض این معنی برای حیدرقلی
خان نوشته رفت گر نه بخشند بعده که باش جاگیر داران و
نافرمانی حیدر قلی خان از حد تجاوز نمود صوبه داری
احمدآباد از تغیر حیدر قلی خان بنام غازی الدین خان بهادر
خلف الصدق نظام الملک بهادر فتح جنگ ضمیمهٔ صوبه داری
دکن مقرر میبودند و بعطای جواهر و فیل سرفراز ساختند - بعد فراغ
مهم جات نظام الملک را دوم ماه صفر المظفر سنه پنج جلوس
برای بندوبست احمدآباد و تادیب حیدر قلی خان در صورت
عدم اطاعت رخصت نمودند و اوائل صفر نظام الملک متوجه
احمدآباد گردید بعده که به اکبرآباد رسید خطوط حیدر قلی خان
که از راه سالوسی و چاپلوسی معذرت آمیز نوشته بود رسید
همینکه فتح جنگ بکوچهای پی در پی بسرحد مالوا رسید از
خطهای اعیان احمدآباد ظاهر شد که حیدر قلی خان را بشدت تمام
عارضهٔ جسمانی رو داده و کار باظهار جنون کشیده و سررشته دیگر از شنیدن
خبر توجه نظام الملک بهادر طرف احمدآباد و ملحق شدن عوض خان
بهادر با افواج دکن و باجی راو و غیره سرهنگهای راجه ساهو و اطاعت
سوختن همرهان احمدآباد برای مقابلهٔ آن سپه سالار خود را متمارض

انداخته و کار بجنون کشیدن شهرت داده و پسر خود را مع عرضه داشت مشتمل بر معذور داشتن و بستن احرام بقصد حضور بخدمت پادشاه روانه ساخته متعاقب آن خود نیز از راه اجمیر روانهٔ دار الخلافت گردید - بعد تحقیق این خبر نظام الملک که نزدیک بآب نربدا هفت هشت منزلي احمد آباد رسیده بود حامد خان بهادر عم خود را بنیابت صوبه داری احمد آباد مقرر ساخته خود اوائل جمادي الاخری مطابق وسط اسفندار ماه الهي بقصد حضور طرف دار الخلافت مراجعت نمود - بعد رسیدن حضور هرچند خواست که از راه ندویت و اظهار کفایت چنانچه طریقهٔ وزراي خیر اندیش است در خدمت پادشاه بیند و بسمت امور ملکي و گرد آوری خزانه و دفع فساد اطراف کوشد از عناد و حسد برهمکاران حضور خصوص کوکی پادشاه که در وزارت دخل می نمود و از اخذ رشوت و پیشکشهاي بیجا پادشاه را بد نام می ساخت و از منع نظام الملک باز نمي آمد و پادشاه نیز بدفع بدنامي خود بمنع او نمی پرداخت چنانچه بایست در امور ملکی و اجرای کار و بار وزارت نمی توانست کوشید *

ذکر توجه سپه سالار با فرهنگ نظام الملک بهادر فتح جلگ دفعهٔ ثانی طرف دکن

اگرچه سبب توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ دفعهٔ ثاني طرف دکن باختلاف روایت مسموع گردید اما روایتي که از زبان راوی ثقه مسموع گشته بزبان قلم میدهد گویند در همان ایام خبر فساد ایران و غالب آمدن محمود خان افغان بر سلطان حسین شاه

فرمان رواى ايران و رفتن اصفهان تا سرحد شيراز در تصرف محمود خان و خرابي زياده بر سكنهٔ اصفهان آمدن و مقيد گرديدن سلطان حسين و مدر رفتن شاهزاده طهماسب مع برادر و پسران سلطان حسين از قلعهٔ اصفهان بقصد فراهم آوردن لشكر پيهم بعرض محمد شاه بادشاه ميرسيد روزي نظام الملك بهادر باظهار خيرخواهي بعرض رساند كه اولا داد اجارا محال خالصه كه باعث خرابي و ويراني ملك گرديده برطرف بايد نمود - دوم رشوت كه بنام پيشكش جاري گشته از طريقه و داب بادشاهان دهند و خلاف راي حليم است - سوم جزيه برگفار بدستور عهد خلد مكان جاري بايد نمود - چهارم آنكه چون در ايام مقور همايون بادشاه كه ملك هندوستان بتصرف شير شاه افغان رفته بود از شاه ايران كومك و خدمتگاري و مهمان پرستي واقعي بعد توجه همايون بادشاه طرف ايران بظهور آمده اگر درين وقت براي دفع اذيت افغانان كومك فرمان رواى ايران نمايند در تواريخ باعث نيكنامي خاندان تيموريه ثبت خواهد گرديد بادشاه فرمودند كه كرا ديده كه اينچنين مهم مامور سازيم تيغ جنگ بعرض رساند هريكي از بندهاي كارطلب حضور كه بدين خدمت مامور گردد اطاعت حكم بجا خواهد آورد والا اگر حواله زادهٔ بدين مهم صادر فرمايند بدل و جان خواهم كوشيد ازين مقوله چند كلمه از راه خيرانديشي و خيرخواهي در خدمت بادشاهي عرض نمود حمده كه بادشاه براي اين مصلحت كنگاش با ديگر امراي حضور بميان آورد قسمي از طرف نظام الملك بهادر خاطر نشان بادشاه نمودند كه حسن ظن نظام الملك را بسوي

ظن مبدل ساختند در حق چنان وزیر بی‌نظیر سراپا تدبیر بد مظنه ساختند - وازانکه آداب تسلیمات عنایات وآداب اطاعت پادشاه موافق رویۀ سلطنت بالکل نمانده بود نظام الملک بهادر می خواست که در نسق آداب پادشاهی اجرای حکم از سر نو کوشد و این معنی باعث خار خار دل مقربان حضور می گردید لهذا روز بروز از طرف قدم جنگ آنچه مرکوز خاطر اواصلا نبود خاطرنشان پادشاه نموده حقوق جان فشانی او بکلمات غرض آمیز حسد انگیز مبدل نموده بد مظنه می ساختند و پادشاه نا تجربه کار را بمرتبۀ در حق نظام الملک بهادر بفکرهای ناسد انداختند که نظام الملک نظر بر عاقبت اندیشی و پاس آبروی خود صلاح و مصلحت نیک دران دانست که در اواخر ماه ربیع الاول سنه شش جلوس بنام شکار رخصت چند روزه خواسته از دارالخلافت بر آمده بعذر تبدیل آب و هوا تا سی چهل کروهی دار الخلافت بر لب آب دریای گنگ رسیده شکار کنان و صید افگنان تفرج می نمود درین ضمن اخبار شرر بار انتشار مرهتۀ بد کردار و دیگر مفسدان تبه کار در ضلع صوبۀ احمد آباد و مالوا که صوبۀ اول بنام آن سپه سالار و ثانی بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مهین خلفش تعلق داشت زبان زد خاص و عام گردید بنابرین بحضور پادشاه عرضه داشت نموده فرمان متضمن بر حصول رخصت رفتن برای بندوبست هر دو صوبۀ تعلقۀ خود حاصل کرده از منزل سورون نام مکانی که گذار دریای گنگ از جملۀ شکار گاههای مقرری مشهور است بعزم تنبیه و تادیب مفسدان که دران ضلع آوارة بودند روانه گردید هنوز بدار الفتح اجین نرسیده

بود که مرهته باستماع خبر آمد آمد عبرت پذیر شده از دریای نربدا بسمت دکن گذشت و مفسدان دیگر هم دست تطاول کوتاه کردند - و نظام الملک تا دهلی بلده اوجین تعاقب نموده بعد استماع عبور این جماعه از دریای نربدا معاودت نموده بپرگنهٔ سهور مضاف صوبهٔ مالوا که ببلدهٔ سرونج قریب است رسیده می خواست که بعد انتظام صوبهٔ مالوا عازم حضور پر نور گردد درین ضمن از جانب دکن خبر رسید که مبارز خان ناظم صوبهٔ حیدرآباد که پیش ازین بدو سال بعد از فراغ جنگ عالم علی خان خود را پیش فتح جنگ رسانیده بظاهر اخلاص و عقیدت تام خویش را وا نموده بود فتح جنگ برای او اضافهٔ دو هزاری بر چهار هزاری با خطاب شهامت الملک مبارز خان بهادر هژبر جنگ تجویز نموده بحضور نوشت و پذیرائی طلبید و ماهی و مراتب و پالکی جهالردار از خود توقع نمود و برای پسران و رفقایش نیز اضافهای مناسب و خطاب تجویز کرده از خود رعایتها نموده بر جاگیر و خدمات بحال نمود و شهامت الملک مبارز خان در خدمت فتح جنگ عهد و پیمان نموده بود که میان شما و پادشاه عهد باقی نمانده ذات شما می هم نوکرم و الا مرا از جملهٔ رفیقان مطیع خود دانند درینولا بظاهر آمده صوبه داری کل دکن بنام او مقرر شده از صوبهٔ حیدرآباد برآمده بود - خجسته بنیاد روانه گردیده و عبد النبی خان و دلاور خان و بهادر خان افغانان [illegible] صاحب فوج و دیگر فوجداران صوبجات را بکومک خود طلبیده وارد خجسته بنیاد گشته و بعضد [illegible] عوض خان بهادر قسورجنگ

که عمدهٔ فتح جنگ باو منسوب و نیابت صوبه داری دکن از طرف فتح جنگ باو مقرر بود از قصد رسیدن خود و خالي نمودن دار الامارت نوشته و بهمین مضمون دیگر منصبداران خجسته بنیاد نوشتجات استمالت آمیز رسیده - و درهمین ضمن از نوشتجات حضور نیز ظاهر شد که با وصف اینکه غازي الدین خان بهادر فیروزجنگ خلف آن سپه سالار با فرهنگ بطریق نیابت در امور وزارت مي پرداخت تغیر نموده وزارت را بنام اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر مقرر کرده و بر استقلال کوکي مرتشیه افزوده اند بنابرین و بچندین وجوه دیگر که قابل تحریر نیست از مالوا بسمت دکن که في الحقیقت ملك مفتوحهٔ آن سپه سالار با وقار بود و اولا از جد امجد و والد ماجد فتح جنگ دران صوبه خصوص در تسخیر بیجا پور و اکثر قلاع نامي و بلاد مشهور سعي و تردد هاي نمایان و جان فشانیها در عهد خلد مکان بظهور آمده و ثانیا مرة اخري در هنگامي که سادات بارهه بر تمام سلطنت هندوستان و عمدهاي ایران و توران تسلط تمام بهمرسانده بودند خصوص حسین علي خان که دکن را بمنزلهٔ آلتمغاي خود تصور نموده بر هیچ موجودي وجود نمي گذاشت و کرا مجال بود که مقابل شمشیر و بندوبست او در امور سلطنت و نسق دکن سرسبز تواند گردید و اختیار سلطنت چنانچه بگزارش آمده بجائي رسیده بود که پادشاه را بنماز جمعه و سیر و شکار بر آمدن متعذر بود ترددي که ازو بظهور آمده و باعث اختیار سلطنت رفتهٔ دودمان تیموریه گردیده مکرر بزبان قلم داده متوجه شده از دریاي نربدا عبور نموده خود را

اواخر ماه رمضان المبارک به خجسته بنیاد رسانیده و مکرر خطوط
نصایح آمیز بنظام الملک نوشته و جواب آن مقتضی بر عدم
فسخ ارادهٔ خود و اظهار [illegible] و غرور رسیده و راقم [illegible] با وصف
آنکه سراپا حلم و تمکین بود مکرر نوشتجات نصیحت آمیز بیاد
دادن حقوق و سوابق سابق فرستاد و تا دو ماه در خجسته بنیاد
بدفع الوقت گذرانید آخر چون اهل مبارز خان دامن کشان بطرف
خجسته بنیاد می آورد و از هم آوردن جمعیت که بهادر خان
برادر داود خان پنی و عبد [illegible] پسر [illegible] النبی خان و غالب
خان مشهور از طرف سعادت الله خان متصدی کرناتک و
فوجداران عمدهٔ دیگر با جمعیت شایسته قدر پیوسته بودند و
پیاده‌های [illegible] روز بروز جمعیت او
می افزود و این معنی باعث [illegible] ملک و [illegible] از [illegible] مرهٹه
میگردید لهذا [illegible] نظام الملک بهادر از خجسته بنیاد
بسرکاری ظفر [illegible] کوچ نموده [illegible] جسورست که نزدیک
[illegible] مضرب [illegible] نموده [illegible] روزی که جنگ واقع شود
باز [illegible] نصیحت آمیز مقتضی آنکه اصلح خیر واقع شد و
شورش [illegible] که تمسک اتمام حجت
[illegible] هوای ریاست صوبه‌داری
دکن [illegible] که خود را [illegible] شبگیر
مقابل موج ظفر موج [illegible] مصلحت می نمود
که [illegible] جنگ [illegible] از راه دیگر طی
مسافت [illegible] خجسته بنیاد رسانیده

بتسخیر و تصرف خود برآورد چنانچه بدین قصد از مقابل فوج فتح جنگ منحرف شده از دریای پورنا گذشت و جمعی از سوار و پیاده بسرداری یکی از میر شمشیرهای خود برای سد راه لشکر ظفر موج بر کنار نالهٔ قلب گذاشت و برسر همان ناله میان تعین کردهای فریقین جنگ روی داد و بیشتری از فوج مبارز خان با سردار آن گروه قتیل و اسیر گردیدند و مردم فتح جنگ با فتح و نصرت مراجعت نمودند - القصه نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز بقصد سد راه گردیدن از آب پورنا گذشت و بدست و سیوم محرم الحرام اواخر شهریور ماه الهي نزدیک قصبهٔ شکر کهیرہ مضاف صوبهٔ برار که از خجسته بنیاد چهل کروه واقع شده اتفاق مقابله افتاد - فوج بندي نظام الملک بهادر بدین دستور قرار یافت که سرکردگی فوج هراول بقادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری که از طرف جد مادری با سپه سالار رشتهٔ قرابت داشت و از جملهٔ بهادران و شجاعان کار طلب گفته میشد مقرر نمود - و طالب محي الدین خان نبیرهٔ سعد الله خان مرحوم که او نیز پسر عمه و خالوی سپه سالار می شد طرف یمین و اسمعیل خان و مظفرخان خویشگی جانب یسار زینت افزای فوج گشتند - و کنور چند بهادر پسر سترسال بندیله که از سالها وظیفه خوار آن سپه سالار بود با جوقي از بندیلهای جنگ جوي ملازم سرکار همراه بودند از خان میر آتش و عطایارخان داروغهٔ احشام وتوپخانهٔ جنسی با توپهاي آتش بار در پیش فوج ظفر موج بهراولی آن مقدمة الجیش مامور نمودند و عضد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ را با سید جمال خان پسر خان معزي الیه

که تیر ترکش فتح آن فوج ظفر قرین بودند و مقرب خان و خان عالم دکنی و منور خان خویشگی و عزیز بیگ خان حارثی با قریب‌خانهٔ جمله انوز دشمن‌سوز که از ابتدای نیابت صوبه داری دکن همراه ایشان بود در جرنغار صف‌آرای فوج نمودند . و ظهیر الدوله رعایت خان برادر اعتماد الدوله محمد امین خان مغفور و محمد غیاث خان بهادر هراول فوج هول و جرنغار زینت افزای فوج ظفر موج گشتند . و نصیر الدوله مشهور بعبد الرحیم خان که عموی فتح جنگ میشد جانب برنغار مقرر گردید . و سید غضنفر خان بخشی غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خلف صدق خود را با جمعیت رسالهٔ توپ‌خانه بقدر متعینهٔ برهان پور و اورنگ آباد که از مدت بوده دار و ریزه خوار مطبخ احسان فتح جنگ بودند و سرداری و سپهداری آنها بعهدهٔ سید غضنفر خان برهانپوری بمناسبت هم وطنی ضمیمهٔ بخشیگری روز جنگ مقرر نموده بودند با رهکلهای شتر بار جلو ریز و هراول دور تر از همراه ایشان تعین نمودند . و حرز الله خان برادر سعد الله خان مرحوم را با جمعیت شایسته از ملازمان سرکار مامور بسر کوبی سمت قول بسیار فرمودند و نوازش خان مشهور بلاچین بیگ قدیمی که از جملهٔ شجاعان جانباز یکه تاز و منتخب بود بسرداری ضمیمهٔ این فوج ساختند . و حفیظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان برادر تیرهٔ سعد الله خان مرحوم که در عهد دولت مرحمت تا سه‌هزاری منصب داشتند و انتماء کلی بجان نثاری نظام الملک داشتند بمفاصلهٔ در جریب نزدیک قول جا دادند . و میر بلاقش مرشد قلی خان را که بخطاب

ازثی ارادت خان مخاطب گشته بود مقرر ساختند - و محتشم خان نبیرهٔ شیخ میرخوافي را که از جدوآبای او در هردو جنگ سلطاني دارا شکوه کردن و جان فشاني نمایان بظهور آمده بود بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده با جمعي سردار فوج طرح دست راست و چپ مقرر فرمودند - و خواجم قلی خان تورانی که از شجاعان مشهور کار طلب گفته میشد برفاقت گوپال سنگه کور و سلیم خان افغان که از جماعه داران عمدهٔ بیش قرار و بخدمت نیابت قراول بیگي مامور بودند با جماعهٔ برادری قراولان و عملهٔ شکار و رسول خان افغان که هر یک آنها بر فیل سوار بودند در پیش فوج قول یلتمش قرار دادند و همهٔ اینها از راه حسن عقیدت و جان فشانی کمر بستند و خود بنفس نفیس توکل بذات پاک حق نموده چون کوه تمکین زینت افزای قول گشته با جمعی از عمدهای اخلاص نشان عقیدت کیش مثل خواجه عبید الله خان و اهتدا خان دیوان و رستم بیگ خان و نیك نظر خان بخشی سرکار ناصر جنگ و همت یارخان خالوی خلف کامگار آن سپه سالار و جوقی از گروه اهل خدمات مثل عبد الرحمن خان داروغهٔ چوکی خاص و دیگر مردم روشناس بایکه بهادران عقیدت اساس دیگر بهمرکابي فتح و ظفر معرکه آرا گردیدند - و ترک تاز خان را که همیشه بسرداری و کار فرمائی فوج مرهته می پرداخت با جمعی از ملازمان سرکار خود بسرداري فوج مرهته که باجی راو و غیره هفت هشت هزار سوار در رکاب آن سپه سالار بودند مقرر فرمودند - و ازان طرف عماد الملک مبارز خان نیز بفوج بندي پرداخته غالب خان

نامی را که از طرف سعادت الله خان متصدی کرناتک حیدرآباد
با جمعیت شایسته رسیده بود و از جملهٔ عقیدت کیشان مبارز
پیشه میگرفت با حسین منور خان پسر خان زمان معروف بشیخ
نظام دکنی بشجاعت مشهور هراول قرار داده در عقب از محمد بیگ خان
خالوی خود را که سپاهی کهنهٔ تجربه کار بود بجای یلتمش مقرر
کرده ابراهیم خان پنی مخاطب به بهادر خان برادر داود خان مشهور
طرف دست راست خود مقرر نمود - و عبد الفتاح خان پسر
عبد النبی خان میانه که از سالها در کرناتک بشهور بشجاعت
مشهور بود با افغانان قوم خود از عمدهٔ جنگ دیده با دو هزار سوار
افغان رفیق عمدهٔ خان گشته بود و همچنین پسران دلیر خان میانه که
از مشاهیر با اتفاق علی خان نامی که عمدهٔ امرا و منتخب دلیر خان
گفته می شد و اختیار سر فوجی پسران [illegible] خان [illegible] داشت
با جمعیت زبدهٔ از سوار و پیاده [illegible] بطریق کمکیان رسیده
بودند با خواجه محمود خان و خواجه احمد خان و خواجه
مسعود خان و حامد خان پسران خود که هر یکی در شجاعت
و تهوری خود را رستم وقت می گرفتند بطرق ساخته نزدیک قول
جا داده بود و خود با خان زمان پسر خان خانان بهادر عالی
و منور خان و قزلباش خان و عاشق خان دیوان سرکار خود و
عرب بیگ خان تورانی که از شجاعان کار طلب رزم دیده بود و
میر یوسف خان و جمعی دیگر در قول جا گرفته پا بمعرکهٔ کارزار
گذاشت - حاصل کلام هر دو موج دریا موج مقابل هم رسیدند
نظام الملک بهادر فتح جنگ در صلابت تیز جلوئی را کار نفرموده

نخواست که در خونریزی مسلمانان پیش قدمی از بظهور آید
تا آنکه مبارز خان بهادر که بتفاوت دو سه کروه بنگاه او بود سوار شده
باوجود حائل بودن نالهٔ بسیار قلب خود را مقابل لشکر فتح
نصیب نظام الملک بهادر فتح جنگ رساند و قبل از دو پهر
معرکهٔ جدال و قتال گرم گردید و از هر دو طرف بهادران شعله خو
و مبارز پیشگان رزم جو قدم بعرصهٔ رزم گاه گذاشتند و از صدای
توپهای زهره گداز که دران دشت پر وحشت پیچید زمین و آسمان
برخود لرزید چه نویسم از زد و خوردی که دران کار زار بظهور آمد و
آنچه از کهنه مبارزان دیر کهن شنیده و دیده شده در کمتر مصاف و
جنگ سلطانی که چنان سرداران نامی مشهور که قریب سی چهل
فیل سوار هدف تیر و تفنگ گردیده جان بجان آفرین سپرده باشند
مشاهده نشده اگر خواهم بتفصیل واقعی این جنگ قلم را رنجه دارم
باغراق منجر می گردد - اگرچه از همه سرداران فوج نظام الملک
دران صف کارزار تردد رستمانه بظهور آمد خصوص از عضد الدوله
عوض خان بهادر و رعایت خان و محمد غیاث خان و نبائر خاندان
سعد الله خان که مراد از حفیظ الدین خان و حرز الله خان و محمد
سعید خان وطالب محي الدين خان باشند و سید غضنفر خان ترددی
که بظهور آمد جای صد آفرین دارد - و مقرب خان پسر امین خان که از
نبائر خاندان مقرب خان عرف خان زمان دکنی بودند و میان پدر
و پسر یعنی امین خان و مقرب خان که پسر امین خان باشد عداوت
قدیم بود چند روز قبل از مقابلهٔ هردو لشکر امین خان از فوج
فتح جنگ روگردان شده خود را با جمعی دیگر از منصبداران

برهانپوری نزد مبارز خان رسانده بدولت سه چهار روز رسیده بود روز جنگ پدر و پسر تشنهٔ خون همدیگر بودند و در آرزوی مقابل هم شدن شمشیر میزدند تردّدی که از مقرب خان بظهور آمد از احاطهٔ بیان بیرون است و محمد امین خان که خود را بطرف خصم رسانده بود اگرچه از دست دیگری از مبارز پیشگان لشکر فتح جنگ کشته گردید اما در عوام چنان شهرت یافت که مقابل شمشیر پسر از پا در آمد. و از حملهای فوج دکنیان برای استقامت بعضی دلباختگی از جا لغزید و از صدمات پهلوی فوج خصم قریب سیزده چهارده فیل با کهر و نشان و عمده از میان فوج فتح جنگ برگشتند حتی بهیر که باز کرده عقب فوج ایستاده بود نزدیک بآن شد که از مشاهدهٔ برگشتن فیلان خلل در استقامت آنها راه یابد درین ضمن دیانت خان دیوان دکن که دران روزها مغضوب فتح جنگ گشته ولی اعتراض آمده و معتمد مرافقت بازی گردیده بجای فوج چنداول با پنجاه شصت سوار سرداری و همراهان دیگر عقب بهیر مانده بود از مشاهدهٔ بی استقلالی مردم بهیر مانع و سد راه آنها گردید. در حال مبارز خان بعد کشته شدن دو پسر نامی اسعد خان و مسعود خان که با بیشتری از رفقای سواران باتیر و نشان از پا در آمده رو براه سفر آخرت گردیدند و دو پسر دیگر محمود خان و حامد الله خان با جمعی زخمی گشته دستگیر گردیده بودند و فیلبان سواری مبارز خان نیز از رسیدن زخمهای بندوق از بالای فیل افتاده بود و مبارز خان که کرتهٔ برخورد خود صورت لقب پوشیده خود فیلبانی می نمود از رسیدن زخمهای کاری کار او تمام ساخته شد و صدای شادیانهٔ

فتح از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید - روز دیگر
که باختلاف روایت بتعداد و شمار مقتولان مبارز خان پرداختند از
سه هزار نفر زیاده بتخمین درآمد و اسپ آن قدر از صدمهٔ
گولها بالاي هم افتاده بودند که در دو سه جنگ سلطاني دیده
نشده - و از فوج فتح جنگ سواي رعایت خان که عمهٔ فتح جنگ
در خانهٔ او بود زخم تیر بحلق او رسیده بود ره نورد سفر آخرت
گردید و سلیمان خان خویشکي بکار آمد و سید غضنفر خان از
رسیدن زخمهاي کاري بعد دو سه روز در گذشت و چند نفر غیر
مشهور نیز بکار آمدند و بمردم نامی دیگر آسیبي نرسید - نظام الملک
بهادر فتح جنگ براي تکفین و تدفین مقتولان و تدبیر علاج
زخمیهای که یاسیري در آمده بودند خصوص هردو پسر
مبارز خان که احوال آنها بزبان قلم داده و دلاور خان همزلف
مبارز خان و محمد بیگ خان که خالوی مبارز خان می شد هردو
زخمها بر داشته اسیر گردیده بودند - و محمد بیگ خان که زخمهای
کاري رسیده بود بعد دو سه روز ودیعت حیات نمود و عرب بیگ
خان نیز که از اعیان لشکر و مرهون احسان نظام الملک از سابق بود
بعد دستگیر گردیدن روز دویم در گذشت ودیگر از عمدهای سرداران
افغانان و غیره که اکثر از حکام و کار فرمایان و صاحب تومنهای
مشهور بودند مثل غالب خان و حسین منور خان و کمال خان
دکني و بهادر خان و ابراهیم خان پني و عبد الفتاح خان پسر
ارشد عبد النبي خان که في الحقیقت تمام صوبهٔ بیجاپور از مدت مدید
در تصرف آنهاست از جملهٔ فیل سواران نامي مقتول زیاده از

ده دوازده هزار در شمار آمده بودند سوای آن جمع کثیر مثل خان زمان
پسر خان خانان و احسن خان پسر علی مردان خان و میر یوسف خان
پسر میر امام که از مردم مشهور توران گفته می شد و فائق خان
و میر فخر الله و غیره میل سواران که تحریر تفصیل آن نمی پردازد -
و جمعی دیگر که سوای تلف شدن مثل زخم ظاهری بآنها نرسیده
بود و پرداخت حال آنها ضرور گردیده مثل حکیم عزت طلب خان
و قزلباش خان و صدر ابو الفضل خان و رضا محمد خان دیوان
عسکر و آقا ابو الحسن سراج نگر سپاهی مقدم و غیره اگرچه
برای بیشتری از مردم تاوان عداوت و از همه لازمهٔ غمخواری از
سرکار دفع جنگ میرسید اما جانی الجمله را هفتاد خان که دیوان و
خدمتگاران نظام الملک بودند از مرد مجروح و بعض زخمی بود بیمار
داری و تداوی مینمود - سوای آن عنایت خان دیوان دکن جمعی
از مردم تاراج گشته را مدد داده و مدد نموده - و مبلغ کلی از جنس
جواهر و امثله بابت پسری مبارز خان و دلاور خان و کاظم علی
خان پسر حاجی منصور و غیره مردم که بضبط در آمده بود
برای مسترد ساختن آنها نظام الملک بر در حکم فرمودند - بعد فراغ
از جنگ سه چهار مقام نموده متوجه خجسته بنیاد بهمرکابی فتح و
نصرت شدند - درین ضمن از نوشتهٔ سوانح نگار اورنگ آباد که بی ادبی بسالت
ظاهر گردید که قلعهٔ محمد نگر که متصل حیدرآباد واقع شده و دران قلعه
بطریق نیابت پسر مبارز خان مقتول خان نام خواجه مراد قلعه داری
مینمود خواجه احمد خان پسر مبارز خان که نیابت پدر در حیدر
آباد داشت قلعه را بساخت عزیزان منصرف شده مال و متاع

خود را داخل قلعه نموده به بندوبست قلعه پرداخت بعد رسیدن
خجسته بنیاد و خاطر جمع نمودن از بندوبست شهر و اطراف متوجهٔ
بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد گردیده مال و متاع خود را داخل
قلعه نموده اواخر ربیع الثاني بفرخي و فیروزي در حوالي
حیدرآباد رسیده در باغ گوشه محل مضرب خیام نموده بتعین
عمال و بندوبست آن ضلع پرداختند پسر مبارز خان باسم خواجه
احمد خان از وسواس و توهم بیجا از طرف فتح جنگ نسبت بخود
و همه وابسته هاي مبارز خان داشت به پشت گرمی قلعه و
موجود داشتن خزانه و شهرت رسیدن فرمان صوبه داري و قلعداري
بنام خودها از حضور که در تمام صوبه مادهٔ فساد و شورش گردیده
تا مدت یک سال براي دخل ندادن عمال و قلعداران و زمینداران
اطراف نوشته فرستاده جا بجا فوج ها براي مدد قلعداران و
زمینداران تعین نموده و بعضی مفسدان که از مدتها مبارز خان
بجمعي تمام دستگیر ساخته در قلعه مقید و محبوس داشته بود
آنها را براي انگیختن مزید ماده فساد از قلعه برآورده مرخص
ساخت و آنها به محالات خود رفته در تمام صوبه بمرتبه شورش
برپا کردند که عمل عمالان یکقلم برخاست و تحصیل بند شد و
مسافرین و مترددین از آمد و شد باز ماندند و در بعضی محالات
مفسدان بر عمالان ریخته هنگامها کردند چنانچه درین فساد
کاظم علی خان ولد حاجي منصور که جوان رشید و سپاه کار طلب
بود و فوجداري نواح بهونگیر داشت با جمعي کشته گردید
اما آخر نظام الملک بهادر انواع مهرباني و لطف و احسان از عطا

نمودن اضافه های نمایان و خطابهای صوری که خواجه احمد خان را مخاطب بشجاعت خان و خواجه محمود خان را بمبارز خان نموده جاگیرهای میرحاصل داده و همه وابسته های مبارز خان را بانواع دستگیری نواخت بظهور آمد کلید قلعه حواله نمودند نظام الملک در قلعه رفته قلعدار با احشام از جانب خود گذاشته به تنبیه مفسدان بواقعی پرداخت درهمین ایام که نظام الملک به بندوبست صوبهٔ حیدر آباد اشتغال داشت انور الدین خان بهادر از دار الخلافة آمده ملازمت نمود نظام‌الملک بهادر فتح جنگ رسیدن محمد بهادر کفر طلب را فوز عظیم دانسته مهربانیهای بسیار فرموده خدمت صوبه داري حیدرآباد مقرر کرده و تنبیه و تادیب اشقیاي نواح حیدرآباد و مفسدان مقرري فاع سیکاکل و غیره سرکارات بوجه احسن قرار واقعي نوعی نمود که از انتظام ملک و امنیت کمال دران ملک پرخار بظهور آمد و مبالغ کلي که کاهی از ابتدای تسخیر ملک در عهد حضرت خلد مکان و خلد منزل داخل خزانه نگشته بود بوصول درآورد اگر تردد‌ات مالي و ملکي آن رستم زمان و تهمتن وقت مفصل برنگارد از سررشتهٔ اختصار دور می‌افتد . چون نظام الملک بهادر فتح جنگ همیشه مصروف ندریت بوده و غیر از صلاح وقت حرکتی بیجا ازو بظهور نیامده درین ضمن از نزد محمد شاه بادشاه به تقاضای مصلحت وقت که فی الحقیقت از فتح جنگ نیز سوای آنکه سلطنت رفتهٔ خاندان تیموریه را از سرنو تازه ساخت سرمو ناشایستی بظهور نیامده بود فیل و جواهر و خطاب آصف جاهی

رسید و به بندوبست ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و غمخواری حال زیردستان پرداخت و فسادیکه در عمل سابق از طرف مرهتّه و غنیم دیگر بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارزخان چوتهه موافق قرارداد سادات نمیداد و در تنبیه و تادیب مرهتّه تردد نمایان نموده بود اما هرگاه و هرجا منصوبان غنیم قابو مییافتند زیاده از چوتهه و هرچه میتوانستند میگرفتند و اکثر راه ها مخوف بود *

الحال بذکر احمدآباد می پردازد — اگرچه از سوانحیکه دران صوبه بعد از واقعهٔ حضرت خلد مکان رو داده محرر اوراق را اطلاع واقعي حاصل نشد اما انچه بروایت مختلف و استماع تواتر مطلع گردید مجملی ازان مي‌نگارد که درهر زمینیکه از افعال و کردار بنده هاي عاصي فسق و فجور از حد میگذرد و ازانکه دنیا یکی از کارخانجات مکافات خانهٔ آفرینش اوست مقابل هزاران معصیت اثر غضب از نزول بلاي قحط و وبا و فرستادن حاکم جابر و تسلط کفار فاجر و رو دادن جنگ و جدال و آفت جان و مال و ناموس بر ساکنان آنجا رو میدهد چنانچه صوبهٔ احمدآباد که از جملهٔ بیست و یک صوبهٔ هندوستان طرف غربی معموره بود بکمال آبادي و زرخیزي که لکها قماش آنجا باطراف عالم خصوص مکه متبرکه و ایران و توران میرفت از سیر حاصلي تا عهد حضرت خلد مکان چه نویسم کمتر جاگیردار بی‌نصیب بود که کم از ده دوازده ماه حاصل جاگیر او باشد والا نه بیست ماه و بیست و پنج ماه براي اکثر مردم واجب الرعایت بهم میرسید و گوشهٔ بود

که متوطنان آنجا از اکثر آفات حماري مامون و از وفور ارزاني غله و نواكه محظوظ زندگاني مي‌نمودند بعد از عهد شاه عالم هرسال اثر گراني و ويراني آن صوبه و تسلط يافتن غنيم و رو دادن ظلمهاي عظيم مي‌افزود و بازيافت نمودن تخفيف دامي که قريب مي چهل لک روپيه از عهد محمد اکبر پادشاه بعد تصرف ملک در اکثر پرگنات آن صوبه داده بودند و خانخانان در وزارت خود باوجود رويه کم آزاري که داشت دامهاي تخفيف را بازيافت و ضبط نموده مبلغ ديگر نيز بر محصول کامل پرگنات آن صوبه افزوده و آفت گراني و ظلم حکام علاوه آن گرديده و کار حاصل آن صوبه بجائي رسيده که درين ايام آفت کمي محصول هيچ صوبه بآن نمي‌رسد - و از ويراني و گراني و فتور غنيم که دران ملع روز افزون است چه نويسد در ايامیکه داؤد خان را ذوالفقار خان صوبه دار احمد آباد نموده بود سرِ سوختن هولي بردر خانه و کوچهٔ مشترک که ميان هنود و مسلمين واقع شده بود و موانع آمدن مسلمانان و ممنوع نگرديدن هنود در تلافي آنکه مسلمانان براي طعام حضرت سرور کائنات گاو آورده ذبح نمودند و برسر مسلمان هجوم آورده قصاب را آن قدر زدند که کشتند و بقولي ذبح نمودند و مواد فريقين چنان شعلهٔ آتش برافروخت که بسبب رعايت داؤد خان که هميشه در طرفداري کفره ميکوشيد چندين محله و رسته بازار و مال وافر سوخته گرديد بلکه کار بسوختن در تمامي کشيد و تا دو سه روز چندين لکه روپيه را آتشزده و کتاب خانهٔ محمد خان بتاراج رفت و چند نفر سرگروه هردو طرف براي استغاثه

روانهٔ حضور شدند و رتن چند دیوان قطب الملک بدست آورد محضری که داود خان بر تعدي مسلمانان نموده داده بود جمعی از مسلمانان را که اعیان و فضلای شهر رفته بودند مقید ساخت چنانچه بر محل مفصل بگذارش آمده بعده که حیدرقلي خان در اواخر عهد محمد فرخ سیر به نیابت صوبه داري احمدآباد منصوب گردید آنچه از ظلم و تعدي او در ضبط نمودن جاگیر منصبداران و جنگ و فسادی که با صفدر علي خان بابي نموده و جمعي از مردم مشهور مسلمین و هنود را سیاست ناحق برآوردن و کشتن نمود در ذکر فساد و آشوب که بعد عزل سلطنت محمد فرخ سیر شهید رویداده بر زبان قلم جاري گشته - بعد ازان که صوبه داري احمدآباد به نظام الملک فتح جنگ مقرر گشت و حیدر قلي خان روانهٔ حضور گردید شجاعت خان و ابراهیم قلي خان که از پیش آوردهای حیدر قلي خان بودند در احمدآباد و رستم علي خان برادر سیوم شجاعت علي خان را در بندر سورت به نیابت گذاشته روانهٔ حضور گردید و حقیقت هر سه برادر این صورت دارد که محمد کاظم نام مراد بخشي که از جماعداران عمدهٔ کارطلب و شجاعت پیشگان صاحب نسق شجاعت خان صوبه دار احمدآباد بود و احوال او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان مفصل گذارش آمده شش پسر داشت که هرکدام در شجاعت و تهوری خود را کم از رستم داستان نمی دانستند و سر نوشت هرسه برادر بزیر تیغ آمدن از روز ازل انها شده بود ازانها یک پسر در صوبه داري ابراهیم خان در جنگ گولي هاي مفسد شربت شهادت

چشید و یک برادر در صوبه داری حیدر قلیخان بعد ترددِ نمایان
در جنگ مفسد ان قوم جموتهر بکار آمد و یک برادر در موجداری
سورت در جنگ کفار آن ضلع بدرجهٔ شهادت رسیده و سه برادر دیگر
که مانده بودند حیدرقلیخان پرداخت حال انها در تجویز اضافهای
نمایان معزز نموده یکی را مخاطب بشجاعت خان و دومی
را بخطاب رستم علیخان و سیومی را موسوم بابراهیم علی خان
ساخته بنیابت صوبه داری احمد آباد و بندر سورت گذاشته روانهٔ
حضور گردید بعد رسیدن حامد خان برادر عموی نظام الملک
بهادر فتح جنگ به نیابت صوبه داری احمد آباد شجاعت علی
خان که ابراهیم قلی خان برادر را در شهر گذشته خود برای
بندربست پرگنات برآمده بود از شنیدن خبر حامدخان خواست
که خود را بشهر رسانیده در ممانعت سرزری حامد خان بسته
دخل ندهد یا بعد گرفتن قول امان که روایت مختلف درین باب
مسموع گردید باطاعت پیش آمد آن که میان نامورداران غنیم و
هر سه برادر همیشه مرج کثیر رهنگ و جدال درمیان بود و
عمال چوتهه میدادند و مفدر خان بابی سوخته سختی حیدرقلی
خان بود بتهمت هشت هزار سوار تا عدیم استقبال حامد خان
شتافته از سرکشی و علامت داعیه نوات بعزل محمد نظم خاطر
نشان کرده در سر انتقال او را گردیده بود و رفت رسیدن
شجاعت خان که دادن شدن حامد خان برادر نیز معا اتفاق
افتاد و شجاعت خان خود را که از زیر دیل حامد خان بهادر
رساند و بای نقال و جدال از هردو طرف بمیان آمد و شجاعتخان

کشته گردیده بعدهٔ ابراهیم قلیخان در خانه رفته منزوی گردید صفدرخان بابی که نزاع ته دلی بسبب حیدرقلیخان باین خاندان داشت بحسب ظاهر میانجي شده طرفین را فهمانده بانهه دهری گشته که دران صوبه شخصی در چنین مقدمات و معاملات مالی بمیان آمده صاحب مطلب مغضوب را نزد حاکم برده ملازمت فرموده خود کفیل بدقولی ان میگردد انرا بانهه دهری مینامند یعنی بازوی او گرفته برای ملازمت می آرد و ابراهیم قلیخان بر بانهه دهری اعتماد نموده یکی از جماعداران معتبر دیگر را که از ساکنان احمد آباد نوکر حامد خان بهادر شده بود درمیان آورده به بانهه دهری او رفته ملاقات نمود و حامد خان اورا خلعت و چیغه داده مهربانی نموده در تسلی او کوشیده مرخص ساخت بعد تفاوت یک هفته باغوای صفدرخان ورهنمائی دیگر برهم کاران حامد خان ازان قول برگردیده قرار برین مصلحت گرفت که ابراهیم علی خان را طلبیده مقید باید ساخت یاکه در قطع شجر حیات او باید کوشید اما از انکه گفته اند * مصرع *

نهان کی ماند ان رازی کزو سازند محفلها

بسر کوشی هرگوش بگوش خبر این مصلحت بجماعداریکه میانجی شده ابراهیم قلي خان را نزد حامد خان برده بود رسید او خود را بعد دوپهر شب نزد ابراهیم قلیخان رسانده بر حقیقت اطلاع داده گفت که اگر میتوانی برآمد من هم رفیق تو ام و ترا جای محفوظ میتوانم رساند ابراهیم قلیخان عار فرار بر خود هموار نتوانست نمود و پا بندیی ناموس نیز مانع برآمدن او ازشهر گردید

رضا بقضا داده مستعد سفر آخرت گشته انتظار اجل موعود
میکشید تا آنکه میرزایان و محمد علی حامد خان بهادر بیچیم برای طلب
او رسیدند بروایتی با سی تن و بقولی با چهل تن که رفیق شفیق
روز بیکسی او گردیدند و آن جماعدار نیز با هفت هشت نفر
رفاقت او اختیار نموده و او بعد از فراغ غسل و وداع اخری از همه
مردم خانه آشنا و بیگانه حاصل کرده روانه شد بعد که بدرخانهٔ
دار الامارت رسید خواست بی باکانه و بی محابه اندرون درآید
چوبداران و جمعی دیگر که بر در سرا بودند مانع آمده گفتند یراق
وا نموده با دو سه نفر درون آئید ابراهیم علی خان بر آشفته دست بر یراق
نموده چند نفر را همانجا کشته و زخمی ساخته مستانه وار قدم
وا گذاشت حامد خان از ملاحظهٔ حالت و جهالت او خود را از
دیوانخانه بکنار کشید و ابراهیم علی خان با جمعی که همراه بودند
چون دیوانگی جانباز شمشیر میزد و رفقای او کشته و زخمی
گردیدند تا آنکه جمعی کثیر را کشته و زخمی ساخته خود را
اندرون محل رسانیده درجست و جوی حامد خان پرداخت آخر
از صدمات گولی و سنگ و خوج اطراف که بار رسید کشته گردید
و سر او را بریده سرانش را جدا جدا بر سر دروازه‌ها آویختند و آنچه
بر سر سرزندان او از شناعت احوال او گذشت بسبب اختلاف قول
بتحریر آن نمی پردازد بعد از خبر کشته شدن هر دو برادر برهم
علی خان نائب بقدر صورت رسید خون برادرانش در دل و رگ
و ریشهٔ او جوش زدن گرفت و در تهیهٔ انتقام خون هر دو برادر و
برآمدن از بقدر صورت بجانبک رسیدن ایام موعود تقدان و از آنکه

در میان پیلوجی نا سردار غنیم که با ده یازده هزار سوار برای
تقاضای چوتهه نواح بندر از مدت یکسال هنگامه نمران و تاخت
و تاراج اطراف داشت و با رستم علي خان مکرر مقابله و مقاتله
بمیان آمده بود و دخل واقعي نمي یافت درین حال بتقاضای وقت
رستم علي خان با پیلوجي و غیره وعدهٔ مهربانی امیز نموده بعد از
صلح او را با خود رفیق ساخت و پیلوجی نیز قابوی وقت را
از دست نداده امید انکه مرهته ها نقش طرف مغلوب را بطالع
خود میدانند و درهرصورت برای او نقش دو ششی بود با فوج
خود رفاقت نمود و حامد خان بهادر از شنیدن حرکت لغو رستم
علي خان بترتیب فوج پرداخته با توپخانهٔ آرسته و فوج تا
سرداران مرهته کهنه (†) و غیره با دوازده هزار سوار با حامد خان
پیوسته بودند بر آمد بعد رسیدن فوج های هردو طرف نزدیک
دریای مهي مقابله و مقاتلهٔ عظیم روداد و جمعی کثیر لشکر طرفین
کشته و زخمي گردیدند و آن روز شکست عظیم بر فوج حامد خان
افتاد چنانچه اکثر کارخانجات و خیمه و خرگاه بتاراج رفت حامد
خان قابوی وقت را از دست نداده خود را از فوج بکنار کشیده و
رستم علي خان شادیانهٔ فتح نواخته به تفاوت یک دو کروه از حربگاه
خیمه زدن فرمود روز دیگر حامد خان بهادر با فوج خود که بقول
مشهور پیلوجي را که نخیرهٔ غبار سرکشی رستم علي خان در دل او
بود طرف خود به پیغام های لطف آمیز مائل ساخت و طبل

(†) کنتهه

جنگ از سرنو نواخته پا بمعرکهٔ قتال گذاشت و ازین طرف رستم علي خان که بیشتر از مردم کارزار دیدهٔ قدیم الخدمت او کشته و زخمي گردیده بودند بمقابله پرداخت و دران حالت فوج بیلوجي برسر بهادر رستم علي خان آفت آورد و بعد زد و خوردي که از هر دو طرف بمیان آمد شکست فاحش بر فوج رستم علي خان افتاد و رستم علي خان کشته گردید درین مابین تمام چند روز مرهتهٔ فوج هر دو طرف دست بغارت رسته بازار احمدآباد و دکاکین دراز کرده آنچه توانستند بتاراج بردند وآنچه از تاخت و تاراج غنیم و لشکرهای طرفین بر پرگنات خصوص پرگنهٔ بروده با اطراف آن وقایع نویسان صوبه نویسد که خون از چشم خامهٔ خونبار جاري میگردد و بعد ازانکه این خبر بعرض محمد شاه پادشاه رسید سربلند خان بصوبه داري احمد آباد مامور گردید حامد خان بهادر را آصفجاه نزد خود طلبداشته و بعد رسیدن سربلند خان که بصوبه داری احمد آباد مامور گردید باآنکه فوج هفت هشت هزار سوار که اکثر مردم پیش رزم دیده بودند و توپخانهٔ عظیم همراه داشت بسبب انتشار افواج مقاهیر در پرگنات سرکار صوبهٔ مذکور به بندوبست ملک و تنبیه غنیم نتوانست پرداخت و روز بروز تسلط کفار زیاده میگردید و نرخ غله رو بگراني گذاشت و سربلند خان در شهر بطریق محصوران نشسته بدون آنکه در برداشتن تعدي مفسدان چشم پوشي و اغماض بکار برد به بیکار و تنبیه آنها که نزدیک بسي هزار سوار جمع شده بودند نمي توانست پرداخت و تا دروازهٔ شهر اکثر پرگنات بغارت و تاراج مرهته ها درآمد و

دست خویش تاراجیان میگردید و بسیاری از بیوپاریان و اهل حرفه و کامبان موالید سه‌گانه جلا وطن گردیده رو باطراف گذاشتند و بمرتبه ظلم و تعدي برساکنان و بیوپاریان و صرافان نامي گذشت چون مبلغ کلي طلب سپاه که زیاده از ضروری و غیر ضروري نگاهداشته بود بسبب تاراج رفتن ملک که قادر بر دفع انها نبوده شده بود و جماعداران برای تقاضای طلب خود هجوم آورده بر سر پرخاش و شوخي پیش آمدند آخر بنای تسلی و دفع فساد سپاه برین مقرر شده‌بود که جماعداران برات وجه طلب خود بر اسم هر صراف و بیوپاری میخواستند نوشته میدادند و انها رفته بیوپاري و تجار را گرفته مقید ساخته بانواع شکنجه و عذاب زر خود تحصیل می‌نمودند و پرگنهٔ بیدرنگر که قصبهٔ معمورهٔ پر از تجار و قوم ناگران مشهور که لکها داد وستد میگمودند درانجا آباد بودند و ان قطعهٔ زمین از معمورهٔ هاي هندوستان پر از اقسام مال و زر نقد و کان موالید سه‌گانه بود از تاراج‌غنیم که صوبه داران بفریاد ساکنان انجا نتوانستند رسید خرابه محض گردید ابعده که بعرض محمدشاه بادشاه رسید از تغییر سر بلند خان صوبه‌داري به تورنگر سنگه راجه مقرر گردید بعد از رسیدن راجه که سربلند خان دخل نداده میخواست بجنگ و پرخاش پیش آید آخر نتوانست لهذا چنان قرار نمود که چند روز اثری ازو ظاهر نگردیده بحضور نارسیده منصوب بادشاه گردید و تامدتي حکم ملازمت نبود القصه که چنان صوبه در قلمرو هندوستان بهشت نشان هیچ صوبه بدان خوبي از طرف میر حاصلي و وفور نواکه و ارزاني اکثر حبوبات و بقولات و اقسام اقمشهٔ

بیش بها که برای تجار ربع مسکون و فرستادن تحف و هدایا برای
سلاطین هفت اقلیم آن رواجش هندوستان بود بمرتبهٔ ویران گشته که
تجار و بیشتری از اهل حرفه جلا وطن گردیده و ترک خانمان موروثی
نموده باطراف رفته پراگنده شدند مگر از فضل الهی بفریاد مظلومان
رسند و سایهٔ توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ آصفجاه بران ملک
افگنده شود و سبب اقبال آمدن و آبادی آن صوبه گردد ٭

باز بذکر بندوبست آصفجاه که در صوبهٔ
فرخنده بنیاد حیدرآباد نموده می پردازد

هرجا که مفسدان دار حرب بود مثل زمیندار بد اصل
واگنکیرا که برای تسخیر قلعه و مسکن و ماوای تصحیح و مرجعی
بر لشکر حضرت خلدمکان در ایام محاصره گذشته بر محل باحاطهٔ
بیان درآمده و دیگر مفسدان نواح ... و پرگنات کوال و
سرکار ایلکندل و غیره که در اکثر پرگنات از سرکشی زمینداران
و متمردی گونه لشکریان عمل واقعی نمود در اندک مدت به تسخیر
و تصرف بندهای اسلام درآمده و خس وخاشاک لشکر ظلم الدرجا
ز دوده گردید و برخلاف عهد هر دو دار سابق که مدام در انتقال
تقرر و ... و زمینداران مفسد
... و آمدن جاری
گردید و بدست چوتهه عمله ... انواع ظلم میگرفتند
و سوای آن فی صد ده روپیه ... از زمینداران و رعایا
بتحصیل می آوردند و ... داران بد عاقبت در
هر هفته و ماه تغییر و تبدیل ... زیاد. از هرمحلهٔ

رعایا میتمودند تصدیع و کلفت بر حال عمال جاگیرداران جبر میگذشت آصفجاه چنان نمود که عوض از چوتهه صوبهٔ حیدرآباد نقد از خزانهٔ خود دست برداشته بدهند و ده روپیه شر صد بابت سردیسمکهی که از رعایا میگرفتند معاف نموده پای کمایشداران چوتهه و گماشتهای سردیسمکهی و راهداری که از انها نیز اذیت تمام بر مسافرین و مترددین و بیوپاریان میرسید از میان برداشته شد *

ذکر شمهٔ از سوانح حضور لغایت سنه ۱۴ از جلوس محمد شاه بادشاه

الحال بذکر شمهٔ از سوانح حضور می پردازد - خلعت و قلمدان وزارت از تغیر آصفجاه به قمرالدین خان بهادر عطا فرمودند و فرمان عنایت آمیز مشتمل بر مقرر نمودن وکالت مطلق مع خلعت و فیل و جواهر برای آصفجاه روانه فرمودند وبعد تولد دوسه فرزند که از مشکوی محل خاص بهم رسیده زود ودیعت حیات نمودند حق سبحانه و تعالی شانه فرزندی از بطن صبیهٔ محمد فرخ سیر کرامت نمود آنرا مسمی بادشاه ساخته جشن عالی نمودند حیدرقلیخان میرآتش که در خس خانه با زوجهٔ خود خوابیده بود از اثر شعلهٔ دل سوختگان جباری او در عالم حکومت زانی که طبع او بظلم راغب بود وقت شب در خسخانه اتش درگرفت زوجهٔ او نیم سوخته جان بدر برد و چون اکثر اعضای حیدر قلی خان تا برآمدن از میان ان شعلهٔ آتش سوخته گردید هرچند در معالجه کوشیدند فائده نه بخشید تا جهان را پدرود نمود *

از واقعهٔ صوبهٔ اجمیر بعرض رسید که نرنکر سنگه پسر راجه
اجیت سنگه قابو یافته خود را بخوابگاه پدر رسانده بجمدهر جان‌ستان
پدر را بدار البوار فرستاد و راجه جی سنگه نیز مدام از پسر خود
باوجود صغر سن و خواهرزادهٔ پسر بدهه سنگه وطندار بوندی که او نیز
از هشت سال زیاده نداشت وسواس هراس آمیز از هر دو داشت
بکشتن هر دو امر نمود. جعفر خان عرف محمد هادی که چندگاه
خطاب مرشدقلی‌خان برداشته از بندهای [illegible] و [illegible] دستگرفتهای
اصالت‌خان خود میشد بصفات امانت و تدین که از بهترین
صفات انسانی [illegible] موصوف [illegible] دیانت [illegible] است
بانواع خوبی دیگر موصوف بود موافق [illegible] نیست و حسن عقیدت
در کار آنانکه [illegible] ارادت تغییری [illegible] فطرت است حق سبحانه و
تعالی او را بدولت عظیم رسانده بود و در صوبه‌داری ملک پر دولت
زرخیز بنگاله نزدیک بیک قرن بعزت و آبرو بسر برده به نیکنامی
زندگانی نموده ودیعت حیات سپرد. چون که بعرض محمد شاه
بادشاه رسید بر واقعهٔ او افسوس نموده شجاع‌الدین خان خویش
او را بعد عطای اضافه و خلعت ماتمی و عنایت لازمه صوبه‌داری
بنگاله مرحمت فرمودند. و صوبه‌داری [illegible] به تغیر دیا بهادر
بمحمد خان بنگش عنایت [illegible] و [illegible] مقرر فرمودند.
حقیقت رفتن صفاهان از تصرف شاه ایران و نوبت سلطان حسین
در محاصرهٔ افغانان که چنانچه [illegible] آمده در ایام محصور گردید
بسبب غلبهٔ افغانان وگرانی غله که بمثابهٔ قحط و وبا منجر گردید
از شامت اعمال خود [illegible] شدهٔ عهد [illegible] سابق مجمل بزبان

قلم داده باز بگذارش آن مي پردازد - شاهزاده طهماس پسر سلطان
حسين که در ايام محاصره از زير نابدان قلعه باچند نفر معدود قابو
يافته باميد آوردن کمک خود را بگرجستان که وطن جد مادري
او بود رسانده هرچند بگرد آوريي لشکر که در مقابل خدمتگاري که
از سلطان حسين درايام مهم فرنگ بظهور آمده بود استدعاي مدد
کمک نموده فوج طلبيد اگرچه بعد رسيدن افواج روم و پرخاش
جنگ و جدل بميان آمدن با افغانان هرچه از بلاد سير حاصل و
بنادر مفتوحهٔ افغانان توانستند بر آوردند اما خود متصرف شده
زياده از افغانان مدعي ملک مغصوبه ايران گرديدند چون از جمله
صوبجات ايران بر سه چهار صوبه اناغنه و رومي دست نيافته بودند
و جمله دوشهر حاکم نشين علاقه خراسان که هرات و مشهد مقدس
باشد هر چند اصل مادهٔ فساد افغانان از پاي تخت هرات برخاسته
بود حاکم مشهد مقدس که اسم او باختلاف روايت شاه قلي خان
مسموع گرديده دريں مدت ايام فساد افغانان که مکرر فوج محمود
خان بقصد تسخير مشهد آمده و از ترددِ شاه قلي خان حاکم انجا
دست نيافت بعده که محمود خان وفات يافت اشرف نام که
باختلاف قول خواهر زادهٔ او ميشد بجاي محمود خان در صفاهان
جلوس نمود او نيز مکرر برسر مشهد فوج کشي فرمود فائدهٔ مترتب
نگرديد تا انکه اشرف خود با بيست و پنجهزار سوار جرار و دوازده
هزار شتر ذخيره که بر هر کدام يک برقنداز و يک تيرانداز نشسته
بودند خود را بمشهد مقدس رسانده بمحاصره پرداخت درينضمن
شاهزاده طهماس بعد سر گرداني هفت هشت سال و رسيدن

چندین صدمات لیل و نهار روزگار و بقول مشهور تا لبهٔ صورهٔ
هندوستان نیز رسیده بود لیکن از محمد شاه پادشاه بدیدهٔ مراجعت
نبود - درین آوان خبر وفات محمود خان انتشار یافت بسیاری از
ترمان داران گرجستان و جمعی از فوج قزلباش و صحرانشینان
سوار پیشهٔ اطراف از شنیدن وفات محمود خان و قایم بودن حاکم
مشهد خود را نزد شاهزاده طهماسپ رسانیده بودند قریب ده دوازده
هزار سوار که بیشتر از انها مرد کارزار دیده و سوار پیشهٔ گرجستان
بودند فراهم آمدند چون در خزانهٔ مزار حضرت امام علی رضا
علیه السلام که از هشت صد و نه صد سال از اطراف هفت اقلیم
از نقد و طلا و نقره آلات نذرانی درگاه فیض آثار رسیده جمع میشده
سوای ان از محصول برکات اطراف مشهد که سلاطین فرمایان ایران
نذر آن مرقد مقرر نموده اند سال بسال مبلغ کلی فراهم می آمد
و سوای خرج لشکر و روشنائی مصرف دیگر ندارد - انچه از زبان
واریان ثقهٔ ایران و خادمان و جاروب کشان ان درگاه فیض آثار
بتواتر مسموع گردیده مبلغی کلی بیرون از ضابطهٔ حساب جمع شده
بود و تا خروج امام مهدی علیه السلام جمع خواهد گردید موافق
عقیدهٔ اهل ایران و حکم و بشارت امام علی رضا علیه السلام
صرف ان خزانه امام مهدی آخر الزمان خواهند نمود سوای از
فلوس سیاه و نقش پوشیدنی که حق خادمان و جاروب کشان
درگاه است باقی انچه از طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک و جواهر
لنگ در هر سال و ماه جمع میشود امانت حضرت امام مهدی
دانسته دست تصرف بدان نمیرسانند بادشاه سابق ایران خود را

متولی آن درگاه فیض آثار میکرد در ایام مهم قندهار زریکه مطلوب میشد موافق حسن عقیدت خود بعد حصول اذن که بر التماس ادعای قرض دستخط حضرت امام علی رضا شده بر می آمد متصرف شده باز واصل خزانه میساختند دیگر جرأت نداشت که دام و درمی بردارد چنانچه در ایام ابتدایی خروج افغانان که از امرای قزلباش به معاش بمهم افغانان مامور گردیده بمشهد رسید بدون اذن امام و منع خدام آن درگاه هفت هشت هزار تومان از خزانه خاص امام گرفته بتصرف خود درآورده بود آخر بتاراج افغانان درآمد و خود هم کشته گردید - درینولا که ایام نکال خاندان صفوی بر رجوع دولت مبدل گشت شاه قلیخان حاکم مشهد از شنیدن خبر نزدیک رسیدن شاهزاده به نیابت شاه طهماس از روی عقیدت خاص التماس درخواست مدد از خزانهٔ امام با قبضهٔ کمان زمردین فام و زرهٔ مبارک که ملجای مرامد مرادات مستمندان و حصول شفای کوران و دیگر دردمندان محتاج دوا خالهٔ ان زبدهٔ خاندان مصطفوی است بصدق نیت روزهٔ طی گرفته سه شب و روز بالحاح و زاری دران مکان متبرکه بسر برده بعده که کمان سبز و التماس بدستخط مبارک رسید سی و چهل هزار تومان ازان خزانهٔ فیض رسان متبرکه برآورده موافق قول مشهور جمهور شروع به نگاهداشت سپاه نمود و خود را بشاهزاده رسانده باتفاق بمقابلهٔ اشرف افغان پرداختند بعد از زد و خوردی که بمیان آمد در حملهٔ اول چهار پنجهزار افغان طعمهٔ شمشیر قزلباش و سرداران گرجستان که از چند سال تشنهٔ خون افغان بودند گردیدند اشرف

که خود از قول برآمده بر فوج شاه طهماسپ زده بود کشته گردید و
لاش اورا بعد جهت رجوی بسیار از زیر الشهای چند هزار افغان
بر آوردند و شاهزاده بعد طواف آن مزار متبرکه و رساندن مبلغی
بخدام آنجا و بلندرتبت اطراف مشهد و تسلی تجار و رعایای
مالگذار که مبلغی تجار مشهد نیز بطریق قرض و نیاز خدمت
بجاآوردند روانهٔ اصفهان گردید - نائب اشرف تاب مقاومت
نیاورده رو بفرار گذاشت - بعد افغان کشی زیاده فوجها جابجا
برای اخراج افغان و فوج روم تعین نموده بعد مدت هشت و نه سال
سریرآرای ملک موروثی گردید •

لغایت شروع سنه چهارده بتحریر مجملی از سوانح عهد
محمد شاه پادشاه پرداخته - انشاء الله تعالی بعد ازین بشرط
بقای حیات و وفا نمودن فرصت آنچه اتفاق افتد به تسطیر
تغیر و تبدیل وضع روزگار قلم رنجه خواهد داشت •

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مردمان و مواضع و قلعجات و آبهائیکه در اولین حصهٔ منتخب اللباب تصنیف خافي خان (خوافي خان) واقع شده اند بترتیب حروف هجاء - اما نامهائیکه در یک صفحه مکرر آمده است عدد آن صفحه مکرر نوشته نشد بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد بهره‌گیران این کتاب را باید که آن صفحه را کامل ملاحظه فرمایند تا بر همگي حالات مرقومهٔ آن صفحه آگاهي یابند - و نیز چونکه قلعجات بلفظ قلعه و آبها بلفظ آب یا دریا ممیز مي‌شوند اسماء قلع و بحار را جداگانه ننوشتم بلکه بر دو عنوان مرتب ساختم یکی برای مردمان و دیگری برای مواضع و غیرہ *

* والله المستعان فی الابتداء و الاستتباب - و الیه المرجع والمآب *

* حرف الف - مردمان *

آرام دل لولي - ۱۳۹ - ۱۴۰
آصف خان یمین الدوله پسر اعتماد الدوله پیشتر اعتقاد خان بود - ۱۷۲ - ۲۰۳ - ۲۲۰
۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۷ - ۲۵۸
۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۹
۲۹۵ - ۳۰۱ - ۳۲۶ - ۳۲۷
۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵

۳۳۷ - ۳۴۲ - ۳۵۹ - ۳۶۰
۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۵ - ۳۶۷
۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱
۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۸۱ - ۳۸۲
۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۷ - ۳۹۸
۳۹۹ - ۴۰۷ - ۴۱۳ - ۴۲۰
۴۴۹ - ۴۵۳ - ۴۶۲ - ۴۶۳
۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷
۴۶۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۵۰۵
۵۰۷ - ۵۳۱ - ۵۷۰ - ۵۸۰
۵۸۴ - ۵۸۸ - ۷۰۱
آسا اهیر بانی قلعهٔ آسیر - ۲۱۵
آصف خان عبد المجید - ۲۳۸
آتش خان نظام الملکی - ۳۱۸
۳۲۱
ابو سعید میرزا پسر سلطان محمد
۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۰
ابو الفدا مورخ ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۳
میرزا ابا بکر پسر میرزا میران
شاه - ۱۷
ابراهیم بیگ - ۲۵ - ۸۲
خواجه ابو المکارم - ۳۳
سلطان ابراهیم لودی فرمان روای
هندوستان - ۴۵ - ۴۷ - ۴۸
۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳
۵۵ - ۸۹ - ۹۳
میر ابو البقا - ۶۹
ابو القاسم قلعه دار - ۹۹ - ۱۲۲
ابراهیم خان سور شوهر خواهر
عدلی - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲
۱۱۳
ابو المعالی سید - ۱۲۴ - ۱۲۹
۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۷
ابراهیم خان اوزبک - ۱۶۹
ابراهیم حسین میرزا - ۱۷۷ - ۱۷۸
۲۳۷
حکیم ابو الفتح - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۲۵۸
شیخ ابو الفضل پسر شیخ مبارک
۱۶۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۱۲
۲۲۰ - ۲۲۳ - ۲۳۸ - ۲۴۱
۲۴۵ - ۵۰۹
میر ابو القاسم نمکین - ۲۵۲
خواجه ابو الحسن - ۲۵۷ - ۲۶۴

٢٧٦ - ٣١٣ - ٣١٦ - ٣١٧
٣١٨ - ٣٢١ - ٣٢٥ - ٣٣٥
٣٥٣ - ٣٦١ - ٣٦٨ - ٣٦٩
٣٧٠ - ٣٧١ - ٣٧٦ - ٣٨٢
٣٩٠ - ٤٠١ - ٤١٣ - ٤١٨
٤٢٣ - ٤٢٦ - ٤٢٩ - ٤٣٠
٤٥٢ - ٤٦٠ - ٤٦١ - ٥٨٧
٦٧٦
ابراهیم خان صوبه‌دار - ٣٤٣ - ٣٤٥
ابو طالب پسر آصف خان
(شایسته‌خان) - ٣٧٠ - ٣٧٢
٣٨١ - ٣٨٦ - (شغ شین)
خواجه ابوالحسن مشهدي لشكر
خان - ٤٠٢ - (شق لام)
ابدال کاذر - ٤٥٤
ابوالفتح فرستادهٔ فتح خان - ٤٦٧
میر ابو الحسن - ٥٢٢ - ٥٢٧
٥٣١ - ٦٥٠ - ٦٨٩
قاضي ابوسعید - ٥٢٢ - ٥٢٧ - ٥٣١
ابوالقاسم پسر سیف خان - ٥٧٨
ابراهیم بکاول آدم نذر محمد خان
٦٣٥

ابراهیم بیگ ملازم سبحان قلي
٧٠٤
میرزا ابراهیم ادهم خواهر زادهٔ
تقرب خان - ٧١٥
میر ابوالفضل معموري - ٧٤٧
اپ روپ (نام فیل) - ٢٣٠
سلطان احمد میرزا - ١٩ - ٢٢
٢٣ - ٢٤ - ٣٤
احمد تنبل - ٢٥ - ٢٧ - ٢٨ - ٢٩
٣٣
احمد سلطان صفوي - ٤٢
احمد شاه - ٩٣
میرزا احمد ترکمان - ٩٥
احمد خان سور حاکم پنجاب
سکندر شاه شوهر خواهر عدلي
شاه - ١١١ (شغ سین)
احمد جام قدس سره - ١١٥ - ١٢٧
احمد سلطان شاملو - ١١٧
احمد خان نیشاپوري داماد ماهم
انکه - ١٣٥ - ١٥٣
سید احمد خان بارهه - ١٧٦ - ١٧٨
٩٣٢

احمد بیگ برادرزادهٔ ابراهیم - ۳۴۵
احسن الله ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن - ۳۵۴
احمد بیگ پسر جلال - ۳۵۸
احمد خان نیازی - ۵۲۱
احمد بیگ ملازم علی مردان - ۵۵۶
سید احمد سعید - ۶۸۰ - ۷۰۷ - ۷۰۸
میر احمد خان ولد سیادت خان - ۷۱۷ - ۷۵۹
میرزا احمد داماد قطب شاه - ۷۴۶ - ۷۴۷
اختیار خان قلعه‌دار - ۷۷ - ۷۸
اختیار الملک گجراتی - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳
ادهم خان - ۱۳۵ - ۱۴۳ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۶۱ - ۱۶۲
آدی رام - ۴۴۴
ارادت خان وزارت - ۳۶۸ - ۳۷۱ - ۳۸۸ - ۳۹۹ - ۴۱۰ - ۴۲۴
ارسلان آقا فرستادهٔ شاه روم - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۶۴۲ - ۶۴۵
ارجن داس خواجه پنهلداس - ۶۰۲ - ۶۰۳
قوم ازبکان - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۱۱۶ - ۱۸۹ - ۲۳۷ - ۳۹۱ - ۴۰۴ - ۴۱۰ - ۴۷۲ - ۶۰۸ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۲۴ - ۶۲۶ - ۶۲۹ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۸ - ۶۴۰ - ۶۴۲ - ۶۴۴ - ۶۴۷ - ۶۵۱ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۳ - ۶۷۵ - ۶۸۴ - ۶۸۷ - ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۱۸
شاه اسمعیل صفوی شاه ایران ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۵ - ۱۳۴ - ۲۰۴ - ۲۶۰
اسمعیل جلوانی سردار - ۳۷
اسلام خان - ۲۶۰ - ۲۷۳ - ۴۰۷ - ۴۱۳ - ۴۹۱ - ۵۵۹ - ۵۶۰

۵۶۸ – ۵۷۰ – ۶۱۰ – ۶۶۰
۶۷۳ – ۷۰۵ – ۷۱۳ – ۷۵۹
احمد خان محمد معصوم – ۶۶۲
۷۵۲ – (شفٹ میم)
اسحق بیگ – ۵۱۶ – ۶۱۶
۶۲۸ – ۶۲۹
اسمعیل نبیرۂ عادل خان – ۵۰۱
اسمعیل امام اسمعیلیہ – ۵۹۳
اسد اللہ برادر دیندار خان – ۶۱۷
میر اسحق پسر اعظم خان – ۶۸۵
میر اسد اللہ خان بخاری عرف
میر میران – ۷۳۷ – (شفٹ میم)
اصالت خان – ۵۵۲ – ۵۸۳ – ۵۸۵
۶۰۸ – ۶۱۱ – ۶۱۲ – ۶۱۳ – ۶۱۵
۶۲۴ – ۶۲۷ – ۶۲۹ – ۶۳۱
۶۳۴ – ۶۳۸ – ۶۵۹
اعظم ہمایون – ۱۰۵ – ۱۱۰
خان اعظم شمس الدین – ۱۵۵
۱۶۲
اعتماد خان وزیر سلطان مظفر – ۱۷۵
خان اعظم اتکہ کوکلتاش خان
اصل نامش میرزا عزیز – ۱۷۸
۱۷۹ – ۱۸۰ – ۱۸۱ – ۱۸۲
۱۸۳ – ۱۸۸ – ۱۹۵ – ۱۹۷
۲۰۱ – ۲۰۲ – ۲۰۳ – ۲۳۳
۲۳۴ – ۲۵۹ – ۲۶۲ – ۲۷۷
۲۷۹ – ۲۹۹ – ۳۳۷ – ۳۵۴
۳۸۹ – ۴۲۴ – ۴۲۶ – ۴۲۸
۴۳۰ – ۴۳۱ – ۴۳۳ – ۴۳۴
۴۳۵ – ۴۳۶ – ۴۴۹ – ۴۶۰
۴۵۱ – ۴۵۲ – ۴۵۳ – ۴۵۶
۴۵۷ – ۴۵۸ – ۴۶۰ – ۴۶۳
۴۷۱ – ۴۹۵ – ۵۶۸ – ۵۸۲
۵۹۲ – ۶۲۱ – ۶۴۵ – ۶۸۵
۷۵۹ – (شفٹ عین)
اعتماد الدولہ پدر نور جہان – ۲۴۷
۲۷۶ – ۲۷۷ – ۲۸۰ – ۲۸۱
۳۲۵ – ۳۳۰
اعتماد الدولہ غیاث بیگ طہرانی
۲۴۸ – ۲۵۰ – (شفٹ غین)
اعتبار خان (ہندوی صاحب مدار)
۲۵۸ – ۳۳۳ – ۳۳۷
اعتماد خان پسر اعتماد الدولہ –
۲۷۶ – ۲۷۷

اعتقاد خان — ۳۳۰ — ۳۹۸ — ۷۵۹
اعتماد راو (دیگر) — ۴۶۳
اعتماد خان ترکمان قزلباش خان
۴۷۴
امام اعظم رح — ۵۷۷
اعتماد خان صوبہ دار [illegible] — ۶۳۱
اغرخان پسر قرا خان — ۵ — ۶
افغانان — ۳۸ — ۴۵ — ۴۶ — ۴۷ — ۵۰
۵۲ — ۵۴ — ۵۵ — ۶۱ — ۶۳ — ۶۴
۷۲ — ۷۴ — ۸۰ — ۸۱ — ۸۳ — ۸۴
۸۵ — ۸۷ — ۸۸ — ۸۹ — ۹۴ — ۹۵
۹۷ — ۹۸ — ۱۰۰ — ۱۰۱ — ۱۰۳
۱۰۴ — ۱۰۸ — ۱۰۹ — ۱۱۳
۱۱۴ — ۱۱۵ — ۱۱۸ — ۱۲۱
۱۲۲ — ۱۲۳ — ۱۲۴ — ۱۲۶
۱۳۳ — ۱۳۴ — ۱۳۵ — ۱۴۲
۱۴۳ — ۱۵۱ — ۱۵۴ — ۱۶۶
۱۸۳ — ۱۹۰ — ۱۹۱ — ۱۹۲
۱۹۳ — ۲۰۳ — ۲۳۶ — ۲۵۲
۲۵۴ — ۲۵۸ — ۲۶۲ — ۲۶۹
۳۲۶ — ۳۷۴ — ۳۷۵ — ۳۷۶
۴۱۳ — ۴۱۴ — ۴۶۱ — ۴۱۷
۴۲۲ — ۴۲۸ — (درین مقدمہ اتمام
افغانان است) — ۴۲۹ — ۴۳۱
۴۳۲ — ۴۳۳ — ۴۳۴ — ۴۳۸
۴۳۹ — ۴۵۰ — ۴۵۲ — ۵۶۹
۵۷۰ — ۵۸۰ — ۵۹۲ — ۶۳۴
۶۷۷ — ۶۸۴ — ۶۸۷ — ۶۹۷
۷۲۶ — ۷۲۷
علامی افضل خان — ۲۹۱ — ۲۹۲
۳۱۲ — ۳۲۲ — ۳۲۳ — ۳۳۰
۳۳۲ — ۳۴۳ — ۳۸۰ — ۳۸۱
۴۱۰ — ۵۲۷ — ۷۴۰
افتخار خان — ۳۵۸ — ۷۴۱ — ۷۴۹
آذافضل — ۳۹۴
جلال الدین محمد اکبر بادشاہ
عرش آشیانی — ۳ — ۱۱۵
۱۱۶ — ۱۲۱ — ۱۲۳ — ۱۲۴
۱۲۷ — ۱۲۸ — ۱۳۰ — ۱۳۱
۱۳۲ — ۱۳۳ — ۱۳۵ — ۱۳۹
۱۳۷ — ۱۳۹ — ۱۴۱ — ۱۴۲
۱۴۳ — ۱۴۴ — ۱۴۶ — ۱۴۷
۱۴۹ — ۱۵۰ — ۱۵۱ — ۱۵۲
۱۵۴ — ۱۵۸ — ۱۶۱ — ۱۶۲

۱۶۳ – ۱۶۴ – ۱۶۵ – ۱۶۷
۱۶۸ – ۱۶۹ – ۱۷۰ – ۱۷۴
۱۷۵ – ۱۷۶ – ۱۷۷ – ۱۷۸
۱۷۹ – ۱۸۱ – ۱۸۲ – ۱۸۳
۱۸۵ – ۱۸۹ – ۱۹۱ – ۱۹۲
۱۹۴ – ۱۹۶ – ۱۹۷ – ۱۹۸
۲۰۱ – ۲۰۲ – ۲۰۳ – ۲۱۳
۲۱۴ – ۲۱۶ – ۲۱۸ – ۲۱۹
۲۲۰ – ۲۲۱ – ۲۲۳ – ۲۲۴
۲۲۶ – ۲۲۸ – ۲۲۹ – ۲۳۱
۲۳۲ – ۲۳۴ – ۲۳۵ – ۲۳۷
۲۳۹ – ۲۴۳ – ۲۴۴ – ۲۴۶
۲۴۸ – ۲۴۹ – ۲۵۴ – ۲۵۵
۲۵۶ – ۲۵۷ – ۲۵۹ – ۲۶۲
۲۶۳ – ۲۶۴ – ۲۶۵ – ۲۶۶
۲۸۸ – ۲۹۳ – ۲۹۶ – ۳۰۳
۳۰۵ – ۳۰۶ – ۳۸۴ – ۴۱۰
۴۲۱ – ۵۴۹ – ۵۵۱ – ۵۵۲
۵۸۲ – ۶۰۵ – ۷۱۴ – ۷۳۲
۷۳۸ – ۷۵۷
اکبرشاه (دیگر) از اولاد شاهجهان
۵۹۲

النقوا مادر بوزنجرخان – ۷ – ۸
۱۳
میرزا الغ بیگ پسر میرزا شاهرخ
۱۷ – ۱۸ – ۱۹ – ۲۲ – ۳۵ – ۳۸
۱۶۹ – ۱۷۰ – ۳۰۷
الله وردی خان ترکمان – ۳۱۸
۵۰۷ – ۵۲۱ – ۵۲۳ – ۵۵۲ – ۵۸۵
۵۸۹ – ۵۹۴ – ۶۰۱ – ۶۶۲ – ۶۸۱
۷۱۴ – ۷۵۹
الله یار خان – ۵۵۹
التفات خان ولد میرزا رستم صفوی –
۵۹۶
التفات خان پسر اعظم خان – ۶۲۱
المانیان – ۶۳۹ – ۶۴۰ – ۶۴۷
۶۴۹ – ۶۵۰ – ۶۵۸ – ۶۶۲ – ۶۶۹
۶۷۰ – ۶۷۱
میرزا امینا مورخ نامش میر محمد
امین – ۱۶۵ – ۲۴۸ – ۳۴۶
امین خان کوکا – ۲۳۷
امام قلیخان فرمان فرمای توران
برادر نذر محمد خان – ۲۶۰
۲۶۱ – ۳۸۷ – ۴۰۰ – ۴۰۱

۹۰۰ - ۹۰۴ - ۹۳۳

امان الله - ۳۹۱

امام قلي خان پسر جان محمد ارخاني -
۳۲۹

امر سنگهه زميندار - ۳۳۰ - ۹۰۱
۹۰۲ - ۹۰۳

امام قلي بيگ پسر جمشيد بيگ -
۹۲۱

راجه امر سنگهه - ۷۹۵

امام قلي يوزباشي ملازم شاه
ايران - ۷۱۰

امير خان - ۷۵۳

انجه خان ثاني - ۳

انهي راى - ۳۳۱

انوپ سنگهه - ۳۳۳

اورنگ زيب عالمگير خلد مكاني
خلد آرامگاه - ۲ - ۲۵۵ - ۲۷۳
۲۸۷ - ۲۹۲ - ۳۷۷ - ۳۸۱
۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۳۵ - ۴۷۳
۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۸۸ - ۴۹۱
۵۰۳ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۳
۵۱۹ - ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۴۲
۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۹
۵۵۹ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳
۵۶۹ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۸۹
۵۹۲ - ۵۹۴ - ۵۹۷ - ۶۰۰
۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۴۱ - ۶۴۹
۶۴۹ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸
۶۵۹ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳
۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷
۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۶۸ - ۶۷۱
۶۷۵ - ۶۷۷ - ۶۸۰ - ۶۸۴
۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۹۰ - ۶۹۲
۶۹۵ - ۶۹۷ - ۶۹۹ - ۷۰۰
۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۰۹ - ۷۱۰
۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۲۰ - ۷۲۹
۷۲۸ - ۷۳۰ - ۷۳۴ - ۷۳۵
۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹
۷۵۸ - ۷۴۰ - ۷۵۰ - ۷۵۴
۷۵۵ - ۷۵۶

ارنگ خان - ۱۰

اوزن حسن ترکمان - ۱۸ - ۲۵ - ۲۷
۲۸

اود سنگهه پسر راجه مالديو -

۲۴۵ - ۲۴۹
اودیھنگھه پسر راناسانکا - ۲۷۸
اوگرسین کچهواهه تهانه‌دار - ۹۴۹
اهتمام خان داروغه - ۴۳۱
ایرج پسر فریدون - ۷
ایلدکز - ۱۳
ایجل - ۱۳
میر ایوب - ۴۴
ایرج خان - ۷۲۵

---

* مواضع وغیره *

آذربائیجان - ۱۵ - ۱۹ - ۱۷ - ۲۹۲
قلعهٔ آسیر برهان پور - ۷۹ - ۲۰۳
۲۱۳ - ۲۱۵ - ۳۳۹ - ۳۴۰
۳۷۷ - ۳۸۱
آسیر - ۲۰۴ - ۴۷۱
بندر آچهی - ۴۱۰
آصف آباد - ۷۰۷
ملک آشام - ۵۴۹ - ۵۵۹
دریای اتک - ۴۶ - ۹۴۹ - ۹۷۴
۹۸۰
قلعهٔ اتک - ۸۹ - ۱۹۳ - ۳۷۱
اتک - ۳۷۱
اتاوه - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲
صوبهٔ اجمیر - ۱۰۰ - ۱۵۹ - ۱۷۳
۱۷۴ - ۱۷۵ - ۲۱۹ - ۲۱۷ - ۲۴۵
۲۷۷ - ۳۳۹ - ۳۷۷ - ۳۸۱
۳۸۳ - ۳۹۴ - ۵۳۹ - ۵۹۷ - ۹۷۲
اجین - ۵۳۹ - ۷۲۹
بلدهٔ آچه - ۵۴۸
احمدنگر - ۴۳ - ۷۹ - ۱۹۹ - ۲۰۴
۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۳ - ۲۹۲
۲۸۸ - ۳۲۰ - ۳۴۸ - ۳۸۴
۴۲۹ - ۴۹۵ - ۵۲۱ - ۵۲۹
صوبهٔ احمد آباد - ۶۷ - ۷۳ - ۷۴
۷۵ - ۷۹ - ۷۹ - ۸۰ - ۹۵ - ۱۵۱
۱۴۵ - ۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۷۹
۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۳
۱۸۹ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۵
۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۸
۲۳۳ - ۲۳۹ - ۲۹۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵
۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۹ - ۲۹۴ - ۲۹۵
۲۹۹ - ۳۰۵ - ۳۰۹ - ۳۳۷

۳۳۸ - ۳۵۷ - ۳۸۳ - ۳۹۱
۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۰۴ ۴۲۶
۴۴۵ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۴۷
۵۴۸ - ۵۶۷ - ۵۸۲ - ۵۹۳
۶۰۷ - ۶۲۰ - ۶۴۱ ۶۴۴
۶۷۲ - ۶۸۰ - ۶۹۳ - ۷۱۳
۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ ۷۵۳
قلعۂ احمد نگر - ۲۰۵ ۲۰۸
۲۱۵ ۲۹۱ ۳۰۵ ۳۲۰ ۳۹۵
قلعۂ احمد آباد - ۳۲۲
اخصی - ۳۸ ۲۹
آدیپور - ۱۷۱ ۱۷۲ ۲۷۸ - ۲۷۹
تعلقۂ اداس - ۳۳۷
اردبیل - ۱۸ ۹۴۷
ارغون ۳۶
اسلام آباد بدخشان ۴۵۴
اسلام آباد ۶۹۰
استرآباد ۶۵۵
استنبول - ۷۳۰
اصفہان (صفاہان) - ۳۰۰ ۵۵۵
۵۵۶ - ۵۶۴ - ۵۶۹ - ۵۷۵ - ۶۰۱
۶۳۰ - ۶۴۶ - ۶۸۴ - ۷۲۳

قلعۂ امرلس - ۴۳
دار الخلافت اکبرآباد (آگرہ)
۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۶
۶۷ - ۷۲ - ۷۳ - ۸۰ - ۸۲ - ۸۳
۸۴ - ۸۵ - ۹۵ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰
۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۰
۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۲۴ - ۱۲۸ - ۱۲۹
۱۳۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۵ - ۱۵۱
۱۵۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۴
۱۷۸ - ۱۸۳ - ۱۹۷ - ۲۱۳ - ۲۱۴
۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۰ - ۲۲۴ - ۲۲۸
۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۵۲ - ۲۵۸ - ۲۵۹
۲۷۴ ۲۸۶ ۲۹۶ - ۲۹۷
دریں صفحہ مذکور ست از دنبالہ دار
ـــ ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۳۳
۳۳۴ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۵۸
۳۹۱ ۳۹۴ ۳۹۵ - ۴۰۴
۴۰۹ ۴۱۲ ۴۱۴ - ۴۱۵
۴۴۲ - ۴۶۷ ۴۶۸ - ۴۷۳
۵۰۳ - ۵۳۹ - ۵۴۱ - ۵۴۴
۵۶۹ ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۶۴۹
۶۶۳ ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۷۹

٦٨٠ — ٦٨٥ — ٧٠٠ — ٧٠١
٧٠٧ — ٧٠٩ — ٧١٤ — ٧٢٨
٧٢٩ — ٧٣٤ — ٧٥٤ — ٧٥٥
قلعهٔ اکبرآباد (آگره) ٣ — ٥٣ — ١٠٤
١٦٥ — ٢١٨ — ٢٣٦ — ٢٤٨
٢٥٠ — ٣٣٤ — ٣٣٧ — ٥١٦
٥٤٠ — ٢٨٧
اکبرپور ٣٣٩ — ١٤١ — ٣٧٧ — ٥٣٨
الور — ٨٤
صوبهٔ اله آباد — ٢١٨ — ٢٢٢ — ٢٢٦
٢٢٨ — ٢٨٨ — ٢٩٨ — ٢٩٩
٣٧٠ — ٣٧١ — ٣٩٨ — ٤٥٤
٦١٠ — ٦٧٢
قلعهٔ اله آباد — ٢٣٦
اله باس — ٣٤٧
حصار امرکوت — ١٢٧
بلدهٔ انزار — ١٥
ولایت اندجان — ١٩ — ٢٢ — ٢٤
٢٥ — ٢٦ — ٢٧ — ٢٨ — ٢٩ — ٦٣٦
٦٧٠
قلعهٔ اندجان — ٢٦ — ٢٧ — ٢٨
پرگنهٔ انگواله — ٥٢٤
قلعهٔ انکی — ٥٣٠
اندراب — ٦١٥
اند جو — ٦٣٨ — ٦٣٩
اورچغد — ١٩
اورکند — ٢٩ — ٦٣٣
اوڈیسه — ١٩٧ — ٢٢٢ — ٤٦١ — ٥٨٣
٥٨٨ — ٥٩١ — ٦٧٢
صوبهٔ اوده — ٣٤٧ — ٣٩٨ — ٦٧٢
قلعهٔ اوده گیر — ٤٦٣ — ٥٢١
٥٢٤ — ٥٢٧ — ٥٣٨ — ٥٣٩
٥٤٠ — ٥٤١ — ٧٥٤
قلعهٔ اوندچه — ٥٠٩
قلعهٔ اوسه — ٥٢١ — ٥٢٤ — ٥٢٧
٥٣٨ — ٥٣٩ — ٥٤٠
ایران — ٣ — ٤ — ٧ — ٤٠ — ٤٤ — ٤٥
٥٨ — ٦٠ — ٦١ — ٧٠ — ٧٩ — ١٠٦
١١٢ — ١١٥ — ١١٦ — ١١٧ — ١١٨
١١٩ — ١٢٦ — ١٢٨ — ١٣٣ — ١٣٤
١٣٨ — ١٤٣ — ١٦١ — ١٧٢ — ١٨٠
١٩٩ — ٢٠٠ — ٢٠٤ — ٢٣٧ — ٢٣٩
٢٤٧ — ٢٤٨ — ٢٥٦ — ٢٦٠ — ٢٦٢
٢٦٤ — ٢٩٥ — ٢٩٦ — ٢٩٩ — ٣٠٠

۳۰۹ - ۳۰۷ - ۳۲۳ - ۳۲۵
۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۸۱ - ۳۸۳
۴۰۳ - ۴۱۰ - ۴۱۹ - ۴۵۴
۴۷۱ - ۴۷۳ - ۵۱۶ - ۵۱۹
۵۲۳ - ۵۴۳ - ۵۴۹ - ۵۵۵
۵۵۷ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۶ - ۵۶۷
۵۶۹ - ۵۷۱ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶
۵۹۰ - ۵۹۳ - ۵۹۸ - ۶۲۰ - ۶۲۱
۶۲۲ - ۶۲۸ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲
۶۴۵ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۸۱ - ۶۸۴
۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۶ - ۶۹۷
۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۱ - ۷۰۳ - ۷۱۰
۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۲۰ - ۷۲۳
۷۲۷
ایلاق - ۲۹
ایرج پور - ۱۸۸
قلعۀ ایرج - ۴۰۱
قلعۀ ابرزان - ۵۹۱
ایلاق سنگ سفید - ۵۷۹

*** حرف باء - مردمان ***

ظهیرالدین محمد بابر پادشاه فردوس
مکانی - ۳ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲
۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸
۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴
۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۴۱ - ۴۲
۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸
۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۵ - ۵۷
۵۸ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۵ - ۶۶
۶۸ - ۶۹ - ۷۱ - ۷۸ - ۸۵ - ۸۹
۹۱ - ۹۲ - ۹۴ - ۹۵ - ۱۱۶ - ۱۳۱
۱۳۷ - ۱۴۲ - ۱۵۰ - ۱۶۶ - ۱۹۹
۱۷۵ - ۲۷۸ - ۳۱۵ - ۳۵۳
۳۷۴
بایسنقر بن قیدو خان - ۸ - ۱۳
بابای کابلی - ۱۹
بابا بیگ - ۷۹
باز بهادر حاکم مالوه - ۱۵۲ - ۱۹۰
۱۹۱
حضرت خواجه باقی بالله - ۲۴۰
راجه باسو - ۲۵۲ - ۲۹۷ - ۳۰۲
بابا حسن ابدال - ۳۰۰
بابا شیخ ابن یمین - ۳۰۲
باتوخان - ۳۹۸

اقر کشمیري - ۴۰۸
افغان - ۵۹۸ - ۵۷۸ - ۵۹۷ - ۶۸۰
میر باقر ملازم دارا شکوه - ۷۰۵
بن افغان - ۹۳
چلبي [نام توپ] - ۴۵۷
عري بیگ ایلچي ایران - ۴۱۰
۴۱۹ - ۴۲۲
نت النسا بیگم عمهٔ جهانگیر شاه
(محمد سلیم) - ۲۲۹
داغ خان قاچار - ۱۱۹
داغ بیگ ترکمان - ۲۵۸
میرزا بدیع الزمان پسر میرزا
شاهرخ - ۳۳۹
دیع الزمان خویش خواجه
ابو الحسن - ۳۷۹
اجه بدن منگهه - ۶۸۰
رکل - ۱۳
شیخ برهان الدین - ۲۴ - ۲۱۴
خواجه برلاس - ۷۹
رهان نظام شاه احمدنگر - ۷۹
رج علي نوکر خانزمان - ۱۳۹
رهان الملک - ۱۸۸

میرزا برخوردار [خان عالم] خلف
میرزا عبد الرحیم - ۲۶۰ - ۲۶۲
خواجه برخوردار نقشبندي داماد
مهابت خان - ۳۶۰
میر برکه میر تزک - ۴۱۹ - ۴۲۲
شیخ برهان الدین قطب عالم
نبیرهٔ مخدوم جهانیان - ۵۶۸
راجه بکرماجیت راجهٔ گوالیار
۵۲ - ۵۳ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۷
۳۰۹ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸
۳۲۱ - ۳۳۵ - ۳۳۹ - ۳۳۷
۳۳۹
رانا بکرماجیت حاکم چتور بعد
رانا مانکا - ۷۳ - ۷۴
بکرماجیت پسر ججهار بندیله
۴۳۸ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸
۵۰۹ - ۵۱۴ - ۵۲۲ - ۵۵۰
بکتاش خان آدم شاه ایران - ۵۷۵
۵۷۶ - ۵۷۷
بلوچان - ۹۴ - ۱۷۸
بلند خان خواص - ۳۸۰
سیدي بلال شمشیر خان - ۶۶۲

بنارسي نائب افضل خان - ۲۶۱ - ۳۸۹ - ۳۹۱
بندیله - ۴۳۸ - ۵۵۴
بوزنجرخان از اجداد چنگیزخان بن النقوا - ۷ - ۸ - ۱۳
بوقا خان بن بوزنجرخان - ۸ - ۱۳
بهارخان - ۴۷ - ۱۱۰
سلطان بهلول لودي - ۴۳ - ۸۷ - ۱۱۳
سلطان بهادر گجراتي - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲
شیخ بهلول - ۸۲
بهادر خان لوهاني مخاطب به سلطان محمد - ۸۹
بهرام میرزا برادر شاه طهماسپ - ۱۱۸
بهادر خان برادر خانزمان - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۷۰
راجه بهاري مل - ۱۶۹ - ۲۳۸
راجه بهگوان داس - ۱۷۷ - ۱۸۰ - ۱۸۹ - ۲۳۸ - ۲۴۵
بهادر خان نبیرا برهان نظام شاه - ۲۰۸
بهادردل پسر راجي علي (سلطان بهادر) - ۲۱۳ - ۲۱۵
بهادر شاه خلدمنزل - ۲۵۵ - ۲۹۴
بهرجي زمیندار بگلانه - ۲۹۳ - ۳۴۶ - ۵۱۱ - ۵۱۳ - ۵۱۴
[illegible] - ۳۱۷ - ۳۳۵ - ۳۴۶ - ۳۵۲
بهار بانو بیگم صبیه جهانگیر بادشاه - ۳۵۹
بهارت سنگهه بندیله - ۴۰۷
بهادر خان روهله - ۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۵
بهادر خان - ۴۵۸ - ۴۶۵ - ۵۱۴ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۹ - ۵۷۸ - ۵۸۵ - ۵۸۷ - ۵۸۹ - ۶۰۹ - ۶۱۳ - ۶۲۴ - ۶۳۱ - ۶۳۴ - ۶۳۸ - ۶۴۹ - ۶۵۹ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۷۳۶ - ۷۵۵ - ۷۵۹
بهار سنگهه بندیله - ۴۰۹ - ۴۳۳ - ۵۹۱ - ۷۰۶
بهلول - ۴۱۲ - ۴۱۹

بهروز خان نظام الملکي – ۴۲۵
بهادر خان پسر دریا خان – ۴۳۱ – ۴۳۲ – ۴۳۳
بهلول خان – ۴۵۲ – ۴۵۵ – ۴۷۹ – ۴۸۰
راجه بهاري – ۴۹۰
بهیم نراین زمیندار – ۵۰۷ – ۵۶۰
بهادر بیگ – ۵۱۵
بهادر افغان – ۵۲۲ – ۵۲۳
بهلول بیجاپوري – ۵۲۲ – ۵۲۵
بهوجراج حارس اوسه – ۵۳۹
بهیلان – ۵۶۴ – ۵۶۵
بهارسنگهه پسر راجه جگت سنگهه – ۶۱۵ – ۶۹۲ – ۶۹۳
بهرام خان پسر نذر محمد خان – ۶۲۹ – ۶۳۰ – ۶۳۲ – ۶۴۱ – ۶۵۵ – ۷۵۹
مولانا بیغائي (ثنائي شاعر) – ۶۴
بیرم خان خانخانان خان بابا – ۷۸ – ۱۱۶ – ۱۱۷ – ۱۲۰ – ۱۲۲ – ۱۲۳ – ۱۲۴ – ۱۲۵ – ۱۲۶ – ۱۲۸ – ۱۳۰ – ۱۳۱ – ۱۳۲ – ۱۳۳ – ۱۳۴ – ۱۳۵ – ۱۳۶ – ۱۳۷ – ۱۳۸ – ۱۳۹ – ۱۴۱ – ۱۴۲ – ۱۴۳ – ۱۴۴ – ۱۴۵ – ۱۴۶ – ۱۴۷ – ۱۴۸ – ۱۴۹ – ۱۵۰ – ۱۵۱ – ۱۵۲ – ۱۶۲ – ۱۶۳ – ۱۸۷ – ۲۳۷ – ۲۳۸ – ۲۴۵ – ۳۸۶
بي بي بائي زن سليم شاه – ۱۰۷
راجه بیربل (بیربر) – ۱۹۱ – ۱۹۲ – ۱۹۳ – ۱۹۴ – ۲۳۸
بیگم سلطان دختر ابراهیم عادل شاه – ۲۱۵
بیسنگهه راو – ۳۱۸
بیرم بیگ بخشي – ۳۳۹ – ۳۴۱ – ۳۴۲ – ۳۴۷
راجه بیتهلداس – ۴۱۶ – ۴۱۷ – ۴۹۱ – ۶۰۲ – ۶۲۳ – ۶۸۲ – ۷۰۸ – ۷۵۹
بیرم زمیندار (دولتمند خان) پسر بهرجي – ۵۶۴
بیگ اوغلي خان سردار نامي توران – ۶۶۱ – ۶۶۵ – ۶۷۰

• مواضع وغیره •

بابانته - ۴۸
بارمه - ۲۳۹ - ۳۳۵ - ۳۹۰
۴۱۹ - ۴۴۴
بالاپور - ۲۸۲ - ۳۰۵
بالاگهات - ۲۹۲ - ۳۱۱ - ۳۴۹
۴۰۳ - ۴۵۳ - ۴۶۰ - ۴۹۲
۵۰۲ - ۵۰۷ - ۵۲۰ - ۷۳۱
بان گنگا - ۳۲۰
تالهٔ پاسوتی - ۴۱۰
پرگنهٔ پاهل - ۴۴۹
باغ حسن ابدال - ۵۶۹
باغ آهو خانهٔ کابل - ۵۹۹
باغ گلچمنی - ۶۹۲
آب بجواره - ۱۲۳
بخارا - ۲ - ۱۸ - ۳۰ - ۴۳ - ۴۵
۵۴۷ - ۵۶۰ - ۶۳۳ - ۶۳۶
۶۴۵ - ۶۷۰
بدخشان - ۱۸ - ۲۲ - ۲۴ - ۲۹
۳۱ - ۳۹ - ۷۴ - ۱۲۱ - ۱۳۱
۱۶۳ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۸۹
۳۰۳ - ۵۴۹ - ۶۰۸ - ۷۰۹
۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۹
۶۲۰ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۸
۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۴۰
۶۴۲ - ۶۴۴ - ۶۴۹ - ۶۵۰
۶۷۳ - ۶۷۵
صوبهٔ برهان پور - ۶۷ - ۷۵ - ۷۹
۱۶۰ - ۱۶۴ - ۱۸۴ - ۱۸۸
۱۹۶ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۱۳
۲۱۴ - ۲۲۰ - ۲۵۹ - ۲۶۴
۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۸۷ - ۲۹۲
۳۰۵ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷
۳۱۸ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹
۳۴۰ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴
۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۰ - ۳۵۴
۳۵۶ - ۳۷۲ - ۳۸۳ - ۳۹۱
۳۹۲ - ۳۹۸ - ۴۰۴ - ۴۱۲
۴۲۴ - ۴۴۳ - ۴۴۸ - ۴۶۷
۴۸۳ - ۴۹۰ - ۴۹۵ - ۵۰۰
۵۰۲ - ۵۰۷ - ۵۲۰ - ۵۳۸
۵۴۲ - ۶۷۴ - ۷۰۳ - ۷۲۹ - ۷۳۰

صوبهٔ برار — ۱۶۰ — ۱۸۸ — ۱۹۵
۱۹۶ — ۲۰۴ — ۲۰۸ — ۲۷۹
۲۸۴ — ۲۹۲ — ۲۹۳ — ۲۹۸
۳۲۱ — ۳۴۲ — ۳۵۹ — ۳۸۳
۴۱۲ — ۴۱۸ — ۴۸۳ — ۴۹۲
۵۰۲ — ۵۰۷ — ۶۷۲ — ۷۰۹
۷۳۵ — ۷۴۹
بروده — ۱۸۷ — ۳۳۸
قلعهٔ بست — ۵۵۸ — ۵۵۹ — ۶۸۹
۷۱۰ — ۷۱۳ — ۷۱۸ — ۷۱۹
۷۲۷
قلعهٔ بساول — ۵۹۴
بسطام تعلقهٔ عراق — ۶۵۲ — ۶۵۵
بصره — ۵۲۷
بغداد — ۵۷۴ — ۵۷۵ — ۵۷۶
قلعهٔ بغداد — ۵۷۶
حصار بقلان — ۴۲
ولایت بکلانه — ۱۷۸ — ۲۷۹ — ۲۹۳
۴۲۴ — ۴۲۹ — ۴۹۰ — ۵۴۶
۵۶۱ — ۵۶۲ — ۵۹۴ — ۶۰۱
۶۷۳ — ۶۸۳
بلخ — ۲ — ۶ — ۱۴ — ۱۲۲ — ۴۰۳
۴۱۰ — ۵۹۰ — ۶۰۸ — ۶۱۱
۶۱۹ — ۶۲۰ — ۶۲۲ — ۶۲۸
۶۲۹ — ۶۳۱ — ۶۳۲ — ۶۳۴
۶۳۷ — ۶۳۸ — ۶۴۲ — ۶۴۴
۶۴۵ — ۶۴۶ — ۶۴۷ — ۶۴۹
۶۵۰ — ۶۵۶ — ۶۵۷ — ۶۶۰
۶۶۱ — ۶۶۶ — ۶۶۹ — ۶۷۰
۶۷۱ — ۶۷۳ — ۶۷۵ — ۶۸۲
۷۰۳ — ۷۰۴ — ۷۵۷
بلغار — ۱۲
قلعهٔ بلخ — ۶۳۰ — ۶۳۲ — ۶۶۱
صوبهٔ بنگاله — ۶۸ — ۷۱ — ۸۱
۸۲ — ۸۳ — ۸۴ — ۹۲ — ۹۳
۹۴ — ۹۵ — ۹۸ — ۱۰۲ — ۱۱۰
۱۳۵ — ۱۶۵ — ۱۸۴ — ۱۸۵
۱۸۶ — ۱۹۶ — ۱۹۷ — ۲۱۷
۲۲۲ — ۲۳۴ — ۲۴۸ — ۲۵۹
۲۵۷ — ۲۶۰ — ۲۶۶ — ۲۶۸
۲۷۳ — ۳۱۲ — ۳۳۷ — ۳۴۲
۳۴۳ — ۳۴۶ — ۳۵۰ — ۳۵۱
۳۵۳ — ۳۵۴ — ۳۵۶ — ۳۵۸
۳۸۲ — ۳۸۷ — ۳۸۸ — ۳۹۸

٣٩٨ – ٤٧٠ – ٥٠٨ – ٥٥٩
٥٤٧ – ٥٦٨ – ٥٧٠ – ٥٧٢
٥٨٨ – ٦٢٠ – ٦٤١ – ٦٦٠
٦٧٢ – ٦٨٠ – ٧١٠ – ٧١٣
٧٣٠ – ٧٤١
بنديل كهنك – ٤١٨
بنارس – ٥٩٧ – ٩٨٣
بنكش زرد – ٢٨٧
بهرام (سهرام) – ١٩
صوبة بهار – ٢٤ – ٧١ – ٧٣ – ٨١
٩٢ – ٩٣ – ١١٣ – ١١٥ – ١٢٦
١٢٨ – ٢١٩ – ٢٢١ – ٢٤٨
٢٥٢ – ٣٤٥ – ٣٤٦ – ٣٩٨
٤٦٨ – ٤٧٢ – ٥٤٥ – ٥٨٣
٦٤١ – ٦٧٢
سركار بهرائج – ٧٦ – ٨٠ – ١٧٦
١٧٧ – ١٩٧
بهكر – ١٢١ – ١٧٨ – ١٨٦ – ١٩٦
قلعة بهكر – ١٨٣
بهنير – ٣٥٦ – ٣٨٩ – ٣٩١
٥٠١ – ٥٨٠
آب بهت – ٣٩١ – ٥٩٩

٩٨٧ – ٩٨٨
بهالسي – ٣٣٠
قلعة بهالكي – ٣٤٣
آب بهنورا – ٥٢٣ – ٥٢٦ – ٥٣٠
بهالكي – ٥٢٥
بيانة – ٥٧ – ٨٠ – ١٠٣ – ١١٠
١١٢
قلعة بيانة – ٧٣ – ٧٤ – ١٣٢
بيشه – ٩٥
سركار بيجاگڈه – ١٥٣ – ١٩٠
١٩١ – ٤٣٧ – ٥٠٢
بيكانير – ١٧٥
بيدر – ١٩٦ – ٤٥٨ – ٥٢٥ – ٧٢٩
صوبة بيجا پور – ٢٠٣ – ٢٠٥
٢٠٧ – ٢٠٨ – ٢١٥ – ٢٨٧
٢٩٢ – ٢٩٣ – ٢٩٦ – ٣٢٤
٣٢٧ – ٣٤٨ – ٣٤٩ – ٣٨٥
٤٠٤ – ٤٣٥ – ٤٥٨ – ٤٥٩
٤٦٢ – ٤٦٣ – ٤٦٥ – ٤٦٦
٤٧٠ – ٤٧٧ – ٤٧٨ – ٤٧٩
٤٨٠ – ٤٨٣ – ٤٨٩ – ٤٩٥
٥١٧ – ٥٢٠ – ٥٢١ – ٥٢٢

۵۲۳ – ۵۲۴ – ۵۲۵ – ۵۲۶
۵۲۷ – ۵۲۸ – ۵۲۹ – ۵۳۰
۵۳۷ – ۷۵۴ – ۷۵۵ – ۷۵۶
پرگنهٔ بیر – ۴۳۰ – ۴۹۹ – ۵۰۰
۵۲۹
قلعهٔ بیجاپور – ۴۶۴ – ۷۵۷
بیضاپور – ۴۸۷
پرگنهٔ بیاول – ۵۶۴

* حرف پے – مردمان *

رانی پاربتی زن ججهار – ۵۱۴
۵۱۹
خواجه پارسا – ۶۶۲
پتنگ راو دکهنی – ۳۱۹ – ۴۲۸
سلطان پرویز پسر جهانگیر – ۲۴۶
۲۴۹ – ۲۵۳ – ۲۶۰ – ۲۷۶
۲۸۸ – ۲۹۸ – ۲۹۹ – ۳۲۳
۳۲۶ – ۳۳۲ – ۳۳۳ – ۳۳۵
۳۳۶ – ۳۳۷ – ۳۳۹ – ۳۴۰
۳۴۲ – ۳۴۳ – ۳۴۴ – ۳۴۶
۳۴۷ – ۳۵۰ – ۳۵۱ – ۳۵۲
۳۵۳ – ۳۵۴ – ۳۵۷ – ۳۵۸
۳۷۶ – ۳۸۲ – ۳۸۳ – ۴۷۱
قوم پرتگال – ۳۰۹
راجه پرتهی راج راتهور – ۴۱۶
۴۱۷ – ۴۱۹ – ۹۰۱
پرورش خان بارهه – ۴۶۱
پرتهی راج از اولاد ججهار – ۵۴۴
۵۶۸ – ۵۷۸
پرتاب سنگهه – ۵۴۴ – ۵۴۵
پرتهی راج زمیندار – ۵۸۷
پورنمل راجپوت – ۹۹ – ۱۰۱
پیر محمد خان (ملا پیر محمد
شروانی فاضل دکنی) – ۱۳۷
۱۳۹ – ۱۴۱ – ۱۴۲ – ۱۴۶
۱۴۷ – ۱۵۲ – ۱۵۴ – ۱۶۰
۱۶۱ – ۱۷۶ – ۲۳۸

* مواضع وغیره *

پانی پت – ۵۰ – ۱۳۳ – ۱۳۴
۱۸۵
پایان گهات – ۱۵۱ – ۴۵۱ – ۵۰۲

قصبهٔ پتی – ۷۹ – ۸۰ – ۱۷۹ – ۱۷۰
پتنه – ۱۰۳ – ۱۳۴ – ۲۹۱ – ۲۷۸
۳۳۹ – ۳۳۷ – ۵۹۸
قلعهٔ پرناله – ۲۱۲
قصبهٔ پرینده – ۳۵۲ – ۳۹۵
قلعهٔ پرینده – ۳۵۲ – ۳۹۵ – ۳۹۹
۵۳۲ – ۵۳۷
پنجاب – ۴۷ – ۴۹ – ۵۴ – ۵۸
۶۷ – ۷۱ – ۸۲ – ۹۸ – ۱۰۵
۱۱۱ – ۱۱۳ – ۱۱۵ – ۱۲۲
۱۲۳ – ۱۲۴ – ۱۲۹ – ۱۲۹
۱۳۰ – ۱۳۲ – ۱۳۳ – ۱۳۶
۱۴۷ – ۱۶۳ – ۱۶۷ – ۱۶۸
۱۶۹ – ۱۷۰ – ۱۷۸ – ۱۸۵
۱۹۰ – ۱۹۹ – ۲۱۳ – ۲۵۰
۲۸۶ – ۲۹۷ – ۳۰۶ – ۳۲۸
۳۳۰ – ۳۰۹ – ۳۴۷ – ۳۹۰
۳۹۸ – ۵۰۱ – ۵۰۵ – ۵۰۷
۶۲۰ – ۶۲۱ – ۶۲۳
پنجشیر – ۶۱۳ – ۶۱۴
آب پورنا – ۳۱۶ – ۳۱۸
پونا – ۳۵۴

پرگنهٔ پینار – ۵۴۴
قصبهٔ پهول مری – ۳۷۶
پیشاور – ۷۱ – ۱۹۰ – ۳۲۸ – ۵۹۹
۶۲۱ – ۶۳۱ – ۶۴۶ – ۶۵۸
۷۳۹
پتهر بیگر – ۳۱۰
پیر پنجال – ۳۹۳ – ۴۱۷

---

* حرف تاء - مردمان *

تاتار پسر [illegible] خان – ۳
تاتار خان قلعه‌دار – ۵۵ – ۵۶ – ۵۷
۷۴ – ۱۱۱ – ۱۱۴ – ۱۲۳
تاج خان – ۹۳ – ۹۴
تاج خان حاکم سنبهل – ۱۰۶
تاج خان کرانی – ۱۱۰
[illegible] – ۴۹۹
[illegible] ابن مظفر علی
[illegible] – ۳
ترخانی – ۱۳
تردی بیگ قلعه‌دار چانپانیر – ۸۰
توم ترکمان – ۹۳

تردي بيگ خان – ۱۲۴ – ۱۳۰ – ۱۳۱ – ۱۳۲

تربيت خان – ۴۷۲ – ۴۹۷ ؟ – ۵۸۲ – ۵۸۷

ترکان – ۶۸۹

تقرب خان دکني – ۴۵۷ – ۴۶۰ – ۴۶۳ – ۴۶۹

ملاتقي حيدرآبادي – ۵۲۲

حکيم داؤد تقرب خان – ۶۷۹ – ۷۱۵ (شفے دال)

تور پسر فريدون – ۷

تومنه خان پسر بايسنقر خان ۸ – ۱۳

تولي خان پسر چنگيز خان – ۱۱

تونون (التون) خواجه – ۲۵

راجه تودرمل پيشکار – ۱۵۵ – ۱۵۶ – ۱۵۸ – ۱۹۴ – ۱۹۵ – ۷۱۴ – ۷۳۲ – ۷۳۸

راى تودرمل افضل‌خاني – ۵۸۰ – ۵۹۶ – ۶۱۷ – ۶۷۴

امير تيمور صاحب‌قران – ۲ – ۴ – ۶ – ۷ – ۸ – ۱۰ – ۱۲ – ۱۳ – ۱۴ – ۱۵ – ۱۶ – ۱۷ – ۲۱ – ۲۳ – ۳۲ – ۴۱ – ۴۳ – ۴۶ – ۵۴ – ۷۰ – ۹۶ – ۱۱۶ – ۱۱۸ – ۱۲۶ – ۱۲۷ – ۱۵۰ – ۱۵۱ – ۱۶۷ – ۱۶۹ – ۱۷۱ – ۲۴۴ – ۲۹۳ – ۳۷۴ – ۳۹۵ – ۴۰۶ – ۵۴۶ – ۵۵۲ – ۵۷۷ – ۵۹۵ – ۶۶۹

تمپور تاش از اجداد امير تيمور صاحب قران – ۷

تيمور سلطان (ديگر) – ۴۳

تيرانداز خان – ۵۸۹

قاضي تيمور رئيس غور – ۶۵۱

تيمور بيگ – ۷۲۶

* مواضع وغيره *

تاجيک – ۴ – ۲۳۶

تاشکند – ۱۹ – ۳۳ – ۳۴ – ۶۳۳

قلعهٔ تارا گدهه – ۵۸۳ – ۵۸۷

تبريز – ۱۷ – ۱۱۹

درياى تبتي – ۲۱۴ – ۳۱۷

۴۴۳ - ۵۰۲
ولایت تبت - ۵۳۶
ترکستان(مغولستان) (مغلستان)
۳ - ۴ - ۵ - ۹ - ۷ - ۱۰
۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۳۶
(شف میم)
ترمذ - ۱۲۹
ترمک - ۲۷۱ - ۳۲۲ ۴۲۶
۴۸۶
قلعهٔ ترمک - ۵۳۴
صوبهٔ تلنگانه - ۳۴۳ ۴۲۵
۴۲۹ - ۴۸۹ - ۲۷۲
قلعهٔ تملی - ۵۳۰
توران - ۳ - ۴ - ۷ - ۱۲ - ۳۰
۴۴ - ۵۸ - ۶۰ - ۶۱ - ۷۹
۱۳۳ - ۱۳۸ - ۱۶۶ - ۱۸۰
۱۸۹ ۱۹۰ ۲۳۹ ۲۶۰
۲۶۳ - ۲۹۷ ۳۲۸ - ۳۷۴
۳۸۷ - ۴۰۰ ۴۰۳ ۴۰۵
۵۳۱ - ۵۳۹ - ۵۹۰ ۶۲۲
۶۲۳ - ۶۶۱ - ۶۷۱ - ۶۸۰ - ۶۸۷
توندا پور - ۵۲۸

تهاره - ۴۷
قصبهٔ تیره - ۵۴۸
تیمور آباد - ۶۹۱

• حرف ٹے - موضع •

صوبهٔ ٹهٹهه - ۱۱۲ - ۱۲۷ - ۲۷۶
۳۷۰ - ۳۸۱ - ۳۸۳ - ۳۹۳
۵۷۵ - ۶۷۳ ۷۰۰

• حرف ثاء - مردمان •

ثریا بانو بیگم - ۳۹۶

• حرف جیم - مردمان •

جان علی بیگ - ۲۵
جانان بیگم دختر عبد الرحیم
خانخانان - ۲۱۳
جانسپار خان - ۲۹۲ - ۴۲۴ - ۵۵۲
جامهٔ جاه ۲۹۵
جلال‌زر ۳۱۸ - ۳۲۵ - ۳۴۴
۴۲۷ ۴۳۵
جان نثار خان - ۳۹۱ - ۳۹۲

۴۱۲ – ۴۲۹ – ۶۲۰ – ۶۴۰
۶۴۱ – ۶۷۸
جانجهان پسر خانجهان – ۴۴۲
جانی خان قورچی باشی ایران –
۶۴۵
جباربیگ خراسانی – ۷۴۱ – ۷۴۵
چچهار سنگهه بندیله – ۴۰۶
۴۰۸ – ۴۰۹ – ۴۱۲ – ۴۳۸
۵۰۶ – ۵۰۹ – ۵۱۰ – ۵۱۲
۵۱۳ – ۵۱۴ – ۵۱۵ – ۵۱۶
۵۱۹ – ۵۲۱ – ۵۲۲ – ۵۳۷
۵۴۳ – ۵۶۴ – ۵۶۸
راجه جسونت سنگهه – ۱۵۹
۵۶۱ – ۶۰۱ – ۷۵۹
جسونت رای – ۵۸۸ – ۵۸۹
جعفر کذاب – ۱۹۶
سید جعفر – ۳۴۳
سید جعفر بخشی – ۳۵۷
جعفر خان میر بخشی پسر
صادق خان – ۴۹۱ – ۵۶۸ – ۵۸۲
۶۲۱ – ۶۷۸ – ۶۸۸ – ۶۹۳
۷۰۰ – ۷۵۴ – ۷۵۹

میر جعفر استرابادی – ۷۴۰
راجه جگت سنگهه پسر راجه
مانسنگهه – ۲۱۷ – ۲۵۹ – ۳۲۴
۵۵۸ – ۵۶۸ – ۵۶۹ – ۵۸۳
۵۸۴ – ۵۸۷ – ۵۸۸ – ۶۰۹
۶۱۴ – ۶۱۵ – ۶۱۶ – ۶۱۷
۶۱۸ – ۷۲۸ – ۷۵۹
جگدیو برادر گرجای زن جادو رای
۴۲۷ – ۴۲۸
جگناتهه رانهور – ۴۷۹
جگراج – ۴۹۹
جلال خان سلیمشاه پسر شیر خان
۸۱ – ۹۰ – ۹۲ – ۹۳ – (شغس)
جلال خان جلوانی – ۱۰۱
سید جلال – ۲۰۱
جلال برادر بهادر خان – ۳۴۳
سید جلال مخدوم جهانیان خلف
سید محمد رضوی – ۵۴۷
۵۴۸ – ۵۹۲
سید جلال بخاری صدر الصدور
خلف شاه عالم – ۵۹۵ – ۵۹۹
۶۶۰

جمال خان امیر – ۸۷ – ۸۸

جمال الدین حسین – ۲۱۵

جمشید خان حبشی – ۳۱۹ – ۳۸۴

جمال محمد خواص ۳۷۹

جمشید بیگ ۴۲۱

میر جمله عرف میر محمد امین

۲۹۵ – ۲۹۹ – ۳۸۲ – ۴۱۰ – ۴۱۵ – ۴۴۰

میر جمله معظم خان وزیر ۷۴۰

۷۴۱ – ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴

۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۸ – ۷۴۹

۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳

۷۵۴ – ۷۵۵ – ۷۵۹

سلطان جنید برلاس ۷۴ ۸۰

۹۱ – ۹۲

جوینده بهادر پسر دوز خان – ۷

جوجی خان پسر چنگیز خان

۱۱ – ۱۲

جوجی ازبک – ۳۰

جوهر حبشی داماد عنبر حبشی

۳۲۰

جوهر خان ناظر ۳۶۴ ۳۶۵

۳۶۹

چوچک بیگ ازبک – ۹۲۹

میرزا جهانگیر پسر امیر تیمور

۱۳ – ۱۶

میرزا جهانگیر پسر عمر شیخ میرزا

برادر فردوس مکانی محمد

بابر بادشاه – ۲۰ ۲۱ ۲۴ – ۲۷

۲۸ – ۲۹ – ۳۰ – ۳۳ – ۳۴

ابو المظفر نور الدین محمد

جهانگیر بادشاه جنت مکانی

اصل نامش محمد سلیم – ۹۸

۱۷۴ ۱۸۹ – ۱۹۷ – ۲۰۳

۲۱۳ ۲۱۶ – ۲۱۷ – ۲۱۸

۲۱۹ ۲۲۲ – ۲۲۳ – ۲۲۵

۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ – ۲۳۰

۲۳۱ – ۲۳۲ – ۲۳۳ – ۲۳۴

۲۳۸ – ۲۳۹ ، ۲۴۰ – ۲۴۴

۲۴۶ ۲۴۷ – ۲۴۸ – ۲۴۹

۲۵۱ ۲۵۴ ۲۵۸ – ۲۶۲

۲۶۵ ۲۶۶ – ۲۶۷ – ۲۶۸

۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ – ۲۷۳

۲۷۹ ۲۸۷ ۲۸۸ – ۲۹۰

۲۹۲ ۲۹۳ – ۲۹۵ – ۲۹۶

۲۹۷ – ۳۰۱ – ۳۰۲ – ۳۰۳
۳۰۷ – ۳۰۸ – ۳۰۹ – ۳۱۲
۳۱۴ – ۳۱۵ – ۳۲۲ – ۳۲۳
۳۲۴ – ۳۲۵ – ۳۲۶ – ۳۲۹
۳۳۰ – ۳۳۱ – ۳۳۲ – ۳۳۳
۳۳۴ – ۳۳۷ – ۳۳۹ – ۳۴۲
۳۵۳ – ۳۵۹ – ۳۶۰ – ۳۶۱
۳۶۲ – ۳۶۳ – ۳۶۵ – ۳۶۶
۳۶۷ – ۳۷۰ – ۳۷۲ – ۳۷۳
۳۷۴ – ۳۷۷ – ۳۷۸ – ۳۷۹
۳۸۰ – ۳۸۱ – ۳۸۴ – ۳۸۸
۳۹۰ – ۳۹۷ – ۳۹۹ – ۴۰۵
۴۰۹ – ۴۱۱ – ۴۲۰ – ۴۲۱
۴۲۲ – ۴۷۲ – ۵۰۹ – ۵۴۶
۵۴۷ – ۵۵۲ – ۵۵۳ – ۵۵۴
۵۹۷ – ۶۱۸ – ۶۲۶ – ۶۲۷
۷۵۷
جہانگیر بیگ – ۸۱ – ۸۲ – ۸۴
جہانگیر قلی خان – ۲۳۷ – ۳۹۸
۴۶۲
جہان آرا بیگم بیگم صاحب صبیۂ
شاہجہان – ۲۷۸ – ۳۹۶ – ۴۰۰

۴۶۰ – ۵۰۸ – ۵۴۱ – ۵۹۸
۵۹۹ – ۶۰۰ – ۶۰۱ – ۶۰۵
۶۰۶ – ۶۰۷ – ۶۰۸ – ۶۰۹
۶۴۱ – ۶۸۱ – ۷۰۵ – ۷۰۶
۷۳۰ – ۷۵۱ – ۷۵۲
جیپال برادر رانا سانکا – ۱۷۱
راجہ جیسنگھہ – ۱۸۳ – ۴۱۸
۴۳۱ – ۴۳۳ – ۴۷۵ – ۴۹۱
۴۹۵ – ۴۹۹ – ۵۲۵ – ۵۸۵
۵۸۷ – ۵۸۹ – ۶۰۴ – ۶۶۰
۷۰۱ – ۷۵۹
شیخ جیون قطب الدین خان کوکۂ
جہانگیر شاہ – ۲۱۹ (شغف ق)
ملا جیون مجتہد امامیہ – ۵۹۳

---

* مواضع وغیرہ *

قصبۂ جالندر – ۱۳۷ – ۳۰۸
(ازین صفحہ شروع چند اجزوہ
است) جام – ۱۸۷ – ۵۸۲
جالدہ – ۴۳۰
پرگنۂ جدرار – ۵۵۲

جلال آباد - ۲۹۴ - ۱۹۹

آب چمنا - ۱۴۳

چنبر - ۳۸۳

قلعهٔ چنبر - ۵۲۱ - ۵۳۹

مرکز دو... - ۷۲ - ۸۷ - ۹۰

۹۵ - ۱۹۷ - ۲۱۹ - ۵۸۸

۲۶۳ - ۲۸۵

جونه پور - ۲۳۶

قلعهٔ جونه پور - ۲۴۹

جونه گده - ۸۷ - ۱۹ - ۳۰۳ [illegible]

قلعهٔ جونه گده [illegible]

باغ جهان آرا - ۲۵۷

جهانگیر آباد - ۲۰۹ - ۲۲۱ [illegible]

قلعهٔ جیور ۵۰۳

دریای جہلم - ۹۸

[illegible] - ۵۱۷ - ۵۲۷

آب جہلم [illegible] ۱۳۳

۱۳۹ - ۲۴۳ - ۲۵۸ - ۲۲۱

۲۷۱

حرف چ - مردمان

جلال الدین ... [illegible]

۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸

۲۱۴ - ۲۱۵

خاندان چتوریه - ۶۲

چغتا خان - ۳ - ۶ - ۱۱ - ۱۲

۱۳ - ۱۹

قره چغتا اولاد چغتا خان - ۲۱

۵۴ - ۵۵ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۴

۶۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸

۸۳ - ۸۵ - ۹۱ - ۹۴ - ۹۹

۱۰۸ - ۱۱۵ - ۱۱۹ - ۱۲۳

۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۳۲

۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۷

۱۴۰ - ۱۷۰ [illegible] - ۲۵۰

۲۸۰ - ۲۳۷ - ۷۳۲

[illegible] چنگ - ۳۰۱ - ۳۰۲

چنگیز خان - ۴ - ۶ - ۷ - ۸

۹ - ۱۰ - ۱۱

[illegible] ۷۶

چنگ [illegible] - ۳۱۰

[illegible] ۲۹۵

[illegible] - ۵۲۲ - ۵۷۸ - ۵۹۱

[illegible] - ۲۵۰

چولین بهادر پسر بلدوز خان - ۷

* مواضع وغیره *

چاپانیر - ۷۶ - ۷۷ - ۸۰
قلعهٔ چاپانیر - ۷۹
پرگنه چاندور - ۲۸۸ - ۵۲۴
چانده - ۲۹۳ - ۵۱۳ - ۵۱۵ - ۵۱۹ - ۵۲۲ - ۵۴۰ - ۷۴۶
قلعهٔ چانده - ۵۲۳
چاکنه - ۴۳۵ - ۵۳۲ - ۵۳۷
قلعهٔ چتور - ۷۳ - ۱۰۱ - ۱۷۳ - ۲۷۹
چتور - ۷۴ - ۱۷۰ - ۲۱۳ - ۲۱۶ - ۲۳۶
بلاد چرکس - ۱۲
چمار کونده - ۴۹۶ - ۵۲۱
چندیري - ۶۳ - ۱۵۰ - ۴۱۸
قلعهٔ چندیري - ۶۳
قلعهٔ چنار - ۷۲ - ۸۱ - ۹۴ - ۹۵
چنار - ۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۱
آب چناب - - ۳۸۷
آب چنبل - ۳۱۵ - ۴۱۸
چوپره - ۴۳۷
قلعهٔ چوبي - ۶۱۵ - ۶۱۷ - ۶۱۹
پرگنهٔ چهپره - ۵۱۶

* حرف حاء - مردمان *

حاجي خان - ۹۹
حافظ کشمیري عابد - ۲۸۱
حافظ شیرازي - ۵۳۴
حداد - ۲۶۴ - ۳۵۸
مولانا حسامي قراکولي - ۲۲
حسن خان میوتي - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲
حسن تیمور خان بهادر - ۶۲
سلطان حسین میرزا - ۷۲ - ۷۳
حسن پدر شیر شاه فرید - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹
حسین خان جلواني - ۱۱۰
شاه حسین - ۱۲۱
حسین قلي بیگ نوکر بیرم خان - ۱۴۶
حسن بفي - ۱۹۳
سلطان حسین صفوي - ۲۰۴
خواجه حسن هروي - ۲۴۲
خواجه حسن والد زین خان - ۲۴۶

میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ - ۲۵۰
حسن بیگ بدخشی - ۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۵۳
حسن خان شاملو حاکم هرات - ۲۵۵ - ۲۵۶
حسن بیگ (دیگر) - ۲۵۶
حسام الدین خان - ۳۰۲
حسن محمد ۳۰۴ - (ابوی صفحه محمود است)
حسن خان پسر خانجهان - ۳۱۴
حسن خان پسر خانجهان - ۳۲۴
حسینی - ۳۳۴
میرزا حسن صفوی - ۳۶۲
حسن بیگ خویش علی مردان - ۳۸۰
حسن بیگ ترچی باشی شاه ایران - ۳۸۲
حقیقت خان - ۴۱۳
حمیده بانو بیگم مریم مکانی مادر اکبر پادشاه - ۱۲۷ (شغف میرزا)
حمید الله خان - ۲۱۹
میرزا حیدر بیغتانی کاشغری مؤلف تاریخ رشیدی - ۲۳ - ۲۵ - ۳۳
حیدر خان امیر الامراء افضل - ۷۵
حیدر محمد خانی - ۲۳۳

● مواضع و غیره ●

حاجی پور - ۱۸۳
حجاز - ۴۵۲
حسن ابدال - ۳۲۸ - ۶۱۹ - ۳۲۱ - ۳۳۳
تالاب حسن ساگر - ۷۳۳
حصار - ۵۳۴ - ۶۳۹
حیدرآباد - ۲۹۳ - ۳۱۲ - ۳۴۳ - ۴۰۴ - ۴۸۹ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۷۳۴

● حرف خاء - مردمان ●

خافی خان نظام الملکی مصنف منتخب ... خان مؤلف

كتاب منتخب اللباب – ۱
۲۸۷ – ۳۰۸ – ۴۴۷ – ۴۶۹
۵۷۲ – ۵۹۳ – ۷۳۷ – ۷۳۹
خانه زاد بيگم همشيرهٔ فردوس
مكاني – ۳۳ – ۴۱
خان ميرزا بهائي عم فردوس
مكاني – ۴۱ – ۴۲
خان جهان بنديله – ۵۵
خان زمان امير الامرا حاكم
ميرتهه – ۱۳۰ – ۱۳۲ – ۱۳۳
۱۳۸ – ۱۳۹ – ۱۴۰ – ۱۴۱
۱۴۲ – ۱۴۶ – ۱۵۴ – ۱۵۵
۱۶۵ – ۱۶۶ – ۱۶۷ – ۱۶۸
۱۶۹ – ۱۷۰
خان جهان حاكم بنگاله – ۱۸۴ – ۲۳۷
شاهزادهٔ خانم دختر عرش
آشياني – ۱۸۴
خان جهان لودي امير الامرا
۲۶۳ – ۲۷۱ – ۲۷۳ – ۲۷۴
۳۰۷ – ۳۴۴ – ۳۴۳ – ۳۵۷
۳۸۳ – ۳۸۴ – ۳۸۶ – ۳۹۱
۳۹۸ – ۴۰۱ – ۴۰۷ – ۴۰۹
۴۱۱ – ۴۱۳ – ۴۱۵ – ۴۱۷
۴۱۸ – ۴۱۹ – ۴۲۴ – ۴۲۵
۴۲۸ – ۴۳۰ – ۴۳۱ – ۴۳۲
۴۳۴ – ۴۳۵ – ۴۳۶ – ۴۳۷
۴۳۸ – ۴۳۹ – ۴۴۰ – ۴۴۱
۴۴۲ – ۴۴۳ – ۴۴۹ – ۴۵۳
۴۶۸ – ۴۷۳ – ۵۵۳ – ۵۵۴
خان دوران بهادر نصرت جنگ
۲۹۸ – ۴۹۰ – ۴۹۲ – ۴۹۹
۴۹۷ – ۴۹۸ – ۵۰۰ – ۵۰۲
۵۰۷ – ۵۱۱ – ۵۱۲ – ۵۱۳
۵۱۴ – ۵۱۹ – ۵۲۰ – ۵۲۱
۵۲۲ – ۵۲۴ – ۵۲۷ – ۵۲۹
۵۳۹ – ۵۴۰ – ۵۴۱ – ۵۴۴
۵۵۷ – ۵۵۸ – ۵۶۲ – ۵۶۸
۵۶۹ – ۵۷۰ – ۵۹۰ – ۶۰۱
۶۰۴ – ۶۰۸ – ۶۰۹ – ۶۱۵
۶۲۶
خان عالم ايلچي – ۲۹۹ – ۳۰۰
خانه زاد خان پسر مهابت خان
۲۸۶ – ۳۵۴
خان عالم – ۳۹۸ – ۴۴۰ – ۵۵۲ – ۶۲۷

خانزمان پسر [illegible] خان – ٤٠١

٤١٨ – ٤٦٨ – ٤٧١ – ٤٧٦

٤٧٧ – ٤٧٨ – ٤٨٠ – ٤٨٣

٤٨٤ – ٤٨٥ – ٤٨٩ – ٤٩٥

٤٩٦ – ٤٩٧ – ٥٠١ – ٥٠٢

٥٠٧ – ٥٠٨ – ٥٢٠ – ٥٢١

٥٢٢ – ٥٢٤ – ٥٢٩ – ٥٣٠

٥٣٨ – ٥٣٩ – ٥٤٠ – ٥٤٢ – ٥٤٤

خان عالم لودی – ٣١٧

سید خانجہان بارہہ [illegible] – ٤٩١

٥٠٧ – ٥١٣ – ٥١٦ – ٥٢٢

٥٢٤ – ٥٢٧ – ٥٢٨ – ٥٢٩

٥٤٣ – ٥٤٤ – ٥٤٥ – ٥٤٧

٥٤٨ – ٥٤٩ – ٦٤٣ – ٦١٧

٦١٨ – ٦٣٦ – ٦٣٨

خانزاد خان پسر سعید خان

٥٥٨ – ٦٦٣ – ٦٦٤

خدمت پرست خان عرف رضا

بہادر – ٣٧٢ – ٣٩٥ – ٤١٣

٤١٤ – ٤١٥ – ٤١٩

خسرو شاہ – ٣٤ – ٣٥ – ٣٨ – ٣٩

خسرو گوکلتاش خان – ٤٨

خسرو پسر جہانگیر بادشاہ [illegible] – ٢٢٢

٢٢١ – ٢٢٣ – ٢٢٤ – ٢٢٥

٢٤٩ – ٢٥٠ – ٢٥١ – ٢٥٢

٢٥٣ – ٢٥٤ – ٢٥٥ – ٢٥٨

٢٧٨ – ٢٩٩ – ٣٠٧ – ٣٢٥

٣٣٧ – ٣٥٨ – ٣٨٨ – ٣٨٩

خسرو بیگ مصاحب [illegible]

٥٨٩

خسرو خان پسر نذر محمد خان

٩٢٤ – ٩٢٥ – ٩٢٩ – ٩٣٢

٩٣٤ – ٩٣٥ – ٩٤٩ – ٩٥١

٩٤٥ – ٧٠٧ – ٧١٢ – ٧٥٩

خضر خان – ٩٨ – ٩٩ – [illegible]

خضر خواجہ – ١٣٢ – ١٣٥

خضر خان [illegible] سلطان داؤد

٥٩٢ – ٥٩٣

[illegible] پسر میرزا [illegible] – ١٣٠

[illegible] – ١٩

[illegible] – ٨٣

[illegible] ایران

١٢٢ – ٥٧٥ – ٥٧٦

خلیل بیگ – ٣٣٤ – ٦١١ – ٦١٢

٦١٣ – ٦٢٦ – ٦٥٨ – ٦٩٠
خلیل الله خان پسر میرمیران –
٣٧٢ – ٣٧٦ – ٦٠٢ – ٦٠٣
٦٢٠ – ٦٢٤ – ٦٢٧ – ٦٣٦
٦٣٧ – ٦٤١ – ٦٦٠ – ٧٠٠
٧٥٤ – ٧٥٩
سید خلیفه – ٦٢٣
میر خلیل الله یزدي – ٦٢٧
خلیفه سلطان شاهزادهٔ مازندران
وزیر وداماد شاه عباس –
٦٥٢ – ٦٥٣ – ٦٥٤
میرخلیل پسر اعظم‌خان – ٦٨٥
خنجر خان قلعه دار – ٣٢٠
٣٤٨ – ٣٨٤ – ٦٥٠
خواجه کلان بیگ – ٣٥ – ٤٩ –
٨٥ – ١٤١
سید خواجه – ٥٩ – ٢١٣
خواند میر مورخ حبیب السیر –
٦٤
خواص خان – ٩٨ – ١٠٤ – ١٠٥
١٠٦ – ٤١٥ – ٤١٦ – ٤١٩
٤٣١ – ٤٣٢ – ٤٥٢ – ٤٩٦ – ٦٨٥
خواص خان حبشي وزیر نظام
الملک – ٤٥٧ – ٤٦١
حکیم خوش حال – ٤٩٦
خواجه خواند محمود – ٥٤٩
خواجه جان ایلچي – ٦٨٧
خواجه خان – ٦٩٨ – ٧١٨
٧٢٦ – ٧٣١
قاضي خوشحال قاضي القضاة –
٧٠٢
خیریت خان بیجاپوري – ٤٧٧
٤٨٣ – ٥٢٥

---

* مواضع وغیره *

صوبهٔ خاندیس – ٧٩ – ١٦٠
١٧٠ – ١٧٤ – ٢١٣ – ٢٩٨
٣٢١ – ٣٨٣ – ٤٢٤ – ٤٤٩
٤٧٠ – ٥٠٢ – ٥٤٠ – ٥٦٤
٦٧٢ – ٧٠٦ – ٧١٧ – ٧٣٥
خانپور – ٤٩٣
ملک ختا – ١١ – ١٥ – ٦٨
خجند – ٢٦
آب خجند – ٢٩

خجسته بنیاد (اورنگ آباد)
(کهرکی) ـ ۲۵۵ ـ ۲۸۷
۳۸۹ ـ ۶۹۵ ـ ۷۴۹ ـ ۷۵۰
۷۵۵ ـ ۷۵۷ ـ ([illegible])
خرلدان ـ ۴ ـ ۱۲ ـ ۱۵ ـ ۳۳
۳۶ ـ ۳۷ ـ ۴۰ ـ ۱۱۷
۱۱۹ ـ ۱۳۸ ـ ۲۲۳ ـ ۲۲۷
۳۰۵ ـ ۵۵۵ ـ ۵۸۹ ـ ۵۹۰
۵۹۱ ـ ۶۳۰ ـ ۶۸۹
خوارزم ـ ۱۵
خوزستان ـ ۱۵
خواص پور ـ ۸۸
پرگنهٔ حوض آب ـ ۲۹۸
خوست ـ ۲۱۵
خیرآباد ـ ۲۳

حرف دال مردمان

شاهزاده دانیال حضرت عرش
آشیانی ـ ۱۷۲ ـ ۲۰۳ ـ ۲۱۳
۲۱۵ ـ ۲۱۶ ـ ۲۱۸ ـ ۲۲۲
۲۴۹ ـ ۲۵۰ ـ ۲۵۸ ـ ۲۶۱
۲۹۰ ـ ۲۹۱ ـ ۲۹۳

شاهزاده محمد دارا شکوه پسر
شاهجهان ـ ۲۶۱ ـ ۲۷۷ ـ ۲۸۱
۳۶۶ ـ ۳۶۸ ـ ۳۷۱ ـ ۳۹۱
۵۰۳ ـ ۵۴۵ ـ ۵۵۰ ـ ۵۶۱
۵۶۹ ـ ۵۷۹ ـ ۵۸۲ ـ ۵۸۴
۵۸۹ ـ ۵۹۰ ـ ۵۹۲ ـ ۶۰۰
۶۰۱ ـ ۶۰۳ ـ ۶۱۴ ـ ۶۲۱
۶۲۸ ـ ۶۷۳ ـ ۶۸۱ ـ ۶۸۵
۶۹۹ ـ ۷۰۰ ـ ۷۰۵ ـ ۷۰۷
۷۱۳ ـ ۷۱۴ ـ ۷۱۷ ـ ۷۱۸
۷۱۹ ـ ۷۲۰ ـ ۷۲۱ ـ ۷۲۲
۷۲۳ ـ ۷۲۴ ـ ۷۲۵ ـ ۷۲۶
۷۲۷ ـ ۷۲۹ ـ ۷۳۸ ـ ۷۴۰
۷۵۰ ـ ۷۵۴ ـ ۷۵۸
دانشمند خان ـ ۲۸۳
[illegible] لبارخان
۲۹۸ ـ ۳۰۵ ـ ۳۱۵ ـ ۳۱۹
۳۱۷ ـ ۳۱۸ ـ ۳۳۵ ـ ۳۳۹
۳۴۹ ـ ۳۵۵
[illegible] پسر [illegible] ـ ۳۳۷
۳۸۸ ـ ۳۸۹ ـ ۳۹۰ ـ ۳۹۱
[illegible] ـ ۲۴۳

حکیم داؤد تقرب خان — ۵۹۹
۶۰۶ — ۷۴۹ (شفف تاد)
دانشمند خان بخشي — ۷۵۲
شیخ دبیر دبیر عادل شاه — ۴۶۳
درویش محمد ازبک — ۱۴۷ — ۱۴۸
دریا افغان — ۳۲۹ — ۳۳۷
دریا خان رهیله — ۳۹۱
دریا خان لودي — ۴۰۱ — ۴۳۰
۴۳۱ — ۴۳۵ — ۴۳۸ — ۴۳۹
۴۴۳ — ۴۷۳
درویش محمد — ۴۳۴
درگا داس راجپوت — ۴۳۷
۴۴۴ — ۴۳۸
درگا اسلام قلي پسر ججهار — ۵۱۹
درجن سال علي قلي نبیرهٔ
ججهار — ۵۱۹
دکنیان — ۲۰۷ — ۲۰۸ — ۲۰۹
۲۱۰ — ۲۱۱ — ۲۱۲ — ۲۱۳
۲۵۵ — ۲۷۳ — ۲۷۴ — ۲۷۵
۲۸۳ — ۲۸۴ — ۲۸۵ — ۳۰۵
۳۱۵ — ۳۱۶ — ۳۱۷ — ۳۱۸
۳۱۹ — ۳۲۰ — ۳۲۱ — ۳۲۶
۴۲۹ — ۴۳۰ — ۴۳۶ — ۴۵۵
۴۵۷ — ۴۵۸ — ۴۶۴ — ۴۶۶
۴۷۷ — ۴۷۹ — ۴۸۰ — ۴۸۲
۴۸۴ — ۴۸۵ — ۴۸۹ — ۴۹۰
۴۹۶ — ۴۹۹ — ۵۰۰ — ۵۰۱
۵۲۶ — ۵۲۸ — ۵۳۰ — ۵۳۸
۷۴۴ — ۷۴۵ — ۷۴۷ — ۷۴۸
میرزا دکهني شه نواز خان پسر
میرزا رستم صفوي — ۳۵۸
(شفف ش)
دلاور خان پسر دولتخان لودي —
۴۷ — ۴۸
دلاور خان افغان صوبه‌دار لاهور —
۲۴۸ — ۲۵۱
دلاور خان کاکر — ۲۷۹
دلاور خان نظام الملکي — ۲۸۳
۳۰۱ — ۳۱۸ — ۳۲۱ — ۴۰۷
سید دلیرخان بارهه — ۳۹۳
۴۱۱ — ۴۵۲
دلیر همت — ۴۷۶ — ۴۸۵
دلپذیر بانو بیگم دختر شاه
شجاع — ۴۹۵

دل مرہٹا (نام فیل) — ۵۳۷
سید دلاور خاں فوجدار — ۵۸۰
دلیل خاں پسر بہادر خاں — ۲۹۵
دولتخان لودھی (ب دولت) — ۳۶
۳۷ — ۳۸ — ۴۹ — ۵۰ — ۵۹
دولت بی بی مادر جمال خاں — ۹۲
دولت خاں لودھی — ۱۱۰
دولت بیگ — ۱۳۹
دولت بیگ تھانہ دار
بنجلہ — ۲۱۳
دولت خاں — ۷۲۹
راجہ دھیر — ۱۹۳
دیوال برادر رانا سانگا — ۱۷۱
دولت سال — ۲۸۹ — ۳۲۹
دیانت راو (دیگر) — ۳۶۳
راجہ دیبی سنگھ — ۴۹۵ — ۵۱۰
دیانت رای بیشکار زمیندار —
۵۹۸ — (شمس ...)
راجہ دیوی سنگھ — ۴۹۸
دیندار خاں قلعہ دار — ۲۱۷

مواضع وغیره

آب دریا — ۲۰۷
دشت قبچاق — ۱۳ — ۱۵
دکن — ۵۳ — ۶۷ — ۷۹ — ۱۲۹
۱۷۹ — ۱۸۸ — ۱۸۹ — ۱۹۵
۱۹۶ — ۲۰۳ — ۲۰۹ — ۲۱۳
۲۱۵ — ۲۱۶ — ۲۱۷ — ۲۲۰
۲۲۳ — ۲۲۷ — ۲۳۲ — ۲۳۹
۲۴۷ — ۲۵۵ — ۲۵۶ — ۲۵۹
۲۶۰ — ۲۶۱ — ۲۶۴ — ۲۷۱
۲۷۳ — ۲۷۶ — ۲۷۸ — ۲۸۲
۲۸۳ — ۲۸۷ — ۲۸۸ — ۲۹۰
۲۹۱ — ۲۹۲ — ۲۹۴ — ۲۹۷
۳۰۳ — ۳۰۵ — ۳۰۷ — ۳۱۵
۳۱۷ — ۳۲۱ — ۳۲۲ — ۳۲۳
۳۲۴ — ۳۲۵ — ۳۲۷ — ۳۲۸
۳۳۰ — ۳۳۱ — ۳۳۲ — ۳۳۳
۳۳۵ — ۳۳۶ — ۳۴۳ — ۳۴۴
۳۴۶ — ۳۵۳ — ۳۵۴ — ۳۵۷
۳۶۷ — ۳۸۲ — ۳۸۴ — ۳۸۵

۳۸۶ – ۳۸۷ – ۳۹۲ – ۳۹۹
۴۰۰ – ۴۰۱ – ۴۰۳ – ۴۱۰
۴۱۱ – ۴۱۲ – ۴۱۹ – ۴۲۴
۴۳۰ – ۴۳۵ – ۴۴۳ – ۴۴۴
۴۴۵ درین صفحه ذکر قحط
سال امست تاریخش سال غم
۴۴۶ – ۴۴۹ – ۴۵۲ – ۴۵۷
۴۵۹ – ۴۶۰ – ۴۶۱ – ۴۶۷
۴۶۸ – ۴۶۹ – ۴۷۱ – ۴۷۳
۴۷۷ – ۴۸۳ – ۴۸۴ – ۴۸۵
۴۸۶ – ۴۸۸ – ۴۸۹ – ۴۹۱
۴۹۷ – ۵۰۲ – ۵۰۶ – ۵۰۷
۵۰۸ – ۵۰۹ – ۵۱۶ – ۵۱۷
۵۲۵ – ۵۲۶ – ۵۳۳ – ۵۳۶
۵۳۷ – ۵۴۱ – ۵۴۲ – ۵۴۳
۵۴۴ – ۵۴۶ – ۵۵۳ – ۵۵۴
۵۶۱ – ۵۶۲ – ۵۷۲ – ۵۷۳
۵۸۲ – ۵۸۹ – ۶۰۱ – ۶۰۴
۶۰۸ – ۶۰۹ – ۶۱۰ – ۶۶۰
۶۷۴ – ۶۸۰ – ۶۸۳ – ۷۰۱
۷۱۳ – ۷۱۴ – ۷۳۱ – ۷۳۲
۷۳۴ – ۷۳۵ – ۷۴۰ – ۷۵۸
دولتاباد – ۲۰۵ – ۲۷۵ – ۴۷۶
۲۸۳ – ۲۸۵ – ۴۲۴ – ۴۳۶
۴۷۶ – ۴۷۷ – ۴۸۸ – ۴۹۰
۵۱۹ – ۵۲۰ – ۵۳۰ – ۵۳۸
۵۴۶–۶۰۱–۶۷۲–۶۷۴–۷۴۰
قلعهٔ دولتاباد – ۲۰۵ – ۲۰۸
۳۲۰ – ۳۴۷ – ۳۴۹ – ۴۲۷
۴۳۶ – ۴۷۶ – ۴۷۸ – ۴۸۸
۴۸۹ – ۵۲۱ – ۵۴۳
دارالملک دهلی – ۴ – ۱۴ – ۱۵
۲۱ – ۴۶ – ۴۸ – ۴۹ – ۵۰
۵۲ – ۶۸ – ۷۱ – ۷۳ – ۷۴
۸۲ – ۹۵ – ۹۸ – ۱۰۵ – ۱۰۶
۱۰۸ – ۱۱۰ – ۱۱۲ – ۱۱۳
۱۱۴ – ۱۲۲ – ۱۲۴ – ۱۲۵
۱۲۸ – ۱۲۹ – ۱۳۰ – ۱۳۱
۱۳۲ – ۱۳۳ – ۱۳۴ – ۱۳۷
۱۴۱ – ۱۴۳ – ۱۴۴ – ۱۵۹
۱۶۵ – ۲۱۳ – ۲۴۰ – ۲۸۶
۳۳۵ – ۳۳۶ – ۳۴۲ – ۳۷۱
۳۸۲ – ۴۱۰ – ۴۶۸ – ۴۷۰
۴۸۸ – ۴۹۲ – ۵۰۲ – ۵۰۳

٥٢٣ – ٥٥١ – ٥٦٩ – ٥٨٢
٥٩٢ – ٦٣٧ – ٦٢١ – ٦٧٢
٦٧٨ – ٧٣٣
قلعهٔ دهلي – ١٣٠
دهرند – ٢٩٦
پرگنهٔ دهول پور – ٣٢٨ – ٤١٩
آب دهول پور – ٤١٥
دهرنگر – ٤٣٧
قلعهٔ دهارور – ٤٩٣ – ٥٤١
دهارور – ٤٥٣ – ٥٢٩
قلعهٔ دهارگیر – ٤٨٨
قلعهٔ دهامونی – ٥١٠
دهامونی – ٥١٠ – ٥١٣
قلعهٔ دهرپ – ٥٢٣
دهاراسیون – ٥٢٨
دیپالپور – ٤٧ – ٤٨ – ١٢٣
قلعهٔ دیوسن – ٧٧
دیوس (جزیرهٔ دیو از ... نظام شاهی) – ٧٧ – ٨٠
(شف ک)
دیپ – ٧٧
قلعهٔ دیوگیر – ٣٨٨ – ٥١٣

٥١٣ – ٥٤٠
قصبهٔ دیوکلو – ٥٢٨

• حرف ذ – مواضع وغیره •

ذاب ... – ٣٠٢ – ٣٥٥ – ٥٧٧
٥٧٨ – ٥٨٠ – ٦٠٩ – ٧٠٩

• حرف ذال – مردمان •

ذوالفقار خان – ٣٣٣ – ٥٥٣
٦١٩ – ٦٦٠
ذوالفقار خان – ٥٦٩ – ٥٧٣
٦٠٣ – ٦٧٧ – ٦٧٨
ذوالقدر [illegible] – ٧٢٩ – ٧٣٠ – ٧٣١

• حرف را – مردمان •

راجپوت – ٥٢ – ٥٥ – ٦٠
٦٢ – ٦٣ – ٦٧ – ٩٧ – ١٠٠
١٠١ – ١٣٣ – ١٧١ – ١٧٦
١٧٧ – ٢٥٥ – ٢٧٩ – ٢٨٢
٣٠٥ – ٣٣٣ – ٣٤٧ – ٣٥٩
٣٤٣ – ٣٦٥ – ٣٦٧ – ٣٦٨

۳۶۹ – ۳۷۰ – ۳۷۲ – ۳۷۳
۳۷۴ – ۳۷۵ – ۳۷۷ – ۳۷۸
۳۸۰ – ۴۱۶ – ۴۱۷ – ۴۱۸
۴۲۶ – ۴۳۱ – ۴۳۲ – ۴۳۳
۴۳۸ – ۴۴۲ – ۴۵۸ – ۴۷۹
۴۸۱ – ۵۱۰ – ۵۱۱ – ۵۱۲
۵۳۰ – ۶۰۲ – ۶۰۳ – ۶۱۶
۶۱۷ – ۶۱۹ – ۶۳۱ – ۶۳۴
۶۳۵ – ۶۴۹ – ۶۵۰ – ۶۶۰
۶۶۵ – ۶۶۶ – ۶۷۱ – ۶۸۴
۶۸۷ – ۶۹۷ – ۷۱۱ – ۷۱۲
۷۲۳ – ۷۲۵ – ۷۲۶
رانای چتور – ۵۴ – ۵۷ – ۶۱
۶۲ – ۹۴ – ۱۰۱ – ۱۷۱
۱۷۲ – ۱۷۳ – ۱۷۵ – ۲۱۳
۲۱۶ – ۲۱۷ – ۲۱۸ – ۲۲۵
۲۲۶ – ۲۴۹ – ۲۵۳ – ۲۵۹
۲۶۰ – ۲۶۶ – ۲۷۷ – ۲۷۸
۲۷۹ – ۲۸۰ – ۲۸۸ – ۳۰۰ – ۳۱۵
راجه رام چند والی تتیه – ۱۱۲
راجه رام چند نگرکوت – ۱۳۰
راجه رام چند حاکم کالنجر –
۱۷۵ – ۲۰۹
راجه رام سنگهه – ۱۸۳
راجی علی خان برهان پوری
۱۸۸ – ۲۰۴ – ۲۰۸ – ۲۰۹
۲۱۳ – ۲۵۶
راجه رام داس کچهواهه – ۲۷۱
۲۷۳ – ۴۰۷
رای راو – ۴۱۸
راجهٔ چانده – ۵۱۳ – ۵۱۵ – ۵۱۹
۵۲۲ – ۷۴۶
راجه رای سنگهه – ۵۹۹ – ۶۰۹
۶۴۶
رای رایان دیانت رای – ۵۹۷
۶۸۳ – (شغب دال)
راجه راجروپ – ۶۵۰ – ۷۲۱ – ۷۲۲
راجه رام سنگهه – ۶۶۱ ۷۵۹
راجسنگهه – ۷۵۹
رادرتن – ۴۲۵ – ۶۶۱
رحمن داد خان – ۵۵ – ۵۶ – ۵۷
رحیم خان داماد علیبر
حبشی – ۴۲۵
رزاق الله یکی از رؤسای عادل

شاه — ۴۴۳
میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا
شاه اسمعیل صفوی ۲۰۳
میرزا رستم قندهاری صفوی
۲۳۷ - ۲۰۳ - ۲۷۶ - ۳۳۰
۳۵۸ - ۳۹۸ ۴۷۲ ۴۹۵
۵۹۸ - ۵۹۱ - ۵۴۶ ۶۱۵
رسول خان نوکر نذر محمد خان ۲۳۸
رستم خان نوکر [illegible] ۳۰۹
۵۰۸ ۵۲۲ ۵۸۵ ۶۰۱
۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۹ ۶۴۵
۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۰۰ - ۷۰۶
۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۴
۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ ۷۲۰
۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ ۷۵۰
۷۵۹
رستم خان گرجی آدم شاه [illegible]
۵۴۹ ۶۴۰
رستم خان ولد حسین میرزا [illegible]
محمد خان - ۶۳۳ ۶۴۱
رشید خان عرف محمد بدیع
۴۵۲ - ۴۶۸ - ۶۵۳ ۶۷۲

امام رضا - ۱۴۹ - ۱۴۷
آقا رستم [illegible] - ۴۱۵
[illegible] ۳۷۲
[illegible] -
۷۰۱ ۷۴۰ ۷۵۲ - ۷۵۳
۷۵۴
[illegible] (نام [illegible]) ۲۲۰ - ۲۲۱
[illegible] -
۴۴۰ ۴۵۱ ۴۵۲ - ۴۵۵
۴۶۰ ۴۷۱ ۴۸۹ ۴۹۱
۶۲۲ ۶۲۶
[illegible] ۱۰
[illegible] آتش ۷۴ - ۷۵
[illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] ۱۵۲ ۱۵۳
[illegible] آزاد [illegible] ۳۹۶
[illegible] ۵۷۵
[illegible]
۵۱۳ ۶۱۹ ۷۲۱ - ۷۳۱
[illegible] ۷۵۱
[illegible] ۶۵۵
[illegible] ۵۳۳

* مواضع وغيره *

رايسين — ٦٣
قلعهٔ رايسين — ٩٩
راجور — ٣٨٨
راجوري — ٥٣٠ — ٥٣٧
راى باغ موسوم به مرتضى آباد
٥٦٦ — ٥٣٠
راج‌محل بنگاله — ٥٩٨
قلعهٔ رام سيج — ٥٢١
قلعهٔ راجدهير — ٥٢٤
پرگنهٔ رانوير — ٥٦٥
آب راوي — ٥٧١
سركار رام‌گير — ٧٥٩
رسول آباد — ٥٦٥
رنتنبهور — ٦٣ — ٩٩
قلعهٔ رنتنبهور — ١٠٣ — ١٧٣ — ٢٧١
ملك روم — ١٥ — ١٨٩ — ٣٢٣
٣٢٨ — ٥٧٤ — ٥٧٥ — ٥٧٦
٥٧٨ — ٥٧٩ — ٦٦٩ — ٦٩٩
٧٠٣ — ٧٠٧ — ٧٢٩ — ٧٣١
روه — ٨٧
قلعهٔ روډوله — ٥٢٣
روضهٔ ممتازمحل — ٥٩٩
رهتاس — ٨١ — ٨٣ — ٨٨ — ٣٥٦
٣٥٤ — ٣٧١
قلعهٔ رهتاس — ٩٥ — ٩٦
قلعهٔ رهتاس (ديگر) — ٩٨ — ١١٤
١٢٣ — ١٩٦ — ٢٥٢ — ٣٥٦
٣٥٣ — ٣٧٧ — ٣٨١
آب رهتاس — ٣٨٠
رهيله — ٥١٠
قصبهٔ ريواري — ١٠٨
ريگ‌بوم — ٦٢٨

* حرف زاء - مردمان *

قاضي زاهد — ٥٠٢
زبير مدعي سلطنت — ٣٩
زبردست خان — ٣٣٦
زنبيل خان ايلچي ايران — ٣٠٦
٣٠٧ — ٣٢٧ — ٥٥٢ — ٥٥٣
شيخ زين الدين صدر — ٥٢ — ٥٨
زين خان كوكه — ١٩٠ — ١٩١
١٩٢ — ١٩٣ — ١٩٥

زین العابدین — ۳۲۷ - ۴۸۸

میر زین العابدین برادر اسلام خاں — ۵۵۹

زین العابدین پسر محمد شجاع ۵۷۰ - ۶۱۸

• مواضع وغیرہ •

زمین داور — ۳۲ - ۵۶۸ - ۷۱۰

قلعۂ زمین داور ۲۰۹ — ۳۱۳

زیرباد ۱۱

• حرف سین - مردمان •

[illegible] ۳۱۸ — ۳۳۵ - ۳۷۱ ۳۸۲ ۴۲۷ ۴۸۶ ۴۹۵ ۴۹۹ ۵۰۳ - ۵۲۳ — ۵۲۱ — ۵۲۴ ۵۲۹ - ۵۳۰ ۵۳۰ ۵۳۶ ۵۳۹

سادات خاں — ۴۲۹ - ۴۹۲

[illegible] — ۴۳۹ - ۴۴۲ - ۴۲۹

[illegible] ۴۵۶

سادات خاں برادر اسلام خاں [illegible]

۴۷۳ - ۴۹۸

سعادت قلی خاں (قلیچ خاں پسر نذر محمد خاں) - ۶۱۱ - ۶۲۹ ۶۳۱ - ۶۳۹ - ۶۵۵ - ۶۶۶ ۶۶۹ - ۶۹۳ - ۷۰۳ - ۷۰۴

سید دلاور خاں - ۴۳۱ - ۴۳۲ ۴۵۴ ۵۲۳

[illegible] پسر [illegible] - ۵۴۱ - ۶۰۸

[illegible] ۴۲۹ - ۶۶۲

[illegible] ۱۰۹

[illegible] ۲۹۴

[illegible] برہان [illegible] ۳۴۸ - ۳۰۵ - ۳۵۲ ۳۴۷ - ۳۸۳

سردار خاں ۳۰۹ - ۴۳۱ - ۴۵۲

سرانداز [illegible] ۴۲۷ - ۴۵۵ - ۷۲۹

[illegible] — ۴۰۰

[illegible] میرزا مبارز خاں [illegible]

سعید خاں ۱۰۵

سعید خاں [illegible] ۱۹۱ - ۲۳۷ - ۲۳۵

شیخ معدی رح — ٥٤٧
سعید خان بهادر ظفر جنگ
٥٥٤ — ٥٥٦ — ٥٥٧ — ٥٥٨
٥٦٩ — ٥٧٠ — ٥٨٢ — ٥٨٣
٥٨٥ — ٥٩٠ — ٥٩٦ — ٦٤٩
٦٦١ — ٦٦٢ — ٦٦٣ — ٦٦٥
٧٥٩
علامی سعدالله خان وزیر اعظم
صاحب السیف والقلم — ٥٨١
٥٩٦ — ٥٩٧ — ٦١٠ — ٦١٨
٦٢١ — ٦٢٢ — ٦٢٣ — ٦٣٤
٦٣٧ — ٦٣٨ — ٦٥٠ — ٦٥٢
٦٥٧ — ٦٧٠ — ٦٨١ — ٦٨٤
٦٨٦ — ٦٩٠ — ٦٩١ — ٦٩٢
٦٩٣ — ٦٩٥ — ٧٠٠ — ٧٠١
٧٠٥ — ٧٠٧ — ٧٠٨ — ٧٠٩
٧١٠ — ٧١١ — ٧١٢ — ٧١٤
٧٢٩ — ٧٣٠ — ٧٣٦ — ٧٣٧
٧٣٨ — ٧٣٩ — ٧٤٠ — ٧٥٤
٧٥٩
سعادت خان — ٤٠١ — ٦٣٥ — ٦٤٧
سلطان سکندر لودی — ٣٥ — ٨٥
٨٧ — ٩٤ — ١٦٥ — ١٦٦
سکندر خان بن شاه محمد
فرملی — ١٠٩ — ١١٠
سکندر شاه سور (احمد خان)
١١٢ — ١١٣ — ١١٤ — ١٢٢
١٢٣ — ١٢٤ — ١٢٩ — ١٣٠
١٣٥ — (شف الف)
سکندر خان اوزبک حاکم آگره
١٢٥ — ١٢٩ — ٢٣٨
سکندر خان لوحانی — ٣٩٢ — ٤١٩
سکندر ذوالقرنین — ٥٤١ — ٥٤٢
میرزا سلطان محمد پسر میرزا
میران — ١٧ — ٥٢ — ٥١ — ٥٣
سلطان علی — ٣٠
سلیمان پسر حسن برادر شیرشاه
٨٨ — ٨٩ — ٩٠
سلیم شاه جلال خان پسر شیر
شاه (اسلام شاه) — ١٠٣ — ١٠٤
١٠٥ — ١٠٦ — ١٠٧ — ١٢٢
١٣٥ (شف ج)
سلطان بیگم خواهر شاه طهماسب
١١٨

میرزا سلیمان بخت پسر عرش آشیانی - ١٣١ - ١٩٣ - ١٩٧
١٩٨ - ١٨٩ - ١٩٠
سلیمہ سلطان بیگم خواہرزادہ جنت آشیانی - ١٣٧ - ١٥١
٢٣٣ - ٢٤٣ - ٢٦٨ - ٢٧٩
میرزا سلطان - ١٦٧ - ١٦٨
حضرت شیخ سلیم چشتی قدس سرہ - ٢٣٩ - ٢٤٤ - ٢٥٠
٢٦٧ ٣٢٣
سلطان بیگم صبیہ جہانگیر شاہ - ٢٣٥
سلطان غزنوی - ٣٠٣
سلیمان شکوہ پسر دارا شکوہ - ٥٠٣ - ٦١٣ - ٧٢٢ ٧٣٠
سلطان محمد تغلق - ٢٢٣
سنقدر خان - ٤٥٥
سندراسپ رائی ٥٠٢ ٥٠٩
سنقر چلپی - ٩ - ١٣
راجہ سورجی حاکم ... - ١٧٣
راجہ سورج سنگھ - ٢٨١ - ٢٨٢
راجہ سورجمل پسر راجہ باسو -
٢٧٩ - ٣٠٩
سہیل خان حبشی نائب عادل شاہ - ٢٠٧ - ٢٠٨ - ٢٠٩
٢١٠ - ٢١١ - ٢١٢
سیف خان - ٢٩٠ - ٢٩٢
٢٩٣ - ٥٢٦ - ٥٢٨
سوم سبورہ ٢١٣
میرزا پسر مظفر ... راے
٣٣٥ ٤٧١ - ٤٣٤
سیاوش اسیر شاہ صفی - ٥٥٥
٥٥٤ ... - ٥٥٨
سعادت خان پسر اسلام خان -
٦١٠ ٦١٧
سیف شاہ عرب - ٧١٧

مواضع وغیرہ

سانک بار ٢٣
سانگانیر ١٨٩
نیلہ ساسان - ١٥٩
دریائے سابرمتی - ٢٦٧
سنگر - ... ٤٠٩
سلطنت ساگر - ٤٦١ - ٤٦٣

قلعهٔ ستونده — ۴۵۳
سردروه تبریز — ۱۷
سرکار سرهند (سهرند) — ۴۶
۴۸ — ۵۰ — ۵۱ — ۷۱ — ۱۱۴
۱۲۳ — ۱۳۲ — ۱۴۷ — ۱۶۸
۱۶۹ — ۱۸۵ — ۴۰۲ — ۵۸۰
۵۹۶ — ۶۰۷ — ۶۱۷ — ۶۷۴
سرونج مالوا — ۴۳۷ — ۵۱۶ — ۵۱۷
سری نگر — ۵۰۵
قلعهٔ سراهون — ۵۲۷
سراب — ۶۱۵
سکندره (سکندر آباد) — ۱۴۳
قصبهٔ سلطان پور — ۴۸ — ۱۸۸
۳۳۸ — ۳۷۷ — ۴۳۷ — ۴۴۹
۵۶۳ — ۵۶۴ — ۷۲۹
سمرقند — ۲ — ۱۵ — ۱۶ — ۱۷
۱۹ — ۲۲ — ۲۳ — ۲۴ — ۲۹
۳۰ — ۳۱ — ۳۲ — ۴۱ — ۴۳
۴۵ — ۶۳۳ — ۶۴۵
قلعهٔ سمرقند — ۲۵ — ۳۰ — ۳۱
۳۲ — ۷۸
سموگذهه — ۵۹۸

دریای سند — ۱۴ — ۵۰
قصبهٔ سنبهل — ۶۴ — ۶۵ — ۷۱
۱۰۶ — ۱۱۲ — ۱۲۴
سند — ۹۸ — ۱۱۵ — ۱۲۵
۱۸۶ — ۱۹۶
سنبت — ۱۰۲
پرگنهٔ سنگمنیر — ۳۲۰ — ۵۲۴
سنور — ۳۹۲
سندکهیر — ۴۲۸
سندرهد — ۴۳۹
تالاب سندرهه — ۴۴۱
بندر سورت — ۱۱ — ۱۷۷ — ۲۴۷
۲۸۷ — ۵۰۸ — ۵۴۶ — ۶۰۶
۶۷۸ — ۷۰۳ — ۷۱۳ — ۷۲۹
۷۳۱ — ۷۵۰ — ۷۵۱ — ۷۵۳
سوالک — ۱۲۴ — ۱۴۹
قلعهٔ بندر سورت — ۱۷۷ — ۱۷۸
پرگنهٔ سهسرانو — ۸۸ — ۹۸
سیالکوت — ۴۸ — ۴۹
سیستان — ۱۱۷ — ۱۲۴
سیوگانو — ۴۳۲
سیوان — ۵۴۸

حرف غین - مردمان

ابو المظفر شہاب الدین صاحب قران ثانی شاہجہان بادشاہ فردوس آشیانی اعلیٰ حضرت محمد خرم - ۹ - ۱۵۶ ۱۲۰
۱۹۵ - ۲۲۷ ۲۲۹ ۲۳۱
۲۳۲ - ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵
۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۳ ۲۵۴
۲۵۷ - ۲۵۸ ۲۶۱ ۲۶۲
۲۷۱ ۲۷۴ ۲۷۶ ۲۷۸
۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲
۲۸۸ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۹
۲۹۷ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۱۰
۳۱۴ - ۳۱۵ ۳۱۷ ۳۱۹
۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۵
۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹
۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ ۳۳۳
۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷
۳۳۸ ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱
۳۴۲ - ۳۴۳ ۳۴۴ - ۳۴۶
۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲
۳۵۳ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸
۳۵۹ ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۷۱
۳۷۷ - ۳۸۱ ۳۸۲ - ۳۸۳
۳۸۷ ۳۸۹ - ۳۹۱ - ۳۹۲
۳۹۳ ۳۹۵ - ۳۹۸ - ۴۰۲
۴۰۳ ۴۰۵ ۴۱۱ ۴۱۲
۴۱۳ ۴۱۶ ۴۲۳ - ۴۲۷
۴۴۳ ۴۴۸ ۴۵۴ ۴۵۹
۴۶۰ ۴۶۶ ۴۷۴ - ۴۷۵
۴۷۹ ۴۸۳ ۴۸۷ ۴۸۸
۴۹۲ ۵۰۱ ۵۰۳ ۵۰۴
۵۰۷ ۵۰۸ ۵۱۴ - ۵۱۹
۵۳۲ ۵۳۳ ۵۴۴ - ۵۴۸
۵۴۹ ۵۵۱ ۵۵۳ - ۵۵۴
۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۹ - ۵۶۵
۵۶۹ ۵۷۱ ۵۷۴ - ۵۷۸
۵۹۳ ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹
۶۰۰ ۶۰۵ ۶۰۶ - ۶۰۹
۶۰۸ ۶۱۰ ۶۱۳ - ۶۱۷
۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۵ - ۶۲۶
۶۳۱ ۶۳۴ - ۶۳۸ - ۶۳۹

۶۵۲ — ۶۶۰ — ۶۶۹ — ۶۷۰
۶۷۸ — ۶۷۹ — ۶۸۰ — ۶۸۲
۶۸۴ — ۶۸۷ — ۶۸۸ — ۶۸۹
۶۹۳ — ۶۹۴ — ۶۹۹ — ۷۰۰
۷۰۱ — ۷۰۴ — ۷۰۵ — ۷۰۶
۷۱۳ — ۷۱۴ — ۷۱۵ — ۷۱۷
۷۱۹ — ۷۲۰ — ۷۲۷ — ۷۳۰
۷۳۱ — ۷۳۸ — ۷۴۰ — ۷۴۲
۷۴۶ — ۷۵۱ — ۷۵۲ — ۷۵۴
۷۵۵ — ۷۵۷ — ۷۵۸ — ۷۶۰
میرزا شاه رخ پسر تیمور — ۱۶
۱۷ — ۱۸
سلطان شاه رخ میرزا پسر میرزا
ابوسعید — ۱۹
شاه‌بیگ — ۳۶ — ۳۷
شاه رخ خان افشار — ۴۲
شاهم بیگ (جوان‌خوب) — ۱۳۸
۱۳۹ — ۱۴۰ — ۱۴۱
شاه میرزا — ۱۶۶
میرزا شاه‌رخ نبیرهٔ میرزا سلیمان
بنی عم عرش آشیانی — ۱۸۸
۱۹۰ — ۲۰۳ — ۲۳۷ — ۲۵۰

۲۵۸ — ۳۳۶
شاه قلی خان — ۲۱۶ — ۳۵۴ — ۵۸۲
شاه بداغ خان — ۲۳۸
شاه بیگ خان قلعه‌دار خاندوران
۲۵۵ — ۲۵۶ — ۲۵۸ — ۳۵۶
۵۳۰ — ۶۳۱ — ۶۵۱ — ۷۵۰
شایسته خان ابوطالب خانجهان
بهادر خلف یمین‌الدوله — ۳۹۹
۴۲۴ — ۴۲۶ — ۵۰۸ — ۵۲۰
۵۲۱ — ۵۲۲ — ۵۲۴ — ۵۴۴
۵۶۸ — ۵۸۴ — ۶۰۰ — ۶۰۱
۶۱۰ — ۶۱۸ — ۶۴۱ — ۶۴۲
۶۸۳ — ۶۹۳ — ۷۱۳ — ۷۴۱
۷۴۶ — ۷۴۷ — ۷۴۸ — ۷۴۹
۷۵۰ — ۷۵۴ — ۷۵۵ — ۷۵۶
(شف — الف)
شاه عالم خلد منزل — ۴۰۴
(شف عین)
شاه قلی گرزبردار قاتل خانجهان —
۴۴۲
شاه عالم بخاری — ۵۴۷ — ۵۹۵
امام شاه مردان — ۶۲۹

شاہ علی بیگ تقسیم دار – ۹۰۵ - ۹۹۸

شاہ قلی آدم شاہ ایران – ۹۸۳

۹۸۵ – ۹۹۳ – ۹۹۴

شادی بیگ ازبک – ۶۸۸

شاہ وردی بیگ ایلچی شاہ

عباس – ۶۹۳ – ۶۹۴ – ۶۹۹

ملا شاہ بدخشی – ۶۴۹ – ۷۰۴

شاعر ہندی – ۷۰۹

شجاع خان امیر شیر شاہ (رستم

خان شد) – ۹۹ – ۱۰۵ – ۲۳۸

۲۷۳ – ۳۶۲ – ۳۶۶

محمد شجاع پسر شاہجہان

بادشاہ – ۲۸۹ – ۳۰۴ – ۳۹۶

۳۹۸ – ۴۶۳ – ۴۷۲ – ۴۷۵

۴۹۱ – ۴۹۲ – ۴۹۴ – ۴۹۵

۴۹۷ – ۴۹۸ – ۴۹۹ – ۵۰۰

۵۰۱ – ۵۰۲ – ۵۴۵ – ۵۵۷

۵۵۸ – ۵۶۸ – ۵۶۹ – ۵۷۰

۵۷۴ – ۵۸۸ – ۶۱۸ – ۶۳۱

۶۳۶ – ۶۶۰ – ۶۸۰ – ۷۱۳

۷۳۱ – ۷۵۸

سید شجاعت خان – ۴۲۶ – ۵۲۱

شرف الدین اغلوق – ۱۱۷

میرزا شرف الدین حسین –

۱۵۹ – ۱۶۰ – ۱۹۳ – ۱۴۳

شریف الملک – ۳۲۹ – ۳۴۳

شرزہ خان – ۳۲۹

شریف مکہ معظمہ – ۵۹۷ – ۶۹۷

۹۸۰ – ۷۰۲ – ۷۰۸ – ۷۳۱

شرزہ خان ملازم قطب الملک –

۷۴۵

ملا شفیعائی یزدی – ۷۴۳

شکرالنسا بیگم عمہ شاہ جہاں –

۷۳۶

ملا شمس الدین صمانی – ۳۴

شمس الدین قوکر میرزا کامران

(خان اعظم) – ۸۷ – ۱۳۷

۱۳۸ – ۱۳۹ – ۱۶۱

شمس توشکچی (خوشخبر خان)

۲۵۴

شمشیر خان – ۴۰۱ – ۶۹۱ – ۷۷۵

شمس خان داماد خانجہان – ۴۱۷

شمس الدین بخشی مختار – ۶۰۹

۶۳۱ – ۶۳۴

میر شمس الدین – ۷۴۸
شهباز خان – ۱۰۵
شهاب الدین خان – ۱۳۵–۱۴۴
۱۹۵ – ۲۳۸
شهباز خان کنبو–۱۸۹–۲۰۳–۲۰۸
شهریار پسر جهانگیر شاه – ۲۷۱
۳۰۷ – ۳۲۹ – ۳۳۰ – ۳۳۲
۳۳۵ – ۳۶۶ – ۳۶۹ – ۳۷۸
۳۸۸ – ۳۸۹ – ۳۹۰ – ۳۹۱
۳۹۲ – ۳۹۳
شه نواز خان پسر خانخانان –
۲۸۲ – ۲۸۳ – ۲۸۵ – ۲۸۶
۲۹۱–۲۹۲–۲۹۸–۴۲۶–۵۰۶
شهباز خان لودي– ۲۹۷ – ۴۵۵
۴۵۸
شه نواز خان صفوي میرزاد کهني–
۵۲۸ – ۵۴۱ – ۵۴۳ – ۵۴۴
۵۸۸ – ۵۹۱ – ۵۹۲ – ۶۴۱
۶۶۲ – ۶۷۴ – ۶۸۳ – ۷۵۳
۷۵۶ – ۷۵۹ – (شف دال)
شهاب الدین نام عرف معز الدین
غوري – ۵۹۲

شیباني خان ازبك – ۳۰ – ۳۱
۳۲ – ۳۳ – ۳۴ – ۳۶ – ۳۷
۳۹ – ۴۰ – ۴۱ – ۴۲ – ۴۳
۱۳۸ – ۱۶۶
شیخ الاسلام – ۴۱
شیر خان افغان (شیر شاه)
نامش فرید پسر حسن – ۷۰
۷۱ – ۷۲ – ۸۰ – ۸۱ – ۸۲
۸۳ – ۸۵ – ۸۶ – ۸۷ – ۸۸
۸۹ – ۹۰ – ۹۱ – ۹۲ – ۹۳
۹۴ – ۹۵ – ۹۶ – ۹۷ – ۹۸
۹۹ – ۱۰۰ – ۱۰۱ – ۱۰۳
۱۰۶ – ۱۰۷ – ۱۰۹ – ۱۱۳
۱۱۵ – ۱۲۶ – ۱۷۵ – ۳۴۶
شیر محمد خواجه – ۱۴۶ – ۱۴۸
۳۷۰ – ۳۷۱
شیر خان پسر عدلي شاه – ۱۵۴
ملا شیري مشهور – ۱۹۳
شیر افگن خان (علي قلي ترك
استجلو) ۲۵۷ – ۲۶۵ – ۲۶۶
۲۶۷ – ۲۷۱ – ۳۰۷
شیر بهادر – ۳۱۸

شیرخان - ۲۵۲ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۲۲
شیرانداز خان - ۳۵۳
شیرزاده شوربخش خان عالم - ۴۴۰
شیرام پسر کلان راجه ... - ۷۰۸

• مواضع وغیره •

ملک شام - ۱۵ - ۱۲۲ - ۲۰۶
شاه رخیه - ۱۱
حصار شادمان - ۴۲ - ۴۴
۲۱۶ - ۲۲۰
قلعه شادمان آباد - ۱۲۵
قصبه شاه پور - ۲۰۸ - ۵۱۲
۵۱۵ - ۵۲۷
شادمان آباد - ۲۴۰ - ۲۱۴
۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۸۴ - ۴۰۴
۲۳۵ - ۴۵۷
شاه آباد - ۳۸۳
قلعه شاه پور - ۶۱۲
شاه سار - ۵۵۵
ولایت شرقی - ۴۳ - ۱۰۴
۱۵۴ - ۱۶۴ - ۱۶۸ - ۱۶۹
۱۷۰ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵
۱۸۶ - ۱۸۹ - ۲۲۹ - ۲۵۲
۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۶ - ۴۴۴
شیرگاه - ۲۶۲
دریای شرقی - ۳۱۳
پرگنه شیرپور - ۴۹۵
بلاد شرقی - ۲۳۹ - ۳۴۴
کوهستان شور - ۱۹۵ - ۴۹۱
قلعه شیرپور - ۴۵۰ - ۴۵۱
۴۶۲ - [illegible] - ۵۳۲
شیرپور - ۳۰۹ - ۵۲۷ - ۵۳۷
شهر سمرقند - ۱۳
شیراز - ۲۰۰

• حرف صاد - مردمان •

صاحبزاده [illegible] خان [illegible] - ۳۳
۴۱۲
صاحبزاده [illegible] ناصر خان
[illegible] - ۳۴۹
صادق خان [illegible] - ۳۶۲
۳۹۰ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۱
صالح [illegible] - ۱۱۹

شاه صفوی ایران – ۲۳۷ (غالبا
شاه‌عباس باشد) (شفق عین)
سید صفی بارهه – ۲۹۷
صفی خان دیوان (سیف خان)
۳۳۷ – ۳۳۸ – ۳۳۹
شاه صفی صفوی قائم مقام شاه
عباس – ۴۱۹ – ۴۵۴ – ۴۷۳
۵۴۳ – ۵۵۵ – ۵۵۶ – ۵۵۷
۵۵۸ – ۵۶۰ – ۵۶۶ – ۵۶۷
۵۶۹ – ۵۷۵ – ۵۸۹ – ۵۹۰
۶۲۰
صفدر خان – ۳۸۲ – ۴۷۳
۵۶۶ – ۶۰۸
صفی قلیخان سپاه منصور – ۵۹۸
سید صلابت خان بارهه – ۳۱۸
۶۰۱ – ۶۰۲ – ۶۰۳
صوفی علی – ۴۲

* مواضع وغیره *

صفا پور – ۶۰۹

* حرف ضاد - مردمان *

ضیاء الدین خان – ۷۲۶

* حرف طاء - مردمان *

طالبای کلیم شاعر – ۴۰۴
۴۱۱ – ۴۴۴
طاهر خان ۷۳۰
طغرای مشهدی – ۳۵۵ – ۳۵۶
۳۹۴ – ۵۷۸ – ۶۰۸ – ۶۰۹
شاه طهماسپ صفوی شاه ایران –
۷۰ – ۱۱۵ – ۱۱۷ – ۱۶۱
۲۶۳ – ۲۶۵ – ۶۷۱
طهمورث پسر شاهزاده دانیال –
۳۵۸

* مواضع وغیره *

طالق بستان ۵۷۵

* حرف ظا - مردمان *

ظریف فدائی خان – ۵۷۴ – ۵۷۵
ظفر خان گجراتی – ۱۸۶ – ۱۸۷
۱۸۸
ظفرخان عرف ابوالحسن – ۴۰۱
۵۴۷ – ۵۵۳

ظفرخان (نام قبلی) - ۵۳۸
ظفرخان ولد خواجه ابوالحسن
۵۸۷ - ۵۹۵ - ۶۰۸

---

* مواضع و غیره *

ظفرنگر - ۳۸۹

---

* حرف عین - مردمان *

عالم بهادر شاه خلد منزل
۷۷ (شاه عالم)
عادل خان پسر [illegible]
۱۰۳ - ۱۳۳
عاقل شاه [illegible] - ۲۰۳
۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۲۰
۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳
۲۶۵ - ۲۹۲ - ۳۲۲ - ۳۳۳
[illegible] - ۳۴۱ - ۳۴۸ - ۳۵۸
۳۶۵ - ۳۹۷ - ۴۰۹ - ۴۵۵
۴۵۱ - ۴۵۷ - ۴۶۸ - ۴۷۲
[illegible] - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۵۰۲
۵۰۳ - ۵۷۲ - ۵۷۲ - ۵۰۳
۵۱۳ - ۵۱۷ - ۵۱۶ - ۵۱۹
۵۱۹ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۲
۵۲۳ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۰
۵۳۱ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۷
۶۳۹ - ۶۴۱ - ۷۰۵ - ۷۳۱
۷۴۳ - ۷۵۴ - ۷۵۷
میرزا شاه درویش - ۲۴۷
[illegible] عالم [illegible] - ۳۱۱
عزت خانم جهان آرا بیگم - ۲۰۰
۲۰۹ - ۲۲۷
[illegible] - ۲۵۱
[illegible] خان [illegible]
[illegible] - ۲۵۷
[illegible] - ۲۲۸
[illegible] - ۲۳۱
[illegible] - ۲۴۹
[illegible] - ۳۸ - ۳۹
[illegible] - ۳۸ - ۴۳
[illegible] - ۳۹
[illegible] - ۵۷
[illegible] - ۱۲۸
۱۴۷ - ۱۴۹
[illegible] - ۱۳۵

عبد الرحمن (صاحب حکومت)
۱۳۹ – ۱۴۰–۱۴۱
میر عبد اللطیف قزوینی استاد
عرش آشیانی – ۱۴۵
میرزا عبد الرحیم (منعم خان)
دیوان (میرزا خان) (خان
خانان) وزیر الملک پسر بیرم
خان–۱۵۱–۱۶۸–۱۸۷–۱۸۸
۱۹۷ – ۲۰۴ – ۲۰۵ – ۲۰۶
۲۰۸ – ۲۰۹ – ۲۱۰ – ۲۱۱
۲۱۲ – ۲۱۳ – ۲۱۵ – ۲۱۶
۲۲۰ – ۲۴۵ – ۲۴۸ – ۲۵۹ –
۲۶۰ – ۲۶۲ – ۲۶۵ – ۲۷۶
۲۸۲ – ۲۹۲ – ۲۹۷ – ۳۱۵
۳۱۶ – ۳۴۰ – ۳۴۱ – ۳۴۲
۳۴۶–۳۵۰–۳۸۲–۳۸۶–۴۰۹
عبد الله خان ازبک – ۱۶۱ – ۱۶۵
۱۸۹ – ۲۳۸
خواجه عبد الصمد شیرین قلم
۲۱۹ – ۲۵۳
خواجه عبد الله مخاطب بعبد الله
خان فیروز جنگ ۲۲۰ – ۲۲۷

۲۴۷ – ۲۶۰ – ۲۷۱ – ۲۷۳
۲۷۴ – ۲۷۵ – ۲۷۶ – ۲۷۸
۲۷۹ – ۲۸۶ – ۲۸۸ – ۳۱۶
۳۱۷ – ۳۲۰ – ۳۲۱ – ۳۳۵
۳۳۶ – ۳۳۷ – ۳۳۸ – ۳۳۹
۳۴۵ – ۳۴۷ – ۳۵۳ – ۳۵۴
۳۵۷ – ۳۹۲ – ۴۰۰ – ۴۰۷
۴۰۹ – ۴۲۶ – ۴۳۰ – ۴۳۷
۴۴۲ – ۴۵۳ – ۵۰۷ – ۵۰۹
۵۱۲ – ۵۱۳ – ۵۱۵ – ۵۱۹
۵۲۰ – ۵۴۵ – ۵۶۸ – ۵۷۱
۵۷۸ – ۵۹۱ – ۵۹۶ – ۵۹۸
۶۱۹
شیخ عبد الحق دهلوی – ۲۳۹
۵۵۱
ملا عبد الله سلطان پوری مخدوم
الملک – ۲۴۰
عبد الرحیم دیوان لاهور – ۲۵۱
۲۵۲ – ۲۵۳
شاه عباس صفوی والئ ایران –
۲۵۵ – ۲۵۴ – ۲۶۰ – ۲۹۶
۳۲۳ – ۳۲۷ – ۳۲۸ – ۴۰۵

۳۰۹ - ۳۷۲ - ۵۵۲ - ۵۵۳
۵۵۴ - ۵۵۷ - ۹۲۷ - ۹۲۹

(شخص)

سید عبد اللہ خان بارہہ سیف
خاں - ۲۹۱

عبد العزیز خان قلعہ دار قندھار
۳۰۷ - ۵۵۳

قاضی عبد العزیز - ۳۲۸ - ۳۳۰
۳۳۹ - ۳۴۳

عبد الخالق خوافی ۳۰۷

خواجہ عبد الصمد ... ۳۰۲

خواجہ عبد الرحیم الاحمی - ۳۰۷
۳۲۹ - ۵۱۸ - ۵۲۰ - ۵۴۳

عبد الحمید لاہوری مؤلف بادشاہ
نامہ - ۳۰۳ - ۳۰۴

عبد اللہ خان (دیگر) - ۲۹۱

شیخ عبد الرحیم ... ۴۲۵

عبد الرسول پسر فتح خان - ۴۲۶
۴۲۵ - ۴۸۷

عبد اللہ خان ولد خان جہان - ۴۲۸

میر عبد اللطیف - ۵۱۷ - ۵۱۹

۵۲۲ - ۵۲۵ - ۵۳۴ - ۵۳۸
۶۳۰ - ۶۷۳ - ۷۲۴ - ۷۳۸

سید عبد الوہاب خضیری - ۵۲۱
۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۹۵
۶۰۱

ملا عبد السلام لاہوری - ۵۵۱

عبد ... خاں - ۵۵۴

عبد ... بیگ ازبک - ۵۷۱

شیخ عبد القادر جیلانی (رح)
۵۷۷ - ۶۳۳

ملا ... عبد اللہ صفی
۶۰۰ - ۶۱۹ - ۶۳۳ - ۶۴۰
۶۴۳ - ۶۵۳ - ۶۵۴
۶۶۰ - ۶۸۳ - ۶۸۷
۶۹۲ - ۶۹۳
۷۱۰ - ۷۱۹ - ۷۲۳ - ۷۲۸

عبد الصمد ... سفیر شریف
مکہ ۶۴۲ - ۶۹۵

سید عبد الرسول ... - ۶۴۳

میر عبد اللہ ... رقم ترمذی
۶۵۰

عبد العزیز خان ... ۶۷

نذر محمد خان — ٦٠٨-٦١١
٦٤٧ — ٦٥٧ — ٦٥٨ — ٦٦٠
٦٦١ — ٦٦٦ — ٦٦٧ — ٦٦٩
٦٧٠ — ٦٧١ — ٦٨٢ — ٦٨٣
٦٩٤
عبدالنبي پسر خاندوران — ٦١٠
عبدالرحمن پسر نذر محمد خان
٦٣٠ — ٦٣٢ — ٦٤١ — ٦٧٤
٦٩٤ — ٦٩٥ — ٧٠٣ — ٧٠٤
٧٠٧ — ٧١٠
عبدالله خان والي توران — ٦٧١
عبد الغني نائب كشمير — ٧٠٠
عبد الله بيگ — ٧٢٥
عبد الصمد خان — ٧٣١
عبد النبي نوكر سعد الله — ٧٣٦
عثمان — ١٠٥
عثمان باغي — ٢٧٣
عادل بادشاه مبارز خان عرف
عدلي شاه برادر زادهٔ شير شاه —
١٠٧ — ١٠٨ — ١٠٩ — ١١٠
١١١ — ١١٢ — ١١٣ — ١١٤
١٢٣ — ١٢٩

خواجه عرب بخشي فوج — ١٩٣
ملا عرفي شيرازي — ٢٠٠ — ٢٤١
٥٩٤
ملا عراقي مشهدي — ٢٤٢
عرب دست غيب — ٣٥٩ — ٣٦٢
ميرزا عزيز كوكه خان اعظم — ٢٥٦
٢٥٧ — (شغف الف)
عزيز خان پسر خانجهان — ٤٤١
مير عزيز — ٦٤٠ — ٦٤١
عزيز بيگ بدخشي — ٧٣٥
٧٣٦ — ٧٤١
عسكري ميرزا — ٦٤ — ٧١ — ٧٩
٨٠ — ١١٥ — ١١٦ — ١٢٠
١٢١ — ١٢٢
عطاء الله داماد نذائي خان — ٣٧١
عظمت خان پسر خانجهان — ٤١٧
علي دوست طغائي قلعه دار
اند جان — ٢٤ — ٢٥ — ٢٦ — ٢٩
علي بيگ شب كور — ٣٨
علي خان استجلو — ٤٢
سلطان علاء الدين برادر سلطان
ابراهيم ٤٨ — ٤٩ — ٥٣ — ٦٦

٢٣ - ٢٤
امام علي موسى رضا رح - ١١٩ ،
٥٩٣
علي قلي - ١٣٣
علي شير تركمان - ١٥١
سيد علي - ١٧٣
شيخ علاء الدين نبيرهٔ شيخ سليم
لوكه كوكلتاش خان - ٢٥٠
ميرزا علي اكبر شاهي - ٢٦٩
علي مردان - ٢٧٥
سيد علي بارهه - ٢٨٥ - ٣١٨ - ٣٠٩
علي شير آدم ملك عاصر - ٣٣٣
سلطان علاء الدين بهمني - ٣٨٩
علي اصغر ولد محمد جعفر - ٤١١
خواجه علاء الدين عطار - ٤٣٥
علي مردان خان پسر گنجعلي
خان (امير الامرا) ٥٥٢ - ٥٥٤
٥٥٥ - ٥٥٧ - ٥٥٨ - ٥٥٩
٥٦٠ - ٥٦٧ - ٥٦٩ - ٥٧٠
٥٧١ - ٥٧٣ - ٥٧٨ - ٥٨٢
٥٩٠ - ٥٩٥ - ٥٩٩ - ٦٠٨
٦٠٩ - ٦١١ - ٦١٢ - ٦١٣
٦١٤ - ٦١٥ - ٦١٧ - ٦١٩
٦٢٠ - ٦٢١ - ٦٢٣ - ٦٢٥
٦٢٧ - ٦٢٨ - ٦٢٩ - ٦٣٠
٦٣٣ - ٦٣٧ - ٦٣٨ - ٦٣٩
٦٥٥ - ٦٥٩ - ٦٦١ - ٦٦٢
٦٦٣ - ٦٦٥ - ٦٦٦ - ٦٦٧
٦٦٨ - ٦٦٩ - ٦٨٤ - ٦٨٥
٦٩٣ - ٧٠٠ - ٧٠٣ - ٧٠٩
٧١٩ - ٧٤٧ - ٧٥٨
علي بيگ ميرزا علي مردان خان
٨٤٣ - ٨٩٢ - ٩١٩
[illegible] سلطان ٩٩٥ - ٩٣٣
٩٩٢
علي خان [illegible] حاكم مرو - ٩٥٥
٩٩٠
علي اكبر اصفهاني حاكم سورت
٩٠٩
عمر شيخ ميرزا پسر تيمور - ١٢
عمر شيخ ميرزا پسر ميرزا ابوسعيد
٨ - ١٩ - ٢١ - ٢٢
عماد شاه بيرار - ٧٩
ملك [illegible] حبشي نظام الملكي

٢٦٢ — ٢٧٣ — ٢٧٤ — ٢٧٥
٢٧٦ — ٢٨٢ — ٢٨٣ — ٢٨٥
٢٩٠ — ٢٩١ — ٣٠٤ — ٣١٧
٣١٨ — ٣١٩ — ٣٢٠ ٣٢١
٣٢٢ — ٣٤٤ — ٣٤٧ — ٣٤٨
٣٤٩ — ٣٥٠ — ٣٥٤ — ٣٥٦
٣٧٦ — ٣٨٢ — ٣٨٥ — ٤٠٠
٤١٠ — ٤٢٥ — ٤٥٧ — ٤٦٠
٤٦١ — ٤٧٥ — ٤٨١ — ٤٩٥
٥٣٢
عنبر قلعه دار — ٥٢٧
عنايت‌الله پسر سعد الله خان —
٧٠٨
عوض خان قاقشال — ٥٥٦
عيسى خان نيازي — ١٠٣ — ١٠٤
١٠٥ — ١١٠ — ٣٩٣ —

* مواضع وغيرة *

عجم — ٢١ — ٤٦ — ٩٠ — ٩٥
١٣٢ — ٢٣٦ — ٧٢٦
عراق — ٧ — ١٨ — ١٢٠ — ١٣٨
٢٩٥ — ٤٠٣ — ٩٥٠ — ٩٥٢
عراقين — ١٥
عرب — ٩٠ — ٩٥ — ٢٣٩ — ٥٧٤
٧٢٦
علي مسجد — ٥٦٩
عنبركوٹ — ٤٨١

* حرف غين — مردمان *

غازي خان پسر دولت خان — ٤٧
٤٨ — ٣٩ — ٥٠ — ٨١
غازي آدم جلال خان — ١٠٣
مير غازي — ٢٥٤ — ٢٥٥ — ٢٥٦
٢٧٦
غريب داس برادر رانا جگت
سنگهه — ٧٢٨
سيد غلام محمد — ٩٠٣
غلام‌رضا آدم ايران — ٧١٣ — ٧١٤
شاه غوث — ١٣٣
غياث‌الدين علي بخشي — ١٧٣
غياث بيگ ديوان — ٢٦١
غياث بيگ والد خوجه محمد
طهراني (اعتماد الدولة) —
٢٦٣ — ٢٦٤ — ٢٦٥ — ٢٦٦

(ختم الف)
غیاث الدین — ۲۰۸
غریب لال (نام توپ) — ۲۰۷
غریب خرد (نام توپ) — ۲۵۷
غیرت خان عرف کامگر — ۲۰۸
۲۸۱ — ۳۲۷ — (ختم الف)

● مواضع وغیره ●

غار عاشقان — ۳۰
غزنین — ۱۸ — ۳۵ — ۳۰ — ۳۱
۵۳ — ۹۳ — ۱۲۰ — ۱۶۴
۵۶۹ — ۵۹۰ — ۵۹۴ — ۶۸۵
۶۹۱ — ۶۹۲ — ۷۰۰ — ۷۱۳
۷۲۷
غوربند — ۶۱۱ — ۶۱۲ — ۶۶۴
۶۷۵ — ۷۰۳
[illegible] غوربند — ۶۰۲
غور — ۱۲۳ — ۱۶۱

● حرف فاء مردمان ●

فاروقیان — ۲۱۵
فاضل خان — ۲۱۲
شاه فتح الله شیرازی مخاطب
بعضدالدوله — ۱۸۸
فتح لشکر (نام فیل) — ۲۲۳
میر فتح الله شیرازی — ۲۴۲
فتح خان پسر عنبر (مخاطب
بنظام الملک) — ۲۸۳ — ۳۵۷
۳۶۰ — ۳۶۱ — ۳۶۳ — ۳۶۷
۳۷۰ — ۳۷۱ — ۳۷۵ — ۳۷۹
۳۷۷ — ۳۸۰ — ۳۸۴ — ۳۸۶
۳۸۷ — ۳۸۹ — ۳۹۰ — ۳۹۱
میر فتح الله [illegible] — ۵۷۵
فخر الدین [illegible] — ۸۲
[illegible] مرزا
[illegible] — ۱۲۲
[illegible] خان [illegible] — ۳۳۴
[illegible] خان — ۳۵۷ — ۳۶۱
۳۶۲ — ۳۶۸ — ۳۷۰ — ۳۷۱
۳۸۷ — ۴۰۹ — ۵۹۹
[illegible] — ۷
[illegible] عرف [illegible] — ۷
[illegible] — ۱۱ — ۷۷ — ۳۰۸
۳۰۹ — ۳۱۳ — ۳۵۹ — ۳۶۰

۴۷۳ — ۵۰۴
فریدون خان کابلی خالوی میرزا
محمد حکیم — ۱۶۸ — ۱۸۵
فرخ میر بادشاه — ۱۸۰
شیخ فرید بخاری میر بخشی
مرتضی خان — ۱۹۹ — ۲۴۸ —
۲۵۰ — ۲۵۴ — (شغب مبهم)
فرید خان — ۲۹۲
فرنگی حکیم — ۳۱۱ — ۳۱۲
فرهاد خان پدر زندوله — ۵۵۰
۵۸۹
میدنی فرجام — ۵۹۵ — ۵۹۶
شیخ فرید ولد قطب الدین خان
بخشی — ۵۵۲ — ۶۱۹ — ۶۸۳
فرهاد غلام علی مردان — ۶۱۱
۶۱۲
فریدون غلام علی مردان — ۶۱۶
۶۱۷
فراست خان ناظر — ۷۰۲
نصیح خان — ۳۶۲
میر نصیح — ۷۴۴ — ۷۴۶
قاضی فضیلت (فضیحت) — ۹۸
فولاد غلام میرزا شرف الدین
حسین — ۱۶۴
فولاد خان — ۳۴۹
میدنی فولاد نظام الملکی — ۴۹۰
میان فهیم غلام خانخانان عبد الرحیم
۳۵۰
فیروز خان پسر سلیم شاه — ۱۰۷
شیخ فیضی پسر شیخ مبارک
۱۹۰ — ۱۹۱ — ۱۹۲ — ۱۹۶
۱۹۸ — ۲۰۰ — ۲۰۱ — ۲۳۸
۲۴۱ — ۲۵۴
فیروز شاه — ۳۰۶
فیروز خان حبشی — ۳۱۹

---

* مواضع وغیره *

فارس — ۱۵ — ۳۹۱
فتح پور (سیکری) — ۱۷۴ — ۱۷۵
۱۷۸ — ۱۷۹ — ۱۸۰ — ۱۸۴
۱۸۶ — ۲۲۵ — ۲۲۹ — ۲۳۶
۲۳۹ — ۲۴۴ — ۲۴۵ — ۲۷۱
۲۹۷ — ۴۰۷ — ۵۹۸
فتح آباد — ۴۷۱

ذوالفقار خان قرخلو — ۲۰ — ۱۹ — ۲۲
۲۴ — ۲۸ — ۳۳
فرح‌آباد — ۲۶۵
ولایت ترک — ۲۷۳ — ۳۰۹ — ۳۰۷ — ۴۰۲
فولادپور — ۳۴۰ — ۳۴۷ — ۵۲۵
قلعهٔ ترک — ۳۷۱
باغ فرح‌بخش — ۵۱۵ — ۹۱۳
فرات — ۵۰۶
فرح — ۹۹۰
قصر ... — ۸۷
باغ فرح‌بخش — ۷۰۲ — ۷۱۳
۷۱۵

حرف قاف — مردمان

قاچار ... پسر توسعه خان
۸ — ۱۳
قاید خان بن ابوالقاسم — ۱۳
مولانا قاسم ... — ۲۵ — ۲۶
۲۷ — ۲۸
قاسم خان قوچانی — ۲۸
قاصد ... خان — ۳۱
قاسم بیگ ... — ۲۹۰
قاسم مصطفی — ۵۵
قاسم جوان — ۱۱۵
سلطان محمد قاسم فرشته — ۱۱۴
(کشف ...)
قاسم کاشی — ۲۴۲
قاسم خان ترت — ۲۵۹
قاسم بیگ ... دارای ایران
۳۲۳
قاسم خان ... خواجه ابوالحسن
۳۲۹ — ۳۴۵ — ۳۴۰ — ۳۴۱
۵۲۵
... قاسم — ۶۷۳
قاسم ... ترجمه
... — ۶۴۹ — ۶۵۵ — ۶۶۲
قاسم خان — ۶۹۵
قاسم بیگ ... — ۷۳۰ — ۷۳۱
قلی خان پسر توسعه خان — ۸۰
قرة ... — ۷۲۹
قلی محمد پسر ... خان —
۷۵۱ — ۷۵۳ — ۷۵۴ — ۷۵۵
۷۵۶ — ۷۵۸ — ۷۵۹ — ۷۶۱
۷۶۲ — ۷۶۳

قراخان پسر مغلتای – ۴

قراچار نویان از اجداد امیر تیمور – ۱۰ – ۱۳

قرا یوسف ترکمان – ۱۷

قرا بهادر – ۱۶۵

قوم قزلباش – ۴۰ – ۴۱ – ۴۳ – ۴۴ – ۴۵ – ۱۱۳ – ۱۱۶ – ۱۱۹ – ۱۲۰ – ۲۶۱ – ۳۲۶ – ۵۵۸ – ۵۷۵ – ۵۷۶ – ۵۷۷ – ۵۸۹ – ۵۹۰ – ۶۰۹ – ۶۵۴ – ۶۷۱ – ۶۸۵ – ۶۸۶ – ۶۸۸ – ۶۸۹ – ۶۹۰ – ۶۹۱ – ۶۹۲ – ۶۹۶ – ۶۹۷ – ۶۹۸ – ۶۹۹ – ۷۰۰ – ۷۱۲ – ۷۱۳ – ۷۱۸ – ۷۲۲ – ۷۲۴ – ۷۲۷

قطب خان پسر شیر خان – ۷۲ – ۸۵ – ۹۵ – ۱۰۳

قطب الدین خان حاکم بروده – ۱۸۷

حضرت خواجه قطب الدین – ۲۴۰

قطب الدین خان اتکه کوکلتاش خان (شیخ جیون) – ۲۴۵ – ۲۵۶ – ۲۵۷ – ۲۶۶ – ۲۶۷ – ۵۵۴ – ۵۸۹ – ۶۱۹ – ۶۸۳

(شق جیم)

قطب فقیر مشهور به (خسرو جعلی) – ۲۶۱

قطب الملک – ۲۹۲ – ۲۹۳ – ۲۹۵ – ۳۴۳ – ۳۴۷ – ۴۵۴ – ۵۱۷ – ۵۱۸ – ۵۱۹ – ۵۲۱ – ۵۲۲ – ۵۲۳ – ۵۲۷ – ۵۳۳ – ۵۳۵ – ۵۳۷ – ۵۳۸ – ۵۴۰ – ۵۴۱ – ۵۴۶ – ۶۷۹ – ۷۳۱ – ۷۴۰ – ۷۴۱ – ۷۴۲ – ۷۴۳ – ۷۴۴ – ۷۴۵ – ۷۴۶ – ۷۴۷ – ۷۴۸ – ۷۴۹ – ۷۵۰ – ۷۵۵

قلیج خان اندجانی – ۱۷۳

قلیج خان حارس قلعهٔ آگره – ۲۱۸ – ۲۶۲ – ۴۵۴

قلیج خان حاکم ملتان – ۵۵۶ – ۵۵۷ – ۵۵۸ – ۵۵۹ – ۵۸۵ – ۵۸۹ – ۶۰۹ – ۶۲۰ – ۶۲۶ – ۶۳۰ – ۶۳۱ – ۶۳۸ – ۶۵۰ – ۶۹۶ – ۶۹۷ – ۶۹۸ – ۷۰۰ – ۷۵۶

قمر علی - ۳۵
مرزا قندھاری - ۲۰۰

• مواضع وغیرہ •

حوض قمر - ۲۳۰
تبجوری - ۳۴۴
حصار قندھار - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۴۸ - ۵۰۶
قندھار - ۳۳ - ۲۲۰ - ۲۲۴ - ۲۲۲
۲۳۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰
قندھار - ۳۲ - ۳۳ - ۱۰۶ - ۱۱۱
۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۳۴
۱۳۵ - ۱۳۹ - ۱۴۷ - ۱۹۱
۲۰۳ - ۲۳۷ - ۲۵۵ - ۲۵۹
۲۵۸ - ۲۶۳ - ۲۶۹ - ۳۰۶
۳۲۵ - ۳۲۹ - ۳۳۶ - ۳۴۱
۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۴۷ - ۴۳۲
۴۵۵ - ۵۲۱ - ۵۴۰ - ۵۵۳
۵۵۵ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۸
۵۶۹ - ۵۷۳ - ۵۸۹ - ۵۹۰
۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۷۳ - ۶۷۴
۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹
۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳
۶۹۵ - ۶۹۹ - ۷۰۷ - ۷۰۸
۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۴ - ۷۱۶
۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۲
۷۲۴ - ۷۳۱ - ۷۵۷
ناظم قندھار - ۳۶ - ۳۷ - ۱۱۶
۱۲۵ - ۲۲۹ - ۲۰۵ - ۲۵۱
۵۵۲ - ۵۵۲ - ۵۵۴ - ۵۸۹
۶۹۶ - ۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۱۷
۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۵۰
ناظم قندھار ... - ۵۰۳
قمرج - ۴۳ - ۷۳ - ۱۰۶

• حرف کاف - مردمان •

کمرزا ... - ۵۰
۹۰ - ۸۲ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶
۹۷ - ۱۰۵ - ۱۱۵ - ۱۱۶
۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۴
۲۴۹ - ۲۵۳ - ۷۱۸
کبک جنگ عزت خان مولف
مولف ... - ۲۰۳ - ۲۱۶
۲۴۷ - ۲۲۵ - ۲۳۳ - ۲۴۳

(شغف آثاری)

کاکاپندت نوکر خانخانان – ۴۹۹
کاما نام سرزبان گذهي (کاما
سلهور) – ۵۶۵ – ۵۶۶
کاکر خان سردار – ۶۸۵ – ۶۸۹
کارطلب خان – ۷۴۶
رانا کرن پسر رانای چتور – ۲۸۰
۲۸۱ – ۳۹۴
کرن برادرزادۀ کشن سنگهه – ۲۸۲
قوم کراس – ۲۹۷
کریمه سلطان میبۀ سلطان
پرویز – ۳۷۱
راجه کشن سنگه خالوي شاه
خرم شاه جهان – ۲۸۱ – ۲۸۲
۵۹۷
راجه کشتوار – ۳۰۱ – ۳۰۲ – ۳۳۰
۵۹۴
کغانی – ۳۸۵
کفش قلي خان تعین کردۀ
نذر محمد خان – ۶۱۲ – ۶۵۵
راجه کلیانمل حاکم بیکانیر – ۱۷۵
خواجه کلان رئیس غور – ۷۵۱
کوابیان – ۲۹۷

کوتوال خان – ۳۷۲
کوچ بهار زمیندار – ۵۹۰
قوم کهکران – ۴۶ – ۴۷ – ۱۰۵
۶۱۹
کهتر داس – ۳۳۷ – ۳۳۸
کهیلوجي دکني – ۴۷۹
کیومرث (پادشاه اغلان) – ۳
(شغف یاد)
کیسري سنگهه ولد راجه جیسنگهه
۷۰۱ – ۷۰۲
کیسر سنگهه – ۴۴۷
دار الملک کابل – ۲ – ۱۲ – ۱۸
۱۹ – ۲۲ – ۳۴ – ۳۵ – ۳۶
۳۷ – ۳۸ – ۴۳ – ۴۵ – ۴۶
۴۸ – ۴۹ – ۵۳ – ۵۵ – ۵۸
۶۳ – ۶۴ – ۶۷ – ۷۱ – ۹۸
۱۰۶ – ۱۱۲ – ۱۱۳ – ۱۲۰
۱۲۲ – ۱۲۵ – ۱۳۱ – ۱۳۴
۱۴۹ – ۱۶۳ – ۱۶۴ – ۱۶۷
۱۶۸ – ۱۶۹ – ۱۸۴ – ۱۸۵
۱۸۹ – ۱۹۰ – ۱۹۵ – ۲۵۰
۲۵۲ – ۲۵۳ – ۲۵۷ – ۲۵۸

٢٩٢ — ٢٩٥ — ٣٠٣ — ٣٢٢	قلعة تاكيزمر — ٧٢ — ١٣١ — ١٧٥
٣١٧ — ٣٢٣ — ٣٤٥ — ٣٥٥	كاسمر — ٧٢ — ٩٣ — ٢٩٤
٣٥٨ — ٣٧٣ — ٣٧٧ — ٣٩٠	كشمر — ١٣٣
٤٠٠ — ٤٠١ — ٤٠٢ — ٤٠٥	سرگر كاتي — ١٥٠ — ١٥٥ — ٢١٩
٤١٠ — ٤١٢ — ٤٢٩ — ٤٣٨	٤٣٠
٤٧٠ — ٤٧٣ — ٤٨٩ — ٥٤٠	قلعة [illegible] — ١٥٥
٥٥٥ — ٥٥٧ — ٥٦٢ — ٥٦٨	قلعة [illegible] ٢١٣
٥٧٤ — ٥٧٦ — ٥٨٣ — ٥٨٧	قلعة [illegible] — ٢٩٧ — ٣٠٢ — ٣٢٥
٥٩٣ — ٥٩٦ — ٦٣٠ — ٦٣٤	[illegible] ٥٣٠
٦٣٧ — ٦٤٠ — [illegible]	قلعة [illegible] ٥٣٠ ١٧٨
٦١٩ — ٦٢١ — ٦٢٣ — ٦٢٧	[illegible] ٣٨
٦٢٨ — ٦٣٨ — ٦٤١ — ٦٤٣	[illegible] — ٣٠٣
٦٤٣ — ٦٤٥ — ٦٤٨ — ٦٥٨	[illegible] — ٢١٧
٦٦٩ — ٦٧٣ — ٦٧٥ — ٦٨٠	قلعة [illegible] — ٥٢٠
٦٩٨ — ٦٩١ — ٦٩٣ — ٦٩٧	[illegible] — ٥٣٠
٦٠٩ — ٦٩٧ — ٦٩١ — ٧٠٣	[illegible] — ٢٥٣
٧١٣ — ٧٣٠ — ٧٣٥ — ٧٤٠	[illegible] — ٢٠١
٧١٣ — ٧٣٥ — ٧٤٠ — ٧٥٠	[illegible] — ٢٩٣
٧٥٥	[illegible] — ٢٢٣ — ٢٩٣
قلعة كاكاي ٣٣	[illegible] — ١٥
قلعة [illegible] — ٣٥ — ١١٩ — ١٢١	[illegible] — ٣٣ — ١٢٧ — ٣٤١
١٣٦	[illegible] — ٥٣٠ — ٥٣٨

قصبهٔ کرنال — ۹۷۸
کرنکوب — ۷۳۵
صوبهٔ کشمیر — ۲۳ — ۱۰۵ — ۱۲۲
۱۸۹ — ۱۹۰ — ۱۹۴ — ۱۹۵
۱۹۹ — ۲۳۹ — ۲۵۹ — ۲۸۱
۲۹۹ — ۳۰۱ — ۳۰۲ — ۳۰۳
۳۰۴ — ۳۰۵ — ۳۲۳ — ۳۲۴
۳۲۷ — ۳۳۰ — ۳۴۲ — ۳۵۰
۳۵۵ — ۳۸۷ — ۳۸۸ — ۳۹۸
۳۹۹ — ۴۰۸ — ۴۹۲ — ۴۹۳
۴۹۴ — ۵۰۱ — ۵۴۶ — ۵۴۷
۵۵۹ — ۵۶۱ — ۵۶۷ — ۵۶۹
۵۷۰ — ۵۷۳ — ۵۷۷ — ۵۷۹
۵۸۰ — ۵۸۲ — ۵۸۷ — ۵۸۸
۵۹۵ — ۶۰۷ — ۶۰۸ — ۶۱۰
۶۱۷ — ۶۲۰ — ۶۲۱ — ۶۴۵
۶۷۳ — ۶۸۰ — ۶۸۱ — ۷۰۰
۷۰۳ — ۷۰۴ — ۷۰۵ — ۷۰۶
۷۰۷
کشن گنگا — ۳۰۰ — ۵۳۰
قصبهٔ کلانور — ۱۲۷
قصبهٔ کلیانی — ۵۲۴ — ۵۲۵

قلعهٔ کلیانی — ۷۵۶
کمبل میر — ۱۹۱
کملاپور — ۵۳۷
قلع گوکن (نام سابقش دیوگمن) —
۷۷ — ۲۷۳ — ۴۵۰ — ۴۷۱
۵۱۷ — ۵۲۱ — ۵۲۳ — ۵۳۲
۵۳۷ (شغف دال)
قلعهٔ کوه — ۴۳۱
قصبهٔ کولاپور — ۵۲۹ — ۵۳۰
دریای کوکن — ۵۳۷
کولاب — ۹۳۹
شهر کهنبایت — ۷۷ — ۱۵۱ — ۱۷۷
۲۰۲ — ۲۴۴ — ۶۷۸
قلعهٔ کهیراه — ۲۱۲
کهرکی موسوم به خجسته بنیاد
(اورنگ آباد) ۲۸۵ — ۳۱۹
۳۲۰ — ۳۴۷ — ۴۷۷ — ۴۸۹
(شغف خاد)
قلعهٔ کهتر — ۵۲۴
قلعهٔ کیمرن — ۶۱۱ — ۶۱۲
۶۲۶ — ۶۶۴
کیمرن — ۶۱۱ — ۶۵۸

حرف کاف مردمان

کور پال – ۴۴ – ۱۱۳ – ۱۲۷

راجہ کیسٹگھ – ۲۱۲ – ۲۴۴

۱۶۷ – ۲۳۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۷۷ – ۱۸۶

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مواضع وغیرہ

[illegible] – ۷۲ – ۷۳ – ۷۹

[illegible] – ۱۸۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] – ۳۸۱

[illegible]

[illegible]

آب گنگ — ۴۳ — ۸۴ — ۸۵
۸۹ — ۲۰۹ — ۷۵۵
گوالیار — ۵۳ — ۵۵ — ۵۹ — ۹۴
۹۹ — ۱۰۵ — ۲۲۳ — ۴۰۷
۴۰۹ — ۴۱۸ — ۵۲۰
قلعهٔ گوالیار — ۵۵ — ۱۰۹ — ۱۴۲
۱۷۸ — ۲۸۰ — ۴۰۸ — ۴۹۱
۵۷۸
ولایت گورکهپور — ۸۱
بندر گوهه — ۲۹۲
گوندرانه — ۲۹۳ — ۴۱۸ — ۵۱۲
۵۱۳ — ۵۳۷
گوندهٔ — ۵۱۴ — ۵۱۵
گیات رونکهره — ۳۰۵
گهات دهو — ۳۱۸

* حرف لام — مردمان *

لاڈ ملک زن تاج خان — ۹۳ — ۹۵
لشکر خان (خواجه ابوالحسن) —
۳۳۵ — ۳۸۳ — ۳۹۸ — ۴۰۰
۴۲۲ — ۴۷۰ — (شفء الف)
لشکری پسر مخلص خان — ۴۱۲
لشکر خان بخشی — ۷۲۵ — ۷۳۰

لطف الله خان پسر سعید خان —
۹۶۳
لطف الله پسر سعدالله — ۷۰۸
۷۳۹
لعل بیگ (لاله بیگ) — ۲۱۹
لعل بیگ (دیگر) — ۷۲۹
خاندان لودي — ۷۲
لوهانیان — ۹۳
لهراسپ برادر خانزمان پسر
مهابت خان — ۴۷۶ — ۴۷۷
۴۹۶ — ۴۹۹ — ۷۰۸ — ۷۴۲
۷۵۳ — ۷۵۹

* مواضع وغیره *

دارالسلطنهٔ لاهور — ۴۶ — ۴۷
۴۸ — ۴۹ — ۸۵ — ۹۸ — ۱۰۵
۱۱۱ — ۱۱۵ — ۱۲۳ — ۱۲۷
۱۳۵ — ۱۴۸ — ۱۴۹ — ۱۶۸
۱۸۵ — ۱۸۹ — ۱۹۹ — ۲۴۶
۲۴۸ — ۲۵۰ — ۲۵۱ — ۲۵۲
۲۹۸ — ۲۹۹ — ۳۰۵ — ۳۰۶
۳۳۰ — ۳۵۰ — ۳۵۶ — ۳۸۱

[illegible]

مكي آغا [illegible]

[illegible]

محمدشاه بادشاه ناصرالدین - ۲
۴۲ - ۵۰۴ - ۵۹۲
میرزا محمد ولد میرزا جهانگیر
۱۴ - ۱۸
سلطان محمد میرزا پسر ابوسعید
میرزا - ۱۹ - ۲۹
سلطان محمود میرزا پسر ابوسعید
میرزا - ۱۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۷
مولانا محمد قاسم فرشته - ۲۳
۲۱۶ - ۲۳۷ (شفق)
محمد حسین کورکانی - ۲۳ - ۲۶
سلطان محمود خان ۳۳ - ۳۴
محمد مقیم داماد الغ بیگ - ۳۵
محمد بیگ - ۳۶ - ۳۷
محمدعلی شیبانی - ۳۸
میر محمد - ۴۴
شیخ محمد غوث - ۵۶
محمد سلطان میرزا - ۵۹ - ۶۳
سلطان محمود نبیرهٔ سلطان
بهلول لودهی - ۷۵ - ۸۱
۹۴ - ۹۵ - ۹۹
محمد زمان میرزا نبیرهٔ سلطان
حسین میرزا - ۷۲ - ۷۳ - ۸۲
۸۴ - ۱۶۹
محمد سلطان دختر زادهٔ سلطان
حسین میرزا - ۷۳ - ۸۲
۸۶ - ۹۰ - ۹۲ - ۱۶۹
محمد خان حاکم جونپور - ۹۰
۹۱ - ۹۲
شاه محمد فرملی - ۱۰۹ - ۱۱۰
محمد خان سور حاکم بنگاله - ۱۱۲
سلطان محمد میرزا پسر کلان
شاه طهماسپ - ۱۱۷
شاهزاده محمد مرزا پسر شاه
طهماسپ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۳۲۶
محمدعلی خان - ۱۲۱
شاهزاده محمد حکیم میرزا برادر
عرش آشیانی - ۱۲۲ - ۱۶۳
۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹
۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۹
حاجی محمد خان سیستانی
۱۵۴ - ۱۵۵
مرزا محمدحسین - ۱۶۹ - ۱۷۷
۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳

[illegible] – ۱۷۱	سلطان محمد برادر رعنا قطب
[illegible]	الملک – ۲۰۴
آصفی – ۱۷۵–۱۸۵ – ۲۰۳	[illegible] دارالملک
۲۰۵ – ۲۲۵ – ۲۲۴ – ۲۰۸	[illegible] ۲۲۳
۲۰۹ – ۲۱۲	[illegible] ۳۰۰
محمد قاسم [illegible] – ۱۸۰	[illegible] – ۳۳۲
۱۹۵	[illegible] – ۳۳۴
[illegible]	[illegible] – ۳۴۱
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] ۳۳۷
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

محمود خان پسر خانجهان – ۴۴۰
محمد علي بيگ رسول ايران
۴۵۳ – ۴۷۳ – ۶۵۲ – ۶۵۳
محمد رضا فرزند مصطفى خان
۴۶۳
محمود خان حارس قلعۀ كانگره
۴۷۱
حاجي محمد جان قدسي
ملک الشعرا – ۴۷۱ – ۴۸۹
۴۹۳ – ۵۰۳
محمد معصوم كابلي (اصفهان)
۴۷۲ – (شف الف)
سلطان محمد تغلق – ۴۸۸
ميان محمد مير زاهد – ۴۹۳
۵۰۲ – ۵۴۸ – ۵۴۹
محمود بيگ خوافي – ۵۱۴
محمد حسين – ۵۳۱
محمديار بيگ – ۵۴۴
سيد محمد رضوي – ۵۴۷ – ۵۴۸
سيد محمد شاه عالم – ۵۴۸
قاضي محمد اسلم – ۵۵۰
محمد علي پسر علي مردان
خان – ۵۵۵ – ۶۲۰ – ۶۲۷
محراب خان قلعه‌دار شاه ايران –
۵۵۹ – ۶۸۹ – ۶۹۰ – ۶۹۲
۶۹۵ – ۶۹۶ – ۷۲۷
محمد طاهر وزير خان – ۵۶۲ – ۵۶۴
محمد سلطان پسر اورنگ‌زيب –
۵۷۲ – ۶۷۰ – ۷۴۱ – ۷۴۲
۷۴۳ – ۷۴۴ – ۷۴۵ – ۷۴۶
۷۴۷ – ۷۴۹
محمد پاشا وزير اعظم قيصر روم –
۵۷۶
محمد شافي پسر سيف خان –
۵۷۸
محمد ذكي پسر سيف خان –
۵۷۸
محمد زمان طهراني – ۵۸۸
مير محمد صالح مشكين قلم ولد
مير عبد الله زرين رقم – ۶۰۵
محمد علي فوجدار – ۶۰۷
سيد محمد پسر خاندوران – ۶۱۰
سيد محمود پسر خاندوران – ۶۱۰
ميرزا محمد مشهدي – ۶۲۳ – ۶۴۷

محمد صديق بن خسرو خان –
۷۲۴
محمد بديع بن خسرو خان –
۷۲۴ – ۷۳۵
محمد امين [illegible]
محمد خان – ۷۳۵
محمد حسين [illegible] – ۷۴۰
محمد زمان [illegible] – ۷۴۰
محمد مراد [illegible] – ۷۰۲
محمد بيگ [illegible] – ۷۱۰
محمد [illegible]
خان ا – ۷۲۸
محمد اشرف بن السلطان – ۷۲۰
محمد [illegible] – ۷۴۷
محمد [illegible]
۷۲۸
محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] – ۷۲۳ – ۷۰۸
محمد [illegible]
۷۴۰ – ۷۱۵ – ۷۰۱ – ۷۰۵

محمد بيگ [illegible]
[illegible] – ۷۱۲
محمد [illegible] – ۷۱۳
محمد [illegible] بن علي [illegible]
[illegible] – ۷۱۷
محمد [illegible] ابن
[illegible] – ۷۱۸ – ۷۲۶
۷۲۱ – ۷۲۲ – ۷۱۳ – ۷۲۴
۷۲۵ – ۷۲۶
[illegible] – ۷۰۹
محمد [illegible] – ۷۲۹
محمد [illegible] بن [illegible]
۷۲۹
محمد [illegible] – ۷۳۶
محمد [illegible]
[illegible] – ۷۳۸
محمد [illegible]
[illegible] – ۷۳۹
محمد [illegible] بن [illegible] –
[illegible] – ۷۴۱ – ۷۴۲ – ۷۴۳
[illegible] – ۷۴۵
محمد [illegible] – ۷۴۳

۷۴۳
محمد بیگ ملازم محمد سلطان
۷۴۳ – ۷۴۵
محمد امین متصدی بندر سورت
۷۵۰ – ۷۵۱
محمد رضای خراسانی – ۷۵۷
مخلص خان – ۳۴۹ – ۳۷۰
۳۹۰ – ۴۱۲
سلطان مراد میرزا – ۱۹
مریم مکانی حمیده بانو – ۱۴۴
۲۱۸ – ۲۲۴ – ۲۲۹ (شف حاء)
مرتضی خان بخاری بخشی شیخ
فرید – ۲۳۴ – ۲۵۱ – ۲۵۲
۴۸۹ – ۴۹۰ – (شف فاء)
قوم مرهتة – ۲۵۵
محمد مراد بخش پسر شاهجهان
۳۵۳ – ۳۵۴ – ۳۹۷ – ۳۹۸
۵۶۸ – ۵۷۳ – ۵۸۲ – ۵۸۳
۵۸۵ – ۵۸۸ – ۵۸۹ – ۵۹۰
۵۹۱ – ۵۹۲ – ۵۹۴ – ۶۰۰
۶۰۱ – ۶۰۹ – ۶۱۹ – ۶۲۱
۶۲۴ – ۶۲۵ – ۶۲۶ – ۶۲۸

۹۲۹ – ۹۳۰ – ۹۳۱ – ۹۳۴
۹۳۶ – ۹۳۷ – ۹۳۸ – ۹۳۹
۹۴۱ – ۹۴۳ – ۹۴۴ – ۹۴۹
۹۶۰ – ۹۷۱ – ۹۷۳ – ۹۸۰
۹۸۳ – ۷۰۱ – ۷۰۷ – ۷۲۹
۷۵۴ – ۷۵۸
مرحمت خان بخشی – ۴۱۶
۴۳۱ – ۴۳۲ – ۶۲۵
مراری پندت وزیر عادل خان – ۴۸۴
۴۸۶ – ۴۸۹ – ۴۹۹ – ۵۰۰
مرشد قلی خان فوجدار متهرا – ۵۵۲
مرشد قلی خان – ۷۱۴ – ۷۳۱
۷۳۲ – ۷۳۴
سلطان محمد مراد قیصر روم –
۵۷۴ – ۵۷۵ – ۵۷۶ – ۵۷۷
۵۷۹ – ۷۰۳ – ۷۰۷ – ۷۰۸
۷۲۹ – ۷۳۰ – ۷۳۱
مرتضی قلی خان ناظم مشهد –
۶۵۲
محمد مراد ایلچی – ۶۹۵
مرتضی قلی خان قورچی باشی
شاه ایران – ۶۹۶ – ۶۹۷

مصری میرزا - ۱۹۱ - ۱۷۸
ملک مسعود قتلغ باشی - ۳۴۰
حکیم مسیح الزمان عرف حکیم
مظفر - ۵۰۸
مصاحب بیگ خان ولد خواجه
کلان - ۱۴۱ - ۱۴۳
مصطفی خان ولد ملا محمد
اربی - ۳۴۳
مصطفی پاشا وزیر قیصر روم - ۵۷۴
شاه مظاهر دکنی - ۱۳۷
سلطان مظفر گجراتی مظفر خان -
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۹۶
مظفر میرزا والی برهانپور - ۱۴۳
مظفر خان - ۲۳۸ - ۲۹۸
میرزا مظفر حسین صفوی - ۲۲۰
۵۵۳
سید مظفر بارهه (سید خان جهان)
۳۱۸ - ۳۱۴ - ۳۷۱ - ۴۰۰
۴۱۴ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۹
۴۳۰ - ۴۳۷ - ۴۳۹ - ۴۴۱
۴۴۲ - ۴۵۳
میر مظفر سلاح زر خطاب الملک - ۵۶۳

خواجه معین الدین چشتی رح
۱۷۴ - ۲۲۵ - ۲۹۴ - ۵۳۹ - ۵۹۷
معتمد خان مؤلف اقبالنامه
۲۱۶ - ۲۴۷ - ۲۸۷ - ۲۹۳
۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۷۱ - ۴۱۸ - ۵۶۷
معتقد خان - ۳۳۴
معتمد خان صوبه دار اڑیسه -
۵۸۳ - ۶۸۵
محمد معظم پسر اورنگ زیب
۶۹۷ - ۷۲۸ - ۷۴۹
میرزا ملک دیوان سالار - ۲۲۸
مغول پسر محمد خان (مغول
خان) (مغل خان) - ۳ - ۴
۲ - ۲۱
نور محل - ۱۰ - ۳۸ - ۴۴
۴۹ - ۵۴ - ۸۵ - ۸۳ - ۹۱
۹۶ - ۱۱۳ - ۱۲۰ - ۱۳۳
۱۳۴ - ۱۶۱ - ۲۰۷ - ۲۰۹
۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۶۹
۲۸۴ - ۲۸۵ - ۳۱۷ - ۳۳۱
۴۸۱ - ۶۶۷ - ۷۲۶ - ۷۴۲
مبارز معاصر نظام الملک حبشی

خان - ۴۹۰ - ۵۳۹ - ۵۴۱
مقرب خان - ۲۵۶ - ۳۶۲ - ۳۶۵
۳۶۷
مقرب خان دکهني - ۴۳۰
۴۳۱ - ۴۵۲
مکندراي - ۳۴۴ - ۵۸۸ - ۵۹۵
مکرم خان حاکم بنگاله - ۳۸۷
مکرمت خان - ۵۱۴ - ۵۱۷
۵۲۳ - ۵۲۷ - ۵۳۱ - ۵۳۴
۵۳۷ - ۵۷۳ - ۵۹۹ - ۶۲۱
۶۷۸ - ۶۸۱ - ۷۰۰ - ۷۵۹
ملوخان حاکم مالوه - ۹۹
ملتفت خان پسر اعظم خان -
۴۵۰ - ۶۱۹ - ۶۸۵ - ۷۰۶
ملک‌ضبط (نام توپ) - ۴۵۷
ملک‌میدان (نام توپ) - ۴۹۵
۵۱۷
ملکه‌بانو همشيرهٔ ممتاز محل
اهليهٔ سيف خان - ۵۷۸
ملک داؤد - ۵۹۲
ملوکچند مشرف - ۶۰۲
ملک حسن زميندار قندهار -
۶۹۲ - ۷۱۹
ممتاز محل (مهد عليا)
(ارجمند بانو) ۳۹۲ - ۳۹۳
۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۲۵ - ۴۵۹
۴۶۸ - ۴۷۲ - ۵۹۶ - ۷۲۸
منوچهر ولد ايرج - ۷
منوچهر ميرزا پسر ميرزا سلطان
محمد - ۱۷
منگوتا خان پسر چنگيزخان - ۱۱
راجه ملکت راي - ۴۵
منعم خان خانخانان - ۱۲۲ - ۱۳۱
۱۴۹
شاه منصور حاکم سرهند - ۱۸۵
ميان منجو امير نظام الملک
۲۰۳ - ۲۰۵
منصور حبشي - ۳۰۵ - ۴۳۶
مير منصور بدخشي - ۳۶۲
۳۶۳ - ۳۶۷
سيد منصور نبيرهٔ سيد خانجهان
۶۱۸ - ۶۴۶ - ۶۴۸
حاجي منصور سفير - ۶۲۷
۶۳۴ - ۶۳۸

مراد بیگ — ۱۳۱
نور مراحس — ۲۹۷
مرتضی خان — ۳۳۳ — ۳۳۴
۵۷۱ — ۵۹۲ — ۵۹۹
والدہ مرتضی خان — ۴۹۷
موسوی مرزا دکھنی — ۴۹۹
امام موسی کاظم امام رضا — ۴۹۳
حکیم مسیحا — ۴۹۸ — ۶۰۹
حافظ موسی — ۷۰۱
موسی معتمد از قطب شاہ — ۷۳۲
۷۳۳ — ۷۳۴
مہرنگار خانم (شغل نگار) حرم
مکی والدہ ساجدا نرنس
مکی — ۲۱ — ۲۵
مہدی سلطان علی ... — ۳۰
مہدی قاسم خان — ۲۳۸
مہابت خان خانخانان سپہ سالار
۲۴۷ — ۲۴۹ — ۲۶۰ — ۲۶۱
۲۸۰ — ۲۹۳ — ۳۰۰ — ۳۲۶
۳۲۷ — ۳۳۲ — ۳۳۳ — ۳۳۴
۳۳۶ — ۳۳۷ — ۳۳۹ — ۳۴۰
۳۴۱ — ۳۴۲ — ۳۴۳ — ۳۴۴
۳۴۸ — ۳۵۰ — ۳۵۱ — ۳۵۲
۳۵۳ — ۳۵۴ — ۳۵۸ — ۳۵۹
۳۶۰ — ۳۶۱ — ۳۶۲ — ۳۶۳
۳۶۴ — ۳۶۵ — ۳۶۷ — ۳۶۸
۳۶۹ — ۳۷۰ — ۳۷۱ — ۳۷۲
۳۷۳ — ۳۷۴ — ۳۷۵ — ۳۷۶
۳۷۸ — ۳۷۹ — ۳۸۰ — ۳۸۱
۳۸۲ — ۳۸۳ — ۳۸۷ — ۳۸۹
۳۹۱ — ۳۹۳ — ۳۹۷ — ۴۰۰
۴۰۱ — ۴۰۳ — ۴۰۷ — ۴۱۰
۴۱۲ — ۴۱۸ — ۴۲۱ — ۴۲۲
۴۷۷ — ۴۷۸ — ۴۷۹ — ۴۸۰
۴۸۱ — ۴۸۲ — ۴۸۳ — ۴۸۴
۴۸۵ — ۴۸۶ — ۴۸۷ — ۴۸۹
۴۹۰ — ۴۹۱ — ۴۹۵ — ۴۹۶
۴۹۷ — ۴۹۸ — ۴۹۹ — ۵۰۰
۵۰۱ — ۵۰۳
مہدی قلی قلعہ دار شاہ ایران —
۶۱۹
میرزا جبرل شاہ پسر تیمور
۱۶ — ۱۷
نور محلاتی — ۴۳ — ۵۴ — ۵۵

٩٢ — ١٣٤ — ١٤٣ — ٧٠١
راجه میدني راي زمیندار
چندیري — ٦٣
ملامیر محمد ملای خارجي — ١٤٨
میران مبارک شاه — ١٦٤
میرزایان باغي — ١٧٠ — ١٧٣
١٧٤ — ١٧٧ — ١٧٨ — ٢٣٥
مولانا میرکلان هراتي — ٢٤٥
بابا میرک — ٣٥٧
میرمیران (اسدالله) — ٣٧٢
٦٢٧ — (شق الف)
میرزاخان بن شاهنواز خان — ٥٠٦
٦٠٩ — ٦١٩ — ٧٤٤ — ٧٤٥
میرک حسین خواني — ٥٠٨
ملا میر هروي خراساني — ٥٥١
میرخان میرتزک — ٥٦١ — ٦٠٢
٦٠٣
شیخ میر — ٧٤٥

• مواضع وغیره •

ولایت ماوراءالنهر — ٢ — ٧ — ١٢ —
١٤ — ١٥ — ١٨ — ٢٢ — ٣٢
٣٩ — ٦٣٣
مازندران — ١٥ — ٤٥٢ — ٦٥٥
صوبهٔ مالوه — ٦٧ — ٦٨ — ٧٥ — ٨٠
٩٩ — ١٠٥ — ١٤٥ — ١٥٢ — ١٥٣
١٥٤ — ١٦٠ — ١٦٥ — ١٦٩
١٧٠ — ١٧٣ — ١٧٤ — ١٨٩
١٩٥ — ١٩٦ — ٢٠٣ — ٢٠٨
٢٣٦ — ٢٥٨ — ٢٧٧ — ٢٨٨
٢٩٥ — ٢٩٦ — ٢٩٨ — ٣٠٥
٣١٤ — ٣٢٨ — ٣٣٥ — ٣٩٢
٣٩٨ — ٤٠١ — ٤٠٧ — ٤١٢
٤٣٧ — ٤٦٨ — ٤٩٠ — ٤٩٢
٤٩٦ — ٥٠٢ — ٥٠٧ — ٥٤٤
٥٧٠ — ٥٩٠ — ٦١٠ — ٦٤٢
٦٧٢ — ٦٧٤ — ٦٧٨ — ٦٨٣
٧٠٣ — ٧٠٥ — ٧٢٩ — ٧٤١
ماندو (شادي آباد) — ٧٥ — ١٠٢
١٠٥ — ١٦١ — ٢٠٤ — ٢٩٣
٣٢٨ — ٣٣٣ — ٣٣٩ — ٣٧٧
٣٩٢ — ٤١٢ — ٧٠٣
قلعهٔ ماندو — ٧٥ — ٧٦ — ١٩١
٣١٥ — ٥٣٨

مازوار — ۱۰۰ — ۱۰۱
قلعۂ مالکوٹ — ۱۳۵
قصبۂ ملجن سوارہ — ۱۳۹
متھرا — ۲۹۹ — ۵۵۳ — ۵۷۲
۹۰۷
مچھلی بندر حیدرآباد — ۳۱۲
حصار محمودآباد — ۷۲
محمودآباد — ۷۲ — ۳۴۳
محمدآباد — ۵۲۵
مدینۂ منورہ — ۵۳ — ۱۲۲ — ۲۳۹
۲۴۰ — ۴۵۱ — ۴۶۳ — ۴۶۹
۶۸۰ — ۷۳۱
قلعۂ مرغاب — ۲۶ — ۲۷
مرچ — ۵۳۰
باغ مراد — ۲۳۰ — ۲۳۱
مرو — ۱۵۹ — ۲۵۵
مسجد عالی فتحپور — ۲۳۶
مسجد مکی اجمیر — ۳۱۴
مسجد قلعۂ اکبرآباد — ۷۲۸
مسجد عالی دارالخلافہ — ۷۶۴
مشہد مقدس — ۱۴۳ — ۱۴۷
۵۵۵ — ۵۶۴ — ۵۶۳ — ۵۹۰
۶۵۱ — ۶۵۴ — ۶۵۵ — ۶۹۳
مصر — ۱۵
مصطفیٰ آباد (چوہرو) — ۷۱۷
ملتان (ترکستان) — ۳ — ۹
۱۹ — ۲۱ — ۳۳ — ۳۴ (ملحقات)
مکۂ معظمہ — ۵۳ — ۲۳۹ — ۲۴۹
۵۵۱ — ۵۶۹ — ۵۹۷ — ۶۰۹
۶۰۷ — ۶۸۰ — ۷۳۱
موضع مندلی — ۱۳ — ۳۹ — ۴۳
۱۲۳ — ۲۰۳ — ۲۶۵ — ۳۰۷
۳۱۸ — ۴۳۸ — ۵۵۳ — ۵۵۹
۵۵۷ — ۵۷۵ — ۵۹۳ — ۶۰۰
۶۰۳ — ۶۷۲ — ۶۸۳ — ۶۹۳
۶۸۲ — ۶۹۰ — ۷۰۰ — ۷۰۳
۷۰۹ — ۷۱۳ — ۷۱۷ — ۸۲۷
۷۳۱
قلعۂ ملوت — ۵۰
منگیر — ۲۱۰ — ۲۵۰ — ۳۴۵
قلعۂ مندیر — ۴۶۹ — ۴۹۱ — ۵۶۲
۵۰۳
مرکز منصور — ۷۳ — ۲۷۸
قلعۂ منصور گنبد — ۳۳۶

مولکي پتّن - ۳۲۰
موصل - ۵۷۴ - ۵۷۶
دریای مهي - ۲۹۷
مهاکرت - ۴۸۱ - ۴۸۳ - ۴۸۶
میمند - ۳۸
میوات - ۶۲ - ۷۱ - ۷۰۲
میرٹهه - ۱۲۴ - ۱۳۰
قلعهٔ میرٹهه - ۱۵۶
قلعهٔ میمند - ۶۵۶ - ۶۷۴

*** حرف نون - مردمان ***

ناصر بیگ قلعه دار - ۲۷
سلطان ناصر میرزا برادر جهانگیر میرزا - ۳۶ - ۳۷ - ۴۳ - ۴۵
ناهر خان میواتي پسر حسن خان - ۶۲
ناهر خان ۳۳۸ - ۳۳۹
ناصر میرزا (یادگار) - ۷۹ - ۸۰ - ۸۵
ناجي سردار - ۴۲۹
شیخ ناصر (ناصر محمد) - ۵۵۰
نجم ثاني اصفهاني - ۴۳ - ۴۳ - ۴۴ - ۱۱۶
نجابت خان - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۶۰۹ - ۶۱۴ - ۶۱۹ - ۶۳۸ - ۶۷۴ - ۷۰۹ - ۷۱۹ - ۷۵۴ - ۷۵۹
نذر محمد خان - ۳۷۴ - ۴۰۱ - ۴۰۳ - ۴۰۵ - ۴۷۲ - ۵۰۹ - ۵۳۱ - ۶۰۴ - ۶۰۸ - ۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۲۴ - ۶۲۶ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۶۱ - ۶۶۷ - ۶۶۹ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۷ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۶ - ۷۵۶
راجه نرسنگهه راو - ۲۲۳

۴۱۷ – ۴۲۸ – ۴۲۹ – ۴۳۰
۴۳۱ – ۴۳۵ – ۴۳۶ – ۴۴۹
۴۵۰ – ۴۵۱ – ۴۵۲ – ۴۵۵
۴۵۷ – ۴۶۰ – ۴۶۱ – ۴۶۲
۴۶۹ – ۴۷۸ – ۴۸۷ – ۴۹۰
۴۹۱ – ۵۱۶ – ۵۱۷ – ۵۲۰
۵۲۴ – ۵۲۷ – ۵۳۱ – ۵۳۳
۵۳۸ – ۵۳۹ – ۵۴۲
نظام الدین احمد بخشی هروی مورخ – ۲۲۷
نظر بهادر – ۲۰۴ – ۵۱۰
خواجه نظام تاجر – ۳۱۰
نظام الملکوی – ۳۱۱
نظام الملک ثانی (دیگر) – ۵۳۹ – ۵۴۲
نظر بیگ رئیس الثانی – ۶۵۰
نظر علی خان حاکم اردبیل ملازم شاه عباس – ۶۹۷
حاکم نظام الدین ملازم عبدالله شاه – ۷۴۳
شیخ نظام – ۷۴۹
نگینه خانم بیگم مادر ابراهیم

راجه نرسنگهدیو بندیله پدر جهجهار
مدهکر – ۳۰۶ – ۵۰۹ – ۵۱۵
نرمرداس جهاله – ۲۳۱ – ۲۳۲
نرسنگهدیو پسر بکرماجیت – ۵۲۲ – ۵۲۳
نصرت شاه – ۳۴
نصیرالدین پسر غیاث الدین – ۲۸۸
نصیر خان (خاندوران) – ۳۱۳
۳۵۴ – ۳۵۵ – ۳۵۹ – ۳۶۱
۳۶۸ – ۳۸۹ – ۷۳۹ – ۷۴۸
نظر بهادر ازبک – ۳۸
نظر میرزا – ۴۴
نظام الدین بحری والی احمدنگر – ۳۴
نظام برادر خرد شیر شاه پسر حسن – ۹۸
نظام الملک – ۱۸۸ – ۲۰۲ – ۲۰۵
۳۰۸ – ۳۱۲ – ۳۲۰ – ۳۱۸
۳۲۰ – ۳۲۷ – ۳۴۷ – ۳۷۶
۳۸۳ – ۳۸۴ – ۳۸۵ – ۳۸۶
۳۹۱ – ۴۱۸ – ۴۲۴ – ۴۲۵

تیمور — ۱۴
نوشیروان عادل — ۹۲ — ۱۷۲
حکیم نورالدین — ۱۱۸
میرزا نورالدین — ۱۳۷
شیخ نورالحق خلف شیخ عبدالحق
دهلوي — ۱۹۷ — ۵۵۱
نورجهان بیگم (نورمحل
(مخفي) — ۲۴۷ — ۲۵۷
۲۶۳ — ۲۶۵ — ۲۶۷ — ۲۶۸
۲۷۰ — ۲۷۲ — ۲۸۹ — ۲۹۰
۲۹۵ — ۳۰۰ — ۳۰۱ — ۳۰۷
۳۲۳ — ۳۲۵ — ۳۲۶ — ۳۲۹
۳۳۰ — ۳۳۱ — ۳۳۲ — ۳۳۳
۳۳۴ — ۳۳۵ — ۳۳۶ — ۳۳۷
۳۵۱ — ۳۵۴ — ۳۵۹ — ۳۶۰
۳۶۲ — ۳۶۴ — ۳۶۵ — ۳۶۶
۳۶۷ — ۳۶۸ — ۳۶۹ — ۳۷۰
۳۷۲ — ۳۷۳ — ۳۷۴ — ۳۷۵
۳۷۶ — ۳۷۷ — ۳۷۸ — ۳۷۹
۳۸۰ — ۳۸۸ — ۳۸۹ — ۳۹۰
۳۹۲ — ۵۵۳ — ۶۱۸
نورالدین محمد — ۲۵۸
نوازش خان پسر سعید خان — ۳۳۵
نوشابه — ۵۳۲
نورس بانو اهلیهٔ شه نوازخان — ۶۹۱
نورالحسن بخشی احدیان
۶۷۶ — ۶۸۵
نیازیان — ۱۰۵
نیک نام خان — ۶۳۹

---

* مواضع وغیره *

نارنول — ۸۷
ناگور — ۱۵۹
ناندیڑ — ۲۰۹ — ۴۵۱ — ۵۲۱ — ۵۲۴
ناسك — ۲۷۱ — ۲۷۳ — ۲۷۴
۳۲۰ — ۳۲۲ — ۳۸۳ — ۴۲۶
قلعهٔ ناسک — ۵۲۱
نجف اشرف — ۱۴۷ — ۲۶۹
ندربار — ۳۷۷ — ۵۰۲ — ۷۲۹
آب نربدا — ۱۴۰ — ۱۶۱ — ۲۹۰
۳۰۵ — ۳۱۴ — ۳۱۶ — ۳۹۲
۴۲۴ — ۴۳۷ — ۵۰۲ — ۵۳۸ — ۵۴۰
قصبهٔ نراین پور — ۵۲۵

نصیرآباد - ۷۱۲
قلعۂ نظام الملک - ۳۱۱
نظام پور - ۳۲۲ - ۳۱۰
نگرکوٹ - ۱۳۰
قلعۂ نندرک - ۵۲۰
پرگنۂ نندگانو - ۳۳۹
نیلاب - ۱۲۸ - ۱۶۹ - ۵۲۹
۶۲۱ - ۶۴۵

• حرف واو - مردمان •

والدۂ جنت مکانی - ۳۲۷
وزیر بیگ - ۳۰۱
وزیر خان - ۳۲۵ - ۳۲۳ - ۳۲۴
۵۵۷ - ۵۷۳
خان وفا عزیز - ۳۱
وفادار خواجه سرا - ۳۲۷ - ۳۲۸
وقاص حاجی - ۳۰۲ - ۳۱۱ - ۳۲۶
سید ولی - ۳۴۳
ولی محمد خان ...
۲۴۰ - ۲۴۱
میرزا ولی - ۳۴۳

• حرف ها - مردمان •

سید هاشم بارهه - ۳۳۶
هاشم خان والد قاسم خان - ۲۷۰
میر هاشم سمرقندی - ۵۵۹
هاشمی قندهاری - ۲۰۷
هرچند رائے ... - ۹۲ - ۹۷
هوشنگ میرزا - ۳۰۵ - ۴۹۹ - ۵۷۰
۶۲۲ - ۶۲۸
هوشنگ خان (هوشیار خان) - ۳۶
هلاکو - ۳ - ۸ - ۱۹
هلال خان خواجه سرا - ۲۵۲
هندال مرزا برادر جنت آشیانی
۳۰ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲
۵۳ - ۵۸ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵
۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳
۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۸ - ۸۰
۸۱ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۷
۹۰ - ۹۲ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱
۱۰۵ - ۱۰۹ - ۱۱۲ - ۱۱۳
۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷
۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱

١٢٢ - ١٢٣ - ١٢۴ - ١٢٥
١٢۶ - ١٢٧ - ١٢٨ - ١٢٩
١٣٣ - ١٣۴ - ١٣٥ - ١٣٧
١٣٨ - ١٥٠ - ١۶٣ - ١۶٩
٣٢٥ - ٣٢۶ - ٥٠٣
میرزا هندال فرزند فردوس
مکاني - ۴۶ - ٧١ - ٧٣ - ٧۴
٨٣ - ٨۴ - ١٢٠ - ١٢٢ - ١٩٥
میرزا هندي بیگ - ٩٥
هوشنگ پسر دانیال - ٣٥٨
هوشمند بانو صبیهٔ خسرو - ٣٥٨
هیبت خان نیازي - ٩٨ - ١١١
١١۴ - ١٢٣
هیمون بقال شحنه وزیر عدلي
شاه - ١٠٨ - ١٠٩ - ١١٠
١١٢ - ١١۴ - ١٢٢ - ١٢٣
١٢۴ - ١٢٩ - ١٣٠ - ١٣١
١٣٢ - ١٣٣ - ١٣۴ - ١٥١

---

* مواضع و غیره *

سرکار [illegible] - ۴٠٢
هنگهٔ میر جمله - ٧۴٣

هرات - ٣ - ۴١ - ٩۴ - ١١٧
٢٥٥ - ٥٩٠ - ۶٥٥ - ۶٨۴
۶٩٠ - ۶٩۶
هندوستان - ٢ - ١٢ - ١٥
١٠ - ٢١ - ٢٣ - ٣۴ - ۴٥
۴۶ - ۴٧ - ۴٩ - ٥۴ - ۶١
۶٢ - ۶٥ - ۶٧ - ۶٨ - ٧٠
٧٩ - ٨٧ - ٨٩ - ٩١ - ١٠١
١٠٢ - ١٠٨ - ١١١ - ١١٧
١١٨ - ١٢٠ - ١٢٢ - ١٢٥
١٢۶ - ١٢٨ - ١٣١ - ١٣٢
١٣۴ - ١٥٥ - ١٥٨ - ١٥٩
١۶٣ - ١٧٣ - ١٨۶ - ١٨٩
١٩٠ - ١٩٥ - ١٩۶ - ٢٠٩
٢١٥ - ٢٣۶ - ٢۴١ - ٢۴٥
٢۴۶ - ٢٥۴ - ٢٥٥ - ٢٥۶
٢۶٣ - ٢۶۴ - ٢۶٥ - ٢۶۶
٢۶٩ - ٢٧١ - ٢٧۴ - ٢٨٩
٢٩۴ - ٢٩۶ - ٣٠٣ - ٣٠٩
٣١٢ - ٣٢٣ - ٣٢۶ - ٣٣٢
٣٧٣ - ٣٧٧ - ٣٨۶ - ٣٩١
٣٩٥ - ۴٠٢ - ۴٠٣ - ۴١٠

۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۲۱ - ۵۳۲
۵۳۸ - ۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۵۲
۵۵۳ - ۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸
۵۶۱ - ۵۶۳ - ۵۶۷ - ۵۷۳
۵۸۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۶۰۷
۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۲۳ - ۶۲۵
۶۵۲ - ۶۵۸ - ۶۶۶ - ۶۶۹
۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۸۱ - ۶۸۲
۶۸۳ - ۶۸۸ - ۶۹۵ - ۶۹۶
۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۱۱ - ۷۱۲
۷۱۵ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۳۲
۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۵۳ - ۷۶۱
قلعهٔ هلوتپ - ۴۲۰
هندوکش کوه - ۳۱۲ - ۶۱۵ - ۶۶۲
بندر هوگلی - ۴۰۳ - ۴۰۴
قصبهٔ میرابور - ۵۲۹

* حرف باء - مردمان *

بابت اتالی (کیومرث [illegible])
حضرت نوح علیه السلام - ۳
(نخست کس)
باقر میرزا - ۴۳
میرزا باقر - ۱۹۵ - ۱۹۶
باقرعلی ایلچی [illegible] - ۴۶۲
۵۲۰ - ۵۲۷
یاقوت خان حبشی - ۲۸۲ - ۲۸۳
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸
۳۱۹ - ۳۵۶ - ۳۸۳ - ۴۰۰
۴۵۰ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۱
۴۹۵ - ۵۲۵
باقرعلی آقا میر محمد خان -
۶۵۱
[illegible] بیگ میر [illegible]
[illegible] - ۶۹۰
[illegible] - ۷۰۳ - ۷۰۴
[illegible] سعدالله
۶۳۹
[illegible]) - ۳۱۹
[illegible] - ۱۳
[illegible] بیگ [illegible] - ۳۸
[illegible] - ۱۰۴
[illegible] - ۷۰۳ - ۴۳۶ - ۴۶۹
[illegible] - ۷

يلكدي بسرالنقوا – ٨
يلهدي بسرالنقوا – ٨
يلنگتوش – ٦٧٠
يونس خان – ٦ – ١٩ – ٢١
يوسف زئي – ٣٥
سيد يوسف خان مشهدي – ١٢٢
١٩٣ – ١٩٥ – ١٩٦ – ٢١٢
يوسف خان – ٣٥٨ – ٣٩٥ – ٦٧٨
مير يوسف – ٧٢٦

---

* مواضع وغيرة *

يونان – ٣٢٣ – ٩٠٧

باتمام رسيد

فهرست مردمان و مواضع و قبائل و آنچه تعلق بآنها دارد

مطالب کتاب البلدان ... که در ... حاشیه درج شده

بترتیب حروف هجاء *

* حرف الف - مردمان *

آقر خان — ۲ — ۱۴ — ۱۰

۹۷ — ۱۳۸ — ۱۳۱ — ۱۳۰

۱۴۳ — ۱۴۹ — ۱۴۷ — ۱۶۸

۱۵۸ — ۱۵۹ — ۱۹۰ — ۲۲۰

۲۳۱ — ۲۳۴ — ۲۲۴ — ۲۳۰

۲۳۸ — ۲۳۹ — ۲۴۰ — ۲۴۱

۲۴۲ — ۲۴۳ — ۲۵۵ — ۲۶۴

۲۹۳ — ۵۷۶

آقرخان ثانی ([illegible])

ملقب الصدق آقر خان —

۲۳۳ — ۵۷۸ — ۵۷۹ — ۵۸۷

۷۶۱ — ۷۶۲ — ۸۱۳ — ۸۴۶

۸۲۳ — ۸۳۴ — ۸۹۶ — ۹۳۵

([illegible])

آقسنقر ۱۳۶ ۱۴۴ — ۱۴۵

۱۴۹ ۱۳۸ — ۱۵۰ — ۱۵۱

۱۵۸ — ۱۵۷ — ۱۶۳ — ۱۹۱

۲۶۳ — ۲۹۵ — ۲۹۷ — ۲۶۹

[illegible] ۱۲۰

[illegible] ۳۲۵ — ۴۶۰ — ۵۸۸

آق [illegible] ۲۹۲ — ۲۹۳

۲۶۹ — ۳۰۰ — ۳۱۱ — ۳۱۲

آق [illegible] ۴۷۰ — ۵۷۷

آقسو [illegible] (معروف ب[illegible]) ۵۸۲

آلچی [illegible] ۸۹۰ — ۸۹۶

[illegible] مردان خان

۳۱ — ۳۲

[illegible] ۷۰ — ۴۹

[illegible] ۱۳ — ۴۲

ابراهيم اتاليق سبحانقلي خان – ۱۳۵
ابدال بيگ – ۱۲۵
ابوالفتح خان – ۱۷۲ – ۱۷۴
ابوالمجيد خان – ۱۹۱ – ۱۹۶ – ۱۹۷
ابو العلا – ۱۹۹
ابوالحسن (قطب الملك) حاكم حيدرآباد – ۲۲۱ – ۳۰۰ – ۳۰۱ – ۳۰۲ – ۳۰۳ – ۳۰۵ – ۳۰۶ – ۳۰۷ – ۳۰۸ – ۳۱۰ – ۳۱۱ – ۳۱۲ – ۳۱۳ – ۳۱۵ – ۳۱۹ – ۳۲۲ – ۳۲۳ – ۳۲۴ – ۳۲۵ – ۳۲۷ – ۳۲۸ – ۳۲۹ – ۳۳۰ – ۳۳۱ – ۳۳۴ – ۳۳۵ – ۳۳۶ – ۳۳۷ – ۳۴۲ – ۳۴۳ – ۳۴۷ – ۳۴۸ – ۳۵۰ – ۳۵۴ – ۳۵۸ – ۳۶۰ – ۳۶۱ – ۳۶۲ – ۳۶۳ – ۳۶۴ – ۳۶۵ – ۳۶۶ – ۳۶۷ – ۳۶۹ – ۳۷۱ – ۳۷۳ – ۳۷۵ – ۴۰۶ – ۴۰۷ – ۴۴۹ – ۵۲۴ – (شفـ قاف)

قاضي ابوالفتح ۲۳۴
محمد ابراهيم مستوفي الملك ايران – ۲۸۶
محمد ابراهيم مهابت خان حسين بيگ خليل الله سپه سالار – ۳۰۱ – ۳۰۲ – ۳۰۵ – ۳۰۹ – ۳۳۵ – ۳۳۹ – ۳۶۳ – (شفـ خاء)
خواجه ابوالمكارم جان نثار خان – ۲۶۸ – ۲۹۱ – ۲۹۳ – ۲۹۸ – ۳۰۲ – ۳۱۴ – ۳۲۹ – ۳۳۱ – ۳۶۲ – (شفـ جيم)
ابوالخير خان – ۳۹۲ – ۳۹۳ – ۸۴۸
محمد ابراهيم ناخدا – ۴۲۱ – ۴۲۲
محمد ابراهيم خـــــان – ۵۴۱ – ۵۶۶ – ۵۶۷ – ۵۶۸ – ۹۶۵
ابراهيم بيگ تبريزي – ۵۸۴ – ۵۹۳
شيخ ابوالمكارم – ۵۹۵
محمد ابراهيم پادشاه ابوالفتح ظهيرالدين پسر رفيع الشان – ۶۸۸ – ۹۱۴ – ۹۱۷ – ۹۱۸ – ۹۲۳ – ۹۳۳ – ۹۴۱
ابو الحسن خان بخشي مدد

عبداللہ خاں — ۶۹۲ — ۷۱۲
۷۱۳ — ۶۲۳ — ۶۳۱
محمد ابراہیم تبریزی الخشی
(دیکر) — ۳۰۳ — ۷۰۳
ابراہیم خاں بخشی — ۷۴۵ — ۹۰۷
۹۵۹
ابوالبرکات رئیس [illegible]
شمس الدین [illegible]
رفیع الدین [illegible]
[illegible]
۹۲۸ — ۹۳۰ (حذف [illegible])
ابوطالب — ۸۵۳
میر ابوالفضل خاں — ۹۹۰
آقا ابوالحسن — ۹۹۰
ابراہیم خاں — ۹۰۵ — ۹۲۲
۹۲۷ — ۹۲۸
[illegible]
[illegible]
۹۰۵ — ۹۰۹ — ۹۰۷ [illegible]
۹۱۲ — ۷۲۷ — ۷۳۸ [illegible]
۷۱۳ — ۷۹۳ — ۸۰۰ — ۸۰۲
۸۰۳ — ۸۰۶ — ۸۰۷ — ۸۰۹

۸۱۳ — ۸۱۷ — ۸۱۹ — ۸۲۲
۸۲۳ — ۸۳۳ — ۸۳۸ — ۸۵۱
۹۳۹ — ۹۳۷ — ۹۳۸ — ۹۷۳
اسفندیار [illegible] — ۹۸ — ۱۳۳ — ۱۷۸
احمد [illegible] — ۳۸
[illegible]
[illegible] — ۲۱۳
۲۱۳ — ۲۲۷ — ۱۹۳ — ۱۸۴
۱۹۷ — ۲۸۱ — ۳۰۲
[illegible] — ۳۰۹ — ۳۱۰
۳۰۲ — ۳۱۳
[illegible] — ۳۸۱ — ۳۵۱
۳۹۷ — ۷۲۷ — ۸۹۷ — ۸۲۸
۷۹۹ — ۸۱۱
[illegible]
[illegible] — ۵۹۹ — ۶۰۲
[illegible] — ۹۱۱
۷۱۳ — ۹۰۳ — ۲۱۳ — ۹۱۹
۹۰۲ — ۹۱۸ (حذف [illegible])
[illegible] — ۵۰۰ — ۹۱۰
۹۱۱ — ۹۱۳
[illegible] — ۹۰۹ — ۹۱۰

حافظ احمد معطر خان — ۹۰۸
۹۱۳ — ۹۱۵
احمد سعید خان — ۶۵۱
احمد بیگ غازي الدین خان
غالب جنگ کوکۂ جہاندارشاہ
۷۱۲ — ۷۱۵ — ۷۲۸ (شفق غدیر)
میر احسن خان — ۸۷۶
احسن خان پسر علي مردان خان
۹۶۰
خواجہ احمد خان (شہامت خان)
پسر مبارز خان — ۹۶۰ — ۹۶۱
۹۶۲
احمدشاہ پسر محمد شاہ بادشاہ
۹۷۳
اخلاص خان (خان عالم) پسر
مقرب خان — ۳۸ — ۲۹۱
۳۹۱
اختصاص خان — ۳۹۲ — ۷۹۶
اخلاص خان میانہ — ۵۲۸
اخلاص خان جدید الاسلام — ۶۲۸
۶۲۹ — ۷۷۵ — ۷۹۴ — ۷۹۹
۹۲۱
اختصاص خان نبیرۂ خان عالم
۸۸۹
اخلاص خان افغان (دیگر) — ۹۲۳
خواجہ ادھم صدر برہانپور — ۵۵۸
ارجن کور — ۱۵ — ۱۷
ارادت خان — ۳۸ — ۱۰۰ — ۱۰۱
ارسلان خان کاشغري جغتہ خان
فتح جنگ — ۵۹۹ — (شفق چپ)
ارشد خان نبیرۂ ارشد خان — ۶۱۰
۶۱۳
ارشد خان دیوان — ۶۱۳
ازبک خان — ۱۲۲
ازبکان — ۶۴۴
اسلام خان صوبہ دار — ۲۳ — ۲۵
۳۵ — ۳۸ — ۵۵ — ۵۷ — ۹۰
۹۲ — ۹۵ — ۹۹ — ۱۰۰ — ۱۷۶
۲۰۹ — ۳۸۱ — ۳۹۹ — ۸۲۷
اسد خان وزیر جملۃ الملک
امیرالامرا نظام الملک آصف
الدولہ — ۳۲ — ۶۹ — ۷۳
۱۲۶ — ۱۷۲ — ۲۱۰ — ۲۳۵
۲۵۵ — ۲۶۶ — ۲۸۵ — ۲۸۹

٣١٣ – ٣١٤ – ٣٣٢ – ٣٨١
٣٨٣ – ٣٩٧ – ٤١٨ – ٤٤١
٤٢٠ – ٤٦٠ – ٤٩٢ – ٥٠٥
٥٢٨ – ٥٥٧ – ٥٩٧ – ٦٧٢
٥٨٣ – ٥٩٩ – ٦٠٠ – ٦٩١
٦٠٣ – ٦١٩ – ٦٥٦ – ٧٠٠
٧١٥ – ٧٣٣ – ٧٤٣ – ٧٥٥
٧٧١ – ٧٧٣ – ٧٨٥
اسفندیار خان مصری – ١٢٠ – ١٢٣
اسلام خان مشهدی موتمن الدوله
١٣٢
اسفندیار بیگ حاکم لوچ [illegible]
١٣٧ – ١٦٢
اسد الله ذکری خان پسر ملا احمد
نوائط – ١٦٣ – ١٨٢
خواجه محمد اسحق – ٢٥٩
اسلام خان رومی ([illegible])
حاکم بصره – ٣٣٣ – ٣٣٩
٣٣٧ (شهنشاه)
اسمعیل خان پنگه – ١٩٨ – ١٤٥
اسد الله خان (سلطنت آباد خان)
پسر میر ملتفت آغه – ٦٩١

اسلم خان – ٩٩٠
(اسمعیل خان رشید خان ولد حسام الدین)
٦٦٣ – ٦٩٢ – ٦٩٣ – ٩٩٧
(شهنشاه)
اسلم خان – ٧٣١ – ٨٢٨ – ٩١٥
اسمعیل خان – ٧٥٣ – ٧٨٠
٧٩٩ – ٨٣٩ – ٩٠١
اسمعیل خان (نوشیروان) –
٧٩٩ – ٧٩٩ – ٨١٧ – ٩٠٣
٨١٨ – ٩١٨
اسمعیل خان خویشگی – ٨٧٩
٩٦٣
خواجه محمد پسر مبارز خان –
٩٥٦ – ٩٥٩
اشرف خان – ٦٨١ – ٨٩٥
میر اشرف – ٧٠٣ – ٧٢١ – ٧٢٢
محمد اشرف [illegible] – ٨٩٠
محمد اشرف [illegible] – ٨٩١
اشرف خان [illegible] – ٩٣٨ – ٩٧٧
٩٧٩
اصالت خان – ٦٧٩
[illegible]

اورنگ زیب (اعظم شاه) – ۱۴

۲۳ – ۳۰ – ۳۴ – ۴۰ – ۴۴ – ۴۴ – ۴۸

۴۹ – ۶۵ – ۷۷ – ۲۰۹ – ۲۵۷

۲۶۲ – ۲۶۳ – ۲۸۰ – ۲۸۱

۳۱۷ – ۳۱۸ – ۳۱۶ – ۳۲۰

۳۳۱ – ۳۳۷ – ۳۳۸ – ۳۵۸

۳۶۲ – ۳۶۵ – ۳۷۱ – ۳۷۲

۳۸۳ – ۴۰۷ – ۴۰۸ – ۴۱۰

۴۳۴ – ۴۳۵ – ۴۳۸ – ۴۳۹

۴۴۰ – ۴۴۲ – ۴۴۳ – ۴۴۹

۴۶۰ – ۴۶۳ – ۴۶۴ – ۴۶۷

۴۷۰ – ۴۷۵ – ۴۷۷ – ۵۱۸

۵۲۶ – ۵۴۱ – ۵۴۶ – ۵۴۷

۵۴۸ – ۵۶۶ – ۵۶۸ – ۵۶۹

۵۷۰ – ۵۷۱ – ۵۷۲ – ۵۷۷

۵۷۹ – ۵۸۰ – ۵۸۱ – ۵۸۲

۵۸۳ – ۵۸۴ – ۵۸۵ – ۵۸۶

۵۸۷ – ۵۸۸ – ۵۸۹ – ۵۹۰

۵۹۱ – ۵۹۲ – ۵۹۳ – ۵۹۴

۵۹۵ – ۵۹۶ – ۵۹۷ – ۵۹۸

۵۹۹ – ۶۰۰ – ۶۱۶ – ۶۴۶

۶۶۸ – ۷۰۷ – ۷۳۸ – ۷۴۰

۷۷۹ – ۹۴۰

اعظم خان – ۲۳ – ۴۰

اعتماد خان (عرف عبدالقوي) –

۳۵ – ۹۸ – ۲۰۳ – ۲۰۴

اعتقاد خان (ذوالفقار خان

نصرت جنگ) – ۲۸۵ – ۲۹۳

۳۰۳ – ۳۱۳ – ۳۱۴ – ۳۱۵

۴۰۴ (شقف ذال)

اعتماد خان عرف ملا طاهر –

۳۸۰ – ۴۲۳

اعزالدین شاهزاده پسر معزالدین

جهاندار شاه – ۵۷۴ – ۵۷۵

۶۹۷ – ۶۹۸ – ۶۹۹ – ۷۰۰

۷۰۳ – ۷۱۵ – ۷۱۶ – ۷۱۷

۷۱۸ – ۷۲۵ – ۷۴۰

اعتماد خان (دیگر) – ۶۱۷

امام اعظم رح – ۶۸۲

اعظم خان برادر کوکلتاش خان ۷۰۳

۷۱۸ – ۷۲۰ – ۷۲۴ – ۹۲۱

اعزالدوله خانخانان بهادر – ۷۰۷

اعتصام خان – ۷۷۳ – ۷۷۵

اعتقاد خان رکن الدوله کشمیري

محمد ميرزا — ٧١١ — ٨٠٠
٨٠٢ — ٨٠٦ — ٨٠٨ — ٨٠٩
٨١٢ — ٨١٣ — ٨١٧ — ٨٢٢
٩١٥ — ([illegible])
إسماعيل — ٣٨ — ٦٥ — ٩٢ — ٩٧
٩٣ — ٩٦ — ١٣٥ — ١٣٧ — ١٤٢
١٧١ — ١٤٣ — ١٤٣ — ١٤٧
٢٠٨ — ٢٢٠ — ٢٢٢ — ٢٢٩
٢٢٧ — ٢٢٨ — ٢٢٩ — ٢٣٠
٢٤١ — ٢٤٢ — ٢٤٣ — ٢٤٤
٢٤٥ — ٢٤٦ — ٢٤٨ — ٢٤٨
٢٢٩ — ٢٣٠ — ٢٤١ — ٤٥١
٤٨٣ — ٤٨٨ — ٤٨٩ — ٤٩٥
٦٠٣ — ٦٣٩ — ٦٤٣ — ٦٤٥
٦٥٣ — ٦٥٥ — ٦٥٩ — ٦٦٣
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

٩٢٣ — ٩٣٣ — ٩٣٩ — ٩٤٥
٩٥٠ — ٩٥٣ — ٩٥٦ — ٩٧٣
٩٧٥ — ٩٧٧ — ٩٧٨
[illegible] — ١١٣ — ١١٧ — ١١٨
[illegible] — ١٣٣ — ١٣٨ — ٣٥٥
[illegible]
[illegible] — ٥٥٣
[illegible]
[illegible] — ٧٣٩
[illegible]
[illegible]
[illegible] — ١٠ — ٢١ — ٣٣ — ٧٨
٢٠٩ — ٢١١ — ٢١٣ — ٢٢٥
٢٣٠ — ٢٣٧ — ٢٣٠ — ٢٣٩
٢٤٠ — ٢٤٤ — ٢٤٧ — ٢٧٣
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] — ٥٧
[illegible]
[illegible] — ٧٩ — ٥٧٨

٩٦٤-٨٦٩-٨٥٣-٧٣١-٦٢٦
قاضي اكرم قاضي القضاة (اكرم
خان) - ٥٦٣ - ٥٦٤
آله وردي خان - ٣٣ - ٤٩ - ٥٨
٨٥ - ٥٢١ - ٥٨٨ - ٦٨٨
آلهيار خان - ١٠٠ - ١٢٣ - ١٧٧
التفات خان - ٥١٨ - ٥٢٠ - ٧٥٢
محمد امين خان اعتماد الدوله وزير
الممالك ظفر جنگ كوكلتاش
خان - ١٠ - ٢١ - ٣١ - ٣٣
٥٨ - ٩١ - ٩٤ - ٩٥ - ٩٨
١٥٥ - ١٥٩ - ١٧٢ - ٢٠٨
٢١٠ - ٢٣٠ - [illegible] - [illegible]
٢٦٤ - ٢٧٨ - ٣١١ - ٣٩٥
٤٩٦ - ٤٩٨ - ٥٢١ - ٥٢٧
٥٢٨ - ٥٢٩ - ٥٣٥ - ٥٣٨
٥٦٩ - ٥٧٢ - ٥٨٢ - ٦٦٣
٦٦٩ - ٧٠٠ - ٧٢٠ - ٧٢٨
٧٤١ - ٧٦١ - ٧٦٢ - ٧٦٥
٧٦٦ - ٧٧٠ - ٧٧١ - ٧٨٧
٧٩٩ - ٨٠٠ - ٨٠٢ - ٨٠٩
٨١٤ - ٨١٧ - ٨٣٢ - ٨٥٠
٨٨٢ - ٨٨٥ - ٩٠٢ - ٩٠٣
٩٠٥ - ٩٠٦ - ٩٠٧ - ٩٠٩
٩١١ - ٩١٣ - ٩٢١ - ٩٣١
٩٣٩ - ٩٥٤ (شفـ كاف)
امير الامرا شايسته خان خانجهان -
٤١ - ٤٢ - ٤٦ - ٦٢ - ٦٥
٦٨ - ٦٩ - ٧٨ - ٨٥ - ١١٩
١٢٠ - ١٢١ - ١٢٢ - ١٢٩
١٧١ - ١٧٢ - ١٧٣ - ١٧٤
١٧٥ - ١٧٧ - ١٨٨ - ١٨٩
(شفـ خاء و شين)
امير خان - ٦٢ - ٦٥ - ٧٥
١١١ - ١٢٢ - ١٢٣ - ١٢٩
١٣٠ - ٢٤١ - ٢٤٢ - ٢٤٦
٣٢٢ - ٥٢٩ - ٥٨٩ - ٦٨٨
٨٠٠ - ٨١٨ - ٨٣٨ - ٨٥٨
٩٢٢ - ٩٣٨
امير قلي - ٩١
ملا اميدي شاعر - ٩٧
راجه امر سنگهه - ١٥٣
ميرزا امينا مورخ - ٢١٠
امانت خان خوافي - ٢٦١ - ٣٧٦

٣٧٧ - ٣٧٨ - ٣٨٣ - ٣٨١
٥٨٢ - ٦١٣ - ٦١٥ - ٦١٦
٦٦٩ - ٦٦٧ - ٧٦٠ - ٧٦٣
٨١٨ - ٨٦٩ - ٩٧٣
اسلام مصطفا - ٢٨٥ - ٢٠٩
اسدالله خان سابق - ٣٩٣ - ٤٠٦
اسدالله خان - ٥٢١ - ٥٢٢
٥٢٣ - ٥٤٥ - ٥٥٨ - ٦١٦
اسدالله بیگ حسن علی خان ٩٠٠
سید اسد خان صدر [illegible] ٧٢١
اسمعیل خان - ٦٨٨ - ٧٨٩
٧٩٠ - ٨٧٥ - ٨٩٠ - ٩١٥
٩٥٧ - ٩٥٨
استیلاز خان - ٢٠٨ - ٨٠٨
اعتماد الدین خان - ١٢١
اکبر اعظم - ٩٩٠
راجه انور [illegible] - ٩٢
راجه انوپ سنگه - ١٢٣ - ٤٤٤
انور بیگ - ١٩٠
حاجی محمد انور - ٤١٣ - ٤٥٠
انوار الدین خان بهادر انور شاه
خان [illegible] - ٧٥٣ - ٧٦٩ - ٧٧٢
انوجی مرهتهٔ دوست [illegible] - ٧٤٣
٧٧٩ - ٨٨٩
انور خان - ٧٣٤
انور خان - ٧٦١
محمد انور خان - ٧٤٣ - ٨٤٣
٨٤٤ - ٨٥٥ - ٨٦٩ - ٨٧١
٨٧٢ - ٨٧٣ - ٨٧٩ - ٨٨٩
ابو المظفر محی الدین محمد
اورنگ زیب بهادر عالمگیر
بادشاه غازی ١ - ٢ - ٣ - ٥
٨ - ١٠ - ١١ - ١٢ - ١٣ - ١٤
١٦ - ١٨ - ٢٠ - ٢١ - ٢٣
٢٤ - ٢٥ - ٢٧ - ٢٩ - ٣٠
٣١ - ٣٣ - ٣٨ - ٤٠ - ٤١
٤٢ - ٤٣ - ٤٤ - ٤٨ - ٥٠
٥١ - ٥٢ - ٥٣ - ٥٥ - ٥٦
٥٧ - ٥٩ - ٦٠ - ٦٣ - ٦٦
٦٨ - ٦٩ - ٧٠ - ٧٢ - ٧٣
٧٥ - ٧٧ - ٧٨ - ٨٠ - ٨١
٨٨ - ٨٩ - ٩٠ - ١٠١ - ١٠٢
١٠٥ - ١٠٦ - ١٠٧ - ١٠٩ - ١١٠
١١٥ - ١٢٢ - ١٢٣ - ١٢٧

۱۴۱ – ۱۴۲ – ۱۵۳ – ۱۵۵
۱۵۸ – ۱۶۰ – ۱۷۰ – ۱۷۱
۱۷۵ – ۱۷۶ – ۱۸۴ – ۱۸۵
۱۸۸ – ۱۸۹ – ۱۹۰ – ۲۰۱
۲۰۲ – ۲۰۳ – ۲۰۶ – ۲۰۷
۲۱۰ – ۲۱۱ – ۲۱۲ – ۲۱۳
۲۲۱ – ۲۲۲ – ۲۲۵ – ۲۲۹
۲۳۳ – ۲۳۶ – ۲۳۷ – ۲۴۱
۲۴۶ – ۲۴۷ – ۲۴۸ – ۲۵۰
۲۵۱ – ۲۵۲ – ۲۵۵ – ۲۵۶
۲۶۰ – ۲۶۱ – ۲۶۵ – ۲۶۶
۲۶۷ – ۲۶۸ – ۲۶۹ – ۲۷۰
۲۷۲ – ۲۷۵ – ۲۷۸ – ۲۷۹
۲۸۰ – ۲۸۱ – ۲۸۲ – ۲۸۵
۲۸۶ – ۲۸۹ – ۲۹۰ – ۲۹۲
۲۹۳ – ۲۹۴ – ۲۹۵ – ۲۹۷
۲۹۹ – ۳۰۰ – ۳۰۱ – ۳۱۳
۳۱۴ – ۳۱۶ – ۳۱۷ – ۳۱۹
۳۲۰ – ۳۲۱ – ۳۲۲ – ۳۲۴
۳۲۵ – ۳۲۶ – ۳۲۷ – ۳۲۸
۳۲۹ – ۳۳۰ – ۳۳۱ – ۳۳۲
۳۳۳ – ۳۳۴ – ۳۳۶ – ۳۳۸

۳۴۰ – ۳۴۲ – ۳۴۳ – ۳۴۷
۳۴۸ – ۳۵۴ – ۳۵۵ – ۳۵۷
۳۵۸ – ۳۶۰ – ۳۶۱ – ۳۶۲
۳۶۵ – ۳۶۶ – ۳۶۷ – ۳۶۹
۳۷۲ – ۳۷۳ – ۳۷۴ – ۳۷۵
۳۷۶ – ۳۷۷ – ۳۷۸ – ۳۷۹
۳۸۱ – ۳۸۲ – ۳۸۳ – ۳۸۷
۳۸۸ – ۳۸۹ – ۳۹۱ – ۳۹۲
۳۹۳ – ۳۹۴ – ۳۹۵ – ۳۹۷
۳۹۹ – ۴۰۲ – ۴۰۳ – ۴۰۶
۴۰۷ – ۴۰۹ – ۴۱۲ – ۴۱۳
۴۱۵ – ۴۱۶ – ۴۱۷ – ۴۲۰
۴۲۱ – ۴۲۳ – ۴۲۶ – ۴۲۷
۴۳۱ – ۴۳۳ – ۴۳۴ – ۴۳۵
۴۳۸ – ۴۳۹ – ۴۴۰ – ۴۴۲
۴۴۳ – ۴۴۴ – ۴۴۵ – ۴۴۸
۴۴۹ – ۴۵۱ – ۴۵۳ – ۴۵۵
۴۵۶ – ۴۵۸ – ۴۵۹ – ۴۶۱
۴۶۲ – ۴۶۷ – ۴۶۹ – ۴۷۵
۴۷۶ – ۴۷۷ – ۴۷۸ – ۴۷۹
۴۸۴ – ۴۸۵ – ۴۸۶ – ۴۸۸
۴۸۹ – ۴۹۷ – ۴۹۸ – ۴۹۹

٥٠١ - ٥٠٣ - ٥٠٤ - ٥٠٧
٥١٠ - ٥١١ - ٥١٥ - ٥١٩
٥١٧ - ٥٢٠ - ٥٢١ - ٥٢٢
٥٢٣ - ٥٢٧ - ٥٢٨ - ٥٣٢
٥٣٣ - ٥٣٤ - ٥٣٦ - ٥٣٩
٥٤٠ - ٥٤٦ - ٥٤٧ - ٥٤٨
٥٤٩ - ٥٥١ - ٥٥٢ - ٥٥٣
٥٥٣ - ٥٥٥ - ٥٥٧ - ٥٥٩
٥٦٠ - ٥٦٣ - ٥٦٥ - ٥٦٦
٥٦٧ - ٥٦٨ - ٥٦٩ - ٥٧٠
٥٧٢ - ٥٧٣ - ٥٧٤ - ٥٧٥
٥٨٢ - ٥٨٣ - ٥٩٥ - ٦٠٢
٦٠٣ - ٦٠٥ - ٦٠٩ - ٦١٢
٦١٧ - ٦١٩ - ٦٢٧ - ٦٣٠
٦٣٥ - ٦٣٨ - ٦٤٩ - ٦٥١
٦٦٣ - ٦٦٧ - ٦٨٢ - ٧٠٢
٧٣١ - ٧٣٥ - ٧٣٩ - ٧٤٢
٧٤٨ - ٧٥٠ - ٧٥٢ - ٧٥٣
٧٧٦ - ٧٨١ - ٧٨٣ - ٧٩٦
٨١٦ - ٨٢٥ - ٨٢٦ - ٨٩٩
٩٤٣ - ٩٤٨ - ٩٥١ - ٩٧٢
٩٧٣ - ٩٧٥ - ٩٨٢

میرویس افغانی - ٣٩٢
الله وردی خان صرف محمد قاسم - ٧٩
میرزا خان - ٢١٠ - ٩٥٥ - ٩٩٠
ایرج خان سردار - ٢٠٥
ایمن خان العباس (بعض هاء)
٣٣٣ - ٣٣٤ - ٣٤٣ - ٣٤٥

• مواضع و قریه •

آبسکون - ٥٠ - ٣٧٩ - ٨٠٩
٤٢٧ - ٤٣٣
آب آمو - ٤٣٢ - ٤٣٣
آذربایجان - ٣٠ - ١٣٢ - ١٣٨ - ١٤٣
١٥١ - ١٥٣ - ١٩٢ - ١٩٥
آمل - ٢٣٣ - ٢٤٢
ولایت آمل - ٢٠٧
آستر - ٥٥٩
قلعه استر - ٥٤٧ - ٨٥٢ - ٨٩٥
٨٠٦ - ٨٥٢ - ٨٦٥
ترکستان - ٣٢٩
اتک - ٤٧ - ٦٩٤ - ٧١٦

ب — ۲۰۸ — ۲۴۲ — ۲۵۹
اجین (دارالفتح) — ۱۲ — ۱۳
۱۹ — ۲۰ — ۱۷۸ — ۲۶۲
۲۶۳ — ۳۳۷ — ۳۴۱ — ۳۷۴
۵۱۸ — ۵۴۱ — ۶۱۶ — ۶۵۱
۶۶۱ — ۶۹۳ — ۶۹۴ — ۸۰۰
۸۰۳ — ۸۵۲ — ۸۹۰ — ۹۴۹
۹۵۰
اجمیر (دارالخیر) — ۳۳ — ۶۴
۶۶ — ۶۷ — ۷۵ — ۸۰ — ۸۳
۲۵۴ — ۲۵۵ — ۲۶۱ — ۲۶۲
۲۶۳ — ۲۷۶ — ۲۸۰ — ۲۹۱
۶۰۵ — ۶۰۶ — ۶۰۸ — ۶۵۰
۶۶۱ — ۸۳۸ — ۸۵۷ — ۸۹۸
۹۱۰ — ۹۳۶ — ۹۳۷ — ۹۴۷
۹۷۵
احمدآباد (ظفرآباد — محمدآباد)
۳ — ۴ — ۵ — ۶ — ۷ — ۱۲
۱۳ — ۴۱ — ۵۵ — ۶۰ — ۶۲
۶۳ — ۷۳ — ۷۵ — ۷۶ — ۸۰
۸۱ — ۸۲ — ۱۲۹ — ۱۷۶
۲۰۱ — ۲۱۶ — ۲۲۲ — ۲۵۰

۲۶۴ — ۳۸۰ — ۳۸۲ — ۴۱۴
۴۲۸ — ۴۳۸ — ۴۷۵ — ۴۷۸
۴۷۹ — ۴۸۰ — ۴۸۱ — ۴۸۲
۵۱۶ — ۵۱۸ — ۵۱۹ — ۵۴۱
۵۴۶ — ۵۶۶ — ۵۶۷ — ۵۸۳
۵۸۵ — ۶۱۶ — ۶۱۷ — ۶۱۸
۶۲۷ — ۶۶۳ — ۶۶۴ — ۶۶۵
۶۸۱ — ۶۸۳ — ۶۹۳ — ۶۹۷
۷۱۵ — ۷۲۸ — ۷۴۳ — ۷۵۱
۷۵۴ — ۷۵۵ — ۷۵۶ — ۷۸۱
۷۹۲ — ۷۹۵ — ۸۱۹ — ۸۲۳
۸۲۴ — ۸۳۲ — ۸۳۸ — ۸۵۷
۸۹۸ — ۹۳۶ — ۹۳۷ — ۹۳۸
۹۴۰ — ۹۴۱ — ۹۴۶ — ۹۴۷
۹۴۹ — ۹۶۳ — ۹۶۴ — ۹۶۵
۹۶۶ — ۹۶۷ — ۹۷۰ (شق
ظاء)
محلة احمدي پوره — ۲۱۳ — ۲۱۴
احمدنگر — ۲۹۰ — ۲۹۲ — ۵۲۴
۵۳۰ — ۵۴۱ — ۵۶۷ — ۷۷۹
۷۹۷ — ۸۸۶
قلعة ادهوني — ۳۷۱ — ۳۷۲

أذرمة – ٧١٥
قلعة ارك برهانپور – ١٢ – ٣٥
٢٧٨ – ٢٧٩ – ٨٦٥ – ٨٦٦
قلعة ارك دار السلطنة – ٤٢٩ – ٨٠٩
٨١١ – ٩٣٥
قلعة ارك چانكه – ١٢١ – ١٢٢
اركك – ٥٧١
اسطوبرب (المجر بوري) – ٣٤٢
٣٥٩ – (شعب ماء)
اصفهان (صفاهان) – ٢٨٩
٢٨٧ – ٣٥٠ – ٩٠٨ – ٩٢٣
٩٧٥ – ٩٧٨
قلعة اصفهان – ٩٣٨
استراباد (مستقر السلطنة) – ٥
٩ – ٢٠ – ٢٩ – ٣٠ – ٣١
٣٢ – ٣٣ – ٣٨ – ٤٢ – ٤٩
٥٣ – ٦١ – ٦٢ – ٧٩ – ١٢٦
١٧٦ – ١٨٧ – ١٨٨ – ١٨٩
١٩٩ – ٢٠١ – ٢١٣ – ٢١٩
٢٥٣ – ٢٥٥ – ٣١٩ – ٣٢٧
٣٩٣ – ٤٤٣ – ٥٦٨ – ٥٧٣
٥٧٥ – ٥٧٦ – ٥٧٧ – ٥٧٨
٥٨٠ – ٥٨٣ – ٥٨٤ – ٥٨٧
٥٩٠ – ٥٩٣ – ٦٠١ – ٦٠٥
٦١٩ – ٦٢٣ – ٦٨٩ – ٦٩٨
٧٠٠ – ٧٠١ – ٧٠٣ – ٧٠٧
٧١٦ – ٧١٨ – ٧١٩ – ٧٢٣
٧٢٥ – ٧٣١ – ٧٣٠ – ٧٧٠
٧٧٦ – ٨١٨ – ٨٢٣ – ٨٢٥
٨٢٦ – ٨٢٧ – ٨٢٩ – ٨٣٢
٨٣٣ – ٨٣٥ – ٨٣٧ – ٨٤٣
٨٤٤ – ٨٤٨ – ٨٥٢ – ٨٥٧
٨٦٩ – ٨٨٣ – ٨٩٨ – ٨٩٩
٩٠٠ – ٩٠٢ – ٩١٧ – ٩٣٩
٩٤٣ – ٩٥٩
قلعة استراباد – ٢٢ – ٣٩ – ٩٢
١٤٩ – ١٩٠ – ٨٢٣ – ٨٢٥
٨٢٩ – ٨٣٢ – ٨٣٨ – ٨٤٠
الجرمكر – ٨٥ – ٩٢ – ٩٣ – ٩٩
١٣٥
البرز – ٢٧٨ ×
أترج – ٢٤٣ – ٢٨٧ – ٢٩٣
قلعة آلتاي – ٣٥ – ٦١ – ٨٣٢
٨٣٣ – ٨٣٥ – ٨٣٩

الہ آباد – ۱۴ – ۴۲ – ۴۹ – ۹۱
۷۹ – ۱۰۵ – ۲۰۱ – ۲۱۷
۲۱۸ – ۲۲۹ – ۲۷۱ – ۶۹۱
۶۹۲ – ۶۹۳ – ۷۱۱ – ۷۱۲
۸۲۶ – ۸۲۸ – ۸۳۶ – ۸۴۲
۸۴۳ – ۸۴۴ – ۸۴۹ – ۸۵۲ – ۸۵۹
پرگنۂ امجدہ – ۸۴۹
الباگہات – ۳۸۵ – ۴۹۲ – ۴۹۵
اودیپور – ۲۹۳ – ۶۰۵ – ۶۹۱
اورنگ آباد (خجستہ بنیاد)
۵۷۳ – ۷۴۴ – ۹۵۴ (شفقہ خاد)
اودھہ – ۶۶۳ – ۶۶۵ – ۶۷۴
۸۴۳ – ۸۴۶ – ۹۳۶
ایران – ۶۵ – ۷۹ – ۸۳ – ۸۴
۱۲۴ – ۱۲۷ – ۱۷۷ – ۱۸۷
۱۹۴ – ۲۰۳ – ۲۱۰ – ۲۵۶
۲۷۶ – ۲۸۴ – ۲۸۵ – ۲۸۶
۲۸۷ – ۲۸۸ – ۳۲۵ – ۳۲۶
۳۲۷ – ۳۳۵ – ۳۵۹ – ۳۸۰
۳۸۷ – ۴۰۳ – ۴۰۴ – ۴۵۰
۴۵۶ – ۴۵۹ – ۵۴۳ – ۵۷۲
۵۸۴ – ۵۸۸ – ۵۸۹ – ۵۹۵
۶۴۳ – ۶۴۵ – ۶۶۳ – ۶۷۸
۶۷۹ – ۶۸۰ – ۷۰۰ – ۷۱۸
۷۳۳ – ۷۳۷ – ۷۷۴ – ۷۹۲
۷۹۵ – ۸۶۰ – ۸۸۹ – ۸۹۳
۹۰۷ – ۹۲۱ – ۹۴۵ – ۹۴۷
۹۴۸ – ۹۵۱ – ۹۶۳ – ۹۷۴
۹۷۵ – ۹۷۶
پرگنۂ ایندی – ۳۱۷
ایلکندل – ۶۳۱ – ۹۷۲
ایمن آباد – ۸۷۱

• حرف باء – مردمان •

بادشاہ بیگم صبیۂ عالمگیر بادشاہ
۳۰ – ۷۷ – ۱۱۰
باقی بیگ (بہادر خان) – ۴۱
باقر خان – ۸۴
بانہا زناردار – ۲۱۹
محمد باقر – ۴۱۰ – ۴۱۱
بابر شاہ فردوس مکانی – ۴۰۹
۸۳۷ – ۸۹۹ – ۹۰۵

بالوخان (دیگر) ۵۳۰

شیخ بایزید ولی — ۴۵۱ — ۸۸۴

بالی خان — ۶۹۰ — ۷۴۹ — ۸۷۷

۸۷۸

بالو خان افغان — ۸۸۸ — ۹۹۰ — ۱۹۹۱

بالمی بھکو تیھہ برھمن — ۳۰۴

۷۸۹ — ۷۹۹ — ۸۰۹

بائر خان شیخ بیگ — ۱۰۷۱

۸۷۸ — ۸۹۰

بایزید خان سرداری ۹۲۰

باقیۃ [illegible] ۹۲۵

باجی راو مرھٹہ — ۹۴۹ — ۹۵۵

مہر [illegible] — ۲۲۹

[illegible] بیگ — ۹۰

راجہ [illegible] — ۵۱۱

[illegible] مسیح الملک [illegible]

[illegible] — ۹۵

[illegible] — ۷۰

[illegible] بیگ [illegible] — ۱۲۴

۱۲۶ — ۱۲۷

[illegible] سنگھ — ۹۰۶

راجہ [illegible] سنگھ [illegible] — ۹۸۳ — ۹۸۴

۷۷۲ — ۹۷۴

بدخشی خان — ۸۸۰

ترکمان — ۳۰ — ۱۸۱ — ۱۹۹

۲۱۹ — ۸۰۰ — ۸۹۷

شیخ برھان الدین قطب زمان

[illegible] — ۱۱ — ۲۴۹ — ۵۴۳

۵۶۳ — ۵۶۵ — ۵۶۹ — ۵۹۳

برہمن — ۲۰

[illegible] خان — ۲۰۸ — ۲۱۵

۵۰۰ — ۹۲۳

[illegible] ([illegible]) — ۲۲۷

[illegible] — ۲۷۱ — ۲۷۲ — ۲۷۳

[illegible] خان — ۲۰۸

[illegible] خان [illegible] — ۷۴۲

۷۵۰

[illegible] — ۳۳۱

[illegible] — ۹۵۳

[illegible] — ۴۱۰

[illegible] — ۵۷ — ۵۸ — ۹۱ — ۹۲

۹۳ — ۱۰۶

[illegible] — ۳۴۳ — ۳۴۴ — ۳۴۵

[illegible] دیکھو

(نکورنشت) - ۴۶۱
بلبهداس - ۸۲۳
بندرابن‌داس بهادر شاهی
مورخ - ۲۱۱ - ۳۰۴ - ۳۲۱
راو بهالکر مرهته - ۸۵۳ - ۸۵۴
بندیلها - ۹۵۳
سید بهادر - ۲۳
بهادر خان کوکه - ۲۳ - ۲۵ - ۳۵
۳۹ - ۴۱ - ۴۹ - ۵۵ - ۶۴
۷۴ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶
بهیم پسر بیتهلداس گور - ۲۸
راو بهاو سنگهه - ۱۲۲ - ۲۰۵
بهیم‌نراین راجهٔ کوچ بهار - ۱۳۲
۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷
۱۶۳ - ۱۷۱
بهولانانهه وزیر راجه بهیم نراین -
۱۳۷
بهوکن وزیر - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹
بهلول خان بیجاپوری - ۱۹۱
۱۹۶ - ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۹۱
۸۶۳
بهره‌مندخان - ۲۶۶ - ۴۰۴ - ۴۰۷

۴۱۳ - ۴۶۷ - ۴۷۷ - ۴۹۱
بهادرشاه شاه‌عالم خلدمنزل
(سلطان محمد معظم) ۲۸۰
۵۵۹ - ۵۶۶ - ۵۷۱ - ۵۷۲
۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۶ - ۵۷۷
۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۳
۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷
۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲
۵۹۴ - ۶۵۵ - ۶۹۱ - ۷۰۷
۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۶ - ۷۲۹
۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۵۹ - ۷۶۱
۷۷۲ - ۷۷۶ - ۷۸۲ - ۷۸۳
۷۸۶ - ۷۹۱ - ۸۱۶ - ۸۲۵
۸۳۰ - ۸۵۷ - ۸۸۴ - ۸۸۵
۹۶۲ - ۹۶۴ (شغف شین و میم)
سلاطین بهمنیه - ۳۶۸
بهاکمتی زن قطب الملک - ۳۶۸
سلطان بهادر گجراتی - ۴۰۱
بهادرخان میر شمشیر - ۵۳۴
۵۳۷ - ۹۵۰ - ۹۵۲ - ۹۵۹
بهادرعلی‌خان (آلهوردی‌خان) -
۵۷۵ - ۵۸۸

واجد بهادر – ٥٩٠ – ٩٢١
بهادر خان زرهقه – ٧٠٣ – ٧٢١
واجد بیگ سلطها – ٨٠٩ – ٨٢٨
٨٤٣ – ٨٤٦ – ٨٤٩ – ٨٥١
٨٥٧ – ٨٥٩ – ٨٦٦ – ٨٧٧
٨٨٠
یوزقتمل اسفندی – ٨٣٥
ظاهربیک نغیر – ٨٩٣
یوکترل خان مشهور به ایبجان
بیگ قلتاق – ٣٩٢ (ضمیمه ١)
بیقوامس کرز – ٢٨
بیرسنکه راثور – ٣٨ – ١٣٥
بیرم خان خانخانان – ٣١٢
شاهزاده محمد بیدار بخت پسر
اعظم شاه – ٣٩٥ – ٤٢١ – ٤٧٣
٤٧٨ – ٤٨٢ – ٤٩٥ – ٤٩٨
٥٠٠ – ٥٠١ – ٥٠٢ – ٥٢١
٥٦٦ – ٥٦٧ – ٥٦٨ – ٥٧٩
٥٨٥ – ٥٨٨ – ٥٩٢ – ٥٩٣
٥٩٨ – ٧٣٦ – ٧٧٩
شاهزاده بیدار دل پسر
بیداربخت – ٥٩٨

بیرم خان – ٨٩٩ – ٩١٣ – ٩٢٢

• مواضع و شهرها •

آگره – ٢٣ – ٣٠ – ١١٠ – ٣٢٩
٣٣٥ – ٥٥٧ – ٥٩٢ – ٥٩٣
٦١٢ – ٧٠٢ – ٧٠٣ – ٧١٣
٧٢١ – ٧٢٢ – ٧٧١ – ٧٧٨
٧٨٩ – ٧٩١ – ٧٩٢ – ٧٩٣
٨٠٣ – ٨٢١ – ٨٣٣ – ٨٦٦
٨٦٧ – ٨٦٨ – ٨٦٩ – ٨٨٣
٨٨٦ – ٨٩١ – ٨٩٢ – ٨٩٥
٨٩٦ – ٨٩٧ – ٨٩٨ – ٨٩٩
٩٠٠ – ٩٠١ – ٩٠٢ – ٩٠٥
٩٠٧ – ٩٠٨ – ٩١١ – ٩١٧
٩١٨ – ٩٢٢ – ٩٢٣ – ٩٢٥
٩٢٦ – ٩٢٧ – ٩٢٨ – ٩٢٩
٩٣٠ – ٩٣١ – ٩٣٢ – ٩٣٣
٩٣٤ – ٩٤٢
باغ آگره ، باغ شالامار – ٣٩
(ضمن ثانی)
باتهم – ٨٥

بندر بابل - ۱۱۳ - ۱۷۷
بالگهات - ۲۰۷ - ۲۷۱ - ۷۳۸
بازارك - ۲۴۰
بارەپله - ۲۵۹ - ۷۲۸ - ۷۳۲
۷۴۲ - ۷۵۰ - ۸۲۸
باري - ۴۵۳
باغ دهره - ۵۷۸
باتي‌جي پوره (در خجسته
بنیاد) ۹۰۵
باغ محسن خان - ۷۳۹
بالكنده - ۷۸۹
بارە دری شایسته‌خان - ۸۰۷
۸۱۲
بازار سعدالله خان - ۸۰۹ - ۸۱۱
۸۱۲ - ۸۱۳
بالاپور - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹
باغ گرشه محل - ۹۶۱
بخارا - ۷۹
قلعهٔ بخشنده‌بخش (كندانه) ۵۳۸
۵۴۰ - ۵۴۱ - (شغ كاف)
بدخشان - ۲
برهان پور دارالسرور - ۱۱ - ۱۲
۳۵ - ۱۷۸ - ۲۰۳ - ۲۰۷ - ۲۰۹
۲۱۳ - ۲۴۸ - ۲۷۰ - ۲۷۲
۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۷۹
۲۸۶ - ۳۳۷ - ۳۹۳ - ۴۵۶
۵۴۱ - ۵۵۳ - ۵۵۵ - ۵۵۸
۵۶۵ - ۵۷۲ - ۵۸۲ - ۶۱۶
۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۶ - ۶۵۰
۶۵۱ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸
۶۷۶ - ۷۴۸ - ۷۵۰ - ۷۵۱
۷۵۲ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۲
۷۸۴ - ۷۸۶ - ۷۸۸ - ۷۹۰
۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹
۸۰۳ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴
۸۵۵ - ۸۵۹ - ۸۶۵ - ۸۶۶
۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۵
۸۷۶ - ۸۸۱ - ۸۸۴ - ۸۸۶
۸۸۷ - ۹۵۴
برار - ۲۰۱ - ۲۰۵ - ۲۷۲ - ۳۵۰
۳۶۱ - ۴۶۹ - ۵۸۱ - ۶۱۶
۶۲۰ - ۶۲۶ - ۷۸۲ - ۷۸۵
۷۹۱ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۵۶
۸۶۶ - ۸۸۷ - ۹۵۳

قلعۂ بردہ پور — ۹۱۹ — ۵۰۲
برگانۂ بیرند — ۹۷۵
قلعۂ بسی — ۱۰۵ — ۲۰۴ — ۲۴۴
بست گنبد — ۳۹۰ — ۳۹۲
بصرہ — ۱۲۳
بغداد — ۴۴۲
بنگالہ — ۲۴۷ — ۲۴۸ — ۲۷۴ — ۲۷۵
۲۸۰ — ۲۸۱ — ۲۹۹ — ۳۰۱
۵۴۱ — ۷۴۳ — ۷۷۶ — ۸۶۰
بلخ — ۲ — ۴۴
ولایت بالن — ۱۲۶
بنگالہ ۳ — ۵ — ۹ — ۴۵ — ۱۰۰
۱۰۸ — ۱۱۰ — ۱۳۰ — ۱۳۳
۱۳۹ — ۱۵۱ — ۱۷۰ — ۱۷۵
۱۷۷ — ۱۸۸ — ۲۲۲ — ۲۳۸
۳۹۷ — ۳۹۹ — ۴۱۲ — ۴۱۵
۵۷۹ — ۶۸۷ — ۶۶۳ — ۷۰۸
۷۱۱ — ۷۱۵ — ۷۲۰ — ۷۳۷
۸۵۴ — ۸۶۶ — ۹۰۴
بنارس — ۹ — ۴۴ — ۳۷ — ۲۰۰
۲۰۱ — ۲۱۷ — ۲۱۸ — ۲۱۹ — ۲۲۰
بنکاپور — ۶۰۷ — ۹۰۹

قلعۂ بنی شاہ درگ (قلعۂ بہرنالہ)
۳۱۵ — ۳۱۸ — ۷۰۵ (الشہب)
بوز — ۴۹۴ — ۹۲۵
بولانہ — ۹۰۹
بوزنی — ۴۴۳ — ۸۵۱ — ۸۵۹
۸۷۴ — ۸۷۸ — ۹۷۳
برہان پور — ۵ — ۳۳ — ۴۴ — ۱۹۹
۳۳۰ — ۴۰۸
بیدر — ۳۳۵ — ۴۰۶ — ۸۴۲ — ۸۴۴
قلعۂ بیدر — ۹۰
بیرام — ۹۳ — ۹۴
قلعۂ بیم گندہ — ۱۳۴
آب بہیرا — ۲۳۹
بہنبرا — ۳۵۱
بہاگل پور — ۲۰۱ — ۲۰۳
بہوتاہر — ۲۳۱ — ۲۹۱
قلعۂ بہوجگڈہ — ۶۳۵
بہونسلہ — ۸۵۰
۶۳ بہرۂ اظفر — ۳ — ۶ — ۱۸
۹۳ — ۱۱۳ — ۱۱۴ — ۱۱۵
۱۱۶ — ۱۱۸ — ۱۵۳ — ۱۸۲
۱۵۶ — ۱۸۶ — ۱۹۰ — ۱۹۱

۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵
۱۹۹ - ۱۹۷ - ۲۰۰ - ۲۰۷
۲۲۳ - ۲۳۶ - ۲۷۸ - ۲۹۹
۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰
۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۷
۳۴۳ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۲
۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۹۷ - ۴۰۴
۴۱۳ - ۴۲۷ - ۴۲۹ - ۴۴۵
۴۴۹ - ۴۷۲ - ۴۷۴ - ۴۷۵
۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۴۰ - ۵۴۸
۵۷۴ - ۶۰۸ - ۶۴۷ - ۶۴۸
۶۵۰ - ۷۱۲ - ۷۸۰ - ۷۸۸
۹۳۶ - ۹۳۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱
۹۵۶ - ۹۵۹
قلعۂ بیجاپور - ۴ - ۱۸۴ - ۱۹۸
۲۰۵ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۱
۳۲۲ - ۵۶۹
بیرگانو (بهادر گدهه) - ۳۸۳
۴۱۵ - ۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۶۰
۵۰۳ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۳۹
قلعۂ بیدر - ۳ - ۴۵۲
بیدر (محمد آباد) - ۳۹۷ - ۷۸۸

۸۹۱ - (شفف میم)
بیجانگر - ۴۰۴ - ۹۲۷
بیرم پوری (اسلام پوری) - ۳۱۳
۳۱۴ - (شفف الف)
بیجا گدهه (کهرگانون) - ۳۵۶
۵۸۲ - ۸۵۲ - (شفف کاف)
پرگنۂ بیرنگر - ۹۷۱

● حرف بے - مردمان ●

بابرا مفسد - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲
۹۳۳ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷
۶۳۸ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۷
بدم سنگهه پسر کرن - ۱۲۲
بردل خان - ۹۸ - ۱۹۱
سلطان پرویز - ۸۳
پرتهی سنگهه زمیندار - ۱۲۳
پریا نایک - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۵۲۴
۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۷۰
قوم پرتگال - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۳
پرسرام - ۴۷۰ - ۵۰۰ - ۵۰۱
بردل خان (دیگر) ۹۳۳
پنجابی خطیب کش - ۶۶۵

پورنمل زمیندار جاجر – ۱۵۲ – ۱۵۷
پورنمل (دیگر) – ۱۹۹ – ۲۰۱
پیاز خاں – ۳۴۳
پیرجی تاجر – ۷ – ۲۴۹ – ۲۵۰
۲۵۱
پیرای ویسه وزیر افراسیاب – ۱۳۰
پیم نایک زمیندار – ۵۲۴
۵۲۵ – ۵۲۶
شیخ پیر محمد ملتانی – ۵۰۹
پیلوجی مرهته – ۹۰۹ – ۹۱۰

مواضع وغیرہ

بالی پت – ۱۳۷
قلعه پارس گده (صالح گده) –
۱۹۴
پانچه گانو – ۲۹۱
پتنه (عظیم آباد) – ۵ – ۲۲۰
۲۷۰ – ۲۱۷ – ۷۱۰ – ۷۱۲
۷۱۵ – ۷۹۱ – ۸۱۷ ([illegible])
قلعه پرناله (الی شاه گده)
۱۱۵ – ۱۹۵ – ۲۲۱ – ۲۸۳
۲۹۹ – ۳۱۳ – ۳۱۵ – ۳۲۱
۳۰۳ – ۳۲۹ – ۳۷۷ – ۳۸۱
۳۴۳ – ۳۸۵ – ۳۹۰ – ۴۸۱
(عرف [illegible])
قلعه پرینده – ۱۲۲ – ۵۹۹
قلعه پنهالی [illegible] – ۳۰۲
۱۴۳ – ۳۰۲
پشاور – ۲۳۰ – ۲۳۲ – ۲۳۷
۲۳۰ – ۲۵۰ – ۲۶۲ – ۴۷۳ – ۵۷۷
پنجاب – ۳۳ – ۳۴ – ۳۵ – ۳۶
۱۱۶ – ۵۰۳ – ۹۵۱ – ۹۵۲
۷۴۳ – ۷۴۵ – ۷۴۶ – ۷۶۱
۷۶۷ – ۷۷۱
آب پنجاب – ۳۹
پرگنه پونه – ۱۰۳ – ۱۱۹ – ۱۲۰
۱۰۴ – ۱۰۸ – ۲۳۲ – ۳۹۳
۵۱۰ – ۵۱۱ – ۵۲۹ – ۵۶۳
قلعه پورندهر – ۱۰۷
قلعه پورکیده – ۳۰۷ – ۳۸۵
[illegible] – ۵۸۹ – ۸۸۷ – ۹۶۳
قلعه پهول پنده – ۲۴۱
قصبه پهولسری – ۳۴۸
[illegible] – ۱۲۷

• حرف تاء - مردمان •

تارا بائي زن رام راجا - ۴۶۹
۵۱۲ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۷
۵۳۰ - ۵۸۳ - ۶۲۷ - ۷۴۲
۷۸۲ - ۷۸۳
سيد تاج خان (شهامت خان) - ۵۷۶
تاتار خان - ۶۳۹
تربيت خان - ۳۳ - ۴۶ - ۷۵
۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۷۶
۲۰۱ - ۲۰۴ - ۳۲۵ - ۷۳۶
ترکان - ۱۸۷ - ۹۰۳
تربيت خان مير آتش - ۴۶۲
۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۷ - ۴۷۱
۴۷۵ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۶
۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰
۴۹۹ - ۵۱۰ - ۵۱۲ - ۵۱۴
۵۲۱ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۳۶
۵۳۸ - ۵۷۲ - ۵۸۴ - ۵۹۴
۵۹۵
ترلتاز خان - ۴۷۳ - ۸۹۱
۸۹۵ - ۹۵۵
تربيت خان (ديگر) - ۹۲۱
تسلي بائي (زني مرهته) - ۶۶۶
تقرب خان - ۳۴
محمد تقي خان بخشي - ۲۰۹
تقرب خان (حکيم محمد محسن) -
۵۷۰ - ۵۷۱ - ۶۰۹ - ۶۱۰
۶۲۱ - (شغف ميم)
تنگري وردي خان برادر آقر
خان - ۲۴۲ - ۲۴۶
راجه تودرمل ذاتي - ۳۹
تهورخان پسر صلابت خان - ۳۱۴
۴۱۶ - ۴۱۷ - ۵۸۸ - ۵۹۵
تهورخان توراني - ۸۳۲ - ۸۳۸
۸۸۹ - ۸۹۴
تهورخان افغان (ديگر) - ۸۹۰ - ۸۹۲
تهورعلي خان - ۹۱۷ - ۹۲۲ - ۹۲۹
امير تيمور صاحب قران - ۱
۲ - ۳ - ۳۰ - ۷۶ - ۴۷۶
۵۵۰ - ۵۶۶ - ۶۰۳ - ۶۲۵
۶۸۵ - ۷۰۷ - ۸۰۸ - ۸۱۴
۸۱۶ - ۸۲۱ - ۸۳۱ - ۸۳۹
۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۹۹ - ۹۰۰

۹۰۵ - ۹۲۸

قاضی آقامیر تبریزی - ۱۳۸

تیرانداز خان - ۱۴۳ - ۲۱۷

• مواضع وغیرہ •

تالقہ - ۹۸ - ۹۹

تاریکنڈا - ۲۳۷ - ۳۴۳

قلعہ تاریکنڈا - ۱۴۲ - ۲۴۱ - ۲۴۳

تالاب بھونسی - ۹۴۲

ولایت تبت - ۱۸۵ - ۱۹۰ - ۲۰۰

دریای تپتی (بر شط نہر سورت)

۵۵۵ - ۶۱۹ - ۸۵۴ - ۸۰۵

ٹھٹھہ - ۲۹۳ - ۲۹۸

توران - ۲۵ - ۷۱ - ۸۰ - ۱۲۳

۱۸۷ - ۳۳۵ - ۳۴۵ - ۳۹۵

۳۰۳ - ۳۱۷ - ۵۹۳ - ۶۳۵

۶۰۸ - ۶۲۴ - ۶۳۱ - ۶۰۰

۷۰۱ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۱

۷۳۷ - ۷۹۳ - ۷۹۲ - ۷۹۵

۸۵۷ - ۸۹۰ - ۸۹۳ - ۸۰۵

۸۸۹ - ۹۹۳ - ۹۰۷ - ۹۲۱

۹۳۵ - ۹۵۱ - ۹۲۰ - ۹۲۳

قلعہ تورنا (فتوح الغیب) -

۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۳

تورہ - ۹۰۳

تبریز - ۲۰۹ - ۲۹۹ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۸

تہانیسر - ۵۱۰ - ۵۹۷ - ۷۵۰

• حرف ٹے - مواضع وغیرہ •

صوبہ ٹھٹھہ - ۳۳ - ۲۳۷

۲۰۹ - ۴۴۳ - ۵۰۴ - ۶۸۵

۵۳۰ - ۷۷۹

ٹوراب ٹھٹھہ - ۹۰

• حرف ثا - مردمان •

ثابت خان - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۵

• حرف جیم - مردمان •

جانی بیگ - ۵۵ - ۹۱

جمرائی دکنی - ۱۱۹ - ۱۲۳

سید جان محمد ولی - ۲۰۱

جان نثار خان (خواجہ ابوالمکارم)

۴۰۰ - ۴۱۹ - ۴۱۷ - ۵۷۳

۵۰۹ - ۵۸۱ - ۵۸۸ - ۵۹۳

۷۳۰ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸
۷۹۰ - ۷۹۹ - ۸۷۶ - ۸۸۹
(شغف القب)
جانی صاحبه - ۳۰۸
قوم جات - ۳۱۶ - ۳۹۴ - ۳۹۵
۶۵۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۹۲۸
۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۶
جانی بیگم محل خاص شاهزاده
محمد اعظم - ۳۱۷ - ۴۱۰
جان سپار خان - ۳۷۱ - ۹۳۰
جان محمد فاضل - ۹۶۳
جانی خان - ۷۰۲ - ۷۱۸
۷۲۰ - ۷۲۲
جانی خان (دیگر) - ۸۶۲ - ۸۶۴
جان چند پسر چترسال بندیله -
۸۵۰ - ۸۵۸
جسونت سنگهه مهاراجه - ۶ - ۷
۱۰ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۷
۱۸ - ۲۰ - ۲۱ - ۳۱ - ۴۳
۴۴ - ۴۸ - ۵۱ - ۶۱ - ۶۲
۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۷۵
۹۸ - ۱۲۹ - ۱۷۵ - ۱۷۷
۲۰۲ - ۲۳۱ - ۲۳۹ - ۲۵۹
۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳
۳۸۳ - ۹۰۵
جعفر خان ولد الله وردی خان -
۳۳ - ۴۱ - ۱۲۲ - ۱۷۶
۱۷۷ - ۲۱۰ - ۲۱۶ - ۲۱۷
۲۳۴ - ۲۳۵ - ۷۷۲
سید جعفر سید بارهه - ۵۷۰
محمد جعفر تقرب خان - ۷۲۹
۷۳۲
خواجه محمد جعفر درویش ۷۵۵
۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰
محمد جعفر تبیرهٔ حسین
خان - ۹۳۰
جعفر خان عرف محمد هادی
(مرشد قلی خان صوبه‌دار
بنگاله) - ۹۷۴
جگنا پسر بهیم نایکه - ۵۲۶
جگجیت رار - ۷۸۹
جگروپ سنگهه - ۸۴۹ - ۸۵۰
جلال خان قراول - ۵۶ - ۵۹۱
جلال الدین خان - ۹۲۴

جلال خان فوجدار – ٩٤٥ – ٩٥٦

جلال الدين خان – ٧٤٠

سيد جلال بخاري – ٨٩٢

مير جمله معظم خان – ٩ – ١٠

٢١ – ٣٣ – ٣٨ (لقب ميرا

جمشيد – ٣٠٨ – ٣٣٧

جمشيد خان لقب بيژن –

٥٢٣ – ٥٢٥

مير جمله خان ثاني (قاضي

عبد الله توراني) – ٧٣٣

٧٣٩ – ٧٣١ – ٧٣٠ – ٧٤١

٧٤٢ – ٧٥٨ – ٧٦٩ – ٧٧٠

٧٧١ – ٨٠١ – ٨٠٢ – ٨٢٣

٨٤٣ – ١٢١ – ١٣٨ – (لقب

ثاني)

جمال الدين حسين – ٧٣٥ – ٧٤٩

مير جمال الدين خان – ٧٤٠ – ٩٤٣

جمال الدين خان – ٨٨٩

محمد جواد پسر محمد مراد

خان – ٩٨٨

جواهر خان – ٨١٠ – ٨٩٤

جهان آرا بيگم صاحب

پادشاه بيگم – ١٣ – ٣٣ – ١٨٧

١٨٨ – ١٩٤

جهانگير شاه جنت مكاني – ٣٦

٢٧٩ – ٨٩٩

جهان شاه (خجسته اختر) –

٦٢١ – ٦٢٢ – ٦٨٥ – ٦٨٢

٦٨٧ – ٦٨٨ – ٨٢٥ – ٨٣٠

(لقب شاه)

جهاندار شاه (معز الدين) ٣١

جهاندار شاه بادشاه – ٦٨٥

٦٨٧ – ٦٨٨ – ٦٨٩ – ٦٩٠

٦٩١ – ٦٩٣ – ٦٩٧ – ٦٩٨

٧٠٠ – ٧٠١ – ٧٠٢ – ٧٠٣

٧٠٥ – ٧٠٦ – ٧١١ – ٧١٢

٧١٠ – ٧١٥ – ٧١٨ – ٧١٩

٧٢٠ – ٧٢١ – ٧٢٢ – ٧٢٣

٧٢٤ – ٧٢٥ – ٧٢٩ – ٧٢٨

٧٣٥ – ٧٣٦ – ٧٣٧ – ٧٤٠

٩٠ – ٩١٥ – ٩١٣ –

(لقب مير)

(زوجه محمد شاه) – ٥ – ٦ – ٤٣

٩٠ – ٩٣ – ٩٥ – ٢٣ – ٢٤

۷۵ — ۸۴ — ۱۲۳ — ۱۷۸
۱۷۹ — ۱۸۰ — ۱۸۱ — ۱۸۲
۱۸۳ — ۱۸۴ — ۱۸۹ — ۱۹۰
۱۹۱ — ۱۹۲ — ۱۹۳ — ۱۹۵
۱۹۶ — ۱۹۷ — ۱۹۸ — ۲۰۰
۲۰۵ — ۲۰۷ — ۲۰۸ — ۲۲۱
ملکسجیبون زمیندار (اختیارخان)
۸۳ — ۸۴ — ۸۵ — ۸۹
راجه جیسنگه سوائی دهیراج
(دیگر) ۴۹۳ — ۴۹۹ — ۵۸۸
۶۰۵ — ۶۰۶ — ۶۰۷ — ۶۱۶
۶۱۹ — ۶۶۱ — ۶۶۲ — ۷۷۶
۷۷۷ — ۷۸۷ — ۷۹۴ — ۸۰۳
۸۰۵ — ۸۰۷ — ۸۱۱ — ۸۱۹
۸۲۶ — ۸۲۷ — ۸۲۸ — ۸۲۹
۸۳۱ — ۸۳۲ — ۸۳۳ — ۸۳۵
۸۳۶ — ۸۳۸ — ۸۴۴ — ۹۲۰
۹۲۱ — ۹۳۶ — ۹۳۸ — ۹۴۵
۹۷۳
راجه جیسنگهه بندیله — ۷۹۷
جی روپ سنگهه زمیندار — ۸۴۹

مواضع وغیره

ولایت جاردان — ۸۲
جام — ۱۵۶
پرگنهٔ جالنه — ۲۷۱
جاجو — ۵۹۰
جالندهر — ۹۵۷
پرگنهٔ جامود ۶۶۶ — ۷۸۲
بندر جده — ۳۲۱ — ۴۲۷
قلعهٔ جزیره — ۲۲۴ — ۲۲۵ — ۲۲۶
۴۲۸ — ۴۵۳
جلال آباد — ۲۴۰ — ۲۴۱ — ۹۵۵
۹۵۶
جمون — ۹۸ — ۹۶۶
جمنا دریا — ۲۰۰ — ۲۱۳ — ۶۹۸
۷۰۱ — ۷۱۶ — ۷۱۹ — ۷۷۰
۸۴۳ — ۸۴۴ — ۸۴۵ — ۹۳۰
جنیر — ۵۲۶
جونپور — ۴۷
جودهپور — ۶۳ — ۶۴ — ۶۵ — ۶۶
۲۶۱ — ۲۶۲ — ۳۸۰ — ۳۷۸
۶۰۵ — ۶۰۶ — ۶۰۷ — ۶۶۱

۷۳۷ – ۸۳۸
جرنا گڈھہ – ۱۲۹
جہانگیر نگر – ۳۴ – ۷۵ – ۹۰
۱۳۲ – ۱۳۵ – ۱۳۶ – ۱۴۲ – ۷۲۸
جہاں آباد – ۸۲۸
جونی – ۸۹۲
بندر جبول – ۱۱۳ – ۱۷۷

• حرف چ – مردمان •

راجہ چترسین – ۴۴ – ۲۷۰
۸۵۰ – ۸۵۸
رانی چاند بی زوجہ شاہ عالم
۳۳۴
قوم چراغی – ۸۷۵
چغتائی خان بہادر فتح جنگ (زمانی
خاں) – ۷۸۸ (تنگ ہے)
قوم چونکہ – ۶۹۵ – ۹۰۳
چاپت بندیلہ – ۴۳ – ۱۲۷
چنانطوٹ – ۹۳۱
جو رامن جٹ – ۶۶۸ – ۶۹۹
۹۳۰ – ۷۷۹ – ۷۷۷ – ۸۲۸
۸۳۹ – ۹۱۹ – ۹۲۰ – ۹۳۰ – ۹۳۳
چھجو باربردار گر – ۶۹۸ – ۷۰۴ – ۷۱۹
۷۲۰ – ۷۲۱ – ۷۲۲ – ۷۲۳
۷۲۹ – ۷۳۱ – ۸۲۹ – ۸۳۷
۸۲۰ – ۸۲۹ – ۸۳۲ – ۸۳۳
۸۳۵ – ۸۳۹ – ۸۴۲ – ۸۴۳

• مواضع وغیرہ •

چکلہ (اسلام آباد) – ۱۱۳
۱۱۹ – ۱۲۲
ضلع چاٹگام – ۱۱۵ – ۱۲۰
چاٹگام (اسلام آباد) – ۱۸۸
چاندہ – ۲۰۵ – ۲۰۶ – ۲۰۷
۲۰۹ – ۲۲۰ – ۹۲۰
چنک – ۲۴۰ – ۲۴۱
آب چناب – ۲۰ – ۲۲ – ۴۸۷
قلعہ چنار – ۷۷
قلعہ چنجی چنجی – ۱۱۵ – ۳۹۰
۴۰۱
چنجی – ۴۰۴ – ۴۱۳ – ۴۱۸
۴۲۰ – ۴۳۴
قلعہ چنجی – ۴۱۰ – ۷۴۴

چنچاور – ۴۰۴
قلعۀ چنبر – ۵۲۴
پرگنۀ چندیری – ۸۵۹
پرگنۀ چوپره (مصطفی آباد)
۲۷۱ (شف میم)
چیتاپور – ۴۶
چیتور – ۹۰۹

---

* حرف حاء – مردمان *

حاجی خان بلوچ – ۴۵
حافظ شیراز – ۱۳۹ – ۲۸۷
۵۰۱ – ۸۳۴
حامدخان پسرمرتضی خان – ۲۵۳
حامد خان (عبد الرؤف
بیجاپوری) برادر دلیر خان
– ۳۴۶ – (شف عین)
حامدخان بهادر برادرغازی الدین
خان بهادر – ۵۹۳ – ۹۴۸
۸۹۹ – ۹۱۵ – ۹۲۴ – ۹۲۸
۹۳۷ – ۹۶۶ – ۹۶۷ – ۹۶۸
۹۶۹ – ۹۷۰
حامد خان – (دیگر) ۹۳۳
حامد الله خان پسر مبارز خان
۹۵۶ – ۹۵۸
حبشیان – ۱۹۳ – ۲۲۵ – ۲۲۸
۲۲۹ – ۴۰۱ – ۴۰۲ – ۴۲۸
حجاج بنی امیه – ۱۱۳
حرزالله خان نبیرۀ سعدالله خان
مرحوم – ۹۵۴ – ۹۵۷
سید حسین – ۲۵ – ۴۹
حسن بیگ – ۳۲ – ۵۷ – ۵۸ – ۵۸۹
حسن‌قلی خان – ۵۵ – ۹۵
حسین‌پاشاحاکم‌بصرۀ(اسلام‌خان)
۱۲۴ (شف الف)
شاه حسین شاه ایران بعد شاه
سلیمان – ۲۸۹ – ۳۰۳ – ۳۵۰
۴۴۳ – ۴۴۵ – ۷۳۶ – ۹۴۷
۹۴۸ – ۹۷۳ – ۹۷۵
میرزا حسن – ۳۲۸ – ۳۲۹
سلطان حسین خواهرزادۀ محمد
مراد خان (طالع یار خان)
۴۳۱ – ۴۸۶ – ۵۲۰ – ۵۲۱
سلطان حسن خواهرزادۀ محمد
مراد خان – ۴۸۶

سلطان حسن (احسن خان)
(میر ملنگ) ۵۲۹ – ۵۳۵
۵۳۷ – ۵۳۸ – (خلف الف)
میر حسن ولی رسول خان – ۵۵۴
حسن یار خان پسر محمد یار
خان – ۵۷۷
حسن علی خان (سید عبد الله
قطب الملک) – ۵۸۸ – ۵۹۲
(خلف عین)
سید حسین خان بارهه صوبه دار
۷۵۰ – ۹۵۱
سید حسین علی خان بهادر
فیروز جنگ میر بخشی
امیر الامرا – ۴۳۶ – ۴۵۷
۴۵۸ – ۵۷۵ – ۵۸۸ – ۵۹۲
۶۹۸ – ۷۰۲ – ۷۱۰ – ۷۱۱
۷۱۲ – ۷۱۸ – ۷۲۰ – ۷۲۱
۷۲۲ – ۷۲۳ – ۷۲۸ – ۷۲۹
۷۳۳ – ۷۳۸ – ۷۳۹ – ۷۴۰
۷۴۱ – ۷۴۳ – ۷۴۵ – ۷۵۱
۷۵۲ – ۷۵۳ – ۷۵۴ – ۷۶۰
۷۷۳ – ۷۷۷ – ۷۷۸ – ۷۷۹
۷۸۰ – ۷۸۱ – ۷۸۳ – ۷۸۵
۷۸۶ – ۷۸۷ – ۷۸۸ – ۷۸۹
۷۹۰ – ۷۹۳ – ۷۹۴ – ۷۹۵
۷۹۶ – ۷۹۷ – ۷۹۸ – ۷۹۹
۸۰۰ – ۸۰۱ – ۸۰۳ – ۸۰۴
۸۰۵ – ۸۰۶ – ۸۰۷ – ۸۰۹
۸۱۲ – ۸۱۳ – ۸۱۷ – ۸۱۸
۸۲۰ – ۸۲۲ – ۸۲۳ – ۸۲۵
۸۲۶ – ۸۲۸ – ۸۳۲ – ۸۳۳
۸۳۵ – ۸۳۶ – ۸۳۷ – ۸۴۲
۸۴۳ – ۸۴۴ – ۸۴۷ – ۸۴۸
۸۴۹ – ۸۵۰ – ۸۵۱ – ۸۵۲
۸۵۵ – ۸۵۶ – ۸۵۷ – ۸۵۸
۸۵۹ – ۸۶۲ – ۸۷۱ – ۸۷۳
۸۷۵ – ۸۷۷ – ۸۸۴ – ۸۸۵
۸۸۶ – ۸۹۱ – ۸۹۲ – ۸۹۵
۸۹۸ – ۸۹۹ – ۹۰۰ – ۹۰۱
۹۰۲ – ۹۰۳ – ۹۰۴ – ۹۰۵
۹۰۸ – ۹۰۹ – ۹۱۰ – ۹۱۱
۹۱۲ – ۹۱۷ – ۹۱۸ – ۹۱۹
۹۴۲ – ۹۴۳ – ۹۵۱
میر حسن برادر رستم دل خان – ۹۱۲

خواجه حسن خان (خاندوران)
ليدرا كوكلتاش خان – ۶۹۷
۶۹۸ – ۶۹۹   ۷۱۵ – ۷۱۷
(شف خاد)
حسين خان خويشكي افغان –
۸۵۷ – ۸۶۱ – ۸۶۲ – ۸۶۳ – ۸۶۴
حسن خان ميواتي – ۸۹۹
حسين خان – ۹۳۰
حسين ملور خان (معروف
به شيخ نظام دكني) – ۹۵۶
۹۵۹ – (شف نون)
حفيظ الله خان – ۲۵۷ – ۲۵۸
۵۶۴ – ۵۹۲ – ۷۲۱ – ۸۵۳
۸۶۲ – ۸۶۴ – ۹۵۴ – ۹۵۷
حكيم الملك پسر حكيم محسن
خان – ۶۸۶ – ۶۸۸
حميد الدين خان – ۳۸۱ – ۳۸۷
۴۳۷ – ۴۶۱ – ۴۶۵ – ۴۸۳
۴۸۷ – ۴۸۸ – ۴۹۲ – ۴۹۳
۵۰۴ – ۵۱۲ – ۵۱۴ – ۵۲۳
۵۲۹ – ۵۳۵ – ۵۳۶ – ۵۳۷
۵۳۸ – ۵۴۹ – ۵۶۶ – ۵۷۲
۵۸۹ – ۵۹۶ – ۶۰۰ – ۶۷۰ – ۸۹۹
خواجه حميد خان – ۶۱۸
حيات خان – ۳۳۱ – ۳۳۲ – ۳۴۷
۳۴۸ – ۵۰۵
حيدرقلي خان بهادر نامرجنگ
معز الدوله – ۷۴۰ – ۷۵۰ – ۸۲۳
۸۲۴ – ۸۳۲ – ۸۳۳ – ۸۴۴
۸۹۸ – ۹۰۳ – ۹۰۵ – ۹۰۶
۹۰۷ – ۹۰۸ – ۹۰۹ – ۹۱۱
۹۱۹ – ۹۲۱ – ۹۲۶ – ۹۳۱
۹۳۲ – ۹۳۳ – ۹۳۵ – ۹۳۶
۹۳۷ – ۹۳۸ – ۹۳۹ – ۹۴۰
۹۴۱ – ۹۴۳ – ۹۴۶ – ۹۶۵
۹۶۶ – ۹۶۷ – ۹۷۳ – (شف نون)
مير حيدر خان كاشغري –
۹۰۳ – ۹۰۴
مير حيدر جد مير حيدر كاشغري
۹۰۳

● مواضع وغيره ●

حبش – ۹۰۷
حسن ابدال – ۲۳۷ – ۲۴۱

۱۴۷ - ۲۵۳ - ۲۶۵
حسن بیگ - ۲۷۳ - ۹۲۲
حسن آباد - ۳۳ - ۸۳۰
حیدرپاشا (از امرای ... - فرمانده
...)
۳ - ۱۸ - ۳۳ - ۱۴۳ - ۲۲۰
۲۲۱ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳
۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۵
۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۹ - ۳۱۰
۳۱۱ - ۳۱۵ - ۳۲۱ - ۳۲۳
۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۹
۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۴۳ - ۳۵۸
۳۶۳ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۳
۳۸۴ - ۳۹۳ - ۴۲۷ - ۴۳۹
۴۵۹ - ۴۶۵ - ۵۲۳ - ۶۰۸
۶۰۹ - ۶۱۴ - ۶۱۶ - ۶۱۹
۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۱
۶۳۵ - ۶۳۸ - ۶۴۱ - ۶۴۳
۶۴۶ - ۶۵۰ - ۶۵۸ - ۶۶۵
۷۸۰ - ۷۸۸ - ۸۱۷ - ۹۱۰
۹۵۱ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲
۹۹۲ - ۱۰۰۳

قلعهٔ حیدرپاشا - ۳۱۵ - ۳۵۳

• حرف خاء ـ مردمان •

خان خان نظام الملکی راقم
قتل - ۳ - ۱۹ - ۱۳۱ - ۱۵۴
۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۱۹
۲۲۷ - ۲۳۵ - ۲۶۸ - ۲۷۱
۲۸۳ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۵
۳۰۷ - ۳۱۰ - ۳۱۹ - ۳۳۳
۳۴۱ - ۳۴۳ - ۵۳۳ - ۵۴۵
۵۵۳ - ۵۵۵ - ۵۵۸ - ۵۹۷
۶۲۳ - ۶۲۸ - ۶۶۶ - ۶۷۱
۶۷۸ - ۷۲۳ - ۷۲۷ - ۷۳۳
۷۸۰ - ۷۹۹ - ۷۹۹ - ۸۱۱
۸۲۰ - ۸۳۱ - ۸۷۳ - ۸۷۷
۹۰۳ - ۹۱۸ - ۹۲۷ - ۹۹۳
خان زمان خان - ۲۳ - ۳۳
۲۷۰ - ۲۷۲ - ۵۵۹
خانه ... (امیر المرا)
... بیگ خان پسر آصف خان
۲۱ - ۳۲ - ۲۲۲ - ۲۲۳
۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۳۱

۲۲۴ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۶۲
۲۶۴ - ۲۷۰ - ۲۷۴ - ۲۷۵
۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۲ - ۲۸۳
۲۸۴ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶
۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰
۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۱۳
۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۹۵
۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۳۰ - ۴۴۸
۶۵۰ - ۷۳۴ - ۷۷۶ (شفـ
الفـ و شین)
خاندوران - ۳۵ - ۳۶ - ۳۸
۶۱ - ۷۶
خانجهان لودي - ۱۸۴
خان‌عالم ایلچي (جان عالم)
۲۰۲
خانه‌زاد خان روح‌الله پسر
روح‌الله خان - ۳۶۹ - ۳۷۰
۵۲۴ - (شفـ راء)
خانجهان پسر حاجي محمدانور
۴۸۴ - ۴۸۵
خان‌زمان (مقرب خان) عرف
شیخ نظام - ۴۸۸ (شفـ میم)
خان‌عالم حیدرآبادي پسر
خان‌زمان - ۵۴۱ - ۵۷۲
۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۱ - ۷۸۸
۸۸۹ - ۸۹۰ - ۹۵۳
خان‌زمان حیدرآبادي - ۵۴۱
۵۷۲ - ۵۸۴
خانه‌زاد خان (نعیم خان) پسر
منعم خان - ۵۷۵ - ۵۸۷
۵۹۹ - ۶۰۶ - ۶۸۸ - ۷۰۵
۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۹۹ - ۹۵۶
۹۹۰ (شفـ نون)
خان‌زمان عرف علي اصغر-
۷۲۱ - ۷۲۲
سیدخانجهان خالوي قطب‌الملک
سید عبدالله - ۷۲۹ - ۷۷۶
۷۷۷ - ۸۳۹ - ۸۹۸
خان‌دوران (خواجه حسن خان)
۷۵۱ - ۷۵۷ - ۷۶۰ - ۷۶۷
۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۹۳ - ۸۰۲
۸۱۰ - ۸۱۴ - ۸۲۳ (شفـ حاء)
خانخانان بهادرشاهي منعم خان
۹۹۰ - (شفـ میم)

خان مرزا — ۹۲۳
خجسته اختر (شاهزاده جهانگیر)
پسر بهادر شاه — ۸۷۵ — ۸۹۹
(خلف چهارم)
خجسته اختر پسر جهان شاه — ۹۸۷
خدابنده پسر محمد مراد ۹۲۲ — ۹۲۳
خدابنده خان — ۸۸۸ — ۸۹۵
خواجه خدمتگار خان — ۹۳۰
خراسانیان — ۳۵ — ۳۲
خسرو آدم محمد شجاع — ۷۳
امیر خسرو شاعر — ۶۰
خسرو چهله — ۸۶۳ — ۸۹۵
خضر خان — ۹۰۳
خلیل الله خان — ۲۲ — ۳۶ — ۳۹
۴۰ — ۴۳ — ۴۸ — ۱۲۳ — ۱۲۹
۱۳۰ — ۲۸۱
خلیفه سلطان شاهزاده مازندران
۲۵۶ — ۳۱۱ — ۵۵۶ — ۹۹۳
خلیل الله خان (حسینی بیگ
ابراهیم خان) ۲۹۵ — ۲۹۹
۲۹۵ — (خلف الف)
خنجر خان — ۳۱۷

خواجه کلان خوافی (کلان محمد
ختاوری مولف) — ۱۹ — ۲۰
خواجه خان — ۲۰
خواص خان — ۴۵
خواجه سرای حبشی تونس
۱۰۱ — ۱۰۳
خوشحال خان کلانوت — ۱۰۳
خواجه ابوجه — ۳۳۵
خواجه ابابی تورانی (خوافی مخاطب
خان) — ۳۴۸
خواجه جهان وزیر — ۴۰۴
خوشحال خان پسر لعل کنور — ۹۸۹
خواجه قلی خان تورانی — ۸۱۹
۸۴۸ — ۸۴۹ — ۸۵۸ — ۹۵۵
سیدی شیر بیگ خان — ۲۲۴
۲۲۵ — ۲۲۶ — ۲۲۷ — ۲۲۸
۴۵۴ — ۴۵۵ — ۵۱۴

• مواضع و غیره •

مرقد مقدس — ۱۴۴ — ۲۴۸
۲۷۰ — ۳۷۷ — ۶۰۵ — ۷۴۸
۷۵۱ — ۷۷۸ — ۷۷۶ — ۷۸۰

۷۸۵ – ۷۹۶ – ۷۹۸ – ۸۸۷
ختا – ۵۵ – ۱۳۰ – ۱۳۱ – ۷۳۶
۹۲۵ – ۹۳۸
خجسته بنیاد (اورنگ آباد) –
۵ – ۱۰ – ۱۱۳ – ۱۱۹
۱۷۸ – ۲۰۰ – ۲۰۵ – ۲۰۷
۲۴۷ – ۲۵۸ – ۲۷۰ – ۲۷۲
۲۷۴ – ۲۷۹ – ۲۸۰ – ۳۱۵
۳۷۷ – ۴۱۳ – ۴۴۴ – ۴۷۵
۵۲۷ – ۵۴۹ – ۵۵۵ – ۵۶۳
۵۷۲ – ۵۸۱ – ۵۸۲ – ۵۸۳
۶۰۵ – ۶۲۶ – ۶۴۸ – ۶۴۹
۶۵۰ – ۷۲۸ – ۷۴۲ – ۷۴۳
۷۴۵ – ۷۵۰ – ۷۵۲ – ۷۷۷
۷۷۸ – ۷۸۰ – ۷۸۶ – ۷۸۷
۷۸۸ – ۷۹۰ – ۷۹۳ – ۷۹۶
۷۹۷ – ۸۰۰ – ۸۵۷ – ۸۷۱
۸۷۳ – ۸۷۴ – ۸۷۵ – ۸۸۵
۸۸۶ – ۸۸۹ – ۸۹۶ – ۹۳۶
۹۳۹ – ۹۴۲ – ۹۵۰ – ۹۵۱
۹۵۲ – ۹۵۳ – ۹۶۰ – ۹۶۱
(ختم الف)

خراسان – ۷۲ – ۱۷۵ – ۲۰۲
۲۸۹ – ۲۹۰ – ۴۵۰ – ۵۴۶
۹۰۲ – ۹۷۵
خرم پورہ – ۲۷۳
خضرآباد – ۸۶
خضر پور – ۱۷۱
خلد آباد (خرج عرس خلد مکان
عالمگیر) – ۵۴۹ – ۵۸۳ – ۶۴۹
خواف – ۷۲
خواص پورہ – ۴۷۵
خیبر – ۲۳۸ – ۲۳۹ – ۲۴۵
قلعۂ خیبر – ۳۹۲

---

* حرف دال – مردمان *

محمد داراشکوہ پسر شاہجہان –
۴ – ۵ – ۶ – ۷ – ۸ – ۱۲
۱۳ – ۱۴ – ۱۸ – ۲۰ – ۲۱
۲۳ – ۲۴ – ۲۶ – ۲۸ – ۲۹
۳۰ – ۳۱ – ۳۳ – ۳۴ – ۳۵
۳۶ – ۳۷ – ۳۹ – ۴۰ – ۴۱
۴۲ – ۴۳ – ۴۴ – ۴۵ – ۴۶
۴۷ – ۶۰ – ۶۲ – ۶۳ – ۶۴

۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۰
۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶
۷۸ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۴
۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۱۰۲ - ۱۰۳
۱۰۹ - ۱۱۱ - ۱۲۷ - ۱۲۸
۵۵۳ - ۹۵۵
داؤد خاں - ۲۹ - ۳۴ - ۳۷
۳۹ - ۴۰ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴
۱۲۹ - ۱۷۸ - ۱۸۰ - ۲۳۶
۵۳۵ - ۵۳۷
داؤ - ۸۷
داراشکوہ جیلی مجمع البحرین
۱۷۹
داؤد خاں افغان بنی - ۲۷۱
۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۵۰
۶۸۳ - ۶۹۱ - ۷۲۸ - ۷۳۳
۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۵ - ۷۴۸
۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴
۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۷۷ - ۸۰۳
۸۰۸ - ۸۴۹ - ۸۸۵ - ۹۱۱
۹۵۲ - ۹۵۶ - ۹۶۳ - ۹۶۵
داؤد خان پسر جانی ... -
۷۹۰ - ۷۹۹ - ۸۷۹ - ۸۸۹
داؤر داد خاں - ۸۲۷
درگا داس - ۲۴۴ - ۲۹۵ - ۲۹۹
۳۰۵ - ۳۰۷
شیخ درگاہی - ۵۸۵
درویش علی خاں - ۹۲۹
دلاور - ۱۹۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳
۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷
۱۹۸ - ۲۰۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷
۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۱۷
۳۲۲ - ۳۳۰ - ۳۳۵ - ۳۳۷
۳۹۹ - ۴۳۲ - ۵۱۹ - ۷۷۸
۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۸۹ - ۸۹۰
۸۹۲ - ۹۵۸
مرید دلاور خاں عبد الرحمن
خاندیسی - ۲۳ - ۲۵
(شیخ علی)
دلاور خان افغان - ۲۵
دلیر خاں افغان - ۲۸ - ۳۵
۳۸ - ۶۵ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰
۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶
۹۰ - ۹۸ - ۱۳۸ - ۱۴۲

۱۴۰ — ۱۴۵ — ۱۴۶ — ۱۴۷
۱۴۸ — ۱۶۱ — ۱۶۹ — ۱۷۰
۱۷۸ — ۱۷۹ — ۱۸۲ — ۱۸۴
۱۹۱ — ۱۹۲ — ۱۹۳ — ۱۹۵
۱۹۶ — ۱۹۷ — ۱۹۸ — ۲۰۵
۲۰۶ — ۲۰۷ — ۲۲۱ — ۲۲۲
۲۳۱ — ۲۳۲ — ۲۳۵ — ۲۳۶
۲۳۷ — ۲۴۷ — ۲۴۸ — ۲۴۹
۲۷۹ — ۲۸۰ — ۵۸۹ — ۶۹۳
۶۹۴ — ۹۹۵
دلتومن پسر چهره ت مهاراجه —
۲۵۹
دلپت راو بندیله — ۵۳۴ — ۵۳۵
۵۷۳ — ۵۸۴ — ۵۸۸ — ۵۹۱
دلاور خان — ۶۳۹ — ۶۴۰ — ۶۴۱
۶۹۵ — ۶۹۶
دلاورخان برادر لطف الله خان —
۷۹۴
سید دلاور علی خان — ۸۴۰
۸۴۴ — ۸۴۹ — ۸۵۱ — ۸۵۷
۸۵۹ — ۸۶۱ — ۸۶۶ — ۸۶۷
۸۷۱ — ۸۷۴ — ۸۷۵ — ۸۷۶

۸۷۷ — ۸۷۸ — ۸۸۰ — ۸۸۲ — ۸۸۴
دلاور جنگ (عبدالصمد خان)
۸۶۳ — ۸۶۴ — (شفق عینی)
دلیر خان عرف عبدالله بیگ
بهادر — ۸۸۱ — ۸۸۹ — ۹۲۳
۹۵۰ — ۹۵۶
دلیر خان (دیگر) ۸۹۷ — ۹۵۹
۹۶۰
دوست محمد افغان — ۹۹۴
۸۶۱ — ۸۷۷ — ۸۸۰
دوست علی خان — ۹۲۹
دهقان دو سپهسالار راجا —
۴۱۵ — ۴۴۶ — ۴۵۷ — ۴۸۴
۴۵۰ — ۴۵۶ — ۵۲۰ — ۵۳۰
دهیر زمیندار — ۷۹۸ — ۷۹۹
دیپال سنگهه جهالا — ۱۵ — ۱۷
دیبی سنگهه — ۱۷ — ۱۲۸ — ۲۷۷
دی چند آدم دارا شکوه — ۹۹
راجه دیو رای — ۳۰۸
دیده مغل (آقر خان) خلف
آقر خان — ۷۰۵ (شفق الف)
دیانت خان پسر امانت خان —

٧٩٠ – ٨١٩ – ٨٥٨ – ٨٨٣
٩٣٢ – ٩٥٨ – ٩٩٠
دیا بولاتر – ٩٤٣ – ١٠٥٣
دمشقی علی – ٩١٣

• مواضع و شهرا •

مکه – ١ – ٣ – ٤ – ٦ – ٧
١١ – ٢١ – ٣٨ – ٤٣ – ٥٩
٧٨ – ٨٥ – ٩٠ – ٩٨ – ١١٥
١١٣ – ١١٣ – ١١٤ – ١١٥
١١٩ – ١١٦ – ١١٩ – ١٢٤
١٢٧ – ١٣٩ – ١٥١ – ١٥٣
١٥٥ – ١٥٦ – ١٧٧ – ١٧٨
١٨٣ – ١٨٩ – ١٩٥ – ١٩٧
١٩٨ – ٢٠٠ – ٢٠١ – ٢٠٧
٢٠٨ – ٢١٤ – ٢١٥ – ٢١٩
٢٢٣ – ٢٢٥ – ٢٢٨ – ٢٣٠
٢٣٣ – ٢٣٤ – ٢٣٥ – ٢٤٥
٢٥٥ – ٢٥٩ – ٢٦٧ – ٢٧١
٢٧٣ – ٢٧٥ – ٢٧٧ – ٢٧٨
٢٨٥ – ٢٨٦ – ٢٨٧ – ٢٩١
٢٩٢ – ٢٩٣ – ٢٩٥ – ٢٩٨
٢٩٩ – ٣٠٠ – ٣٠٣ – ٣٠٤
٣٠٥ – ٣١٣ – ٣١٧ – ٣١٨
٣٢٠ – ٣٢١ – ٣٢٧ – ٣٢٨
٣٣٩ – ٣٤٠ – ٣٧٨ – ٣٨٢
٣٨٣ – ٣٨٩ – ٣٩١ – ٤٠٥
٤١١ – ٤١٩ – ٤٣٨ – ٤٤٨
٤٥٣ – ٤٦٩ – ٤٧٧ – ٤٨٨
٥٠٣ – ٥١١ – ٥١٧ – ٥١٨
٥٢٣ – ٥٣٢ – ٥٣٩ – ٥٤٩
٥٧٠ – ٥٧١ – ٥٧٨ – ٥٧٩
٥٨٣ – ٥٨٥ – ٥٨٨ – ٥٩١
٦٠٠ – ٦٠٨ – ٦١٣ – ٦٢٥
٦٢٥ – ٦٢٦ – ٦٢٧ – ٦٣٣
٦٣٠ – آذربی عسکر الکبری
[illegible] ٦٢١ – ٦٢٨ – ٦٣٠
٦٧٤ – ٦٨٣ – ٦٨٥ – ٦٩١
٧٠٣ – ٧٠٧ – ٧٠٨ – ٧٢٥
٧٢٨ – ٧٣٣ – ٧٣٧ – ٧٣٨
٧٤٠ – ٧٤١ – ٧٤٥ – ٧٤٨
٧٥٠ – ٧٥١ – ٧٦٣ – ٧٧٧
٧٧٨ – ٧٨١ – ٧٨٢ – ٧٨٣
٧٨٩ – ٧٩٠ – ٧٩٣ – ٧٩٤

۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۸ - ۸۰۱
۸۰۸ - ۸۱۸ - ۸۲۳ - ۸۲۵
۸۳۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۵۲
۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۹ - ۸۶۱
۸۶۷ - ۸۷۱ - ۸۸۲ - ۸۸۵
۸۹۱ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۷
۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۱۰ - ۹۲۷
۹۳۶ - ۹۴۲ - ۹۴۶ - ۹۴۷
۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳
۹۵۸ - ۹۶۰
قلعهٔ دمی - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳
هندا راجپوري - ۱۱۳ - ۲۲۴
۳۴۵ - ۵۱۴
قلعهٔ دندا راجپوري - ۲۲۳ - ۲۲۵
۲۲۶ - ۲۲۸
دنديري - ۴۲۸
قلعهٔ دولتاباد - ۹ - ۱۰ - ۳۲۲
۳۹۰ - ۷۹۷ - ۸۹۶
دولتاباد - ۲۱ - ۴۴ - ۹۴
۳۶۵ - ۳۷۱ - ۵۶۹ - ۵۸۳
۹۴۹ - ۸۹۷
دوراهه - ۵۸۲

دوآبهٔ جالندر - ۹۵۷
دمود - ۳
دهار - ۱۳ - ۲۳۵
دهول پور - ۲۲
دهاندر - ۸۳
دهلي - ۸۶ - ۱۰۱ - ۳۴۱
۵۵۰ - ۷۰۳ - ۷۴۳ - ۸۱۱
۸۴۷ - ۸۸۳
قصبهٔ دهارور - ۱۹۷
قصبهٔ دهرنگانو - ۲۷۰ - ۲۷۵
ديبال پور - ۱۲
ديوگده - ۲۰۷ - ۳۶۱
ديو كانو - ۴۳۸

---

* حرف ت - مردمان *

راجه تيرنگر سنگهه - ۹۷۱
تيرنگر سنگهه پسر راجه اجيت
سنگهه - ۹۷۴
قوم تهير (بيتر) - ۲۲۳ - ۵۲۴
۵۲۶ - ۹۴۷
تينگسمار (مكنه) (وارول)
۴۲۶ - ۴۲۸

* مواضع وغیرہ *

ذات نق — ۱۷۵

* حرف ذال - مردان *

ذکریا خان — ۷۲۲ — ۷۱۵
ذوالفقار خان عرف محمد [illegible]
۵۱۳ — ۵ — ۱۸ — ۱۹ — ۲ — ۲۳
۴۹ — ۴۷ — [illegible] — ۹۰ — ۹۰
ذوالفقار [illegible]
[illegible]
۸۱۸ — ۸۱۹ — ۸۲۰ — ۸۲۵
۵۲۷ — ۵۲۸ — ۵۲۶ — ۵۲۹
۵۳۷ — ۵۳۸ — ۵۴۰ — ۵۴۱
۵۷۳ — ۵۸۲ — ۵۸۵ — ۵۸۶
۵۸۹ — ۵۹۸ — ۵۹۹ — ۶۰۰
۶۰۱ — ۶۰۳ — ۶۰۹ — ۶۰۹
۶۱۹ — ۶۲۱ — ۶۲۱ — ۶۲۳
۶۳۵ — ۶۳۵ — ۶۳۷ — ۶ ۷
۶۳۷ — ۶۴۷ — ۶۴۸ — ۶۵۹
۶۵۰ — ۶۶۸ — ۶۶۸ — ۶۶۶
۶۸۷ — ۶۸۹ — ۶۹۱ — ۶۹۳
۹۱۷ — ۹۱۵ — ۷۰۵ — ۷۰۱
۷۰۲ — ۷۰۳ — ۷۰۶ — ۷۱۸
۷۱۹ — ۷۲۰ — ۷۲۱ — ۷۲۳
۷۱۵ — ۷۱۸ — ۷۲۲ — ۷۲۳
۷۲۳ — ۷۲۷ — ۷۳۰ — ۷۵۲
۷۵۳ — ۷۵۴ — ۸۸۵ — ۹۱۲
ذوالفقار خان [illegible]
ذوالفقار بیگ — ۷۴۱ — ۷۷۸
۷۷۹ — ۷۸۰ — ۸۲۸
ذوالفقار علی [illegible] — ۹۱۷ — ۹۱۸
۹۲۲ — ۹۲۴

* حرف را - مردان *

[illegible] — ۳ — ۱۵ — ۱۶ — ۱۷
۴۱ — ۴۲ — ۴۳ — ۵۱ — ۵۲
۹۵ — ۹۶ — ۹۹ — ۱۱۱ — ۱۱۲
۱۲۵ — ۱۲۹ — ۱۴۱ — ۱۴۷
۲۲۲ — ۲۳۸ — ۲۴۲ — ۲۵۳
۲۵۵ — ۲۵۸ — ۲۶۰ — ۲۶۱
۲۶۲ — ۲۶۳ — ۲۶۴ — ۲۶۵
۲۶۷ — ۲۶۹ — ۲۷۰ — ۲۷۵
۲۶۹ — ۲۷۰ — ۲۷۵ — ۲۹۹

۵۳۴ – ۵۸۴ – ۵۸۸ – ۵۸۹
۶۰۵ – ۶۰۶ – ۶۱۶ – ۶۲۰
۶۵۰ – ۶۵۱ – ۶۶۱ – ۶۶۲
۶۸۷ – ۶۹۳ – ۶۹۴ – ۷۳۸
۷۶۷ – ۸۰۶ – ۸۲۷ – ۸۷۷
۸۷۸ – ۸۷۹ – ۸۸۰ – ۸۸۹
۹۳۱
راجه رام سنگهه پسر بیتهلداس
۲۳ – ۲۶ – ۲۸ – ۵۱
راجه راجروپ زمیندار مئو – ۴۴
۶۸ – ۶۹ – ۷۰ – ۸۵
رامداس [illegible] – ۴۶
کنور رام سنگهه پسر راجه جی سنگهه
۴۹ – ۱۲۳ – ۱۸۴ – ۱۸۹
۱۹۰ – ۱۹۱ – ۱۹۸ – ۲۰۰
۲۰۹ – ۲۶۳ – ۲۹۷ – ۲۹۹
۴۳۴ – ۵۷۲ – ۵۸۸
سید راجی – ۴۹
کنور رای سنگهه – ۶۰
راجه رای سنگهه راتهور – ۶۱
رانای چتور – ۱۱۱ – ۱۱۲
۲۵۷ – ۲۶۰ – ۲۶۱ – ۲۶۲

۲۹۳ – ۲۹۴ – ۲۹۹ – ۴۴۱
۴۴۲ – ۸۰۳
رای سنگهه برادر پورنمل – ۱۵۷
راجه رای سنگهه سیسودیه – ۱۷۸ – ۱۸۰
راوتان – ۱۹۷ – ۱۹۸ – ۲۳۱
۲۹۸ – ۳۴۷
راتهوران – ۲۶۳
رام راجا پسر سیوا – ۲۷۱ – ۳۸۹
۴۰۰ – ۴۱۳ – ۴۱۵ – ۴۳۰
۴۳۹ – ۴۵۷ – ۴۶۰ – ۴۶۱
۴۶۸ – ۴۶۹ – ۴۷۰ – ۴۷۴
۵۱۶ – ۵۸۳ – ۶۲۷ – ۷۸۴
رام راجا (دیگر) – ۴۰۴
سید راجو – ۳۱۰
محمد راج – ۳۸۳
رای سنگهه هادا – ۵۸۴ – ۵۸۸ – ۵۹۱
رام لچهمن (توپ) – ۹۳۹
راجی محمد خان – ۶۹۱ – ۶۹۲
۷۱۲ – ۷۲۱
رتن سنگهه راتهور – ۱۵ – ۱۷ – ۵۸۸
راجه رتن چند دیوان سید عبدالله
خان – ۶۹۲ – ۷۱۳ – ۷۳۹

۷۵۷ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵
۷۷۶ - ۸۰۴ - ۸۱۷ - ۸۱۸
۸۲۴ - ۸۳۲ - ۸۴۳ - ۸۹۴
۸۶۵ - ۸۷۷ - ۸۹۵ - ۹۰۰
۹۰۱ - ۹۰۳ - ۹۰۵ - ۹۰۹
۹۱۳ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۹
۹۲۳ - ۹۳۱ - ۹۳۳ - ۹۴۵
رحمت خان دیولی - ۲۳
رحیم بیگ - ۲۹۳
خواجه رحمت الله شاه مستغال -
۸۲۲ - ۸۹۳ - ۹۱۱
رحمت خان - ۵۶۲
رستم خان بهادر دکنی فیروز جنگ
۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ ،
۲۱۰
رستم خان سپه سالار دکنی خان
۱۱۸
رستم لحمان - ۱۳۸ - ۱۹۳ - ۴۱۳
رستم ولد زنار دار - ۲۹۶ - ۲۹۸
۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۸ - ۳۱۳
رستم خان - ۲۱۶ - ۲۲۱ - ۸۹۰
رستم قلی خان (محمد بیگ) - ۲۷۵

۵۸۷ - ۵۸۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰
۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۵
رستم علی خان - ۵۸۹ - ۵۹۲
۵۹۷ - ۶۹۵ - ۶۹۹ - ۶۹۸
۶۹۹ - ۷۰۰
رستم خان پسر خان سپهدار خان -
۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۶۹
۲۰۰ - ۲۰۹ - ۲۵۸ - ۲۶۱
رستم بیگ - ۷۵۱ - ۷۵۳
رستم بیگ خان - ۳۰۱ - ۳۰۹ - ۸۰۸ - ۹۵۵
رستم بیگ (دیگر) - ۸۰۹
رسول خان (مدنی) - ۹۵۵
رشید خان - ۲۰۱ - ۳۰۷
رشید یا رعایت خان - ۳۴۲
۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ (رشید خان باغی)
رضا قلی خان - ۲۰۳ - ۷۰۳ - ۷۲۱ - ۷۲۳
محمد رضا قلی (قضاة) - ۸۱۸
رضا محمد خان - ۹۲۰
رعد انداز خان - ۴۹
رکن السلطنه (محمد شفیع) - ۸۴۰
۸۰۹ - ۹۵۴ - ۹۵۷ - ۹۵۹
(اشخاص و باغی)

محمد رفیع (سربلند خان)
برادرزاده وزیر خان - ۲۳۹ - ۵۹۰
رفیع القدر (رفیع الشان) سلطان
پسر شاه عالم - ۳۳۴ - ۵۷۵
۵۹۱ - ۵۹۹ - ۶۲۱ - ۶۲۲
۶۲۴ - ۶۶۳ - ۶۷۰ - ۶۸۵
۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۸۱۶
۸۲۵ - ۹۱۳
رفیع الدوله بادشاه (شاهجهان
ثاني) پسر رفیع الشان - ۶۸۸
۸۲۹ - ۸۳۱ - ۸۳۸ - ۸۳۹
۸۴۰ - ۸۵۰
رفیع الدرجات ابوالبرکات بادشاه
پسر رفیع الشان - ۶۸۸ - ۸۴۸
۸۵۰ - ۹۱۴ - (شف الف)
محمد رفیع حکیم منجم ۷۰۸ - ۷۱۰
رفاهیت خان - ۸۹۱
رکن الدوله اعتقادخان فرخ شاهي
(محمد مراد - وکالت خان)
۷۹۵ - (شف الف و میم)
رگهناتهه رای رایان - ۷۸ - ۱۷۵
رندوله خان - ۱۴ - ۲۰۵
رنمست خان افغان - ۳۴۱ - ۳۴۲
رنبها بائکر مرهته - ۷۹۹ - ۸۶۶
۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۹ - ۸۸۸
۸۸۹ - (شف باء)
راجه روپ راتهور - ۲۷ - ۱۳۸
روشن ضمیر - ۵۰
روشن آرا بیگم - ۱۲۰
روح الله خان بهادر - ۱۳۰
۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۳۷
۳۳۸ - ۳۶۱ - ۳۹۳ - ۳۹۵
۳۹۶ - ۳۹۹ - ۳۹۸ - ۴۰۷
۴۱۱ - ۴۱۲ - ۵۲۴
روح الله خان ثاني (خانه زاد
خان) - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۱
۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۵۶ - ۴۶۱
۴۶۵ - ۴۸۱ - ۴۸۷ - ۴۸۸
۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۱۳
۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۳۰ - ۸۳۲
(شف خاء)
روح الله خان پسر روح الله خان
ثالث - ۸۳۲ - ۸۳۸ - ۸۴۰
روهله (قوم) - ۸۵۰ - ۸۶۲ - ۸۹۴

● مواضع وغیرہ ●

آب راوی - [illegible]

قلعہ رامگڈھ - ۱۱۵ - ۱۷۷ - ۱۸۵ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۳۳ - ۳۹۲ - ۵۱۱ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۲۱ - ۷۵۱

رامگڈھ - ۳۸۳ - ۵۱۳ - ۵۴۰ - ۵۲۱

رامپور - ۲۲۲ - ۲۳۳ - [illegible] - ۲۷۷ - ۲۸۳ - [illegible] - [illegible] - [illegible] - [illegible] - [illegible]

قلعہ [illegible] - ۲۲۳ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۷۷ - ۲۸۵ - ۲۹۰ - ۳۴۳

رام درہ - ۲۸۰ - ۲۹۰ - ۲۹۱

قلعہ [illegible] - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۴

[illegible] - ۲۱۳ - ۲۹۹

راے باغ - ۲۰۴

[illegible] - ۲۴۳

قصبہ [illegible] - ۳۵۸ - ۳۵۹

قلعہ [illegible] - ۳۵۹

قصبہ [illegible] - ۹۹۹

[illegible] - ۹۹۰

[illegible] - [illegible]

[illegible] - [illegible]

[illegible] - [illegible]

[illegible] - ۹۰۹

[illegible] - [illegible]

[illegible] - [illegible]

[illegible] - [illegible]

[illegible] - [illegible]

[illegible] - [illegible]

● حرف [illegible] ●

[illegible] - [illegible] - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱

[illegible] - ۷۷

[illegible] - [illegible] - ۲۷۵

[illegible] - ۴۶۹

[illegible] - ۲۰۴

[illegible] - ۲۲۲

[illegible]

۴۹ - ۵۴

زیب النساء پادشاه بیگم - ۷۷
۵۳۸ - ۵۸۳ - ۵۹۹ - ۹۰۰
۶۰۲ - ۷۳۵ - ۷۳۶

زینت النساء بیگم - ۷۷ - ۵۹۰

زین الحسن - ۱۴۹ - ۱۵۰

زین العابدین خان - ۲۰۶
۳۰۹ - ۵۵۵

حضرت زین الدین قدس سره
۵۷۲

شیخ زین الدین - ۹۳۹ - ۹۳۷

زین الدین خان - ۷۰۲ - ۷۲۱
۷۲۲

• حرف سین - مردمان •

ساربت - ۳۰ - ۴۶ - ۵۲۸
۵۷۸ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۵
۶۶۷ - ۶۷۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲
۶۹۳ - ۶۹۷ - ۷۰۳ - ۷۱۱
۷۱۳ - ۷۱۹ - ۷۲۳ - ۷۲۷
۷۲۹ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳
۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱
۷۵۳ - ۷۶۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲
۷۷۴ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۳
۷۸۴ - ۷۹۹ - ۸۰۶ - ۸۰۷
۸۱۲ - ۸۲۳ - ۸۲۷ - ۸۲۸
۸۲۹ - ۸۳۱ - ۸۳۹ - ۸۴۱
۸۴۲ - ۸۴۴ - ۸۵۷ - ۸۵۸
۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۷۷ - ۸۸۲
۸۹۷ - ۹۰۰ - ۹۰۳ - ۹۱۱
۹۱۲ - ۹۱۴ - ۹۱۸ - ۹۲۳
۹۲۵ - ۹۳۴ - ۹۳۹ - ۹۴۱
۹۴۲ - ۹۵۱ - ۹۶۳

ساہوبہوسلہ (گہوسلہ) - ۱۱۲ - ۱۱۳

راجہ ساہو (دیگر) پسر سنبھا
پسر شیوا پسر ساہو بہوسلہ -
۳۸۴ - ۳۸۶ - ۳۸۹ - ۵۲۰
۵۴۰ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۹۲۶
۶۲۷ - ۷۴۰ - ۷۴۳ - ۷۷۸
۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۳ - ۷۸۴
۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۹
۷۹۳ - ۷۹۶ - ۷۹۸ - ۷۹۹
۸۷۱ - ۸۷۵ - ۸۹۱ - ۸۹۵
۹۴۶

ساوات خان - ۵۸۸ - ۷۹۷ - ۸۱۲
۸۱۳ - ۸۱۷
سالار سنگھ [illegible] - ۸۰۵
رانا سانگا - ۸۱۹
راجہ سبھا سنگھ - ۳۹
سبکرن بندیلہ - ۳۵ - ۱۲۸
سبحان قلی خان - ۱۲۴
راجہ سبھا چند - ۲۹۱ - ۷۲۳
۷۲۴ - ۷۳۵
سپہر شکوہ پسر دارا شکوہ - ۲۳
۲۵ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰ - ۶۳
۶۹ - ۶۷ - ۷۴ - ۸۰ - ۸۲
۸۴ - ۸۵ - ۸۷
سپہدار خان - ۸۱۸
راجہ ستر سال - ۲۸
ستر سال پسر بہوپت رائے زمیندار
جاجو - ۱۵۰
ستر سال پسر رتن راٹھور - ۵۸۸
ستر سال بندیلہ - ۹۳
ستنامی (ستنامیا) (گروہ مفسدان) -
۲۵۲ - ۲۵۳
سجان سنگھ سیسودیہ - ۱۰

راجہ سجان سنگھ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۷۵
۱۷۸ - ۲۰۵
سرجی [illegible] مرہٹہ [illegible]
سرانداز خان - ۱۵۵ - ۱۵۹
سر [illegible] - ۳۰۸ - ۳۱۰
سر [illegible] [illegible] حال چیلہ
۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰
۳۸۱ - ۴۰۸
سرفراز خان دکنی - ۱۴۳ - ۲۲۷
سر [illegible] - ۲۳۱ - ۲۳۳
سر [illegible] خان [illegible]
سعد اللہ خان - ۳۹۲ - ۷۱۳
سربلند خان ([illegible]) -
۷۴۳ - ۷۱۵ - ۷۴۸ - ۷۹۹
۷۷۱ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۵
۸۰۱ - ۸۱۸ - ۹۰۰ - ۹۰۱
رائے [illegible] - ۹۰۹
سعد اللہ خان - ۷۸ - ۸۹
۵۰۵ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۳
۶۹۵ - ۷۰۲ - ۷۰۱ - ۸۱۲
۸۱۳ - ۸۱۳ - ۹۰۶ - ۹۱۳
۹۵۴ - ۹۶۷

سعادت خان عرف محمد مراد
(خانه‌زاد خان) — ۲۹۱
۲۹۹ — ۳۱۳ — ۳۱۵ — ۳۲۳
۳۲۴ — ۳۲۵ — ۳۲۶ — ۳۲۷
۳۷۳ — ۳۷۴ — ۳۷۵
سید سعدالله خرقه‌پوش — ۴۱۰ —
۵۵۹
محمد سعید (سیف الله خان)
ولد امانت خان — ۵۷۶
شیخ سعدی شیرازی رح — ۵۸۷
شاهزاده سعید‌بخت پسر بیدار
بخت — ۵۹۸
ملا سعدالله مفتی حیدرآباد — ۶۱۵
قاضی محمد سعید — ۶۳۴
سعدالله خان (هدایت‌الله خان)
پسر عنایت الله — ۶۷۷
۶۷۸ — ۷۳۵ — ۷۳۶ (شغف‌ها)
سعید خان — ۸۶۴
سعدالدین — ۸۷۶
سعادت خان بهادر عرف میر
محمد امین — ۹۰۲ — ۹۰۶
۹۰۷ — ۹۰۸ — ۹۱۱ — ۹۲۱
۹۲۹ — ۹۳۱ — ۹۳۶ — ۹۴۴
سعادت الله خان — ۹۵۲ — ۹۵۶
محمد سعید خان بهادر نبیره
سعدالله خان — ۹۵۴ — ۹۵۷
سکندر ذوالقرنین — ۸۷
سکندر عادل شاه والی بیجاپور —
۳۱۶ — ۳۲۰ — ۳۲۱ — ۳۲۲
۳۶۹ — ۵۰۷ (شغف عین)
سکندر بادشاه لودهی — ۵۵۰ — ۸۳۷
سلیمان شکوه پسر دارا شکوه — ۶
۲۲ — ۳۳ — ۳۵ — ۴۱ — ۴۲
۸۵ — ۱۲۳
شاهزاده محمد سلطان — ۱۱ — ۱۲
۱۴ — ۱۶ — ۱۹ — ۲۳ — ۲۴
۳۲ — ۳۴ — ۴۲ — ۴۶ — ۴۷
۴۸ — ۵۴ — ۵۹ — ۶۱ — ۷۵
۷۸ — ۹۰ — ۹۱ — ۹۳ — ۹۴
۹۸ — ۹۹ — ۱۰۰ — ۱۰۴ — ۱۲۳
۲۳۶ — ۲۴۶ — ۲۴۷
شاه سلیمان شاه ایران — ۲۸۶
۲۸۷ — ۲۸۸ — ۲۸۹ — ۵۰۴
۵۵۰

بوسلطان - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱
سلیم خان حبشی - ۲۶۳
سلیمان خان بابری - ۵۸۹
سلطان خان - ۵۹۵
میرزا سلطان حسین (طالع یار خان) برادر احسن خان -
۲۱۸
حکیم سلیم - ۲۳۹
سید سلیمان میرزا ثوت الاعظم -
۸۱۹
سلیم خان افغان - ۱۰۵
سلیمان خان خویشگی - ۱۵۹
سنجر بیگ - ۲۴۳
سنجر خان - ۴۲۷
سنجر بیگ ولد آلمردی خان - ۵۰
میرزا سنجر ولد آلمردی خان -
۹۰ - ۳۲۰
سلیما (سوتی) مسیر صیا
بوسلطه - ۱۸۳ - ۱۱۰ - ۲۰۱
۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۹
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۷
۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۹۰ - ۲۹۳

۲۱۶ - ۲۲۵ - ۲۳۷ - ۲۴۳
۲۴۰ - ۲۴۴ - ۲۴۷ - ۲۵۵
۲۵۱ - ۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۶
۲۶۸ - ۲۱۵ - ۲۲۷ - ۲۳۹
۲۸۰ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۳۰۹
۳۴۰ - ۳۸۷
سیتی سنگه - ۱۲۵ - ۲۲۵
سنگ نور پوره آلم رام راجه
۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۲۰ - ۳۲۱
۳۲۸ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۳
۳۳۳ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷
۳۳۸
سنگرامی برهمن - ۷۸۵ - ۷۹۹
۸۱۱ - ۸۱۵
سنتا (ایمکر) - ۷۸۷ - ۷۹۸
۸۰۹ - ۸۱۱
سفاهی سندھیا - ۸۹۱
راجه سورج مل - ۷۴۳
سوجه ، نعمدار صفاره - ۳۷۰
سور سنگر برادر بیربا ناهک -
۳۳۱ - ۳۳۳
سوربت ... ترک - ۳۱۵

سيد مير برادر شيخ مير — ۲۳ — ۲۱۰
سيف خان صوبه‌دار كشمير — ۲۵ — ۵۷ — ۱۲۶ — ۱۸۵ — ۵۷۰ — ۶۱۰ — ۶۱۱ — ۶۱۲ — ۶۱۳
سيادت خان پسر عنواز خان — ۷۳ — ۳۲۱
سيوا بهونسله پسر ساهو — ۱۱۱ — ۱۱۲ — ۱۱۳ — ۱۱۵ — ۱۱۶ — ۱۱۷ — ۱۱۹ — ۱۲۲ — ۱۲۹ — ۱۷۴ — ۱۷۵ — ۱۷۷ — ۱۷۸ — ۱۸۰ — ۱۸۱ — ۱۸۲ — ۱۸۳ — ۱۸۵ — ۱۸۹ — ۱۹۰ — ۱۹۱ — ۱۹۲ — ۱۹۳ — ۱۹۵ — ۱۹۶ — ۱۹۸ — ۲۰۰ — ۲۰۱ — ۲۰۵ — ۲۰۷ — ۲۰۹ — ۲۱۶ — ۲۱۷ — ۲۱۸ — ۲۱۹ — ۲۲۰ — ۲۲۱ — ۲۲۲ — ۲۲۳ — ۲۲۴ — ۲۲۵ — ۲۲۶ — ۲۲۷ — ۲۲۸ — ۲۲۹ — ۲۳۰ — ۲۳۲ — ۲۷۰ — ۲۷۱ — ۲۷۲ — ۳۸۳ — ۳۹۰ — ۳۹۲ — ۵۱۰ — ۵۱۳ — ۵۴۰ — ۵۸۲ — ۷۸۴
سيد قلي — ۱۱۰
مير سيف الله پدر سيف الله خان — ۴۹۹
حاجي سيف الله خان مير تزك — ۵۳۸ — ۵۸۸ — ۶۴۹ — ۷۹۶ — ۸۱۷ — ۹۱۵ — ۹۲۱
سيف خان عرف مير امدالله — ۶۱۹ — ۶۲۰ — ۹۲۸
سيف الدين علي خان برادر سيد عبد الله خان — ۶۹۴ — ۷۱۳ — ۷۲۹ — ۷۵۴ — ۷۷۹ — ۷۹۶ — ۸۱۸ — ۸۵۵ — ۸۵۶ — ۸۷۳ — ۹۱۷ — ۹۱۸ — ۹۲۲ — ۹۳۲
سيد علي خان — ۸۲۰ — ۹۲۳ (شغف عين)
سيف الله خان (ديگر) — ۹۲۲

---

* مواضع وغيره *

قلعهٔ ساليير — ۲۴۷ — ۲۴۸ — ۲۹۴ — ۲۷۰ — ۲۷۴ — ۲۷۵ — ۲۸۰

۲۸۱ – ۷۱۷
سانپ گھر – ۲۹۱
سارنگپور – ۲۱۳ – ۲۹۳
ساون روپ – ۱۳۷
سرزاتر – ۲۲۷
آب ستلج – ۴۴
قلعہ ستارہ (اعظم تارا) – ۲۲۱
۲۱۹ – ۲۵۰ – ۲۶۱ – ۲۹۳
۲۷۰ – ۲۷۱ – ۲۷۴ – ۲۸۰
۷۸۱
سری نگر – ۲۱ – ۲۴ – ۸۵
۱۲۳
سرائے خیرآباد – ۲۳۷
سرہند – ۶۱۹ – ۷۸۷ – ۸۵۰
۸۲۱ – ۹۵۰
سرائے جاجیو – ۵۸۷
سرائے عالم چند – ۲۱۷
سرائے روز بھانی – ۲۰۰
سرائے موضع بلائی – ۵۰۸
سرائے حیاتہ – ۵۱۲
قلعہ سگر – ۲۹۹ – ۳۱۰ – ۶۲۵
سگر – ۶۲۶
سکندرہ – ۶۳۹
سلام گڈھ – ۳۵
سلیم گڈھ – ۲۸ – ۴۳ – ۱۰۱
۱۲۳
سلطانپور – ۲۹۹ – ۵۵۹ – ۶۴۲
۶۵۷ – ۶۵۸ – ۶۵۹ – ۷۷۹
۷۸۲
سمرقند – ۲۲ – ۳۱ – ۵۸۷
۷۰۰ – ۷۱۵
سنبھل – ۸۲
سنگرام نگر (عالمگیر نگر) – ۱۸۸
(شفعت نبی)
پرگنہ سنگھپور – ۳۰۳
نالہ سنیہی – ۷۶۹
[illegible] – ۸۸۹
قلعہ سیوستان – ۷ – ۴۵۰
بلدہ سورت – ۷ – ۴۲ – ۶۹ – ۸۲
۱۳۱ – ۱۴۷ – ۱۵۰ – ۱۸۷
۲۰۳ – ۲۰۹ – ۲۱۰ – ۲۱۹
۲۲۰ – ۲۲۲ – ۲۲۵ – ۲۲۹
۲۳۸ – ۲۳۹ – ۲۴۳ – ۲۴۸
۲۴۹ – ۲۵۰ – ۲۵۹ – ۲۷۱

۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۲ - ۳۸۰
۳۸۴ - ۳۹۳ - ۴۰۱ - ۴۱۰
۴۱۴ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳
۴۲۴ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲
۴۴۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۹
۵۱۸ - ۵۵۹ - ۵۶۱ - ۵۸۲
۶۶۳ - ۶۶۵ - ۶۷۶ - ۶۸۱
۶۹۵ - ۷۴۳ - ۷۷۸ - ۸۲۳
۸۳۸ - ۹۳۸ - ۹۴۲ - ۹۴۳
۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۸ - ۹۶۹
جنگل سوالک - ۳۹
سوستان - ۶۰
پرگنهٔ سوبه - ۱۱۳ - ۱۱۹
سورون - ۹۴۹
سهرند (سرهند) - ۳۳ - ۳۹
۵۷۶ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴
۶۵۸ - ۷۶۲ - ۷۷۱
-- چونه - ۲۴۰
سهارنپور - ۹۵۴ - ۹۵۵
پرگنهٔ سهرور - ۹۵۰
سیوکنو - ۱۱۹ - ۸۸۷
سیوا پور - ۱۲۰ - ۱۸۰
پرگنهٔ سیرم - ۲۹۶
قلعهٔ سیرم - ۳۰۲
سیونی (هوشنگ آباد) ۳۵۶
ضلع سیکاکل - ۹۶۲

---

* حرف شین مردمان *

شاهجهان پادشاه اعلی حضرت
فردوس آشیانی - ۲ - ۳
۴ - ۵ - ۹ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳
۲۰ - ۲۱ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲
۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۹
۵۹ - ۶۲ - ۸۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷
۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵
۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۷۶
۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۱۴
۲۲۳ - ۲۵۰ - ۲۸۱ - ۲۸۴
۲۹۵ - ۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۰۲
۵۱۷ - ۵۴۱ - ۵۷۸ - ۶۰۴
۶۴۳ - ۷۳۱ - ۷۷۲ - ۸۳۷
۸۵۴ - ۸۶۹ - ۸۹۶
شاهنواز خان صفوی (خسر

اورنگ زیب (مراد بخش) —
۱۲ — ۴۵ — ۶۳ — ۹۷ — ۷۰
۷۲ — ۷۴ — ۷۵
[illegible] خان [illegible] امیرالامرا
۱۲ — ۱۰۱ — (حذف الف و [illegible])
[illegible] — ۷۸
[illegible] پسر [illegible] — [illegible]
[illegible]
[illegible]
۲۰۴
[illegible] (محمد
[illegible] — ۴۱۲ — ۵۵۵ — ۵۸۹
۵۹۵ — ۵۹۶ — ۶۱۷ — ۵۹۸
۵۹۹ — ۶۰۳ — ۶۰۴ — ۶۰۵
۶۰۷ — ۶۰۹ — ۶۱۱ — ۶۱۳
۶۱۳ — ۶۱۵ — ۶۱۹ — ۶۱۹
۶۲۰ — ۶۲۱ — ۶۲۳ — ۶۲۳
۶۲۴ — ۶۲۵ — ۶۲۸ — ۶۲۹
۶۳۰ — ۶۳۸ — ۶۴۳ — ۶۴۴
۶۴۶ — ۶۴۸ — ۶۵۴ — ۶۹۱
۶۶۲ — ۶۶۴ — ۶۶۸ — ۶۷۳
۶۷۸ — ۶۸۰ — ۶۸۴ — ۶۸۴

۲۴۷ — (حذف واو و میم)
عاقل خان ([illegible] خان) — ۲۶۳
۲۶۴ — ۲۶۶ — ۲۶۸ — ۲۶۹
[illegible] ایرج خانی — ۳۲۰
— ۳۲۱
میرزا [illegible] خان [illegible]
([illegible] محمد) — ۷۰۹
۹۸۰ — (حذف [illegible])
[illegible] خان [illegible]
۵۴۰ — ۵۱۷ — ۵۱۴ — ۵۳۲
۹۱۵
شاہ عالم قدس سرہ دلی — ۹۳۰
میرزا شاہرخ — ۲۸۰
شاہ قلی خان — [illegible]
[illegible]
شاہ قلی خان [illegible] —
۶۰۵ — ۶۰۷ —
محمد شجاع صوبہ دار بنگالہ —
۵ — ۹ — ۲۲ — ۳۳ — ۴۲ — ۴۳
۴۵ — ۴۶ — ۴۷ — ۴۹ — ۵۰
۵۱ — ۵۴ — ۵۶ — ۵۷ — ۵۸
۵۹ — ۶۱ — ۶۵ — ۶۷ — ۶۸

٧٩ – ٨٥ – ٩٠ – ٩١ – ٩٢
٩٣ – ٩٥ – ٩٧ – ٩٨ – ٩٩
١٠٠ – ١٠٢ – ١٠٣ – ١٠٥
١٠٧ – ١٠٨ – ١٢٨ – ١٣٠
١٣٢
شجاعت خان (كارطلب خان –
٣٣ – ٣٨٠ – ٣٧٨ – ٣٧٩
٣٨٠ – ٣٨١ – ٣٨٢ – ٣٨٣
٥١٦ – ٥١٨
ميان شجاعت اخي – ٥٨٤
٥٩٣ – ٥٩٥
شجاعت الله خان – ٩١٣ – ٩١٤
٩٢٢ – ٩٣٢
شجاع خان بلولي – ٩٢٣ – ٩٣٠
شجاعت خان عرف محمد
معصوم – ٩٣٨
شجاعت علي خان – ٩٦٥ – ٩٦٦
شجاع الدين خان – ٩٧٤
شرزة خان – ٢٣
محمد شريف قليج خان – ٧٣
شرزة خان سهـدري – ١٩٢
١٩٣ – ١٩٥ – ١٩٩ – ٣١٥
٣١٧ – ٣٢٢ – ٣٢٨
شريف خان – ٣٠٧ – ٥٩٥
شرف الدين بيوتات – ٦٩٧
شريعت خان قاضي – ٧٦٠
حاجي شفيع خان – ١٧٨ – ٣٧٨
محمد شفيع – ١٨٥ – ١٨٩
ميرزا شكر الله (شاكر خان) – ٣٣٥
خواجه شكر الله خان (سادات
خان) – ٥٧٥
مير شمس الدين بنى مختار
(مختار خان) – ١٢ (شفه مهم)
شمشير خان – ٢٠٨
شمس خان – ٦٥٧ – ٦٥٨ – ٦٥٩
سيد شمشير خان – ٨٧٧ – ٨٩١ – ٨٩٥
خواجه شهباز خواجه سرا – ٧ – ٣٨
٢٥٠
شهاب الدين بسر قليج خان بهادر
٢٦٧ – ٢٨٢
شيخ شهاب الدين سهروردي
شيخ الشيوخ – ٧٥٧
شهامت خان – ٥٨٨ – ٦٦٧
شهامت خان (ديگر) – ٩١٧

٩١٨ - ٩٢٢ - ٩٢٩

قاضي شهاب الدين فاضل

دولت‌آبادي قدس الله سره

مؤلف تفسير بحر مواج - ٩٠٣

شيخ صبر خرالي - ١٢ - ١٩

١٣ - ٢٥ - ٢٧ - ٣٨ - ٥١

٥٣ - ٦٠ - ٦١ - ٦٢ - ٦٥

٦٨ - ٦٩ - ٧٠ - ٧١ - ٧٢

٧٣ - ٧٥ - ٤٣٢ - ٥٤٢

٥٥٣ - ٩٥٥

راجه شير رام گور - ١٣ - ٢٨

سيد شير خان بلوچ - ٢٩

شيخ الاسلام قاضي القضاة پسر

قاضي عبدالوهاب - ٢٤٣ - ٢٥٨

٣٣٣ - ٣٧٩ - ٤١٥ - ٤٣٤

شير شاه (افغان) - ٥٠٠

شير افگن خان - ٥٤٥ - ٩٢ - ٩٠١

سيد شير خان (؟) - ٥٠٦

٨٧٩ - ٨٨٥ - ٨٨٦

شير شاه افغان - ٩٣٨

شيخ ... آباد (دولت‌آباد) - ٥

١٢ - ٢٠ - ٣١ - ٣٣ - ٣٥

٣٦ - ٣٣ - ٣٥ - ٣٩ - ٤٢

٦٣ - ٧٥ - ٨٣ - ٨٧ - ١١٣

١٢٥ - ١٢٧ - ١٣٣ - ١٥٥

١٥٦ - ١٨٨ - ٢٠١ - ٢٣٣

٢١٥ - ٢١٣ - ٢١٥ - ٢٢١ - ٢٣٤

٢٥١ - ٢٥٣ - ٢٥٣ - ٢٥٩

٢٦٠ - ٢٧٢ - ٢٧٦ - ٢٧٩

٣٢٧ - ٣٣٣ - ٤٠٦ - ٤٤٣

٤٥١ - ٤٧٩ - ٤٨٧ - ٤٩٥

٥٠٣ - ٥٢٠ - ٥٣٥ - ٥٣٩

٥٣٧ - ٥٤٩ - ٥٥١ - ٥٥٣

٥٦٠ - ٥٦٢ - ٥٦٣ - ٥٦٣

٥٧٥ - ٥٨٣ - ٥٨٩ - ٦٠٣

٦١١ - ٦٢٠ - ٦٣٣ - ٦٤٥

٦٦٣ - ٦٦٥ - ٦٧١ - ٦٨٠

٦٨٣ - ٦٩٥ - ٦٩٧ - ٦٩٨

٧٠١ - ٧٢٠ - ٧٣٥ - ٧٦٧

٧٧٣ - ٧٩١ - ٧٩٥ - ٨١٧

٨١٩ - ٨٣٣ - ٨٣٩ - ٨٤٥

٨٥٥ - ٨٧٢ - ٨٨٣ - ٨٩٧

• مواضع وغيره •

۸۳۸ - ۸۴۱ - ۸۴۵ - ۸۵۵
۸۶۰ - ۸۷۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳
(درین صفحه ذکر زلزله است)
۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۷ - ۸۹۸
۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۱۰ - ۹۱۲
۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۱۸
۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۶
۹۳۹ - ۹۴۱ - ۹۴۶ - ۹۴۷
۹۴۹ - ۹۶۲
قلعهٔ شاهجهان آباد - ۲۹ - ۳۹
۴۹ - ۱۸۹ - ۲۰۲ - ۶۸۸
۶۹۱ - ۷۷۰ - ۹۳۵
شاه گنج - ۲۷۳ - ۵۷۱
شاهجهان‌پوره - ۲۷۳
شاه پور - ۳۲۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲
۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۷
۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۵۱ - ۹۲۰
قلعهٔ شاه پور - ۶۴۱
باغ شالامار (باغ اعزآباد) - ۶۶۰
(شرف الف)
شاه آباد - ۶۶۹
شاه‌شوره - ۶۶۰ - ۶۶۹ - ۶۷۰

شاهزاده پور - ۷۱۴
بلاد شرقي - ۳۵ - ۳۷ - ۷۹
۸۵ - ۸۷ - ۹۸ - ۱۴۴ - ۱۷۷
۲۵۶ - ۵۵۹ | ۷۰۸
شکار پور - ۳۹۳ - ۳۹۷
قصبهٔ شکرکهیره - ۹۵۳
بلاد شمالي - ۸۷
دریای شور - ۲۸۱ - ۲۹۱ - ۳۸۴
۴۰۰ - ۴۰۴ - ۸۳۸ - ۸۶۰
شولا پور - ۳۱۹
شهزاده پور - ۵۷۶
شیراز - ۴۵۹ - ۹۴۸
پرگنهٔ شیرز - ۷۴۳

● حرف صاد - مردمان ●

محمد صادق - ۲۵ - ۲۶ - ۱۳۶ - ۳۲۱
محمد صالح - ۱۶۲
حکیم صادق‌خان حکیم الملک - ۵۳۹
میرزا صائب شاعر - ۶۲۰
محمد صالح نجم ثاني - ۶۴۳
شیخ محمد صادق - ۸۷۳
صبغة الله خان - ۹۲۳ - ۹۳۰

میرزا صدر الدین محمد خان
(حسام الدوله میرزا شیراز
خان صفوی) - ٦٠٢ - ٨٤٥
٨٨٩ - ٨٩٩ - ٩٠١ - ٩٢٠
٩٨٥ - ٩٨٦ - (شخص ثانی)
صدر جهان - ٧١٢
صدر الصفا - ٩٠٣
صفشکن خان - ١٩ - ٢٠
٢٣ - ٤٤ - ٦١ - ٦٥ - ٦٧
٧٣ - ٢٣٩ - ٢٤٧ - ٢٥٩
٣٦٢ - ٣٩٩ - ٤٨١ - ٥٢٤
٥٣١ - ٥٨٧ - ٧٠٢ - ٧١٥
٧٢١ - ٧٢٢
صفی خان پسر اسلام خان - ١٢٦
٨٢٧ - ٨٢٨ - ٩١٥
صفدر خان - ٢١٣ - ٣٠٢ - ٣٢٧
٦٢٨ - ٨٢٥
صفوی خان تختی - ٢١٢ - ٥٨٤
٥٨٩ - ٥١٥
صفدر علی خان - ٩٤٥ - ٩٩٩ - ٩٩٦
صلابت جنگ - ٢١٣ - ٣٤٩ - ٣٤٣
٦١٩ - ٥٨٤ - ٥٨٩

شیخ صلح محمد ولی - ٩١٠
سید صلابت خان - ٨١٢ - ٨١٧
٨٩٩ - ٩١٣ - ٩٢٢ - ٩٢٥
صاحبت خان روهله - ٣١٥
صمصام الدوله خاندوران بهادر
منصور جنگ - ٨١٣ - ٩٣٢
٩٠٤ - ٩١١ - ٩٢١ - ٩٢٨
٩٣٠ - ٩٣١ - ٩٣٧ - ٩٣٨
٩٣٩ (شخص سیم)
صندل خان خواجه سرا - ٩٩٠

• حرف ضاد ـ مردمان •

ضیاء الدین شیرازی ٢٧٥ - ٢٨٥
ضیاء الدین خان نواسه شیخ
... - ٥٩٥ - ٦١٠ - ٦٢٢

• حرف طاء ـ مردمان •

محمد طاهر ... خان - ١١
طاهر خان - ٣٣ - ٩٥
طالب خان - ٨٧٥ - ٨٧٣
طالع یار خان - ٩٢١ - ٩٣١
طالب محی الدین خان میرزا

سعداللہخان — ۹۵۳ — ۹۵۷

شاہ طہماس پسر سلطان حسین

شاہ ایران — ۹۴۸ — ۹۷۵ — ۹۷۶

۹۷۷ — ۹۷۸

● حرف ظاء — مردمان ●

شیخ ظریف — ۴۹ — ۵۷

سید ظفرخان بارھہ — ۲۳ — ۳۴

ظفر علي خان — ۵۹۴

ظفرخان — ۶۶۶ — ۶۶۷ — ۸۰۴

۸۰۶ — ۸۱۷ — ۸۳۴ — ۹۰۸

۹۱۱ — ۹۲۱ — ۹۳۸

ظفرمند خان — ۸۷۳

● مواضع وغیرہ ●

ظفرآباد (احمد آباد) — ۳۳

۳۲۷ — ۳۷۱ — ۴۵۲ (شغف الف)

صوبۂ ظفرنگر — ۲۹۳

● حرف عین — مردمان ●

عادل شاہ — عادل خان (سکندر) —

۴ — ۵ — ۷۶ — ۱۱۳ — ۱۱۴

۱۱۵ — ۱۱۶ — ۱۱۸ — ۱۷۷

۱۸۳ — ۱۸۴ — ۱۹۱ — ۱۹۴

۱۹۵ — ۱۹۸ — ۲۲۳ — ۲۲۴

۲۳۴ — (شغف سین)

راجہ عالم سنگھہ — ۲۰

عالمگیر (نام شمشیر) — ۳۱ — ۳۲

عاقل خان خوافي مولف واقعات

عالمگیري — ۳۲ — ۱۲۷

۱۷۷ — ۳۷۶ — ۵۸۴ — ۵۸۹

سید عالم بارھہ — ۴۹ — ۵۵

۱۱۰ — ۸۴۰ — ۸۴۵

سید عالم آدم سکندر شاہ

۳۲۰ — ۳۲۱

عالي تبار پسر اعظم شاہ — ۵۰۴

۵۹۴ — ۵۹۸

خواجہ عاصم — ۷۱۲ — ۷۱۵

محمد عاصم خان (صمصام الدولہ

خاندوران بہادر) — ۷۲۸

سید عالم علي خان بہادر —

۷۵۲ — ۷۵۳ — ۸۴۹ — ۸۴۷

۸۵۳ — ۸۵۷ — ۸۷۱ — ۸۷۴

۸۷۵ — ۸۸۱ — ۸۸۲ — ۸۸۵

۸۸۹ – ۸۸۹ – ۸۹۰ – ۸۹۱
۸۹۲ – ۸۹۳ – ۸۹۳ – ۸۹۵
۸۹۹ – ۹۸۹
عارف خان – ۸۹۳
سید عبد الرحمن دلاور خان رک
سید عبد الوہاب خاندیسی –
۱۲ – (شیخ ثانی)
سید عبد الوہاب خاندیسی – ۱۲
عبد النبی خان – ۳۲
عبد اللہ بیگ ... – ۳۴
سید عبد ... – ۳۴
عبد الرحمن خان ابن فخر محمد
خان – ۴۹ – ۵۸ – ۹۵
شیخ عبد الرزاق ... – ۲۳
عبد الجلیل – ۹۱
عبد اللہ خان – ۹۱
علا عباس ابرلی – ۱۲۳ – ۱۲۷
۱۰۷ – ۱۹۳ – ۲۰۱ – ۲۰۳
۲۰۵ – ۲۵۶ – ۲۲۵ – ۲۹۳
عبد اللہ خان ثانی ...
۲۰۹ – ۲۱۰
قاضی عبد الوہاب احمد آبادی
قاضی القضاۃ – ۲۱۹ – ۲۳۷
۲۰۹ – ۲۲۸
میر عبد الکریم (ملتفت خان –
میر خانی) استاد ... عالمگیر
۱۸۵ – ۳۰۰ – ۲۷۹ – ۳۱۵
۳۱۹ – ۳۲۰ – ۳۴۸ – ۳۵۱
عبد العزیز ... – ۳۸۵
عبد ... خان ... – ۲۳
۲۱۹ – ۳۰۱ – ۳۰۲ – ۳۰۳
۳۰۳ – ۳۰۵ – ۳۱۹ – ۳۲۱
۴۰۹ – ۵۰۵ – ۵۰۹ – ۸۵۴
۶۰۳ – ۹۱۰
عبد ... – ۳۰۰
۳۰۹ – ۳۱۰ – ۳۱۱
عبد ... عرب (مصطفیٰ
خان) ... – ۳۱۵
۳۲۸ – ۳۲۵ – ۳۲۹ – ۳۳۷
۳۵۲ – ۳۶۰ – ۳۶۲ – ۳۶۹
۳۷۳ – ۳۹۰ – ۴۰۳ – ۴۰۵
۴۲۴ – ۴۲۵ – ۴۲۷ – ۴۴۸
۴۴۹ – ۴۵۳ – ۴۵۸ – ۴۵۹
۴۹۱ (ضمیمہ)

عبدالرؤف (حامد خان) سردار
لاهور - ۳۱۷ - (شفيعه)
قاضي عبدالله (ابن شيخ الاسلام)
۳۴۳
عبدالرحيم خان بلوچات - ۳۵۸
۳۸۱ - ۹۳۰
عبدالله خان بغي اذنان - ۳۶۰
۳۶۱ - ۳۶۲ - ۵۸۹ - ۸۱۹
عبدالقادر پسر عبدالرزاق لاري
۳۶۷ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۶۸۱
عبدالرحمن خان پسر اسلم خان
۳۸۱ - ۴۹۹
حاجي عبد الرحيم خان پسر
اسلم خان - ۳۸۱
عبدالوهاب استرابادي - ۳۸۲
عبدالعزيز خان - ۳۹۲ - ۳۹۳
شيخ عبد اللطيف برهان پوري
قدس سره - ۳۹۳ - ۵۵۵
شيخ عبد الرحمن حاجي مفتي
۴۴۳ - ۵۰۴
عبد الكريم پسر عبد الرزاق
لاري - ۴۵۹

خواجه عبدالحميد خان - ۵۱۸ - ۵۱۹
عبدالغني خان كشميري اهالي
خان) - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳
۹۲۲ - (شفيع ...)
مير عبدالله نوكر محمد يار خان
۵۴۲ - ۵۴۵
عبدالله خان عرف امان الله
بيگ تركمان - ۵۸۹
عبد المطلب خان - ۵۹۵
شيخ عبدالقادر جيلاني غوث الاعظم
(ص ۴۰۴ - شفيع غيدن)
عبدالرزاق خان لاري (ديگر)
(محمد معصوم) - ۹۲۱
عبدالقدير خان - ۶۸۸ - ۹۲۳ - ۹۳۰
سيد عبدالله خان بارهه (ديگر)
عرف حسن علي خان برادر
حسين علي خان (قطب الملك
يار وفادار ظفر جنگ)
۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۸
۶۹۹ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳
۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴
۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۸ - ۷۲۰

٧٢١ – ٧٢٢ – ٧٢٣ – ٧٢٤
٧٢٥ – ٧٢٧ – ٧٢٨ – ٧٢٩
٧٣٠ – ٧٣٨ – ٧٣٩ – ٧٤٠
٧٥١ – ٧٥٣ – ٧٥٥ – ٧٥٧
٧٦٩ – ٧٧٠ – ٧٧١ – ٧٧٣
٧٧٤ – ٧٧٥ – ٧٧٦ – ٧٧٧
٧٩٠ – ٧٩٢ – ٧٩٣ – ٧٩٨
٧٩٥ – ٧٩٩ – ٨٠٠ – ٨٠١
٨٠٢ – ٨٠٣ – ٨٠٥ – ٨٠٦
٨٠٧ – ٨٠٨ – ٨٠٩ – ٨١٢
٨١٣ – ٨١٨ – ٨١٩ – ٨١٨
٨٢٠ – ٨٢١ – ٨٢٣ – ٨٢٤
٨٢٧ – ٨٢٩ – ٨٣١ – ٨٣٣
٨٣٥ – ٨٣٦ – ٨٣٧
٨٣٩ – ٨٤١ – ٨٤٢
٨٤٣ – ٨٤٥ – ٨٤٦ – ٨٥٠
٨٥٧ – ٨٥٩ – ٨٦٠ – ٨٦٥
٨٧١ – ٨٨٢ – ٨٨٣ – ٨٨٥
٨٩١ – ٨٩٧ – ٨٩٨ – ٨٩٩
٩٠٠ – ٩٠١ – ٩٠٢ – ٩٠٣
٩٠٥ – ٩٠٩ – ٩١٠ – ٩١١
٩١٢ – ٩١٣ – ٩١٤ – ٩١٥

٩١٦ – ٩١٧ – ٩١٨
٩١٩ – ٩٢٠ – ٩٢١ – ٩٢٢
٩٢٣ – ٩٢٥ – ٩٢٧ – ٩٢٩
٩٣٠ – ٩٣١ – ٩٣٢ – ٩٣٣
٩٣٤ – ٩٣٥ – ٩٣٧ – ٩٤١
٩٤٢ – ٩٤٣ – ٩٩٥ (خلف مه)
صبغه عبد الحفيظ – ٩٩١ – ٩٩٢
٩٩٣ – ٧١٢ – ٧١٣ – ٧١٤
٧٢٢ – ٧٢٣
عبد الصمد خان بهادر دلير جنگ
صفي الدولة – ٧٢٠ – ٧٦١
٧٩٢ – ٧٩٣ – ٧٩٤ – ٧٩٥
٧٩٧ – ٧٩٨ – ٨٥٧ – ٨٩١
٨٩٢ – ٨٩٥ – ٩٢٠ – ٩٣٥
٩٣٨ (خلف وى)
فتحي عبد الله توراني خطاطي
محمد ناصر ثاني مير لشكر
٥٢٨ – ٥٣٠ – ٥٣١ – ٥٣٣
(خلف حم)
خواجه عبد الله ربط – ٧٤٥
٧٤٧ – ٧٤٨ – ٧٤٩ – ٧٩٠
شيخ عبد العزيز تميز الملك – ٧٥٠

شیخ عبد الواحد غافل واعظ
۷۵۷
عبدالرحیم خان (نصیر الدوله)
عموی نظام الملک – ۸۶۰
۸۷۶ – ۸۸۹ – ۹۳۹
(شقف نون)
خواجه عبدالله خان – ۸۹۹ – ۸۷۰
عبد الرشید – ۸۷۳
عبد الغنی خان – ۹۲۲
عبدالغنی خان پسر عبدالرحیم
خان – ۹۳۰
عبدالله خان ترین – ۹۲۳ – ۹۳۲
عبدالنبی خان (دیگر) – ۹۲۲
۹۳۳ – ۹۵۰
عبد النبی خان داروغه – ۹۳۰
عبدالله خان کاشی – ۹۳۴
ملا عبدالغفور لهوری – ۹۵۲ – ۹۵۳
عبدالحی پسر ملا عبدالغفور ۹۵۳
عبد الفتاح خان پسر عبدالنبی خان
۹۵۲ – ۹۵۷ – ۹۵۹
خواجه عبید الله خان – ۹۵۵
عبدالرحمن خان داروغه – ۹۵۵
عبد النبی خان میانه – ۹۵۲
۹۵۶ – ۹۵۹
عثمان خان – ۵۸۳ – ۵۸۹ – ۵۹۵
عثمان خان قادری – ۸۵۳
عرب بیگ – ۲۵ – ۲۹ – ۹۵۶ – ۹۵۹
عزیز خان روهله – ۵۲۸ – ۹۲۰
عزیز بیگ خان حارمی – ۸۷۶
۸۷۹ – ۹۵۳
عزت خان همشیره زادهٔ حسین علی
خان – ۹۰۲ – ۹۰۵ – ۹۰۷
۹۰۸ – ۹۱۰
حکیم عزت طلب خان – ۹۶۰
عسکر خان – ۷۳ – ۷۴ – ۱۷۱
محمد عسکری – ۸۳۶
عطاء الله – ۱۳۲ – ۵۲۳
عطا یار خان – ۹۵۳
شاهزاده محمد عظیم (عظیم الشان)
پسر شاه عالم – ۲۹۹ – ۳۳۴
۳۰۴ – ۳۳۳ – ۵۴۶ – ۵۷۴
۵۷۵ – ۵۷۶ – ۵۷۷ – ۵۷۸
۵۷۹ – ۵۸۰ – ۵۸۱ – ۵۸۳
۵۸۴ – ۵۸۷ – ۵۸۹ – ۵۹۰

۴۹۱ - ۴۹۳ - ۴۹۵ - ۴۹۹
۶۰۱ - ۶۰۹ - ۶۰۷ - ۶۰۸
۶۷۹ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴
۶۹۶ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۳
۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۵
۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۳۹
عظمت خان - ۸۷۹
معظم الدین خان - ۹۲۱
عظمت خان پسر اصغر خان
۲۸۸ - ۲۹۳ - ۹۳۸
علی نقی - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۴۲
علی مردان خان - ۲۵ - ۲۹
۳۱ - ۹۹۰
علی قلی خان خواجه محمد مراد
بخش - ۲۰۹ - ۲۱۷ - ۲۱۸ .
محمد اکبر برادر محمد شاه - ۲۹۰
نقی علی الهی بخش - ۲۵۹
۱۵۷ - ۲۵۸
علی مردان خان عرف مصطفی
بیگ ولد مراد علی - ۱۹ - ۱۳ - ۲۵۱
محمد علی نبیرهٔ خلیفه سلطان
شاهزاده مرتضی - ۲۵۹

علی محمد خان - ۹۳۶
حضرت امیر المؤمنین علی
کرم‌الله وجهه - ۱۱۶ - ۲۲۱ - ۲۲۲
۲۸۳ - ۷۵۸
میر علی رضا - ۲۹۷
علی اصغر خان برادر ظاهر خان -
۵۹۱ - ۳۰۲ - ۷۱۹ - ۷۴۰ .
سید علی خان برادر ابوالحسن
خان - ۱۳۴ . ۲۳۲ زخمی شد
علی خان - ۹۵۹
اسلام خان رومی - ۴۹۳ - ۹۲۷
اعظم خان - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۵
اعظم خان رومی - ۹۱۳
عنایت خان - ۴۰۹ - ۳۹۹
۴۰۰ - ۵۹۹
عنایت الله خان پسر لطف الله
خان سعد الله خان -
۵۸۱ - ۵۵۷ - ۵۷۵ - ۵۸۳
۵۸۰ - ۵۹۳ - ۶۱۳ - ۶۹۵
۶۲۶ - ۶۳۸ - ۶۳۴ - ۷۰۳
۷۳۳ - ۷۷۵ - ۷۰۹ - ۸۹۹
۷۳۴ - ۷۳۹

شاه عنایت زاهد — ۹۳۸
محمد عنایت خان — ۸۹۰
میر عنایت الله خان — ۹۲۱
سیدی عنبر یاقوت خان قایم مقام
سیدی یاقوت — ۵۱۵
ملا عوض وجیه فاضل — ۸۰
عوض خان بهادر عضد الدوله
قسور جنگ — ۷۹۶ — ۸۵۹
۸۶۹ — ۸۷۱ — ۸۷۶ — ۸۷۸
۸۷۹ — ۸۸۱ — ۸۸۷ — ۸۸۸
۸۸۹ — ۸۹۳ — ۹۳۲ — ۹۴۹
۹۵۰ — ۹۵۳ — ۹۵۷
عیسی بیگ — ۷ — ۱۲
شیخ عیسی قدس سره — ۵۵۳
عیسی خان مهمند — ۷۹۷

٭ مواضع و غیره ٭

عالمگیرنگر — (سنگرام نگر) — ۱۳۷
(شقه سین)
عادل آباد — ۸۴۳
بندر عباسی — ۴۲۸
عجم — ۷۹ — ۹۰ — ۵۵۹ — ۸۰۵
عرب — ۹۰ — ۱۱۳ — ۱۸۵
۲۴۱ — ۳۰۹ — ۴۰۰ — ۵۵۹
۵۶۳ — ۸۰۵
عراق — ۲۰۲ — ۲۴۴ — ۲۸۹
عظیم آباد (عرف پتنه) — ۵۴۹
۵۸۰ — ۷۰۷ — ۷۰۸ — ۷۵۴
۷۶۸ — ۷۶۹ — ۷۷۰ — ۷۷۱
۸۳۷ — (شقه پ)
بحر عمان — ۱۳۶
عیدل آباد — ۲۷۵

٭ حرف غین — مردمان ٭

غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ — ۳۱۷ — ۳۱۸
۳۱۹ — ۳۲۲ — ۳۲۹ — ۳۳۰
۳۳۵ — ۳۳۶ — ۳۳۹ — ۳۴۰
۳۴۸ — ۳۵۴ — ۳۵۵ — ۳۵۹
۳۵۸ — ۳۷۱ — ۳۷۲ — ۳۷۳
۳۸۳ — ۳۹۲ — ۳۹۳ — ۴۰۴
۴۱۵ — ۴۴۵ — ۴۴۶ — ۴۴۷
۴۴۸ — ۴۵۹ — ۴۷۷ — ۵۲۹
۵۲۷ — ۵۸۱ — ۶۱۹ — ۹۴۸

فاضل خان خانساماں - ١ - ٢ - ٣٣
٦٣ - ٧٨ - ١٢٩ - ١٧٥ - ٣٨٠
حاجي فاضل - ٢٨٦
فاضل خان صدر - ٣٨٣
فايق خان - ٩٥٦ - ٩٦٠
فتح جنگ خان - ٩٣ - ١٩٣
فتح خان افغان آدم عادل شاه
٢٢٣ - ٢٢٤
فتح الله خان بهادر (عالمگيري)
٣٤٥ - ٣٧١ - ٣٧٢ - ٣٨٣
٣٨٩ - ٣٩٠ - ٣٩١ -
٣٩٢ - ٣٩٣ - ٣٩٤
٣٩٦ - ٣٩٧ - ٣٩٨ - ٣٩٩
٥٠٠ - ٥٠٢ - ٥٧٣ - ٥٧٤
فتح الله خان خوستي - ٨٧٦
فتح محمد خان - ٥٨٨
فتح علي خان - ٧٠٢ - ٧٢١ - ٧٢٢
فتح باب خان - ٧٨٠ - ٧٨١
فتح سنگهه - ٧٨٩
فتح يار خان - ٩٢٩
مير فخر الله - ٩٦٠
فدائي خان كوكه - ١٣ - ٦٠ - ٩٢
١٠٠ - ١٠١ - ١٧٦ - ٢٣٣
٢٣٨ - ٢٣٩ - ٢٤٠ - ٢٤١
فدائي خان ديوان - ٨٩١ - ٨٩٥
فدوي خان - ٩٨٨
فرخ سير بادشاه شهيد پسر عظيم
الشان - ٣٠ - ٩٠ - ٢٩١
٦٩٣ - ٦٩٧ - ٦٩٨ - ٦٩٩
٧٠٠ - ٧٠١ - ٧٠٢ - ٧٠٣
٧٠٤ - ٧٠٥ - ٧٠٧ - ٧٠٨
٧٠٩ - ٧١٠ - ٧١١ - ٧١٢
٧١٥ - ٧١٦ - ٧١٧ - ٧١٨
٧١٩ - ٧٢٠ - ٧٢١ - ٧٢٢
٧٢٤ - ٧٢٥ - ٧٢٦ - ٧٢٧
٧٢٩ - ٧٣٠ - ٧٣٢ - ٧٣٤
٧٣٥ - ٧٣٦ - ٧٣٧ - ٧٣٨
٧٣٩ - ٧٤٠ - ٧٤١ - ٧٥١
٧٥٥ - ٧٥٩ - ٧٦٠ - ٧٦١
٧٦٣ - ٧٦٥ - ٧٦٦ - ٧٦٧
٧٦٨ - ٧٦٩ - ٧٧٠ - ٧٧١
٧٧٢ - ٧٧٣ - ٧٧٤ - ٧٧٥
٧٧٦ - ٧٧٧ - ٧٨٠ - ٧٨١
٧٨٣ - ٧٨٦ - ٧٩١ - ٧٩٣

۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۹۵ - ۷۰۸
۶۸۱ - ۶۹۱ - ۷۱۵
غازی الدین خاں فیروز جنگ
خلف قلیچ خاں قلج جنگ
نبیرا غازی الدین فیروز جنگ
۷۳۵ - ۸۶۳ - ۹۴۹ - ۹۵۹
۹۵۱ - ۹۵۳
غازی الدین خاں غالب جنگ
(اعتماد بیگ) - ۸۱۲ - ۸۱۳
۸۹۹ - ۹۱۳ - ۹۲۲ - ۹۲۸
۹۳۳ (عکس الف)
غالب خاں پسر رستم خاں
۸۹۰ - ۸۹۳
غالب خاں (دیگر) - ۹۵۲
۹۵۵ - ۹۵۹
غازی خاں مغل قلی - ۹۲۹
غضنفر خاں - ۹۲۸ - ۹۵۷ - ۹۵۹
غلام محمد خاں نبیرا جمال
خاں - ۹۵۹
غلام علی خاں - ۸۳۹ - ۹۱۰
۹۱۷ - ۹۳۶ - ۹۳۹
غلام محی الدین خاں - ۹۲۲ - ۹۳۰

غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی رح
۳۴۲ - ۸۹۹ (عکس عربی)
غزالی - ۳۳۳
غیرت خاں - ۲۵ - ۳۰۴ - ۳۳۴
۳۳۷ - ۳۳۸ - ۶۵۱
غیاث الدین خاں (خواجہ
خاں) پسر اسلام خاں - ۳۰۹
۳۳۱ - ۳۵۱ - ۸۱۱ - ۸۱۳
محمد غیاث خاں - ۷۳۳ - ۷۳۵
۸۳۴ - ۸۴۹ - ۸۶۳ - ۸۶۴
۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۷۳ - ۸۷۵
۸۷۹ - ۸۸۵ - ۸۸۱ - ۸۸۸
۸۸۹ - ۹۱۳ - ۹۱۸ - ۹۵۳ - ۹۵۷
غیرت خاں (دیگر) - ۷۷۳
۸۲۳ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۲۸
۸۳۲ - ۸۴۳ - ۹۰۱

• مواضع و غیرہ •

غزنی ... - ۲۳۲
غلہ (غیر مشہور) - ۳۴۳

• حرف فا - مردمان •

۷۹۳ ۔ ۷۹۵ ۔ ۷۹۸ ۔ ۸۰۰
۸۰۱ ۔ ۸۰۲ ۔ ۸۰۳ ۔ ۸۰۵
۸۰۶ ۔ ۸۰۷ ۔ ۸۰۸ ۔ ۸۱۲
۸۱۳ ۔ ۸۱۴ ۔ ۸۱۵ ۔ ۸۱۶
۸۱۷ ۔ ۸۱۹ ۔ ۸۲۰ ۔ ۸۲۱
۸۲۳ ۔ ۸۲۶ ۔ ۸۳۱ ۔ ۸۳۳
۸۳۹ ۔ ۸۴۱ ۔ ۸۴۳ ۔ ۸۴۷
۸۴۸ ۔ ۸۵۷ ۔ ۸۶۲ ۔ ۸۹۵
۸۹۱ ۔ ۸۹۸ ۔ ۹۰۰ ۔ ۹۰۲
۹۱۵ ۔ ۹۱۶ ۔ ۹۳۷ ۔ ۹۴۰
۹۴۲ ۔ ۹۶۳ ۔ ۹۹۸ ۔ ۱۰۲۳
فرهاد بیگ ۔ ۱۳۷ ۔ ۱۶۱
۱۶۳ ۔ ۱۷۳ ۔ ۱۹۵
فرخ لال ۔ ۲۷۷ ۔ ۲۹۱ ۔ ۳۰۰
۳۰۱ ۔ ۳۰۲ ۔ ۳۲۱ ۔ ۳۲۲
۳۲۳ ۔ ۳۲۸ ۔ ۳۳۵ ۔ ۳۳۹
۳۳۷ ۔ ۳۴۸ ۔ ۴۰۵
فرخنده اختر بیگم دختر ۔
۳۸۸
فرخنده اختر بیگم دختر شاه ۔ ۷۵۲
فضل علی خان تیموری ۔ ۵۰۰
فضل الله خان ۔ ۷۹۰

میاں میرزا خان بہادر ۔ ۳۹
میرزا خان مجرالی ۔ ۶۵ ۔ ۷۲
۷۰ ۔ ۷۲ ۔ ۸۳ ۔ ۲۹۹ ۔ ۳۷۰
میرزا مظفر محمد علی خان ۳۲۵
میرزا علی خان ۔ ۳۵۲ ۔ ۳۱۹

مواضع وغیرہ

آگرہ (اکبر آباد) ۔ ۱۱ ۔ ۲۵
۲۷۲ ۔ ۲۸۰ ۔ ۲۸۴ ۔ ۳۴۱
۳۸۴ ۔ ۸۹۱ ۔ ۹۰۳ ۔ ۹۱۰ ۔ ۹۳۵
ارک ۔ ۲۹ ۔ ۳۰۴ ۔ ۳۳۸ ۔ ۳۴۳
۳۰۵ ۔ ۳۲۴ ۔ ۳۲۵ ۔ ۳۳۷
اتنا ۔ ۳۲۵ ۔ ۳۳۵ ۔ ۳۴۳
۳۹۱ ۔ ۳۸۳ ۔ ۸۴۹
ایرس ۔ ۶۷۶
ایرا آباد ۔ ۹۱۷
... ۔ ۳۹

حرف قاف ۔ مردان

قاسم خان ۔ ۲ ۔ ۷ ۔ ۱۲ ۔ ۱۳
۱۶ ۔ ۱۸ ۔ ۳۲ ۔ ۳۳۸
۲۲۹ ۔ ۳۳۰ ۔ ۳۴۱ ۔ ۳۴۳

سید قاسم خان بارهه — ۳۵
۳۶ — ۶۱
سید قاسم شجاعی (شهامت خان)
۶۳ (شقف شین)
قاسم علی میر تزک — ۹۱
قاسم آقا فرستادهٔ حسین پاشا
حاکم بصره — ۱۲۳
قادر داد خان — ۲۰۵ — ۲۰۷ — ۹۵۳
قاسم خان کرمانی — ۲۸۳
قاضی خان قاضی القضاة — ۲۰۹
قاسم خان افغان — ۶۳۲
سیدی قاسم کوتوال — ۷۳۵
قادر داد خان (دیگر) — ۸۶۰
۸۷۶ — ۸۷۹ — ۸۸۹ — ۸۹۳
۸۹۴ — ۹۵۳
محمد قاسم فرشته مورخ — ۹۲۷
قباد خان — ۲۲
شاه قدرت الله فقیر — ۶۸۹ — ۷۳۶
قزل خان — ۱۳۷ — ۱۴۳ — ۱۹۵
قزلباش خان — ۴۸
قزلباش (قوم) — ۱۵۴ — ۹۷۶ — ۹۷۷
قزلباش خان (دیگر) — ۸۳۸

۹۵۶ — ۹۶۰
قطب الدین خان — ۱۲۹
۱۵۷ — ۲۵۷
قطب الملک عبد الله شاه — ۱۹۵
۲۲۰ — ۲۲۱ — ۲۳۵ — ۲۹۵
قطب الملک ابو الحسن داماد
قطب الملک — ۲۳۵ — ۲۹۲
۲۹۳ — ۲۹۴ — ۲۹۵ — ۲۹۶
۲۹۸ — (شقف الف)
حضرت خواجه قطب الدین ولی
قدس سره — ۶۸۴ — ۹۱۷ — ۹۳۵
قطب الدین عامل — ۸۶۲
قلیچ خان بهادر (عابد خان) پدر
غازی الدین خان — ۲۶۷ — ۳۱۵
۳۱۹ — ۳۳۰
قلیچ خان نظام الملک (چین
بهادر خان دوران) خلف
غازی الدین خان — ۴۵۵
۴۵۶ — ۵۲۷ — ۵۲۸ — ۵۲۹
۵۳۵ — ۵۳۸ — ۵۳۹ — ۵۷۲
۵۸۲ — ۵۹۴ — ۶۶۳ — ۶۶۵
۶۷۴ — ۶۹۱ — ۶۹۸ — ۷۰۰

۷۱۵ – ۷۱۹ – ۷۱۸ – ۷۲۰
۷۲۵ – ۷۲۸ – ۷۳۷ – ۷۴۲
۷۴۷ – ۷۶۷ (کشف الغمی)
محمد امین خان پسر اعتماد الدوله
محمد امین خان – ۷۴۲
۷۹۵ – ۹۰۳ – ۹۰۷ – ۹۰۸
۹۱۱ – ۹۲۱ – ۹۲۷ – ۹۳۸
۹۳۹ – ۹۵۱ – ۹۷۳
میرزا قوام الدین خان برادر
خلیفه سلطان – ۲۵۶ – ۲۵۰
۲۵۸ – ۲۵۹ – ۳۳۹ – ۳۵۹
۳۸۱ – ۴۵۹ – ۹۹۳

• مواضع وغیرہ •

مرکز شهر – ۸۲۱
قلعه کابل – ۲۲۵ – ۳۲۸
قمرنگر – ۵۳۴ – ۹۱۰
قندهار – ۲ – ۴۳ – ۸۴ – ۲۰۸
۲۳۲ – ۲۷۷
کوه قندهار – ۲۴۳ – ۴۴۵

• حرف کاف – مردمان •

کامل خان – ۲۰۰
محمد کاظم منشی – ۲۱۵
۹۱۵ – ۹۲۶
کرطلب خان – ۲۵۳
کامگار خان – ۲۷۲ – ۲۷۳
محمد کاظم پسر
عالمگیر – ۱۲ – ۳۰۳ – ۳۰۹
۳۱۰ – ۳۱۹ – ۳۲۰ – ۳۲۱
۳۲۸ – ۳۳۵ – ۳۳۷ – ۳۳۴
۳۹۰ – ۴۴۳ – ۴۸۱ – ۴۹۰
۵۲۰ – ۵۲۸ – ۵۲۹ – ۵۳۲
۵۳۹ – ۵۴۷ – ۵۴۸ – ۵۵۹
۵۶۲ – ۵۶۹ – ۵۷۳ – ۵۷۱
۹۰۵ – ۹۰۹ – ۹۱۰ – ۹۱۱
۹۱۲ – ۹۱۳ – ۹۱۴ – ۹۱۹
۹۱۷ – ۹۱۸ – ۹۱۹ – ۹۲۰ – ۹۲۱
۹۲۲ – ۹۲۳ – ۹۲۴ – ۹۲۵
۹۳۵ – ۹۴۱ – ۹۵۰ – ۹۶ – ۷۰۲ – ۷۳۸
کاسب خان – ۵۴۲ – ۵۷۲
۸۷۹ – ۸۸۹ – ۸۹۱
کاظم خان دیوان – ۹۲۰ – ۸۹۹
کرطلب خان پسر خانی

۶۹۸ – ۷۱۲
کانوجی – ۸۹۱
کاظم علی خان – ۹۶۰ – ۹۶۱
کب (برہمن شاعر ہندی) – ۱۳
کبکلس برہمن پنڈت دیوان
سنبھا – ۲۰۱ – ۲۱۸ – ۲۱۹
۲۲۹ – ۲۷۱ – ۳۸۴ – ۳۸۵
۳۸۸ – ۳۸۹
کپور چند جوہری – ۷۵۹
راجہ کرن (راو کرن) – ۱۱۰
۱۱۱ – ۱۲۲ – ۱۲۳
کرالتکی (قوم) — ۱۹۲
شاہزادہ محمد کریم خلف شاہزادہ
محمد عظیم – ۵۷۵ – ۵۷۸
۶۸۸ – ۷۰۷ – ۷۳۴ – ۷۳۵
محمد کریم – ۹۲۱
کریم قلی خان – ۸۶۲ – ۸۶۳
کڑک بجلی (نام توپ) – ۵۰۰
کشور سنگھ ہارا – ۳۳۵
کفایت خان – ۱۷۶ – ۲۳۶ – ۲۳۷
کمال خان دکنی – ۹۵۹
کنور چند بہادر – ۹۵۳
کنتھہ (مرہٹہ) – ۹۶۹
کوکلتاش خان عرف میر بدو – ۹۹۵
کوکہ خان مہماندار – ۶۷۸ – ۶۸۰
کوکلتاش خان بہادر – ۶۹۷ – ۶۹۸
۷۰۰ – ۷۰۱ – ۷۰۲ – ۷۰۳
کوکلتاش خان محمد امین بہادر
۷۱۵ – ۷۱۸ – ۷۱۹ – ۷۲۰
۷۲۱ – ۷۲۴ – ۷۳۳ (شف الف)
کھتریان – ۶۵۱ – ۶۷۲ – ۶۷۳
۶۷۴ – ۷۶۵
کھیم کرن – ۷۴۳
کھندو پہاڑیہ سپہ سالار – ۷۷۷
۷۷۸ – ۷۷۹ – ۷۸۰ – ۷۹۸
۸۰۹ – ۸۹۱
کھکران (قوم) – ۸۷۰
کیسر سنگھ پسر راجہ کرن – ۱۱۱
کیسر سنگھ پسر جی سنگھ – ۱۷۹
کیسو رائی – ۹۱۳

---

* مواضع و غیرہ *

صوبۂ کابل – ۳۵ – ۳۶ – ۱۲۹
۱۹۰ – ۲۰۸ – ۲۰۹ – ۲۳۰

٢٣٢ - ٢٣٣ - ٢٣٢ - ٢٣٥٠
٢٨١ - ٢٩٧ - ٢٩٩ - ٣١٢
٣١٣ - ٣٣٣ - ٥٠٢ - ٥٧٣
٦٣٣ - ٧٠٥ - ٧٠٧ - ٧٢٥
٧٧٧ - ٨٠٣ - ٨١٨
ماهي آوان - ٤٢
ملك گريب - ١٣٢
گلشير - ٢٠٩
قلعهٔ كامه - ٨٢٠
كلاويه - ٣٣٣
كلاك - ٢٢٧
كاپشه - ٤٦١
كولي - ٣٣٧
قلعهٔ آتوره - ٨٢٣
ولايت گيلويه - ٤٢ - ٣٣ - ٣٩ . قلعهٔ [illegible] ([illegible]
گيوپن - ١٢١
گرمال - ٨٣ - ٥٩٣
گرماني - ٩٧
ولكهٔ گربي - ٤٨
گرنا - ٣٣٣ - ٩٤٩
گرمانشاهان [illegible] - [illegible] - ٩٤٧ - ٩٥٧
قلعهٔ قزلول - ٥٥٠
گرزه - ٥٠٣
گرانكېر - ٢٧٢ - ٢٨٧ - ٢٩٤
٧١٢ - ٧١٥ - ٧١٩ - ٨٢٣
گلستان - ٧٥ - ١٥٣ - ١٥٥
١٧٨ - ١٩٩ - ١٨٥ - ٢١٠
٢١٩ - ٢٢٢ - ٢٥٦ - ٢٨١
٢٨٥ - ٣٤٥ - ٣٧٢ - ٤٧٣
[illegible] - [illegible] - [illegible] - ٥٣٣
آن [illegible] - ٥٣٣ - ٣٧٣
[illegible] - [illegible]
قلعهٔ [illegible] - ٣٣
[illegible] - ٣٢٢ - ٣٣٩
[illegible] - [illegible]
[illegible] - ٣٣
[illegible] [illegible] ([illegible]
[illegible] [illegible] (
[illegible] - [illegible]
[illegible] - ١١٣ - ١١٣
١٣٣ - ٢٣٣ - ٢٢١ - ٢٣٨
٢٠٥ - ٢٥٠ - ٢٥٣ - ٣٣٣
[illegible] - [illegible] - [illegible]
[illegible] - ٢٣٣ - ١٣٣

۱۷۱ – ۱۹۴

قلعۀ کورنهي – ۱۴۲

قصبۀ کوهنیر – ۳۱۳ – ۳۱۵

کولابوز – ۳۸۳ – ۳۸۴

کورکانو – ۳۶۳ – ۳۶۷

کوکال – ۳۹۲

برگنۀ کولاس – ۹۳۱

کوزه – ۹۹۸

کوال – ۹۷۲

کاچوک – ۷۴ – ۸۵ – ۹۰ – ۹۹۸ – ۷۱۲

کهرکاون (بلبها کنده) ۱۵۳ – ۱۵۴

۱۹۱ – ۱۹۳ (شف باد)

قلعۀ کهرکاون – ۱۵۱

قلعۀ کوبندا (سخرانه) – ۱۹۵ – ۳۸۴

۳۹۱ – ۳۹۴ – ۳۹۵ – ۳۹۹

۵۰۱ – ۵۰۳ – ۵۰۵ – ۵۰۷

کوبندا – ۳۹۲

قصبۀ کهرکی پیره – ۲۱۳ – ۲۱۴

پرگنۀ کهیر – ۳۰۸ – ۳۱۵

قلعۀ کهندیري – ۴۲۸

کهریه – ۴۳۴

کهالی – ۹۰

کهنیر – ۵۲۴

• حرف گاف - مردمان •

راجه گجسنگه کچهواهه – ۸۴۹

۸۵۱ – ۸۵۹ – ۸۷۷ – ۸۸۰

گردهر راتهور – ۹۳

گرگین خان آدم شاه ایران قلعه‌دار

قندهار – ۹۴۳ – ۹۴۴

فرقۀ گرو (سکهان) – ۹۵۱

گرو گوبند (سرگروه سکهان)

۹۵۲ – ۷۹۱

گرو گوبند ثاني (سپها بادشاه)

۹۵۲ – ۹۵۳ – ۹۶۳ – ۹۶۹

۹۷۱ – ۹۷۲ – ۹۷۳ – ۹۷۴

۷۳۸ – ۷۹۱ – ۷۹۲ – ۷۹۴

۷۹۵ – ۷۹۹ – ۷۹۷

گردهر بهادر پسر دیا بهادر

۸۴۲ – ۸۴۳ – ۸۴۴ – ۸۴۵

۸۴۹ – ۸۵۰ – ۸۵۱ – ۸۵۷

۹۳۶ – ۹۳۸

گمانیان – ۴

گل محمد نوکر داراشکوه – ۸۲ – ۸۴

گالو گونری — ۳۷۳
گاجھلی خاں — ۲۵
گلبو سوانی ([illegible] ۱
۴۲۲-۴۲۱
گوردھن راٹھور — ۱۵۷
راجہ گوپال سنگھ بھدوریہ — ۱۲۱
گوپال سنگھ گور — ۱۵۹

● مواضع و غیرہ ●

گجرات — ۲ — ۱۳۰ — ۱۸۲ . ۵۵ . [illegible]
گلشن آباد — ۲۱۸ — ۱۰۴ — ۲۰۰ . ۳
گڈھی اہیر — ۲۰۳
گڈھی بخشی — ۲۱۶ — ۲۲۵
گلدی بندری [illegible]
گڈھی گوکرشند — ۲۲۵
گلبرگہ — ۲۱ — ۲۴۴ [illegible]
[illegible]
گلبرگہ — ۲۰
گلکنڈہ [illegible] — ۱۴
آب گنگ [illegible] — ۲۵۴
گلبرگہ [illegible] — ۲۱۸
آب گنگ [illegible]

کرناٹک [illegible] — ۲۰۱
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۵۲۳ – ۸۴۵ – ۸۴۹ – ۹۳۹
قلعهٔ گندیری — ۲۲۵
گندمک – ۲۴۰
گوالیار – ۲۰ – ۱۲۳ – ۵۷۹
۵۸۳ – ۵۸۴ – ۵۹۶ – ۵۹۹
۷۰۰ – ۸۰۰
قلعهٔ گوالیار – ۶۲ – ۸۷ – ۵۸۴
قلعهٔ گوره – ۳۰۱
گوره – ۳۰۲ – ۳۰۳ – ۳۰۴
سرکار گوندره (گوندره) – ۴۷۹
۵۱۸ – ۵۶۷ – ۶۱۷
گوندوانه – ۶۲۰
گورکهپور – ۶۶۵
گهوڑ گهاٹ – ۱۶۲

حرف لام – مردمان

لاچین بیگ قلماق (تسمه کش)
(ابو النبی خان) – ۷۰۹
۷۱۰ – ۷۳۴ – ۷۳۵ – (شغب)
لودهی (؟) – ۴۴۴ – ۴۴۳
سلطان لشکری – ۲۴۰
محمد لطیف دیوانی – ۲۰۶
لطف الله خان پسر سعد الله خان
۲۵۷ – ۴۴۶ – ۴۴۸ – ۵۷۵ – ۵۹۵
لطیف شاه دکنی (سرافرازخان)
۲۹۱ (شغف سدین)
لطف علی خان – ۴۶۳
لطف الله خان پانی پتی
۵۹۴ – ۶۸۸
لطف الله خان صادق – ۷۲۷
۷۲۹ – ۷۳۱ – ۷۶۹ – ۷۹۶
لطیف خان پنوار – ۸۹۰ – ۸۹۲
رای لعل چند – ۲۰۹
لعل کنور محبوب جهاندار شاه
۶۸۷ – ۶۸۹ – ۶۹۰ – ۶۹۸
۶۹۹ – ۷۰۳ – ۷۰۴ – ۷۱۷
۷۲۴ – ۷۲۵
لعل سنگهه – ۸۴۶
لودی خان – ۳۱
خاندان لودی – ۸۹۹

مواضع وغیره

دار السلطنت لاهور – ۳۱ – ۳۳
۳۵ – ۳۶ – ۳۹ – ۴۱ – ۴۲

[illegible]

● حرف میم – مردمان ●

[illegible]

مقرور خان ــ ۸۸۷ ــ ۹۵۳
مقي خان ــ ۸۹۰
مجاهدخان ــ ۲۴۹ ــ ۲۶۷ ــ ۲۶۸
۳۱۷ ــ ۳۱۸
مجلس راي ــ ۸۶۷ ــ ۸۶۸ ــ ۸۶۹
ميرزا محمد مشهدي
(اصالت خان) ــ ۱۲
محمد شاه كوكه ــ ۴۳ ــ ۱۲۳
محمد قلي اوزبک ــ ۴۹
محمد پسر قطب الدين ــ ۱۵۷
محمد بيگ خان ــ ۱۷۳ ــ ۵۱۸
۹۵۷ ــ ۹۵۹
محمد محسن پسر حاجي زاهد
ملک التجار بندر سورت
۲۴۹ ــ ۲۵۰ ــ ۲۵۱
محمد علي خان خانسامان
۲۵۰ ــ ۲۵۱
ميرزا محمد شريف قشقخانه
۲۹۳ ــ ۲۹۵
حضرت بنده نواز سيد محمد
گيسو دراز ــ ۳۲۲ ــ ۳۲۷
۳۷۱ ــ ۳۹۲
حاجي محراب ــ ۳۴۴
سلطان محمد قلي قطب الملک
۳۶۸
محمد شاه بهمنيه ــ ۳۶۸ ــ ۹۲۷
محمد قطب الملک ــ ۳۶۸
محمد يار خان ــ ۳۸۰ ــ ۵۴۲
۵۴۵ ــ ۵۷۷ ــ ۹۱۵
آقا محمد زمان ــ ۳۸۰
خواجه محمد بخشي محمد
كام بخش ــ ۴۳۶ ــ ۴۸۵
امام محمد رح ــ ۴۴۴ ــ ۴۴۵
شاهزاده محي الملة خلف
شاهزاده محمد كام بخش ــ ۵۱۰
محتشم خان پسر شيخ مير
خوافي ــ ۵۳۲ ــ ۵۳۳ ــ ۵۳۷
حكيم محسن وزير محمد كام بخش
(تقرب خان) ۵۶۹ ــ ۹۸۹
(شفيع ثاه)
محي السنه پسر محمد كام بخش
۹۲۳
محمود خان افغان پسر ميراويس
افغان ــ ۹۴۴ ــ ۹۴۷ ــ ۹۴۸

مختار خان (خان عالم بهادر
شاه) — ۳۰۳ — ۳۶۱ — ۳۹۳
۴۰۴ — ۴۰۹ — ۴۲۸ — ۵۶۸
۵۷۶ — ۵۷۷ — ۶۰۱ — ۷۰۲
مخلص خان پسر صف شکن خان
۱۳۴ — ۱۸۹ — ۳۸۱ — ۳۹۴
۳۹۹ — ۴۰۷ — ۴۱۱ — ۴۱۲ — ۴۳۷
۴۴۹ — ۴۵۲ — ۴۵۶ — ۴۶۵ — ۴۷۷
مختار خان بنی مختار (شمس
الدین) — ۹۱۲ (شفیعین)
مخلص خان (دیگر) — ۹۸۸
محمد مرادبخش — ۵ — ۶ — ۷
۸ — ۹ — ۱۲ — ۱۳ — ۱۴ — ۱۶
۱۷ — ۱۹ — ۲۳ — ۲۶ — ۲۷
۲۹ — ۳۰ — ۳۳ — ۳۵ — ۳۷
۳۸ — ۳۹ — ۶۲ — ۶۳ — ۱۵۴
۱۵۵ — ۱۵۶ — ۲۵۰ — ۲۵۱
مرشد قلی خان — ۱۱ — ۱۴
۱۵ — ۱۸ — ۱۹ — ۲۷۰
مرتضی خان — ۱۶ — ۲۵۴
مراد خان — ۴۸
مرتضی قلی خان — ۵۵

قوم مرهته — ۹۰ — ۱۱۱ — ۱۱۲
۱۱۵ — ۱۷۲ — ۱۷۳ — ۱۷۴
۲۲۵ — ۲۲۶ — ۲۳۱ — ۲۳۲
۲۴۸ — ۲۷۸ — ۲۸۲ — ۳۰۲
۳۸۵ — ۳۸۶ — ۳۹۳ — ۳۹۶
۴۰۰ — ۴۱۵ — ۴۱۸ — ۴۲۷
۴۲۹ — ۴۳۰ — ۴۳۴ — ۴۴۶
۴۴۷ — ۴۵۷ — ۴۵۸ — ۴۶۹
۴۹۳ — ۴۹۴ — ۴۹۵ — ۴۹۶
۵۱۱ — ۵۱۴ — ۵۱۶ — ۵۱۷
۵۱۸ — ۵۱۹ — ۵۲۰ — ۵۲۷
۵۳۰ — ۵۳۱ — ۵۳۳ — ۵۳۵
۵۳۷ — ۵۳۸ — ۵۸۳ — ۶۲۲
۶۲۳ — ۶۶۶ — ۶۶۷ — ۶۶۸
۷۳۳ — ۷۳۷ — ۷۴۲ — ۷۴۳
۷۴۴ — ۷۴۵ — ۷۴۶ — ۷۴۷
۷۵۰ — ۷۵۱ — ۷۵۴ — ۷۷۸
۷۷۹ — ۷۸۱ — ۷۸۲ — ۷۸۴
۷۸۵ — ۷۸۶ — ۷۹۶ — ۷۹۷
۷۹۸ — ۷۹۹ — ۸۰۷ — ۸۰۹
۸۱۰ — ۸۱۱ — ۸۴۹ — ۸۶۶
۸۷۱ — ۸۷۴ — ۸۷۵ — ۸۸۶

٨٨٧ — ٨٨٨ — ٩١٤ — ٩١٥
٩١٨ — ٩٤٥ — ٩٤٩ — ٩٥٠
٩٥٢ — ٩٥٥ — ٩٥٧ — ٩٦٩
٩٧٠ — ٩٧٢
[illegible] — ١٣٥ — ١٣٨
١٣٥ — ١٨٣ — ١٩١
[illegible] — ٢٣٠
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] — ٩٨١
[illegible] — ٢١١
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مست علي خان ـ ۵۹۴ ـ ۵۹۵

خواجه مسعود خان پسر مبارز خان

۹۵۶ ـ ۹۵۸

ميرزا مسكي ـ ۸۳

مير مشرف ـ ۷۰۲ ـ ۷۲۲

۷۵۲ ـ ۷۵۳ ـ ۸۱۲

۹۰۴ ـ ۹۱۰

مصطفى خان عرف سيد ابراهيم

۶۷ ـ (شغف الف)

مصطفى خان كاشي ـ ۴۳۹

۴۴۰ ـ ۴۴۱ ـ ۴۴۲ ـ ۵۵۵

مصطفى قلي بيگ ـ ۵۸۸

مصطفى خان برادرزادهٔ حسين

خان ـ ۸۶۲ ـ ۸۹۳

مصطفى خان (ديگر) ـ ۹۰۴

مطلب خان ـ ۳۹۴ ـ ۵۸۴ ـ ۵۸۹

سيد مظفر خان بارهه ـ ۴۸

۲۴۳ ـ ۳۱۱ ـ ۳۱۲ ـ ۳۱۳

۳۱۵

سيد مظفر خان اسدخاني ـ ۵۷۲

مظفر خان (ديگر) ـ ۹۲۲

مظفر خان خويشگي ـ ۹۵۳

معظم شاه (بهادر شاه) (شاه عالم)

۱۰ ـ ۴۴ ـ ۷۸ ـ ۸۵ ـ ۹۸

۹۹ ـ ۱۲۵ ـ ۱۲۸ ـ ۱۷۲

۱۷۵ ـ ۱۷۷ ـ ۱۷۸ ـ ۱۸۶

۱۸۹ ـ ۲۰۲ ـ ۲۰۷ ـ ۲۲۸

۲۳۱ ـ ۲۳۲ ـ ۲۳۶ ـ ۲۴۳

۲۶۳ ـ ۲۶۴ ـ ۲۶۵ ـ ۲۶۶

۲۶۷ ـ ۲۶۸ ـ ۲۷۰ ـ ۲۷۶

۲۸۰ ـ ۲۹۰ ـ ۲۹۱ ـ ۲۹۲

۲۹۳ ـ ۲۹۵ ـ ۲۹۶ ـ ۲۹۸

۲۹۹ ـ ۳۰۰ ـ ۳۰۱ ـ ۳۰۲

۳۰۳ ـ ۳۰۵ ـ ۳۰۶ ـ ۳۰۷

۳۰۸ ـ ۳۱۳ ـ ۳۱۴ ـ ۳۱۵

۳۱۶ ـ ۳۱۹ ـ ۳۲۰ ـ ۳۲۱

۳۲۹ ـ ۳۳۰ ـ ۳۳۱ ـ ۳۳۲

۳۳۳ ـ ۳۳۴ ـ ۳۳۵ ـ ۳۳۷

۳۴۷ ـ ۳۶۹ ـ ۳۹۷ ـ ۳۹۸

۴۰۴ ـ ۴۰۷ ـ ۴۱۸ ـ ۴۳۷

۴۳۸ ـ ۴۴۰ ـ ۴۴۳ ـ ۴۴۴

۵۰۲ (شغف بادر شدن)

معمور خان ـ ۴۷ ـ ۱۱۱

معظم خان خانخانان (ميرجمله)

صوبه‌دار بنگاله — ٥٠ — ٥٣
٨٩ — ٩٠ — ٩٤ — ٩٥ — ٩٦
٩٢ — ٩٣ — ٩٦ — ٩٧ — ٩٨
٩٩ — ١٠٠ — ١٠٨ — ١١٠
١٣٠ — ١٣١ — ١٣٢ — ١٣٣
١٣٤ — ١٣٥ — ١٣٦ — ١٣٧
١٣٨ — ١٣٩ — ١٤٢ — ١٤٤
١٤٣ — ١٤٦ — ١٤٨ — ١٤٩
١٥٠ — ١٥١ — ١٥٢ — ١٥٣
١٥٤ — ١٥٧ — ١٥٨ — ١٥٩
١٦٠ — ١٦١ — ١٦٢ — ١٦٣
١٦٤ — ١٦٦ — ١٦٧ — ١٦٩
١٧٠ — ١٧١ — ١٧٢ — ٢٠٣ (ضمن صوبه)
معظم خان صوبه‌دار [illegible]
[illegible] — ٢٠٠
[illegible]
[illegible] — ٧٣
٧٥ — ٢٥٥ — ٢٩٩ — ٣٠٠
خواجه صندل — ٣٢
محمد خان خواجه‌سرا — ٣٥
[illegible]
[illegible] — ٤٣

٢٩٩ — ٣٠٣ — ٣٠٤ — ٣٠٥
٣٣٢ — ٣٣٣ — ٣١٣ — ٣٣٣
٣٤٣ — ٣٤٤ — ٣٤٧ — ٥٠٨
٥٠٨ — ٥٩٢ — ٥٩٩
ضمن صوبه
[illegible] — ٢٠٠ — ٣٥٣
[illegible]
[illegible] — ٢٩٣
[illegible]
[illegible]
٢١٣ — ٢٥٥ — ٢٠٠
[illegible] — ٣٧ — ٣٨ — ٩٦ — ١٣٠
١٣٢ — ١٥٥ — ١٥٩ — ١٥٧
[illegible] — ٢٢٣
[illegible] — ٢٩١
[illegible] — ٢٨٩
[illegible] — ٣٧١
[illegible] — ٤١٥
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۸۵۷ – ۸۵۸ – ۸۶۳ – ۸۶۴
۸۶۵ – ۸۷۰ – ۸۸۰ – ۸۸۶
۸۹۲ – ۸۹۹ – ۹۰۳ – ۹۰۵
۹۰۷ – ۹۰۹ – ۹۳۳ – ۹۴۵
مغلي خطيب كش – ۶۶۵
مقرب خان – ۳۴
محمد مقيم – ۱۱۰ – ۱۳۵
مقرب خان عرف شيخ نظام
حيدر ابادي (خان زمان
فتح جنگ) – ۳۸۳ – ۳۸۵
۳۸۶ – ۳۸۷ – ۳۹۱ – ۳۹۲
۹۵۷ – (شفت خان)
محمد مقيم خانسامان محمد
مراد خان – ۴۸۶
مقصود خان – ۵۸۸
خواجه مقبول خان ناظر – ۹۰۳
مقرب خان (دكر) – ۹۵۴
۹۵۷ – ۹۵۸
مكندى سنگهه هارا – ۱۵ – ۱۷
مكرم خان حارس جونپور – ۴۷
۴۹ – ۵۸
مكرم خان پسر شيخ مير خوافي – ۱

۵۴۲ – ۵۴۳ – ۵۴۴ – ۵۴۵
شاه مكهن – ۸۷۳
راجه منارائي – ۸۷۵
ملتفت خان ديوان (اعظم خان)
۱۹ – ۱۲۶ – ۲۹۳ – ۳۰۲
ملهاري ديوان چانده – ۲۰۶
ممريز خان – ۲۵
ممتاز خان – ۱۱۹ – ۷۲۲
ممتاز محل – ۸۳۷
خواجه منظور – ۱۰
شيخ منهاج – ۲۹۶ – ۳۰۲ – ۳۰۳
۳۰۴ – ۳۲۸ – ۳۳۵ – ۳۶۰
منور خان – ۳۹۲ – ۵۵۷ – ۵۷۲
۵۸۵ – ۵۸۸ – ۵۹۱
منعم خان خانخانان (خان زمان)
(معظم خان) – ۴۸۴
۴۹۲ – ۴۹۳ – ۵۰۲ – ۵۷۳
۵۷۴ – ۵۷۵ – ۵۷۷ – ۵۷۸
۵۷۹ – ۵۸۷ – ۵۹۲ – ۵۹۴
۵۹۸ – ۶۰۱ – ۶۰۲ – ۶۰۳
۶۰۶ – ۶۱۷ – ۶۲۱ – ۶۲۲
۶۲۳ – ۶۲۴ – ۶۲۵ – ۶۲۶

[illegible] – [illegible] – [illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible] – [illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible] – [illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible] – [illegible] – [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] – [illegible]
منصور [illegible] – [illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible]
منصور [illegible] – [illegible]
[illegible] منصور [illegible] – [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] – [illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible]
[illegible]
[illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible]
[illegible] – [illegible]

میرتقیان — ۹۱۲
میان رام منشی — ۹۳۰

---

* مواضع وغیره *

مدینهٔ منوّره — ۳ — ۷ — ۴۱ — ۱۲۲ — ۱۲۷ — ۱۲۸ — ۱۷۶ — ۲۳۴ — ۳۹۹ — ۵۰۴ — ۵۱۶ — ۵۱۸ — ۵۳۱ — ۵۳۸ — ۵۶۶ — ۵۶۷ — ۶۲۵ — ۶۹۳ — ۷۸۱ — ۷۸۷ — ۸۰۰ — ۸۰۲ — ۸۱۷ — ۸۲۸ — ۸۴۴ — ۸۴۷ — ۸۴۸ — ۸۵۰ — ۸۵۳ — ۸۵۷ — ۸۵۸ — ۸۵۹ — ۸۷۷ — ۸۹۸ — ۹۰۴ — ۹۴۹ — ۹۵۰ — ۹۵۱ — ۹۷۴
ماندو شادی آباد — ۱۳ — ۸۴۸ — ۸۴۹
قلعهٔ ماندو — ۷۹۹ — ۸۰۰ — ۸۱۸ — ۸۵۸
مازندران — ۲۵۴ — ۳۱۱ — ۴۹۴ — ۶۲۳
آب مانکنگه — ۳۸۵
متهرا — ۳۸ — ۱۶۳ — ۱۹۰ — ۱۹۹
۲۱۷ — ۸۳۵
مچهلی بندر — ۹۶۰
محی آباد — ۵۱۰
محمدآباد (بیدر) ۷۸۹ — ۸۹۱ (شف باد)
قلعهٔ محمدنگر — ۹۶۰
بندر مخه — ۳۲۱ — ۳۲۲ — ۳۲۷
مرتضی آباد (مرج) ۲۷۱ — ۳۶۰ — ۳۶۱ — ۳۷۷
مرادآباد (رکن آباد) ۷۷۱ — ۷۹۱ — ۷۹۲ — ۸۰۲ — ۸۱۸ — ۸۷۳ — ۹۳۹
بندر مسقط — ۲۸۵ — ۲۸۹ — ۳۲۸
تهانهٔ مسوری — ۳۶۲
ولایت مشکیان — ۸۳
مشهد مقدس — ۹۷۵ — ۹۷۶ — ۹۷۷ — ۹۷۸
مصطفی آباد (چوپره) — ۲۷۴ — ۲۷۵ — ۶۶۹ — ۷۹۸ (شف چ)
مکهٔ معظمه — ۳ — ۱۳ — ۳۴۱ — ۳۵۵ — ۵۵۹ — ۹۶۳
ملتان — ۳۴ — ۳۵ — ۱۲۴ — ۱۲۶ —

حرف نون - مردان

۷۵۰ – ۷۸۰ – ۷۸۱ – ۷۹۷
نجم الدين علي خان برادر
سيد عبد الله خان–۶۹۲–۷۱۳
۷۲۹ – ۸۱۴ – ۹۱۳ – ۹۱۴
۹۱۶ – ۹۲۲ – ۹۲۵ – ۹۲۹
۹۳۰ – ۹۳۳ – ۹۳۴ – ۹۳۶
نجابت علي خان برادر زادهٔ
عبد الله خان–۹۱۷–۹۳۴–۹۳۵
نذر محمد خان – ۴۹ – ۵۸ – ۶۵
نرائن كلان (نائب) – ۱۳۶
نصرت خان (خاندوران) ولد
خاندوران – ۲۰
سيد نصير الدين دكني – ۴۸
نصرت خان پسر خانجهان – ۳۱۳
حضرت مير نصير الدين هروي
طاب مرقده – ۵۵۷ – ۵۵۸
نصير الدين خان ايراني – ۸۰۰
نصرت يار خان – ۹۱۱ – ۹۲۱
۹۲۵ – ۹۲۹
نصير الدوله عبد الرحيم خان
صوبی فتح جنگ – ۹۵۴
(لطف علي)

شيخ نظام ميانجي – ۱۱
شيخ نظام (ديگر) (تقرب خان)
۳۳۵ – ۵۵۴
نظام الملك – ۱۱۳ – ۱۷۹
نظام الدين كوتوال (ميرزا بيگ)
۲۵۷
نظر علي خان – ۳۷۸ – ۳۷۹
۳۸۰ – ۴۸۱ – ۵۱۸ – ۵۱۹
نظام الملك بهادر آصف خان
فتح جنگ (قليچ خان)
متخلص به شاكر – ۷۴۵
۷۴۶ – ۷۴۷ – ۷۴۸ – ۷۵۰
۷۵۱ – ۷۷۱ – ۷۸۳ – ۷۹۱
۷۹۲ – ۷۹۴ – ۷۹۵ – ۸۰۲
۸۰۹ – ۸۱۲ – ۸۱۸ – ۸۲۶
۸۲۷ – ۸۲۸ – ۸۲۹ – ۸۳۲
۸۳۳ – ۸۳۶ – ۸۴۷ – ۸۴۸
۸۴۹ – ۸۵۰ – ۸۵۱ – ۸۵۲
۸۵۳ – ۸۵۴ – ۸۵۵ – ۸۵۶
۸۵۷ – ۸۵۸ – ۸۵۹ – ۸۶۰
۸۶۵ – ۸۶۶ – ۸۶۷ – ۸۷۱
۸۷۲ – ۸۷۳ – ۸۷۴ – ۸۷۵

٨٥٦ – ٨٥٧ – ٨٥٨ – ٨٥٩

٨٨٠ – ٨٨١ – ٨٨٣ – ٨٨٩

٨٨٧ – ٨٨٩ – ٨٩٠ – ٨٩١

٨٩٢ – ٨٩٣ – ٨٩٤ – ٩١٥

٨٩٦ – ٨٩٧ – ٨٩٩ – ٩١٥

٩٢٣ – ٩٢٧ – ٩٢٩ – ٩٣٠

٩٣١ – ٩٣٣ – ٩٣٧ – ٩٣٨

٩٣٩ – ٩٥٠ – ٩٥١ – ٩٥٢

٩٥٣ – ٩٥٥ – ٩٥٦ – ٩١٧

٩٥٨ – ٩٥٩ – ٩٧٠ – ٩٧١

٩٧٢ – ٩٧٣ – ٩٧٤ – ٩٠٠

٩٧٧ – ٩٧٨ [illegible]

[illegible]

نیک نام خان خواجه سرا — ۱۹۳
نیکو سیر پسر محمد اکبر — ۲۷۶
۸۲۵ — ۸۲۶ — ۸۲۷ — ۸۲۹
۸۳۱ — ۸۳۲ — ۸۳۳ — ۸۳۵
۸۳۶ — ۸۳۷ — ۸۴۵ — ۸۵۰
۸۵۱ — ۹۱۳
نیکنام خان (دیگر) — ۲۸۱ — ۲۸۴
نیوا سقدهیا مرهٹه — ۴۵۶
۴۵۷ — ۶۲۱ — ۶۲۲ — ۶۲۵
۷۵۱ — ۷۵۳
سید [illegible]ز خان — ۵۶۹ — ۵۷۰
نیولی خان ([illegible] خان) — [illegible]
نیاز خان انعام — ۹۳۹
نیلسطر خان — ۹۵۵

---

* مواضع وغیره *

قلعهٔ ناهیه — ۲۴۸
پرگنهٔ نارنول — ۲۵۲ — ۲۵۳
۶۵۱ — ۷۷۰
ناندیر — ۶۱۹ — ۷۸۸ — ۷۸۹ — ۸۷۵
نالهٔ حلب — ۹۴۳
نجف اشرف — ۷۱۲

قصبهٔ ندربار (نذربار) — ۳۵۶
۳۵۷ — ۳۵۸ — ۷۷۹ — ۷۸۲ — ۷۸۵
آب نربدا — ۱۰ — ۱۲ — ۲۰۵
۵۱۸ — ۵۱۹ — ۵۸۳ — ۶۱۸
۶۲۰ — ۶۵۱ — ۷۵۱ — ۷۸۷
۷۹۷ — ۷۹۹ — ۸۴۸ — ۸۵۴
۸۵۳ — ۸۵۶ — ۸۵۸
۸۶۵ — ۸۷۱ — ۸۷۴ — ۹۳۷
۹۵۰ — ۹۵۱
پرگنهٔ نرکنده — ۶۳۱
نرمل — ۷۸۹ — ۷۹۰
نرور — ۸۳۶
باغ نگینه — ۳۶۳
پرگنهٔ نلام — ۸۵۱
باغ نور — ۶۲
نواب پوره — ۲۷۳
نوجر — ۹۷۲
نهاسره — ۶۱۷
نیک بهار — ۲۴۰ — ۲۴۲
نیر — ۹۲۶
نیشاپور — ۹۰۲
منزل نیول — ۹۱۸

● حرف واو – مردمان ●

والد مرالف – [illegible]

[illegible]

والده پسر اعظم شاه – [illegible]

[illegible]

شیخ محمد وارث علی – [illegible]

شاهزاده والاجاه پسر معظم شاه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

● [illegible] ●

[illegible]

● حرف [illegible] ●

[illegible]

[illegible] ماهوز — ۳۱
[illegible] ت کیش واقعه‌نگار
[illegible] — ۴۳۱ — ۴۳۲
۷۰۸ — ۷۳۵
دوکوکه — ۳۲۵ — ۳۳۰ — ۳۳۷
[illegible] آقا [illegible] شه [illegible] —
خان — ۳۸۱ — ۳۸۲ — ۳۸۳
هدایت الله خان [illegible] الله —
۶۰۹ — ۷۷۳ (شعب [illegible])
زراں — ۶۹
[illegible] — ۵۸۸ — ۹۵۶
[illegible] خان — ۲۳۹
[illegible] ۸۷۰
۵۹۸ — ۶۲۵ — [illegible] — ۸۰۸
همت خان بهادر — ۲۹۶ — ۲۹۳
۲۹۷ — ۲۹۸ — ۲۹۹ — ۳۰۲
۳۰۴ — ۳۳۰ — ۳۳۳ — ۳۹۴
[illegible] و [illegible] — ۲۸۸
۷۰۸ — ۷۴۰
همت خان [illegible] — ۸۱۸
۸۳۱ — ۸۳۲
همت یار خان — ۹۵۵

[illegible] زراں — ۳۳۷
[illegible] زر — ۵۳۰
[illegible] خان — ۶۵ — ۶۹ — ۷۳
هشام خان (زنت خ [illegible]) ۹۵۰
[illegible] — ۸۲ — ۸۷
[illegible] بکسریه — ۷۵۲
۷۸۳ — ۹۰۳

مواضع و قیره

[illegible] — ۵۰۲
[illegible] — ۷۸۷
[illegible] — ۴۱
[illegible] — ۲۸۹ — ۹۷۰
[illegible] ۸۸۲ — ۸۹۷
[illegible] — ۳۰ — ۷۹ — ۸۰
۸۸ — ۸۹ — ۱۱۳ — ۱۱۵
۱۲۵ — ۱۲۹ — ۱۳۰ — ۱۳۱
[illegible] — ۱۷۷ — ۱۸۹ — ۱۹۹
۲۲ — ۲۳۳ — ۲۳۴ — ۲۵۹
۲۸۷ — ۲۸۸ — ۲۸۹ — ۲۹۰
۳۶۸ — ۳۹۹ — ۴۰۰ — ۴۰۳
۴۰۴ — ۴۱۱ — ۴۲۱ — ۴۲۷

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

• [illegible]

[illegible]

[illegible]

• موضوع وغيره [illegible]

[illegible]

[illegible]

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

DATE SLIP

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

SEP 1974

20 1974

28 MAY 1974